

صاف صاف

دیوان غزلیات

صاف صاف

با معنی و اثره با شرح بیت ما و جمله‌های
دشوار و برخی نکته‌های دستوری و ادبی
بگوشش دکتر خلیل خطیب رامسر

استاد آنگاه تهران

جمع‌داری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ش - اموال: ۴۳۹۸۶

دیوان غزلیات

مولانا شمس‌الدین محمد

خواجہ حافظ شیرازی

بہمنی آرزو ما و شرح آیات ذکر وزن و بحر غزلنا

و فہرست آیات اشعار حکم و برخی

نکات نامی مستوی اسامی متن

با تجدید نظر

بکوشش و تکریر خلیل خطیب رہبر

استاد دانشگاه تهران

حافظ، شمس‌الدین محمد، - ۱۳۹۲ ق

دیوان

دیوان غزلیات مولانا شمس‌الدین محمد خواجه حافظ شیرازی: با معنی واژه‌ها و شرح ابیات و ذکر وزن و بحر غزلیات و فهرست آیات و امثال و حکم و برخی نکته‌های نستوری و اسامی متن/ به‌کوشش خلیل خطیب رهبر - [ویرایش ۳] - تهران: مطبعه‌ی شاه، ۱۳۷۷

سی و یکم، [۱۳۳۱] س.

ISBN 964-5626-18-8:

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیها [فهرست‌نویسی پیش از انتشار]

عنوان دیگر: دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی.

عنوان عکس: دیوان خواجه حافظ شیرازی.

کتابنامه: ج۱، ۱۳۷۷ - ۱۳۳۳.

۱ شعر فارسی - قرن ۸ق. الف خطیب رهبر، طبع، ۱۳۰۲ - ، مصحح: ب. عنوان، ج. عنوان: دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی. د. عنوان: دیوان خواجه حافظ شیرازی.

A ۱۹۱/۲۲
ح ۱۹۸۵
۱۳۷۷ س

PIRDEVE
۱۳۷۷ س

۰۷۲۷-۱۰۲۵۸

کتابخانه

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شماره ثبت: ۰۱۷

تاریخ ثبت:



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



نشانی دفتر: خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران
خیابان فخرآزی، نبش وحید نظری، پلاک ۱۳۱
تلفن: ۶۹۶۱۵۶۴ E-mail: Saffi @ Saffneh.net

دیوان حافظ شیرازی

به‌کوشش خلیل خطیب رهبر

چاپ سی و هفتم زمستان ۸۳ - ۳۳۱۰ نسخه

بها: ۳۶۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۵۶۲۶-۱۸-۸ ISBN: 964-5626-18-8

چاپ مروی

فهرست

پیشگفتار
مختصری از احوال حافظ

بیست و سوم
بیست و پنجم

غزلیات

حرف «الف» ۱۲ غزل

- ۱ الا یا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها
۳ صلاح کار کجا و من خراب کجا؟
۴ اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
۶ صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
۷ دل میرود زدستم صاحب‌دلان خدا را
۹ بملا زمان سلطان که رساند این دعا را
۱۱ صوفی بیا که آینه صافیست جام را
۱۲ ساقیا برخیز و در ده جام را
۱۴ رونق عهد شبابست دگرستان را
۱۵ دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
۱۷ ساقی بنور باده برافروز جام ما
۱۸ ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما

حرف «ب» ۲ غزل

- ۲۰ میدمد صبح و کله بست سحاب
۲۱ گفتم: ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب

حرف «ت» ۸۱ غزل

- ۲۳ ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت؟
- ۲۴ خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت
- ۲۶ سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت
- ۲۸ ساقیا آمدن عید مبارک بادت
- ۲۹ ای نسیم سحر، آرامگه یار کجاست؟
- ۳۰ روزه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست
- ۳۲ دل و دینم شد و دلبر بملامت برخاست
- ۳۳ چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
- ۳۴ خیال روی تو در هر طریق همراه ماست
- ۳۵ مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
- ۳۷ شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست
- ۳۹ زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
- ۴۰ در دیر مغان آمد یارم قدسی در دست
- ۴۱ بجان خواجه و حق قدیم و عهد درست
- ۴۲ ما را زخیال تو چه پروای شرابست
- ۴۴ زلفت هزار دل بیکی تاره مویبست
- ۴۵ آنشب قدری که گویند اهل خلوت امشبست
- ۴۷ خدا چو صورت ابروی دلگشای تو بست
- ۴۸ خلوت گزیده را بتماشا چه حاجتست
- ۵۰ رواق منظر چشم من آشیانه تست
- ۵۱ برو بکار خود، ای واعظ، این چه فریادست؟
- ۵۲ تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست
- ۵۴ بیا که قصر امل سخت سست بنیادست
- ۵۶ بی مهر رخت، روز مرا نور نماندست
- ۵۷ باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبرست
- ۵۸ المنة لله که در میکده بازست

- ۶۰ اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیزست
 ۶۱ حال دل با تو گفتم هوس است
 ۶۲ صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوشست
 ۶۳ کنون که بر کف گل جام باده صافست
 ۶۴ درین زمانه رفیقی که خالی از خللست
 ۶۵ گل در بر و می در کف و معشوق بکامست
 ۶۷ بکوی میکده هر سالکی که ره دانست
 ۶۸ صوفی از پرتو می راز نهانی دانست
 ۷۰ روضه خلدبرین خلوت درویشانست
 ۷۲ بدام زلف تو دل مبتلای خویشتن است
 ۷۳ لعل سیراب بخون تشنه لب یارمنست
 ۷۴ روزگاریست که سودای بتان دین منست
 ۷۵ منم که گوشه میخانه خانقاه منست
 ۷۷ زگریه مردم چشمم تشسته در خونست
 ۷۸ خم زلف تو دام کفر و دینست
 ۷۹ دل سرا پرده محبت اوست
 ۸۱ آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
 ۸۲ سر ارادت ما و آستان حضرت دوست
 ۸۳ دارم امید عاطفتی از جناب دوست
 ۸۴ آن بیک نامور که رسید از دیار دوست
 ۸۵ صبا اگر گذری افتدت بکشور دوست
 ۸۷ مرحبا ای پیک مشتاقان، بده پیغام دوست
 ۸۸ روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست
 ۸۹ اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادیست
 ۹۱ خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست؟
 ۹۲ بنال بلبل، اگر با منت سر یاریست
 ۹۴ یارب این شمع دل افروز ز کاشانه، کیست؟



مرکز تحقیقات کتب و نشر اسلامی

- ۹۵ ما هم این هفته برون رفت و بیخشمم سالیست
- ۹۶ کس نیست که افتاده آن زلف دو تا نیست
- ۹۸ مردم دیده ما جز برخت ناظر نیست
- ۹۹ زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
- ۱۰۱ راهیست راه عشق که هیجش کناره نیست
- ۱۰۲ روشن از بر تو رویت نظری نیست که نیست
- ۱۰۴ حاصل کار که کون و مکان این همه نیست
- ۱۰۵ خواب آن نرگس فتان تو بی چیزی نیست
- ۱۰۶ جز آستان توام در جهان پناهی نیست
- ۱۰۸ بلبل بر گ گلی خوش رنگ در منقار داشت
- ۱۰۹ ندیدی که یار جز سر جور و ستم نداشت
- ۱۱۰ کنون که میدمد از بوستان نسیم بهشت
- ۱۱۲ عیب رندان مکن، ای زاهد پاکیزه سرشت
- ۱۱۳ صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت
- ۱۱۴ آن ترک پر بچه ره که دوش از بر ما رفت
- ۱۱۵ گرز دست زلف مشکینت خطائی رفت، رفت
- ۱۱۷ ساقی بیار باده که ماه صیام رفت
- ۱۱۸ شربتی از لب لعلش نجشیدیم و برفت
- ۱۱۹ ساقی بیا که یار زرخ پرده بر گرفت
- ۱۲۰ حسنت بسانفاق ملاحمت جهان گرفت
- ۱۲۲ شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
- ۱۲۳ یارب سببی ساز که یارم سلامت
- ۱۲۵ ای هدهد صبا بسبیا می فرستمت
- ۱۲۶ ای غایب از نظر بسخدا می سپارمت
- ۱۲۸ میر من خوش میروی کاندرو سرو پا میرمت
- ۱۲۹ چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت
- ۱۳۰ زان یار دلنوازم شکر یست با شکایت
- ۱۳۲ مدام مست می دازد نسیم جعد گیسویت

حرف «ث» ۱ غزل

درد ما را نیست درمان الغیاث

۱۳۳

حرف «ج» ۱ غزل

نوئی که بر سر خوبان کشوری چون تاج

۱۳۳

حرف «ح» ۱ غزل

اگر بمنهب نو خون عاشقست مباح

۱۴۵

حرف «خ» ۱ غزل

دل من در هوای روح فرخ

۱۳۶

حرف «د» ۱۴۵ غزل

دی پیر می فروش که ذکرش بسخیر باد

۱۳۷

شراب و عیش نهان چیست؟ کار بی بنیاد

۱۳۸

دوش آگهی زیار سفر کرده داد باد

۱۳۹

روز وصل دوستانان یاد باد

۱۴۰

جمالت آفتاب هر نظر باد

۱۴۱

صوفی او باده بساندازه خورد نوشش باد

۱۴۲

تنت بناز طیبیان نیازمند مباد

۱۴۴

حسن تو همیشه در غزون باد

۱۴۵

خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد

۱۴۶

دیر ست که دلدار پیامی نفرستاد

۱۴۷

پیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد

۱۴۸

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

۱۴۹

آنکه رخسار ترا رنگ گل و سرین داد

۱۵۱

بنفشه دوش بگل گفت و خوش نشانی داد

۱۵۲

همای اوج سعادت بدام ما افتد

۱۵۳

- ۱۵۵ درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد
 ۱۵۶ کسی که حسن و خط دوست در نظر دارد
 ۱۵۷ دل ما بدور رویت ز چمن فراغ دارد
 ۱۵۸ آنکس که بدست جام دارد
 ۱۶۰ دلی که غیب نمابست و جام جم دارد
 ۱۶۱ بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد
 ۱۶۳ هر آنکو خاطر مجموع و یار نازنین دارد
 ۱۶۵ هر آنکه جانب اهل خدا نگه دارد
 ۱۶۶ مطرب عشق عجب ساز و نوائی دارد
 ۱۶۷ آنکه از سنبل او غالیه تابی دارد
 ۱۶۹ شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد
 ۱۷۰ جان بی جمال جانان میل جهان ندارد
 ۱۷۲ روشنی طلعت تو ماه ندارد
 ۱۷۳ نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد
 ۱۷۵ اگر نه باده غم دل زیاد ما ببرد
 ۱۷۶ سحر بلبل حکایت با صبا کرد
 ۱۷۷ بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد
 ۱۷۹ بس آب روشن می عارفی طهارت کرد
 ۱۸۰ صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
 ۱۸۱ بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
 ۱۸۳ چو باد عزم سر کوی بار خواهم کرد
 ۱۸۴ دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد
 ۱۸۵ دل از من برد و روی از من نهان کرد
 ۱۸۷ یاد باد آنکه ز ما وقت سفر یاد نکرد
 ۱۸۸ رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد
 ۱۸۹ دلبر برفت و دلشدگان سرا خبر نکرد
 ۱۹۰ دیدی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد
 ۱۹۱ دوستان دختر رز نوبه زمستوری کرد



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

- ۱۹۳ سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
- ۱۹۵ بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد
- ۱۹۷ چه مستیست ندانم که رو بسما آورد
- ۱۹۸ صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می آورد
- ۱۹۹ نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد
- ۲۰۰ یارم چو قدح بدست گیرد
- ۲۰۱ دلم جز مهر مهر و بان طریقی بر نمیگیرد
- ۲۰۳ ساقی ار باده ازین دست بسجام اندازد
- ۲۰۴ دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد
- ۲۰۶ در ازل پر تو حسنت زنجلی دم زد
- ۲۰۷ سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
- ۲۰۹ راهی بزنی که آهی بر ساز آن توان زد
- ۲۱۰ اگر دهم ز پیش فتنهها برانگیزد
- ۲۱۱ بحسن و خلق و وفا کس به یار ما نرسد
- ۲۱۳ هر که را با خط سبزه سر سودا باشد
- ۲۱۴ من و انکار شراب این چه حکایت باشد؟
- ۲۱۵ نقد صوفی نه همه صافی بیفش باشد
- ۲۱۶ خوشست خلوت، اگر بار یار من باشد
- ۲۱۷ کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد
- ۲۱۸ خوش آمد گل وز آن خوشتر نباشد
- ۲۲۰ گل بی رخ یار خوش نباشد
- ۲۲۱ نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد
- ۲۲۲ مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
- ۲۲۳ روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
- ۲۲۴ ستاره بدرخشید و ماه مجلس شد
- ۲۲۶ گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد
- ۲۲۷ یاری اندر کس نمی بستم یاران را چه شد
- ۲۲۹ زاهد خلوت نشین دوش بسمیخانه شد

۲۳۰
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۲
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۲
۲۵۴
۲۵۴
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۶۰
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۵
۲۶۷
۲۶۸

دوش از جناب آصف بیک بشارت آمد
عشق تو نهال حیرت آمد
در نمازم غم ابروی تو با یاد آمد
مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد
صبا بستنیت پیر می فروش آمد
سحرم دولت بیدار بسبالین آمد
نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
هر که شد محرم دل در حرم یار بماند
رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
ای پسنه تو خنده زده بر حدیث قند
بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند
حسب حالی ننوشتی و شد ایامی چند
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
دوش دیدم که ملا یک در میخانه زدند
نقدها را بود آیا که عباری گیرند؟
گر می فروش حاجت رندان روا کند
دلا بسوز که سوز تو کارها بکند
بر ابرندی و عشق آن فضول عیب کند
ظایر دولت اگر باز گذاری بکند
کلک مشکین تو روزی که زما یاد کند
ن کیست کز روی گرم با ما وفاداری کند؟
سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند
در نظر بازی ما بیخبران حیرانند
سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند
غلام نرگس مست تو تا جدا رانند
آنان که خاک را بنظر کیما کنند
شاهدان گر دلبری زمینان کنند
گفتم: کیم دهان و لبهت کامران کنند؟



- ۲۷۰ واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند
- ۲۷۱ دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند
- ۲۷۲ شراب بیغش و ساقی خوش دو دام رهند
- ۲۷۴ بود آیا که در میکرده‌ها بگشایند؟
- ۲۷۵ سالها دفتر ما در گرو صهبا بود
- ۲۷۷ یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود
- ۲۷۸ تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود
- ۲۷۹ پیش ازینت پیش از این اندیشه عشاق بود
- ۲۸۱ یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود
- ۲۸۲ خستگانرا چو طلب باشد و قوت نبود
- ۲۸۴ قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود
- ۲۸۵ دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود
- ۲۸۶ دوش می آمد و رخساره بر افر رخته بود
- ۲۸۷ یک دو جام دی سحر که اتفاق افتاده بود
- ۲۸۹ گوهر مخزن اسرار همان است که بود
- ۲۹۰ دیدم بس خواب خوش که بدستم نیاله بود
- ۲۹۱ بسکوی میکرده، یارب، سحر چه مشغله بود
- ۲۹۲ آن یار کزو خانه ما جای پری بود
- ۲۹۴ مسلمانان مرا وقتی دلی بود
- ۲۹۶ در ازل هر کو بقبض دولت ارزانی بود
- ۲۹۷ کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود
- ۲۹۸ از دیده خون دل همه بر روی ما رود
- ۲۹۹ چو دست بر سر زلفش ز نم بتاب رود
- ۳۰۱ از سر کوی نو هر کو بسلامت برود
- ۳۰۲ هر گزم نقش تو از لوح دل و جان نرود
- ۳۰۴ خوشادلی که مدام از بی نظر نرود
- ۳۰۵ ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود
- ۳۰۶ ترسم که اشک در غم ما پرده در شود

- ۳۰۸ گر چه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
 ۳۰۹ گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود؟
 ۳۱۰ بخت از دهان دوست نشانم نمیدهد
 ۳۱۱ اگر بباده مشکین دلم کشد، شاید
 ۳۱۲ گفتم: غم تو دارم، گفتا: غمت سر آید
 ۳۱۴ بر سر آنم که گر ز دست بر آید
 ۳۱۵ دست از طلب ندارم تا کام من بر آید
 ۳۱۶ چو آفتاب می از مشرق پیاله بر آید
 ۳۱۷ زهی خجسته زمانی که یار باز آید
 ۳۱۸ اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید
 ۳۱۹ نفس بر آمد و کام از تو بر نمی آید
 ۳۲۱ جهان بر ابروی عید از هلال و سمه کشید
 ۳۲۲ رسید مرده که آمد بهار و سبزه دمید
 ۳۲۳ ابر آفری بر آمد باد نوروزی وزید
 ۳۲۵ معاشران ز حریف شبانه یاد آرید
 ۳۲۶ بیا که رایت منصور پادشاه رسید
 ۳۲۸ بوی خوش تو هر که زیاده صبا شنید
 ۳۳۰ معاشران گره از زلف با باز کنید



حرف «ر» ۱۴ غزل

- ۳۳۱ الا ای طوطی گویای اسرار
 ۳۳۳ عبیدست و آخر گل و یاران در انتظار
 ۳۳۴ صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار
 ۳۳۵ ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر
 ۳۳۶ ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار
 ۳۳۸ روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر
 ۳۳۹ شب و صلاست و طی شد نامه هجر
 ۳۴۰ گر بود عمر بمیخانه رسم بار دگر

- ۳۴۲ ای خرم از فروغ رخت لالمازار عمر
 ۳۴۳ دیگر ز شاخ سرو بهی بلبل صبور
 ۳۴۴ یوسف گم گشته باز آید بسکنعان غم مخور
 ۳۴۶ نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر
 ۳۴۸ روی بنما و مرا گو که ز جان دل بر گیر

حرف «ز» ۹ غزل

- ۳۴۹ هزار شکر که دیدم بسکام خوشت باز
 ۳۵۱ منم که دیده بدیدار دوست کردم باز
 ۳۵۲ ای سرو ناز حسن که خوش می روی بسیناز
 ۳۵۳ درآ که در دل خسته توان در آید باز
 ۳۵۴ حال خونین دلان که گوید باز؟
 ۳۵۵ بیا و کشنی مادر شط شراب انداز
 ۳۵۷ خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز
 ۳۵۸ بر نیامد از تنای لبست کامم هنوز
 ۳۶۰ دلم رمیده لولی و شیست شور انگیز

حرف «س» ۵ غزل

- ۳۶۱ ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس
 ۳۶۳ گلگذاری ز گلستان جهان ما را بس
 ۳۶۴ دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس
 ۳۶۵ درد عشقی کشیده ام که میرس
 ۳۶۶ دارم از زلف سیاهش گله چندان که میرس

حرف «ش» ۲۰ غزل

- ۳۶۸ باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش
 ۳۶۹ اگر رفیق شفیقی درست بیمان باش
 ۳۷۰ بد و ز لاله قدح گیر و بی ریامی باش

- ۳۷۲ صوفی گلی بچین و مرقع بخار بخش
- ۳۷۳ باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایش
- ۳۷۵ فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش
- ۳۷۶ شراب نلخ می خواهم که مرد افکن بود زورش
- ۳۷۸ خوشا شیراز و وضع بی منالش
- ۳۷۹ چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش
- ۳۸۰ یارب این نوگل خندان که سپردی بسنش
- ۳۸۲ ببرد از من قرار و طاقت و هوش
- ۳۸۳ سحر ز هاتف غیبم رسید مزده بسگوش
- ۳۸۴ هاتفی از گوشه میخانه دوش
- ۳۸۵ هر عهد پادشاه خطا بخش جرم پوش
- ۳۸۷ هوش با من گفت پنهان کاردانی نیز هوش
- ۳۸۹ ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش
- ۳۹۰ کنار آب و پای بید و طبع شعر و باری خوش
- ۳۹۱ مجمع خوبی و لطافت عذار چو مهش
- ۳۹۲ دلم رسیده شد و غافلم من درویش
- ۳۹۳ ما آزموده ایم درین شهر بخت خوش

حرف «ع» ۳ غزل

- ۳۹۵ قسم بسحسنت و جاه و جلال شاه شجاع
- ۳۹۶ یامدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع
- ۳۹۷ در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع

حرف «خ» ۱ غزل

- ۳۹۹ سحر بسبوی گلستان دمی شدم در باغ

حرف «ف» ۱ غزل

- ۴۰۰ طالع اگر مدد دهد، دامنش آورم بسکف

حرف «قی» ۲ غزل

۴۰۲

زبان خامه ندارد سر بیان فراق

۴۰۳

مقام امن و می بیفش و رفیق شفیق

حرف «ک» ۳ غزل

۴۰۵

اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک

۴۰۶

هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک

۴۰۷

ای دل ریش مرا بال لب تو حق نمک

حرف «ط» ۷ غزل

۴۰۸

خوش خبر باشی، ای نسیم شمال

۴۱۰

شممت روح و داد و شممت برق وصال

۴۱۱

دارای جهان نصرت دین خسرو کامل

۴۱۲

بوقت گل شدم از توبه شراب خجل

۴۱۳

اگر بسکوی تو باند مرا مجال وصول

۴۱۴

هر نکته که گفتم در وصف آن شماتل

۴۱۶

ای رخت چون خلد ولعلت سدسبیل

حرف «م» ۷۳ غزل

۴۱۷

عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام

۴۱۸

مرحبا طایر فرخ بی فرخنده پیام

۴۲۰

عاشق روی جوانی خوش نو خاسته ام

۴۲۱

بُشْرَى إِذَا السَّلَامَةُ حَلَّتْ بِذِي سَلَمٍ

۴۲۲

باز آی ساقیا که هوا خواه خدمتم

۴۲۳

دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم

۴۲۵

بخیر از آنکه بشددین و دانش از دستم

۴۲۶

زلف بر باد مده تا نهدی بر بادم

۴۲۷

فاش میگویم و از گفته خود دلشادم

۴۲۹
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۵
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۷
۴۶۸

مرا می بینی و هر دم زیادت می کنی دردم
سالها پیروی مذهب رندان کردم
دیشب بسبیل اشگ ره خواب میزدم
هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
خیال نقش تو در کارگاه دید کشیدم
ز دست کوتاه خود زیر بارم
گر چه افتاد ز زلفش گرمی در کارم
گر دست دهد خاک کف پای نگارم
در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم
مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم
من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم؟
جوza سحر نهاد حمایل برابرم
نو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم
بتیغم گر کشد، دستش نگیرم
مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم
نماز شام غریبان چو گریه آغازم
گر دست رسد در سر زلفین تو بازم
در خرابات مغان گر گذر افتد بازم
مژده وصل تو کو کز سر جان بر خیزم
چرا نه در بی عزم دیار خود باشم
من دوستدار روی خوش و موی دلکنم
خیال روی تو چون بگذرد بگلشن چشم
من که از آتش دل چون خم می در جوشم
گر من از مرز نش مدعیان اندیشم
حجاب چهره جان می شود غبار تنم
چل سال پیش رفت که من لاف می زنم
عمریست تا من در طلب، هر روز گامی می زنم
بی تو ای سرو روان با گل و گلشن چه کنم



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

۴۶۹	من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
۴۷۱	صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم
۴۷۲	دیده دریا کنم و صبر بـصحر ا فکنم
۴۷۴	دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم
۴۷۵	بهنرم تو به سحر گفتم استخاره کنم
۴۷۶	حاشا که من بموسم گل ترک می کنم
۴۷۷	روزگاری شد که در میخانه خدمت می کنم
۴۷۹	من ترک عشق شاهد و ساغر نمی کنم
۴۸۰	بمزگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
۴۸۲	حالیا مصلحت وقت در آن می بینم
۴۸۳	گرم از دست بر خیزد که با دلدار بنشینم
۴۸۵	در خرابات مغان نور خدا می بینم
۴۸۶	غم زفانه که هیچش کران نمی بینم
۴۸۸	خرم آن روز کزین منزل ویران بروم
۴۸۹	گر ازین منزل ویران بسوی خانه روم
۴۹۰	آنکه پامال جفا کرد چو خاک راهم
۴۹۲	دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
۴۹۴	دردم از یارست و درمان نیز هم
۴۹۵	ما بیغمان مست دل از دست داده ایم
۴۹۶	عمریست تا بسراه غمت رو نهاده ایم
۴۹۸	ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
۴۹۹	فتوی پیر مغان دارم و قولیست قدیم
۵۰۱	خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم
۵۰۲	ما ز یاران چشم یاری دانشیم
۵۰۳	صلاح از ما چه می جویی که مستان را صلا گفتیم؟
۵۰۵	ما درس سحر در ره میخانه نهادیم
۵۰۶	بگذار تا ز شارع میخانه بگذریم
۵۰۷	خیز تا خرقة صوفی بسخرابات بریم



۵۱۰	بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم
۵۱۱	صوفی بیا که خرقه سالوس بر کشیم
۵۱۲	دوستان وقت گل آن به که بعشرت کوشیم
۵۱۴	ما شبی دست بر آریم و دعائی بکنیم
۵۱۵	ما نگوئیم بد و میل بسناحق نکنیم
۵۱۶	سرم خوشست و بیانگ بلند می گویم
۵۱۸	پارها گفته‌ام و بار دگر می گویم
۵۱۹	گر چه ما بندگان یاد شهیم

حرف «ن» ۲۲ غزل

۵۲۰	فاتحه چو آمدی بر سر خسته بخوان
۵۲۲	چندانکه گفتم غم با طیبیان
۵۲۳	می سوزم از فراق روی از جفا بگردان
۵۲۴	بارب آن آهوی مشکین بسختن بازرسان
۵۲۵	خدا را کم نشین با خرقه پوشان
۵۲۶	شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان
۵۲۸	بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن
۵۲۹	چو گل هر دم بسویت جامه در تن
۵۳۰	افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
۵۳۲	خوشتر از فکر می و جام چه خواهد بودن
۵۳۴	دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن
۵۳۵	منم که شهره شهرم بعشق ورزیدن
۵۳۶	ای روی ماه منظر تو نو بهار حسن
۵۳۷	گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن
۵۳۹	صبحست ساقیا قدحی پر شراب کن
۵۴۰	ز در درآو شبستان ما منور کن
۵۴۱	ای نور چشم من سخنی هست گوش کن
۵۴۳	کرشمه کن و بازار ساحری بشکن

۵۴۴
۵۴۵
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹

بالا بلند عشوه گر نقش باز من
چون شوم خاک رهش، دامن بیفشاندن من
نکته دلکش بگویم، خال آن مهر و بین
شراب لعل کش و روی مدجینان بین
می فکن بر صف رندان نظری بهتر ازین

حرف «و» ۱۱ غزل

۵۵۰
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۳
۵۶۴

بسجان پیر خرابات و حق صحبت او
گفتا برون شدی بستمایشای ماه نو
مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
ای آفتاب آینه دار جمال تو
ای خونبهای نافه چین خاک راه تو
ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو
تاب بنفشه می دهد طره مشکسای تو
مرا چشمیست خون افشان زدست آن کمان ابرو
خط عذار یار که بگرفت ماه ازو
گلبن عیش می دمد ساقی گل عذار کو
ای پیک راستان خبر یار ما بگو



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

حرف «ه» ۱۳ غزل

۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۳
۵۷۴

خنک نسیم معنیر شمامه دلخواه
عیشم مدامست از لعل دلخواه
گر تیغ بارد در کوی آن ماه
وصال او ز عمر جاودان به
ناگهان پرده بر انداخته ، یعنی چه؟
در سرای مغان رفته بود و آب زده
ای که با سلسله زلف دراز آمده ای
دوش رفتم بد ر میکده خواب آلوده

- ۵۷۶ از من جدا مشو که توام نور دیده‌ای
 ۵۷۷ دامن کشان همی شد در شرب زر کشیده
 ۵۷۸ از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه
 ۵۷۹ چراغ روی ترا شمع گشت پروانه
 ۵۸۰ سحر گاهان که مخمور شبانه

حرف «ی» ۶۷ غزل

- ۵۸۲ ساقی بیا که شد قدح لاله پر زمی
 ۵۸۴ بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
 ۵۸۵ لبش می بوسم و در می کشم می
 ۵۸۷ مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی
 ۵۸۸ ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی
 ۵۹۰ ای دل میاش بکدم خالی ز عشق و مستی
 ۵۹۱ با مدعی مگویند اسرار عشق و مستی
 ۵۹۲ آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی
 ۵۹۴ ای قصه بهشت ز کویت حکایتی
 ۵۹۵ سَبَّتْ سَلْمَى بِصُدُغَيْهَا فُوَادِي
 ۵۹۷ دیدم بخواب دوش که ماهی بر آمدی
 ۵۹۸ سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی
 ۶۰۰ چه بودی ار دل آن ماه مهربان بودی؟
 ۶۰۱ بجان او که گرم دست رس بجان بودی
 ۶۰۲ چو سرو اگر بخرامی دمی بگلزاری
 ۶۰۳ شهرست بر ظریفان وز هر طرف نگاری
 ۶۰۴ ترا که هر چه مرادست در جهان داری
 ۶۰۶ صبا تو تکهت آن زلف مشکبو داری
 ۶۰۷ بیا با ما مَوْرَزْ اَيْنَ كَيْنَه داری
 ۶۰۸ ای که در کوی خرابات مقامی داری
 ۶۰۹ ای که مهجوری عشاق روا میداری

۶۱۱	روزگار است که ما را نگران می‌داری
۶۱۲	خوش کرد باوری فلکت روز داوری
۶۱۳	طفیل هستی عشقند آدمی و پری
۶۱۴	ای که دایم بخوبیش مغروری
۶۱۷	زکوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی
۶۱۹	عمر بگذشت به بی‌حاصلی و بوالهوسی
۶۲۱	نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی
۶۲۲	هزار جهد بکردم که یار من باشی
۶۲۳	ایدل آندم که خراب از می‌گلگون باشی
۶۲۵	زین خوش رقم که بر گل رخسار میکنی
۶۲۶	سَلِّمِيْ مِنْذُ حَلَّتْ بِالْعِرَاقِ
۶۲۸	کَتَبْتُ قِصَّةَ شَوْقِيْ وَ مِدْمَعِيْ بَاكِيْ
۶۲۹	يَا مَبْسِيْمًا يُعَاكِي دُرْجًا مِنَ الْاَلَاكِيْ
۶۳۰	سَلَامُ اللهِ مَا كَرَّ اَللِّبَالِيْ
۶۳۲	بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی
۶۳۳	رفتم بی‌باغ صیحه‌می تا چنم گلی
۶۳۴	این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
۶۳۵	زان می‌عشق کز و بخته شود هر خامی
۶۳۷	که برد به نزد شاهان زمن گدا بیامی
۶۳۸	أَنْتَ رَوَائِحُ رَنْدِ الْحِمِيْ وَ زَادَ غَرَامِيْ
۶۳۹	سینه مالامال در دست ای دروغا مرهمی
۶۴۱	ز دلبرم که رساند نوازش قلمی؟
۶۴۳	أَحْمَدُ اللهُ عَلَى مُعَدِّلَةِ السُّلْطَانِ
۶۴۵	وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی
۶۴۷	هواخواه توام جانا و میدانم که میدانی
۶۴۸	گفتند خلائق که توئی یوسف ثانی
۶۴۹	نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی
۶۵۰	دو بار زیرک و از باده کهن دو منی



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

۶۵۲	نوش کن جام شراب یک منی
۶۵۳	صبحست و زاله میچکد از ابر بهمنی
۶۵۴	ای که در کشتن ماهیچ مدارا نکنی
۶۵۵	بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی
۶۵۶	ایدل بکوی عشق گذاری نمیکنی
۶۵۸	سحرگه رهروی در سرزمینی
۶۵۹	تو مگر بر لب آبی بهوس بنشینی
۶۶۱	ساقیا سایه ابرست و بهار و لب جوی
۶۶۲	بلبل ز شاخ سرو بگلبنگ پهلوی
۶۶۴	ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی
۶۶۶	سحرم هائف میخانه بد و لتخواهی
۶۶۸	ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی
۶۷۰	در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی
۶۷۱	بچشم کرده ام ابروی ماه سیمائی
۶۷۳	سلامی چو بوی خوش آشنائی
۶۷۵	ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
۶۷۶	ای دل گر از آن جاه ز نخدان بدر آئی
۶۷۸	می خواه و گل افشان کن از دهر چه می جویی



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

پیشگفتار

برای آنکه دانشجویان و فارسی زبانان از آثار گذشته فرهنگ این مرز و بوم بدرستی آگاه شوند شایسته است که با آثار منظوم و مثنوی بزرگان ادب آشنائی یابند. نگارنده که نزدیک به چهار سال از عمر گرامی را وقف آموزش زبان فارسی کرده است، همیشه در این آرزو بود که بقدر توان اندک خود در توضیح و تفسیر مشکلات برخی از متون ادبی کوشش نماید و آموزش را بر معلمان و نوآموزان ادب تا اندازه‌ای آسانتر سازد؛ لازمه حصول این مقصود آن بود که نخست متون معتبر را بر یکی از استادان مسلم ادب پارسی بخواند و سنت ادبای پیشین را که سینه بسینه نقل شده است، بشناسد و حفظ کند. این توفیق ب لطف حق نصیب شد و در محضر استاد محمد علی ناصح رئیس دانشمند انجمن ادبی ایران بسیاری از متون نظم و نثر را در مدت سی و پنج سال بدرس آموخت و از خوان دانش یدریغ استاد بهره‌ها برد، بدانگونه که زبان از سپاسگزاری ناتوان است. آنگاه برای آنکه فیض این محضر شریف فراگیرتر شود، از بیست سال پیش بفرام آوردن گزینه‌هایی از سخن پارسی با شرح واژه‌ها و توضیح مشکلات و ذکر پاره‌ای از قواعد دستوری پرداخت و تاکنون بدین شیوه گلستان و مرزبان‌نامه و قسمتی از اشعار فرخی و رودکی را بترتیبی که کار تعلیم آن سهلتر گردد با حواشی لازم در ذیل هر صفحه بچاپ رساند که پسند خاطر همکاران افتاد.

اینک دست بکاری دشوارتر یازید و غزلیات خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی را که با جان و دل همه فارسی زبانان گیتی پیوندی ناگسستنی دارد از روی نسخه دیوان مصحح علامه قزوینی بی هیچ کم و کاست رونویس کرد و در ذیل هر غزل نخست بحر و وزن آن را با در نظر گرفتن قواعد تقطیع که شمس قیس رازی در «المعجم فی معاییر اشعار العجم» آورده است، معین ساخت. پس از آن بقدر وسع مختصر خود بذکر معنی کلمات و بیان ابیات دشوار پرداخت و جابجا از قواعد دستوری و برخی صنایع بدیعی نیز سخن گفت و از روح پاک خواجه شیراز مدد جست.

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس ' که درازست ره مقصد و من نو سفرم
در برخی موارد که نسخه دیوان حافظ تصحیح علامه قزوینی نارسا بنظر میرسید، باز هم
متن را تغییر نداد و با جامع نسخ دیوان حافظ تصحیح شادروان مسعود فرزاد سنجید و صورت
صحیح یا مناسبتر را در حاشیه ضبط کرد و بشرح معنی آن پرداخت.
امید است این کوشش ناچیز که با نیت خیر انجام گرفته مقبول خاطر حق پرستان افتد و
نگارنده را که مقصودی جز آسان ساختن کار تعلیم نداشته بدعای خیر یاد کنند و اگر سهوی بر
قلم وی رفته باشد کریمانه یادآوری فرمایند تا باصلاح آن بکوشد و جاودان خود را رهین منت
صاحب نظران بداند.

خلیل خطیب رهبر

تهران، شهریورماه یکهزار و سیصد و شصت و دو خورشیدی



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

مختصری از احوال حافظ

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفتست

آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

شمس‌الدین محمد حافظ بزرگترین غزل سرای عرفانی ایران یکی از نوابغ بزرگوار عالم انسانی است که در آغاز سدهٔ هشتم هجری در شیراز با برصهٔ وجود نهاد. از آغاز زندگانی این بلبل خوش نوای بوستان ادب و عرفان آگاهیهای کمی به ما رسیده است؛ تنها مأخذ معتبری که از روزگار حافظ بر جای مانده، مقدمه‌ایست بر دیوان خواجهٔ تیسیر از به‌خامهٔ توانای دوست و هم‌درس وی محمد گلندام که در آنجا از وسعت دایرهٔ دانش و کمال لسان‌الغیب سخن به‌میان آورده است و اینک باختصار بخشی از آن نقل میشود... اشعار آبدارش رشک چشمهٔ حیوان و بنات افکارش غیرت حور و ولدانست، ایات دلاویزش ناسخ سخنان سبحان و منشآت لطف آمیزش منسی احسان حسان... کلمات فصیحش چون انفاس مسیح دل‌برده را حیات بخشیده و رشحات اقلام خضر خاصیتش بر سریر سخن یدییضا نموده، گوئی هوای ربیع کسب لطافت از نسیم اخلاق او کرده و عذار گل و نسرین زب و طراوت از شعر آبدار او گرفته و قد شمشاد و قامت دلجوی سرو آزاد اعتدال و اهتزاز از استقامت رای او پذیرفته.

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست.

... لاجرم رواحل غزلهای جهانگیرش در ادنی مدتی با قصای ترکستان و هندوستان

رسیده، و قوافل سخنهای دلپذیرش در اقل زمانی با طراف و اکناف عراقین و آذربایجان

کشیده... اما بواسطهٔ محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان و بحث کشف و مفتاح و

مطالعهٔ مطالع و مصباح و تحصیل قوانین ادب و تجسس دواوین عرب بسجم اشانتات غزلیات

نپرداخت و بتدوین و اثبات ایات مشغول نشد، و مسود این ورق عفاالله عنه ما سبق در درس گاه

دین پناه مولانا و سیدنا استاد البشر قوام الملة والدین عبدالله اعلى الله در جاته فی اعلى علیین

هنگامات و مرات که بمذاکره رفتی در اثناء محاوره گفتی (یعنی قوام الدین عبدالله) که این فراید
 فوائد را همه در یک عقد می باید کشید و این غرر در رادر یک سلک می باید پیوست تا قلاده جید
 وجود اهل زمان و تمیمة و شاح عروسان دوران گردد و آن جناب (حافظ) حواله رفع ترفیع این
 بنا بر ناراستی روزگار کردی و بغیر اهل عصر عنراوردی تا در تاریخ سنه اثنی و تسعین و
 سیمانه (۷۹۲) ودیعت حیات بموکلان قضا و قدر سپرد و رخت و جوداز دهلیز تنگ اجل بیرون
 برد و روح پاکش با ساکنان عالم علوی قرین شد و همخواه پاکیزه رویان حورالعین گشت...
 بسال بیا و صداد و ذال ابجد ز روز هجرت میمون احمد
 بسوی جنت اعلی روان شد فرید عهد شمس الدین محمد
 بسخاک پاک او چون برگزیده نگه کردم صفا و نور سرفرد
 و بعد از مدتی سوابق حقوق صحبت و لوازم عهود محبت، و ترغیب عزیزان با صفا و
 تحریض دوستان با وفا، که صحیفه حال از فروغ روی ایشان جمال گیرد و بضاعت افضال سخن
 بحسن تربیت ایشان کمال پذیرد حامل و باعث این فقیر شد بر تربیت این کتاب و تبویب این
 ابواب»

(نقل از مقدمه دیوان حافظ تصحیح علامه محمد قزوینی)

بیگمان در نگاشتن این مقدمه محمد گلندام با همه توانائی که نشان داده است باز هم باید
 گفت تنها قطره ای از بحر کمال این ترجمان اسرار الهی را در قالب الفاظ شیوا و عبارتهای
 رسای خود ریخته است، از همین مختصر برمیآید که این طالب صادق در راه رسیدن بحقیقت چه
 رنجها برده تا بسر منزل مقصود فراز آمده است. حافظ سالیان دراز در پیشگاه استادان ادب
 فارسی و عربی و سرآمدان تفسیر قرآن و حکمت و کلام اسلامی بارادت حضور یافته و با آن ذهن
 وقاد و قریحه خدا داد سرمایه ای گرانقدر از فضل و فضیلت اندوخته و قرآن کریم را با چهارده
 روایت آن از بر کرده و تخلص شاعرانه خود را بهمین مناسبت حافظ برگزیده و از کلام خدا
 نکته ها آموخته و گفته است.

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطایف حکمی با نکات قرآنی
 عشقت رسد بفریادار خود بسان حافظ قرآن زبیر بخوانی در چارده روایت
 حافظ در پایان این دوره دانش پژوهی دریافت که علوم ظاهری آدمی را یقین نمیرساند و
 عطش حقیقت جوئی را فرو نمی نشاند و بخودشناسی که کلید خداشناسی و پی بردن برآز هستی
 است توانا نمیسازد، پس بر آن شد که پرده تقلید را بدرود و از شک عالمانه در دانسته های خود

آغاز کند و از آنان که ادعای شناخت و داعیه راهنمایی دارند مدد بجوید، مدتی با خانقاه نشینان بسر برد ولی چون مطلوب خود را نزد آنان نیافت، از خانقاه روی بر تافت و افستان خیزان در راه طلب و تحری حقیقت بصنق گام نهاد و باخود میگفت:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا جان رسد بجنانان یا جان زتن برآید
تا سرانجام بخشایش الهی بیاری وی آمد و خضر راهی این سالک سوخته دل را دستگیر
شد و بدلالش پرداخت و در اشاره سعی بیحاصل خود پیش از رسیدن به پیر دلیل فرموده است:
بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من بخویش نمودم صد اهتمام و نشد
حافظ بهمت و ارشاد پیر عارف گمشده خود را یافت و پراز جهان وجود بی برد و دانست
که هر چه در عالم باشد بحکمت آفریننده هستی در نکوترین و شایسته ترین صورت است و در
دایره آفرینش هر چیز که هست بجا و بایسته است:

نیست در دایره یک نقطه خلاف از کم و بیش که من این مسئله بی چون و چرا می بینم
در سیر اندیشه حافظ محققان را عقیده بر اینست که این یگانه عالم عرفان و ادب مراحل
کمال را اندک اندک پیموده است و غزلهای وی که آینه روشن اندیشه های این مرد بزرگ است
هر یک نشان دهنده حالتی از احوال وی و نماینده دوره ای از ادواز زندگانی او و گویای مرحله ای
از مراحل سلوک است و چون حافظ بگرد آوردن غزلهای خود نمیرداخت پس از درگذشت این
اندیشه مند بزرگ جمع کنندگان آثار وی ترتیب الفبائی حروف قافیه را در فراهم آوردن غزلهای بکار
بردند و ناچار پژوهنده با انصاف سیر تحول افکار این شاعر آسمانی را با ذوق سلیم باید در میان
آنها بجوید.

غزل حافظ مظهر لطیفترین اندیشه های عرفانیست که در کالبد کلمات روان و شیوا با
حسن تألیف و مراعات اسرار فصاحت و بلاغت جلوه خاص یافته است و این گوینده توانا در
شیوه غزلسرائی عرفانی از همه معاصران و پیشینیان گوی پیشی ر بوده و سبک عراقی را در غزل
سرودن باوج کمال رسانده است. صنایع بدیعی بویژه تشبیه و استعاره و ایهام و مراعات نظیر در
گفتار حافظ قدرت خیال انگیزی وی را آشکار میسازد، سایر محسنات لفظی و معنوی را نیز بر
مقتضای حال بکار گرفته و چنان استادانه بصنعتگری پرداخته است که هیچگاه زنگار تکلف آینه
تابناک سخن وی را تیره نمیسازد و هر کس بقدر معرفت خویش از زلال سخنش سیراب میشود و
براستی درست فرموده است:

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند

از ویژگیهای شیوه حافظ یکی آنست که بی پرده سخن میگوید و عقیده خود را در باب هر چیز یا هر کس بصراحت بیان میکنند و از ریا و زرق و شید که شرک خفی است بیزارست و میگوید:

غلام همت آن نازنینم که کار خیر بی روی و ریا کرد
زهد فروشی را زشت می شمارد و رندی و وارستگی آموختن و کرم کردن را شایسته مقام
انسان میدانند و میفرماید:

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات مکن بفسق مباهات و زهد هم مفروش
پیوندگان طریق حق اندرز میدهد که از کوشش باز نمانند و هیچگاه یأس بدل راه ندهند و
دستور استاد مشفق را بجان بشنوند:

سعی ناکرده در این راه بجائی نرسی مسزداگر می طلبی طاعت استاد بسیر
حافظ چون مدرسه و خانقاه را موصل بمطلوب نیافت، بخراباتی که همان میخانه معرفت
است روی آورد؛ آنجا که بنیاد خودخواهی و خودبینی را ویران میکنند و با تخریب ظاهر سرای
باطن را آبادان میسازد و انسان حقیقت جو را از بند تقلید و خرافات و عادات میرهاند و بمقام
رندی و وارستگی میرساند. خواجه شیراز از لحاظ مشرب عرفانی چنانکه از خلال گفتار او
مشهود است بطریقه ملامتیان تعلق خاطر دارد که در اخلاص و دوری از ریا و تظاهر و نفاق سخت
کوشش میکنند و از نام و نشان و عناوین و شهرت و سلطه جوئی بر دیگران گریزانند و معتقدند که
طریقت جز خدمت بخلق نیست و ریاضتهای دشوار را که حاصل آن ناتوانی و فرسودگی تن و
روان است، درست نمی شمارند و سعیشان در آنست که مرکب سرکش نفس بدفرمای را رام کنند و
بتسلیم وادارند.

غزل حافظ صدای سخن عشق است و جاودانی است و هر چه زمان بر آن بگذرد از لطف و
حلاوت آن نمی کاهد، چه در این کلام سوزی نهفته و فروغ حقیقتی از آن تابنده است که دلها را
بسوی خود میکشد. کلام خواجه زبان دل است، لاجرم بر دل می نشیند و هر صاحب ذوقی را بوجد
می آورد، اینست که از دیرزمان فال گرفتن با دیوان حافظ در میان پارسی زبانان رسمی شده است.
تذکره نویسان نوشته اند که نام پدر وی بهاء الدین و مادرش از مردم کازرون بوده است و در دروازه
کازرون شیراز سکونت داشته اند. حافظ بشیراز علاقه بسیار داشت و یکبار بسفر کوتاهی تا یزد
بدعوت شاه یحیی مظفری پرداخت و بار دیگر بدعوت شاه محمود دکنی بقصد سفر بهندوستان تا
جزیره هرمز در خلیج فارس رفت و چون دریا را مشوش یافت، از سفر روی برتافت و بشیراز
بازگشت و میگفت:

نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر نسیم باد مصلى و آب رکناباد
حافظ بتصریح محمد گلندام تفسیر قرآن را نیک میدانست و مطالع الانظار فی
طوالع الانوار تألیف بیضاوی (در گذشته بسال ۶۸۵) و مفتاح العلوم سکاکی (در گذشته بسال
۶۳۶) را مطالعه میکرد و از پژوهش در دیوانهای شاعران پارسی گو و تازی گو بهره ها برد و
بمناسبت نام برخی از سخنوران نامی را با احترام در ضمن اشعار خود آورده است و از آنجمله اند
این بزرگان: فردوسی، سعدی، نظامی، ظهیر فاریابی، سلمان، خواجه، کمال خجندی.
برخی از علماء و فرمانروایان با حافظ معاصر بوده اند که نام گروهی از آنان بنقل از
لغت نامه علامه فقید دهخدا در اینجا آورده میشود:

«معاصرین خواجه از علما شیخ مجدالدین اسماعیل بن محمد بن خداداد، قاضی شیراز
(متوفی ۷۶۵) قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی مؤلف مواقف (متوفی ۷۶۵)، شیخ
بهاء الدین از ائمه جماعت (متوفی ۷۸۲) علامه میر سید شریف جرجانی (متوفی ۸۱۶)، قوام الدین
عبدالله (متوفی ۷۷۲) و از عرفا شیخ امین الدین (متوفی ۷۴۵)، خواجه سید کمال الدین ابوالوفا،
شیخ زین الدین تایبادی (متوفی ۷۹۱)، شاه نعمت الله ولی مساهانی (متوفی ۸۲۷) و از شعراء
خواجهی کرمانی (متوفی ۷۶۳)، عبید زاکانی (متوفی ۷۷۱؟)، عماد فقیه کرمانی (متوفی ۷۳۳)
سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸) کمال خجندی (متوفی پس از ۷۹۳)، بسحق شیرازی مشهور باطعمه
(متوفی ۸۴۰)، از پادشاهان اینجو، جلال الدین مسعود شاه، شاه شیخ ابواسحق (مقتول بسال
۷۵۴) و از سلاطین آل مظفر: امیر مبارزالدین محمد (۷۱۸ - ۷۶۵) شاه شجاع (۷۶۰ - ۷۸۶)،
سلطان زین العابدین (۷۸۶ - ۷۸۹)، شاه یحیی (۷۸۹ - ۷۵۹) شاه منصور (۷۹۰ - ۷۹۵) و از
سلاطین آل جلایر (ایلکانی) سلطان اویس (۶۷۷ - ۷۵۷)، سلطان احمد (۷۸۴ - ۸۱۳) و از
سلاطین هند، سلطان غیاث الدین متوفی (۷۷۵) و محمود شاه دکنی (۷۸۰ - ۷۹۹) و نهمتن بن
توران شاه سلطان هرمز و نیز امیر تیمور گورکانی (۷۷۱ - ۸۱۷)؛ از وزراء، خواجه عمادالدین
محمود وزیر شاه شیخ ابواسحق و حاج قوام الدین حسن (متوفی ۷۵۴) وزیر شاه ابواسحق،
برهان الدین (متوفی ۷۸۰) وزیر امیر مبارزالدین محمد، قوام الدین محمد صاحب عیار (مقتول
بسال ۷۶۴) وزیر شاه شجاع، خواجه جلال الدین تورانشاه (متوفی بسال ۷۸۷) وزیر شاه شجاع
را باید نام برد.

ادوارد برون در جلد سوم تاریخ ادبیات خود آورده است:

«... و نیز تفصیلی مشروح و قابل تحسین از عصر و زمان استاد شیراز و کلیاتی راجع

باشعار او در مقدمه ترجمه دیوان او بانگلیسی تألیف میس گر ترود لوتیان بسال Miss Gertrude

Lowthian Bell تحت عنوان اشعاری از دیوان حافظ Poems from the divan of Hafiz آمده است که آنرا باید در عداد بهترین آثار انگلیسی درباره این شاعر فارسی بشمار آورد... مفسرین حافظ — عده مفسرین اشعار حافظ نه تنها بزبان فارسی بلکه ترکی و احتمالاً پارسی نیز بسیار است... بهترین شرحی که بترکی نوشته اند و معروف ترین همه، سه شرح است یکی تألیف سروری، دوم تألیف شمعی و سوم تألیف سودی و این شرح اخیر را بفراوانی بدست میتوان آورد.

لطیفه غیبیه تألیف مولا محمد دارابی رساله کوچکی درباره حافظ... و آن رساله مشتمل است بر ۱۲۷ صفحه کوچک که بچاپ سنگی در تهران بسال ۱۳۰۴ (۱۸۸۶ م.) طبع شده است و غالباً شامل توضیحاتی از بعض اشکار مشکل میباشد.

ترجمه های دیوان حافظ — طبع دیوان کامل که سووی شرح کرده است و ممکن است که با مقابله تازه دقیقی با نسخ قدیم کاملتر نیز بشود من حیث المجموع مشتمل است بر ۶۹۳ قطعه و منظومه باین ترتیب ۵۷۳ غزل ۴۲ قطعه ۶۹ رباعی ۶ مثنوی ۲ قصیده و یک مخمس، ترجمه کاملی بآلمانی از تمام این ابیات بشعر بقلم رزنزویک شوانو و نیز یک ترجمه کامل انگلیسی بنثر از تمام آن بقلم ویلبر فورس کلارک انجام گرفته است و علاوه بر آن از بسیاری غزلیات مفرد و یا مجموعه ترجمه های بسیار بالسنه مختلفه انگلیسی، آلمانی، لاتین، فرانسه و غیره نیز کرده اند... در میان ترجمه های منظومه دیوان حافظ بانگلیسی بزرگتر و ذقیمت تر از همه آنست که بقلم هرمان بیکنل انجام گرفته... و در سال ۱۸۷۵ بطبع رسیده است...

آرامگاه حافظ در باغ زیبایی در شیراز واقع شده است که بحافظیه معروف است و این مقبره را ابوالقاسم بابر (پسر میرزا بایسنغر نواده شاهرخ بن تیمور که از سال ۸۵۴ تا ۸۶۲ در خراسان و عراق و فارس حکومت داشت) تزئین کرده و در وقتی که بسال ۸۵۶ بشیراز آمد ساختن آن مقبره را بمولانا محمد معنائی رجوع فرمود...

(نقل از لغت نامه دهخدا باختصار)

کریم خان زند وکیل الرعایا نظر بعلاقه خاصی که بخواجه شیراز داشت، مزار سر حلقه رندان جهان را مرمت کرد و بفرمان وی سنگ مرمری زیبا بر گورگاه خواجه نهادند و غزل معروف او را که مطلعش اینست.

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
بر آن سنگ نگاشتند.

آرامگاه حافظ قبله اهل دل است و از دیرگاه از اطراف و اکناف ایران و جهان صاحبان

بزیارت این آستان پاک میروند و بر روح قدسی خواجه شیراز درود میفرستند و همت میجویند و این بیت وی را زمزمه میکنند.

بر سر تربت ما چون گذری همت خنواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
برای کسب آگاهی کاملتر از احوال حافظ میتوان بمآخذهایی که در صفحه ۱۰۶۴ جلد سوم
بخش دوم تاریخ ادبیات در ایران تألیف استاد دانشمند جناب دکتر ذبیح‌الله صفا ذکر شده است
رجوع کرد.

نام بلند و آوازه جهانگیر حافظ که دل بهشوق زنده دارد، تا زبان فارسی در جهان باشد،
پاینده میماند و چه خوش فرموده است:
هرگز نسیرد آنکه دلش زنده شد بهشوق نسبت است بر جریده عالم دوام ما

پایان



مرکز تحقیقات کلامی و تفسیری علوم اسلامی

غزل ۱

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرُّ كَأْساً وَنَاوِلَهَا

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلیها^۱

ببوی نَافهٔ کاخر^۲ صبازان طره^۳ بگشاید

ز تابِ جعد^۴ مشکینش چه خون افتاد در دلها

مرا در منزلِ جانان چه امنِ عیش؟ چون هر دم

جرس^۵ فریاد میدارد که بر بندید محملها

بمی سجاده رنگین کن، گرت پیر مغان گوید

که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

شبِ تاریک و بیمِ موج و گردابی چنین هایل^۶

کجا دانند^۷ حالِ ما سبکباران^۸ ساحلها؟

همه کارم ز خود کامی ببدنامی کشید آخر

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها؟^۹

حضوری گر همی خواهی، ازو غایب مشو حافظ

مَتَى مَاتَلَقَ مَنْ تَهْوَى دَعِ الدُّنْيَا وَأَهْلِهَا^{۱۰}

وزن غزل ۱: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثنیٰ سالم)

۱ - معنی بیت: هان ای ساقی، جام باده را بگردش آور و بادست خود آن را بده، چه عاشقی نخست

بنظر سهل و ساده آمد لیکن در این راه دشواریها پیش آمد؛ این بیت از لحاظ علم بدیع ملمع است و مرحوم

علامه قزوینی در مجله یادگار سال اول شماره ۹ مقاله‌ای با عنوان بعضی تضمینهای حافظ دارند و درباره این بیت ملمع در پایان مقاله خود چنین نتیجه گرفته‌اند «و بعلاوه همه اینها من احتمال بسیار قوی میدهم که دو بیت مصنوعی منسوب بیزید (یزید بن معاویه خلیفه اموی) که سودی (شارح معروف دیوان خواجه بترکی) ذکر کرده یعنی:

أَنَا الْمَسْنُومُ مَا عِنْدِي بِتِرْيَاقِي وَلَا رَاقِي
أَذْرَكَاسًا وَ نَاوِلَهَا أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي

هم از حیث وزن و هم از حیث قافیه و هم از حیث مضامین و طرز ادا و هم بالاخره از حیث استعمال بعضی از عین همان تعبیرات و کلمات از روی غزل ملمع ذیل سعدی در بدایع ساخته شده و سازنده آن از همه حیث از آن غزل باصطلاح اروپائیان «ملهم» شده است. بعضی از ابیات غزل مشارالیه سعدی که کمال مشابهت با دو بیت مزبور منسوب بیزید دارد از قرار ذیل است:

پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی بصد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی
أَخِيْلِي وَأَحِبَّاسِي ذُرُوا مِنِّي حَبِي مَائِي مَرِيضُ الْعِشْقِ لَا يُبْرِئِي وَلَا يُشْكُو إِلَى الرَّاقِي
قَمِ إِتْلُو وَاشْفِنِي كَأَسَاوِدَعٍ مَا فِيهِ مَسْمُومًا أَمَا أَنْتَ الَّذِي تَسْقِي فَعَيْنُ السَّمِّ تِرْيَاقِي
سَعَى فِي هَتِكِي الشَّنَاسِي وَلَمَّا يَسْتَدِرْ مَا شَانِي أَنَا الْمَجْنُونُ لَا أَعْبَا بِأَحْرَاقِي وَأَغْرَاقِي

ملاحظه شود کلمات و تعبیرات الراقی و تریاقی و اسقنی کاسا و مسموما و انا المجنون که بعضی لفظاً و بعضی معنی عین همان الفاظ و تعبیرات دو بیت منسوب بیزید است» ۲ - آخر: بکسر خاء بمعنی سرانجام و عاقبت، از لحاظ دستوری در اینجا قید زمان است ۳ - طره بضم اول و تشدید دوم موی آراسته بر پیشانی ۴ - جعد: بفتح اول و سکون دوم موی پیچان و گرهگیر - معنی بیت: بامید نافه‌ای بویا که عاقبت باد بهاری از خم گیسوی آراسته و مشکبوی یار بگشاید، دلهای عاشقان از رنج انتظار سخت خون گشت ۵ - جرس: بفتح اول و دوم زنگ و درای - معنی بیت: در اقامتگاه یار مرا زندگانی و خوشی با ایمنی و آسودگی میسر نیست چه زنگ کاروان بانگ بر میدارد که برای کوچ کردن کجاوه‌ها را بر پشت ستوران نهید و روانه شوید که بیش درنگ جایز نیست ۶ - پیر مغان: پیر آتش پرستان و بکنایه مراد پیر دلیل و خضر طریق و رهبر روحانی - معنی بیت: اگر پیر دلیل در طی مراحل سلوک بتو فرمان دهد که سجاده (جانماز) را بخلاف ظاهر حکم شرع بمی آغشته کن، بپذیر هر چند که حکمت این دستور را ندانی، چه پیر سالک از آئین (تأدیب نفس بشیوه ملامتیان) و طریقه رهروی نیک آگاهست؛ عبرت نائینی در غزلی شیوا گوید:

تا که بر مقصدشان راهزنان ره نسبرند رهروان نعل در این مرحله وارون زده‌اند

۷ - گردابی چنین هایل: غرقایی سخت هولناک، موصوف و هایل صفت آن و چنین قید هایل - هایل: هائل بمعنی ترسناک، اسم فاعل از هول، در سیاق فارسی بقاعده تسهیل همزه هائل بیاه بدل شده است ۸ - کجا دانند: نمی‌دانند استفهام مجازاً مفید نفی، کجا قید استفهام ۹ - سبکیاران: دل آسودگان و آسوده خاطران مجازاً ۱۰ - معنی بیت: کارم یکسره از خود راتی و خود کامگی برسوائی و زشبت نامی منتهی شد، سری که بر سر انجمنها گفته شود، پنهان نمی‌ماند؛ هلالی جفتائی گوید:

بعد ازین راز هلالی توان ساخت نهان که بهر خلوت از وانجمنی ساخته اند

۱۱ - معنی بیت: اگر جمعیت خاطر و فراغ دل میجوئی، از یاد محبوب هیچگاه غافل مباش، چون کسی را که دوست میداری، دیدار کنی، دنیا و اسباب آن را فرو گذار و رها کن.

غزل ۲

صلاح کار کجا و من خراب کجا؟

بین تفاوت ره کسز کجاست تا بکجا؟

دلم ز صومعه^۱ بگرفت^۲ و خرقة سالوس^۳

کجاست دیر مغان^۴ و شراب ناب کجا؟

چه نسبت برندی صلاح و تقوی را

سماع و عظ کجا نغمه رباب^۵ کجا؟

ز روی دوست دل دشمنان چه در یابد

چراغ مرده^۶ کجا شمع آفتاب^۷ کجا؟

چو کحل^۸ بیش ما خاک آستان شماست

کجا رویم بفرما ازین جناب^۹ کجا؟

مبین بسبب ز نخدان^{۱۰} که چاه در راهت

کجا همی روی ایسدل بدین شتاب کجا؟

بشد که یسار خوشش بسار روزگار وصال

خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب^{۱۱} کجا؟

قرار و خواب ز حافظ طمع مدار^{۱۲} ایدوست

قرار چیست، صبوری کدام و خواب کجا؟

وزن غزل ۲: مفاعلن فاعلن مفاعلن فعلن (بهر مجتث مثنی مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: مصلحت طلبی و سودجوئی زاهدان ریائی از من مست خراب هستی باخته دور بینماید؛

بنگر که فرق میان این دو شیوه بسیارست ^۱ ۲ - صومعه: بفتح اول عبادنخانه ۳ - بگرفت: بتنگ آمد و ملول شد. در اینجا بوجه لازم بکار رفته ۴ - خرقه: بکسر اول و سکون دوم جبه مخصوص درویشان، دلق، پشمینه زاهدان - سالوس: فریب و خدعه و ظاهر نمائی و رباکاری، گاهی بصورت صفت نیز بکار میرود - خرقه سالوس: دلق ریا، تشبیه صریح ۵ - دیر: بفتح اول و سکون دوم معبد و صومعه - مغان: بضم اول آتش پرستان جمع مخ - دیر مغان: بکنایه مقصود محفل عارفان و اولیای حق ۶ - رباب: بفتح اول نام سازی است زهی مانند طنبور - معنی بیت: پارسائی و پرهیزگاری زاهدان با وارستگی و قلندری نسبتی و پیوندی ندارد؛ میان شنیدن بند واعظ و نصیحتگو و گوش دادن با آواز رباب فرق بسیارست ۷ - مرده: کنایه از خاموش، صفت چراغ ۸ - شمع آفتاب: شمع خورشید، تشبیه صریح - معنی بیت: دل سپاه دشمن که مانند چراغ خاموش بی فروغ ادراک است، بجمال نورانی دوست که مانند شمع فروزان خورشید میدرخشد پی نمیرد ۹ - کحل: بضم اول و سکون دوم سرمه ۱۰ - جناب: بفتح اول درگاه ۱۱ - زرخندان: بفتح اول و دوم و سکون سوم چانه یا ذقن - معنی بیت: ای دل شتابزده فریفته سبب ذقن یار مشو و بچاه زرخندان که در این راه است بنگر؛ بکنایه یعنی از آغاز عشق ورزی تا رسیدن بوصول باید برچاه مهلکه و مفاک خطر گذشت ۱۲ - عتاب: بکسر اول ملامت و سرزنش، مصدر باب مفاعله - معنی بیت: ایام وصال گذشت، یادش گرامی و بخیر باد، ناز و شیوه معشوقانه یار چه شد، درشت خوئی و سرزنش وی کجاست که خواستار آنم ۱۳ - طمع مدار: امید مدار، فعل نهی.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد غزل ۳

اگر آن ترک^۱ شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال^۲ هندویش^۳ بخشم سمرقند و بسخارا را

بده ساقی می باقی^۴ که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکن^۵ باد^۶ و گلگشت^۷ مصلّا^۸ را

فغان کاین لولیان^۹ شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان^{۱۰} یغما را

ز عشق^{۱۱} ناتمام ماجمال^{۱۲} یار مستغنی^{۱۳} است

بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا؟

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخارا^{۱۴}

اگر دشنام فرمائی و گر نفرین، دعا گسوم

جواب تلخ میزید لب لعل شکر خارا^{۱۰}

نصیحت گوش کن جاناکه از جان دوست تر دارند

جوانان سعادت مند، پسند پیر دانا را

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو^{۱۱}

که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا^{۱۲}

غزل گفتی^{۱۳} و^{۱۴} در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا^{۱۵} را

وزن غزل ۳: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هزج مثنیٰ سالم)

۱ - ترک: بضم اول و سکون دوم نام قوم مشهور آسیائی، در اینجا کنایه از معشوق زیباست ۲ - هندو: هندی، در اینجا مجازاً بمعنی مشکین و سیاه - معنی بیت: اگر دلبر زیبای شیرازی از ما دلجوئی کند و مهربانی نماید، دو شهر بزرگ سمرقند و بخارا را برخال مشکینش نثار میکنم ۳ - می باقی: پادۀ بازمانده در شیشه ۴ - آب رکناباد: نهری معروف در نزدیکی شیراز که احداث آن را برکن الدولة دیلمی در سال ۳۳۸ هجری نسبت داده اند ۵ - گلگشت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم نفر جگانه و جای پسر گل و سبزه - مصلا: بضم اول و فتح دوم نمازگاه، اسم مکان از تصلیه - گلگشت مصلا: نفر جگاهی در شیراز ۶ - لولیان: کولیان جمع لولی، در اینجا مجازاً بمعنی شاهد سرودگویی و زیبارویی بکار رفته است - معنی بیت: فریاد که این زیباییان سرودگویی، دلیر دردلبری شیرین حرکات و غوغاگر شکیب از دلها ربودند بدانگونه که ترکان در مهمانی پادشاه ترکستان دست بتاراج و یغمای اسباب خوان میزدند: در یکی از قبایل ترک رسم بوده است که در ضیافت پادشاه پس از تناول غذا میهمانان اجازه داشتند که اسباب زرینه و سیمینه خوان را بیغما ببرند، سعدی گوید:

دل سعدی و جهانی بدمی غارت کرد همچو نوز که برخوان ملک یغما بود

۷ - مستغنی: بی نیاز، اسم فاعل از استغناء - معنی بیت: حسن جانان که در کمال است، از عشق ورزی ناقص و توصیف نارسای ما بی نیازست، چنانکه چهره دلفریب را احتیاجی باسباب آرایش (آب و رنگ و خط و خال) نیست و بخود زیباست ۸ - زلیخا: بفتح اول و کسر دوم نام زن عزیز مصر که بر جمال یوسف شیفته گشت - معنی بیت: چون زیبایی یوسف برخلاف دیگر صاحبان جماعت هر روز در افزایش بود یقین کردم که پرهیز و خودداری زلیخا از عشق با حسن یوسف پهلو نتواند زد و رازش از پرده برون خواهد افتاد؛ چه هر چند حسن بیشتر باشد شیفتگی و بیقراری عاشق افزونترست ۹ - اگر: در اینجا حرف ربط برای تسویه و شرط معادل چه ۱۰ - شکرخا: آنکه شکر خورد، صفت مرکب فاعلی - معنی بیت: چه ناسزاگوئی و چه لعنت

فرستی من برای تو دعای خیر میکنم ۱۱ - کمتر جو: هرگز جستجوی مکن، کمتر قید تقلیل است ولی در اینجا مفید نفی مطلق است ۱۲ - معما: سخن پوشیده، اسم مفعول از تعمیم، مصدر باب تفعیل ۱۳ - و: حرف ربط بمعنی یا ۱۴ - در: بضم اول مروارید ۱۵ - عقد: بکسر اول گردن بند - ثریا: پروین - عقد ثریا: تشبیه صریح - معنی بیت: ای حافظ ترانه عاشقانه مرودی یا مروارید سوراخ کردی و برشته کشیدی: بیابشادی بخوان که فلک گردن بند پروین را بصله نثار سخن منظوم تو میکند.

غزل ۴

صبا بلطف بگو آن غزالِ رعنا^۱ را
 که سرپکوه و بیابان تو داده^۲ ما را
 شکر فروش^۳ که عمرش دراز باد، چرا
 تنفیدی نکند طوطی شکرخا را؟^۴
 غرورِ حسنت اجازت مگر^۵ نداد، ای گل
 که پریشی نکنی عندلیبِ شیدا^۶ را
 بخلق و لطف توان کرد صیدِ اهلِ نظر
 بسند و دام نگیرند مرغِ دانا را^۷
 ندانم از چه سبب رنگِ آشنائی^۸ نیست
 سهی قدان^۹ سیه چشمِ ماهِ سیما^{۱۰} را
 چو با حبیب^{۱۱} نشینی و باده پیمائی
 بیاددارِ محبان^{۱۲} بادپما را
 جز این قدر نتوان گفت در جمالِ تو عیب
 که وضع مهر و وفا نیست رویِ زیبارا^{۱۳}
 در آسمان نه عجب گر بگفته^{۱۴} حافظ
 سرودِ زهره برقص آورد مسیحارا^{۱۵}

۱ - غزال رعنا: آهوی زیبا و دلفریب، باستعاره مراد محبوب دلخواه - رعنا: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بیشتر بمعنی زیبا و خوشنماست، در عربی رعناء با الف ممدوده مونث ارعن است بمعنی زن گول و احمق و در فارسی همزه آخر آن بتخفیف حذف میشود ۲ - شکر فروش: باستعاره مقصود یار نوشین لب و شکر دهان ۳ - طوطی شکرخا: طوطی که بدن‌دان شکر شکند و نرم کند، موصوف و صفت فاعلی، باستعاره مقصود شاعر شیرین سخن - معنی بیت: دلیر نوشین لب شکر دهان که زندگانش دراز باد، چرا از طوطی گویای خود این شاعر شیرین سخن دلجوئی نمیکند و بمهر از حال وی نمی‌پرسد ۴ - مگر: همانا، در اینجا قید تأکید ۵ - شیدا: بفتح اول و سکون دوم آشفته و شیفته صفت - عندلیب: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بمعنی هزار دستان - عندلیب شیدا باستعاره مقصود عاشق سرگشته ۶ - معنی بیت: دل صاحب‌نظران را بغوی نیک و مهربانی توان برد، چنانکه پرندۀ زیرک را هم با کند و تله صید نتوان کرد و بنرمی و لطف باید کوشید تا بدام افتد ۷ - رنگ آشنائی: روش و شیوۀ انس و الفت و دوستی ۸ - سهی قدان: بفتح اول و کسر دوم جمع سهی قد بمعنی یاری که قامت راست و بلند و موزون دارد، صفت جانشین موصوف ۹ - ماه سیما: ماه رخسار یا ماه منظر - سیما: بکسر اول بمعنی نشان و علامت، در این مصراع از لحاظ علم بسدیع صنعت تنسیق صفات مراعات شده است ۱۰ - حبیب: بفتح اول و کسر دوم محبوب، صفت مشبیه از حب ۱۱ - محب: بضم اول و کسر دوم و تشدید سوم، عاشق، اسم فاعل از احباب مصدر باب افعال از مجرد حب - معنی بیت: چون با محبوب همنشین شوی و باده بنوشی، از عاشقانی که در راه وصل رنج بیهوده بردند و کامی نیافتند، یادی کن ۱۲ - معنی بیت: تنها خرده‌ای که بر حسن و نیکوئی تو میتوان گرفت، آنست که شیوۀ مهربانی و وفای بهمد را نمی‌شناسی ۱۳ - مسیحا: بفتح اول نام یالقب حضرت عیسی، کلمه ایست مأخوذ از عبری ما شیاخ Maschiach نجات دهنده (نقل باختصار از لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: شگفت نیست که ناهید رامشگر آسمان با سرودی از سخن حافظ حضرت مسیح را در فلک چهارم بوجود و نشاط آورد و بر سماع برانگیزد.

غزل ۵

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
 دردا که رازِ پنهان خواهد شد آشکارا^۱
 کشتی شکستگانیم^۲ ای بادِ شرطه^۳ برخیز
 باشد که باز بینم دیدارِ آشنا را
 ده روزه مهرگردون^۴ افسانه است و افسون^۵
 نیکی بجای^۶ یاران فرصت شمار یارا

در حلقه گل و مل^۷ خوش خواند دوش بلبل
 هَاتِ الصُّبُوحَ هُبُوا يَا أَيُّهَا السُّكَّارَا
 ای صاحبِ کرامت، شکرانه سلامت
 روزی تفقدی کن، درویشِ بسینوا را
 آسایشِ دو گیتی تفسیرِ این دو حرفست
 با دوستانِ مروتِ با دشمنانِ مدارا
 در کویِ نیکنامی ما را گذر ندادند
 گر تو نمی‌پسندی، تغیر کن^۸ قضا را
 آن تلخ و ش^۹ که صوفی^{۱۰} اُمُّ الْخَبَائِثِ خواند
 أَشْهَى لَنَا وَأَحْلَى مِنْ قُسْبَلَةِ الْعَذَارَا
 هنگامِ تنگدستی در عیشِ کوش و مستی^{۱۱}
 کاین کیمیایِ هستی، قارون کند گذارا
 سرکشِ مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد
 دلبر که در کفِ او مومست سنگِ خنارا^{۱۲}
 آیینۀ سکندر^{۱۳} جامِ میست، بنگر
 تا بر تو عرضه دارد احوالِ ملکِ دارا
 خوبانِ پارسی گو بخشندگانِ عمرند
 ساقی بده بشارتِ رندانِ پارسارا^{۱۴}
 حافظ بخود پوشید این خرقة می آلود
 ای شیخِ پاک دامن معذور دار مارا^{۱۵}

وزن غزل ۵: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مشمن اخرب)

۱ - معنی بیت: ای عارفان برای رضای خدا تدبیری کنید که زمام اختیار دل از کفم بدر میرود، دریغا که سرنهان عشق من از پرده برون خواهد افتاد ۲ - کشتی شکستگانیم: در چند نسخه کشتی نشستگان آمده که بر متن ترجیح دارد نگاه کنید بصفحه ۴ جامع نسخ حافظ تألیف مسعود فرزاد ۳ - شرطه: بضم اول و سکون دوم در سیاق فارسی بمعنی باد موافق است در عربی بمعنی شرط و انصار و... - معنی بیت: ای باد موافق،

مادر کشتی سواریم، وزیدن آغاز کن بامید آنکه بملاقات بار که آشنای عشق ماست نائل شویم ۴ - ده روزه مهر گردون: محبت کوتاه مدت فلک ۵ - افسون: بفتح اول و سکون دوم سحر و مکر و حیله ۶ - بجای: درباره، شبه حرف اضافه ۷ - مل: بضم اول باده - معنی بیت: دیشب در انجمن گل و باده هزار آوا نغمه خوشی آغاز کرد، ای ساقی بیا و باده بامدادی بده و ای مستان بیدار شوید ۸ - تغییر کن: دگرگون ساز، فعل مرکب - معنی بیت: ما را بکوی حسن شهرت راه ندادند، چه قسمت ما از آغاز عشق و رسوائی بود، اگر نرا حال ما خوش نیاید، بدگرگون کردن احکام جهان هستی پرداز ۹ - تلخوش: تلخ گونه، صفت جانانین موصوف (شراب) ۱۰ - ام الخبائث: بضم اول و تشدید دوم مضموم و فتح خاء مادر پلیدیها، باستعاره مراد شراب - معنی بیت: باده تلخ گونه را که صوفی مایه همه پلیدیها و تباهاکاریها شمرد، نزد ما دلخواه تر و شیرین تر از بوسه دوشیزگان است ۱۱ - قارون: نام مالدار مشهور در زمان حضرت موسی - معنی بیت: در وقت تهیدستی بخوشدلی و سرمستی جهد کن، چه اکسیر زندگانی عیش و مسنی است که فقیر تنگدست را بدرجه استغنائی قارون میرساند ۱۲ - معنی بیت: ای عاشق، از فرمان عشق سر مپیچ، چه معشوق که در پنجه او سنگ خاره چون موم نرم است، ترا از رشک چون شمع تواند گذاخت ۱۳ - آئینه سکندر: آینه ای بوده است که بتدبیر ارسطو بر فراز مناره اسکندریه نصب کرده بودند تا بمراقبت حرکت کشتیها در دریا پردازد و از حال فرنگ آگاهی دهد - معنی بیت: بساغر باده که آئینه اسکندری است، نیک بنگر نا حال کشور دارا را بتو بنماید؛ شاید مراد از جام می باستعاره ضمیر عارف داناست که از اوضاع جهان آگاه است ۱۴ - معنی بیت: زیباییان فارسی زبان جان تازه می بخشند، ای ساقی، بقلندران پرهیزگار مرده بده (که دل به عشق زنده دارند که از زهد خشک کاری نیاید) ۱۵ - معنی بیت: حافظ این دلق آغشته بسی را باختیار خود برتن نکرده، ای شیخ پاکبزه جامه پرهیزگار عنبر ما را در آلوده دامنی پذیر و بیش خرده مگیر.

غزل ۶

بملازمان سلطان^۱ که رساند این دعا را؟

که بشکر پادشاهی ز نظر سران گذارا

زرقیب^۲ دیسو سیرت بخدای خود پناهم

مگر آن شهاب ثاقب^۳ مددی دهد خدارا

مژه سیاهت از کرد بسخون ما اشارت

ز قریب او بسیندیش و غلط مکن نگارا

دلِ عالمی بسوزی، چسوعذار^۴ برفروزی

توازین چه سود داری که نمیکتی مدارا؟

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنایان بنوازد آشنا را

چه قیامت است جانا که بعاشقان نمودی^۵

دل و جان فدایِ رویست بنما عذار مارا

بخدا که جرعه^۶ ده، تو به حافظِ سحر خیز

که دعای صبحگاهی اثری کند شما را



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های ادبی

وزن غزل ۶: فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن (بحر رمل مثنیٰ مخبون مکفوف)

۱ - سلطان: در اینجا باسنما مراد جانان فرمانروای ملک دل است - معنی بیت: بهمر اهان

فرمانروای کشور دل این درخواست ما را که ابلاغ میکند که بشکرانه فرمان رانند بر دلها عاشق مسکین را از نظر دور مساز و عنایتی کن ۲ - رقیب: بفتح اول مراقب و نگهبان و موکل، دو کس که بر یک معشوق عشق

ورزند، هریک دیگری را رقیب خوانند ۳ - شهاب ثاقب: بکسر شین و قاف، شعله آفریننده، موصوف و صفت، این ترکیب مقتبس است از آیه ۱۱ سورة الصافات (۳۷) در باب راندن شیطانها از آسمان بمند شهاب

ثاقب - معنی بیت: از رقیب و موکل اهرمن خوی کوی یار بیزدان پناه میبرم، شاید بارقه لطف الهی یاری دهد و فرمان حق وی را براند ۴ - عذار: بکسر اول رخسار - معنی بیت: چون چهره بنمائی، دل جهانیان را

بشيفتگی بر جمال خود میگدازی، تو از این سوختن عاشقان چه بهره میبری که نر می نمیکتی ۵ - نمودی: نمودار ساختی و پدید آوردی - معنی بیت: هول دشوار رستاخیز را با هجران خود در دلهای مهرورزان پدید

آوردی، جان و دل برخی و فدای رخسار تو باد، روی نهان مکن ۶ - جرعه: یک آشام از آب و جز آن، آنچه در یکدم نوشند - معنی بیت: ترا بیزدان سوگند میدهم که شربت وصلی یا ساغری از باده حسن بحافظ که از

سحر بخیزان است بنوشان، چه دعای این جمع در وقت سحر در حق شما باجابت نزدیکتر است.

غزل ۷

صوفی بیا که آینه صافیست جام را^۱
 تا بنگری صفای می لعل فام را
 رازِ درون پرده زرنندانِ مست پرس
 کاین حال نیست زاهدِ عالی مقام را
 عنقا^۲ شکارِ کس نشود دام باز چین
 کانجا همیشه باد بدستت دام را
 در بزمِ دور^۳ یک دو قدح درکش^۴ و برو
 یعنی طمع مدار وصالِ دوام را
 ای دل شیباب^۵ رفت و نجیدی گلی زعیش
 پیرانه^۶ سرمکن هنری ننگ و نام^۷ را
 در عیشِ نقد کوش که چون آبخور^۷ نماند
 آدم بهشت روضه دارالسلام^۸ را
 ما را برآستانِ تو بس حق خدمتست
 ای خواجه، باز بین بترحم غلام را
 حافظ مریدِ جامِ میست ای صبا برو
 وزبنده بندگی برسان شیخ جام^۹ را

وزن غزل ۷: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)

۱ - آینه... جام را: آینه جام، را در اینجا حرف اضافه است که پس از مضاف الیه آورده میشود - معنی بیت: ای صوفی، بشتاب تا در آینه جام که روشن و باصفاست پاکی می گلگون را نیک بینی، سیدحسین غبار گوید:

سپارم فسوق کرد از غایت لطف که می در جام یا جام است در می
 ۲ - عنقا: بفتح اول و سکون دوم سیمرغ - معنی بیت: هیچکس سیمرغ را صید نتواند کرد، پس تو نیز
 دام مگستر که دام تو جز باد چیزی را نخواهد گرفت بکنایه یعنی هیچ حاصلی بدست نمی آید؛ حافظ در غزل

دیگر نیز فرماید:

برو ایسن دام بر سرخ دگر نه که عنقا را بلندست آشیانه
 ۳- دور: بفتح اول گردش - بزم دور: مجلس باده و گردش جام ۲- درکش: بنوش ۵- وصال
 دوام: بکسر اول پیوستگی همیشگی، موصوف و صفت، دوام مانند تمام در سیاق فارسی گاه بصورت صفت
 بکار میرود و گاه بصورت اسم ۵- شباب: بفتح اول جوانی ۶- ننگ و نام: آبرو و اعتبار، اسم مرکب -
 معنی بیت: دلجوئی گذشت و گلی از بوستان خوشدلی و عشرت نچیدی (بکنایه یعنی عشقی نورزیدی و
 بوصلی نرسیدی)، بهنگام پیری برای پاس آبرو هنر عشقبازی را پیشه ساز، در قابوسنامه تصحیح دکتر
 یوسفی در باب ۱۲ ص ۸۳ آمده است: جهد کن تا پییری عاشق نشوی که پیر را هیچ عنری نباشد. در جامع
 نسخ دیوان حافظ تألیف فرزند در صفحه ۷ در مصراع دوم این بیت «بکن» بجای «مکن» دیده میشود که
 مناسبتر بنظر میرسد. در غزل دیگر حافظ فرماید:

کام خسود آخسر عمر از می و معشوق بگیر جف اوقات که یکر بسطالت برود
 در یک رباعی منسوب به خیام نیز آمده است:

امشب ورق نفاق طی خواهم کرد با سوی سپید قصد می خواهم کرد
 پیمانۀ عمر من بهفتاد رسید ایسن دم نکنم نشاط، کسی خواهم کرد؟
 ۷- آبخور: نصیب و بهره و مشرب، اسم مرکب ۸- روضۀ دارالسلام: باغ بهشت، اضافه بیانی -
 دارالسلام: سرای ایمنی و تندرستی و بی گزندی، یکی از نامهای بهشت - معنی بیت: تا فرصت خوشی فراهم
 است، مفتتم بدان و بهره گیر، چه حضرت آدم هم تا مشرب عیش او منقطع شد و قسمتش پایان رسید، بهشت را
 ناگزیر ترک گفت ۹- معنی بیت: حافظ هوادار ساغر باده است. ای باد بهاری، وزیدن آغاز کن و سلام و
 بندگی چاکر را بجام باده که در حکم پیر دلیل و راهنمای ماست، عرضه کن؛ شاید بایهام و طنز باین معنی نیز
 اشاره ای دارد که بشیخ احمد جام (۴۴۰ - ۵۲۶) سلام برسان و بگو که ما مرید جام باده ایم نه شیخ جام؛ در
 جامع نسخ دیوان حافظ تألیف فرزند در یک نسخه شیخ خام بجای شیخ جام آمده بمعنی زاهد خام اندیشه و
 ناپخته فکر.

غزل ۸

ساقیا، برخیز و در ده جام را
 خاک برسر کن غم ایام را
 ساغر می بر کفم نه، تا زبر
 برکشم این دل ازرق قام را

گرچه بدنایست نزدِ عاقلان
 ما نمیخواهیم ننگ و نام^۳ را
 باده در ده، چند ازین بادِ غرور؟
 خاک بر سر نفسِ نافرجام^۴ را
 دودِ آهِ سینهٔ نالانِ من
 سوخت این افسردگانِ خام^۵ را
 محرمِ راز^۶ دلِ شیدایِ خود
 کس نمی‌بینم زخاص و عام را
 بادلارامی مرا خاطر خوشست
 کز دلم یکباره برد آرام را
 ننگرد دیگر^۷ برواندر چمن
 دید آن سروسیم‌اندام را
 صبر کن حافظ بسختی روز و شب
 عاقبتِ روزی بیای کام^۸ را

وزن غزل ۸: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بهر رمل سدس محذوف)

- ۱ - در ده: همانا بده و عطا کن؛ پیشوند «در» بر سر فعل امر «ده» برای تأکید است - معنی بیت: ای ساقی، بیا ساغری باده بده و اندوه روزگار را زبر خاک کن و بفراموشی بسپار ۲ - ازرق قام: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کیودرنگ، صفت ترکیبی - معنی بیت: جام باده را بر کف دستم بنه تا بنوشم و مست شوم و این خرقهٔ کیود رنگ صوفیانه را از تن برکنم، حافظ در غزلی دیگر فرماید:
- غلام همت دردی کشان پکرنگم نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند
- ۳ - معنی بیت: اگر چه نخواستن شهرت نزد فردمندان بدنایم است؛ ما خواستار نام و جاه نیستیم و بستی و رسوائی عشق دل خوش داریم ۴ - معنی بیت: می بده، تا کی باد فریب در سر داشتن و مفرور بودن، خاک بر تارک نفس بد عاقبت و فرمان ناپذیر باد ۵ - افسردگان خام: مرده دلان ناپخته - معنی بیت: دود آهِ جانسوز سینهٔ دردمندم در این مرده دلان خام اندیشه آتش افروخت و اثر بخش افتاد ۶ - محرم راز: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم حرمت راز نگاهدارنده و راز دار ۷ - دیگر: هرگز، قید نفی؛ سعدی نیز دیگر را بهسین معنی بکار برده است: پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست و غلام دیگر دریا را ندیده بود ص ۷۳ گلستان بکوشش نگارنده ۸ - کام: مراد و آرزو و خواست.

غزل ۹

رونقِ عهدِ شبابست دگر^۱ بستان را
 میرسد مزده^۲ گل، بلبَلِ خوش الحان^۳ را
 ای صبا، گر بجوانانِ چمن^۴ باز رسی
 خدمتِ ما برسان سرو و گل و ریحان را
 گر چنین جلوه کند مفیجه^۵ باده فروش
 خاکروبِ در میخانه کنم مژگان را
 ای که برمه^۶ کشتی از عنبرِ سارا^۷ چوگان
 مضطربِ حال مگردان، من سرگردان را
 ترسم^۸ این قوم که بر دردکشان^۹ میبندند
 در سرِ کارِ خرابات^{۱۰} کنند ایسمان را
 یار مردانِ خدا باش که در کشتی نوح
 هست خاک^{۱۱} که بآبی نخرد طوفان را
 پرواز خانه گردون بدرونان مطلب
 کان سیه کاسه^{۱۲} در آخر بکشد مهمان را
 هر کرا خوابگه^{۱۳} مثنی خاکست
 گوچه حاجت که با فلاک کشتی ایوان را؟
 مساه کنعانی من مسندِ مصر آن تو شد
 وقتِ آنست که بدرود کنی زندان^{۱۴} را
 حافظا می خور و رندی کن و خوش باش، ولی
 دام تزویر مکن چسبون دگران قران^{۱۵} را

وزن غزل ۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فع لن (بهر رمل مثنی مغبون اصلم)

۱- دگر: باز و دوباره، قید شمار ۲- مزده گل: بشارت وصال گل ۳- خوش الحان: خوش آواز،

صفت ترکیبی - الحان بفتح اول جمع لحن ۴- جوانان چمن: باستعاره مراد گل و ریحان - معنی بیت: ای

بادبهارى، اگر بشاهدان جوان چمن، سرو و گل و ريحان بر خوردى و ديدار كردى، دعا و سلام و ارادات ما را بآنان عرضه دار ۵ - مفيجه: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم باستعاره مراد ساقى زيبا، اسم مرکب از دو اسم، معنى لفظ بلفظ آن زاده مغ؛ مغ بضم اول نام عام براى زرتشتيان بود، نگاه کنيد بصفحة ۲۵۰ کتاب مزده پنا و ادب پارسى تأليف دکتر محمد معين - معنى بيت: اگر شاهد زيباي ميکده بدينگونه حسن نمائى و دلربايى کند، بطيب خاطر آماده ام که با مزه خاک در ميخانه را برويم ۶ - مه: مخفف ماه، باستعاره مراد رخسار زيبا ۷ - سارا: خالص، صفت عنبر - عنبر سارا باستعاره مراد زلف مشکين ۸ - ترسم: در اينجا بمعنى يقين دارم بکار رفته و اين روش معروف است که براى مزيد تأکيد امر جازم را در معرض شک و ترديد قرار دهند ۹ - درد کش: بضم اول و سکون دوم و سوم و فتح چهارم باده نوش و ميگسار کهنه کار ۱۰ - خرابات: بفتح اول شرابخانه - در سرکار خرابات کنند ايمان را: ايمان خود را بسوداي شرابخانه و بساده گسارى صرف کنند و از دست بدهند، ۱۱ - خاک: باستعاره مراد انسان خاکی نهاد و فروتن - معنى بيت: مصاحب مردان حق باش که در سفينة حضرت نوح، مردى خاکی نهاد و فروتن (بکنايه يعنى نوح پيامبر) هست که طوفان جهانگير باندازه یک قطره آب در دیده همت او اعتبار ندارد و وي را هراسناک نسازد ۱۲ - سیه کاسه: بکنايه يعنى بخيل و سفله و گرفته، صفت ترکيبى - معنى بيت: از مهمان سراى فلک گام برون نه و نان و کام مجوى که اين ميزبان تنگ چشم بخيل سرانجام مهمان خود را نابود خواهد کرد، کمال اسمعيل گويد: مياز دست بخوان جهان که عقل بر او نديد جز دل بريان و اشک پالوده ۱۳ - خوابگه آخر: خوابگاه بازپسين، باستعاره مقصود گور يا قبر ۱۴ - معنى بيت: اى يوسف کنهاني من (باستعاره مقصود جان پاک) کرسى فرمانروايى ملک مصر (باستعاره مقصود عالم معنى) تراست، هنگام آنست که زندان (باستعاره مقصود نفس تن با زندان دنيا) را وداع کنى و عزيز يا فرمانروا در ملک معنى شوى ۱۵ - معنى بيت: اى حافظ، باده نوش و قلندرى کن و خوشدل باش، اما قران کلام خدا را دام نيرنگ و ريا مکن که تزوير و فريب از هر گناهی زشت ترست.

غزل ۱۰

دوش از مسجد سوي ميخانه آمد پير ما
 چيست يارانِ طريقت بعد از اين تدبير ما؟
 ما مريدان روي سوي قبله چون آريم چون؟
 روي سوي خانه خمار^۱ دارد پير ما
 در خراباتِ طريقت ما بهم منزل شويم
 کاین چنين رفتست در عهدِ ازل^۲ تقدير ما

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوشست

عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر^۳ ما

روی خوبت آیتی^۱ از لطف بر ما کشف کرد

زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

با دل... سنگینت آیا هیچ درگیرد شبی؟

آه آتش ناک و سوز سینه شبگیر^۵ ما

تیر آه ما ز گردون بگذرد حافظ خموش

رحم کن بر جان خود، پرهیز کن از تیر ما



وزن غزل ۱۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بحر رمل مثنوی محذوف)

۱ - خمار: بفتح اول و تشدید دوم می فروش ۲ - ازل: بفتح اول و دوم زمان بی آغاز و همیشگی -

معنی سه بیت: دیشب شیخ ما از مسجد بمیکند روی آورد، هم مسلکان پس ازین چاره ما چه باشد. (مریدی گفت): ما هواداران بجانب کعبه ازین پس روی نتوانیم آورد، چه شیخ ما بخانه میفروش روی نهاد. (مرید دیگر پاسخ داد): ما همراه همسفر و با راهنمای خود روی بمیکند عرفان خواهیم آورد، چه سر نوشت ما را در روز نخست چنین رقم زده اند - مراد از روز ازل همان روزی است که خداوند پیش از خلق اجساد با روح فرمود:

ایمان پروردگار شما نیستم، گفتند بلی (نقل باختصار از لغت نامه دهخدا)، نیز نگاه کنید بآیه ۱۷۲ سوره اعراف

(۷) ۳ - معنی بیت: اگر خرد آگاه شود که دل ما در چین گیسوی یار چه حال خوشی دارد، خردمندان هم

بدنبال زنجیر جنون ما دیوانگی را برمیگزینند ۳ - آیت: آیه یا نشانه - معنی بیت: چهره زیبای تو نشانه‌ای از

حسن بر ما آشکار کرد و از آنگاه در سخن ما جز لطافت و نکوئی و نفی نتوان یافت ۵ - سوز سینه شبگیر

ما: سوز شبگیر سینه ما، گاه میان مضاف (سوز) و مضاف الیه (شبگیر) یک مضاف الیه یا صفت جدائی میافکند

- معنی بیت: آیا آه آتشین و سوزش سحری سینه ما در دل جفاکار و بیرحم تو اثری خواهد داشت؟ ۶ -

تیر آه: ناوک آه، تشبیه صریح - معنی بیت: ای حافظ، ناوک دود دل ما از فلک هم فراتر میرود پس دم فرو بند

و بر جان خود ببخشای و از تیر آه ما خود را بر حذر دار؛ گاه شاعر تخلص خود را شخصیت ثانوی غرض میکند

و آن را مورد خطاب قرار میدهد ولی در حقیقت مقصود شاعر در اینجا هشدار دادن بیار سنگین دل است.

غزل ۱۱

ساقی بنور بساده برافروز جام ما
 مطرب بگو که کار جهان شد بکام^۱ ما
 ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم
 ای بیخبر ز لذت شرب مدام^۲ ما
 هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
 نسبت است بر جریده^۳ عالم دوام^۴ ما
 چندان بود کرشمه و نیاز سهی قدان
 کاید بسجلوه سرو صنوبر خرام^۵ ما
 ای باد اگر بگلشن احباب^۶ بگذری
 زنهار^۷ عرضه ده بر جانان پیام ما
 گو نام ما زیاد بعمدا^۸ چه میبری؟
 خود آید آنکه یسار نیاری ز نام ما
 مستی بچشم شاهد دلبند ما خوشست
 زانرو سپرده‌اند بمستی زمام^۹ ما
 ترسم که صرفه^{۱۰} نبرد روز بازخواست
 نان حلال شیخ زاب حرام ما
 حافظ زدیده دانه اشکی همی فشان
 باشد که مرغ وصل^{۱۱} کند قصد دام ما
 دریای اخضر فلک^{۱۲} و کشتی هلال
 هستند غرق نعمت حاجی قوام^{۱۳} ما

وزن غزل ۱۱: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنی اخبز مکفوف محذوف)

۱ - معنی بیت: ای ساقی، با فروغ می ساغر ما را روشن کن و ای رامشگر این ترانه را بخوان و بساز

برزن: «کار عالم بمراد دل ما شد» ۲ - شرب مدام: باده‌گساری یا باده‌نوشی پیوسته، موصوف و صفت -
 معنی بیت: ای آنکه از لذت باده‌گساری پیوسته ما آگاه نیستی، بدان که باده‌نوشی ما از آنست که در آینه‌جام
 پرتو رخسار محبوب را مینگریم ۳ - جریده: بفتح اول دفتر ۴ - دوام: جاودانگی و پابندگی ۵ - سرو
 صنوبر خرام: سروقامنی که هنگام رفتار چون درخت صنوبر بنام باین سو و آن سو میل میکند - صنوبر: بفتح
 اول درخت کاج یا نازو - معنی بیت: ناز و غمزه زبایان بلند بالا تا وقتی است که بار سرو رفتار مسا حسن
 نمائی آغاز نکرده باشد ۶ - احباب: بفتح اول و سکون دوم دوستان جمع حبیب ۷ - بعمدا: بکسر اول و
 فتح دوم و سکون سوم بمعنی بقصد و عمداً یا از روی عمد، در سیاق فارسی قید است مرکب از به حرف اضافه
 + عمد (اسم) + ا (مأخوذ از «أ» نشان تنوین نصب در عربی)، سعدی فرماید:

مردم از قاتل عمدا بگیرزند بجان پاکبازان بر شمیر بعمدا آیند
 نقل از لغت‌نامه

۸ - زمام: بکسر اول رشته و مهار - معنی بیت: چون مستی در دینه پار زیبا و دلخواه ما مقبول است،
 عنان و سررشته اختیار ما را بمستی واگذار کرده‌اند ۹ - صرفه: زیادتی و افزونی و فضل و سود مأخوذ از
 صرف عربی بمعنی فضل و افزونی - معنی بیت: یقین دارم که روز رستخیز و سؤال و جواب نان حلال شیخ
 که از وجه وقف است بر آب حرامی (شرابی) که ما مینوشیم برتری و رجحانی نخواهد داشت ۱۰ - مرغ
 وصل: پرندۀ وصل، تشبیه صریح - معنی بیت: ای حافظ، قطره سرشکی بریز و دانه اشکی تار کن، امید
 است که پرندۀ وصل یار بسوی دام ما آید و رحمی بر حال زار ما آورد ۱۱ - دریای اخضر فلک: دریای سبز
 یا نیلگون گردون، تشبیه صریح ۱۲ - حاجی قوام: خواجه قوام‌الدین حسن تمجایی وزیر محبوب و کاروان
 شاه شیخ ابواسحاق از آل اینچو در گذشته سال ۷۵۴ که حافظ بوی ارادت کامل داشت - معنی بیت: دریای
 نیلگون آسمان و زورق ماه غوطهور در دریای کرم و بخشش حاجی قوام شده‌اند؛ مقصود حافظ مبالغه در
 احسان و رانی این وزیر کریم است.

غزل ۱۲

ای فروغِ ماهِ حسن از رویِ رخشانِ شما
 آبِ رویِ خوبی از چاهِ زرخدانِ شما
 عزمِ دیدارِ تو دارد جانِ بر لب آمده^۲
 باز گردد یا برآید چیست فرمانِ شما؟
 کس بدورِ نرگست^۳ طرفی نیست^۴ از عافیت
 به که نفروشد مستوری بمستان^۵ شما

بختِ خوابِ آلود ما بیدار خواهد شد مگر^۶
 زانکه زد بر دیده آبی روی رخشانِ شما
 با صبا همراه بفرست از رخت گلدسته^۷
 بو که^۸ بوئی بشنویم از خاکِ پستانِ شما
 عمرتان باد و مراد، ای ساقیانِ بزمِ جم
 گرچه جامِ ما نشد پرمی بدورانِ شما
 دل خرابی میکند دلدار را آگه کنید
 زینهار، ای دوستان، جان من و جانِ شما
 کی دهد دست این غرض یارب که همدستان^{۱۰} شوند
 خاطرِ مجموعِ ما، زلفِ پریشانِ شما؟
 دور دار از خاک و خون دامن چو بر ما بگذری
 کاندین ره کشته بیارند قربانِ شما
 میکند حافظ دعائی، بشنو، آمینی^{۱۱} بگو:
 «روزی ما باد لعلِ شکرافشانِ شما»
 ای صبا با ساکنانِ شهر یزد از ما بگو:
 کای سرِ حق ناشناسان گویِ چوگان^{۱۲} شما
 گرچه دوریم از بساطِ قرب^{۱۳} همت^{۱۴} دور نیست
 بنده شاهِ شمایم و ثناخوانِ شما
 ای شهنشاهِ بلند اختر خدارا^{۱۵} همتی
 تا بسوسم همچو اختر خاکِ ایوانِ شما

وزن غزل ۱۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان (بهر رمل مثنیٰ محذوف)

۱ - زرخندان: بفتح اول و دوم و سکون سوم ذقن یا چانه - چاه زرخندان: استعاره از فرورفتگی در میان چانه - معنی بیت: ای آنکه بر تو ماه نکوئی از فروغ مهر تابان چهرهٔ شما و رونق جمال از جلوهٔ چاه ذقن شماست
 ۲ - بر لب آمده: صفت مرکب بمعنی فاعلی، صفت جان - معنی بیت: جان بلب رسیدهٔ این بیدل آهنگ دیدن شما را دارد امر شما چیست؟ جان بتن بازآید یا از تن بیرون رود و بسجانان تسلیم شود ۳ -

نرگس: نام گل معروفی است در اینجا باستعاره مراد چشم ۴ - طرف: بفتح اول و سکون دوم بمعنی کرانه و ناحیه و گوشه مأخوذ از طرف عربی بفتح اول و دوم - طرف بستن یا طرف پر بستن بکنایه بمعنی سودیافتن و بهره بردن، استاد بدیع الزمان میفرمودند که شاید این کنایه از آنجا پدید آمده است که کشاورزان در کشتزار طرف یا گوشه دامن خود را برای چین حاصل بر کمر می بستند ۵ - مستان: چشممان مست، صفت چانشین موصوف - معنی بیت: در دوران فتنه انگیزی نرگس چشم تو کس از پرهیزگاری و سلامت جوئی بهره و نفعی نبرده است، پس همان بهتر که بچشممان مست شما اظهار زهد و تقوی نکنند که اثر بخش نتواند بود ۶ - مگر: همانا، در اینجا قید تأکید - معنی بیت: همانا بخت خفته ما بیدار خواهد شد، چه فروغ روی شما اشک شوق از چشم ما روان کرد و زنگ خواب غفلت را ربود. ۷ - گلدسته: دسته گل، اسم مرکب ۸ - بوکه: بود که، باشد که و شاید که، شبه جمله، قید بمعنی کاش ۹ - و: در اینجا حرف اضافه است مفید معنی معادله و برابری - معنی بیت: دل سخت ناپسامان است و بی تابی میکند، یار را باخبر سازید، هان ای دوستان جان مرا چون جان خود بشمارید و یاری کنید ۱۰ - همدستان: مخفف همدستان بمعنی همراز و موافق و هم صحبت - معنی بیت: این مقصود چه زمان حاصل خواهد شد که دل آسوده بعشق ما با گیسوی آشفته شما همراز و هم صحبت شود؟ ۱۱ - آمین: ای خدا مستجاب کن و چنین باد و چنین کن، اسم فعل عربی - مصراع دوم این بیت مضمون دعای حافظ است ۱۲ - معنی مصراع: سر باطل پرستان ناسپاس در خم چوگان همت شما سرگشته باد، از لحاظ علم بدیع حشوملیح است ۱۳ - بساط قرب: دستگاه قرب کنایه از دربار پادشاه ۱۴ - همت: دعا و توجه باطنی و عنایت ۱۵ - خدا را: برای رضای حق.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد خطی

غزل ۱۳

میلمد صبح و کله^۱ بست سحاب^۲
 الصُّبُوحُ الصُّبُوحُ یا اصحاب
 میچکد ژاله^۳ بر رخ لاله
 المُّدَامُ المُّدَامُ یا احباب
 میوزد از چمن نسیم بهشت
 هان بنوشید دم بدم می ناب
 تخت زمرد^۴ زدست گل بچمن
 راح چون لعل آتشین دریاب

در میخانه بسته‌اند، دگر^۵
 اِفْتِیْحِ یا مُفْتِیْحِ الْأَبْوَابِ
 لب و دندانت را حقوقِ نمک
 هست بر جان و سینه‌هایِ کباب^۶
 این چنین موسمی^۷ عجب باشد
 که ببندند می‌کده بشتاب
 بر رخِ ساقیِ پری پیکر
 همچو حافظ بنوش باده ناب

وزن غزل ۱۳: فاعلاتن مفاعلهن فعاتل (بحر خفیف مسدس مخبون مقصور)

- ۱ - کله: بکسر اول و تشدید ثانی برده ۲ - سحاب: بفتح اول ایر - معنی بیت: بامداد برآمد و ایر در آسمان پرده آویخت، ای باران شراب بامدادی بیاورید و بنوشید ۳ - ژاله: شبنم - معنی بیت: شبنم بر چهره لاله فرو میریزد، ای دوستان، باده بیاورید و بنوشید ۴ - زمرد: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم مخفف زمرد که گوهری است سبزرنگ از اجبار کریمه یا سنگهای گرانبها - معنی بیت: اکنون که بونه گل در میان سبزه زار کرسی زمردین نهاده است می لعل سرخ قام میجوی و آنرا از دست مده ۵ - دگر: قید زمان، در این جا بمعنی اکنون - معنی بیت: اکنون در میخانه را قفل بر نهاده‌اند، ای گساینده درها بازگشای ۶ - معنی بیت: لب و دندان تو حق نمکخوارگی و ضیافت و مهمانداری بر جان سوخته و سینه‌های کباب ما دارد و از ما نیک پذیرائی میکند، بکنایه مقصود اینست که ما نمک پرورده خون عشق توایم، حافظ در غزل دیگر فرماید:
 ای دل ریش مرا بال لب تو حق نمک حق نگاهدار که من میروم الله مک
 ۷ - این چنین موسمی: فصلی این گونه خوش، صفت و موصوف، مقصود موسم بهار.

غزل ۱۴

گفتم: ای سلطانِ خوبان رحم کن بر این غریب^۱
 گفتم: در دنبالِ دل ره گم کند مسکین غریب
 گفتمش: مگذر زمانی. گفتم: معذورم بدار
 خانه پروردی^۲ چه تاب آرد غم چندین غریب؟

خفته بر سنجابِ شاهی^۳ نازنینی را چه غم؟
 گر ز خار و خاره^۴ سازد بستر و بالینِ غریب
 ای که در زنجیرِ زلفت جایِ چندینِ آشناست
 خوش فتاد آن خالِ مشکین بر رخِ مشکینِ غریب^۵
 مینماید عکسِ می در رنگِ رویِ مهوشت^۶
 همچو برگِ ارغوان بر صفحهٔ نسرينِ غریب
 بس غریب افتاده است آن مورِ خط^۷ گردِ رخت
 گرچه نبود در نگارستانِ خطِ مشکینِ غریب
 گفتم: ای شامِ غریبانِ طرهٔ شیرنگ^۸ تو
 در سحرگاهانِ حذر کن چون بنالد این غریب
 گفت: حافظ، آشنایان در مقامِ حیرتند
 دور نبود گر نشیند خسته و مسکینِ غریب^۹

وزن غزل ۱۴: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل مثنی مقصور)

۱ - معنی بیت: گفتم: ای فرمانروای کشور حسن بر این عاشق آواره دور از وطن بخشایش آور. پاسخ گفت: عاشق درماندهٔ آواره که بر پی دل میرود، راه سلامت و ایمنی را گم میکند و پهلای عشق دچار میگردد
 ۲ - خانه پرورد: بکنایه یعنی ناز پرورده، صفت مرکب مفعولی - معنی بیت: بمشوق گفتم: یک لحظه درنگ کن. پاسخ داد: عنز مرا پذیر که ناز پرورده ای چون من پروای اینهمه عاشق آواره را ندارد و از همه دلجوئی تواند
 ۳ - سنجاب شاهی: بستری که از پوست نرم سنجاب و بیزهٔ پادشاهان درست میکردند، موصوف و صفت نسبی ۴ - خار: سنگ خارا ۵ - معنی بیت: ای آنکه در سلسلهٔ گیسوی تو جای دلهای عاشقان بسیارست، خال هندویت بر چهرهٔ نگارین شکفت دلپذیر مینماید: سعدی گوید:

غریبی سخت مطبوع اوفتادست بسترکستان رویش خال هندو

۶ - مهوش: ماه گونه، صفت ترکیبی از اسم (مه، ماه) + وش پسوند مشابَهت - معنی بیت: بستر تو و انعکاس باده بر ماه رخسار تو مانند گلبرگ سرخ فام ارغوان بر صفحهٔ سپید گل نسرين بدیع و شکفت بنظر میرسد. ۷ - مور خط: مور سبزهٔ عذار، تشبیه صریح - معنی بیت: سبزهٔ لطیف عذار تو چون صف آراستهٔ موران بر گرد چهره ات تازه و نو مینماید، اگر چه در نگارخانهٔ رخسار تو خط سیه فام شکفت نیست (از این بیت استنباط میشود که در روزگار قدیم بیشتر نقاشی سیاه قلم مرسوم بوده است نه رنگی) ۸ - شیرنگ: شبگون، صفت ترکیبی برای طره ۹ - معنی بیت: معشوق گفت: ای حافظ، آشنایان دیرینهٔ راه عشق هنوز در

مقام حیرتند و واصل نشده‌اند، پس بعید و شگفت نباشد که عاشقی آواره مانند تو درمانده و دلخسته بماند.

غزل ۱۵

ای شاهدِ قدسی که کشد بندِ نقابت؟

وی مرغِ بهشتی که دهد دانه و آبت^۱؟

خوابم بشد از دیده درین فکرِ جگرسوز

کاغوشِ که شد منزلِ آسایش و خوابت؟

درویشِ نمپیرسی و ترسم که نباشد

اندیشهٔ آمرزش و پروایِ ثوابت^۲

راهِ دلِ عشاقِ زد آن چشمِ خماری^۳

پیدا است ازین شیوه که مستت شرابت

تیری که زدی بر دلم از غمزه خطا رفت

تا باز چه اندیشه کند رایِ صوابت^۴؟

هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی

پیدا است نگارا که بلند است جنابت^۵

دور است سرآب ازین بادیه هشدار

تا غولِ بیابان نفرید بسرابت^۶

تا در ره پیری بچه آئین روی ایمل

باری بغلط صرف شد ایامِ شبابت

ای قصرِ دلفروز که منزلگه انسی

یارب مکناد^۷ آفتِ ایامِ خرابت

حافظ نه غلامیست که از خواجه گریزد

صلحی کن و باز آ که خرابم ز عتابت^۸

وزن غزل ۱۵: مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعلن (بهر هزج مثنی مکفوف محذوف)

۱ - معنی بیت: ای زیبای جهان پاک و عالم معنی که پرده از چهره تو برمیگیرد و جمال ترا می بیند و ای پرندۀ باغ فردوس (اکتون که در سفری و دور از من) چه کسی آب و دانه بتو میرساند؟ ۲ - معنی بیت: از حال عاشق تهیدست خود پرسشی نمیکنی و تفقدی نمی نمائی، گوئی بفکر عفو الهی نیستی و علاقه بمزد و پاداش ایزدی نشان نمیدی ۳ - چشم خماری: دیده خماری آلود و نیم مست، موصوف و صفت نسبی - معنی بیت: چشمان خماری آلوده و نیم مست تو رهن دلهای عاشقان شد، از این جا آشکارست که شراب نگاه تو نه تنها مستی آورست بلکه خود عین مستی و سکر است ۴ - معنی بیت: تیر جفائی که بقصد کشتن دل من رها کردی، بآماج نرسید، ندانم دگر باره نظر صائب و اندیشه درست تو درباره ما چه تدبیری خواهد کرد، شاعر گوید:

بعد عمری که ز مرگان تو خوردم تیری آنهم از طالع برگشته من کاری نیست

۵ - جناب: بفتح اول درگاه و آستان ۶ - سراب: بفتح اول زمین شوره که از دور بآب شبیه باشد، کورآب - معنی بیت: تا سرچشمه گوارای وصال از صحرای عشق راهی درازست، بهوش باش که دیو بیابانی بفریب ترا بسوی کورآب (سراب) نبرد؛ شاید مقصود از غول بیابانی باستعاره رهنزان رهبر نما باشد، سعدی گوید:

باران همه با یارو من خسته طلبگار هر کس بسرابی شدو سعدی بسرابی

۷ - مکناد: فعل دعائی منفی سوم شخص - معنی بیت: ای کاخ که مایه شادی خاطر و اقامتگاه دلارامی، از پروردگار خواستارم که آسیب روزگار ترا ویران نکند ۸ - عتاب: بکسر اول خشم و ملامت - معنی بیت: حافظ آن بنده نیست که آستان خداوندگار خود را ترک گوید، آشتی کن و بازگرد که سرزنش و گله تو سرای هستی مرا ویران کرد، جامی گوید:

هستم غلامت از جان اما گریزیام صد بارم از فروشی بگریزم و بیایم

غزل ۱۶

خمی که ابروی شوخ^۱ تو در کمان انداخت

بقصد جان من زار ناتوان انداخت

نبود نقش دو عالم که^۲ رنگ الفت بود

زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

بیک کرشمه که نرگس بخود فروشی کرد

فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت^۳

شراب خورده و خوی کرده میروی بسچمن
 که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت
 بسزمگاه چمن دوش مست بگذشتم
 چو از دهان توام غنچه در گمان انداخت
 بنفشه طره مفتول^۴ خود گره میزد
 صبا حکایت زلف تو در میان انداخت
 ز شرم آنکه بروی تو نسبتش کردم
 من بدست صبا خاک در دهان انداخت^۵
 من از ورع^۶ می و مطرب ندید می زین پیش
 هوای مسبجگانم در این و آن انداخت
 کنون بآب می لعل خرقه میشود
 نصیب^۷ ازل^۷ از خود نمی توان انداخت
 مگر گشایش حافظ در این خرابی بود
 که بخشش از لیس در می مغان انداخت^۸
 جهان بکام من اکنون شود که دور زمان
 مرا به بسندگی خواجه جهان^۹ انداخت

وزن غزل ۱۶: مفاعلهن فماتن مفاعلهن فع لان (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبق)

۱ - شوخ: دلیر و بیباک و گستاخ - معنی بیت: کمان ابروی تو که در دلبری دلیر و گستاخ است، برای کشتن عاشق درمانده و از پای افتاده منحنی گشت (آنچنانکه در هنگام تیراندازی با کشیدن زه، کمان خم میشود) ۲ - که: حرف ربط بمعنی آنگاه که - معنی بیت: آنگاه که طرح عشق و محبت انداخته شد، هنوز نشانی از آفرینش این جهان و آن جهان نبود، مقصود آنکه عشق دیرینه و محبت ازلی است و چیزی نو پدید نیست ۳ - معنی بیت: بسبب ناز و کرشمه‌ای که نرگس برای خودنمایی و حسن فروشی کرد، چشم فریبای تو صدگونه شور و شیفتگی در عالم پدید آورد (و گفت تا من باشم بتو کرشمه کردن نرسد) ۴ - مفتول: تافته و پیچان، اسم مفعول از فتل بفتح اول و سکون دوم - معنی دو بیت: چون گمان بردم که غنچه شباهتی بدهان تو دارد، دیشب سرمست بعشرتکه باغ گذر کردم، در آن حال که بنفشه گیسوی آراسته و پیچان خود را بهم گره میزد، باد بهاری در آن میان داستان زلف گرگیر ترا آغاز کرد تا بنفشه را شرمنده سازد ۵ - معنی بیت: چون

یاسمن را از سپیدی بر خسار تو مانند کردم، دهان خود را با دست باد بهاری بغاک انباشته، بکنایه یعنی ازین تشبیه پوزش خواست و استغفار کرد ۶- ورع: بفتح اول و دوم پارسائی ۷- نصیبه ازل: قسمت ازلی- نصیبه بفتح اول در سیاق فارسی بمعنی بهره و نصیب- معنی دویبت: پیش ازین بسبب پارسائی وزهد التفات و عنایتی بشراب و رامشگر نداشتیم، عشق ساقیان جوان و شاهدان زیبا مرا برین کار واداشت، اینک بسبب سرخ می دلق خود را شستو میدهم، این قسمت من از روز نخست بوده است، مولوی گوید:

زاهد بودم، ترا نه گویم کردی آشفته و مست سو بسویم کردی
سجاده نشین باوقاری بودم بازچه کسودکان گویم کردی

۸- مگر: همانا، قید تأکید- معنی بیت: همانا فتوح حافظ و حل مشکل او در مستی و خرابی بود که عنایت ازلی وی را بمیکند مغان رهبری کرد (مقصود از خرابی در اینجا ویران کردن بنای خودپرستی و انانیت و مراد از می مغان باده معرفت و خودشناسی است).

۹- خواجه جهان: وزیر بزرگ عالم، مقصود خواجه قوام الدین وزیر شاه شیخ ابواسحاق است که ذکر او گذشت.



بیت کلمه در مثنوی

سینه از آتشِ دل در غمِ جانانه بسوخت
آتشی بود درین خانه که کاشانه^۱ بسوخت
تنم از واسطه^۲ دوری دلیر بگداخت
جانم از آتشِ مهرِ رخِ جانانه بسوخت
سوزِ دل بسین که زبس آتشِ اشکم دلِ شمع
دوش بر من زسرِ مهرِ چو پروانه بسوخت^۳
آشنائی نه غریبست که دلسوزِ منست
چون من از خویش بر فتم دلِ بیگانه بسوخت^۴
خرقه زهد مرا آبِ خرابات^۵ ببرد
خانه عقلِ مرا آتشِ میخانه بسوخت
چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست
همچو لاله جگرم بی می و خمخانه بسوخت^۶

ماجرای کم کن و باز آ که مرا مردم چشم
 خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت
 ترکی افسانه بگو حافظ و می نوش دمی
 که نخفتیم شب و شمع با افسانه بسوخت

وزن غزل ۱۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثنی مخبون مقصور)

۱ - کاشانه: خانه کوچک، باستعاره مراد سینه، چنانکه از آتش باستعاره سوز دل و از خانه باستعاره دل مقصودست ۲ - از واسطه: شبه حرف اضافه بمعنی بسبب ۳ - معنی بیت: بر سوز دل من بس چشم عنایت بنگر که دیشب از بسیاری آتش سرشک دل شمع هم چون دل پروانه بحال من سوخت ۴ - معنی بیت: شگفت نیست که یاری آشنا دل بر من بسوزد، چون من از خود بیخود شدم و بیقرار گشتم، دل ناآشنایان نیز بر من رحمت آورد ۵ - آب خرابات: آب میکده باستعاره مقصود شراب و همچنین است آتش میخانه - معنی بیت: سیل باده دلق زاهدانه مرا ربود و برد و آتش می خانه خرد مرا سوخت و ویران کرد ۶ - معنی بیت: دل من بسبب توبه از میگساری مانند ساغری که بشکند شکست و نومید شد و جگرم مانند لاله داغدار بواسطه دورماندن از باده و میکده بر آتش غم کباب گشت ۷ - ماجرا: بفتح جیم بمعنی سرگذشت و قصه و داستان داوری و گفتگو، مأخوذ از ماجری در زبان عربی که جمله ایست مرکب از مای موصوله و جری فعل ماضی مفرد مفایب از مصدر جریان که در سیاق فارسی بصورت اسم بکار میرود - معنی بیت: ای دوست، داستان جدائی و حدیث فراق را کوناه کن و رنجش خاطر گذشته را بفراموشی بسپار و باز گرد که مردمک دیده من بشکر اصلاح ذاتالبین و رفع گله و بازگشت تو خرقه از تن برکنند و در آتش افکنند: استاد شادروان جلال الدین همایی در باب خرقه سوختن فرموده اند «خرقه سوختن در میان فقرای اهل تصوف رسمی بوده است نظیر صدقه دادن یعنی اگر بلای رفع میشد یا خبر خوش بسیار مهمی می رسیده یکی از اصحاب یا شیخ خرقه خود را برسم صدقه و شکر می سوزانده است مثل اسپند سوزی و نظائر آن. استاد همایی حدس می زنند که خرقه سوزی شاید مأخوذ بوده است از رسم قدیم قربان بآتش کردن که سابقه آن به عرب پیش از اسلام میرسد و در آثار اسلامی نیز از آن سخن رفته است نقل از صفحه ۳۲۱ بوستان سعدی تصحیح و توضیح دکتر یوسفی» شاید در این بیت مقصود از مردمک چشم باستعاره وجود عزیز پیر باشد که در حکم مردمک دیده مریدان و اصحاب است و برسم شکرانه خرقه خود را سوزانده است.

غزل ۱۸

ساقیا آمدنِ عید مبارک بادت
وان مواعید^۱ که کردی مرواد^۲ از زیادت
درشگفتم که درین مدتِ ایامِ فراق
برگرفتی ز حریفانِ دل و دل میدادت^۳
برسانِ بندگیِ دخترِ رز^۴ گو بدر آی
که دم و همتِ ما کرد زبند آزادت
شادیِ مجلسیان^۵ در قدم و مقدم تست
جایِ غمِ بادِ مر^۶ آن دل که نخواهد شادت
شکرِ ایزد که ز تاراجِ خزان رخته نیافت
بوستانِ سمن و سرو و گل و شمشادت
چشمِ بد دور^۷ کزان تفرقاتِ باز آورد
طالعِ نامور و دولتِ مادرِ زادت^۸
حافظ از دستِ مده دولتِ این کشتیِ نوح^۹
ورنه طوفانِ حوادثِ ببرد بنیادت

وزن غزل ۱۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بهر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - مواعید: بفتح اول جمع میعاد بمعنی وعده و نوید ۲ - مرواد: بفتح اول و دوم فعل دعائی منفی یعنی نرود یا مبادا برود ۳ - معنی بیت: عجب دارم که در این روزهای جدائی، دل از هم‌آوردان پیگار عشق یعنی عاشقان خود بریدی و خاطررت باین کار راضی شده نظامی گوید:
بترک بیدلی گسفتن دلت داد چه دل داری که رحمت بر دلت بساد

۴ - دختر رز: دخت تاک، باستعاره مقصود شراب - معنی بیت: ای ساقی، ارادت و چاکری ما را بدختر تاک، شراب عرض کن و بگو که از پردهٔ خم برون آی و ببزم خرام که نفس صدق و دعای ما تسرا از زندان و بند آزادی بخشید ۵ - مجلسیان: اهل بزم جمع مجلسی ۶ - مر: بفتح اول حرفی است مفید تأکید و حصر که گاه پیش از اسم یا هر چه جانشین اسم باشد، در جمله آورده میشود - معنی بیت: ای دختر رز خوشی

حال اهل بزم بقدم مبارک و باز آمدن تو باز بسته است، همانا دلی که شادمانی ترا خواستار نباشد جای اندوه باد ۷ - چشم بد دور: دیده حسود دور و کور باد، جمله دعائی ۸ - دولت مادرزاد: بخت نیکی که همزاد تست، موصوف و صفت مرکب بمعنی فاعلی ۹ - معنی بیت: ای حافظ، از سعادت و اقبال این سفینه نوح غافل مباش و بدان چنگ درزن تا تندباد رویدادهای ناخوش روزگار بنیاد هستی ترا ویران نسازد؛ مراد از این سفینه نوح باستعاره در این مورد کشتی پاده است که در دریای غم آدمی را آسوده میدارد، حافظ در غزل دیگر فرماید:

کشتی پاده بیاور که مرا بیرخ دوست گشت هر گوشه چشم از غم دل دریائی - در ضمن سینه با بهام بشکل جام که آن را گاهی زورق مانند میساختند نیز اشارتی دارد.

غزل ۱۹

ای نسیمِ سحر، آرامگه یار کجاست؟
 منزل آن مه عاشق کس عیار کجاست؟
 شب تار است و ره وادی ایمن در پیش
 آتش طور کجا موعده دیدار کجاست؟
 هر که آمد بجهان نقش خرابی دارد
 در خرابات بگوئید که هشیار کجاست؟
 آنکست اهل بشارت که اشارت داند
 نکتها هست بسی، محرم اسرار کجاست؟
 هر سر موی مرا با تو هزاران کارست
 ما کجائیم و ملامتگر بیکار کجاست؟
 باز پرسید ز گیسوی شکن در شکنش
 کاین دل غمزده سرگشته گرفتار کجاست؟
 عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو
 دل ز ما گوشه گرفت، ابروی دانداز کجاست؟

ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی

عیش بی یار مهتا^۶ نشود یار کجاست؟

حافظ، از بادِ خزان در چمنِ دهر مرنج

فکرِ معقول^۸ بفرما گلِ بی خار کجاست؟

وزن غزل ۱۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن (بحر رمل مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - عیار: بفتح اول و تشدید دوم چابک و چالاک ۲ - ایمن: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم، جانب راست، سوی دست راست، صفت مشابه از یمن بفتح اول و سکون دوم بمعنی از سوی راست آمدن؛ وادی ایمن: بیابانی که در آنجا ندای حق بموسی علیه السلام رسید و چون وادی مذکور جانب دست راست موسی علیه السلام واقع بود لهذا وادی ایمن گفتند و بعضی نوشته اند که وادی مذکور جانب راست کوه طور واقع است (نقل باختصار از لغت نامه دهخدا)؛ این ترکیب مقتبس است از آیه ۲۹ و ۳۰ سوره قصص (۲۸) فَلَمَّا آتَاهَا نُورًا مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ... (چون بانجا آمد ندائی بوی از کنار وادی که در سمت راست بود رسید) - معنی بیت: شب تاریک فراق است و راه وادی ایمن وصال در پیش، فروغ آتش هدایت از کوه طور پدید نیست، زمان دیدار کی خواهد بود؟ ۳ - معنی بیت: هر چه در عالم است، دستخوش ویرانی و فناست و بقائی ندارد، همانگونه که در میگذرد همه مست میگردند، در خرابات گیتی نیز همه از باده مرگ مست و مدهوش خواهند شد و بسوی عدم خواهند شناخت. ۴ - بشارت: خبر شادی بخش، مزه - معنی بیت: بآن کس مزه بخشایش میرسد که بر رمز و اشاره معشوق پی برده باشد، لطیفه های دقیق بسیارست ولی رازداری نمیتوان یافت ۵ - شکن در شکن: چین بر چین، خم اندر خم، صفت گیسو ۶ - سلسله مشکین: زنجیر مشکفام و مشکبوی، باستعاره مقصود زلف گر هگیر یار - معنی بیت: زنجیر زلف مشکفام یار کجاست تا خرد را که دیوانگی میکند، سلسله بر پای نهد، دل از ما دوری گزید، ابروی یار کجاست که دل را بجای خویش باز آورد در پناه خود قراری بخشد ۷ - مهتا: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم گوارا گردانیده و خوش، اسم مفعول از تهنت ۸ - معقول: فهمیده و دانسته و پسندیده عقل، اسم مفعول از عقل بمعنی دریافتن و دانستن و خرد - معنی بیت: ای حافظ از آسیبی که تندباد مهرگانی بیباغ و چمن میرساند آزرده خاطر مشو، درست بیندیش و بدان که هیچ گل بی نیش خار در چمن گیتی نیست، مقصود آنکه هر شادی را غمی در پی است و شهد وصال با شرنگ فراق آمیخته.

غزل ۲۰

روزه یکسوشد^۱ و عید آمد^۲ و دلها برخواست^۳

می ز خمخانه بجوش آمد و می باید خواست

نوبه زهدفروشان گران جان^۴ بگذشت

وقت رندی و طرب کردن رندان پیداست

چه ملامت بود^۵ آنرا که چنین باده خورد؟

این چه عیبست بدین بیخردی وین چه خطاست؟

باده نوشی که درو روی و ریائی نبود

بهرتر از زهدفروشی که درو روی و ریاست^۶

ما نه رندان ریائیم^۷ و حریفان نفاق

آنکه او عالم سرست، بدینحال گواست

فرض ایزد^۸ بگذاریم و بکس بد نکنیم

و آنچه گویند روا نیست، نگوئیم رواست

چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم؟

باده از خون رزانست نه از خون شماسست

این چه عیبست کز آن عیب خلل خواهد بود؟

وز بود نیز چه شد، مردم بی عیب کجاست؟^۹

وزن غزل ۲۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان (بحر رمل مشن مخبون اصلم مسبق)

۱ - یکسو شد؛ بکنار رفت، فعل مرکب ۲ - عید: عید فطریا گشایش روزه ۳ - دلها برخاست:

دلها بهیجان و شوق آمد ۴ - گران جان: سخت جان و آنکه مصاحبش بر دیگران سنگینی کند، ضد سبک

روح ۵ - چه ملامت بود: ملامتی نباشد، استفهام مجازاً مفید نفی - معنی بیت: کسی که این گونه باده گساری

کند، سزاوار سرزنش نیست، در این گونه باده نوشی که از خرد خام بیخود شدن و مست گشتن است، خطا و

عیبی نباشد ۶ - ریا: بکسر اول مأخوذ از رثاء عربی مصدر باب مفاعله بمعنی خود را بنیکی بخلق نمودن -

روی و ریا: خودنمایی و ریاکاری و ظاهر سازی؛ ترکیب عطفی ۷ - رندان ریا: ناپروایان و بی قیدان ریاکار،

ترکیب اضافی معادل موصوف و صفت، یا بوجه دیگر میتوان گفت ریا اسم است ولی در اینجا بصورت صفت

بکار رفته است همچنین است نفاق در ترکیب حریفان نفاق که در این مورد بمعنی منافق است ۸ - فرض

ایزد: فرموده و واجب کرده خدا مانند نماز و روزه و حج... ۹ - معنی دو بین اخیر: اگر ما چند پیاله باده

بنوشیم جای نگرانی نیست؛ چه ما خون تاک را مینوشیم نه خون شما را و زیانی بکسی نمیرسانیم. باده نوشی

ما خطائی نیست که از آن فساد زاید و اگر آن را برای ما نقصی بشمار آورند، باکی نیست، چه آدمیزادی

بی عیب و کاستی، نتوان یافت.

غزل ۲۱

دل و دینم شد و دلبر بسلامت برخاست^۱

گفت: با ما منشین کز تو سلامت برخاست

که شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست

که نه در آخرِ صحبت بنداقت برخاست^۲

شمع اگر زان لب خندان بزبان لافی زد

پیش عشاقِ تو شبها بفرامت برخاست^۳

در چمن بادِ بهاری ز کنارِ گل و سرو

بهواداری آن عارض و قامت برخاست^۴

مست بگذشتی و از خلوتیان^۵ ملکوت^۶

بتمشایِ تو آشوب^۷ قیامت برخاست^۸

پیش رفتار تو پا برنگرفت از خجلت

سرو سرکش که بناز از قد و قامت برخاست^۹

حافظ، این خرقه بینداز، مگر جان ببری

کاش از خرقهٔ سالوس و کرامت برخاست^{۱۰}

وزن غزل ۲۱: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسبیغ)

- ۱ - معنی بیت: دین و دل من از دست رفت و دلستان سرزنش کردم پرداخت و گفت: هم صحبت ما شو که سلامت عقل و درست اندیشی را از دست داده‌ای و عاقبت از تو دور شده است ۲ - معنی بیت: کیست که در بزم دنیا یک نفس بعیش پردازد و در پایان همنشینی و صحبت با پشیمانی این محفل را ترک نگوید ۳ - معنی بیت: اگر شمع بازبانهٔ خود بگستاخی ادعا کرد که خندهٔ من بلب خندان یار شباهت دارد، بتوان این لاف و گزاف تا بامداد در محفل هواداران تو سوخت و اشک ریخت ۴ - معنی بیت: نسیم بهار بعشق دیدار رخسار جانان و بالای موزون او آغوش گل و سرو را ترک کرد ۵ - خلوتیان: خلوت‌نشینان جمع خلوتی ۶ - ملکوت: بفتح اول و دوم بزرگی و چیرگی - خلوتیان ملکوت: ساکنان عالم معنی یا جهان غیب در اصطلاح صوفیان، فرشتگان ۷ - آشوب: شور و غوغا ۸ - برخاست: پدید آمد ۹ - معنی بیت: سرو سرافراز که بناز و کرشمه قد برافراشت در پیش سرو خرامان قامت تو از شرم پای در گل ماند و گامی

پیش نهاد ۱۰ - معنی بیت: ای حافظ، دلِ ریائی را از تن برکتش و بدور بینداز، باشد که از گرداب ریاجان سلامت بری، چه آتش آز و طمع از خرقة سالوسان ریاکار که ادعای کشف و کرامت میکنند برافروخت و زبانه کشید.

غزل ۲۲

چو بشنوی سخنِ اهلِ دلِ مگو که خطاست
سخن شناس نه جانِ من خطا اینجاست
سرم بدنی^۱ و عقی^۲ فرو نمی آید
تبارک الله^۳ ازین فتها که در سرماست
در اندرون^۴ من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
دلم زبرده برون شد کجائی ای مطرب
بنال هان که ازین پرده کار ما بنواست^۵
مرا بکار جهان هرگز التفات نبود
رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست^۶
نخفته ام زخیالی که میزد دل من
خمارِ صدشبه دارم، شرابخانه کجاست؟
چنین که صومعه آلوده شد زخونِ دلم
گرم بباده بشوئید، حق بدستِ شماست^۷
از آن بدیرِ مغانم^۸ عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست
چه ساز بود که در پرده میزد آن مطرب
که رفت عمر و هنوزم دماغ^۹ پر زخواست
ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند
فضای سینه حافظ هنوز پر ز صداست^{۱۰}

وزن غزل ۲۲: مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن (بحر مجتث مثنی مقصور)

۱ - دنی: بضم اول و سکون دوم این جهان، ممال دنیا، گاه بضرورت حفظ وزن یا رعایت قافیه دنیا و عقی ممال میشود ۲ - عقی: بضم اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر بمعنی آن جهان، سرای پسین ۳ - تبارک الله: در عربی بمعنی پاک و منزّه است خدا، اما در سیاق فارسی گناه بصورت یکی از اصوات بکار میرود برای بیان شگفتی - معنی بیت: من باین جهان و آن جهان توجه و اعتنائی ندارم، شگفتا از این آزمونهای سخت و محتتها که در اندیشه آنیم ۴ - اندرون: باطن و ضمیر ۵ - معنی بیت: ای رامشگر، راز دلم آشکار شد و عنان صبرم از دست رفت، آهنگی حزین آغاز کن که ازین نغمه کار من سامان خواهد یافت ۶ - معنی بیت: اگر جلوه جمال تو در عالم پدیدار نبود و حسن تو جهان آرا نمیکشت، هیچگاه بجهان توجه نمی کردم و در نظرم زیبا نمی آمد ۷ - معنی بیت: بدینگونه که عبادتگاه بغون دل یا اشک من آغشته شده است، اگر لطفی نمائید و مرا بخرابات برید و بآب می شستشو دهید تا پاک شوم، کاری بحق و سزاوار است، حافظ در غزل دیگری فرماید:

بآب روشن می عارفی طهارت کرد علی الصبح چو میخانه را زیارت کرد

۸ - دیر مغان: نگاه کنید بغزل ۲ شماره (۵) - معنی بیت: در محفل عارفان و عاشقان حق از آن سرا گرامی میدارند که آتش خاموشی ناپذیر عشق همیشه در دل ما افروخته است ۹ - دماغ: بکسر اول مغز سر - معنی بیت: چه نغمه شگفتی بود که رامشگر در دستگاه نواخت که روزگار من سپری شد ولی هنوز در سرم عشق و هوای شنیدن آن نوا سخت برجاست ۱۰ - معنی بیت: دوشینه ترانه عشق تو با آهنگ ساز مطرب در دلم طنین انداز شد و هنوز انعکاس آن در فراختای سینه ام باقیست.

غزل ۲۳

خیالِ رویِ تو در هر طریق همزه ماست

نسیمِ مویِ تو پیوندِ جانِ آگه ماست

برغمِ مدّعیانی که منعِ عشق کنند

جمالِ چهرهٔ تو حجتِ موجّه ماست

ببین که سببِ زرخدانِ تو چه میگوید

هزار یوسفِ مصری فتاده در چه ماست

اگر بزلفِ درازِ تو دستِ ما نرسد

گناهِ بختِ پریشان و دستِ کوتاه ماست

بحاجبِ درِ خلوتِ سرایِ خاصِ بگو
فلان ز گوشه نشینانِ خاکِ درگه ماست
بصورت از نظرِ ما اگر چه محجوبست^۱
همیشه در نظرِ خاطرِ سرفه ماست
اگر بسالی حافظِ دری زند، بگشای
که سالهاست که مشتاقِ رویِ چون مه ماست

وزن غزل ۲۳: مفاعن فعلان مفاعن فعات (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱ - جان آگه: دل بیدار ۲ - رغم: بفتح اول و سکون دوم ناپسندی و ناخواست - معنی بیت: بناخواه و برخلاف میل آنان که ادعای عاشقی دارند و از مهرورزی ما را باز میدارند، زیبایی و نکوئی رخسار تو دلیل درست و روشن شیفتگی و دلباختگی ماست ۳ - معنی بیت: معشوق گفت: اگر چه عاشق دور و نهان از دیده ماست، ولی با این بعد منزل و جدائی همواره دل نازپرورد ما بوی عنایت دارد.

مرکز تحقیقات کتب خطی غزل ۲۴

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
که به پیمانہ کشتی شهره شدم روز الست^۱
من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
چار تکبیر^۲ زدم یکسره بر هر چه که هست^۳
می بده تا دهمت آگهی از سر قضا
که بروی که شدم عاشق و از بوی که مست^۴
کمر کوه کمست از کمر مور اینجا
ناامید از در رحمت مشو ای باده پرست^۵
بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد
زیر این طارم فیروزه کسی خوش نشست^۶

جان فدایِ دهندش باد که در باغ نظر

چمن آرایِ جهان خوشتر ازین غنچه نیست^۷

حافظ از دولتِ عشقِ تو سلیمانی شد

یعنی از وصلِ تو اش نیست بجز باد بدست^۸

وزن غزل ۲۴: فملاتن فملاتن فملاتن فملاتن (بهر رمل مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - روز الست: روز ازل و روز نخست، ترکیب اضافی، الست بفتح اول و دوم و سکون سوم مأخوذ از الست عربی مرکب از همزه استفهام و لست فعل ماضی متکلم وحده از لیس بمعنی آیا نیستم که در سیاق فارسی مؤول باسم شده و مقتبس است از آیه ۱۷۲ سورة اعراف (۷) و اذا اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بر بکم قالوا بلی (چون پروردگارت از آدمیزادگان از پشت ایشان نسلهایشان را گرفت و آنان را بر خودشان گواه گردانید که آیا پروردگار شما نیستم پاسخ دادند بلی هستی) - معنی بیت: عمل صالح و عبادت و آداب زاهدانه از من که می‌گسارم مجوی که بیاده‌نوشی از می‌کده عشق از روز نخست یا ازل مشهور شده‌ام ۲ - تکبیر: الله اکبر گفتن، مصدر باب تفعیل - چهار تکبیر زدن: مجازاً بمعنی یکباره ترک گفتن چه در آئین اسلام در نماز میت بنشانه آنکه مرده دست از همه چیز شسته است چهار بار الله اکبر گفته میشود ۳ - معنی بیت: در آن نفس که از سر چشمه عشق وضو گرفتم، بر هر چه در عالمست یکباره چهار تکبیر زدم و همه چیز را ترک گفتم و دل بعشق سپردم ۴ - معنی بیت: باده بده تا مست شوم و بی اختیار از راز عشق که حکم بیچون و چرای جهان هستی است، بتو خبر دهم تا بدانی که بر جمال چه کسی شیفته‌ام و از آرزو و شوق دیدار کدام کس بیخود گشتم: در ضمن تلمیحی دارد بسخن پیامبر گرامی درباره اویس قرنی که رسول را ندیده ایمان آورد و پیامبر اکرم درباره او فرمود انی اشم رائحة الرحمن من قبل الیمن (بوی خدای بخشنده را از سوی یمن میشنوم) ۵ - معنی بیت: در بردن بار گران عشق پشت استوار کوه ناتوانتر از کمر مور ناتوان است، ای مست باده محبت با همه ناتوانی از بخشایش الهی نومید مباش که در اینجا کار بنایت است نه بطاعت؛ در ضمن تلمیحی دارد بآیه ۷۳ سورة احزاب (۳۳) انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً: (همانا ما بار امانت (تکلیف و طاعت) را بر اهل آسمانها و زمین و کوهها پیش داشتیم، از بردنش سر بیچیدند و از آن بیم داشتند و آدمی آن را بدوش کشید، همانا وی سخت ستمگر و بسیار نادان بود - مراد از انسان در این آیه جنس مردم یا انسان است که از ضعف بشریت یارای بردن بار طاعت ندارند و در تکلیف تقصیر میکنند نه پاکان و پیامبران، شاعر گوید:

غره مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پیا بریده‌اند
نومید هم مباش که رندان جرعه‌نوش ناگه بیک ترانه بمنزل رسیده‌اند
۶ - معنی بیت: کس جز دیده مست یار که از چشم زخم زمان در امان باد، در زیر خرگاه سپهر نیلگون آرام

نگرفت ۷ - معنی بیت: جان قربان و برخی دهان یار باد که نقاش صنع در بوستان جلوه حسن و دیدار زیبایی بهتر از غنچه دهان محبوب صورتی ننگاشت ۸ - معنی بیت: حافظ ازین عشق ورزی بر جمال تو سلیمان شباهتی یافت، چه جز باد چیزی در دست ندارد، بکنایه مقصود آنست که از وصال یار بی بهره است؛ ضمناً تلمیحی دارد بسرگذشت سلیمان که باد مسخر وی بود، سعدی گوید:

بیادگار کسی دامن نسیم صبا گرفته ایم چه حاصل که باد در چنگ است

غزل ۲۵

شکفته^۱ شد گلِ حمر^۲ و گشت بسلیل مست
 صلا^۳ی سرخوشی ای صوفیانِ باده پرست
 اساسِ توبه که در محکمی چو سنگ نمود
 بین که جام زجاجی^۴ چه طرفه^۵ اش بشکست
 بیار باده که در بارگاهِ استغنا
 چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست^۶
 ازین رباط^۷ دو در، چون ضرورتست رحیل
 رواق و طاقِ معیشت چه سر بلند و چه پست
 مقامِ عیش میسر نمیشود بی رنج
 بلی، بحکمِ بلا بسته اند عهد الست^۸
 بهست و نیست^۹ مرنجان ضمیر و خوش میباش
 که نیستیست سرانجام هر کمال که هست
 شکوه آصفی^{۱۰} و اسب باد^{۱۱} و منطق طیر^{۱۲}
 بیاد رفت و ازو خواجه هیچ طرف نسبت
 ببال و پر سرو از ره که تیر پرتابی^{۱۳}
 هوا گرفت زمانی ولی بخاک نشست
 زبانِ کلک^{۱۴} تو حافظ چه شکر آن گوید؟
 که گفته سخت^{۱۵} میبرند دست بس دست

وزن غزل ۲۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلات (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱ - شکفته شد: شکفت و باز شد، فعل مرکب ۲ - حمرا: بفتح اول و سکون دوم مخفف حمراء بمعنی سرخ مؤنث احمر، افعال وصفی ۳ - صلا: بفتح اول فریادی که برای دعوت کسی بضیافت یا کاری دیگر برآوردند، ظاهراً مأخوذست از صلاة عربی بمعنی دعاء و خواندن و خواستن از خدا - معنی بیت: گل سرخ شکفت و هزار آوا مست شد. ای صوفیان میگسار یاران را بیاده نوشی و مستی بخوانید ۴ - زجاجی: بضم اول شیشه‌ای، صفت نسبی از زجاج بمعنی آبگینه ۵ - طرفه: بضم اول و سکون دوم شکفت و نو و نیکو - معنی بیت: بنیاد توبه زاهدانه که استوارتر از سنگ خارا بود، بنگر که جام شیشه‌ای باده چه شکفت آن را در هم شکست و ویران کرد ۶ - معنی بیت: می بده که در پیشگاه بی نیازی همه بندگان بچشم عنایت حق نگرسته میشوند؛ کمال اسمعیل گوید:

در ضیافتخانه خون نوالش منع نیست در گشاده است و صلادرداده خوان انداخته

۷ - رباط: بکسر اول مهمان سرا، کاروانسرا، جای غریبان و فقیران - معنی بیت: از مهمان سرای گیتی یا سرای سپنجی که دو درآمدن و درگذشتن (بکنایه یعنی زادن و مردن) دارد از کوچ کردن گزیری نیست و در این سرا پیشخان و سقف خانه زندگی خواه برافراشته و خواه کوتاه باشد یکسانست ۸ - عهد الست: روز الست یا روز ازل یا روز نخست، نگاه کنید بغزل ۲۴ شماره (۱) - معنی بیت: تازنج نکشی بمنزلگه آرامش و آسایش نرسی، خداوند پیمان محبت را در روز نخست یا عهد الست بر محنت و آزمون دشوار عشق بنیاد نهاد که گفته اند: البلاء للولاء (لازمه دوستی بلاکشی است) ۹ - هست و نیست: کنایه از مال و منال، خواسته و دارائی، اسم مرکب ساخته شده از دو فعل باو عطف - معنی بیت: در گرد آوردن مال و منال دل را آزار مده و پریشان مساز، تا توانی زندگانی را بخوشی بگذران چه عاقبت هر چیز که آنرا کامل می‌شماری نابودی است، سعدی گوید:

منتهای کمال نقصانست گل بریزد بوقت سیرابی

۱۰ - شکوه اصفی: شأن و شوکت منسوب باصف، موصوف و صفت - اصف: بفتح صاد تلفظ میشود و مقصود اصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان است ۱۱ - اسب باد: مرکب باد، تشبیه صریح ۱۲ - منطق طیر: زبان پرندگان - معنی بیت: شأن و شوکت اصف بن برخیا و عظمت سلیمان که باد بامر خدا مرکب وی بود و زبان مرغان را بتعلیم حق آموخته بود نابود شد و این دو خواجه بناگزر آنهمه بزرگی را گذاشتند و گذشتند ۱۳ - تیر پرتابی: تیر پرتاب، پرتاب: نوعی تیر که بسیار دوررس است - معنی بیت: بنیرو و توان خود فریفته مشو که تیر پرتاب هم با همه دورپروازی اندک زمانی اوج میگیرد ولی سرانجام نگوئسار بر خاک می افتد ۱۴ - کلک: بکسر اول و سکون دوم نی قلم ۱۵ - گفته سخت: گفتاری که عبارت از سخن توست، ترکیب اضافی، اضافه مفید عطف بیان - معنی بیت: زبان خامه تو، ای حافظ، چگونه شکر این نعمت را تواند گزارد که گفتار ترا که کلامی دلپذیرست سخن شناسان دست بدست میگردانند و بهمه جا میرسانند.

غزل ۲۶

زلف آشفته و خوی کرده^۱ و خندان لب و مست
 پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی^۲ در دست
 نرگش عربده جوی^۳ و لبش افسوس کنان^۴
 نیم شب دوش بهالین^۵ من آمد بشتست
 سر فراگوش^۶ من آورد و باواز^۷ حزین
 گفت: ای عاشقِ دیرینه^۸ من خوابت هست؟
 عاشقی را که چنین باده^۹ شبگیر^{۱۰} دهند
 کافر^{۱۱} عشق بود، گر نشود باده پرست
 برو ای زاهد و بر دردکشان خورده^{۱۲} مگیر
 که ندادند جز این تحفه^{۱۳} بهما روزِ الست^{۱۴}
 آنچه او ریخت به پیمان^{۱۵} ما نوشیدیم
 اگر از خمر^{۱۶} بهشتت و گر باده^{۱۷} مست^{۱۸}
 خنده^{۱۹} جام می^{۲۰} و زلف^{۲۱} گره گیر^{۲۲} نگار
 ای بسا توبه که چون توبه^{۲۳} حافظ بشکست

وزن غزل ۲۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثنیّه مخبون مقصور)

۱ - خوی: بواو معدوله بر وزن می، عرق آدمی و جانوران - خوی کرده: عرق بر چهره نشسته، از لحاظ دستوری در جمله حال است برای فاعل فعل بشتست و همچنین است وضع ترکیبهای وصفی دیگر
 ۲ - صراحی: بضم اول آوند شراب، کوزه، مأخوذ از صراحیه عربی بیاه مشدد ۳ - عربده جوی: ستیزه جو ۴ - افسوس کنان: بفتح اول و سکون دوم استهزاء کنان، جمله حالیه بحذف «بود» همچنین است جمله معطوف علیه یعنی با نرگش خود ستیزه جویی میکرد و در همان حال با لب باستهزا میپرداخت ۵ - آواز حزین: آوای نرم و شورانگیز، سعدی گوید:

چه خوش باشد آهنگ نرم حزین بگوش حریفان مست صبح

۶ - شبگیر: سحرگاه - باده^۹ شبگیر: شرابی که در سحرگاه دهند، اضافه مفید ظرفیت - معنی بیت: دل داده ای که از دست محبوب سحرگاه باده نوشند، اگر هوادار دلباخته شراب نگردد وی را بذهب عشق ناسپاس و منکر

بشمار آورند ۷ - روز الست: روز ازل، نگاه کنید بغزل ۲۴ شعاره (۱) - معنی بیت: ای زاهد، ما را رها کن و بگذر و بر باده نوحان دیرینه عیب مگیر و سرزنش مکن، چه از روز نخست جز باده ارمغانی بما ندادند و میگساری سرنوشت ازلی ما بود ۸ - خمر: بفتح اول و سکون دوم باده انگوری ۹ - باده مست: موصوف و صفت یعنی سخت مستی آور یا عین مستی - معنی بیت: هر چه یار در ساغر ما ریخت نوشیدیم، خواه شراب ظهور بهستی بود یا باده ای که تنها مستی آور نیست بلکه خود عین مستی است ۱۰ - خنده جام می: مقصود فروغ شراب و لرزش آن در ساغر است، استعاره مکبیه ۱۱ - گره گیر: بیجان و مجعد، صفت زلف.

غزل ۲۷

در دیرِ مغان آمد یارم قدحی در دست^۱
 مست از می و^۲ میخواران از نرگس مستش^۳ مست
 در نعلِ سمند^۴ او، شکلِ مهِ نو پیدا
 وز قیدِ بلند او^۵، بالایِ صنوبر پست^۶
 آخر بچه گویم هست از خود خبرم چون نیست
 وز بهره گویم نیست باوی نظرم^۷، چون هست
 شمع دلِ دمسازم بنشست، چو او برخاست
 و افغان ز نظر بازان برخاست، چو او بنشست^۸
 گر غالیه^۹ خوشبو شد، در گیسوی او پیچید
 و روسمه^{۱۰} کمانکش گشت، در ابروی او پیوست
 باز آی که باز آید عمر شده حافظ
 هر چند که ناید باز تیری که بشد از شست^{۱۱}

وزن غزل ۲۷: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلان (بحر هزج مثنیٰ اُخرَب مسبغ)

۱ - قدحی در دست: جام بر کف، از لحاظ دستوری حال است برای یار و همچنین است مست از می ۲ - و: حرف ربط، و او حالیه است در اینجا ۳ - نرگس مست: نرگس خماری آلوده با استعاره چشم یار ۴ - سمند: بفتح اول و دوم و سکون سوم اسب زرده ۵ - وز قید بلند او: در برابر قامت رسا و موزون یار ۶ - پست: کوتاه ۷ - نظرم: چشم دلم ۸ - معنی بیت: همینکه یار از میان انجمن برخاست تا برود،

چراغ دلم خاموش شد و چون در محفل درآمد، مهرورزان از شوق خروش شادی برآوردند ۹ - غالیه؛
 آمیزه‌ای از چند خوشبو ۱۰ - و سمه: بفتح اول و سکون دوم گیاهی که بدان ابرو و موی را خضاب میکردند
 - معنی بیت: اگر مشک و عنبر... بویا گشت از آنست که بر گرد چین زلف او گذشت و اگر و سمه کمان رسم
 کرد سبب آنست که با ابروی کمانی یار پیوستگی یافت (از کشیدن در اینجا معنی بعید آن رسم کردن مراد
 است) ۱۱ - شست: بفتح اول انگشت بزرگ باشد که انگشت زهگیر است - معنی بیت: برگرد که بازگشت
 تو زندگانی تازه‌ای بحافظ می‌بخشد، اگر چه گفته‌اند که تیری که از شست جست بکمان باز نیاید.

غزل ۲۸

بجان خواجه^۱ و حقِ قدیم و عهدِ درست
 که مونسِ دمِ صبحم دعایِ دولت^۲ تست
 سرشکی من که ز طوفانِ نوح دست برد
 ز لوحِ سینه نیارست نقشِ مهر^۳ تو شست
 بکن معامله وین دل شکسته بخر طبعِ سدی
 که با شکستگی ارزد بصد هزار درست^۴
 زبانِ مور با صنف^۵ دراز گشت و رواست
 که خواجه خاتم جم^۶ یاوه کرد^۷ و باز نجست
 دلا طمع مبر از لطفِ بی‌نهایتِ دوست
 چو لافِ عشق زدی، سر بباز چابک و چست
 بصدق کوش که خورشید زاید از نفست
 که از دروغ سیه روی گشت صبحِ نخست^۸
 شدم ز دستِ تو شیدایِ کوه و دشت و هنوز
 نمیکنی بترحمِ نطق^۹ سلسله سست
 مرنجِ حافظ و از دلبرانِ حفاظ^{۱۰} مجوی
 گناهِ باغ چه باشد چو این گیاه نرست

وزن غزل ۲۸: مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فاعلاتن (بهر مجتث مشمن مخبون مقصور)

- ۱ - بجان خواجه: سوگند بجان وزیر (خواجه قوام‌الدین وزیر شاه شیخ ابواسحاق) ۲ - دعای دولت: دعا کردن بدولت و اقبال وزیر، اضافه مصدر بمفعول ۳ - نقش مهر: نشان عشق، تشبیه صریح - معنی بیت: ایشکم که از طوفان نوح سبقت برد و بر آن افزونی گرفت، از پهنه سینه نشان عشق ترا نتواند سترد ۴ - درست: بضم اول و دوم و سکون سوم صحیح و مسکوک زر مشهور باشرفی - معنی بیت: داد و ستدی بکن و دل از غم آسیب‌دیده مرا خریدار باش که با همه شکستگی باندازه صد هزار دل ناشکسته می‌ارزد (ایهامی است در کلمه درست که دو معنی دارد)، در ضمن تلمیحی دارد بخبر نبوی انما عند المتکسرة قلوبهم: من (خدا) در دل شکسته دلانم ۵ - آصف: بفتح صاد وزیر سلیمان آصف بن برخیا ۶ - خاتم جم: انگشتری سلیمان؛ جم نام سلیمان علیه السلام و جمشید هم هست (نقل از برهان قاطع) ۷ - یاهو کرد: گم کرد، فعل مرکب - معنی بیت: ظاهراً حافظ از خواجه یعنی وزیر گله میکند، شاید مقصود از زبان مور باستعاره مقصود زبان حافظ باشد و از خاتم جم نیز باستعاره خود شاعر مراد است که وزیر از وی دلجوئی و توفیق نکرده و وی را مهمل گذاشته است ۸ - صبح نخست: صبح کاذب - معنی بیت: راستی ورز تا سخن تو چون مهر جهانتاب درخشندگی و تأثیر داشته باشد، چه بامداد نخستین یا صبح کاذب که بدروغ ادعای روشنی داشت، از تاریکی چهره‌اش سپاه شد و رسوا گشت ۹ - نطق: بکسر اول کمر بند یا میان بند - نطق سلسله: شاید مجازاً مقصود گره و قفل زنجیر جفا و هجران باشد ۱۰ - حفاظ: بکسر اول محافظت ولی در اینجا بمعنی شرم و آزر و وفا بکار رفته است - معنی بیت: ای حافظ، آزرده خاطر مشو و از زیبایان دلستان شرم و آزر چشم مدار، چه در بوستان دلبری نهال شرم و حفاظ نمیرود، مقصود آنکه خوبان پیمان شکن و جفاکارند.

غزل ۲۹

ما را زخیال تو چه پروایِ شرابست

خم گو سر خود گیر که خمخانه^۱ خرابست

گر خمِ بهشتت بریزید که بیدوست

هر شربتِ عذیم^۲ که دهی عین^۳ عذابست

افسوس که شد دلبر و در دیده گریان

تحریر^۴ خیالِ خطِ او نقشِ بر آبست

بیدار شو ای دیده که ایمن^۵ نتوان بود

زین سیلِ دمام که درین منزلِ خوابست

مِعشوقِ عیان میگذرد بر تو ولیکن
 اغیار^۶، همی بسیند از آن بسته نقابست
 گل بر رخ رنگین تو تا لطفِ عرق دید
 در آتشِ شوق از غمِ دل غرقِ گلابست^۷
 سبزیست در^۸ و دشت بیا تا نگذاریم
 دست از سرآبی^۹ که جهان جمله سراپست
 در کنجِ دماغ^{۱۰} مطلبِ جایِ نصیحت
 کاین گوشه پر از زمزمه چنگ و ربابست
 حافظ چه شدار عاشق و رند دست^{۱۱} و نظر باز^{۱۲}؟
 بس طوَرِ عجب^{۱۳} لازمِ آیامِ شبابست^{۱۴}

وزن غزل ۲۹: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثنیٰ مخرب مکفوف مقصور)

۱ - خمخانه: بضم اول و سکون دوم میخانه - معنی بیت: ای دوست، خیال تو مستی افزاتر از باده است و با آن ما را بپاده انگوری توجه و عنایتی نباشد. بغم بگو که دور شو و در اندیشه کار خود باش چه با وجود خیال مستی آور یار کسی بمیخانه روی نمی آورد. ۲ - عذب: بفتح اول و سکون دوم خوشگوار و پاکیزه ۳ - عین: بفتح اول درست و خالص و نفس چیزی و چشمه و چشم، در اینجا بایهام معنی صرف و خالص مراد است - معنی بیت: اگر باده بهشتی هم باشد، بر خاک بیفشانید، چه بی حضور یار هر نوشیدنی خوشگوار که بمن دهید، شکسته صرف است ۴ - تحریر: نوشتن، مصدر باب تفعیل - معنی بیت: دریغا که دلستان رفت و در چشم اشک افشان من نگاهتین صورت خیالی او نقش بر آب کشیدن است که حاصلی ندارد ۵ - ایمن: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم بمعنی درامان و بی ترس و بیم، معال امن صفت مشبیه از امن - معنی بیت: ای چشم خواب آلود از سیلاب سرشک که هر دم از منزلگاه تو روان است، غافل مشو که درامان بودنت میسر نیست ۶ - اغیار: بفتح اول و سکون دوم جمع غیر، در سیاق فارسی بمعنی بیگانه و ناآشنا - معنی بیت: یار آشکارا بر تو گذار میکند و چون آشنایان عشق را در میان نمی بیند، چهره در روی بسند نهان کرده و ناشناس میرود، سعدی گوید: حق عیانست ولی طایفه ای بی بصرند ۷ - معنی بیت: همینکه گل لطف و پاکی خوی (عرق) را بر چهره نگارین زیبای تو دید در آتش حسد بحسرت گذاخت و در عرق خود که همان گلاب باشد غرقه شد (در اینجا از گلاب گیری بشیوه شاعرانه مضمونی لطیف انگیزخته است) ۸ - در: بفتح اول دره کوه ۹ - سرآب: کنار آب یا چشمه و بایهام مقصود «سرآب روشن می» است - معنی بیت دره و صحرا همه سبز و خرم است، ای دوست بیا تا از کنار چشمه روشن می دور نشویم که دنیا همه شوره زاری آب نماست که تشنگان را فریب میدهد ۱۰ - کنج دماغ: گوشه خانه سر، استعاره مکتبه، اضافه تخصیصی ۱۱ - رند:

بکسر اول و سکون دوم در اینجا بمعنی عشرت طلب ۱۲ - نظر باز: صفت مرکب فاعلی آنکه نگرستن بچهره نکویان شیوه اوست ۱۳ - طور عجب: بفتح اول و سکون دوم حالت و شیوه شگفت، موصوف و صفت ۱۴ - شباب: بفتح اول جوانی.

غزل ۳۰

زلفت هزار دل بیکی تاره^۱ مو بیست
 راه هزار چاره گر از چارسو بیست
 تا عاشقان ببوی نسیمش دهند جان
 بگشود نافه^۲ و در آرزو بیست^۲
 شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو
 ابرو نمود و جلوه گری کرد و رو بیست
 ساقی بچند رنگ می اندر پیاله ریخت
 این نقشها نگر که چه خوش در کدو بیست^۳
 یا رب چه غمزه کرد صراحی که خون^۴ خم
 با نعره های قلقلش اندر گلو بیست^۴
 مطرب چه پرده ساخت که در پرده سماع
 بر اهل وجد^۵ و حال^۶ درهای و هو بیست
 حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست
 احرام^۷ طوف کعبه دل بی وضو بیست

وزن غزل ۳۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع اخر ب مکفوف مقصور)

۱ - تاره: تار ورشته ۲ - معنی بیت: گیسوی تو گره یک نافه از نافهای مشکین خود را باز کرد اما در آرزوی عاشق را که وصال است بر بست و بیدلان را بکام نرساند تا ببوی وصل جان سپردند ۳ - کدو: مقصود کدوی می یا کدوی صراحی - معنی بیت: ساقی ازل می در جام هستی بگونه های مختلف ریخت و صورتهای گوناگون بکمال و جمال آفرید، نیک بنگر که از مینای آفرینش چه شکلهای بدیع و زیبا پدید آمد ۴ - معنی بیت: پروردگارا کوزه شراب در حق باده چه تمامی و سخن چینی کرد که بکیفر این گناه صراحی با

بانگ قلقلش بخون خم گلو گیر شد یا خون خم در گلویش گرفت ۵- وجد: بفتح اول و سکون دوم شیفتگی و آشفته‌گی، در اصطلاح تصوف و اردی است از سوی خداوند بر دل که موجب اندوه یا شادی شود ۶- حال: هر چه بمحض موهبت بر دل پاک سالک راه طریقت از جانب حق وارد شود بی تعدد سالک و باز بسظهور صفات نفس زائل می‌گردد، آن را حال مینامند و چون حال دائمی شد و ملکه سالک گشت مقام میخوانند لاقامة السالک فیه (نقل از فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه تألیف دکتر سجادی) - معنی بسیت: رامشگر چه دستگاهی نواخت که در خلوتگاه ساز و آواز صوفیانه بر شیفتگان و اهل حال راه بانگ و خروش را بر بست و همه مدهوش ترانه وی شدند و خاموش ماندند ۷- احرام: بکسر اول و سکون دوم در حرم درآمدن؛ مجازاً بر دو قطعه پارچه سفید که بهنگام ادای مناسک حج یکی را بر کمر بستند و دیگری را بر دوش افکنند اطلاق می‌گردد - معنی بیت: ای حافظ هر که بلای عشق ناکشیده خواستار وصل شد مانند کسی است که وضو ناساخته و از آرایش پاک ناگشته در پیرامون کعبه دل بامید پذیرش زیارت احرام پوشیده باشد، خواجه در غزل دیگر فرماید:

طهارت ارنه بخون جگر کند عاشق بحکم مفتی عشقش درست نیست نماز



بیت‌های کهنه‌سوی

آن شب قدری^۱ که گویند اهل خلوت امشبست
 یارب این تأثیر دولت در کدامین کوکبست^۲
 تا بگیسوی تو دست ناسزایان کم رسد^۳
 هر دلی از حلقه در ذکر یارب یاربست^۴
 کشته چاه زنفندان توام کز هر طرف
 صد هزارش گردن جان زیر طوق غبغبست
 شهبوار من که مه آینه‌دار روی اوست
 تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکبست^۵
 عکس خوی بر عارضش^۶ بین کافتاب گرم رو
 در هوای آن عرق تا هست هر روزش تبست
 من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می
 زاهدان معذور داریدم که اینم مذهبست

اندران ساعت که بر پشتِ صبا^۷ بندند زمین
 با سلیمان چون برانم من که مورم مرکبست
 آنکه ناوک^۸ بر دلِ من زیرِ چشمی میزند
 قوتِ جانِ حافظش در خنده^۹ زیرِ لبست
 آبِ حیوانش زمنقارِ بلاغت میچکد
 زاغِ کلکِ من بنام^۹ ایزد چه عالی مشربست

وزن غزل ۳۱: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثنی مقصور)

۱- شب قدر: شب برات یا شب چک؛ در صفحه ۵۵۸ ج ۵ تفسیر ابوالفتوح رازی تصحیح شعرانی آمده است؛ اما شب قدر در آن خلاف کردند که برای چه قدر خوانند، بیشترینشان گفتند یعنی شب تقدیر است و فصل احکام و تقدیر قضا یا آنچه خواهد بود در سال از آجال و ارزاق همه در این شب کنند؛ در اینجا مراد از شب قدر شب وصال است ۲- معنی بیت: امشب همان شب قدر یا برات است که با اعتقاد خلوت نشینان و ریاضت‌پیشگان حاجت نیازمندان برآورده میشود. پروردگارا، این نیکبختی و پیروزی که رسیدن عاشق بوصول معشوق است از اثر بخشی کدام اختر یا قران سعدین باشد ۳- کم رسد؛ هرگز نرسد، در اینجا قید تقلیل کم مفید نفی مطلق است، چنانکه کم آزاری به معنی بی آزاری بکار میرود حافظ گوید:

دلش بناله میازار و ختم کسن حافظ که رستگاری جاوید در کم آزاری است

۴- معنی بیت: تا زلف تو در چنگ اغیار هرگز نیفتد، دلهای عاشقان از هر شکن گیسویت این دعا را پیوسته بر زبان آورند که پروردگارا، پروردگارا از دست درازی ناسزایان نگاه دارش ۵- معنی بیت: یار من که سوار برگزیده مرکب حسن و نازست و ماه تابان منصب آینه‌داری در خدمت وی دارد، دیهیم زرین مهر با همه بلندی مقام غبار نعل اسب وی بشمار می‌آید ۶- عارضی؛ رخسار- معنی بیت: انعکاس و پرتو عرق را بر چهره^{۱۰} وی بنگر که خورشید تیزیوی چندانکه در سودای دیدار خوی (عرق) بر رخسار زیبای اوست، هر روز در تب بی تابی میسوزد ۷- پشت صبا؛ پشت باد برین یا باد شرقی، استعاره مکنیه، اشارتی است در این بیت بآنکه باد مرکب حضرت سلیمان بود و بامر حق وی را در شرق و غرب عالم سیر میداد و پیداست آنکه مرکبش موری ناتوان بانند با سلیمان، همراهی نتواند کرد ۸- ناوک؛ بفتح واو تیر کوچک- معنی بیت: کسی که پنهانی دلم را آماج تیر نگاه خود کرده است، بقای جان حافظ در تبسم اوست یعنی میتواند با خنده^۹ زیر لب بحافظ عاشق خود مایه زندگی بخشد ۹- بنام ایزد؛ چشم بد دور، از اصواتست برای استعاضه و تعجب - معنی بیت: آب بقا یا شعر روان جاودانی از نوک زاغ سیاه خامه شیوای من می‌بارد، چشم بد دور باد که در جهان معنی آبشخوری والا دارد.

غزل ۳۲

خدا چو صورتِ ابرویِ دلگشایِ تو بست
 گشاد^۱ کارِ من اندر کمرشهایِ تو بست
 مرا و سرو چمن را بخاک راه نشاند
 زمانه تا قصب^۲ نرگسِ قبایِ تو بست
 زکارِ ما و دلِ غنچه صد گره بگشود
 نسیمِ گل چو دل اندر پیِ هوایِ تو بست^۳
 مرا به بند تو دورانِ چرخِ راضی کرد
 ولی چه سود که سر رشته در رضایِ تو بست^۴
 چو نافه بر دلِ مسکینِ من گره مفکن
 که عهدِ با سر زلفِ گره گشایِ تو بست^۵
 تو خود وصالِ دگر^۶ بودی ای نسیمِ وصالِ من
 خطا نگر که دل امید در وفایِ تو بست
 ز دستِ جور تو گفتم ز شهر خواهم رفت
 بخنده گفت که حافظ برو که پایِ تو بست؟

وزن غزل ۳۲: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلات (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱ - گشاد: بضم اول فرج و گشایش - معنی بیت: خداوند چون ابروی دلکش ترا نقش بندی کرد، فرج و گشایش مشکل مرا بناز و غمزه تو وابسته کرد مقصود آنکه اشارتهای چشم و ابروی تو موجب گشایش کار من است ۲ - قصب: بفتح اول و ثانی جامه ابریشمی، کتان نازک نرم - در نسخه بدل قصب زرکش بجای قصب نرگس آمده که مناسبتر بنظر میرسد یعنی جامه ابریشمین زربفت - زرکش: زربفت و زرتار، صفت مرکب بمعنی مفعولی - معنی بیت: همینکه روزگار قبای زربفت حریر را بر قامت چون سرو روان تو آراست، سرو بوستانی و مرا بارفتار و خرام تو شرمنده و خاکسار کرد ۳ - معنی بیت: چون نسیم خوش گلزار بهواخواهی و دوستداری تو میل کرد و وزید، از کار فرو بسته ما عاشقان و دل غنچه صد عقده باز کرد ۴ - معنی بیت: گردش فلک مرا باسارت در زنجیر عشق که فضای آسمانی است، خشنود ساخت ولی من از این

مهرورزی کامی نخواهم یافت چه زمام کار باختیار من نیست و برضای تو وابسته است ۵ - معنی بیت: دل بیچاره مرا مانند نافه در پیچ و تاب میفکن و خون مکن که پیمان وفاداری با سرگیسوی مشکل گشای تو بسته است تا پیوسته در آنجا مقیم باشد ۶ - وصال دگر: در جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد حیات دگر بجای وصال دگر آمده که مناسبتر بنظر میرسد - معنی بیت: ای پوی خوش وصل که بهمراه نسیم آمدی جهانی تازه بودی، اینک اندیشه ناصواب مرا بین که دل بر وفاداری تو استوار کردم که نمی‌بائی و زود میگذری ۷ - که پای تو بست: استفهام مجازاً مفید نفی، یعنی پای ترا کسی نبسته است.

غزل ۳۳

خلوت گزیده را بتماشا^۱ چه حاجتست؟

چون کوی دوست هست، بصر اچه حاجتست^۲؟

جانا بحاجتی^۳ که ترا هست بسا خدا

کاخر دمی پرس که ما را چه حاجتست؟

ای پادشاهِ حسن، خدا را^۴ بسوختیم

آخر سوال کن که گدا را چه حاجتست؟

اربابِ حاجتیم و زبانِ سوال نیست

در حضرتِ کریم تمنا چه حاجتست^۵؟

محتاجِ قصه نیست، گرت قصدِ خونِ ماست

چون رخت از آن تست، بیغما چه حاجتست^۶؟

جامِ جهانِ نعامت، ضمیرِ منیر^۷ دوست

اظهارِ احتیاجِ خود آنجا چه حاجتست؟

آن شد^۸ که بارِ منتِ صلاح^۹ بردمی

گوهر چو دست داد، بدریا چه حاجتست؟

ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست

احباب حاضرند، باعدا^{۱۰} چه حاجتست؟

ای عاشقِ گدا، چو لبِ روحِ بخشِ یار
 میداندت وظیفه^{۱۱}، تقاضا چه حاجتست؟
 حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود
 با مدعی نزاع و محاکا^{۱۲} چه حاجتست؟

وزن غزل ۳۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مثنیٰ اُخرَب مکفوف مقصور)

۱ - تماشا: بفتح اول مأخوذ از تماشای عربی است که در سیاق فارسی بمعنی تفرج و سیر و دیدن بشوق است، فصحای زبان فارسی در برخی از مصادر عربی تغییری لفظی و گاه معنوی داده‌اند یعنی بجای تماشای و تولی و تماشای در فارسی تمنا و تولا و تماشا گویند و نویسند ۲ - معنی بیت: خلوت نشین که ذکر و ریاضت پسندیده است، بسیر و تفرج نیازی ندارد، چه مقیم کوی دوست را بگفت باغ و دشت حاجتی نیست ۳ - بحاجتی که: سوگند به آن نیاز که، ۴ - خدا را: برای رضای خدا مددی کن؛ «را» حرف اضافه است بمعنی برای، پس از این گونه کاربرد «را» باید فعلی را مقدر گرفت، نیز نگاه کنید بغزل ۵ بیت (۱) ۵ - معنی بیت: ما نیازمندانیم و زبان درخواست نداریم، بلی در پیشگاه رادخویان دل آگاه نیازی بعرض حاجت نیست ۶ - معنی بیت: اگر تو بقصد کشتن ما آمده‌ای، حاجت بدراز کشیدن سخن نیست، چون رخت هستی و سامان زندگی ما تراست، پس دیگر نیازی نیست که تاراج فرمائی ۷ - منیر: بضم اول تابناک و نورور، اسم فاعل از اناره مصدر باب افعال از مجرد نور. معنی بیت: دل روشن یار جام جهان بین است که نقش هر چیز را در خود تواند دید و از نیاز عاشقان آگاهست و بگفتن حاجتی نیست، حافظ در غزل دیگر فرماید:

هواخواه توام جانان و میدانم که میدانی
 که هم نادیده‌می بینی و هم ننوشته‌میخوانی

۸ - آن شد: آن روزگار رفت و گذشت ۹ - ملاح: بفتح اول کشتی بان، صیغهٔ مبالغه از ملاحهت بکسر اول ۱۰ - اعدا: بفتح اول و سکون دوم مخفف اعداء جمع عدو بمعنی دشمنان ۱۱ - وظیفه: بفتح اول مقرر و مشاھر و رزق - معنی بیت: ای ییذل تهیدست، از آنجا که لب جان بخش دوست رزق و مقرری ترا که بوسه است تشحیص داده نیازی بدرخواست کردن نیست ۱۲ - محاکا: بضم اول مخفف محاکاة مصدر باب مفاعله بمعنی با هم سخن گفتن، در زبان فارسی گاه نای آخر باب مفاعله حذف میشود و از این گونه است مدارا و محابا و مجارا - معنی بیت: ای حافظ، با منکران سخن از هنر بیش مگوی که هنر خود پنهان نماند و بستیزه و گفتگو با مدعی برای اثبات کمال آن نیازی نباشد.

غزل ۳۴

رواق^۱ منظرِ چشمِ من آشیانه تست
 کرم نما و فرودآ که خانه خانه تست
 بلطفِ خال و خط از عارفان رهسودی دل
 لطیفهای عجب^۲ زیرِ دام و دانه تست
 دلت بوصلِ گل ای بلبل صبا^۳ خوش باد
 که در چمن همه گلپانگی^۴ عاشقانه تست
 علاجِ ضعفِ دل ما بلب حوالت کن
 که ایسن مفرحِ یاقوت^۵ در خزانه تست
 بتن مقصرم از دولتِ ملازمتت
 ولی خلاصه جان خاکِ آستانه تست^۶
 من آن نیم که دهم نقد دل بهر شوخی^۷
 در خزانه^۸ بمهر تو و نشانه تست
 تو خود^۹ چه لعبتی^{۱۰} ای شهسوار شیرین کار
 که توسنی^{۱۱} چو فلک رام تازیانه تست
 چه جای من که بسلفزد سپهرِ شعبده باز
 ازین حیل که در انبانه^{۱۲} بسهانه تست
 سرودِ مجلس است اکنون فلک برقص آرد
 که شعرِ حافظِ شیرین سخن ترانه تست

وزن غزل ۳۴: مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فاعلات (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱ - رواق: بکسر اول پیشخانه، سقفی در پیشخانه، پیشگاه خانه - رواق منظر چشم. تشبیه صریح -
 معنی بیت: پیشخانه (آستانه) نظرگاه دیده من مأوای تست؛ بزرگواری کن و قدم بر چشم ما نه و درین منزل
 رحل اقامت افکن که این سرای تراست ۲ - عجب: شگفت، صفت لطیفها - معنی بیت: با نکوئی خال

مشکین و سبزه عذار دل از شناسایان راه عشق بردی، چه نکته‌های شگفت دلبری در خم دام زلف و دانه خال خود نهان ساخته‌ای ۳ - بلبل صبا: اضافه تخصیصی، هزارستانی که با نسیم بهاری آشنایی دارد ۴ - گلبانگ: بضم اول و سکون دوم آواز بلند خوش ۵ - مفرح یا قوت: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مکسور داروی ترکیبی که جزئی از آن یا قوت بود و شیرین و خوشمزه و نیروبخش بوده است و از این جا پیداست که در طب قدیم از جواهر و احجار کریمه مفرح و معجون میساختند - معنی بیت: درمان ناتوانی دل شکسته ما را بلبان خود واگذار کن، چه داروی نیروبخش دل که با یا قوت لب ساخته میشود تنها در گنجینه دهان تو توان یافت ۶ - معنی بیت: از جهت پیکر خاکی (تن) که بسبب ضعف و ناتوانی سعادت همنشینی ترا ندارد، خود را گناهکار میدانم، اما جوهر و لطیفه جان پاک خویش را خاک آستان تو می‌شمارم ۷ - شوخ: زیبایی دلیر و شاهد گستاخ ۸ - خزان: بکسر اول باستعاره مراد گنج دل ۹ - خود: ضمیر مشترک برای تأکید ضمیر منفصل (تو) ۱۰ - لعبت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم عروسک و پیکر نگاشته، باستعاره مراد شاهد زیبای افسونگر ۱۱ - توسن: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم سرکش، صفت جانشین موصوف (مرکب) ۱۲ - انبان: بفتح اول و سکون دوم آوند یا ظرف چرمی و کیسه و توشه‌دان - معنی بیت: فلک نیرنگ‌ساز در برابر حیلها و جادوئیهای که در کیسه عزیزترائی و بهانه‌جوئی تست نیز بلغزش می‌افتد تا چه رسد بمن بیدل.



مرکز تحقیقات کتب و اسناد
غزل ۳۵

برو بکارِ خود، ای واعظ، این چه فریادست؟

مرا فتاد دل از ره ترا چه افتادست^۱؟

میانِ او که خدا آفریده است از هیچ

دقیقه‌ایست که هیچ آفریده نگشادست^۲

بکام تا نرساند مرا لبش چون نای

نصیحتِ همه عالم بگوشِ من بادست^۳

گدایِ کویِ تو از هشت خلد^۴ مستغنیست

اسیرِ عشقِ تو از هر دو عالم آزادست

اگر چه مستیِ عشقم خراب کرد، ولی

اساسِ هستی من زان خراب‌آبادست^۵

دلا منال زبیداد و جورِ یار که یار

ترا نصیب همین کرد و این از آن دادست^۶

برو فسانه سخوان و فسون مدم^۷ حافظ

کسزین فسانه و افسون مرا بسی یادست

وزن غزل ۲۵: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن (بحر مجتث مشن مخبون اصلم مسیخ)

۱ - معنی بیت: ای نصیحتگو، بکار خود پرداز. این بانگ و فریاد تو از چیست. دل من از راه زهد و

صلاح روی بر تافت و شیوه عاشقی و رسوائی برگزید، برای تو که چیزی پیش نیامده است. ۲ - معنی بیت:

کمرگاه وی از باریکی چنانست که گوئی خداوند آن را از عدم محض آفریده است در این گونه آفرینش نکته

باریک و مسأله پیچیده ایست که فکر کس بحل آن نرسد، سعدی گوید:

دیدم دهنی و رفتم از هوش دیدی که بهیچ مرده بودم

۳ - معنی بیت: تا چون نی بر لب یار بوسه زنم و بوصل وی نرسم، خیرخواهی و اندرزگوئی همه

جهانیان را در منع خویش از این کار بیهوده می شمارم و نمی پذیرم ۴ - خلد: بضم اول و سکون دوم بهشت

- معنی بیت: سائل درگاه تو بهشت بهشت نیازی ندارد و جز تو از چیزی نخواهد، چه آنکه در بند عشق گرفتار

باشد، از قید تعلق این جهان و آن جهان رسته است ۵ - معنی بیت: اگر چه سرمستی از باده عشق بنیاد

خودپرستی و انایت مرا ویران کرده لیکن بقای جاودانی من از این ویرانی است که بحقیقت عین آبادی و

جاودانگی میباشد ۶ - معنی بیت: ای دل، از ستم یار شکوه مکن که دوست بلاکشی را قسمت تو کرد و این

جفا و بیداد از آن معشوق عین مهر و عدل است، مولوی گوید:

عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد بلعجب من عاشق این هر دو ضد

۷ - فسون مدم: کلمات ساحران و افسون آنان را بر زبان میآور و فرو مگوی.

غزل ۳۶

تا سر زلفِ تو در دستِ نسیم افتادست

دلِ سودازده^۱ از غصه دو نیم افتادست^۲

چشمِ جادویِ تو^۳ خود عینِ سوادِ سحرست

لیکن این هست که این نسخه سقیم^۴ افتادست

در خمِ زلفِ تو آن خالِ سیه دانی چیست؟

نقطه دوده که در حلقه جیم افتادست^۵

زلفِ مشکینِ تو در گلشنِ فردوسی عذار^۶
 چیست طاوس که در باغِ نعیم^۷ افتادست
 دلِ من در هوسِ رویِ تو، ای مونسِ جان
 خاکی راهیست که در دستِ نسیم^۸ افتادست^۸
 همچو گرد این تنِ خاکی نتواند برخواست
 از سرِ کویِ تو زانرو که عظیم^۹ افتادست^۹
 سایهٔ قیدِ تو بر قالبم ای عیسی دم^{۱۰}
 عکسِ روحیست که بر عظمِ رمیم^{۱۱} افتادست
 آنکه جز کعبه مقامش نبد از یادِ لب
 بر درِ میکرده دیدم که مستقیم^{۱۲} افتادست
 حافظِ گمشده^{۱۳} را با غمت، ای یارِ عزیز
 اتحادیست که در عهدِ قدیم افتادست

وزن غزل ۳۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسبق)

- ۱ - سودا: بفتح اول و سکون دوم نام خلطی سیاه از اخلاط چهارگانه با اعتقاد پزشکان باستان و مجازاً بمعنی عشق و جنون و خیال و آشفتگی حال - سودازده: صفت مرکب مفعولی بمعنی گرفتار عشق ۲ - دو نیم افتادست: دو پاره شده است ۳ - چشم جادوی تو: دیدهٔ جادوگرت؛ جادو در اینجا بصورت صفت بکار رفته است ۴ - سقیم: بفتح اول بیمار و خمارآلود و نادرست و ناصحیح - معنی بیت: دیدهٔ جادوگرت از سیاهی بدرست مسوده یا نوشتهٔ سحرست ولی این نکته را باید گفت که نسخهٔ چشم تو سقیم است (بایهام مقصود آنکه چشم تو خمارآلود است) ۵ - معنی بیت: در حلقهٔ گیسوی تو خیال مشکین مانند نقطه سیاهی است که در دایرهٔ حرف جیم نهاده باشد ۶ - گلشن فردوس: گلزار بهشت، اضافهٔ بیانی - گلشن فردوس عذار: گلزار بهشت رخسار، تشبیه صریح ۷ - نعیم: بفتح اول و کسر دوم بهشت و نعمت و تن آسانی - باغ نعیم: اضافهٔ بیانی، بوستان بهشت ۸ - در دست نسیم افتادست: دستخوش نسیم شده است تا بکوی تو رسد ۹ - عظیم افتادست: سخت از پای افتاده است، عظیم در اینجا قید وصف است ۱۰ - عیسی دم: عیسوی نفس و جان بخش، صفت ترکیبی از دو اسم ۱۱ - عظم: بفتح اول و سکون دوم استخوان - رمیم: بفتح اول و کسر دوم پوسیده و ریخته، صفت عظم - معنی بیت: ای یار، عیسوی نفس جان بخش، سایهٔ قامت تو بر پیکر من پرتو و انعکاس روانی است که بر استخوان پوسیده تابد و آن را زنده سازد ۱۲ - مقیم: بضم اول پیوسته و دائم و ثابت، در اینجا قید زمان است ۱۳ - گمشده: سرگشته از عشق و خودی خود را فراموش

کرده — معنی بیت: ای دوست گرامی، حافظ سرگشته را با عشق تو یگانگی و پیوستگی دیرینه است، مقصود آنکه عشق ورزی قسمت ما از روز ازل بوده است.

غزل ۳۷

بیا که قصرِ امل^۱ سخت سست بسنیادست^۲

بیار باده که بسنیادِ عمر بر بادست^۳

غلامِ همتِ آنم که زیسرِ چرخِ کبود

زهر چه رنگِ تعلق پذیرد آزادست^۴

چگویمت که بمیخانه^۵ دوش مست و خراب

سروشِ عالمِ غییم^۶ چه مژدها^۷ دادست

که ای بلندنظر شاهبازِ سدره نشین^۸

نشیمین^۹ تو نه این کنجِ مسحتِ آباد^{۱۰} ست

ترا زکنگره^{۱۱} عرشِ مسکرتند^{۱۲} صغیر^{۱۳}

ندانمت که درین دامگه^{۱۴} چه افتادست

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر

که این حسدیت زیسرِ طسریقتم یادست

غمِ جهانِ مخور و پسند من مبر از یاد

که این لطیفه^{۱۴} عشقم زهر روی یادست

رضا بداده بده و زجین^{۱۵} گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشادست

مجو درستی عهد از جهانِ سست نهاد

که این عجوز، عروسِ هزار دامادست^{۱۶}

نشانِ عهد و وفا نیست در تبسمِ گل

بنال بلبل بیدل که جای فریادست^{۱۷}

حسد چه میبری؟ ای سست نظم بر حافظ

قبولِ خاطر^{۱۸} و لطفِ سخن خدا دادست^{۱۹}

وزن غزل ۳۷: مفاعِلن فَعْلانِ مفاعِلن فَعْلان (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبیغ)

۱ - امل: بفتح اول و دوم آرزو - قصر امل: تشبیه صریح ۲ - سست بنیاد: نااستوار پایه، صفت ترکیبی، سخت قید است برای این صفت ۳ - معنی بیت: ای ساقی، بشتاب که کاخ آرزو شالده و پایه‌اش بسیار نااستوار است و هر لحظه بیم ویرانی آن می‌رود، باده بده که اساس زندگی را بر باد نهاده‌اند و قابل اعتماد نیست (بایهام مقصود آنست که زندگی بیاد و دمی یا بنفسی باز بسته است) ۴ - معنی بیت: بنده خواست و عزم آن وارسته‌ام که در زیر فلک نیلگون از هر چه نقش تعلق پذیرد و دل را بسته جلوه‌های این سرای فریب کند و از سیر کمال بازدارد، خویشتن را رها کرده است ۵ - میخانه: باستعاره مراد می‌کده معرفت و محفل صاحب‌دلان است ۶ - سروش عالم غیب: فرشته پیام‌آور جهان‌نهان یا عالم معنی ۷ - چه مزدها: بشارتهای بسیار نیک، چه در اینجا بصورت صفت بکار رفته ۸ - سدره: بکسر اول و سکون دوم یک درخت کنار، مقصود سدره‌المنتهی است؛ سدره‌المنتهی درخت کناری است در آسمان هفتم بجانب راست عرش که منتهای اعمال مردم و نهایت رسیدن علم خلق از ملائکه و غیر ایشان است (نقل از منتهی‌الارب فی لغة العرب) - شاهباز سدره نشین: بازسپید بزرگ سدره اشمیان، باستعاره مقصود جان پاک آدمی - بلند نظر بمعنی والاهت، صفت مقدم برای شاهباز ۹ - نشیمن: بکسر اول و دوم جای نشستن و آشیانه ۱۰ - محنت‌آباد: باستعاره مقصود دنیا است که بمحنت و رنج بریاست ۱۱ - کنگره عرش: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم بلندی تختگاه آسمان ۱۲ - صغیر: بفتح اول و کسر دوم بانگ و فریاد ۱۳ - دامگه: دامگاه، باستعاره مراد دنیا است که آدمی بفریب آن گرفتار میشود ۱۴ - لطیفه عشق: سخن شیرین و دلپذیر عاشقانه ۱۵ - جبین: بفتح اول پیشانی - معنی بیت: بعیه ایزدی و رزق مقسوم خشنود باش و روی درهم مکش که در سرای اختیار مطلق بروی من و تو باز نیست و جز تسلیم و رضا چاره‌ای در برابر قضای محتوم و تغییر ناپذیر الهی نداری ۱۶ - معنی بیت: از دنیایی که اساس آن استوار نیست، وفاداری مجوی که این پیرزن کهنسال بهیله خود را همسر هزار شوهر ساخته است، سعدی گوید

دنیا زنی است عشوه‌گر و دلستان ولی با هیچ کس بسر نبرد عهد شوهری

۱۷ - معنی بیت: در خنده گل آثار پیمان بسر بردن و وفاداری نیست، ای هزار آوای عاشق سزد که از

بیوفاتی گل ناله کنی ۱۸ - قبول خاطر: پسند یا مقبول اهل دل گشتن ۱۹ - خداداد: خداداده یا

خدا بخشیده، صفت مرکب مفعولی.

غزل ۳۸

بی مهر رخت^۱، روز مرا نور نماندست
 وز عمر مرا جز شبِ دیجور^۲ نماندست
 هنگامِ وداع^۳ تو ز بس گریه که کردم
 دور از رخ تو^۴، چشم مرا نور نماندست
 میرفت خیال تو ز چشم من و میگفت
 هیات^۵ ازین گوشه که معمور^۶ نماندست
 وصل تو اجل را ز سرم دور همیداشت
 از دولتِ هجر تو کنون دور نماندست^۷
 نزدیک شد آن دم که رقیب تو بگوید
 دور از رخت این خسته رنجور نماندست^۸
 صبرست مرا چاره هجران تو لیکن
 در هجر تو گر چشم مرا آب روانست
 گو خون جگر ریز که معذور نماندست^۹
 حافظ زغم از گریه نپرداخت بخنده
 ماتم زده را داعیه^{۱۰} سور نماندست

وزن غزل ۳۸: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مشمن اخرب مکفوف مقصور)

- ۱ - مهر رخ: خورشید چهره، تشبیه صریح ۲ - دیجور: بفتح اول و سکون دوم سخت تاریک ۳ - وداع: بدرود و تودیع ۴ - دور از رخ تو: بلا و آسیب از جمال و رخسار تو دور باد، جمله دعائی بحذف فعل ۵ - هیات: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی از اصوات (شبه جمله) است و برای بیان تحسیر و تأسف و استبعاد بکار میرود یعنی تأسف میخورم، مأخوذ از هیات (در عربی مثلثة الاخر و اسم فعل است) بمعنی دور است ۶ - معمور: آبادان، اسم مفعول از عمران و عمارت - معنی بیت: نقش خیال تو از دیده من دور میشد و چنین میگفت: بر این خانه تأسف میخورم که ویرانه شده است ۷ - معنی بیت: وصال تو مرگ را از من دور میساخت، اینک از غلبه و چیرگی فراق تو اجل بمن نزدیک شده و نهایت عمرم فرار رسیده

است ۸ - معنی بیت: آن لحظه فراز آمد که نگهبان و محافظ تو بگوید: رنج و بلا از جمال تو دور باد، عاشق دلخسته بیماریت در گذشته است ۹ - مقذور: آنچه بتوان انجام داد، اسم مفعول از قدرت ۱۰ - معنی بیت: اگر از دیده من در فراق تو سیل سرشک جاری است، بگو اشک ریختن تنها پس نیست باید خون بگریسی تا عذرت را بپذیرند ۱۱ - داعیه: انگیزه و سبب - معنی بیت: حافظ بسبب غم از گریستن بسخنیدن روی نیاورد، چه سوکوار انگیزه‌ای برای شادی ندارد.

غزل ۳۹

باغ مرا چه حاجتِ سرو و صنوبرست
شمشادِ خانه‌پرورِ ما^۱ از که کمترست؟
ای نازنینِ پسر، تو چه مذهب گرفته^۲؟
کت خون ما حلال‌تر از شیرِ مادرست
چون نقشی غم زدورِ بینی، شرابِ خواه
تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقررست^۳
از آستانِ پیرِ مغان سر چرا کشیم؟
دولت^۴ در آن سرا و گشایش^۵ در آن درست
یک قصه بیش نیست غمِ عشق، وین عجب
کز هر زبان که میشنوم نامکررست^۶
دی وعده داد و صلح و درسر شراب داشت^۷
امروز تا چه گوید و بازش چه در سرست؟
شیراز و آبِ رکنی و این بادِ خوش نسیم
عیش مکن که خالی رخِ هفت کشورست^۸
فرقت از آبِ خضر^۹ که ظلمات^{۱۰} جای اوست
تا آبِ ما^{۱۱} که منبعش الله اکبر است
ما آبروی فقر و قناعت نمیریم
با پادشه بگوی که روزی مقدرست^{۱۲}

حافظ چه طرفه شاخِ نباتیست کسکِ تو

کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکرست^{۱۳}

وزن غزل ۳۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

- ۱ - خانه پرور: خانه پرورده، صفت مرکب بمعنی مفعولی، شمشاد موصوف - شمشاد خانه پرور: باستعاره مقصود یار شمشاد قامت است - معنی بیت: بوستان خاطر من نیازی بسرو و صنوبر ندارد، چه شمشاد ناز پرورده ما از هیچ بلندبالائی کوتاهتر نیست ۲ - چه مذهب گرفته: چه رأی در پیش گرفته‌ای و کدام آئین را پذیرفته‌ای ۳ - معنی بیت: همینکه نشان اندوه را از دور دیدی پاده طلب کن که ما در دریا شناخته‌ایم و درمان آن مسلم است که جز می نباشد ۴ - دولت: بخت نیک و ظفر ۵ - گشایش: رهائی دل از اندوه، فرج ۶ - معنی بیت: ماجرای مهرورزی عاشقان بر محبوب ازلی تنها یکداستانست که بهر زبان گفته میشود و هر عاشقی بر حسب کمال عشق خود از آن بگونه‌ای سخن میراند که نامکرر مینماید ۷ - در سر شراب داشت: مست بود ۸ - رخ هفت کشور: چهره هفت اقلیم جهان، استعاره مکنیه ۹ - آب خضر: آب حیات یا چشمه بقا که در ظلمات یا تاریکیها جاری است و خضر پیامبر بدان رسید و نوشید و زندگی جاوید یافت ۱۰ - ظلمات: بضم اول و سکون دوم تاریکیها جمع ظلمت ۱۱ - آب ما: مقصود آب رکن آباد یا نهر رکن آبادست که از تنگ الله اکبر شیراز میان دو کوه چهل مقام و باباکوهی سرچشمه میگردد ۱۲ - معنی بیت: پیاس آبروی درویشی و خرسندی دست نیاز پیش پادشاه دراز نمیکنیم، بوی بازگو که رزق مقسوم ما بتقدیر خداوندی میرسد ۱۳ - معنی بیت: ای حافظ، نی خامه تو چه شاخه برومند نیکو و شگفتی است که میوه اش از عسل و قند شیرین تر و خوشترست.

غزل ۴۰

العینه لله که در میکرده بازست

زان رو که مرا بر در او روی نیازست^۱

خمها همه در جوش و خروشند زمستی

و آن می که در آنجاست، حقیقت نه مجازست^۲از وی^۳ همه مستی و غرورست^۴ و تکبر^۵

وز ما همه بیچارگی و عجز و نیازست

رازی که بر غیر نگفتیم و نگوئیم

با دوست بگوئیم که او محرمِ رازست

شرحِ شکنِ زلفِ خم اندر خمِ جانان

کوته نتوان کرد که ایسن قصه درازست^۶

بارِ دلِ مجنون و خمِ طرهٔ لیلی

رخسارهٔ محمود و کف پایِ ایازست

بر دوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم

تا دیدهٔ من بر رخِ زیبایِ تو بازست^۷

در کعبهٔ کویِ تو هر آنکس که بیاید

از قبلهٔ ابرویِ تو در عینِ نمازست^۸

ای مجلسیان سوزِ دلِ حافظِ مسکین

از شمعِ پیرسید که در سوز و گدازست^۹

وزن غزل ۴۰: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بهر هزج مشمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: سپاس خدای را که در میکرده عشق گشاده است، چه من برای برآمدن مراد خود سر نیاز بر آستان میخانه میسایم ۲ - معنی بیت: خمهای وجود سالکان از سکر بادهٔ معرفت جوش برآورده است و شرابی که درین خمهاست بادهٔ حقیقت است نه شراب مجازی که سوداهای باطل برمی‌انگیزد ۳ - وی: ضمیر سوم شخص منفصل، کنایه از معشوق ۴ - غرور: فریفتگی بحسن و دلیری در دلبری ۵ - تکبر: گردن‌کشی ۶ - معنی بیت و بیت بعد: قصهٔ گیسوی گرهبگیر یار داستان درازی است که مختصر نشاید کرد و این داستان شرح غمهای دل مجنون در شکنج گیسوی لیلی و سرگذشت جبهه سودن عاشقی چون محمود و بوسه زدنش برپای معشوقی چون ایازست، سعدی گوید:

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست آنچه آغاز ندارد پذیرد انجام

۷ - معنی بیت: از آنگاه که چشم بر روی تو گشوده‌ام مانند باز از هر چه در جهان جز تو دیده فرو بسته‌ام، تلمیحی دارد بشیوهٔ تربیت باز که بازداران در شکارگاه کلاهی بر سر باز می‌نهادند و در هنگام صید آن را از سر باز برمی‌داشتند تا توجه این پرنده تنها بشکار معطوف شود ۸ - معنی بیت: هر عاشقی که برای کعبه‌وار تو فرود آید، ابروی ترا قبلهٔ خود می‌شمارد و در برابر آن بنماز می‌ایستد ۹ - معنی بیت: ای یاران مجلس از داغ دل حافظ ناتوان تنها شمع آگاهست که مانند وی میسوزد و میگذارد، سعدی گوید:

هیچکس را بر من از یاران مجلس دل نسوخت شمع را بینم که اشکش می‌رود بر روی زرد

غزل ۴۱

اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیزست^۱
 بیانگی چنگ مخور می که محتسب تیزست
 صراحی و حریفی^۲ گرت بچنگ افتد
 بعقل نوش^۳ که ایام فسته انگیزست
 در آستین مرقع^۴ پیاله پنهان کن
 که همچو چشم صراحی زمانه خونریزست
 بآب دیده بشوئیم^۵ خرقها از می
 که موسم ورع^۶ و روزگار پرهیزست
 مجوی عیش خوش از دور باژگون سپهر
 که صافی^۷ این سر خم جمله دردی آمیزست
 سپهر برشده پرویز نیست^۸ خون افشان
 که ریزه اش سر کسری و تاج پرویزست
 عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ
 بیا که نوبت بغداد و وقت تبریزست

وزن غزل ۴۱: مفاعیلن فعاتیلن مفاعیلن فع لان (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبق)

۱ - گل بیز: گل افشان، صفت مرکب فاعلی، بیز ماده فعل امر است که مصدر آن بیختن است بمعنی غربال کردن یا پرویزن کردن - معنی بیت: هر چند شراب شادی افزا و نسیم گل افشانست، باده آشکارا بسا خروش چنگ نوش که نهی کننده از منکر خشمگین و سخت کوش است ۲ - حریف بفتح اول هم پیاله و همکار در اینجا مراد یار و محبوب است ۳ - بعقل نوش: باحیاط و حزم میگزاری کن ۴ - مرقع: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح خرقة و دلق که رقعہ بر رقعہ و پاره بر پاره دوخته شده است - معنی بیت: ساغر در آستین خرقة پنهان ساز تا مبادا گرفتار شوی، چه ایام مانند دیده صراحی که از آن خون تاک میچکد، در کار خون ریختن است، تلمیحی دارد بساختن صراحی بشکل پزندگان زیبا ۵ - بشوئیم: شستشو دهیم، فعل امر حاضر ۶ - ورع: بفتح اول و دوم تقوی و پارسائی ۷ - صافی: روشن و بالوده، صفت جانشین موصوف (می) - معنی بیت: زندگی دلپذیر از کج رفتاری فلک چشم مدار، چه باده روشن و بالوده خم سپهر

هم یکسره آمیخته با درد و ناصاف است ۸- پرویزن: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم و سکون چهارم و فتح پنجم غربال - معنی بیت: آسمان بلند غربالی خون چکانست که از رخنه‌های آن دیهیم پرویز و کله خسرو انوشروان بیرون میریزد.

غزل ۴۲

حَالِ دَلِ بَا تُو گفتم هوس است
 خیرِ دَلِ شنفتم هوس است^۱
 طمعِ خَامِ بِنِ کِه قصه فاش
 از رقیبان نهفتم هوس است
 شبِ قدری^۲ چنین عزیز شریف
 با تو تا روز خفتم هوس است
 وه که دردانه چنین نازکی
 در شبِ تار سفتم هوس است^۳
 ای صبا، امشبم مدد^۴ قهرمای رسدی
 که سحرگاه شکفتم هوس است^۴
 از برای شرف بنوکِ مزه
 خاکِ راهِ تو رُفتم هوس است
 همچو حافظِ برغم^۵ مدعیان
 شعرِ رندانه گفتم هوس است

وزن غزل ۴۲: فاعلاتن مفاعلاتن فاعلاتن (بهر خفیف مسدس مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: آرزو دارم که از حال دل خود با تو سخن گویم و از گرفتاریش در خم گیسوی تو خبر گیرم ۲ - شب قدر: بکنایه مقصود شب وصل است ۳ - معنی بیت: شگفتا که دلم مروریدی چنین ظریف را برشته کشیدن خواهد (شاید در این بیت اشارتی بسبب زفاف شده باشد) یا معنی این بیت باین گونه تواند بود: نیکا که هوس دارم غزلی بدین لطافت و نازکی در شب وصل برای تو بسرایم ۴ - معنی بیت: ای نسیم بهاری یاری کن که سحرگاه با دل تنگ چون غنچه آرزوی شکفتن با دم شادی بخش تو دارم ۵ - برغم: بناخواه و بناپسند.

غزل ۴۳

صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوشست
 وقت گل خوش باد کز وی وقت میخواران خوشست^۱
 از صبا هر دم مشام جان^۲ ما خوش میشود
 آری آری، طیب^۳ انفاس هواداران خوشست
 ناگشوده گل نقاب^۴ آهنگ رحلت ساز کرد
 ناله کن بلبل که گلبانگ دل افکاران خوشست
 مرغ خوشخوانرا بشارت باد کاندرا راه عشق
 دوست را با ناله شبهای بیداران خوشست^۵
 نیست در بازار عالم خوشدلی و رزانکه هست
 شیوه رندی و خوشباشی عیاران^۶ خوشست
 از زبان سوسن آزاده ام آمد بگوش
 کاندین دیر کهن کار سبکباران خوشست^۷
 حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلیست
 تا نپنداری که احوال جهانداران خوشست^۸

وزن غزل ۴۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بهر رمل مثنیٰ مقصور)

۱ - معنی بیت: ساخت باغ شوق انگیز و هم نشینی با دوستان لذت بخش است. حال و روزگار گل خوش و آسوده باد که از لطفش ایام میگساران شاد و بکام است ۲ - مشام جان: دماغ جان، استعارهٔ مکنیه - مشام: بفتح اول بینی مخفف مشام بشدید میم آخر جمع مشم اسم مکان از شم بمعنی بوئیدن ۳ - طیب: بکسر اول پاکی - معنی بیت: از باد بهاری دماغ جان خوشبو میگردد، بلی پاکیزگی نفسهای صبا که او هم مساند عاشقان هواخواه گل و پیام آور یاران است دلپذیر میباشد ۴ - ناگشوده گل نقاب: روی بند از چهره بر ناگرفته بکنایه یعنی هنوز تمام ناشکفته، حال برای گل - معنی بیت: گل هنوز بتمام ناشکفته آهنگ کوچ کردن از گلزار نواخت ای بلبل بنال که بانگ خوش عاشقان دل خسته دلپذیر است ۵ - معنی بیت: بلبل خوش آوا مزده دهید که در طریق محبت و وقت معشوق با نالش عاشقان شب تا سحر نخفته خوش میگردد ۶ - شیوه رندی و خوشباشی عیاران: آئین و ارستگان و طریقه هر چه پیش آید خوش آید چالاکان وادی طریقت - خوشباشی: بیغمی و خوش بودن، اسم مصدر مرکب است - معنی بیت: در بازار جهان نقد آسایش و خوشی

- نتوان یافت و اگر باشد همان آئین و ارستگی و هر چه پیش آید خوش آید چالاکان و چابک پویان وادی طریقت است. ۷ - معنی بیت: سوسن که باده زبان خاموشی گزیده و از یاوه گوئی خود را آزاد ساخته است، بمن پیام داد که درین سرای دیرینه گیتی کار مجردان و از قید تعلق رستگان آسانترست (در حدیث آمده است نجا المخفون و هلک المثقلون: سبکباران رستگار شدند و گرانباران هلاک گشتند)، شاعر می گوید:
- دانی ز چه روی او فتاده است و چه راه آزادی سرو و سوسن اندر افواه
کور است دو صد زبان ولیکن خاموش وین راست دو صد دست ولیکن کوتاه
- ۸ - معنی بیت: ای حافظ، راه وصل بخوشدلی و شادی قناعت و ترک دنیاست، زنهار گمان نبری که حال مالداران و فرمانروایان نکوست.

غزل ۴۴

کنون که بـسرکفِ گل جامِ بـهاده صافست

بصد هزار زبان بلبش در اوصافست

بخواه دفتر اشعار و راه صحرا بگیر

چه وقتِ مدرسه و بحثِ کشفِ کشفِ کشف است؟^۱

فقیهِ مدرسه دی مست بود و فتوی داد

که می حرام ولی به زمال اوقافست^۲

بدرد و صاف ترا حکم نیست، خوش درکش

که هر چه ساقی ما کرد عین الطافست^۳

ببر زخلق و چو عنقا^۴ قیاسِ کار بگیر

که صیت^۵ گوشه نشینان ز قاف تا قافست^۶

حدیثِ مدعیان و خیالِ همکاران

همان حکایتِ زردوز و بوریا بافست^۷

خموش حافظ و این نکته های چون زرسرخ^۸

نگاهدار که قلاب^۹ شهر صرافست

وزن غزل ۴۴: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فع لان (بهر مجتث مشمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ - صحرا: در سیاق فارسی بیشتر مقصود دشت سبز و خرم است ۲ - کشف: بفتح اول و تشدید

دوم صیغهٔ مبالغه است از کشف؛ در اینجا مقصود از کشف اثر کم نظیر محمود بن محمد بن احمد ملقب به جارالله (۴۶۷ - ۵۳۸) است بنام تفسیر کشف - معنی مصراع دوم: اینک هنگام بمدرسه رفتن و پژوهش «کشف کشف» نیست؛ مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۹۷ دیوان حافظ ضمن فهرست اسامی کتب نوشته‌اند کشف کشف نام شرحی بوده است بر کشف زمخشری ۳ - معنی بیت: دانشمند دین دیروز بمستی رأی داد که باده نوشی نارواست، لیکن از خوردن اموال موقوفه که تجاوز بحق محرومان بشمار می‌آید بهتر است (چه گناه باده گساری که ستم بر نفس خود باشد، شاید که بآب توبه پاک شود) ۴ - معنی بیت: در پیمانۀ عمر تو هر چه ریزند چه پالوه و چه ناپالوده بخوشی و گشاده روئی بنوش که ساقی ازل هر چه فرماید، جز لطف و عنایت نباشد ۵ - عنقا: بفتح اول و سکون دوم سیمرخ ۶ - صیت: بکسر اول آوازه ۷ - قاف: نام کوهی است که باعتقاد قدما بر ریح مسکون محیط بوده است - معنی بیت: از مردمان جدائی جوی و مانند سیمرخ کار زندگی را بمیزان بصیرت بسنج که آوازهٔ گوشه‌گیران کوی محبت مانند عنقا از قاف تا قاف گرد جهان را فرا گرفته است ۸ - معنی بیت: سخن اهل ادعا و تصوره‌های باطل حریفان عرصهٔ فضل و میدان فصاحت در قیاس با من داستان مقایسهٔ زری باف با حصیر سازست، سعدی گوید:

بوریا باف اگر چه بسافنده است نبرندش بکارگاه حریر

۹ - زرسرخ: بکنایه مراد زرخالص ۱۰ - قلاب: بفتح اول و تشدید دوم آنکه سکه قلب زند و نیرنگ ساز و دغلكار - معنی بیت: حافظ خاموشی گزین و این لطیفه‌های نغز چون زریاک و گرانبها را از دست مده و عرضه مکن که بر جای ناقد و صراف سخن درین بازار آشفته نیرنگ‌سازی نشسته و زرخالص سخن ترا مضموش و قلب وانمود میکند و دزدانه بنام خود نشر میدهد.

غزل ۴۵

درین زمانه رفیقی که خالی از خللست

صراحی می‌ناب و سفینهٔ غزلست

جریده^۱ رو که گذرگاه عافیت تنگست

پیاله گیر که عمر عزیز بی‌بدلست

نه من زبی عملی در جهان ملولم و بس

ملالت علما هم زعلم بی‌عملست

بچشم عقل درین رهگذار پر آشوب

جهان و کار جهان بی‌ثبات و بی‌محلست^۲

بگیر طرّه مه چهره و قصه مخوان

که سعد و نحس ز تأثیرِ زهره و زحلست^۴

دلَم امیدِ فراوان بسوِصلِ رویِ تو داشت

ولی اجل بره عمر رهزنِ املست^۵

بهیچ دور نخواهند یافت هشیارش^۶

چنین که حافظِ ما مستِ باده ازلست

وزن غزل ۴۵: مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن فَعَلات (بحر مجتث مشن مخبون مقصور)

۱ - سفینه: بفتح اول بیاض بزرگ، دفتر شعر، جنگ بضم اول ۲ - جریده: بفتح اول در سیاق فارسی در این مورد بمعنی سبکبار و مجرد، قید وصف و روش - معنی بیت: سبکبار راه زندگی را پیما تا از معبر باریک ایمنی و سلامت از بلا بتوانی گذشت، مقصود آنکه اگر سلامت خواهی خود را از تعلقات دنیوی گرانبار مساز، باده بتوش که فرصت گرامی عمر اگر از دست برود، چیزی جانشین آن نتواند شد ۳ - بی محل: بی قدر و اعتبار ۴ - معنی بیت: دست بگیسوی یاری زیبا برسان و این افسانه را دیگر باز مگو که نیکبختی و بدبختی از اثر بخشی ناهید اختر سعد و کیوان ستاره نحس است ۵ - امل: بفتح اول و دوم آرزو ۶ - ش: ضمیر متصل سوم شخص مفرد، مفعولی، مرجع آن حافظ که پس از ضمیر آمده و باصطلاح دستوری در اینجا اضممار قبل از ذکر مرجع است - معنی بیت: بدینگونه که حافظ مست باده محبت از روز ازل شده است، دیگر در هیچ زمانی بهوش نخواهد آمد.

غزل ۴۶

گل دربر^۱ و می در کف و معشوق بکامست^۲

سلطانِ جهانم بچنین روز غلامست

گو شمع میارید در این جمع که امشب

در مجلسِ ما ماهِ رخِ دوست تمامست^۳

در منهبِ ما باده حلالست ولیکن

بی رویِ تو،^۴ ای سرو گل اندام حرامست

گو شم همه^۵ بر قسولِ نسی و نغمه چنگست

چشمم همه بر لعل لب و گردش جامست

در مجلسِ ما عطر میامیز^۶ که ما را
 هر لحظه زگیسویِ تو خوشبویِ مشامست
 از چاشنی^۸ قند مگو هیچ و زشکر
 ز آنرو که مرا از لبِ شیرینِ تو کامست^۹
 تا گنجِ غمت در دلِ ویرانه مقیمست
 همواره مرا کویِ خرابات مقامست^{۱۰}
 از ننگ^{۱۱} چه گوئی که مرا نام^{۱۲} ز ننگست
 و ز نام^{۱۳} چه پرسی که مرا ننگ^{۱۴} ز نامست
 میخواره و سرگشته و رندیم و نظر باز^{۱۵}
 و آنکس که چو مانیست درین شهر کدامست؟
 با محتسبم عیب مگوئید که او نیز
 پیوسته چو مادر طلبِ عیشِ مدامست^{۱۶}
 حافظ، منشین بی می و معشوقِ زمانی
 مرا حقیقت مگو کایامِ گل و یاسمن و عیدِ صیامست^{۱۷}

وزن غزل ۴۶: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بهر هزج مشمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ - بر: بفتح اول آغوش و کنار ۲ - بکام: موافق آرزوی دل ۳ - معنی بیت: بگو که در این محفل
 شمع بر میفروزید که اشوب در انجمن ما فروغِ ماهِ چهره یار پس است ۴ - بی روی تو: جدا از دیدار
 تو ۵ - همه: همیشه و کاملاً. قید ۶ - قول: بفتح اول ترانه و تصنیف ۷ - میامیز: آمیخته
 مساز ۸ - چاشنی: مزه و گوارائی ۹ - کام: مراد و مطلوب ۱۰ - معنی بیت: ناگوهر عشق تو در ویران
 سرایِ دل من جای دارد، پیوسته منزل من در کوی میکنده معرفت خواهد بود ۱۱ - ننگ: در اینجا مقصود
 رسوائی بسبب عشق ۱۲ - نام: شهرت و اعتبار و افتخار ۱۳ - نام: شهرت و آوازه بسبب جاه و مقام
 دنیوی ۱۴ - ننگ: عار ۱۵ - نظر باز: اهل نظر و عشق بازی - معنی بیت: باده نوش و سرگردان و بی قید
 و عشقبازیم و یکن در این شهر نتوان یافت که چون ما نباشد؛ بکنایه شاید تعرضی دارد بآن کسان که در نهان
 باده می نوشیدند و بظاهر سجاده تقوی بر دوش می کشیدند ۱۶ - مدام: بضم اول باده و پیوسته - معنی بیت:
 از نقص و کاستی من که باده گساری است با نهی کننده از منکر سخنی بر زبان می آورید که او هم چون ما پیوسته
 در جستجوی نشاط شراب و باده نوشی است ۱۷ - صیام: بکسر اول روزه، مقصود از عید صیام همان عید
 فطر یا روزه گسانی است.

غزل ۴۷

بکویِ میکنده هر سالکی که ره دانست
 دری دگر زدن اندیشهٔ تبه^۱ دانست
 زمانه افسرِ رندی نداد جز بکسی
 که سرفرازیِ عالم درین گله دانست^۲
 بر آستانهٔ میخانه هر که یافت رهی
 ز فیضِ جامِ می اسرارِ خسانقه دانست^۳
 هر آنکه رازِ دو عالم ز خطِ ساغر^۴ خواند
 رموزِ جامِ جم از نقشِ خاکِ ره دانست
 و رای^۵ طاعتِ دیوانگان ز ما مطلب
 که شیخِ مذهبِ ما عاقلی گنه دانست
 دلم ز رنگِ ساقی امان نخواست بجان
 چرا که شیوهٔ آن ترکِ دل سیه^۶ دانست^۷
 ز جورِ کوکبِ طالع سحرگهان چشم
 چنان گریست که ناهید دید و مه دانست
 حدیثِ حافظ و ساغر که میزند پنهان
 چه جایِ محتسب و شهنه^۸، پادشه دانست
 بلند مرتبه شاهی که نه رواقِ سپهر^۹
 نمونهٔ زخمِ طاقِ بارگه^{۱۰} دانست

وزن غزل ۴۷: مفاعلهن فاعلهن مفاعلهن فع لان (بهر مجتث مشن مخبون اصلم مسیغ)

۱ - اندیشهٔ تبه: فکر باطل و بکار نیامدنی، موصوف و صفت ۲ - معنی یستد روزگار دیهیم قلندری و وارستگی بر تارک کسی می‌نهد که سر بلندی در جهان را باین تاج افتخار وابسته دانست ۳ - معنی یستد هر کس بدرگاه میکنده معرفت راه جست، با بهره‌یابی از جام پادشاه بر ازهای خانقاه که همان میخانه عارفان است پی برد ۴ - خط ساغر: خط جام، مقصود هفت خط جام پادشاه است که ادیب‌العمالک فراهانی نام آنها را بترتیب

در این بیت آورده است:

جور و بغداد و بصره و ازرق اشک و کاسه گر و فرودینه نقل از صفحه ۱۳۸ تحلیل هفت
پیکر، نگارش دکتر معین - معنی بیت: کسی که با سرار دو جهان از هفت خط جام معرفت پی برده، میتواند از
نقش و نگار خاک را، نیز رازهای جام جهان بین جم را کشف کند ۵ - و راه: بفتح اول بمعنی جز و سوی که
در سیاق فارسی چون پیش از اسمی بحال مضاف آید همزه آخر آن برای سهولت تلفظ بیاء بدل میگردد و
بصورت «ورای» نوشته و خوانده میشود - معنی بیت: از ما میخواه که جز بشیوه دیوانگان و از خود
بیخودگشتگان طریق محبت طاعت و فرمانبرداری کنیم چه پیر آسین عشق سودجویی و مصلحت اندیشی
عاقلانہ را گناه شمرده است ۶ - ترک دل سیه: زیبای بیرحم، باستعاره مراد چشم یار، بقرینه این بیت حافظ
که در لغت نامه دهخدا آمده است:

دیده ام آن چشم دل سیه که تو داری جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

۷ - معنی بیت: دل من از ترگس چشم ساقی برای پاس جان خود ایمنی نخواست چه رسم و آسین آن چشمان
سیاه زیبارا که بر عاشق خود رحمی نمی آورد باز شناخته است ۸ - شهنه: داروغه و ضابط و نگهبان ۹ -
رواق: بفتح اول ایوان و پیشخانه - نه رواق سپهر: نه آسمان یا نه فلک ۱۰ - نمونه: بضم اول شبه و
مانند ۱۱ - بارگه: بارگاه یعنی دربار و کاخ - معنی بیت: شهریاری و الامقام که نه آسمان تو بر تو را
نموداری از انحنای سقف کاخ عظمت خداوندی میدانند.

مرکز تحقیقات کتب و مطبوعات غزل ۴۸

صوفی از پرتو می رازِ نهانی دانست

۱ گوهر هر کس ازین لعل توانی دانست

قدر مجموعه گل مرغِ سحر داند و بس

۲ که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست

عرضه کردم دو جهان بر دلِ کار افتاده

۳ بجز از عشقِ تو باقی همه فانی دانست

آن شد اکنون که ز ایننایِ عوام اندیشم

۴ محتسب نیز درین عیشِ نهانی دانست

دلبرِ آسایشِ ما مصلحتِ وقت^۵ ندید

ورنه از جانبِ ما دل نگرانی^۶ دانست

سنگ و گل را کند از یمنِ نظر^۷ لعل و عقیق

هر که قدرِ نفسِ بادِ یمانی^۸ دانست

ایکه از دفترِ عقل آیتِ عشق آد - وزی

ترسم این نکته بستحقیق ندانی دانست^۹

می بیاور که ننازد بگلِ باغِ جهان

هر که غارت‌گریِ بادِ خزانِ دانست^{۱۰}

حافظ این گوهر منظوم^{۱۱} که از طبع انگیخت

ز اثرِ تربیتِ آصفِ ثانی دانست

وزن غزل ۲۸: فاعلان فعلاتن فعلاتن فع لان (بهر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسبق)

۱ - معنی بیت: درویش بنور باده معرفت اسرار جهان هستی را دریافته، آری بسرشت مردم چون باده

لعل فام نوشیدند، پی توان برد، رودکی گوید:

می آرد شرف مرد می پسندید و آزاده نژاد از درم خرید

۲ - معنی بیت: تنها بلبل بارزش دفتر گل پی میرد چه هر کس یک برگ از کنایی بخواند معنی شناس نخواهد

شد ۳ - معنی بیت: این جهان و آن جهان را بردل کار آزموده و بلا کشیده نمایان و آشکار کردم بجز عشق تو

که باودانی است، هر چیز دیگر را زودگذر و ناپایدار شناخت ۴ - معنی بیت: آن روزگار سپری شد که بهلت

میگساری از عامی زادگان نادان نگران باشم، نهی کننده از منکر نیز از عیش و نوش پنهانی من اکنون

آگاهست ۵ - مصلحت وقت: خیر و صلاح حال ۶ - دل نگرانی: تشویش خاطر و پریشانی و

اضطراب ۷ - یمن نظر: بضم اول و سکون دوم مبارکی و فرخندگی نگاه و عنایت ۸ - یمانی: بفتح اول

منسوب یمن، صفت باد - معنی بیت: آنکه چون پیامبر گرامی اسلام بمقامی رسید که از نسیم یمانی سوی

حضرت رحمان شنید با میمنت و مبارکی نگاه خود سنگ و گل را بلعل و عقیق بدل تواند کرد؛ در این بیت

تلمیحی است بسخن رسول اکرم که درباره اویس قرنی که وی را ندیده ایمان آورد فرمود: *إِنِّي أَسْمُ رَائِحَةِ*

الرَّحْمَنِ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ (بوی رحمن را از سوی یمن میشنوم) نیز نگاه کنید بغزل ۲۴ شماره (۴) ۹ - معنی

بیت: ای که از کتاب خرد و مصلحت اندیشی آیه عشق و از جان گذشتگی را خواهی که پیاموزی، بیگمان باین

لطیفه یزدانی چنانکه شاید و باید از این طریق پی نبری ۱۰ - معنی بیت: باده بده که هر که از تاراج و دستبرد

و تندباد خزان مرگ بر بوستان جهان آگاهی یافت، بصحبت گلها نمی‌بالد و فخر نمی‌فروشد، اوحدی گوید:

چو خواهد برد باد این لاله‌هارا چه باید کرد چندین باغبانی؟

۱۱ - گوهر منظوم: مروارید برشته کشیده و سفته، باستعاره مراد شعر نغز ۱۲ - آصف ثانی: آصف دوم یا

خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع مقتول بسال ۷۶۴ نگاه کنید بصفحه «تکب» قضایید از

مقدمه حافظ قزوینی.

غزل ۲۹

روضه خلدِ بنرین^۱ خلوتِ درویشانست
 مایه محشمی^۲ خدمتِ درویشانست
 گنجِ عزلت که طلسماتِ عجایب^۳ دارد
 فتح آن در نظرِ رحمتِ درویشانست
 قصرِ فردوس که رضوانش بدربانی رفت
 منظری^۴ از چمنِ نزهت^۵ درویشانست
 آنچه زر میشود از پرتو آن قلبِ سیاه
 کسببایست که در صحبتِ درویشانست^۶
 آنکه پیشش بنهد تاجِ تکبر^۷ خورشید
 کسببایست که در حشمتِ درویشانست
 دولتی را که نباشد غم از آسیبِ زوال
 بی تکلف بشنو دولتِ درویشانست
 خروانِ قبله حاجاتِ جهانند ولی
 سپیش بسندگیِ حضرت^۸ درویشانست
 روی مقصود که شاهان بسدعا می طلبند
 مظهرش آینه طلعتِ درویشانست^۹
 از گران تا بگران لشکرِ ظلمست ولی
 از ازل تا باید فرصتِ درویشانست^{۱۰}
 ای توانگرِ مفروش این همه نخوت^{۱۱} که ترا
 سر و زر در کسوف^{۱۲} همتِ درویشانست
 گنجِ قارون که فرو میشود از قهرِ هنوز
 خوانده باشی که هم از غیرتِ درویشانست^{۱۳}

حافظ ار آب حیاتِ ازلی^{۱۴} میخواهی

منبعش خاکِ درِ خلوتِ درویشانست

من غلامِ نظرِ آصفِ عهدم کسورا

صورتِ خواجگی و سیرتِ درویشانست^{۱۵}

وزن غزل ۴۹: فاعلان فملائن فملائن فعلان (بهر رمل مضمون اصلم مسبخ)

۱ - روضه: بفتح اول و سکون دوم مرغزار و جای پر گل و سبزه یا گلگشت ۲ - خلد برین: بضم اول و سکون دوم بهشت اعلیٰ ۳ - محشمی: احتشام، حشمت و شکوه، مرکب از محشتم (صفت) + ی (صدری) ۳ - طلسمات عجایب: خط‌ها و نوشته‌های جاودانه بسیار شگفت، موصوف جمع و صفت جمع برای تأکید - طلسمات جمع طلسم در سیاق فارسی بکسر اول و دوم خوانده میشود. ساحران و معتقدان بجادو گمان میکردند که این خطوط شرّ هر موفی را دفع تواند کرد. معنی بیت: دست یافتن بر گنج گوشه‌نشینی و ریاضت که طلسمهای شگفت دارد. بمد نگاه مهر و نظر لطف درویشان میرسد مقصود آنکه بهمت و عنایت درویشان میتوان در راه دشوار سلوک گام نهاد و بمنزل رسید ۴ - منظر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم تماشاگاه و چشم‌انداز ۵ - زهت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم دوری از ناخوشی و بدی، پساکی و صفا - چمن زهت: باغ صفای خاطر، تشبیه صریح - معنی بیت: کاخ مینو که فرشته بهشتی، رضوان نگاهبان آن گشت، چشم‌انداز و تماشاگاهی از چمن باغ صفای خاطر درویشان است ۶ - معنی بیت: اکسیر یا کیمیای همنشینی درویشان دل سیاه چون سکه قلب و ناسره را میتواند پاک و روشن مانند زر بی‌غش سازد: سعدی گوید:

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ اکسیر عشق در مسم آمیخت زر شدم

۷ - تاج تکبر: افسر بزرگی، تشبیه صریح ۸ - کبریا: بکسر اول جلال و عظمت - معنی بیت: خورشید در برابر جلال و عظمتی که در شکوه و حرمت درویشانست، افسر بزرگی از سر فرومی‌نهد و فروتنی میکند ۸ - حضرت: درگاه و آستان ۹ - معنی بیت: دیدار شاهد آرزو را که پادشاهان بدعا از خداوند خواستارند جلوه‌گاهش آینه جمال درویشان پاکدل است ۱۰ - معنی بیت: سپاه ستم بر تاسر جهان را فرا گرفته است ولیکن نوبت و مجال مناسب درویشان برای درهم شکستن لشکر ظلم از آغاز آفرینش تا پایان روزگارست ۱۱ - نخوت: بفتح اول و سکون دوم ناز و تکبر ۱۲ - کتف: بفتح اول و دوم پناه و جانب و سایه - معنی بیت: ای مالدار ناز و تکبر بسیار مکن که جان و مال تو در پناه دعا و توجه درویشان که بندگان خاص ایزدند از خطر و بلا ایمن مانده است ۱۳ - معنی بیت: یقین در کتابها دیده‌ای که چون موسی و یاران وی که فقیران پاکدل درگاه خداوند بودند با غیر تمندی و حمیت بر قارون توانگر بخیل که غره بمال بود تفرین کردند او و گنج خانه‌اش بقهر و غلبه الهی گرفتار آمد و بدل خاک فرو رفت و هنوز هم فرو میرود ۱۴ - حیات ازلی: زندگی جاودانه ۱۵ - معنی بیت: من بنده عنایت و توجه آصف زمانه وزیر روشندل عصرم که

بظاهر در جامه سروری و باشکوه خواجگی و وزارت است ولی بحقیقت روش و خوی متواضعانه درویشان
خاکی نهاد را دارد.

غزل ۵۰

بدم زلف تو دل مبتلایِ خویشتن است
 بکش بغمزه که اینش سزایِ خویشتن است^۱
 گرت زدست برآید مرادِ خاطرِ ما
 بدست باش که خیری بجایِ خویشتن است^۲
 بجانم ای بتِ شیرین دهن که همچون شمع
 شبانِ تیره مرادم فَنایِ خویشتن است
 چورایِ عشق زدی با تو گفتم، ای بلبل
 مکن که آن گلِ خندان برایِ خویشتن است^۳
 بمشکِ چین و چگل نیست بوی گلِ محتاج
 که نافه‌اش ز بسندِ قسبایِ خویشتن است^۴
 مرو بخانهٔ اربابِ بی‌مروتِ دهر
 که گنجِ عافیت^۵ در سرایِ خویشتن است
 بسوخت حافظ و در شرطِ عشقبازی، او
 هنوز بر سرِ عهد و وفایِ خویشتن است

وزن غزل ۵۰: مفاعن فماتن مفاعن فمات (بهر مجتث مثنی مخبون مقصور)

- ۱ - معنی بیت: دل من خود در دامگاه گیسوی تو گرفتار آمد، بنام و کرشمه‌آور را بکش که کیفر دل، همین است
- ۲ - معنی بیت: اگر میتوانی، خواسته دل ما را بر آور و آگاه باش و این فرصت را از دست مده که احسانی درخور و سزاوار است
- ۳ - معنی بیت: ای بلبل، چون عزم عشق ورزی کردی گفتم مکن که معشوق تو نوگل خودکامه‌ای است و پروای ترا ندارد و از تو مستغنی است
- ۴ - معنی بیت: گل بویاست و نیازی بمشک چین و چگل (پکسر اول و دوم شهری در ترکستان) ندارد، چه در سجاف جامهٔ خود یا گلبرگهای خود
- ۵ - گنج عافیت: گنج نگاهداشت و ایمنی از رنج و بلا، تشبیه صریح نافه‌های مشکین دارد

غزل ۵۱

لعل سیرابِ بخونِ تشنه^۱ لبِ یارِ منست
 وز پی دیدنِ او دادنِ جانِ کارِ منست
 شرم از آن چشمِ سیہِ بادش و مژگانِ دراز
 هر که دل بردنِ او دیدد در انکارِ منست^۲
 ساروان^۳ رخت بدروازہ مبر کان سرکو
 شاه‌راہیست کہ منزلگہِ دلدارِ منست
 بندہٴ طالعِ خویشم کہ درین قحطِ وفا
 عشقِ آن لولی^۴ سرمست خریدارِ منست
 طبلہ^۵ عطرِ گل و زلفِ عبیرافشانش
 فیضِ یک شمعہٴ زبویِ خوشِ عطارِ منست
 باغبانِ ہمچو نسیمِ ز درِ خویشِ مران
 کابِ گلزارِ تو از اشکِ چو گلنارِ منست^۶
 شربتِ قند و گلاب از لبِ یارم فرمود
 نرگس^۷ او کہ طیبِ دلِ بیمارِ منست
 آنکہ در طرزِ غزلِ نکتہ بہافظِ آموخت
 یارِ شیرینِ سخنِ نادرہ گفتارِ منست^۸

وزن غزل ۵۱: فاعلاتن فملاتن فملاتن فملات (بحر رمل مثنیٰ مخبون مقصور)

- ۱ - بخون تشنه: مشتاق ریختن خون، صفت ترکیبی، لعل موصوف - معنی بیت: لعل آبدار و مشتاق ریختن خون عاشق لب معشوق منست و برای دیدارش جان نثار کردن از من شایسته است ۲ - معنی بیت: هر کس دلبری یار مراد دید و بر دلباختگی من خرده گرفت و مرا از عشق منع کرد، شرمسار چشم سیاه و مژگان بلند یار من باشد ۳ - ساروان: ساریان، شتریان - معنی بیت: ای ساریان، باروبنه بر شتران میند و از دروازہ این شهر بیرون مرو کہ این مکان کہ کوی یار من است خود شاهراهی است و کجا توانی رفت کہ به از این دیار باشد ۴ - لولی: کولی مجازاً بمعنی شاهد سرودگویی و زیباروی، نیز نگاه کنید بغزل ۳ شمارہ (۶) ۵ - طبلہ: بفتح اول و سکون دوم صندوقچہ کوچک و حقہ و درج - معنی بیت: گیسوی عبیر آمیز گل و حقہٴ عطرش

تار اندکی از بوی دلپذیر جانان من است که عطر افشانی و مشک فروشی میکند ۶ - ای باغبان عشق (ای عشوق) مرا از درگاه خود چون باد صبا دور مساز، چه رونق و آب بوستان تو از سرشک منست که چون شگوفهٔ انار سرخ فامست ۷ - نرگس: نام گل معروف در اینجا با شماره چشم - معنی بیت: نرگس چشم دوست که درمان بخش دل خسته منست برای شفای این بیمار شربت گلقد از لب یار تجویز کرد ۸ - نادره گفتار: آنکه سخنی کم مانند و نو و نغز باشد، صفت مرکبه یار موصوف.

غزل ۵۲

روزگار است که سودای^۱ بتان دین منست
غم این کار نشاطِ دل غمگین منست
دیدنِ رویِ ترا دیدهٔ جان بین^۲ بساید
وین کجا مرتبهٔ چشمِ جهان بین منست
یارِ من باش که زیب^۳ فلک و زینتِ دهر
از مه روی تو و اشکِ چو پروین^۴ منست
تا مرا عشقِ تو تعلیمِ سخن گفتن کردی
خلق را وردِ زبانِ مدحت و تحسین منست
دولتِ فقرِ خدایا بمن ارزانی دار
کین کرامت سببِ حشمت و تمکین^۵ منست
واعظِ شهنشناس^۶ این عظمت گو فروش
زانکه منزلتِ سلطانِ دلِ مسکین منست
یارب این کعبهٔ مقصود نماشاگه کیست
که مفیلان^۷ طریقتش گل و نسوین منست
حافظ از حشمتِ پرویز دگر قصهٔ سخوان
که لبش جرعه کشتِ خسرو شیرین منست^۸

وزن غزل ۵۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بحر رمل مثنیٰ مثنوی مقصور)

۱ - سودا: بفتح اول و سکون دوم مخفف سوداء مؤنث اسود یعنی سیاه و نام یکی از اخلاط چهارگانه

بدن با اعتقاد یزشکان قدیم و مجازاً بر عشق نیز اطلاق میشود چه سبب عشق و جنون را کثرت خلط سودا گمان میکردند. — معنی بیت: سالهاست که عشق زیباییان آئین منست و رنج تو انفرسای عاشقی مایه خوشی خاطر اندوهگین من میباشد. سعدی گوید:

اگر تو جور کنی جور نیست تریبیت اگر تو داغ نهی داغ نیست درمانست

۲ — جان بین: جان نگر، صفت مرکب بمعنی فاعلی، دیده موصوف — معنی بیت: برای دیدار جمال تو چشمی باید که لطیفه جان را بنگرد و روان مصور را ببیند، ولی دیده مرا که ظاهر بین است، چنین مسرتبه و الایسی نباشد ۳ — زب: بکسر اول آرایش ۴ — پروین: ثریا، نامی است که بر چند ستاره خرد در کوهان صورت فلکی ثور یا گاو آسمان اطلاق شده است. — اشک جو پروین: سرشکی که مانند خوشه پروین پاک و تابناک است؛ از لحاظ علم بدیع در این بیت صنعت لف و نشر مرتب دیده میشود ۵ — تمکین: قدرت بخشیدن و دست دادن بکسی در کاری و منسلط گردانیدن — معنی بیت: خداوند، سعادت درویشی و نیازمندی بدرگاه خود را برای من مسلم و میسر دار و مرا سزاوار این بخت بساز، چه این اکرام و بزرگداشت مایه احترام و شکوه و الایسی مقام من است چنانکه پیامبر فرمود *الْفَقْرُ فُتْرِي* (درویشی افتخار منست، مراد از فقر در سخن پیامبر اعتراف بفقیر امکانی و نیاز ممکن بواجب است یعنی در همه حال خود را نیازمند حق دیدن و سر بندگی بسر آستان ایزد سوزن) ۶ — شحنه: بکسر اول و سکون دوم ضابط و نگاهبان شهر، حاکم — معنی بیت: بنصیحتگری که با نگاهبان و حاکم شهر همدست و آشناست از من پیامی برسان که بیش باشنای حاکم و شحنه بر من مناز و فخر مفروش که دل شکسته من برای پادشاه عالم هستی است که گفته است *أَنَا بَعْدُ الْشُّكْبَرَةُ قُلُوبُهُمْ* (من که پروردگار جهانیانم در ضمیر شکسته دلان جا دارم) ۷ — مخیلان: بضم اول و کسر دوم در سیاق فارسی مخفف امّخیلان عربی است بمعنی مادر غولها یا دیوان و مجازاً بر برتهای بزرگ خاردار در ریگزار عربستان اطلاق شده است چه اعراب در جاهلیت اعتقاد داشتند که غولها در زیر این درختان خاردار توالد و تناسل میکنند — معنی بیت: پروردگارا، این قبله گاه جای تفرج و گردشگاه کدام محبوبی است که تیغهای برنده خارهای راهش پیش این عاشق برگ گل و نسوین است ۸ — معنی بیت: ای حافظ، از بزرگی و شکوه پرویز از این پس داستانسرانی مکن که لب خسرو با همه جلال و عظمت شاهی نوشنده ته جرعه جام شهریار شیرین حرکات کشور دل منست.

غزل ۵۳

منم که گوشه سیخانه خانقاه منست

دعای پیرِ مغان وردِ صبحگاهِ منست^۱

گرم ترانه چنگِ صبح^۲ نیست چه باک^۱!

نوایِ من بسحر آه عنبرخواه منست^۲

ز پادشاه و گدا فارغم بِحَمْدِ اللَّهِ

گدایِ خاکِ درِ دوست^۳ پادشاهِ منست

غرض ز مسجد و میخانه ام وصالِ شمعاست

جز این خیال ندارم، خدا گواهِ منست^۴

مگر به تیغِ اجل خیمه برکنم، ورنه

رمیدن از درِ دولت نه رسم و راهِ منست^۵

از آن زمان که برین آستان نهادم روی

فراز مسند^۶ خورشید تکیه گاهِ منست

گناه اگرچه نبود اختیارِ ما حافظ

تو در طریقِ ادب باش و گسو گناهِ منست^۷



مرکز تحقیقات کتب و اسناد ملی

وزن غزل ۵۳: مفاعلهن فملاطن مفاعلهن فملاطن (بهر مجتث شمن مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: من زاویه میکده عرفان را خانقاه خود ساختم و دعای دولت پیر میخانه را که رهبر

روحانی منست هر بامداد مکرر بر زبان میرانم ۲ - صبح: بفتح اول شرای که بامداد نوشیده شود - معنی

بیت: اگر سرود با نوای چنگ بامدادی بگویم نمیرسد غمی نیست، چه بجای آن ترانه سحری من که آه

سوزانست، عنبر گناهان گذشته مرا خواهد خواست ۳ - گدای خاک در دوست: گدایان خاکسار درگاه حق

که پادشاهان راستین ملک دلند ۴ - معنی بیت: مقصودم از رفتن به بادتگاه و میکده عشق با خانقاه دیدار

محبوب است و خدا شاهدست که غیر از این اندیشه ای بسم نیست، شیخ بهائی گوید:

که معتکف دبرم و گه ساکن مسجد یعنی که سرا میطلبم خانه بخانه

۵ - معنی بیت: جز آنکه خنجر مرگ خیمه هستی مرا بدرد و از جای برکنند و گرنه روی برتافتن و گریختن از

آستان نیکبختی یعنی درگاه دوست شیوه و آئین من نیست ۶ - مسند: بفتح اول و سکون دوم تخت و سریر،

کرسی و دست ۷ - معنی بیت: ای حافظ، اگرچه بخواست و میل خود گناه را برنگزیدیم و سارا بر آن

داشتند، تو ادب نگهدار و بگو نافرمانی از من آمد؛ ظاهراً از این گفته حافظ نشانی از اعتقاد بجبر نمایانست،

شاید هم اشارتی بسریچی آدم از فرمان خداوند و رانده شدن او از بهشت بتقدیر ایزدی رفته باشد.

غزل ۵۴

ز گریه مردم چشم نشسته در خونست
 بین که در طلبت حال مردمان چونست
 بیاد لعل تو و چشم مست میگونت
 ز جام غم می لعلی که میخورم خونست^۱
 ز مشرق سر کو، آفتاب طلعت تو
 اگر طلوع کند طالعم همایونست^۲
 حکایت لب شیرین کلام فرهادست
 شکنج^۳ طره لیلی مقام محنونست
 دلم بجو که قدمت همچو سرو دلجوست
 سخن بگو که کلامت لطیف و موزونست
 ز دور باده بجان راحتی رسان ساقی
 که رنج خاطر از جور دور گردونست
 از آندمی که ز چشم برفت رود عزیز
 کنار دامن^۴ من، همچو رود جیحونست
 چگونه شاد شود اندرون غمگینم
 باختیار که از اختیار بیرونست^۵
 ز بیخودی طلب یار میکند حافظ
 چو مفلسی که طلبگار گنج قارونست^۶

وزن غزل ۵۴: مفاعن فعلان مفاعن فعلان (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبح)

۱ - معنی بیت: مردمک دیده من از زاری بسیار در خون دل فرو رفته است، بنگر که در جستجوی
 وصال تو حال مردم عاشق چگونه است ۲ - معنی بیت: دور از لب لعل تو و چشم مخمورت که مثل شراب
 مستی بخش است، از ساغر اندوه باده ای سرخ قام مینوشم که جز خون دلم نیست ۳ - معنی بیت: اگر مهر
 رخشان چهره تو از سرای من سر برزند، اختر بختم فرخنده و خجسته خواهد بود ۴ - شکنج: پکسر اول و

فتح دوم و سکون سوم چین و شکن - معنی بیت: فرهاد پیوسته از لب نوشین شمیرین سخن میگردد و قرارگاه دل دیوانه مجنون در خم گیسوی لیلی است ۵ - رود عزیز: فرزند گرامی ۶ - کنار دامن: در جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند در صفحه ۵۵ در این مورد کنار و دامن آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: از آن لحظه که فرزند گرامی من از جهان در گذشت از پرو دامنم سیل سرشک چون رود جیحون روان گشت ۷ - معنی بیت: خاطر غمزه را بمیل خود شاد نتوانم کرد چه این کار در توان من نیست ۸ - معنی بیت: حافظ در عالم از خود بیخبری و مستی جوین محبوب است مانند تهیدستی که به جستجوی گنج نیافتنی قارون برخیزد.

غزل ۵۵

خـمِ زلفِ تو دامِ کفر و دینست
 ز کارستان^۱ او یک شمه اینست
 جمالت معجز حسنت، لیکن
 ز چشم شوخ تو جان کی توان برد^۲
 بر آن چشم سیه صدآفرین باد
 که در عاشقکشی سحر آفرینست
 عجب علمیت علم هیأت عشق
 که چرخ هشتمش، هفتم زمینست^۳
 تو پنداری که بدگورفت و جان برد
 حسابش با کرام الکاتبینست^۴
 شو حافظ ز کید زلفش ایمن
 که دل برد و کنون در بند دینست

وزن غزل ۵۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بهر هزج مدس مقصور)

۱ - کارستان: هنرنمایی، کارشگرفه، مرکب از کار + ستان پسوند مکان - معنی بیت: کمند گیسوی تو

در راه کافر و مؤمن دام گسترده است و اندکی از هنرنمایی و کارشگرف زلف تو این میباید ۲ - معنی بیت: صورت نیکوی تو نمودار اعجاز زیبایی است ولی داستان ناز و کوشش تو سحری آشکار است ۳ - معنی بیت: از تیر نگاه چشم گستاخ تو عاشق جان بدر نمیتواند برد چه پیوسته با گمان ابرو در کمین نشسته است ۴ - معنی بیت: دریافتن شکل و نهاد اختر عشق چه دانش شگفتی است که سپهر هشتم با همه بلندی در برابر آن چون طبقه هفتم زمین پست مینماید ۵ - کرام الکتابین: بکسر اول کریمان نویسندگان، مقصود دو فرشته چپ و راست است که خداوند بر آدمی گماشته است تا حسنات و سیئات یا نیکبها و بدبهای او را برای الزام حجت بنویسند. نیز نگاه کنید بصفحه ۲۷۵ ج ۱۰ تفسیر ابوالفتح رازی نصیح شرانی - معنی بیت: گمان میکنی که غیبت کننده و سخن چین از نزد ما رفت و جان سلامت برد کرام الکتابین یا دو فرشته چپ و راست در نامه عمل وی گناه بدگویی را خواهند نوشت و بکلیف آن گرفتار خواهد شد.

غزل ۵۶

دل سرا پرده محبت اوست
 دیده آینه دارِ طهارتِ اوست^۱
 من که سر در نیاورم بدو کون
 گردنم زیر بارِ منتِ اوست
 تو و^۲ طوبی^۳ و ما و قامت یار
 فکر هر کس بقدرِ همتِ اوست
 گر من آلوده دامنم، چه عجب؟
 همه عالم گواهِ عصمتِ اوست^۴
 من که باشم در آن حرم که صبا
 پرده دارِ حریمِ حرمتِ اوست^۵
 بی خیالش مباد منظرِ چشم
 زانکه این گوشه جایی خلوتِ اوست^۶
 هر گل نو که شد چمن آرای
 ز اثرِ رنگ و بوی صحبتِ اوست^۷

دورِ مجنونِ گذشت و نوبتِ ماست

هر کسی پنج روز نوبتِ اوست

ملکتِ عاشقی و گنجِ طرب

هر چه دارم ز یمنِ همت^{۱۱} اوست

من و دل گر فدا شدیم، چه باک؟

غرض اندر میان سلامتِ اوست

فقرِ ظاهر مبین که حافظ را

سینه گنجینه محبتِ اوست^{۱۲}



وزن غزل ۵۶: فاعلاتن مفاعلت (بهر خفیف مسدس مخبون مقصور)

- ۱ - معنی بیت: دلم خانه عشق یارست و چشم رتبه آینه‌داری رخساروی را دارد ۲ - کون: بفتح اول و سکون دوم هستی - دو کون: این جهان و آن جهان ۳ - و: در اینجا «و» حرف اضافه است منفید معنی ملازمت ۴ - طویی: بضم اول و سکون دوم و الف مقصوره بمعنی پاک و پاکیزه مونت اطیب، اما در اینجا نام درخت بهشتی است. معنی مصراع: تو با ملازمت طویی درخت بهشتی خوشی ولی ما ملازمت سرو بالای یار را برگزیدیم ۵ - معنی بیت: اگر من آلوده گناه باشم، شگفت نیست؛ جهان سراسر بر پاکدامنی و پرهیزگاری وی (یار من) گواهی میدهد، بابا افضل گوید:

گزر جملة کاینات کافر کردند بر دامن کبریاش نشینند گرد

- ۶ - معنی بیت: در آن سراپرده که نسیم بهاری با احترام مقام حاجبی و پرده‌داری را برعهده دارد و بدرون حرم راه نمی‌یابد، من در حساب نمی‌آیم ۷ - معنی بیت: دیدگاه چشم از صورت خیالی یار نهی مباد، چه این گنج خلوت‌سرای ویست ۸ - معنی بیت: گلهای تازه از تأثیر رنگ و بوی مصاحبت یار من زیور باغ و چمن گشتند ۹ - پنج روز: بکنایه مقصود مدت کوتاه ۱۰ - ملکت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم پادشاهی ۱۱ - یمن همت: بضم اول و سکون دوم میمنت و مبارکی دعا و توجه باطنی ۱۲ - معنی بیت: اگرچه حافظ بظاهر تهیدست است ولی در دل گنج گرانبهای عشق محبوب را نهان دارد.

غزل ۵۷

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
 چشم میگون، لب خندان، دل خرم با اوست^۱
 گرچه شیرین دهنان پادشاهانند ولی
 او سلیمان زمانست که خاتم با اوست^۲
 روی خوبست و کمال هنر و دامن پاک
 لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست^۳
 خال مشکین که بدان عارض گندم گونست
 سر آن دانه که شد رهن آدم با اوست^۴
 دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران
 چکنم با دل مجروح که مرهم با اوست
 با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل
 کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست^۵
 حافظ از معتقدانست گرامی دارش
 زانکه بخشایش بس روح مکرم با اوست^۶

وزن غزل ۵۷: فاعلان فعلان فعلان (بحر رمل مثنی مخبون اصلم مسیغ)

۱ - معنی بیت: آن یار سیزه چهره که شیرینکاری همه جهانیان را با خود دارد، چشمی مست کننده چون می و لبی متبسم و دلی شاد دارد ۲ - معنی بیت: اگر چه نوش لبان امیران کشور زیبایی اند ولی یار من در ملک دل برتبه سلیمانی رسیده و انگشتری سلطنت حسن را در انگشت دارد ۳ - معنی بیت: یار چهره نکو و فضیلت تمام و دامنی پاکیزه دارد و عنایت و دعای پرهیزگاران این جهان و آن جهان همراه اوست ۴ - معنی بیت: راز دانه گندمی که در بهشت موجب فریفتگی آدم گشت، از خال مشکفامی که بر رخ معشوق سبز چهره است نمایان شد ۵ - معنی بیت: این مسأله دشوار را با چه کسی در میان شاید گذاشت که آن سنگدل بی شفقت عاشقان را یزاری کشت، در حالی که نفس جان بخش عیسی بن مریم را با خود دارد، حافظ در غزل دیگر فرماید:

یاد باد آنکه چو چشمت بعنایم میکشت معجز عیویت در لب شکرخا بود

۶ - معنی بیت: حافظ از گروندگان آئین محبت است، عزیزش بدار، چه عفو و عنایت بسیاری از جانهای پاک گرامی با او همراه است، مقصود آنست که حافظ بمقام صفا و پاکدلی رسیده است.

غزل ۵۸

سر ارادتِ ما^۱ و استانِ حضرتِ دوست
 که هر چه بر سر ما می‌رود ارادتِ اوست
 نظیرِ دوست ندیدم، اگر چه از مه و مهر
 نهادم آینه‌ها در مقابلِ رخِ دوست^۲
 صبا ز حالِ دلِ تنگِ ما چه شرح دهد؟
 که چون شکنجِ ورقهایِ غنچه تو بر توست^۳
 نه من سیوکش این دیر رند سوزم و بس
 بسا سرا که درین کارخانه سنگ و سبوست^۴
 مگر تو شانه زدی زلفِ عنبر افشان را
 که باد غالیه‌سا گشت^۵ و خاک عنبر بوست
 تارِ رویِ تو هر بر عجبِ گل که در چمنست
 فدایِ قَدِ تو هر سرو و بن که بر لبِ جوست
 زبانِ ناطقه در وصفِ شوقِ نالانست
 چه جایِ کلکِ بریده زبانِ بیهده گوست؟^۶
 رخِ تو در دلم آمد، مراد خواهم یافت
 چرا که حالِ نکو در قسفايِ فالِ نکوست^۷
 نه این زمانِ دلِ حافظ در آتشِ هوست^۸
 که داغ‌دارِ ازل^۹ همچو لاله^{۱۰} خودروست

وزن غزل ۵۸: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلات (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱ - و: حرف اضافه است مفید معنی ملازمت، نیز نگاه کنید بغزل ۵۶ شماره (۳) - معنی بیت: سر ما به‌واداری و اخلاص ملازم درگاه یار باد که هر چه ما را پیش آید عین خواست و مشیت اوست ۲ - معنی بیت: اگر چه از ماه و خورشید آینه ساختم و در برابر روی دوست نهادم، همانند چهره او ندیدم، چه این آینه‌ها توان انعکاس جمال طلعت یار را نداشتند ۳ - معنی بیت: باد بهاری نمیتواند حال دل آزردۀ ما را بیان کند و

گشایشی از غم بدهد، چه مانند برگهای غنچه پرده بر پرده است و نسیم را بپرون آن راهی نباشد ۴ - معنی بیت: تنها من نیستم که از کوزه روزگار در خرابات قلندرکش دنیا باده غم مینوشم، چه بسیار سرهای سروران که در کارگاه عالم کون و فساد مانند سیو در معرض سنگ حادثه است، سعدی گوید:

نباه تر گسلی هر چه خوبتر بندی نزار تر شکتی هر چه خوشتر آرائی

۵ - باد غالیه سا گشت: باد عطر افشان شد، نیز نگاه کنید بفرز ۲۷ شماره (۹) ۶ - معنی بیت: آنجا که زبان نیروی گویائی (قوة نطق و اندیشه) در بیان اشتیاق ما ناتوانست، قلم یاوه سرا که گاه تراشیدن زبان او را با تیغ بریده اند محلی ندارد و کاری نتواند ۷ - معنی بیت: عکس روی تو در آینه دلم پدید آمد، بیگمان بمقصود خود میرسم، چه بر پی شگون حال خوش روی مینماید: تلمیحی دارد باین گفتار معروف بَقَالُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ (افعال نکو بزید تاخیر و نیکی بیاید) ۸ - آتش هوس: آتش عشق و شوق - در صفحه ۷۴ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در این مورد «آتش طلب» آمده است ۹ - داغ دار ازل: سوخته دل از روز نخست یا زمان بی آغاز.



از تحت کتک زنی روی

دارم امیدِ عاطفتی از جنابِ دوست
 کردم جنایتی و امیدم بعفوِ اوست
 دلم که بگذرد ز سرِ جرمِ من که او
 گرچه پری و شست^۳ ولیکن فرشته خوست
 چندان گریستیم که هر کس که برگذشت
 در اشک ما چو دید روان، گفت کاین چه جوست؟^۴
 هیچست آن دهان و نسیم از نشان
 مویست آن میان و ندانم که آن چه مویست؟^۵
 دارم عجب ز نقشِ خیالش که چسبون نرفت
 از دیده ام که دم بدمش کار شست و شوست؟
 بی گفتم و گوی^۶ زلف تو دل را همی کشد
 با زلفِ دلکش تو کراروی گفتم و گویست؟

عمریست تا زلفِ تو بوئی شنیده‌ام
 زان بوی در مشامِ دلِ من هنوز بوست
 حافظ بَدستِ حالِ پریشانِ تو ولی
 بر بویِ زلفِ یارِ پریشانیست نکوست^۷

وزن غزل ۵۹: مفعول فاعلات مقاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور)
 ۱ - عاطفت: مهربانی ۲ - جنایت: بکسر اول گناه یا گناه بزرگ ۳ - پری‌وش: مانند پری، صفت مرکب از اسم و پسوند وش مفیدِ مشابهت - معنی بیت: یقین دارم که یار گناه مرا می‌بخشاید، چه اگر مانند پری از دیده نهانست ولی چون فرشته نیکخوست، در این بیت صفت تأکید المدح بمایشبه الذم بکار رفته است و با «اگرچه» و «ولیکن» دوبار استدراک کرده است ۴ - معنی بیت: آن قدر زاری کردیم که هر که بر ما گذر کرد و چربان سرشک ما را نگریست، بیدرنگ گفت: این رودخانه شگفتی است ۵ - معنی بیت: دهان یار از خردی ناچیز مینماید و اثری از آن مشهود نیست و کمرویی یار یکی یک نموست و شگفتا که تار بسیار نازکی است ۶ - بی‌گفت و گوی: بیچون و چرا و بیقین، منجم قیدی - معنی بیت: گیسویت دل را بیقین میبرد، در برابر زلف دلاویز تو کنش را یارای چون و چرا و بحث و جدل نیست ۷ - معنی بیت: ای حافظ، حال آشفته تو زارست، اما بآرزوی رسیدن دست بگیسوی یار آشفنگی تو خوشست.

غزل ۶۰

آن سیکِ نامور که رسید از دیارِ دوست
 آورد حرزِ جانِ زخبطِ مشکبارِ دوست
 خوش مسیدهد نشانِ جلال و جمالِ یار
 خوش میکند حکایتِ عز و وقارِ دوست
 دل دادمش بمزده و خجالت همی‌برم
 زین نقدِ قلبِ خویش که کردم نثارِ دوست^۲
 شکرِ خدا که از مددِ بختِ سازگار
 بر حسبِ آرزوست^۳ همه کار و بارِ دوست
 سیرِ سپهر و دورِ قمر را چه اختیار؟
 در گردشند بر حسبِ اختیارِ دوست^۴

گر بادِ فسته^۵ هر دو جهان را بهم زند
 ما و چراغِ چشم و رهِ انتظارِ دوست
 کحل الجواهری^۶ بمن آر، ای نسیمِ صبح
 زان خاکِ نیکبخت که شد رهگذارِ دوست
 مائیم و آستانهٔ عشق و سرِ نیاز
 تا خوابِ خوش که را برداندر کنارِ دوست^۷
 دشمن بقصدِ حافظ اگر دم زند چه باک؟
 منتِ خدا را که نسیمِ شرمسارِ دوست

وزن غزل ۶۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع منمن اخرب مکفوف مقصور)
 ۱ - حرز: بکسر اول و سکون دوم تعویذ یعنی آنچه که از عزائم و آیات قرآنی و جز آن نوشته جهت حصول مقصود و دفع بلا با خود دارند (نقل از منتهی الارب ذیل تعویذ) - حرز جان: حافظ جان، باستعاره مقصود نامهٔ دوست - معنی بیت: قاصد نامداری که از شهریار آمد، نامه‌ای بخط مشکین دوست که حرز جان عاشق است با خود آورد، در اینجا اشاره‌ای دارد باین که در قدیم در دوات برای خوشبو شدن دوده (باصطلاح امروز مرکب) آن را با اندکی عطر یا مشک می آمیختند ۲ - معنی بیت: دل بمزده گانی بپیک یار سپردم و از این سیم قلب و زر ناسره که براهش افشاندم، شرمنده‌ام ۳ - بر حسب آرزو: بکام دل و موافق مقصود - حسب: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بمعنی قدر و شمار، در عربی بفتح دوم تلفظ میشود ولی در فارسی حرف دوم گاه مفتوح و گاه ساکن خوانده میشود ۴ - معنی بیت: فلک را در حرکت و مساه را در گردش اختیاری نیست این هر دو بمیل دوست میگردند ۵ - باد فتنه: تندباد محنت و آشوب، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر تندباد محنت و آشوب هر دو عالم را زیر و رو کند، ما با شمع دیدگان چشم براه دوست میمانیم ۶ - کحل الجواهر: بضم اول و سکون دوم سرمه‌ای که برخی اجزاء آن سروارید سوده و جواهر دیگر باشد - معنی بیت: ای نسیم بامدادی سرمه جواهری از آن غبار سعادتمند که در گذرگاه دوست است برای روشنی دیدهٔ من بیاور ۷ - معنی بیت: ما نیازمندان پیشانی بر خاک درگاه عشق نهاده‌ایم تا ببینیم که سرانجام چه کس این سعادت را خواهد یافت که در کنار دوست بیارآمد.

غزل ۶۱

صبا اگر گذری افتدت بکشورِ دوست
 بسیار نفعه^۱ از گیسوی معنبر^۲ دوست

بجانِ او که بشکرانه جان برافشانم^۲

اگر بسوی من آری پیامی از برِ دوست
وگر چنانکه در آن حضرتت نباشد بار

برای دیده بسیار غباری از درِ دوست^۴
من گدا و^۵ تمنای وصلِ او هیهات^۶

مگر بخواب ببینم خیالِ منظرِ دوست
دلِ صنوبریم^۷ همچو بید لرزانست

ز حسرتِ قدو بالایِ چون صنوبرِ دوست
اگرچه دوست بچیزی نمیخرد ما را

بعالمی نفروشیم مسوئی از سرِ دوست
چه باشد از شود از بندِ غم دلش آزاد

چو هست حافظِ مسکین غلام و چاکرِ دوست

وزن غزل ۶۱: مفاعیلن مفاعیلن فطالت (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱ - نفعه: بفتح اول و سکون دوم بوی خوش ۲ - معنیر: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم عنبر آگین، صفت گیسو ۳ - برافشانم: تار کنم ۴ - معنی بیت: ای نسیم صبا، اگر باستان دوست راه نتوانی یافت، گردی از درگاه وی برای روشنی چشم من بیاور ۵ - و: حرف ربط مفید تعجب، سعادی گوید:

افسر خاقان و آنگاه سرخساک آلود خیمه سلطان و آنگاه فضای درویش

۶ - هیهات: دور و بعید است، نیز نگاه کنید بغزل ۳۸ شماره (۵) - معنی بیت: من بینوا جای شگفتی است که خیال وصال او را در سر پیروزم، این آرزو بعید است که میسر شود، مگر آنکه نقش خیالی چهره وی را در رویا ببینم ۷ - صنوبری: بشکل صنوبر یا مخروطی، صفت نسبی از صنوبر، دل موصوفه: دل را بسبب مخروطی بودن صنوبری گفته اند - صنوبر: بکسر یا فتح اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم درختی از تیره مخروطیان دارای برگهای ستبر و مخروطهای دراز باریک - معنی بیت: دل صنوبر شکل من از اندوه و دریغ نادیدن قد موزون و رسای چون صنوبر دوست بر خود مانند بید می لرزد و نگران است، سلمان ساوجی گوید:

شکل صنوبری که دلش نام کرده اند سلمان بیاد قد تو در بر گرفته است

غزل ۶۲

مرحباً ای پیکِ مشتاقان، بده پیغامِ دوست
 تاکنم جان از سرِ رغبتِ فدایِ نامِ دوست
 واله و شیدا است دایم همچو بلبل در قفس
 طوطیِ طبعم^۲ ز عشقِ شکر و بادام^۳ دوست
 زلفِ او دامست و خالش دانهٔ آن دام و من
 بر امیدِ دانهٔ افتاده‌ام در دامِ دوست
 سرزستی برنگیرد تا بصبحِ روزِ حشر^۴
 هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جامِ دوست
 بس نگویم شمهٔ از شرحِ شوقِ خود از آنک
 دردِ سر^۵ باشد نمودن بیش از این ابرام^۵ دوست
 گر دهد دستم کشم در دیده همچون تو تیا^۶
 خاکِ راهی گانِ مشرف^۷ گردد از اقدام^۸ دوست
 میلِ من سویِ وصال و قصدِ او سویِ فراق
 ترکِ کامِ خود گرفتم تا برآید کام^۹ دوست
 حافظ اندر دردِ او میسوز و بی‌درمان بساز
 زانکه درمانی ندارد دردِ بی‌آرامِ دوست

وزن غزل ۶۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بهر رمل مثنی مقصور)

۱ - مرحباً: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم در سیاق فارسی از اصوات یا شبه جمله است که برای آفرین و خوشامد گفته میشود و مأخوذ است از مرحباً که در عربی مفعول مطلق است که فعل و متعلق آن بجهت تخفیف حذف شده است و در اصل رَحَبْتُ لَكَ الدَّارَ مَرْحَباً (گشاده شد بر تو خانه گشاده شدنی) بوده است و مرحب مصدر میمی است بمعنی فراخ شدن و الف آخر آن بازماندهٔ نشان تنوین نصب است ۲ - طوطی طبع: طوطی سخنگوی قریحه، تشبیه صریح ۳ - شکر و بادام: استعاره است از لب نوشین و چشم بسادامی، در ضمن اشارتی دارد بر رغبت طوطی بخوردن شکر و بادام که خوراک مطلوب این پرند است ۴ - حشر: بفتح اول و سکون دوم گرد آوردن و روز حشر روز رستخیز است - معنی بیت: آنکه مانند من در روز نخست یک

آشام (= جرعه) از ساغر دوست نوشید تا بامداد رستخیز، همچنان از مستی سر بر ندارد؛ تلمیحی دارد بروز
الست و پیمان گرفتن خداوند از آدمی بر نوشیدن پیمانه عشق و پرستیدن حق یگانه ۵ - ابرام: بکسر اول
بستوه آوردن و ملول کردن، مصدر باب افعال - معنی بیت: بیش از اندکی از اشتیاق خود را باز نمی گویم، چه
افزون از این دوست را با گفته خود بستوه آوردن مایه رنج خاطر و تصدیع است. ۶ - توتیا: بضم اول سنگ
سرمه، اکسید روی که در کوره هائی که روی و سرب را میگذازند حاصل میشود، عرب این کلمه را از فارسی
گرفته است معرب از دوده های فارسی (نقل باختصار از لغت نامه دهخدا) ۷ - مشرف: تشریف داده شده و
بزرگ داشته، اسم مفعول از تشریف از مجرد شرف ۸ - اقدام: بفتح اول و سکون دوم قدمها ۹ - کام: مراد
و آرزو ۱۰ - درد بی آرام: موصوف و صفت، درد عشق که تسکین ناپذیر است یا درد آنکس که از هجران
دوست بیقرار است.

غزل ۶۳

روی تو کس ندید و هزارت رقیب^۱ هست
در غنچه^۲ هنوز و صدت عندلیب هست
گر آمدم بکوی تو، چندان غریب^۳ نیست
چون من در آن دیار هزاران غریب^۳ هست
در عشقِ خانقاه و خرابات فرق نیست
هر جا که هست، پرتو روی حیب^۴ هست^۲
آنجا که کارِ صومعه را جلوه میدهند
ناقوس^۵ دیرِ راهب و نامِ صلیب^۶ هست
عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد؟
ای خواجه درد نیست و گرنه طیب^۷ هست^۲
فریادِ حافظ این همه آخر بهره نیست
هم^۸ قصه^۸ غریب و حدیثی عجیب هست

وزن غزل: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع اخرب مکفوف مقصور)

۱ - رقیب: مراقب و نگهبان و پاسبان - معنی بیت: چهره ترا کسی ندیده است و هزار نگهبان و
مراقب داری! تو هنوز نشکفته ای ولی صد بلبل ترانه برای غنچه وجودت ۲ - غریب: شکفت ۳ -

غریب: آواره و دورمانده از وطن - میان غریب و غریب جناس نام سراعات شده است ۲ - معنی بیت: در شیوه عشق ورزی بر جمال حق میان خانقاه درویشان و میکده رندان تفاوتی نیست، چه بهر جا که باشید از آفتاب چهره محبوب ازلی فروغی میرسد، شیخ محمود شبستری گوید:

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست یقین کردی که دین در بت پرستیست
وگر کافر زبت آگاه گشتی کجا در دین خود گمراه گشتی؟

۵ - ناقوس: زنگ بزرگی که بر مناره کلیسا آویزند و گاه نماز یا اعلام خبری نوازند (نقل از لغت نامه دهخدا) ۶ - صلیب: بفتح اول چلیبا - معنی بیت: برای آراستن و رونق عبادتگاه درویشان ناقوس صومعه کشیش و اسم چلیبیا نیز بکارست، یعنی در طریق خواستاری حق و عشق بآفریننده هستی که یکی بیش نیست همه بندگان خدا میتوانند همگام و متفق باشند ۷ - معنی بیت: هر که دل باخت، دلستان به مهر و عنایت در وی نگرست. ای بزرگوار، درد باید باشد تا پزشک بدرمان آن پردازد، مقصود آنکه رنج عاشقی نابرده گنج وصال چشم نتوان داشت، شاعری گوید:

زبخت ماست گنه ورنه خاطر لیلی بگرد بادیه در جستجوی مجنونست

۸ - هم: مسلماً و یقین و همانا، در اینجا قید تأکید است - معنی بیت: اینهمه ناله و فغان حفاظ از مشکلات عشق ورزی بیجا و بیهوده نیست، قصه عشق همانا داستانی عجیب و سخنی شگفت آورست و گفتنی نیست، باید دید و آزمود.



مركز تحقيق و پژوهش
غزل ۶۴

اگرچه عرض هنر پیش یار بسی ادببست

زبان خموش ولیکن دهان پر از عرببست^۱

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن

بسوخت دیده زحیرت که این چه بوالعجببست^۲

درین چمن گل بیخارکس نجید آری

چراغ مصطفوی^۳ پاشرار بولهبست^۴

سبب مپرس که چرخ از چه سفله پرور شد

که کام بخشی او را بهانه بسی ببست^۵

به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط^۶

مرا که مصطبه^۷ ایوان و پای خم طنیبست^۷

جمالِ دخترِ رزُ نورِ چشمِ ماست مگر

که در نقابِ زجاجی^{۱۱} و پردهٔ عنیست^{۱۲}

هزار عقل و ادب داشتیم من، ای خواجه

کنون که مستِ خرابم صلاحِ بی‌ادبیست^{۱۳}

بیارمی که چو حافظ هزارم استظهار^{۱۴}

بگریهٔ سحری و نیازِ نیم شبیست^{۱۵}

وزن غزل: مفاعن فعلائن مفاعن فعلات (بحر مجتث مشمن مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: اگرچه هنر نمائی و فضل فروشی در پیشگاه معشوق که مجمع کمال هنرست، خلاف رسم ادب مینماید و من بدین سبب خاموش مانده‌ام، ولی زبانم سرشار از سخن شیوا و رساست؛ مقصود از «عربی» در مصراع دوم کنایه از کلام فصیح و بلیغ است چه منشیان عربی‌نویس در ادب تبحر داشتند ۲ - بوالعجبی: بلامعجبی، شگفت کاری؛ در سیاق فارسی بلامعجبی مرکب از بلامعجب (صفت) + ی مصدری، بلامعجب صفتی است فارسی بمعنی بسیار شگفت و مرکب است از پیشوند بل بمعنی پر و بسیار و اسم عجب و از این قبیل است در زبان فارسی بلهوس و بلدکامه: ابوالعجب در عربی کنیهٔ «قضاء» است و غیر از این بلامعجب است - معنی بیت: فرشتهٔ چهرهٔ نهان داشته و اهریمن بصورت فرشتهٔ بناز و دلربائی پرداخته است، چشم از دیدار این حال خیره و حیران میماند که این چه شگفت کاری است ۳ - مصطفوی: در سیاق فارسی صفت نسبی، منسوب به حضرت مصطفی پیامبر گرامی اسلام ۴ - بولهیی: منسوب بابولهیب، ابولهیب کنیهٔ عبدالعزیز بن عبدالمطلب عم رسول خدا که بیفامبر ایمان نیاورد و میگفت محمد دیوانه است و خود نمیداند چه میگردد و سورهٔ تبت در قرآن در نکوهش ابولهیب نازل شده است (نقل باختصار از لغت نامهٔ دهخدا) - معنی بیت: کسی در گلزار جهان گل بی‌سرزنش و آسیب خار از شاخه جدا نکرد، بلی در این دنیا فروغ خاطر حضرت مصطفی و آتش خشم ابولهیب باهم باشند، سعدی گوید:

جور دشمن چکند، گر نکشد طالب دوست؟ گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند

۵ - معنی بیت: سوال مکن که فلک را در بر کشیدن فرومایگان موجب چیست، انگیزهٔ چرخ در برادر رساندن سفالگان بی‌حکمتی و ناستوار کاری است ۶ - رباط: بکسر اول مهمان‌سرا ۷ - مصطبه: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم سکوی میخانه و میخانه ۸ - طنبی: بفتح اول و دوم و کسر سوم ایوان، تالار - معنی بیت: ایوان بلند خانقاه و مهمان‌سرای صوفیان پیش من بنیم جو نمی‌ارزد چه سکوی میخانه ایوان‌سرای من و کنار خم باده تالار منست ۹ - دختر رز: باستعاره مراد شراب ۱۰ - زجاجی: بضم اول شیشه‌ای، صفت نسبی از زجاج، نقاب موصوف ۱۱ - عنی: بکسر اول و فتح دوم منسوب بعناب (انگور)، صفت نسبی، پرده موصوف؛ مراد از پردهٔ عنی و نقاب زجاجی دو پرده از هفت پردهٔ چشم است و در اینجا بایهام از

زجاجی مقصود آوند شیشه‌ای شراب و از پردهٔ عنیی مراد انگورست که می رادر سرایردهٔ خود می‌پرورد -
 معنی بیت: همانا طلعت زیبای دختر ناک یعنی شراب فروغ دیدهٔ ماست که چون نور چشم در پردهٔ زجاجی و
 عنیی جای دارد ۱۲ - معنی بیت: ای بزرگوار، من بسیار خردمند و آداب‌دان بودم، اینک که با نوشیدن بساط
 معرفت مستانه بنیاد خودپرستی را ویران کرده‌ام، خیر و صلاح من دوری از خرد مصلحت جوی و راه و رسم و
 آداب ظاهری است؛ شاید در این بیت اشارتی بملامتان دارد که برای سرکوب نفس سرکش و افتادن از چشم
 عامه خلاف ظاهر شرع رفتار میکردند ۱۳ - استظهار: یاری خواستن و پشت گرمی، مصدر بساب
 استعمال ۱۴ - نیم‌شبی: صفت نسبی از نیم‌شب، نیاز موصوف.

غزل ۶۵

خوشر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست؟

ساقی کجاست، گو سبب انتظار^۱ چیست؟

هر وقت خوش که دست دهد مستتم شمار

کس را وقوف^۲ نیست که انجام کار^۳ چیست؟

پیوند عمر بته بموئیت، هوش دار

غمخوار^۴ خویش باش، غم روزگار چیست؟

معنی آب زندگی و روضه ارم

جز طرف جویبار و می خوشگوار چیست؟

مستور^۵ و مست هر دو چو از یک قبیله‌اند

ما دل بشوئه که دهیم اختیار چیست؟

راز درون پرده چه دانند فلک؟ خموش

ای مدعی نزاع تو با پرده دار چیست؟

سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست

معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟

زاهد شراب کوثر^۶ و حافظ پیاله خواست

تا در میانه خواسته کردگار چیست؟

وزن غزل ۶۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)
 ۱ - سبب انتظار: موجب درنگ و تأخیر ۲ - وقوف: بضم اول آگاهی ۳ - انجام کار: پایان کار ۴ - روضه ارم: باغ بهشت آسای شداد ۵ - معنی بیت: آگاه باش که زندگانی بتار موئی آسان گسل بسته است و ثباتی ندارد. نگران حال خود باش و اندوه کم و بیش مخور ۶ - مستور: پوشیده و پرده نشین، اسم مفعول از ستر بفتح اول و سکون دوم، صفت جانشین موصوف (زاهد) - معنی بیت: چون زاهد خلوت نشین و مست خرابات عشق در مقام یکتابینی هر دو از یک تبار و مانند یکدیگرند ما بکرشمه و ناز کدام یک دل بسپاریم، شیوه مختار کدامست؟ ۷ - معنی بیت: چرخ از اسرار پس پرده آفرینش آگاه نیست، ای مدعی معرفت و دانش لب از سخن فروبند و با فلک که با همه عظمت حاجب و پرده دار سرای هستی است و از درون پرده بیخبرست، ستیزه مکن ۸ - معنی بیت: اگر فراموشکاری و گناه بنده را اعتباری نباشد و آدمی را در کارهای نیک و بد از خود اختیاری نیست و مسئولیتی ندارد پس بخشایش و رحمت ایزدی چه معنی تواند داشت؟ ۹ - کوثر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نام جوئی است در بهشت - معنی بیت: پارسیا شراب ظهور بهستی از چشمه کوثر و حافظ باده از جام عشق خواست تا ببینیم که مشیت پدید آورنده هستی در این میان چه خواهد بود.



غزل ۶۶

بنال بلبل، اگر با منت گریزی تارِ است

که ما دو عاشقِ زاریم و کارِ مازارِ است

در آن زمین که نسیمی وزد ز طرهٔ دوست

چه جای دم زدنِ نافهایِ تارِ است؟^۱

بیار باده که رنگین کنیم جامهٔ زرق^۲

که مستِ جامِ غروریم و نامِ هشیارِ است

خیالِ زلفِ تو بسختن نه کارِ هر خامِ است

که ز سرِ سلسله رفتنِ طریقی عیارِ است^۳

لطیفه‌ایست نهانی که عشق ازو خیزد

که نامِ آن نه لبِ لعل و خطِ زنگارِ است^۴

جمالِ شخصِ نه چشمست و زلف و عارض و خال

هزار نکته درین کار و بارِ دلدارِ است^۵

قلندرانِ حقیقت^۷ به نیم جو نخرند
 قبايِ اطلسِ آنکس که از هنر عاریست
 برآستانِ تو مشکل توان رسید آری
 عروج^۸ بس فلکِ سروری بدشواریست
 سحر کرشمهٔ چشمت بخواب میدیدم
 زهی^۹ مراتبِ خوابی که به زبیداریست
 دلش بناله میازار و ختم کن حافظ
 که رستگاری جاوید در کم آزاریست^{۱۰}

وزن غزل ۶۶: مفاعیلن فعلائن مفاعیلن فعلان (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبخ)

۱ - سریاری: اندیشهٔ موافقت و دوستی، سر بمعنی قصد و اندیشهٔ مجاز مرسل است بعلاقةٔ حال و محل یعنی ذکر محل (سر) و ارادهٔ حال (قصد و اندیشه). ۲ - چه جای دم زدن: جای دم زدن نیست، استفهام مجازاً مفید نفی - معنی بیت: آنجا که باد بوی دلاویزی از گیسوی بار بهمراه آورد، نافه‌های آهوان سرزمین تانار مشک افشانی نتوانند و ادعای خوش دمی نکنند. ۳ - زرق: بفتح اول و سکون دوم نفاق و ریا - معنی بیت: شراب بیار و بده تا جامهٔ کبود رنگ ریا را برمی نشیند دهیم که ما از بادهٔ فریب نفس سر مستیم و بدروغ نام هشیار بر خود نهاده ایم. ۴ - عیاری: بفتح اول و تشدید دوم اسم مصدر بمعنی عیار بودن: عیار بمعنی زیرک و چالاک و جوانمرد و شجاع است، عیاران یا جوانمردان مردمی جلد و هوشیار و هوادار ستمدیدگان بودند و تشکیلات خاصی داشتند، نیز نگاه کنید بلفت نامهٔ دهخدا - معنی بیت: فکر وصال ترا در سر داشتن کار هر ناپختهٔ محنت نیازموده نباشد، چه زیر زنجیر بلاتاب آوردن شیوهٔ جوانمردان دست از جان شسته است: شاید تلمیحی دانسته باشد به ماجرای ابوسعید ابوالخیر عارف نامور با علمای دین در عصر مسعود غزنوی که چون وی را بر قتل شیخ برانگیختند، ابوسعید گفت: چوب‌دار را بعیاران چرب کنند، مولوی گوید:

ما نداریم از رضای حسق گله عار ناید شیر را از سلسله

۵ - معنی بیت: مسألهٔ نهانی دقیق و لطیفی است که انگیزهٔ عشق حقیقی میشود که اسم آن لب لعل فام و خط سبز نیست، مقصود آنکه جمال ظاهری نقشی در عشق الهی ندارد و کمال معنوی است که جسذبش جاودانی است. ۶ - معنی بیت: کمال دلبری زیبایی چشم و گیسو و چهره و خط و خال نیست، در این کار لطیفه‌های بسیار بایسته است، خواجه در غزلی دیگر فرماید:

بس نکته غیرحسن ببايد که تا کسی مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

۷ - قلندران حقیقت: بفتح اول و دوم و سکون و فتح چهارم و ارستگان جهان معنی - معنی بیت: ارستگان جهان حقیقت یا عالم معنی جامهٔ ابریشمین کسی را که کمالی ندارد بنیم جو خریدار نباشند، مقصود

آنکه در نظر رندان مجرد ارزش آدمی بفضیلت است نه بسیم و زر داشتن ۸ - عروج: بضم اول برشدن و بالا رفتن - معنی بیت: بدرگاه توراه نتوان یافته، چه برشدن بر سپهر بزرگی که آستان نیست، کارآسانی نیست ۹ - زهی: بکسر اول و دوم از اصوات یا شبه فعل است برای تحسین و شگفتی - معنی بیت: سحرگاه نساز و اشاره چشم ترا در خواب دیدار کردم، چه نیک است مراحل رؤیای وصلی که بهتر از بیداریست ۱۰ - کم آزاری: بی آزاری، کم در اینجا مفید نفی مطلق است، نیز نگاه کنبد بقرآءت ۳۱ شماره (۳) - معنی مصراع: نجات ابدی آدمی در آنست که بی آزاری پیشه کند و راحت رسان باشد.

غزل ۶۷

یارب این شمعِ دلفروز^۱ ز کاشانه کیست؟
 جان ما سوخت پرسید که جانانه^۲ کیست؟
 حالیا^۳ خانه بر اندازِ دل و دین منست
 تا در آغوش^۴ که می خسبد^۴ و همخانه کیست؟
 باده^۵ لعل لبش کز لب من دور مباد
 دولت صحبت^۶ آن شمع سعادت پرتو
 باز پرسید خدا را که پروانه کیست؟
 میدهد هر کسش افسونی^۷ و معلوم نشد
 که دل نازک او مایل افسانه کیست؟
 یارب آن شاه و شی^۸ ماه رخ زهره جبین^۸
 در یکتای^۹ که و گوهر یكدانه کیست؟
 گفتم آه از دل دیوانه حافظ بی تو
 زیر لب خنده زنان گفت که دیوانه کیست؟^{۱۰}

وزن غزل ۶۷: فاعلاتن فلاتن فلاتن فلاتن (بهر رمل مثنی مخبون مقصور)

۱ - شمع دلفروز: چراغ روشنی بخش دل، با استعاره مقصود محبوب زیبا ۲ - جانانه: معشوق و

مطلوب ۳ - حالیا: اکنون، اینک، قید زمان ۴ - می خسبد: بخواب میرود ۵ - راح روح: باده روان -

معنی بیت: می لعل لب یار که هرگز از لبم جدا مباد، شراب مستی بخش روان کیست و با ساغر کدام کس پیمان بسته که هم پیاله شود ۶ - دولت صحبت: سعادت مصاحبت، تشبیه صریح - معنی بیت: برای خدا سؤال کنی که سعادت مصاحبت آن شمع محفل حسن که فروغ نیکبختی از آن می تابد با اجازه که باشد؟ ۷ - افسون: بفتح اول سکون دوم فریب و جادو ۸ - شاهوش: شاه مانند در کشور ناز و حسن، صفت چاشنین موصوف (یار) ۹ - جبین: بفتح اول پیشانی - زهره جبین: صفت ترکیبی، آنکه از پیشانی وی فروغ زیبایی چون ستاره ناهید می تابد ۱۰ - معنی بیت: یار گفتم: بر آشفته گی دل حافظ دور از تو دریغ میخورم، با خنده پنهانی زیر لب تجاهل کرد و گفت: دل او دیوانه عشق کیست؟

غزل ۶۸

ماه^۱م این هفته برون رفت و بچشم سالیست^۲
 حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالست؟
 مردم دیده زلفِ رخِ او در رخِ او^۳
 عکسِ خود دید گمان برد که مشکین خالیست^۴
 میچکد شیر هنوز از لب همچون شکرش^۵
 گرچه در شیوه گری^۶، هر مژه اش قتالیست^۷
 ای که انگشت نمائی^۸ بکرم در همه شهر
 وه^۹ که در کارِ غریبان عجب اهالیست^{۱۰}
 بعد ازینم نبود شایبه^{۱۱} در جوهرِ فرد^{۱۲}
 که دهان تو درین نکته خوش استدلاست
 مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد
 نیتِ خیر مگردان که مبارک فالست
 کوه اندوهِ فراق^{۱۳} بسچه حالت بکشد؟
 حافظِ خسته که از ناله تنش چون نالیست^{۱۴}

وزن غزل ۶۸: قاعلاتن فملاتن فملاتن فعلان (بحر رمل مثنی مخبون اصلم مسبق)

۱ - ماه: قمر، استعاره از یار ماه رخسار است در اینجا ۲ - معنی مصراع: یار ماه رخسارم در این

هفته از من جدا شد و این هفت روز در دیده من یکسال مینماید ۳ - معنی بیت: مردمک چشم عکس خود را در آینه روی یار از لطافت و پاکی مشاهده کرد و پنداشت که خالی مشکفام است ۴ - شیوه گری: ناز کردن و کرشمه نمودن و عشوه گری ۵ - قتال: بفتح اول و تشدید دوم بسیار کشنده، صیغه مبالغه از قتل - معنی بیت: یار چندان نوجوان است که گوئی از لب نوشین وی، هنوز قطره های شیری که در طفلی خورده است تراوش میکند، با آنکه هر مژه اش در قتل عاشقان خنجر غمزه و ناز برکشیده است ۶ - انگشت نما: صفت مرکب از ماده فعل امر بمعنی مفعولی، آنکه همه وی را با انگشت نشان دهند، کنایه از مشهور و معروف ۷ - وه: بفتح اول از اصوات است یا شبه جمله که برای بیان افسوس و شکفتی در این جا بکار رفته است ۸ - افعال: فرو گذاشت و سستی و غفلت، مصدر باب افعال ۹ - شبایه: شبایه و آلودگی و آمیزش چیز بد در بهتر ۱۰ - جوهر فرد: کوچکترین جزو هر جسم که قابل تجزیه و تقسیم نیست، جزء لایتجزی با اعتقاد متکلمین، کنایه از دهان محبوب (نقل از لغت نامه) حکماء جوهر فرد را باطل میدانند - معنی بیت: از این پس درباره جوهر فرد که تجزیه ناپذیر است شبایه شکی نخواهم داشت چه دهان تو از خریدی بر حل این مسأله دشوار دلیلی پسندیده و مقبول است ۱۰ - کوه اندوه فراق: کوه غم جدائی، تشبیه صریح ۱۱ - بسچه حالت بکشد: استفهام مجازاً مفید نفی، بهیچ حال نتواند کشید ۱۲ - نال: رشته های باریک درون نی یانی.

غزل ۶۹

کس نیست که افتاده آن زلفِ دو تا نیست

در رهگذر کیست که دامی زیلا نیست

چون چشم تو دل میبرد از گوشه نشینان

همراه تو بودن گنه از جانبِ ما نیست^۱

روی تو مگر آینه لطفِ الهیست

حقاً که چنین است و درین روی و ریا نیست^۲

نرگس طلبد شیوه چشمِ توزهی چشم

مسکین خبرش از سر و در دیده حیا نیست^۳

از بهر خدا زلفِ میرای^۴ که ما را

شب نیست که صد عربده^۵ با بادِ صبا نیست

بازای که بیروی تو ای شمعِ دلفروز

در بزمِ حریفان اثرِ نور و صفا نیست

تیمارِ غریبانِ اثرِ ذکرِ جمیل^۶ است
 جانا، مگر این قاعده در شهرِ شما نیست
 دی^۸ میشد و گفتم صنما^۹، عهد بجای آر
 گفتا غلطی^{۱۰} خواجه درین عهد^{۱۱} و فنا نیست
 گر پیرِ مغان مرشدِ من شد چه تفاوت؟
 در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست^{۱۲}
 عاشق چه کند، گر نکشد بارِ سلامت؟
 با هیچ دلاور سپر تیرِ قضا نیست^{۱۳}
 در صومعه زاهد و در خلوتِ صوفی
 جز گوشه ابروی تو مسحراپِ دعا نیست^{۱۴}
 ای چنگ فرو برده بخونِ دل حافظ
 فکرت مگر از غیرتِ قرآن و خدا نیست؟

وزن غزل ۶۹: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج منمن اخرج مکفوف مقصور)

۱ - دوتا: خم در خم و گرهگیر، صفت زلف - معنی بیت: هر که را بینی در خم گیسوی گرهِگیر یار گرفتار است و کسی نتوان یافت که در گذرگاهش دام بلایی یا دام عشقی گسترده نباشد ۲ - معنی بیت: چون نگاهت دل از زاهدان گوشه نشین نیز مبر باید، با تو بودن و دل به مهر تو باختن گناه ما نیست، سندی گوید: گوشه گرفتم زخلق و فایدتی نیست گوشه چشمت بلای گوشه نشین است مهستی گوید:

گر زاهد صد ساله ببیند زلفت بر گردن من که پارسائی نکند

۳ - معنی بیت: گوئی رخسار تو آینه است که لطف صنع و هنر آفرینش در آن نمایانست، بحقیقت همین گونه است و درین سخن ریا و ساختگی نیست ۴ - معنی بیت: شگفتا دیده نرگس افسون و فریبانی چشم ترا میخواهد و میجوید، این ناتوان از تهی مغزی خود ناآگاهست و آب شرم در چشم ندارد ۵ - پیرای: پیراسته مکن و کوتاه مساز ۶ - عربده: سئیزه و فریاد و تندخوشی ۷ - جمیل: بفتح اول و کسر دوم نیکو، صفت ذکر - معنی بیت: غمخواری آوارگان نشان بقای یاد نیک است، جان من، مگر تیمارداری از عاشقان غریب در دیار شما مرسوم نیست؟ ۸ - دی: بکسر اول دیروز ۹ - صنم: بفتح اول و دوم بت بساستعاره مقصود یار زیبا ۱۰ - غلطی خواجه: بر غلطی یا در اشتباه افتاده ای ای بزرگوار، حرف اضافه «بر» حذف شده است ۱۱ - درین عهد: درین پیمان و بایهام مقصود در این روزگار و عصر ۱۲ - معنی بیت: اگر پیر

میگردد رندان راهنمای من گشت، تفاوتی ندارد و جای خرده گیری نباشد، چه در هر سری از سرهای بندگان رازی از معرفت حق توان یافت ۱۳ - معنی بیت: بیدل جز تحمل بار سرزنش کاری نتواند کرد، چه هیچ دلیری در برابر تیر قضای آسمانی سپری ندارد که از آسیب ایمن ماند ۱۴ - معنی بیت: پارسا در عبادتگاه و صوفی در خلوت، پیشگاه دعا و نیازشان تنها قبله ابروی تست یعنی همه دعاگو و ثناخوان تو باشند که محبوب جهانیانی ۱۵ - معنی بیت: ای آنکه پنجه بخون دل حافظ آغشته‌ای، آیا ترا پروا و اندیشه‌ای از خشم خداوند و حمیت قرآن که حافظ آنرا از بردارد، نباشد؟

غزل ۷۰

مردم دیده‌ ما جز برخت ناظر^۱ نیست

دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر^۲ نیست

اشکم احرام طواف حرمت می‌بندد

گرچه از خون دل ریش دمی طاهر نیست^۳

بسته دام و قفس باد چو مرغ وحشی

طایر سدره^۴ اگر در طلبت طایر^۵ نیست

عاشق مفلس اگر قلب دلش کرد تار

مکش عیب که بر نقد روان^۶ قادر نیست

عاقبت دست بدان سرو بلندش برسد

هر که را در طلبت همت او قاصر نیست

از روان بخشی عیسی^۷ نزنم دم هرگز

زانکه در روح فزائی^۸ چو لب ماهر نیست

من که در آتش سودای تو آهی نزنم

کی توان گفت که بر داغ، دلم صابر نیست^۹؟

روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم

که پریشانی این سلسله را آخر نیست^{۱۰}

سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست

کیست آنکش سر پیوند تو در خاطر نیست؟

وزن غزل ۷۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بهر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسیخ)

۱ - ناظر: بیننده و نگران ۲ - ذاکر: یادآور، اسم فاعل از ذکر ۳ - معنی بیت: سرشک من برای گشتن پیرامون آستان مقدس تو احرام می‌پوشد، هر چند که اشک من هر نفس بسبب خون دل خسته که با آن می‌آمیزد پاک و طاهر نیست؛ تلمیحی است در این بیت بآداب احرام بستن در طواف خانه خدا که از شرایط آن طهارت کامل است ۴ - سدره: بکسر اول و سکون دوم درخت کناری است در آسمان هفتم نیز نگاه کنید بقرآن ۳۷ شماره (۸)، مقصود سدره المنتهی است که در قرآن از آن یاد شده است، آیه ۱۴ سورة النجم (۵۳) ۵ - طایر: پرواز کننده، اسم فاعل از طیران - معنی بیت: جان پاک یا پرندۀ عرش آشیان سدره نشین اگر بجهتجوی تو پرواز نکند، چون مرغان نرسان دشت و صحرا گرفتار بند و قفس بماند ۶ - نقد روان: نقدینۀ رایج - معنی بیت: اگر دوستار نهی دست زرناسرۀ دل خود را در قدم جانان افشانند، جای خورده گیری نیست، چه بر تار کردن نقدینۀ رایج یا زر و سیم توانائی ندارد، خواجه در غزل دیگر فرماید:

نقد دلی که بود مرا صرف بساده شد قلب سیاه بود از آن در حرام رفت

۷ - روان بخشی عیسی: زنده کردن مردگان بامر حق و جان تازه بخشیدن بآنان که از معجزات حضرت عیسی است، نگاه کنید بآیه ۱۱۰ سورة مائده (۵) ۸ - روح فزائی: حیات بخشی ۹ - معنی بیت: من که از سوز عشق تو آهی بشکایت بر نمی‌آورم، نمیتوان پنداشت که در برابر داغهای جانگداز شکیبائی و تاب نیاورم ۱۰ - معنی بیت: روز نخست که سر گیسوی ترا دیدار کردم این سخن مرا بر زبان رفت که پریشانی سلسله عاشقان ترا چون پریشانی زلفت پایانی نباشد.

غزل ۷۱

زاهدِ ظاهر پرست از حالِ ما آگاه نیست

در حق ما هر چه گوید، جای هیچ اکراه نیست^۱

در طریقت هر چه پیشِ سالک آید خیر اوست

در صراطِ مستقیم، ایدل، کسی گمراه نیست^۲

تا چه بازی رخ نماید؟ بیدقی^۳ خواهیم راند

عرصه شطرنج رندان را مجالِ شاه نیست^۴

چیست این سقفِ بلندِ ساده بسیار نقش^۴

زین معما هیچ دانادر جهان آگاه نیست

این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمتست؟

کاین همه زخمِ نهان هست و مجالِ آه نیست^۵

صاحبِ دیوانِ ما گسوی نمیداند حساب

کاندین طغراً نشانِ حَسْبَهُ اللهُ نیست^۷

هر که خواهد گویا و هر چه خواهد گو بگو

کبر و ناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست

بر در میخانه رفتن کارِ یک رنگان بود

خود فروشان را بکویِ می فروشان راه نیست^۸

هر چه هست از قامتِ ناسازِ بی اندامِ ماست

ورنه تشریف^۹ تو بر بالای کس کوتاه نیست

بندهٔ پیر خراباتم که لطفش دائمست

ورنه لطفِ شیخ و زاهدگاه هست و گاه نیست

حافظ ار بر صدر نشیند ز عالی مشرب بیست

عاشقِ دردی کش^{۱۰} اندر بندِ مال و جاه نیست

وزن غزل ۷۱: فاعلان فاعلان فاعلات (بجز رمل مثنی مقصور)

۱ - اکراه: بکسر اول و سکون دوم در سیاق فارسی بیشتر بمعنی ناخوش و ناپسند داشتن و کراهت و

ناخوشی است - معنی بیت: پارسائی که بظاهر شرع از روی ریادلبستگی نشان میدهد از حال ما سالکان

طریق معرفت خبری ندارد و از آنچه در بارهٔ ما بنادانی گوید، بهیچ روی رنجه و ناخوشدند نباید شد ۲ -

معنی بیت: در آئین درویشی هر پیش آمدی که برای رهروان طریقت روی دهد، بخیر و صلاح آنان است، دلا در

راه راست معرفت حق هیچ کس گم نخواهد شد ۳ - بیدق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم مأخوذ از بینق

عربی که معرب پیاده و پیادک فارسی است، مهرهٔ پیاده در بازی شطرنج - معنی بیت: تا ببینیم که چه بازی و

نقشی پدید می آید، ما اینک پیاده ای بر نطع شطرنج پیش میبریم، در شطرنج بازی با وارسنگان قلندر شاه

فرصت و میدان تاخت و تازی ندارد و بزودی مات خواهد شد ۴ - سقف بلند سادهٔ بسیار نقش: باستعاره

مقصود آسمان است که زمینهٔ آن بی نقش مینماید و ستارگان بر این عرصهٔ پهناور نقشهای زیبای بسیار پدید

آورده اند ۵ - معنی بیت: پروردگارا، این چه بی نیازی است و چه موجب حکیمانه و استوارکاری در میان

است که با همه جراحتهای درون فرصت و رخصت یک آه کشیدن و شکایت کردن نداریم ۶ -

طغرا: بضم اول و سکون دوم مخفف طغراء، نشانی که بر فرمانها و سکه های پادشاهان نگاشته میشد

۷ - معنی بیت: رئیس دیوان ما پنداری رسم حساب و شمار را فراموش کرده باشد، چه بر بالای فرمان

صدقه ای که صادر کرده است، نشان و عنوان حَسْبَهُ اللهُ (ثواب و مزد تنها از خداوند چشم باید داشت) دیده

نمیشود ۸ — معنی بیت: بدرگاه میکده رندان روی آوردن شیوهٔ یکدلان پاکیزه ضمیرست. آنانکه کرامت انسانی خود را باندک مال و جاه دنیا فروخته‌اند، بکوی آن جمع که می‌صاف معرفت می‌فروشند، راه ندارند.

۹ — تشریف: بزرگ گردانیدن و بزرگداشت، مجازاً بعلاقه سببیت (نسمیه سبب باسم سبب) بمعنی خلعت — معنی بیت: هر کاستی و عیبی که باشد بواسطه قدناموزون و نامعتدل ماست و گر نه خلعت تو بر قامت هر کس زینده و برازنده است؛ مقصود آنست که بغل در مبدأ فیاض نیست ولی ماده باید شایستگی پذیرش فیض را داشته باشد، مولوی گوید:

جانهای چو عیسی بسوی چرخ برآید غم نیست، اگر ره نبود لاشه خری را
سعدی گوید:

پرتو خورشید عشق بر همه یکسان بناقت سنگ بیک نوع نیست تا همه گوهر شود
۱۰ — دردی کش: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم باده نوش، صفت مرکب فاعلی — دردی: آنچه از شراب و جز آن از مایعات ته نشین بشود و در ظرف رسوب کند، مجازاً باده ناپالوده و صاف ناکرده را می‌گفتند — معنی بیت: اگر حافظ در پیشگاه مجلس نکیه بر مسند نمیزند، از بلند نظری اوست، چه بیدلی که بادهٔ معرفت نوشیده باشد، در اندیشه یافتن سیم و زر و رسیدن بجاه و مقام در این سرای فریب نیست.



راه نیست راه عشق که هیچش کتاره نیست *سعدی*

آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست^۱
هر گه که دل بعشق دهی، خوش دمی^۲ بود
در کار خیر حاجت هیچ استخاره^۳ نیست
مارا ز منع عقل مترسان و می بیار
کان شهنه^۴ در ولایت ما هیچ کاره نیست
از چشم خود پیرس که ما را که میکشد؟
جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست^۵
او را بچشم پاک توان دید چون هلال
هر دیده جای جلوهٔ آن ماه پاره نیست^۶
فرصت شمر طریقهٔ رندی که این نشان
چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست^۷

نگرفت^۸ در تو گریه حافظ بهیج رو

حیران آن دلم که کم از سنگ خاره^۱ نیست

وزن غزل ۷۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

- ۱ - معنی بیت: راه عاشقی طریقیست که پایان ندارد و در این کار برای رسیدن بمحبوب جز آنکه از جان عزیز بگذرند، گزیری نباشد ۲ - خوش دمی: دمی خوش یا زمانی دلپذیر، صفت و موصوف ۳ - استخاره: بهترین یکی از دو کار را از خداوند خواستن و نیکی جستن، مصدر باب استفعال ۴ - شهنه: یکسر اول و سکون دوم نگاهبان و ضابط و حاکم - معنی بیت: ما را از نهی خرد بیم مده و باده بده که نگاهبان خرد در کشور دل ما هیچکاره هم نیست یعنی از هیچ هم کمتر است ۵ - معنی بیت: از دیده خود سؤال کن تا بگویند که ما کشته تیر نگاه توایم، جان من، قتل عاشق را تقصیر و گناه کوکب بخت و اختران فلکی مدان ۶ - معنی بیت: محبوب لطیف را با دیده تیز بین روشن آنچنانکه هلال را نگرند، توان دید، چه هر چشم شایستگی ندارد که جلوه گاه آن ماهرخ زیبا شود ۷ - معنی بیت: شیوه قلندری و وارستگی را غنیمت بدان که طریق آن چون راه گنجینه گرانها بر هر کسی پدیدار نیست ۸ - نگرفت: اثر نکرد ۹ - سنگ خاره: سنگ خار را سنگی است بسیار سخت و صلب.



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی
غزل ۷۳

روشن از پر تو رویت نظری نیست که نیست

مَنْتِ خَاكِ دَرْتِ بَرِ بَصْرِی^۱ نِیْسْتِ كِه نِیْسْتِ

نَاظِرِ رَوِیِ تَوِ صَاَحِبِ نَظَرَانَنْدِ، آری

سَرِّ گِیْسَوِیِ تَوِ دَرِ هِیْجِ سَرِیِ نِیْسْتِ كِه نِیْسْتِ^۲

اَشَكِ غَمَّازِ^۳ مَنِ اَرِسَرِخِ بَرِآمَدِ چِه عَجَبِ

خَجَلِ اَز كَرْدِه خُودِ پَرْدِه دَرِیِ نِیْسْتِ كِه نِیْسْتِ

تَا بَدَاْمَنِ نَشْنِیْنِدِ زَنْسِیْمِشِ گَرْدِیِ

سِیْلِ خِیْزِ اَز نَظَرِ مِ رَهْگَزْدَرِیِ نِیْسْتِ كِه نِیْسْتِ^۴

تَا دَمِ اَز شَاْمِ سَرِ زَلْفِ تَوِ هَر جَا نَزَنْدِ

بَا صَبَا گُفْتِ وَ شَنْبَدِمِ سَحْرِیِ نِیْسْتِ كِه نِیْسْتِ^۵

من ازین طالع شوریده برنجم ورنسی
 بهره مند از سر کویت دگری نیست که نیست
 از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش^۶
 غرق آب و عرق اکنون شکری نیست که نیست
 مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
 ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست^۷
 شیر در بادیه عشق تو روباه شود
 آه از این راه کدر وی خطری نیست که نیست^۸
 آب چشمم که برو منت خاک در تست
 زیر صد منت او خاک دری نیست که نیست^۹
 از وجود قدری نام و نشان هست که هست
 ورنه از ضعف در آنجا اثری نیست که نیست^{۱۰}
 غیر ازین نکته که حافظ ز تو ناخشنودست
 در سر پای وجودت هنری نیست که نیست^{۱۱}

وزن غزل ۷۳: فاعلانن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثنیٰ مخبون مقصور)

- ۱ - بصر: بفتح اول و دوم چشم - معنی بیت: هر چشمی از فروغ چهره تو نورانی است و سپاس غبار روشنی بخش درگاه تو بر هر دیده ای باشد
- ۲ - معنی بیت: صاحب‌دلان چشم بر جمال تو دوخته اند، آری راز نهان دل‌بستگی بزلف تو در هر سری هست
- ۳ - غماز: بفتح اول و تشدید دوم سخن چین و پرده در، صیغه مبالغه از غمز - معنی بیت: اگر سرشک پرده در من خونین شد شکفت نیست، چه هر که راز عاشق را فاش کند از کردار ناپسند خود شرمسار خواهد گشت.
- ۴ - معنی بیت: تا غباری از جنبش نسیم بر دامن یسار نشیند، در هر گذرگاهی از اشک دیده ام سیلی روان است، حافظ در غزلی دیگر فرماید:
تا بر دلش از غصه غباری ننشیند ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش
- ۵ - معنی بیت: برای آنکه از شب گیسوی مشکین تو در هر انجمن سخنی نرود، هر بامداد پگاه با نسیم صبا که بیک عاشقانست عتاب و خطاب بسیار میکنم تا بوی زلف ترا بهر محفل نبر آگند
- ۶ - چشمه نوش: چشمه آب زندگی یا حیات، با استعاره مقصود لب یار - معنی بیت: ای چشمه آب زندگی شهادت و شکر از شرم آنکه با وجود لب نوشین تو بر خود نام شیرین نهاده اند، غرقه آب شرم و عرق خجلت گشتند
- ۷ - معنی بیت:

آشکار شدن اسرار بخیر و صلاح نیست و گرنه محفل رندان از هر چه روی دهد با خبرند ۸ - معنی بیت: در صحرای بی‌زینهار عشق تو شیر قوی پنجه چون رویاه ناتوان گردد، دردا از این طریق هولناک که هر خطری که گمان بری در آن هست ۹ - معنی بیت: اشک من که سپاسگزار سرمه غبار آستان تست، بر خاک هر درگاهی که باشد، منت فیض رسانی دارد ۱۰ - معنی بیت: از شخص من اندک اسم و رسمی بر جای مانده است که بر زنده بودن دلالت دارد و گرنه هر نشانی که از ناتوانی و شکستگی بجوئی، در پیکر من هست ۱۱ - معنی بیت: جز این مسأله که حافظ از تو گله‌مندست در سرتاسر وجود تو هر کمالی که در جهان باشد توان یافت.

غزل ۷۴

حاصلِ کارِ گه کون و مکان^۱ این همه نیست

باده پیش آر که اسبابِ جهان این همه نیست

از دل و جان شرفِ صحبتِ جانان غرضت

غرض اینست و گرنه دل و جان این همه نیست^۲

منتِ سدره و طوبی^۳ زبسی ساینه مکش روی

که چو خوش بنگری ای سرورِ روان این همه نیست

دولت آنست که بی خونِ دل آید بکنار

ورنه با سعی و عمل باغِ جنان^۴ این همه نیست

پنج روزی^۵ که درین مرحله مهلت داری

خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست

بر لبِ بحرِ فنا منتظریم، ای ساقی

فرستی دان که ز لب تا بد هان این همه نیست^۶

زاهد ایمن شو از بازی غیرت زنه‌ار

که ره از صومعه تا دیرِ مغان^۷ این همه نیست

دردمندی من سوخته زار و نزار

ظاهراً حاجتِ تقریر و بیان این همه نیست

نام حافظ رقم^۱ نیک پذیرفت، ولی

پیش رندان رقم سود و زیان این همه نیست

وزن غزل ۷۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بهر رمل مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - کارگه کون و مکان: کارخانه هستی و عالم ماده که نیاز بمکان دارد، جهان آفرینش - معنی بیت: محصول و نتیجه جهان هستی یا عالم ماده در دیده عارف چندان درخور اعتنا نیست. باده بیار و بده که سال و ملک گیتی اعتبار ندارد و اعتماد را نشاید ۲ - معنی بیت: غرض و کمال مطلوب از جان و دل داشتن، شرف و افتخار مصاحبت یار رسیدنست و گر نه دل و جان بی جانان ارزشی ندارد ۳ - سدره و طوبی: مقصود سدره المنتهی و درخت بهشتی طوبی است، نیز نگاه کنید بغزل ۲۷ شماره (۸) - معنی بیت: آرمیدن در سایه سدره المنتهی درخت عرشی و طوبی شاخسار بهشت را بیهای منت کشیدن پذیر که ای سرو خوشخرام، چون نیک بیندیشی، چندان نمی آرزد ۴ - جنان: بکسر اول جمع جنت بفتح اول بمعنی بهشت - معنی بیت: ناز و نعمت آن باشد که بی خون دل خوردن و رنج توانفر ساکشیدن بدست آید و اگر چنین نباشد، باغ بهشت را با کوشش و کار سخت بدست آوردن چندان ارزشی ندارد ۵ - پنج روز: کنایه از مدت کوتاه - معنی بیت در پنج روزه نوبت عمر خود در منزلگاه جهان یک نفس بخوشی و شادی بگذران که فرصت تو بسیار اندکست ۶ - معنی بیت: بر لب دریای نیستی ایستاده ایم چشم براه و منتظر غوطه زدیم. ای ساقی، سیراب کردن ما را غنیمت شمار، چه از لب دریای فنا ندهان و کام عدم چندان راهی نیست، یا آنکه مقصود آنست که شاید پیمانۀ از لب بدهان نرسد و اجل برسد یعنی فرصت سخت زودگذر و ناپایدارست ۷ - معنی بیت: هان ای پارسا، از نقش غیرت و بازی رشک ایزدی که ترا در غرور زهد می بیند و بدان سبب از عبادتگاه ترا بکوی مغان باده فروش میکشاند، خود را در امان مپندار؛ در ضمن تلمیحی بشیخ صنعان دارد که پس از گزاردن پنجاه حج بسفرور طاعت گرفتار آمد و بدختر نرسائی دل باخت و از حرم رخت بخانه خمار کشید ۸ - رقم: نشان کردن و نوشتن - معنی بیت: حافظ بنیک نامی مشهور شد اما در نظر رندان و وارستگان قلندر سود و زیان چندان اعتباری ندارد و نفع ضرر این جهانی را بچیزی نگیرند.

غزل ۷۵

خواب آن نرگس فتان^۱ تو بسی چیزی نیست

تاب آن زلف پریشان تو بسی چیزی نیست

از لبت شیر روان بود که من میگفتم

این شکر گرد نمکدان تو بسی چیزی نیست^۲

جان درازی تو بسا که یقین میدانم

در کمان ناوکِ مژگانِ تو بی چیزی نیست^۲

مبتلائی بسغمِ مسعنت و اندوهِ فراق

ایدل این ناله و افغانِ تو بی چیزی نیست^۳

دوش باد از سرِ کویش بگلستان بگذشت

ای گل این چاکِ گریبانِ تو بی چیزی نیست^۵

دردِ عشقِ ارچه دل از خلقِ نهان میدارد

حافظ این دیده گریانِ تو بی چیزی نیست^۶

وزن غزل ۷۵: فاعلاتن فعلاتن فعلان (بهر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسبیغ)

۱ - فتان: بفتح اول و تشدید ثانی فتنه انگیز، صفت نرگس - نرگس فتان: استعاره از چشم یار - معنی بیت خواب نرگس چشم فتنه انگیز تو بی علتی نیست، مقصود آنکه فتنه خفته ایست که بزودی بیدار میشود. پیچ و تاب گیسوی آشفته تو بی دلیل نیست یعنی برای بکشدن دلهای عاشقانست ۲ - معنی بیت: هنوز خردسال بودی که من با خود میگفتم: این لب شکرین بر پیرامون دهان نمکین تو خالی از حسن و صلاح نیست ۳ - معنی بیت: عمرت دراز باد که درست می شناسم و در می یابم که تبر مزه در کمان اسرو نهادن بی هدفی نخواهد بود، مقصود آنکه آماجگاه این تیر دل عاشق است ۴ - بی چیزی نیست: بی سبب و اثر نیست ۵ - معنی بیت: دیشب نسیم از کوی یار بگلزار وزید. ای گل، گریبان چاک ترا موجبی است، مقصود آنکه گل از شوق آمدن نسیم کوی محبت گریبان خود را چاک زده است ۶ - معنی بیت: اگر چه دل غم عاشقی را از مردم پنهان میدارد ولی ای حافظ این چشم اشکبار تو بی کار نمی ماند و راز ترا فاش میکند.

غزل ۷۶

جز آستانِ توام در جهان پناهی نیست

سر مرا بجز این در حواله گساهی^۱ نیست

عدو چو تیغ کشد من سپر بسیندازم

که تیغ ما بجز از ناله و آهی نیست^۲

چرا زکوی خرابات^۳ روی برتابم؟

کزین بهم بجهان هیچ رسم و راهی نیست

زمانه گریزند آتشم بسخرمنِ عمر
 بگو بسوز که بر من بسبرگِ کاهی نیست^۱
 غلامِ نرگسِ جماش^۲ آن سهی سرور
 که از شرابِ غرورش بکس نگاهی نیست
 مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
 که در شریعتِ ما غیر از این گناهی نیست
 عنان کشیده^۳ رو، ای پادشاهِ کشورِ حسن
 که نیست بر سرِ راهی که دادخواهی نیست
 چنین که از همه سو دامِ راه می بینم
 به از حمایتِ زلفش مرا پناهی نیست
 خزینه دلِ حافظِ بزلف و خالِ مده
 که کارهایِ چنین حسدِ هر سیاهی^۴ نیست

وزن غزل ۷۶: مفاعن فعلاتن مفاعلتن فع لان (بجز مجتثا مثنی مخبون اصلم مسبق)

- ۱ - حواله گاه: محل بازگشت و مرجع و ملجأ - معنی مصراع: سرمن جز درگاه تو محل بازگشتی و پناهی ندارد ۲ - معنی بیت: چون دشمن بقصد هلاک من شمشیر آهیخته دارد، من سپر مقاومت از دست می افکنم و تسلیم میشوم، چه شمشیر ما ناله شبانه و آه سحرگاهی است که از هر نیکی برنده تر است ۳ - خرابات: بفتح اول بمعنی شراب خانه و در اصطلاح عبارت است از خراب شدن صفات بشریت و فانی شدن وجود جسمانی و خراباتی مرد کامل است که ازو معارف الهیه بی اختیار صادر شده و خراب نیز خرابی عالم بشریت را گویند (نقل از فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه تألیف سید جعفر سجادی).
- ۴ - معنی بیت: اگر روزگار خرمن زندگانی مرا با آتش کشد، بگذار بسوزد که نزد من این حیات دو روزه از پر کاهی کم ارزش تر است ۵ - جماش: بفتح اول و تشدید ثانی شوخ و افسونکار - نرگس جماش: باستعاره مقصود چشم افسونگر یار است - معنی بیت: بنده چشم شوخ و افسونگر آن سرو سرافرازم که از باده غرور حسن مست است و بکس عنایتی و نظر لطفی نمیکند ۶ - عنان کشیده: در حال بازپس کشیدن دوال لگام، از نظر دستوری حال یا قید حالت برای فاعل فعل (پادشاه کشور حسن) - معنی بیت: ای شهریار ملک زیبایی، دوال لگام را بازپس کن و آهسته بران که بر سر هر راهی عاشق ستم دیده ای است که از تو داد میجوید ۷ - سیاه: در اینجا استعاره از گیسوی سیاه و خال مشکین است - معنی بیت: گنجینه دل حافظ را بهر گیسوی سیاه و خال مشکینی سیاره چه من بر جمال تو عاشقم و این دلبری از هر زلف و خالی بر نیاید،

شاید مراد از زلف و خال تعلقات این جهانی باشد و مقصود آنست که دل حافظ را جلوه‌های فریبنده عالم خاکی نمیتواند بخود مشغول سازد.

غزل ۷۷

بلبلی برگِ گلی خوش رنگ در منقار داشت

و ندر آن برگ و نوا^۱ خوش نالهای زار داشت

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست؟

گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت^۲

یارا گر نشست با ما نیست جای اعتراض

پادشاهی کامران بود از گدائی عار داشت

در نمیگرد نیاز و ناز ما با حسن دوست

خرم آن کز نازنینان بخت بر خوردار داشت^۳

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم^۴

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

گر سرید راه عشقی فکر بدنامی مکن

شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت^۵

وقت آن شیرین قلندر^۶ خوش که در اطوار سیر

ذکر تسبیح ملک در حلقه زنار^۷ داشت

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت

شیوه جئات تجری تحتها الأناهار داشت^۸

وزن غزل ۷۷: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل مثنی مقصور)

۱ - برگ و نوا: ساز و سامان و سرانجام - معنی بیت: هزار دستانی گلبرگ خوش نقش و نگاری بنوک خود گرفته بود و با داشتن ساز و سامان و اسباب وصال گل باز ناله میکرد ۲ - معنی بیت: به بلبل گفتم: در حال وصال معشوق این بانگ و افغان را سبب چه باشد؟ بلبل پاسخ داد: تابش فروغ وصل گل ما را بر این نگرانی برانگیخت، جامی گوید:

معنیت قرب ز بعد افزونست دلم از معنیت قربش غشونست
نیست در هجر جز امید وصال هست در قرب همه بیم زوال

۳ - معنی بیت: چه عرض نیاز نمائیم و چه استغنا نشان دهیم، هیچیک در برابر جمال بی‌سایان او اثر بخش نیست و ما را بمقصود نمیرساند. شاد و خوش کسی باشد که از خوبان نسا ز پرور کسوی مسحت کامرواست ۴ - جان افشان: جان نثار کردن یا جانفشانی، اسم مصدر - معنی بیت: یا تا بر خامة هنر آفرین صورتگر آفرینش جان نثار کنیم که با یک حرکت پرگار اینهمه نقش و نگار شگفت و نو پدید آورد ۵ - معنی بیت: اگر هوادار طریق محبتی، از رسوائی بیم مدار. شیخ صنعان بپیر عهد خود با همه اشتها بپیک نامی وزهد خرقه شیخ الاسلامی را بجبر عشق بگرو بخانه باده فروش سپرد و جام گرفت ۶ - قلندر: بر وزن سمندر، عبارت از ذاتی است که از نقوش و اشکال عادت و آمال بی سعادت می مجرد و با صفا گشته و بمرتبه روح ترقی کرده و از قیود و تکلفات رسمی و تعریفات اسمی خلاص یافته و دامن وجود خود را از همه درچیده و از همه دست کشیده، و بدل و جان از همه بریده و طالب جمال و جلال حق شده و بدان حضرت رسیده.... فرق میان قلندر و ملامتی آنست که قلندر تجرید و تفرید بکمال دارد و در تخریب عادات و عبادات کوشد و ملامتی آن را گویند که کتم عبادت از غیر کند و اظهار هیچ خیر و خوبی نکند. (نقل باختصار از برهان قاطع) ۷ - زنار: بضم اول و تشدید دوم رسمانی است بستبری انگشت از ابریشم که آن را بر کمر بندند، کمر بندی بود که زمین نصرانی در مشرق بامر مسلمانان مجبور بوده اند داشته باشند تا بدینوسیله از مسلمانان ممتاز گردند (نقل از لغت نامه دهخدا) - معنی بیت حال و روزگار آن درویش و ارسته شیرینکار نکو و خوش بباد که در گوناگون مراحل سیر و سلوک با آنکه برای انصراف توجه خلق از خویش بظاهر در جمع اهل زنا درزی و هیأت آنان بود همان ذکر و وردی را که فرشتگان در ستودن خداوند دارند بر زبان میراند و در دل داشت ۸ - معنی بیت: دیده حافظ فرود بام کاخ آن زیبای مینوی تزا در بحالت بهشتهای هشتگانه شباهت دارد که از زیر آنها نهرهای آب روان است. جنات تجری.... مقتبس است از آیه ۸ سورة البینه (۹۸) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (پاداش آنان از پروردگارشان بهشتهای جاودان است که نهرها از زیر آنها روان باشد).

غزل ۷۸

دیدم که یار جز سرِ جور و ستم نداشت

بشکست عهد و زغم ما هیچ غم نداشت

یارب مگیرش، ارچه دل چون کبوترم

افکند و کشت و عزتِ صیدِ حرم نداشت

بر من جفا ز بختِ من آمد و گرنه یار

حاشا که رسمِ لطف و طریقِ کرم نداشت

با این همه هر آنکه نه خواری کشید از او

هر جا که رفت هیچکس محترم نداشت^۳

ساقی بیار باده و با محاسب بگو

انکار ما مکن که چنین جام جم نداشت^۴

هر راه رو که ره بحریم درش نبرد

مسکین برید وادی و ره در حرم نداشت^۵

حافظ بپر تو گسوی فصاحت که مدعی

هیچش هنر نبود و خبر نیز هم نداشت^۶

وزن غزل ۷۸: مفعول فاعلات مقاعیل فاعلات (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: پروردگارا، یار را بدین ستم مؤاخذه مکن، اگر چه دل مرا که کبوتر حرم عشق است، بنیر جفا بخاک هلاک افکند و حرمت صید حرم را پاس نداشت ۲ - حاشا: در سیاق فارسی بمعنی هرگز و ابداً و هرگز چنین مباد و از اصوات یا شبه جمله است. برای تحذیر و تنزیه و مأخوذ است از حاشا لگ و حاشا لگ و حاشا لله عربی بمعنی دور باد از تو و دور باد. - معنی بیت: ستم بر من از دست بخت بدرفت و هرگز چنین نیست که یار شیوه مهربانی و آئین جوانمردی را فاقد باشد، شاعر می گوید:

از بخت بد منست بیمهری تو من عادت بخت خویشتن میدانم

۳ - معنی بیت: با وجود این هر کس که تحمل جفا و سرزنش یار را نکرد، بهر جا که روی آورد، حرمتی

نیافت ۴ - معنی بیت: ای ساقی، باده بده و بنهی کننده از منکرات پیام ما را برسان که باده گساری ما را ناپسند مشمار که جمشید جامی جهان نما چون جام باده نداشت ۵ - معنی بیت: سالکی که به حرم آستان یار راه نیافت، در مانده ایست که قطع مراحل راه خانه خدا را کرد و سرانجام بمقصد نرسید ۶ - معنی بیت: ای حافظ در میدان سخنوری گوی شیوایی بر بای و بر همه پیشی گیر، چه آنکه بباطل دعوی فصاحت سخن میکرد، با تو برابری نتواند که هیچ هنری ندارد و از اهل هنر هم خبری باو نرسیده است.

غزل ۷۹

کنون که میدمد از بوستان نسیم بهشت

من و شراب فرح بخش و یار حور سرشت^۱

گدا چرا نزند لافِ سلطنت امروز

که خیمه سایه ابرست و بزمگه لب کشت^۳

چمن حکایتِ اردی بهشت میگوید

نه عاقلست که نسیه خرید و نقد بهشت^۴

بمی عمارتِ دل کن که این جهانِ خراب

بر آن سرست که از خاکِ ما بسازد خشت^۵

وفا مسجوی ز دشمن که پرتوی ندهد

چو شمعِ صومعه افروزی از چراغِ کشت^۶

مکن بنامه سیاهی ملامتِ من مست

که آگهست که تقدیر بر سرش چه نوشت^۷

قدم دروغ مدار از جنازه حافظ

که گرچه غرق گناهست می رود به بهشت^۸

وزن غزل ۷۹: مفاعیلن فمائلن مفاعیلن فعالات (بهر مجتث مشن مخبون مقصور)

۱ - و: در اینجا حرف اضافه است مفید معنی ملازمت و مصاحبت، نیز نگاه کنید بعزل ۵۶ شماره (۳)

۲ - حور سرشت: آنکه از نژاد سیه چشمان بهشتی باشد، صفت مرکب، یار موصوف ۳ - کشت: بکسر

اول مرزعه، کشتزار - معنی بیت: اینکه که نسیم بهشت از بوستان میوزد، گدا هم دعوی شکوه شاهی تواند

داشت، چه سر پرده برافراشته وی سایه گسترده ابر و مجلس آراسته اش کنار کشتزار و صحرای سبز و خرم

است ۴ - بهشت: بکسر اول فرو گذاشت و ترک کرد، میان بهشت بمعنی جنت و بهشت بمعنی ترک کرد از

لحاظ صنایع لفظی رعایت جناس تام شده است - معنی بیت: چمن بما از صمیم بهار که ماه اردیبهشت است

آگهی میدهد. آنکه نسیه بهشت را خرید و بهشت نقد گیتی را که بهار خرم است ترک گفت خرمند نیست ۵

- معنی بیت: ملک دل را با نوشیدن باده آباد کن که ویرانه سرای گیتی در سر دارد که از غبار پیکر ما خشت

بزند. ۶ - کشت: بضم اول و کسر دوم و سکون سوم معبد یهود - معنی بیت: از خصم پیمان بر بردن

مطلب، چه آنکه بخواهد بمدد چراغ معبد یهود شمع پرستشگاه زاهد را برافروزد، فروغی نیابد و در تاریکی

ماند ۷ - معنی بیت: من باده گسار گنهکار را بیش سرزنش مکن، چه کسی نمیداند که خامه سر نوشت چه

بنام او رقم زده است: مقصود آنکه شاید من سرانجام بتوبه آمرزیده شوم و تو بفرور نفس گرفتار گردی ۸ -

معنی بیت: برای تشییع جنازه حافظ یا بیکر بیجان او قدم رنجه کن که هر چند گناهکارست بیمن قدم مبارک تو

بهشتی خواهد شد.

غزل ۸۰

عیبِ رساندن مکن، ای زاهدِ پاکیزه سرشت

که گناهِ دگران بر تو نخواهند نوشت^۱

من اگر نیکم و گرد، تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کنار که کشت

همه کس طالبِ یارند چه هشیار و چه مست

همه جا خانهٔ عشقت چه مسجد چه کنشت^۲

سر تسلیمِ من و خشتِ درِ میکرده‌ها

مدعی گر نکند فهمِ سخن، گو سرو^۳ خشت

ناامیدم مکن از سابقهٔ لطفِ ازل

تو پس پرده‌چهدانی که که خوبست و که زشت^۴؟

نه من از پردهٔ تقوی بدر افتادم و بس

پدرم نیز بهشتِ ابد از دست بهشت^۵

حافظا روزِ اجل، گر بکف آری جامی

یکسر از کویِ خرابات بر نددت به بهشت^۶

وزن غزل ۸۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلات (بهر رمل منمن مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: ای پارسای نیک نهاد بعیبجوی قلندران وارسته پرداز که گناه کسان دیگر در نامه

کردار تو نوشته نمی‌شود؛ در ضمن تلمیحی دارد بآیهٔ ۱۸ سورهٔ فاطر (۳۵) وَلَا تُزِرُوا زُرَّةً وُزْرًا خَسْرَى (نفس

گناهکاری بار گناه دیگری را بدوش نکشد) ۲ - معنی بیت: هر کس خواه فرزانه باشد خواه سرمست از

بادهٔ عشق، محبوب یکتا را میجوید. سرای پرستش عاشقانه خداوند همه جاست خواه مسجد مسلمانان باشد یا

معبد یهود ۳ - و: در اینجا حرف اضافه است مفید معنی معادله و برابری. نیز نگاه کنید بغزل ۱۲ شماره (۹)

- معنی بیت: من سر بتسلیم و ارادت برخشت در میخانه عشق می‌نهم، مدعی نادان اگر معنی سخن را در نیابد

قاتل باش و معتقد شو که مغزش در عدم ادراک و دریافت باخشت یکسان و برابرست ۴ - معنی بیت: از

لطف و مهر دیرینه و پیشینهٔ خداوند مرا مأیوس مساز که تو از پس پرده آگاهی نداری و برستی نمیدانی که

نیکوکار کدامست و بدکار کیست؛ مقصود آنکه شاید بخلاف تصور تو من شایستهٔ رحمت حق باشم چه خداوند

فرموده است سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي (مهر من بر قهر من پیشی گرفته است) ۵- بهشت: یکسر اول و دوم فرو گذاشت - میان بهشت بمعنی جنت و بهشت بمعنی فرو گذاشت صنعت جناس تام مراعات شده است - معنی بیت: تنها من نیستم که از سر ابرده پرهیزگاری رانده شدم، حضرت آدم پدر من نیز بهشت جاودان را بفریب ابلیس فرو گذاشت و ترک گفت ۶- معنی بیت: ای حافظ، اگر روز پایان زندگی هم جامی از باده معرفت بنوشی، از میخانه گیتی ترا پند رنگ بهشت جاودان رسانند.

غزل ۸۱

صبحدم مرغِ چمن با گلِ نوخاسته گفت
 ناز کم کن^۱ که درین باغ بسنی چون تو شکفت
 گل بخرندید که از راست نرنجیم، ولی
 هیچ عاشق سخنِ سختِ بسمشوق نگفت
 گر طمع داری از آن جامِ مرصع می لعل
 ای بسا در^۲ که بنوکِ مژدهات باید سفت
 تا ابد بسوی محبتِ بمشامش نرسد
 هر که خاکِ درِ میخانه بر خساره نرفت^۳
 در گلستانِ ارم^۴ دوش چو از لطفِ هوا
 زلفِ سنبلِ بنسیمِ سحری می آشفنت
 گفتم: ای مستدرجمِ جامِ جهان بینت کو
 گفت: افسوس که آن دولتِ بیدار بخت
 سخنِ عشقِ نه آنست که آید بزبان
 ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت^۵
 اشکِ حافظِ خرد و صبرِ بدریا انداخت
 چکند؟ سوزِ غمِ عشقِ نیارست نهفت^۶

وزن غزل ۸۱: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل مشمن مخبون مقصور)

۱ - ناز کم کن: ناز مکن، کم قید است مفید نفی، نیز نگاه کنید بغزل ۶۶ شماره (۱۰) - معنی بیت:

بامدادان بلبل بگل سرخ نوشکفته چنین گفت: سرگرانی و بی عنایتی با عاشق مکن که درین چمن گلهای بسیار مانند تو خندان شده است ۲ - در: بضم اول مروارید، باستعاره مقصود قطره‌های اشک - معنی بیت: اگر امید داری که از آن جام گهر نشان باده سرخ معرفت بنوشی، مرواریدهای سرشک پیشمار با سر مژگان خود باید برشته کنی، یا مقصود آنست که نوشیدن باده وصل بی کشیدن رنج توانفرساست نسپهد و از دشواری گوئی باید مرواریدها را با اشک سوراخ کنی ۳ - معنی بیت: آنکه سر بر آستان میگذد معرفت نسود و غبار آن درگاه را بچهره پاک نکرد تا پایان روزگار از گلزار عشق بوئی نخواهد شنید ۴ - ارم: بکسر اول و فتح دوم باغ عاد یا نام شهری که شداد پسر عاد بنا کرد (نقل از لغت نامه)، در اینجا مراد از گلستان ارم همان باغ ارم معروف شیرازست که ظاهراً در زمان حافظ آبادان بوده است - معنی بیت و بیت بعد: دیشب در گلزار باغ ارم شیراز هنگامی که نسیم صبحگاهی برمی گیسوی سنبل را پریشان میکرد، بیاد که مرکب جم یعنی سلیمان است گفتم: جام جهان نمای تو کجاست. باد پاسخ داد: درینجا که بخت بیدار جم بخواب عدم فرو رفت ۵ - گفت و شنفت: گفتگو، اسم مرکب ۶ - معنی بیت: عقل و شکیب حافظ در دریای سرشک وی غرقه گشت و تاب و توانش بیش نماند و یارای پنهان کردن سوز و گداز آتش عشق را نداشت.



غزل ۸۲

مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

آن ترکِ پریچهره که دوش از برِ مارقست
 آیا چه خطا دید که از راهِ خطا رفت؟
 تا رفت مرا از نظر آن چشمِ جهان بین
 کس واقفِ ما نیست که از دیده چهارفت^۱
 بر شمع نرفت از گذرِ آتشِ دل دوش
 آن دود که از سوزِ جگر بر سرِ مارقست^۲
 دور از رخِ تو، دم بدم از گوشهٔ چشمم
 سیلابِ سرشک آمد و طوفانِ بلا رفت^۳
 از پای فتادیم، چو آمد غمِ هجران
 در درد بمردیم، چو از دست دوا رفت^۴
 دل گفت: وصالش بدعا باز توان یافت
 عمریست که عمرم همه در کارِ دعا رفت^۵

احرام چه بندیم؟ چو آن قبله نه اینجاست
 در سعی^۷ چه کوشیم؟ چو از مروه^۸ صفارفت
 دی گفت طیب از سر حسرت چو مرا دید
 هیات که رنج تو ز قانونِ سفارفت^۹
 ای دوست پرسی بن حافظ قدمی نه
 زان پیش که گویند که از دارِ سفارفت^{۱۰}

وزن غزل ۸۲: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بهر هزج شمن مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: آن شاهد فرشته نژاد و زیباروی که دیشب از ما جدائی جست، آیا چه گناهی از ما سرزد که بناصواب ما را رها کرد و رفت؛ مقصود آنکه ما گناهی نکردیم که مستوجب هجران باشیم.
 ۲ - معنی بیت: از آنگاه که دیده روشن من، یعنی یارم از من روی نهان کرد، کسی آگاه از حال ما نیست که از چشم من چه جویند روان شد ۳ - معنی بیت: درد آهی که از جگر سوخته ما برآمد و بسوی سرما بر شد دیشب از سوز درون شمع بر نخاست ۴ - معنی بیت: از جمالت بدی و آفت دوریاد در هجران روی تو هر نفس سیل اشک از کنار دیده روان شد و تندباد محنت ناختم آورد ۵ - معنی بیت: چون اندوه جدائی بما رسید، از دست رفتیم و چون دارو فراهم نیامد، از رنج بیماری جان سپردیم ۶ - معنی بیت: رفت؛ سیری شد و گذشت ۷ - سعی: بشتاب رفتن و دویدن ۸ - مروه: بفتح اول و سکون دوم نام کوهی در مکه و همچنین صفا نام کوهی در مکه است که حجاج بر وفق مناسک هفت بار میان این دو کوه میدوند ولی در اینجا از صفا بایهام پاکی مراد است - معنی بیت: اکنون که قبله گاه عاشقان در این مکان نیست، برای زیارتش احرام نتوان بست و بهروله و پویه (سعی) نتوان کوشید چه از مروه بیدلان که کوی محبوب است با رفتن جانان صفا و پاکی نیز دور شد ۹ - معنی بیت: دیروز چون پزشک مرا دیدار کرد با اندوه گفت: جای افسوس و درمغست که بیماری تو از مقیاس درمان در گذشت و بی علاج ماند، در ضمن تلمیحی بقانون و شفای حکیم ابوعلی سینا در طب و حکمت دارد ۱۰ - دار فنا: بفتح فاء سرای نیستی و ناپایدار و باستماره مقصود دنیا است.

غزل ۸۳

گر ز دست زلف مشکینت خطائی رفت رفت
 ور ز هندوی^۱ شما بر ما جفائی رفت رفت
 برق عشق از خرمن شمشینه پوشی سوخت سوخت
 جور شاه کامران گر بر گدائی رفت رفت^۲

در طریقت رنجشِ خاطر نباشد، می بسیار

۳ هر کدورت را که بینی چون صفائی رفت رفت

عشق بازی را تحمل باید، ای دل، پای دار

۴ گر ملالی بود بود و گر خطائی رفت رفت

گر دلی از غمزه دلدار باری برد، برد

۵ و در میان جان و جانان ماجرائی رفت رفت

از سخن چینان مسالتهها پدید آمد ولی

۶ گر میان همنشینان ناسزائی رفت رفت

عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه

۷ پای آزادی چه بندی؟ گر بجائی رفت رفت

وزن غزل ۸۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل مشمن مقصور)

۱ - هندو: بکسر اول و سکون دوم هندی، در اینجا مجازاً بمعنی مشکین و سیاه، صفت جانشین موصوف (خال) - معنی بیت: اگر گیسوی مشکبوی تو گناهی کرد بکیفرش نگیرند و اگر خال سیاه بر ما بیمهری و درشتی روا داشت چیزی نیست و آسان باید گرفت ۲ - معنی بیت: اگر آذرخش عشق بخرمن هستی دروش پلاس پوشی آتش در زد، جای شکوه نیست و اگر ستم سلطان کامروای کشور دل بر فقیر کوی محبت رود، چیزی نیست ۳ - معنی بیت: می بده که آزرده دل شدن و اظهار ملال کردن دور از آئین درویشی است، هر تیرگی خاطر و رنجشی که میان یاران پدید آید چون بحکم دوستی دیرینه صفا و پاکدلی ورزند از میان برخیزد، حافظ در غزل دیگر فرماید:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن

۴ - معنی بیت: دلا، در آئین مهرورزی بردبار باید بود و استقامت باید داشت. اگر دلتنگی پدید آید، آسان باید شمرد و اگر گناهی از یار سر زد و بی لطفی نمود، نادیده شاید گرفت ۵ - معنی بیت: اگر خاطری بار اندوهی بسبب کرشمه و ناز دلدار کشید، جای گله نیست و اگر میان دلدار و دل سخنی رنجش آمیز گفته شد، رفت و گذشت و از آن یاد نباید کرد ۶ - معنی بیت: دل آزرده گیها از دو بهم زنان پدید آمد، اما اگر میان یاران ناروایی یا نامعقولی پیش آمده باشد با گذشت و جوانمردی بزودی از خاطرشان میرود، سعدی گوید:

کنند ایسن و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان شور بسخت و خجسل

۷ - معنی بیت: زنهاری واعظ، بر حافظ خرده مگیر که از خانقاه صوفیان روی بر تافت، آزاده را پای میند که هر جا رفت، جای سرزنش نیست.

غزل ۸۴

ساقی بیار باده که ماهِ صیام^۱ رفت
 در ده قدح که موسمِ ناموس^۲ و نام رفت
 وقتِ عزیز رفت، بیا تا قضا کنیم
 عمری که بی حضورِ صراحی و جام رفت^۳
 مستم کن آنچه‌ان که ندانم ز بیخودی
 در عرصهٔ خیال که آمد کدام رفت^۴
 بر بوی آنکه جرعهٔ جامت بسما رسد
 در مصطبه دعایِ تو هر صبح و شام رفت^۵
 دل را که مرده بود، حیاتی بجان رسید
 نابوئی از نسیمِ میش در مشام رفت^۶
 زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه
 رند از ره نیاز بدارالسلام^۷ رفت
 نقدِ دلی^۸ که بود مرا صرفِ باده شد
 قلبِ سیاه بود، از آن در حرام رفت
 در تابِ توبه چند توان سوخت همچو عود
 می ده که عمر در سر سودایِ خام رفت^۹
 دیگر مکن نصیحتِ حافظ که ره نیافت
 گم گشته که باده نابخش بکام رفت^{۱۰}

وزن غزل ۸۴: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

۱ - صیام: یکسر اول روزه گرفتن ۲ - ناموس: شهرت و آوازه - معنی بیت: ای نوشگر (ساقی)، شراب بده که ماه روزه سپری شده، ساغر بر کفم نه که ایام شهرت یارسائی و نامور شدن بتقوی از روی ریا گذشت ۳ - معنی بیت: ماه گرامی رمضان گذشت (بایهام عمر عزیز سپری شد)، برخیز تا بتلافی روزگاری که بی وجود مینا و می گذشت باز باده بنوشیم ۴ - معنی بیت: چنان مراست ساز که بهلت بیخبری و

بیهوشی در عالم خیال و تصور هم آمدن کسی را از رفتن کس دیگر باز نشناسم ۵ - معنی بیت: بآرزوی آنکه یک آشام (جرعه) از ساغر کرم تو نصیب ما شود، هر بامداد و شبانگاه بر سکوی میخانه (تختگاه میکده) ترا دعا میکنم که سلامت بازآی، شیخ الرئیس قاجار گوید:

آسمان مستی مسادید و لِلْأَرْضِ نصیب گفت ته جرعه‌ای از کاسِ کرامت هوس است

۶ - معنی بیت: دل که از دستبرد غم پزمرده بود، همینکه بوی باده را از نسیم بهاری شنید گوئی جهانی تازه یافت ۷ - دارالسلام: سرای سلامت و بی‌گزندی و آسودگی، یکی از نامهای بهشت است - معنی بیت: پارما بفریب زهدریاتی راه زندگی را بی‌گزند و خطر پایان نرساند و بدوزخ رفت ولی قلندر وارسته با اخلاص و نیاز بی‌هست جاوید راه یافت ۸ - نقد دل: نقدینه دل، تشبیه صریح - معنی بیت: نقدینه یا سرمایه دلی که داشتیم در خرید باده پرداختیم، آری زر ناسره‌ای بود که در کار ناروای باده گساری صرف شد ۹ - معنی بیت: تاکی مانند عود در گرمای آتش توبه میتوان گذاخت. باده بیار و بده که زندگانی در اندیشه خیال باطل گنشت، در اینجا بایهام مقصود از سودای خام همان توبه است ۱۰ - معنی بیت: از این پس باندرز گوئی حافظ میرداز که گمشده کوی عشق که باده خالص معرفت براد دل نوشید دیگر بعالم ماده روی نیاورد و بدین راه نپوید.



شربت‌های از لب لعلش نچشیدیم و برفت

روی مه‌پیکر او^۱ سیر ندیدیم و برفت

گوئی از صحبت ما نیک بتنگ آمده بود

بار بر بست و بگردش نرسیدیم و برفت

بس که ما فاتحه و حرزِ یمانی^۲ خواندیم

وز پیش سوره اخلاص دمیدیم و برفت

عشوه دادند که بر ما گذری خواهی کرد

دیدنی آخر که چنین عشوه خریدیم و برفت^۳

شد چمان^۴ در چمن حسن و لطافت لیکن

در گلستانِ وصالش نچمیدیم^۵ و برفت

همچو حافظ همه شب ناله و زاری کردیم

کای دریفا بود اعش نرسیدیم و برفت^۶

وزن غزل ۸۵: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - معنی مصراع: روی مه پیکر او یا چهرهٔ وی را که شکل ماه داشت چنانکه باید دیدار نکردیم و یار از بر ما دور شد ۲ - حرز یمانی: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم و فتح چهارم ادعیهٔ چندست که گویند حضرت رسول بامیر المؤمنین علی گاه سفر به یمن تلقین و تعلیم فرمود (نقل از لغت نامهٔ دهخدا) - معنی بیت: ما برای انصراف محبوب از سفر سورهٔ فاتحهٔ الكتاب (سورهٔ حمد) و دعای معروف حرز یمانی را بر زبان آوردیم و بر پی آن سورهٔ اخلاص خواندیم ولی وی از ما جدا شد و رفت ۳ - معنی بیت: ما را فریب دادند که بنزد ما تو باز خواهی گشت، عاقبت خود گواه بودی که ما فریب خوردیم و یار هم بسفر رفت: در ایسن بیت صنعت التفات از حاضر بغایب مراعات شده است ۴ - چمان: بفتح اول خرامان، قید حالت یا حال ۵ - نچمیدیم: سیر و تماشا نکردیم و نرم نرمک گام تنه‌ادیم از مصدر چمیدن بفتح اول ۶ - معنی بیت: شب تا پایان مانند حافظ نالیدیم و گریستیم که افسوس فرصت بدرود نیافتیم و یار شتابان رهسپار شد.

غزل ۸۶

ساقی بیا که یار زرخ پرده برگرفت
 کار چراغ خلوت‌چیان باز در گرفت^۱
 آن شمع سرگرفته^۲ دگر چهره برگرفت
 وین پیر سالخورده جوانی ز سرگرفت
 آن عشوه داد عشق که مفتی^۳ زره برفت
 وان لطف کرد دوست که دشمن حذر گرفت
 زنه‌ار^۴ از آن عبارت شیرین دلفریب
 گوئی که پسته تو^۵ سخن در شکر گرفت
 بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود
 عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت^۶
 هر سروقد که برمه و خور حسن می فروخت
 چون تو درآمدی، پی کاری دگر گرفت^۷
 زین قصه هفت گنبد افلاک پسر صداست
 کوتاه نظر بین که سخن مختصر گرفت^۸

حافظ، تو این سخن ز که آموختی که بخت^۱

تعویذ کرد شعر ترا و بزر گرفت

وزن غزل ۸۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: ای ساقی بشتاب و باده بده که معشوق پرده از چهره بر انداخت و از جمال تابناک خود چراغ خلوت گزیدگان کوی عشق را باز بر افروخت ۲ - شمع سر گرفته: موصوف و صفت مفعولی، شمعش که برای افروخته تر شدن قسمت سوخته فتیله اش را با مقراض چیده باشند، استعاره از چهره فروزان یار - معنی بیت: بار دیگر شمع بر افروخته رخسار یار فروزان شد و این پیر کهنسال عاشق از نوجوان گشت ۳ - مفتی: بضم اول و سکون دوم: فتویٰ دهنده بر وفق موازین شرع، قاضی شریعت، اسم فاعل از افتاء مصدر باب افعال - معنی بیت: عشق چنان کرشمه کرد و فریبائی نمود که قاضی شرع هم در این راه سرگشته شد و یار چنان مهر ورزید که دشمن از ما پرهیز کرد و دوری گزید ۴ - زنهار: بکسر اول و سکون دوم از اصوات یا شبه فعل است بمعنی امان و الحذر ۵ - پسته تو: استعاره از دهان - معنی بیت: امان از آن سخن فریبای خوش، گویا دهان چون پسته خندان تو کلام را با قند درآمیخته است، سعدی گوید:

زنهار از آن تبسم شیرین که میکنی کز خنده شکوفه سیراب خوشترست

۶ - معنی بیت: خداوند، جانان را که مانند حضرت مسیح پیامبر جان بخش است بفرستاد تا بار گران اندوه هجران که دل ما را ریش کرده بود برداشت و ما را از دست غم رها کند ۷ - معنی بیت: هر سهی قامت که بر ماه و مهر بخور حسن می بالید، تا تو بمحفل درآمدی، حسن فروشی را کنار گذاشت و بکاری دیگر پرداخت. ۸ - معنی بیت: صدای سخن عشق و داستان محبت در هفت قبه آسمان پیچیده است، کوتاه بین سست اندیشه را بنگر که بنادانی این حکایت را سرسری شمرد ۹ - بخت: اقبال، در صفحه ۱۰۱ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند در یکی از نسخهها «یار» بجای «بخت» آمده است که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: ای حافظ، کدام کس این شیوه سخن سرائی آسمانی را بتو آموخت که یار محبوب شعر ترا چون مرز و دعا در حقه زرین نهاد و با خود همراه داشت.

غزل ۸۷

حسنت با اتفاق ملاح^۱ جهان گرفت

آری با اتفاق جهان می توان گرفت

افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع

شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت^۲

زین آتشِ نهفته^۳ که در سینه منبت
 خورشید شعله ایست که در آسمان گرفت
 میخواست گل که دم زندا زرنگ و بوی دوست
 از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت^۴
 آسوده بسرکنار چو پرگار میشدم
 دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت^۵
 آن روز شوقِ ساغرِ می خرمم بسوخت
 کاتش زعکسِ عارضِ ساقی در آن گرفت^۶
 خواهم شدن بکویِ مغان آستین فشان
 زین فتنها که دامنِ آخر زمان گرفت^۷
 می خور که هر که آخر کار جهان بدید
 از غم سبک^۸ برآمد و رطل گران گرفت
 بر برگِ گل بخونِ شقایق نوشته اند
 کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت^۹
 حافظ چو آبِ لطف ز نظم تو میچکد
 حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت^{۱۰}؟

وزن غزل ۸۷: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنی اخرب مکفوف مقصور)

۱ - ملاحظت: بفتح اول شیرین نمکی و خوروشی و نمکین گشتن - معنی بیت: زیبایی تو با شیرین
 نمکی سرتاسر گیتی را فرا گرفت، بلی بایگانگی و اتحاد عالم را مسخر توان کرد ۲ - معنی بیت: شمع قصد
 داشت که سرخلو تیان کوی محبت را فاش کند. سپاس خدای را که راز دل شمع که همان راز دل عاشقانست در
 زبانش گره خورد و از گفتن فروماند ۳ - آتش نهفته: سوز نهان عشق ۴ - معنی بیت: گل سرخ سایل بود
 که بلاف و خودستانی بگوید که هرنگ و بوی یا راست، باد بهاری بر او رشک برد و گفت: من عاشق یارم و
 وصف او توانم نه تو، گل ناگزیر خاموش ماند ۵ - معنی بیت: در گوشه انزوادل آسوده چون پرگار گردش
 می کردم ولی سرانجام گردش چرخ مرا چون نقطه مرکز در میان دایره حوادث فرا گرفت و محصور کرد ۶ -
 معنی بیت: آرزومندی و اشتیاق نوشیدن جام باده آن دم در خرم هستی من آتش درزد که فروغی تابناک از
 پرتو چهره یار در آن افتاد ۷ - معنی بیت: بر آن سرم که گرد فتنه عرصه آخر زمان را از آستین خود بیفشانم و

بمیخانه عشق روی آورم و از بلاهای روزگار خویشتن را دور سازم ۸ - سبک: چست و چالاک و بیدرنگ و شتابان. قید حالت یا حال ۹ - رطل گران: بفتح اول و سکون دوم پیمانه سنگین و کلان - رطل: نیم من، نیم من سنگ مکه و آن دوازده اوقیه است، معرب لتر (بفتح اول و دوم) مأخوذ از لاتینی Litra (نقل از لغت نامه دهخدا)، معادل ۸۴ مثقال (فرهنگ معین) - معنی بیت بلده بنوش که هر کس بهاقبت گیتی که گذاشتن و رفتن است اندیشید، از غم دنیا بیدرنگ خود را رها کرد و پیمانه گرانسنگ باده بکف آورد و نوشید ۱۰ - معنی بیت: با خون سرخ شقایق بر ورق لطیف گل رقم زده اند که کار آزموده و تجربه آموخته کسی است که باده از غوانی نوشد و غم نخورد ۱۱ - معنی مصراع: حسود خرده برشعر یا نظم تو نتواند گرفت.

غزل ۸۸

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کسنان گفت

فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت^۱
حدیثِ هولِ قیامت که گفت واعظِ شهر
کنایتیست که از روزگار هجران گفت^۲
نشانِ یارِ سفر کرده از که پرسیم باز؟

که هر چه گفت برید^۳ صبا پریشان گفت
فغان که آن مه نامهربانِ مهر گسل
بترکِ صحبتِ یارانِ خود چه آسان^۴ گفت
من و مقامِ رضا بعد ازین و شکرِ رقیب

که دل بدرد تو خو کرد و ترکِ درمان گفت^۵
غمِ کهنِ بمیِ سالخورده دفع کنید
که تخمِ خوشدلی اینست، پیر دهقان^۶ گفت
گره بباد مزن، گرچه بر مراد رود

که این سخن بمثل باد با سلیمان گفت
بمهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو
ترا که گفت که این زال^۷ ترکِ دستان گفت؟

مژن زچون و چسرا دم که بنده مقبل^۸

قبول کرد بجان هر سخن که جانان گفت

که گفت حافظ از اندیشه تو آمد باز؟

من این نگفتم، آنکس که گفت بهتان گفت^۹

وزن غزل ۸۸: مفاعن فماتن مفاعن فماتن (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم مسیخ)

۱ - معنی بیت: از شیخ شهر کنعان حضرت یعقوب پدر یوسف کلامی دلپذیر برای من نقل شده است که فرمود: آتش جدائی پار عزیز با عاشق بیدل چنان میکند که گفتمی نیست ۲ - معنی بیت: داستان هراس روز رستخیز که بر زبان واعظ شهر رفت سخنی مبهم و ناصریح از دشواری ایام فراق یارست ۳ - برید: بفتح اول نامه برو پیغام بر ۴ - چه آسان: بسیار آسان، آسان قید وصف برای گفت: چه قید آسان ۵ - معنی بیت: ازین پس من ملازم مقام خشنودی خواهم بود و بجای گله از ستم رقیب بسپاسگزاری زبان میگشایم، چه دلم برنج عاشقی خریدیر شده و از درمان چشم پوشیده است ۶ - پیر دهقان: صفت و موصوف، کشاورز کهنسال ۷ - زال: پیر، باستعاره مقصود فلک گوژپشت کهنسال - معنی این بیت و بیت پیش: بر چیزی ناپایدار و بی اعتبار تکیه مکن و پیوند محبت استوار مساز که باد با سلیمان برای مثال و نمونه این گفتار را بر زبان آورد که ای سلیمان فرصت و دولتی که آسمان بتواد فریفته مشو و از طریق صواب روی بر متاب که هیچکس بتو خبر نداده است که پیر گوژپشت فلک از نیرنگ و فریبکاری دست برداشته است ۸ - مقبل: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم نیکبخت، صفت بنده ۹ - معنی بیت: که گفته است که حافظ از اندیشه مهرورزی با تو روی گردان شد؟ من چنین سخنی نگفتم آنکه گفت: دروغی بر من بسته است.

غزل ۸۹

یارب سببی ساز که یارم سلامت

باز آید و برهاندم از بند ملامت

خاک ره آن یار سفر کرده، بیارید

تا چشم جهان بین کنمش جای اقامت^۱

فریاد که از شش جهتم^۲ راه ببستند

آن خال و خط و زلف و رخ و عارض^۳ و قامت

امروز که در دست توام مرحمتی کن

فردا که شوم خاک^۴ چه سود اشک ندامت^۵؟

ای آنکه بتقریر و بیان دم‌زنی از عشق
 ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت^۶
 درویش مکن ناله زشمشیر^۷ احباً^۸
 کاین طایفه از کشته ستانند غرامت
 در خرقة زن آتش که خم ابروی ساقی
 پرمی‌شکند گوشه محرابِ امامت^۹
 حاشا که^{۱۰} من از جور و جفای تو بنالم
 بیدادِ لطیفان^{۱۱} همه لطفست و کرامت^{۱۲}
 کوه نکند بحثِ سرزلف تو حافظ
 پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت^{۱۳}

وزن غزل ۸۹: مفعول مفاعیل مفاعیل فعلن (بهر هزج مشن مکفوف محذوف)

۱ - معنی بیت: گرد راه یار بسفر رفته را بمن آورید تا دیده جهان نگر را جایگاه اقامت غبار قدمش
 سازم ۲ - شش جهت: شش سو که عبارت از بالا و پایین و پس و پیش و چپ و راست باشد ۳ - عارض:
 بکسر سوم رخسار ۴ - نوم خاک: بمیرم و پیکرم خاک گسرد ۵ - چه سود اشک ندامت: سرشک
 پشیمانی ریختن سودی ندارد، استفهام مجازاً مفید نفی ۶ - خیر و سلامت: بخیر و سلامت یا بخوبی و
 خوشی؛ حذف حرف اضافه «به» بدون قرینه‌گاه دیده میشود:

امروز هر چنان بدمی فردا از ما مکابره (بمکابره) همه بریائی

ص ۴۰۲ دیوان ناصر خسرو

معنی بیت: اگر میخواهی معنی عشق را با سخن و دلیل اثبات کنی، تو شایسته خطاب و گفتگوی با ما
 نباشی بخیر و خوشی از بر ما دور شو، چه عشق حال است و بقال در نیاید ۷ - احباً: بفتح اول و کسر دوم و
 تشدید سوم مخفف احباء جمع حبیب بمعنی دوست - معنی بیت: ای فقیر، از زخم تیغ محبوب منال که این
 گروه معشوقان چون عاشقان را بشهادت رسانند، از کشتگان خود بی‌هائنه رنجه شدن دستشان ناوان و غرامت
 هم طلب میکنند ۸ - معنی بیت: دلق زهد ریائی را در آتش افکن که کمان ابروی ساقی با تیر ناز و غمزه خود
 کنج محراب عبادت را نیز ویران بسازد، مقصود آنکه در سپردن طریق عشق باید هر گونه تعلق و تعین را ترک
 گفت ۹ - حاشا که بنالم: هرگز مباد که بنالم؛ نیز نگاه کنید بغزل ۷۸ شماره (۲) ۱۰ - لطیفان: بفتح اول
 خوبان و نیکوان جمع لطیف ۱۱ - کرامت: بفتح اول بزرگواری و نواخت و بخشندگی ۱۲ - معنی بیت:
 حافظ گفتگو از گیسوی ترا مختصر نمیکند، چه این رشته سخن عاشقانه برستخیز پیوستگی دارد و نا قیامت
 پایدار میماند.

غزل ۹۰

ای هدهد صبا^۱ بسبا می فرستمت
 بنگر که از کجا بکجا می فرستمت
 حیفت طایری چو تو در خاکدانِ غم
 زاینجا باشیانِ وفا می فرستمت^۲
 در راهِ عشقِ مرحلهٔ قرب و بعد نیست
 می بینمت عیان و دعا می فرستمت^۳
 هر صبح و شام قافلهٔ از دعای خیر
 در صحبتِ شمال و صبا می فرستمت
 تا لشکرِ غمت نکند ملکِ دل خراب
 جان عزیز خود بنوا^۴ می فرستمت
 ای غایب از نظر که شدی همنشینِ دل
 میگویمت دعا و ثنا می فرستمت
 در رویِ خود تفرج^۵ صنعِ خدای کن
 کاینهٔ خدای نما می فرستمت
 تا مطربان زشوق منت آگهی دهند
 قول^۶ و غزل بساز^۷ و نوا^۸ می فرستمت
 ساقی بیا که هاتف^۹ غیبم بمزده گفت
 با درد صبر کن که دوا می فرستمت
 حافظ سرودِ مجلس ما ذکرِ خیر تست
 بشتاب هان که اسب و قبا می فرستمت^{۱۰}

وزن غزل ۹۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)
 ۱ - هدهد صبا: تشبیه صریح - هدهد: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم پرندهٔ معروفی که بفارسی

بویک نیز نامیده میشد - معنی بیت: ای همدند نسیم بهاری ای بیک مشتاقان ترا بشهر سبا دیار معشوق گسیل میدارم. بین که بچه راهی دور ترا میفرستم: از لحاظ علم بدیع میان سبا (بفتح اول نام شهر بلیس در ملک یمن) و سبا جناس لفظی مراعات شده است. نیز تلمیحی دارد بداستان سلیمان و بلیس که همدند پیام آورشان بود ۲ - معنی بیت: در بیست که پرنده ای سبکبال مانند تو در سرای خاکی اندوه که کلبه عاشق است. اسیر بماند. ترا ازین جا بمنزلگاه محبوب که آستان و قاست روانه میسازم ۳ - معنی بیت: در سلوک راه مهر نزدیکی و دوری مکانی تصور نتوان کرد. چه عشق چون بکمال رسد، عاشق بهر سو نگرَد، جانان را آشکار بیند و بدولت یار دعا کند. حافظ در غزل دیگر فرماید:

گرچه دوریم بیاد تو قدح میگیریم بعد منزل نبود در سفر روحانی

۴ - نوا: بفتح اول گروگان - معنی بیت: تا سپاه عشق تو کشور دل را ویران نسازد، جان گرامی خود را بگروگان باستانت گسیل میدارم ۵ - تفرج: گشایش یافتن و از تنگی و دشواری بیرون آمدن، مصدر باب فعل، در سیاق فارسی بیشتر بمعنی سیر و تماشا بکار میرود - معنی بیت: در چهره خود هنر آفرینش خدای را تماشا کن، چه روی تو آینه ایست که جلوه گاه بزدان است، مقصود آنست که چون ترا بنگریستن در چهره خود برانگیختم، گویی آینه صنع نما برای تو فرستاده باشم ۶ - قول: بفتح اول و سکون دوم ترانه ۷ - ساز: سازی که نواخته میشود از قبیل چنگ و طنبور ۸ - نوا: بفتح اول آهنگ و نغمه ۹ - هاتف: بکسر سوم آوازدهنده، اسم فاعل از هتاف بضم اول ۱۰ - معنی بیت: ای حافظ، یاد نیک تو ترانه محفل ماست. هان بآمدن شتاب کن که اینک برای تو جانم و مرکب گسیل میدارم: در ضمن تلمیحی دارد باین رسم کهن که چون بزرگان کسی را بمجلس خود میخواندند با احترام برای میهمان اسب و قبا میفرستادند.

غزل ۹۱

ای غایب از نظر بخدا می سپارم

جانم بسوختی و^۱ بدل دوست دارم

تا دامن کفن^۲ نکشم زیر پای خاک

باور مکن که دست ز دامن بدارم

محراب ابرویت بنما تا سحر گهی^۳

دست دعا برآرم و در گردن آرامت

گر بایدم شدن سوی هاروت بابلی^۴

صدگونه جادویی بکنم تا بیارم

خواهم که پیش میرمت، ای بیوفا طیب
 بیمار باز پرس که در انتظارمت^۵
 صد جوی آب بسته‌ام از دیده برکنار
 بر بوی تخم مهر^۶ که در دل بکارمت
 خونم بریخت و زغم عشقم خلاص داد
 منت پذیر غمزه خنجر گذارمت^۷
 میگیرم و مرادم ازین سیل اشکبار
 تخم محبتست که در دل بکارمت
 بارم ده از کرم سوی خود تا بسوزد دل
 در پای دم بدم گهر^۸ از دیده بسارمت
 حافظ، شراب و شاهد و رندی نه وضع تست
 فی الجملة میکنی و فرو میگذارمت^۹



مرکز تحقیق و پژوهش در ادبیات کلاسیک ایران

وزن غزل ۹۱: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف)

۱- و: حرف ربط برای استدراک یعنی رفع توقم معادل ولی- معنی بیت: ای یار نهفته از چشم، ترا بامان خدا وا میگذارم. جان من در آتش هجران گداختی ولی من از دل و جان بتو مهر می‌ورزم ۲- کفن: بفتح اول و دوم جامه مرگ ۳- سحر گهی: در هنگام سحر (بای آخر مفید معنی توقیت)، سحر گاهان- معنی بیت: قبله ابروی خود را نشان بده تا سحر گاهان دست نیاز بدرگاه خداوند بر آرم و بر گردن تو حمایل کنم ۴- هاروت بابلی: موصوف و صفت- هاروت: نام یکی از آن دو فرشته است که در چاه بابل سر از سر آویخته بهذاب الهی گرفتارند اگر کسی بر سر آن چاه بطلب جادوی رود او را تعلیم دهند (نقل از لغت‌نامه)- معنی بیت: اگر برای باز آوردن تو بنزد فرشته سحر آموز، هاروت بابلی باید رفتن، میروم و بسا صد شیوه سحر و نیرنگ ترا بنزد خود می‌آورم ۵- در انتظارمت: در انتظارت هستم، ت ضمیر متصل مضاف الیه انتظار- معنی بیت: ای طیب دل که پیمان محبت بسر بردن ندانی، آرزو مندم که پیش مرگ تو شوم، از این بیمار عشق عیادت و تفقدی کن که چشم براه توام تا آسان جان بسپارم ۶- تخم محبت: دانه مهر، تشبیه صریح- معنی بیت: صد جویبار از چشم در کنار روان کرده‌ام، بدین آرزو که دانه محبت و دوستاری را در مزرع دل تسو بستوانم کاشت ۷- خنجر گذار: آنکه خنجر را از چیزی بگذراند و بشکافد، صفت مرکب فاعلی، غمزه موصوف.

مرا خنجر چسو ابر زهر بارست ترا غمزه چو تیر دل گذارست

(فخرالدین اسعد گرگانی)

معنی بیت: کرشمه یار مرا کشت و از بند غم آزاد کرد، آری سپاسگزار غمزه یارم که با تیغ ناز دلهای عاشقان را خسته و مجروح میکند ۸- گهر: گوهر، استعاره از اشک ۹- معنی بیت: ای حافظ، باده گساری و شاهدبازی و بی قیدی شایسته حال تو نیست، خلاصه این کارها را میکنی و من بر تو سخت نمیگیرم و ترا بخود وامیگذارم.

غزل ۹۲

میر^۱ من خوش میروی کاندر سرو یا میرمت
 خوش خرامان شو که پیشِ قَدَرِ عِنا میرمت^۲
 گفته بودی کی بمیری پیشِ من، تعجیل چیست؟
 خوش تقاضا میکنی پیشِ تقاضا میرمت^۳
 عاشق و مخمور و مهجورم، بت ساقی کجاست؟
 گو که بخرامد که پیشِ سروِ بالا میرمت
 آنکه عمری شد که تا بیمارم از سودای او^۴
 گفته لعل لبم هم درد بسخشد هم دوا
 گاه پیشِ درد و گه پیشِ مداوا^۵ میرمت
 خوش خرامان میروی، چشم بد از روی تو دور
 دارم اندر سر خیال آنکه در پا میرمت^۶
 گرچه جای حافظ اندر خلوت وصل تو نیست
 ای همه جای تو خوش، پیش همه جا میرمت^۷

وزن غزل ۹۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بهر رمل مثنیٰ معنوف)

۱- میر: محفف امیر بمعنی فرمانروا ۲- رِنا: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بیشتر بمعنی موزون و خوشنما - معنی بیت: ای فرمانروای دلم، رفتاری دلبپذیرداری که فدای سر و قدمت شوم، بخوشی و ناز روان شو که پیش قامت موزونت جان را پیشکش دهم ۳- معنی بیت: پرسیده بودی که چه زمان در قدم تو جان می سپارم، چرا شتاب داری؟ درخواستی دلبپذیر کرده ای جان برخی و قربان این تقاضایت باد ۴-

بت ساقی: بت یا معشوقی که ساقی مجلس است، اضافه بیانی - معنی بیت: دلداده‌ای خمارآلوده و جدا از یار مانده‌ام، معشوق من ساقی مجلس کجاست؟ بگوئید که بنام فراز آید تا در پیش قامت سر و مانندش جان بنثار آورم؛ در مصراع دوم مراعات صنعت التفات از غایب بحاضر شده است ۴ - سودا: عشق و خیال، سیر نگاه کنید بقرن ۳۶ شماره (۱) ۵ - شهلا: بفتح اول و سکون دوم سیاه آمیخته بکبودی، میشی، مؤنث اشهل، افضل وصفی، چشم موصوف ۶ - مداوا: بضم اول دوا و درمان کردن، مخفف مداواة مصدر باب مفاعله ۷ - دریا میرمت: در پایت بمیرم یا در قدمت جان بسپارم، ت ضمیر متصل مضاف الیه یا که بضرورت حفظ وزن بفعل پیوسته است ۸ - معنی بیت: هر چند حافظ را بسراجة وصال تو راه نباشد، ای آنکه سر تا قدمت دلپذیرست، پیش همه اندام تو جان تار میکنم.

غزل ۹۳

چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت^۱

حقوقی خدمت ما عرضه کرد بر کرمت

بنوی خامه رقم کرده سلام مرا

که کارخانه دوران^۲ مباد بی رقمت

نگویم از من بیدل^۳ سهو گزیدی یسار

که در حساب خرد نیست سهو^۴ بر قلمت

مرا ذلیل مگردان، بشکر این نعمت

که داشت دولت سرمد^۵ عزیز و محترمت

بیا که با سر زلفت قرار خواهم کرد

که گر سرم برود بر ندارم از قدمت^۶

ز حال ما دلت آگه شود مگر وقتی

که لاله برد مد از خاک کشتگان غمت^۷؟

روان تشنه ما را بجرعه دریاب

چو میدهند زلال خضر^۸ ز جام جمت

همیشه وقت تو، ای عیسی صبا خوش باد

که جان حافظ دلخسته زنده شد بدمت

وزن غزل ۹۳: مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فعلن (بحر مجتث مثنیٰ مخبون محذوف)

۱ - رشحه: بفتح اول و سکون دوم تراوش و پشنگ - معنی بیت: مهربانی بسیار بزرگی بود که ناگهان تراوش خامه تو حق چاکری دیرینه مرا پیشگاه کرم و رادی تو بیان کرد و عرضه داشت ۲ - کارخانه دوران: کارگاه روزگار، تشبیه صریح - معنی بیت: با سر قلم بمن درود و سلام نوشتی، امید است که کارگاه روزگار هیچگاه بی اسم و رسم تو نباشد ۳ - بیدل: عاشق، صفت من ۴ - سهو: اشتباه و غفلت و فراموشی ۵ - سرمد: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم همیشه و دائم، صفت دولت - معنی بیت: سپاس این موهبت را که اقبال جاوید ترا گرامی داشت، مرا خوار مدار ۶ - معنی بیت: بازگرد که با سر گیسوی تو پیمان می بندم که اگر سر من درین عشق بباد فنا رود، از قدمت بر نخواهم گرفت ۷ - معنی بیت: استفهام مجازاً مفید معنی نفی است یعنی جز آن هنگام که عاشقان تو در خاک خفته و لاله از گورشان روئیده باشد، از حالشان نمی پرسی ۸ - خضر: بکسر اول و سکون دوم نام پیغمبر معروف (ارمیا) نقل از فرهنگ اندراج، بضرورت وزن شعر گاه حرف دوم مکسور خوانده میشود - معنی بیت: اکنون که در ساغر جمشید بتو آب حیات ابدی که خضر پیامبر نوشیده است، می دهند، جان تشنگان عشق را نیز با یک جرعه از هلاک برهان ۹ - عیسی صبا: باد بهاری که مانند حضرت عیسی دمی جانبخش دارد، تشبیه صریح.

غزل ۹۴

زان یارِ دلنوازم شکرپست با شکایت

گر نکته‌دانِ عشقی، بشنو تو این حکایت
 بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
 یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت
 رندانِ تشنه لب را آبی نمیدهد کس
 گوئی ولی شناسان رفتند از این ولایت^۲
 در زلف چون کمندش، ای دل، مپیچ کآنجا
 سرها بریده بینی بیجرم و بی جنایت^۳
 چشمت بغمزه ما را خون خورد و می پسندی
 جانا روا نباشد، خونریز^۴ را حمایت
 در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
 از گوشه برون آی، ای کوکب هدایت^۵

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود

ز نهار ازین بیابان وین راه بسی نهایت^۶

ای آفتابِ خوبان میجو شد اندرونم

یکساعتم بگنجان در سایهٔ عنایت^۷

این راه را نهایت صورت کجا توان بست؟

کش صد هزار منزلت بیشست در بدایت^۸

هر چند پردی آبم، روی از درت نستا بم

جور از حبیب^۹ خوشتر کز مدعی رعایت

عشقت رسد بفریاد، از خود بسانِ حافظ

قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت^{۱۰}

وزن غزل ۹۴: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثنیٰ اخرب)

- ۱ - معنی بیت اول و دوم: از یار مهربانی که دلم را نواخت سپاسگزارم و از اینکه قدر خدمتم را شناخت شکوه دارم. اگر تو در عاشقی دقیقه‌شناس و نکته‌سنجی این ماجرا را بشنو که هر بندگی و ادبی که کردم یار بی‌یاداش گذاشت و اظهار امتنان نکرد، خدا نکند که کس را مانند من سروری بسی توجه و لطف باشد
- ۲ - معنی بیت: کسی قلندران تشنه کام را سیراب نمی‌کند، پنداری آنانکه مقام اولیای حق یا رندان پاک‌باخته را می‌شناختند، ازین شهر رفته‌اند
- ۳ - معنی بیت: ای دل، در کمند گیسوی یار خود را گرفتار مساز که در آن خم زلف سرهای عاشقان را بی‌گناهی و ارتکاب بزهی از تن جدا شده یابی
- ۴ - خونریز: قاتل - خونریز را حمایت: حمایت خونریز، «را» حرف اضافه نشان مضاف الیه
- ۵ - کوکب هدایت: ستارهٔ راهنمایی و ارشاد، اضافهٔ تخصیصی
- ۶ - معنی بیت: بهر سو که روی آوردم، بیم خاطر و گرفتگی دلم از تنهایی افزون گشت، پناه بر خدا از بیابان بی‌امان عشق و طریق ناپیدا کران سلوک
- ۷ - معنی بیت: ای مهر درخشان نکورویان دل و جگرم از تاب جدائی میگذارد، ساعتی مرا در پناه توجه و نگرش خویش جای بده
- ۸ - بدایت: یکسر اول آغاز - معنی بیت: پایان راه عشق و سیر و سلوک بسوی حق از حد تصور بیرون مینماید، چه در آغاز این طریق بیش از صد هزار مرحله است
- ۹ - حبیب: بفتح اول محبوب - معنی بیت: اگر چه آبروی مرا بر خاک ریختی، از آستان تو روی نمیگردانم. ستم و درستی از محبوب دلپذیرتر از مراعات و مهربانی است که مدعیان یا دوست نمایان کنند
- ۱۰ - معنی بیت: اگر چه مانند حافظ قرآن را با چهارده روایت قاریان معروف از حفظ تلاوت کنی، باز هم عشق بحق برای وصول بکمال و رسیدن بنهایت سیر و سلوک باید فریاد رس و مددگار تو شود.

غزل ۹۵

مدام مست میدارد نسیم جعدِ گیسویت^۱
 خرابم میکند هر دم فریبِ چشمِ جادویت^۲
 پس از چندین شکیبائی شبی یارب توان دیدن
 که شمع دیده افروزیم در محرابِ ابرویت^۳
 سوادِ لوحِ ببتش را عزیز از بهر آن دارم
 که جانرا نسخه باشد ز لوحِ خالِ هندویت^۴
 تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر یارائی
 صبا را گو که بردارد زمانی برقع^۵ از رویت
 و گر رسم فناخواهی که از عالم براندازی
 برافشان تا فرو ریزد هزاران جان زهر مویت^۶
 من و باد صبا مسکین دو سرگردانِ بیحاصل^۷
 من از افسونِ چشمت مست و او از بویِ گیسویت
 زهی همت که حافظ راست از دنیی و از عقبی
 نیاید هیچ در چشمش بجز خاکِ سرکویت^۸

وزن غزل ۹۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هزج مثنیٰ سالم)

۱ - جعد گیسویت: گیسوی مجعد و زلف پیچیده و گرهگیر، صفت مقدم که به حالت اضافه بیش از موصوف قرار گرفته است، در نثر نیز نظیر این گونه دیده میشود؛ و کلی مواصلات عالم جز برای عاجل نفع ممکن نباشد یعنی نفع عاجل، ص ۲۷۴ کلیله و دمنه تصحیح مینوی ۲ - جادو: افسونگر و ساحر، چشم موصوف - معنی بیت: نسیم خوش وزان از گیسوی پیچان تو مرا پیوسته نشاط و سرمستی میدهد و فریبائی چشم سحرانگیزت هر نفس بنیاد خودیرستی و انانیت مرا ویران میکند ۳ - محراب ابرو: قبله ابرو، تشبیه صریح ۴ - معنی بیت: سیاهی لوح بینائی یا سیاهی مردمک دیده را از آن گرمی میشمارم که برای جان عاشق صورت مکتوبی از لوح خال مشکین تست ۵ - برقع: بضم اول و سکون دوم و ففتح سوم نقاب و روبند ۶ - معنی بیت: اگر در اندیشه آنی که نشان نابودی را در جهان از ریشه برکنی، گیسوی خود را پریشان کن تا جانهای عاشقان زنده دل فرو ریز و رسم فنا را از عالم براندازد ۷ - مسکین دو سرگردان: دو

سرگشته ناتوان، صفت مقدم و موصوف ۸ - معنی بیت: چه همت بلندی حافظ دارد که از دو جهان فرودین و برین جز غبار کوی تو هیچ چیز در نظرش قدر و بهائی ندارد.

غزل ۹۶

درد ما را نیست درمان الغیث^۱
هجر ما را نیست پایان الغیث
دین و دل بردند و قصدِ جهان کنند
الغیث از جورِ خوبان الغیث
در بهایِ بوسه جانی طلب
میکنند این دلستانان الغیث
خون ما خوردند این کافردلان
ای مسلمانان، چه درمان الغیث^۲
همچو حافظ روز و شب بسی خویشتن
گشته‌ام سوزان و گریان الغیث^۳

وزن غزل ۹۶: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مسدس مقصور)

۱ - الغیث: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم بمعنی بفریادم برسید، در سیاق فارسی حالت شبه فعل دارد و در شمار اصوات است مأخوذ از غیث عربی بکسر اول بمعنی فریادرسی و فریادخواهی ۲ - معنی بیت: این سیاه‌دلان بیرحم خون ما را ریختند، ای گروندگان بآیین حق علاج کار چیست، بفریادم برسید ۳ - شیان روزان حافظ وار بیخود و بیتاب در آتش جدائی میسوزم و سرشک میبارم، بفریاد برسید.

غزل ۹۷

توئی که بر سرِ خوبان کشوری چون تاج
سزد اگر همه دلبران دهندت باج
دو چشمِ شوخِ تو بر هم زده خطا^۱ و حبش^۲
بچین زلفِ تو ما چین^۳ و همداده خراج

بیاض^۱ روی تو روشن، چو عارض^۵ رخ روز

سواد زلف سیاه تو هست ظلمت^۶ داج^۶

دهان شهید تو داده رواج^۷ آب خضر^۷

لب چو قند تو برد از نبات مصر رواج

ازین مرض بحقیقت شفا نخواهم یافت

که از تو درد دل، ای جان، نمیرسد بعلاج

چرا همی شکنی، جان من، ز سنگ دلی^۸

دل ضعیف که باشد بسنازکی چو زجاج^۹

لب تو خضر و دهان تو آب حیوانست^{۱۰}

قد تو سرو و میان موی و بر^{۱۱} بهیات^{۱۱} عاج^{۱۱}

فتاد در دل حافظ هوای^{۱۳} چون توشهی

کمینه^{۱۲} ذره خاک^{۱۵} در^{۱۵} تو بودی کاج^{۱۶}

مراقتی که پیران رسید

وزن غزل ۹۷: مفاعن فعلائن مفاعن فعلان (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبخ)

۱ - خطا: ختا بفتح اول نام شهری است در ترکستان که مشک خیز است زیبايان آن بحسن

مشهور ۲ - حبش: بفتح اول و دوم حبشه، کشور سیاهان در خاور افریقا ۳ - ماچین: چین بزرگ یا چین

اصلی (لفت نامه دهخدا) - معنی بیت: دیدگان تو که در دلبری گستاخند، در سرزمین ختا و حبشه شوری

برانگیخته اند و چین بزرگ و هندوستان بشکن زلف تو بنشان اطاعت باج داده اند ۴ - بیاض: بفتح اول

سپیدی ۵ - عارض رخ روز: صفحه رخسار خورشید ۶ - داج: تساریک، صفت جانشین موصوف

(تسب) ۷ - آب خضر: آب حیات که خضر از آن نوشید؛ خضر در اینجا بضرورت حفظ وزن بکسر دوم

خوانده میشود - معنی بیت: دهان تو که از انگین است، مایه شهرت آب حیات یا چشمه نوش گشته و لب

شکرین تورو نوق بازار نبات مصری را شکسته است ۸ - سنگ دلی: بیرحمی و نامهربانی ۹ - زجاج: بضم

اول آبگینه یا شیشه ۱۰ - معنی مصرع: بودن لب را در کنار دهان بملازمت خضر با چشمه حیوان تشبیه

کرده است ۱۱ - بر: بفتح اول سینه و آغوش ۱۲ - بهیات عاج: بشکل پیلسته از سپیدی ۱۳ - هوی: بفتح

اول و الف مقصوره در آخر عشق ۱۴ - کمینه: بفتح اول و کسر دوم کمترین، صفت ذره ۱۵ - در: درگاه

۱۶ - کاج: بمعنی کاش و کاشکی هم هست که بمعنی افسوس و تأسف باشد... و آنرا بیشتر بوقت

طلب چیزی یا کردن کاری بطریق آرزو گویند (نقل باختصار از برهان قاطع)

غزل ۹۸

اگر بمنهَبِ تو خون عاشقست مباح^۱
 صلاح^۲ ما همه آنست کان تراست صلاح
 سوادِ زلفِ سیاهِ تو جاعِلِ الظلمات
 بیاضِ رویِ چو ماهِ تو فائقِ الاصباح^۳
 زچینِ زلفِ کمندت کسی نیافت خلاص
 از آن کمانچهٔ ابرو و تیر چشم نجاج^۴؟
 زدیده‌ام شده یک چشمه در کنار روان
 که آشنا^۵ نکند در میانِ آن ملاح^۶
 لبِ چو آبِ حیاتِ تو هست قوتِ جان
 وجودِ خاکی ما را ازوست ذکرِ رواح^۷
 بدادِ لعلِ لبِ بوسهٔ بصد زاری^۸
 گرفت کامِ دلم زو بصد هزار الحاح^۹
 دعایِ جانِ تو وردِ زبانِ مشتاقان
 همیشه تا که بود مستصلِ مسأ^{۱۰} و صباح^{۱۱}
 صلاح و توبه و تقوی زمامجو حافظ
 زرنند و عاشق و مجنون کسی نیافت صلاح^{۱۲}

وزن غزل ۹۸: مفاعِلن فَعْلانن مفاعِلن فَعْلان (بهر مجتث شمن مخبون مقصور)

۱ - مباح: بضم اول جلال و جایزه، اسم مفعول از اباحه ۲ - صلاح: بفتح اول مصلحت و خیر و نیکی ۳ - معنی بیت: سیاهی گیسوی مشکین تو ظلمت آفرین است و سپیدی چهرهٔ چون ماه تو شکافنده و پدید آورندهٔ صبحهای روشن است ۴ - نجاج: بفتح اول رستگاری و پیروزی - معنی بیت: هیچکس از شکن گیسوی خم اندر خم تو رهائی نیابد. از آن کمان خرد ابروان و تیر نگاه آیا چشم رستگاری توان داشت؟ استفهام مجازاً مفید نفی است یعنی رستن و جان بردن مسیر نیست ۵ - آشنا: ثنا ۶ - ملاح: بفتح اول و تشدید دوم کشتی بان ۷ - ذکر، بکسر اول دعا و نماز ۸ - رواح: بفتح اول شبانگاه؛ در صفحهٔ ۱۱۲ جامع

نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد لذت راح بجای ذکر رواح آمده که بر متن ترجیح دارد و راح در عربی بمعنی شراب است - معنی بیت: لب چون چشمه نوش تو نیرو بخش جان است و پیکر خاکی ما از آن لذت شراب و نشاط باده می یابد ۹ - زاری: لایه و عجز و نیاز ۱۰ - الحاح: بکسر اول و سکون دوم درخواستن باصرار و مبالغه کردن ۱۱ - مسا: بفتح اول شام ۱۲ - صباح: بفتح اول بامداد ۱۳ - صلاح: بفتح اول خیر و نیکی و پارسائی؛ میان صلاح در آغاز بیت و صلاح در آخر بیت صنعت ردالصدر الی العجز رعایت شده است.

غزل ۹۹

دل من در هوای روی فرخ^۱
 بود آشفته^۲ همچون موی فرخ
 بجز هندوی زلفش^۳ هیچکس نیست
 که برخوردار شد از روی فرخ
 سیاهی^۴ نیک بختست آنکه دایم
 بود همراز وهم زانوی^۵ فرخ
 شود چون بیدلرزان سرو آزاد
 اگر بیند قید دلجوی فرخ
 بده ساقی شراب ارغوانی
 بیاد نرگس جادوی^۶ فرخ
 دوتا شد قامت همچون کمانی
 زغم پیوسته چون ابروی فرخ
 نسیم مشک تاتاری خجل کرد
 شمیم زلف عنبر بوی فرخ
 اگر میل دل هرکس بجایست
 بود میل دل من سوی فرخ
 غلام همت آنم که باشد
 چو حافظ بنده و هندوی^۸ فرخ

وزن غزل ۹۹: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

- ۱ - در هوای روی فرخ: بعشق روی محبوبم فرخ ۲ - آشفته: پریشان ۳ - هندوی زلف: سیاهی که گیسوی مشکین است، اضافه بیانی ۴ - سیاه نیکبخت: باستعاره مقصود مسوی مشکین ۵ - هم زانو: همشین ۶ - نرگس جادو: نرگس افسونگر، باستعاره چشم مقصود است ۷ - شمیم: بفتح اول بوی خوش ۸ - هندوی فرخ: غلام و زرخرید فرخ.

غزل ۱۰۰

دی پیر می فروش که ذکرش بخیر باد^۱

گفتا: شراب نوش و غم دل ببر زیاد

گفتم: بباد میدهم باده نام و ننگ^۲

گفتا: قبول کن سخن و هرچه باد باد

سود و زیان و مایه چو خواهد شدن زدست

از بهر این معامله غمگین مباش و شاد^۳

بادت بدست باشد، اگر دل نهی بهیچ

در معرضی^۴ که سخت سلیمان رود بسباد

حافظ گرت زبند حکیمان مالالتست

کوته کنیم^۵ قصه که عمرت دراز باد

وزن غزل ۱۰۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع منمن اخرب مکفوف مقصور)

- ۱ - ذکرش بخیر باد: یادش بنیکی باد ۲ - نام و ننگ: آبرو - معنی بیت: پیر میفروش گفتم: میگساری آبروی مرا بر باد میدهد و نابود میسازد. پاسخ داد: بپذیر و می بنوش، هرچه پیش آید، خوش آید ۳ - معنی بیت: زندگی دنیا چندان ارزشی ندارد، از سود آن شاد مشو و از زیانش اندوهگین مباش چه سرمایه و سود و زیانش همه بر باد میرود ۴ - معرض: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم جایگاه و عرض گاه - معنی بیت: آنجا که تخت فرمانروائی حضرت سلیمان بیاد فنا میرود، تو اگر بزندگی دنیا که نیستی هست نماست دل بیندی، چیزی جز باد در دست نخواهی داشت مقصود آنکه تهیدست خواهی ماند، سعی گوید: بیادگار کسی دامن نسیم صبا گرفته ایم چه حاصل که باد در چنگ است ۵ - کوته کنیم: کوتاه و مختصر کنیم - میان کوته و دراز در این مصراع مراعات صنعت تضاد شده است.

غزل ۱۰۱

شراب و عیشِ نهان چیست؟ کارِ بی‌بنیاد
 زدیم برصَفِ رندان و هرچه بادآباد^۱
 گره زدل بگشا و زسپهر یاد مکن
 که فکرِ هیچ مهندس چنین گره نگشاد^۲
 زانقلابِ زمانه^۳ عجب مدار که چرخ
 ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد
 قدح بشرطِ ادب^۴ گیر، زانکه ترکیش
 زکاسه^۵ سرِ جمشید و بهمنست و قباد^۵
 که آگهست^۶ که کاوس^۷ و کی^۸ کجارتند؟
 که واقفست^۹ که چون رفت تخت جم بر باد؟
 زحسرتِ لبِ شیرین هنوز می‌بینم
 که لاله میدمد از خونِ دیده فرهاد^{۱۰}
 مگر که لاله بدانست بیوفائی دهر
 که تا بزاد و بشد جامِ می زکف ننهاد^{۱۱}
 بیا بیا که زمانی زمی خراب شویم
 مگر رسیم بگنجی در این خراب‌آباد^{۱۲}
 نمیدهند اجازت مرا بسیرِ سفر^{۱۳}
 نسیمِ بسادِ مصلّا و آبِ رکناباد
 قدح مگیر چو حافظ مگر بناله چنگ
 که بسته‌اند بر ابریشمِ طرب دل‌شاد^{۱۴}

وزن غزل ۱۰۱: مفاعیلن فاعلتن مفاعیلن فاعلتن (بحر مجتث مشن مخبون اصلم مسبق)

۱ - معنی بیت: باده و نشاط شراب پنهانی را چه میتوان خواند، کاری برپایه و ناستوار. ما بجمع

قلندران وارسته پیوستیم، هرچه پیش آید، خوش آید ۲ - معنی بیت: از دل عقده غم را باز کن و ملول مبائن و باسرار آسمان مبرداز که اندیشه هیچ مهندسی برمز پیچیده این عقده پی نبرد ۳ - انقلاب زمانه: برگشتن روزگار و دگرگونی آن ۴ - بشرط ادب: برسم ادب و پاس احترام ۵ - جمشید و بهمن و قباد: نام سه تن از شاهان باستانی که در شاهنامه ذکر آنان رفته است، مراد از قباد همان کيقباد پادشاه سلسله کیانی است ۶ - که آگهست: کسی آگاهی ندارد، استفهام مجازاً مفید نفی ۷ - کاوس: همان کیکاوس پادشاه کیانی مقصود است ۸ - کی: بفتح اول و سکون دوم پادشاه پادشاهان و پادشاه قهار، لقب شاهان سلسله کیان ۹ - واقف: آگاه و با وقوف معنی مصراع: کسی نمیداند که تخت جم یا سلیمان را باد چگونه میبرد و بایهام مقصود آنکه تخت جم چگونه بر باد رفت و نابود شد ۱۰ - معنی بیت: تاکنون هم می نگرم که از سرشک خونین فرهاد که در غم جدائی از لب شیرین بر خاک میچکد، لاله سرخ سر از زمین بر میزند، غبار همدانی گوید: پیای لاله کدامین شهید مدفونست که از لحد بدر افتاده گوشه کسفتن ۱۱ - معنی بیت: لاله همانا بیمان شکنی روزگار نیک پی برده است که تا بجهان آمد و از جهان رفت، دمی از ساغر گرفتن غافل نماند ۱۲ - معنی بیت: بشتاب و بیا تا یک آن با نوشیدن مسمی معرفت بنیاد خودپرستی را ویران کنیم، شاید بگنج وصال جانان در خراب آباد جهان که آهسایش عین ویرانی است دست یابیم ۱۳ - سیر سفر: گشت و تفرج مسافرت ۱۴ - معنی بیت: حافظ وار با نغمه چنگ ساغر بگیر و بنوش، چه شادی خاطر را بر تارهای ابریشمین چنگ بسته اند یعنی شادی از شنیدن نوای چنگ در دل پدید می آید.

مرکز تحقیق و پژوهش
غزل ۱۰۲

دوش آگهی زیارِ سفر کرده داد باد
من نیز دل بباد دهم، هرچه باد باد^۱
کارم بدان رسید که همرازِ خود کنم
هر شام برقی لامع^۲ و هر باهداد باد^۳
در چین طره تو دل بی حفاظ من
هرگز نگفت: مسکنِ مألوف^۴ یباد باد
امروز قدرِ پندِ عزیزان شناختم
یارب روانِ ناصح^۵ ما از تو شاد باد
خون شد دلم بیاد تو، هر گه که در چمن
بندِ قبایِ غنچه گل میگذاد باد^۶

از دست رفته بود وجودِ ضعیفِ من^۷
 صبحم^۸ بیوی وصلِ تو جان باز داد باد
 حافظ نهادِ نیک^۹ تو کامت بر آورد
 جانها فدایِ مردمِ نیکو نهاد باد

وزن غزل ۱۰۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع اخرب مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: دیشب نسیم از محبوب سفر گزیده خبر آورد، من بمزدگانی دل خود را بباد سپردم، هر چه پیش آید، خوش آید ۲ - لامع: درخشان، اسم فاعل از لمعان - برق لامع: آذرخش درخشنده، باستعاره مقصود شرار آتش سوزان سینه ۳ - باد: باستعاره مقصود آه سرد - معنی بیت: کارم بآنجا کشید که هر شب شرار آتش سوزان سینه و هر صبح آه سرد را دمساز خود میسازم ۴ - مألوف: دلخواه و محبوب و خو گرفته، اسم مفعول از الفت - معنی بیت: در شکن گیسوی تو دل ناپروای من هیچگاه از فضای سینه که جایگاه خو گرفته اوست یادی نمیکند ۵ - ناصح: خیرخواه و نصیحتگو و اندرز دهنده ۶ - معنی بیت: هر زمان که نسیم گره جامه غنچه گل را باز میکرد و آن را شکفته میساخت، من بیاد بند قبا گشودن تو می افتادم و دلم از رشک خون میشد ۷ - وجود ضعیف من: پیکر ناتوانم ۸ - صبحم: صبح مرا ۹ - نهاد نیک: سرشت پاک - معنی بیت: ای حافظ، سرشت پاک تو ترا براد دل میرساند، جانها بقربان مردم نیک طینت باد.

غزل ۱۰۳

روزِ وصلِ دوستداران^۱ ییاد باد
 یاد باد آن روزگاران یاد باد
 کام از تلخیِ غم چون زهر گشت
 بانگِ نوشِ شادخواران یاد باد^۲
 گرچه یاران فارغند از یادِ من
 از من ایشانرا هزاران^۳ یاد باد
 مبتلا گشتم درین بند و بلا
 کوششِ آن حق گزاران یاد باد^۴
 گرچه صد رودست در چشمم مدام
 زنده رود^۵ باغ کاران^۶ یاد باد

رازِ حافظ بعد ازین ناگفته ماند

ای دریغا رازداران یاد باد^۷

وزن غزل ۱۰۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بهر رمل مسدس مقصور)

۱ - دستداران: محبوبان و محبان یا معشوقان و عاشقان ۲ - معنی بیت: از شرنگ اندوه دهان من تلخ شد. آوایی بلند نوشتانوش میگساران که بشادی دوستان می مینوشیدند یاد باد ۳ - هزاران: هزارها بار. قید شمار ۴ - معنی بیت: در زنجیر صحبت ناکسان و عذاب جدائی گرفتار ماندم مساعی و مجاهدتهای نیک یارانی که حق دوستی را ادا میکردند و ما را تنها نمیگذاشتند، هرگز فراموش مباد ۵ - زنده رود: بفتح اول و سکون دوم رودخانه اصفهان که امروز بان زاینده رود گویند و بصورت زنده رود و زنده رود تعریب شده است ۶ - باغ کاران: نام یکی از چهار باغ معروف اصفهان که مشرف بر زنده رود بوده است و متصل بباروی شهر (نقل باختصار از لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: هر چند که پیوسته دیده ام سرچشمه صد جویبار اشک است، با این حال یاد نهر زنده رود که از کنار باغ کاران میگردد، از خاطر فراموش مباد. حافظ در غزل دیگر از زنده رود یاد کرده است:

خرد در زنده رود انداز و می نوشی بگلنانگ جوانان عراقی

۷ - معنی بیت: از این پس حافظ سر خود را با کسی در میان نتواند نهاد. دریغ و افسوس که محرم سری یافت نمیشود، یاد یاران رازبوش بخیر باد.

غزل ۱۰۴

جمالت آفتابِ هر نظر باد

زخوی رویِ خوبتِ خوبتر باد^۱

همای زلفِ شاهینِ شهرت را

دلِ شاهانِ عالمِ زیرِ پر باد

کسی کو بسته زلفت نباشد

چو زلفتِ درهم^۳ و زیرِ زبر^۲ باد

دلی کو عاشقِ رویت نباشد

همیشه غرقه در خونِ جگر باد

بسته چون غمزهات ناوک فشاند^۴

دلِ مجروح من پیشش سپر باد

چو لعلِ شکرینت^۷ بوسه بخشد

مذاق^۸ جان من زو پرشکر باد

مرا از تست هردم تازه عشقی

ترا هر ساعتی حسنی دگر باد^۹

بجان مشتاقِ رویِ تست حافظ

ترا در حالِ مشتاقان نظر باد

وزن غزل ۱۰۴: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بهر هزج مسدس مقصور)

۱ - معنی بیت: خدا کند که چهره ات نوربخش هر دیده باشد و رخسار نکویت از نظر حسن روز بروز

زیباتر گردد ۲ - همای زلف: تشبیه صریح، گیسوی تو که سایه اش چون سایه هما فرخندگی و میمنت

می بخشد - معنی بیت: دل فرمانروایان جهان فرمان پذیر و در پناه گیسوی تو باد که از بلند پروازی گوئی شهر

شاهین بر خود بسته است ۳ - درهم: پریشان ۴ - زیر وزیر: سرنگون و آشفته و پریشان ۵ - بتا: ای بت،

صنعا، استعاره از معشوق ۶ - ناوک فشانند: تیر افکنند ۷ - لعل شکرین: لب لعل قام نوشین ۸ - مذاق

جان: بفتح اول کام و زبان جان، استعاره مکتبه ۹ - معنی بیت: مهر من هر نفس بر تو تازه میشود و می افزاید،

ترا نیز هر ساعت جلوه جمالی دیگر باد.

مرکزیت کتب و مطبوعات

غزل ۱۰۵

صوفی ارپاده باندازه خورد نوشش باد

ورنه اندیشه این کسار فراموشش باد^۱

آنکه یک جرعه می از دست تواند دادن

دست با شاهد مقصود در آغوشش باد^۲

پیر ما گفت: خطا بر قلم صنع^۳ نرفت

آفرین بر نمظر پاکِ خطاپوشش باد

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود

شرمی از مظلمه^۴ خون سیاوشش باد

گرچه از کبر^۵ سخن با من درویش نگفت

جان فدای شکرین پسته خاموشش^۶ باد

چشمم از آینه‌دارانِ خط‌وخالش گشت

لبم از بوسه‌ربایانِ سرودوشش باد^۷

نرگسِ مست^۸ نوازش کنِ مردم‌دارش

خونِ عاشق بقدرِ گر بخورد نوشش باد

بغلامی^۹ تو^{۱۰} مشهور جهان شد حافظ

حلقهٔ بندگی^{۱۱} زلفِ تو در گوشش باد

وزن غزل ۱۰۵: فاعلان فعلان فعلان فعلان (بهر رمل منمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ - معنی بیت: درویش سالک اگر شراب عشق باندازهٔ تاب‌وتوان خود بنوشد، گوارای وی باد و اگر حد خویشتن نشناسد، اندیشهٔ سیر و سلوک در طریق معرفت از خاطرش دور باد ۲ - معنی بیت: کسی که یک آشام (جرعه) باده کمتر تواند نوشید و اندازه نگاه تواند داشت، باشد که دست در گردن شاهد مقصود آورد و از وصال محبوب کامیاب گردد ۳ - صنع: بضم اول و سکون دوم آفرینش و کار - قلم صنع: خامهٔ هستی، اضافهٔ تخصیصی - معنی بیت: پیر روشمندل ما بفراست دریافت و بریدی که پنداشته بود خطائی بر خامهٔ آفرینش رفته است، فرمود: خطا و اشتباهی از قلم صنع در کنارگاه هستی صادر نشده است. آفرین بر دیدهٔ پاک‌بین پیر مرشد باد که خطای مرید را دریافت ولی بروی او نیاورد و هدایش کرد: برخی هم میگویند که از این بیت همان ظاهر معنی الفاظ مرادست و بتأویل نیازی ندارد ۴ - مظلمه: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم دادخواهی - معنی بیت پادشاه ترکستان افراسیاب بگفتار سخن‌چینان که ادعای دوستی یا وی دارند، گوش فرا میدهد و کشتن سیاوش را مباح و روا می‌شمارد، از دادخواهی خون سیاوش که بستم میریزد باید حیا کند: در صفحهٔ ۴۱ لطیفهٔ غیبیه تألیف محمد بن محمد الدارایی آمده است مراد از شاه ترکان باصطلاح اهل عرفان افراسیاب نفس است و مدعیان خواهش‌های نفسانیند که باعث هلاک ویند و سیاوش عبارت از عقل معاد است... ۵ - کبر: بکسر اول بزرگی و گردن‌فرازی ۶ - شکرین پستهٔ خاموش: باستعاره مقصود دهان نوشین یار که لب بسخن نمی‌گشاید ۷ - معنی بیت: چون جمال یار همواره در نظرم نمایان است، گوئی دیدهٔ من آینه‌دار سبزهٔ عذار و خال هندوی اوست، امید است که لبم نیز سعادت بوسه ربودن از سینه و شانهٔ وی را بیابد ۸ - نرگس مست: استعاره از چشم خمارآلود - معنی بیت: اگر نرگس چشم مخمور و مردمی‌خوی مهرپانش خون بیدلان را در پیاله بنوشد بر او گوارا باد ۹ - بغلامی تو: بسبب چاکری و بندگی تو؛ بای حرف اضافهٔ مفید سببیت ۱۰ - حلقهٔ بندگی: نشان غلامی و زرخرید بودن حلقه‌ای در گوش بندگان میکردند که بآن حلقهٔ بندگی میگفتند، سحبی گوید:

بندۀ حلقه بگوش ارنوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

غزل ۱۰۶

تست بنایِ طیبیان نیازمند مباد
 وجودِ نازکتِ آزردۀ گزند مباد^۱
 سلامتِ همه آفاق^۲ در سلامتِ تست
 بهیچ عارضه شخصِ تو دردمند مباد
 جمالِ صورت و معنی زامنِ صحتِ تست
 که ظاهرت دزم^۳ و باطنت نژند مباد
 درین چمن چو درآید خزان بیغمائی^۴
 رهش برو سهی قامتِ بلند مباد
 در آن بساط که حسنِ تو جلوه آغازد
 مجالِ طعنه بدین و بدپسند مباد^۵
 هر آنکه روی چو ماهت بچشم بد بیند
 بر آتشِ تو بجز جانِ او سپند مباد
 شفا زگفته شگرفشانِ حافظ جوی
 که حاجتِ بعلاجِ گلاب و قند مباد

وزن غزل ۱۰۶: مفاعلهن فاعلهن مفاعلهن فاعلات (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱- معنی بیت: بن تو بی اعتنائی و کبر رزشکان محتاج مباد و بیکر ظریف و لطیف تو رنجه آسیب و درد نگردهد ۲- آفاق: کرانهها جمع افق - سلامت همه آفاق: ایمنی و آسودگی کران تا کران گیتی و مجازاً مقصود همه مردم جهان ۳- دزم: بکسر اول و فتح ثانی و سکون میم افسرده و غمگین و اندوهناک (برهان قاطع) - معنی بیت: زیبایی ظاهر و کمال باطن در پناه تندرستی تست، امید است که ظاهرت افسرده و خاطرت غمزه نباشد ۴- یغمائی: تاراج و یغما و غارت: در سیاق فارسی گاه حرفی بر آخر برخی کلمات افزوده میشود که تغییری در معنی پدید نمی آورد و از این قبیل است زیادت و زیادت، ارمغان و ارمغانی، قربان و قربانی، یغما و یغمائی فلان و فلانی - معنی بیت: چون پائیز در این گلستان بتاراج و یغماگری روی آورد، راه او بسوی سرو افراشته بالای تو بسته باد ۵- معنی بیت: در آن پهنه که زیبایی تو بجلوه و نمایش پردازد، آنرا که از بدسرشتی چشم زیباپسند ندارد و خوب بدیده اش بد و بد خوب نماید، فرصت عیبجوئی و سرزنش

مباد. ۶ - سپند: بکسر اول و فتح دوم و سکون سوم تخمی باشد که بجهت چشم زخم (دفع آسیب چشم بد) سوزند (برهان قاطع) - معنی بیت: هر کس که چهره ماهوش ترا با دیده بدپسند بنگرد و خوبی و حسن را نبیند، در آتش سوزان خشم تو جان وی سپند باد؛ در جامع نسخه دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند در صفحه ۱۲۳ «بجز بر آتش غم» بجای «بر آتش تو بجز» آمده که بر متن ترجیح دارد.

غزل ۱۰۷

حسنِ تو همیشه در فزون باد
رویت همه ساله لاله گون باد
اندر سِرِ ما خیالِ عشقت
هر روز که باد در فزون باد^۱
هر سرو که در چمن درآید
در خدمتِ قامتِ نگون باد^۲
چشمی که نه فتنه تو باشد
چون گوهر اشک غرقِ خون باد^۳
چشمِ تو زبهر دلربائی
در کردنِ سحر ذوفنون^۴ باد
هر جا که دلیست در غمِ تو
بی صبر و قرار و بی سکون باد
قدِّ همه دلبرانِ عالم
پیشِ الفِ قدمت چو نون باد^۵
هر دل که ز عشقِ تست خالی
از حلقهٔ وصلِ تو بسرون باد^۶
لعلِ تو که هست جانِ حافظ
دور از لبِ مردمانِ دون باد^۷

وزن غزل ۱۰۷: مفعول مفاعیلن مفاعیل (بهر هزج مسدس اخرب مقبوض مقصور)

۱ - معنی بیت: تصور مهرورزی بر جمال تو در اندیشهٔ ما هر روز که باشد، پیش از روز پیش باد ۲ -

معنی بیت: هر سرو سهی که در گلستان میروید در پیش بالای افراشته تو پست باد یا بستان بندگی در پیش بالای تو قامتش خمیده باد ۳ - معنی بیت: دیده‌ای که فریفته جمال تو نباشد، چون مرواریدهای اشک بخون دل آغشته باد؛ در صفحه ۱۲۱ جامع نسخ دیوان حافظ در یکی از نسخه‌ها «از گوهر اشک» بجای «چون گوهر اشک» آمده که بر متن ترجیح دارد یعنی از بسیاری گریه غرق خون باد ۴ - ذوفنون: صاحب فنها و شیوه‌ها و فریبه‌ها، صفت ترکیبی ۵ - معنی بیت: قامت همه دلربایان جهان در برابر بالای راست الفسان تو مانند حرف «ن» خمیده باد یعنی همه نکویان در پیش تو بستان بزرگداشت سر فرود آورند ۶ - معنی بیت: دلی که براستی عاشق تو نباشد و بهوس وصل تو خواهد از انجمن وصال دور باد ۷ - لعل: باستعاره مراد لب لعل قام ۸ - دون: بضم اول فرومایه، صفت مردمان.

غزل ۱۰۸

خسروا گوی فلک^۱ در خمِ چوگان تو باد

ساحتِ کون و مکان عرصه میدان تو باد

زلفِ خاتونِ ظفر شیفته^۲ پرچم تست

دیده فتحِ ابد عاشقِ جولان تو باد

ای که انشاءِ عطارد^۳ صفتِ شوکت تست

عقلِ کل چاکرِ طغراکش^۴ دیوان تو باد

طیره^۵ جلوه طوی قید چون سرو تو شد

غیرتِ خلیلِ برین ساحتِ بستان تو باد

نه بتنها حیوانات^۶ و نباتات و جماد

هرچه در عالم امرست،^۷ بفرمان تو باد

وزن غزل ۱۰۸: فاعلاتن فملاتن فملاتن فملات (بحر رمل منمن مخبون مقصور)

۱ - گوی فلک: گوی گردون، تشبیه صریح - معنی بیت: شهریارا، گوی گردون دستخوش و سرگردان

چوگان فرمان تو و پهنه گشاده جهان هستی جولانگه تو باد ۲ - پرچم: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم چیزی باشد سیاه و مدور که برگردن نیزه و علم بندند (برهان قاطع) و علی الظاهر رشته‌هایی سیاه و یا دم گاو و یا غرغاو بود که در زیر سنان علم یا نیزه چون طره از آن می‌آویخته‌اند مجازاً کاکل (لغت‌نامه دهخدا) - معنی بیت: گیسوی ملکه پیروزی عاشق پرچم درفش تست و چشم فتح و گشایش جاودانی دلباخته تاخت و تاز تو باد.

مقصود آنست که بهر سوی که جنبش کنی و روی آوری، فتح و پیروزی هوادار تو باشد ۳ - عطارد؛ بضم اول و کسر چهارم یکی از هفت سیاره معروف که بفارسی آنرا تیر نامند و دبیر فلک خوانده و مری نویسندگان شمرده‌اند ۴ - طفر اکش؛ بضم اول و سکون دوم نگارنده طفر یا نشان ویژه پادشاهی بر فرمانها، صفت مرکب فاعلی - معنی بیت: ای که دبیری تیر برای توصیف شکوه تست، عقل کل که مجمع خردهاست، بنده طفرانویس یا طفرانگار فرمانهای دفتر تو باد ۵ - طیره؛ بفتح اول و سکون دوم سبکی و خفت - معنی بیت: بالای سروآسای تو مایه سبکی و خفت قدر جلوه و خودنمایی طوبی درخت بهشتی گشت و بهنه گشاده گلستان تو مایه رشک بهشت اعلی باد ۶ - حیوانات؛ بفتح اول جانوران، در سیاق فارسی گاه بسکون دوم خوانده میشود ۷ - عالم امر؛ جهان غیب و عالم ملکوت - در مصراع اخیر ظاهراً غلوی شده است که خلاف ادب شرعی است.

غزل ۱۰۹

دیرست که دلدار پیامی نفرستاد

ننوشت سلامی و کلامی نفرستاد

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران رسیدی

پیکی ندوانید و سلامی نفرستاد

سوی من وحشی صفت عقل رمیده

آهوروشی،^۲ کبک خرامی^۳ نفرستاد

دانست که خواهد شدنم مرغ دل^۴ از دست

وز آن خط چون سلسله دامی نفرستاد

فریاد که آن ساقی شگر لب بر مست

دانست که مخمورم^۵ و جامی نفرستاد

چندانکه زدم لاف کرامات^۶ و مقامات^۷

هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد

حافظ بادب باش که واخواست نباشد

گر شاه پیامی بغلامی نفرستاد

وزن غزل ۱۰۹: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: صد نامه گسیل داشتم ولی آن فرمانفرمای سواران عرصه حسن قاصدی بنزد من روانه نکرد و درود و سلامی نرساند ۲ - آهوروش: آهورفتار، صفت ترکیبی جانشین موصوف (دلبر) که در جمله مسندالیه یا فاعل است ۳ - کبک خرام: کبک پویه بکنایه یعنی تیزگام، صفت ترکیبی جانشین موصوف (قاصد) - معنی بیت: دلبر آهورفتار که از دلدادگان میرمد، قاصد کبک پویه و تیزگامی نزد من عاشق بیابان نورد خرد گم کرده نفرستاد ۴ - مرغ دل: طایر دل، تشبیه صریح - معنی بیت: دریافته بود که طایر دل من از دست می‌رود و سرگشته میماند ولی از خط زیبای بهم پیوسته خود نامه‌ای نفرستاد تا دلم بسته آن شود و آرام گیرد ۵ - و: حرف ربط برای استدراک یعنی رفع توهم، معادل ولی - معنی بیت: جای شکوه و فریادست که ساقی نوشین لب مست از باده حسن دریافت که خمار آلوده‌ام ولی ساغری برای من نفرستاد ۶ - کرامات: بفتح اول جمع کرامت در اصطلاح تصوف کار شگفت‌آور و خارق عادت است که از اولیاء حق بظهور می‌رسد ۷ - مقامات: بفتح اول جمع مقام، مقام عبارت از منزلت و مرتبتی است که بنده بواسطه آداب خاصی بدان رسد و از طریق تحمل سختی و مشقت بدان نائل گردد (نقل از فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه) - معنی بیت: هر چند ادعا کردم که من در سیر و سلوک صاحب مقامات و کراماتم، ساقی شکر لب بسخن من التفاتی نداشت و خبری از هیچ‌جا برای من نیاورد و گفته‌های مرا تأیید نکرد.



مرکز تحقیقات کتابخانه ملی و آرشیف ملی ایران
غزل ۱۱۰

پیرانه سرم^۱ عشقِ جوانی بسر افتاد
وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد
از راهِ نظر مرغِ دلم گشت هواگیر^۲
ای دیده نگه کن که بدام که در افتاد
دردا که از آن آهویِ مشکین^۳ سیه چشم
چون نافه بسی خونِ دلم در جگر افتاد
از رهگذر^۴ خاک سِرِ کویِ شما بود
هر نافه که در دستِ نسیم^۵ سحر افتاد
مژگانِ تو تا تیغِ جهانگیر بر آورد
بس کشته دل زنده که بر یکدگر افتاد^۶

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات^۷

با دردکشان هر که درافتاد برافتاد

گر جان بدهد، سنگ سیه لعل نگرود

با طینت^۸ اصلی چکند بدگهر افتاد

حافظ که سر زلف بتان دست کشش^۹ بود

بس طرفه حریفیست کش اکنون بسر افتاد

وزن غزل ۱۱۰: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مشن اخرب مکفوف مقصور)

۱ - پیرانه سر: پیران سر، سر پیری، در ایام پیری، قید زمان - معنی بیت: در ایام پیری عشق سوزان روزگار جوانیم بازگشت و سری که در خاطر یک عمر پنهان داشتیم، آشکار شد ۲ - هواگیر: گرفتار عشق، صفت مرکب مشتق از ماده فعل امر بمعنی مفعولی - معنی بیت: با نگاهی طایر دل گرفتار عشق و هوی شد، ای چشم بین که دل پای بند چه معشوق ستمگری گشت ۳ - آهوی مشکین: با استعاره مقصود دلبر آهروش - معنی بیت: دریغ و درد که از آن دلبر سیاه چشم که چون آهوی مشکین از من میرمد، جگر سوخته ام چون نافه پر از خون دل ورنج جانفرسا گشت ۴ - رهگنر: معبر، گذر، راه گذر، اسم مکان ۵ - دست نسیم: دست باد، استعاره مکنیه ۶ - معنی بیت: همینکه مزگان تو خنجر برای تسخیر جهان عشق برکشید، از کشتگان تیغ تو که با تثار جان زندگی جاوید یافتند، پشته ها پدید آمد ۷ - دیر مکافات: سرای جزا و پاداش، اضافه تخصیصی - معنی بیت: بارها آزموده ایم که در این جهان که سرای پاداش و جزاست، هر کس با نوشندگان باده عشق بمعارضه برخاست و دشمنی ورزید، بیخ وجودش برکنده شد و نابود گشت ۸ - طینت: پکر اول سرشت - معنی بیت: اگر سنگ تیره دل با کوشش بسیار جانش هم بلب برسد، لعل گرانبها نتواند گشت با سرشت بنیادی چه تواند کرد که نیک گهر آفریده نشده است، شاعر گوید:

قبول مساده شرط است در افاضت فیض وگرنه بخل نباشد بمبدی فیاض

۹ - دست کش: دستخوش و زیر دست و در دست گرفته، صفت مرکب از ماده فعل امر بمعنی مفعولی - معنی

بیت: حافظ که در روزگار جوانی دستش بنوازش بگیسوی زیباییان میرسد، اینک که پیر شده است و باز عشق

جوانی برش زده در اندیشه حریفی کردن و عشقبازی شگفت آوری است.

غزل ۱۱۱

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

عارف از خنده می^۱ در طمع خام افتاد

حسنِ رویِ تو بیک جلوه که در آینه کرد
 این همه نقش در آینهٔ اوهام افتاد^۲
 این همه عکس می و نقش نگارین^۳ که نمود
 یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد
 غیرت عشق زبان همه خاصان برید
 کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد^۴
 من زمسجد بسخرابات نه خود افتادم
 اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد^۵
 چکند کز پی دوران نرود چون پرگار؟
 هر که در دایره گردش ایام افتاد
 در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج
 آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد^۶
 آن شد^۷ ای خواجه که در صومعه^۸ بازم بینی
 کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد
 زیر شمشیر غمش رقص کنان^۹ باید رفت
 کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد
 هر دمش^{۱۰} با من دلسوخته لطفی دگرست
 این گداین که چه شایسته انعام^{۱۱} افتاد
 صوفیان جمله حریفند^{۱۲} و نظر بازولی
 زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد

وزن غزل ۱۱۱: فاعلا تن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسبق)

۱ - خنده می: باستعاره مراد نشاط می و پرتو باده در جام - معنی بیت: چون عکس جمال تو، ای محبوب ازلی، در آینه ضمیر عارف پدیدار شد، وی از نشاط و پرتو می معرفت بوجد آمد و پنداشت که بمقام جمع و قرب رسیده و دلش جلوه گاه معشوق گشته است. ۲ - معنی بیت: جمال چهرهٔ تو در آینه هستی جلوه ای نمود و از آن تجلی این همه نقش گوناگون در آینه گمان و وهم پدید آمد و هر کس از آن جلوه بگونه ای

تعبیر کرد. جامی گوید:

ممکن ز تنگنای عدم نساکشیده رخت
واجب بعرصه گماه عیان نمانهاده گام
در حیرنم که این همه نقش عجیب چیست
بر لوح صورت آمده مشهود خصاص و عام
جامی معاد و مبداء و وحدت است و پس
ما در میانه کثرت موهوم والسلام

۳- نگارین: بکسر اول زیبا، صفت نسبی مرکب از اسم (نگار) + پسوند نسبت (ین)، نقش موصوف-
معنی بیت: صورتهای زیبا و عکسهای که در آئینه دل عارفان نمایان شد، یک پرتو از جمال ساقی ازل است که
در جام هستی افتاده است ۴- معنی بیت: غیرت و حمیت عشق با آنکه با خبران و مقربان را از سخن باز
داشت، نمیدانم که از این راز چگونه همگان آگاهی یافتند و بسوی معشوق ازلی روی آوردند، سعدی گوید:

این مدعیان در طلبش بسیخبرانند
کان را که خیر شد خبری باز نیامد
۵- معنی بیت: من از زاهدی و یارسانی بیگساری و مستی یعنی ترک انانیت و خودپرستی بخودی
خود روی نیاوردم از روز نخست بتقدیر ایزدی عاقبت کارم چنین بود ۶- کز: مخفف که از؛ که در اینجا
حرف ربط است مفید شرط معادل اگر- معنی بیت: هر کس در محیط سیر روزگار گرفتار آمد، اگر پرگاروار
دستخوش سرگشتگی و دوران نباشد چه میتواند کرد یعنی جز این کاری نتواند ۶- دام: باستعاره زلف خم
اندر خم- معنی بیت: دل از چاه زنخدان دست در کمند زلف تو زد ولی دریغا که از چاه برآمد و در بند اسیر
ماند؛ مقصود آنست که دشواریهای راه عشق پایان نندارد و دام خطر یکی پس از دیگری گسترده است ۷-
شد: رفت و گذشت ۸- صومعه: عبادتخانه ۹- رقص کنان: شادمان و پای کوبان، قید حالت با حال-
معنی بیت: با شادی و وجد پای کوبان باید جان بتبع عشق جانان سیرد، چه هر که کشته محبوب شد عاقبتش
محمود (ستوده) است ۱۰- هر دمش: هر نفس وی را ۱۱- انعام: بکسر اول نعمت دادن، مصدر باب
افعال ۱۲- حریف: هم پیشه و همکار و هم حرفه و مجازاً بمعنی چابک و چالاک- معنی بیت:
پشمپنه پوشان در باده نوشی چابک و چالاک و همگی عاشق پیشه اند ولی از این جمع تنها حافظ جگر سوخته
رسوای عشق شده است.

غزل ۱۱۲

آنکه رخسارِ ترا رنگی گل و نسرين داد
صبر و آرام تواند بمن مسکين داد
وانکه گيسويِ ترا رسمِ تطاول^۱ آموخت
هم تواند کرمش، دادِ من غمگين داد
من همان روز زفرهاد طمع بسبريدم
که عنانِ دلِ شيدا بلبِ شيرين داد^۲

گنج زرگر نبود، گنج قناعت^۱ باقیست

آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد

خوش عروسیست جهان از ره صورت لیکن

هر که پیوست بدو عمر خودش کاوین^۵ داد

بعد ازین دست من و دامن سرو و لب جوی

خاصه اکنون که صبا مژده فروردین داد

در کف غصه دوران دل حافظ خون شد

از فراق رخت ای خواجه قوام الدین^۶ داد

وزن غزل ۱۱۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسبخ)

۱ - رخسار ترا؛ بچهره تو، را حرف اضافه معادل به ۲ - تطاول؛ درازدستی و گردن کشی - معنی

بیت: کسی که بزلف بلند تو شیوه درازدستی تعلیم داد، بخشاینده گیش میتواند بفریاد من بسیچاره برسد و از

گیسوی تو داد مرا بخواهد ۳ - معنی بیت: من آن روز از فریاد قطع امید کردم و گفتم کارش از کار گذشت،

که زمام دل شیفته خود را بلب نوشین شیرین سپرد ۴ - گنج قناعت: گوشه سرای خرسندی بقسمت خود،

استعاره مکنیه ۵ - کاوین: کابین یا مهر و دست پیمان - معنی بیت: دنیا از نظر نقش و نگار فریبنده عروسی

دلپذیرست ولی هر کس با این عروس زفاف و وصال خواست، ناگزیر عمر گرامی را بمهر باو سپرد و فرصت

آسوده دلی را از دست داد ۶ - خواجه قوام الدین: حاجی قوام وزیر شاه شیخ ابواسحاق که حافظ بوی

ارادت داشت، نیز نگاه کنید بفرز ۱۱ شماره (۱۲)

غزل ۱۱۳

بنفشه دوش بگل گفت و خوش نشانی داد

که تاب من بجهان طره فلانی^۱ داد

دل خزانة اسرار بود و دست قضا

درش بهست و کلیدش بدلستانی^۲ داد

شکسته وار بدرگاهت آمدم که طیب

بمومیائی لطف^۳ توام نشانی داد

تنش درست و دلش شادباد و خاطر خوش
 که دست دادش^۲ و یاری نساتوانی داد
 برو معالجه خود کن ای نصیحت گو
 شراب و شاهد شیرین کسرازیانی داد؟
 گذشت بر من مسکین و بارقیبان گفت
 دریغ حافظ مسکین من چه جانی داد^۵

وزن غزل ۱۱۳: مفاعن فعاتن مفاعن فعلان (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبغ)
 ۱ - ۱ - فلانی: فلان، ضمیر مبهم یا از مبهمات است و بیشتر جانشین شخص غیر معلوم میشود ولی
 در اینجا ابهامی ندارد و مراد معشوق است که از ذکر اسم وی بصراحت خودداری شده است، در سیاق فارسی
 گاه یائی بر آخر کلمه افزوده میشود که تغییری در معنی نمیدهد، نگاه کنید بفرز ۱۰۶ شماره (۴)، معنی بیت:
 بنفشه دیشب با گل سرخ بسخن آمد و نام و نشان ترا آشکارا بر زبان آورد و گفت که نافتگی و دونائی گیسوی
 من بخشیده چین زلف یارست ۲ - معنی بیت: دل من گنجینه رازهای عشق بود و پنجه تقدیر در این گنج را
 قفل بر نهاد و کلید را بدلبری داد که یگانه گنجور عشق باشد ۳ - مومیائی لطف: دارو و مرهم نرمی و مهربانی،
 تشبیه صریح - مومیائی: داوری اصلاح شکستگی اعضای بدن، سعدی گوید:
 جدائی تا نیفتد دوست قدر دوست کی دانسد شکسته استخوان داند بهای مومیائی را
 معنی بیت: شکسته دل باستان تو روی آوردم که طبیب دلها مرا بمومیائی نرمی و مهربانی تو که داروی درمان
 بخش درد جدائی است رهبری کرد ۴ - دست دادش: برای وی مسیر شد و امکان یافت ۵ - معنی بیت: بر
 من بیدل ناتوان گذری کرد با نگهبانان خود گفت: بر حال حافظ بیچاره دریغ و افسوس میخورم که چگونه جان
 تسلیم کرد و بی مضایقه سر در راه عشق باخت؛ پاهائی که در قافیه آمده همه نکره است بجز پاه فلانی که مزید
 علیه فلان است.

غزل ۱۱۴

همای اوج سعادت بسدام ما افتد
 اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
 حباب وار^۲ بر اندازم از نشاط کسلاه
 اگر ز روی تو عکسی بجام ما افتد

شبی که ماهِ مراد^۲ از افق شود طالع
 بود که^۴ پرتو نوری بام^۵ ما افتد
 ببارگاه تو چون باد را نباشد بار
 کی اتفاقِ مجالِ سلامِ ما افتد^۶
 چو جان فدای لبش شد، خیال می‌بستم
 که قطره ز زلالش بکامِ ما افتد^۷
 خیال زلف تو گفتم که جان وسیله مساز
 کزین شکار فراوان بدمِ ما افتد^۸
 بناامیدی ازین در مرو بزن فالی
 بود که قرعه دولت بنامِ ما افتد^۹
 ز خاکِ کوی تو هر گه که دم زند حافظ
 نسیم گلشنِ جان^{۱۰} در مشامِ ما افتد

وزن غزل ۱۱۴: مفاعلهن فعلاطن مفاعلهن فع لظ (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - اوج: بفتح اول و سکون دوم طرف بالای هر چیز - اوج سعادت بلندی فلک نیکیبختی استعاره
 مکنیه ۲ - مقام: بفتح اول جایگاه، جای ایستادن اسم مکان از قیام ۲ - حباب وار: حباب آسا، قید و صف
 و روش - معنی بیت: اگر از چهره تو، ای شاهد حقیقت عکسی در جام دل ما بیفتد همچون حباب کلاه خود را
 از فخر با آسمان برمی افکنم و شادی میکنم، کلاه بر انداختن کنایه از کمال فوق کسردن و شاد شدن، حکیم
 خاقانی: دل بسودات سر در اندازد سر ز عشقت کله بر اندازد (نقل از فرهنگ آندراج) ۳ - ماه مراد: ماه
 مقصود و آرزو، تشبیه صریح ۴ - بود که: باشد که ۵ - بام: مجازاً مقصود خانه و کلبه است مجاز مرسل
 بعلاقه جزء و کل ۶ - معنی بیت: بدرگاه تو چون باد راه ندارد، فرصت آنکه ما بتوانیم بدان آستان راه یابیم و
 سلامی کنیم دست نخواهد داد ۷ - معنی بیت: آن گاه که جانم فدا و برخی جانان شد، امید داشتم که با دادن
 جان یک چکره (یک قطره) از زلال چشمه نوشین لب بکام من برسد ولی نرسید ۸ - معنی بیت: صورت
 خیالی گیسوی تو با من بسخن آمد و گفت: جان را واسطه رسیدن بزلال لب من مکن که چندان اعتباری ندارد
 و از این گونه صید بسی در دام ماست ۹ - معنی بیت: از آستان جانان مایوس باز مگرد، فالی بگیر، شاید
 قرعه دولت وصال بنام ما در آید ۱۰ - گلشن جان: گلستان معنی، تشبیه صریح.

غزل ۱۱۵

درخت دوستی^۱ بنشان که کام دل ببار آرد
 نهال دشمنی برکن که رنج بسی شمار آرد
 چو مهمان خراباتی، بعزت باش با رندان
 که در دسر کشی جانا گرت مستی خمار آرد^۲
 شب صحبت^۳ غنیمت دان که بعد از روزگار ما
 بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار^۴ آرد
 عماری دار^۵ لیلی را که مهد ماه در حکمت
 خدا را در دل اندازش که بر مجنون گذار آرد
 بهار عمر خواه ای دل، و گرنه این چمن هر سال
 چون سرین صد گل آرد بارو چون بلبل هزار آرد^۶
 خدا را چون دل ریشم قراری بست با زلفت
 بفرما لعل نوشین را که زودش با قرار آرد^۷
 درین باغ از خدا خواهد، دگر پیرانه سر^۸ حافظ
 نشیند بر لب جوئی و سروی^۹ در کنار آرد

وزن غزل ۱۱۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثمن سالم)

۱ - درخت دوستی: نهال محبت، تشبیه صریح ۲ - معنی بیت: چون در می‌کند مهمان باشی، با حریفان می‌گسار با احترام رفتار کن، چه پس از مستی بخمار گرفتار خواهی شد و اگر ادب را مراعات نکرده باشی بتو باده نخواهند داد و جان من ناگزیر از تحمل رنج خمار میشوی و بایهام مقصود آنست که اگر بمستی غرور گرفتار شوی دچار خمار و ناکامی و شکست خواهی شد ۳ - شب صحبت: شب مصاحبت، اضافه مفید ظرفیت ۴ - لیل و نهار: بفتح لام و نون، شب و روز ۵ - عماری دار: بفتح اول نگاهبان هودج یا کجاوه دار؛ عماری در سیاق فارسی مأخوذ است از عماریه عربی بتشدید یاء - معنی بیت: نگاهبان هودج لیلی که تخت روان ماه زیبایان (لیلی) بفرمان اوست، ای شنونده ترا بخدا یادآوری کن که بر مجنون گذری کند ۶ - معنی بیت: دلا، باندیشه عشرت باش و خوشی و درازی عمر طلب کن والا طبیعت از سیر خود باز نمی‌ایستد و این گلزار هر ساله خواه ناخواه مانند سرین گلهای بسیار می‌پرورد و مانند هزار دستان هزار پرنده

خوشخوان بباغ فرا میخواند ۷ - معنی بیت: چون دل خسته من با گیسوی تو عهد محبت استوار کرده است، برای رضای خدا بلعل لب شیرین خود بگو که با بوسه‌ای دل ما را آرامشی بخشد ۸ - پیرانه سر: در ایام پیری ۹ - سروی: باستعاره مراد یاری سرو قامت.

غزل ۱۱۶

کسی که حسن و خطِ دوست در نظر دارد
 محققست که او حاصلِ بصر^۱ دارد
 چو خامه در ره فرمان او سرِ طاعت
 نهاده‌ایم مگر او بتیغ بردارد^۲
 کسی بوصلِ تو چون شمع ییافت پروانه
 که زیر تیغِ تو هر دم سری دگر دارد^۳
 بیای بوسِ تو^۴ دستِ کسی رسید که او
 چو آستانه بدین در همیشه سر دارد
 ز زهد خشک ملولم کجاست باده^۵ تاب
 که بوی باده مدام دماغ تر دارد^۵
 زیاده، هیجت اگر نیست این نه بس که ترا
 دمی ز وسوسه^۶ عقل بی‌خبر دارد^۶
 کسی که از ره تقوی قدم بیرون نهاد
 بعزم^۷ میکده^۷ اکنون ره سفر دارد
 دل شکسته حافظ بس خاک خواهد برد
 چو لاله داغ هوائی که بر جگر دارد^۸

وزن غزل ۱۱۶: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - بصر: بفتح اول و دوم بینائی و چشم - معنی بیت: آنکه جمال و سبزه عذار یار را تماشا میکند، براسنی و درستی از بینائی خود نتیجه و بهره‌ای برده است، سعدی گوید:
 دیده را فایده آنست که دلیر بیند ورنه نیند چه بسود فایده بینائی را؟

۲ - معنی بیت: مانند قلم از خط فرمانبرداری یار سر تسلیم بر نمیگیریم، جز آنکه جانان سر ما را بشمشیر جدا کند ۳ - معنی بیت: آنکس بوصول تو رخصت یافت که در زیر شمشیر عشق با هر ضربه سری تازه برای نثار بیابد چنانکه شمع هم هر بار که بگاز (بمقراض) سرش را میبرد با سری دیگر بسوختن میردازد ۴ - پای بوس تو: بوسیدن پای تو، اسم مصدر مرکب - معنی بیت: آنکس بشرف بوسه زدن بر پای تو نائل میشود که مانند درگاه پیوسته سر بخاکساری بر در سرای تو نهد ۵ - معنی بیت: از خشک مغزی و تعصب زاهدان ریائی بتنگ آمده ام، شراب خام یا خالص کجا توان یافت، چه بوی باده ناب دماغ جان را تروتازه میدارد ۶ - معنی بیت: اگر شراب هیچ سود دیگر نداشته باشد، آیا این هنر بس نیست که یکنفس ترا از تشویش و بد اندیشیهای عقل سودجو منصرف میکند و باز میدارد ۷ - میکده: باستعاره مقصود محفل صاحب‌دلان است که در آنجا با باده معرفت آدمی را از قید خودپرستی و انانیت آزاد می‌سازند. ۸ - داغ هوی: اضافه تخصیصی - معنی بیت: دل خسته حافظ نشان سوز عشقی را که لاله سان بر جگر دارد با خود در خاک گور نهان خواهد داشت.

غزل ۱۱۷

دل ما بدورِ رویت ز چمن فراغ دارد

که چو سرو پای بندست و چو لاله داغ دارد^۱

سیر ما فرو نیاید بکمانِ ابروی کس

که درون گوشه‌گیران ز جهان فراغ دارد^۲

ز بنفشه تاب^۳ دارم که ز زلف او زندم

تو سیاه کم بهابین که چه در دماغ دارد

بچمن خرام و بنگر بر تخت گل^۴ که لاله

بندیم شاه مانند که بکف ایاغ^۵ دارد

شبِ ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن

مگر آنکه شمع رویت^۶ برهم چراغ دارد

من و شمع صبحگاهی سزدار بهم بگیریم

که بسوختیم و از ما بت ما فراغ دارد^۷

سزدم چو ایر بهمن که بسرین چمن بگیریم

طرب آشیان^۸ بلبل بنگر که زاغ دارد

سرِ درسِ عشق دارد دلِ دردمندِ حافظ

که نه خاطر تماشا نه هوای^۱ بساغ دارد

وزن غزل ۱۱۷: فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن (بهر رمل مثنی مشکول)

۱- معنی بیت: دل مادر دوران تجلی حسن تو از باغ و گلشن بی نیازست و بچمن نمیرود چه مانند سرو لب جوی پای بند غم عشق است و چون لاله داغ هوای تو بر دل دارد ۲- فراغ: بفتح اول پرداختن و فارغ شدن - معنی بیت: ما سر تسلیم در برابر خم ابرو و چین پیشانی کسان فرود نمی آوریم، چه دل خلوت نشینان کوی محبت از عالم و عالمیان پرداخته است و نیاز خود را تنها بدرگاه بی نیازی عرضه میکند ۳- تاب: خشم و غضب و رنج - معنی بیت: از دست بنفشه خشمگینم و بر خود می پیچم که ادعای همانندی با زلف یار را دارد. بنگر که این سیه چهره ارزان بها چه غرور و سودای باطلی در سر میبرد ۴- تخت گل: اورنگ پادشاه گل، استعاره مکنیه ۵- ایاغ: بفتح اول پیاله شراب - معنی بیت: نازان و خرامان بگلزار برو و بسین که در پیش سلطان گل لاله جام بر دست مانند حریف مجلس بزم یا هم پیاله ای ایستاده است ۶- شمع رویت: چراغ فروزان چهره تو، تشبیه صریح ۷- معنی مصراع: معشوق ما دل از ما فارغ دارد و از سوختن ما پروائی ندارد ۸- طرب آشیان: لانه شادی و عیش، اسم مرکب - معنی بیت: سزاوارست که مانند ابر بهمنی برین گلزار سرشک افشانم چه لانه شادی هزار نغمه سرا بدست زاغ ناخوش آوا افتاده است و باستعاره مقصود آنست که مثنی ناسزا بان بر مستند شنایستگان نکیه زده اند ۹- خاطر تماشا: اندیشه سیر و تفرج ۱۰- هوی: بفتح اول و الف مقصوره در آخر، آرزو و خواهش دل و خواست.

غزل ۱۱۸

آنکس که بدست جام دارد

سلطانی^۱ جم مدام دارد^۱

آبی که خضر حیات ازو یافت

در میکند جو که جام دارد^۲

سررشته^۳ جان^۳ بجام بگذار

کاین رشته ازو نظام^۴ دارد

ماومی و زاهدان و تقوی

تا یار سر^۵ کدام دارد

بیرون زلبِ تو ساقیا نیست
 در دور کسی که کام دارد^۶
 نرگس همه شیوه‌های^۷ مستی
 از چشمِ خوشت بوام دارد
 ذکرِ رخ و زلفِ تو دلم را
 وردیست^۷ که صبح و شام دارد
 بر سینه ریشِ دردمندان
 لعلت^۸ نمکی تمام دارد
 در چاهِ ذقن^۹ چو حافظای جان
 حسنِ تو دو صد غلام دارد^۹

وزن غزل ۱۱۸: مفعول مفاعلهن فعولن (بجز هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف)

۱ - معنی بیت: سلطنت و شکوه جمشید یا سلیمان جاودانه از آن کسی است که ساغر معرفت بر کف دارد و مینوشد ۲ - معنی بیت: آن آب بقار که خضر پیامبر نوشید و زندگی جاودان یافت در میخانه معرفت جستجو کن که در قدح باده آب حیات است ۳ - سررشته جان: زمام حیات، تشبیه صریح ۴ - نظام: یکسر اول آراستگی و ترتیب ۵ - و: حرف اضافه برای بیان معنی ملازمت، نیز نگاه کنید. بغزل ۷۹ شماره (۱) - معنی بیت: ما و ملازمت میخانه معرفت، پارسا و ملامت زهد و عبادت تا ببینیم که عنایت محبوب ازلی شامل حال که خواهد شد ۶ - معنی بیت: ای ساقی آنکه در روزگار کامرواست، کامگاری وی تنها از نوش لب تست ۷ - شیوه: ناز و کرشمه و هنر ۷ - ورد: یکسر اول و سکون دوم پاره‌ای از خواندنی از قرآن و جز آن (منتهی الارب فی لغة العرب) - معنی بیت: دل من هر بامداد و شامگاه بباد چهره و گیسوی تو می‌افند و این دعای صبحگاه و شبانگاه اوست ۸ - لعل: باستعاره مقصود لب یار است - معنی بیت: لب لعل تو بر سینه مجروح عاشقان نمک حسرت و اندوه می‌افشانند، سعدی گوید:

نگار من چو درآید بخنده نسکین نمک زیاده کند بر جراحت ریشان
 ۹ - ذقن: بفتح اول و دوم زرخدان و چانه - چاه ذقن، تشبیه صریح - معنی بیت: جان من، زیبایی تو در چاه زرخدان مانند حافظ صد بنده با حسن یوسف حلقه بگوش و اسیر عشق خود دارد، در ضمن تلمیحی دارد بداستان یوسف و افکندن برادران وی را در چاه، نگاه کنید بآیه ۱۸ و ۱۹ سوره یوسف (۱۲)

غزل ۱۱۹

دلی که غیبِ نمایست و جامِ جم دارد

ز خاتمی که دمی گم شود، چه غم دارد^۱

بخط و خالی گدایان مده خزینة دل

بدستِ شاه‌وشی^۲ ده که محترم دارد

نه هر درخت تحمل کند جفایِ خزان

غلامِ همتِ سرورم که این قدم دارد^۳

رسید موسمِ آن کز طربِ چو نرگس مست

نهد پبایِ قدح هر که شش درم دارد^۴

زر از بهایِ می اکنون چو گسل درینخ میدار

که عقلِ کسل بصدت عیبِ متهم دارد^۵

ز سرِ غیبِ کس آگاه نیست قصهٔ مخوان

کدام محرمِ دل ره درین حرم دارد^۶

دل که لافِ تجرد^۷ زدی کنون صد شغل

ببوی زلف تو با بادِ صجدم دارد

مرادِ دل ز که پرسم که نیست دلداری

که جلوهٔ نظر و شیوهٔ کرم دارد^۸

ز جیبِ خرقةٔ حافظ چه طرف بتوان بست؟

که ما صمدِ طلبیدیم و او صنم دارد

وزن غزل ۱۱۹: مفاعِلن فَعْلانن مفاعِلن فَعْلن (بحر مجتث مشمن مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: آندل که چون جام جهان بین جمشید (سلیمان) اسرار نهران در آن نمایان میگردد و همواره در مقام کشف و شهود است. اگر انگشتی فرمانروائی وی یک زمان ناپدید شود و بدست دیوان افتد، غمی ندارد؛ مقصود آنکه اگر یک نفس هم همت وی بدنیا تعلق یابد، باز بحال نخستین باز میگردد، چنانکه پیامبر گرامی اسلام پس از تحمل بار سنگین وحی برای تفریح خاطر بعایشه میفرمود کلمینی یا حمیراء (ای

سپید روی سخن بگو با من) ۲ - شاه‌وش: شهریار مانند، صفت جانشین موصوف - معنی بیت: گنج دل را بسزیه عذار و خال هندوی آنکه از نظر فضیلت نهیدست است بسیار بلکه بدست فرمانروای صاحب کمالی بده که آن را گرامی دارد و قدر بشناسد؛ شاید اشاره‌ای دارد بقول پیامبر اکرم که فرمود *أَيَّاكُمْ وَ خَضْرَاءَ الدِّمَنِ* (پرهیزید از سبزه مزبله) و مراد آنست که از زیبایی که ظاهری آراسته و باطنی کاسته و ناپیراسته دارد باید پرهیز کرد ۳ - معنی بیت: هر درختی با رستم پائیز را نتواند برد، بنده عزم استوار سروم که پایداری و ثبات دارد و تسلیم خزان نمی‌شود و همچنان سبز و خرم بر پای می‌ایستد ۴ - معنی بیت: هنگام آن فراز آمد که هر کس شش درم دارد، از شادی مستانه مانند نرگس در پای جام نثار کند یعنی هر چه دارد، در وجه می‌صرف کند ۵ - معنی بیت: اینک زر و سیم را بی‌مضایقه برای خرید می‌صرف کن چنانکه گل خرچ کرده ورنه خرد کامل بر تو صد عیب و صد خرده گیرد، حافظ در غزل دیگر فرماید:

احوال گنج قارون کایام داد بر باد در گوش دل فرو خسوان تازر نسهان ندارد
 ۶ - معنی بیت: کس از رازهای نهان جهان با خبر نیست، افسانه مگو، هیچ واقف بر اسرار دلی را نتوان یافت که راه بسرا پرده غیب یافته باشد ۷ - تجرد: وارستگی و سبکی از علائق و سبکیاری، مصدر باب تفاعل - معنی بیت: دل من که ادعا میکرد، بمقام وارستگی و سبکیاری رسیده است، اینک بآرزوی بوی گیسوی تو صد گونه سروکار با نسیم سحری دارد و تعلق خاطر بدان مینماید ۸ - معنی بیت: اکنون دلنوازی نتوان یافت که روشن بین باشد و نظر عنایتش تجلی کند تا خواسته دل را ازو بجویم ۹ - چه طرف بتوان بست: سود و صرفه‌ای نتوان برد، نیز نگاه کنید بقرن ۱۲ شماره (۴) - معنی بیت: از دل‌ریایی حافظ صرفه‌ای نتوان برد، چه ما از حافظ خدای بی‌نیاز بی‌همتا را خواستیم ولی او بت پرست است یعنی شرک خفی می‌پورزد اگر چه بظاهر خود را صمدپرست میخواند.

غزل ۱۲۰

بني دارم که گردِ گل^۱ ز سنبل سایه‌بان دارد
 بهارِ عارضش^۲ خطی بسخونِ ارغوان دارد
 غبارِ خطِ پیوشانید خورشیدِ رخس^۳ یارب
 بقای جاودانش ده که حسنِ جاودان دارد
 چو عاشق میشدم گفتم که بردم گوهرِ مقصود^۴
 ندانستم که این دریا^۵ چه موجِ خون‌فشان^۵ دارد
 زچشم‌جان شاید بردکز هر سو که می‌بینم
 کمین از گوشه کردست و تیراندر کمان دارد^۶

چو دامِ طره افشانند زگردِ خاطر^۷ عشاق

بغماز صبا گوید که رازِ ما نهان دارد

بیفشان جرعه بر خاک و حالِ اهلِ دل بشنو

که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد^۸

چو در رویت بخندد گل مشو در دامش ای بلبل

که بر گل اعتمادی نیست گر حسنِ جهان دارد^۹

خدا را دادِ من بستان ازو ای شحنه مجلس^{۱۰}

که می بادگیری خورد دست و بامن سرگران دارد

بفتراک^{۱۱}، ارهمی بندی، خدار ازود صیدم کن

که آفتهاست در تأخیر و طالب رازیان دارد

ز سرو قد دلجویت مکن مسحوم چشمم را

بدین سر چشمه اش^{۱۲} بنشان که خوش آبی روان دارد

ز خوفِ هجرم ایمن کن، اگر امید آن داری

که از چشمِ بداندیشان خدایت در امان دارد

چه عنبرِ بخت خود گویم که آن عیارِ شهر آشوب

بتلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد^{۱۳}

وزن غزل ۱۲۰: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هزج مثنی سالم)

۱ - گل: باستعاره چهره و سنبل باستعاره گیسو ۲ - بهار عارض: شکوفه رخسار، تشبیه صریح -

معنی بیت: مراد لبر زیبایی است که بر پیرامون گل چهره اش از سنبل گیسو سائبانی آویخته است و شکوفه رخسارش فرمانی برای ریختن خون شکوفه ارغوان دارد؛ مقصود آنکه ارغوان در پیش لطافت رخسار او

ارچی ندارد ۲ - خورشید رخ: مهتابان رخسار، تشبیه صریح همچنین است غبارِ خط - معنی بیت سبزه

خط بر عذار چون مهتابان یار بر دمید، پروردگار، زندگی پاینده اش ببخش که زیبایی جاوید دارد ۳ -

گوهر مقصود: تشبیه صریح و مراد گوهر وصل ۴ - دریا: باستعاره مراد دریای عشق ۵ - موج خون

فشان: موج خونریز، باستعاره مقصود خطرها و دشواریها و گردابه‌های دریای محبت ۶ - معنی بیت: از تیر

نگاه تو جان ایمن نتوان داشت، چه از هر جانب که می‌نگرم، چشم تو بکمین تشسته است و ناوک سزگان در

کمان ابرو دارد ۷ - گرد خاطر: غبار دل، تشبیه صریح - معنی بیت: چون از دام گیسو دل عاشقان را گرد آسا

بیشاند و فرو ریزد و هستی آنان را بر باد دهد، بصبأ که چون سخن چینان بهمه جا میرود و پیام میرساند، فرمان میدهد که از آوارگی و پریشانی ما سخنی بر زبان نیاورد.

۸ - معنی بیت: می بنوش و یک جرعه بیاد دوستان رفته بر خاک بریز و بسزبان حال از دل خاک سرگذشت آنان را پیرس که در سینه اش از سران عالم جم و کیخسرو قصه های بسیار نهفته دارد، مولوی گوید:

یا بیاد این فتاده خاک بیز چونکه خوردی جرعه ای بسر خاک ریز

۹ - معنی بیت: ای بلبل، چون گل با تو تبسمی کند و لب بخنده گشاید، در بند عشق وی خود را گرفتار ساز که بر وفای گل و بقای او تکیه نتوان کرد، اگر چه یک عالم زیبایی داشته باشد، سعدی گوید:

جای خنده است برین عمر که چون خنده گل پنج روزی است بقای دهن خندانش

۱۰ - شهنه: بکسر اول و سکون دوم ضابط شهر و حاکم در اینجا مقصود بزرگتر محفل - ای بزرگتر محفل برای خدا داد مرا از وی (یار) بخواه، چه با دیگران می نوشیده است و نشاط کرده ولی بر من ناز میکند

و سرسنگین است ۱۱ - فتراک: بکسر اول و سکون دوم تسمه ای که از پس و پیش زین اسب آویزند، نخچیر بند - معنی بیت: اگر بنخچیر بند اسب خود مرا خواهی بست ترا بخدا سوگند زودتر بشکار من پرداز

که درنگ کردن موجب گزند هاست و بجوینده آسیب میرساند ۱۲ - سرچشمه: باستعاره مراد چشم و آب روان باستعاره مقصود اشک - معنی بیت: از بالای چون سرو دلپذیرت دیده مرا بسی بهره مگردان و در کنار

چشمه چشم من آن را غرس کن که جویباری روان از اشک دارد ۱۳ - معنی بیت: راه عنبر و بهانه آوردن بر بخت من بسته است؛ مقصود آنکه من بیچون و چرا و بی گفتگو نگویم بختم، چه آن رهزن جانها و شورانگیز

کشور دلها حافظ را بتلیخ کامی کشت و حال آنکه دهانش شیرین و لبش نوشین است.

غزل ۱۲۱

هر آنکو خاطرِ مجموع^۱ و یارِ نازنین^۲ دارد

سعادتِ همدم^۳ او گشت و دولت^۴ همنشین دارد

حریمِ عشق را در گه بسی بالاتر از عقلست

کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد^۵

دهانِ تنگِ شیرینش مگر ملکِ سلیمانست^۶

که نقشِ خاتمِ لعش جهان زیر نگین دارد

لبِ لعل و خطِ مشکین^۷ چو آنش هست و اینش هست

بنازم^۸ دلبرِ خود را که حسنش آن و این دارد

بخواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفان را

که صدرِ مجلسِ عشرت^۸ گدایِ ره نشین دارد

چو بر روی زمین باشی، توانائی غنیمت دان

که دوران نساتوانیها بسی زیرِ زمین دارد^۹

بلاگردان جان و تن دعایِ مستمندانست^{۱۰}

که بیند خیر از آن خرمن که ننگ از خوشه چین دارد؟

صبا از عشقِ من رمزی بگو با آن شه خوبان

که صد جمشید و کیخسرو غلامِ کمترین^{۱۱} دارد

و گر گوید نمیخواهم چو حافظ عاشقِ مفلس

بگوئیدش که سلطانی گدائی همنشین دارد

وزن غزل ۱۲۱: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثنیٰ سالم)

۱ - مجموع: آسوده و فراهم ۲ - نازنین: ناز پرورده و عزیز و گرامی ۳ - دولت: بخت و اقبال ۴

- معنی بیت: آستان حرم عشق عاقبت سوز بسی والاتر و برتر از خانه خرد مصلحت اندوزست، بسراپرده

عشق کسی راه می یابد که جان برای تار در راه جانان بر کف نهد ۵ - ملک سلیمان: در صفحه ۱۳۷ جامع

نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند «مهر سلیمان» بجای ملک سلیمان آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی

بیت: دهان خرد شکرین یار گوئی خاتم سلیمان است که نقش و نگار انگشتری لعل لبش مانند خاتم سلیمانی

جهانی را مسخر کرده است ۶ - خط مشکین: با استعاره سبزه عذار ۷ - بنام: می بالم و فخر میکنم -

معنی مصراع: بیار دلربای خود افتخار میکنم که جمال وی این و آن یعنی لعل و مشک هر دورا با هم دارد ۸

- عشرت: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم عیش و خوشدلی و کامرانی - معنی بیت: ای توانگر، در

ناتوانان و نزاران بهقارت نگاه مکن، بدان که صدرتشنین محفل بزم در پایگاه و فرود مجلس جاتی برای

پذیرفتن تهیدستان خاکسار نیز دارد؛ سعدی گوید:

شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست ناتوانست

ممکن است این معنی نیز مقصود باشد: در ناتوانان بهقارت نگاه مکن که گدایان بر صدر مجلس عشرت و

خوشدلی جای دارند و عیش راستین بهره آنان است ۹ - معنی بیت: چون بر پشت زمین تندرست و قوی

باشی، نیرومندی را سود و بهره بی خون دل بدست آمده بشمار و خیری کن که روزگار بسیار توانایان و

قدرتمندان را که ناتوان شدند و بزیر خاک رفتند، یاد دارد؛ سعدی گوید:

ای که دست میرسد، کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید، هیچ کار

۱۰ - مستمند: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم محتاج و نیازمند و اندوهگین و گله‌مند - معنی بیت: دعای خیر نیازمند از جسم و جان گزند بلا را دور میکند. صاحب خرمنی که گدایان خوشه‌چین را بر گرد خرمن خود مایه تنگ و بی‌آبرویی بدانند. خیر و برکت نخواهد دید ۱۱ - غلام کمترین: کمینه بنده زرخرید، موصوف و صفت.

غزل ۱۲۲

هرآنکه جانبِ اهلِ خدا نَگه دارد
 خدایش در همه حال از بلا نَگه دارد
 حدیثِ دوستِ نگویم مگر بحضرتِ دوست
 که آشنا سخنِ آشنا نَگه دارد^۲
 دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
 فرشته‌ات بدو دستِ دعا نَگه دارد^۳
 گرت هواست که معشوقِ نگسلد پیمان
 نگاه دار سر رشته تا نَگه دارد^۴
 صبا بر آن سر زلف از دل مرا بسینی
 ز روی لطف بگویش که جا نَگه دارد^۵
 چو گفتمش که دلم را نگاه دار، چه گفت؟
 زدستِ بنده چه خیزد؟ خدا نَگه دارد
 سر و زر و دل و جانم فدایِ آن یاری
 که حقِ صحبتِ مهر و وفا نَگه دارد^۶
 غبارِ راهگذارت^۸ کجاست تا حافظ
 بسیادگارِ نسیمِ صبا نَگه دارد

وزن غزل ۱۲۲: مفاعلهن فاعلهن مفاعلهن فاعلهن (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - اهل خدا: بندگان روزی خوار خداوند، گفته شده است *الْخَلْقُ عِبَادُ اللَّهِ* (مردم وظیفه‌خوار

خدایند) ۲ - معنی بیت: سخن از عشق گفتن جز در پیشگاه یار سزاوار نیست، چه دوست راز دوست را

فایس نمی‌کند ۳ - معنی بیت: ای دل، آنگونه رفتار و زندگی کن که اگر در راه حیات خطری پیش آید و بابت

از جای برود، فرشتگان با برداشتن دست دعا بدرگاه حق ترا از گزند حوادث حفظ کنند ۴ - اگر خواهی که یار عهد نشکنند، سررشته و قارا را از دست مده تا دوست نیز رشته محبت را گسسته ندارد ۵ - معنی بیت: ای نسیم بهاری، اگر دل مرا در خم گیسوی او دیدار کردی، بهر بانی و نرمی بدل پیغام برسان که از جای خود دور مشو که پناهگاهی امن است ۶ - زدست بنده چه خیزد: از من کاری نیاید، استفهام مجازاً مفید نفی ۷ - صحبت مهر و وفا: مصاحبت مهرآمیز و با وفا ۸ - راهگذار: گذرگاه، اسم مکان - معنی بیت: گرد راه ترا کجا توان یافت تا دلدادۀ تو حافظ بیاد پیامی که باد بهاری همراه غبار قدم تو می آورد، نزد خود نگاه دارد.

غزل ۱۲۳

مطربِ عشقِ عجب ساز و نوائی دارد

نقشِ هر نغمه که زد، راه بجائی دارد^۱

عالم از ناله عشاق مبادا خالی

که خوش آهنگ و فرح بخش هوائی دارد^۲

بیرِ دردی کشِ ما گرچه ندارد زر و زور

خوش عطا بخش و خطاپوش خدائی دارد^۳

محترم دار دلم کناین مگسِ قندپرست روی

تا هواخواه تو شد فرّ همائی دارد^۴

از عدالت نبود دور گرش^۵ پرسد حال

پادشاهی که بهمسایه گدائی دارد

اشکِ خونین بنمودم بطیبیان گفتند

دردِ عشقست و جگرسوز دوائی دارد^۶

ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق

هر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد^۷

نفر گفت آن بتِ ترسنا بچه باده پرست

شادی روی کسی خور که صفائی دارد^۸

خسروا حافظِ درگاه نشین فاتحه خواند

وز زبان تو تمنای دعائی دارد^۹

وزن غزل ۱۲۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلیم)

۱- معنی بیت: رامشگر محبت چه ساز خوش آهنگ و آوای دلپذیری دارد، هر آوازی را که با ساز خود نواخت بهنجار و بجا و مستقیم است ۲- هوائی دارد: در صفحه ۱۳۹ جامع نسخ دیوان حافظ «صدائی دارد» بجای «هوائی دارد» آمده که بر متن ترجیح دارد، نیز احتمال دارد که هوائی مصحف نوائی باشد- معنی بیت: جهان از بانگ عاشقان تهی مباد که پژواک (صدا) آن بیک موزون و شادی افزاست ۳- معنی بیت: اگر چه شیخ دردنوش و باده پرست ما سیم و زر و توانی ندارد، خدائی بخشنده و بخشاینده دارد که خواهندگان را از درگاه خود محروم باز نیگرداند ۴- معنی بیت: دل مرا گرمی دار که این زنبور عسلی است که قند لب ترا دوست دارد و از آنگاه که بر تو عاشق شد، شکوه برنده نیکیبختی، همارا یافته است ۵- گرش پرسد حال: اگر از حال وی (گدا) پرسشی بمهر کند، مرجع ضمیر «ش» گداست که پس از ضمیر آمده و با اصطلاح عود ضمیر بر متأخر شده است ۶- معنی بیت: سرشک گلگون بر پزشکان عرضه کردم، تشخیص دادند که این نشان بیماری عشق است و داروی آن صبر جانگدازست که عاشق تاب آن را ندارد ۷- معنی بیت: از کرشمه چشم خود رسم ستمگری فراگیری تا مبادا کيفر بری، چه در آئین محبت هر کرده را مزدی و هر عمل را پاداشی است ۸- معنی بیت: آن صنم زیبای ترسازاده که در میخانه باخلاص خدمتگزاری میکند، سخنی خوش و دلپذیر گفت که باده را سلامت و شادی آن بار بنوش که صفای ضمیر و پاکدلی دارد ۹- تمنای دعائی دارد: خواستار و ملتزم دعاست.



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسنادی
غزل ۱۲۴

آنکه از سنبلِ او غالیه^۱ تابی دارد
باز با دلشدگان نواز و عتابی^۲ دارد
از سر کشته خود میگذری همچون باد
چه توان کرد که عمرست و شتابی^۳ دارد^۳
ماه خورشید نمایش^۴ ز بس پرده زلف
آفتابست که در پیش سحایی^۵ دارد
چشم من کرد بهر گوشه روان سیلِ سرشک
تا سهی سرو ترا تازه تر آبی^۶ دارد^۶
غمزه شوخ تو خونم بـخطا میریزد
فرصتش باد که خوش فکر صوابی^۷ دارد^۷

آب حیوان اگر^۱ اینست که دارد لب دوست

روشنست این که خضر بهره سرابی دارد

چشمِ مسخّمور تو دارد زدلم قصدِ جگر

ترکِ مستست^۲ مگر میلِ کبابی دارد

جانِ بیمار مرا نیست ز تو رویِ سوأل

ای خوش آن خسته^۳ که از دوست جوایی دارد

کی کند سویِ دل خسته حافظ نظری؟

چشمِ مستش که بهر گوشه خرابی^۴ دارد

وزن غزل ۱۲۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنیّه مخبون اصلم)

- ۱ - غالیه: آمیزه‌ای از چند ماده معطر ۲ - عتاب: بکسر اول پرخاش و گله کردن، مصدر باب مفاعله (معاتبه) - معنی بیت: آنکه غالیه بر سبیل گیسوی مشکین او حسد میبرد و در تاب و خشم میشود. بار دیگر با عاشقان کرشمه و پرخاش و گله آغاز کرده است ۳ - معنی بیت: از باین شهید عشق چون باد بتندی دور میشوی؛ کاری نتوان کرد چه معشوق در حکم عمر است که بشتاب میگردد و درنگ نمیکند، در این بیت صنعت التفات از حاضر (میگذری) بغایب (شتابی دارد) مراعات شده است ۴ - خورشید نمایش: با جلوه و نمود آفتاب، صفت ترکیبی، ماه موصوف ۵ - سحاب: بفتح اول ابر - معنی بیت: ماه رخسار تو که جلوه آفتاب دارد، از پشت حجاب گیسوان گوئی مهربی است که پرده ابر آن را فرا گرفته باشد ۶ - معنی بیت: از چشم من بهر کنار سیل اشک جاری شد تا بالای چون سرو ترا آبی که از دیده میروود تازه تر و شادابتر سازد؛ در صفحه ۱۴۰ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف فرزاد «تازه بآبی» بجای «تازه تر آبی» آمده که بر متن ترجیح دارد. ۷ - معنی بیت: کرشمه گستاخانه چشم تو بی گناه مرا میکشد، وقت و مجال او تنگ میباد که ریختن خون عاشق بدست وی اندیشه‌ای درست و دلپذیرست ۸ - اگر: حرف ربط مفید معنی جزم و تحقیق - معنی بیت: همانا لب نوشین یار آب حیات دارد و آشکارست که آب حیوان که خضر پیامبر نوشید در بر این چشمه بقا سرایی (کورآبی) بیش نیست ۹ - ترک مست: باستعاره مراد چشم معشوق که بر کشتن عاشق دلیرست ۱۰ - معنی بیت: دیده خمارآلود تو بر آن سرست که جگر دل مرا خون کند، گوئی ترک مست چشم تو که در کشتن عاشق گستاخ است، بکباب جگر رغبت دارد ۱۰ - خسته: بیمار و مجروح، صفت جانشین موصوف (عاشق)
- ۱۱ - خراب: از دست رفته و از پای درآمده، صفت جانشین موصوف (عاشق)

غزل ۱۲۵

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد
 بنده طلعت آن باش که آنی^۱ دارد
 شیوه حور و پری گسره لطیفست^۲ ولی
 خوبی آنست و لطافت^۳ که فلانی^۴ دارد
 چشمه چشم^۵ مرا، ای گل خندان^۶، درباب
 که بامید تو خوش آب روانی^۷ دارد
 گوی خوبی^۸ که برد از تو که خورشید آنجا
 نه سوار است که در دست عنانی دارد
 دلشان^۹ شد سختم تا تو قبولش کردی
 آری آری، سخن عشق نشانی دارد
 خم ابروی تو^{۱۰} در صنعت تیراندازی
 در ره عشق نشد کس بسیقین محرم راز
 هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد^{۱۱}
 با خرابات نشینان ز کرامات ملاف
 هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد^{۱۲}
 مرغ زیرک نزند در چمنش پرده سرای
 هر بهاری که بدنپاله خزانی دارد^{۱۳}
 مدعی گولفز^{۱۴} و نکته بحافظ مفروش
 کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد^{۱۵}

وزن غزل ۱۲۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بهر رمل مثنوی مغبون اصلم)

۱ - آن: نمک و چاشنی و حالتی و کیفیتی را نیز گویند که در حسن میباشد و بتقریر در نمی آید و آنرا جز

بذوق نتوان یافت - معنی بیت: زیبا آن نیست که وی را موئی مشکین و میانی باریک باشد. بسته مهر رخسار کسی باشی که لطیفه‌ای از حسن دارد که دریافت میشود ولی بوصف در نمی‌آید ۲ - لطیف: نیکو و دلپذیر و نغز ۳ - لطافت: بفتح اول نازکی و نغزی و نکوئی و نرمی ۴ - فلانی: ضمیر مبهم، در اینجا کسنایه از معشوق نیز نگاه کنید بغزل ۱۳ (شماره ۱) ۵ - چشمه چشم: تشبیه صریح ۶ - گل خندان: با استعاره مقصود یار زیبا ۷ - آب روان: با استعاره مقصود اشک جاری - معنی بیت: ای گل شکفته بچشمه چشم من عنایتی کن که بآرزوی دیدار تو سرشک پاکس روان است ۸ - گوی خوبی: گوی حسن، تشبیه صریح - معنی بیت: کس در عرصه مسابقه حسن گوی نکوئی از تو نتواند ربود چه مهر درخشنده هم در برابر جمال تو سواری نیست که زمام اختیار از دست نهد و مفتون تو نشود ۹ - دلنشان: آرام بخش دل، صفت مرکب فاعلی - معنی بیت: از آنگاه که گفتار من پسند خاطر ت افتاد سختم آرامش بخش دلها گشته بلی بلی، گفتار عاشقانه رسم و شیوه خاص دارد ۱۰ - خم ابروی تو: انحنای کمان ابروی تو، استعاره مکنیه ۱۱ - معنی بیت: کمان ابروی تو در پیشه تیر افکنی بر هر کماندار تیر اندازی غلبه کرده است ۱۲ - معنی بیت: کسی در طریق عشق بعبیه هستی بیگمان واقف اسرار نگشت، هر رهروی بر اندازه اندیشه و دریافت خود از عشق و معرفت تصویری دارد: این سینا گوید:

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت یک سوی ندانست ولی سوی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بستافت آخر بکمال ذره‌ای راه نیافت

۱۳ - معنی بیت: پیش ساکنان میخانه عشق بدعوی کشف و کرامت خردستانی و خودنمایی مکن که هر گفتار را زمانی خاص و هر لطیفه‌ای را جایی مقرر است ۱۴ - معنی بیت: یرنده هوشیار در گلزار بهارانی که بر پی خزان دارد، خیمه اقامت نمیزند؛ شاید با استعاره مقصود اینست که آنچه نباید، دلستگی را نشاید ۱۵ - لغز: بضم اول و فتح دوم چیستان و معما ۱۶ - معنی بیت: بمدعی فصاحت و بلاغت بازگو که بلاطیفها و معماهای خود بر حافظ مناز، خامه ما نیز گویا و خوش بیان است؛ در این بیت صنعت التفات از غایب (حافظ) بتکلم (ما) مراعات شده است.

غزل ۱۲۶

جان بی جمال جانان میل جهان ندارد

هر کس که این^۱ ندارد حقاً که آن^۲ ندارد

با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم

یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد^۳

هر شبی درین ره صد بحر آتینست

دردا که این معما شرح و بیان ندارد^۴

سر منزلِ فراغت نتوان زدست دادن
 ای ساروان، فروکش کاین ره کران ندارد^۵
 چنگِ خمیده قامت میخواندت بهشرت
 بشنو که پندِ پیران هیچت زبان ندارد
 ای دل طریقِ رندی از محاسب بیاموز
 مستست و در حقِ او کس این گمان ندارد^۶
 احوالِ گنجِ قارون کایام داد بر باد
 در گوشِ دل فرو خوان تا زر نهان ندارد^۷
 گر خود رقیب شمعست اسرار ازو پوشان
 کان شوخِ سر بریده بندِ زبان ندارد^۸
 کس در جهان ندارد یک بنده همچو حافظ
 زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد

وزن غزل ۱۲۶: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مشمن اخرب)

۱ - این: ضمیر اشاره بنزدیک مرجع آن جانان ۲ - آن: ضمیر اشاره بدور مرجعش جان - معنی بیت: جان بی دیدار یار گرایشی بگیتی و اسباب عیش نشان نمی دهد. آنکه جانان ندارد، برآستی پیکر بی جان است ۳ - معنی بیت: آثار و نشانه‌ای از شاهد دل‌بای حقیقت نزد هیچکس نیافتیم، یا بمن از آن خبری نرسیده یا نشان حقیقت بی‌نشانی است ۴ - معنی بیت: در راه عشق یک قطره زاله در حکم صد دریای پر از آتش است که گذشتن از آن محال است. دریغا که این سخن پوشیده بیش ازین شرح و تفصیل نمی‌پذیرد و ظاهر آن از شبنم باستعاره مقصود مشکلات راه عشق است که پشت سر گذاشتن آنها با گذشتن از چند بحر آتین برابری میکند و محال مینماید ۵ - معنی بیت: سرای آسوده دلی را ترک نتوان کرد، ای نگاهبان کاروان، همین جا بار فرو نه و رحل اقامت بیفکن که راه افزون‌طلبی را پایانی نیست ۶ - معنی بیت: دلا، آئین زیرکی و حيله‌گری را از نهی‌کننده از منکرات فراگیر که خود باده نوشیده است و هیچکس ظن نمیرد که او میخواره است و با آنکه خود می‌گساری میکند، دیگران را از نوشیدن می منع میکند ۷ - معنی بیت: سرگذشت گنج قارون که بتاراج روزگار رفت درس عبرتی است، بگوش دل فرو گوی تا سیم و زر پنهان نسازد و در راه خیر صرف کند ۸ - معنی بیت: اگر حرفت تو در عشق شمع هم باشد، باز دل بر او فاش مکن که آن گستاخ سر از تن جدا شده زبانش بند و بست ندارد و سر ترا آتشکار میکند؛ سر بریده: صفت مفعولی برای شوخ و مقصود شمع است که گاهگاه در هنگام سوختن سر فتیله‌اش را با مقرض خاص می‌چینند تا فروخته‌تر گردد.

غزل ۱۲۷

روشنیِ طلعتِ تو ماه ندارد
 پیشِ تو گل رونقِ گیاه ندارد^۱
 گوشهٔ ابرویِ تست منزلِ جانم
 خوشتر ازین گوشه پادشاه ندارد
 تا چه کند بارخِ تو دودِ دلِ من؟
 آینه دانی که تابِ آه ندارد
 شوخیِ نرگس نگر که پیشِ تو بشکفت
 چشم دریده^۲ ادب نگاه ندارد
 دیدم و^۳ آن چشمِ دل‌سیه که تو داری
 جانبِ هیچ آشنا نگاه ندارد^۴
 رطلِ گرانم ده ای مریدِ خرابات
 شادیِ شیخی که خانقاه ندارد^۵
 خون خور^۶ و خامش نشین که آن دل‌نازک
 طاقِ فریادِ دادخواه ندارد
 گو برو و آستینِ بخون جگر شوی
 هر که درین آستانه راه ندارد^۷
 نی من تنها کشم تطاولِ زلفت
 کیست که او داغِ آن سیاه^۸ ندارد؟
 حافظ اگر سجدهٔ تو کرد مکن عیب
 کافرِ عشقِ ای صنم گناه ندارد^۹

وزن غزل ۱۲۷: مفتعلن فاعلات مفتعلن فع (بحر منسرح مثنی مطوی منحور)

۱ - معنی بیت: ماه بفروغ چهرهٔ تو نیست و در پیش روی تو گل جلوهٔ گیاه هم ندارد: عبرت نائینی

گوید:

بر سر زده گل که تا بدانند گل در بر روی او گیاهست
 ۲- دوددل: باستعاره مقصود آه - معنی بیت: نمیدانم که آه سینه‌سوز من با چهره رخشان تو چه خواهد کرد.
 یقین بدان که آینه توان پایداری در برابر آه ندارد و تیره خواهد شد، پس از دوددلم پرهیز ۳ - چشم دریده:
 بکنایه مقصود بیحیا و گستاخ، نعت سببی، صفت جانشین موصوف (نرگس) - معنی بیت: بگستاخی نرگس
 نگاه کن که در برابر تو شکفته شد، آری بیحیا رعایت ادب نمیکند ۴ - و: حرف ربط است و زائده بنظر
 میرسد و معنی خاصی ندارد چنانکه در شعر انوری نیز دیده میشود:

من نه سهرابم و ولی بسا من رستمی میکند مه بهم

ص ۷۰۴ دیوان انوری ج ۲ تصحیح مدرس رضوی

۵ - معنی بیت: بچشم خرد نگریستم و دانستم که چشم سیاه تو رحمی بر هیچ آشنا نسخواهد کسرد؛ چنانکه
 ملاحظه میشود «نگاه» در این بیت و بیت سابق قافیه است و تکرار شدن آن را گاه بشرط مضمون مناسب مجاز
 می‌شمردند ۶ - معنی بیت: ای هوادار میخانه، بشادی و خرمی پیری که علیرغم و بناخواه مدعیان معرفت
 خانقاهی و دکانی ندارد و از نام و عنوان بیزارست با پیمانۀ بزرگ داده بده؛ در اینجا شاید مقصود از شیخ خود
 حافظ باشد ۷ - خون خور: غصه و اندوه بخور ۸ - معنی بیت: هر آنکه باستان عشق راه نیابد باو بگو که
 از محرومی و بی‌نهایی جای آن است که خون بگیرد ۹ - سیاه: زلف مشکین، صفت جانشین
 موصوف ۱۰ - معنی بیت: بت من اگر حافظ ترا پرستد و بتو سجده برد، جای خرده‌گیری نیست، چه آنکه
 بسبب عشق از دین برگشته و جز معشوق معبودی نبیند گناهی مرتکب نشده است.

غزل ۱۲۸

نیست در شهر نگاری که دل ما بسبرد
 بختم اریار شود، رختم از اینجا بسبرد^۱
 کو حریفی کش^۲ سرمست که پیش کرمش
 عاشق سوختدل نام تما بسبرد
 باغبانا، ز خزان بسیخبرت می‌بینم
 آه از آن روز که بادت گل رعنا^۳ بسبرد
 رهنِ دهر نخفتست مشو ایمن ازو
 اگر امروز نبرده‌ست که فردا بسبرد^۴
 در خیال این همه لعبت^۵ بهوس می‌بازم
 بو که صاحب نظری نام تماشا بسبرد

علم و فضلی که بسجّل سال دلم جمع آورد
 ترسم آن نرگسِ مستانه بیغما ببرد
 بانگِ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر
 سامری کیست که دست از یدِ بیضا^۷ ببرد
 جامِ مینائی می سدّ ره تنگ دلیست
 منه از دست که سیلِ غمت از جا ببرد^۸
 راهِ عشق از چه کمین گاهِ کماندارانست
 هر که دانسته^۹ رود، صرفه زاعدا ببرد
 حافظ از جان طلبد غمزه مستانه یار
 خانه از غیر پرداز و بهل نسا ببرد^{۱۰}

وزن غزل ۱۲۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنیٰ مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: زیبایی دلربا در این دیار نیست، اگر اقبال مدد کند از این شهر رخت سفر بر بندم و بروم ۲ - کش: بفتح اول نیک و خوش - معنی بیت: یاری نکو و شاد کجاست که عاشق دلسوخته پیش وی نامی از آرزوی خود بر زبان آورد ۳ - رعنا: بفتح اول و سکون دوم زیبا و خوشنما و موزون، صفت، گل موصوف - معنی بیت: ای باغبان بوستان جمال ای یار زیبا، از خزان عمر ترا ناگاه می یابم، دریغ و درد که روزی فرا میرسد که گل زیبای حسن تو بتاراج تندباد خزان رود ۴ - معنی بیت: دزد روزگار بیدارست، از کید او خود را در امان میندار. اگر امروز کالای حیات ترا بیغما نبرده باشد، همانا فردا خواهد برد ۵ - لعبت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم عروسک - معنی بیت: من با این همه عروسکان زیبای سخن در عالم خیال بازی آغاز کرده ام بکنایه یعنی اشعار خیال انگیز دلربا سروده ام، شاید که صاحب دلی هنرشناس خواستار دیدار این لعبتان شود ۶ - بانگ گاو: تلمیحی دارد بآیه ۱۴۷ سوره اعراف (۷) که مضمون آن در قرآن با ترجمه فارسی مهدی الهی قمشه ای چنین آمده است: قوم موسی بعد از او (بعد از رفتن موسی بکوه طور) آنها مجسمه گوساله ای که صدائی میکرد از طلا و زیورهای خود ساخته و پرستیدند آیا ندیدند که آن مجسمه بیروح با آنها سخنی نمیگوید و آنها را هدایت نمیکنند (آری دیدند و از جهل و عناد) باز پی آن گوساله گرفتند و مردمی (سختدل) و ستمکار بودند، و نیز آیات ۸۵ و ۸۷ و ۹۵ سوره طه (۲۰) ۷ - بیضا: بفتح اول و سکون دوم رخشان مؤنث ابیض صفت ید (دست)، تلمیحی دارد بآیه ۲۲ سوره طه (۲۰) که در آن ذکر معجز حضرت موسی ید بیضا یا دست رخشان رفته است که چون آن حضرت بامر پروردگار دست در گریبان فرو میبرد و برمیآورد رخشان مانند آفتاب بود - معنی بیت: آواز بلند گاو زرین سامری انعکاس و تأثیری نتواند داشت،

فریب مخور، نیرنگ این شیباد نمیتواند بر معجزهٔ ید بیضای فرستادهٔ حق چیره شود، مقصود آنکه سرانجام غلبه با حق است ۸ - معنی بیت: ساغر لاجوردی باده راه بر هجوم غم برمی بندد، پیاله را از کف منه و گرنه سیل اندوه ترا با خود میبرد ۹ - دانسته: آگاهانه، قید وصف و روش - معنی بیت: اگر چه در طریق خطرناک عشق رهنان نیرانداز نهان شده اند، هر کس آگاهانه گام در راه نهد بر دشمنان پیشی گیرد و غالب آید و بر منزل مقصود رسد ۱۰ - معنی بیت: ای حافظ، اگر کرشمهٔ چشم مست یار جان از تو خواهد، خانهٔ دل را از غیر این اندیشه تهی ساز و بگذار تا غمزهٔ یار جان ترا با خود ببرد.

غزل ۱۲۹

اگر نه باده غمِ دل ز یسادِ ما ببرد
 نهیب^۱ حادته بنیادِ ما زجا ببرد
 اگر نه عقل بمستی فرو کشد لنگر^۲
 چگونه کشتی ازین ورطهٔ بلا ببرد^۳
 فغان که با همه کس غایبانه^۴ بساخت فلک
 که کس نبود که دستی ازین دغا^۵ ببرد
 گذار بر ظلماتست خضرِ راهی کو
 مباد کاتش محرومی آبِ ما ببرد^۶
 دلِ ضعیفم از آن میکشد بطرفِ چمن
 که جان زمرگ به بیماری صبا ببرد^۷
 طیبِ عشق منم باده ده که این معجون^۸
 فراغت آرد و اندیشهٔ خطا ببرد
 بسوخت حافظ و کس حالِ او بیار نگفت
 مگر نسیم پیامی خدایرا^۹ ببرد

وزن غزل ۱۲۹: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن (بحر مجتث مشمن مخبون محذوف)

۱ - نهیب: بکسر اول بر وزن فریب ترس و بیم باشد (برهان قاطع) - معنی بیت: اگر شراب اندوه دل ما را بفراموشی نسپارد، بیم و آسیب رویدادهای بد بنیان سرای وجود ما را از جا بر کند و ویران سازد ۲ - لنگر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم، آهنی باشد بسیار سنگین که کشتی را بدان از رفتار نگاهدارند (برهان

قالمع) ۳ - معنی بیت: اگر خرد با نوشیدن می مست نشود، پارای آن ندارد که در دریای طوفانی غم لنگر اندازد و کشتی حیات را از ورطه حوادث بساحل نجات برساند ۴ - غایبانه: غایب باز، شطرنج باز کامل که خود از حریف غایب نشسته بواسطه دیگری مهره بخانهها دواند و حریف را مات کند (فرهنگ معین) ۵ - دغا بفتح اول نار است - معنی بیت: جای فریاد و فغان است که چرخ ماهرانه با همه مردم دغل بازی نمود و آنان را مات کرد آنگونه که تاکنون کسی نبوده است که یک نوبت برین ناراست، فریبکار غالب شود ۶ - معنی بیت: راه زندگانی از میان تاریکیهای جهل و غرور میگذرد، خضر روشندل راهنما کجاست که ما را دست گیرد تا آتش حرمان و بی نصیبی آبروی ما را بر باد نهد ۷ - معنی بیت: دل ناتوانم بدان سبب گرایشی بگلزار دارد که نسیم افتان خیزان بهاری اگر چه بیمارگونه راه می سپارد، دمش جانبخش است ۸ - معجون: سرشته و خمیر کرده، باصطلاح پزشکی قدیم چند داروی سائیده با قند یا شهد آمیخته، اسم مفعول از عجن (بفتح اول و سکون دوم) - معنی بیت: من پزشکی درمان بخش عاشقانم، شراب بده که این دارو بیمار غم را آسوده دل میسازد و سودای باطل را از سراو دور میکند ۹ - خدایرا: برای رضای خدا، را، حرف اضافه.

غزل ۱۳۰

سحر بلبل حکایت با صبا کرد
 که عشق روی گل با ما چها کرد
 از آن رنگِ رخم، خون در دل افتاد
 وزان گلشن، بخارم مبتلا کرد^۱
 غلامِ همت آن نازنینم
 که کارِ خیر بی روی و ریا کرد
 من از بیگانگان دیگر ننام
 که با من هرچه کرد آن آشنا کرد^۲
 گر از سلطان طمع کردم خطا بود
 و از دلیر وفا جستم، جفا کرد
 خوشش باد آن نسیم صبحگاهی
 که دردِ شب نشینان را دوا کرد
 نقابِ گل کشید و زلفِ سنبل
 گره بسندِ قبایِ غنچه وا کرد^۳

بهر سو بلبِلِ عاشقِ در افغان
 تنعم^۱ از میان بادِ صبا کرد
 بشارتِ هر بکویِ می‌فروشان
 که حافظِ توبه از زهد^۲ ریا کرد
 وفا از خواجگانِ شهر با من
 کمالِ دولت و دینِ بوالوفا^۳ کرد

وزن غزل ۱۳۰: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ - که: حرف ربط برای تفسیر و توضیح، بعد از این «که» فعل «دیدن» بقرینه عالی محذوف است. ۲ - چها کرد: چه کارها کرد و چه بلاها بر سر ما آورد. ۳ - معنی بیت: بلبِل گفت که عشق بر چهره سرخ گل دل مرا خون کرد و از گلزار آسودگی بخار زار محنت و بلا گرفتار ساخت. ۴ - بی روی و ریا: بی ظاهر سازی و خودنمایی، قید وصف و روش. ۵ - معنی بیت: من از اغیار هرگز شکایت نکنم، چه بر من هر چه ستم رفت از دست آشنایان رسید؛ دیگر در اینجا قید نفی زمان است، سعدی هم در گلستان دیگر را سعدی هرگز بکار برده است پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست و غلام دیگر دریا را ندیده بود ص ۷۳ گلستان بکوشش نگارنده. ۶ - طمع کردم: امید و انتظاری داشتم. ۷ - وا کرد: گشاده و باز کرد. معنی این بیت و بیت پیش: باد ملایم بامدادان را وقت خوش باد که دره عاشقان شبزنده دار را بدرمان رساند؛ روی بستند از چهره گل برداشت و در گیسوی سنبل چنگ در زد و تکمه قبابی غنچه را باز کرد. ۸ - تنعم: بنواز و نعمت زیستن، زندگانی فراخ و آسان و ناز و نعمت. معنی بیت: بلبِل بیدل بهر جا از یوفائی گل مینالد و ازین میان نسیم بهاری با گل خوش میگذراند و هم آغوشی میکند. ۹ - زهد ریا: پارسائی ریاکارانه و برای خودنمایی، ترکیب اضافی معادل موصوف و صفت یا آنکه ریا در اینجا اسم است ولی بصورت صفت بکار رفته است سیز نگاه کنید بغزل ۲۰ شماره (۷) ۱۰ - بوالوفا: خواجه کمال الدوله والدین سید ابوالوفاء شیرازی از اولیاء الله که مزارش در شمال غربی شهر شیراز است و حافظ بوی علاقه و الفت داشت.

غزل ۱۳۱

بیا که ترکِ فلکِ خوانِ روزه غارت کرد
 هلال^۱ عید بدورِ قدحِ اشبار کرد
 ثوابِ روزه و حجِ قبول^۲ آنکس برد
 که خاکِ میکرده عشق را زیارت کرد^۳

مقامِ اصلیِ ما گوشهٔ خراباتست

خداش خیر دهد آنکه این عمارت کرد^۵

بهایِ بادهٔ چون لعل چیست؟ جوهرِ عقل

بیا که سود کسی برد کاین تجارت کرد^۶

نماز در خمِ آن ابروانِ محرابی^۷

کسی کند که بخونِ جگر طهارت کرد

فغان که نرگسِ جماش^۸ شیخِ شهر امروز

نظر بدرد کشان^۹ از سرِ حقارت کرد

برویِ یارِ نظر کن ز دیدهٔ منتِ دار

که کار دیده^{۱۰} نظر از سرِ بصارت^{۱۱} کرد

حدیثِ عشقِ زحافظ شنو نه از واعظ

اگر چه صنعتِ بسیار در عبارت کرد^{۱۲}

وزن غزل ۱۳۱: مفاعِلن فَعْلانِ مفاعِلن (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبخ)

۱ - ترک فلک: تاراجگر گردون، تشبیه صریح همچنین است خوان روزه ۲ - هلال: بکسر اول

ماه نو، ماه یکشنبه - معنی بیت: بشتاب که چرخ غارتگر بساط روزه را برچید و بیغما برد و ماه نو که مژدهٔ عید

فطر آورد، بگردش ساغر فرمان داد ۳ - حج قبول: حج پذیرفته و مقبول، موصوف و صفت، قبول در سیاق

فارسی بیشتر بصورت صفت بکار میرود و در عربی اسم مصدر است بمعنی پذیرائی ۴ - معنی بیت: کسی

اجر روزه و ثواب حج مقبول یافت که خاک میخانهٔ معرفت را دیدار کرد و سر بر آن آستان پاک سود ۵ -

معنی بیت: اقامتگاه ثابت ما کنج میخانهٔ عشق است، ایزد بآنکس که خرابات را پی افکند، پاداش نیک

دهاد ۶ - معنی بیت: قیمت می لعل فام چه باشد؟ بهای بادهٔ معرفت گوهر خردست که چون آدمی نوشید از

وسوسهٔ عقل مصلحت اندیش آسوده میشود، بشتاب و این تجارت را بکن که هر که این داد و ستد کرد، فایده

برد ۷ - ابروانِ محرابی: ابروانِ کمائی، موصوف و صفت نسبی از محراب - معنی بیت: آنکس که وضو

از خون دل گرفت و در راه عشق جان باخت، در محرابِ ابروانِ کمائی جانان نماز تواند گزارد ۸ -

جماش: بفتح اول و تشدید دوم در سیاق فارسی بمعنی افسونگر، دلربا و شوخ و فسونساز - نرگس جماش:

موصوف و صفت باستعاره چشم افسونگر سرادست ۹ - درد کشان: بضم اول و سکون دوم و سوم

میگساران کهن کار و با تجربه ۱۰ - کار دیده: تجربه آموخته، صفت جانشین موصوف (چشم) ۱۱ -

بصارت: بفتح اول دانستن و بینا گردیدن - معنی بیت: بر رخسار جانان نظر بگشا و از دیدهٔ خود سپاسگزار

باش که چشم تجربه آموخته تو از روی بیش و آگاهی بر چهرهٔ یار نگاه کرد ۱۲ - معنی مضراع: هر چند واعظ صنایع لفظی بسیار در تعبیر بکار برد و متکلفانه سخن گفت، گفتارش لطفی ندارد.

غزل ۱۳۲

بآبِ روشنِ می عارفی طهارت کرد
 عَلی الصَّباح^۱ که میخانه رازیارت کرد^۲
 همین که ساغرِ زرینِ خورِ نِهانِ گردید
 هلالِ عیدِ بدورِ قدحِ اشارت کرد^۳
 خوشا نماز و نیازِ کسی که از سرِ درد
 بآبِ دیده و خونِ جگرِ طهارت کرد^۴
 امام، خواجه^۵ که بودش سرِ نمازِ دراز
 بخونِ دخترِ رزِ خرقة را قصارت کرد^۶
 دلم ز حلقهٔ زلفش^۷ بجانِ خریدِ آشوب
 چه سود دید ندانم که این تجارت کرد^۸
 اگر امامِ جماعت طلب کند امروز
 خبرِ دهید که حافظِ بی طهارت کرد^۹

وزن غزل ۱۳۲: مفاعن فعاتن مفاعن فعلان (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبح)

۱ - علی الصباح: در بامداد یا بامدادان، قید زمان مرکب از علی (حرف جر) + صباح (اسم) ۲ - معنی بیت: بامدادان که صاحب دلی شناسا بیدار میکند عشق شتافت، نخست با آب پاک باده معرفت وضو گرفت و گرد تعلق از خود بشست ۳ - معنی بیت: تا جام زرینه مهر در واپسین روز ماه رمضان در پس پردهٔ افق پنهان گشت، ماه نو شب عید فطر بگردش پیمانه و ساغر دستوری داد و حکم کرد ۴ - معنی بیت: نماز و عرض نیاز آنکس که با خاطری دردمند و دلی سوخته وضو با اشک چشم و خونابه جگر گرفت، پسندیده و مقبول در گاه بی نیازی است ۵ - امام خواجه: پیشوای دین، سرور، خواجه عطف بیان یا بدل امام است و هر دو لقب است و گاه گفته میشود خواجه امام ۶ - قصارت: بکسر اول جامه را گزاری کردن و سپید و پاک ساختن ۷ - معنی بیت: خواجه، امام که در اندیشهٔ آن بود که نمازی با درنگ و تانی بسیار بگذارد، با شراب که خون دختر تاک است نخست خرقة پیشوائی را گزاری کرد و از هر آلودگی پاک ساخت ۷ - حلقهٔ

زلف: چنبر گسوه، تشبیه صریح ۸- دل بیهای جان از چنبر گیسویش خریدار بلا و فتنه شد، نمیدانم چه بهره‌ای برد که این سودا کرد ۹- اگر امروز امام جمعه مرا بنزد خود بخواند و احوال من بسجوید، بگوئید که حافظ با می معرفت وضو گرفت و از آرایشها پاک شد.

غزل ۱۳۳

صوفی نهاد دام و سرِ حقه باز کرد
 بنیادِ مکر با فلکِ حقه باز کرد^۱
 سازیِ چرخ بشکندش بیضه در کلاه
 زیرا که عرضِ شعبده با اهلِ راز کرد^۲
 ساقی بیا که شاهدِ رعنائِ صوفیان
 دیگر بجلوه آمد و آغازِ نواز کرد^۳
 این مطرب از کجاست که سازِ عراق ساخت
 و آهنگِ سازگشت بسراهِ حجاز کرد^۴
 ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
 آنچه آستینِ کوتاه^۵ و دستِ دراز کرد
 صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت
 عشقش بر رویِ دل در معنی فراز کرد^۶
 فردا که پیشگاهِ حقیقت شود پسدید
 شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
 ای کبکِ خوش خرام کجا میروی بایست
 غره مشو که گریه زاهد نماز کرد^۷
 حافظ مکن ملامتِ رندان که در ازل
 ما را خدا ز زهدِ ریا بی‌نیاز کرد^۸

وزن غزل ۱۳۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مشمن اخرج مکفوف مقصور)

۱- معنی بیت: پشمینه پوش نیرنگ باز دام در راه خلق خدا گسترده و حقه با آورد شعبده‌بازی خود را

در گشود و با چرخ مکار مکر و فریب اعار کرد، بکنایه مقصود آنست که صوفی از فلک هم در حقه بازی دست
 میبرد ۲ - معنی بیت: نیرنگ فلک صوفی را رسوا خواهد کرد، چه وی بر عارف رازدان بخود نسائی
 سحر و افسون عرضه کرد؛ در لغت نامه دهخدا آمده است: «بیضه در کلاه کسی شکستن کنایه از رسوا نمودن،
 مأخذش آنکه بازیگران بیضه را در کلاه یکی بگذارند و دیگری را گویند بشکن او بهر دو دست زور کند بیضه
 غایب شود و آنکس خجل گردد و مردم هنگامه در خنده آیند» برخی نیز گویند کسی تخم مرغ از خانه‌ای دزدید و
 در کلاه خود پنهان کرد صاحب خانه باو رسید و بر سرش کوبید و تخم مرغها شکست دزد رسوا شد ۳ -
 معنی بیت: ای ساقی بشتاب که زیبای موزون قامت بزم صوفیان عشرت پرست باز دیگر نمایان شد و کرشمه و
 غمزه نمود ۴ - معنی بیت: بایهام مقصود آنست که این را مشگر از کجا آمده است که نغمه عراق را
 نواخت و پس از آن نواهی در دستگاه حجاز پرداخت، شاید نیز این معنی نیز مراد باشد که گاه ما را با نواختن
 مقام عراق شاد کرد و سپس با نواختن مقام حجاز غمگین ساخت ۵ - آستین کوتاه: گویا صوفیه آستین
 کوتاه داشته‌اند و ما نیم ننه پوستین کوتاه آستین می‌پوشیده‌اند (لغت نامه، یادداشت بخط مرحوم دهخدا) و از
 اینجا کونه آستین بصورت ترکیب وصفی یا صفت مرکب جانشین موصوف (صوفی) شایع شده است - معنی
 بیت: دلا بشتاب تا از کردار ناروا و گفتار ناهنجار کونه آستین بخداوند پناهنده شویم و از او حمایت خویشیم.
 حافظ در غزل دیگر فرماید:

بزیر دلق مسلح کمندها دارند دراز دستی این کونه آستینان سبب
 ۶ - معنی بیت: تزویر و ریا و تصنع مکن که عشق راستین بر روی آنکه در دو سناری پاکباز نیست، در
 سرای حقیقت را بر بست و وی را بعالم معنی راه نداد ۷ - پیشگاه حقیقت: استعاره مکنیه، پیشگاه سلطان
 حق و راستی - معنی بیت: فردای قیامت که حق و راستی بر صدر مجلس داوری نشیند و نهان دلها آشکار
 شود، شرمسار سالکی است که رفتار وی آلوده ریا و خلاف حقیقت باشد ۸ - معنی بیت: ای کبک که
 نازان میروی، درنگ کن و فریب گریه زاهد را که نماز میگذارد مسخورد که این همچنان دشمن جانشکار
 تست ۹ - معنی بیت: ای حافظ، برزنش قلندران و ارسته پرداز که خداوند ما را از روز نخست که
 پروردگاری وی ایمان آوردیم، از این گونه پارسائی ریاکارانه که بقصد فریب مردم ساده دل است، بی‌نیاز
 ساخت.

غزل ۱۳۴

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
 باد غیرت^۱ بصدش خار پریشان دل کرد
 طوطی را بخيال شکری دل حوش بود
 ناگهش سیل فنا^۲ نقش امل باطل کرد

قرّة العین^۳ من آن میوه دل یادش باد

که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد
ساروان بارمن افتاد خدا را مددی

که امید کرمم همراه این محمل^۴ کرد
روی خاکتی و نم چشم مرا خوار مدار

چرخ فیروزه طربخانه ازین کهگل کرد^۵
آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ

در لحد^۶ ماه کمان ابروی من منزل کرد
نزدی شاه رخ^۷ و فوت شد امکان حافظ

چکنم؟ بازی ایام مرا غافل کرد^۸

وزن غزل ۱۳۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسبق)

۱ - باد غیرت: تند باد حمیت و رشک، تشبیه صریح - معنی بیت: بلبلی رنج بسیار کشید و گلی بدست آورد. تند باد قهر و رشک روزگار با نیش صید غار محنت دل او را خسته و مشوش کرد؛ گویا حافظ این غزل را در مرثیه فرزند ناکام خود ساخته است. ۲ - سیل فنا؛ سیل نیستی، تشبیه صریح، همچنین است نقش اصل - معنی بیت: دل طوطی بنصیر رسیدن بشکر شاد بود، ناگهان بنیل نیستی نقش آرزوی وی را ناچیز کرد. ۳ - قرّة العین: بضم اول و تشدید دوم مفتوح و ضم سوم روشنی و خنکی چشم، کنایه از فرزند که نور چشم پدر و مادر است - معنی بیت: نور چشم من عمره دلم خاطره اش فراموش میباد که سخت آسان برای جاوید رفت و براحه رسید و مرا گرفتار رنج جدائی ساخت. ۴ - محمل: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم هودج، کجاوه - معنی بیت: ای نگاهبان کاروان ببارم بر زمین افتاد، برای رضای خدا مرا یاری کن، چه امید کرم و بزرگواری تو مرا با این کاروان، همسفر کرد: معنی گوید:

بار بار افتاده را در کاروان بگذاشتند بیوفا یاران و بر بستند بار خویش را
۵ - معنی بیت: در چهره غبار آلوده و اشک دیده من بخواری منگر که فلک لاجوردی خانه شادی را در آسمان از این کاهگل که از نم چشم و گرد رخسار منست، ساخته است. ۶ - لحد: بفتح اول و دوم نهانگاه گور - معنی بیت: دریغ و درد که از چشم زخم و آسیب ماه فلک مه رخسار هلال ابروی من در نهانخانه خاک نهان گردید و جای گزید. ۷ - شاه رخ: در لغت نامه دهخدا چنین آمده است: «شاه رخ زدن: کشت دادن بحریف مهرة شطرنج را - شه رخی که در شطرنج میباشد و آن کشت دادن بحریف بطرزیکه ضرب بر رخ او نیز واقع شود» ۸ - معنی بیت: ای حافظ، با کشت دادن بحریف رخ او را در بازی نزدی و مجال از دست

رفت، چه میتوان کرد نیرنگ روزگار مرا بغفلت و بیخبری گرفتار ساخت؛ در این بیت صنعت التفات از مغایب (تزدی) بمتکلم (چکنم) مراعات شده و مرجع هر دو ضمیر حافظ است.

غزل ۱۳۵

چو باد عزمِ سرِ کویِ یارِ خواهم کرد
نفسِ بیویِ خوشش مشکبارِ خواهم کرد
بهرزه بسی می و معشوقِ عمر میگذرد
بطالت^۱ بس، از امروز کارِ خواهم کرد
هر آبِ روی که اندوختم زدانش و دین
نثارِ خاکِ ره آن نگارِ خواهم کرد
چو شمعِ صبحدم شد ز مهرِ او روشن
که عمر در سرِ این کار و بار^۲ خواهم کرد
بیادِ چشمِ تو خود را خرابِ خواهم ساخت
بنایِ عهدِ قدیمِ استوارِ خواهم کرد^۳
صبا کجاست که این جانِ خون گرفته چو گل
فدایِ نکه^۴ت گیسویِ یارِ خواهم کرد
نفاق^۵ و زرق^۶ نبخشد صفایِ دلِ حافظ
طریقِ رندی^۷ و عشقِ اختیارِ خواهم کرد

وزن غزل ۱۳۵: مفاعیلن فاعلن مفاعیلن فاعلن (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبیغ)

- ۱ - بطالت: بفتح اول بیکارگی و معطل ماندن و هزل - معنی بیت: زندگی بی باده و یار بیهوده از دست میرود و بیکاری و معطل ماندن پیش ازین مصلحت نیست، از امروز بکار می و معشوق میپردازم - ۲ -
- کاروبار: مشغله، اسم مرکب - معنی بیت: از عشق وی چون شمع فلک یا خورشید بامدادی بر من آشکار و روشن گشت که زندگانی من در این مشغله صرف خواهد شد - ۳ - معنی بیت: با خاطره ای که از چشم مست تو دارم، بنیاد خودپرستی را ویران خواهم کرد و پیمان دیرینه را که در ازل با تو بستم با جانبازی محکم و پایدار خواهم ساخت - ۴ - نکه: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بوی خوش - معنی بیت: باد بهاری

کجا رفت تا جان بخون آغشته را که بسرخی گل است فدای بوی دلپذیری کنم که صبا از سر زلف یسار
 میآورد ۵ - نفاق؛ بکسر اول دورویی و دورنگی ۶ - زرق؛ بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی
 بمعنی ریا و تزویر و دروغ و مکر و فریب و سالوس ۷ - رندی؛ رند بودن، و در حالت و هیأت و افکار و
 عقاید چون رندان بودن؛ رند در اصطلاح منصوفان عرفا بمعنی کسی است که جمیع کثرات و نعمیات و جویبی
 ظاهری و امکانی و صفات و اعیان از خود دور کرده و سرافراز عالم و آدم است که مرتبت هیچ مخلوقی
 بر مرتبت رفیع او نمی‌رسد؛ آنکه با تیزی و ذکاوت خاص مراتبان و سالوسان را چنانکه هستند بشناسد نه چون
 مردم عامی؛ بر گروهی می‌گویند که بی‌قید و لایابالی بوده باشند و رندان، مجردان و صافان و بیعلاقان را گویند
 (نقل باختصار از لغت نامه دهخدا)

غزل ۱۳۶

دست در حلقه آن زلفِ دو تا نتوان کرد

- تکیه بر عهد تو و بسا صبا نتوان کرد^۱
 آنچه سعیت من اندر طلبت بنمایم
 این قدر هست که تسفیر قضا نتوان کرد^۲
 دامنِ دوست بصد خونِ دل افتاد بدست
 بفسوسی^۳ که کند خصم، رها نتوان کرد
 عارضش را بمثل ماهِ فلک نتوان گفت
 نسبتِ دوست بهر بی سر و پا نتوان کرد^۴
 سروبالایِ من آنکه که درآید بسمع^۵
 چه محلِ جامهٔ جان را که قبا نتوان کرد؟
 نظرِ پاک تواند رخِ جانان دیدن
 که در آینه نظر جز بصفان نتوان کرد^۶
 مشکلِ عشق نه در حوصلهٔ دانش ماست
 حلِ این نکته بدین فکرِ خطا نتوان کرد^۷
 غیرتسم گشت که محبوبِ جهانی لیکن
 روز و شب عربده با خلق خدا نتوان کرد^۸

من چگویم که ترا نازکی طبع لطیف

تا بحدیست که آهسته دعانتوان کرد^۱

بجز ابروی تو مهرباب دل حافظ نیست

طاعت غیر تو در مذهب ما نتوان کرد^۲

وزن غزل ۱۳۶: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلان (بهرر مل مثنیٰ مخبون اصلم مسبخ)

- ۱ - معنی بیت: دست ما بچنبر آن گیسوی شکن بر شکن و خم یافته نتواند رسید، بر پیمان تو و باد بهاری اعتماد نشاید، مقصود آنست که عهد تو چون باد صبا ثبات و قراری ندارد ۲ - معنی بیت: هر کوششی که باشد برای رسیدن بوصول تو خواهم کرد، اما این مقدار مسلم است که احکام کلی آسمان (مانند حکم مرگ و زندگی) تغییر پذیر نتواند بود و بر همه یکسان جاری میگردد ۳ - فسوس: بکسر اول استهزاء و لاغ و فریب و مسخرگی نمودن ۴ - معنی بیت: چهره وی را همتای ماه آسمان نتوان خواند، چه جمال یار والاتر از آنست که با هر خوار و زبونی سنجیده شود ۵ - سماع: بفتح اول وجد و سرور و پای کوبی و دست افشانی صوفیان منفرداً یا جمعاً با آداب و تشریفات خاص (فرهنگ فارسی دکتر معین)، وجد و حالت و سرود و آوازی که شنیدن آن دلپذیر باشد - معنی بیت: آن زمان که یار سهی قائم دست افشانی و پای کوبی آغازد پیراهن جان چه قدر و بهائی دارد که آن را از وجد چاک چاک نمیکنی، مقصود آنکه باید جامه جان را در حال سماع دوست چاک زد و پاره کرد.
- ۶ - معنی بیت: چشمی که از آرایش دور باشد شایسته دیدار چهره یارست، چه در آینه رخسار جانان جز با صفای دل و پاکی جان نگاه نتوان کرد ۷ - معنی بیت: مسأله دشوار عشق از وسع و تاب علم محدود ما افزون است حل این مشکل با اندیشه ناصواب ما امکان پذیر نتواند بود ۸ - معنی بیت: رشک عاشقانه مرا هلاک کرد که ترا همه جهانیان دوست دارند، اما چکنم که برای فرو نشاندن آتش غیرت نمیتوان با یکایک آفریدگان خدا بستیزه برخاست ۹ - معنی بیت: سخنی بر زبان نمیآورم، چه لطافت طبع نازک تو چندان است که تحمل شنیدن دعای آهسته مرا نداری تا چه رسد بر گذشت من ۱۰ - معنی بیت: قیله دل حافظ تنها مهرباب ابروی هلالی تست، در آئین ما عاشقان بکاری جز پرستش محبوب نشاید پرداخت.

غزل ۱۳۷

دل از مس برد و روی از مسن نهان کرد

خدا را با که این بازی توان کسرد؟

شب تنهائیم^۱ در فصد جان بود

خیالش لطفهای بیکران کرد

چرا چون لاله خونین دل نباشم

که با ما نرگس^۳ او^۲ سرگران^۴ کرد

کرا گویم^۵ که با این دردِ جانسوز

طیبیم قصدِ جانِ ناتوان کرد

بدانسان سوخت چون شمع که بر من

صراحی گریه و بسربط^۶ فغان کرد

صبا گر چاره داری وقتِ وقتست^۷

که دردِ اشتیاقم قصدِ جان کرد

میانِ مهربانان کی توان گفت

که یارِ ما چنین گفت و چنان کرد^۸

عدو با جانِ حافظ آن نکردی

که تیرِ چشمِ آن ابرو کمان کرد^۹

وزن غزل ۱۳۷: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ - خدا را: برای خدا، باید فعل انصاف دهید را در تقدیر گرفت - معنی بیت: دل را ر بود و از دیده‌ام

پنهان گشت، برای خدا انصاف دهید که با کدام کس در قمار عشق چنین بازی کنند ۲ - شب تنهائی: شام

هجرت، تشبیه صریح - معنی بیت: شام هجران میخواست بر من شبیخون زند ولی نقش خیال یار در این گیر و

دار بی اندازه مهربانی کرد و بعد من آمد ۳ - نرگس او: با استعاره مقصود چشم یار ۴ - سرگران کرد:

بی مهری نمود و بی اعتنائی کرد ۵ - کرا گویم: با هیچکس نتوان گفت، استفهام مجازاً مفید نفی - معنی

بیت: با هیچکس نمیتوان گفت که با وجود رنج جانکاه عشقِ طیبِ دل من بجای آنکه بدر مانم بپردازد خود

دشمن جانم گشت ۶ - بربط: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کلمه فارسی است معرب مرکب از بر

بمعنی سینه و بط مرغابی چه هیأت آن بسینه و گردن مرغابی ماند، عود (لغت نامه دهخدا) ساز زهی که بسا

مضراب نواخته میشد - معنی بیت: بدان گونه معشوق مرا شمع سان در غم جدائی گداخت که شیشه می بر

حالم گریست و بربط نالید؛ بمبالغه مقصود آنست که حال چنان زار شد که جمادات هم بر من گریستند تا چه

رسد بجانداران.

۷ - وقت وقت: وقت مناسب، موصوف و صفت، وقت در اینجا بشکل صفت بکار رفته است نظیر آن

مرد مرد یعنی مرد کامل - معنی بیت: ای باد بهاری، ای پیام آور عاشقان، اگر چاره‌ای می‌شناسی اینک وقت

فرصت و هنگام مناسب است، چه رنج آرزومندی بیدار یار در کار کشتن منست. ۸ - معنی بیت: در

جمع عاشقان نمیتوان گفت که معشوق ما بزیان پیمان بست ولی به عهد خود وفا نکرد ۹ - معنی بیت: چنان زخمی که ناوک نگاه یار کمان ابرو بر دل حافظ زد، دشمن جانستان هم نمیتوانست زدن.

غزل ۱۳۸

یاد باد آنکه ز ما وقتِ سفر یسار نکرد
 بوداعی^۱ دلِ غمدیده^۱ ما شاد نکرد
 آن جوان بخت که مسیز در قم خیر و قبول
 بسنده^۲ پیر ندانم ز چه آزاد نکرد^۲
 کاغذین جامه^۳ بخوناب بشویم که فلک
 ره نمونیم بیایِ علم داد نکرد^۴
 دل بنامید صدائی که مگر در تو رسید
 نالها کرد درین کوه که فرهاد نکرد
 سایه تا باز گرفتی ز چمن، سرخ سحر
 آشیان در شکنِ طره^۵ شمشاد نکرد^۵
 شایدار پیک صبا^۶ از تو بیاموزد کار
 زانکه چالاکتر از ایمن حرکت باد نکرد
 کلکِ مشاطه^۷ صنعش نکشد نقشِ مراد
 هر که اقرار بدین حسنِ خدا داد نکرد
 مطربا پرده بگردان و بسزن راهِ عراق^۸
 که بدین راه بشد یسا روز ما یسار نکرد
 غزلیاتِ عراقیست^۹ سرودِ حافظ
 که شنید ایمن ره دلسوز که فریاد نکرد؟

وزن غزل ۱۳۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بهر رمل مثنی مغبون مقصور)

۱ - وداع: بفتح اول بدرود ۲ - معنی بیت: یار نیکبختی که جانب دلها نگاه میدادست و بر آنها

نشان خوبی و مهر پذیرش می‌نهاد، نمیدانم این بنده دیرینه سال را چرا از بند محنت رهائی نمی‌بخشد، سندی می‌گوید:

شرطست که مالکان تحریر آزاد کنند بنده سپر

۳ - کاغذین جامه: جامه کاغذین یا ساخته از کاغذ، در روزگار قدیم مرسوم بوده است که دادخواهان و مظلومان پیراهن کاغذی بر تن می‌کردند و برای عرض شکایت و دادخواهی در پای علم داد سا لوای عدل (درفش داد) که فرمانروایان در جایگاهی خاص بر می‌افراشتند گرد می‌آمدند، مولوی در صفحه ۵۰۳ دفتر سوم مثنوی چاپ بروخیم از لوای عدل برای دادرسی یاد کرده است:

تا گناه و جرم او پیدا کنم تا لوای عدل بر صحرا زخم

۴ - معنی بیت: پیراهن کاغذین دادخواهی را با اشک خونین شستشو دهم، چه سپهر گردنده مرا بآنجایگاه که لوای عدل یا درفش داد افراشته است، رهبری نکرد تا داد خود بستانم: کمال اسمعیل گوید:

کاغذین جامه پوشید و بدرگاه آمد زاده خاطر من تا بدهی داد مرا.

۵ - معنی بیت: تا سایه مهر خود را از سر گلزار برداشتی، بلبل یا مرغ سحری هم دیگر در چین زلف

شمشاد آشیان نگرفت، چه دانست که چمن بی‌حضور تو صفائی ندارد ۶ - پیک صبا، قاصد باد بهاری،

تشبیه صریح - معنی بیت: ای یار شایسته است که قاصد صبا گرم پوئی را از تو فرا گیرد، چه باد هم بساین

شتاب که تو از بر ما دور شدی، نتواند شتافت ۷ - مشاطه صنیع: تشبیه صریح - مشاطه: بفتح اول و تشدید

دوم آرایشگر - صنیع: بضم اول و سکون دوم آفرینش - معنی بیت آنکه بحمال خدا آفریده تو معترف نشود،

خامه آرایشگر هستی آرزوی وی نقش نهند و تکام دلش برساند ۸ - راه عراق: نغمه عراق - معنی بیت:

ای رامشگر، دستگاهی را که مینواحتی، تفسیر بد و نغمه عراق را بنواز، چه یار من بسوی عراق رفت و از

دلشدگان یاد نیاورد ۹ - غزلیات عراقی: معصود غزلهای فخرالدین ابراهیم عراقی شاعر عارف پیشه (در

گذشته سال ۶۸۸) یا مراد غزلهائی است که در دستگاه عراق خوانده شود - معنی بیت: سخن شورانگیز

حافظ چامه‌های دلپذیر عراقی است کیست که این نغمه‌های چانسوز را بشنود و خروش از جانش بر نیاید؟

غزل ۱۳۹

روبر رهش نهادم و بر من گذر نکرد

صد لطف چشم داشتم و یک نظر نکرد

سیل سرشک ما زدش کین بدر نبرد

در سنگ خاره^۱ قطره باران اثر نکرد

یارب تو آن جوانِ دلاور نگاه دار

کر نیر آه گوشه‌نشینان حذر نکرد^۲

ماهی و مرغ دوش ز افغان من نسخت
 وان شوخ دیده بین که سر از خواب بر نکرد^۴
 میخواستم که میرمش انسدر قدم چو شمع
 او خود گذر بما چو نسیم سحر نکرد^۵
 جانا کدام سنگ دل بی کفایت
 کو پیش زخم تیغ تو جان را سپر نکرد^۶
 کلک زبان بریده حافظ در انجمن
 با کس نگفت راز تو تا ترک سر نکرد^۷

وزن غزل ۱۳۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع اخرب مکفوف محذوف)

۱ - نظر: نگاه مهرآمیز ۲ - سنگ خاره: سنگ خارا - معنی بیت: اشک سیل آسای ما نقش
 دشمنی را از دل وی نسترده، پلی در سنگ خارا دانه باران تأثیری ندارد؛ در مصراع دوم بصورت تشبیه مضمیر
 دل بسنگ خارا در اثر ناپذیری و اشک بقطره باران در نرمی و لطافت تشبیه شده است ۳ - معنی بیت:
 پروردگارا، آن یار نوحاسته گستاخ را که از آسیب نیر آه عاشقان گوشه نشین پرهیز نکرد از هر بلاد آسمان
 بدار ۴ - معنی بیت: دیشب ماهی دریا و مرغ هوا از ناله من آرام نگرفت ولی بنگر که آن دلبر گستاخ با
 شنیدن افغان من سر از بالین برنگرفت و بیدار نشد ۵ - معنی بیت: خواهان آن بودم که در مقدم وی چون
 شمع جان تسلیم کنم ولی دریغ که چون نسیم سحری بر ما نگذشت و بیدار ما نیامد ۶ - معنی بیت: ای
 جان نمیدانم کدام سنگین دل بی مهر نا کاردان است که جان عزیز خود را در معرض ضربه شمشیر عشق ننهد،
 مقصود آنست که کاردانان عالم از نثار کردن جان براه عشق تو دریغ نمیکنند ۷ - معنی بیت: چون خامه
 خاموش حافظ خواست راز عشق ترا در میان جمع فاش کند، بترک سر گفت: اشارتی است بر زدن قلم با
 کارد برای تراشیدن و نوشتن و مبالغه در این مسأله که افشای راز سر باختن است.

غزل ۱۴۰

دلبر برفت و دلشدگانرا خبر نکرد
 یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد
 یا بخت من طریق مروت فرو گذاشت
 یا او بشاهراه طریقت گذر نکرد^۲

گفتم مگر بگریه دلش مهربان کنم
 چون سخت بود، در دلِ سنگش اثر نکرد
 شوخی مکن که مرغِ دلِ بیقرار^۲ من
 سودایِ دامِ عاشقی از سرِ بدر نکرد
 هر کس که دید روی تو بسوید چشم من
 کاری که کرد دیده من بی نظر نکرد^۳
 من ایستاده تا کسبمش جان فدا چو شمع
 او خود گسفر بسما چو نسیم سحر نکرد^۵

وزن غزل ۱۴۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع اخرب مکفوف مقصور)

۱ - حریف: هم پیشه و همکار و مصاحب. معنی بیت: یار سفر کرد و دلدادگان را آگاهی نداد و از مصاحب شهر و رفیق راه خود یاد نیاورد. ۲ - معنی بیت: یا طالعم شیوه جوانمردی را رها کرد یا یار من براه راست معرفت که شیوه محبت و وفاست گام نهاد. ۳ - مرغ دل بیقرار: طایر دل پریشان، تشبیه صریح - معنی بیت: گستاخی در آزار عاشقان موز که طایر دل پریشانم خیال گرفتاری در بند عشق را از دماغ خود بیرون نکرده است. ۴ - معنی بیت: هر که چهره ترا دید بوسه بر چشم من زد (بکنایه مقصود آنست که گفت: قربان نظر زیبا پسندت)، بلی آنچه چشم من کرد از روی بصیرت و دانائی بود. ۵ - معنی بیت: من در گذرگاه ایستاده‌ام تا مانند شمع بیکدم جان قربان وی کنم اما یار نسیم وار بر من نگذشت؛ در اینجا «ش» ضمیر متصل پیش از، او «ضمیر منفصل» آمده و باصطلاح عود ضمیر بر متأخر شده است.

غزل ۱۴۱

دیدم ای دل که غمِ عشق دگر بار چه کرد
 چون بشد^۱ دلبر و با یارِ فسادار چه کرد؟
 آه از آن نرگسِ جادو^۲ که چه بازی انگیخت
 آه از آن مست که با مردمِ هشیار چه کرد؟
 اشکِ من رنگِ شفق^۳ یافت ز بی‌مهری یار
 طالع بی‌شفقت بین که درین کار چه کرد؟

برقی از منزلِ لیلی بدرخشید سحر
 وه^۲ که با خرمنِ مجنونِ دل افگار چه کرد؟
 ساقیا جامِ میم ده که نگارنده غیب
 نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد؟^۵
 آنکه بر نقش زد این دایره مینائی^۶
 کس ندانست که در گردشِ پرگار چه کرد؟
 فکرِ عشقِ آتشِ غم در دلِ حافظ زد و سوخت
 یارِ دیرینه ببینید که بسایار چه کرد؟^۷

وزن غزل ۱۴۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثنی مخبون مقصور)

۱ - بشد: برفت ۲ - ترگس جادو: باستعاره مقصود چشم سحر انگیز یار - معنی بیت: افسوس که ترگس دیده فریبا و افسونگر یار فتنه‌ای شگفت بر پا کرد و دریفا که آن مست از باده حسن با عاشقان فرزانه چندانکه توانست بیمهری نمود ۳ - شفق: بفتح اول و دوم سرخی افق پس از غروب ۴ - وه: بفتح اول از اصوات یا شبه فعل است برای بیان شگفتی - معنی بیت: سحرگاه آذرخش عشقی از کوی لیلی جست و شگفتا که خرمن هستی مجنون خسته دل را سخت سوخت ۵ - معنی بیت: ای ساقی، ساغر باده بمن بده که هیچکس نمیداند که صورتگر نهان یا نقشبند ازل در پس پرده راز چه نقشها رقم زده است ۶ - دایره مینائی: باستعاره مقصود فلک لاجوردی - معنی بیت: هیچکس بر از حرکت پرگار آفریننده‌ای که فلک لاجوردی را بر نقش و نگار کرد پی نبرده است؛ در صفحه ۱۵۸ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «بر نقش زده» بجای بر نقش زد» در متن آمده که ترجیح دارد و بر نقش زد بمعنی منقش ساخت؛ حافظ در غزل دیگر می‌فرماید:

سخن از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا
 ۷ - معنی بیت: خیال عاشقانه آتش بدل حافظ افکند و سوخت، بنگرید که فکر عشق که یار دیرین عاشقان است بر این عاشق دل سوخته چه جفائی روا داشت؛ سعدی گوید:
 مجال خواب نمی‌باشدم زدست خیال در سرای نشاید برآشنایان بست

غزل ۱۴۲

دوستان دخترِ رز^۱ توپه زمستوری کرد
 شد سویِ محتسب و کار بدستوری^۲ کرد

آمد از پرده بمجلس عرقش پاک کنید

تا نگویند حریفان که چرا دوری کرد^۱

مزدگانی بده ای دل که دگر مطرب عشق

راه مستانه^۲ زد و چاره مخموری کرد

نه بهفت آب که رنگش بصد آتش نرود

آنچه با خرقة زاهد مسی انگوری کرد^۳

غنچه گلبن وصلم^۴ ز نسیمش بشکفت

مرغ خوشخوان طرب از برگ گل سوری کرد

حافظ افتادگی^۵ از دست مده زانکه حسود

عرض و مال و دل و دین در سر مسفوری کرد

وزن غزل ۱۴۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل شمن مخبون اصلم مسبح)

۱ - دختر رز: باستعاره مفصود شراب است ۲ - دستوری: رخصت و اجازه - معنی بیت: ای باران، شراب از روی نهان کردن در پرده خم توبه کرد و بنزد پاسبان شرع یا نهی کننده از منکرات رفت تا برای آمدن بمجلس بزم پروانه گیرد و اجازه یابد ۳ - معنی بیت: می از حجاب خم شتابان بسیم گام نهاد. غوی از چهره اش بزدائید تا از این پس همکاران محفل نگویند که دختر رز ما را ترک گفته است ۴ - راه مستانه: نغمه مستانه - معنی بیت: ای دل، برای آوردن این حبر خوش از تو مزدگانی میخواهم که بار دیگر رامشگر بزم محبت نغمه ای از سر شور و مستی نواخت و خممار آلودگی ما را درمان کرد و نشاطی تازه بخشید ۵ - معنی بیت: شراب دلق پارسایان را چنان رنگین کرد که نه با هفت بار شستن که حد تطهیرست رنگش زائل میشود و نه با صد بار در آتش سوختن ۶ - گلبن وصل: نهال وصال، تشبیه صریح - معنی بیت: نسیم مهربانی دوست غنچه نهال وصال مرا شکفته ساخت، پرندۀ خوش نغمه (بلبل) بیوئی که از معشوقش گل سرخ رسید بنشاط آمد ۷ - افتادگی: فروتنی و تواضع، اسم مصدر مرکب از افتاده (صفت) + ی مصدری - معنی بیت: ای حافظ، فروتنی و خاکساری را نگاهدار، چه آنکه بر تو رشک میرد، دین و دل خود را بسبب غرور و خود-خواهی تباه کرد و از دست داد؛ پوریای ولی گوید:

افتادگی آموز اگر تشنه فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلندست

غزل ۱۴۳

سالها دل طلبِ جامِ جم^۱ از ما میکرد
 و آنچه خود داشت زیبگانه تمنا میکرد^۲
 گوهری کز صدفِ کون و مکان بیرونست
 طلب از گم شدگان لبِ دریا میکند
 مشکلِ خویش برِ پیرِ مغان^۳ بر دم دوش
 کو بتأییدِ نظرِ حلّی معما میکند
 دیدمش خرم و خندان قدحِ باده بدست
 و اندران آینه صد گونه تماشا میکند
 گفتم این جامِ جهان بین بتو کی داد حکیم؟
 گفت: آنروز که این گنبدِ مینا میکند
 بیدلی در همه احوال خدا بیا او بود
 او نمیدیدش و از دور خدا را^۴ میکند
 این همه شعبده خویش^۵ که میکرد اینجا
 سامری پیشِ عصا و یَدِ بیضا میکند
 گفت: آن یار کز و گشت سردار بلند
 جرمش این بود که اسرار هویدا میکند
 فیضِ روحِ القدس^۶ از باز مدد فرماید
 دیگران هم بکنند، آنچه مسیحا میکند
 گفتمش: سلسله زلفِ بتان از پی چیست؟
 گفت: حافظ گله از دل شیدا میکند^۷

وزن غزل ۱۴۳: فاعلاتن فملاتن فملاتن فعلان (بحر رمل مثنی مخبون اصلم مسبغ)

۱ - جام جم: جام جهان نما یا جام گیتی نما با استعاره مقصود دل و ضمیر مرد حق و عارف کامل است و از آن سبب گاه از دل بجام جم تعبیر میشود که دانایان روزگار برای جمشید جامی ساخته بودند که اوضاع هفت

گردون را در آن مشاهده میکرد: در لغت نامه دهخدا بسفل از کتزالعقابق شبستری چند بیت آمده است از آنجمله:

یکی جم نام وقتی پادشا بود که جامی داشت کمان گسیتی نما بسود
بصورت کرده بودندش چنان راست که پیدا میشد از وی هر چه میخواست
حافظ در غزل دیگر فرماید:

جام جهان ناست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجتست

۲ - معنی بیت اول و دوم: سالها دل جام گیتی نما را که رازهای عالم هستی در آن آشکار بود از ما طلب میکرد و چیزی که خود داشت از ناآشنایان باز میخواست و آن مروارید را که در صدف جهان هستی و مکان نتوان یافت از مدعیان معرفت که بر کرانه دریای اسرار وجود چون گم گشتگان سرگردان مانده اند، باز میجست ۳ - پیر مغان: کنایه از رهبر روحانی و مرشد و خضر طریق - معنی بیت سوم و چهارم: دیشب مسأله دشوار خود را بر پیر میخانه معرفت، مرشد کامل عرضه کردم که با نیروی بیش و قدرت بصیرت از مسائل پیچیده و پوشیده پرده بر میگرفت و گره مشکلها را میگشود: وی (پیر مغان) را شاد و متبسم ساغر می (باده حقیقت) بر کف یافتیم که در آینه جام همچنان گرم کشف و شهود بود ۴ - حکیم: دانای استوار کار و صاحب حکمت، یکی از نامهای خداوند - معنی بیت: از پیر مغان پرسیدم که حکیم مطلق، خداوند این جام گیتی نما را چه زمان بتو بخشید. پیر پاسخ گفت: همانگاه که خدا این قبه لاجوردی را آفرید ۵ - خدا را: برای خدا - معنی بیت: یکی از دلباختگان عشق الهی که همواره خداپاوی همراه بود ولی او خداوند را بدیده دل نزدیک نمی یافت و از دوری مینالید، میگفت: برای رضای خدا کعبه مقصود را بمن نشان دهید: در ضمن تلمیحی دارد بآیه ۲ سوره حدید (۵۷) وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ (خدا با شماست، هر جا باشید)، سعدی نیز گوید:

دوست نزدیکتر از من بمنست وینت مشکل که من از وی دورم

چکنم با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم

ص ۱۶۴ گلستان بکوشش نگارنده

۶ - شعبده خویش: در نسخه های دیگر شعبده عقل بجای شعبده خویش آمده که صحیح بنظر میرسد - معنی بیت: اینهمه سحر و جادو که خرد مصلحت جو در برابر عشق چاره سوز که لطیفه الهی و مؤید بنیروی حق است مینمود، با فسونگری سامری در مقابل ید بیضا (دست رخشان) معجز موسی شباهت دارد ۷ - گفت: فاعل این فعل پیر مغان یا گوینده غیبی است - معنی بیت: پیر مغان با گوینده ای از غیب ندا داد که آن یار جانباز (حسین بن منصور حلاج) که دار از بر کشیدش بر بالای خود سرافرازی و عزت یافت، گناهی این بود که راز حق را فاش کرد و اَنِّي أَنَا اللَّهُ (همانا من خدای یگانه ام) گفت: حسین بن منصور حلاج بیضاوی از عارفان بزرگ صاحب تألیفات بسیارست که از غایت وجد و حال و غلبه عشق سخنانی مانند اَنَا الْحَقُّ وَلَيْسَ فِي جُجَّتِي إِلَّا اللَّهُ بر زبان میراند، از اینرو بامر وزیر مقتدر خلیفه عباسی و بفتوای علمای دین در سال ۳۰۷ هجری هزار نازیانه بر وی زدند و دست و پایش را بریدند و پیکر وی را در آتش سوختند و خاکسترش را بیاد سپردند یا در دجله ریختند، نگاه کنید بلفظ نامه دهخدا ۸ - روح القدس: جان پاک و مقصود روح الامین یا

جبرئیل — معنی بیت: اگر روح الامین بفرمان خداوند باز یاری فرماید، دیگران هم مانند حضرت مسیح عیسی بن مریم مرده زنده توانند کرد ۹ — معنی بیت: از پیر پرسیدم، زنجیر گیسوی زیبا یان بچه کار آید؟ پاسخ داد چون حافظ از دل دیوانه خود شکوه داشت، شیدای آشفته حال را از زنجیر گزیری نباشد.

غزل ۱۴۴

بسرّ جامِ جمِ آنکه نظرِ توانی کرد
 که خاکِ میکده کحلِ بصر^۱ توانی کرد
 مباش بی‌می و مطرب که زیرِ طاقِ سپهر
 بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
 گلِ مراد^۲ تو آنکه نقاب بگشاید
 که خدمتش چو نسیمِ سحرِ توانی کرد
 گدائی در میخانه طرفه اکسیر^۳ بست
 گر این عمل بکنی، خاک زرِ توانی کرد
 بعزمِ مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی
 که سودها کنی، از این سفرِ توانی کرد
 تو کز سرایِ طبیعت^۴ نمی‌روی بیرون
 کجا بکویِ طریقت گذرِ توانی کرد؟
 جمالِ یار ندارد نقاب و پرده ولی
 غبارِ ره‌بنشان تا نظرِ توانی کرد^۵
 بیا که چارهٔ فوقِ حضور و نظمِ امور
 بفیضِ بخشی اهلِ نظرِ توانی کرد^۶
 ولی تو تالِبِ معشوق و جامِ می‌خواهی
 طمع مدار که کارِ دگرِ توانی کرد
 دلا ز نورِ هدایت گم آگهی یابی
 چو شمع خنده زنان ترکِ سرِ توانی کرد^۷

گر ایسن نصیحتِ شاهانه بشنوی حافظ

بشاهراهِ حقیقت گذر توانی کرد

وزن غزل ۱۴۴: مفاعِلن فَعْلَاتن مفاعِلن فَع لَان (بحر مجتت مثنیٰ مخبون اصلم مسیخ)

۱ - کحل بصر: بضم اول و سکون دوم سرمهٔ چشم - معنی بیت: از راز نهان جام جم یا جام جهان نما که دل پیر عارف است، آنکه آگاهی توانی یافت که خاکسار اهل طریقت باشی و غبار در میخانهٔ معرفت را چون سرمه در چشم کشی تا روشن بین شوی ۲ - گل مراد تو: تشبیه صریح - معنی بیت: گل آرزوی تو وقتی از پرده برون می‌آید که تو مانند نسیم سعری در شکوفائیش بجان و دل بکوشی؛ سعدی گوید:

نابرده رنجم گنج میسر نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

۳ - طرفه اکسیر: بضم اول و سکون دوم کیمیای شگفت - اکسیر: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم کیمیا را گویند و آن جوهریست که مس را طلا میکند و نظر مرشد کامل را نیز مجازاً اکسیر گویند (از برهان قاطع باختصار نقل شد) - باید دانست که کیمیاگران باستان یا شیمی دانان کهن میکوشیدند داروئی بسازند که بسند آن جیوه به نقره و مس به زر بدل شود و نام این دارو را اکسیر نهادند و در عرف شاعران گاه این دو کلمه کیمیا و اکسیر بجای یکدیگر بکار میرود - معنی بیت: خواهندگی در آستان میکده کیمیای شگفتی است، اگر بگدائی در میخانه معرفت پیردازی با اکسیر فقر خاک را بدل بزرخواهی کرد، مقصود آنکه بمقامی میرسی که در عالم عرفان وجود ناقص را بکمال توانی رساند ۴ - سرای طبیعت: جهان مادی و عالم خاکی، تشبیه صریح همچنین است کوی طریقت - معنی بیت: تو که در جهان خاکی پای بست هوای نفس مانده‌ای، بسرای معرفت و عالم معنی راه نتوانی یافت ۵ - معنی بیت: بر چهرهٔ جانان روی بند و پرده‌ای نیست، گرد راه را فرو نشان نادیده. بجمال یار روشن کنی یا مقصود آنکه خویشان را از آایشها و تعلقات پاک‌ساز تا شایستهٔ دیدار جانان شوی؛ سعدی گوید:

حقایق سرائی است آراسته هوی و هوس گسرد برخاسته
نبینی بجائی که برخاست گرد نبیند نظر گرچه بی‌نیاست مرد

۶ - معنی بیت و بیت پس از آن: بشتاب که تدبیر یافتن لذت حضور دل و جمعیت خاطر و سامان بخشیدن با مور معنوی بآن بستگی دارد که صاحب‌نظران بتو فیض رسانند و لطفی نمایند ولیکن تا تو بمی انگوری و معشوق مجازی دل خوش کرده‌ای امید مدار که کاری شایسته از دست تو برآید؛ مولوی گوید:

ز منزلت هوی گر بزور نهی قدمی نزول در حرم کسب یا توانی کرد
ولیکن ایسن عمل رهروان چسالا کست تو نازنین جهانی کسجا توانی کرد؟

۷ - معنی بیت: ای دل اگر پرتوی از خورشید ارشاد بر تو افتد چون شمع فروزان با خنده و شادی سر پراه دوست نثار توانی کرد.

غزل ۱۴۵

چه مستیست ندانم که رو بما آورد
که بود ساقی و این باده از کجا آورد؟
تو نیز باده بچنگ آر و راه صحرا گیر
که مرغ نغمه سرا ساز خوش نسوا آورد
دلا چو غنچه شکایت زکار بسته مکن
که باد صبح نسیم گره گشا آورد^۱
رسیدن گل و نسرين بخیر و خوبی باد
بنفشه شاد و کش آمد، سمن صفا آورد
صبا بخوش خبری دهد سلیمانست
که مزده طرب از گلشن سبا آورد^۲
علاج ضعف دل ما کرشمه ساقیست
برآر سر که طیب آمد و دوا آورد^۳
مرید پیر مغانم زمن مرنج، ای شیخ
چرا که وعده تو کردی و او بسجا آورد^۴
بتنگ چشمی آن ترک لشکری نازم
که حمله برمن درویشی یک قبا آورد
فلک غلامی حافظ کنون بطوع کند^۵
که التجا بدر دولت شما آورد

وزن غزل ۱۴۵: مفاعلهن مفاعلهن فعلان (بحر مجنث مثنی مخبون اصلم مسبغ)

- ۱ - معنی بیت: ای دل، از کار فرو بسته و گره خورده غنچه سان شکوه مکن و گله منما که به همراه بادبامدادی نسیمی هم وزید که عقده ها را میگشاید؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:
- چو غنچه گر چه فرو بستگیست کار جهان تو همچو باد بهاری گره گشا میباش
- ۲ - کش: بفتح اول خوشن - شاد و کش: سرور و خوش، قید و صف و روش ۳ - معنی بیت: باد بهاری از

نظر آوردن مزده‌های دلپذیر گوئی هدهد است که سلیمان پیامبر از گلستان سیاملک ملکه بلقیس خیر شادی بخش رساند؛ این مضمون مقتبس است از آیه ۲۴ سوره نمل (۲۷) که چون سلیمان هدهد را در میان مرغان ندید گفت هدهد کجا رفت... پس از اندک درنگی هدهد پاسخ داد که من بر چیزی که تو از آن آگساز نیستی آگاهی یافتام وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ (از ملک سبا خبری راست برای تو آورده‌ام)؛ در این بیت میان صبا و سباصنعت جناس لفظی مراعات شده است ۴ - معنی بیت: ناز و غمزه ساقی ناتوانی دل ما را درمان میکند. دلاسر از زانوی غم برگیر که اینک طیب تو فراز آمد و داروی جان بخش کرشمه را با خود دارد ۵ - معنی بیت: ای دانای دین، از من که هواخواه پیر می‌کده‌ام آزرده خاطر مباش، چه تو تنها نوید شراب طهور در سرای دیگر دادی و بی پیرمغان در همین جهان بما بنقد باده معرفت داد ۶ - درویش یک قبا: تهیدستی که یکتا جامه بیش ندارد، موصوف و صفت - معنی بیت: فدای تنگی چشم آن زیبای سپاه خوبان شوم که چشم دید یکتا قباهم برای این فقیر نداشت و بتاراج آن بر من تاختن آورد ۷ - طوع: بفتح اول و سکون دوم فسرمانبرداری و دلخواه و اختیار ۸ - التجا: پناه جستن مصدر باب افتعال ۹ - در دولت: آستان دولت سرا، استعاره مکنیه.

غزل ۱۴۶

صبا وقتِ سحر بوئی ز زلفِ یار می آورد

دلِ شوریده ما را بسو در کار می آورد^۱

من آن شکلِ صنوبر^۲ را ز باغ دیده بترکندم

که هر گل کز غمش بشکفت معنت بار می آورد

فروغِ ماه می دیدم ز بسامِ قصر او روشن

که رو از شرم آن خورشید در دیوار می آورد^۳

ز بیمِ غارتِ عشقش دلِ پر خون رها کردم

ولی میریخت خون وره بدان هنجار^۴ می آورد

بقولِ مطرب و ساقی برون رفتم گه و بسیگه

کز آن راهِ گران قاصد خبر دشوار می آورد^۵

سراسر بخشش جانان طریقِ لطف و احسان بود

اگر تسبیح می فرمود اگر ز نثار می آورد

عَفَا اللَّهُ^۶ چینِ ابرویش اگر چه ناتوانم کرد

بعشوه هم پیامی بر سر بر بیماری می آورد

عجب میداشتم دیشب ز حافظ جام و پیمانہ

ولی منعی نمی کردم که صوفی وارمی آورد^۸

وزن غزل ۱۴۶: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر ۵ زج مثنیٰ مسبق)

۱ - معنی بیت: سحرگاه بادبهاری شمیمی از گیسوی یار همراه می آورد و دل پریشان ما را با آرزوی وصال بر کار عشق بر میانگیخت ۲ - صنوبر: بکسر اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم، از تیره نازویان (مخروطیان) دارای برگهای ضخیم کوتاه و مخروطهای باریک و دراز (لغت نامه دهخدا) - شکل صنوبر: باستعاره مقصود قامت یار که در بلندی بصنوبر ماند - معنی بیت: نقش صنوبری قامت یار را از باغچه چشم از ریشه بر آوردم (بکنایه یعنی ترک عشق بازی کردم)، چه گلی که از نهال غم آن دلبر شکوفا شد، رنج و اندوه بارش بود ۳ - معنی بیت: یرتو ماه رخساروی را از بام کاخش آشکار میدیدم، بدانگونه که مهر تابان از شرمساری در برابر ماه رخ او حیران بود ۴ - هنجار: بفتح اول و سکون دوم راه و طریق و روشن و قاعده و قانون - معنی بیت: از ترس ترکناز عشق او دل خونین را فرو گذاشتم و ترک کردم ولیکن از دل خون میچکید و بدین طریق راه مینمود که کیست و از کجا آمده است ۵ - معنی بیت: بترانه رامشگر و ساقی گاه و بیگاه گام براه عشق نهادم، چه از آن طریق دشوار و دراز بیک باسانی خبری نمی آورد ۶ - اگر... اگر: مترادف چه... چه، حرف ربط برای تسویه یعنی برابری - معنی بیت: دهنش و عطای محشوق بر سر از روی مهر و نیکی بود چه در طریق عشق زبان سبحان الله گفتن میگذرد و چه کشتی و ریسمان تهرسایان بر کمر می بست ۷ - عفا الله: بفتح اول عفو کند خداوند و بیخشد - معنی بیت: خداوند بر شکن ابروی وی بیخشد که اگر چه مرا زار و تزار کرد، گاهی هم با ناز و کرشمه پیغامی بیالین این مریض ناتوان میرساند ۸ - معنی بیت: دوشینه از باده نوشی حافظ در شگفت بودم ولی او را ازین کار باز نمیداشتم چه بی روی و ریا صوفیانه باده میداد نه چون زاهدان ریائی در خلوت و پنهانی.

غزل ۱۴۷

نسیم باد صبا دوشم^۱ آگهی آورد

که روزِ مسحنت و غم رو بکوتهی آورد

بمطربان صبو حسی^۲ دهیم جسامه چاک

بدین نوید که باد سحرگهی آورد

بیایا که تو حور بهشت را رضوان^۳

درین جهان ز برای دل رهی آورد

همی رویم بشیراز با عنایتِ بخت^۱

زهی رفیق که بختم بهمراهی آورد

بجبر^۵ خاطرِ ماکوش کاین کلاهِ نمد

بسا شکست که با افسرِ شهی آورد

چه نالها که رسید از دلم بخرمنِ ماه

چو یارِ عارض آن ماهِ خرگهی^۶ آورد

رساند رایتِ منصور^۷ برفلکِ حافظ

که التجا^۸ بسجنابِ شهنشهی^۹ آورد

وزن غزل ۱۴۷: مفاعیلن مفاعیلن فعلان (بحر مجتهد مشمن مخبون اصلم مسیح)

- ۱ - دوشم: دیشب مرا یا بمن، م ضمیر متصل مفعولی ۲ - مطربان صبحی: موصوف و صفت، رامشگرانی که در باده نوشی بامدادی ترانه خوانده و نواخته‌اند - معنی بیت: جامه خود را که از غلبه و جدو شوق در بزم باده نوشی بامدادی چاک زده‌ایم بواسطه مزده و صلی که نسیم سحرگاهی آورد برامشگر می‌بخشیم ۳ - رضوان: بکسر اول و سکون دوم نگاهبان بهشت - معنی بیت: بشتاب بشتاب که ترا ای سیه چشم بهشتی رضوان نگاهبان بهشت برای خشنودی دل مهرورز چاکر بگیتی آورد ۴ - عنایت بخت: التفات و توجه اقبال نیک؛ در صفحه ۲۰۸ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف سعود فرزاد در نسخه بدل «عنایت دوست» بجای «عنایت بخت» آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: بالتفات دوست بشیراز باز میگردم، اقبال نیک من چه یار خوبی همسفرم کرد ۵ - جبر: بفتح اول و سکون دوم نیکو حال گردانیدن و شکسته بستن - جبر خاطر: دل بدست آوردن و اصلاح حال دل - معنی بیت: سعی کن تا دل ما را بدست آوری، چه بسا پیش آمده است که کلاه نمدین درویشی تاج شاهی را مغلوب کرده است ۶ - ماه خرگهی: ماه سرایرده نشین، موصوف و صفت باستعاره مقصود یار زیبای پرده نشین - معنی بیت: همینکه دل از چهره زیبای یار پرده نشین یاد کرد، فریادهایش بهاله ماه فلک برشد ۷ - رایت منصور: درفش پیروزمند ۸ - التجا: پناه بردن، مصدر بساب افتعال ۹ - جناب شهنشهی: موصوف و صفت نسبی، درگاه شاهان شاه یا شاه شاهان یعنی سرآمد پادشاهان.

غزل ۱۴۸

یارم چو قدح بدست گیرد

بازارِ بتان^۱ شکست گیرد

هر کس که بدید چشم او گفت
 کو محتسی که مست گیرد^۱
 در بحر فتادهام چو ماهی
 تا یار مرا بست^۲ گیرد
 در پاش فتادهام بزاری
 آیا بود آنکه دست گیرد؟
 خرم دل آنکه همچو حافظ
 جامی ز می الست^۵ گیرد

وزن غزل: مفعول مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف)

۱ - قدح: بفتح اول و دوم کاسه و در اینجا مراد ساغرمی ۲ - بازار بتان: بازار حسن نکویان ۳ - معنی بیت: هر بیننده که نگاه بر چشم مست یار افکند، گفت: نهی کتنده از منکر کجاست تا این مست را باز داشت کند ۴ - بست: بفتح اول و سکون دوم قلاب ماهیگیری ۵ - می الست: اضافه تخصیصی، باده عشق که در روز ازل بآدمی دادند، نیز نگاه کنید بغزل ۲۴ شماره (۱) - معنی بیت: شاد دل آنکس باد که مانند حافظ پیاله‌ای از می عشق که روز ازل بآدمی دادند، بنوشد.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

غزل ۱۴۹

دلم جز مهر مهرویان طریقی بر نمی‌گیرد
 زهر در میدهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد^۱
 خدا را ای نصیحت گو حدیث ساغر و می گو
 که نقشی در خیال ما ازین خوشتر نمی‌گیرد^۲
 بیا ای ساقی گلرخ، بیاور باده رنگین
 که فکری در درون ما ازین بهتر نمی‌گیرد^۳
 صراحی میکشم پنهان و مردم دفتر انگارند
 عجب گر آتش این زرق^۴ در دفتر نمی‌گیرد
 من این دلِ مرقع^۵ را بخوام سوختن روزی
 که پیر می فروشانش بجای بر نمی‌گیرد

از آنرو هست پاران را صفاها با می لعاش
 که غیر از راستی نقشی در آن جوهر نمیگیرد^۶
 سر و چشمی چنین دلکش تو گوئی چشم ازو بردوز
 برو کاین وعظ بی معنی مرا در سر نمیگیرد^۷
 نصیحت گوی رندان را که با حکم قضا جنگست
 دلش بس تنگ می بینم، مگر ساغر نمیگیرد^۸
 میان گریه میخندم که چون شمع اندرین مجلس
 زبان آتشینم هست، لیکن در نمیگیرد^۹
 چه خوش صید دلم کردی بنام چشم مست را^{۱۰}
 که کس مرغان وحشی را ازین خوشتر نمیگیرد
 سخن در احتیاج ما و استغنائی معشوقست
 چه سود افسونگری، ای دل، که در دلبر نمیگیرد؟^{۱۱}
 من آن آینه را روزی بدست آرم سکندر وار
 اگر میگیرد این آتش زمانی ورنه نمیگیرد^{۱۲}
 خدا را رحمی ای منعم که درویش سر کویت
 دری دیگر نمیداند، رهی دیگر نمیگیرد
 بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم
 که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمیگیرد^{۱۳}

وزن غزل ۱۲۹: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هزج مثنی سالم)

۱ - معنی بیت: دل من جز عشق ماه چهرگان راهی در پیش نمیگیرد. از هر باب بوی نصیحت میکنم ولی اثر نمی بخشد؛ سعدی گوید:

گفتم آتش در زخم آفاق را گفت: سعدی، در نگیرد با منت

۲ - نمیگیرد: نمی شنید و صورت نمی پذیرد ۳ - نمیگیرد: تأثیر نمی کند و نقش نمی بندد ۴ - زرق بفتح اول و سکون دوم نیرنگ و ریا - معنی بیت: مینای می پنهانی با خود میبرم و مردم گمان میکنند که دفتر دعاست، ولی در شگفتم که چرا آتش نیرنگ و ریای من در این دفتر نمی افتد و آن را نمی سوزاند ۵ - مرقع:

بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح خرقة و دلق پاره بر پاره دوخته — معنی بیت: من این خرقة وصله بر وصله را یک روز بآتش خواهم کشید، چه پیر میکند این دلق را در بهای یک جام می نمی پذیرد، مقصود آنکه این خرقة که بیک جام نیرزد سوختنی است ۶ — معنی بیت: دوستان از باده لعل فام پیر میخانه آینه دل را از آنرو بسیار روشنی و صفا می بخشند که این گوهر یعنی می تنها نقش حقیقت را می پذیرد که گفته اند مستی و راستی ۷ — در سر نمیگیرد: در سرم جای نمیگیرد و بعزم فرو نمی رود و تأثیر در اندیشه ام تحبکند ۸ — معنی بیت: اندرزگوی رندان باده گسار با فرمان قضا سربیکار دارد و از این روی از باده نوشی ما دل آزرده است و خرده بر ما میگیرد؛ آیا جامی نمی نوشد تا دریابد که باده خوردن ما تقدیر ازلی است ۹ — معنی بیت: در حال گریستن از تأثر خنده ام میگیرد که شمع سان درین بزم مرا زبانی آتشین و دمی گرم است ولی در مجلسیان سخنم اثری نمی بخشد؛ سعدی گوید:

چون نیک بدیدم که نداری سر سعدی بر بخت بسخندیدم و بر خود بگرستم

۱۰ — بنام چشم مست را: بر چشم غمار آلوده تو آفرین میگویم ۱۱ — معنی بیت: جان کلام و موضوع سخن اینست که ما نیازمندیم و معشوق از ما بی نیازست. دلا ساعری تو در سخن فایده ای ندارد، چه در دل یار اثر بخش نیست ۱۲ — معنی بیت: روزی من بآن شاهد آینه رو مانند اسکندر که آینه اسکندری را بکوشش ارسطو بدست آورد دسترس خواهم دانست، اگر چه آتش عشق من یکبار اثر کند و بار دیگر کارگر نیفتد، بهر حال دست از طلب برنیدارم ۱۳ — در زور نمیگیرد: بازر نمی پوشاند.

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی غزل ۱۵۰

ساقی ار باده ازین دست بجام اندازد
عارفان را همه در شرب مدام^۱ اندازد
ور چنین زیر خم زلف نهد دانه^۲ خال^۲
ای بسا مرغ خمر را که بدام اندازد
ای خوشا دولت آن مست که دریای حریف
سر و دستار نداند که کدام اندازد^۳
زاهد خام^۴ که انکار می و جام کند
پخته گردد، چو نظر بر می خام^۵ اندازد
روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز
دل چون آینه در زنگ ظلام^۶ اندازد

آنزمان وقتِ میِ صبح فروغست^۷ که شب
 گردِ خسرگاهِ افق^۸ پردهٔ شام اندازد
 باده با محتسبِ شهر ننوشی زنهار
 بسخورد بسادهات و سنگ بجام اندازد
 حافظا، سر زکله گوشهٔ خورشید^۹ برار
 بخت اقرعه^{۱۰} بدان ماه تمام اندازد

وزن غزل ۱۵۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - مدام: بضم اول باده و نیز بمعنی همیشه و پیوسته - معنی بیت: اگر ساقی بدین گونه می در ساغر ریزد، اهل عرفان و صاحب‌دلان را بر نوشیدن باده معرفت برانگیزد ۲ - دانهٔ خال: تشبیه صریح و همچنین است مرغ خرد ۳ - معنی بیت: چه نیک است بخت آن سرمست بادهٔ محبت که هنگام تار کردن در قدم معشوق سر از دستار و کلاه باز شناسد ۴ - خام: ناپخته، صفت زاهد ۵ - می خام: بادهٔ خالص، میان خام و خام جناس تام مراعات شده است و همچنین، میان پخته و خام صنعت تضاد - معنی بیت: پارسای ناپخته اندیشه که نوشیدن باده و گرفتن ساغر را ناپسند می‌شمارد، چون دیده بر شراب خالص افکند تجربه آموزد و پرورده اندیشه شود ۶ - ظلام: بفتح اول تاریکی - زنگ ظلام: تیرگی تاریکی، تشبیه صریح - معنی بیت: روز بهنرآموزی پرداز که باده‌گساری روزانه دل پاک و روشن چون آینهٔ ترا بتیرگی زنگ تاریکی گرفتار خواهد کرد ۷ - صبح فروغ: تابناک چون بامداد، صفت ترکیبی از دو اسم، می موصوف ۸ - خرگاه افق: خیمه و سراپردهٔ بزرگ کرانهٔ آسمان، تشبیه صریح و همچنین است پردهٔ شام یا حجاب غروب ۹ - کله گوشه خورشید: گوشهٔ تاج آفتاب ۱۰ - قرعه: بضم اول و سکون دوم سهم و نصیب - معنی بیت: ای حافظا، اگر بخت نیک قرعهٔ وصال آن ماه رخسار را بنام تو زند یعنی وصل وی نصیب تو شود، سر فقرا از کنار تاج خورشید بلند برافراز.

غزل ۱۵۱

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
 بمی بفروش دلِ ما^۱ کزین بهتر نمی‌ارزد
 بکوی می فروشانش بجا می بر نمی‌گیرند
 زهی سجادهٔ تقوی^۲ که یک ساغر نمی‌ارزد

رقیبم سرزنشها کرد گزین باب رخ بر تاب

چه افتاد این سر ما را که خاکِ در نمی‌ارزد؟^۱

شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو در جست

کلاهی دلکش است اما بترکِ سر نمی‌ارزد^۲

چه آسان^۳ مینمود اول غم دریا بسوی سود

غلط کردم که این طوفان بصد گوهر نمی‌ارزد

ترا آن به که روی خود زهشتاقان پوشانی

که شادی جهانگیری غم لشکر نمی‌ارزد^۴

جو حافظ در قناعت کوش وز دنیی^۵ دون^۶ بگذر

که یک جو منتِ دونان دو صد من زر نمی‌ارزد

وزن غزل ۱۵۱: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثنیٰ سالم)

۱ - دلق ما: بفتح اول و سکون دوم خرقة ما - معنی بیت: همه عالم باندازه یک نفس با اندوه زیستن ارزش ندارد. خرقة زهد ما را در بهای باده بده که این دلق بیش از این قیمتی ندارد ۲ - سجاده تقوی: بفتح اول و تشدید دوم جانماز برهیزگاری، اضافه تخصیصی - معنی بیت: در میخانه جانماز برهیزگاری را بموض یک جام باده نمی‌پذیرند، جای شگفتی نیست که سجاده تقوی باندازه یک ساغر می بها ندارد ۳ - معنی بیت: نگاهبان آستان دوست مرا ملامت کرد که ازین درگاه روی بگردان، آیا چه پیش آمد که سر ما را ارزش خاک این درگاه نیست ۴ - معنی بیت: فر دیهیم شاهی که خطر جانی در آن مندرج است، کلاهی دلپذیر است ولی ارزش آن ندارد که آنمی برای بدست آوردنش سر خود را از دست بدهد ۵ - چه آسان: سخت آسان، چه قید برای آسان (صفت) - معنی بیت: اندیشه و بیم از دریا بامید سود بردن سخت آسان بسنظر میرسید ولی پنداری نادرست بود، چه ارزش یافتن صد گهر گرانبها با رنج طوفان برابری نتواند کرد ۶ - معنی بیت: بهترست که چهره از عاشقان خود پنهان داری، چه مسرت تسخیر ملک دلها با رنج غمخواری و تیمار سپاه دلدادگان برابر نتواند بود ۷ - دنیی دون: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم و تشدید چهارم مال و مقام پست دنیوی، دنیی صفت نسبی از دنیا - در صفحه ۱۴۰ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد دنیای دون بجای دنیی دون آمده که بر متن ترجیح دارد؛ دنیا در اصطلاح تصوف چیزی است که انسان را از خدا بازدارد... دنیا عبارتست از حظوظ... یعنی بهر چه نفس تو متلذذ گردد آن دنیای تو باشد (نقل باختصار از لغتنامه دهخدا)

غزل ۱۵۲

در ازل پرتوِ حسنت ز تجلی^۱ دم زد
 عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
 جلوه کرد رخت، دید ملک^۲، عشق نداشت
 عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد
 عقل میخواست کزان شعله چراغ افروزد
 برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم^۳ زد
 مدعی خواست که آید بتماشاکه راز
 دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد^۴
 دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند
 دل غمیده ما بود که هم بر غم زد^۵
 جان علوی^۶ هوس چاه زنجندان تو داشت
 دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد
 حافظ آنروز طربنامه عشق تو نوشت
 که قلم بر سر اسباب دل خرم زد^۷

وزن غزل ۱۵۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلان (بهر رمل مثنوی مخبون اصلم)

- ۱ - تجلی: ظاهر و هویدا شدن و جلوه کردن، مصدر باب تفعّل - معنی بیت: در روز نخست فروغ حسن تو ای محبوب ازلی آهنگ ظهور و جلوه گری کرد، از این نمایش جمال عشق پدید آمد و چون عشق زاده حسن است، جهان را در شور افکند و همه را در آتش خود سوخت ۲ - ملک: بفتح اول و دوم فرشته - معنی بیت: جمال تو نمایان شد، ابلیس دید، چون در فطرتش عشق نبود تا ترا عاشقانه بپرستد، از شدت رشک مانند آتش سوزان شد و راه بر دل آدم زد و بگمراه کردنش پرداخت: تلمیحی دارد بآیه ۱۶ سوره اعراف (۷)
- ۳ - معنی بیت: خرد مصلحت جو مایل بود که از آن درخش ایزدی چراغ خود را فروغی بخشد و سودی جوید، برق رشک عشق تابان شد و شوری پیا کرد و جهان را در گرگون ساخت ۴ - معنی بیت: عقل مصلحت اندیش با دغای رقابت با عشق خواست که در معرض اسرار غیب گام نهد، دست نهان حق نمایان شد و بر سینه خرد که رازدار غیب نمیتوانست باشد، کوفت و او را دور کرد ۵ - معنی بیت: جز دل محنت کشیده ما که غم عشق

را برگزید و در صف عاشقان بلاکش درآمد، دیگران بهره‌مطلوب خود را در زندگی خوش و آسوده جستند
 ۶ — علوی: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم برین منسوب به علو (بکسر اول و سکون دوم) بمعنی بلندی —
 معنی بیت: روح قدسی یا جان پاک میخواست که چاه ذقن ترا ببیند بکنایه یعنی خواستار وصال تو بود، ناگزیر
 در چنبر گیسوی دراز شکن پرشکن تو دست آویخت، مقصود آنکه جان از جهان برین بجهان فرودین یا عالم
 کثرت آمد، چه جان را در قالب تن برای عشق ورزی با تو آفریده‌اند ۷ — معنی بیت: حافظ آن زمان نامه
 شادی فزای عشق ترا بنگارش آورد که بر سر و سامان دل شاد خود قلم محو کشید و بغم تو دل خوش کرد.

غزل ۱۵۳

سحر چون خسرو خاور^۱ علم بر کوهساران زد
 بدستِ مرحمتِ یارم در امیدواران زد
 چو پیش صبح شد روشن که حال مهر گردون چیست
 بر آمد خنده خوش بر غرورِ کامگاران زد^۲
 نگارم دوش در مجلس بزم رقص چون برخواست
 گره بگشود از ابرو و بر دلهای یاران زد^۳
 من از رنگِ صلاح آندم بخونِ دل بشستم دست
 که چشم باده پیمایش صلا بر هوشیاران زد^۴
 کدام آهن دلش آموخت این آیینِ عیاری^۵
 کز اوّل چون برون آمد ره شب زنده داران زد
 خیالِ شهسواری پخت و شد ناگه دل مسکین
 خداوندا نگه دارش که بر قلبِ سواران زد^۶
 در آب و رنگِ رخسارش چه جان دادیم و خون خوردیم
 چون نقشش دست داد، اوّل رقم بر جان سپاران زد^۷
 منش با خرقة پشمین کجا اندر کمند آرم
 زره موتی که مژگانش ره خنجر گزاران زد^۸
 نظر بر قرعه توفیق و یمن دولت شاهست
 بده کام دلِ حافظ که فالِ بستیاران زد^۹

شهنشاهِ مظفر فر شجاعِ ملک و دین منصور^{۱۰}

که جویدی در یغش^{۱۱} خنده بر ابر بهاران زد
 از آن ساعت که جامِ می بدست او مشرف شد
 زمانه ساغر شادی بیادِ می گساران زد
 ز شمشیرِ سرافشانش ظفر آتروز بدرخشید
 که چون خورشیدِ انجم سوز^{۱۲} تنها بر هزاران زد
 دوامِ عمر و ملک او بخواه از لطفِ حق ای دل
 که چرخ این سگّه دولت بدورِ روزگاران^{۱۳} زد

وزن غزل ۱۵۳: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هزج شمن سالم)

- ۱ - خسرو خاور: شهریار مشرق، با استعاره مقصود خورشید - معنی بیت: چون بامداد پگاه خورشید، شهریار مشرق درفش نور بر کوهستان افراشت، یار من با دست لطف حلقه بر در کلبه عاشقان امیدوار نواخت
- ۲ - معنی بیت: چون حال بی ثباتی لطف و وفای فلک بر صبح هویدا شد یا با بهام مقصود آنست که چون صبح دانست که خورشید آسمان در حجاب غروب ناپدید خواهد شد، بر فریفتگی و غرور مهر که خود را مسلط بر جهان میدید باستهزاه خندید
- ۳ - معنی بیت: دیشب یار زیبای من چون بسآهنگ پای کسوی و دست افشانی بریا استاد، چین ناز و تکبر از ابرو باز کرد و دلهای یاران را با گره عشق استوار بست.
- ۴ - معنی بیت: من آنگاه دست از رنگ تقوی و پارسائی با خون دل پاک کردم (آندم دست از تقوی شستم) که چشم مست یار هوشمندان را بیاده گساری و عشقبازی دعوت کرد
- ۵ - عیاری: بفتح اول و تشدید دوم زیرکی و چالاکی و گستاخی در زدن راه دل، اسم مصدر از عیار، نیز نگاه کنید بغزل ۶۶ شماره (۲) - معنی بیت: کدام سنگین دل سخت دل شیوه رهنی دلها را بوی تعلیم داد که از نخست چون گام بیرون نهاد، راه بر عاشقان شب تا سحر نخفته گرفت و دلهای آنان را بیغما برد
- ۶ - معنی بیت: دل من هوای یکه سواری از سواران عرصه حسن را در سر پرورد و از دست رفت و بسوی یار شتافت ای خدا، دل بیچاره ما را حفظ فرما که بعیان صف این سواران تاخت تا باشد که بنزد آن سوار یگانه برسد
- ۷ - معنی بیت: در آرزوی جلوه جمالش جانها باختیم و رنجها بردیم، همینکه در نزد عشق نقش و خال مطلوب را بدست آورد، نخست فرمان کشتن عاشقان جان نثار را نگاشت
- ۸ - خنجر گزار: صحیح آن خنجر گزار، صفت مرکب فاعلی آنکه خنجر را از تن دشمن بگذراند و پیکر خصم را بشکافد - معنی بیت: من با دلق پشمینه و جامه فقیرانه آن یار زره گیسو را در کمند عشق خود گرفتار نتوانم کرد، یاری که تیر مزگانش راه دل پهلو آنان شمشیر زن رازده است
- ۹ - معنی بیت: نظر و توجه ما بیهرة توفیق الهی و فرخندگی اقبال پادشاهست که مددگار تو شود پس مراد خاطر حافظ را برآور که فال نیکبختان را برای تو گرفت
- ۱۰ - منصور: ظاهر مقصود شاه منصور آخرین حکمران آل مظفر

است که از ۷۸۹ تا ۷۹۵ در اصفهان و فارس و عراق فرمانروائی داشت. ۱۱ - جمود بی دریغ: کرم عام و بی مضایقه. ۱۲ - انجم سوز: سوزنده ستارگان، انجم بفتح اول و سکون دوم و ضم سوم جمع نجم بمعنی ستاره - معنی بیت: از تیغ سر شکافنده اش پیروزی آن روز نمایان شد که وی مانند آفتاب که آتش در خیل ستارگان می زند، تنها بر هزاران تن از سپاه دشمن تاخت - (گویند در حمله شاه منصور بر سپاه تیمور که نزدیک بود با تیغ خود فرق تیمور را بشکافد، سپردار تیمور مانع آمد و تیمور گریخت و پس از آن دوباره حمله آورد و شاه منصور را بکشت) ۱۳ - معنی بیت: دلا، بقای زندگانی و پادشاهی او را از عنایت خداوندی خواستار شو چه این نقش و مهر سلطنت تا زمانهای دراز بنام او خواهد بود و دولت وی تا روزگارست دوام خواهد یافت.

غزل ۱۵۴

راهی بسزن که آهی بر ساز آن توان زد

شعری بخوان که با او رطلِ گران توان زد^۱

بر آستانِ جانان گر سر توان نهادن

گلبانگِ سربلندی^۲ بر آسمان توان زد

قد خمیده ما سهلت نماید، اما

بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد^۳

در خانقه نگنجد اسرارِ عشقبازی

جام می مغانه هم با مغان توان زد^۴

درویش را نباشد برگِ سرایِ سلطان

مائیم و کهنه دلقی کاش در آن توان زد

اهلِ نظر دو عالم در یک نظر ببازند

عشقست و داواوُل^۵ بر نقدِ جان توان زد

گر دولتِ وصالت خواهد دری گشودن

سرها بدین تخیل بر آستان توان زد^۶

عشق و شهاب و رندی مجموعه مرادست

چون جمع شد معانی گویِ بیان توان زد^۷

شد رهزن سلامت زلف تو وین عجب نیست

گر راهزن تو باشی، صد کاروان توان زد^۱

حافظ بحق قرآن کز شبید^۱ و زرق بازای

باشد که گوی عیشی^{۱۱} در این جهان توان زد

وزن غزل ۱۵۴: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بهر مضارع مشین اخرب)

- ۱ - معنی بیت: نغمه‌ای بنواز که بر آهنگ آن بتوان دمی عاشقانه بر آورد و سرودی بخوان که به‌مراه آن پیمانۀ گران توان گرفت و نوشید ۲ - گلبانگ سربلندی: بانگ بلند و خوش سرافرازی، اضافه تخصیصی ۳ - معنی بیت: قامت دو تا گشته ما در نظر تو خوار و بی فایده است ولی از این کمان خمیده تیر بر دیده خصم توان افکند ۴ - معنی بیت: رازهای مهرورزی صادقانه در خانقاه تنگ صوفی جا نمی‌گیرد؛ مقصود آنکه خانقاه جای عشق باختن نیست تنها در می‌کده پیر مغان که مجمع اهل دلست میتوان ساغر باده معرفت بآئین مغان روشن ضمیر نوشید ۵ - برگ: بفتح اول و سکون دوم ساز و دستگاه و سامان - معنی بیت: فقیر را توجهی بکاخ با شکوه و تجمل و سر و سامان شاه نیست، تنها یک پشمینه زنده داریم که اگر آن را در آتش هم بیفکنند چیزی نیست و چندان اعتباری ندارد ۶ - داواول: نوبت اول در بازی - معنی بیت: صاحب‌دلان هر دو جهان را در یک لحظه در راه محبوب تار میکنند، بلی کار عشق است و در این قمار در نوبت اول باید سرمایه جان را باخت ۷ - معنی بیت: اگر دولت وصل تو دری بروی عاشق بگشاید، بدین خیال میتوان پیشانی بر درگاه سود و دست و پائی زد و کوششی نمود ۸ - معنی بیت: عاشقی و جوانی و وارستگی جامع آرزوهاست و با این سه براد توان رسید، آری چون حقایق فراهم آمد و معانی نغز دست داد گوی سخن را از میدان بلاغت توان ربود و بفصاحت هنرنمایی توان کرد ۹ - معنی بیت: گیسویت عاقبت و صبر ما را بیضا برد و جای شگفتی نیست؛ اگر رهزن دلها تو باشی، راه بر صد قافله توان گرفت ۱۰ - شبید: بفتح اول و سکون دوم مکر و فریب ۱۱ - گوی عیش: تشبیه صریح - معنی مصراع: امید است که در عرصه گیتی با چوگان عمر گوی خوشی و عشرت را بتوانی ربود.

غزل ۱۵۵

اگر روم زپیش فتنها برانگیزد

ور از طلب بنشینم بکینه برخیزد^۱

وگر برهگذری یکدم از وفاداری

چو گرد در پیش افتم، چو باد بگریزد^۲

وگر کنم طلبِ نیم بوسه صد افسوس^۳
 زحقّه^۴ دهش چون شکر فروریزد
 من آن فریب که در نرگس^۵ تو مسمی^۶ بینم
 بس آب روی که با خاکِ ره برآمیزد^۷
 فراز و شیب^۸ بیابانِ عشق^۹ دامِ بلاست
 کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد
 تو عمر خواه و صبوری که چرخِ شعبده باز
 هزار بازی ازین طرفه تر برانگیزد^{۱۰}
 بر آستانه^{۱۱} تسلیم^{۱۲} سر بسنه حافظ
 که گر ستیزه کنی، روزگار بستیزد

وزن غزل ۱۵۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلن (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: اگر بدنبال وی روان شوم، آشوب و غوغا پیا میکند و اگر از خواستن و جستن او بازایستم، بکین جوئی و انتقام کشیدن میردازد که چرا ترک عشق کردی ۲ - معنی بیت: و اگر بکتفس از سر حفظ پیمان دوستی غبار گونه بری او روم، بشتاب باد از من دور میشود ۳ - افسوس: استهزاء و طعنه - معنی بیت: اگر ازو نیم بوسه بخواهم، از حقّه (آوند خرد) دهانش صد استهزاء و طعنه مانند نقل و نبات بر من تثار میکند ۴ - نرگس: باستعاره مقصود چشم ۵ - برآمیزد: آغشته کند و مقصود آنکه از میان میرد و نابود میکند ۶ - فراز و شیب: بلند و پست ۷ - بیابان عشق: تشبیه صریح ۸ - معنی بیت: دوام زندگانی و شکیبایی بجوی، چه گردون نیرنگ، باز هزار نقش حادثه شکفت تر ازین پدید آورد ۹ - آستانه تسلیم: درگاه گردن نهادن، تشبیه صریح - معنی بیت: بر درگاه تسلیم بامر حق سر برضا و خشنودی بسای، چه اگر با پیش آمدهای ناگزیر ناسازگاری کنی، روزگار هم با تو خصومت ورزد.

غزل ۱۵۶

بحسن و خلق و وفا کس بیار ما نرسد
 ترا درین سخن انکار کار ما نرسد^۱
 اگرچه حسن فروشان بجلوه آمده اند
 کسی بحسن و ملاحات بیار ما نرسد

بحق صحبت دیرین که هیچ محرم راز
 بیار یک جهت حق گزار ما نرسد^۱
 هزار نقش برآید ز کلک صنع^۲ و یکی
 بدپذیری نقش نگار ما نرسد
 هزار نقد بسبازار کاینات آرند
 یکی بسکه صاحب عیار ما نرسد^۳
 دریغ قافله عمر کآنچنان رفتند
 که گردشان بهوای دیار ما نرسد^۴
 دلا زرنج حسودان مرنج و وائق باش
 که بد بخاطر امیدوار ما نرسد^۵
 چنان بزی^۶ که اگر خاک ره شوی کسی را
 غبار خاطری از رهگذار ما نرسد
 بسوخت حافظ و ترسم که شرح قصه او
 بسمع پادشه کامگار ما نرسد

وزن غزل ۱۵۶: مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن فعلن (بحر مجتث شمن مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: زیبایی و خوی نیک و پیمان دوستی بسر بردن هیچکس با یار ما همسنگ نیست و ترا
 نسزد که بتکذیب کار عشق ما یا انکار کمال محبوب ما پردازی ۲ - معنی بیت: سوگند بحقیقت دوستی کهن
 که هیچ رازداری با یار یکدل و بکرنگ ما که حق و فارا ادا میکند، برابری نتواند کرد ۳ - کلک صنع: خامه
 نقاش آفرینش، استعاره مکتبه ۴ - معنی بیت: هزار گونه سکه سره در بازار هستی عرضه میکنند ولی یکی از
 آنها بخلوص پیایه سکه تمام عیار ما نمیرسد، بکنایه یعنی کس در عالم زیبایی با یار ما برابری نتواند کرد ۵ -
 معنی بیت: کاروان روزهای زندگانی چنان شتابان روانه شد که غبار این قافله با آسمان شهر ما دیگر نمیرسد
 بکنایه یعنی عمر گذشت و اثری از آن برجای نماند ۶ - معنی بیت: ای دل، از آزار حساسدان رنجه مشو و
 مطمئن باش که گزند و آسیب بدل پر امید ما نمیرسد ۷ - بزی: زیست کن، فعل امر از مصدر زیستن - معنی
 بیت: آنگونه زندگانی کن که اگر در راه کسی غبار گشتی، از گذرگاه من و تو گرد کدورتی بر آئینه دل هیچکس
 نشیند؛ صنعت التفات از مخاطب در مصراع اول بمتکلم در مصراع دوم مراعات شده است.

غزل ۱۵۷

هر که را بسا خطِ سبزهٔ سرِ سودا باشد
 پای ازین دایره بیرون نهد تا باشد
 من چو از خاکِ لحد لاله صفت سرخیزم
 داغِ سودایِ توام سرِ سویدا^۲ باشد
 تو خود ای گوهر یکدانه کجائی آخر
 کز غمت دیدهٔ مردم همه دریا باشد
 از بنِ هر مژه ام آب روانست بیا
 اگرت میلِ لبِ جوی و تماشا باشد
 چون گل و می دمی از پرده بیرون آی و درآ
 که دگر باره ملاقات نه پیدا باشد^۳
 ظلِ ممدود^۴ خمِ زلفِ توام بر سر باد
 چشمت از ناز بحافظ نکند مسیل آری
 سر گرانی^۵ صفتِ نرگسِ رعنا باشد

وزن غزل ۱۵۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بهر رمل مشمن مغبون اصلم)

۱ - خط سبز: با استعاره مراد سبزهٔ عذار یا موهای نورسته بر رخسار - معنی بیت: هر کسی که با سبزهٔ عذار تو خیال عشق‌بازی داشته باشد، تا زنده ماند پای از محیط عاشقی بیرون نگذارد. ۲ - سویدا: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم مخفف سویداء و مصغر سوداء بمعنی میان و مرکز دل یا دانهٔ دل یا دانهٔ سیاهی که گمان می‌کردند بر دل است - معنی بیت: من چون از نهانخانهٔ گور مانند لالهٔ خونین کفن سر برگیرم، داغ عشق تو در میان دل من پنهان خواهد بود. ۳ - معنی بیت: چون گل از پردهٔ غنچه و چون می از حجاب خم بیرون خرام و بمحفل ما گام بنه که بار دیگر زمان دیدار ما معلوم نیست و میسر نمیگردد. ۴ - ظل ممدود: بکسر اول و تشدید دوم سایهٔ گسترده، موصوف و صفت: ممدود اسم مفعول از مد بفتح اول و تشدید دوم بمعنی کشیدن و گستردن - معنی بیت: سایهٔ گستردهٔ کمند گیسوی تو بر سر من پیوسته باد (بکنایه یعنی لطف تو بعاشق بر دوام باد) که در پناه این سایه دل دیوانه را آرامشی است. ۵ - سر گرانی: بی‌اعتنائی و عدم التفات - معنی بیت: دیدهٔ تو از کرشمه و ناز بحافظ گرایشی ندارد آری سرسنگینی و بی‌التفاتن وصف نرگس چشم شوخ و زیبای تست.

غزل ۱۵۸

من و^۱ انکارِ شراب این چه حکایت باشد؟

غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد

تا بغایت ره میخانه نمی دانستم

ور نه مستوری^۲ ما تا بچه غایت باشد؟

زاهد و^۳ عجب و نماز و من و مستی و نیاز

تا ترا خود زمیان با که عنایت باشد؟

زاهد ار راه برندی نبرد معنورست

عشق کاریست که موقوف^۴ هدایت باشد

من که شبهاره تقوی زده ام بادف و چنگ

این زمان سر بره آرم، چه حکایت باشد؟^۵

بنده پیرِ مغانم که ز جهلم برهاند

دوش ازین غصه نخفتم که رفیقی میگفت

حافظ ار مست بود، جای شکایت^۶ باشد

وزن غزل ۱۵۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بهر رمل مثنی مخبون اصلم)

- ۱ - و: حرف ربط برای استبعاد و استفهام (بهدش شمردن و پرسش کردن) - معنی بیت: از من بعید است که میگساری را منکر شوم و ناپسند شمارم، این قصه راست نیست. باغلب احتمال مرا این اندازه خرد و کاردانی هست که بانکار باده نوشی نپردازم ۲ - مستوری: پوشیدگی بکنایه مقصود زهد و پارسائی، مرکب از مستور اسم مفعول از ستر بفتح اول بمعنی پوشیدن و پای مصدری - معنی بیت: تا این زمان راه میبکده را نمی شناختم و گر نه پارسائی و زهد ما باین حد نمی کشید ۳ - و: حرف اضافه مفید معنی ملازمت، نیز نگاه کنید بغزل ۵۶ شماره (۳) - معنی بیت: پارسا و ملازمت خود بینی و خویشتر پسندی من و ملازمت مستی از باده محبت و سوز و گداز عاشقانه تا بنگریم که تو ای محبوب ازلی از این دو بکدام لطف و اعتنا خواهی داشت ۴ - موقوف: وابسته، اسم مفعول از وقف - معنی بیت: اگر پارسا معنی و ارستگی عاشقانه و قلندری را در نیابد، عنرش پذیرفته است، عشق هنریست که وابسته و در گرو ارشاد و راهنمایی حق باشد ۵ - معنی

بیت: من که شب همه شب با نوای دف و چنگ رهن بارسائی و زهد بودم، آیا اکنون براه تقوی بازخواهم گشت، نه این سخن درست نیست - دف: بفتح اول دایرة زنگی ۶ - معنی بیت: چاکر پیر میکده معرفتم که مرا از تاریکی نادانی و غرور رهائی بخشید، آری مرشد ما هر گونه رفتار کنند لطف محض و عین توجه است ۷ - معنی بیت: دیشب از این اندوه گلوگیر بیدار ماندم که دوستی بر مستی و سرخوشی حافظ خرده میگرفت و گله میکرد.

غزل ۱۵۹

نقدِ صوفی نه همه صافیِ بیفش باشد
 ای بسا خرقه که مستوجبِ آتش باشد^۱
 صوفیِ ما که زوردِ سحری مست شدی
 شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد^۲
 خوش بود گر محک^۳ تجربه آید بمیان
 تا شیروی شود هر که در او غش باشد
 خطِ ساقی گر ازین گونه زند نقش بر آب
 ای بسا رخ که بخونا به منقش باشد^۴
 نازپرورد تنعم^۵ نبرد راه بدوست
 عاشقی شیوه رندانِ بلاکش باشد
 غم دنیِ دنی^۶ چند خوری بساده بخور
 حیف باشد دلِ دانا که مشوش باشد
 دلق و سجاده حافظ ببرد بساده فروش
 گر شرابش ز کفِ ساقی مهوش باشد^۷

وزن غزل ۱۵۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بهر رمل مثنی مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: نقد ایمان صوفی همیشه پاک و مره نیست، چه بسیار دلق ریاکاران که در خور سوختن است ۲ - معنی بیت: صوفی ما که چون دعای سحر میخواند و از غلبه وجد مست و مدهوش میشد، مواظب شب او باش که از باده نوشی حالی خوش خواهد داشت ۳ - محکم: بکسر اول و فتح دوم سنگ آزمون - معنی بیت: چه نیکوست اگر سنگ آزمون را بمیان جمع آورند تا هر که درو بار خیانت باشد، چون زر ناسره

سیاه روی و رسوا شود ۴ - معنی بیت: اگر خط خوش و دلفریب عذار ساقی بدین گونه نقش تقوی را بر آب زند و محو سازد، چهره های بسیاری بعاشقی خواهند گرائید و رخسارشان از محنتها و بلاهای عشق باشک خونین یا خونابه دل نگار خواهد شد ۵ - تنعم: بناز و نعمت زیستن، مصدر باب تفعّل - معنی بیت: آنکه در فراخی و آسانی بناز و نعمت پرورش یافته باشد، بکوی معشوق راه نتواند یافت، عشق ورزی آئین وارستگان و قلندران است که در راه رسیدن بدوست هر گونه بلا و محنت را بجان می پذیرند ۶ - دنیی دنی: مال و جاه پست دنیوی، در صفحه ۱۷۹ جامع نسخ دیوان حافظ دنیای دنی بجای دنیی دنی آمده است که بر متن ترجیح دارد، نیز نگاه کنید بقزل ۱۵۱ شماره (۷) ۷ - معنی بیت: اگر میفروش باده بر دست ساقی مساه رخسار بحافظ بدهد، خرقة و چانماز او را که اسباب زهد و تقوی است در بهای باده تواند گرفت.

غزل ۱۶۰

خوشست خلوت، اگر یارِ یارِ من باشد

نه من بسوزم و او شمع انسجم باشد^۱

من آن نگینِ سلیمان بهیچ نستانم

که گاه گاه برو دستِ اهرمن باشد^۲

روا مدار خدایا که در حریمِ وصال

رقیبِ مسحرم و حرمان نصیبِ من باشد

همای گو مفکن سایه شرف هرگز

در آن دیار که طوطی کم از زغن^۳ باشد

بیانِ شوق چه حاجت که سوزِ آتش دل

توان شناخت زسوزی که در سخن باشد^۴

هوایِ کوی تو^۵ از سر نمیرود آری

غریب را دلِ سرگشته با وطن باشد

بسانِ سوسن اگر ده زبان شود حافظ

چو غنچه پیشِ تو اش مهر بردهن باشد^۶

۱ - معنی بیت: خلوت نشینی و تنهایی دلپذیرست، اگر بدانم که یار تنها مصاحب منست نه آنکه در فراقش بگذازم و وی در همان حال شمع سان فروغ بخش بزم رقیبان باشد ۲ - معنی بیت: من مهر یا انگشتری یا خاتم حضرت سلیمان را بهیچ نمیخرم چه بر این نگین گاه گاه دیو دست می یابد؛ چنانکه مشهورست حضرت سلیمان انگشتری داشت که اسم اعظم یا نام مهین خداوند بر آن نقش بود و بعدد این خاتم بر جن و انس حکم میراند، آنگاه بسبب غفلتی که پیش آمد بدست دیوان افتاد و این دیو خود را سلیمان خواند، سرانجام آن حضرت پس از کوشش بسیار انگشتری خود را باز بدست آورد و بر مسند فرمانروایی نشست، نگاه کنید بصفحه ۵۸۱ تاریخ بلعمی، تصحیح بهار و غزل ۳۹۰ شماره (۳) در همین کتاب ۳ - زغن: بفتح اول و دوم پرندۀ گوشت ربا - معنی بیت: در شهری که طوطی خوش سخن شکرشکن کم قدرتر از پرندۀ گوشت ربا باشد (بکنایه یعنی بی هنران برتر از هنرمندان باشند)، بهمای نیکبختی بگوئید که هرگز سایه سعادت بر آن دیار نگسترده ۴ - معنی بیت: نیازی نیست که عاشق بشرح اشتیاق خود پردازد، چه بآتش درون سینه از سوزی که در کلام گوینده است میتوان پی برد ۵ - هوای کوی تو: دوستی و شوق و هواداری محله تو ۶ - معنی بیت: اگر حافظ در سخن بردازی سوسن وارده زبان یابد، باز هم در برابر تو یاس ادب را غنچه موش مهر خاموشی بر لب می نهد تا تو بگفتار آئی.



غزل ۱۶۱

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد

یک نکته ازین معنی گفتیم و همین باشد

از لعل تو گریابم انگشتری زنهار^۱

صد ملک سلیمانم در زیرنگین باشد

غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل

شاید که چو و ابینی، خیر تو درین باشد^۳

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز

نقشش بحرام، از خود صورتگر چین باشد^۴

جام می و خون دل هر یک بکسی دادند

در دایره قسمت اوضاع چنین باشد^۵

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود

کاین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد^۶

آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر

کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد^۷

وزن غزل ۱۶۱: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن (بحر هزج مثنیٰ اخرب)

۱ - تر: آبدار و لطیف صفت شعر - معنی بیت: از دل غمگین شعر آبدار و لطیف برنخیزد، از این حقیقت یک سخن دقیق و باریک بیان کردیم و مطلب همین است ۲ - انگستری زنه‌ار: انگستر زنه‌ار، عبارت از آن است که پادشاهان جبار چون خواهند که کسی را امان بخشند و مردم مزاحم احوال او نگردند برای تصدیق وی انگستری یا تیری پوی می‌دهند (نقل از لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: اگر لعل لب تو انگستری امان بمن بدهد یعنی بر زبان تو برود که مرا زنه‌ار داده‌ای، آنگاه صد کشور بیهناوری ملک سلیمان در زیر نگین حکمفرمایی خود خواهم داشت ۳ - معنی بیت: دلا، از سرزتش حاسد اندوهگین نباید شد، چه وقتی درست بنگری، مصلحت تو در این است، سعی گوید:

عجبویانم حکایت پیش جانان گفته‌اند
من خود این پیدا همی گویم که پنهان گفته‌اند
دشمنی کردند با من لیک از روی قیاس
دوستی باشد که دردم پیش درمان گفته‌اند
۴ - معنی بیت: هر که با لطف هنر خامه خیال پرداز من در سخن پی نبرد، نقش خیال شاعرانه کشیدن بر وی حرام باد، اگر چه نقاش چین باشد ۵ - معنی بیت: ساغر باده نوشیدن قسمت یکی شد و خون دل خوردن بهره دیگری گشت، آری در حلقه سرنوشت و تقدیر حال بدینگونه است ۶ - معنی بیت: فرمان نخستین یا حکم سرنوشت درباره گل و گلاب چنین صادر شد که گلاب محبوب زیبایی باشد که در بازار میان مردم نمایان شود و گل در پرده غنچه پنهان بماند ۷ - معنی بیت: آنگونه نیست که می‌بندارند رندی و قلندری از خاطر حافظ رفته باشد، چه این پیشینه ازلی تا واپسین روز (تا ابد) بر جای خواهد ماند و هیچگاه فراموش نخواهد شد.

غزل ۱۶۲

خوش آمد گل وزان خوشتر نباشد

که در دست بجز ساغر نباشد

زمان خوشدلی درباب و درباب

که دایم در صدف گوهر نباشد

غنیمت دان و می‌خور در گلستان

که گل تا هفته دیگر نباشد

ایا پر لعل کرده جام زَرین
 ببخشا بر کسی کس زر نباشد^۲
 بیا ای شیخ و از خمخانه^۳ ما^۴
 شرابی خور که در کوثر^۴ نباشد
 بشوی اوراق اگر همدرس^۵ مائی
 که علم عشق در دفتر نباشد^۵
 زمن بنیوش و دل در شاهی بند
 که حسن بسته زیور نباشد^۶
 شرابی بسی خمار^۷ بخش یارب
 که با وی هیچ در دسر نباشد
 من از جان بنده سلطان اویسم^۸
 اگر چه یادش از چاکر نباشد
 بتاج عالم آرایش که خورشید
 چنین^۹ زینده افسر نباشد^۷
 کسی گیرد خطا برنظم حافظ
 که هیچش لطف در گوهر^۸ نباشد

وزن غزل ۱۶۲: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بهر هزج سدس محذوف)

- ۱ - دریاب و دریاب: نگاهدار و غنیمت بدان، تأکید لفظی - معنی بیت: فرصت عیش و شادی را نگاهدار و غنیمت بدان که همیشه گوهر مراد در صدف روزگار نیست ۲ - معنی بیت: ای که ساغر زر پر از باده لعل فام کرده ای بر آنکه سیم و زر ندارد ترحم کن ۳ - خمخانه ما: میکده ما که در آن باده معرفت توان نوشید ۴ - کوثر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جویی است در بهشت که از آن جمیع چشمه های بهشتی جاری میگردد، حوض کوثر، نهر کوثر (نقل از لغت نامه دهخدا) ۵ - معنی بیت: اگر با مادرش خواهی خواند، دفتر علم قال (علم اکتسابی) را بآب بشوی و فراموش کن تا فروغ علم حال (علم حصولی) که عشق و معرفت است و در کتاب نیست، بر دل تو بتابد ۶ - معنی بیت: سخن مرا بشنو و پذیر و دل بمهر ماهروتی استوار کن که جمالش بستگی بآرایش ندارد و بخود زیباست: سعدی گوید:
- بزیورها بیارند دقتی خوب رویان را تو سیمین بر چنان خوبی که زیورها بیارائی

۷ - شرابی بی خمار: باده‌ای که پس از نوشیدن درد سر نیاورد و مراد باده معرفت است ۸ - سلطان اویس: مرحوم علامه قزوینی ضمن فهرست اسامی رجال دیوان حافظ در حاشیه صفحه ۳۸۷ نوشته‌اند «در هر یک از دو خانواده آل مظفر ملوک فارس و جلایریان ملوک بغداد سلطان اویس نامی بوده است که هر دو معاصر خواجه و هر دو ممکن است بمدوح خواجه در این غزل باشند و قرینه بر تعیین هیچکدام در این غزل موجود نیست» ۷ - معنی بیت: سوگند بدیهم او که زیور جهان است که مهر تابنده هم برای آنکه تاج بر تارک وی گردد شایستگی ندارد ۸ - گوهر: سرشت و فطرت و نهاد.

غزل ۱۶۳

گل بی رخ یار خوش نباشد
 بی‌باده بهار خوش نباشد
 طرفی چمن و طواف^۱ بستان
 بی‌لاله عذار^۲ خوش نباشد
 رقصیدن سرو و حالت^۳ گل
 بی‌صوت^۴ هزار^۴ خوش نباشد
 با یار شکر لب^۵ گل اندام^۵
 بی‌بوس و کنار خوش نباشد
 هر نقش که دست^۶ عقل بندد
 جز نقش^۶ نگار خوش نباشد^۶
 جان نقد^۷ محقرست^۷، حافظ
 از بهر^۸ نثار^۸ خوش نباشد

وزن غزل ۱۶۳: مفعول مفاعلهن فعولن (بهر هزج مسدس اخرب محذوف)

۱ - طرف: بفتح اول و سکون دوم گوته و کنار، در اینجا حرف دوم که مفتوح بوده است بضرورت حفظ وزن ساکن خوانده میشود ۲ - طواف: بفتح اول گشمن ۳ - لاله عذار: لاله رخسار، صفت جانسین موصوف (یار) ۴ - هزار: بفتح اول بلبل - معنی بیت جنبش نشاط آمیز و میل سرو و لطف گل بی‌آوای هزارستان دلپذیر نیست ۵ - شکر لب: نوشین لب، صفت ترکیبی از دو اسم همچنین است گل اندام ۶ - معنی بیت: هر تصویر که دست خرد بنگارد، جز صورت یار در آن میان نکو و دلپذیر نیست ۷ - محقر: خرد و

ناچیز، اسم مفعول از تحقیر، صفت نقد و نقد بمعنی زر و سیم خالص در اینجا مراد سرمایه ۸ - نثار بکسر اول پراکندن و افشاندن و آنچه بر سر عروس یا در قدم یار بپوشانند.

غزل ۱۶۴

نفسِ بادِ صبا مشکِ فشان خواهد شد
 عالمِ پیرِ دگر باره جوان خواهد شد^۱
 ارغوانِ جامِ عقیقی^۲ بسمن خواهد داد
 چشمِ نرگس بشقایقِ نگران خواهد شد
 این تطاول^۳ که کشید از غمِ هجران بسبب
 تا سرا پرده^۴ گل نعره زنان خواهد شد
 گر زمسجد بخرابات شدم خورده بگیر
 مجلسِ وعظ درازست و زمان خواهد شد^۵
 ای دل، ار عشرتِ امسروز بسفردا فکنی
 مایه^۶ نقدِ بقا را که ضمان خواهد شد
 ماهِ شعبان منه از دست قدح کاین خورشید^۷
 از نظر تا شبِ عیدِ رمضان^۸ خواهد شد
 گل عزیزست غنیمتِ شعریش صحبت
 که بباغ آمد ازین راه و از آن خواهد شد^۹
 مطر با مجلسِ انسست، غزلِ خوان و سرود^{۱۰}
 چند گوئی که چنین رفت و چنان خواهد شد
 حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود
 قدمی نه بود اعش که روان خواهد شد^{۱۱}

وزن غزل ۱۶۴: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعّالان (بهر رمل منمن مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: دم باد بهاری از بوی گلها مشکبار خواهد گشت. جهان که در زمستان چون پیران

فرسوده ناتوان مینمود باردیگر با فراز آمدن بهار خرم و با نشاط خواهد شد ۲ - جام عقیقی: جام عقیق رنگ یا سرخ قام، موصوف و صفت نسبی بمعنی بیت: ارغوان ساغر عقیق رنگ بیاسمن میدهد و دیده نرگس ناظر بچهره شقایق خواهد شد ۳ - تطاول: بفتح تاء و ضم واو دراز دستی و ستم، مصدر باب تفاعل - بمعنی بیت: از این ستم که بلبل عاشق در روزگار جدائی بهنگام خزان تحمل کرد، اینک که بهار فراز آمد بسا بانگ و خروشی خود را بسرا پرده معشوق خویش گل میرساند ۴ - معنی بیت: اگر از مسجد بسیکده معرفت روی آوردم عیبم مکن، چه خطایه واعظ طولانی است و فرصت از دست میرود و باید دم را غنیمت شمرد ۵ - ضمان بفتح اول ضمانت و پابندانی، در اینجا بمعنی ضامن - معنی بیت: ای دل من اگر عیش و خوشی امروز را تا فردا بتأخیر اندازی، چه کسی ضامن خواهد شد که سرمایه گرانبهای زندگانی برای تو تا روز دیگر بیاید ۶ - خورشید: مهر رخشان، باستعاره مقصود باده یا آفتاب می ۷ - عید رمضان: عید فطر یا روزه گشایی ۸ - معنی مصراع: بکنایه مقصود آنست که ایام دولت گل بسیار کوتاه است ۹ - سرود: بضم اول باصطلاح امروز مقصود تصنیف است ۱۰ - معنی بیت: حافظ بامید دیدار تو بجهان هستی آمد، برای بدرود کردن باوی یک گام پیش بنه که بشتاب از این سرای رخت بر خواهد بست و روان وی در اینجا نخواهد ماند.



غزل ۱۶۵

مرا تخته کعبه زین روی

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد

قضای آسمانست این و دیگر گون نخواهد شد

رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت

مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد؟^۲

مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند^۳

هر آن قسمت^۴ که آنجارت، از آن افزون نخواهد شد

خدا را محتسب ما را بفریاد دف و نی بخش

که ساز شرح^۵ از این افسانه بی قانون نخواهد شد

مجال من همین باشد که پنهان عشق او ورزم

کنار و بوس و آغوشش چگویم چون نخواهد شد^۶

شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی

دلا، کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد؟^۷

مشوی، ای دیده، نقشِ غمِ زلوحِ سینهٔ حافظ

۸
که زخمِ تیغِ دلدار است و رنگِ خونِ نخواهد شد

وزن غزل ۱۶۵؛ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثنیٰ سالم)

۱ - قضای آسمان: فرمان فلک یا تقدیر و سرنوشت ازلی - معنی بیت: حریف بر من جفاها روا داشت و راه سازگاری و صلح را بست، آیا دودِ دل عاشقان شب زنده‌دار بر آسمان نمی‌رود و نالهٔ آنان بگوش فلک نمی‌رسد؟ ۳ - نفرمودند: فرمان ندادند و امر نکردند ۴ - قسمت: بسهره و نصیب و مقصود نصیب روز ازل ۵ - ساز شرع: سامان و نظام دین، تشبیه صریح - معنی بیت: ای نگاهبان شرع و نهی کننده از منکر، برای خشنودی ایزد ساز دف (دایره زنگی) و نی را بما ارزانی دار و نواختن و شنیدن نوای آنها را بر ما عیب و خرده مگیر که سامان دین از قصهٔ عشق ما که از آوای نی و نالهٔ دف بگوش می‌رسد، دچار بی‌نظمی و پریشانی نخواهد شد ۶ - چون نخواهد شد: بسبب آنکه میسر نخواهد گشت ۷ - معنی بیت: ای دل بادهٔ لعل فام و جای ایمن و آرام و ساقی یار دلجوی تو فراهم است، اگر این زمان حال و کار تو نکو نشود، دیگر بهبود نخواهد یافت ۸ - نقش غم: نشان عشق، تشبیه صریح - معنی بیت: ای چشم اشکیار، نشان عشق را از پهنهٔ سینهٔ حافظ پاک مکن که این نقش از ضربهٔ شمشیر باریست و رنگ خون از آن نمی‌رود و شستی نیست.

مرکز تحقیقات و نشر ادبی
غزل ۱۶۶

روزِ هجران و شبِ فرقت^۱ یسار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود^۲

عاقبت در قدم بادِ بهار آخر شد

شکر ایزد که با قبالی کله گوشهٔ گل^۳نخوت^۴ بادِ دی و شوکت^۵ خار آخر شد^۶صبح امید که بدمتکف^۷ پردهٔ غیب

گوپرون آی که کارِ شبِ تار آخر شد

آن پریشانیِ شبهایِ دراز و غمِ دل

همه در سایهٔ گیوی نگار آخر شد

باورم نیست زبَدِ عهدی ایامِ هنوز

قصهٔ غصهٔ^۸ که در دولتِ یارِ آخر شد

ساقیا لطف نمودی قدحتِ پرمی باد^۹

که بستدیرِ تو، تشویش^{۱۰} خمارِ آخر شد

در شمارِ ارچه نیاورد کسی حافظ را

شکرِ کانِ محنتِ بیحد و شمارِ آخر شد^{۱۱}

وزن غزل ۱۶۶: فاعلاتن فعلاتن فعلان فع لن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - فرقت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم جدائی و فراق - معنی بیت: روز جدائی و شب فراق دوست پایان رسید، فالی گرفتم و در همان حال ستارهٔ نیکبختی یا اختر سعد در حرکت بود و در نتیجه کار فراق پایان گرفت: نظامی گوید:

بسافالا که از بازچه برخاست چو اختر میگذاشت آن فال شد راست

۲ - ناز و تمع... میفرمود: باستعاره مقصود تکبیر و ستیزه جوئی میکرد - معنی بیت: آن همه تکبر و ستیزه جوئی که پائیز میکرد، سرانجام در پیشگاه نسیم بهاری پایان رسید ۳ - کله گوشهٔ گل: گوشهٔ تاج گل ۴ - نخوت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم ناز و تکبر ۵ - شوکت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم قوت و قدرت ۶ - آخر شد: پایان رسید ۷ - معتکف: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم و کسر چهارم مقیم، اسم فاعل از اعتکاف مصدر باب افتعال از مجرد عکوف بضم اول یعنی مقیم ماندن - معنی بیت: بیامداد امید که در حجاب غیب مقیم مانده است بگو برآید و طلوع کند که کار شام تیرهٔ نومیدی پایان رسید ۸ - قصهٔ غصه: داستان اندوه، تشبیه صریح - معنی بیت: از سست عهدی و پیمان شکنی روزگار هنوز نمیتوانم داستان اندوه گلوگیر فراق را که با قبال بلند یارِ پایان رسیده است باور کنم و یقین شمارم ۹ - قدحت پرمی باد: ساغر عیش تو هیچگاه تهی از بادهٔ عشرت مباد، جملهٔ دعائی ۱۰ - تشویش: شوریده کردن کار، مصدر باب تفعیل، در اینجا مراد شوریدگی و آشفتگی - معنی بیت: ای ساقی، مرحمت کردی، ساغر از باده تهی مباد چه بچاره جوئی تو بود که شوریدگی و آشفتگی حال ما که از رنج ننوشتیدن می پدید آمده بود، پایان یافت ۱۱ - در شمار ارچه نیاورد: اگر چه بحساب نیاورد و بچیزی نشمرد - معنی بیت: اگر چه کسی از دوستان و معویبان حافظ را بحساب نیاورد و غم ما را نخورد، سپاس خدای را که غم بی پایان ما خود بخود پایان رسید.

غزل ۱۶۷

ستارهٔ بدرخشید و ماهِ مجلس شد

دل رمیدهٔ ما را رفیق و مونس شد

نگار^۱ من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
 بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
 بیوی او دل بیمار عاشقان چو صبا
 فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد^۲
 بصدر مصطبه^۳ ام می نشاند اکنون دوست
 گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد
 خیال آب خضر بست و جام اسکندر^۴
 بجرعه نوشی سلطان ابوالفوارس^۵ شد
 طرب سرای محبت^۶ کنون شود معمور^۷
 که طاق ابروی^۸ یار منش^۹ مهندس شد
 لب از ترشح می پاک کن برای خدا
 که خاطرم بهزاران گنه موسوس^{۱۰} شد
 کرشمه^{۱۱} تو شرابی بعاشقان پیمود
 چو زر عزیز وجودست نظم من آری
 قبول دولتیان^{۱۲} کیمیای این مس شد
 ز راه میکده یاران عنان بگردانید
 چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد

وزن غزل ۱۶۷: مفاعلهن فعلانن مفاعلهن فعلن (بحر مجتث منمن مخبون اصلم)

- ۱ - ستاره: اختر و باستعاره مراد ستاره حسن یعنی یاری زیبا - معنی بیت ستاره زیبائی تایید و ماه انجمن گشت و بزم را بفروغ چهره خود روشن کرد و دل گریزبای وحشت زده ما را همراه و همدم گشت ۲ - نگار: بکسر اول نقش و باستعاره مقصود محبوب و معشوق - معنی بیت: محبوب زیبای من که بدبستان نرفت و خط نیاموخت یعنی معرفت او دانش اکتسائی نبود با کرشمه و نازیباری علم حصولی و هوش خداداد مسائل دشوار صد عالم و مدرس را حل کرد ۳ - معنی بیت: مانند بادبهاری که افتان و خیزان بر گلستان میوزد، دل مبتلای عاشقان بآرزوی وصال، فدای چهره چون نسرین یار و قربان دیده چون نرگس محبوب گشت ۴ - مصطبه: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم سکو ماندی که برای نشستن سازند، تختگاه - معنی

بیت: اینک یار مرا در پیشگاه سکوی میخانه جای میدهد، بین که فقیر شهر بعنایت دوست امیر و بزرگ محفل گشت ۵ - جام اسکندر: صحیح آن بر طبق سایر نسخ جام کیخسرو است که همان جام گیتی نماست، جام جم یا جام جهان نما در شاهنامه منسوب به جمشید نیست، بلکه فردوسی آنرا بکیخسرو نسبت کرده است (لفتنامه دهخدا) ۶ - ابوالفوارس: بزرگ سواران جنگی، لقب شاه شجاع فرزند امیر مبارزالدین محمد است از آل مظفر که در ۷۶۵ هجری بسطانت رسید و ممدوح حافظ بود - معنی بیت: چون دل من تصور دسترسی به چشمه خضر یا آب بقا و جام کیخسرو داشت برای رسیدن باین مراد بیزم شاه شجاع سلطان ابوالفوارس شتافت و پیمانہ کش در آن مجلس شد ۷ - طرب سرای محبت: شادی سرای عشق و دوستی، تشبیه صریح ۸ - معمور: آبادان، اسم مفعول از عمران بضم اول ۹ - طاق ابرو: محراب ابرو ۱۰ - ش: ضمیر متصل مضاف الیه مهندس است که بضرورت حفظ وزن بمن پیوسته یعنی مهندسش شد ۱۱ - موسوس: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم اندیشه بدکننده، اسم فاعل از وسوسه - معنی بیت: تراوش باده را از لب برای رضای خدا بزدای که دل من هزار اندیشه بد میکند که مبادا با اغیار می نوشیده باشی ۱۲ - معنی بیت: ناز و غمزه چشم مخمور تو باده ای بدلدادگان نوشاند که مست شدند و در آن حال علم نکته دان نسا آگاه گشت و خرد از دریافت و درک فروماند ۱۳ - دولتیان: مقلبان و نیکبختان جمع دولتی، صفت جانشین موصوفه، مرکب از دولت+ی نسبت - معنی بیت: شعر من مانند زر گر انقدر و گمیا ب است، بلی پذیرش مقلبان و نیکبختان اکسیر مس سخن من گشت و آن را زر ساخت: سعدی گوید:

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ اکسیر عشق با مسم آمیخت زر شدم

غزل ۱۶۸

گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد

بسوختم درین آرزوی خام و نشد^۱

بلا به^۲ گفتم: شبی میر مجلس تو شوم

شدم بر غبت خویش کمین غلام و نشد

پیام داد که خواهم نشست با رندان

بشد برندی و دردی کشیم نام و نشد^۳

رواست در بر اگر می طپد کبوتر دل

که دید در ره خود تاب و پیچ دام و نشد^۴

بدان هوس که بمستی بسوسم آن لب لعل

چه خون که در دلم افتاد همچو جام و نشد

بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم
 که من بسخویش نمودم صد اهتمام و نشد^۵
 فغان که در طلب گنج نامه مقصود
 شدم خراب جهانی ز غم تمام و نشد^۶
 دریغ و درد که در جستجوی گنج حضور
 بسی شدم بگدائی بسر کرام^۷ و نشد
 هزار حيله^۸ برانگیخت حافظ از سر فکر
 در آن هوس که شود آن نگار رام و نشد

وزن غزل ۱۶۸: مفاعلهن مفاعلهن فعلن (بهر مجتث مثنی مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: جان سوخت که کار دل یعنی وصال جانان میسر شود ولی ممکن نگشت. مادر آتش این آرزوی نا پخته و طمع خام گداختیم و کار دل بسامان نرسید ۲ - لایه: فریب و بازی - معنی بیت: یکسب بازی و فریب گفت: امیر بزم و سرور محفل تو خواهم شد، من بعیل خود کمترین چاکر او شدم ولی او میرمجلس من نشد ۳ - معنی بیت: یار پیغام داد که من هم صحبت قلندران خواهم گشت، نام من بقلندری و میخوارگی مشهور گشت ولی کار و وصل با دلدار میسر نشد ۴ - معنی بیت: اگر کبوتر دل در سینه بی تابی میکند سزااست، چه در راه خود پیچ و خم گیسوی یار را دید ولی بآرزوی خویشتن که گرفتار شدن در آن کمندست دست نیافت ۵ - معنی بیت: بی راهنمایی پیر دلیل بکوی معرفت و عشق گام منه که من در این راه صدبار کوشیدم و کارم بجائی نرسید ۶ - معنی بیت: فریاد که در جستن رمز گنج مراد بنیاد خود پرستی را با عالمی از غم عشق یکسره ویران کردم ولی گوهر مقصود دست نداد ۷ - کرام: بکسر اول جمع کریم در اینجا بطرز مدعی کرامت - معنی بیت: افسوس و اندوهست که من دریافتن گوهر جمعیت خاطر و گسستن از خودی خود بگدائی نزد آنانکه مدعی کرامتند رفتم ولی حضور قلبی حاصل نشد ۸ - حيله: چاره.

غزل ۱۶۹

یاری اندر کس نمی بینیم یارانرا چه شد؟
 دوستی کی آخر آمد، دوستدارانرا چه شد؟
 آب حیوان تیره گون شد، خضر فرخ سی کجاست؟
 خون چکید از شاخ گل، باد بهارانرا چه شد؟

کس نمیگوید که یاری داشت حق دوستی

حق شناسانرا چه حال افتاد، یار انرا چه شد؟^۱

لعلی از کان مروت^۲ بر نیامد سالهاست

تابش خورشید و سعی باد و بارانرا چه شد؟

شهر یاران^۳ بود و خاکِ مهربانان^۴ این دیار

مهربانی کی سر آمد، شهر یارانرا^۵ چه شد؟

گوی توفیق و کرامت^۶ در میان افکنده اند

کس بمیدان در نمی آید، سوارانرا چه شد؟

صد هزاران گل شکفت و بانگِ مرغی بر نخاست

عندلیبانرا^۷ چه پیش آمد، هزارانرا^۸ چه شد؟

زهره^۹ سازی خوش نمیسازد، مگر عودش بسوخت

کس ندارد ذوقِ مستی، می گسارانرا چه شد؟

حافظ اسرار الهی کس نمیداند خموش

از که می پرسی که دور روزگارانرا چه شد^{۱۰}؟

وزن غزل ۱۶۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان (بحر رمل مثنیٰ محذوف)

۱ - معنی بیت: از کسی دستگیری و امداد مشاهده نمیکنیم، برای یاران چه پیش آمده است، عمر

دوستی چه زمانی پایان رسید و بر مهرورزان چه گذشت؟ ۲ - معنی بیت: آب حیات با همه روشنی و صفا

تیره و کدر گشت، خضر مبارک قدم کجاست تا چاره ای کند، از شاخه گل بسبب قهر خزان خون تراوش کرد،

چرا نسیم بهاری که جان پرورست باردیگر نمی وزد ۳ - معنی بیت: سخن از حقوق دوستی و معرفت که

یاری برگردن یاری داشت در میان نیست، برای حقگزاران چه وضعی پیش آمد و برای دوستان چه اتسافی

افتاد؟ ۴ - کان مروت: معدن جوانمردی، تشبیه صریح - معنی بیت: سالها رفت که از معدن جوانمردی گوهر

رادی و گرم بدست نیامد، برای فروغ خورشید معرفت و کوشش باد و باران رحمت چه روی داد که دیگر

هنری نمی نماید و گوهری نمی پرورد؟ ۵ - شهر یارانرا چه شد: برای پادشاهان کشور دل چه روی داد یا

برای دیاردوستان چه پیش آمد، در صورت معنی اول میتوان گفت که میان شهر یاران (کشور دوستان) و

شهر یاران (پادشاهان) تجنیس مرکب مراعات شده است ۸ - گوی توفیق و کرامت: تشبیه صریح - معنی

بیت: گوی کامیابی و بزرگی در عرضه میدان زندگی افتاده است، چرا کس توسن کوششی نمی نازد، برای

سواران داوطلب چه رخ داده است که بمیدان نمی آیند؛ از این بیت اعتقاد حافظ بمشرب اختیار پیداست ۹

— عندلیب: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بلبل ۱۰ — هزاران: بفتح اول جمع هزار بمعنی هزارستان یا عندلیب ۱۱ — زهره: بضم اول و سکون دوم ناهید رامشگر فلک، سیاره ایست سخت درخشان.. گروهی از پیشینیان آن را الهه جمال میدانستند (نقل باختصار از لغت نامه دهخدا) — معنی بیت: ناهید عود بخوشی نمی نوازد آیا سازوی در آتش افتاده است هیچکس رغبت مست شدن ندارد، آیا برای می پرستان چه پیش آمد ناگواری روی داده است؟ ۱۲ — معنی بیت: ای حافظ، از رازهای ایزدی کس آگاه نیست، تو هم دم درکش و از کس سؤال مکن که چرا حال روزگار تباه گشته و نابسامان شده است که او هم مانند تو خبری ندارد.

غزل ۱۷۰

زاهدِ خلوت نشین دوش بمیخانه شد
 از سرِ پیمان برفت، با سرِ پیمانه شد^۱
 صوفیِ مجلس که دی جام و قدح می شکست
 باز بیک جرعه می عاقل و فرزانه شد^۲
 شاهدِ عهدِ شباب^۳ آمده بودش بخواب
 باز به پیرانه سرعاشق و دیوانه شد
 مغیبه^۴ میگذشت راهزنِ دین و دل
 در پی آن آشنا از همه بیگانه شد
 آتشِ رخسارِ گل خرمین بلبل بسوخت
 چهره خندانِ شمع آفتِ پروانه شد^۵
 گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت
 قطره بارانِ ما گوهرِ یکدانه شد^۶
 نرگسِ ساقی بخواند آیتِ افسونگری
 حلقه آوردِ ما مجلسِ افسانه شد^۷
 منزلِ حافظ کنون بارگه پادشاست
 دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد^۸

۱ - معنی بیت: دیشب پارسای چله‌نشین بمیکده آمد، از عهدی که با زهد بسته بود، تجاوز کرد و بساغر
 سباده روی آورد ۲ - معنی بیت: صوفی پشمینه پوش که دیروز جام و قدح آلات فسق و اسباب بساده گسادی را
 خرد میگرد، با نوشیدن یک آشام (جرعه) باده بر سر عقل آمد و دانا گشت و از زهد فروشی و خشک مغزی
 دست برداشت ۳ - شاهد عهد شباب: محبوب جوانی، تشبیه صریح - معنی بیت: محبوب زیبایی را که
 روزگار جوانی است در رو یا دید و بار دیگر در وقت پیری عشق و شیدائی پیشه کرد ۴ - مغبجه: بضم اول و
 سکون دوم و فتح سوم فرزند مغ (آتش پرست)، باستعاره مقصود شاهد و ساقی و خادم میخانه، نیز نگاه کنید
 بغزل ۹ شماره (۵) - معنی بیت: شاهد جوانی که راه دین و دل میزد بر رفتار آمد، زاهد بر پی آن دلدار آشنا رفت
 و از همگان بیوند برید و دوری گزید، حافظ در غزل دیگر فرماید:

من از ورع می و مطرب ندید می زین پیش هوای مغبجگانم درین و آن انسداخت

۵ - معنی بیت: چهره سرخ گل آتش در خرمن هستی بلبل عاشق زد و روی منتبسم شمع آسیب جان پروانه
 گشت، بکنایه مقصود آنست که جلوه معشوق عاشقان را بیرنگاه خطر میکشاند. ۶ - معنی بیت: سپاس خدای
 را که گرستن شبانروزی ما تباه نشد و قطره باران اشک ما در صدف روزگار گوهری یکتا گشت ۷ - معنی
 بیت: ترگس چشم ساقی آیه سحر بر ما خواند و دمید و انجمن ورد و دعای ما بمحفل داستان پردازی عاشقانه
 بدل گشت ۸ - معنی بیت: اینک آستان شهر بار عشق فرارگاه حافظ است یعنی دل بنزد دلبر شتافت و جان
 بحضور جانانه رفت. در صفحه ۱۹۰ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «بارگه کبریا» بجای بارگه
 پادشا آمده که بر متن ترجیح دارد و بمعنی آستان بزرگی و عظمت الهی است.

غزل ۱۷۱

دوش از جنابِ آصف^۱ پیکِ بشارت آمد

کز حضرتِ سلیمان عشرت اشارت آمد

خاکِ وجودِ ما را از آبِ دیده گل کن

ویران سرایِ دل را گاهِ عمارت آمد^۲

این شرحِ بی‌نهایت کز زلفِ یار گفتند

حرفیست از هزاران کاندِر عبارت آمد

عیبِ پیوش زنهار، ای خرقة می آلود

کان پاکِ پاکِ دامنِ بهر زیارت آمد^۳

امروز جایِ هر کس پیدا شود ز خوبان

کان ماهِ مجلسِ افروز اندر صدارت آمد^۴

بر تختِ جم که تاجش معراج^۵ آسمانست
 همت نگر که موری با آن حقارت آمد
 از چشم شوخش، ای دل، ایمان خود نگه دار
 کان جادوی کمانکش^۶ بسر عزم غارت آمد
 آلوده تو حافظ، فیضی زشاه در خواه
 کان عنصر سماحت^۷ بهر طهارت آمد
 دریاست مجلس او دریاب وقت و دریاب^۸
 هان ای زیان رسیده وقت تجارت آمد

وزن غزل ۱۷۱: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن بحر مضارع مثنی اخرب)

۱ - آصف: بفتح صاد نام وزیر معروف سلیمان، فرزند برخیا در اینجا شاید بکنایه منظور از آصف وزیر شاه شجاع و از سلیمان بکنایه شاه شجاع مقصود باشد که برخلاف پدر خود امیر مبارزالدین محمد بسر میگساران سخت نمیگرفت - معنی بیت: دیشب از درگاه آصف زمان وزیر عصر، قاصد مزده فرارسید و پیام آورد که از پیشگاه سلیمان زمان پادشاه کریم و بخشنده فرمان خوشدلی و کامرانی صدور یافت ۲ - معنی بیت: خاک هستی ما را با اشک سرشته کن، چه وقت آنست که خانه ویرانه دل را با گل سرشک درست کنی؛ در صفحه ۱۹۱ جامع نسخ دیوان حافظ «آب باده» بجای «آب دیده» آمده که بر متن ترجیح دارد که در ایمن صورت معنی بیت مشابهتی باین بیت دیگر حافظ می‌یابد:

دوش دیدم که ملا یک در میخانه زدند
 گل آدم سرشتند و بیمانه زدند

۳ - معنی بیت: هان، ای دل بیاده آغشته، عیب مرا از دیده پنهان بدار تا پیش شرمساری نبرم، چه آن یار پاکدل پاکیزه خو بدیدار من قدم رنجه فرمود ۴ - صدارت: بفتح اول صدر نشینی و تقدم - معنی بیت: امروز مقام هر کسی از زیبایان در عالم جمال معین میشود، چه آن ماه رخسار که بزم را بفروغ حسن خود روشن میکند در پیشگاه محفل (صدر مجلس) نشست تا خوبان دیگر حد خود بشناسند؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:
 خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی
 تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن

۵ - معراج: بکسر اول و سکون دوم نردبان و نیز بمعنی صعود و بیلا بر شدن در سیاق فارسی بکار رفته است ولی در این جا بمعنی اوج و بلندی استعمال شده است - معنی بیت: اراده موری خریدپیکر را بنگر که خود را بیای تخت سلیمان که دیهیمش بلندی اوج سپهرست رسانید و بگفتگو با آن حضرت پرداخت، تلمیحی دارد بآیه ۱۷ و ۱۸ سوره نمل (۲۷) حتی اذا اتوا علی واد النمل... الایه تا در آمدند بوادی موران، موری گفت: ای موران پلانه‌های خود در آئید مبدا سلیمان و سپاهیان شما را پایمال کنند و ندانند پس سلیمان لب بخنده گشود (از این گفتار مور) ۶ - جادوی کمانکش: ساحر تیرانداز، باستعاره مراد چشم افسونگر یار ۷ -

سماحت: بفتح اول جوانمردی - ای حافظ، تو آلوده نیاز و گناهی، از پادشاه بخششی بطلب، چه آن وجود عزیز که اصل و مایه جوانمردی است برای پاک گشتن تو از آرایش قدم رنجه کرد ۸ - دریاب.. و دریاب: تأکید لفظی - معنی بیت: پیشگاه وی دریای کرم و رادی است، فرصت را از دست مده و مفتنم بدان، ای زیان دیده هنگام سوداگری فرا رسید.

غزل ۱۷۲

عشق تو نهالِ حیرت آمد
 وصل تو کمالِ حیرت آمد^۱
 بس غرقه حال وصل کاخر
 هم بر سر حالِ حیرت آمد^۲
 یک دل بنما که در ره او
 بر چهره نه خالِ حیرت آمد^۳
 نه وصل بماند و نه واصل
 آنجا که خیالِ حیرت آمد^۴
 از هر طرفی که گوش کردم صدی
 آوازِ سوالِ حیرت آمد^۵
 شد منهزم از کمالِ عزت
 آن را که جلالِ حیرت آمد^۶
 سرتا قدم وجودِ حافظ
 در عشق نهالِ حیرت آمد^۷

وزن غزل ۱۷۲: مفعول مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف)

۱ - معنی بیت: مهر تو سرگشتگی بیار آورد و وصال تو هم موجب کمال شگفتی و سرگردانی دلدادگان شد، ظاهراً تلمیحی دارد بسخن حضرت علی علیه السلام که میفرماید اللهم زدنی فیک تحیرا؛ (بار خدایا سرگشتگی مرا در عظمت خود افزون ساز؛ مقصود آنکه حیرت خود نشان درک و دریافت بیشتریست) ۲ - معنی بیت: بسا دلدادۀ غریق در دریای وصال که سرانجام کارش بسحیرت و سرگشتگی کشید و خود را از معشوق باز نشناخت ۳ - معنی بیت: دلی بمن نشان بده که بر رخسارش نشان سرگشتگی در طریق عشق

نباشد ۴ - معنی بیت: جایی که تصور حیرت پدید آمد، سالک و اصل از غلبه حیرت دیگر نه از خود خبر دارد نه از حال وصال، چه یکسره غرقه در بای حیرت است ۵ - معنی بیت: از هر جانب که گوش فرا دادم و نیوشه کردم گوئی حیرت پرسش میکرد که آیا مخلوق ممکن است عظمت خالق را چنانکه باید شناخت بشناسد؟ ۶ - معنی بیت: عاشقی که بر وی عظمت و سلطه حیرت غالب گشت، در برابر توانائی معشوق شکسته شد و هستی در باخت ۷ - معنی بیت: سر تا پای وجود حافظ در عشق بنهال حیرت بدل گشت.

غزل ۱۷۳

در نمازم خم ابروی^۱ تو بایاد آمد^۲
 حالتی رفت که محراب بفریاد آمد
 از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار
 کان تحمل که تو دیدی همه بسر بساد آمد^۳
 باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند
 موسمی عاشقی و کار به بنیاد آمد^۴
 بوی بهبود^۵ زاوضاع جهان می شنوم
 شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
 ای عروس هنر^۶ از بخت شکایت منما
 حجله حسن^۷ بیارای که داماد آمد
 دلفریبان^۸ نباتی^۹ همه زیور بستند
 دلبر ماست که بسا حسن خداداد آمد^{۱۰}
 زیر بارند درختان که تعلق دارند
 ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد^{۱۱}
 مطرب از گفته حافظ غزلی نغز بخوان
 تا بگویم که زعهد^{۱۲} طربم^{۱۳} یاد آمد

وزن غزل ۱۷۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بهر رمل مثنی مخبون اصلم)

۱ - خم ابرو: خم کمان ابرو، استعاره مکنیه ۲ - با یاد: بیاد یا در یاد، حرف اضافه بنا در اینجا مفید

ظرفیت است - معنی بیت: هنگام گزاردن نماز کمان ابروی تو ای محبوب بیادم آمد، حالی بمن دست داد که

محراب هم با من بخروش آمد و هم نواهی کرد ۳ - معنی بیت: اینک امید شکیب و خرد و زیرکی و آگاهی از من نتوانی داشته، چه از بار گران فراق آن بردباری که در من یافتی بر باد فنا رفت ۴ - کار به بنیاد: کار اساسی و بنیادی یا استوار و محکم، موصوف و صفت، به بنیاد صفت مرکب از به پیشوند و بنیاد (اسم) ۵ - بهبود: مصدر مرخم است که حالت اسم یافته و آوردن پایه مصدری بر آخر آن درست نیست ۶ - عروس هنر: تشبیه صریح ۷ - حجله: در سیاق فارسی بفتح اول و سکون دوم خوانده میشود ولی در عربی بفتح اول و دوم و سوم است، خانه آراسته برای عروس در شب زفاف - معنی بیت: ای عروس زیبای هنر از طالع شکوه مکن، خانه عرضه‌دادن جمال خویش را آراسته کن که خریدار هنر بگر تو داماد فرارسید ۷ - دلفریبان تباتی: گلها و درختان دلربا، صفت جانشین موصوف ۸ - خداداد: مخفف خداداده بمعنی خدا آفریده یا بخشیده، صفت مرکب مفعولی، حسن موصوف ۹ - معنی بیت: درختانی که دل بستگی بداشتن گل و میوه دارند در زیر بار خمیده‌اند، خوش بحال سرو که شانه از گرانی بار تعلق تهی کرده است، سعدی گوید:

بسرو گفت کسی میوه‌ای نمیاری جواب داد که آزادگان تهی دستند

۱۰ - عهد طرب روزگار خوشی.



مژده، ای دل، که دگر باد صبا باز آمد بسوی

هدهد خوش خیر از طرف سبا باز آمد^۱

برکش، ای مرغِ سحر، نغمه داودی باز

که سلیمانِ گل^۲ از بادِ هوا باز آمد

عارفی کو که کند فهم زبانِ سوسن؟

تا پیرسد که چرا رفت و چرا باز آمد^۳

مردمی کرد و کرم لطفِ خداداد^۴ بمن

کان بتِ ماه رخ از راهِ وفا باز آمد

لاله بوی می‌نوشین بشنید از دم صبح

داغ دل^۵ بود با امیدِ دوا باز آمد

چشمِ من در ره این قافله راه بماند

تا بگوشِ دلم آوازِ در^۶ باز آمد

گرچه حافظ در رنجش^۷ زد و پیمان بشکست

لطف او بین که بلطف از در ما باز آمد

وزن غزل ۱۷۴: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فع لن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: دلا، بتو بشارت میدهم که بار دیگر نسیم بهاری وزیدن گرفت و همدرد بیک مرزده آور خبری خوش از سوی شهر سبا دیار یار رسانید، نیز نگاه کنیید بغزل ۹۰ شماره (۱) ۲ - سلیمان گل: تشبیه صریح - معنی بیت: ای بلبل سعری، نوای داود مانند خود را ساز کن که سلطان چمن سلیمان گل با نفس جانبخش یا نسیم هوای بهاری بازگشت؛ در ضمن تلمیحی دارد بحضرت داود نبی که آوازی خوش داشت ۳ - معنی بیت: شناسای حقی کجاست که زبان گل سوسن را بداند تا از او سؤال کند که چرا ازستان رفت و پژمرد و بار دیگر باز آمد و شکفت ۴ - لطف خداداد: مهر و محبتی که خدا بیار داده است، از لحاظ دستوری فاعل جمله است ۵ - داغ دل: سوخته دل، صفت مرکب - معنی بیت: لاله از نفس صبح بوی باده خوشگوار و مستی آور شنید و برای درمان سوز دل خود بامدادان بچمن آمد و شکفته شد ۶ - در: بفتح اول زنگ و جرس - در صفحه ۱۹۴ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «قافله در راه» بجای «قافله راه» آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: دیده‌ام بدنبال این کاروان که آرام جان من در آنست بر راه دوخته ماند تا آنگاه که بانگ زنگ بازگشت آن بگویشم رسید ۷ - در رنجش: باب رنجیدگی خاطر و گله‌مندی، استعاره مکینیه - معنی بیت: اگرچه حافظ آزرده خاطر شد و رشته عهد برید، مهربانی یار را بنگر که بخوشی و خوبی باز بیدار ما آمد.

غزل ۱۷۵

صبا بتهنیت^۱ پیر می فروش آمدکه موسم طرب و عیش و ناز^۲ و نوش آمدهوا مسیح^۳ نفس گشت و باد نافه گشای^۴

درخت سبز شد و مرغ درخروش آمد

تنور لاله^۵ چنان برفروخت^۶ باد بهار

که غنچه غرق عرق گشت و گل بجوش آمد

بگوش هوش نیوش^۷ از من و بعشرت کوشکه این سخنان سحر از هاتسقم^۸ بگوش آمد

ز فکرِ تفرقه باز آی تا شوی مجموع

بحکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد^۹

ز مرغِ صبح ندانم که سوسن آزاد

چه گوش کرد که باده زبان خموش آمد^{۱۰}

چه جای صحبتِ نامحرمست مجلس انس

سر پیاله پیوشان که خرقه پوش آمد^{۱۱}

ز خانقاه بمیخانه میروند حافظ

مگر زمستی زهدِ ریا بهوش آمد^{۱۲}

وزن غزل ۱۷۵: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلان (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - تهنیت: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم و فتح چهارم شادباش و مبارکباد گفتن، مصدر بیاب

تفعیل از مجردنه بفتح اول و سکون دوم شادمان شدن

۲ - ناز: تنعم و کامرانی و آسایش. در صفحه ۱۹۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در دو

نسخه «نای» بجای «ناز» آمده که ظاهراً بر متن ترجیح دارد - نای و نوش یعنی نوای نی و بانگ نوشانوش

مستانه نیز نگاه کنید بصفحه ۲۲۴ گلستان بکوشش نگارنده ۳ - مسیح نفس: عیسوی دم و جانبخش، صفت

مرکب ۴ - نافه گشای: عطرافشان و مشک بیز، صفت مرکب فاعلی ۵ - تنور لاله: تشبیه صریح ۶ -

بر فروخت: بر افروخت و شعله ور کرد - معنی بیت: باد بهار آتش تنور لاله را چنان شعله ور کرد که از گرمی آن

غنچه در خوی (عرق) غوطه ور گشت و گل سرخ بر شاخه جوشیدن گرفت ۷ - نبوش: بکسر اول و ضم دوم

بشنو و بپذیر، فعل امر از نبوشیدن ۸ - هانف: بکسر سوم آوازدهنده غیبی ۹ - معنی بیت و بیت پیش:

بگوش خرد از من بشنو و بپذیر و بهیش و طرب پرداز که سروش غیب این پیام را بمن داد که از پریشان

فکری روی بگردان تا آسایش خاطر یابی، چه دیو و سوسه نفس را چون از خود راندی فرشته آرامش بدل تو در

آید. ۱۰ - معنی بیت: نمیدانم از بلبل سحری سوسن آزاد چه شنید که با دانستن ده زبان خاموشی گزید؛ در

برهان قاطع آمده است سوسن بر وزن سوزن گلی است معروف و آن چهار قسم میباشد یکی سفید و آنرا

سوسن آزاد میگویند، ده زبان دارد.... ۱۱ - معنی بیت: انجمن دوستان همدم جای آمیزش بیگانه و نامحرم

نیست، ساغر باده را در زیر پرده پنهان کن که صوفی دلق پوشیده ریاکار فراز آمد ۱۲ - زهد ریا: پارسائی

ریائی، موصوف و صفت، نیز نگاه کنید بغزل ۱۳۰ شماره (۹) - معنی بیت: حافظ از خانقاه صوفیان بمیکده

معرفت روی می آورد. همانا وی از مستی و غرور پارسائی ریاکارانه هوشیار شده است.

غزل ۱۷۶

سحرَم دولتِ بیدارِ ببالین آمد
 گفت: برخیز که آن خسرو شیرین آمد^۱
 قدحی درکش و سرخوش بتماشا بخرام
 تا بینی که نگارت بچه آیین آمد^۲
 مزدگانی بده، ای خلوتی نفاقه گشای
 که ز صحرایِ ختن^۳ آهویِ مشکین آمد^۴
 گریه آبی بر رخ سوختگان باز آورد
 ناله فریادرسِ عاشقِ مسکین آمد^۵
 مرغِ دل باز هوادارِ کمانِ ابرو نیست^۶
 ای کبوتر، نگران باش که شاهین آمد
 ساقیا می بده و غم مخور از دشمن و دوست
 که بکام دل مسا آن بشد و این آمد^۷
 رسمِ بدعهدی^۸ ایام چو دید ابر بهار
 گریه اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد
 چون صبا گفته حافظ بشنید از بسلیل
 عنبر افشان بتماشایِ ریاحین آمد^۹

وزن غزل ۱۷۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: بخت مساعد آگاه سحرگاه بکنار بستر من آمد و گفت که از خواب بیدار شو و بیا که شهریار شرینکار ملک حسن، محبوب تو فراز آمد. ۲ - معنی بیت: پیاله ای بنوش و شادمان برای دیدار روان شو تا بنگری که معشوق زیبای تو با چه زیب و آرایشی آمده است. ۳ - ختن: بضم اول و فتح دوم از شهرهای معروف ترکستان شرقی است. ۴ - معنی بیت: ای ندیم خلوت که با گشودن نافه بوی خوش میپراگنی، بمن مزدگانی باید داد، چه آهوی مشک از دشت ختن باز آمد و دیگر نیازی بنافه مشکین نیست. ۵ - معنی بیت: گریستن مایهٔ ابروئی برای سوخته دلان شد و بانگ زاری مددگار عاشق بیچاره گشت. ۶ - کمان ابرو: هلال ابرو، صفت ترکیبی جانشین موصوف (یار) - معنی بیت: طایر دل بار دیگر هواخواه و دوستار یاری هلال

ایر و ست، ای کبوتر دل بتگر که باز شکاری بصید کردن تو آمده است ۷ - معنی مصراع: بمراد دل ما آن (دشمن) رفت و این (دوست) فراز آمد ۸ - بد عهدی: پیمان شکنی و بیوفائی - معنی بیت: - چون ابر بهاری شیوه پیمان شکنی و بیوفائی روزگار را در پزمرده شدن گلزار دیده، بر حال یاسمن و سنبل و نسریں گریستن گرفت ۹ - معنی بیت: چون باد بهاری سخن حافظ را از زبان هزارستان شنید، مشکین نفس شد و بیدار گلها و سبزه ها آمد.

غزل ۱۷۷

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد، سکندری داند^۱

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست

کلاه داری و آیین سروری داند^۲

تو بندگی چو گدایان بشرطِ مزد مکن

که دوست خود روش بنده پروری داند^۳

غلامِ همتِ آن رندِ عاقبت سوزم

که در گدا صفتی کیمیاگری داند^۴

وقا و عهد نکو باشدار بیاموزی

و گرنه هر که تو بینی ستمگری داند

بباختم دل دیوانه و ندانستم

که آدمی بچه، شیوه پری داند^۵

هزار نکته باریکتر زمو اینجاست

نه هر که سر پتراشد قلندری داند^۶

مدارِ نقطه پیش زخال تست مرا

که قدر گوهر یکدانه جوهری داند^۷

بقدّ و چهره هر آنکس که شاه خوبان شد

جهان بگیرد، اگر دادگتری داند^۸

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری داند^۱

وزن غزل ۱۷۷: مفاعِلن فَعْلانن مفاعِلن فَعْلان (بهر مجتث مثنیٰ مخبون اصلم)

۱- معنی بیت: چنین نیست که هر کس لاله رخسارش فروزان شد و بظاهر جمالی داشت، دل تواند ربود و چنان نیست که هر کس چون اسکندر آینه‌سازی بداند و آئینه اسکندری داشته باشد مانند وی جهانگیری تواند کرد، نیز نگاه کنید بفرز ۵ شماره (۱۳) ۲- معنی بیت: چنین نیست که هر کس کلاه را مایل بیکسو بر سر گذاشت و با تکبر بر جای خود تکیه زد شیوه تاجداری و رسم فرمانروائی را بشناسد ۳- معنی بیت: تو مانند تهیدستان مباش که تا اجرتی نگیری، کاری نکنند و فرمانی نبرند، چه محبوب تو آئین چاکر نوازی و رسم مهربانی را نیک میداند ۴- معنی بیت: چاکر نیت والای آن قلندر وارسته‌ام که عاقبت و سلامت را در آتش عشق سوخته و بيمين فقر و درویشی میتواند با اکسیر معرفت وجود ناقص را زر کند یا آنکه در عین فقر و تنگدستی کیمیای استغنا دارد ۵- معنی بیت: دل شیفته خود را در قمار عشق از دست دادم و گمان نمی‌کردم که آدمیزاده‌ای باشد که چون پریان رسم دلبری و افسونگری را بداند ۶- معنی بیت: هزار لطیفه ظریفتر از یک تار مو در این جا نهفته است و چنان نیست که هر کس سر بترشد و موی سر بسترده، آئین وارستگی و رندی را بشناسد ۷- معنی بیت: نقطه دید یا مدار نگاه من دایره خال تست، چه گوهر شناس بارزش گوهر یکتا پی میبرد، بکنایه یعنی خال چهره تو گوهر یكدانه است و من جوهریم ۸- معنی مصراع: ملک دلها را مسخر میکند بشرط آنکه با عاشقان شیوه عدل و داد پیش گیرد ۹- معنی بیت: آنکس بدلبذیری نظم حافظ پی میبرد که هم نازک طبع باشد و هم شیوه سخن‌پردازی فارسی دری را نیک بشناسد.

غزل ۱۷۸

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند

و آنکه این کار ندانست در انکار بماند^۱

اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن

شکر ایزد که نه در پرده پندار^۲ بماند

صوفیان واستندند از گسرومی همه رخت

دلِق ما بود که در خانه خمار^۳ بماند

محتسب شیخ شد و فسق^۴ خود از یاد ببرد

قصه ماست که در هر سر بازار بماند

هر می لعل کز آن دستِ بلورین ستدیم
 آبِ حسرت شد و در چشمِ گهربار بماند^۵
 جز دلِ من کز ازل تا باید عاشق رفت
 جاودان کس نشنیدیم که در کار بماند^۶
 گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس
 شیوه تو نشدش حاصل و بیمار بماند^۷
 از صدای سخن عشق^۸ ندیدم خوشتر
 یادگاری که درین گنبد دوار^۹ بماند
 داشتم دلغی و صد عیب مرا می پوشید
 خرقه رهن می و مطرب شد و زئار بماند^{۱۰}
 بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد
 که حدیثش همه جا در در و دیوار بماند^{۱۱}
 بتماشا که زلفش^{۱۲} دل حافظ روزی
 شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

وزن غزل ۱۷۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثنی مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: آنکه راز دل را نگاهداشتی، در آستان پاک یار مقیم شد و کسی که بر ازداری پی نبرد، بتکذیب و انکار پرداخت و همچنان در ناآگاهی و بیخبری ماند ۲ - پرده پندار: حجاب گمان باطل، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر راز دل من از پرده برون افتاد، خرده بگیر. سپاس خدای را که دلم در حجاب گمان باطل و خودپرستی گرفتار نماند ۳ - خمار: بفتح اول و تشدید دوم میفروش، آنکه خمر میفروشد - معنی بیت: پشمینه پوشان جامه و اسباب خود را با دادن وجه می از گرو باز گرفتند، خرقه ما بود که همچنان در خانه میفروش بگروگان است ۴ - فسق: بکسر اول و سکون دوم فرو گذاشتن حکم خدای، نافرمانی و زناکاری - معنی بیت: بازدارنده از ناشایست فقیه شهر شد و میگساری و ناپکاری خود را فراموش کرد، تنها داستان باده نوشی و عشق و رسوائی ماست که در کوی و برزن بر سر زبانها افتاده است ۵ - معنی بیت: هر ساغر لعل فام باده که در هنگام وصال از دست بلور مانند یار گرفتیم، در روزگار فراق آب اندوه گشت و در دیده اشک افشان ما بگریه خون آلود بدل شد ۶ - معنی بیت: بغیر از دل ما که از آغاز عالم تا پایان راه عشق پیمود، نشنیده ایم که کسی پیوسته بر سر یک کار بماند و ثبات قدم ورزد ۷ - معنی بیت: نرگس خود را بیمار ساخت

تا چون چشم تو شود، ناز و کرشمه ترا بدست نیاورد ولی همچنان مبتلای بیماری ماند ۸ - صدای سخن عشق: انعکاس گفتار عاشقانه ۹ - دوار: بفتح اول و تشدید دوم بسیار گردنده و گردگرد صیغه مبالغه از دور بمعنی گردش، صفت گنبد؛ گنبد دوار باستعاره فلک گردان مقصود است ۱۰ - معنی بیت: خرقه زهدی مرا بود که بر عیبهای بسیارم پرده میکشید ولی بگرو وجه باده و مزدرا مشگر رفت و کمر بند بت پرستی من بر جای ماند و مرا رسوا کرد ۱۱ - معنی بیت: صورت زیبای چینی از دیدار چهره دلربای تو آنگونه متعیر گشت که داستان این حیرت هنوز در نقشهای در و دیوار نمایان است ۱۲ - تماشاگاه زلف: تفرج گاه گیسو یا گلگشت زلف، تشبیه صریح - معنی بیت: یک روز دل حافظ بتفرج گاه گیسوی او رفت تا باز گردد ولی جاودانه در بند زلفش اسیر بماند.

غزل ۱۷۹

رسید مژده که ایامِ غم نخواهد ماند
چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
من ارچه در نظر یار خاکسار شدم
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند
چو پرده دار بشمشیر میزند همه را
کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند^۲
چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بدست
چو بر صحیفه هستی^۳ رقم نخواهد ماند
سرود مجلس جمشید گفته اند این بود
که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند
غنیمتی شمر، ای شمع، وصل پروانه
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند^۴
توانگرا دل درویش خود بدست آور
که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند^۵
بدین رواق زبرجد^۶ نوشته اند بزر
که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند

زمهربانی جانان طمع مبر حافظ

که نقشِ جور و نشانِ ستم نسخواهد ماند^۷

وزن غزل ۱۷۹؛ مفاعن فملائن مفاعن فعلان (بهر مجتث مخبون اصلم مسبغ)

۱ - هم؛ حرف ربط برای تاکید حرف ربط «نیز» - معنی بیت: بشارت آمد که روزگار اندوه نمی‌یابد، همانگونه که روز شادی دوام نیاورد، نوبت غم نیز یقین می‌گذرد ۲ - معنی بیت: چون حاجب درگاه یار با تیغ غیرت همه را میکشد و باز میدارد، هیچکس به پیرامون آستان محبوب راه نخواهد یافت ۳ - صحیفه هستی؛ بفتح اول دفتر زندگی و وجود، تشبیه صریح - معنی بیت: چون ییگمان در دفتر زندگی نوشته و نشانی از تو نمی‌ماند، از هر نقشی که بازیگر ایام بنماید جای سپاسگزاردن یا گله کردن نیست؛ انوری گوید:

ازین سرای دو در چون ضرورتست رحیل دو روزه منزل و آرامگه چه خوب و چه زشت

۴ - معنی بیت: ای شمع وصال پروانه را مفتنم بدان، چه معامله وصل تا دمیدن صبح بیش نمی‌یابد و حیات تو پایان می‌یابد ۵ - معنی بیت: ای مالدار خود از فقیر دلجوئی کن که خزانه زر و گنجینه سیم بر جای نمی‌ماند و بیاد فنا میرود؛ در مصراع اول، «درویش خود» میتوان بحالت اضافه خواند و معنی چنین تواند بود «بفقیران پیرامون خود احسان کن» ۶ - زیرجد: بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم نوعی از زمرد باشد (برهان قاطع) - رواق زیرجد: سقف نیلگون یا سبزفام، باستعاره مراد طارم سبزگون فلک یا سپهر - معنی بیت: بر سقف نیلگون سپهر بازر پر تو خورشید نوشته است که در عالم تنها چیزی که پایدار میماند، نیکوکاری جوانمردان است؛ خیام گوید:

باری چو فسانه میشوی ای بخرد افسانه نیک شونه افسانه بد

۷ - معنی بیت: از مهر و لطف معشوق رشته امید مگسل که بزودی نشان ستم و جفای یار از میان میرود و آثار مهربانی نمایان میشود.

غزل ۱۸۰

ای پسته^۱ تو خنده زده بر حدیث^۲ قند

مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند

طوبی^۳ ز قامت تو نیارد که دم زند

زین قصه بگذرم که سخن میشود بلند

خواهی که بر نخیزدت از دیده رود خون؟

دل در وفای صحبت رود کسان مبد^۳

گر جلوه می‌نمائی و گر طعنه میزنی
 ما نیستیم معتقدِ شیخ خودپسند^۴
 زآشفته‌گیِ حالِ من آگاه کسی شود؟
 آنرا که دل نگشت گرفتارِ این کمند
 بازارِ شوق^۵ گرم شد آن سر و قد کجاست
 تا جانِ خود بر آتشِ رویش کنم سپند^۶
 جایی که یارِ ما بشکر خنده دم ز نسد
 ای پسته کیستی تو؟ خدارا^۷ بسخودمخند
 حافظ چو ترکِ غمزه ترکان نمیکنی
 دانی کجاست جایِ تو؟ خوارزم^۸ یا خجند^۹

وزن غزل ۱۸۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

۱ - پسته تو: دهان خندان تو، استعاره است - معنی بیت: ای آنکه پسته دهان تو باسته‌زاه بر داستان شیرینی قند خنده‌یده است، آرزومند لبخند توام، خدارا یک شکر خند بکن ۲ - طسوی: بضم اول و الف مقصوره در آخر نام درختی است در بهشت - معنی بیت: طویی درخت بهشتی با همه زیبایی قامت نمیتواند بگستاخی بگوید که قدش نمودار بالای موزون تست، از این سخن چشم می‌پوشم، چه رشته کلام بدرازا میکشد ۳ - معنی بیت: اگر خواستار آنی که از چشم تو اشک چون جوی خون نرود، دل پیمان معاشرت با فرزند مردم استوار مکن و گرد بلای عشق مگرد؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:

گر خورد خون دلم مردمک دیده رواست که چرا دل بجگر گوشه مردم دادم

۴ - معنی بیت: اگر بزهد ریائی جلوه می‌فروشی و اگر ما را بفسق سرزنش میکنی ما بتو ای شیخ خودپرست اعتقاد نداریم و نمی‌گرویم؛ در این بیت صنعت التفات از خطاب (می‌نمائی) بغیبت (شیخ) بکار رفته است ۵ - بازار شوق: بازار اشتیاق و آرزومندی، تشبیه صریح همچنین آتش روی ۶ - معنی مصراع دوم: تا جان گرامی را سپندوار بر آتش چهره وی بسوزم و بلاگردانش شوم ۷ - خدارا: ترا بخدا سوگند میدهم، را حرف اضافه مفید قسم ۸ - خوارزم: نام ناحیتی است که در سفلی جیحون قرار داشت... ابن بطوطه گوید خوارزم شهری نیکوست دارای باروئی محکم (نقل باختصار از لغت‌نامه) ۹ - خجند: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم از شهرهای معروف ماوراءالنهر در ساحل پهب رودخانه سیحون (نقل از لغت‌نامه دهخدا) - معنی بیت: ای حافظ چون بناز و کرشمه دلبران ترک دلبسته‌ای، بدان که قرارگاه دل تو دیار ترکان خوارزمی و خجندی است (قرارگاه دل تو دیار یار سرزمین خوارزم و خجند است)

غزل ۱۸۱

بعد ازین دستِ من و دامنِ آن سرو بلند

که ببالایِ چمان^۱ از بن و بیخم برکند
حاجتِ مطرب و می نیست تو برقع^۲ بگشا

که برقص آوردم آتشِ رویت چو سپند
هیچ روئی نشود آینه حجله^۳ بخت

مگر آن روی که مالند در آن سَمِ سمند^۴
گفتم: اسرارِ غمت، هرچه بود گومی باش

صبر ازین بیش ندارم، چکنم تا کی و چند؟^۵
مکش آن آهویِ مشکین مرا، ای صیاد

شرم از آن چشمِ سیه دار و مسبندش بکمند^۶
منِ خاکی که^۷ ازین در نتوانم برخاست

از کجا بوسه زنم^۸ بر لبِ آن قصرِ بلند؟
باز مستان دل از آن گیسویِ مشکین حافظ

زانکه دیوانه همان به که بود اندر بند^۹

وزن غزل ۱۸۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بهر رمل مثنیٰ مخبون مقصور)

- ۱ - چمان: بفتح اول نازان و خرامان، صفت بالا (قامت) - معنی بیت: پس از این دستم ملازم دامن آن محبوب سرو قامت خواهد بود (دست از دامن وی بر نخواهم داشت)، سروی که با قامت خرامان و نازان خود ریشه نهال هستی مرا برکند ۲ - برقع: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم روی بند - معنی بیت: نیازی بخنیاگر و باده نیست، تو پرده از چهره برگیر تا آتش رخسار تو مرا اسپند آسا بجنبش نشاط آمیزی برانگیزد ۳ - سمند: بفتح اول و دوم و سکون سوم اسمی که رنگش بزرگی زند - معنی بیت: هیچ چهره‌ای مانند آینه حجله نیکبختی روشن و درخشان نخواهد بود، جز آن چهره که برای پاک شدن از غبار تیرگی بر سم اسب محبوب مالیده شود ۴ - معنی بیت: رازهای عشق ترا فاش کردم، هرچه بادا باد؛ شکیبایی مرا پیش ازین نیست، کاری نمیتوانم کرد، تا کی و تا چند صبر کنم؟ ۵ - معنی بیت: ای شکارگر، غزال مشکین نافه مرا بخاک و خون نمکش و میازار، از چشم سیاهش حیا کن و بند بر او منه ۶ - معنی بیت: من خاکی؛ من خاکسار و فرومانده، موصوف و

صفت ۷ - از کجا بوسه زنم: بوسه نتوانم زد، استفهام مجازاً مفید نفی ۸ - معنی بیت: ای حافظ، دل دیوانه را از زنجیر زلف مشکبوی او باز مگیر، چه بهتر آن باشد که مجنون را در بند نگاه دارند.

غزل ۱۸۲

حسبِ حالی^۱ ننوشتی و شد آیامی چند

محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند

ما بدان مقصدِ عالی^۲ نتوانیم رسید

هم مگر پیش نهد لطفِ شما گامی چند

چون می از خم بسو رفت و گل افکند نقاب

فرصتِ عیش نگهدار و بزنی جامی چند^۳

قند آمیخته با گل^۴ نه علاجِ دل ماست

بوسه^۵ چند برآمیز بدشنامی چند

زاهد از کوچه رندان سلامت بگذر

تا خرابت نکند صحبتِ بدنامی چند^۵

عیب می جمله چو گفتمی هنرش نیز بگو

نفی حکمت مکن از بهرِ دلِ عامی چند^۶

ای گدایان خرابات خدا یارِ شماست

چشمِ انعام^۷ مدارید ز انعامی^۸ چند

پیر میخانه چه خوش گفت بدردی کشِ خویش

که مگو حالِ دلِ سوخته با خسامی چند^۹

حافظ از شوقِ رخِ مهر فروغِ تو بسوخت

کامگارا نظری کن سویِ ناکامی چند^{۱۰}

وزن غزل ۱۸۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثنیّه مخبون اصلم مسبق)

۱ - حسبِ حالی: بفتح اول و سکون دوم گزارش حال؛ حسب در عربی بفتح اول و دوم است بمعنی

اندازه و قدر و شمار — معنی بیت: گزارش حالی نفرستادی و روزگاری گذشت، رازداری نمیتوان یافت تا چند پیامی بتو برسانم ۲ — مقصد عالی: منزلگاه والا و مراد کوی وصال یار ۳ — معنی بیت: چون باده صاف گشت و از خم در کوزه ریخته شد و گل پرده از چهره برگرفت و شکفت، نوبت شادی را حفظ کن و خوشدلی را غنیمت شمار و ساغری چند باده بنوش ۴ — قند آمیخته با گل: موصوف و صفت مرکب مفعولی، شربت گلاب یا گلغند یا گلشکر — معنی بیت: شربت گلاب درمان دل بیمار ما نیست، چاره این درد چند بوسه شیرین تست اگر چه با ناسزا گفتنت آمیخته باشد ۵ — ای پارسا، از کوی قلندران وارسته با احتیاط بیرون برو تا معاشرت با چند رسوای عشق حال ترا تباه نکند و آبرویت را نبرد؛ حافظ در یک رباعی میفرماید:

گر همچو من افتاده این دام شوی ای پس که خراب باده و جام شوی
ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم با ما منشین و گرنه بدنام شوی

۶ — معنی بیت: همه بدیهای باده را برشمری، از خوبیهای آن نیز سخنی بگو، فلسفه و دانش را برای دلجوئی و خوشآمد چند ساده دل نادان تکذیب مکن و نادیده مگیر ۷ — انعام: بکسر اول نعمت بخشیدن، مصدر باب انعام ۸ — انعام: بفتح اول و سکون دوم جمع نعم بفتح اول و دوم بمعنی شتر و گوسفند — معنی بیت: ای فقیران میکده عشق ایزد مندگار شماست، از چند مالدار که چون ستوران بیخردند، امید نعمت بخشی و احسان نداشته باشید ۹ — معنی بیت: پیر میکده بمیخواره ای که آشنای دیرین او بود گفت که: از سوز دل خود با ناپختگانی که بیخبر از حلاوت عشقند سخنی در میان منه ۱۰ — معنی بیت: حافظ در اشتیاق دیدار خورشید رخسار تو گداخت، ای بکام دل رسیده بهاشقان محروم از سر مهر نگاهی کن.

غزل ۱۸۳

دوش وقتِ سحر از غصه نجاتم دادند
واندر آن ظلمتِ شب آبِ حیاتم دادند^۱
بیخود از شعله^۲ پرتوِ ذاتم کردند
باده از جامِ تجلیِ صفاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شی
آن شبِ قدر که این تازه براتم دادند^۳
بعد ازین رویِ من و آینه وصفِ جمال
که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند^۴
من اگر کام روا گشتم و خوشدل چه عجب
مستحق بودم و اینها بزکاتم دادند^۵

هاتف آنروز بمن مژده این دولت داد
 که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند^۶
 این همه شهد و شکر گز سختم میریزد
 اجر صبر است کز آن شاخ نباتم دادند^۷
 همت حافظ و انفاس^۸ سحر خیزان بود
 که ز بند غم ایام نجاتم دادند

وزن غزل ۱۸۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن (بحر رمل مثنوی مخبون اصلم مسبیغ)

۱ - معنی بیت: دیشب سحر گاهان از اندوه گلوگیر تعلقات دنیوی آزادم کردند و در آن تاریکی شب عالم ماده، آب زندگی جاودانی عشق و معرفت بمن دادند ۲ - شعشعه: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم تابش و روشنی و تابناکی - معنی بیت: با تابش نور ذات حق مرا از بند انسانیت و خودپرستی آزاد کردند و شراب معرفت از جام ضمیر مرشد روشنند که صفات احدیت در آن نمایان است بمن نوشاندند ۳ - معنی بیت: چه بامدادی فرخنده و چه شامگاهی خجسته بود آن شب مراد که برات و فرمان آزادی از قید انسانیت و خودخواهی و رستن از بند این نیستی هست نما را بمن دادند ۴ - معنی بیت: از این پس من و ملازمت ضمیر مرشد که آینه وار اوصاف جمال ازلی در آن هویدا است و در این آینه از ظهور ذات حق نشانی توان یافت ۵ - معنی بیت: اگر من بمراد دل رسیدم و شاد شدم شگفت نیست، چه سزاوار این شادی و کامروایی بودم و این دو را محبوب بعنوان صدقه بمن ارزانی داشت ۶ - معنی بیت: آن روز سروش عالم غیب بشارت این بخت نیک را بمن داد که در بردن بار ستم و محنت ریاضت و طلب، شکیبائی و ثبات نمودم ۷ - معنی بیت: اینهمه شیرینی که از کلام من تراوش میکند، مزد شکیبائی و رزیدن بر محنتهای عشق و طلب است که بسبب تحمل آنها بمن شاخ نبات مقصود را بخشیدند ۸ - انفاس: بفتح اول و سکون دوم جمع نفس بمعنی دم - معنی بیت: اراده استوار حافظ و دعاهای شب زنده داران صبح خیز بود که مرا از چنگ اندوه زمانه آزاد کردند.

غزل ۱۸۴

دوش دیدم که ملایک^۱ در میخانه زدند
 گل آدم برشتند و به پیمان زدنند
 ساکنان حرم ستر^۲ و عفاف^۳ ملکوت^۴
 با من راه نشین باده مستانه زدند

آسمان بارِ امانت^۵ نتوانست کشید
 قرعه کار بنام من دیوانه زدند
 جنگِ هفتاد و دو ملت^۶ همه را عنبر بنه
 چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند
 شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد
 صوفیان رقص کنان ساغرِ شکرانه زدند^۷
 آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع
 آتش آنست که در خرمن پروانه زدند^۸
 کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب
 تا سر زلفِ سخن^۹ را بقلم شانه زدند

وزن غزل ۱۸۴: فاعلاتن فملاتن فملاتن فملاتن (بهر رمل مشن مخبون مقصور)

۱ - ملایک: بفتح میم و کسر یاء فرشتگان جمع ملک بفتح اول و دوم - معنی بیت: دیشب در رؤیای راستین دیدم که فرشتگان در میکرده معرفت را گویدند و گل وجود آدم پدر بشر را در آنجا با باده معیت درآمیختند و در قالب آفرینش ریختند ۲ - ستر: بکسر اول و سکون دوم پرده، در اینجا بجای صفت است یعنی مستور و پنهان ۳ - عفاف: بفتح اول پاکدامنی، در اینجا بصورت صفت بمعنی پاک ۴ - ملکوت: بفتح اول و دوم بزرگی و چیرگی و باصطلاح تصوف عالم غیب و جهان معنی - معنی بیت: مقیمان آستان مستور در پرده عزت و حرم پاک و مقدس جهان معنی یعنی فرشتگان مقرب و فرشته خویان وارسته و بحق پیوسته با این خاکسار راه نشین باده مستی آور معرفت نوشیدند ۵ - بار امانت: بار طاعت و تکلیف، تشبیه صریح - معنی بیت: آسمان با همه عظمت بار طاعت و تکلیف را که خداوند بر او عرضه کرد، نتوانست بردن، این کار دشوار و مهم سهم و نصیب من شد که نمودار بیشتر آدمیانم که ندانسته و نسنجیده کشیدن بار امانت را پذیرفتند ولی از عهده حمل آن بر نیامدند؛ اشارتی در اینجا بآیه ۷۳ سوره احزاب (۳۳) دارد: انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فاین ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً، ترجمه آیه: ما همانا بار امانت (تکلیف و طاعت) را بر اهل آسمانها و زمین و کوهها پیش داشتیم، از بردنش سر بیچیدند و از آن بیم داشتند و آدمی آن را به دوش کشید، همانا وی سخت ستمگر و بسیار نادان بود، مراد از انسان در آیه جنس مردم یا انسان است که از ضعف بشریت یارای بردن بار طاعت ندارند و در تکلیف تقصیر میکنند نه گروه پیامبران و پاکان درگاه حق، نیز نگاه کنید بصفحه ۱۴۴ گلستان بکوشش نگارنده ۶ - ملت: بکسر اول و تشدید دوم مفتوح کیش و آئین و مذهب - معنی بیت: ستیزه و پیکار هفتاد و دو ملت از مجموع

هفتاد و سه فرقهٔ اسلام را از تعصب و نادانی بدان و عذرشان را پذیر، چه طریق یگانهٔ حق را نشناختند و براه پندار و خرافات رفتند و گمراه شدند، تلمیحی دارد بحديث نبوی: ستفرق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة، الناجی منها واحد، امتان من بعد از من هفتاد و دو گروه شوند و رستگار از ایشان یک گروه باشند (جوامع الحکایات عوفی بنقل دکتر معین در حواشی صفحه ۷۹ چهارمقاله نظامی عروضی) ۷- معنی بیت: سپاس خدای را که مرشد، پیر دلیل با من بلطف آشتی کرد و از تقصیرم درگذشت، یاران خانقاه بدین مناسبت بسماع برخاستند و ساغری از بادهٔ معرفت بنشان شکرگزاری از عنایت پیر نوشیدند ۸- معنی بیت: آتشی که زبانهٔ آن موجب خندهٔ شمع شود آتش نیست، آتش راستین سوز عشق است که در خرمن هستی پروانه افتاد و آنرا تمام بسوخت ۹- زلف سخن: گیسوی عروس سخن، استعارهٔ مکتبه - معنی بیت: از آن روز که گیسوی عروس سخن را با شانهٔ قلم آرایش دادند، هیچ سخن سراتی مانند حافظ از چهرهٔ بکر هنر پرده برنگرفت و جمال او را آشکار ساخت.

غزل ۱۸۵

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند؟

تیا همه صومعه داران پی کاری گیرند^۱
 مصلحت دید^۲ من آنست که یاران همه کار
 بگذارند و خم طره^۳ یاری گیرند
 خموش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
 گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند^۴
 قوت بازوی پرهیز بخوبان مفروش
 که درین خیل^۵ حصاری بسواری گیرند
 یارب این بیچه ترکان چه دلیرند بخون
 که به تیر مژه هر لحظه شکاری گیرند^۶
 رقص بر شعر تر و ناله نی خوش باشد
 خاصه رقصی که در آن دست نگاری^۷ گیرند
 حافظ ابنای زمانرا^۸ غم مسکینان نیست
 زین میان گر بتوان به که کناری گیرند^۹

وزن غزل ۱۸۵: فاعلاتن فعلان فعلان (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسبغ)

- ۱ - معنی بیت: کاش عیار خلوص و میزان پاکی طاعتها را معین میکردند، تا زاهدان ریاکار دیرنشین ازین همه آوازه و نام و ناموس دست میکشیدند و بکاری دیگر میرداختند، سعدی گوید:
- کان همه ناموس و نام چون درم ناسره روی طلا کرده داشت، هیچ نبودش عیار
- ۲ - مصلحت دید: صواب دید، صلاح دید، مصدر مرخم است که بصورت اسم بکار میرود ۳ - طره: بضم اول و تشدید دوم موی آراسته بر پیشانی - خم طره: حلقه زلف ۴ - معنی بیت: یاران بخوشی دست در گیسوی یار زدند، لیکن معلوم نیست که گردش سپهر مجال دهد که آرامشی یابند ۵ - خیل: بفتح اول گروه سواران - معنی بیت: با نیروی سرینجه تقوی در برابر نیکوان خودنمایی مکن که سواران عرصه حسن و جمال دزهای استوار دلها را بیک سوار تسخیر میکنند ۶ - معنی بیت: پروردگارا، این شاهدان جوان در ریختن خون عاشقان بسیار ناپروا و گستاخند، چنانکه با ناوک مزگان در هر نگاه صید دلی میکنند ۷ - نگار: باستعاره مقصود یار زیبا ۸ - ابنای زمان: بفتح اول و سکون دوم زادگان روزگار، استعاره مکنیه - ابنا مخفف ابناء جمع ابن بمعنی پسر ۹ - معنی بیت: ای حافظ، زادگان روزگار چون روزگار از وفا و مروت بهره ندارند و غمخوار بیچارگان نباشند، بهترست آنان که میتوانند از صحبت این بیوفایان کناره جویند.

غزل ۱۸۶

مرآتیت کوی تو در صومعه

گر می فروش حاجت رندان روا کند

ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند^۱

ساقی بجام عدل^۲ بده باده تا گدا

غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند^۳

حقاً کزین غمان برسد مژده امان

گر سالکی بعهد امانت وفا کند^۴

گر رنج پیش آید و گر راحت ای حکیم

نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند^۵

در کارخانه که ره عقل و فضل نیست

فهم ضعیف رأی^۶ فضولی چرا کند؟

مطرب بساز پرده که کسی بسی اجل نمرد

وانگونه این ترانه سراید، خطا کند^۸

ما را که دردِ عشق و بلایِ خمار گشت
یا وصلِ دوست یا میِ صافی دوا کند
جان رفت در سر می و حافظ بعشق سوخت
عیسی می کجاست که احیای ما کند

وزن غزل ۱۸۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع مشن اخرب مکفوف محذوف)
۱- معنی بیت: اگر پیر می‌کند معرفت نیاز رهروان و ارسته را بر آورد و عنایتی فرماید، خداوند هم از تقصیر رندان خواهد گذشت و محنت را بفضل خویش از آنان دور خواهد کرد ۲- عدل: مصدر است که در اینجا بصورت صفت بکار رفته یعنی مساوی و معادل. جام موصوف: رودکی گوید:

آن ملک عدل و آفتاب زمانه زنده بدو داد و روشنائی گیهان
۳- معنی بیت: ای ساقی با پیمانۀ مساوی بتوانگر و تهدیست می بده تا گدا بر مالدار رشک نبرد و غوغا در گیتی پیا نکند؛ شاید در این جا تعریضی داشته باشد برخی از خانقاه داران که میان سریدان غنی و فقیر فرق می‌گذاشتند ۴- حقا: مؤول بجمله میشود یعنی محقق است و یقین باشد ۵- معنی بیت: اگر رهروی در طریق معرفت بار امانت یعنی تکلیف و طاعت را بمنزل مقصود برساند و بر پیمان روز الست استوار مساند، محقق است که بشارت یعنی از آسیب غمهای جهان بوی خواهد رسید ۶- معنی بیت: ای دانا، چه محنت بینی و چه آسایش یابی، این هر دو را از خدا دان نه از کس دیگر؛ سعدی هم گوید:

گر گزندت رسد ز خلق مرنج که نه راحت رسد ز خلق و نه رنج
از خدا دان خلاق دشمن و دوست کاین دل هر دو در تصرف اوست

۶- ضعیف رای: سست رای و ناتوان تدبیر، صفت جانشین موصوف (آدمی) - معنی بیت: چون خرد و دانش اندک پی بر از حکمت کارگاه هستی نمیرد، پس درک و دریافت آدمی ناتوان تدبیر و سست رای نباید در این کار کوشش بیهوده کند؛ در ضمن تلمیحی دارد بآیه ۲۸ سوره نساء (۴): خلق الانسان ضعیفاً (انسان ناتوان آفریده شد) ۸- معنی بیت: ای رامشگر، آهنگی بتواز و دم را غنیمت بدان که هیچکس تا مرگش فرا نرسد، جان نسپرد و آنکه ترانه «دم غنیمت راست» را نخواند از طریق صواب روی بر تافته است؛ سعدی گوید:

نگهدار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است

۹- احیا: مخفف احیاء بمعنی زنده کردن، مصدر باب افعال - معنی بیت: جان در کار باده گساری از دست رفت و حافظ در آتش عشق گداخت، یاری عیسوی نفس یا جانبخش کجاست تا دل مرده ما را به مهر جانی تازه

غزل ۱۸۷

دلا بسوز که سوزِ تو کارها بکند
 نیازِ نیم شبی دفعِ صد بلا بکند^۱
 عتابِ یارِ پری چهره عاشقانه بکش
 که یک کرشمه تلافیِ صد جفا بکند
 ز ملک^۲ تا ملکوتش حجاب بردارند
 هر آنکه خدمتِ جامِ جهان نما بکند
 طیبِ عشقِ مسیحا دست^۳ و مشفق لیک
 جو درد در تو نیند، کرا دوا بکند؟^۴
 تو با خدایِ خود انداز کار^۵ و دل خوش دار
 که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند
 ز بختِ خفته ملولم بود که بیداری
 بوقتِ فاتحه صبح^۶ یک دعا بکند
 بسوخت حافظ و بوئی بزلف یار نبرد
 مگر دلالتِ این دولش صبا بکند^۷

وزن غزل ۱۸۷: مفاعیلن فاعلان مفاعیلن فعلن (بحر مجتث مثنی مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: ای دل، بگذار که از سوز و گداز تو مشکلهای بگشاید؛ عجز و زاری در یک نیم شب صدگونه بلارا براند و دور کند ۲ - عتاب یار: بکسر اول خشم و ملامت یار، اضافه مفید و ایستگی فاعلی - معنی بیت: خشم و ملامتی که یار فرشته سیما کند بشیوه عاشقان پذیرا شو و بردباری از خود بنما، چه یک ناز و غمزه وی صدگونه درستی و ستم را تدارک کند و آثار آن را از میان ببرد ۳ - ملک: بضم لول و سکون دوم جهان فرودین یا عالم ماده - معنی بیت: از جهان فرودین تا عالم معنی همه پرده‌ها از برابر چشم رهروی که کمر چاکری جام جهان بین یعنی ضمیر روشن مرشد پاکدل را بر میان بندد، برداشته خواهد شد ۴ - مسیحادم: جانبخش و عیسوی نفس، صفت مرکب، برای مسیحا نگاه کنید بغزل ۴ شماره (۱۳) ۵ - معنی بیت: عشق طبیعی است جان بخش چون عیسی مسیح، مهربان و دلسوز، لیکن چون دردی نداری، بتو داروئی نتواند داد؛ مقصود آنکه درد نیست و گرنه درمان هست، بگفته سعدی «ارادتی بنما تا سعادتت ببری»؛ سنائی گوید:

هر کسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد درد باید مرد سوز و مرد بساید گام زن
 ۶ - با خدای خود انداز کار: کار خود بخدا واگذار کن ۷ - فاتحه صبح: آغاز بامداد - معنی بیت: از بخت
 نامساعد تنگدلیم، آیا ممکن است که دل آگاهی هنگام آغاز بامداد دعائی در کار ما بکند، چه دعای صبح خیزان
 باجابت مقرون است ۸ - معنی بیت: حافظ در آتش جدائی گداخت و نشانی از گیسوی یار ندید، شاید نسیم
 مشکین نفس بهاری که بر زلف یار وزیده است، او را بدین دولت یا بخت نیک رهبری کند.

غزل ۱۸۸

مرا برندی و عشق آن فضول عیب کنند
 که اعتراض بر اسرار علم غیب کند^۱
 کمال سر محبت بین نه نقص گناه
 که هر که بی هنر افتد نظر بسعیب کند^۲
 ز عطر حور بهشت آن نفس برآید بسوی
 که خاک میسکده مسا عبیر جیب کند^۳
 چنان زند ره اسلام غمزه ساقی
 که اجتناب ز صهبا مگر صهیب کند^۴
 کلید گنج سعادت قبول اهل دلست
 مباد آنکه درین نکته شک و ریب کند^۵
 شبان وادی ایمن گهی رسد براد
 که چند سال بجان خدمت شعیب کند^۶
 ز دیده خون بسچکاند فسانه حافظ
 چو یسار وقت زمان شباب و شیب کند^۷

وزن غزل ۱۸۸: مفاعلهن فاعلتن مفاعلهن فعلن (بهر مجث مثنی مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: آن یاره گو بر مهرورزی و وارستگی من خرده میگیرد که بر رازهای دانش عالم غیب
 زبان باعتراض و عیبجویی میگذارد ۲ - معنی بیت: بهکمال راز عشق من بنگر نه بکاستی و زشتی گناه، چه
 آنکه هنر و کمالی ندارد، چشم وی جز عیب و نقص نبیند: سعدی گوید:

الا ای هنرمند فرخنده خوی هنرمند نشنیده ام عیبجوی

۳ - جیب: بفتح اول و سکون دوم گریبان - معنی بیت: آن دم بوی خوش سیه چشم بهشتی پراگنده میشود که غبار میخانه ما را عطر گریبان خود سازد ۴ - صهبا: بفتح اول و سکون دوم باده ۵ - صهبیب: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم مقصود ابویحیی صهبیب بن سنان الرومی صحابی پیامبر است که درباره تقوای وی رسول اکرم فرمود نِعْمَ الْعَبْدُ صَهْبِيبٌ لَوْ لَمْ يَخْفِ اللهُ لَمْ يَعْصَهُ (بنده خوبی است صهبیب که اگر از خدا هم ترسد، نافرمانی نمیکند، چه رسد بآنکه خدا ترس هم هست) - معنی بیت: کرشمه سافی بدانگونه راه دل اهل اسلام را میزند که هیچکس حتی صهبیب از باده نوشی پرهیز نتواند کرد ۶ - ریب: بفتح اول و سکون دوم شک و تردید - معنی بیت: کلید خزانه نیکبختی پذیرفتگی و مقبولی در پیشگاه صاحب‌دلان است، نباید کسی در این مسأله دقیق شک و تردید بخود راه دهد ۷ - ایمن: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جانب راست، افضل وصفی از یمن؛ وادی ایمن: بیابانی که در آنجا ندای حق بموسی علیه السلام رسید، نیز نگاه کنید بسفزل ۱۹ شماره (۲) - شبان وادی ایمن کنایه از حضرت موسی است ۸ - شعیب: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم نام پیغمبر و پدر زن موسی که خطیب الانبیاء لقب اوست (نقل از لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: چوپان وادی ایمن حضرت موسی آنگاه بمقصود خود که تقرب بخداوند و پیوند با خانواده شعیب پیامبر است نائل میگردد که سالیانی چند از دل و جان کمر بخدمت شعیب نبی خدا بندد و راه کمال پوید ۹ - شیب: بفتح اول و سکون دوم پیری - معنی بیت: آنگاه که حافظ از روزگار جوانی و پیری خود یاد میآورد، قصه سرگذشت جانشوزش از دیده خون روان میسازد.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی
غزل ۱۸۹

طایر دولت^۱ اگر باز گذاری بکند

یار باز آید و با وصل قرار ی بکند

دیده را دستگه^۲ در و گهر گرچه نماند

بخورد خونی و تدبیر نثاری بکند

دوش گفتم: بکند لعل لبش چاره من

هاتف غیب ندا داد که آری بکند^۳

کس نیارد^۴ بر او دم زند از قصه ما

مگرش باد صبا گوش گذاری بکند

دادهام باز نظر^۵ را بتدروی^۶ پرواز

باز خواند مگرش^۷ نقش و شکاری بکند

شهر خالیست ز عشاق بود کز طرفی
 مردی^۱ از خویش برون آید و کاری بکند
 کو کریمی کسه ز بزم طربش غمزده
 جرعه در کشد و دفع خماری بکند^۲
 یا وفا یا خبر وصل تو^۳ یا مرگ رقیب
 بود آیا که فلک زین دو سه کاری بکند
 حافظا گر نروی از در او هم روزی
 گذری بر سرت از گوشه کناری بکند^۴

وزن غزل: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مشمن مخبون محذوف)

- ۱ - طایر دولت: پرندۀ اقبال یا همای بخت، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر همای بخت نیک بار دیگر بر ما گذری کند، دوست باز میگردد و برای وصال عهدی می بندد ۲ - دستگه: مخفف دستگاه بمعنی دسترس و استطاعت - معنی بیت: هر چند چشم آن دسترس و استطاعت را ندارد که مروارید و گهر نثار کند ولی خون دل میخورد و سرشک خونین در قدم یار می افشاند ۳ - معنی بیت: دیشب با خود میگفتم که کاش لب لعل فامش بتدبیر دل بیمار من پیردازد. آواز دهنده غیبی بانگ بر آورد که بلی چنین خواهد کرد. ۴ - نیارد: نمیتواند، مصدر آن یارستن - معنی بیت: هیچکس نمیتواند در پیش یار از سرگذشت ما سخنی گوید، جز آنکه باد بهاری پیام را بگوش وی برساند ۵ - باز نظر: شاهین دیده، تشبیه صریح ۶ - تذرو، بفتح اول و دوم و سکون سوم و چهارم خروس صحرائی، ترنگ ۷ - مگر: قید شک بمعنی شاید - معنی بیت: شاهین دیده را بسوی ترنگی پیرواز آورده ام، شاید بشیوه صید تذرو پی برد و بدامش افکند، بکنایه مقصود آنست که شاید بتواند دل یار را بدست آورد و بوصول برسد ۸ - مرد: مرد مردانه یا پهلوان - معنی بیت: شهر از عاشقان تهی است، باشد که از گوشه ای پهلوانی از خود گذشته گام پیش نهد و کار خطرناک عشق ورزی را پسپشه سازد ۹ - معنی بیت: رادمردی بزرگوار کسجاست که از مسحفل شادی وی غمگینی یک آشام (جرعه) می بنوشد و در دسر شربزدگی را از خود دور سازد ۱۰ - یا: حرف ربط برای عطف مفید معنی اباحه (جایز شمردن) - معنی بیت: یا تو پیمان بسربری یا پیام وصال دهی یا خبر درگذشت حریف من در عشق برسد؛ کاش که گردون از این دو سه کار یک کار را انجام دهد ۱۱ - معنی بیت: ای حافظ، اگر از آستان یسار روی برنتابی، روزی بر بالین تو از گوشه و کنار همانا گذری خواهد کرد.

غزل ۱۹۰

کلکِ مشکین^۱ تو روزی که ز ما یباد کند
 ببرد اجرِ دو صد بنده^۲ که آزاد کند^۳
 قاصدِ منزلِ سلمی^۴ که سلامت بادش
 چه شود گر بسلامی دل ما شاد کند
 امتحان کن که بسی گنجِ مرادت^۵ بدهند
 گر خرابی چو مرا لطفِ تو آباد کند
 یارب اندر دل آن خسرو شیرین^۶ انداز
 که برحمت گذری بر سر فرهاد کند
 شاه را به بود از طاعتِ صد ساله و زهد
 قدر یکساعته عمری^۷ که درو داد کند
 حالیا عشوه ناز^۸ تو زبنیادم برد
 تا دگر باره حکیمانه چه بنیاد کند؟
 گوهرِ پاکِ تو از مدحتِ ما مستغنیست
 فکرِ مشاطه چه با حسنِ خداداد کند؟
 ره نبردیم بمقصودِ خود اندر شیراز
 خرم آن روز که حافظ ره بغداد کند^۹

وزن غزل: فاعلاتن فعلاتن فعلان (بحر زمل مشمن مخبون محذوف)

- ۱ - کلک مشکین: یکسر اول و سکون دوم قلمی که از مرکب آن بوی مشک بمشام برسد (لغت نامه دهخدا)، در قدیم مرکب را با اندکی مشک درمی آمیخته اند تا نوشته عطر آگین شود ۲ - بنده: چاکر زر خرید و مملوک و غلام ۳ - آزاد کند: از قید بندگی و اسارت بردگی برهاند ۴ - سلمی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر، از عرایس عرب زنی معشوقه در عرب و مجازاً هر معشوق را گویند (نقل از لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: پیک اقامتگاه سلمی که گزند و آسیب هرگز بوی مرصاد، چه زیان دارد اگر بدرود و سلامی از سوی دوست، دل ما را خوش سازد ۵ - گنج مراد: گنج مقصود، تشبیه صریح - معنی بیت: بیازمای

و بین که اگر از دست رفته‌ای مانند مرا مهربانی و لطف تو بسامان برساند و ویران سرای دلی را عمارت کند، پاداش آن بتو گنجهای مقصود بخشند ۶ - خسرو شیرین: شهریار شیرینکار کشور حسن، باستعاره مقصود یار زیبا - معنی بیت: پروردگارا، بشهریار شیرینکار کشور حسن الهام فرما که ببخشایش و مهربانی بر بالین عاشق از جان گذشته خود فرهاد گذری آرد ۷ - یکساعته عمر: زندگانی بقدر یک ساعت، صفت نسبی و موصوف - معنی بیت: ارزش یکساعت از زندگانی شهریار که بعدل پردازد بهتر و برتر از یکصد سال عبادت کردن و پارسائی ورزیدن است، سعدی گوید:

طریقت بجز خدمت خلق نیست بتسبیح و سجاده و دلق نیست

۸ - ناز، نازه و نورسته (برهان قاطع) - معنی بیت: اکنون کرشمه تو اساس هستی مرا ویران کرد، تا بار دیگر ندانم عشوه تو چه شیوه خردمندانه‌ای را بنیاد نهاد ۹ - معنی بیت: سرشت پاکیزه تو از ستایش ما بی نیازست، اندیشه آرایشگر چیزی بر زیبایی خدا آفریده نتواند افزود ۱۰ - ره بغداد کند: راه بغداد در پیش گیرد و بدربار مدوح خود سلطان احمد شیخ اویس حسن ایلکانی برود.

غزل ۱۹۱

آن کیست کز روی کرم با ما وفاداری کند؟

بر جای بدکاری چو من یکدم نکوکاری کند^۱

اول بیانگِ نای^۲ و نسی آرد بدل پیغام وی

و آنکه بیک پیمانه می با من وفاداری کند

دلبر که جان فرسود ازو، کام دلم نگشود ازو

نومید نتوان بود ازو، باشد که دلداری کند^۳

گفتم: گره نگشوده‌ام زان طره تا منم پوده‌ام

گفتا منش فرموده‌ام تا با تو طرّاری^۴ کند

پشمینه پوش^۵ تند خو از عشق نشنیداست بو

از مستیش رمزی بگو تا ترکِ هشیاری کند

چون من گدای بی نشان مشکل بود یاری چنان

سلطان کجا عیشِ نهان بارندِ بازاری کند؟^۵

زان طره پر پیچ و خم سهلست اگر بعینم ستم

از بندوزنجیرش چه غم، هر کس که عیاری کند؟^۷

شد لشکرِ غم بی عدد، از بخت میخواستیم مدد

تا فخر دین عبدالصمد^۱ باشد که غمخواری کند

با چشمِ پر نیرنگِ او حافظ مکن آهنگِ او

کان طرّره شبرنگِ او بسیار طرّاری کند^۲

وزن غزل ۱۹۱: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن (بحر رجز مثنیٰ سالم)

۱ - معنی بیت: آیا کسی توان یافت که کریمانه بعهده خود با ما وفا کند و پیمان نگاهدارد و درباره

گناهکاری مانند من نیکی کند ۲ - بانگ نای: آواز خوش حنجره ۳ - معنی بیت: جانم در فراق دلستان

پایمال گشت و مراد خاطر من از وی حاصل نشد ولی از وی مأیوس نشاید بود که تواند بود که بدلجوئی ما

بپردازد ۴ - طرّاری: بفتح اول و تشدید دوم کیسه بری و حبله گیری و عیاری، اسم مصدر از طرار که صیغه

مبالغه است از طر بفتح اول و تشدید دوم بمعنی بریدن - معنی بیت: بیار گفتم که از گیسوی شکن بر شکن تو

گرهی باز نکرده ام. پاسخ داد من بزلف گرگیر خود فرمان داده ام تا دل ترا چون عیاران بیغما برد ۵ -

پشمینه پوش: خرّقه پوش، صفت جانشین موصوف (صوفی) - معنی بیت: صوفی عربده جو از عشق و

معرفت حق بوئی نبرده است، از مستی و بیخودی باوی سخنی بگو تا از خود پرسنی دست بشوید ۶ - معنی

بیت: دشوار است که یاری چنان زیبا با گدای بی نام و نشانی مانند من الفت پذیرد و خو گیرد، همانگونه که

پادشاه هم با قلندر کوچک و بازار هرگز بنای و نوش نمیدارد ۷ - معنی بیت: اگر از آن زلف گرگیر و

پیبان جور کشم، آسان است، چه آنکه عیاری در اهزنی کند، از کندو زنجیری که برپای او در زندان نهند،

باک نخواهد داشت ۸ - فخر دین عبدالصمد: شاید مراد از فخر الدین چنانکه آقای سید ابوالقاسم انجوری

شیرازی در صفحه ۷ تکمله بر دیوان حافظ شیرازی مصحح خود نوشته اند: این مرد بزرگ به گمان نزدیک به

یقین مولانا بهاء الدین عبدالصمد بحرآبادی از اعقاب شیخ سعدالدین محمد حموی و از عالمان و دانشمندان

معاصر حافظست که مورد تجلیل و تکریم رجال و امرای زمان نیز بوده و به تعبیر جنید شیرازی در شدالازار...

به ملازمت سلطان مبتلا شد و به برکت علم از آن آفت رهایی و سلامت یافته ۹ - معنی بیت: ای حافظ با

وجود دیده افسونگر او بقصد دیدار روی میاور که زلف شبگون وی سخت غارتگر دلهاست.

غزل ۱۹۲

سرو چمان^۱ من چرا میل چمن نمیکند؟

همدم گل نمیشود، یاد سمن نمیکند؟

دی گله زطره اش کردم واز سر فسوس^۲

گفت که این سیاه کج^۳ گوش سمن نمیکند

تا دلِ هرزه گسرد من رفت بسچین زلفِ او
 زان سفرِ درازِ خود عزمِ وطن نمیکند^۴
 پیش کمانِ ابرویش لایه همی کنم ولی
 گوش کشیده است از آن گوش بمن تمیکند^۵
 با همه عطفِ دامنست^۶ آیدم از صبا عجب
 کز گذرِ تو^۷ خاک را مشکِ ختن نمیکند
 چون ز نسیم میشود زلفِ بسنفته پر شکن
 وه که دلم چه یاد از آن عهد شکن نمیکند؟^۸
 دل بامیدِ رویِ او همدمِ جان نمیشود
 جان بهوایِ کویِ او خدمتِ تن نمیکند^۹
 ساقیِ سیم ساقیِ من گر همه درد میدهد
 کیست که تن چو جامِ می جمله دهن نمیکند؟^{۱۰}
 دست خوشِ جفا مکن آبِ رخم که فیضِ ابر
 بی مددِ سرشکِ من درِ عدن^{۱۱} نمیکند
 کشته غمزه تو شد حافظ ناشینده پند
 تیغ سزاست، هر کز ادرد، سخن نمیکند^{۱۲}

وزن غزل ۱۹۲: مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن (بهر رجز مشن مطوی مخبون)

۱ - چمان: بفتح اول خرامان، صفت سرو، مصدر آن چمیدن است - معنی بیت: از چیست که سرو خوش خرام من آهنگ رفتن بگلزار ندارد و خود را همنفس گل نمیسازد و یاسمن را بیاد نمی آورد ۲ - فسوس: مخفف افسوس بمعنی ریشخند و استهزاء ۳ - سیاه کج: سیاه رنگ خمیده و دوتا، باستعاره زلف خم اندر خم مقصود است - معنی بیت: دیروز از زلف پیچان او شکوه کردم، یار بریشخند و استهزاء پاسخ داد که گیسوی سیاه من بسخنم گوش فرا نمیدهد و فرمان نمی پذیرد ۴ - معنی بیت: از آن زمان که دل یاوه سوی من در چین و شکنج گیسوی دراز او جای گزید، دیگر از این سفر طولانی و دور و دراز قصد بازگشت بسینه من که وطنگاه اوست ندارد: در مصراع اول از چین بایهام شکن زلف مراد است ۵ - گوش کشیده: گوش تاب داده و خمیده، صفت مرکب مفعولی، مسند، کمان ابرو مسندالیه است - معنی بیت: در برابر کمان ابروی او بیوسته عرض نیاز و خواهش میکنم ولی گوئی بدست یار دو گوش این کمان با کشیدن زه پیچیده و تاب

یافته است و در این حال بسخن من گوش فرا نمیدهد ۶ - عطف دامن: بفتح اول و سکون دوم سجاف و چین دامن ۷ - گذر تو: گذشتن و رفتن تو یا گشت و گذار تو؛ گذر در اینجا بصورت اسم مصدر بکار رفته است - معنی بیت: بادامن پرچین تو که عطر افشان است از باد بهاری در شگفتم که چرا هنگام گشت و گذار تو خاک را با این بوی خوش بمشک ختن بدل نمیکند ۷ - معنی بیت: چون گیسوی بنفشه از باد بهاری آشفته و پرچین میگردد، شگفتا که دل من چه یادها از آن پیمان گسل نمیکند؟ مقصود آنکه بسیار یاد از آن یار سست عهد میکند ۸ - معنی بیت: دل بآرزوی دیدار چهره جانان مونس جان نمیگردد یعنی وصل جانان را بر صحبت جان ترجیح میدهد و جان نیز بهواداری کوی دوست از خدمت تن سر باز میزند و نافرمانی میکند ۹ - معنی بیت: اگر ساقی سیمین اندام من یکسره باده ناپالوده (صاف ناکرده) بدهد، هر که باشد تن خود را چون ساغر یکباره بدهان بدل میکند تا بهره بیشتری برگیرد؛ استفهام مجازاً مفید تقریر و اثبات ۱۰ - عدن: بفتح اول و دوم ناحیه‌ای است در جنوب غربی شبه جزیره عربستان که مروارید آن مشهور بوده است - معنی بیت: آبروی مرزبون ستم و پایمال بی‌مهری مساز که ریزش ابر بی‌مدد اشک من که آب روی منست در دریای عدن مروارید نتواند پرورد ۱۱ - معنی بیت: حافظ نصیحت ناپذیر کشته تیغ کرشمه تو گشت، بلی شمشیر جزای کسی است که گفتار دردی و سوزی و اثری در دل وی پدید نیاورد.



مکتب‌خانه ملی ایران

در نظر بازی ما بسیخبران حیرانند

من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

عاقلان نقطه پرگار وجودند^۱ ولی

عشق داند که درین دایره سرگردانند

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست

ماه و خورشید همین آینه میگردانند^۲

عهد ما بسالب شیرین دهنان بست خدا

ماه همه بسنده^۳ و این قوم خداوندانند^۴

مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم

آه اگر خرقة پشمین بگرو نستانند^۵

وصل خورشید شب پره اعمی^۶ نرسد

که در آن آینه صاحب نظران حیرانند

لافِ عشق و گله از یار زهی لافِ دروغ

عشقبازانِ چنین مستحقِ هجرانند^۸

مگرم چشمِ سیاهِ تو بیاموزد کار

ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند^۹

گر بنز هتگه ارواح^{۱۰} برد بویِ تو باد

عقل و جان گوهرِ هستی بنثار افشانند

زاهد اررندی حافظ نکند فهم چه شد؟

دیو بگریزد از آن قوم که قران خوانند^{۱۱}

گر شوند آگه از اندیشه ما مغیبهچگان

بعد از این خرقة صوفی بگرو نستانند^{۱۲}

وزن غزل ۱۹۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لان (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسبق)

- ۱ - نمودم: نشان دادم - معنی بیت: عاقلان در کار عشق ورزی ما سرگشته‌اند، من بدینگونه‌ام که خود را نشان دادم، از این پس بیخبران خود دانند که چه بکنند ۲ - پرگار وجود: پرگار هستی و صنع، تشبیه صریح - معنی بیت: خردمندان مرکز دایره پرگار هستی میباشند و برگزیدگان عالمند، ولیکن عشق یقین دارد که در دایره وجود سرگشته‌اند و بر از آفرینش پی‌نبرده‌اند و نخواهند برد ۳ - معنی بیت: چشم ما بستنهایی محل جلوه و نمایش چهره محبوب ازلی نیست، ماه و خورشید نیز آینه‌دار جمال یارند ۴ - بنده: چاکر زر خرید و مملوک ۵ - خداوند: خواجه و مولی و مالک ۶ - معنی بیت: تهیدستیم و رغبت بنوشیدن می و شنیدن نوای رامشگر داریم، مایه دروغ و تأسف خواهد بود، اگر دلچشمینه ما را در بهای می و مطرب بگروگان نپذیرند ۷ - اعمی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر کور، افعال وصفی از مصدر عمی بفتح اول و الف مقصوره در آخر ناپینائی - معنی بیت: شپره کور توانائی وصال آفتاب را ندارد، چه در آینه خورشید جهان هستی دیده و ران سرگشته مانده‌اند تا چه رسد بگوردلان ۸ - معنی بیت: ادعای عاشقی کردن و از یار گله نمودن بعید مینماید و چه لاف دروغینی است، چنین عشق و رزانی شایستگی وصال ندارند و سزاوار آنند که همواره گرفتار فراق بمانند ۹ - معنی بیت: شاید که چشم سیاه تو بمن این هنر را تعلیم دهد که در عین مستی از باده عشق در پرده پرهیزگاری پوشیده است و این کاری است که از هر کس برنیاید ۱۰ - نزهتگه: مخفف نزهت‌گاه، جای خوش و آرام و باصفا - نزهت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم پاکیزگی و صفا نکوئی - نزهتگه ارواح: اضافه تخصیصی - معنی بیت: اگر بمبد نسیم بوی جانبخش تو بنارامگاه روانها رسد، خرد و روح آدمی گوهر وجود خویش را بنثار آورند ۱۱ - معنی بیت: اگر پارسای ریاکار بوارستگی

حافظ بی‌نبرد، باکی نیست، چه گفته‌اند: شیطان از جماعتی که کلام خدا را تلاوت کنند، هراسان دور میشود. بکنایه مقصود آنست که من حافظ قرآنم و زاهد ریا کار دیو است؛ مصراع دوم را حافظ از بیت معروف سعدی تضمین کرده و بصورت ارسال مثل آورده است:

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند و آدمیزاده نگهدار که قرآن بسپرد
مقصود از مصراع دوم بیت سعدی این است انسان را بنگر که سینه‌اش میتواند حامل کلام الهی قرآن باشد ۱۲ - معنی بیت: اگر از فکر ما پشمینه پوشان ریاکار، شاهدان می‌کده معرفت آگاه شوند، از این پس خرقه ما را ببهای باده بگروگان نمی‌پذیرند و ما را بچیزی نشمارند.

غزل ۱۹۴

سمن بویان غبارِ غم چو بنشینند، بنشانند

پری رویان قرار از دل چو بستیزند، بستانند^۱

بفتراکِ جفا^۲ دلها چو سربندند، سربندند

ز زلفِ عنبرین جانها چو بگشایند، بفشانند

بعمری یکنفس با ما چو بنشینند، سرخیزند

نهالِ شوق در خاطر، چو برخیزند، بنشانند^۳

سرشکِ گوشه‌گیران را چو دریابند دریابند

رخ مهر از سحر خیزان نگردانند، اگر دانند^۴

ز چشم لعلِ رمانی،^۵ چو می‌خندند، می‌بارند^۶

ز رویم رازِ پنهانی، چو می‌بینند، میخوانند

دوایِ دردِ عاشق را کسی کو سهل پندارد

ز فکرِ آنان که در تدبیر در مانند، در مانند^۷

چو منصور^۸ از مراد آنان که بردارند،^۹ بردارند^{۱۰}

بدین درگاه حافظ را چو میخوانند، میرانند

درین حضرت چو مشتاقان نیاز آرند، ناز آرند

که با این درد اگر در بند در مانند، در مانند^{۱۱}

وزن غزل ۱۹۴: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثنیٰ مسبق)

۱ - معنی بیت: چون یاران یاسمن بو در بزم باشند، گرد اندوه از فضای سینه بیمن قدم آنان فرو نشیند و فرشته رویان چون بجدال و پیگار برخیزند، آرام از دل ببرند ۲ - فتراک: بکسر اول و سکون دوم تسمه‌ای که از پس و پیش زین اسب آویزند، نخچیر بند - فتراک جفا: کمند ستم، تشبیه صریح - معنی بیت: فرشته رویان چون دلهای عاشقان را بکمند ستم استوار بندند، دیگر نخواهند گشود و چون گری از گیسوی مشکین باز کنند، جانهای بیدلان را پراکنده سازند ۳ - نهال شوق: شاخ نورسته اشتیاق و آرزومندی، تشبیه صریح ۴ - بنشانند: غرس کنند یا بکارند ۵ - معنی بیت: چون با شک گوشه نشینان کوی محبت التفاتی کنند، گهر بدست آورند، روی مهربانی از عاشقان شب زنده‌دار نگردانند اگر بدانند که دعای سحر خیزان باجابت نزدیک است - میان دریابند و دریابند صنعت جناس مرکب ناقص ۶ - رمائی: بضم اول و تشدید اناری، صفت نسبی، لعل موصوف - لعل رمائی: از انواع لعل برنگ ناردانه (لغت نامه دهخدا) در اینجا باستعاره مراد اشک سرخ فام ۷ - می بارند: روان میسازند، در اینجا بصورت فعل متعدی بکار رفته است - معنی بیت: چون شاهدان تبسم کنند از شوق اشک سرخ فام از دیده‌ام روان میسازند و چون نگاهی کنند، از چهره‌ام سر نهان عاشقی را دریابند ۸ - معنی بیت: آنکه درمان بیماری عشق را آسان گمان میبرد و آن کسان که باندیشه خام خود بچاره جوئی درد عاشق میپردازند، سر انجام همه بعجز خود پی خواهند برد ۹ - منصور: حسین بن منصور حلاج عارف نامی که انا الحق میگفت و بفتوای علمای دین کشته شد، نیز نگاه کنید بغزل ۱۴۲ شماره (۷) ۱۰ - بردارند: بدار آویخته شده‌اند ۱۱ - بردارند: بهره و ثمر و سود دارند - میان بردارند و بردارند تجنیس مرکب تام - معنی بیت: کسانی که منصور وار بدار آویخته شوند، از شاهد مقصود کام میگیرند و چون حافظ را بدین آستان دعوت میکنند، بیدرنگ وی را دور میسازند که سو هنوز بمقام جانبازی نرسیده‌ای و شایستگی خدمت این درگاه را نیافته‌ای ۱۲ - معنی بیت: در این آستان چون آرزومندان اظهار عجز و عرض حاجت کنند، شاهدان استغنا نمایند و بچشم عنایت در آنان ننگرند، چه با درد عشق اگر مشتاقان در اندیشه علاج دل و خواهان وصال باشند، بیقین فرو مانند و بجائی نرسند.

غزل ۱۹۵

غلامِ نرگسِ مستِ تو^۱ تاجدارانند
 خرابِ بساده^۲ لعلِ تو^۳ هوشیارانند
 ترا صبا و مرا آبِ دیده شد غمّاز^۴
 وگرنه عاشق و معشوق رازدارانند
 ز زیرِ زلفِ دو تا چون گذر کنی بنگر
 که از یمین^۵ و یسارت^۶ چه سوکوارانند

گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و بسبب

که از تطاول زلفت چه بیقرارانند؟^۶

نصیب ماست بهشت، ای خداشناس، برو

که مستحق کرامت گناهکارانند^۷

نه من بر آن گلِ عارضِ غزل سراپم و بس

که عندلیب تو از هر طرف هزارانند

تو دستگیر شو، ای خضر پی خجسته^۸ که من

پناده میروم و همراهان سوارانند

بیا بمیکده و چهره ارغوانی کن

مرو بصومه کاجا سیاه کارانند^۹

خلاص حافظ از آن زلف تا بدار مباد

که بستگان کند تو رستگارانند^{۱۰}

وزن غزل ۱۹۵؛ مفاعلاتن مفاعلاتن فع لان (بهر مجتث مشمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ - لرگس مسبت: لرگس مخمور با استعاره مقصود چشم خماری ۲ - باده لعل: با استعاره مقصود باده

لعل لب ۳ - غماز: بفتح اول و تشدید دوم سخن چین و نام - معنی بیت: باد بهاری پیام ترا افش کرد
و اشک با نمانی سر عشق مرا آشکار نمود و اگر چنین نبود عاشق و معشوق راز محبت را همواره پوشیده

میداشتند ۴ - یمین: بفتح اول سوی راست ۵ - یسار: بفتح اول سوی چپ - معنی بیت: چون خرامان
بروی، از زیر گیسوی خم اندر خم نظر کن تا بدانی که در راست و چپ تو عاشقان بسوک نشسته و مصیبت

زده بسیارند ۶ - معنی بیت: مانند نسیم بهاری بر بنفشه‌ها گذر کن و بنگر که از دراز دستی زلف پیچان تو
آنها سخت بیتاب و قرارند ۷ - معنی بیت: ای که لاف خداشناسی میزنی و خدا را نشناخته‌ای، بهشت

موجود قسمت ما خواهد بود؛ از بر ما دور شو، چه شایسته بخشش ایزدی گناهکارانند که بامید کرم و عضو
خداوندی بدرگاه ایزدی رو می‌آورند نه بفرور عبادت و خودپرستی ۸ - پی خجسته: مبارک قدم، صفت

خضر نبی الله که هر جا قدم می‌نهد سبزه می‌روئید در اینجا با استعاره پیر دلیل یا نجات بخش ره گم کردگان
مقصود است ۹ - معنی بیت: بمیخانه بشتاب و با نوشیدن می خساره را گلگون کن، بدیر عابد مرو که جای

سبزه نامگان دامن آلوده است ۱۰ - معنی مصراع: اسپر بودن در بند عشق تو عین رهائی و نجات است -
بستگان کند تو مسندالیه، رستگاران مسند و اندر ابطه، گاه برای مزید تأکید مسند را با مسندالیه از لحاظ جمع

مطابقه میدادند.

غزل ۱۹۶

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند
 آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند؟^۱
 دردم نهفته به زطیبیانِ مدعی
 باشد که از خزانهٔ غییم دوا کنند^۲
 معشوق چون نقاب زرخ در نمی‌کشد
 هر کس حکایتی بتصور چرا کنند^۳
 چون حسنِ عاقبت نه برندی و زاهدیست
 آن به که کار خود بعنایت رها کنند^۴
 بی‌معرفت مباش که در من یزیدِ عشق^۵
 اهل نظر معامله با آشنا کنند
 حالی درونِ پرده بسی فتنه می‌رود
 تا آن زمان که پرده بسرافتد، چها کنند؟^۶
 گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار
 صاحب‌دلان حکایتِ دل خوش ادا کنند^۷
 می‌خور که صد گناه زاغیارد رحجاب
 بهتر زطاعتی که بروی و ریا کنند^۸
 پیراهنی که آید ازو بوی یوسفم
 ترسم برادرانِ غیورش^۹ قبا کنند
 بگذر بکوی می‌کده تا زمرهٔ حضور^{۱۰}
 اوقاتِ خود زبهر تو صرفِ دعا کنند
 پنهان زحاسدان بخودم خوان که منعمان^{۱۱}
 خیرِ نهران برای رضایِ خدا کنند

حافظ دوامِ وصل^{۱۲} میسر نمی‌شود

شاهان کم التفات بحالِ گدا کنند

وزن غزل ۱۹۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنی الخرب مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: کسانی که با اکسیر نگاه خود خاک تیره را زر توانند کرد، آیا تواند بود که با گوشهٔ چشمی بعنایت بما بنگرند؛ گویا حافظ در این غزل تعریض گونه‌ای باین غزل از شاه نعمت الله ولی دارد:

ما خاک راه را بنظر کیما کنیم صد درد را بگوشهٔ چشمی دوا کنیم

۲ - معنی بیت: بیماری من از این پزشک نمایان پنهان بعاند بهترست، امید آن دارم که از گنجینهٔ غیب داروئی بمن دهند و درمانم کنند ۳ - معنی بیت: چون محبوب ازلی در حجاب کبریا و جلال خود پنهان است، هر کس بگمان خود نباید صورتی ازو بسازد که این صورت مصنوع ذهن و تصور سازنده است نه نمودار جمال حق، در ضمن تلمیحی دارد بگفتار حضرت علی علیه السلام دربارهٔ تصور مردم از وجود خداوند که میفرماید کَلِمَا مِيزْتَمُوهُ بِاَوْهَامِكُمْ فِی اَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَصْنُوعٌ مِنْكُمْ مَرْدُودٌ اِلَيْكُمْ (هر چه را بگمان خود در باریکترین معانی مشخص کنید، ساختهٔ ذهن شماست و درست نیست و بشما باز گردانده میشود) ۴ - معنی بیت: فرجام نیک را بفرور پارسائی و لاف و راستگی نتوان یافت، خوبست که آدمی کار و کوشش خود را بعنایت و لطف ایزدی واگذارد و توفیق از حق بجوید، حافظ در غزل دیگر فرماید:

کار خودگر بکرم بازگذاری حفاظ ای بساعیش که بابخت خدا داده کنی

۵ - من یزید: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم یعنی که زیاد میکند، جمله ایست که در سیاق فارسی مؤول با اسم شده بمعنی حراج و مزایده؛ در لغت نامهٔ دهخدا برای گواه این معنی عبارتی از صفحهٔ ۱۸۲ سندباد نامه نقل شده است «دل و جانش را در موسم معاملات عشق بمن یزید بر داده» - معنی بیت: از نقد شناخت حق تهیدست مباش که در حراج عشق صاحب نظران با اهل معرفت که در بازار جهان دل پاک دارند، داد و ستد میکنند؛ نظامی گوید:

کند هر جنس با همجنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز

۶ - معنی بیت: اکنون زیر پرده بدست اینان فسادها پیا میشود، نمیدانیم که آنگاه که از کار زشت آنان پرده بکنار رود و رسوا شوند، چه عنذری خواهند تراشید ۷ - معنی بیت: اگر دل سنگین سنگ از سخن عشق بناله آید، شگفت مکن، چه اهل دل قصه جانسوز عشق را نیک اثر بخش بیان توانند کرد ۸ - معنی بیت: عبادت ریائی چنان بی ارزش است که صد گناه پنهان از دیدهٔ دیگران کردن بر آن رحمان دارد، سعدی گوید:

گناه کردن پنهان به از عبادت فاشی اگر خدای پرستی، هواپرست مباشی

ص ۱۳۰ کلیات سعدی تصحیح فروغی چاپ بروخیم

۹ - غیور: بفتح اول رشک برنده ۱۰ - قبا کنند: بدرند و چاک کنند، در لغت نامهٔ دهخدا این بیت از سلمان ساوجی بگواه این معنی آمده است:

تا مگر وصل تو یک شب و صله کارم شود در فراق ت پیرهن را ساختم در تن قبا
 معنی بیت: یقین دارم که آن پیراهن که از و بسوی یوسف خویش را توانم شنود، بدست برادران رشک
 برنده اش پاره خواهد شد تا مایه روشنی چشم من نشود؛ برای توضیح بیشتر نگاه کنید بداستان حضرت یوسف
 در قرآن مجید بویژه آیه ۹۳ سوره یوسف (۱۲) اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی پأت بصیراً؛ ایسن
 پیراهن مرا ببرید و بر رخسار پدرم افکنید تا باز بینا گردد ۱۰ - حضور: بضم اول جمع حاضر - زمرة
 حضور در اینجا مقصود گروهی که جمعیت خاطر و حضور دل دارند - معنی بیت: بکوی میخانه بشتاب تا
 گروهی که حضور قلب و جمعیت خاطر دارند، وقت خود را در کار دعا بدولت حسن تو صرف کنند ۱۱ -
 منعم: توانگر و مالدار، اسم فاعل از انعام - معنی بیت: پوشیده از حسودان مرا بنزد خود فراخوان چه
 توانگران جوانمرد نیکی رسانی پنهانی را برای خشنودی خداوند کنند ۱۲ - دوام وصل: پیوستگی و
 همیشگی وصال یار یا وصال بر دوام.

غزل ۱۹۷

شاهدان^۱ گر دلبری زینسان کنند
 زاهدانرا رخنه در ایمان کنند
 هر کجا آن شاخِ نرگس^۲ بشکفتد
 گلرخانش دیده نرگسدان کنند^۳
 ای جوانِ سرو قد گوئی ببر
 پیش از آن کز قامت چوگان کنند^۴
 عاشقانرا بر سرِ خود حکم نیست
 هر چه فرمان تو باشد، آن کنند^۵
 پیشِ چشم کمترست از قطره
 این حکایتها که از طوفان کنند^۶
 یارما چون گیرد آغازِ سماع
 قدسیان بر عرش دست افشان کنند^۷
 مردمِ چشم بخون آغشته شد
 در کجا این ظلم بر انسان^۸ کنند؟

خوش برآ با غصه ای دل کاهلِ راز

عیشِ خوش در بوتهٔ هجران^۱ کنند

سرمکشِ حافظ ز آهِ نیم شب

تا چو صحبت آینه رخشان کنند^۲

وزن غزل ۱۹۷: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مسدس مقصور)

۱ - شاهدان: زیبا رویان ۲ - شاخ نرگس: باستعاره مراد یار گل چهره ۳ - معنی بیت: آن زیبای نرگس مانند هر جا تبسمی کند، گل چهرگان او را بر چشم خود جای دهند ۴ - معنی بیت: ای تازه جوان سهی قامت، گوی سعادت از میدان هستی بر بای، از آن پیش که بالای راست تو چوگان وارخمیده شود و از تو کاری نباید؛ سعدی گوید:

ای که دستت میرسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید، هیچ کار

۵ - معنی بیت: بیدلان جان افشان را بر سر و جان خویش فرمانروائی نباشد، هر چه حکم تو باشد، همان را بجای آورند ۶ - معنی بیت: داستانهائی که از طوفان نوح میگویند در جنب سیل سرشک من از یک قطره ناچیزتر بشمار آید ۷ - معنی بیت: چون یار ما بسماع پردازد و بدست افشانی و پای کوبی برخیزد، فرشتگان جهان پاک در عرش یا تختگاه آسمان بموافقت او سماع کنند و بوجد آیند ۸ - انسان: مردم و مردمک چشم که بآن انسان العین گوید، در اینجا از انسان بایهام مردم مقصود است - معنی بیت: مردمک دیده ام از بسیاری گریه غرقه در خون شد، در کدام سرزمین این گونه ستم بر مردم روا دارند؟ استفهام مجازاً مفید نفی معنی در هیچ سرزمینی این گونه ستم بر مردم روا نمی دارند ۹ - بوتهٔ هجران: بوتهٔ فراق، تشبیه صریح - بوته: ظرفی که از گل سازند و در آن زر و نسیم گدازند - معنی بیت: دلا، با اندوه جدائی خوش بساز که صاحبان اسرار و معرومان راز در آتش هجران که آن نیز خواست دوست است میسوزند و میسازند، بگفتهٔ مولوی:

عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد بلعجب من، عاشق این هر دوزد

۱۰ - ای حافظ، از آهِ و ناله سحری روی مگردان تا چون صبح آینهٔ دلت رخشنده و تابناک شود.

غزل ۱۹۸

گفتم: کسیم دهان و لبِت کامران کنند؟

گفتا: بچشم، هر چه تو گوئی چنان کنند^۱

گفتم: خراجِ مصر طلب میکند لبِت

گفتا: درین معامله کمتر زیان کنند^۲

گفتم: بنقطه دهنّت خود که برد راه؟

گفت: این حکایتیست که با نکته دان کنند^۲

گفتم: صنم پرست مشو، با صمد^۳ نشین

گفتا: بکوی عشق همین و همان کنند

گفتم: هوای میکده غم میبرد زدل

گفتا: خوش آن کسان که دلی شادمان کنند^۴

گفتم: شراب و خرقه نه آیین مذهبست

گفت: این عمل بمذهب پیر مغان کنند^۵

گفتم: ز لعلِ نوش لبان پیر را چه سود؟

گفتا: بسبوسه شکرینش جوان کنند

گفتم که خواجه کی بسر حجله می رود؟

گفت: آن زمان که مشتری و مه قران کنند^۶

گفتم: دعای دولت او ورد حافظ است

گفت: ایسن دعا ملایک هفت آسمان کنند

وزن غزل ۱۹۸: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

- ۱- معنی بیت: از یار پرسیدم که لب و دهان تو چه زمان مرا بکام میرسانند؟ یار پاسخ داد: فرمان تو بالای چشم، من فرمان بردارم، هر چه تو خواهی دهان و لبم نیز آن کنند ۲- معنی بیت: بیار گفتم: بسبهای یک بوسه لب تو باج و ساوملک مصر را میجوید، یار پاسخ داد: درین سوداگری هیچ زیانی نیست ۳- معنی بیت: پرسیدم بنقطه موهوم دهان تو که راه تواند جست؟ یار پاسخ داد: این داستانی است که با نکته سنج عشق در میان توان گذاشت نه با عقل ضعیف که از دریافت این مسأله ناتوان است ۴- صمد: بفتح اول و دوم بی نیاز و پاینده و آنکه در مهمات آهنگ بوی کند، صفت جانشین موصوف (خدا) - معنی بیت: بیار گفتم: بت را عبادت مکن و با خدا باش. یار پاسخ دارد که در کوی عشق ما را از بت پرستی بخدا پرستی مسیر سازند، در ضمن تلمیحی دارد بآیه ۸۱۵ سوره بقره (۲) ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله: خاور و باختر از آن خداست، پس بهر جا روی کنی بسوی حق روی آورده اید و آنجا ذات حق هست ۵- معنی بیت: بیار گفتم: هوای میخانه غم از دل میزداید. یار پاسخ داد: خوشا بحال آنان که دل مردم را از اندوه میرهاند ۶- معنی بیت: بیار گفتم: باده نوشی با پشمینه پوشی صوفیانه خلاف دین است و با هم جمع نیاید. یار پاسخ داد: این

دو کار را بآئین پیر میکده با هم توان کرد ۷ - معنی بیت: گفتم که خواجه چه وقت برای زفاف میرود؟ پاسخ داد آنگاه که دو اختر سعد یعنی مشتری و ماه قرین یکدیگر شوند. حافظ ظاهرأ در اینجا اشاره بازدواج معدوح خود کرده است که احتمال دارد خواجه قوام الدین باشد، نیز نگاه کنید بغزل ۱۱ شماره (۱۲)

غزل ۱۹۹

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند

چون بغلوت میروند، آن کار دیگر میکنند^۱

مشکلی دارم، زدانشمند مجلس^۲ باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند؟

گوئیا باور نمیدارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند^۳

یارب این نودولتانرا با خیر خودشان نشان

کاین همه ناز از غلام ترک و استر میکنند^۴

ای گدای خانقه برجه که در دیر مغان

میدهند آبی که دلهارا توانگر میکنند^۵

حسن بی پایان او چندانکه عاشق میکشد

زمره^۶ دیگر بعشق از غیب سر بر میکنند

بر در میخانه عشق ای ملک، تسبیح گوی

کاندر آنجا طینت آدم مخمر^۷ میکنند

صبحدم از عرش می آمد خروشی، عقل گفت

قدسیان گوئی که شعر حافظ از بر میکنند^۸

وزن غزل ۱۹۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بحر رمل مثنی مقصور)

۱ - معنی بیت: نصیحتگویان ریاکار که در محراب مسجد و بر کرسی وعظ در جامه پارسائی و تقوی نمایان میشوند، همینکه در خلوت قدم نهند بآن کار دیگر (بکنایه کارهای خلاف شرع) میپردازند ۲ - دانشمند مجلس: فقیه محفل - معنی بیت: مسأله دشواری مراست، حل آن را از فقیهی که در مجلس است،

بعوی، مشکلم این است: آنانکه بتوبه و بازگشت بدرگاه حق فرمان میدهند از چیست که خود از ناشایست توبه نمیکند؛ ظاهراً حافظ تلمیحی بآیه ۴۴ سوره بقره (۲) کرده است *أتأمرون الناس بالبروتسون انفسکم* (آیا مردم را بنیکی فرمان میدهید و خویشان را فراموش میکنید) ۳ - معنی بیت: این واعظان همانها بروز جزا یقین ندارند که این همه نادرستی و ناراستی در کار آفریدگار دادگر میورزند ۴ - معنی بیت: پروردگارا، این نوکیسه‌ها را بر خر خود سوار کن (بکنایه یعنی برجای خود بنشان) تا حد خویش بشناسد، چه همه ناز و تکبر آنان بداشتن برده ترک و مرکب راهوار است ۵ - معنی بیت: ای صوفی نهیدست خانقاه، از شادی بهوا پیر که در مجلس عارفان با آب نوشی معرفت دلها را غنای طبع بخشند و بی‌نیاز سازند ۶ - زمهره: بضم اول و سکون دوم گروه - معنی بیت: هر چند جمال ازلی و ابدی محبوب عاشقان را بتیغ ناز میکشد؛ باز گروهی دیگر برای مهرورزی و جانبازی از پس پرده غیب رخ مینمایند؛ سنائی گوید:

سر برآر از گلشن توحید تاد رکوی دوست کشتگان زنده یابی انسجمن در انجمن

۷ - مخمر: سرشته، اسم مفعول تخمیر - معنی بیت: ای فرشته بر در میکنده محبت و معرفت خدای را پیاکی یاد کن، چه در این جایگاه مقدس نهاد آدمیزاد را با باده عشق سرشته میسازند ۸ - معنی بیت: بامدادان بانگی رسا از تختگاه آسمان شنیده شد. خرد گفت: همانا این بانگ آوای پاکان عالم بالاست که نظم حافظ را تکرار میکنند و بخاطر می‌سپارند.



غزل ۲۰۰

مرا خفته در سینه‌ی تو

دانی که چنگ و عود^۱ چه تسقیر میکنند

پنهان خورید باده که تعزیر^۲ میکنند

ناموسِ عشق^۳ و رونقِ عشاق می‌برند

عیبِ جوان و سرزنشِ پیر میکنند

جز قلب تیره هیچ تشد حواصل و هنوز

باطل درین خیال که اکسیر میکنند^۴

گویند رمزِ عشق مگوئید و مشنوید

مشکل حکایتیست که تسقیر میکنند

ما از برون در شده مغرور صد فریب

تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند؟^۵

تشویشِ وقتِ پیرمغان میدهند باز

این سالکان نگر که چه با پیر میکنند؟^۶

صد ملک دل به نیم نظر میتوان خرید

خوبان درین معامله تقصیر میکنند^۷

قومی بجدّ و جهد نهادند وصل دوست

قومی دگر حواله بتقدیر میکنند^۸

فی الجمله^۹ اعتماد مکن بر ثبات دهر

کاین کارخانه ایست که تغیر میکنند

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محاسب

چون نسیک بنگری همه تزویر میکنند^{۱۰}

وزن غزل ۲۰۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنی اُخرب مکفوف مقصور)

- ۱ - عود: بضم اول سازی است زهی همانند رباب ۲ - تعزیر: ادب کردن، ضربی است کمتر از حد، مصدر باب تفعیل - معنی بیت: آیا درمی یابی که چنگ و عود چه بیان میکنند؟ میگویند: شراب در نهان بنوشید، چه نهی کنندگان از منکر باده گساران را بضرر تازیانه ادب میکنند ۳ - ناموس عشق: شرف و آبروی عشق، اضافه تخصیصی - معنی بیت: این زهد فروشان ریاکار شرف عشق و آبروی عاشقان را از میان میبرند و بخرده گیری و عیبجویی از جوان و پیر میبردازند ۴ - معنی بیت: از صنعت ریاکاران چیزی جز درم سیاه ناسره بدست نیامد، ولی اهل باطل یا باطل پرستان هنوز در این خیال خامند که کیمیایگری میدانند و مس وجود ناقص را زر توانند کرد و بکمال توانند رسانند. ۵ - معنی بیت: ما از بیرون در بصدگونه مکر نفس فریفته شده ایم و خود نمیدانیم که کارفرمایان قضا و قدر در اندرون این سراپرده چگونه درباره کارها میانداشند و چه میکنند ۶ - معنی بیت: این راهروان ادب نیاموخته وقت عزیز پیر عارف را شوریده میدارند، ببین که با شیخ و راهنمای خود چه رفتار نادرستی مینمایند ۷ - معنی بیت: صد کشور دل را بنیم نگاه میتوان خریداری کرد، زیباییان در این سوداگری و داد و ستد کوتاهی میکنند که نظری بلطف جانب دلها نمی افکنند ۸ - معنی بیت: یک گروه وصال یار را بسی و کوشش عاشق وابسته دانستند و گروهی دیگر این کار را بتقدیر وا گذاشتند ۹ - فی الجمله: باری، شبه صرف ربط برای تلخیص - معنی بیت: باری بر ثبات ماندن اوضاع روزگار تکیه مکن، چه این جهان کارگاهی است که کارگزاران قضا تغیر و دگرگونی را در آن میسازند یعنی حاصل کارخانه جهان دگر شدن و بر یک قرار نماندن و عدم ثبات است که گفته اند العالم متغیر ۱۰ - معنی بیت: باده معرفت بنوش و دل را صفا و روشنی بخش که چون درنت بیندیشی حافظ و فقیه و فتوی دهنده و باز دارنده از منکر همه دروغ میگویند و نیرنگ میکنند؛ شاید از محاسب بنعریض امیر مهارالدین محمد مقصود باشد.

غزل ۲۰۱

شرابِ بیغش و ساقیِ خوش دو دام رهند
 که زیرکانِ جهسان از کمندشان نرهند^۱
 من ارچه عاشقم و رند و مسبت و نامه سیاه^۲
 هزار شکر که یارانِ شهر^۳ بی‌گنهند
 جفا نه پیشهٔ درویشیست و راهروی
 بیار باده که این سالکان نه مرد رهند^۴
 مبین حقیر گدایانِ عشق را کاین قوم
 شهانِ بی‌کمر و خسروانِ بی‌کلهند^۵
 بهوش باش که هنگامِ بادِ استغنا^۶
 هزار خرمنِ طاعت به نیم جو نهند^۷
 مکن که کوکبهٔ دلبری^۸ شکسته شود
 چو بندگانِ بگریزند و چاکران بسجهند
 غلامِ همتِ دردی کشانِ یکرنگم
 نه آن گروه که ازرق لباس^۹ و دل سیهند
 قدم منه بخرابات جز بشرطِ ادب
 که سالکانِ درش محرمانِ پسادشهند^{۱۰}
 جنابِ عشق بلندست، همتی حافظ
 که عاشقان ره بی‌همتان بخود ندهند^{۱۱}

وزن غزل ۲۰۱: مفاعیلن فملائن مفاعیلن فعلات (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: بادهٔ ناب و ساقی دلپذیر دو دامند که در راه دل آدمی گسترده است، آنچنانکه هوشیاران عالم هم خود را از بند این دو رها نتوانند ساخت. ۲ - نامه سیاه: سیه نامه یا گناهکار. ۳ - یاران شهر: همشهریان. - معنی بیت: اگرچه من بیدلی قلندر و میگساری گناهکارم، خدای را سپاس که همشهریاتم همه نامهٔ عملشان سپید است و گناهی ندارند؛ در مصرع دوم تعریض بکسانی است که خود را بی‌گناه می‌شمرند و

دیگران گناهکار ۴ - معنی بیت: بیداد و درشتخوئی شیوه سلوک و صوفیگری نیست، ساقی، شراب بده که این گونه رهروان شایستگی پیمودن طریق معرفت حق را ندارند ۵ - کله: بضم اول و فتح دوم مخفف کلاه یعنی تاج - معنی بیت: درویشان کوی محبت را بخواری منگر که این گروه فرمائروایان و شهر یاران بی تاج و کمر ملک فقرند ۶ - استغنا: مخفف استغناء مصدر باب استعمال یعنی بی نیازی و بی نیاز شدن - معنی بیت: آگاه باش که چون باد بی نیازی ایزد وزیدن گیرد، هزار خرمن پارسائی و عبادت را بینم جو نمی پذیرند و همسنگ نمی شمارند ۷ - کوکبه دلبری: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم موکب و جماعت و گروه هواداران دلرہائی تو - معنی بیت: جفا روا مدار که چون اسیران عشق و بندگان زر خرید محبت بگریزند، موکب هواداران دلرہائی تو براگنده شوند و شکوه حسن تو آسیب پذیرد ۸ - ازرق لباس: کبود جامه، صفت مرکب جانشین موصوف (صوفی) - معنی بیت: بنده اراده استوار و نیت والای باده نوشان یکدل و یکجهت که ظاهر و باطنشان یکی است، بآن گروه صوفیان کبودپوش سیاهکار مرا کاری نیست و اعتنائی بآنان نمیکنم ۹ - معنی بیت: جز با رعایت ادب و التزام رسم و آئین بمیخانه معرفت گام منه که رهروان این طریقت رازداران جانان، شهریار کشور دل باشند ۱۰ - معنی بیت: درگاه عشق والاست، ای حافظ، اراده ای استوار بجوی، چه بیدلان جانباز در جمع خود عاشق ناچیز همت و سست، عنصر را نمی پذیرند.

غزل ۲۰۲

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند؟
 گره از کار فرو بسته ما بگشایند
 اگر از بهر دل زاهد خودین بستند
 دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند
 بصفای دل رندان صبحی زدگان^۱
 بس در بسته بمفتاح دعا^۲ بگشایند
 نامه تعزیت دختر رز^۳ بنویسد
 تا همه مغبجگان زلف دو تا بگشایند
 گیسوی چنگ^۴ ببرید بمرگ می ناب
 تا حریفان همه خون از مژه‌ها بگشایند
 در میخانه بستند، خدایا^۵ پسند
 که در خانه تزویر و ریا بگشایند

حافظ این خرّقه که داری تو بسینی فردا

که چه زتارز زیرش بدغا^۱ بگشایند

وزن غزل ۲۰۲: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسبیغ)

۱ - صبوخی زدگان: بفتح اول جمع صبوخی زده، آنانکه شراب بامدادی نوشیده‌اند، صفت جمع. رندان موصوف جمع، گاه در قدیم برای موصوف جمع صفت جمع آورده میشد و از آن نوعی تأکید و مبالغه در وصف استنباط میشود. ۲ - مفتاح دعا: بکسر اول و سکون دوم کلید نیاز و خواهش، تشبیه صریح - معنی بیت اول تا سوم: کاش در میخانه‌ها را باز کنند و مشکل ما را آسان سازند و اگر این بستگی برای رضای خاطر پارسای خودپسند است، دل استوار دار که برای خشنودی حق بار دیگر گشوده خواهد شد، آری بسبب پاکدلی و ارستگان باده‌نوش کارگزاران عالم غیب درهای ناگشاده را با کلید نیاز و خواهش این روشن دلان بساز خواهند کرد. ۳ - دختر رز: باستعاره شراب مقصود است - معنی بیت: سوک نامه دختر تاک را بنگارید، تا شاهدان در عزای او گیسوی شکن برشکن را پریشان سازند؛ برای توضیح بیشتر درباره مغیبه‌چگان نگاه کنید بغزل ۹ شماره (۵) و غزل ۱۷۰ شماره (۴) ۴ - گیسوی چنگ: تارهای چنگ، استعاره مکنیه - معنی بیت: در ماتم دختر رز زلف چنگ را بگسلید تا همه ندیمان و هم صحبتان از مزگان خون روان کنند. ۵ - میسند: میپذیر و قبول مفرما، فعل نهی. ۶ - خانه تزویر: خانه دروغ و فریب، تشبیه صریح. ۶ - دعا: بفتح اول دغل و نادرستی - معنی بیت: ای حافظ، فردا خواهی دید که از زیر دلق تو چه کمر بند دغل و نادرستی گشاده میشود و چگونه رسوا خواهی شد.

غزل ۲۰۳

سالها دفترِ ما در گرو صهبای بود

رونقِ می‌کده از درس و دعایِ ما بود

نیکیِ پیرمغانِ بین که چو ما بدمستان

هر چه کردیم، بچشمِ گرمش^۲ زیبا بوددفترِ دانش^۳ ما جمله بشوئید بمی

که فلک دیدم و در قصدِ دل دانا بود

از بتان آن^۴ طلب، ارحسن شناسی ای دلکاین کسی گفت که در علمِ نظر بسینا^۵ بود

دل چو پرگار بهر سو دورانی میکرد
 و ندران دایره سرگشته پابرجا بود^۶
 مطرب از درد محبت عملی میپرداخت
 که حکیمان جهانرا مژه خون بالا بود^۷
 می شکفتم ز طرب زانکه چو گل بر لب جوی
 بر سرم سایه آن سروسهی بالا بود
 پیر گلرنگ^۹ من اندر حق ازرق پوشان
 رخصت خبث نداد، ار نه حکایتها بود
 قلب اندوده حافظ^۹ بر او خرج نشد
 کاین معامل^{۱۰} بهمه عیب نهان بینا بود

وزن غزل ۲۰۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن (بهر رمل مثنی مخبون اصلم مسبق)

۱ - صهبا: بفتح اول و سکون دوم می - معنی بیت: سالیانی چند دفتر داناتی ما در رهن باده بود و شکوه میخانه معرفت از درس عشق و راز و نیازی بود که با خداوند داشتیم ۲ - چشم کرم: دیده گذشت و جوانمردی، استعاره مکنیه - معنی بیت: نیکوکاری و کرم پیر میفروش را بنگر که ما مستان عربده جوهر کار که میکردیم در دیده گذشت و بخشایش وی خوشایند مینمود و بدیها را بجزر گواری خود نیکی میشمرد و بردباری مینمود ۳ - دفتر دانش: دفتر علم - تشبیه صریح - معنی بیت: بآب باده دفتر علم ما را یکباره شستشو دهید و دانش ما را از میان ببرید، چه دانستم و دریافتم که چرخ گردون در اندیشه آزار دلهای خرمندان است: حافظ در غزل دیگر فرماید:

فلک بمردم ندادن دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش همین گناهت پس

۴ - آن: نمک و چاشنی و حالتی و کیفیتی را نیز گویند که در حسن میباشد و بتقریر در نمی آید و آن را جز بذوق نتوان یافت (برهان قاطع) ۵ - معنی بیت: دلا، اگر زیبایی را شناخته ای از زیباییان آن لطیفه نهانی را که عشق از آن خیزد، بجوی، چه این نکته را کسی گفت که در ژرف اندیشی آگاهی و بصیرت داشت ۶ - معنی بیت: دل مانند پرگار بهر جانب گردش میکرد و جویان حقیقت بود ولی با اینهمه حضور قلب داشت و در حلقه عشق پای برجا بود ۷ - معنی بیت: رامشگر از سر درد و سوز عشق هنری میکرد و آهنگی مینواخت که از تأثیر آن فرزاتگان جهان از مزگان خود خون میریختند ۸ - سروسهی بالا: سرور است قامت، موصوف و صفت، باستعاره مقصود یار بلند بالا ۹ - پیر گلرنگ: پیر گلگون رخسار یا باستعاره مراد باده کلفام معرفت - معنی بیت: پیر گلرنگ من که باده گلگون معرفت است، درباره صوفیان کیود جامه اجازه تفتین و سخن چینی

نداد اگر نه داستانها از آنان باز میگفتم، چه در آئین درویشی کین توزی و خودبینی روا نیست، حافظ در غزل دیگر فرماید:

حافظ مرید جام می است ای صبا پرو وز بنده بستندگی بسرسان شیخ جام را
 شاید هم چنانکه در شرح سودی آمده است حافظ در این بیت بشیخ محمود عطار شیرازی ملقب بشیخ گلرنگ که پیر و مرشد او بوده است اشارت کرده باشد ۹ - قلب اندوه حافظ: زرناسره یا بآب زر پوشیده حافظ - اندوده صفت مفعولی از اندودن ۱۰ - معامل: بضم اول سوداگر و داد و ستد کننده، اسم فاعل از معامله - معنی بیت: زر قلب یا نقد ناسره حافظ نزد وی ارزشی نیافت و پذیرفته نشد چه این صراف سوداگر بهر نقص و کاستی اگرچه از دیده دیگران پنهان بود، آگاهی داشت.

غزل ۲۰۴

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود
 رقم مهر^۱ تو بر چهره ما پیدا بود
 یاد باد آنکه چو چشمت بعتابم می کشت
 معجز عیسویت در لب شگرخا بود^۲
 یاد باد آنکه صبحی زده^۳ در مجلس انس
 جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود
 یاد باد آنکه رخت شمع طرب^۴ می افروخت
 وین دل سوخته پروانه ناپروا بود
 یاد باد آنکه در آن بزمگه خلق و ادب
 آنکه او خندم^۵ مستانه زدی صها بود^۵
 یاد باد آنکه چو یاقوت قدح^۶ خنده زدی^۶
 در میان من و لعل تو حکایتها بود
 یاد باد آنکه نگارم چو کمر بربستی
 در رکابش مه نوپیک جهان پیما بود^۸
 یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست
 و آنچه در مسجدم امروز کمست، آنجا بود^۹

یاد بساد آنکه باصلاح شما میشد راست

نظم هر گوهر ناسفته^۱ که حافظ را بود

وزن غزل ۲۰۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لان (بحر رمل مشمن مخبون اصلم مسبح)

۱ - رقم مهر: بفتح اول و دوم نشان عشق، اضافه تخصیصی - معنی بیت: روزگاری که پنهانی با ما عنایتی داشتی و نقش عشق تو بر رخسار ما نمایان بود، هرگز فراموش مباد ۲ - معنی بیت: آن دم که نگاه تو با ناز و ملامت جانستانی میکرد و لب نوشینت با معجز عیسوی جان بخشی مینمود، یاد باد ۳ - صبحی زده: بفتح اول شراب بامدادی نوشیده، حال یا قید حالت - معنی بیت: آن روز که در محفل محبت شراب بامدادی نوشیده بودم و غیر از من و یار کس در آنجا نبود و توفیق الهی ما را همراهی میکرد، هرگز فراموش مباد ۴ - شمع طرب: شمع شادی، تشبیه صریح - معنی بیت: آن ایام که چهره تو در بزم شمع فروزان شادی بود و دل در آتش عشق گداخته من پروانه آسا برگرد آن بی پروا پرواز میکرد، یاد باد ۵ - معنی بیت: آن روز یاد باد که در محفل طرب انگیز نیکخویان و اهل ادب تنها کسی که مستانه و بی اختیار برخلاف رسم میخندید باده و جام بود ۶ - یاقوت قدح: باستعاره مراد باده یاقوت فام ۷ - خنده زدی: خنده میزد، استعاره است از درخشیدن باده در جام - معنی بیت: آن روزگار هرگز فراموش مباد که چون باده یاقوت رنگ در جام میخندید، من و لب لعل فام تو داستانها میگفتیم و باهم سخنها داشتیم ۸ - معنی بیت: آن روزگار فراموش مباد که چون یار زیبای من آهنگ سفر میکرد، گوئی حلقه ماه نو خود را ر کاب مرکب او میساخت و به همراه یار جهان پیمائی و سیاحت میکرد ۹ - معنی بیت: آن ایام هرگز فراموش مباد که من در میکده معرفت بیخبر از تعلقات دنیوی مقیم بودم و باده و نشاطی که امروز در مسجد ندارم، آنجا فراهم بود ۱۰ - گوهر ناسفته: گوهر بکر و سوراخ ناشده باستعاره مراد سخنان بدیع و بکر - معنی بیت: آن روزگار یاد باد که بانتقاد و تصحیح شما هر گوهر بکر سخن حافظ برشته کشیده میشد و عقدهی فراهم میآمد.

غزل ۲۰۵

تازمیخانه و می نام و نشان خواهد بود

سرما خاک ره پیر مغان خواهد بود^۱

حلقه پیر مغان از ازلم در گوش است

بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود^۲

بر سر تربت ما چون گنری همت خواه

که زیارتگه رنسان جهان خواهد بود^۳

برو، ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو
 راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود^۴
 ترکِ عاشق کش من مست برون رفت امروز
 تا دگر خون که از دیده روان خواهد بود؟^۵
 چشمم آندم که ز شوق تو نهد سر بلحد^۶
 تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود
 بختِ حافظ گر ازین گونه مدد^۷ خواهد کرد
 زلفِ معشوقه بدستِ دگران خواهد بود^۸

وزن غزل ۲۰۵: فاعلان فعلان فعلان فح لان (بحر رمل مثنی مخبون اصلم مسبیغ)

- ۱ - معنی بیت: تا آن زمان که از بزم روحانی و باده معرفت در جهان اسم و رسمی باشد، سر بارادت بر آستان پیرمغان مرشد روشن دل خواهیم نهاد ۲ - معنی بیت: حلقه بندگی پیر عارفان از روز نخست در گوش منست ما بر همان عهد و میثاقی که بودیم می‌باییم و خواهیم ماند ۳ - معنی بیت: چون بکنار آرامگاه ما آمدی، نظر عنایتی بطلب و توجه باطنی از ما بجوی، چه این خاک پاک زیارتگاه و قبله حاجت آزادگان وارسته جهان خواهد بود ۴ - معنی بیت: ای پارسای خود پسند، دور شو که از دیده ظاهر بین من و تو سر سرا پرده هستی و راز جهان آفرینش پنهانست و همچنان پوشیده خواهد ماند ۵ - معنی بیت: امروز یار زیبای سرمست من که ریختن خون عاشق را روا می‌شمرد بیرون شتافت تا از این پس از جفای وی خونابه از دیده کدام دل داده جاری خواهد شد؟ ۶ - لعد: بفتح اول و دوم نهانگاه گور، در عربی بسکون دوم تلفظ میشود - معنی بیت: آن نفس که بآرزوی دیدار تو دیده من در نهانگاه گور سر بر خاک گذارد تا فراز آمدن صبح رستخیز همچنان مشتاق و در انتظار خواهد ماند ۷ - مدد: بفتح اول و دوم یاری ولی در اینجا باستعاره عنادیه مقصود ناسازگاری و عدم مساعدت چنانکه در این بیت حافظ مبارکباد را بجای تعزیت و تسلیت بکار برده است: تا شدم حلقه بگوش در میخانه عشق هر دم آید غمی از نو بمبارکبادم ۸ - معنی بیت: اگر طالع چنین ناسازگاری کند گیسوی یار بچنگ اغیار خواهد افتاد.

غزل ۲۰۶

پیش ازینت بیش ازین اندیشه عشاق بود
 مهرورزی تو با ما شهرة آفاق بود

یاد باد آن صحبتِ شبها که با نوشین لبان

بِحَثِ سِرِّ عَشْقِ وَ ذِکْرِ حَلْقَةِ عَشَاقِ بُوْدُ^۲

پیش ازین کاین سقفِ سبز^۳ و طاقِ مینا پرکشند

مَنْظَرِ چَشْمِ مِرا اِبْرُویِ جِانانِ طَاقِ بُوْد

از دمِ صبحِ ازل تا آخرِ شامِ ابد

دوستی و مهرِ بریک عهد و یک میثاق^۴ بود

سایهٔ معشوق اگر افتاد بر عاشق، چه شد؟

ما باو محتاج بودیم، او بما مشتاق بود^۵

حسنِ مهر و بیانِ مجلسِ گرچه دل میبرد و دین

بِحَثِ ما در لَطْفِ طَبَعِ وَ خُوبِیِ اخْلاقِ بُوْدُ^۶

بر درِ شاهم گدائی نکته در کار کرد

گفت بر هر خوان که بنشستم خدارزاق بود^۷

رشتهٔ تسبیح اگر بگسست معذورم بدار

دستم اندر دامنِ ساقیِ سیمین ساق بود^۸

در شبِ قدرار صبحی کرده ام عیبم مکن

سر خوش آمد یار و جامی بر کنارِ طاق بود^۹

شعرِ حافظ در زمانِ آدم اندر باغِ خلد^{۱۰}

دفترِ نسریسن و گل را زینتِ اوراق بود

وزن غزل ۲۰۶: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل مثنیٰ مقصور)

۱ - شهرةٔ آفاق: مشهور کران تا کران گیتی - شهرة بضم اول و سکون دوم در فارسی بصورت صفت

بکار میرود و در عربی مصدر است یعنی آشکار کردن ۲ - معنی بیت: معاشرت آن شبها که با شاهدان شیرین

لب بگفتگوی راز عاشقی می نشستیم و یادی از جمع مهر بانان بر زبان میرفت، هرگز فراموش مباد ۳ - سقف

سبز و طاق مینا: باستعاره مراد آسمان و گنبد فلک - معنی بیت: پیش از آنکه این گنبد سبز رنگ و طاق نیلی

قام سپهر افراشته شود، نظر گاه دیده من تنها کمان یا طاق ابروی معشوق بود و بدان مهر میورزیدم، در غزل

دیگر نیز فرماید:

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت
 ۴ — میثاق: بکسر اول پیمان استوار — معنی بیت: از آغاز بامداد روز نخست تا پایان شام جاودانگی،
 محبت و عشق بر یک عهد و پیمان استوار همچنان پایدار خواهد ماند ۵ — معنی بیت: اگر سایه لطف محبوب
 بر سر دل داده باشد شگفت نیست، چه ما عاشقان به معشوق نیازمند بودیم و معشوق به محبت و مهرورزی ما میل و
 اشتیاق داشت ۶ — معنی بیت: اگر چه زیبایی شاهدان محفل دل و دین میر بود، گفتگوی ما درباره سبکروحمی
 و نکو خوئی آنان بود ۷ — معنی بیت: فقیری بر درگاه پادشاهی لطیفه‌ای در مورد و حال و کار من بر زبان راند
 و گفت: بر سر هر سفره که فرود آمدم تنها خداوند را روزی رسان دانستم و دیگران را در این میان واسطه‌ای
 بیش نشمردم ۸ — سیمین ساق: صفت ترکیبی، ساقی موصوف — معنی بیت: اگر بند تسبیح (سبجه) پاره شد و
 من در نیافتم عذر مرا پذیر، چه در آن دم دست من در دست ساقی سیم پیکر بود و سخت مجذوب و شیفته‌اش
 بودم ۹ — معنی بیت: اگر در شب عزیز تقدیر و برات حاجات بندگان باده نوشیده‌ام خرده مگیر، چه یار مست
 بیدار من آمد و ساغری باده بر طاقچه نهاده بود ۱۰ — خلد: بضم اول و سکون دوم بهشت و جاودانگی —
 معنی بیت: نظم حافظ در روزگار آفرینش آدم در گلزار بهشت زیور مجموعه گل و سرین بوده است.



غزل ۲۰۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود
 دیده را روشنی از خاکِ درت حاصل بود^۱
 راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک
 بر زبان بود مسرا آنچه ترا در دل بود
 دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد
 عشق میگفت بشرح آنچه برو مشکل بود^۲
 آه از آن جور و تطاول که درین دامگه است
 آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود^۳
 در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز
 چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود؟
 دوش بر یاد حریفان بسخرابات شدم
 خم می‌دیدم خون در دل و پا در گل بود^۴

بس بگشتم که پیرسم سببِ دردِ فراق

مفتی عقل درین مسئله لایعقل^۵ بود

راستی خاتمِ فیروزه بواسحاقی^۶

خوش درخشید ولی دولتِ مستعجل^۷ بود

دیدنی آن قهقهه کبکِ خرامان حافظ

که زسر پنجه شاهین قضا غافل بود^۸

وزن غزل ۲۰۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لان (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسیخ)

۱ - معنی بیت اول و دوم: آن روزها فراموش مباد که فرارگاه دل من در کوی تو بود و غبار آستانه تو سرمه وار مایه افزایش فروغ چشم من بود و مانند سوسن و گل از تأثیر مصاحبت بی آلابش و یکدلی آنچه تو در دل داشتی، بر زبان من میرفت ۲ - معنی بیت: آنگاه که دل از زبان پیر عقل حقایقی را باز میگفت و تقریرش نارسا بود، عشق بدمدمی آمد و مسائلی را که بر خرد دشوار میآمد با شرح و بیان حل میکرد ۳ - معنی بیت: از ستم و درازدستی که در دامگاه دنیا بر مردم می‌رود، باید بسی اندوه و تأسف خورد و بر آن حالت اشتیاق و راز و نیازی که در مجلس انس میان دوستان بود جای بسی حسرت و دریغ است ۴ - معنی بیت: دیشب بیاد یاران هم پیاله بمیکده رفتم، خم شراب را دیدم که بسبب جدائی دوستان از دلش خون میچکد و پایش از آب دیده در گل فرو رفته بود ۵ - لایعقل: بفتح یا و سکون عین و کسر قاف در سیاق فارسی صفت است بمعنی نادان و مأخوذ است از لایعقل عربی فعل مضارع منفی مفرد مذکر غایب از مصدر عقل - معنی بیت: بسیار باین سو و آنسو رفتم تا علت درد جدائی را باز یابم ولی خرد که در هر مسأله دشوار نظر میکند و رأی میدهد، در بیان این مشکل نادان و ناتوان بود ۶ - فیروزه بواسحاقی: یک قسم فیروزه از معدن نیشابور بوده است ولی در اینجا بایهام مراد انگشتر فیروزه فرمانروائی شاه شیخ ابواسحاق اینجو است که بشعر دوستی و فضل پروری مشهور بوده است و در سال ۷۵۷ باسارت امیر مبارزالدین درآمد و کشته شد ۷ - مستعجل: زودگذر و برشتاب، اسم فاعل از استعجال بمعنی شتاب و عجله کردن - معنی بیت: انگشتری فیروزه فرمانروائی ابواسحاق اینجو فروغی نیکو داشت، اما افسوس که سلطنتش زودگذر و برشتاب بود ۸ - معنی بیت: ای حافظ آیا آن خنده با آواز کبک خوش رفتار را دیدی که از چنگال باز تقدیر که در کمین او بود بیخبر ماند؟ برخی میگویند که ظاهراً در اینجا مقصود از کبک خرامان باستعاره شاه شیخ ابواسحاق و از شاهین قضا باستعاره امیر مبارزالدین محمد مقصود است که در فصل بهار پشیراز لشکر کشید تا با شیخ ابواسحاق جنگ کند. شاه شیخ ابواسحاق چون این خبر را شنید گفت امیر مبارزالدین عجب مرد نادانی است که این بهار خرم و فرصت مغنم عیش را بر ما و خود ناگوار میگرداند و بچنگ میردازد.

غزل ۲۰۸

خستگانرا چو طلب باشد و قوت نبود

گر تو بیداد کنی شرط مروّت نبود^۱

ما جفا از تو ندیدیم و تو خود نپسندی

آنچه در مذهب ارباب طریقت^۲ نبود

خیره آن دیده که آبش نبرد گریه عشق

تیره آن دل که در و شمع محبت نبود

دولت از مرغ همایون^۳ طلب و سایه او

زانکه بازاغ و زغن شهر دولت^۴ نبود

گر مدد خواستم از پیرمغان عیب مکن

شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود^۵

چون طهارت نبود کعبه و بستخانه یکبخت

نمود خیر در آن خانه که عصمت نبود^۶

حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه

هر که را نیست ادب، لایق صحبت نبود

وزن غزل ۲۰۸: فاعلاتن فعلاتن فعلان (بهر رمل مثنی مخبون مخدوف)

- ۱ - معنی بیت: چون دل خستگان عشق را درد طلب باشد و نیروی پیمودن راه وصل نباشد، اگر تو هم بر آنان ستم روا داری و مهربان نباشی، دور از آئین جوانمردیست ۲ - ارباب طریقت: خداوندگاران آئین درویشی و جوانمردی ۳ - معنی بیت: چشمی که آب و فروغ او را گریه عشق نبرد، تیره باد و دلی که چراغ مهر در آن نیفرورد تاریک است و تاریک باد ۴ - مرغ همایون: پرنده خجسته و مقصود حماسه است که معتقد بودند بر سر هر کس سایه گسترده نیکبخت گردد ۵ - شهر دولت: پروبال پرنده بخت، استعاره مکنیه ۶ - معنی بیت: اگر از پیر میکرده معرفت یاری جستیم، خرده‌مگیر چه پیر ما فرمود که در عبادتگاه زاهدان ریائی همت نتوان یافت یعنی این پارسایان عنایت و توجهی بحال دیگران نتوانند کرد ۷ - معنی بیت: اگر با دل پاک و جامه نمازی بخانه خدا نروی فرقی میان کعبه با بتکده که هیچ آدایی ندارد نخواهد بود. آری در خانه‌ای که پاکی و پاکدامنی نباشد نیکی و آسایش نتوان یافت.

غزل ۲۰۹

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود^۱
 ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود
 من دیوانه چو زلف تو را می‌کردم
 هیچ لایقترم از حلقه زنجیر نبود
 یارب این آینه حسن^۲ چه جوهر دارد
 که درو آه مرا قوت تأثیر نبود^۳
 سر ز حسرت بدر می‌کده‌ها برکردم
 چون شناسای تو در صومعه یک پیر نبود^۴
 نازنین تر^۵ ز قدرت در چمن ناز^۶ نیست
 خوشتر از نقش تو در عالم تصویر^۷ نبود
 تا مگر همچو صبا باز بکوی تو رسم
 حاصلم دوش بجز ناله شبگیر نبود^۸
 آن کشیدم ز تو، ای آتش هجران که چو شمع
 جز فنای خودم از دست تو تدبیر نبود^۹
 آیتی بود عذاب انده حافظ بی تو
 که بر هیچکس حاجت تفسیر نبود^{۱۰}

وزن غزل ۲۰۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثنیّه مخبون مقصور)

- ۱ - تقدیر نبود: مقدر نبود و فرمان داده نشده بود ۲ - آینه حسن: آینه جمال، تشبیه صریح ۳ - نبود: بمعنی نبود و نیست و نباشد، گاه فعل ماضی هر سه زمان را در بر می‌گیرد - معنی بیت: پروردگارا، آینه زیبایی دوست را چه گوهر و سرشتی است که آه من در آن اثر بخش نتواند بود ۴ - معنی بیت: با درسیخ و پشیمانی بمیخانه‌ها سرزدم تا آشنای ذات ترا بیایم، چه در عبادتگاه زاهدان یک پیر که عارف حق باشد ندیدم. «برکردم» در مصراع اول در نسخه متن حافظ تصحیح علامه قزوینی با اشتباه کاتب «برگردم» نوشته شده است. ۵ - نازنین تر: ناز پرورده تر و گرامیتر ۶ - چمن ناز: گلزار تنعم و عیش و دلبری، تشبیه صریح ۷ -

عالم تصویر: جهان صورتگری و آفرینش، تشبیه صریح ۸ - معنی بیت: تا شاید مانند صبا افستان و خیزان و نالان بکوی تو گذر کنم، دیشب کاری جز نالهٔ سحری نداشتم (وزش باد را بناله تشبیه کرده است) ۹ - معنی بیت: ای آتش فراق، چنان در تو گداختم و تحمل کردم که شمع سان جز نابودی هستی خود چاره دیگر شناختم تا از طریق فنا بمقام بقا رسم ۱۰ - معنی بیت: غم حافظ در فراق جانکاه تو آیه و رمزی از شکنجهٔ دوزخ بود که بسبب وضوح معنی نیازی بگزارش و تأویل هیچ مفسری نداشت.

غزل ۲۱۰

دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود
تا دل شب^۱ سخن از سلسلهٔ موی تو بود
دل که از ناوکِ مژگان^۲ تو در خون می گشت
باز مشتاقی کمانخانهٔ ابروی^۳ تو بود
هم عفا الله^۴ صبا کز تو پیامی میداد
ورنه در کس نرسیدیم که از کوی تو بود
عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت
فته انگیز جهان غمزهٔ جادوی تو^۵ بود
من سرگشته هم از اهل سلامت بودم
دام راهم شکنِ طرهٔ هندوی تو بود^۶
بگشا بندِ قبا تا بگشاید دل من
که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود^۷
بوفای تو^۸ که بر تربتِ حافظ بگذر
کز جهان میشد^۹ و در آرزوی روی تو بود

وزن غزل ۲۱۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - دل شب: میانهٔ شب، استعارهٔ مکنیه - معنی بیت: دیشب در محفل ما داستان زلف تو در میان بود و تا میانهٔ شب دربارهٔ زنجیر گیسویت سخن بر زبان میرفت ۲ - ناوک مژگان: بفتح واو نیر مژه، تشبیه صریح
۳ - کمانخانهٔ ابرو: تشبیه صریح - معنی بیت: دل من که از پیکان تیر مژگان تو در خون می غلتید، با اینهمه

آرزومند دیدار ابروی کمانی تو بود ۴ — عفاالله: بفتح اول خداوند ببخشاید، عفا فعل ماضی مفرد مغایب از عفو یعنی بخشودن — معنی بیت: خداوند نسیم بهاری را ببخشاید که با لطف پیغمبی از تو با خود آورد و اگر نه با کسی که از کوی تو آمده باشد، دیدار نکردیم ۵ — غمزه جادوی تو: کرشمه چشم سحر انگیز تو — معنی بیت: جهان از شوغای عاشقی هیچ آگاهی نداشت، کرشمه چشم افسونگر تو عالم را در بلای شگفت افکند.
 ۶ — طره هندو: زلف سیاه، موصوف و صفت — معنی بیت: من که سرگردان عشقم، روزی آسوده دل و ایمن بودم ولی چین و تاب زلف سیاه تو دام را هم شد و بلای عشق گرفتارم کرد ۷ — معنی بیت: بند قبایت را باز کن و جامه راه از تن برون آر تا خاطر من شاد شود، چه رهائی من از دست غم آنگاه است که در کنار تو باشم ۸ — بوفای تو: ترا بوفاداریت سوگند میدهم ۹ — میشد: میرفت.

غزل ۲۱۱

دوش می آمد و رخساره برافروخته بود

تبا کجا باز دل غمزه سوخته بود^۱

رسم عاشق کسی و شیوه شهر آشوبی

جامه بود که بر قامت او دوخته بود^۲

جان عشاق سپند رخ خود میدانست

و آتش چهره بدین کار برافروخته بود^۳

گرچه میگفت که زارت بکشم، میدیدم

که نهانش نظری با من دلسوخته بود^۴

کفر زلفش^۵ ره دین میزد و آن سنگین دل

در پیش مشعلی از چهره برافروخته بود

دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت

الله الله^۶ که تلف کرد و که اندوخته بود؟

یار مفروش بدنی که بسی سود نکرد

آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود^۷

گفت و خوش گفت برو خرقة بسوزان حافظ

یارب این قلب شناسی ز که آموخته بود^۸؟

وزن غزل ۲۱۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثنی‌مخبون مقصور)

- ۱ - معنی بیت: دیشب میخوامید و مهر رویش پرتو افکن بود، نمیدانم که باز دیگر کجا در دل گرفتار عشقی آتش در زده بود ۲ - دوخته بود: بجای دوخته شده بود بکار رفته است - معنی بیت: آئین کشتن مهرورزان و طریقه فتنه‌انگیزی در کشور دلها گونی قبائی زبیده است که بر قدوبالای او دوخته شده بود ۳ - معنی بیت: جان بیدلان را برای دفع چشم زخم از جمال خود سپند می‌شمرد و آتش رخسار را برای سوختن جان عشاق روشن کرده بود ۴ - معنی بیت: اگرچه بر زبانش میرفت که بتلخی و سختی جانت را می‌ستانم ولی آشکارا از چهره‌ی وی نمایان بود که پنهانی نظر عنایتی با من سوخته‌دل دارد ۵ - کفر زلف: پرده زلف، تشبیه صریح ولی بایهام مراد و مقصود زلف کافر کیش و عاشق کیش یار است - معنی بیت: زلف کافر کیش او از سیه‌دلی دین و دل عاشقان را بیغما میبرد و آن محبوب سنگدل چراغ طلعت خویش را در قفای گیسو روشن کرده بود تا مددگار آن رهن باشد ۶ - الله الله: از اصوات یا شبه جمله است برای بیان شگفتی - معنی بیت: دل خون بسیار اندوخت اما دیده آن را بر خاک ریخت و پراگند: شگفتا که فراهم آورده این را آن برباد داد ۷ - معنی بیت: یار عزیز را ببهای تمام دنیا از دست مده، چه آنکه یوسف را بزرگ قلب و یاشیزی چند فروخت، هرگز نفی نبرد: بسی در اینجا قید است برای نفی بمعنی هرگز و ابداً؛ سعدی گوید:
دوست بدنیا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود
- ۸ - معنی بیت: گفت و سخنی دلپذیرگفت که ای حافظ بشتاب و دلق ریائی را در آتش افکن. پروردگارا، این گونه شناخت زرناسره را از که فرا گرفته بود؟ مقصود بایهام اینست که شناسائی دل که گویی چون زر ناسره بود و از کمال خلوص بهره نداشت از کجا پی برده بود.

غزل ۲۱۲

یکدو جامم دی سحرگه اتفاق افتاده بود
وزلب ساقی شرابم در مذاق افتاده بود
از سر مستی دگر باشاهد عهد شباب^۲
رجعتی^۳ میخواستم، لیکن طلاق^۴ افتاده بود
در مقامات طریقت^۵ هر کجا کردیم سیر
عافیت را با نظر بازی فراق افتاده بود
ساقیا جام دمام ده که در سیر طریق
هر که عاشق وش نیامد، در نفاق^۶ افتاده بود

ای معبر، مژده فرما^۷ که دوشم آفتاب

درشکر خوابِ صبحی^۸ هم وثاق^۹ افتاده بود

نقش می بستم که گیرم گوشه زان چشم مست

طاق و صبر از خم ابروش طاق افتاده بود^{۱۰}

گر نکردی نصرت دین شاه یحیی^{۱۱} از کرم

کار ملک و دین ز نظم و اتساق^{۱۲} افتاده بود

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان مینوشت

طایر فکرش^{۱۳} بدام اشتیاق افتاده بود

وزن غزل ۲۱۲: فاعلان فاعلان فاعلات (بحر رمل مثنی مقصور)

- ۱ - دی: بکسر اول روز گذشته، دیروز - معنی بیت: از اتفاق نیک دیروز هنگام سحر (پگاه) یکی دو ساغر بدستم رسید و از لب نوشین ساقی باده در کامم ریخته شد ۲ - شاهد عهد شباب: محبوب زیبای جوانی، تشبیه صریح ۳ - رجعت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم باز گردیدن طلاق دهنده بسوی زن مطلقه خود (نقل از منتهی الادب) ۴ - طلاق: بفتح اول رهاشدن زن از قید نکاح، در اینجا مقصود طلاق ثلاث یا طلاق بائن است که رجعت ندارد - معنی بیت: بار دیگر از روی سرمستی با محبوب زیبای روزگار جوانی بازگشتی میخواستم یعنی پیرانه سر مایل بودم که بعالم جوانی باز گردم ولی میان من و شاهد جوانی طلاق بائن واقع شده بود که رجعت پذیر نیست ۵ - مقامات طریقت: بفتح اول مراتب سلوک، اضافه تخصیصی - معنی بیت: در مراتب سلوک هر جا گام نهادیم، دریافتیم که سلامت و ایمنی با عشق بازی و مهرورزی سازگاری ندارد و عشق جدا از بلا و محنت نتواند بود ۶ - نفاق: بکسر اول دورویی - معنی بیت: ای ساقی، ساغر بیایی بمن بده که در پیمودن راه سلوک هر کس عاشق گونه نباشد و مهر نوزد در طریقت نفاق و دورویی ورزیده است که از کفر بدتر است ۷ - فرما: فعل امر از فرمودن که در اینجا برعایت احترام آمده و بقرینه حالی بمعنی دادن بکار رفته است ۸ - شکر خواب: رؤیای شیرین یا خواب نوشین، اسم مرکب، صبحی بمعنی بامدادی صفت آن ۹ - وثاق: بضم اول در سیاق فارسی بمعنی خانه و حجره و اطاق، برخی وثاق را از اصل ترکی مأخوذ میدانند - هم وثاق: همخانه، صفت ترکیبی از پیشوند هم و اسم (وثاق) - معنی بیت: ای خوابگزار با تعبیر خود بمن مژده بده، چه دیشب در رؤیای شیرین بامدادی دیدم که خورشید با من همخانه شده بود ۱۰ - معنی بیت: تصور میکردم که از آن چشم مست کناره گیرم ولی کمان ابروی او شکیب و تاب را از من فرد و جدا ساخته بود ۱۱ - شاه یحیی: نصره الدین شاه یسحیی بن شرف الدین مظفر بن امیر مبارز الدین ممدوح حافظ از آل مظفر که در سال ۷۹۸ بفرمان تیمور حاکم شیراز شد ۱۲ - اتساق: بکسر اول و تشدید دوم ترتیب دادن و درست و راست و فراهم شدن، مصدر باب افتعال از

غزل ۲۱۳

گوهرِ مخزنِ اسرارست همانست که بود
حقّه مهر^۱ بدان مهر^۲ و تسانست که بود^۳
عاشقان زمره اربابِ امانت باشند
لاجرم^۴ چشم گهربار همانست که بود^۵
از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح
بوی زلف تو همان مونس جانست که بود^۶
طالبِ لعل و گهر نیست و گرنه خورشید
همچنان در عملِ معدن و کانست که بود^۷
کشته غمزه خود را بزیارت دریا
زانکه بیچاره همان دل نگرانست^۸ که بود
رنگِ خونِ دلِ ما را که نهان میداری
همچنان در لبِ لعلِ تو عیانست که بود^۹
زلفِ هندوی^{۱۰} تو گفتم که دگر ره نزند
سالها رفت و بدان سیرت و سانست که بود
حافظا باز ما قصه خونابه چشم
که برین چشمه همان آب روانست که بود^{۱۱}

وزن غزل ۲۱۳: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن (بحر رمل مثنی مخبون مقصور)

۱ - حقّه مهر: بضم اول و تشدید دوم آوند مهر و محبت، استعاره مکنیه ۲ - مهر: بضم اول و سکون دوم نقش و رقم؛ میان مهر و مهر جناس ناقص مراعات شده است ۳ - معنی بیت: گوهر عشقی که در گنجینه راز یعنی دل ماست همان گوهر است که در روز ازل بما داده شد و آوند محبت یعنی سینه ما بهمان نشان است که از این پیش بوده است ۴ - لاجرم: بفتح سوم و چهارم بضرورت و ناگزیر، قید تأکید، مرکب از لا (حرف نفی) + جرم بفتح اول و دوم که اسم است و در اصل بمعنی خطا و گناه ۵ - معنی بیت: بیدلان جمع

امانتداران عشقند که با تحمل این بار گران دیده آنان همچنان اشکبارست ۶ - معنی بیت: از باد بهاری که پیام آور عاشق و معشوق است، پرسش کن تا بدانی که هر شب تا دمیدن صبح بوی دلاویز گیسوی تو که همراه نسیم میرسد، همچنان انس بخش جان ماست که پیش از این بوده است ۷ - معنی بیت: آنکه جوینده و خواهنده لعل و گوهر گرانبها بود، اکنون در جهان نیست و گرنه مهر فروزنده همچنان در کار بدل ساختن سنگ بگوهرست، بکنایه مقصود آنست که سالک شایسته‌ای اکنون نیست و گرنه پیران ره‌شناس هنوز هم یافت میشوند ۸ - دل نگران: پریشان خاطر و هراسان، صفت مرکب از اسم و صفت - معنی بیت: آن را که بتیغ ناز و کرشمه کشتی، بیداری جان تازه ببخشی، چه این گرفتار ناتوان همچنان پریشان دل و هراسان است که پیش از این بود ۹ - معنی بیت: نشان خون دل ما را که پنهان میسازی، هنوز از لب سرخ فام تو چنانکه نمایان بود، آشکارست ۱۰ - زلف هندو: گیسوی سیاه دلربا، موصوف و صفت - معنی بیت: گفتم که گیسوی سیاه دلربای تو از این پس راه دلها را نمیزند، سالها گذشت و این هندو (راهزن) بهمان روش و شیوه ایست که پیش از این بود ۱۱ - معنی بیت: ای حافظ، داستان اشک خونین دیده را باز گو تا یار بداند که از چشمه چشم هنوز همان خونابه (سرشک خون‌آلود) میرود که پیش ازین میرفت.



بازگشتت که در پیاله بودی

دیدم بخوابِ خوش که بدستم پیاله بود

تعبیر رفت و کار بدولت حواله بود^۱

چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت

تدبیر ما بدستِ شراب دوساله^۲ بود

آن نایب^۳ مراد که میخواستم ز بخت

در چین زلفِ آن بتِ مشکین گلاله^۴ بود

از دست برده بود خماری غم سحر

دولت مساعد آمد و می در پیاله بود

برآستان میکده خون میخورم مدام

روزی ما زخوانِ قدر این نواله^۵ بود

هر کو نکاشت مهر وزخوبی گلی نجید

در رهگذارِ باد نگرهبانِ لاله بود^۶

بر طرفِ گلشنم گذر افتاد و قمت صبح
 آندم که کارِ مرغِ سحر آه و ناله بود
 دیدیم شعرِ دلکشِ حافظِ بمدحِ شاه
 یک بیت ازین قصیده^۷ به از صدرساله^۸ بود
 آن شاهِ تند حمله^۹ که خورشیدِ شیرگیر
 پیشش بروزِ معرکه کمتر غزاله^{۱۰} بود

وزن غزل ۲۱۴: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنی اُخرَب مکفوف مقصور)
 ۱- معنی بیت: در رؤیای شیرین دیدم که ساغر می برکف داشتم، رؤیای مرا گزارشی و تفسیری بود
 یعنی کار و بارم باقبال نیک و اگذار شد ۲- شرابِ دوساله: موصوف و صفت، مقصود باده کهن است -
 معنی بیت: مدتی دراز یعنی چهل سال تحمل محنت و آزار و اندوه کردیم و بفرجام باده کهن چاره کار ما شد
 ۳- نافه مراد: نافه مشکین آرزو، تشبیه صریح ۴- گلله بضم اول کاکل و زلف مجعد: مشکین گلله
 صفت ترکیبی است، بت موصوف آن - معنی بیت: از یاری اقبال آن نافه مشکین آرزو که می جستم، در شکج
 گیسوی آن زیبا نگار بود که کاکلش مشکبوست ۵- نواله: بفتح اول لقمه، مقداری غذا که بکسی اختصاص
 دهند، سهم غذا - معنی بیت: من اگر چه در میخانه ام، شاد نیستم و پیوسته خون دل میخورم، رزق ما از مآده
 تقدیر این لقمه بود ۶- معنی بیت: هر کس تخم محبت در مزرع دل سبز نکرد و از گلزار نیکی گلی نچید،
 مانند کسی است که در گذرگاه تندباد بخواهد لاله را از پریشدن نگاه دارد (یا چراغی را که بشکل لاله
 میساختند از خاموش شدن باز دارد) ۷- قصیده: چکامه ۸- رساله: بکسر اول کتاب و پیام ۹- تند
 حمله: سبک تاز، صفت ترکیبی شاه موصوف ۱۰- غزاله: بفتح اول آهویرة ماده - معنی بیت: آن شهریار
 سبک تاز که خورشید شیر شکار در نزد وی روز کارزار چون آهویرة سخت ناتوانی است (چون برج اسد برج
 خاص خورشید است از این نظرگاه وصف شیرگیر برای خورشید آورده شده است).

غزل ۲۱۵

بکویِ میکده، یارب، سحر چه مشغله^۱ بود
 که جوشی^۲ شاهد و ساقی و شمع و مشعله^۳ بود
 حدیثِ عشق که از حرف و صوت مستغنیست
 بنالۀ دف و نی در خروش و ولولۀ^۴ بود

مباحثی که در آن مسجلیس جنون میرفت

ورایِ مدرسه و قال و قیل^۵ مسئله بود

دل از کرشمه ساقی بشکر بود ولی

زنامساعدی بخشش اندکی گله بود^۶

قیاس کردم و آن چشم جادوانه مست

هزارِ ساحر چون سامریش در گله^۷ بود

بگفتمش بلبم بوسه حوالت کن

بخنده گفت: کیت با من این معامله بود^۸؟

ز اخترم نظری سعد^۹ در رهست که دوش

میانِ ماه و رخ یار من مقابله بود

دهانِ یار که درمانِ درد حافظ داشت

فغان که وقتِ مروّت چه تنگ حوصله بود^{۱۰}

وزن غزل ۲۱۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر مجتث مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - مشغله: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کاروبار سخت مشغول کننده، هنگامه ۲ - جوش: بضم اول ازدحام و انبوهی ۳ - مشعله: بفتح اول و سکون دوم قندیل - معنی بیت: پروردگارا، امیدانم که در محله میخانه سحرگاه چه هنگامه مشغول کننده ای بود که در آنجا ازدحامی از زیباییان و ساقیان و انبوهی از شمع و قندیل یافته میشد ۴ - ولوله: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جوش و خروش و شور - معنی بیت: سخن عشق یا گفتگوی عاشق و معشوق که از حرف و آواز بی نیازست در میکند با ناله های دف و نی بیانگ بلند و فریاد طنین افکن بود ۵ - قال و قیل: گفتگو و نزاع لفظی، قال و مقال - معنی بیت: بحث و پژوهش عاشقانه ای که در آن محفل شوریدگی و آشفتگی پیش می آمد، فراتر از حد دریافت اهل مکتب و برتر از گفتگو در مسائل عقلی بود ۶ - معنی بیت: دلم از ناز و غمزه ساقی سپاسگزاری می کرد، اما از ناسازگاری بخت خود مختصر شکایتی داشت، حافظ در غزل دیگر میفرماید:

در حق من لبّت آن لطف که میفرماید گرچه خوبست ولیکن قدری بهتر ازین

۷ - معنی بیت: سنجیدم و دیدم که از دیده افسونگر مخمور تو هزار ساحر بتردستی سامری که امت موسی را فریفت گله و شکایت داشتند که تو ما را که جادو گریم بسحر نگاه خود افسون کردی؛ اگر گله بفتح اول خوانده شود، معنی مصراع چنین تواند بود: دیده افسونگر تو هزار ساحر چون سامری در گله یا خیل و حشم خود داشت. ۸ - معنی بیت: بیار گفتم: برات یک بوسه بلب من بر لب خود بده، با تبسم پاسخ داد که

من با تو چنین دادوستدی هرگز نداشتم ۹ - سعد: بفتح اول و سکون دوم فرخنده، صفت نظر - معنی بیت: ستاره بخت من نگرشی فرخنده و نظری میمون با من خواهد داشت، چه دیشب ماه گردون با مهر رخسار یار رویاروی شد و قران سعدین (مقارنه دو سعد یاد و اختر فرخنده) اتفاق افتاد ۱۰ - معنی بیت: دهان دوست که علاج درد حافظ بیوسه شیرین آن وابسته است فریاد که در هنگام رادی و بخشش بسیار کم گنجایش بود و گرمی نمود.

غزل ۲۱۶

آن یار کزو خانه ما جای پری بود
 سر تا قدمش چون پری از عیب بری^۱ بود
 دل گفت: فروکش کنم این شهر^۲ بجویش
 بیچاره ندانست که یارش سفری بود
 تنها نه ز رازِ دل من پرده برافتاد
 تا بود فلک شیوه او پرده دری بود
 منظور^۳ خردمند من آن ماه ز گیه او را بر روی
 با حسن ادب شیوه صاحب نظری بود
 از چنگ منش^۴ اختر بد مهر بدر برد
 آری چکنم دولت دورِ قمری بود^۵؟
 عذری بنه، ای دل، که تو درویشی و او را
 در مملکت حسن سر تاجوری بود^۶
 اوقات خوش آن بود که بادوست بسر رفت
 باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود
 خوش بود لب آب و گل و سبزه و نسری
 افسوس که آن گنج روان^۷، رهگذری^۸ بود
 خود را بکش ای بلبل ازین رشک که گل را
 با باد صبا و قسیت سحر جلوه گری بود^۹

هر گنج سعادت که خدا داد بحافظ

از یمن دعای شب و وردِ سحری بود

وزن غزل ۲۱۶: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثنیٰ مخفوف مقصور)

۱ - بری: بفتح اول و کسر دوم پاک و مبرا، مخفف بری، صفت مشبیه از برائت (براءة) - معنی بیت: یار زیبایی که از مقدم او سرای ما گوئی جای پریان زیبا میگنست، چون فرشته سر تا پایش از نقص و کاستی پاک و مبرا بود: سعدی گوید:

بری که در همه عالم بحسن مشهورست ز شرم چون تو پری زاده میشود پنهان
میان بری بمعنی موجود خیالی زیبا و بری بمعنی فرشته صنعت تجنیس یا جناس نام سراعات شده است.

۲ - این شهر: در این شهر، متمم قیدی معادل قید مکان، حرف اضافه «در» بدون قرینه حذف شده است و این گونه حذف بسیار کم دیده میشود - معنی بیت: دل میگفت که درین شهر بامید و آرزوی وی رحل اقامت می افکنم و مقیم میشوم، بیچاره آگاه نبود که یار ازین دیار آهنگ سفر داشت ۳ - منظور: مورد نظر و توجه و پسندیده و مقبول مجازاً بمعنی معشوق و محبوب، اسم مفعول از نظر - خردمند صفت منظور ۴ - منش: من او را، ش ضمیر متصل مفعولی که بضرورت حفظ وزن از فعل «بدر برد» جدا افتاده است ۵ - معنی این بیت و بیت پیش: معشوق دانای من آن ماه لقا که با کمال فضل و دانش عنایت و بصیرت را نیز جمع داشت، طالع نام سازگار از دست من او را بر بود، بلی کاری نتوان کرد، چه فرصت دیدار چون دولت ناپایدار گردش ماه بود که بیش از دو هفته نیست ۶ - معنی بیت: دلا، اگر معشوق با تو نمی نشیند، معذورش بدار، چه در کشور زیبایی تاج فرمانروائی بر سر دارد و تو تهیدستی بینوا بیش نیستی ۷ - گنج روان: گنجی که در شتاب و سیر باشد، باستعاره مقصود معشوق ۸ - رهگذری: گذرنده، صفت فاعلی - معنی بیت: کنار جو بیار و گل و سبزه و نسرين خوشی و صفائی داشت، دریفا که آن یار زیبا که از آراستگی بگنج قارون میماند، بشتاب گذشت و درنگی نزد ما نکرد ۹ - معنی بیت: ای بلبل عاشق، خود را از حسد هلاک کن که گل معشوق تو سحرگاه (بگناه) حسن خود را بر نسیم صبا عرضه میکرد و با باد بهاری بجنبش و رقص میرداخت.

غزل ۲۱۷

مسلمانان مرا وقتی دلی بود

که با وی گفتمی^۱، گر مشکلی بود

بگردابی چو می افتادم از غم^۲

بتدیرش^۳ امید ساحلی بود

دلی همدرد و یاری مصلحت بین
 که استظهار^۴ هر اهلِ دلی بود
 زمن ضایع شد اندر کویِ جانان
 چه دامن‌گیر، یارب، منزلی بسود^۵
 هنر بی عیبِ حرمان^۶ نیست لیکن
 زمن محروم‌تر کی سائلی بود؟
 برین جانِ پریشان رحمت آریسد
 که وقتی کاردانی^۷ کاملی بود
 مرا تا عشقِ تعلیمِ سخن کرد^۸
 حدیثم نکته هر محفلی بسود
 مگو دیگر^۹ که حافظ نکته دانست^{۱۰}
 که ما دیدیم و محکم جاهلی بود

مکتبته کبیریه

وزن غزل ۲۱۷: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بحر هزج مسدس مقصور)

۱- گفتمی: میگفتم ۲- گردایی... از غم: غرقاب اندوهی ۳- بستدبیرش: بچاره‌جویی و نیک‌اندیشی دل ۴- استظهار: پشت گرمی، مصدر باب استفعال - معنی بیت: دلی داشتم که مانند من درد محبت داشت و مصلحت‌شناس بود و مایه پشت گرمی صاحب‌دلان ۵- معنی بیت: دل در کوی دلدار از دست من رفت، پروردگارا، کوی جانان سرمنزلی بود که مرا سخت پای‌بند ساخت ۶- حرمان: بکر اول و سکون دوم بی بهره گردانیدن و بی بهره‌گی - معنی بیت: هنر عشق بی نقص محرومی و بی بهره ماندن از وصال یار هیچگاه میسر نیست و خواهند و آرزومندی ناکامتر از من توان یافت، چه هنرم بیش است: حافظ در غزل دیگر فرماید:

عشق میورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دگر مایه حرمان نشود

۷- کاردان: کارآموده و کارآگاه ۸- تعلیم سخن کرد: سخن آموخت، اضافه جزء اول فعل مرکب (تعلیم) بمفعول آن سخن ۹- دیگر: هرگز، قید نفی زمان ۱۰- نکته‌دان: نکته‌سنج و لطیفه‌گو - معنی بیت: هرگز مگو که حافظ لطیفه‌گو و نکته‌سنج است که ما دانستیم که او در نادانی استوار بود و بجهل مرکب گرفتار یعنی نمیدانست که نمیداند.

غزل ۲۱۸

در ازل هر کسو بفیض دولت ارزانی بود

تا ابد جامِ سرادش همدمِ جانی^۱ بود
من همان ساعت که از می خواستم شد توبه کار^۲

گفتم: این شاخ اردهد باری، پشیمانی بود
خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن بدوش

همچو گل بر خرقة رنگِ میِ مسلمانی بود^۳؟
بی چراغِ جام در خلوت نمی یارم نشست

زانکه کُنِجِ اهلِ دل باید که نورانی بود^۴
همّتِ عالی طلب، جامِ مرصع^۵ گو مباحش

رندرا آبِ عنب^۶ یاقوتِ رمّانی بود
گرچه بی سامان نماید کارِ ما، سهلش مسین

کاین درین کشور گدائی رشکِ سلطانی بود^۷
نیکنامی خواهی، ای دل، با بدان صحبت مدار^۸

خودپسندی جانِ من برهان^۹ نسادانی بود
مجلسِ انس و بهار و بحثِ شعر اندر میان

نستدن^{۱۰} جامِ می از جانان، گرانجانی^{۱۱} بود
دی عزیز می گفت: حافظ میخورد پنهان شراب

ای عزیز من، نه عیب آن به که پنهانی بود^{۱۲}؟

وزن غزل ۲۱۸: فاعلان فاعلان فاعلان (بحر رمل مثنیّه مخدوف)

۱ - همدم جانی: مونس که پیوند با جان دارد، موصوف و صفت نسی - معنی بیت: هر کس بفیض و عنایت دولت فقر و انقطاع از ما سوی الله هم در روز نخست مستحق گشت، تا جاودان جام مقصود و ساغر مراد مونس جان وی خواهد بود ۲ - توبه کار: تائب یا توبه کننده - معنی بیت: من همان وقت که عزم داشتم از پادشاهی توبه کنم، با خود گفتم این نهال توبه اگر میوه ای برآرد، جز پشیمانی و ندامت چیزی نخواهد بود ۳

— معنی بیت: گیرم که سوسن وار سجاده بدوش کشم، آیا وقتی که بر دلق من رنگ باده مانند گل سرخ نمایان باشد من مسلمانم؟ مقصود آنکه در این حال بر استی مسلمان نیستم و سجاده بدوشی ریا کارم ۴ — معنی بیت: بی فروغ ساغر می در خلوت خانه نمیتوانم مقیم بمانم، چه زاویه اقامتگاه صاحب‌دلان باید که مانند دلشان روشن باشد ۵ — مرصع: گوهر نشان، اسم مفعول از ترصیع، صفت جام ۶ — عنب: بکسر اول و فتح دوم انگور — معنی بیت: اراده والا بجوی، اگر ساغر گوهر نشان نباشد، باکی نیست، چه برای قلندر وارسته آب انگور خود یا قوت سرخ بشمار آید ۷ — معنی بیت: اگر چه کار ما پریشان بنظر میرسد، بخواری در آن نظر مکن، چه مقام سلطنت و پادشاهی بر گدائی و درویشی در کوی عشق رشک میبرد و غبطه میخورد ۸ — صحبت مدار: آمیزش و معاشرت مکن ۹ — برهان: بضم اول و سکون دوم دلیل روشن و حجت قاطع ۱۰ — نستدن: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم نگر فتن ۱۱ — گرانجانی: ضد سپکروچی، کاهلی، سستی ۱۲ — نه عیب آن به که پنهانی بود: استفهام در اینجا مجازاً مفید تقریر و ائسیات است یعنی عیب میگزاری بهتر آنست که پوشیده ماند.

غزل ۲۱۹

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود

بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود

بنوش جامِ صبووحی^۱ بنالهٔ دق و چنگ

ببوس غبغب^۲ ساقی بنغمهٔ نی و عود

بدورِ گل منشین بی شراب و شاهد و چنگ

که همچو روزِ بقا هفته بود معدود^۳

شد از خروجِ ریاچین^۴ چو آسمان روشن

زمین باخترِ میمون و طالع مسعود^۵

زدستِ شاهدِ نازکِ عذار^۵ عیسی دم

شراب نوش و رها کن حدیثِ عاد^۶ و نمود^۷

جهان چو خلدِ برین^۸ شد بدورِ سوسن و گل

ولی چه سود که در وی نه ممکنست خلود^{۱۰}؟

چو گل سوار شود بر هوا سلیمان وار^{۱۱}

سحر که مرغ درآید بنغمهٔ داود

بباغ تازه کن آیینِ دینِ زردشتی

کنون که لاله برافروخت آتشِ نمرود^{۱۲}

بخواه جامِ صبوحی بیادِ آصفِ عهد

وزیرِ ملکِ سلیمان، عمادِ دینِ محمود^{۱۳}

بود که مجلسِ حافظِ بزمِ تربیتش

هر آنچه می‌طلبید جمله بشادش موجود^{۱۴}

وزن غزل ۲۱۹: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلات (بهر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱ - جام صبوحی: ساغر بادهٔ بامدادی، موصوف و صفت ۲ - غبغب: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم طوق گاو ۳ - معنی بیت: در ایام گل بی باده و یار زیبا و ساز طرب مباش که روزگار گل مانند روز عمر آدمی هفته‌ای پیش نیست ۴ - خروج ریاحین: بیرون آمدن گلها و گیاهان خوشبو، در نسخه بدل «فروغ» بجای «خروج» آمده که بر متن ترجیح دارد. معنی بیت: از فروغ گلها و گیاهان خوشبو و تأثیر ستارهٔ فرخنده و اختر سعد زمین چون آسمان نورانی گشت ۵ - نازک عذار: بکسر عین لطیف رخسار، صفت ترکیبی، شاهد موصوف - معنی بیت: از دست یار زیبای لطیف رخسار و عیسوی نفس جانبخش باده درکش و داستان قوم عاد و نمود را بفراموشی سپار و از آنان سخن مگو ۶ - عاد: نام قوم هود پیامبر که بسبب نافرمانی بطوفان باد نابود شدند ۷ - نمود: نام قوم صالح پیامبر ۸ - خلد برین: بضم اول و سکون دوم بهشت جاودان اعلیٰ ۹ - دور سوسن و گل: بفتح اول نوبت سوسن و ایام دولت گل ۱۰ - خلود: بضم اول جاودانگی و همیشه ماندن ۱۱ - سلیمان وار: سلیمان و ش، قید مشابَهت ۱۲ - نمرود: بضم اول نام پادشاهی که در سرزمین بابل شهری ساخت و همه مردم را پرستش خود مجبور کرد و ادعای الوهیت نمود - معنی دو بیت: آنگاه که گل بر فراز شاخه مانند سلیمان بر دوش باد بر نشیند و سحر گاه که بلبل نغمهٔ خوش داودی آغازد، در بوستان رسم آیین زردشتی را که می‌گساری باشد از نو بریای دار که اینک چراغ افروخته لاله نمودار آتش نمرود است که بر حضرت ابراهیم گلستان شد ۱۳ - عماد دین محمود: بکسر اول عمادالدین محمود وزیر شاه شیخ ابواسحاق اینجو ۱۴ - معنی بیت: امید است که بزم حافظ بمهمنت ادب‌پروری و احسان وی هر چه خواهد، جملگی فراهم گردد.

غزل ۲۲۰

از دیده خونِ دل همه بر رویِ ما رود^۱

بر رویِ ما ز دیده چگویم چهار رود^۳؟

ما در درون سینه هوائی نهفته‌ایم
 بر باد اگر رود دلِ ما، زان هوا رود^۴
 خورشیدِ خاوری کند از رشک جامه چاک
 گر ماهِ مهر پرور^۵ من در قبا رود
 بر خاکِ راهِ یار نهادیم رویِ خویش
 بر رویِ ما رواست، اگر آشنا رود^۶
 سیلست آبِ دیده و هر کس که بگذرد
 گس خود دلش ز سنگ بود هم ز جبارود^۷
 ما را بسآب دیده شب و روز ما جراست
 زان رهگذر که بر سرِ کوش چرارود^۸
 حافظ بکویِ میکرده دایم بصدقِ دل

چون صوفیانِ صومعه‌دار^۹ از صفارود

وزن غزل ۲۲۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع اخرب مکفوف محذوف)

۱ - خون دل: باستعاره مقصود اشک ۲ - رود: جاری میشود ۳ - معنی مصراع: آنچه از دست آب
 دیده بر سر ما می‌رود بگفتن در نمی‌آید ۴ - معنی بیت: ما در فضای سینه مهری پنهان داریم و اگر دل ما بسآب
 رود و جان در گرداب خطر افتد، از تأثیر همان عشق و هوای نهانی است ۵ - ماه مهر پرور: باستعاره مقصود
 معشوق زیبای مهربان - معنی بیت: اگر ماه رخسار عشق آفرین من قبا پوشد و جلوه‌گری نماید، مهر خاور از
 حسد جامه بر تن درد ۶ - رود: قدم بر سر ما نهد و بگذرد ۷ - معنی بیت: سرشک ما سیلی روانست و هر
 که بر ما گذر آرد، اگر دل وی سنگین هم باشد، در برابر این سیل تاب نیاورد و از جای برکنده شود و رحم
 آورد ۸ - معنی بیت: ما با اشک خود کشمکش و گفتگوئی داریم، از آن سبب که او بکوی یار رسیده است
 ولی ما مهجور مانده‌ایم ۹ - صومعه: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم عبادتخانه یا خلوتگاه صوفیان -
 صومعه‌دار: صفت مرکب فاعلی، صوفیان موصوف - معنی بیت: حافظ با نیت درست مانند درویشان
 خلوت‌نشین با دلی پاک بمیخانه معرفت روی می‌آورد.

غزل ۲۲۱

چو دست بر سر زلفش ز نسیم بستاب رود

ور آشتی طلبم با سر عتاب^۱ رود

چو ماهِ نو ره بیچارگانِ نظاره^۲

زند بگوشهٔ ابرو و در نقاب رود

شبِ شراب خرابم کند به بیداری

وگر بسروز شکایت کنم بخواب رود^۳

طریقِ عشق پر آشوب و فستنه است، ای دل

ببفتد آنکه درین راه با شتاب رود

گدائی درِ جانان بسطنت مفروش

کسی ز سایهٔ این در بافتاب رود؟^۴

سوادِ نامهٔ موی سیاه چون طی شد

بیاض کم نشود، گر صد انتخاب رود^۵

حجاب را چو فتد بادِ نسخوت اندر سر

کلاه داریش اندر سرِ شراب رود^۶

حجابِ راه توئی حافظ از میان برخیز

خوشا کسی که درین راه بسی حجاب رود^۷

وزن غزل ۲۲۱: مفاعلهن مفاعلهن فعلان (بهر مجتث مثنی مخبون محذوف)

۱ - عناب: بکسر اول خشم گرفتن و ملامت کردن، مصدر باب مفاعله - معنی بیت: همینکه بگیسوی وی (یار) دست میرسانم خشمگین میشود و اگر مهر و سازگاری بجویم بلامت و برخاش روی میآورد ۲ - نظاره: بفتح اول و تشدید دوم تماشائی یا تماشاگر. صفت بیچارگان - معنی بیت: با گوشهٔ ابروی هلالی خود رهن دل تماشائیان درمانده میشود و آنگاه رخ در حجاب پنهان میسازد ۳ - معنی بیت: در شب بمن باده مینوشاند و مرا از بیدار نگاهداشتن آشفته‌حال میکند و اگر روز از وی شکایت دوش را بکنم خود را بخواب میزند و شکوای مرا نادیده میگیرد؛ نظامی گوید:

بسستی چشم یعنی وقت خوابست نه خوابست این، حریفان را جوابست

۴ - معنی بیت: در یوزگی آستان معشوق را با پادشاهی مبادله مکن که هیچکس از سایهٔ این درگاه بسوی آفتاب روی نمیآورد (استفهام مجازاً مفید نفی است) مقصود آنکه این سایه بر نور آفتاب برتری دارد. ۵ - معنی بیت: طومار گیسوی سیاه چون در نور دیده شد، سپیدی کم نخواهد گشت، اگرچه صدگونه کوشش در برگزیدن موی سیاه بکار رود، سودی نخواهد داشت ۶ - معنی بیت: چون باد ناز و تکبر در سر حجاب جای گیرد، نا جدارنی و تسلطش بر روی شراب سپری میشود و خود نابود میگردد، بکنایه مقصود آنست که هر که در

دریای هستی گرفتار غرور شود، بزودی حباب وجودش دستخوش فنا گردد ۷ - معنی بیت: ای حافظ، خودی و خودپرستی تو ترا از سپردن راه حق باز میدارد، چه خوش است حال آنکه در پیمودن این راه پرده منی و هستی را برد و از خود فانی گردد تا بمقام بقا تواند رسید؛ سعدی گوید:

زهستی پری زان تهی میروی تهی آی تا پسر معانی روی

غزل ۲۲۲

از سر کوی تو هر کو بملالت برود
 نرود کارش و آخر بخجالت برود^۱
 کاروانی که بود بدرقه اش^۲ حفظ خدا
 بتجمل بشیند، بجلالت برود
 سالک از نور هدایت^۳ ببرد راه بدوست
 که بجائی نرسد، گسر بضالت برود
 کام خود آخر عمر از می و معشوق بگیر
 حیف اوقات که یکر ببطالت^۴ برود
 ای دلیل دل گم گشته، خدا را مددی
 که غریب از نبرد ره، بدلات برود^۵
 حکم مستوری^۶ و مستی همه بر خاتمتست
 کس ندانست که آخر بچه حالت برود
 حافظ از چشمه حکمت بکف آور جامی
 بو که از لوح دلت^۷ نقشِ جهالت برود

وزن غزل ۲۲۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنی مجنون محذوف)

۱ - معنی بیت: هر کس اقامتگاه ترا با رنجیدگی و ملال خاطر ترک گوید، کارش پیش نرود و رونقی نیابد و بفرجام شرمسار و سرگردان باشد ۲ - بدرقه: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم رهنما و نگاهبان - معنی بیت: قافله ای که پاس ایزدی نگاهبان و رهنمایش باشد، با شوکت و آراستگی رحل اقامت افکند و با بزرگی و شکوه رهسپار شود ۳ - نور هدایت: فروغ راهنمایی، تشبیه صریح - معنی بیت: رهرو پراهنمایی فروغ حق بکوی دوست بدستگیری پیر راه میجوید، چه اگر کورکورانه و بگمراهی ره سپارد، بسر مهزل

توفیق نرسد ۴ - بطالت: بفتح اول بیکاری و معطل ماندن ۵ - معنی بیت: ای راهنمای دل سرگشته برای رضای خدا یاری کن و دستم بگیر، چه آواره دور از وطن اگر راه گم کند، باید از راهنمایی پیر دلیل مدد جوید ۶ - مستوری: پرده نشینی، اسم مصدر مرکب از صفت (مستور) + ی مصدری - معنی بیت: حکم پرده نشینی و تقوی و مستی و باده نوشی بر فرجام کارست و معلوم نیست که آدمی در پایان زندگی بچه وضعی از دنیا خواهد رفت پرهیزگار یا میگسار، شاعری گوید:

غره مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پیاها بریده اند
نومید هم میاش که رندان جرعه نوش ناگه بیک ترانه بمنزل رسیده اند

۷ - لوح دل: تشبیه صریح - معنی بیت: ای حافظ، از چشمه معرفت ساغری بدست آر، باشد که از دفتر دل تو نشان نادانی سترده شود.

غزل ۲۲۳

هرگزم نقشی تو از لوح دل و جان نرود
هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود
از دماغ^۱ من سرگشته خیال دهن
بجفای فلک و غصه دوران نرود
در ازل^۲ بست دلم با سر زلفت پیوند
تا ابد سر نکشد^۳ وز سر پیمان نرود
هر چه جز بار غمت^۴ بر دل مسکین منست
برود از دل من وز دل من آن نرود
آنچنان مهر توام در دل و جان جای گرفت
که اگر سر برود، از دل و از جان نرود^۵
گر رود از پی خوبان دل من معذورست
درد دارد، چه کند کز پی درمان نرود^۶؟
هر که خواهد که چو حافظ نشود سرگردان
دل بخوبان ندهد وز پی ایشان نرود

- ۱ - سرو خرامان: سروی که بناز و زیبائی روان باشد، موصوف و صفت ۲ - دماغ: بکسر اول مغز و فکر ۳ - ازل: مراد روز ازل یا روز الست نگاه کنید بغزل ۲۴ شماره (۱) ۴ - سر نکشد: سر باز نمیزند ۵ - بار غم: بار اندوه، تشبیه صریح - معنی بیت: جز بار اندوه تو هر غمی که بر دل بیچاره من سنگینی کند، فراموش خواهد شد ولی اندوه عشق همچنان در دل من برجای میماند، رحمت عیاشاه گوید، نقش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل خانه ویران شد و آن نقش بدیوار بماند
- ۶ - معنی مصراع: اگر سرم بر باد رود، عشق تو در دل و جانم همچنان برجای ماند ۷ - معنی بیت: اگر دلم بدنبال زیبایان رود عذرش مقبول و پذیرفته است، چه دردی در سینه نهفته دارد و اگر بعلاج آن نکوشد چه کند؟ استفهام مجازاً مفید نفی است یعنی جز آنکه بدرمان بکوشد، چاره دیگر ندارد.

غزل ۲۲۴

- خوشا دلی که مدام از پیِ نظر نرود
بهر درش که بسخوانند، بیخبر نرود^۱
طمع در آن لب شیرین نکردیم^۲ اولی
ولی چگونه مگس از پیِ شکر نرود^۳؟
سواد دیده غمدیدهام باشک مشوی
که نقشِ خالی توام هرگز از نظر نرود^۴
زمن چو باد صبا بوی خود دریغ مدار
چرا که بی سر زلف توام بسر نرود^۵
دلا مباش چنین هرزه گرد و هرجائی
که هیچ کار زیشت بدین هنر نرود^۶
مکن بچشمِ حقارت نگاه در من مست
که آب روی شریعت بدین قدر نرود^۷
من گدا هوسِ سرو قامتی دارم
که دست در کمرش جز بسیم و زر نرود^۸
تو کز مکارم^۹ اخلاق عالمی دگری
وفای عهد من از خاطرت بدر نرود

سیاه‌نامه تر از خود کسی نمی‌بینم

چگونه چون قلمم دودِ دلِ بسرِ نرود^{۱۰}؟

بستاجِ هدهدم از ره مبر که باز سفید

چو باشه^{۱۱} در پیِ هر صیدِ مختصرِ نرود

بیارِ باده و اوّلِ بدستِ حافظِ ده

بشرطِ آنکه زم‌جلسِ سخنِ بدرِ نرود^{۱۲}

وزن غزل ۲۲۴: مفاعلهن فملا تن مفاعلهن فعلن (بحر مجتث مثنیّه مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: چه خوشست حال آن دل که پیوسته در پی خواهشهای دیده نرود و بهر جا که او را فراخوانند، بی آنکه از پایان کار بپندیشد، روی نیاورد ۲ - اولی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر سزاوارتر ۳ - معنی بیت: سزاوارتر آنست که بلب نوشین یار طمع نبندم و هوس بوسه نکتم ولی این کار شدنی نیست، چه مگس را جز رفتن بسوی شکر گزیری نباشد؛ سعدی گوید:

زدرگه کرم‌ت روی ناامیدی نیست کجا رود مگس از کارگاه حلوانی؟

۴ - معنی بیت: سیاهی چشم غمزده مرا بآب دیده نشستو مده که محو شدنی نیست، چه این سیاهی نشانی از خال هندوی تست و هیچگاه از چشم من دور نمیشود، در صفحه ۳۰۳ جامع نسخ دیوان حافظ در دو نسخه این بیت بصورت ذیل آمده که بر متن قزوینی ترجیح دارد

سواد دیده غمدیده ام مشوی ای اشک که نقش خال ویم هرگز از نظر نرود

۵ - معنی بیت: بوی دلپذیر خود را مانند نسیم بهاری از من مضایقه مکن، چه بی دسترسی بگیسوی تو کارم بسامان نمیرسد و انجام نمی‌پذیرد؛ سعدی گوید:

در من این عیب قدیمست و بدرمی نرود که مرا بی می و معشوق بسر می نرود

۶ - معنی بیت: ای دل، این گونه یاوه‌پوی مباش که بهر جا بروی، چه با هرزه‌گردی که هنر تست، کاری نتوانی کرد: از «هنر» در اینجا باستعاره عنادیه معنی ضد آن یعنی نقص و کاستی مقصود است ۷ - معنی بیت: بدیده خواری در این بیدل مست منگر که شکوه و ناموس دین حق باین اندازه که یکبار مسلمانی باده نوشد، از میان نمیرود ۸ - معنی بیت: من درویش آرزوی وصال یاری سهی بالا در سر می‌پرورم که تنها بیاری زر و سیم دست در کمر او توان زد؛ حافظ در غزل دیگر فرماید

تا بو که دست در کمر او توان زدن در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم

۹ - مکارم: بفتح اول بزرگواریها جمع مکرمت - معنی بیت: تو که از بزرگواریهای اخلاقی جهانی دیگر در این جهانی، نباید آئین بسر بردن پیمان محبت را بفراموشی سپاری ۱۰ - معنی بیت: گناهکارتر از خود کسی نمی‌شناسم، چگونه ممکن است که مانند خامه آتش غم دل من از تأسف و اندوه زبانه نکشد؟

۱۱ - باشه: پرنده ایست شکاری خردتر از باز - معنی بیب. بکلاه جهاننداری که مانند تاج هدهد مختصر و ناچیز است. مرا گمراه مساز که من باز سپیدم نه پرنده خرد شکاری که بدنبال هر صید ناچیز پرواز کند ۱۲ - معنی بیت: شراب بیاور و نخست ساغری بحافظ بنوشان ولی با این پیمان که داستان میگساری حافظ از این محفل بگوش کسان نرسد.

غزل ۲۲۵

ساقی حدیثِ سرو و گل و لاله می‌رود
 وین بحث با ثلاثه غساله^۱ می‌رود
 می‌ده که نوعروس چمن^۲ حدِ حسن یافت
 کار این زمان ز صنعتِ دلّاله^۳ می‌رود
 شکرشکن شوند همه طوطیان هند
 زین قند پارسى که به بنگاله^۴ می‌رود
 طیبی مکان بسین و زمان در سلوک شعر
 کاین طفلی یکتبه ره یکساله می‌رود^۵
 آن چشم جادوانه عابد فریب بین
 کس کاروانِ سحر^۶ زدنباله می‌رود
 از ره مرو بعشوه دنیا که این عجزوز
 مگاره^۷ می‌تشیند و محتاله^۸ می‌رود
 بادِ بهار می‌وزد از گلستانِ شاه
 وز زاله^۹ باده در قدحِ لاله می‌رود
 حافظ زشوقِ مجلسِ سلطان غیاث‌دین^{۱۰}
 غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود

وزن غزل ۲۲۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)

۱ - ثلاثه غساله: بفتح ناء و غین و تشدید سین، حکمای یونان اصطلاحی دارند در شرب مدام (باده) که علی‌الصباح سه کاسه می‌خورند و آنرا ثلاثه غساله خوانند که غسل معده می‌کند... (نقل از فرهنگ آندراج) -

معنی بیت: ای ساقی، سخن از بهار و سرو و گل و لاله در میان است و این گفتگو در صحبت سه جام شراب خوشگوار انجام می‌پذیرد؛ یا آنکه مقصود از سرو و گل و لاله باستعاره نام سه معشوق باشد که بیاد آنان سه ساغر باده نوشند ۲ - نوعروس چمن: باستعاره مقصود گل ۳ - دلاله: بفتح اول و تشدید دوم زنی که زن خواه و مردجوی را بیکدیگر رهنما شود (لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: باده بده که گل عروس زیبای گلستان بکمال زیبایی رسید و دیگر نیازی بچاره اندیشی و آرایشگری دلالة محبت نیست، چه این عروس بخود دلر با و زیباست ۴ - بنگاله: بفتح اول و سکون دوم سرزمین پهناوری است در مشرق هندوستان - معنی بیت: همه طوطیان سخنگوی هندوستان از این قند شعر پارسی که بنگاله فرستاده میشود شکر بدنشان سایند و شیرین کام شوند ۵ - معنی بیت: طی کردن مکان و طومار زمان را در راه پیمائی نظم شیوا بنگر که نوزاد یکتبه شعر باندازه یکساله مسافت را در هم می‌نوردد و همه آفاق منتشر میشود ۶ - کاروان سحر: فاصله افسونگری، تشبیه صریح - معنی بیت: چشم سحر انگیز یار را بنگر که پارسا را نیز از راه بدر میبرد و یک قافله افسونگری و دلربائی بر پسی اوروان است ۷ - مکاره: بفتح اول و تشدید دوم زن فسر بنده و بدسگال ۸ - محتاله: جنم اول و سکون دوم زن حيله گر یا محیل - معنی بیت: بفریب دنیا بپیراهه مرو که این گنده پیر فرتوت در تنستن مکر میورزد و در رفتن حيله گری میکند یعنی همه کار او پیوسته نیرنگ و فریب است ۹ - زاله: شبهم ۱۰ - سلطان غیاث‌الدین: غیاث‌الدین بن اسکندر معروف به اعظم شاه از ملوک بنگاله.. در سال ۷۹۲ بر تخت نشست (لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: ای حافظ، از اشتیاق دیدار محفل سلطان غیاث‌الدین ممدوح خود غفلت مکن که کار تو بسبب ناله شوق پیش میرود و بمراد میرسی.

غزل ۲۲۶

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود

وین راز سر بمهر بعالم سمر^۱ شود

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر

آری شود ولیک بخون جگر شود^۲

خسواهم شدن بمیکده گریبان و دادخواه

کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود^۳

از هر کرانه تیر دعا^۴ کرده‌ام روان

باشد کز آن میانه یکی کارگر شود

ای جان حدیث ما بر دلدار بازگو

لیکن چنان مگو که صبا را^۵ خبر شود

از کیمیای مهر^۶ تو زر گشت روی من
 آری بسیمین لطف^۷ شما خاک زر شود
 در تنگنای حیرتم از نخوت^۸ رقیب
 یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود^۹
 بس نکته غیر حسن^{۱۰} نباید که تا کسی
 مقبول^{۱۱} طبع^{۱۲} مردم صاحب نظر شود^{۱۳}
 این سرکشی^{۱۴} که کنگره^{۱۵} کاخ وصل راست
 سرها بر آستانه^{۱۶} او خاک در شود
 حافظ چو نافت^{۱۷} سر زلفش بدست تست
 دم درکش، از نه باد صبا را خبر شود^{۱۸}

وزن غزل ۲۲۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنی اخرج مکفوف محذوف)
 ۱ - سر: بفتح اول و دوم افسانه - معنی بیت: نگرانم که سرشک پرده از عشق ما برگردد و سر نهان داشته مهر من در جهان افسانه گردد و زبان بزبان گفته آید ۲ - معنی بیت: مردم عقیده دارند که سنگ بی بها پس از سالها درنگ و انتظار در معدن بلبل گر نمایه بدل میشود، بلی این سخن راست است ولی تا سنگ خون جگر نخورد و رنجها نکشد، این کار میسر نگردد ۳ - مگر شود: همانا میسر گردد، مگر در اینجا قید تأکید است ۴ - تیر دعا: تشبیه صریح ۵ - صبارا: بصبا، را حرف اضافه - معنی بیت: جان من، داستان ما را نزد دلبر بشرح بیان کن ولی آنگونه سخن بر زبان میآور که خبرش بگوش باد صبا برسد، اگر چه محرم عشاق باشد ۶ - کیمیای مهر: اکسیر عشق، تشبیه صریح - معنی بیت: از اثر اکسیر محبت تو چهره من زریاک گشت، بلی بیرکت و خجستگی مهربانی شما خاک تیره بزر بدل شود: سعدی گوید:
 گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ اکسیر عشق با مسم آمیخت زر شدم
 ۷ - معنی بیت: از تکبر و ناز نگاهبان کوی یار در مجال تنگ سرگستگی افتاده ام. پروردگارا، چنین پیش نیاید که تهیدستی بی سر و پا صاحب اعتبار و مقبول نظر شود، چه خودپسندیش افزونی گیرد ۸ - معنی بیت: جز زیبایی ظاهر لطیفه های نهانی دیگر لازمست تا یکتا بتواند پذیرفته طبع مشکل پسند صاحبان گردد؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:

لطیفه ایست نهانی که عشق از آن خیزد که نام آن نه لب لعل و خط زنگار است

۹ - سرکشی: بلندی و رفعت ۱۰ - کنگره: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم دندانه و آنچه بر سر دیوار حصار و قلعه ساخته میشود - معنی بیت: با این رفعت و بلندی که دندانه های بالای دیوار قصر وصال دارد، سر هر سرفرازی بر درگاهش خاک پست خواهد بود، مقصود آنکه همه سرفرازان در برابر عظمت مقام

یار خاکسارند ۱۱ - معنی بیت: ای حافظ، چون ناقة مشکین گیسوی یار بدست تو افتاد، خاموش باش و گرنه خبر بهاد بهاری میرسد و ناقة سر زلف دلدار را از دست تو میرباید.

غزل ۲۲۷

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس^۱، مسلمان نشود
رندهی آموز و کرم کن که نه چندان هنرست
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود^۲
گوهر پاک نباید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ^۳ و مرجان نشود
اسم اعظم بکند کار خود، ای دل، خوش باش
که بتلیس و حیل دیو مسلمان نشود^۴
عشق می ورزم و امید که این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود^۵
دوش میگفت که فردا بدهم کام دلت
سببی ساز، خدایا که پشیمان نشود
حسن خلقی ز خدا می طلبم خوی ترا
تا دگر خاطر ما از تو پیریشان نشود
ذره را تا نبود همت عالی، حافظ
طالب چشمه خورشید^۶ درخشان نشود

وزن غزل ۲۲۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بهر رمل مثنی مخبون محذوف)

۱ - سالوس: فریب و چربزبانی و صلاح ظاهری - معنی بیت: هر چند این گفتار بر نصیحتگوی شهر دشوار میآید ولی باید بداند که تا بظاهر خود را بنیکی بخلاق بنماید و فریب و حیل بکار برد، اسلامش درست نباشد؛ چه ریا شرک خفی است یعنی در برابر معبود حقیقی مردم را هم بخوشایند نفس معبود پنداشته است پس چنین کسی مشرک است نه موحد ۲ - معنی بیت: وارستگی فراگیر و جوانمردی کن که آن جانور که

باده نمیخورد و از فضائل انسانی و خوی مردمی بی بهره است. بحقیقت کمالی ندارد ۳ - لؤلؤ: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم و سکون چهارم مروارید - معنی بیت: سرشت پاکیزه و استعداد ذاتی باید باشد، تا کسی بتواند پذیرای فیض الهی و بهره یابی از بخشش خداوندی شود، چنانکه در جهان طبیعت هم می بینیم که هر سنگ و خاکی در دریا شایستگی مرجان و مروارید شدن را ندارد؛ شاعر گوید:

قبول ماده شرطست در افاضه فیض و گرنه بخل نباشد بمعبه فیاض

۴ - معنی بیت: دلا، با نام مهین خداوند آسوده دل باش و از ذکر او غافل مشو که حق ترا فراموش نخواهد کرد و از ریا و نیرنگ دور شو که دیو اگر چه نقاب فریب و صلاح ظاهری بر چهره نهد، بحق تسلیم نخواهد شد و کاری از پیش نتواند برد؛ در این بیت تلمیحی دارد بداستان حضرت سلیمان که انگشتری او را دیو بحیله ربود، اما بسبب ناپاکدلی کاری نتوانست کرد و سرانجام آن را بدریا انداخت و بامر خداوند باز انگشتری نصیب سلیمان شد ۵ - معنی بیت: عاشقی پیشه کرده ام و امیدوارم که این کار بزرگ مانند فضایل دیگر برای من محرومی و بی نصیبی بیار نیارود؛ ظهیر فاریابی گوید:

مرا زدست هنرهای خویشتن فریاد که هر یکی بدگرگونه داردم ناشاد

۶ - چشمه خورشید: تشبیه صریح - معنی بیت: ای حافظ، اگر ذره خرد اراده والا ندانسته باشی بهوا بر نشود و هیچگاه خواستار رسیدن به چشمه خورشید جهان افروز نگردد.

غزل ۲۲۸

گرمن از باغ تو^۱ یک میوه^۲ بچینم، چه شود؟
بخت کن که تو^۳ رسدی

پیش پائی بسچراغ تو^۴ ببینم، چه شود؟
یارب اندر کنف^۵ سایه آن سرو بلند^۶

گر من سوخته^۷ یکدم بنشینم، چه شود؟
آخر ای خاتم جمشید^۸ همایون آثار^۹

گر فتد عکس تو بر نقش نگینم، چه شود؟^۷
واعظ شهر چو مهر ملک و شحنه^۸ گزید

من اگر مهر نگاری بگزینم، چه شود؟
عقلم از خانه بدر رفت و گرمی اینست

دیدم از پیش که در خانه دینم، چه شود؟^۹
صرف شد عمر گرانمایه بمعشوقه و می

تا از آنم چه پیش آید، ازینم^{۱۰} چه شود؟

خواجه دانست که من عاشقم و هیچ نگفت

حافظ ار نیز بداند که چنینم، چه شود؟

وزن غزل ۲۲۸: فاعلانن فعلاتن فعلاتن فعلان (بهر رمل مثنیٰ مخبون محذوف)

۱ - باغ تو: باستعاره مقصود بوستان وصال تو ۲ - یک میوه: باستعاره مقصود یک بوسه ۳ - کشف: بفتح اول و دوم حفظ و پناه و جانب ۴ - سرو بلند: باستعاره مقصود قامت موزون یسار ۵ - من سوخته: من سوخته جان در آتش هجر، موصوف و صفت ۶ - خاتم جمشید همایون آثار: انگشتری فرخنده اثر جمشید (= سلیمان)، همایون آثار صفت است برای خاتم، جمشید مضاف الیه خاتم، در شعر گاه مضاف الیه را پیش از صفت آورند؛ سعدی گوید:

پسران وزیر ناقص عقل بگدائی بروستا رفتند

۷ - معنی بیت: ای انگشتری فرخنده اثر جمشید (سلیمان)، اگر پرتوی از تو بر رقص و نشان نگین من یافتند و مرا بکام رسانند، ترازبانی ندارد ۸ - شمعنه: بکسر اول و سکون دوم ضابط شهر و حاکم ۸ - معنی بیت: اکنون که واعظ شهر دل بلطف شاه و احسان ضابط شهر خوش کرده است، اگر من به شوق زیبارویی دل سپارم، زیانی ندارد ۹ - معنی بیت: خردم از جای برفت و اگر می چنین خاصیت شگرفی دارد، بیقین میتوانم پیش بینی کنم که در سرای دین من چه فتنه‌ای پیا خواهد کرد ۱۰ - آن... و این: ضمیر اشاره بدور و نزدیک، مرجع آنها بترتیب می و معشوقه: در این بیت صنعت لف و نشر مرتب بکار رفته است.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

غزل ۲۲۹

بخت از دهان دوست نشانم نمیدهد

دولت خبر زرازِ نهانم نمیدهد^۱

از بهر بوسه زلبش جان همیدهم

اینم^۲ همی ستاند و آنم^۳ نمیدهد

مردم درین فراق و در آن پرده^۴ راه نیست

یا هست و پرده دار^۵ نشانم نمیدهد

زلفش کشید باد صبا، چرخ سفله بین

کانجا مجال باد وزانم نمیدهد^۶

چندانکه بر کنار چو پرگار می شدم

دوران چو نقطه ره بمیانم نمیدهد^۷

شکر بصر دست دهد عاقبت، ولی

بد عهدی زمانه زمانم نمیدهد^۱

گفتم روم بخواب و بسینم جمال دوست

حافظ زآه و ناله امانم نمیدهد^۲

وزن غزل ۲۲۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)

۱ - معنی بیت: طالع ناسازگار اثری از دهان یار بمن نمی‌نماید و اقبال از سر پنهان که همان دهان یار است، پیامی نمیرساند ۲ - این: ضمیر اشاره مرجع آن جان ۳ - آن: ضمیر اشاره مرجع آن بوسه، درین بیت صنعت لف و نشر بکار رفته است ۴ - پرده: سراپرده و بارگاه ۵ - پرده‌دار: حاجب ۶ - معنی بیت: گیسوی وی بچنگ نسیم بهاری افتاد، پنگر که فلک دون چه کرد که بمن باندازه باد صبا هم فرصت نداد که دست بگیسوی او برسانم ۷ - معنی بیت: هر چه پرگاروار سرگشته بر کنار و پیرامون رفتم، گردش روزگار مانند نقطه که بمیان دایره جای دارد، مراراه بمیان کار نمیدهد و همچنان حیران میدارد. ۸ - معنی بیت: شهادت موفقیت و کامیابی را با صبر و شکیبایی در برابر دشواریها توان یافت، اما چه توان کرد که سست پیمانی روزگار بمن فرصت نمیدهد تا از حاصل کوشش خود بهره یابم ۹ - معنی بیت: با خود میگفتم که سر بسبالین خواب می‌نهم و چهره یار را در رؤیا دیدار میکنم ولی حافظ بسبب آه و افغانی که برمیآورد مرا بی‌تاب میکند و مجال خواب بمن نمیدهد (باید توجه داشت که در اینجا شاعر برای خود شخصیت ثانوی فرض کرده است)

غزل ۲۳۰

اگر بباده مشکین دلم کشد، شاید

که بسوی خیر زهد ریا نمی‌آید^۱

جهانیان همه گرم منع من کنند از عشق

من آن کنم که خداوندگار^۲ فرماید

طمع زفیض کرامت مبر که خلق کسریم

گنه ببخشد و بر عاشقان ببخشاید^۳

مقیم حلقه ذکرست دل، بدان امید

که حلقه زسر زلف یار بگشاید^۴

ترا که حسن خدا داده هست و حجله بخت

چه حاجتست که مشاطهات^۵ بیاراید؟

چمن خوشست و هوا دلکش است و می بیفش^۶

کنون بجز دل خوش هیچ در نمی باید^۷

جمیله ایست^۸ عروس جهان، ولی هشدار

که این مخدره^۹ در عقد کس نمی آید

بلا به گفتمش، ای ماهرخ، چه باشد، اگر

بیک شکر ز تو دلخسته بیاساید؟^{۱۰}

بخنده گفت که حافظ خدایرا^{۱۱} میسند

که بوسه تو رخ ماه^{۱۲} را بیالاید^{۱۳}

وزن غزل ۲۳۰: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن فاعلن (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: اگر دل من بنوشیدن شراب مشکبوی میل کند، شایسته است، چه از پارسائی رباکارانه بوی نیکی نمی شنوم و در آن خوبی نمی بینم ۲ - خداوندگار: مالک و فرمانروای جهان هستی که بندگان را پرستش عاشقانه فراخواند، یا باستعاره مقصود جانان است که مالک دل عاشق شمرده میشود ۳ - معنی بیت: از بهره رسانی کرم و رادخوئی نومید مباش چه خوی نیک و کریمانه یار خطاها را عفو میکند و بر بیدلان رحمت می آورد ۴ - معنی بیت: دل در مجمع یاد محبوب پیوسته نشسته است، بامیدی که از گیسوی یارگرهی باز کند و دستی در آن خم زلف زند ۵ - مشاطه: بفتح اول و تشدید دوم آرایشگر - معنی بیت: ترا که خداوند زیبا آفریده است و بخت بلند تو در خانه آراسته توفیق جای دارد دیگر نیازی نیست که آرایشگر بآراستن تو پردازد، بگفته سعدی در دیباچه گلستان: «حاجت مشاطه نیست روی دلارام را» ۶ - بیفش: ناپ و خالص، صفت مرکب از بی (پیشوند سلب و نفی) + فش بفتح اول در سیاق فارسی بمعنی آلودگی و نساپاکی، می موصوف ۷ - در نمی باید: ضرورت ندارد - معنی مصراع: اینک جز دل آسوده چیزی لازم و ضروری نیست ۸ - جمیله: بفتح اول زیبا مؤنث جمیل ۹ - مخدره: بضم اول و فتح دوم تشدید سوم مفتوح پرده نشین، اسم مفعول از تخدیر، مصدر باب تفعیل، صفت جانشین موصوف (عروس) - معنی بیت: عروس دنیا زیباروئی است اما بهوش و آگاه باش که این پرده نشین دل را بیعان زناشوئی با کسی بسر نمیرد: سعدی گوید:

دنیا زنی است عشوه گر و دلستان ولی با هیچکس بسر نبرد عهد شوهری

۱۰ - معنی بیت: با عجز و نیاز گفتم: ای مه جبین، اگر با یک بوسه شکرین خسته دلی از تو بآرامشی

برسد، ترا زبانی نخواهد داشت ۱۱ - خدایرا میسند: ترا بخدا سوگند راضی مشو ۱۲ - ماه: در اینجا

باستعاره مراد یا ماهروی است ۱۳ - بیالاید: آلوده سازد.

غزل ۲۳۱

گفتم: غم تو دارم^۱. گفتا: غمت سر آید
 گفتم که ماه من شو. گفتا: اگر بر آید^۲
 گفتم: ز مهرورزان^۳ رسم وفا بیاموز
 گفتا: زخو برویان ایسن کار کمتر آید^۴
 گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم
 گفتا که شبروست او از راه دیگر آید^۵
 گفتم که بوی زلفت گمراه عالم کرد
 گفتا: اگر بدانی، هم اوت رهبر آید^۶
 گفتم: خوشا هوائسی کز باد صبح خیزد
 گفتا: خنک نسیمی کز کوی دلبر آید
 گفتم که نوش لعلت^۷ ما را بآرزو کشت
 گفتا: تو بسدگی کن کو بنده سرور آید
 گفتم: دل رحیمت^۸ کی عزم صلح دارد؟
 گفتا: مگوی با کس تا وقت آن در آید^۹
 گفتم: زمانِ عشرت دیدی که چون سر آمد؟
 گفتا: خموش حافظ کاین غصه هم سر آید^{۱۰}

وزن غزل ۲۳۱: مفعول فاعلان مفعول فاعلان (بحر مضارع منمن اهرج)

۱ - غم تو دارم: باندوه جدائی تو گرفتارم ۲ - معنی مصراع: بیار گفتم که ماه تابان شب نار من باش، پاسخ داد اگر دست دهد و ممکن شود ۳ - مهرورزان: عاشقان ۴ - این کار کمتر آید: این کار هرگز ساخته نیست، کمتر قید تقلیل در اینجا مفید نفی مطلق ۵ - معنی بیت: بیار خطاب کردم که صورت خیالی ترا در عرصه فکر راه نخواهم داد. پاسخ داد که خیال من شبگردی عیار و چابکدست است و بطریق دیگر در آید و دل از تو بر باید ۶ - معنی بیت: بیار گفتم که بوی دلفریب گیسوی تو مرا بیراهه در جهان کشید، پاسخ داد: اگر آگاه شوی این گمراهی عین راه یافتگی است و خودمایه راهنمایی تو خواهد گشت؛ شاید مراد از بوی زلف

باستعاره علائق و دل‌بستگی‌های بسیار این جهانی باشد یعنی سرانجام این کثرت ترا به وحدت رهبری خواهد کرد ۷- نوش لعل: باستعاره مراد لب لعل نوشین - معنی بیت: بیار گفتم: لب لعل نوشین تو ما را در اشتیاق هلاک کرد. پاسخ داد نو همچنان در خدمت و طاعت بکوش که لب من آئین دلجوئی از خدمتگزاران را نسیک میداند؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند
 ۸- رحیم: بفتح اول مهربان صفت دل ۹- درآید: فرارسد ۱۰- معنی بیت: دم در کش که اندوه
 پایان رسیدن روزگار عشرت نیز سپری خواهد شد و بار دیگر ایام وصال فراز آید: در این غزل صنعت سؤال و جواب مراعات شده است.

غزل ۳۳۲

بر سرِ آنم^۱ که گر زدست برآید
 دست بکاری زخم که غصه سرآید
 خلوتِ دل^۲ نیست جایِ صحبتِ اَضداد
 دیو چو بیرون رود، فرشته درآید
 صحبتِ حکامِ ظلمتِ شبِ یلداست^۳
 نور زخورشید جوی، بو که برآید
 بر درِ اربابِ بی‌مروتِ دنیا
 چند نشینی که خواجه کی بدر آید؟^۴
 ترکِ گدائی مکن که گنج بیابی
 از نظرِ رهروی که درگذر آید^۵
 صالح و طالح^۶ متاعِ خویش نمودند
 تا که قبول افتد و که در نظر آید؟
 بلبلِ عاشق تو عمرخواه که آخر
 باغ شود سبز و شاخِ گل بر آید^۷
 غفلتِ حافظِ درین سراچه^۸ عجب نیست
 هر که بمیخانه رفت، پیخیر آید

وزن غزل ۲۳۲: مفتعلن فاعلات مفتعلن فع (بحر منسرح مثنی مطوی منهور)

۱ - بر سر آتم: در این اندیشه‌ام و عزم آن دارم ۲ - خلوت دل: سرای یا خانه دل، تشبیه صریح ۳ - اضداد: بفتح اول و سکون دوم جمع ضد بمعنی ناهمتا و مخالف، در صفحه ۲۵۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد، اغیار «بجای» اضداد، آمده که بر متن ترجیح دارد. اغیار بفتح اول و سکون دوم بیگانگان جمع غیر - معنی بیت: خانه دل جای همشینی ناهمتایان یا بیگانگان نیست، چون شیطان را که مظهر خیالهای خام و هوسهای باطل است از خود راندی، فرشته آرامش و نیکوکاری و نیک اندیشی در سرای دل تو جای گزیند و ضمیر تو بنور حق روشن شود ۳ - یلدا: بفتح اول و سکون دوم شب آغاز زمستان که درازترین شب سال است - معنی بیت: همشینی با فرمانروایان ستمگر تاریکی و سردی شب یلداست، فروغ از آفتاب حقیقت یا ضمیر پیر روشنندل بجوی باشد که این مهر جهانتاب طلوع کند ۴ - معنی بیت: بر آستان سرای مهتران ناجوانمرد این جهان تا کی مقیم باشی که خانه خدا بیرون آید و شاید بتواضعی کند و منتهی نهد ۵ - معنی بیت: خواهندگی و سوال از روشن ضمیران را از یادمیر، تا باشد که گنج سعادت را بعنایت و مدد سالکی که بر تو گذار کند، بدست آوری ۶ - طالع: بکسر سوم بدکردار - معنی بیت: نیکوکار و بدکردار کمالا و بضاعت خود را عرضه کردند تا ببینیم که خداوند کدام یک از این دو را می‌سندد و بنظر عنایت می‌نگرد؛ مقصود آنست که شاید صالح بفرور عبادت از درگاه حق رانده شود و طالع بسبب توبه بخشوده آید ۷ - بر آید: ببار آید و شکفته شود ۸ - سراچه: سرای خرد و کوچک، مصغر سرای با استعاره مقصود گیتی یا دنیا - معنی بیت: در این دنیا ناآگاهی حافظ از پایان کار شگفت نباشد، چه هر کس در می‌کند جهان فرودین بساده هوی و هوس نوشید، مست و غافل گردد.

غزل ۲۳۳

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید

یا تن رسد بجانان یا جان زتن بر آید^۱

بگشای تربتم^۲ را بعد از وفات و بنگر

کز آتش درونم^۳ دود از کفن بر آید

بنمای رخ که خلقی واله^۴ شوند و حیران

بگشای لب که فریاد از مرد و زن^۵ بر آید

جان بر لبست و حسرت در دل که از لباش

نگرفته هیچ کامی، جان از بدن بر آید

از حسرت دهانش آمد بتنگ جانم

خود کام تنگدستان کی زان دهن بر آید؟^۶

گویند ذکرِ خیرش در خیلِ عشقبازان^۷

هر جا که نامِ حافظ در انجمن برآید

وزن غزل ۲۳۳: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بهر مضارع مثنیٰ اخرب)

۱ - معنی بیت: از خواستن و جستن باز نمی‌نشینم تا کامرواشوم و آرزوی من اینست که یا تن بوصول معشوق رسد و یا در این راه جان سپارم که آن کمال مطلوب عاشق است ۲ - تربت: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم خاک و مجازاً بر گور اطلاق میشود ۳ - آتش درون: آتش دل ۴ - واله: بکسر لام شیفته سرگشته، اسم فاعل از وله بفتح اول و دوم ۵ - مرد وزن: مقصود همه مردم است ۶ - معنی بیت: از دریغ و اندوه خوردن بر بوسه نگرفتن از دهان او دلم گرفت و جانم ملول شد. آیا دهان نوشین وی مراد این تهیدستان را چه زمان بر آورده خواهد ساخت؟ ۷ - خیل عشقبازان: بفتح اول و سکون دوم گروه مهرورزان - معنی بیت: هر جا اسم حافظ در گروه عاشقان برده میشود از وی بنیکی در محفل یاد میکنند.

غزل ۲۳۴

چو آفتابِ می^۱ از مشرقِ پیاله برآیدزباغِ عارضِ ساقی^۲ هزار لاله برآیدنسیم در سرِ گل بشکند گلاله^۳ سنبل^۴

چو از میانِ چمن بویِ آن گلاله برآید

حکایتِ شبِ هجران نه آن حکایتِ حالِ است

که شمه^۵ زبانش بصد رساله^۶ برآید

زگرد خوانِ نگونِ فلک طمع نتوان داشت

که بسی ملالتِ صد غصه یک نواله برآید

بسمی خود نتوان بردی بی بگو هر مقصود

خیال باشد کاین کار بی حواله برآید^۸

گرت چو نوحِ نبی صبر هست در غمِ طوفان

بلا بگردد و کامِ هزار ساله برآید^۹

نسیم زلفِ تو چون بگذرد بترتِ حافظ

زخاکِ کالبدش صد هزار لاله برآید

وزن غزل ۲۳۴: مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن (بحر مجتث مشمن مضبون)

۱ - آفتاب می: خورشید باده، تشبیه صریح، چنین است مشرق بیاله و باغ عارض (چهره) - معنی بیت: چون خورشید باده از مطلع ساغر بردهد، از یرتو می در گلزار چهره ساقی هزار لاله سرخ روید ۳ - کلاله سنبل: بضم اول زلف پیچیده و کاکل مجعد - معنی بیت: همینکه از میان گلزار بوی خوش زلف مجعد معشوق برخیزد، باد بهاری گیسوی سنبل را برای خوار داشتن و حقیر شمردن بر تارک گل میکوبد که شما را نرسد که در برابر زلف یار جلوه فروشید ۴ - شمه: بفتح اول و تشدید دوم یکبار بوئین و مجازاً بمعنی اندک و کم ۵ - رساله: بکسر اول کتاب ۶ - برآید: بگنجد ۷ - گردخوان: سفره مدور، گرد صفت مقدم خوان موصوف - معنی بیت: امید نتوان داشت که از سفره مدور واژگون چرخ بی رنج صد اندوه بک لقمه نصیب شود ۸ - معنی بیت: بکوشش خود نمیتوان بگنج مراد رسید، این تصور باطلی بیش نیست که حاجت بنده بی حواله و یرات عالم غیب میسر گردد، از این بیت ظاهراً اعتقاد بجزیر نمایان است ۹ - معنی بیت: اگر مانند نوح پیامبر در اندوه طوفان جهانگیر شکیبائی توانی کرد، بلا و محنت سپری شود و دفع گردد و مرادی که هزار سال بانتظار رسیدن آن بودی، دست دهد، مولوی گوید:

نوح نهصد سال دعوت مینمود ندیدم انکار قومی میفزود
هیچ از گفتن عنان واپس کشید؟ هیچ اندر غار خاموشی خسزید؟

غزل ۲۳۵

زهی خجسته زمانی که یار باز آید

بکام غمزدگان غمگسار باز آید

به پیش خیل خیالش کشیدم ابلق چشم^۱

بدان امید که آن شهسوار باز آید

اگر نه در خم چوگان او رود سر من

ز سر نگویم و سر خود چه کار باز آید؟^۲

مسقیم^۳ بر سر راهش نشسته ام چون گرد

بدان هوس که بدین رهگذار باز آید

دلی که با سر زلفین او^۴ قراری داد

گمان مبر که بدان دل قرار بناز آید

چه جورها که کشیدند بلبلان از دی

بسوی آنکه دگر نوبهار باز آید

زنقش بندِ قضا^۱ هست امید آن، حافظ

که همچو سرو بدستم نگار بازآید

وزن غزل ۲۳۵: مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فع لن (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - زهی: بفتح اول خوشا و نیکا، از اصوات یا شبه فعل است برای تحسین و تنگتنی ۲ - ابلق

چشم: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم اسب سیاه و سپید رنگ دیده، تشبیه صریح - معنی بیت: اسب سیاه و سپید دیده را بسوی موکب خیال وی رهبری کردم باین امید که آن یکتاسوار ماهر عرصه حسن برین مرکب سوار شود و بازگردد، مقصود آنکه یار بازآید و قدم بر چشم ما نهد.

۲ - معنی بیت: اگر سر من گوی چوگان محبت وی نشود، دیگر از سر سخنی بر زبان نمیآورم که

یکاری نمی آید؛ سعدی گوید:

سر که نه در راه عزیزان بود بار گران است کشیدن بدوش

۳ - مقیم: بضم اول پیوسته، قید زمان ۴ - زلفین او: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم زلف یا

گیسوی یار - معنی بیت: آن دل که با سر زلف تو عهدی بست، میندار که دیگر قرار و آرام یابد ۵ - نقش بند قضا: صورتگر یا نقاش تقدیر، تشبیه صریح - معنی بیت: ای حافظ، از صورتگر تقدیر این طمع دارم که نگار سرو قامت من بار دیگر با من دست در دست نهد و بازگردد.

غزل ۲۳۶

اگر آن طایرِ قدسی^۱ زدم بازآید

عمرِ بگذشته پیرانه سرم بازآید

دارم امید برین اشکِ چو باران که دگر

برقِ دولت^۲ که برفت از نظرم بازآید

آنکه تاجِ سرِ من خاکِ کفِ پایش بود

از خدا می طلبم تا بسم بازآید^۳

خواهم اندر عقبش رفته، بیارانِ عزیز

شخصم^۴ ارباز نیاید، خرم بازآید

گر تارِ قدمِ یارِ گرامی نکند

گوهرِ جان بچه کارِ دگرم بازآید؟

کوسِ نو دولتی^۵ از بامِ سعادت^۶ بززم
 گر بینم که مه نو سفرم باز آید
 مانعش غلغلِ چنگست و شکر خوابِ صبح
 ورنه گر بشنود او سحرم، باز آید^۷
 آرزومندِ رخِ شاهِ چو ماهم، حافظ
 همتی تا سلامت زدم باز آید^۸

وزن غزل ۲۳۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - طایر: بکسر سوم پرانده، اسم فاعل از طیران - طایر قدسی: پرندۀ جهان پاک با استعاره مراد یار فرشته خوی، موصوف و صفت - معنی بیت: اگر آن پرندۀ جهان پاک، یار فرشته خوی من باز گردد، زندگانی سپری شده در ایام پیری بمن باز خواهد گشت و از نو جوان خواهم شد ۲ - برقی دولت: فروغ ستارهٔ بخت و اختر اقبال، استعارهٔ مکنیه - معنی بیت: بسر شک باران آسای خود امید بسته‌ام که از تأثیرش بار دیگر فروغ اختر بخت و اقبال یار که از دیده‌ام ناپدید شد، باز گردد ۳ - معنی بیت: یاری که از عزت و شکوه غبار قدمش را افسر تارک خود می‌شمرم، از خداوند می‌خواهم که باز بیدار من آید ۴ - شخص: بفتح اول و سکون دوم کالبد آدمی یا تن او، وجود، خود - معنی بیت: بدنبال یار خواهم شناخت و اگر من خود بنزد دوستان باز نگردم خبر من میرسد که در طلب مقصود جان سپردم ۵ - کوسِ نو دولتی: نقارهٔ پادشاهی نویافته، مقصود پنج نوبت سلطنت زدن است که در اوقات نمازهای پنج‌گانه بر درگاه پادشاهان نقاره می‌زدند ۶ - بام سعادت: بام قصر نیکبختی، استعارهٔ مکنیه - معنی بیت: اگر بنگرم که ماه رخسار تازه سفر کردهٔ مسن بساز مسگرده، بشادی باز آمدنش پنج نوبت اقبال و پادشاهی نویافته را بر بام سرای نیکبختی می‌زنم ۷ - معنی بیت: خروش چنگ و خواب شیرین میگساری بامدانی ویرا از آمدن باز داشته است والا اگر آه سحری مسن بگوش وی میرسد بیگمان باز می‌گشت ۸ - معنی بیت: ای حافظ، مشتاق دیدار چهرهٔ ماه منظر پادشاهم، دعائی و عنایتی کن تا بی‌آسیب و گزند بخانه من قدم رنجه کند.

غزل ۲۳۷

نفس برآمد و کام از تو بر نمی‌آید
 فغان که بختِ من از خوابِ در نمی‌آید^۱
 صبا بچشمِ من انداختِ خاکی از کوش
 که آبِ زندگی در نظر نمی‌آید^۲

قدر بلند ترا تا ببر نمی‌گیرم

درختِ کام^۱ و مرادم ببر نمی‌آید

مگر بروی دلارایِ یارما ورنی

بهیچ وجهِ دگر کار بر نمی‌آید^۲

مقیمِ زلفِ تو شد دل که خوش سوادی^۵ دید

وزان غریبِ بلاکش خبر نمی‌آید

زشتِ صدق^۶ گشادم هزار تیرِ دعا

ولی چه سود؟ یکی کارگر نمی‌آید

بسم حکایتِ دل هست^۷ با نسیمِ سحر

ولی ببختِ من امشب سحر نمی‌آید

درین خیال بسر شد زمانِ عمر و هنوز

بلائی زلفِ سیاهت بسر نمی‌آید^۸

ز بس که شد دلِ حافظِ رمیده از همه کس

کنون زحلقهٔ زلفت بدر نمی‌آید^۹

وزن غزل ۲۳۷: مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فع لن (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم)

- ۱ - معنی بیت: نفسم برید و جانم بلب رسید و مرادم از تو حاصل نشد. فریاد که طالع ناسازگار من از خواب غفلت بیدار نمیشود
- ۲ - معنی بیت: باد بهاری غباری از کوی یار بدیدهٔ من افکند، چنانکه از آن پس چشمهٔ آب بفا در برابر خاک کوی محبوب در چشم من ببقدر آمد
- ۳ - درخت کام و مراد: تشبیه صریح - معنی بیت: تا بالای افراشته ترا در آغوش بگیرم، نهال آرزو و مقصود من بارور نمی‌شود
- ۴ - معنی بیت: جز آنکه رخسار دلجوی و دلارام یارمدم کند و گر نه بهیچ طریق دیگر کار ما سامان نمی‌پذیرد
- ۵ - سواد: بفتح اول سیاهی و حوالی شهر و نیز بمعنی کشور و شهر، در اینجا بایهام معنی آخر مراد است - معنی بیت: دل در شکنج گیسوی تو جای گزید که شهری یا جایگاهی دلپذیرست و از آن آوارهٔ محنت آزموده (دل) دیگر خبری نمیرسد
- ۶ - شست: بفتح اول و سکون دوم زهگیر و آن انگشتری ماندنی است که از استخوان سازند و در انگشت ابهام کنند و در وقت کمانداری زه کمان را بدان گیرند و آنرا باعتبار انگشت ابهام شست میگویند (برهان قاطع) - شست صدق: زهگیر کمان راستی، استعارهٔ مکنیه - معنی بیت: از زهگیر کمان راستی و نیت درست هزار ناوک دعا افکندم، اما فایده‌ای نکرد و یکی مؤثر نیفتاد و بآماج مراد نرسید
- ۷ - بسم حکایت دل

هست: بسیار داستان دل مراست، مضمیر متصل، متمم مستند ۸ - معنی بیت: درین تصور باطل زندگانی سپری شد و محنت دور ماندن از گیسوی سیاه تو هنوز پایان نمی‌پذیرد و دست عاشق بزلف تو نمیرسد ۹ - معنی بیت: دل حافظ چنان از بیوفاتی همگان گریزان شد که اینک در خم گیسوی تو مقیم ماند و ازین جای خوش بیرون نمی‌آید.

غزل ۲۳۸

جهان بر ابرویِ عید^۱ از هلال و سمه^۲ کشید
 هلالِ عید در ابرویِ یار بساید دید
 شکسته گشت چو پستِ هلال قامتِ من
 کمانِ ابرویِ یارم چو و سمه باز کشید^۳
 مگر نسیمِ خطت صبح در چمن بگذشت
 که گلِ بویِ تو بر تن چو صبح جامه درید^۴
 نبود چنگ و ریاب^۵ و نید^۶ و عود^۷ که^۸ بود
 گل و جسود من آغشته گلاب و نسید
 بیا که با تو بگویم غمِ ملالتِ دل
 چرا که بی تو ندارم مجالِ گفت و شنید^۹
 بهای وصلِ تو گر جان بود خریدارم
 که جنسِ خوب مبصر^{۱۰} بهر چه دید، خرید
 چو ماهِ رویِ تو در شامِ زلف^{۱۱} میدیدم
 شبم برویِ تو روشن چو روز می‌گردید
 بلب رسید مرا جان و بر نیامد کام
 بسر رسید امید و طلب بسر نرسید^{۱۲}
 زشوقِ رویِ تو حافظ نوشت حرفی چند
 بخوان ز نظمش و در گوش کن چو سروارید^{۱۳}

- ۱ - ابروی عید: ابروی عروس عید، استعارهٔ مکنیه ۲ - وسمه: بفتح اول و سکون دوم گیاهی است که بدان ابرو و موی را خضاب میکردند - معنی بیت: عالم ابروی عروس عید را بارنگ و خضاب هلال آرایش داد، ماه نوسب عید را با دیدار ابرو و روی دلارای او نو باید کرد ۳ - معنی بیت: چون ابروی کمانی یار دوباره با خضاب خود را آرایش داد، بالای من از حسرت مانند خمیدگی ماه یکسبه دو تا گشت ۴ - معنی بیت: شاید نسیم سبزهٔ عذار تو بامداد بر چمن گذاری کرد که گل از شوق بیوی خوش تو مانند صبح گریبان چاک زد ۵ - رباب: بفتح اول سازی است زهی مانند طنبور ۶ - نبید: بفتح اول شراب ۷ - عود: چوب سیاه رنگ درختی است بومی چین و هند که در وقت سوختن بوی خوش دهد ۸ - که: حرف ربط بمعنی آنگاه که - معنی بیت: آنگاه که گل هستی مرا در ازل با گلاب محبت و بادهٔ معرفت می سرشتند، نشانی از اسباب طرب یعنی چنگ و رباب و شراب و عود خوشبوی در عالم نبود ۹ - معنی بیت: بشتاب تا اندوه دلتنگی را با تو در میان نهم، چه جدا از تو با کسی مرا فرصت و حال سخن گفتن نیست: سندی گوید: در هیچ موضع سرگفت و شنید نیست الا در آن مقام که ذکر شما رود
- ۱۰ - مبصر: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مکسور در سیاق فارسی بیشتر بمعنی اهل بصیرت و بینا و بصیر اسم فاعل از بصیر بمعنی بیناگردانیدن - معنی بیت: اگر وصال تو بقیامت جان میسر شود، میخرم چه صاحب بصیرت کالای مرغوب را بهر مقدار یافت خریداری کرد ۱۱ - شام زلف: تشبیه صریح ۱۲ - نرسید: پایان نیافت و انقطاع پذیرفت ۱۳ - معنی بیت: حافظ در آرزوی دیدار تو سخنی چند نگاشت، از شعرش چیزی بخوان و ازین سلک گهر مرواریدی آویزه گوش کن: سندی گوید: سخن سندی بشنو که تو خود زبانی مروارید خاصه آنوقت که در گوش کنی مروارید

غزل ۲۳۹

- رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
وظیفه^۱ گر برسد، مصرفش گلست و نید
صفیر^۲ مرغ برآمد، بط^۳ شراب^۴ کسجاست؟
فغان فتاد به بلبل، نقاب^۵ گل که کشید؟
زمیوه‌های بهشتی چه ذوق دریابد؟
هرآنکه سیب زرخدان^۶ شاهدهی نگزید^۷
مکن زغصه شنکایت که در طریق طلب
براحتی نرسید، آنکه زحمتی نکشید^۸

ز روی ساقی مهوش گلی بسچین امروز
 که گردِ عارضِ بستانِ خطِ بنفشه دمید^۶
 چنان کرشمه ساقی دلم زدست ببرد
 که با کسی دگرم نیست برگِ گفت و شنید^۷
 من این مرقع رنگین^۸ چو گل بخواهم سوخت
 که پیرِ باده فروشش بجرعه نخريد
 بهار میگذرد دادگسترا^۹ درباب
 که رفت موسم و حافظ هنوز می نچشید

وزن غزل ۲۳۹: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلات (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

- ۱ — وظیفه: مقرری و راتبه — معنی بیت: بشارت آمد که بهار فرا رسید و سیزه روئید، اگر مقرری و وجه معاش داده شود، صرف گل و باده خواهد شد ۲ — صغیر: بفتح اول آواز ۳ — بط شراب: بفتح اول صراحی شراب که بشکل بط (نوعی مرغابی) ساخته میشود — معنی بیت: آواز پرندگان برخاست، شیشه باده کجاست؟ بلبل بفریاد آمده است که رو بند گل، معشوق او را که از چهره برداشت و بوی دست درازی کرد؟ ۴ — معنی بیت: هر کس که سیب چانه یار زیبایی را نتواند با انتخاب نکرد، در آن جهان از میوه های بهشت مزه ای در نخواهد یافت ۵ — معنی بیت: از اندوه و نگرانی شکوه مکن که در راه جستن مطلوب آنکه رنجی نبرد، با سایشی دست نیافت ۶ — معنی بیت: اکنون که بر پیرامون رخسار باغ بنفشه چون خط سبز عذار یار روئید، تو هم از گلزار چهره ساقی مه سیمای گل بوسه ای بچین و از وصل یار کامی بجوی ۷ — برگ گفت و شنید: بفتح اول و سکون دوم قصد و پروای گفتگو — معنی بیت: بدانگونه ناز و غمزه ساقی دل از من ریود که با هیچکس جز وی قصد گفتگو ندارم ۸ — مرقع رنگین: خرقة یا دلق رنگارنگ — مرقع: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح پاره بر پاره دوخته، اسم مفعول از ترقیع بمعنی رقه بر رقه دوختن — معنی بیت: من این دلق وصله بر وصله رنگارنگ را مانند گل که در آتش خود میسوزد، خواهم سوخته، چه پیر میبکده معرفت این خرقة را ببهای یک جرعه (یک آشام) می هم نپذیرفت؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:
 از بس که دست میگزرم و آه میگویم آتش زدم چو گل بتن لخت لخت خویش
- ۹ — دادگسترا: ای دادگر، صفت جانشین موصوف (پادشاه)

غزل ۲۴۰

ابرِ آذاری^۱ برآمد، بادِ نوروزی وزید

وجه می میخواهم و مطرب، که میگوید: رسید؟

شاهدان در جلوه و من شرمسارِ کیسه‌ام
 بارِ عشق و مفلسی^۲ صعب^۳ است، می‌باید کشید
 قحطِ جودست^۴، آبروی خود نمی‌باید فروخت
 باده و گل از بهای خرقه می‌باید خرید
 گوئیا خواهد گشود از دولت‌م کاری که دوش
 من همی کردم دعا و صبح صادق می‌دمید^۵
 بسا لبی و صد هزاران خنده آمد گل‌بباغ
 از کریمی گوئیا در گوشه بسوئی شنید^۶
 دامنی گر چاک شد در عالم رندی چه باک؟
 جامه در نیکنامی نیز می‌باید درید^۷
 این لطایف^۸ کز لب لعل تو من گفتم که گفت؟
 وین تطاول^۹ کز سر زلف تو من دیدم که دید؟
 عدلِ سلطان^{۱۰} گر نپرسد حال مظلومانِ عشق
 تیرِ عاشق کش ندانم بر دلِ حافظ که زد؟
 این قدر دانم که از شعرِ ترش خون می‌چکد^{۱۱}

وزن غزل ۲۴۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بهر رمل مثنی مفعول)

۱ - ابر آذاری: موصوف و صفت نسبی - آذاری: مدت ماندن آفتاب در برج حوت (ماه اسفند) و آن ماه ششم است از ماههای رومی (نقل از آندراج) - معنی بیت: ابر بهاری نمایان شد و نسیم فروردین بجنبش آمد. من در جستجوی زروسیم برای خرید باده و دامن دستمزد برانگرم، کدام جوانمرد میگوید: نیازت برآورده شد؟ ۲ - مفلسی: افلاسی یا تنگدستی ۳ - صعب: بفتح اول و سکون دوم دشوار - معنی بیت: زیباییان حسن نمائی میکنند و من از تهیدستی شرمنده‌ام، مهرورزی با تنگدستی کاری دشوار است و این بار گران را باید برد ۴ - قحط جود: بفتح اول و سکون دوم خشکسال بخشش - معنی بیت: خشکسال بخشش است، نباید آبروی خویشتن را بامید واهی احسان کسان از دست داد. شراب و گل را بقیمت فروش دلق خود باید خریداری کرد ۵ - معنی بیت: پنداری از بخت نیک گرهی از کارم بساز خواهد شد و گشایشی خواهم یافت چه من دعا می‌کردم و همانگاه صبح راستین طلوع می‌کرد و با دعای من نفس میزد و آمین

میگفت ۶ - معنی بیت: گل با لیبی که بر آن صد هزار تبسم نقش بسته بود، به گلستان خرامید؛ پنداری از راد مردی در مکانی بوئی برد و خبری شنید که دست بکرم گشاده است؛ صفت حسن طلب ایهام آمیز در این بیت بکار رفته ۷ - معنی بیت: اگر دامن تقوایی در جهان قلندری و عیاری پاره شد، جای نگرانی نیست، باید جامه‌ای هم در حسن شهرت فرسوده کرد یعنی مدتی را بنیک نامی باید گذراند ۸ - لطایف: بفتح اول خوبها و چیزهای نیکو جمع لطیفه ۹ - تطاول: بفتح اول دراز دستی، مصدر باب تفاعل - معنی بیت: این نکته‌های آبدار که از لب لعل فام تو من بیان کردم کسی ناکتون نگفته است و این بیداد و دراز دستی که از گیسوی تو بر من رفت بر کسی هرگز نرفته است ۱۰ - سلطان: در اینجا پادشاه ملک دل مقصود است - معنی بیت: اگر داد شهریار کشور دل حال ستمدیدگان کوی عشق را جويا نشود، از این پس عزلت گزیدگان مظلوم امید راحت و فراغت نتوانند داشت ۱۱ - معنی بیت: نمیدانم ناوک هلاک بر دل حافظ عاشق پیشه که انداخت ولی این مقدار میدانم که از شمر خوش و نغزوی قطره قطره خون دل دروان بود.

غزل ۲۴۱

معاشران زحریفِ شبانه^۱ یاد آرید

حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید
بوقتِ سرخوشی از آه و ناله^۲ عشاق

بصوت و نغمه^۳ چنگ و چفانه یاد آرید

چو لطفِ باده کند جلوه در رخ ساقی

زعاشقان بسرود و ترانه یاد آرید^۴

چو در میانِ مراد^۵ آورید دستِ امید

زعهدِ صحبتِ ما در میانه یاد آرید

سمندِ دولت^۶ اگر چند سر کشیده رود

زهرهان بسرِ تازیانه یاد آرید^۷

نمی‌خورید زمانی غمِ وفاداران

زبی و فانی دورِ زمانه یاد آرید^۸

بوجهِ مرحمتِ ای ساکنانِ صدرِ جلال

ز رویِ حافظ و این آستانه یاد آرید

وزن غزل ۲۴۱: مفاعلهن فملائن مفاعلهن فملائن (بحر مجتث مشمن مخبون اصلم مسیخ)

۱ - معاشر: بضم اول همنشین، اسم فاعل از معاشرت ۲ - حریف شبانه: هم پیشه و مصاحب شب، موصوف و صفت نسبی - معنی بیت: ای همنشینان، از مصاحب بزم شبانه خود یاد کنید و حرفهائی که خدمت با اخلاص بشما برای من (حافظ) مقرر داشته است، بفراموشی مسپارید ۳ - چقانه: بفتح اول نام سازبست که مطربان نوازند و بعضی گویند ساز قانون است (برهان قاطع) - معنی بیت: هنگام مستی و شادی با آوای چنگ و نوای قانون یادی از دم جانسوز و افغان عاشقان کنید و آهنگی بیاد ما بیدلان بنوازید ۴ - معنی بیت: چون صفای می از چهره ساقی پرتو افکن شود، از مهرورزان با سرود و ترانه ای یاد کنید ۵ - میان مراد: کمر شاهد مقصود، استعاره مکنیه و همچنین است دست امید - معنی بیت: چون دست امید در کمر شاهد مقصود زدید از پیمان دوستی و آشنائی در آن اثناء یاد کنید ۶ - سمند دولت: بفتح اول و دوم و سکون سوم مرکب اقبال یا اسب بخت، تشبیه صریح ۷ - سر کشیده: گردن افراشته، قید حالت یا حال برای سمند ۷ - سر تازیانه یاد آید: ظاهراً بکنایه مقصود بکرم باشماره یاد کردن است؛ سر تازیانه بخشیدن و دادن چیزی را باشماره سر تازیانه عطا فرمودن و نیز از سر تازیانه دادن بمعنی باشماره تازیانه بخشیدن در لغت نامه دهخدا ضبط است - معنی بیت: اگر چه توسن بخت گردن افراشته می رود ولی شما از همراهِ خود بکرم (باشماره تازیانه) یادی کنید ۸ - معنی بیت: یک لحظه بضمخواری یاران وفا پیشه نمی بردازید، آخر از پیمان شکنی گردش روزگار هم یادی کنید ۹ - معنی بیت: ای مقیمان پیشگاه عظمت و بزرگی از آن زمان که حافظ بر این آستانه چهره بارادت میسود بشیوه مهربانی یاد کنید.

غزل ۲۴۲

بیا که رایست منصور^۱ پادشاه رسید
 نسوید فتح^۲ و بشارت بمهر و ماه رسید
 جمال بخت ز روی ظفر^۳ نسقاب انداخت
 کمال عدل بفریاد دادخواه رسید
 سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد^۴
 جهان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید
 ز قاطعان طریق^۵ ایسن زمان شوند ایمن
 قوافل دل و دانش^۶ که مرد راه^۷ رسید
 عزیز مصر^۸ بر غم^۹ برادران غبور
 ز قعر چاه برآمد، باوچ ماه رسید

کجاست صوفیِ دَجَّالِ فعلٍ^{۱۱} ملحدِ شکل^{۱۲}
 بگو بسوز که مهدیِ دینِ پناه^{۱۳} رسید
 صبا بگو که چها بر سرمِ درین غمِ عشق^{۱۴}
 ز آتشِ ز سوزان و دودِ آه رسید
 ز شوقِ رویِ تو شاها بدین اسیرِ فراق
 همان رسید کز آتشِ بزرگِ کساک^{۱۵} رسید
 مرو بخواب که حافظِ ببارگاهِ قبول^{۱۶}
 زوردِ نیم شب و درسِ صبحگاه رسید

وزن غزل ۲۴۲: مفاعِلن فمَلاتن مفاعِلن فمَلات (بحر مجتث منمن مخبون مقصور)

- ۱ - رایث منصور پادشاه: درفش پیروزمند شاه، در ضمن بایهام مقصود درفش شاه منصور از سلسله آل مظفر (۷۹۰ - ۷۹۵) ۲ - نوید فتح: بضم اول و کسر دوم مزده پیروزی و گشایش - معنی بیت: بشتاب که درفش پیروزمند شهریار فراز آمد و خبر خوش فتح و گشایش و مزده پیروزی بخورشید و ماه بر شد ۳ - روح ظفر: چهره شاهد پیروزی، استعاره مکنیه - معنی بیت: نسیکبختی پرده از چهسره شاهد پیروزی برگرفت، و تمام عدل یاداد کامل فریادرس مستعیدگان و دادخواهان شد ۴ - ماه: بااستعاره مقصود ماه سفر کرده یا پادشاه است - معنی بیت: این زمان فلک گردش دلپذیری آغاز میکند که ماه سفر کرده فراز آمد و گیتی اینک براد دل خود دست می یابد که پادشاه کامیاب گشت ۵ - قاطعان طریق: راهزنان ۶ - قوافل: بفتح اول کاروانها جمع قافله - قوافل دل و دانش: تشبیه صریح ۷ - سرد راه: سالک و رهبر راه شناس و شایسته رهبری - معنی بیت: کاروانهای عرفان و علم از رهزنان تعصب و جهل اکنون در امان مانند که رهبری شایسته و راه شناس پدیدار آمد ۸ - عزیز مصر: بفتح اول وزیر ملک مصر در اینجا مراد یوسف پیامبر است که بهزیزی رسید ۹ - رغم: بفتح اول و سکون دوم ناپسندی و ناخواه ۱۰ - غیور: بفتح اول رشگناک و متعصب - معنی بیت: وزیر ملک مصر حضرت یوسف بناخواه برادران رشگناک و متعصب از تک چاه بیرون آمد و از عزت به بلندترین نقطه فلک ماه دست یافت، نگاه کنید بقرآن مجید سوره یوسف (آیه ۱۱) ۱۱ - دجال فعل: بفتح اول و تشدید دوم ناراست کردار فریبنده، صفت ترکیبی از صفت و اسم، صوفی موصوف - دجال: فریبنده و تلبیس کننده و دروغگو و لقب مسیح کذاب که در آخر زمان ظاهر شود و دعوی الهیت کند (نقل از آنندراج) ۱۲ - ملحد شکل: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم فاسق روی، صفت، صوفی موصوف ۱۳ - دین پناه: حامی و پشتیبان دین، صفت مهدی - معنی بیت: پیشمینه پوش ناراست کردار و فریبنده و فاسق روی از دین برگشته پیام بده که در آتش اندوه بگداز چه حضرت مهدی آخر زمان حامی دین حق ظهور کرد ۱۴ - غم عشق: اضافه بیانی (توضیحی) ۱۵ - بزرگ کساک:

پرگاه ۱۶ - بارگاه قبول: آستان پذیرفتگی و مقبولی، تشبیه صریح - معنی بیت: غافل مشو که حافظ با دعای شب و درس صبحگاهی بآستان پذیرش و حسن قبول راه یافت و پسندیده حق شد.

غزل ۲۴۳

بوی خوشِ تو هر که زیادِ صبا شنید
 از یارِ آشنا^۱ سخنِ آشنا شنید
 ای شاهِ حسن چشم بحالِ گدا فکن
 کاین گوش بس حکایتِ شاه و گدا شنید^۲
 خوش میکنم بباده^۳ مشکین مشامِ جان
 کز دلقِ پوشِ صومعه بویِ ریا شنید^۳
 سرِ خدا که عارفِ سالک بکس نگفت
 در حیرتم که باده فروش از کجا شنید^۴
 یارب کجاست محرمِ رازی که یک زمان^۵
 دل شرح آن دهد که چه گفت و چه شنید
 اینش سزا نبود دلِ حق گزارِ من
 کز غمگسارِ خود سخنِ ناسزا شنید
 محروم اگر شدم ز سرِ کوی او چه شد؟
 از گلشنِ زمانه که بوی وفا شنید^۶
 ساقی بیا که عشق ندا میکند بلند
 کانکس که گفت قصه^۷ ماهم ز ما شنید^۸
 ما باده زیرِ خرقه نه امروز میخوریم
 صد بار پیرِ میکرده این ما چرا شنید^۹
 ما می بسانگِ چنگ نه امروز میکشیم
 بس دور^{۱۰} شد که گنبدِ چرخ این صدا شنید^{۱۱}

بند حکیم محض صوابست^{۱۲} و عین خیر^{۱۳}

فرخنده آنکسی که بسمع رضا شنید

حافظ وظیفه تو دعا گفتنت و بس

در بند آن مباح^{۱۴} که نشنید یا شنید

وزن غزل ۲۴۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

- ۱ - یار آشنا: یار شناخته و محرم باستعاره در اینجا مقصود باد صباست که بیک عشاق است - معنی بیت: هر کس بوی دلپذیر ترا از باد بهاری شنید از نسیم صبا که بیک عشاق و یار بیدلان است پیام دوست را دریافت کرده است ۲ - معنی بیت: ای شهریار کشور نکوش و زیبایی عنایتی باین درویش کن که گوش وی داستانهای بسیار از پادشاهان و درویشان شنیده است که گذاشتند و گذشتند: حافظ در غزل دیگر فرماید: بگنر ز کبر و ناز که دیسده است روزگار چین قبای قیصر و طرف کسلاهی کسی
- ۳ - معنی بیت: دماغ جان را با شراب مشکبوی عطر آگین میسازم، چه از خرقة پوش زهد فروش جز بوی ناخوش ریاکاری و فریب بشتام نرسید ۴ - معنی بیت: سر ازل که رهرو شناسای حق با کسی در میان نگذاشت، منحیرم که میفروش خمغانه معرفت چگونه بآن پی برد؛ شاید مقصود این باشد که بساده فروش بی ارشاد پیر دلیل خود براز معرفت حق ملهم شد ۵ - یک زمان: یک لحظه، یک دم، قید زمان.
- ۶ - حق گزار: آنکه حق را ادا کند، حق شناس و سپاسگزار، صفت مرکب فاعلی، دل موصوف - معنی بیت: سزاوار نبود که دل حق شناس و سپاسگزار من از یار غمخوار خویش کلامی ناپسند و ناروا شنود ۷ - معنی بیت: اگر از آستان وی رانده شدم؛ جای شگفتی نیست، چه از گلستان روزگار هیچکس گل وفائی نبوید ۸ - معنی بیت: ای ساقی، بشتاب که عشق باوازی رسا میگوید: کسی که داستان ما را نقل کرده ام از ما (عشق) الهام گرفت ۹ - معنی بیت: باده نوشی پنهانی ما امروزی نیست، حد نوبت بگوش پیر میفروش این سرگذشت رسیده است. ۱۰ - دور: بفتح اول گردش ۱۱ - معنی بیت: ما با نوای چنگ تنها امروز نیست که باده می نوشیم، بسیار گردشهای فلک سپری شد و در قبه آسمان همچنان آوای میگساری ما انعکاس یافت و پیچید ۱۲ - محض صواب: راستی و درستی سره و خالص، صفت مقدم و موصوف که بحال اضافه خوانده میشود ۱۳ - عین خیر: نفس نیکی یا بهترین نیکی - عین: بفتح اول بهترین گزیده چیزی ۱۴ - بسمع رضا: اضافه تخصیصی، استعاره مکنیه ۱۴ - در بند آن مباح: در اندیشه آن مباح، بند بمعنی اندیشه مجاز مرسل، تسمیه شیء باسم آلت چنانکه زبان را بمعنی قول بکار برند: چنانکه از کرم او سزد مرا بسواخت امید کرد و زبان داد کار کمر آسان (فرخی نقل از لغت نامه دهخدا)

غزل ۲۴۴

معاشران^۱ گره از زلفِ یار باز کنید
 شبی خوشست، بدین قصه‌اش دراز کنید
 حضورِ خلوتِ انس^۲ است و دوستانِ جمعند
 و آن یکاد بخوانید و در فراز کنید
 رباب و چنگ ببانگِ بلند میگویند
 که گوشِ هوش به پیغامِ اهلِ راز کنید^۳
 بجانِ دوست که غم پردهرشما ندرد
 گر اعتماد بر الطافِ کار ساز کنید^۴
 میانِ عاشق و معشوق فرق بسیارست
 چو یارِ ناز نماید^۵، شما نیاز کنید^۶
 نخست موعظهٔ پیرِ صحبت این حرفست
 که از مصاحبِ ناجنس احتراز کنید^۷
 هر آنکسی که درین حلقه نیست زنده بعشق
 برو نمرده بفتوی^۸ من نماز کنید
 و گر طلب کند انعامی از شما حافظ
 حوالش بلبِ یارِ دلنواز کنید^۹

وزن غزل ۲۴۴: مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن فعلات (بحر مجتث مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - معاشران: همنشینان جمع معاشر اسم فاعل از معاشرت - معنی بیت: ای همنشینان، گره گیسوی یار را بگشائید؛ شبی دلپذیر است با داستانِ درازی زلفِ یار آن را طولانی سازید ۲ - خلوت انس: محفل خرمی و شادی و دوستی، تشبیه صریح - معنی بیت: محفل خرمی و شادی فراهم و آماده است و یاران گرد آمده آیهٔ وان یکاد را که دور سازندهٔ چشمِ پد یا عین کمال است بر زبان آورید و در را ببندید؛ وان یکاد جزئی است از آیهٔ ۵۱ سورهٔ قلم (۶۸) و آن یکاد الذین کفروا لیزلقونک بأبصارهم لئلا سمعوا الذکر و یقولون انہ لمجنون؛ ای پیامبر نزدیک بود که کافران چشم زخم بتو رسانند، آنگاه که قرآن بشنوند و از رشک گویند همانا

وی دیوانه است ۳ - معنی بیت: رباب و چنگ باوای رسا بیان میکنند که پیام اهل دل را بشنوید چه نوای موسیقی ندای دل است ۴ - معنی بیت: سوگند بجان یار که اندوه و نگرانی پرده از راز نهان شما بر نمیگیرد چه با اعتماد بر لطف خداوند که برآورنده حاجت بندگان است دیگر غمی نمی ماند که پرده دری کند ۵ - ناز نماید: چون معشوق استغناء و بی نیازی نشان دهد ۶ - نیاز کنید: آرزومندی و میل و خواهش نمائید و عرض حاجت کنید ۷ - معنی بیت: اولین اندر زبیری که سالک بهمنشینی و دستگیری او نیازمند است اینست که از هم صحبت ناسازگار بپرهیزید که معاشرت اثر بخش است ۸ - فتوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر رای فقیه یا حکم شرع و مفتی معنی بیت: کسی که در دایره هستی بعشق زنده جاوید نیست، اگر چه هنوز بمرگ تن جان نسپرده باشد، برای شرعی من بر وی نماز مردگان بخوانید، چه تن مزده و جان بی عشق یکی باشد ۹ - معنی بیت: و اگر حافظ از شما دهشی و بخششی خواهد، براتی بر لب نوشین و دلجوی یار بنام وی (حافظ) بنویسد.

غزل ۲۴۵



الا ای طوطی گویایِ مبادا
 سرت سبز و دلت خوش باد جاوید
 که خوش نقشی نمودی از خطِ یار^۱
 سخن سر بسته^۲ گفتی با حریفان
 خدا را زین معما پرده بردار
 بروی ما زن از ساغر گلابی
 که خواب آلوده ایسم ای بخت بیدار^۳
 چه ره^۴ بود این که زد در پرده مطرب
 که می رقصند با هم مست و هشیار
 از آن افیون^۵ که ساقی در می افکند
 حریفانرا نه سر ماند نه دستار
 سکندر را نمی بخشند آبی
 بزور و زر میسر نیست این کسار^۶

بیا و حالِ اهلِ درد بشنو
 بلفظِ اندک و معنیِ بسیار
 بت‌چینی^۸ عدویِ دین و دلهاست
 خداوندا دل و دینم نگهدار
 بمستوران^۹ مگو اسرارِ مستی
 حدیثِ جان مگو بسا نقشِ دیوار
 بسیمن^{۱۰} دولتِ منصور شاهی^{۱۱}
 علم شد^{۱۲} حافظاندر نظمِ اشعار
 خداوندی^{۱۳} بسجای^{۱۴} بندگان کرد
 خداوندا از آفاتش نگهدار

وزن غزل ۲۴۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مسدس مقصور)

- ۱ - معنی بیت: هان، ای طوطی رازگوی و خوش سخن، شکر از کام و دهان تو جدا مباد (یا کام تو از شکر تهی مباد) ۲ - معنی بیت: نهال وجودت خرم و باطراوت و خاطرت همیشه شاد باد، چه نقشی زیبا و دلریا از سبزه عذار دوست بر ما جلوه گر ساختی ۳ - سر بسته: پیچیده و دشوار و بکنایه، قید وصف - معنی بیت: پیچیده و دشوار با همدمان بزم سخن گفתי، برای رضای خدا از این سخن پوشیده پرده بر گیر و آشکارا بیان کن ۴ - معنی بیت: ای طالع آگاه، گلایی از ساغر باده بر روی ما بیفشان، چه در خواب غفلت مانده ایم ۵ - ره: مخفف راه بمعنی نغمه - معنی بیت: این چه نغمه بود که رامشگر در دستگاه موسیقی نواخت که از تأثیر آن مست و هوشیار همه با هم بدست افشانی و پای کویی برخاستند ۶ - اغیون: بفتح اول و سکون دوم تریاک - معنی بیت: از تریاکی که ساقی برای افزوده شدن نشأه و تسأثیر بسا باده در آمیخت، ندیمان مجلس را عمامه از تارک جدا میشود و سر بدوار می افتد ۷ - معنی بیت: جرعه ای از آب حیات با سکندر نمی دهند، آری حصول این مقصود نه بقدرت و ثروت بلکه بستوفیق و عنایت الهی است ۸ - بت‌چینی: موصوف و صفت؛ باستعاره مقصود، معشوق زیبا که گوئی نقش چهره او را نگارگران چینی بسته اند ۹ - مستور: پوشیده، اسم مفعول از ستر بفتح اول و سکون دوم - معنی بیت: راز مستی از باده عرفان را با آنها که دلهاشان در حجاب غفلت است، در میان منه که سخن از جان و روان با صورت بیجان دیوار گفتن کاری بیهوده است ۱۰ - یمن: بضم اول و سکون دوم فرخندگی و میمنت ۱۱ - دولت منصور شاهی: سلطنت و اقبال شاه منصور آخرین فرمانروای آل مظفر (۷۹۵ - ۷۹۰) ممدوح حافظ ۱۲ - علم شد: بفتح اول و دوم مشهور گشت و نامبردار شد ۱۳ - خداوندی: سروری و بزرگی و پروردگاری و تربیت ۱۴ - بجای: دربار، شبه حرف اضافه.

غزل ۲۴۶

عیدست و آخرِ گل و یاران در انتظار
 ساقی بروی شاه بسین ماه و می بسیار^۱
 دل برگرفته بودم از ایامِ گل ولی
 کاری بکرد همتِ پاکانِ روزه دار^۲
 دل در جهان میند و بمستی سؤال کن
 از فیضِ جام و قصهٔ جمشیدِ کامگار
 جز نقدِ جان بدست ندارم شراب کو؟
 کان نیز بر کرشمهٔ ساقی کنم نثار
 خوش دولتست خرم و خوش خسروی کریم
 یارب ز چشم زخمِ زمانش نگاه دار
 می خور بشهرِ بنده که زیبی دگر دهد
 جامِ مرصعِ تو بدین درِ شاهوار^۵
 گرفت شد سحور، چه نقصان؟ صبح هست^۶
 از می کنند روزه گشا طالبانِ یار
 ز آنجا که پرده پوشی عفو کریم تست
 بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار^۷
 ترسم " که روزِ حشر " عنان بر عنان رود
 تسبیح شیخ و خرقة رندِ شراب خوار
 حافظ، چو رفت روزه و گل نیز می رود
 ناچار باده نوش که از دست رفت کار^۸

وزن غزل ۲۴۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع نشمن اخرج مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: عید فطر است و پایان فصل گل و دوستان چشم بر اهنگد. سابقا ماه نور را بشکون بر رخ

شاه دیدار کن و باده بیاور و بده ۲ - معنی بیت: از فصل کوتاه گل دل برکنده بودم و روزگار گل را پایان یافته میسرمد. اما عنایت و دعای روزه‌داران پاکدل اثر بخشید و عمر گل درازتر شد ۳ - جام و قسه: در صفحه ۲۷۸ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند در نسخه «جام قسه» آمده که بر متن ترجیح دارد و معنی بیت با زائد شمردن «و» چنین میشود: تعلق خاطر بدنیاوروز و در حال مستی از فیض بخشی جام داستان جمشید کامروا را پیرس که سرانجام چگونه ناکام از جهان برفت ۴ - چشم زخم: آسیب چشم بدو حسود، اسم مرکب ۵ - شاهوار: صفت بمعنی: شاهانه و لایق شاه مرکب از شاه (اسم) + وار (پسوند اتصاف و لیاقت و نسبت)، در بضم اول و تشدید دوم مروارید موصوف - معنی بیت: بر شعر من باده بنوش که ساغر گهر نشان تو با این مروارید شاهانه یکتا (سخن من) زیوری نو خواهد یافت ۶ - سحور: بفتح اول طعام سحر ماه رمضان ۷ - صبح: بفتح اول شرایبی که در بامداد نوشیده شود ۸ - روزه گشا: افطار، اسم مصدر - معنی بیت: اگر طعام سحری از دست رفت، کم و کاستی نباشد، چه شراب بامدادی یافت میشود و جویندگان هوادار یار با باده افطار کنند؛ شاعر گوید:

اگر تو فطره دهی فطره من از می ده که قوت غالب من باده بسود در رمضان
 ۹ - معنی بیت: از سر چشم پوشی و گذشت کریمانه بر سگّه ناسره دل ما ببخشی که عیاری اندک دارد و باری افزون ۱۰ - ترسم: بمعنی یقین دارم بکار رفته، گاه برای مزید تأکید امر جازم را در معرض شک و تردید قرار دهند ۱۱ - حشر: بفتح اول و سکون دوم گرد کردن مردم در قیامت - معنی بیت: یقین دارم که روز رستاخیز سبحه (تسبیح) پیر عابد و مرقع با دلق قلندر میگسار همدوش و برابر در پیشگاه داوری حق باشد و تسبیح بر خرقة پیشی نگیرد و خرقة ای نبرد ۱۲ - معنی بیت: ای حافظ چون ایام روزه سپری میشود و گل نیز نمی‌باید، چاره‌ای نیست جز آنکه می‌بگساری، چه فرصت بیگمان از دست میرود.

غزل ۲۴۷

صبا ز منزلِ جانان گذر دریغ مدار
 و زو به عاشقِ بیدل^۱ خبر دریغ مدار
 بشکر آنکه شکفتی بکامِ بخت، ای گل
 نسیم وصلِ زمرغِ سحر دریغ مدار^۲
 حریفِ عشقِ تو بودم، چو ماه نو بودی
 کنون که ماهِ تمامی، نظر دریغ مدار^۳
 جهان و هر چه درو هست سهل و مختصر است
 ز اهلِ معرفت این مختصر دریغ مدار^۴

کنون که چشمهٔ قندست لعلِ نوشینت^۵
 سخن بگوی وز طوطی^۶ شکر دریغ مدار
 مکارم^۷ تو با آفاق میبرد شاعر
 ازو وظیفه و زادِ سفر دریغ مدار
 چو ذکرِ خیرِ طلب میکنی، سخن اینست^۸
 که در بسهای سخن سیم و زر دریغ مدار
 غبارِ غم^۹ برود، حال خوش شود حافظ
 تو آبِ دیده ازین رهگذر دریغ مدار

وزن غزل ۲۳۷: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلات (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱ - بیدل: دل از دست دادهٔ شیدا، صفت عاشق، مرکب از بی (پیشوند سلب و نفی) + دل (اسم) ۲
 - معنی بیت: ای گل، بشکرانهٔ آنکه براد طالع نیک خود شکوفان و خندان، بوی وصال را بر دست نسیم از بلبل بیدل سحری مضایقه مکن ۳ - معنی بیت: تا هلال بودی، من همدم و همکار مهر تو بودم، اینک که بدر گشتی، عنایت و لطف خود را از من مضایقه مکن ۴ - معنی بیت: گیتی و آنچه در آن می‌بینی خوار و ناچیزست؛ جان من، از عارفان اندک خواستهٔ بی‌مقدار دنیا را مضایقه مکن ۵ - لعل نوشین: با استعاره مراد لب نوش لعل فام ۶ - طوطی: با استعاره مراد عاشق است که گویای اسرار حسن است - معنی بیت: اینک که لعل جان بخش تو چشمهٔ شهدست، لب بسخن بگشا و از من که مانند طوطی خوش بیان بوصف جمال تو ترانه می‌سرایم، بوسه شکرین مضایقه مکن ۷ - مکارم: بفتح اول بزرگواریها جمع مکرمت ۸ - وظیفه: مقرر و مشاخره یا ماهیانه و سالیانه - معنی بیت: شاعر بزرگواریهای اخلاقی ترا از کران تا کران جهان می‌رساند، پس نباید که از وی توشه راه و مقرر مضایقه کنی ۸ - سخن اینست: جان کلام این است ۹ - غبار غم: گرد آندوه، تشبیه صریح - معنی بیت: حافظ گرد آندوه بر خیزد و حال نکو گردد، بسدین سبب از گریستن مضایقه مکن تا آب دیده غبار غم را فرو نشاند.

غزل ۲۴۸

ای صبا نکهتی^۱ از کویِ فلانی^۲ بمن آر
 زار و بیمار غمم، راحتِ جانی^۳ بمن آر
 قلبِ بی‌حاصلِ ما را بزن اکسیرِ مراد^۴
 یعنی از خاکِ درِ دوست نشانیِ بمن آر

در کعبین گاهِ نظر بسا دلِ خویشم جنگست

زابرو و غمزه او تیر و کمانی بمن آر^۵

در غریبی و فراق و غمِ دل پیر شدم

ساغرِ می ز کفِ تازه جوانی بمن آر

منکرانرا هم ازین می دو سه ساغر بچشان

و گرایشان نستانند روانی^۶ بمن آر

ساقیا، عشرتِ امروز بفردا مکن

یاز دیوانِ قضا خطِ امانی بمن آر^۷

دلَم از دست بشد^۸ دوش، چو حافظ میگفت

کای صبا، نکهتی از کویِ فلانی بمن آر

وزن غزل ۲۴۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن (بهر رمل مثنی صغیر مقصور)

- ۱ - نکهت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بوی خوش ۲ - فلانی: فلان، بضم اول گاه ضمیری است که جانشین اسم میشود خواه اسم معرفه باشد یا نکره. در اینجا کنایه از معشوق است ۳ - راحت جانی: آسایش روان و دلی ۴ - اکسیر مراد: بکسر اول و سکون دوم کیمیای حصول مقصود تشبیه صریح - معنی بیت: ای باد بهاری زرناسره و بی فایده وجود ما را با کیمیای حصول مقصود صاحب عیار و پاک ساز، مقصود آنکه از غبار آستان بار نشان و اثری بارمغان برای من بیاور ۵ - معنی بیت: ای نسیم صبا، در آنجا که چشم دزدیده و پنهانی نگاه میکند، من با دل خود در ستیزم که چرا بر پی یک نگاه چنین شیفته گشته است، تو هم از ابروی بار کمانی و از کرشمه او تیری برای من بیاور تا کار دل را با این دو بسازم ۶ - روانی: بفتح اول بیدرنگ و بر فور و زود، قید زمان ۷ - معنی بیت: ای ساقی، خوشدلی و عیش امروزین را بفردا و مگذار یا از دفتر تقدیر الهی امان نامه ای بنام من بستان که تا روز دیگر حادثه ای ناگوار رخ نهد ۸ - از دست بشد: بی اختیار گشت و از پرده بیرون افتاد و رسوا شد؛ در این غزل دو کلمه را که یاء وحدت ندارد (فلانی مزید علیه فلان و روانی مزید علیه روان) با یاء های وحدت (جانی، نشانی، کمانی، جوانی، امانی) در قافیه بهمراه آورده است.

غزل ۲۴۹

ای صبا، نکهتی^۱ از خاکِ رهِ بارِ بیار

بسر اندوهِ دل و مزده دلداری بسیار

نکته روح فزاً^۲ از دهنِ دوست بگو
 نامه خوش خبر^۳ از عالمِ اسرار^۴ بیار
 تا معطر کنم از لطفِ نسیمِ تو مشام
 شمه^۵ از نفعات^۶ نفسِ یار بیار
 بوفایِ تو که خاکِ ره آن یارِ عزیز
 بی غباری که پدید آید از اغیار بیار^۷
 گردی از رهگذرِ دوست بکوری رقیب
 بهر آسایشِ این دیده خونبار بیار^۸
 خامی و ساده دلی شیوه جانبازان نیست
 خبری از برِ آن دلبرِ عیار بیار^۹
 شکر آنرا که تو در عشرتی، ای مرغِ چمن
 با سپرانِ قفسِ مزده گلزار بیار
 کامِ جان تلخ شد از صبر^{۱۰} که کردم بی دوست
 عشوّه زان لب شیرینِ شکر بار^{۱۱} بیار
 روزگاریست که دل چهره مقصود ندید
 ساقیا، آن قدح آینه کردار بیار^{۱۲}
 دلق حافظ بچه ارزد؟ همیشه رنگین کن
 و آنگهش مست و خراب از سر بازار بیار^{۱۳}

وزن غزل ۲۲۹: فاعلاتن فملاتن فملاتن فملات (بحر رمل مثنیّه مخبون مقصور)

- ۱ - نکته: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بوی خوش ۲ - نکته روح فزاً: لطفیه جانبخش، موصوف و صفت فاعلی ۳ - نامه خوش خبر: نامه‌ای که حاوی بشارت و مزده باشد، موصوف و صفت ۴ - عالم اسرار: جهان رازهای محبت، تشبیه صریح ۵ - شمه: بفتح اول و تشدید دوم بوئی و اندکی ۶ - نفعات: بفتح اول و دوم بوهای خوش جمع نفعه ۷ - معنی بیت: ای باد بهاری، ترا سوگند میدهم بوفاداری خودت که غبار راه آن یار گرمی را بی‌گرد فتنه‌ای که بیگانگان برانگیزند و موجب رنج و ملال خاطر شوند برای من بیاور ۸ - معنی بیت: غباری از گذرگاه یار بکوری و سیاه‌روزی رقیب برای آسودن و شفا یافتن

چشم خونفشان من بیاور ۹ - معنی بیت: زسم و راه عاشقان جان افشان ناپختگی و ساده اندیشی نیست، برای ما خبری از یار چالاک در دلبری و چابکدست در زدن راه دل بیاور، مقصود آنکه ما یار عیار می‌رسندیم نه زبون و سست عنصر ۱۰ - صبر: بفتح اول و سکون دوم شکیبائی و دوامی معروف که شیرۀ تلخ درختی است، در اینجا بایهام معنی شکیبائی مقصود است ۱۱ - شکر بار: شکر ریز، صفت مرکب فاعلی، لب موصوف ۱۲ - معنی بیت: سالها سپری شد که دل من روی شاهد مراد را ندیده است. ای ساقی، آن ساغر روشن آینه مانند را بر کفم نه تا چهره مقصود را در آن بینم ۱۳ - معنی بیت: خرقة حافظ بهائی ندارد، آن را با شراب آغشته ساز و بحافظ باده بده و پس از آن وی را سرمست و مدهوش از میان بازار باز گردان.

غزل ۲۵۰

روی بنمای و وجودِ خودم از یاد ببر

خرمن سوختگانرا همه گو باد ببر^۱

ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا^۲

گو بیا سیلِ غم و خانه زبنیاد ببر

زلفِ چون عنبرِ خامش^۳ که ببوید؟ هیئات^۴

ای دل خدام طمع، این سخن از یاد ببر

سینه گو شعله آتشکده فارس بکش

دیده گو آبِ رخِ دجله بغداد ببر

دولتِ پیرِ مغان باد که باقی سهلست

دیگری گو برو و نام من از یاد ببر^۵

سعی نابرده^۶ در این راه، بجائی نرسی

مزد اگر می‌طلبی، طاعتِ استاد ببر

روزِ مرگم نفسی وعده دیدار بده

وانگهم تسا بلحد^۷ فارغ و آزاد ببر

دوش میگفت بمرگانِ درازت بکشم

یارب از خاطرش اندیشه بیداد ببر

حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار^۸

برو از درگهش این ناله و فریاد ببر

وزن غزل ۲۵۰: فاعلاتن فعلاتن فعلن (بهر رمل مثنیٰ مخبون محذوف)

۱- معنی بیت: نقاب از چهره برگیر تا هستی و خودی مرا بفراوشی سپاری و بگذار باد فنا خرمی هستی عاشقان سوخته دل را با خود ببرد و نابود سازد ۲- طوفان بلا: تندباد محنت، تشبیه صریح همچنین است سیل غم - معنی بیت: ما چون چشم و دل بتندباد محنت فرساینده سپردیم، پاکی نیست اگر سیل اندوه روان شود و خانه هستی ما را از بن ویران کند ۳- عنبر خام: عنبر خالص، موصوف و صفت ۴- هیئات: بفتح اول و سکون دوم بمعنی دور و بعید است، در سیاق فارسی از اصوات یا شبه جمله است در اینجا برای استبعاد، نیز نگاه کنید بغزل ۳۸ شماره (۵) - معنی بیت: میسر شدن این آرزو که عنبر سارای (خالص) گیسوی وی را کسی بو کند، سخت بعید مینماید. ای دل بی تجربه آزمند این قصه را فراموش کن ۵- آتشکده فارس: در فارس چندین آتشکده بوده است «اندر کاربان بناحیت پارس آتشکده ایست که آنرا بزرگ دارند» حدود العالم بنقل لغت نامه دهخدا - معنی بیت: بسینه بگو که با آه سوزنده خود زبانه آتشکده فارس را بکشد و خاموش کند و بچشم بگو که آنقدر گریه کن که سیل سرشک تو آبروی رودخانه دجله بغداد را بریزد ۶- معنی بیت: بخت و اقبال پیر می‌کده معرفت پاینده باد که نبودن دیگر چیزها دشوار نیست؛ بگذار دیگران بروند و نام مرا بفراوشی بسپارند ۷- سعی ناپرده: قید وصف و روش - معنی بیت: اگر در راه معرفت نکوشی، بمقامی نمی‌رسی. اگر اجرت و پاداش میخواهی، از فرمان استاد باید پیروی کنی ۸- لحد: بفتح اول و دوم نهانگاه گور - معنی بیت: روز مردنم یک دم نوید ملاقات بده و آنگاه من با وعده وصال تو هول مرگ را فراموش میکنم و آسوده دل و از بند تعلق رسته مرا بنهانگاه گور توانی برد ۹- نازکی خاطر یار: نازک مزاجی و زودرنجی یار.

غزل ۲۵۱

شبِ وصلست و طی شد نامه هجر^۱
 سلام^۲ فيه حتى مطلع الفجر^۳
 دلا در عاشقی ثابت قدم باش
 که در این ره نباشد کار بی‌اجر^۴
 من از رندی نخواهم کرد توبه
 ولو اذیتنی بالهجر^۵ و الحجر^۶
 برای ای صبح روشن دل، خدا را
 که بس تاریک می‌بینم شب هجر^۷
 دلم رفت و ندیدم روی دلدار
 فغان از این تطاول، آه ازین زجر^۸

وفا خواهی، جفاکش باش حافظ

فَمَيَّا الرِّبْحَ وَالْخُسْرَانَ فِي التَّجْرِ

وزن غزل ۲۵۱: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ - نامه هجر: دفتر و طومار هجران و جدائی، تشبیه صریح ۲ - معنی بیت: شب وصال است و نامه جدائی در نور دیده شد، این شب هنگام سلامت و بی‌گزندی است تا سپیده دم (چه وقت وصال یارست)؛ مصراع دوم آیه ۵ سور قدر (۹۷) است و در قرآن هم بجای فیه آمده است که باید مصراع را اصلاح کرد باین صورت: سلام همی حتی مطلع الفجر ۳ - ای دل، در مهرورزی پای استوار بدار که در راه عاشقی بشرط ثبات قدم فداکاریهای تو می‌مزد نمی‌ماند ۴ - معنی بیت: من از قلندری و وارستگی بازگشت نخواهم کرد، اگر چه مرا بدوری و منع از دیدار خود آزارسانی ۵ - معنی بیت: ای بامداد وصال برای رضای خدا طلوع کن که شب جدائی را سخت تیره و تاری می‌بینم ۶ - زجر: بفتح اول و سکون دوم بازداشتن و راندن ۷ - معنی بیت: ای حافظ، اگر وفا می‌جوئی، بلاکش باش، چه سود و زیان در تجارت هر دو تواند بود؛ مقصود آنکه رسیدن بوصول مطلوب بی‌تحمل دشواری و محنت میسر نیست.

غزل ۲۵۲

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گر بود عمر بمیخانه رسم یارِ دگر

بجز از خدمتِ رندان نکم کارِ دگر

خرم آن روز که با دیده گریان بروم

تا زخم آب، در می‌کده یکبارِ دگر^۱معرفت نیست درین قوم، خدا را سببی^۲

تا برم گوهرِ خود را بسخریدارِ دگر

یار اگر رفت و حقِ صحبتِ دیرین شناخت

حاشا لله^۳ که روم من زبسی یارِ دگر

گر مساعد شوم دایره چرخ کبود

هم بدست آورمش باز پیرگارِ دگر^۴

عافیت می‌طلبد خاطر، ار بگذارند

غمزه شوخش و آن طره طرارِ دگر^۵

رازِ سر بستهٔ ما^۶ بین که بدستان^۷ گفتند

هر زمان با دف و نی بر سرِ بازارِ دگر

هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت

کندم قصدِ دلِ ریش^۸ بازارِ دگر

باز گویم نه درین واقعه حافظ تنهاست

غرقه گشتند درین بادیه بسیارِ دگر^۹

وزن غزل ۲۵۲: فاعلاتن فعلاتن فعلان (بهر رمل مثنیٰ مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: خوشا روزی که با چشم اشکبار روانه شوم تا بار دیگر با سرشک خود بر در میخانه آیی
 ۲ - خدا را سببی: برای رضای خدا اسبابی فراهم آورید، در اینجا باید فعل «فراهم آورید» را در تقدیر گرفت - معنی بیت: درین گروه شناخت و دریافتی نیست، برای رضا خدا اسبابی فراهم کنید تا گوهر هنر خود را بر قوم دیگر که خریدار و قدرشناس باشند، عرضه کنم ۳ - حاشا لله: بفتح شین بمعنی دور باد از من و پناه بر خدا، در مورد تحذیر و انکار و سوگند بر انجام ندادن کاری گویند از لحاظ دستوری و معنی مانند حاشا است نیز نگاه کنید بقرآنی ۷۸ شماره (۲) - معنی بیت: اگر دوست از ما جدا شد و حق هم نشینی دیرینه را نادیده گرفت، دور باد از من که من دل بیاری دیگر بندم و پیمان شکنم یعنی هرگز بیوفائی و پیمان شکنی نخواهم کرد؛ بر عایت وزن الف لله. بصورت فتحه تلفظ میشود ۴ - معنی بیت: اگر دایرهٔ فلک نیلقام با من سازگار شود، با جولان و حرکت پرگاروار بار دیگر بیار خواهم رسید؛ مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحه ۳۰۹ دیوان حافظ مصحح خود نوشته‌اند که حافظ «پرگار» را شاید بمعنی مکر و حیل و تدبیر و افسون و تسحر و تسحر و تسحر استعمال کرده است، در این صورت معنی مصراع چنین تواند بود: بحیله و تدبیر دیگر بار بوصول یار میرسم، نیز نگاه کنید بمقطع غزل ۴۴۴

چو نقطه گفتمش اندر میان دایره آی بخنده گفت که ای حافظ این چه پرگاری؟

۵ - طرهٔ طرارِ دگر: آن گیسوی رهن دل یا دلربا - معنی بیت: اگر ناز و کرشمهٔ گستاخ وی و آن گیسوی دلربا

مرا رها کنند، دل من خواستار ایمنی و آسودگی است ۶ - راز سر بستهٔ ما: سر نهان و پوشیدهٔ عشق ما، راز

موصوف و سر بسته صفت آن، ما مضاف الیه راز ۷ - دستان: بفتح اول و سکون دوم ترانه و نغمه و آواز ۸

- دل ریش: خاطر مجروح ۹ - معنی بیت: باز میگویم که حافظ در این حادثه سخت تنها نیست و در بیابان

بی‌زینهار عشق گروه بشمارای دیگر نیز جان سپردند.

غزل ۲۵۳

ای خرم از فروغِ رخت لاله‌زارِ عمر^۱
 باز آ که ریخت بسی گلِ رویت بهارِ عمر^۲
 از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست
 کاندر غمت چو برق بشد روزگارِ عمر
 این یکدوم که مهلت دیدار ممکنست
 در یاب کار ما که نه پیداست کارِ عمر^۳
 تا کی می صبح و شکر خوابِ بامداد؟
 هشیار گرد هان که گذشت اختیارِ عمر^۴
 دی در گزار^۵ بود و نظر سوی ما نکرد
 بیچاره دل که هیچ ندید از گزارِ عمر
 اندیشه از محیطِ فنا نیست هر کرا
 بر نقطهٔ دهان تو باشد مدارِ عمر^۶
 در هر طرف ز خیلِ حوادث^۷ کمین گهیست
 زان رو عنان گسسته^۸ دواند سوارِ عمر
 بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار
 روز فراق را که نهد در شمارِ عمر؟^۹
 حافظ سخن بگوی که بر صفحهٔ جهان^{۱۰}
 این نقش مساند از قلمت یادگارِ عمر

وزن غزل ۲۵۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مشمن اخر ب مکفوف مقصور)

- ۱ - لاله‌زارِ عمر: لاله‌زار زندگی، تشبیه صریح ۲ - بهار عمر: شکوفهٔ نهال زندگانی، استعارهٔ مکنه
 - معنی بیت: ای آنکه از یر تو چهرهٔ تو لاله‌زار زندگی سبز و خرم گشته است، بازگرد که جدا از گل رخسار تو
 شکوفهٔ زندگانی من یز مرد و برگ و بارش فرو ریخت و پراکنده شد ۳ - معنی بیت: این چند نفس که
 فرصت ملاقات میسرست، دل ما را بجوی و بکار ما عنایتی کن که پایان کار زندگانی معلوم نیست ۴ -

اختیار عمر: بخش برگزیده زندگانی، اختیار مصدر (اسم) است که بصورت صفت (مختار، برگزیده) بکار رفته است. صفت جانشین موصوف (بخش) - معنی بیت: تا چند بنوشیدن می بامدادی و خواب شیرین صبحگاهی میپردازی، زهار بهوش باش که بخش برگزیده زندگانی که ایام جوانیست سپری شد ۵ - گذار: گذر و عبور، اسم مصدر گذاردن مترادف گذشتن - معنی بیت: دیروز یار از بر ما گذشت و رفت و التفاتی نکرد، حال دل بیچاره مرا بتگر که از گذشت زندگانی هیچ آسایش و خوشی ندید ۶ - معنی بیت: هرگز مدار و خط سیر زندگانی خود را بر نقطه دهان تو نهد و پرگار عمرش بر گرد این مرکز گردش کند (بکنایه یعنی از دهان تو بکام دل بوسه گیرد)، هرگز از دریای پهناور نیستی و عدم بیمی نخواهد داشت ۷ - خیل حوادث: بفتح اول و سکون دوم انبوه پیش آمدها و رویدادها ۸ - عنان گسسته: افسار گسیخته، قید وصف و روش - معنی بیت: انبوه رویدادهای ناگوار در هر کران برای گرفتن جان آدمیزاد پنهان شده اند، از این روست که توسن عمر افسار گسیخته و شتابان میراند تا حوادث بر او دست نیابند ۹ - معنی بیت: عمر راستین من که ایام وصال بود پایان رسید، اکنون در فراق چون صورت بیجانی شده ام و ازین در شکفت مباش، چه روز جدائی را از عمر بشمار نتوان آورد ۱۰ - صفحه جهان: پهنه سرای گیتی، استعاره مکنیه.



غزل ۲۵۴

تغیبت کزین صبور روی

دیگر زشاخ سرو سهی بلبل صبور
 گلبانگ زد که چشم بد از روی گل بدور^۱
 ای گل، بشکر آنکه توئی پمادشاه حسن
 با بلبلان بیدل شیدا مکن غرور^۲
 از دست غیبت تو شکایت نمیکنم
 تا نیست غیبتی، نبود لذت حضور^۳
 گر دیگران بعیش و طرب خرّمند و شاد
 ما را غم نگار^۴ بود مایه سرور
 زاهد اگر بحور و قصورست^۵ امسیدوار
 ما را شرابخانه^۶ قصورست و یار حور
 می خور ببانگ چنگ و مخور غصّه ور کسی
 گوید ترا که باده مخور، گو: هو الغفور^۷

حافظ شکایت از غم هجران چه میکنی؟

در هجر وصل باشد و در ظلمتست نور

وزن غزل ۲۵۴: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بجر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: باز بلبل شکیبیا از فراز شاخهٔ سرو راست بالا باوای بلند میگوید که چشم حسود از دیدار رخسار گل دور باد ۲ - مکن غرور: فریب و عشوه‌گری موز ۳ - معنی بیت: از غایب بودنت گله نمیکنم، چه تا کسی غایب نشود، لطف و خوشی حاضر بودن وی را در نیابند ۴ - نگار: بکسر اول نقش، باستعاره مقصود یار زیبا ۵ - قصور: بضم اول کاخها مقصود قصرهای بهشت ۶ - شرابخانه: میکده ۷ - هو الففور: او (خداوند) آمرزگار است ۸ - معنی بیت: ای حافظ، گله از اندوه جدائی مکن، چه در هجران امید وصال و در تاریکی شب فروغ روز است.

غزل ۲۵۵

یوسفِ گم‌گشته^۱ باز آید بکنعان^۲، غم‌مخورکلبهٔ احزان^۳ شود روزی گلستان، غم‌مخور

ای دل غمدیده، حالت به شود، دل بد مکن

وین سرِ شوریده^۴ باز آید بسامان، غم‌مخورگر بهارِ عمر باشد، باز بر تختِ چمن^۵چتر گل^۶ در سر کشتی، ای مرغِ خوشخوان، غم‌مخوردورِ گردون^۷ گر دو روزی بر مرادمان رفت^۸

دائماً یکسان نباشد حالِ دوران، غم‌مخور

هان مشو نومید، چون واقف^۹ نه از سرِ غیب

باشند اندر پرده بازیهای پنهان، غم‌مخور

ای دل، ار سیلِ فنا^{۱۰} بنیادِ هستی^{۱۱} بسر کنندچون ترانو حسست کشتی بان، ز طوفان^{۱۲} غم‌مخور

در بیابانِ گرِ بشوقِ کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خارِ مخیلان^{۱۳}، غم‌مخور

گرچه منزل بس خطر ناکست و مقصد بس بعید

هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان، غم مخور

حال ما در فرقتِ جانان^{۱۲} و ابرامِ رقیب^{۱۵}

جمله میداند خدایِ حال گردان^{۱۶}، غم مخور

حافظا، در کنجِ فقر^{۱۷} و خلوتِ شبهایِ تار

تا بود وردتِ دعا و درسِ قرآن، غم مخور

وزن غزل ۲۵۵: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثنیٰ مقصور)

- ۱ - گم گشته: گم شده، صفت مرکب مشتق از مادهٔ ماضی بمعنی فاعلی، یوسف موصوف ۲ - کنعان: بفتح اول و سکون دوم سرزمینی را گویند که زادگان کنعان (نام پسر چهارمین حام بن نوح) در آن وطن داشتند میان لبنان و دشت سوریه و دشت عرب و دریای متوسط (دریای مغرب، مدیترانه) واقع است، نگاه کنید بصفحه ۷۴۰ قاموس کتاب مقدس، ترجمه و تألیف هاگس امریکائی ۳ - احزان: بفتح اول و سکون دوم غمها جمع حزن - کلبهٔ احزان: خانهٔ غمها، تشبیه صریح - معنی بیت: یوسف گم شده بوطن خود کنعان باز میگردد غمین مباش، خانهٔ غم روزی بگلزار شادی بدل میشود اندوه مبر؛ در این بیت اشارت دارد بر گذشته حضرت یوسف و رشک برادران بروی و افکنندش در چاه و کور شدن یعقوب پدر یوسف در فراق فرزند پس از آن عزیزی مصر رسیدن یوسف و باز بینا شدن پدر بیوی پیراهن یوسف و باز آمدن یوسف بکنعان و پایان غمهای پدر؛ برای هرکس که بفراق عزیزی مبتلا باشد این بیت را برای تسلی دادن میخوانند.
- ۴ - شوریده: آشفته، صفت مشتق از مادهٔ ماضی بمعنی فاعلی، سر موصوف - معنی بیت: ای دل اندوهگین، حال تو نکو خواهد شد، نگران مباش، این سر آشفته و ناپسامان دوباره آرامش و سامان یابد، غصه مخور ۵ - تخت چمن: اورنگ گلزار، تشبیه صریح ۶ - چتر گل: سایبان گل، تشبیه صریح - معنی بیت: ای بلبل خوش نوا، اگر فرصتی از عمر باقی بماند و بهار زندگانی باز آید، بر اورنگ گلزار از چتر گل سایبانی بر سر خواهی داشت، پس غمین مباش ۷ - دور گردون: بفتح اول و سکون دوم گردش فلک یا چرخ ۸ - نرفت: روان نگشت و جریان نیافت ۹ - واقف: آگاه، اسم فاعل از وقوف - معنی بیت: زنهار مأیوس مباش، چه از راز پنهان که همانا لطف نهانی خداوند باشد، آگاه نیستی و بیقین بدان که از پس پردهٔ غیب نفسها پدیدار خواهد آمد، پس اندوه مبر ۱۰ - سیل فنا: سیل نیستی، تشبیه صریح ۱۱ - بنیاد هستی: اساس سرای وجود، استعارهٔ مکنیه، اضافهٔ تخصیصی ۱۲ - ترا... کشتی بان: کشتی بان تو، را در اینجا حرف اضافه است که در حالت اضافه بجای کسرهٔ اضافه آورده میشود اما پس از مضاف الیه؛ در این بیت تلمیحی است بداستان حضرت نوح و نافرمانی قوم و پدید آمدن طوفان و ساختن نوح کشتی را بامر پروردگار و نجات دادن آنان را که در کشتی نوح سوار شدند و غرق دیگران که نافرمانی کردند ۱۳ - مغیلان: بضم اول و کسر دوم و سکون

سوم مخفف ام غیلان، بوته‌های بزرگ خار در صحرای عربستان، نیز نگاه کنید بغزل ۵۲ شماره (۷) - معنی بیت: اگر بآرزوی رسیدن بکعبه در بادیه راه می‌سپری، اگر خار مغیلان بارها دریای تو بخلد، غمگین مباش که دیدار خانه خدا بکشیدن این رنجها می‌ارزد ۱۴ - فرقت جانان: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم دوری و فراق یار عزیز ۱۵ - ابرام رقیب: بکسر اول و سکون دوم ملال افزودن نگاهبان و مراقب ۱۶ - حال گردان: دگرگون سازنده حال و کار، صفت مرکب فاعلی، خدا موصوف - معنی بیت خداوندی که مسحول احوال و دگرگون سازنده و مقلب امورست، حال ما را در جدائی دوست و ملال افزائی رقیب نیک میدانند، پس غمین مباش ۱۷ - کنج فقر: زاویه کلبه درویشی، استعاره مکنیه - معنی بیت: ای حافظ، در زاویه درویشی و تنهایی شبهای تاریک تا ذکر تو دعا و خواندن قرآن کریم باشد، جای اندوه و نگرانی نیست.

غزل ۲۵۶

نصیحتی کنت بشنو و بهانه مگیر

هر آنچه ناصح مشفق^۱ بگویدت، پذیر

زوصل روی جوانان تمتعی^۲ بردار

که در کسین گه عمرست، مگر عالم پیر

نعیم هر دو جهان پیش عاشقان بسجوی

که این مستاع قلیست و آن عطای کثیر^۳

معاشری خوش^۴ و رودی ساز^۵ میخوام

که درد خویش بگویم بناله بم و زیر

بر آن سرم^۵ که نوشم می و گنه نکنم

اگر موافق تدبیر من شود تقدیر

چو قسمت ازلی^۶ بی حضور ما کردند

گر اندکی نه بوفیق رضاست، خرده مگیر

چو لاله در قدح ریز ساقیامی و مشک

که نقش خال نگارم نمیرود ز ضمیر^۷

بیار ساغر دُر خوشاب، ای ساقی

حسود گو کرم آصفی^۸ بین و بمیر

بعزمِ توبه نهادم قدح زکف صد بار
 ولی کرشمه ساقی نمیکند تقصیر^۱
 می دو ساله و محبوب چارده ساله
 همین بسست مرا، صحبتِ صغیر و کبیر^{۱۱}
 دل رمیده ما را که پیش میگیرد؟
 خبر دهید بسمجنون خسته از زنجیر^{۱۱}
 حدیثِ توبه درین بزمگه مگو حافظ
 که ساقیان کمان ابرویت زنند بستیر^{۱۲}

وزن غزل ۲۵۶: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱ - ناصح مشفق: نصیحتگر مهربان ۲ - معنی بیت: خوشی زندگانی دو جهانی در نزد عاشقان حق
 بیک جو ارزو و وزنی ندارد، چه این دو نعیم کالائی ناچیز و اندکست، ولی آن عطیه یعنی عشق الهی دهشی
 گرانقدر و ارزنده است ۳ - معاشر: همشین، اسم فاعل از معاشرت، موصوف، خوش صفت آن ۴ -
 ساز: بکسر اول بهنجار و خوش آهنگ، صفت مرکب از پیشوند به + اسم (ساز)، رود موصوف، رودسازی
 معروف بوده است از سازهای زهی - معنی بیت: همشینی دلپذیر و رودی خوش آهنگ و نوا میخوام تا اندوه
 درون را با نغمه زیر و بم بیان کنم ۵ - سر: قصد و اندیشه، مجاز مرسل، ذکر محل (سر) و اراده حال (قصد)
 - معنی بیت: قصد دارم که باده نخورم و گناهی مرتکب نشوم، اگر چاره اندیشی من با حکم سرنوشت سازگار
 افتد، کنایه از این است که می نوشیدن من مقدر بوده است ۶ - قسمت ازلی: بخش روز نخستین، موصوف و
 صفت نسبی - معنی بیت: چون در روز ازل نوش و نیش را بی حضور ما قسمت کردند، پس اگر بخش تو
 چندان بدخواه نیست، خرده نباید گرفت ۷ - معنی بیت: آنگونه که لاله در ساغر خود می و مشک دارد، تو
 هم ای ساقی، در جام من بیاد خال مشکین یار باده و مشک سوده بریز که این صورت هیچگاه از آینه دلم محو
 نمیشود ۸ - کرم آصفی: بفتح صاد بخشندگی حضرت آصف وزیر سلیمان روزگار، موصوف و صفت -
 معنی بیت: ای ساقی، جام پر از مروارید آبدار و درخشان را که دهش آصف زمان است بیاور و بگذار که حاسد
 این بخشش گرانمایه را بنگرد و از غصه بمیرد ۹ - معنی بیت: صدبار بقصد بازگشت از میگساری جام باده
 را از دست فرو نهادم، اما ناز و غمزه ساقی در این میان برای شکستن توبه من کوتاهی نمیکند ۱۰ - معنی
 بیت: می کهن دو سال در خم آرمیده و معشوق جوان چهارده ساله مرا از مصاحبت خرد و بزرگ همانا کفایت
 میکند؛ یا باین معنی باشد که مصاحبت همین صغیر (می دو ساله) و کبیر (محبوب چارده ساله) برای مسن
 کافیت برخی برای این بیت تعبیر عرفانی کرده اند ۱۱ - معنی بیت: بمن که مانند مجنون در زنجیر محبت
 مجروح و گرفتار مانده ام، خبری برسانید که چه کسی میتواند از دل بی قرار و آرام ما نگهداری و پرستاری

کند ۱۲ - معنی بیت: ای حافظ، داستان توبه از میگساری را درین مجلس عشرت بر زبان میاور، چه ساقیان از خم ابروی کمائی خود با نگاهی تیر ملامت بر تو افکنند.

غزل ۲۵۷

روی بنما و مرا گو که زجان دل برگیر
 پیشِ شمعِ آتشِ پروانه، بجانِ گودرگیر^۱
 در لبِ تشنهٔ ما بین و مدار آب دریغ
 بر سرِ کشتهٔ خویش آی وز خاکش برگیر^۲
 ترکِ درویشِ مگیر، ار نبود سیم و زرش
 در غمت سیم شمار اشک و رخس را زرگیر^۳
 چنگ بنواز و بساز، ار نبود عود چه باک؟
 آتشم عشق و دلم عود و تنم مجمر گیر^۴
 در سماع آی وز سر خرقه بر انداز و برقص
 ورنه با گوشه رو و خرقهٔ مادر سرگیر^۵
 صوف^۶ برکش ز سر و بادهٔ صافی درکش
 سیم درباز و بسزر سیم ببری در برگیر
 دوست گو یار شو و هر دو جهان دشمن باش
 بخت گو پشت مکن، روی زمین لشکر گیر^۷
 میل رفتن مکن ای دوست، دمی با ما باش
 بر لبِ جوی طرب جوی^۸ و بکف ساغر گیر
 رفته گیر از برم وز آتش و آبِ دل و چشم
 گونه‌ام زرد و لبم خشک و کنارم ترگیر^۹
 حافظ آراسته کن بزم و بگو واعظ را
 که ببین مجلسم و ترکِ سرِ منبر^{۱۰} گیر

وزن غزل ۲۵۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسیف)

۱ - معنی بیت: حجاب از چهره برگیر و بمن فرمان بده که از جان دل برکنم و چشم پیوشم. بگذار در برابر شمع روی تو، ای معشوق، آتش در خرمن پروانه وجود عاشق بیفتد ۲ - معنی بیت: نگاهی بلب تشنه ما بیفکن و از آب مضایقه مکن. ببالین شهید عشق خود بشتاب و از خاک پست وی را بردار ۳ - معنی بیت: عاشق تنگدست را اگر سیم و زر نباشد، رها مکن و بترک او مگویی؛ سرشک پاک وی را در عشق خود سیم و چهره زرد او را زر بشمار ۴ - معنی بیت: چنگ را بنوادرآور و ترانه ای ساز کن، اگر عود خوشبوی برای بخور در بزم نباشد باکی نیست. عشق سوزان مرا آتش و دل مرا عود و تن مرا عودسوز بشمار؛ در مصراع اول بیت از لفظ عود که هم نام سازی است و هم نام چوب خوشبوئی که بر آتش می نهند تا بزم یا معبد را معطر سازد بایهام معنی دوم را اراده کرده است - مجمر بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم عودسوز یا ظرفی که در آن عود سوزند ۵ - معنی بیت: بسماع صوفیانه پرداز و دلّی را از سر بیفکن و دست افشانی و پای کوبی کن و اگر مرد این کار نیستی خرّقه زهدریائی ما را در سرکش و پیوش و بکناری بنشین ۶ - صوف: بضم اول پشم و نوعی از جامه گنده پشمی در اینجا مقصود خرّقه پشمینه - معنی بیت: خرّقه پشمینه را از سر بدرآر و می صرف پیوش. سیم هزینه کن و با دادن زرسیمتنی در آغوش گیر ۷ - معنی بیت: بدوست بگو یار شو و اگر هر دو جهان دشمن شوند، باکی نیست؛ بیخت نیک بگو روی مگردان و اگر سراسر زمین سپاه خصم گیرد، پروائی ندارم ۸ - طرب جوی: نشاط و شادمانی پرداز؛ میان جوی بمعنی نهر و رود و جوی فعل امر از جستن تجنیس تام مراعات شده است ۹ - معنی بیت: ای دوست، چنین انگار که از کنار من بروی، آنگاه از سوز دل و آب دیده رخ مرا زردفام و لب مرا خشک و دامن مرا آغشته اشک خواهی دید، در این بیت صنعت لف و نشر مراعات شده است ۱۰ - منبر: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم کرسی و عطف.

غزل ۲۵۸

هزار شکر که دیدم بکام خویشت باز
 ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز^۱
 روندگانِ طریقت ره بلا سپرند
 رفیقِ عشق چه غم دارد از نشیب و فرراز^۲؟
 غمِ حبیب^۳ نهان به زگفتگویِ رقیب
 که نیست سینه اربابِ کینه محرمِ راز
 اگر چه حسنِ تو از عشقِ غیر مستغنی است
 من آن نیم که ازین عشقبازی آیم باز^۴

چه گویمت که زسوزِ درون چه می بینم؟

زاشک پرس حکایت که من نیم غماز^۵

چه فتنه بود که مشاطة قضا^۶ انگیخت

که کرد نرگس مستش سیه بصرمه^۷ ناز^۷

بدین سپاس که مجلسِ منورست^۸ بدوست

گرت چو شمع جفائی رسد بسوز و بساز

غرض کرشمة حسنست ورنه حاجت نیست

جمالِ دولتِ محمود را بزلفِ ایاز^۹

غزل سرائی ناهید^{۱۰} صرفه نبرد

در آن مقام که حافظ برآورد آواز

وزن غزل ۲۵۸: مفاعِلن فَعْلَاتن مفاعِلن فَعْلان (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبع)

۱ - معنی بیت: هزار بر سپاس میگزارم که ترا براد دل خود یافتم که از راستی و پاکدلی با دل من همدم

و موافق شده ای، ۲ - معنی بیت: رهروان طریق معرفت راه محنت می ریمایند، آری آنکه با عشق همراه و یار

گشت از دشواری و ناهمواری راه بیمی بخود راه ندهد ۳ - حبیب: بفتح اول محبوب و محب (عاشق) -

معنی بیت: غم عشق دوست را از گفتگوی رقیب همان به که پوشیده دارند، چه سینه کینه توزان دشمن خوی

شایسته راز جانان نیست ۴ - معنی بیت: اگر چه جمال تو نیازی بمهرورزی دیگران ندارد من آن کس نباشم

که از پوئیدن راه عشق رو بگردانم ۵ - غماز: بفتح اول و تشدید دوم سخن چین - معنی بیت: آنچه من از

آتش دل میکشم، نتوانم گفت، این ماجرا را از آب دیده سوال کن که من سخن چین نیستم و ایسن راز فاش

نسازم ۶ - مشاطة قضا: آرایشگر تقدیر، تشبیه صریح ۷ - سرمه ناز: سرمه عشوه، تشبیه صریح - معنی

بیت: چه بلای شگفتی بود که آرایشگر تقدیر پیا کرد، چه نرگس چشم وی (یار) را بصرمه عشوه و دلبری

سیه قام نمود ۸ - منور: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح روشن شده، اسم مفعول از تنویر - معنی

بیت: بشکرانه آن که محفل بجمال دوست نورانی است، اگر بر تو ستمی رود و درشتی و تندخویی بینی

شمع سان بگداز و شکایت مکن ۹ - ایاز: بفتح اول سپه سالار عزیز محمود غزنوی، نگاه کنید بصفحة ۲۶۴

تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض، چاپ اول، تهران و صفحه ۵۵ چهارمقاله نظامی عروضی تصحیح دکتر

معین چاپ تهران و صفحه ۲۳۳ گلستان سعدی بکوشش نگارنده چاپ تهران؛ در ادبیات صوفیانه داستان

عشق محمود و ایاز جلوه عرفانی گرفته است - معنی بیت: مقصود آنست که حسن ناز دلبرانه کند و گرنه چهره

اقبال محمودی نیازی بزلف ایاز ندارد؛ شاید مراد از نظر عرفانی این باشد که غرض از جلوه های گوناگون

جمال تجلی حسن بی پایان محبوب ازلی است که همه باو نیازمندیم و گرنه آستان وی بسارگاه بسی نیازی و

استغناست ۱۰ - ناهید: زهره، پروردگار هنر - معنی بیت: غزل سرودن زهره، پروردگار هنر، آنجا که حافظ نواخوانی کند، بی‌فایده مینماید و نمیتواند در رسائی و شیوائی بر سخن حافظ پیشی گیرد.

غزل ۲۵۹

منم که دیده بدیدار دوست کردم باز؟

چه شکر گویمت، ای کارساز بسنده‌نواز؟^۱

نیازمندِ بلا گو رخ از غبار مشوی

که کیمیای مرادست خاکِ کویِ نیاز^۲

زمشکلاتِ طریقتِ عنانِ متاب، ای دل

که مردِ راه نیندیشد از نشیب و فرساز^۳

طهارتِ ارنه بسخون جگر کند عاشق

بقولِ مفتیِ عشقش^۴ درست نیست نماز^۵

درین مقامِ مجازی بجز بیاله مگیر

درین سراچه^۶ بازبچه^۶ غیرِ عشقِ مبارز

به نیم بوسه دعائی بخر زاهل دلی

که کیدِ دشمنت^۷ از جان و جسم دارد باز

فکند زمزمه عشق در حجاز و عراق

نوایِ بانگِ غزلهایِ حافظ از شیراز

وزن غزل ۲۵۹: مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعلان (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبغ)

۱ - معنی بیت: شگفتا این منم که چشم بجمال یار روشن کردم، ای برآرنده نیاز و بنده پرور چگونه از

تو سپاس گزارم که نعمت دیدار دوست را قسمت من ساختی ۲ - معنی بیت: بجاچتمند محنت عشق بگو که

چهره از غبار کوی دوست پاک نکند که اکسیر رسیدن بر منزل مقصود گرد کوی نیاز و خاکساری در راه

مешوق است ۳ - معنی بیت: دلا، از دشواریهای سلوک رومگردان و راه بر متاب، چه رهرو کامل از

ناهمواریهای طریق نگران و مشوش نشود ۴ - معنی بیت: عشق، بضم اول و سکون دوم و کسر سوم داور یا

فتوی دهنده محبت، تشبیه صریح ۵ - معنی بیت: اگر عاشق با خون جگر وضو نسازد و از جان دست نشوید،

بفتوی داور عشق، نمازش درست نباشد و مقبول حق نیفتد ۶ - سراچه بازبچه: سرای فریب و افسوس،

باستعاره مراد دنیا یا جهان فرودین — معنی بیت: درین دنیا که نمودی بی بودست و بقائی ندارد، جز باده معرفت
منوش و در این سراب فریب جز عشق موز ۷ — کید دشمن: بفتح اول و سکون دوم نیرنگ و مکر دشمن —
معنی بیت: بیوسه ای مختصر دعای خیر صاحب دلی را خریدار شو که دعای اهل دل نیرنگ دشمن را از تن و
جان تو دور خواهد داشت ۸ — حجاز و عراق: نام دو مقام در موسیقی و نیز نام سرزمین حجاز در مغرب
شبه جزیره عربستان و عراق در مغرب ایران؛ در اینجا بایهام معنی دوم سرادست، مقصود آنکه حافظ
بغزل سرانی شهره آفاق شد.

غزل ۲۶۰

ای سروِ نازِ حسن که خوش میروی بناز
عشاق را بنازِ تو هر لحظه صد نیاز^۱
فرخنده باد طلعتِ خوبت که در ازل
ببریده اند بر قدِ سروت^۲ قبايِ ناز
آنرا که بسوی عنبرِ زلفِ تو آرزوست
چون عودِ گو بر آتشِ سودا بسوزوساز^۳
پروانه را ز شمع بود سوزِ دل، ولی
بی شمع عارضِ تو دلم را بود گداز^۴
صوفی که بی تو توبه زمی کرده بود، دوش
بشکست عهد چون در میخانه دید باز^۵
از طعنه رقیب نگرده عیارِ من
چون زر اگر برند مرا در دهانِ گزاز^۶
دل کز طوافِ کعبه کویت^۷ وقوف یافت
از شوقِ آن حریم ندارد سرِ حجاز
هر دم بخون دیده چه حاجت وضو، چو نیست
بی طاقِ ابروی تو نمازِ مرا جواز^۸
چون باده باز بر سر خم رفت کفزنان^۹
حافظ که دوش از لبِ ساقی شنید راز

وزن غزل ۲۶۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور) ۲

۱ - معنی بیت: ای سرو نازنده و بالنده بوستان زیبایی که با دلربائی میخرامی، هر لحظه عاشقان در پیش کرشمه و غمزۀ تو صد حاجت عرض میکنند ۲ - قد سروت: قامت سرو مانند تو بر استی و اعتدال، تشبیه صریح، اضافه مشبه بمشبه به، و اگر بگوئیم سرو قد اضافه مشبه به بمشبه خواهد بود - قبای ناز: تشبیه صریح ۳ - ساز: فعل امر یعنی سازگاری و تحمل کن و لب از شکوه فرو بند - معنی بیت: بعاشقی که مشتاق بوئیدن گیسوی مشکین تست، بگو، عودسان بر آتش عشق بسوز و شکایت مکن که حصول این آرزو باسانی میسر نباشد ۴ - گداز: بضم اول گداخت، اسم مصدر - معنی بیت: شمع افروخته در دل پروانه آتش میزند، اما من با آنکه از شمع رخسار تو دور مانده ام دلم در سوز و گداز است ۵ - معنی بیت: صوفی که جدا از تو باده نوشی را رها کرده بود، دیشب چون در میکه را باز دید پیمان شکست و باز پیمانۀ گرفت ۶ - گاز: مقراض، آلتی است که با آن زروسیم را بیرند - معنی بیت: اگر مانند زر مراد در دهان مقراض بگذارند و ریزه ریزه کنند، عیار عشق من با سرزنش رقیبان تغییر نمی پذیرد و همچنان پاک میماند ۷ - کعبه کو: قبله آستان، تشبیه صریح - معنی بیت: چون دل از طواف کعبه آستان تو آگاهی یافت، باشتیاق زیارت این حرم دیگر قصد دیدار خانه خدا را در حجاز ندارد ۸ - جواز: بفتح اول اجازه و پروانه - معنی بیت: هر نفس نیاز نیست که با اشک خونین وضو بگیرم، چه جدا از محراب ابروی تو نماز من جائز و مقبول نیست ۹ - کشف زنان: شادی کنان، قید حالت و روش - معنی بیت: حافظ دیشب از زبان ساقی رازی شنید و بوجد آمد و شادی کنان مانند می که از مستی جوش بر آورد بر سر بزم رفت و پیاله گرفت.

غزل ۲۶۱

در آ که در دل خسته توان درآید باز

بیا که در تن مرده روان درآید باز

بیا که فرقتِ تو^۱ چشم من چنان در بست

که فتح بابِ وصالت مگر گشاید باز

غمی که چون سپه زنگ^۲ ملکِ دل بگرفت

زخیلِ شادی^۳ رومِ رخت^۴ زداید باز

به پیش آینه دل هر آنچه میدارم

بجز خیالِ جمالت نمی نماید باز^۵

بدان مثل که شبِ آبستنت، روز از تو

ستاره می شمرم تا که شب چه زاید باز^۶؟

بیا که بلبلِ مطبوعِ خاطرِ حافظ

بجویِ گلبنِ وصلِ تو می‌سراید باز

وزن غزل ۲۶۱: مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن فعْلان (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم مسخ)

۱ - فرقت تو: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم جدائی و فراق تو - معنی بیت: بشتاب که جدائی و فراق تو دیده مرا چنان بردوخت و کور کرد که همانا گشایش در وصال تو آن را باز میکند و روشن میسازد ۲ - زنگ: بفتح اول و سکون دوم ولایت زنگبار در آفریقای شرقی - سپه‌زنگ: لشکر زنگیان سپه‌فام باستعاره مقصود سپاه ظلمت شب ۳ - خیل شادی: سپاه طرب، تشبیه صریح ۴ - روم: مراد از روم آسیای صغیر یا روم شرقی است که پایتخت آن استانبول بود - چون رومیان، پیپه چهره بودند در ادبیات فارسی رخ را پروم تشبیه کرده‌اند - روم‌رخ: روم چهره، تشبیه صریح - معنی بیت: اندوهی که مانند لشکر ظلمت شب کشور دل را مسخر کرد از سپاه طرب روم چهره روشن و رخشان تو زدوده خواهد شد ۵ - معنی بیت: در برابر آینه دل هر چه می‌نهم بجز صورت چهره تو چیزی در آن پدیدار نمیشود، مقصود آنکه در هر چیز نقش رخ ترا می‌بینم و بصورت تو در آینه دلم جلوه میکند ۶ - معنی بیت: روزها در انتظار تو میمانم و اختر اشک مسی شمارم و میگیرم تا بنگرم که شب از پرده غیب چه پدید آید که گفته‌اند شب آهستن است (الْأَلْبَلَةُ حَبْلِي) یعنی شاید شب آهستن روز مراد من باشد ۷ - بلبل مطبوع خاطر: عندلیب خوش طبع دل، تشبیه صریح همچنین است گلبن وصال یا نهال وصال.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

غزل ۲۶۲

حالِ خونین‌دلان که گوید باز؟

وز فلکِ خونِ خم که جوید باز؟

شرمش از چشمِ می‌پرستان باد

نرگسِ مست، اگر بروید باز؟

جز فلاطونِ خم‌نشین^۳ شراب

سرِ حکمتِ بما که گوید باز؟

هر که چون لاله کاسه‌گردان شد

زین جفا رخ بخون بشوید باز؟

نگشاید دلم چو غنچه، اگر

ساغری از لبش نبوید باز؟

بس که در پرده چنگ گفت سخن
 برش موی^۶ تا نموید باز
 گردِ بیت‌العمرامِ خشم^۷ حفاظ
 گر نمیرد، بسر پیوید باز

وزن غزل ۲۶۲: فاعلاتن مفاعیلن فعلان (بهر خفیف مسدس مخبون اصلم مسیخ)

۱ - معنی بیت: از حال عاشقان خون چگر کسی خبر نمیدهد و از ستم گردون که خم را می‌کست یکی نیست که خونخواهی کند ۲ - معنی بیت: اگر نرگسب مخمور باز از خاک سر برزند، باید از ادعای مستی در برابر شمار آلودگی چشم میگساران احساس شرمساری کند ۳ - خم نشین: مقیم در خم، صفت فلاتون - فلاتون خم نشین شراب: تشبیه صریح - معنی بیت: جز افلاطون باده که در خم مقیم است، کسی نیست که راز دریافت حقیقت هر چیز و سردانش و فلسفه را برای ما نیک بیان کند ۴ - معنی بیت: هر کس مانند لاله کاسه در یوزگی و سوال بردست گیرد و باین در و آن در زوی آورد، سرانجام ازین ستم که بر عزت نفس خود روا داشت، چهره خوش را بخون خضاب خواهد کرد ۵ - معنی بیت: اگر دلم جامی از نوش لبش ننوشد، مانند غنچه بسته اندوه خواهد ماند ۶ - موی: با استعاره مقصود تارهای ابریشمین چنگ که برشته‌های گیسو ماند - معنی بیت: چنگ در پرده‌های خود راز دل ما را فاش کرد؛ اکنون تارهای ابریشمین چنگ را بگسل تا دیگر ننالد و خاموش ماند ۷ - بیت‌العمرامِ خم: حرم‌سرای یا حریم میخانه؛ بیت‌العمرام مطلق خانه خداست که شکستن حرمت آن نارواست - معنی بیت: اگر حافظ جان نسپارد، بار دیگر پیرامون حرم‌سرای خمخانه که می‌کده معرفت است بسر شوق بطواف میردازد.

غزل ۲۶۳

بیا و کشتی ما در شطِ شراب^۱ انداز
 خروش و ولوله در جانِ شیخ و شاب انداز
 مرا بکشتی باده^۲ درافکن، ای ساقی
 که گفته‌اند: نکوئی کن و در آب انداز
 ز کوی می‌کده برگشته‌ام ز راهِ خطا
 مرا دگر ز کرم باره صواب انداز^۳
 بیار زان می گلرنگ مشکبو جامی
 شرارِ رشک و حسد در دلِ گلاب انداز^۴

اگرچه مست و خرابم، تو نیز لطفی کن

نظر برین دل سرگشته خراب انداز^۵
به نیم شب اگر ت آفتاب می^۶ بساید

ز روی دختر گلچهر رز^۷ نقاب انداز^۸
مهل که روز وفاتم بخاک سپارند

مرا بمیکده بر، در خم شراب انداز^۹
ز جور چرخ چو حافظ بجان رسید دلت

بسوی دیو محن^{۱۰} ناوک شهاب^{۱۱} انداز

وزن غزل ۲۶۳: مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن فعالتن (بحر مجتث مشمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ - شط شراب: بفتح اول نهر باده، اضافه بیانی (مفید تبیین جنس) - معنی بیت: ای ساقی، بشتاب و کشتی وجود ما را در نهر باده بینداز و بانگ و خروش در جان پیر و جوان بیفکن ۲ - کشتی باده: سفینه می، تشبیه صریح، در ضمن کشتی بمعنی کاسه بزرگ که بصورت کشتی می ساختند نیز ضبط است - معنی بیت: ای ساقی مرا در کشتی باده بینداز که از دیرباز میگویند: نیکی بورزو در آب افکن! شاعر گوید: تو نیکی میکنی و در دجله انداز که ایزد در سیابانت دهد باز ۳ - معنی بیت: از راه میخانه باشتباه بازگشته ام، بار دیگر بزرگواری و احسانی کن و مرا براه راست میکده رهبری فرما ۴ - معنی بیت: از آن باده گلفام مشکین ساغری بده و اخگر غبطه و حسد در دل گلاب بیفکن، مقصود آنست که گلاب بر خوشبوئی این می رشک میبرد ۵ - معنی بیت: ای ساقی، هر چند مستی از پسا افتاده ام، تو هم مهربانی کن و بعنایت نگاهی باین دل حیران و از بلای عشق ویران بیفکن ۶ - آفتاب می: خورشید باده، تشبیه صریح ۷ - دختر گلچهر رز: دختر سرخ روی تاک، باستعاره مراد باده است که مادرش رز است ۸ - معنی بیت: اگر در دل شب خواستار مهر درخشنده ای، از چهره دختر سرخ روی تاک پرده برگیر، مقصود آنکه در خم را بگنجا؛ رودکی گوید:

وآنکه اگر نیم شب درش بگنسانی چشمه خورشید را بینی تاپان

۹ - معنی بیت: ای ساقی، مگذار که روز در گذشتن ازین جهان مرا در خاک دفن کنند، پیکر بیجان مرا بمیخانه بر و در خم باده بیفکن تا در آن نشاء نیز از صحبت می جدا نمانم ۱۰ - معنی: بکسر اول و فتح دوم جمع

مجتث - دیو محن: شیطان بلاها، تشبیه صریح ۱۱ - ناوک: بفتح سوم نوعی تیر - شهاب: بکسر اول درخش آتش و پاره آتش در اینجا مراد شهاب ثاقب یا شعله آفروخته است که بتعبیر قرآن برای راندن و رجم شیاطین است که باستراق سمع باسماں نزدیک میشوند، نگاه کنید بآیه ۱۸ سوره حجر (۱۵) - ناوک شهاب: تشبیه صریح - معنی بیت: آنگاه که از ستم فلک دلت بجان و جانیت بلب رسید، تیر شهاب می را که اندوه کش است بر اهریمن بلا و غم بیفکن

غزل ۲۶۴

خیز و در کاسه زر آبِ طربناک^۱ انداز
 پیشتر زانکه شود کاسه سر^۲ خاک انداز
 عاقبت منزلِ ما وادیِ خاموشانست^۳
 حالیا غلغله در گنبدِ افلاک انداز
 چشمِ آلوده نظر^۴ از رخِ جانان دورست
 بر رخِ او نظر از آینه پاک انداز
 بسر سبز تو، ای سرو،^۵ که گر خاک شوم
 ناز از سر بنه و سایه برین خاک^۶ انداز
 دل ما را که زمارِ سر زلف تو^۷ بخش
 از لبِ خود بشفا خانه تریاک^۸ انداز
 ملکِ این مزرعه^۹ دانی که ثباتی ندهد
 آتشی از جگرِ جام در املاک انداز
 غسل در اشک زدم کاهلِ طریقت گویند
 پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک^{۱۰} انداز
 یارب آن زاهدِ خودبین که بسجز عیب ندید
 دودِ آهیش در آئینه ادراک^{۱۱} انداز
 چون گل از نکهتِ او جامه قبا کن^{۱۲}، حافظ
 وین قبا در ره آن قامتِ چالاک^{۱۳} انداز

وزن غزل ۲۶۴: فاعلان فعلان فعلان فعلان (بهر رمل مثنوی مخبون اصلم مسبق)

۱ - آب طربناک: آب شادی انگیز، با استعاره مقصود باده است. ۲ - کاسه سر: تشبیه صریح - معنی بیته: ای ساقی، بیا و در کاسه زرین باده شادی بخش بریز، پیش از آنکه کاسه سر یا جمجمه من پیوسد و خاک شود، لطفی کن و باده بده - انداز: فعل امر بمعنی بریز و بیما در شعر رودکی نیز بهمین معنی بکار رفته است: رودکی چنگ برگرفت و نواخت باده انداز کو سرود انداخت

۳ - وادی خاموشان: بیابان یا صحرای خاموشان باستعاره مقصود گورستان - معنی بیت: سرانجام اقامتگاه ما گورستان است، اکنون که فرصت بر جاست، شور و خروش مستی در قبه سپهر بیفکن ۴ - چشم آلوده نظر: دیده ناپاک، موصوف و صفت مرکب (نعت سببی) - معنی بیت: چشم ناپاک از فیض دیدار چهره یار دور و بی نصیب است، بر رخسار وی نگاه از آینه پاک دیده بیفکن نه از روی هوای نفس ۵ - سرو: باستعاره یار سرو قد مقصود است ۶ - خاک: باستعاره مقصود عاشق خاکسار - معنی بیت: بخرمی و سرسبزیست، ای دلبر سرو قد، ترا سوگند میدهم که اگر بمیرم و خاک شوم، ناز و غرور حسن را کنار بگذار و سایه مهری برین عاشق خاکسار بیفکن ۷ - مار سرزلف: مار گیسوی پیچان، تشبیه صریح ۸ - بغست: بکسر اول و فتح دوم خسته و مجروح شد، در اینجا بوجه لازم بکار رفته ۹ - شفاخانه تریاک: درمان خانه پادشاه و نوشدارو، اضافه تخصیصی - معنی بیت: دل ما را که از مار گیسوی پیچان تو خسته و مجروح شده است، بمدد بوسه ای از لب نوشین بدرمان خانه عافیت و نوش روانه کن ۱۰ - ملک این مزرعه: پادشاهی و فرمانروائی بر این کشتزار - این مزرعه: باستعاره کشتزار دنیا مقصود است - معنی بیت: چون آگاهی که فرمانروائی بر کشتزار دنیا دوام و پایداری ندارد، شعله ای از چگر سوزان جام در ملک و مال گیتی بیفکن یعنی باده گلگون بنوش و غم فوخته و مال دنیا را در آتش می بسوز ۱۱ - باگ: محبوب پاک نهاد، صفت جانشین موصوف - معنی بیت: گناهان را با سرشک ندامت تسنم، چه رهروان طریق معرفت معتقدند که نخست باید از هوای نفس پاک شد و پس از آن نظری بر محبوب پاکیزه نهاد افکنند ۱۲ - آینه ادراک: آینه دریافت و فهم، تشبیه صریح - معنی بیت: پروردگارا، بآن پارسای خودپسند و خودپرست که در مهرورزی ما جز عیب چیزی دیگر ندید، دود آهی از مینه سوزان عاشقان باده پرست در آینه فهم و دریافت او بیفکن تا شاید از تأثیر آه بیدلان آینه ادراک او روشن شود و بهیجوتی نپردازد، خیام گوید:

آه سحری زسینه خماری از ناله بوسعید و ادهم خوشتر

۱۳ - جامه قباکن: جامه چاک بزن و بدر، سلمان ساوجی گوید:

تا مگر وصل تو یک شب وصله کسارم شود در فراقت پیرهن را ساختم بر تن قبا
نقل از لغت نامه دهخدا

۱۴ - قامت چالاک: قد و بالای برازنده، موصوف و صفت - معنی بیت: ای حافظ، از لطف بوی خوش بجانان گریبان جامه وجود خود را چاک بزن و از هستی بگذر و این جامه درنده را تار بالای برازنده یار کن.

غزل ۲۶۵

بر نیامد از تمنای لب کیمام هنوز

بر امید جسام لعلت دردی آشامم هنوز

روز اول رفت دینم در سر زلفین تو

تا چه خواهد شد درین سودا سرانجامم هنوز

ساقیا یک جرعه زان آب آتشگون^۳ که من
 در میان پختگانِ عشق او خامم هنوز
 از غطا گفتم شبی زلفِ ترا مشکِ ختن
 میزند هر لحظه تینی مو بر اندامم هنوز^۴
 پر تو روی تو تا در خلوتم دید آفتاب
 می رود چون سایه هر دم بر درو بامم هنوز^۵
 نام من رفتست روزی بر لبِ جانان بسهسو
 اهل دل را بوی جان می آید از نامم هنوز^۶
 در ازل دادست چنا را ساقی لعل لب
 جرعه جامی که من مدهوش آن جامم هنوز^۷
 ای که گفتم: جان بده تا باشدت آرام جان
 جان بغمهایش سپردم، نیست آرامم هنوز
 در قلم آورد حافظ قعصه لعل لبش
 آب حیوان می رود هر دم ز اقلامم^۸ هنوز

وزن غزل ۲۶۵: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثنی مقصور)

۱ - معنی بیت: آرزوی دل من که بوسیدن لب نوشین تو بود، تا این زمان دست نداد و من هنوز بامید روزی که از لعل لب تو باده بنوشم، شراب لعل فام می آشامم: سعدی گوید:
 بهوای آنکه جسانی قسمی نهاده باشی همه خاکهای شیراز بدیدگان برفتم
 ۲ - زلفین: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم زلف، در اصل بمعنی حلقه‌ای است که بر چهارچوب در خانه نصب کنند و عیال از آن بختی گینو بکار می‌رود - معنی بیت: روز پختگانِ عاشقی زینم حر کار گیسوی تو از دست رفت، لیکن نمیدانم که درین عشق و آرزو فرجام من چه خواهد بود ۳ - آب آتشگون: آب آتش فام و سرخ‌رنگ، استعاره از شراب - معنی بیت: ای ساقی، یک آشام (جرعه) از باده آتش فام بمن بده، چه من در میان مهرورزان و سوختگان عشق یار هنوز نوکار و ناپخته‌ام ۴ - معنی بیت: یک شب بغلط گیسوی ترا مشک‌ختن خواندم تا هم اکنون از این ناصواب گفتن هر دم موی بر تن من مانند تیغ می‌خلد ۵ - معنی بیت: همینکه خورشید فروغ درخشان چهره ترا در خلوت‌سزای من دید، از آن گاه تاکنون بطلب پرتوی از مهر روی تو سایه‌وار درو بام مرا می‌بیماید ۶ - معنی بیت: یک روز اسم من باشتباه از لب معشوق شنیده شد و از آن وقت باز بمشام صاحب‌دلان از نام من بوئی جان‌پرور میرسد ۷ - معنی بیت: لعل لب تو که ساقی ماست، در

روز نخست یک جرعه از ساغری بمن پیمود که تا این زمان از مستی آن سرگشته و بیخودم ۸ - اقلام: بفتح اول و سکون دوم خامه‌ها جمع قلم - معنی بیت: حافظ داستان لب لعل یار را با خامه نوشت، از آن زمان تا هم‌اکنون آب حیات از قلمهای من روانست و سخن من جان می‌بخشد، سعدی گوید:
 ضرورتست که روزی بسوزد این اوراق که تاب آتش دوری نیآورد اقلام

غزل ۲۶۶

دلم رمیده لولی وشیست شورانگیز
 دروغ وعده و قتال وضع و رنگ‌آمیز
 فدای پیرهن چاک ماهرویان باد
 هزار جامه تقوی^۱ و خرقه پرهیز
 خیال خال تو با خود بخاک خواهم بسرد
 که تا ز خال تو خاکم شود عیر آمیز^۲
 فرشته عشق نداند که چیست، ای ساقی
 بخواه جام و گلای بخاک آدم‌ریز^۳
 پیاله بر کفتم بسند تا سحرگه حشر
 بمی زدل بجرم هول روز رستاخیز^۴
 فقیر و خسته بدرگاهت آمدم رحمی^۵
 که جز ولای^۶ توام نیست هیچ دست‌آویز^۷
 بیا که هاتف میخانه دوش بامن گفت
 که در مقام رضا باش وز قضا مگریز^۸
 میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
 تو خود حجاب خودی، حافظ، از میان برخیز

وزن غزل ۲۶۶: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر مجتث شمن مخبون اصلم مسبخ)

۱ - لولی و ش: لولی صفت، صفت جانشین موصوف (یار)، لولی و لوری همان کولی است و مجازاً بر زیبایی ظریف و شاهد سرودخوان اطلاق میشود، نیز نگاه کنید بزل ۳ شماره (۶) - معنی بیت یاری لولی صفت

و شوق آفرین و دل انگیز که نویدهای دروغ میدهد و عاشق کس و نیرنگ بازست، دل مرا از فضای سینه گریزانده و آواره کرده است ۲ - جامه تقوی: لباس پارسائی، تشبیه صریح همچنین است خرقة پرهیز ۳ - عبیر آمیز: آمیخته با بوی خوش عبیر، صفت مرکب مفعولی - معنی بیت: نقش خال ترا با خود بدل خاک میبرم تا از خال مشکین تو گور من بویا شود ۴ - معنی بیت: بنیاد عشق الهی برخواست و گزینش است و فرشته از موهبت اختیار برخوردار نیست و تنها برشت نیکی که خداوند وی را بر آن آفریده، رفتار میکند و از عشق چیزی در نمی یابد، پس پیمانۀ محبت را بغواه و شراب عشق را که مانند گلاب خوشبو است با خاک وجود آدمی بیامیز ۵ - معنی بیت: در جامه مرگ من ساغری باده بنه تا صبح قیامت که مردگان بصحرا میباشند هراس روز رستاخیز را بیاری باده از خود دور کنم ۶ - رحمی: بخشایشی و مرحمتی کن، فعل، کن، و امثال آن را در این گونه موارد بتناسب معنی باید در تقدیر گرفت، نگاه کنید بنزل ۲۶۵ بیت سوم جرعه یعنی جرعه ای بده ۷ - ولا: بکسر اول دوستی ۸ - دست آویز: وسیله و بهانه، اسم آلت مرکب - معنی بیت: تنگدست و دل ریش باستان تو روی آوردم، مرحمتی کن که جز دوستاری تو وسیله و بهانه ای برای حصول مراد خود ندارم ۹ - معنی بیت: بشتاب که آوازدهنده غیبی در میکده دیشب بمن گفت: که بهره میرسد، خشنود باش و بقضای الهی گردن بنه ۱۰ - حایل: جداکننده و فاصل اسم فاعل - معنی بیت: هیچ چیز عاشق صادق را از معشوق جدا نمیکند، ای حافظ، اگر تو بجانان نرسیده ای، هستی و خودپرستی تو حجاب را هست، این پرده خودی را بدر تا بدوست پیوندی.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد
غزل ۲۶۷

ای صبا، گر بگذری بر ساحلِ رودِ ارس^۱
 بوسه زن بر خاکِ آن وادی^۲ و مشکین کن نفس
 منزلِ سلمی^۳ که بادش هر دم از ما صد سلام
 بر صدایِ ساربانانِ بینی و بانگِ جرس
 محمل^۴ جانانِ بپوس، آنکه بزاری عرضه دار
 کز فراقِ سوختم، ای مهربان، فریادرس
 من که قولِ ناصحانرا خواندمی قولِ رباب
 گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس^۵
 عشرتِ شبگیر^۶ کن، می نوش کاندرا راهِ عشق
 شبروانرا^۷ آشنائسیهاست با میرِ عسس^۸

عشقبازی کارِ بازی نیست، ای دل، سرِ بهاز

زانکه گویِ عشقِ نتوان زد بچوگانِ هوس^۹

دل بر غبت می سپارد جان، بچشمِ مستِ یار

گرچه هشیاران ندادند اختیارِ خود بکس^{۱۰}

طوطیان در شکرستان کامرانی میکنند

وز تحسّر^{۱۱} دست بر سر میزند مسکین مگس

نامِ حافظ گر بر آید بر زبانِ کلکِ دوست

از جنابِ حضرتِ شاهم بس است این ملتمس^{۱۲}

وزن غزل ۲۶۷: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مشمن معذوف)

۱ - رود ارس: رودخانه معروف در شمال آذربایجان ۲ - وادی: رودخانه و دره یا گساده‌کی میان دو کوه و نیز بمعنی صحرا ۳ - سلمی: نام زنی و مجازاً بر هر معشوق اطلاق میشود، نگاه کنید بغزل ۱۹۰ شماره (۴) - معنی بیت: خانه معشوق ما سلمی که در هر نفس از ما صد درود بروی باد، پر از صدای شتربانان و بانگ زنگهاست، بکنایه مقصود آنست که در کوی محبوب از عاشقان کاروان در کاروان بینی ۴ - محمل: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم کجاوه ۵ - معنی بیت: من که سخن خیر اندیشان نصیحتگو را ترانه رباب می‌شردم و گوش نمی‌کردم، بفراق مبتلا شدم و چنان دوری و جدائی یار گوش‌پیچی بمن داد که این سیاست برای عبرت من کفایت میکند ۶ - شبگیر: سحرگاه، اسم زمان ۷ - شبرو: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم عیار ۸ - عسس: بفتح اول و دوم پاسبانان و شبگردان جمع عاس، در سیاق فارسی گاه عسس را بمعنی مفرد بکار برده‌اند: سعدی گوید:

یکی را عسس دست بر بسته بود همه شب پریشان و دلخسته بود

میر عسس: امیر و فرمانده پاسبانان - معنی بیت: بعیش سحرگاهی پرداز و می خور که در طریق محبت عیاران را با فرمانده شبگردان و پاسبانان دوستیهاست، مقصود آنکه امیر عسس هم خود اهل عشق است و بر عاشقان سخت نخواهد گرفت ۹ - چوگان هوس: چوگان خواهش نفس، تشبیه صریح همچنین است گوی عشق - معنی بیت: دلا مهرورزی کاری آسان و سرسری نیست، سر در راه دوست فدا کن، چه گوی عشق را تنها بچوگان اخلاص و ارادت توان زد نه بچوگان خواهش نفس ۱۰ - معنی بیت: دل بطیب خاطر جان بچشم مست یار میدهد، اگرچه آگاه‌دلان اختیار خویش بکسی نسپردند ۱۱ - تحسّر: حسرت و پشیمانی بردن و دریغ خوردن، مصدر باب تفعّل - معنی بیت: طوطیان در کشتزار نیشکر بکام دل شکر می‌شکنند و مگس بیچاره از حسرت مجرومی دست نومیدی بر سر می‌کوبد، بکنایه مقصود آنست که برخی از عاشقان شهید وصال مینوشند و برخی دیگر بی‌نصیب میمانند؛ ظهیر قاریایی گوید:

طوطی طبع در هوس شکرلبت بر سر همی زند چو مگس زارزار دست
 ۱۲ - ملتئم: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم خواسته و مطلوب، اسم مفعول از التماس -
 معنی بیت: اگر اسم حافظ بر قلم بار جاری شود، از درگاه حضرت شاه حصول این خواسته و مطلوب مرا
 کفایت میکند.

غزل ۲۶۸

گل‌گذاری ز گلستانِ جهان^۱ ما را بس
 زین چمن^۲ سایهٔ آن سرو روان^۳ ما را بس
 من و^۴ همصحبتی اهلِ ریا دورم باد
 از گرانانِ جهانِ رطلِ گران^۵ ما را بس
 قصرِ فردوسِ پاداشِ عمل می‌بخشند
 ما که رندیم و گدا دیرِ مغان ما را بس^۶
 بنشین بر لبِ جوی و گذرِ عمرِ بسین
 کاین اشارت ز جهانِ گذران ما را بس
 نقدِ بازارِ جهانِ بنگر و آزارِ جهان
 گر شمارانه بس این سودوزیان^۷ ما را بس^۸
 یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم؟
 دولتِ صحبت^۹ آن مونسِ جان ما را بس
 از درِ خویش خدارا به به هشتم مفرست
 که سرِ کویِ تو از کون و مکان^{۱۰} ما را بس
 حافظ از مشربِ قسمت^{۱۱} گله ناانصافیست
 طبعِ چون آب و غزلهایِ روان ما را بس

وزن غزل ۲۶۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مشن مخبون اصلم مسبغ)

۱ - گل‌گذار: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم گل چهره، صفت مرکب جانشین موصوف (یار) ۲ -
 گلستان، جهان: گلزار گیتی، تشبیه صریح ۳ - این چمن: استعاره از چمن جهان ۴ - آن سرو روان: آن
 سرو قامت خرامان، استعاره از بار سرو قد ۵ - و: حرف ربط مفید معنی استبعاد (بعید شمردن) ۶ -

رطل گران: بفتح اول و سکون دوم پیمانۀ سنگین موصوف و صفت - معنی بیت: هیبت که من باریاکاران، همنشین شوم. بجای اهل ریا که مصاحبشان بر آدمی گران و سنگین می آید، پیمانۀ گرانسنگ ما را کیفیت میکند ۷ - معنی بیت: کاخ بهشت را در جزای کردار نیک پیارسایان میدهند. ما که از قلندران وارسته و فقیران نیازمند آستان ایزدیم، صومعه پیر مغان یا محفل سالکان راه حق ما را بسنده است ۸ - سود و زیان: معامله و تجارت، اسم مرکب ۹ - معنی بیت: در نقدینه یا زر و سیم دنیا و رنج و محنتی که از نگاه داشتن آن میکشی بیندیش. اگر این معامله و تجارت که جز زیانکاری حاصلی ندارد، برای عبرت شما کفایت نمیکند ما را کافی است. ۱۰ - دولت صحبت: تشبیه صریح، نعمت مصاحبت ۱۱ - کون و مکان: بفتح اول و سکون دوم هستی و عالم ماده که نیاز بمکان دارد، نیز نگاه کنید بغزل ۷۴ شماره (۱) - معنی بیت: از آستان خود برای رضای خدا مرا ببهشت هم روانه مکن چه سر منزل تو از جهان هستی ما را کفایت میکند، مقصود آنکه نعیم قرب حق نزد عاشق از حور و قصور والا ترست ۱۲ - مشرب قسمت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم آبشخور بهره مقسوم، تشبیه صریح - معنی بیت: ای حافظ از آبشخور بهره مقسوم گله کردن دور از داد و انصافست، داشتن چشمه قیاض فریحه و غزلهای روان چون آب ما را کفایت میکند؛ در مصراع دوم صنعت التفات از مخاطب (حافظ) بمنکلم (ما) مراعات شده است.



تذکره کاتبان و نویسندگان
کتابخانه ملی و اسناد

دلا رفیقِ سفر بختِ نیکخواهت بس
نسیمِ روضه شیراز^۱ پسیکِ راحت بس
دگر ز منزلِ جانان سفر مکن درویش
که سیرِ معنوی و کنجِ خانقاهت بس^۲
وگر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل
حریمِ درگه پیرِ مغان^۳ پناهت بس
بصدرِ مصطبه^۴ بنشین و ساغرِ می نوش
که این قدر ز جهان کسبِ مال و جاهت بس
زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن
صراحیِ می لعل و بتی چو ماهت بس
فلک بمردم نادان دهد زمام مراد^۵
تو اهلِ فضلی و دانش همین گناهت بس

هوای مسکنِ مألوف^۶ و عهدِ یارِ قدیم

ز رهروانِ سفر کرده عذر خواهی بس

بمَنْتِ دگرانِ خوِ مکن که در دو جهان

رضایِ ایزد و انعامِ پادشاهت بس

بهیچ ورد^۷ دگر نیست حاجتِ ای حافظ

دعایِ نیشب و درسِ صبحگاهت بس

وزن غزل ۲۶۹: مفاعِلن فَعْلانن مفاعِلن فَعْلن (بحر مجنث شمن مخبون اصلم)

- ۱ - روضه شیراز: بفتح اول و سکون دوم باغ شیراز، تشبیه صریح - معنی بیت: ای دل، همسفر تو طالع سازگارت بسنده است و باد ملایم باغ شیراز قاصد و راهنمای تو برای بازگشت بوطن کافی است ۲ - معنی بیت: ای صوفی صافی درون از کوی معشوق آهنگ سفر مکن، چه ماندن در وطن و مقیم خانقاه شدن و سیر انفسی کردن ترا کفایت میکند ۳ - پیر مغان: رهبر روحانی و پیر دلیل و خضر طریق ۴ - مصطبه: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم تختگاه، سکو - معنی بیت: بر پیشگاه سکوی میخانه تکیه بزن و جام بگیر که همین اندازه خواسته و مقام از گیتی بدست آوردن (صدر نشین میخانه بودن و می بر کف داشتن) برای تو پس باشد ۵ - زمام مراد: سررشته آرزو و مطلوب، استعارة مکنیه - معنی بیت: گسردون سررشته آرزو و مطلوب را بنادانان می سپارد و آنان را بکام میرساند، تو صاحب فضیلت و علمی و همین از نظر فلک کافی است که ترا محروم دارد ۶ - مألوف: مأنوس و خو گرفته - معنی بیت: هوای خوش وطن که بدان انس و الفتداری و پیمان یاران دیرینه بجای همراهان سفر گزیده برای پوزش خواهی از تو کفایت میکند و ترا دل خوش میدارد ۷ - ورد: بکسر اول و سکون دوم دعا و ذکر؛ دگر صفت ورد.

غزل ۲۷۰

دردِ عشقی کشیده‌ام که می‌رس

زهرِ هجسری^۱ چشیده‌ام که می‌رس

گشته‌ام در جهان و آخرِ کار

دلبری برگزیده‌ام که می‌رس

آنچنان در هوایِ خاکِ درش

می‌رود آبِ دیده‌ام که می‌رس

من بگوشِ خود از دهانش دوش

سخنانی شنیده‌ام که مپرس

سوی من لب چه میگری که مگوی

لبِ لعلی گزیده‌ام که مپرس^۲

بی‌تو در کلبه گدائی خویش

رنجهائی کشیده‌ام که مپرس

همچو حافظ غریب در ره عشق

بمقامی رسیده‌ام که مپرس^۳

وزن غزل ۲۷۰: فاعلاتن مفاعلهن فعاتل (بحر خفیف سدس مخبون مقصور)

۱ - زهر هجر: شرتنگ جدائی، تشبیه صریح - معنی بیت: محنت عشقی تحمل کرده‌ام که از آن سوال مکن که نمیتوانم پاسخ گفت و زهر جدائی نوشیده‌ام که از تلخی آن نتوان پرسید یعنی یدرک و لا یوصف است
 ۲ - معنی بیت: چرا بادندان بر لب فشردن بمن اشاره میکند که خاموش باشی، من چنان لب نوشین لعل فامی را بوسیده‌ام که حلاوت آن دریافت میشود و بسخن در نمی‌آید ۳ - معنی بیت: مانند حافظ غریب‌وار دور از وطن سالک طریق محبت شدم و بمقامی از مقامات سلوک رسیده‌ام که پرسیدنی نیست یعنی نه در وصف گنجد و نه در ادراک.

غزل ۲۷۱

دارم از زلفِ سیاهش گله چندان که مپرس

که چنان زو شده‌ام بیسر و سامان که مپرس

کس بسامیدِ وفا ترکِ دل و دین مکناد^۱

که چنانم من ازین کرده پشیمان که مپرس

بیکی جرعه که آزارِ کسش در پی نیست

زحمتی میکشم از مردم نادان که مپرس^۲

زاهد از ما بسلامت بگذر کاین می لعل

دل و دین میبرد از دست بدانسان که مپرس^۳

گفت و گوهاست درین راه که جان بگدازد

هر کسی عربده این که مبین آن که مپرس^۲

پارسائی و سلامت هوسم بود ولی

شیوه میکند آن سرگسفتان^۵ که مپرس

گفتم از گویِ فلک صورتِ حالی پرسم

گفت آن میکشم اندر خمِ چوگان که مپرس^۶

گفتمش زلفِ بخون که شکستی؟ گفتا

حافظ، این قصه درازست بقرآن که مپرس^۷

وزن غزل ۲۷۱: فاعلاتن فعلاتن فعلات (بهر رمل مشن مخبون مقصور)

- ۱ - ترک... مکناد: بفتح میم و ضم کاف فعل دعائی منفی یعنی مبادا ترک بکند - معنی بیت: مبادا کسی بانتظار وفاداری دلبر دل و دین از دست بدهد که من درین معامله چندان زیان کرده‌ام و پشیمانم که از حد سوال بیرونست ۲ - معنی بیت: بسبب نوشیدن یک آشام می که بدنبال آن رنجی از من بکس نمیرسد، تحمل در دسر و آزاری از جاهلان میکنم که از حد پرسش فراترست، مقصود آنست که مرا بفسق منسوب میدارند ۳ - معنی بیت: ای پارسا، از آسیب ما خویشتن را برکنار دار و دور شو، چه این باده لعل فسام دل و دین ترا می‌ریاید، بدانگونه که از حد پرسش بیرون است، حافظ در غزل دیگر نیز فرماید:
- زاهد از کوچک رندان سلامت بگذر تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند
- ۴ - معنی بیت: در راه عشق مسائلی است که حل آن جانفرساست، هر کسی در جستن این اسرار قیل و قالی بیا میکند، خدا کند که این عربده‌ها را نبینی و نشنوی و از آن باز نپرسی ۵ - فتان، بفتح اول و تشدید دوم سخت فتنه‌انگیز - معنی بیت: میلی بزهد ورزی و ایمنی از بلای عشق داشتیم، اما آن سرگس دیده فتنه‌انگیز چنان کرشمه‌ای میکند و دل میرد که از حد پرسش فراترست، سعدی گوید:
- گوشه گرفتم ز خلق و فایدتی نیست گوشه چشمت بلای گوشه‌نشین است
- ۶ - معنی بیت: با خود گفتم از کره سپهر چگونگی حالتش را جو یا شوم، پاسخ داد که مرا از خود اختیاری نیست و در چنبر چوگان تقدیر رنجی تحمل میکنم که بوصف در نمی‌آید و از آن نتوان باز پرسید ۷ - معنی بیت: بیار گفتم: گیسو را برای ریختن خون کدام عاشق شکسته و تابدار کردی؟ پاسخ داد: داستان گیسوی من بدرازا میکشد، مقصود آنکه در راه عشق عاشقان بسیار جان باخته و خواهند باخت، ترا بقرآن سوگند که ازین مسأله مپرس که از حد پرسش و پاسخ بیرون است.

غزل ۲۷۲

باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش
 وین سوخته^۱ را محرم اسرار نهان باش
 زان باده که در میکده عشق فروشند
 ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش^۲
 در خرقه چو آتش زدی، ای عارف سالک
 جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش^۳
 دلدار که گفتا بتوام دل نگرانست
 گو می رسم اینک بسلامت، نگران باش^۴
 خون شد دلم از حسرت آن لعل روانبخش
 ای درج محبت^۵ بهمان مهر و نشان باش
 تسایر دلش از غصه غباری نشیند
 ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش
 حافظ که هوس میکندش جام جهان بین^۶
 گو در نظر آصف جمشید مکان باش

وزن غزل ۲۷۲: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بهر هزج منمن اخرب مکفوف مقصور)

- ۱ - سوخته: در آتش غم گداخته، صفت جاننشین موصوف (عاشق) ۲ - معنی بیت: از شراب معرفت که در میخانه عشق الهی بسالکان راه دهند، بما دو سه جام بنوشان، اگر چه ماه حرام رمضان باشد، چه نوشیدن این می همیشه مباح است ۳ - معنی بیت: ای شناسای رهرو حق چون در خرقه تن آتش زدی بکنایه یعنی چون ترک ریا و تنگ و نام و خودپرستی کردی، اینک کوششی کن که در وارستگی و قلندری در مجمع رندان عالم صدرنشین باشی، بعبارت دیگر یعنی اگر در راه فنا قدم نهاده ای جهدی کن تا بمقام بقا رسی ۴ - معنی بیت: بدآبر که میگفت: دلم اندیشه مند و منتظر تست، بازگو که هم اکنون تندرست و ایمن از آسیب گزند بنزد تو می آیم، چشم براه بمان ۵ - درج محبت: بضم اول و سکون دوم صندوقچه مهر، تشبیه صریح - معنی بیت: دل من از اندوه دورماندن از آن لب لعل فام نوشین خون گشت. ای صندوقچه مهر همچنان با مهر و نشان عشق دیرینه دست نخورده بمان ۶ - هوس میکندش جام جهان بین: او را هوس جام جهان بین پدید می آید،

ش ضمیر متصل مفعولی متمم فعل میکند؛ سعدی نیز گوید:
 آرزو میکنم بسا تو دمی در بستان یا بهر گوشه که باشی که تو خود بستانی
 ص ۳۴۴ غزلیات سعدی مصحح فروغی

— معنی بیت: بحافظ که آرزوی دست یافتن بجام جهان نما را دارد، سفارش کن که از نظرگاه لطف
 آصف روزگار وزیر روشندل که پایگاهش چون جمشید و الاست، دور نشود؛ باید در نظر داشت که آصف به فتح
 صاد نام وزیر حضرت سلیمان است و پیشینیان گمان میکردند که جمشید همان سلیمان بوده است. در
 غزلیات حافظ مراد از آصف بیشتر مقصود خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع است، نگاه کنید
 بصفحه ۱۸ حافظ شناسی نگارش شادروان محمدعلی بامداد.

غزل ۲۷۳

اگر رفیقِ شفیقی درست پیمان باش
 حریفِ خانه و گرمابه و گلستان باش^۱
 شکنجِ زلفِ پریشان بدستِ باد مده
 مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش
 گرت هواست که بسا خضر همنشین باشی
 نهان ز چشمِ سکندر چو آبِ حیوان باش^۲
 زبورِ عشقِ نوازی^۳ نه کارِ هر مرغیست
 بیا و نوگلِ این بلبلِ غزلخوان باش
 طریقِ خدمت و آئینِ بندگی کردن
 خدایرا^۴ که رها کن بسا و سلطان باش
 دگر بصیدِ حرم^۵ تیغِ برمکش زنهار
 وز آن که بسا دلِ ما کرده پشیمان باش
 تو شمعِ انجمنی یکزبان و یکدل شو
 خیال و کوشش پروانه بین و خندان باش^۶
 کمالِ دلبری و حسن در نظر بازیست
 بشیوه نظر از نادران^۷ دوران باش

خموش حافظ و از جور یار ناله مکن

ترا که گفت که در روی خوب حیران باش^۱؟

وزن غزل ۲۷۳: مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعلان (بحر مجتث منمن مخبون اصلم مسیخ)

۱ - معنی بیت: اگر یار مهربان دلسوزی وفاداری کن و همدم یار خود در همه جا باش، چه سرای چه حمام چه گلزار ۲ - شکنج: بکسر اول و فتح دوم و سکون سوم چین و تاب - معنی بیت: چین گیسوی آشفته را بنسیم مسپار و مگو که از آشفته گشتن دل عاشقان پروائی نباشد ۳ - معنی بیت: اگر دوست میداری که با حضرت خضر قرین شوی و آب بقا بنوشی و جمعیت خاطر یابی، از دیده اسکندر عهد یعنی پادشاه عصر خویشتن را پنهان بدار و گوشه نشینی اختیار کن؛ بدانگونه که چشمه آب حیات از چشم اسکندر ناپدید گشت ۴ - زبور عشق: بفتح اول کتاب و سرود عشق، تشبیه صریح - زبور: نام کتاب داود نبی و قسمتی از آن را بصورت سرود میخواندند و با ساز میخواندند که بآن مزامیر گفته میشد که جمع مزامیرست بمعنی سرودها - معنی بیت: سرود عشق خواندن و نواختن هنر هر پرنده ای نیست، ای یار بشتاب و قدم رنجه کن و گل تازه شکفته بلبل داستانسرای خود باشد که منم ۵ - خدای را: ترا بخدا سوگند میدهم، نیز نگاه کنید بغزل ۱۱۵ شماره (۵) و غزل ۲۳۰ شماره (۱۱) - معنی بیت: ترا بخدا سوگند شیوه خدمتگزاری و رسم بندگی ورزیدن را بما واگذار و تو فرمانروا باش که ما بفرمانبرداری دلخوشیم ۶ - صید حرم: اضافه تخصیصی، در لغت نامه دهخدا آمده است «صید حرم: وحشی که در سرزمین حرم باشد کشتن و شکار کردن آن حرامست و اطلاق حرم برزمین حوالی مکه معظمه کنند...» در این بیت مراد از حرم باستعاره حرم عشق است - معنی بیت: هان بار دیگر بر من که صیدم حرم عشق توام، شمشیر جفا آهیخته مدار و از جووری که بر دل من روا داشته ای ندامت اظهار کن ۷ - معنی بیت: تو فروغ بخش محفلی مانند شمع باش که دل و زبانش هر دو یکسان آتشین است، طلعت پروانه عاشق و سعی او را بر گرد شمع فروزان وجود خود بسنگر و تبسمی کن ۸ - نادران: جمع نادر بکسر دال مقصود نادر زمان یا یگانه روزگار - معنی بیت: نهایت دلستانی و زیبایی در عاشقان خود بعنایت نگریستن است، تو هم ای دلبر در آئین مهر و نگرش از یگانگان روزگار باش ۹ - معنی بیت: ای حافظ، دم درکش و از ستم یار منال، کسی بتو نگفت که بر چهره زیبا نگاه کن و سرگشته شو، خودت عاشق شدی جای شکوه نیست.

غزل ۲۷۴

بدور لاله قدح گیر و بی ریامی باش

بهوی گل نفسی همدم صبا می باش^۱

نگویمت که همه ساله می پرستی کن
سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش
چو پیرِ سالکِ عشقت بسمی حواله کند
بنوش و منتظرِ رحمتِ خدا می باش^۲
گرت هواست که چون جمِ پسرِ غیبِ رسی
بیا و هدمِ جامِ جهان‌نما می باش^۳
چو غنچه گرچه فرو بستگیست کارِ جهان
تو همچو بادِ بهاری گره‌گشامی باش^۴
وفا بجوی ز کس و ر سخن نمی‌شنوی
بهرزه طالبِ سیمرغ و کیمیا باش^۵
سریدِ طاعتِ بیگانگان مشو حافظ
ولی معاشرِ رندانِ پارسا می باش

وزن غزل ۲۷۴: مفاعیلن فعلاّن مفاعیلن فعلاّن (بحر مجتث مثنیّه مخبون اصلم مسبخ)

۱ - معنی بیت: در نوبت و موسم لاله باده بنوش و از ریاکاری بپرهیز و با بوی دلاویز گل یک دم با نسیم بهاری همنفس شو و در گلستان جای گزین ۲ - معنی بیت: چون پیر دلیل راه عشق بسپاده نوشی ترا فراخواند، می‌گساری کن چه تو از حکمت کار آگاه نیستی، چشم براه بخشایش بزدان بمان که بفضل و رحمت خود از گناه درگذرد، در غزلی دیگر نیز حافظ فرموده است:

بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

۳ - معنی بیت: اگر آرزو داری و میخواهی که مانند جمشید از رازهای نهان جهان آگاه شوی، بشتاب و از مصاحبت جام جهان‌بین که ضمیر روشن مرشد کامل است فیض بجوی ۴ - معنی بیت: هر چند کار دنیا غنچه‌مان با بستگی و پیچیدگی و اشکال و ابهام همراه است تو مانند نسیم بهاران که گلها را شکفته میسازد عقده‌مشکله را بگشا و دشواریها را آسان شمار ۵ - معنی بیت: درست پیمانی از کسی چشم مدار و طلب مکن و اگر قول مرا نمی‌پذیری، بیهوده بجستجوی عنقاو اکسیر پرداز که یاقت شدنی نیست. ۶ - رندان پارسا: در صفحه ۳۲۱ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «رندان آشنا» در متن آمده است که ترجیح دارد - معنی بیت: هوادار فرمانبرداری از ناآشنایان طریق محبت هرگز مباش اما همنشین و ارستگان قلندر شو که آشنایان راه عشقند.

غزل ۲۷۵

صوفی گلی بچین و مرقع^۱ بخاربخش

وین زهد خشک را بمی خوشگوار بخش

طامات^۲ و شطح^۳ در ره آهنگ چنگ نه

تسبیح و طیلسان^۴ بمی و میگساربخش

زهدگران که شاهد و ساقی نمی خسرنند

در حلقه^۵ چمن بنسیم بهاربخش

راهم شراب لعل^۶ زد، ای میرعاشقان

خون مرا بچاه ز نخدان یاربخش

یارب بوقت گل گنه بنده عفو کین

وین ماجرا^۷ بسرو لب جویباربخش

ای آنکه ره بمشرب مقصود^۸ برده

زین بحر قطره بمن خاکسار بخش

شکرانه را که چشم تو روی بتان^۹ ندید

ما را بعفو و لطف خداوندگار بخش

ساقی چو شاه نوش کند باده صبوح

گو جام زر بحافظ شب زنده دار بخش^{۱۰}

وزن غزل ۲۷۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور)

۱ - مرقع: خرقة و دلوق پاره بر پاره دوخته نیز نگاه کنید بسغزل ۲۳۹ شماره (۸) - معنی بیت: ای بزمینه پوش، گلی از بوستان عشق بچین تا بهره ای از عمر برده باشی و دلوق وصله بر وصله را بخار بده و دور افکن و این زهد آمیخته با تعصب را بپاده گوارا بخش و می صاف معرفت بتوش ۲ - طامات: طامات نزد صوفیه عبارت از خودنمایی و خودفروشی است، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه تألیف سیدجعفر سجادی. لاف و گزاف صوفیانه و بمعنی ادعای کشف و کرامت و خرق عادت ۳ - شطح: بفتح اول و سکون دوم کلمه ایست که بوی خودپسندی بدهد و ادعا از آن استشمام شود... و گفته شده است شطحیات سخنی را

گویند که ظاهر آن بظاهر شرع راست نیاید و بعضی گویند سخنانی است که در حال شدت و جدادا نمود و شنیدن آن بر ارباب ظاهر سخت و ناخوش باشد (مانند انا الحق گفتن منصور حلاج) و موجب ظن و انکار گردد (نقل از فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه تألیف سیدجعفر سجادی) ۴ - طیلسان: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم ردای قاضی و خطیب - معنی بیت: ادعای کشف و کرامت و لاف و گزاف صوفیانه و اقوال شگفت‌انگیز را در راه نغمه چنگ بنه و بکتاری بگذار، تسبیح و ردای فقیه و قاضی را بیاده نوشین بده و ساغر بستان و بنوش ۵ - معنی بیت: پارسائی متعصبانه را که در نظر معشوق زیبا و ساقی بزم بهائی ندارد، در مجمع گل‌های بهاری بیاد بده ۶ - شراب لعل: باده لعل فام یا سرخ رنگ، موصوف و صفت - لعل: بفتح اول و سکون دوم از احجار کریمه یا سنگهای گرانبهاست با رنگ سرخ درخشنده - معنی بیت: ای فرمانفرمای بیدلان و ای سر حلقه عاشقان، باده لعل فام رهن دلم شد و راز عشق مرا فاش کرد، بچاه زنخندان یار خون مرا بیخس و از کشتنم در گذر ۷ - ماجرا: سرگذشت، واقعه، دعوی و داوری، ماجرا در اصطلاح عرفانی، آن را گویند که اگر از درویشی خرده در وجود آید، بازخواست کنند تا آن غبار از دل آن برادر دینی دور شود (نقل از لغت‌نامه دهخدا)، نیز نگاه کنید بغزل ۱۷ شماره (۷) - معنی بیت: پروردگارا موسم بهار و گل از غطای بسنده خود که میگساری میکند در گذر و بر این داوری بآبروی سرو قامت یار ببخشایش آور ۸ - مشرب مقصود: آبشخور مراد، تشبیه صریح - معنی بیت: ای آنکه آبشخور مراد رسیده‌ای، ازین دریا یک قطره بمن بیدل خوار افتاده گرم کن ۹ - بت: بضم اول باستعاره مراد شاهد زیبا و نکوروی - معنی بیت: ای زاهد متعصب بشکر آنکه روی نیکوان را ندیدی که عاشق شوی، ببخشایش و مهربانی خداوند بر ما رحمت آور که دل از دست داده‌ایم ۱۰ - معنی بیت: ای ساقی، چون شهریار شراب صبحگاهی بنوشد بگو که ساغر زرین بحافظ عطا کند که هر شب تا بامداد در کار دعاگویی است.

غزل ۲۷۶

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بآیدش^۱

بر جفای خار هجران صبر بلبل بآیدش

ایدل اندر بسند زلفش از پریشانی مسنال

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بآیدش^۲

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار؟

کار ملکست آنکه تدبیر و تأمل بآیدش^۳

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافرست

راهرو گر صد هنر دارد، توکل بآیدش^۴

با چنین زلف و رخس بادا نظر بازی حرام

هر که روی یاسمین و جعد سنبل^۵ بآیدش

نازها زان نرگسِ مستانه‌اش باید کشید

این دل شوریده تا آن جعد و کاکل بآیدش^۶

ساقیا در گردشِ ساغر تعلل^۷ تا بچند؟

دور^۸ چون با عاشقان افتد، تسلسل^۹ بآیدش

کیست حافظ تا نتوشد باده بی‌آواز رود؟^{۱۰}

عاشقِ مسکین چرا چندین تجمل بآیدش؟

وزن غزل ۲۷۴: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان (بحر رمل مثنیٰ محذوف)

۱ - بآیدش: باید او را (باغبان را)، تن ضمیر متصل مفعولی متمم فعل (باید) - معنی بیت: اگر باغبان

بخواهد چند روزی با گل همنشین باشد، بر سر زشتی و درشتی خار فراق باید چون بلبل شکیبائی ورزد ۲ - معنی بیت: دلا در شکنج گیسوی یار از آشفته حالی شکوه مکن که گفته‌اند: چون مرغ با هوش بدام گرفتار شد باید بردباری نماید نه بیتابی تا راه نجاتی پدید آید: سعدی گوید:

در سرو کار تو کردم دل و دین با همه دانش مرغ زیرک بحقیقت منم امروز و تو دامی

۳ - معنی بیت: قلندر وارسته از جهان گذشته و خانمان بر باد داده باصلاح اندیشی و مال‌اندوزی کاری ندارد؛ ملکرانی و کشورداری است که نیاز بچاره اندیشی و ژرف‌نگری دارد ۴ - معنی بیت: در سلوک عارفانه و

سپردن طریق عشق اتکاء بر پرهیزگاری و علم خود داشتن و باین دو مغرور شدن کفرست و حجاب راه. اگر سالک صد کمال هم دارد باید کار خود را بعنایت حق واگذارد ۵ - جعد سنبل: بفتح اول و سکون دوم

گیسوی پیچان سنبل، استعارهٔ مکنیه، اضافهٔ تخصیصی همچنین است روی یاسمین - معنی بیت: حرام و نارواست بر کسی که با وجود چهرهٔ یار و گیسوی وی بنظر کردن بر رخسار یاسمین و زلف پیچان سنبل نیازی

داشته باشد ۶ - معنی بیت: تا دل آشفته و مجذوب ما را گزیری از آن گیسوی پیچان و طره نباشد، کرشمهٔ بسیار از نرگس مخمور یار (چشم خمار آلود یار) باید تحمل کند ۷ - تعلل: تن زدن، مصدر باب تفعیل از

مجرد علت ۸ - دور: بفتح اول و سکون دوم گردش، در اصطلاح فلاسفه و اهل معقول عبارت از توقف دو امر است بر یکدیگر که نتیجهٔ آن توقف شیء بر نفس است و توقف شیء بر نفس محال باشد (نقل باختصار از

لغت‌نامهٔ دهخدا) و مثال معروف آن موقوف بودن وجود مرغ بر وجود بیضه و موقوف بودن وجود بیضه بر وجود مرغ است ۹ - تسلسل: بفتح اول و دوم و سکون سوم و ضم چهارم پیوسته شدن، در اصطلاح فلاسفه

«عبارتست از وجود امور غیر متناهی در یک وقت بر سبیل توقف، یکی از آن موقوف بر دیگری باشد و آن دیگری موقوف بر دیگری از آنها... نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا» - معنی بیت: ای ساقی تا کی از بگردش در آوردن

جام تن میزنی و درنگ روا میداری، گردش پیمانه چون بعاشق رسد، باید پیوستگی و توالی داشته باشد، در این مصراع بایهام از دور و تسلسل معنی بعید آن که بگردش در آمدن و پیوستگی یافتن باشد مقصود است ۱۰ - معنی بیت: حافظ آن کس نیست که برای نوشیدن می نیاز به نوای رود و مطرب و دیگر تکلفها داشته باشد. بلی، عاشق بیچاره تنگدست باندیشه بزم باشکوه و آراستگی مجلس نیست.

غزل ۲۷۷

فکرِ بلبل همه آنست که گل شد^۱ یارش
 گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش
 دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشند
 خواجه آنست که باشد غمِ خدمتگارش^۲
 جای آنست که خون موج زند در دلِ لعل
 زین تفاین^۳ که خرف میشکند بازارش
 بلبل از فیضِ گل آموخت سخن ورته نبود
 این همه قول^۴ و غزل تعبیه^۵ در منقارش^۶
 ای که در کوچه معشوقه ما میگذری
 بر حذر باش که سر میشکند دیوارش^۷
 آن سفر کرده که صد قافله دل^۸ همیره اوست
 هر کجا هست خدایا سلامت دارش
 صحبتِ عاقبت گرچه خوش افتاد، ای دل
 جانبِ عشق عزیزست، فرو مگذارش^۹
 صوفی سرخوش ازین دست که کج کرد کلاه
 بدو جامِ دگر آشفته شود دستارش^{۱۰}
 دلِ حافظ که بدیدار تو خوگر شده بود
 نازپرورد^{۱۱} وصالست، مسجو آزارش

وزن غزل ۲۷۷: فأعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - شد: فعل ماضی مطلق سوم شخص مفرد بجای خواهد شد بکار رفته با اصطلاح مستقبل محقق الوقوع است که بصیغه ماضی بیان شده است؛ سعدی گوید:

چو کردی با کلوخ انداز پیکار سر خود را بنادانی شکستی
گرت بسایه در آسایشی بخلق رسد بهشت بردی و در سایه خدای آسای
معنی بیت: اندیشه هزارستان بتمام آنست که بیگمان گل آشنای عشق وی خواهد شد، گل هم در این خیال است که چگونه در کار مهرورزی بلبل کرشمه و ناز نماید ۲ - معنی بیت: تمام دلبری این نیست که دل داده را بخیال هلاک سپارند، خداوندگار آنکس باشد که بیمار و غمخواری خدمتگزار خود پردازد، نه بجفا و قهروی ۳ - تفاین: در زیان افکندن، مصدر باب تفاعل در سیاق فارسی بمعنی زیان زدگی و زیانکاری نیز بکار میرود - معنی بیت: رواست که ازین زیان زدگی خون در دل لعل بجوش آید و سخت آزرده و ملول شود، چه روتق بازار او را سفالینه کم بها از میان میرد ۴ - قول: بفتح اول ترانه و سرود ۵ - تعیبه: بفتح اول و سکون دوم بر وزن تصفیه، آراستن و آماده کردن، مصدر باب تفعیل ۶ - معنی بیت: هزارستان از پرتو عشق گل چنین شیوا سخن گشت و اگر مهربانی در میان نبود این همه ترانه و چامه عاشقانه از زبان بلبل شنیده نمیشد ۷ - معنی بیت: ای که در کوی محبوب ماراه می سپاری و با ما آهنگ رقابت داری بترس و پرهیز که دیوار این کوی سرشکن است و این لقمه بیش از حوصله تست و این کار از تو نیاید ۸ - صد قافله دل: صد کاروان که بار آن دل باشد، مضاف و مضاف الیه، اضافه مفید تبیین جنس ۹ - معنی بیت: دلا، اگر چه سلامت و ایمنی را خوش میداری و می پسندی و از بلا دوری میکنی، با این حال بدان که طرف عشق با همه محنتها گرامی است، این جهت را با همه دشواری ترک مکن و از مهرورزی روی متاب ۱۰ - دستار: بفتح اول و سکون دوم عمامه و سر بند - معنی بیت: صوفی سرمست که بدینگونه کلاهش از میگساری کج شده است، با دو ساغر دیگر که بنوشد، سر بندش نیز پریشان میشود ۱۱ - ناز پرورده: پرورده ناز، صفت مرکب از ماده فعل ماضی بمعنی مفعولی - معنی بیت: دل حافظ را که بملاقات تو الفت گرفته و انس پذیرفته است میازار، چه وصل تو وی را بلطف و مهربانی پرورده است.

غزل ۲۷۸

شراب تلخ میخوام که مردافکن بود زورش

که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش^۱

سماط^۲ دهر دوز پرور ندارد شهد آسایش

مذاق حرص و آز ای دل بشو از تلخ و از شورش

بیاور می که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن
 بلعب^۳ زهره چنگی و مریخ سلحشورش
 کمند صید بهرامی بیفکن، جام جم بردار
 که من بيمو دم این صحرا، نه بهرامست و نه گورش^۴
 بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم
 بشرط آنکه ننعائی بکج طبعان^۵ دل کورش^۶
 نظر کردن بدرویشان منافی^۷ بزرگی نیست
 سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش
 کمان ابروی جانان نمی پیچد سر از حافظ
 ولیکن خنده می آید بدین بازوی بی زورش^۸

وزن غزل ۲۷۸: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مشمن سالم)

۱ - معنی بیت: خواستار باده تلخ مزه‌ای که قوت مستی آن پهلوان را از یا می‌اندازد میباشم تا بسا نوشیدنش یک نفس از دست دنیا و بدبها و فتنه‌هایش آسوده و فارغ بمانم ۲ - سباط: بکسر اول سفره یا آنچه بدان طعام کشند - معنی بیت: سفره روزگار سفله نواز از شیرینی آسودگی و خوشی تهی است. دلا، کام آزمندی و طمع از تلخ و شور جهان پاک کن و هرگز طمع لقمه‌ای گوارا مدار ۳ - لعب: بفتح اول و سکون دوم بازی - معنی بیت: باده بده که بر نوازندگی ناهید رامشگر آسمان و بازی بهرام خداوندگار جنگ اعتماد نتوان کرد، چه هیچیک از فریب و بدسگالی فلک ترا در امان نتواند داشت ۴ - معنی بیت: کمندی که بهرام با آن بشکار گور میرفت بکناری رها کن و ساغر جمشیدی را بر گیر و بنوش (بکنایه یعنی باندیشه جهانگیری و کسب مال و جاه مباش و دل فارغ دار) که من دشت گیتی را در نور دیدم از بهرام گور و گورش نشانی بر جای نیست ۵ - کج طبعان: کج اندیشان جمع کج طبع، صفت ترکیبی جانشین موصوف ۶ - دل کور: ناسدان، صفت ترکیبی - معنی بیت: قدم رنجه کن تا در آینه روشن می سر روزگار را بتو نشان دهم تا دلت از غم آزاد شود، با این پیمان و قرار که این راز را بر کج اندیشان نادان فاش نکنی ۷ - منافی: بضم اول باطل کننده و مخالف، اسم فاعل از منافات، مصدر باب مفاعله از مجرد نفی بمعنی انکار کردن - معنی بیت: عنایت بفقیران خلاف آئین خواجگی و سروری نیست، حضرت سلیمان با همه شکوه و جلال عنایتها بحوری ناتوان داشت، نگاه کنید بسوره نمل (۲۷) آیه ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ - ۸ - کمان ابرو: تشبیه صریح - معنی بیت: کمان ابروی یار از حافظ سرپیچی ندارد بکنایه یعنی یار از حافظ در مقام اعراض نیست، اما بر بازوی ناتوان او که قصد کشیدن کمان عشق را دارد خنده اش میگیرد.

غزل ۲۷۹

خوشیا شیراز و وضع بی‌مثالش
 خداوندا، نگهدار از زوالش^۱
 ز رکناباد ما صد لوحش^۲ الله
 که عمر خضر می‌بخشد زلالش
 میان جعفر آباد^۳ و مصلی^۴
 عبیر آمیز می‌آید شمالش^۵
 شیراز آی و فیض روح قدسی^۶
 بجوی از مردم صاحب کمالش
 که نام قند مصری^۷ برد آنجا
 که شیرینان ندادند انفعالش^۸
 صبا زان لولی^۹ سنگول^{۱۰} سرمست
 چه داری آگهی، چونست حالش؟
 گر آن شیرین پسر^{۱۱} خونم بریزد
 دلا، چون شیر مادر کن حالش
 مکن از خواب بیدارم، خدا را
 که دارم خلوتی خوش با خیالش^{۱۲}
 چرا حافظ چو می‌ترسیدی از هجر
 نکردی شکر ایام وصالش

وزن غزل ۲۷۹: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ - زوال: بفتح اول هلاک و ناپودی ۲ - لوحش الله: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم
 مخفف لا او حشه الله خداوند بی‌گیاه و مردم نیابد آن را یعنی پیوسته آبادان باد، مجازاً بمعنی چشم بد دور نیز
 بکار میرود، در سیاق فارسی از اصوات (شبه جمله) است برای دعا و تحسین و استعجاب و تعظیم - معنی
 بیت: خداوند کاریز رکناباد را از ویرانی در امان دارد و همواره آبادان بماند که آب روشنش از پاکی و خوشی

بنوشنده عمر جاودان یا زندگانی حضرت خضر میدهد ۳ - جعفر آباد: نام ده در نزدیکی شیراز ۴ - مصلی: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم و الف مقصوره در آخر، نام تفرجگاهی است در شیراز، نیز نگاه کنید بقرنل ۳ شماره (۵) ۵ - شمال: بفتح یا کسر اول باد شمال ۶ - روح قدسی: جان پاک یا روح القدس ۷ - قند مصری: موصوف صفت، قند مصری در قدیم بخوبی معروف بوده است؛ سعدی گوید:

بدر گفتم از مصر قند آورند بر دوستان ارمغانی ببرند

ص ۶ بوستان، تصحیح فروغی، چاپ بروخیم

۸ - انفعال: در سیاق فارسی بیشتر بمعنی سرافکنندگی و شرمساری است، در عربی بمعنی شدن است و از مصادر ثلاثی مزید فیه است از مجرد فعل بمعنی کردن - معنی بیت: هر کس در شیراز اسم قند مصری را ببرد شاهدان شیرینکار و نوش لب آن دیار وی را سرافکننده و شرمسار خواهند کرد که با وجود قند لب ما نشاید که نام قند مصری بر زبان رود ۹ - لولی: مجازاً شاهد سرودگویی و زیباروی، نیز نگاه کنید بقرنل ۳ شماره (۶) ۱۰ - شنگول: شوخ و ظریف و زنده دل ۱۰ - شیرین پسر: شاهد زیبا، موصوف و صفت ۱۱ - معنی بیت: ترا بخدا سوگند که مرا از خواب بر میانگیز، چه با شخص دوست در رؤیا بزمی دلپذیر و دور از اغیار دارم.



غزل ۲۸۰

مرکز تحقیقات و نشر علمی

چو بر شکست صبا زلفِ عنبرافشانش

بهر شکسته که پیوست، تازه شد جانش^۱

کجاست همفشی تا بشرح عرضه دهم

که دل چه میکشد از روزگارِ هجرانش؟

زمانه از ورقِ گلِ مثالِ رویِ تو بست

ولی ز شرمِ تو در غنچه کرد پنهانش

تو خفته و نشد عشق را کرانه پدید

تَبَارَكَ اللهُ^۲ ازین ره که نیست پایانش

جمالِ کعبه مگر عنبرِ رهروان خواهد

که جانِ زنده دلان سوخت در بیابانش^۳

بدین شکسته بیت‌العزن^۴ که می‌آرد

نشانِ یوسفِ دل^۵ از چه زرخدانش؟

بگیرم آن سر زلف و بدست خواجه دهم

که سوخت حافظ بیدل ز مکر و دستانش^۷

وزن غزل ۲۸۰: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلان (بحر مجتث مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: چون نسیم بهاری گیسوی مشک‌ریز یار را چین و شکن داد و پریشان کرد و رفت، آنگاه بهر شکسته دلی که رسید، از بوی زلف دوست بوی جانی تازه بخشید ۲ - مثال: بکسر اول مانند و اندازه و مقدار و کالبد - معنی بیت: روزگار از برگ گل همانند چهره ترا آراست و نقش‌بندی کرد ولی از شرمساری و ررقهای گل را در غنچه پنهان کرد، چه دریافت که گل با همه زیبایی نمودار چهره تو نتواند بود ۳ - تبارک الله، بفتح اول و چهارم و پنجم، بمعنی پاک و منزّه است خدا، اما در سیاق فارسی از اصوات (شبه جمله) است برای تعجب یعنی شگفتا - در صفحه ۳۲۶ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در دو نسخه «پسی شدم» بجای «تو خفته» آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: طریق عشق را بسیار پیمودیم و بنهایت آن نرسیدیم، شگفتا از این راه که پایانی و کرانه‌ای ندارد ۴ - معنی بیت: همانا زیبایی دیدار کعبه عذرخواه سالکان میشود و بلاها و رنجهایی که در راه رسیدن باو کشیده‌اند، تلافی میکنند، چه جان روشن ضمیران در صحرائش از آتش بلا و مصیبت‌های سفر گداخت؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:

خار ارچه جان بکاهد، گل عذر آن بسخواهد
سهلست تلخی می در جنب ذوق مستی

۵ - بیت‌الحزن: بفتح حاء و زاء خانه آندوه و غم ۶ - یوسف دل: تشبیه صریح همچنین است چاه زرخندان، در ضمن تلمیحی دارد بدستان حضرت یعقوب و یوسف و افکندن برادران وی را در چاه - معنی بیت: کیست که از یوسف دل که در چاه ذقن یار افتاده است بمن که در غم‌خانه فراق گرفتارم اثری و نشانی بیاورد ۷ - دستان: بفتح اول و سکون دوم فریب و نیرنگ - معنی بیت: بر آن سرم که سر گیسوی وی را بچنگ آورم و برای دادخواهی بکف خواجه (شاید مقصود خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد که دوست صمیم حافظ بوده است) بسپارم، چه حافظ دل از دست داده از فریب و نیرنگش در آتش بیداد سوخت.

غزل ۲۸۱

یارب این نوگل خندان که سپردی بسمش

می‌سپارم بستو از چشم حسود چمنش^۱

گرچه از کوی وفا گشت بصد مرحله دور

دور باد آفت دور فلک^۲ از جان و تنش

گر بسر منزل سلمی^۳ رسی، ای باد صبا

چشم دارم که سلامی برسانی ز منش

با دب نافه گشائی کن از آن زلفِ سیاه

جایِ دل‌های عزیزست، بهم بر مرزش^۴

گو دلم حقّ وفا با خط و خالت دارد

محترم دارد در آن طرّه عنبر شکش^۵

در مقامی که بیاد لب او می‌نوشند

سقله^۶ آن مست که باشد خبر از خوشتش

عرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت

هر که این آب^۷ خورد، رخت بدریا فکش

هر که ترسد ز ملال، انده عشقش نه حلال

سرِ ما و قدمش یا لبِ ما و دهنش^۸

شعرِ حافظ همه بیت‌الغزل^۱ معرفتست

آفرین بر نفسِ دلکش و لطفِ سخنش

وزن غزل ۲۸۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان (بحر زمل مثنیّه مخبون محذوف)

- ۱ - حسود چمن: تشبیه صریح - معنی بیت: پروردگارا، این گل تازه شکفته را که بمن بامانت دادی، از چشم زخم چمن باغ که بر زیبایی نوگل من حسد میبرد، بامان تو می‌سپارم ۲ - دور فلک: بفتح اول گردش چرخ - میان دور و دور تجنیس ناقص است ۳ - سلمی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر مجازاً بمعنی معشوق، نیز نگاه کنید بغزل ۱۹۰ شماره (۴) ۴ - معنی این بیت و بیت پیش: ای باد بهاری، اگر بمنز نگاه معشوق من برسی، توقع دارم که درودی از جانب من ابلاغ کنی و از آن گیسوی مشکین با احترام گره نافه‌ای باز کنی و بوی خوش پراکنی، ولی گیسوی وی را آشفته نسازی، چه آنجا قرارگاه دل‌های گرامی عاشقان است ۵ - عنبر شکن: عنبر افشان، صفت مرکب فاعلی، طره موصوف - معنی بیت: ای صبا، بیار من بگو که دل مرا بر سیزه عذار و خال مشکین تو حقی از دوستی و نصیبی از وفاداری است و یرتست که آن را در چین زلف عنبر افشان خود بحرمت و عزت نگاه داری ۶ - سقله: بکسر اول و سکون دوم فرومایه - معنی بیت: در بزمی که بیاد لب نوشین یار ساغر گیرند، مستی که در آن محفل از خود بیخود نشود و هستی خویش را فراموش نکنند فرومایه و پست است ۷ - این آب: باستعاره مراد باده یا آب آشگون - معنی بیت: آبرو و خواسته از خدمت در می‌کده رندان بدست نتوان آورد، هر که باده نوشد و از جام معرفت سیراب شود، وی را دست از هستی شسته و بمقام فنا رسیده شمار ۸ - معنی بیت: هر کس از بستوه آمدن و ملول شدن و بیقرار گشتن نگران است، غم عاشقی که با شادی جهان برابری میکند بر وی حرام باد، یا سر در پای یار میبازیم و یا

لب بر لبش بیوسیدن می‌نهم ۹ - بیت‌الغزل: بیت برگزیده غزل - معنی بیت: نظم حافظ جملگی بیت برگزیده غزل عرفان و جامه عشق الهی است، بر دم پاک دلپذیر و شیرینی و نرمی گفتارش درود و تحسین باد.

غزل ۲۸۲

ببرد از من قرار و طاقت و هوش
 بت سنگین دل^۱ سیمین بناگوش
 نگاری، چابکی، سنگی^۲، کله‌دار^۳
 ظریفی، مهوشی^۴، ترکی^۵ قباپوش^۶
 زتاب آتش سودای عشقش^۷
 بسان دیگ دایم میزنم جوش
 چو پیراهن شوم آسوده خاطر
 گرش همچون قبا گیرم در آغوش^۸
 اگر پوسیده گردد استخوانم
 نگرده مهت از جانم فراموش
 دل و دینم دل و دینم ببردست
 برو دوشش برو دوشش برو دوش^۹
 دوی تو دوی تست حافظ
 لب نوشش لب نوشش لب نوش

وزن غزل ۲۸۲: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مسدس مقصور)

۱ - سنگین دل: سخت دل و بی‌رحم، صفت ترکیبی، بت موصوف، همچنین است سیمین بناگوش - بناگوش: بضم اول عذار، پس گوش، نرمة گوش که بطرف رخسار باشد، در اصل بن گوش بوده است، اسم مرکب ۲ - سنگ: بفتح اول و سکون دوم شوخ و شیرین حرکات ۳ - کله‌دار: مخفف کلاه‌دار بمعنی تاجدار و صاحب حشمت یا آنکه از زیبایی گوئی تاج افتخار بر سر دارد ۴ - مهوش: ماه رخسار، صفت مرکب از مه مخفف ماه دوش پسوند مشابَهت ۵ - ترکی: بضم اول شاهد زیبا ۶ - قباپوش: صفت مرکب فاعلی، پوشنده قباکه بیشتر جامه بزرگان بود، در این بیت صفت تنسیق صفات مراعات شده است ۷ -

سودای عشق: بفتح اول و سکون دوم جنون و غلبه عشق، تشبیه صریح، نیز نگاه کنید بغزل ۳۶ شماره (۱) -
 معنی بیت: از گرمی آتشی که غلبه عشق وی در من بر میانگیزد، مانند دیگ بر سر آتش میجویم ۸ - معنی
 بیت: اگر قباگونه یار را در بغل گیرم، چون پیراهنش که در کنار وی جمعیت خاطر دارد من نیز آسوده دل
 خواهم شد ۹ - برو دوش: بفتح اول سینه و شانه، در دو بیت آخر صنعت تکریر مراعات شده است بمناسبت
 مکرر آوردن دل و دین و برو دوش و لب نوش.

غزل ۲۸۳

سحر زهاتفِ غییم^۱ رسید مژده بگوش
 که دورِ شاه شجاعست^۲، می دلیر بنوش
 شد آنکه اهلِ نظر برکناره میرفتند
 هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش^۳
 بصوتِ چنگ بگوئیم آن حکایتها
 که از نهفتن آن دیگِ سینه میزد جوش^۴
 شرابِ خانگی ترسِ محاسب خورده^۵
 بروی یار بنوشیم و بانگِ نوشانوش
 ز کویِ میکده دوشش^۶ بدوش^۷ میبردند
 امامِ شهر که سجاده میکشید بدوش
 دلا، دلالت خیرت کنم براهِ نجات
 مکن بفسق مباحات و زهد هم مفروش^۸
 محلِ نورِ تسجلیست^۹ رایِ انور^{۱۰} شاه
 چو قربِ او طللی، در صفسایِ نیت کوش
 بجز ثنایِ جلالش مساز وردِ ضمیر
 که هست گوشِ دلش محرمِ پیامِ سروش^{۱۱}
 رموزِ مصلحتِ ملک خسروان دانند
 گدایِ گوشه نشینی تو، حافظا مخروش^{۱۲}

وزن غزل ۲۸۳: مفاعِلن فِعْلانن مفاعِلن فِعْلانن (بحر مجتث مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - هاتف غیب: بکسر تاء آوازدهنده پنهانی یا منادی غیبی ۲ - شاه شجاع: فرزند امیر مبارزالدین محمد از آل مظفر است که بیست و پنج سال سلطنت کرد و در سال ۷۶۸ درگذشت شاه شجاع فاضل و شعر دوست و ادب پرور بود (نقل باختصار از لغتنامه دهخدا) ۳ - معنی بیت: آن روزگار که صاحب نظران از گوشه و کنار با نگرانی راه می پیمودند و گفتنی بسیار داشتند و ناگزیر لب از سخن فرو بسته بودند. گذشت ۴ - معنی بیت: آن داستانهای غم انگیز که از پنهان داشتن آن دیگ سینه جوش بر می آورد و تاب نگاهداری آنها را نداشت، اینک با نوای چنگ بگوش دوستان میرسانیم ۵ - ترس محتسب خورده: صفت مرکب از ماده فعل ماضی بمعنی فاعلی، شراب موصوف - معنی بیت: باده در خانه ساخته که بیم از پاسبان شرع را تحمل کرده و پنهان مانده است، اینک بر جمال یار و در پیش وی با آوای نوش باد و گوارا باد دوستانه مینوشیم ۶ - دوش: دوشینه شب گذشته ۷ - دوش: شانه، میان دوش و دوش صنعت تجنیس تام مراعات شده ۸ - معنی بیت: ای دل، ترا براه رستگاری نیک رهنمائی کنم، بترک فرمان خدای نازش و فخر مکن و پارسائی خود را هم برخ مردم مکش و از ریاکاری پرهیز ۹ - تجلی: بفتح اول و دوم و تشدید سوم مکسور روشن و هویدا شدن و جلوه کردن، مصدر باب تفعّل - نور تجلی: فروغ جلوه حق که بر موسی در کوه طور نمایان شد و آن حضرت از دیدارش بیهوش افتاد ۱۰ - انور: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم روشن و نیکو و نورانی ۱۱ - سروش: بضم اول هر فرشته ای که پیغام آور باشد (برهان قاطع) ۱۲ - معنی بیت: شهسواران از اسرار خیر و صلاح مملکت آگاهند. ای حافظ، تو فقیری خلوت نشینی، خاموشی گزین و آرام باش.

غزل ۲۸۴

هاتفی^۱ از گوشه میخانه دوش
گفت: ببخشند گنه، می بنوش
لطفِ الهی بکند کارِ خویش
مژده رحمت برساند سروش
این خردِ خام بمیخانه بر
تا می لعل آوردش خون بسجوش^۲
گرچه وصالش نه بکوشش دهند
هر قدر ای دل که توانی بکوش^۳
لطفِ خدا بیشتر از جرمِ ماست
نکته سر بسته^۴ چه دانسی خموش

گوشِ من و حلقه گیسوی یار
 رویِ من و خاکِ درِ می فروش^۵
 رندیِ حافظ نه گناهست صعب^۶
 با کرمِ پادشاهِ عیب‌پوش
 داورِ دین شاه شجاع آنکه کرد
 روحِ قدس^۷ حلقه امرش^۸ بگوش
 ای ملک العرش، مرادش بده
 وز خطرِ چشمِ بدش دارگوش^۹

وزن غزل ۲۸۴: مفتعلن مفتعلن فاعلات (بهر سریع مسدس مطوی موقوف)

۱ - هاتف: بکسر سوم آواز دهنده، اسم فاعل از هتف بفتح اول و سکون دوم، در شعر حافظ بیشتر مراد منادی غیبی است ۲ - معنی بیت: این عقل ناپخته نیازموده را بمیکده عارفان رهبری کن تا باده سرخ قام معرفت در خون وی گرمی و هیجانی پدید آورد و پخته و مجربش سازد ۳ - معنی بیت: اگرچه با تکیه بر کوشش و طاعت خود نمیتوان بوصول یار رسید، دلا، چندانکه در توان داری کوشش کن (مقصود آنست که علاوه بر کوشیدن بنده عنایت حق هم باید مدد کند تا آدمی بمقصود تواند رسید) ۴ - سر بسته: صفت مرکب مفعولی، نکته موصوف - معنی بیت: مهربانی و رفق ایزدی افزونتر از گناه ماست، تو از لطیفه تهنانی عنایت خدا آگاه نیستی، دم فرو بند ۵ - معنی بیت: گوشم ملازم حلقه بستدگی زلف دوست باد و رخسار من از مجاورت غبار آستان پیر میفروش دور مباد ۶ - صعب: بفتح اول و سکون دوم دشوار و سخت ۷ - روح قدس: بضم قاف و دال جان پاک، نام جبرئیل ۸ - حلقه امر: حلقه پشیمان فرمانبرداری، اضافه تخصیصی - معنی بیت: شاه شجاع، حاکم عادل اسلام کسی است که جبرئیل حلقه بگوش فرمان اوست ۹ - معنی بیت: ای خداوند، ای فرمانفرمای تختگاه آسمان خواسته وی را بر آور و از چشم زخم بدان و جاسدان وی را نگاه دار.

غزل ۲۸۵

در عهد پادشاهِ خطابخشِ جرم پوش
 حافظ قرا به کش^۱ شد و مفتی پیاله نوش
 صوفی ز کنجِ صومعه با^۲ پایِ خم نشست
 تا دید محاسب که سبوی کشد بدوش

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان^۳

کردم سوال صبحدم از پیرمی فروش

گفتا: نه گفتنیست سخن، گرچه معر می

درکش زبان و پرده نگهدار و می بنوش^۴

ساقی بهار میرسد و وجه^۵ می نمااند

فکری بکن که خون دل آمد ز غم بجوش

عشقست و مفلسی و جوانی و نوبهار

عذرم پذیر و جرم بسذیل گرم^۶ پوش

تا چند همچو شمع زبان آوری کنی

پروانه^۷ مراد^۸ رسید، ای محب^۹، خموش

ای پادشاه صورت و معنی که مثل تو

نادیده هیچ دیده و شنیده هیچ گوش

چندان بمان که خرقه^{۱۰} ازرق کند قبول

بخت جوانت از فلک پیر ژنده پوش

وزن غزل ۲۸۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

۱ - قرابه کش: بفتح اول برنده شیشه می، صفت مرکب فاعلی، مسند - معنی بیت: در روزگار شهریاری که از گناه بی قصد زیردستان درمیگذرد و برگناه عمدی بندگان پرده عفو میکشد، حافظ شیشه شراب بر دوش میکشد و فقیه ساغر مینوشد. از حافظ بایهام از بردارنده کتاب خدا (حافظ قرآن) مقصودست ۲ - با: حرف اضافه برای ظرفیت بمعنی در - معنی بیت: همینکه پشمینه پوش در سافت که پاسبان شرع یا بازدارنده از منکر خود کوزه باده بر دوش میبرد و میگساری میکند، او هم خانقاه را رها کرد و در پای خم زانو زد و مقیم میکده شد ۳ - شرب الیهود: بضم اول و سکون دوم معنی لغوی آن شراب خوردن یهود است چون آن قوم بر سبیل اختفاء شراب خوردند بمعنی پنهان خوردن شراب (نقل از لغتنامه دهخدا) - معنی دو بیت: درباره چگونگی حال عالم و داور دین و می نوشیدن پنهانی آنان از پیر میکنه پرسیدم، پاسخ داد: هر چند تو رازداری، نمیتوان از این مطلب سخنی گفت. خاموش بمان و پرده پوشی کن و ساغر بگیر ۴ - وجه: بفتح اول در سیاق فارسی بمعنی زرو سیم نیز بکار میرود - معنی بیت: ای ساقی (نوشگر)، فصل بهار فراز آمد و سیم و زری برای خرید باده فراهم نیست: تدبیری کن که خون دلم از هیجان اندوه مانند خم می

جوش بر آورد ۶ - ذیل کرم: دامن جامه جوانمردی و بخشایش، استعاره مکنیه - معنی بیت: اگر در آغاز بهار بحکم جوانی با تنگستی عشق میوزم، مرا معذور بدار و بر گناه من بجوانمردی پرده پوش باش ۷ - پروانه مراد: بفتح اول اجازه و رخصت کامیابی، در اینجا بایهام از پروانه معنی بعید آن قصد شده است در ضمن بمناسبت معنی قریب پروانه صنعت مراعات نظیر نیز منظور شده است ۸ - محب: بضم اول و کسر دوم عاشق، در عربی اسم فاعل است از باب افعال و حرف آخر آن مشدد است ولی در سیاق فارسی گاه مخفف تلفظ میشود - معنی بیت: تا کی شمع سان همه زبانی و سخن میگوئی، اجازه و رخصت کامیابی بتو داده شد، ای عاشق، دم درکش و بکار خود پرداز ۹ - ازرق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کبود، صفت خرقة - معنی دو بیت: ای شهریار این جهان و جهان حقیقت که چشمی مانند تو ندیده و گوش نظیر اوصاف ذات کریم تو از کسی شنیده، آنقدر زندگانی تو دراز باد که بخت بلند و پیروزمند تو خرقة کسود آسمان را پذیرد و در جاودانگی جانشین پیر فلک شود: در ضمن تلمیحی دارد بآداب سپردن پیر خرقة ارشاد را بجانشین خود.

غزل ۲۸۶

دوش با من گفت پنهان کاردانی نیز هوش

وز شما پنهان نشاید کرد سر می فروش

گفت: آسان گیر بر خود کارها گز روی طبع

سخت میگرد جهان بر مردمان سخت کوش^۱

وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک

زهره در رقص آمد و بر بط زنان^۲ میگفت: نوش^۳

با دلِ خونین لب خندان بیاور همچو جام

نی گرت زخمی^۴ رسد، آئی چو چنگ اندر خروش

تا نگر دی آشنا، زین سرده رمزی شنوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش^۵

گوش کن پند، ای پسر، وز بهر دنیا غم منخور

گفتمت چون دُر^۶ حدیثی، گرتوانی داشت هوش

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید

زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش^۷

بر بساطِ نکته‌دانان خود فروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گو، ای مردِ عاقل، یا خموش^۸

ساقیا می‌ده که رندیهایِ حافظ فهم کرد

أصفِ صاحبِ قرانِ جرمِ بخشِ عیبِ پوش

وزن غزل ۲۸۶: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بحر رمل مثنیٰ مقصور)

- ۱ - معنی در بیت: دیشب دل آگاهی کارشناس و هوشمند نهانی با من سخنی در میان نهاد و از شما نیز راز عارف دانا را نتوان نمان داشت. پیر میخانه معرفت گفت: کارهای گیتی را آسان شمار، چه دنیا که بسرشت و نهاد خود سخت گیر و زحمت افزاست، بر کسانی که خوشتن را در طلب جاه و مال برنج افکنند سخت و دشوار خواهد شد و بفرجام هم نامراد و ناکامشان خواهد گذاشت؛ در نسخه بدل «سخت میگیرد» بجای «سخت میگرد» آمده که از لحاظ معنی ترجیحی بر متن ندارد ۲ - بر بطن زنان: با نواختن بر بطن، قید حالت یا حال - بر بطن: ساز زهی که با مضراب نواخته میشود نیز نگاه کنید بغزل ۱۳۷ شماره (ع) ۳ - معنی بیت: پس از آن پیر ساغری باده بمن داد که از پرتو آن بر سپهر ناهید رقصان شد و با نوازش بر بطن می‌گفت: می بر شما گوارا باد ۴ - زخم: بفتح اول ضربه و آسیب و جراحت - معنی بیت: پیر میفروش گفت: مانند جام باش که اگر چه دلش خون است خنده از لبش دور نمیشود (باز بودن دهانه جام و لرزش می در آن بدهان خندان تشبیه شده است)، چون چنگ مباحث که اگر با زخمه ضربه‌ای بتوززند، فریاد برکشی؛ مقصود آنکه باید در برابر مصائب جهان شکیبایی ورزید ۵ - سروش: بضم اول فرشته پیام آور و جبرئیل ملک وحی - معنی بیت: تا آنگاه که آشنای عشق و عرفان نشوی، از نوای پرده محبت رازی در نخواهی یافت، بلی گوش آنکه بیگانه از حق و ناپیراسته خوی باشد، جایگاه پیام جبرئیل نتواند بود ۶ - در: بضم اول مروارید، حرف راه آن مشددست ولی در سیاق فارسی گاه بی تشدید تلفظ میشود - معنی بیت: ای فرزندی، پند مرا بنیوش و برای سال و مقام این جهانی اندوه مبر، سخنی بگران قدری و ارزندگی مروارید بتو گفتم، اگر هوشیار باشی ۷ - معنی بیت: در پیرامون آستان عشق جای گفتگو نیست، چه در آن حرم قدس باید با تمام اندامها و همه تسوان نگر است و شنود ۸ - معنی بیت: در پیشگاه نکته‌سنجان و حکیمان فضل فروشی و خودنمایی خلاف رسم و ادب است؛ ای باخرد، یا عالمانه سخن بر زبان آور یا لب از گفتار فروبند و آبروی خویش مریز؛ شاعر گوید: در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد ۹ - صاحب قران: بکسر قاف آنکه در وقت تولدش زهره و مشتری دو اختر سعد را در یک برج اجتماع باشد، مجازاً معنی وصفی دارد: یگانه روزگار و بزرگ عصر، آصف موصوف - معنی بیت: ای نوشگر (ساقی)، باده بده که آصف زمان، وزیر بزرگ روزگار بخشاینده گناهان و درگذرنده از نقص بندگان از قلندری و پای بند نبودن حافظ بر سوم ظاهری آگاهی دارد و خرده نخواهد گرفت، مقصود از آصف ظاهراً خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع است.

غزل ۲۸۷

ای همه شکلِ تو مطبوع و همه جایِ تو خوش
 دلم از عشوهٔ شیرینِ شکر خای^۱ تو خوش
 همچو گلبرگِ طری^۲ هست وجودِ تو لطیف
 همچو سروِ چمنِ خلد^۳ سراپایِ تو خوش
 شیوه و نازِ تو شیرین، خط و خالِ تو ملیح^۴
 چشم و ابرویِ تو زیبا، قد و بالایِ تو خوش
 هم گلستانِ خیالم ز تو پرنقش و نگار
 هم مشامِ دلم از زلفِ سمن ساییِ تو خوش
 در ره عشق که از سیلِ بلا نیست گذار^۵
 کرده ام خاطر خود را بستمایِ تو خوش
 شکرِ چشمِ تو چگویم که بدان بیماری
 میکند دردِ مرا از رخِ زیبایِ تو خوش^۶
 در بیابانِ طلب گرچه زهرسو خطر است
 میرود حافظِ بیدل بتولای^۷ تو خوش

وزن غزل ۲۸۷: فاعلانن فعلاتن فعلاتن فعنان (بحر رمل مثنی مخبون محذوف)

۱ - شکرخا: بفتح اول و دوم مفتوح شکر شکن یا شکر بدن دان نرم کننده، صفت مرکب فاعلی - معنی بیت: ای همه صورت تو دلپذیر و ای همه اندامهای تو نیکو، دل من از فریب و کوشش تو که گوئی در سخن گوئی شکر شکنی میکند، شاد است ۲ - طری: بفتح اول و کسر دوم با طراوت، تروتازه، در عربی حرف آخر آن مشدد است ۳ - چمن خلد: باغ بهشت جاوید، تشبیه صریح ۴ - ملیح: بفتح اول نمکین و با ملاحظت ۵ - گذار: بضم اول گذرگاه، اسم مکان - معنی بیت: در طریق عشق که بسبب سیل محنت و مصیبت گذرگاه و پایایی نیست و ساحل وصال نتوان رسید، دلم را بارزوی دیدار تو خوش داشته ام ۶ - معنی بیت: من از عهدهٔ سپاسگزاری از چشم تو بر نتوانم آمد که با وجود بیماری و نیم مستی، درد عشقی را که از چهرهٔ زیبای تو بر من عارض شده است، آسان و مطبوع میسازد ۷ - تولای: بفتح اول و دوم و تشدید سوم محبت و امید و دوست داشتن... اگرچه برای این معنی تولی... است لیکن فارسیان بتصرف خود به الف خوانند چنانکه

تمنی را تمنا گویند (لغت نامه) معنی بیت: در وادی طلب و جستجو اگرچه از هر جانب بیم هلاک است، حافظ دل از دست داده بمدد مهر و دوستی تو بشادی راه می‌پوید.

غزل ۲۸۸

کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش

معاشر دلبری شیرین و ساقی گل‌گذاری خوش

الا ای دولتی طالع^۱ که قدر وقت میدانی

گوار ابادت این عشرت که داری روزگاری خوش

هر آنکس را که در خاطر ز عشق دلبری بار است

سپندی گو بر آتش نه که دارد کار و باری^۲ خوش

عروس طبع^۳ را زور ز فکر بکر^۴ می‌بینم

بود کز دست ایام بدست افتد نگاری خوش^۵

شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان^۶

که مهتابی دلفروز است و طرف لاله زاری خوش

می در کاسه چشمست ساقی را بنا میزد^۷

که مستی میکند با عقل و می بخشد خماری خوش

بغفلت عمر شد حافظ، بسا بسا میخانه

که شننگولان خوشبخت^۸ بیاموزند کاری خوش

وزن غزل ۲۸۸: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هزج مثنیٰ سالم)

۱ - دولتی طالع: نیکبخت، صفت ترکیبی از صفت (دولتی) + اسم (طالع) - معنی دو بیت: بر لب جوی و کنار بید با قریحه شاعرانه در صحبت دوست دلخواه که دلستانی آداب دان و شیرین حرکات و ساقی گل چهره دلپذیری باشد. نشستن خوش است. هان، ای که بخت تو یار و مساعد است و ارزش وقت را نسبک می‌شناسی، این شادی و عیش بر تو سازگار باد که ایامت بکام است ۲ - کار و بار: سرو سامان، اسم مرکب - معنی بیت: بهر کس که بردش بار اندوه عشق یاری باشد، بگو که برای دفع چشم زخم خودان، سپند بر آتش بریز که سرو سامانی مطلوب و دلخواه داری ۳ - عروس طبع: تشبیه صریح ۴ - بکر: بکر اول و سکون دوم نو و بدیع و دوشیزه، صفت فکر ۵ - نگاری خوش: نقشی دلپذیر و باستعاره مقصود یاری زیبا -

معنی بیت: بر عروس قریحه خود زینت و آرایش اندیشه نو و بدیع هسته ام، باشد که از دست روزگار یاری زیبا
 بچنگ آورم ۶ - داد خوشدلی بستان: بهره خود را از عیش و کامرانی بگیر ۷ - طرف: بفتح اول و سکون
 دوم کنار و کرانه، حرف دوم که مفتوح است بضرورت حفظ وزن ساکن شده است ۸ - بنامیزد: محفف بنام
 ایزد، از اصوات است در بیان تعجب و دفع چشم زخم بمعنی شگفتا و چشم بد دور - معنی بیت: در پیاله چشم
 ساقی، چشم بد دور، باده ایست که با خرد بستیزه جوئی و عربده برمیخیزد و مستی دلپذیری میدهد ۹ -
 خوشباش: خوشامد گو و خوش معاشر، صفت سنگولان - معنی بیت: ای حافظ، زندگانی تو در بیخبری
 گشت، با ما بمیکده بشتاب که زیبایان ظریف خوش معاشرت بتو میگساری و مستی بیاموزند که کاری
 دلپذیرست.

غزل ۲۸۹

مجمع خویی و لطفست عذارِ چو مهش

لیکنش مهر و وفسانیت، خدایا بدهش

دلبرم شاهد و طفلمست^۱ و بسبازی روزی

بکشد زارم و در شرع نباشد گنهنش

من همان به که ازونیک نگه دارم دل

که بسو نیک ندیدست و ندارد نگهش^۲

بوی شیر از لب همچون شکرش می آید

گر چه خون میچکد از شیوه چشم سیهش^۳

چارده ساله بتی چابک شیرین دارم

که بجان حلقه بگوش است مه چاردهش

از پی آن گلِ نورسته دلِ ما یارب

خود کجا شد که ندیدیم درین چند گهش

یسارِ دلدار من ار قلب بدینسان شکند

ببرد زود بجاننداری^۴ خود پادشاهش

جان بشکرانسه کنم صرفگر آن دانه در

صدفِ سینه حافظ بود آرامگهش

وزن غزل ۲۸۹: فاعلان فعلان فعلن (بهر رمل مثنیٰ صغیر محذوف)

۱ - عذار: بکسر اول رخسار ۲ - طفل: بکسر اول خرد و صغیر، در اینجا بمعنی نوجوان و نوحاسته - معنی بیت: دلستان من زیبایی نوحاسته است و بشوخی یک روز مرا بهلاک میرساند و آنگاه بحکم دین بروی که خرد سالست قتل عاشق را جرم نشمارند ۳ - معنی بیت: نیک سزاوارست که دل باو نیبارم، چه هنوز تجربه آموخته نیست و نیک را از بد و بلهوس را از عاشق باز نمی شناسد و آئین دلداری نمیداند ۴ - معنی بیت: از لب نوشین وی هنوز بوی شیر شنیده میشود، اگر چه از ناز و کشرتمه چشم سیاه دلش که عاشق کش است، قطره قطره خون تراوش میکند ۵ - جاننداری: سلاح داری و نگاهبانی، اسم مصدر مرکب از جاندار و یای مصدری - معنی بیت: اگر یار دلجوی من قلب سیاه عاشقان را بدین گونه درهم شکنند و پراکنده سازد، بزودی پادشاه او را بسلاح داری و نگاهبانی خویش خواهد گماشت ۶ - صدف سینه: تشبیه صریح - معنی بیت: اگر آن مروارید یکتا که یار من است، صدف سینه حافظ را قرارگاه خود سازد، جان بنشان سپاسگزاری در قدم وی خواهم باخت.

غزل ۲۹۰

دلم رمیده شد و غافلم من درویش

که آن شکاری^۱ سرگشته را چه آمد پیش

چو بید بر سر ایمان خویش می لرزم

که دل بدست کمان ابروئیست کافر کیش^۲

خیال حوصله^۳ بحر می یزد، هیئات^۳

چهاست در سر این قطره محال اندیش

بنازم آن مژه شوخ عافیت کش را

که موج میزندش آب نوش بر سر نیش^۴

ز آستین طیبیان هزار خون بچکد

گرم بتجربه دستی نهند بر دل ریش^۵

بکوی میکده گریان و سرفکنده روم

چرا که شرم همی آیدم ز حاصل خویش^۶

نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر

نزاع بر سردینی^۷ دون^۷ مکن درویش

بدان کمر نرسد دستِ هر گدا حافظ

خزانهٔ بکف آور ز گنجِ قارون بیش^۸

وزن غزل ۲۹۰: مفاعلهن فملاطن مفاعلهن فعلان (بحر مجتث منمن مخبون اصلم مسبخ)

۱ - شکاری: در اینجا بمعنی صید و شکار شده است و صفت مفعولی است نه فاعلی - معنی بیت: دل من آواره گشت و من مسکین بیخبرم و نمیدانم که چه بر سر آن صید سرگردان آمده است ۲ - معنی بیت: بسبب از دست دادن دین خود بیدسان لرزان و هراسانم، چه دل من در پنجهٔ یاری خمیده ابرو و کافر پیشه و بیرحم گرفتار آمده است ۳ - هیئات: بفتح اول و سکون دوم بمعنی دور است، در سیاق فارسی از اصوات (شبه جمله) است و در این مورد برای استبعاد و تعجب است، نیز نگاه کنید بغزل ۳۷ شماره (۵) - معنی بیت: اندیشه‌های شگفتی در سر این قطرهٔ باطل اندیش است که سودای گنجاندن دریائی را در درون خود دارد، چه دور است این آرزوی خام! ۴ - عافیت کش: کشنده و هلاک سازندهٔ صحت و سلامت، صفت مرکب فاعلی - معنی بیت: بمرگان عافیت سوزوی که در دلبری گستاخ است می‌یالم و فخر میکنم، چه آب حیات بر سر نیشی که مژهٔ وی میزند، میجوشد و موج میزند، مقصود آنکه نیش وی بانوش همراه است یا عین نوش است و زندگی بخش ۵ - معنی بیت: اگر یکبار بزشکان بر دل مجروح من آزمون را دست بگذارند، هزار بار از آستین آنان خون قطره قطره خواهد چکید ۶ - معنی بیت: من با شرمساری و سرافکنندگی با دیدهٔ تر بمیخانه میروم، چه از نتیجهٔ عمر خود شرمسارم و خجالت میکنم که این محصول ناچیز را وقف خرابات کنم ۷ - دنیوی دور: در صفحهٔ ۳۳۶ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «دنیای دور» آمده است که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: زندگانی جاودانی خضر نبی و سلطنت اسکندر مقدونی نمی‌یابد، زندهٔ جاوید تنها خداست، ای فقیر، برای دنیا و مال و جاه دنیوی کشمکش مکن که ارزشی ندارد ۸ - معنی بیت: ای حافظ، هر گدای مسکین نمیتواند دست در کمر یار زند و پوصال برسد، گنجی بیش از گنج قارون برای حصول این مقصود بدست باید آورد، سعدی گوید:

گر من گدای کوی تو گشتم غریب نیست قارون اگر بخیل تو آید، گدا رود

غزل ۲۹۱

ما آزموده‌ایم درین شهر بختِ خویش

بیرون کشید باید ازین ورطهٔ رختِ خویش

از بس که دست میگزیم و آه می‌کنیم

آتش زدم چو گل بستنِ لختِ لختِ خویش^۲

دو شمع ز بلبلی چه نخوش آمد که می سرود
 گل گوش پهن کرده ز شاخ درخت خویش
 کای دل تو شاد باش که آن یار تند خو
 بسیار تندروی نشیند ز بخت خویش^۳
 خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد
 بگذر ز عهد سست و سخنهای سخت خویش^۴
 وقتست کز فراق تو و سوز اندرون
 آتش در افکنم بهمه رخت و پخت^۵ خویش
 ای حافظ، ار مراد میسر شدی مدام
 جمشید نیز دور نماندی ز سخت خویش^۶

وزن غزل ۲۹۱: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنی اخرب مکثوف مقصور)
 ۱ - ورطه: بفتح اول و سکون دوم مهلکه یا جای هلاک و گرفتاری ۲ - لخت لخت: بفتح اول و سکون دوم پاره پاره - معنی بیت: چندان بختت بخت دست بدندان میبرم و آه سوزناک بر میآورم که تن پاره پاره از آتش درون مانند خرمن افروخته گل میسوزد ۳ - معنی این بیت و بیت پیش: دیشب هزار آوایی این سخن بسیار دلپذیر را بر زبان آورد و در آن حال گل، معشوق وی نیز بگفتار او گوش نیک فراداشته بود. بلبل میگفت: دلا، خوش باش که یار آتشین مزاج و سخت کوش تو از طالع ناسازگار چهره در هم خواهد کشید و بلای خزان گرفتار خواهد شد ۴ - معنی بیت: ای پاره، اگر خواهی که دشوار و آسان روزگار سپری شود و رنجهاات نسازد و آسیمی بتو نرساند، از پیمان ناستوار و گفتار دلخراش صرف نظر کن ۵ - پخت: بفتح اول و سکون دوم مترادف رخت، پخت بفتح اول و با بیه فارسی از اتباع و مزاج رخت است از قبیل کار و بار (نقل از حواشی دیوان حافظ تصحیح قزوینی) - معنی بیت: هنگام آنست که از بلای جدائی و داغ دل همه سامان و اسباب خود را با آتش بسوزم، چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۱۹۷ دیوان حافظ نوشته اند، در غالب نسخ بجای بیت متن این بیت آمده است:

گر موج خیز حادثه سر بر فلک زند عارف بآب نر نکند رخت و پخت خویش
 معنی بیت: اگر طغیان امواج رویدادهای ناگوار بر آسمان برسد، شناسای حق جامه حیات خود را بآب اندوه و غصه آغشته نسازد و حالتش منقلب نشود و همچنان آرام بماند ۶ - معنی بیت: حافظا اگر همیشه کام دل آسان بدست میآید، جمشید هم از اورنگ جدا نمی ماند.

غزل ۲۹۲

قسم بحسنت و جاه و جلال شاه شجاع^۱
 که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع
 شرابِ خانگیم بس، میِ مغانه بیار
 حریفِ باده رسید، ای رفیقِ تسویه و داع^۲
 خدا را بمیم شست و شویِ خرقه کنید
 که من نمی‌شنوم بسوی خیر ازین اوضاع^۳
 ببین که رقصِ کنان می‌رود بنالۀ چنگ
 کسی که رخصه^۴ نفرمودی استماعِ سماع
 بعاشقان نظری کن بشکر این نعمت
 که من غلامِ مطیعم، تو پادشاهِ مطاع^۵
 بفیضِ جرعهٔ جامِ تو تشنه‌ایم ولی
 نمیکنیم دلیری، نمیدهیم صداع^۶
 ببین^۷ و چهرهٔ حافظِ خدا جدا^۸ مکناد
 ز خاکِ بارگهٔ کبریای^۹ شاه شجاع

وزن غزل ۲۹۲: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلات (بحر مجتث مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - شاه شجاع: فرزند مبارزالدین محمد از آل مظفر که پادشاهی سمرقند و ادب‌پرور بود، نیز نگاه کنید بهزل ۲۸۳ شماره (۲) ۲ - وداع: بفتح اول بدرود کردن - معنی بیت: نوشیدن باده در خانه ساخته بس آسته اینک شراب در خم آرمیده کهن مغان را برای من فراهم آور. هم‌پایه من فراز آمد، ای دوست همراه من که اهل توبه‌ای با تو وداع میکنم و بدرود میگویم چه من از توبه روی گردان شده‌ام ۳ - معنی بیت: شمارا بخداوند سوگند که خرقه هستی مرا با باده بشوئید تا سرمست شوم و از کار دنیا بیخبر مانم، چه نشان نیکی و صلاحی در این روزگار نمی‌بینم ۴ - رخصه: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم رخصت بمعنی دستوری و اجازه و آسان فرمودن کاری را - معنی بیت بنگر آنکه اجازهٔ شنیدن سماع درویشان را نمیداد، اینک با فریاد چنگ بدست افشانی و پای‌گویی پرداخته است ۵ - مطاع: بضم اول اطاعت شده یا فرمانفرما، اسم مفعول از اطاعت (مصدر باب‌الفعال) ۶ - صداع: بضم اول دردسر - معنی بیت: ما بجهره‌ای از جرعهٔ ساغر تو

سخت آرزومندیم، اما برای یافتن این فیض گستاخی نمیکنیم و در دسر نمیدهیم ۷- جبین: بفتح اول
پیشانی ۸- خدا: میان خدا و جدا صنعت جناس خط مراعات شده است ۹- مکناد: بفتح اول و ضم دوم
فعل دعائی منفی سوم شخص مفرد که در محاوره بجای آن نکند گفته میشود ۱۰- کبریا: بکسر اول و سکون
دوم و کسر سوم بزرگی و عظمت مخفف کبریا.

غزل ۲۹۳

بامدادان که ز خلونگه کاخ ابداع^۱
شمع خاور^۲ فکند بر همه اطراف شعاع
بر کشد آینه^۳ از جیب افق چرخ و در آن
بنماید رخ گیتی بهزاران انواع
در زوایای طربخانه جمشید فلک^۴
ارغنون ساز کسند زهره باهنگ سماع
چنگ در غافله آید که کجا شد منکر
چام در قهقهه آید که کجا شد مناع^۵
وضع دوران بنگر، ساغر عشرت^۶ برگیر
که بهر حالتی اینست بهین اوضاع^۷
طره شاهد دنی^۸ همه بندست و فریب
عارفان بر سر این رشته نسجوند نزع
عمر خسرو طلب، از نفع جهان میخواهی
که وجودیست عطا بخش کریم نسقاع^۹
مظهر لطف ازل^{۱۰} روشنی چشم امل^{۱۱}
جامع علم و عمل، جان جهان شاه شجاع

وزن غزل ۲۹۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلان (بهر رمل مثنیٰ مخبون اصلم مسبق)

۱- کاخ ابداع: تشبیه صریح ۲- شمع خاور: باستعاره مراد خورشید ۳- آینه: باستعاره مقصود
مهر تابان - معنی دو بیت: صبحگاهان که از خلوت سرای کاخ آفرینش مهر شمع خاوری بر همه جای نور

افشاند، فلک آینه تابناک خورشید را از گریبان افق بالا میآورد و چهره گیتی در آن آینه بهزاران رنگ زیبا نمایان میشود ۴ - جمشید فلک: با استعاره خورشید مراد است که فرمانفرمای سپهر بشمار میرود - معنی بیت: ناهید رامشگر فلک در خلوت سرای بزم جمشید گردون خورشید جهانتاب ارغنون خود را برای نواختن و دست افشاندن و سرود خواندن کوک میکند ۵ - مناع: بفتح اول و تشدید دوم سخت بازدارنده، صیغه مبالغه از منع - معنی بیت: چنگ فروش شادی بر میآورد که منکر سماع و بزم کجا رفت، ساغر بخنده لب میگشاید که بازدارنده از باده گساری کجا شد ۶ - ساغر عشرت: جام شادی و خوشدلی، تشبیه صریح ۷ - بهین اوضاع: بکسر اول بهترین اوضاع، بهین صفت وضع است که حذف شده و اوضاع از آن نیابت کرده است یعنی بهین وضع از اوضاع و بهین علت بهین اوضاع بشکل مضاف و مضاف الیه در میآید ولی اگر پس از صفت عالی اسم مفرد آید نباید بحال اضافه خواند چه در این صورت صفت مقدم بر موصوف محسوب میشود (بهین وضع) - معنی بیت: حال روزگار را ببین و جام شادی بر کف نه، چه بهر حال بهترین وضع در میان این اوضاع متغیر و ناپایدار باده نوشیدن و غم نخوردن است ۸ - شاهد دنی: معشوق دنیوی، در صفحه ۳۴۹ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «شاهد دنیا» در همه نسخه‌ها آمده است که صحیح بنظر میرسد - شاهد دنیا: تشبیه صریح - معنی بیت: زلف معشوق زیبای دنیا یکسره رشته اسارت و مکر و حيله است. شناسندگان حق بفریب طره این شاهد بستیزه با دیگران بر نخیزند و بر سر دنیای دون نزاع نکنند ۹ - نفاع: بفتح اول و تشدید دوم بسیار سودرسان، صیغه مبالغه از نفع ۱۰ - مظهر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جلوه گاه و محل ظهور - لطف ازل: رحمت و بخشایش بی پایان خداوند که همیشگی است ۱۱ - امل: بفتح اول و دوم آرزو - چشم امل: دیده شاهد آرزو، استعاره مکنیه.

غزل ۲۹۴

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع
شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع^۱
روز و شب خوابم نمی آید بچشم غم پرست
بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع^۲
رشته صبرم بمقراض غمت^۳ بسبریده شد
همچنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع
گر کمیت اشک^۴ گلگونم نبودی گرم رو
کی شدی روشن بگیتی، راز پنهانم چو شمع؟

در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست

این دل زار نزار اشک بارانم چو شمع^۵

در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست

ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع^۶

بی جمال عالم آرای تو روزم چون شبست

با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع^۷

کوه صبرم^۸ نرم شد چون موم در دست غمت

تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع

همچو صبحم یک نفس باقیست با دیدار تو^۹

چهره بنما دلبر! تا جان برافشانم چو شمع

سرفرازم کن شی از وصل خود ای نازنین

تا منور گردد از دیدارت^{۱۰} ایوانم چو شمع

آتش مهر ترا حافظ عجب در سر گرفت

آتش دل کی بآب دیده بنشانم چو شمع^{۱۱}؟

وزن غزل ۲۹۴: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بهر رمل مثنی مقصور)

- ۱ - معنی بیت: در بسر بردن پیمان محبت تو در میان نیکان جهان شهره‌ام و چون شمع میسوزم و میسازم و در کوی عاشقان جانپاز و وارستگان قلندر شمع‌سان شبزنده‌داری می‌کنم ۲ - معنی بیت: چندان در رنجوری فراق شمع‌سان می‌گیرم که شبانروز خواب بدیده غم‌پرور من راه نمی‌یابد ۳ - منقراض غم: بکسر اول و سکون دوم کارد یا تیغ عشق، تشبیه صریح - معنی بیت: بند شکیبایی من بتیغ عشق تو گسیخت و سخت بیقرار شدم و هنوز در آتش محبت تو شمع‌وار میسوزم ۴ - کمیت اشک: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم تو من سر تنگ، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر تو من سرشک سرخ فام من تندبوی نبود و اشک بر رخسارم نمی‌دوید، سر نهان عشق من شمع‌سان بر همه فاش نمی‌گشت ۵ - معنی بیت: دل بدحال ناتوان من شمع‌وار سرشک‌ریزان در میان دریای غم و آتش بلا همچنان بتو مشغول است و می از یادت فارغ نیست ۶ - معنی بیت: در شام جدایی فرمان وصال و رخصت دیداری بفرست و گرنه از آتش غم تو عالمی را چون شمع افروخته خواهم سوخت ۷ - معنی بیت: دور از رخسار جهان افروز تو روز بر من چون شام تاریک‌سته با آنکه در عشق ورزی بکمال رسیده‌ام، تم چون شمع در گذاختن و کاستن است ۸ - کوه صبر: تشبیه صریح

— معنی بیت: از آن زمان که در آتش محبت تو شمع‌سان گداختم، کوه شکیبائی من در پنجه نیرومندی عشق تو نرم و فرسوده گشت ۹ — با دیدار تو: در صفحه ۲۵۰ جامع نسخ دیوان حافظ «بی دیدار تو» آمده که بر متن ترجیح دارد — معنی بیت: جدا از روی تو مانند صبح که یک دم است، مرا نیز یکنفس بر جای مانده است، رخ عیان کن تا شمع‌سان شعله حیاتم خاموش شود و جان عاریت تسلیم کنم ۱۰ — دیدار: چهره و ملاقات ۱۱ — معنی بیت: سوز عشق در سر حافظ افتاد، آتش درون را با اشک نمیتوانم خاموش کرد، چنانکه شمع هم از فروشاندن آتش دل خود ناتوان است.

غزل ۲۹۵

سحر بسوی گلستان دمی شدم در باغ
 که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ^۱
 بجلوه گل سوری^۲ نگاه میکردم
 که بود در شب تیره بروشنی چو چراغ
 چنان بحسن و جوانی خوشتن مفرور
 که داشت از دل بلبل هزارگونه فراغ^۳
 گشاده نرگس رعنا^۴ ز حسرت آب از چشم
 نهاده لاله زسودا بجان و دل صد داغ
 زبان کشیده چو تیغی برزنش سوسن
 دهان گشاده شقایق چو مردم ایباغ^۵
 یکی چو باده پرستان صراحی اندر دست
 یکی چو ساقی مستان بکف گرفته ایباغ^۶
 نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان
 که حافظا نبود بر رسول غیر ابلاغ^۷

وزن غزل ۲۹۵: مفاعیلن مفاعیلن فعولان (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبق)

۱ — دماغ: بکسر اول مفرر — معنی بیت: بگناه آرزوی دیدار گل یکدم بیباغ رفتم تا مانند بلبل عاشق بدرمان دماغ خود پیردازم و بند غم از دل بگشایم ۲ — گل سوری: گل سرخ، گل آتشی ۳ — معنی مصراع: گل از دل بلبل بهزار بهانه خاطر پرداخته بود و عنایتی بهاشق خود نمیکرد ۴ — رعنا: بفتح اول و سکون دوم

در سیاق فارسی بیشتر بمعنی زیبا و موزون، در عربی بمعنی گول، افضل و صفتی مؤنث ارعن - معنی بیت: نرگس زیبا از اندوه اشک از دیده روان کرده است و لاله از غلبه سوز عشق بر جان و دل صد نشان دارد ۵ - ایباغ: بکسر اول و سکون دوم سخن چین این کلمه مغولی یا ترکی است، نگاه کنید بحاشیه صفحه ۲۰۰ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی ۶ - ایباغ: بفتح اول بیاله شراب (برهان قاطع) - معنی بیت: سوسن چون میگساران تنگ شراب در دست نگاهداشته و شقایق مانند ساقی بزم باده نوشان جام بر کف ایستاده است ۷ - بلاغ: بفتح اول ابلاغ و رسانیدن - معنی بیت: خوشی و عشرت و جوانی و نوبت گل را مغتم بشمار و سود خویش بدان که ای حافظ بر فرستاده جز رساندن پیام تکلیفی نیست، بر رسولان پیام باشد و بس، مضمون مصراع دوم مقتبس است از آیه ۹۹ سوره مائده (۵) مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ.

غزل ۲۹۶

طالع اگر مدد دهد، دامنش آورم بکف

گر بکشم زهی طرب^۱ و ربکش زهی شرف

طرف کرم زکس نسبت^۲ این دل پر امید من

گرچه سخن همی برد قصه من بهر طرف

از خم ابروی نسوا م هیچ گشایشی نشد

و^۳ که درین خیال کج عمر عزیز شد تلف

ابروی دوست کی شود دستکش^۴ خیال من

کس نزدست ازین کمان تیر مراد بر هدف

چند بناز پرورم مهر بتان سنگدل

یاد پدر نمیکند این پسران ناخلف^۵

من بخيال زاهدی گوشه نشین و طرفه^۶ آنک

مفبیجه زهر طرف میزندم بچنگ و دف

بسیخبرند زاهدان، نقش بخوان و لا تَقُلْ^۷

مست ریاست محتسب باده بده و لا تَخَفْ^۸

صوفی شهرین که چون لقمه شبیه^۹ میخورد

پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف^{۱۰}

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان بصدق

بدرقه^{۱۱} رهِت شود هَمّتِ شَحْنَه نَجِف^{۱۲}

وزن غزل ۲۹۶: مفتعلن مفاعِلن مفتعلن مفاعِلن (بحر رجز مثنی مطوی مخبون)

۱ - زهی طرب: بکسر اول چه شادی: زه و زهی برای تعجب است خواه از خوبی چیزی یا بدی آن، در این مورد برای اسم بعد پیاویل صفت می‌رود - معنی بیت: اگر بخت یار شود، دامن یار را بچنگ خواهم آورد، اگر من دامن او را بسوی خود تو انم کشید چه شادمانی بزرگی است و اگر یار دامن از دست من بغزوه و ناز بیرون کند و برود مایهٔ بسی سرافرازی است، چه نشان می‌دهد که وی را با من بهر حال سروکاری است ۲ - طرف... نسبت: بفتح اول و سکون دوم بهره‌ای نبرد و سودی نیافت، نیز نگاه کنید بغزل ۱۲ شماره (۴) - معنی بیت: دل امیدوار من بهرهٔ رادی و بخشش از کسی نیافت، اگر چه شعر داستان تنگدستی مرا بهر گوشه و کنار رساند ۳ - و: بفتح اول از اصوات است برای بیان تعجب بمعنی شگفتا یا در شگفتم - معنی بیت: از گمان ابروی تو هیچ فتوحی دست نداد و مشکلی نگشود. شگفتا که درین گمان نادرست، عمر گرامی نیست شد ۴ - دستکش: دست کشیده و لمس شده، صفت مرکب از مادهٔ فعل امر بمعنی مفعولی - معنی بیت: خیال من هم دسترسی با بروی یار ندارد هیچکس از خم ابروی وی تیر آرزو بر آماج کام و هدف مقصود نیفکنده است ۵ - ناخلف: نااهل و ناشایسته و بدکردار، صفت پسران - مصراع دوم بر وجه ارسال مثل و تمثیل آمده است یعنی در سنگدلی و فراموشکاری رفتار بتان مانند پسران ناخلف بپنهر است ۶ - طرفه: بضم اول و سکون دوم شگفت و نو و بدیع - معنی بیت: من بگمان یارسانی گوشه گرفتم و شگفت آنست که شاهدی سرودخوان از هرسو با نوای چنگ و دف (بفتح اول دایره زنگی) رهن دلم میشود: نیز نگاه کنید باین بیت از غزل ۱۷۰ که حافظ فرماید:

مِغْبِجَهٔ مِی‌گِذِشْتِ رَاهِزِنِ دِیَسِنِ وَ دِلِ دَرِ پَسِیِ اَنِ اَشِنَا اَزِ هَمِهٔ بَی‌گَانِهٔ شَدِ

۷ - لا تَقْل: بفتح تاء و ضم قاف و سکون لام فعل نهی است از مصدر قول بمعنی مگو ۸ - لا تَخَف: بفتح تاء و خاء و سکون فاء فعل نهی است از مصدر خوف بمعنی مترس - معنی بیت: پارسایان ناآگاهند، ترانه و قولی بخوان و با آنان چیزی مگو، بازدارندهٔ از منکر خود از بادهٔ ریا سرمست گشته است، شراب بما بسده و بیم مدار ۹ - شبهه: بضم اول و سکون دوم اسم است از اشتباه و آن امر مابین حلال و حرام و حق و باطل باشد یا تردید میان حلال و حرام و خطا و صواب، در اینجا از لقمهٔ شبهه مقصود لقمهٔ حرام است - ۱۰ - پاردم: بسکون سوم و ضم چهارم زیردمی، رانگی، چرمی باشد پهن که بر پس بالان چاروا دوزند و بر پس ران چاروا اندازند (لغت نامهٔ دهخدا) ۱۰ - حیوان خوش علف: جانور پر خواره و شکمباره، موصوف و صفت ترکیبی، حیوان در اینجا بفتح اول و دوم خوانده میشود - معنی بیت: پشمینه پوش شهر را بنگر که چگونه از خوردن نوالهٔ حرام باکی ندارد، این جانور پر خواره را رانگی و افسار دراز باد تا هر چه بیشتر در پرورش جنبهٔ حیوانی خود بکوشد و در مرغزار شهوت بچرد و فربه شود ۱۱ - بدرقه: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم راهنمای

نگاهبان و رهبر ۱۲ - شحنة نجف: بکسر اول و سکون دوم حاکم و ضابط و عامل شهر نجف، کنایه از امیر المومنین علی علیه السلام است - معنی بیت: ای حافظ، اگر راه خاندان پیامبر را صادقانه پیونی، عنایت و توجه امیر نجف، حضرت علی، نگاهبان تو خواهد شد.

غزل ۲۹۷

زبانِ خامه^۱ ندارد سر بیانِ فراق
وگرنه شرح دهم با تو داستانِ فراق
دریغ مدتِ عمرم که بر امیدِ وصال
بسر رسید و نیامد بسر زمانِ فراق
سری که بر سر گردون بفخر می سودم
براستان^۲ که نهادم بر آستانِ فراق
چگونه باز کنم بال در هوایِ وصال^۳
که ریخت مرغِ دلم پر در آشیانِ فراق
کنون چه چاره که در بحرِ غم بگردابی
فتاد زورقِ صبرم^۴ زبادبانِ فراق
بسی نماند که کشتیِ عمر^۵ غرقه شود
ز موجِ شوقِ تو در بحرِ بیکرانِ فراق
اگر بدستِ من افتد فراق را بکشم
که روز هجر سیه باد و خان و مانِ فراق^۶
رفیقِ خیلِ خیالیم و همنشینِ شکیب
قرینِ آتشِ هجران و هم قرانِ فراق^۷
چگونه دعویِ وصلت کنم بجان که شدست
تنم وکیلِ قضا و دلم ضمانِ فراق^۸
ز سوزِ شوقِ دلم شد کباب دور از یار
مدام خونِ جگر میخورم زخوانِ فراق^۹

فلک چو دید سرم را اسیرِ چنبرِ عشق^{۱۰}

بسببست گردنِ صبرم^{۱۱} بریسمانِ فراق

پیایِ شوقِ گراین ره بسر شدی حافظ

بدستِ هجرِ ندادی کسی عنانِ فراق^{۱۲}

وزن غزل ۲۹۷: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلات (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

- ۱ - زبان خامه: استعارهٔ مکنیه، اضافهٔ تخصیصی - معنی بیت: زبان قلم در این اندیشه و سودا نیست که قصهٔ پرغصهٔ جدائی را شرح دهد و اگر چنین نبود سرگذشت فراق را نیک بیان میکردم ۲ - برآستان: سوگند برهروان راستین، به حرف اضافهٔ مفید معنی قسم - میان برآستان و برآستان تجنیس ناقص - معنی بیت: آن سر که از بالش و نازش بر آسمان میرسد، سوگند برهروان راستین که آن را بر درگاه فراق و آستان جدائی گذاشتم و سودم ۳ - هوای وصال: فضای وصل، تشبیه صریح همچنین است آشنیان فراق ۴ - زورق صبر: تشبیه صریح همچنین است بادبان فراق - معنی بیت: اینک گزیری نیست، چه زورق شکیبائی من که بادبان فراق بر آن افراشته بود، در دریای عشق بفرقایی گرفتار آمده است ۵ - کشتی عمر: تشبیه صریح همچنین است موج شوق و بحر فراق - معنی بیت: کم مانده است که زورق زندگانی من از هیجان اشتیاقی که بیدار تو دارم در دریای ناپیدا کران جدائی غرق شود ۶ - مصراع: روز جدائی تاریک و خانهٔ فراق خراب باد ۷ - قران: بکسر اول مقارنهٔ بمعنی یار و رفیق همدیگر شدن و دو چیز را بسا هم یار کردن - هم قران: مقارن و رفیق و یار، صفت مرکب از پیشوند (هم) و اسم (قران) - معنی بیت: دوست و دمساز جمع خیال یار در رؤیا گشتیم و هم صحبت صبر و بردباری، همنشین سوز دوری شدیم و با جدائی در یکجا فراهم آمدیم ۸ - ضمان: بفتح اول ضمانت و پابندانی و کفالت و در عهده شدن و پذیرفتن - معنی بیت: ادعای رسیدن بوصول ترا بیهای جان هم نتوانم کرد، چه تن من گماشته و فرمان پذیر تقدیرست و دلم در ضمانت فراق و گروگان جدائی است ۹ - خوان فراق: مانده و خوردنی جدائی و هجران، تشبیه صریح - معنی بیت: دل من جدا از دوست از آتش اشتیاق و آرزومندی سوخت، پیوسته از ماندهٔ جدائی نوالهٔ من خسون دل و غصه است ۱۰ - چنبر عشق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم حلقهٔ عشق، تشبیه صریح همچنین است ریسمان فراق ۱۱ - گردن صبر: استعارهٔ مکنیه - معنی بیت: چون گردون سر مرا در حلقهٔ عشق گرفتار دید، گردن شکیب مرا بارشتهٔ جدائی استوار بست ۱۲ - عنان فراق: زمام توسن هجران، استعارهٔ مکنیه - معنی بیت: اگر راه وصال پیای اشتیاق بیموده میشد (بکنایه یعنی اگر آرزومندی و شوق تنها کافی بود) هیچکس زمام ناکامی و محرومی و دوری عاشق را بدست جدائی نمی سپرد.

غزل ۲۹۸

مقامِ امن و می بیغش و رفیقِ شفیق

گرت مدام میسر شود زهی توفیق^۱

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچست
 هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق^۲
 دریغ و درد که تا این زمان ندانستم
 که کیمیای سعادت^۳ رفیق بود رفیق
 بمأمنی^۴ رو و فرصت شمر غنیمتِ وقت
 که در کمین گه عمرند قاطعانِ طریق
 بیا که توبه زلعل نگار و خنده جام
 حکایتیست^۵ که عقلش نمیکند تصدیق
 اگر چه موی میانست بچون منی نرسد
 خوشست خاطر من از فکر این خیالِ دقیق^۶
 حلاوتی^۷ که ترا در چه زنجندانست
 بکنه^۸ آن نرسد صد هزار فکرِ عمیق
 اگر برنگِ عقیقی^۹ شد اشکِ من، چه عجب
 که مهرِ خاتمِ لعلِ تو هست همچو عقیق
 بخنده گفت که حافظ غلامِ طبعِ توام
 ببین که تا بچه حدم همی کند تحقیق^{۱۰}

وزن غزل ۲۹۸: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعات (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: اگر جای آسوده و باده صافی و دوست مهربان دلسوز همیشه دست دهد، چه کامیابی بزرگی است. ۲ - معنی بیت: گینی و شغل و مقام آن همگی ناچیز و در حکم عدم است، من هزار مرتبه حقیقت این مسأله پیچیده را دریافته‌ام. ۳ - کیمیای سعادت: اکسیر نیکبختی، تشبیه صریح - معنی بیت: جای بسی افسوس و حسرت است که تا این دم پی نبرده بودم که اکسیر نیکبختی آدمی دوست دمساز و یار موافق است. ۴ - مأمن: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جای امن و آسوده - معنی بیت: بجای امن و آسوده‌ای روی آور و وقت را که چون کالایست که از دست رهن ایام گرفته‌ای دریاب که غمها و رویدادهای ناگوار بقصد هجوم بر زندگانی تو دزدانه کمین کرده‌اند. ۵ - حکایتیست: چنانکه در صفحه ۲۰۳ دیوان حافظ تصحیح قزوینی در حاشیه آمده است در برخی نسخ تصویر است بجای حکایتیست آمده که بر متن ترجیح دارد

— معنی بیت: بشتاب که توبه کردن از بوسیدن لعل یار و دیدار دهان خندان جام تصویری است که خرد آن را تصدیق نمیکند و درست نمی‌شمارد و نمی‌پسندد ۶ — معنی بیت: اگر چه تهیدستی چون من بکمر تو که در باریکی مانند تار موئی است، نخواهد رسید، با این همه دلم از اندیشهٔ این خیال ظریف شادست ۷ — حلاوت: بفتح اول شیرینی ۸ — کنه: بضم اول و سکون دوم حقیقت و غایت و اصل ۹ — رنگ عقیقی: موصوف صفت، عقیق فام — معنی بیت: اگر سرشک من عقیق فام و سرخ رنگ گشت، جای شگفتی نباشد، چه نقش انگشتری لب لعل تو که در برابر چشم من نهاده شده عقیق گونه سرخ است ۱۰ — تحمیق: گول و احمق پنداشتن، مصدر باب تفعیل — معنی بیت: یار خندان بمن گفت، ای حافظ، چاکر قریحه شاعرانهٔ توام، بنگر که تا چه اندازه مرا گول می‌بندارد که چنین سخنی را باور کنم.

غزل ۲۹۹

اگر شراب خوری جرعهٔ فشان بر خاک
از آن گناه که نفعی رسد بسغیر چه پاک^۱
برو بهر چه تو داری بخور، دریغ مخور^۲
که بی دریغ زند روزگار تسبیحِ هلاک
بخاک پای تو ای سروِ نازِ پرور من
که روزِ واقعه^۳ پا و امگیرم از سرِ خاک
چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه پری^۴
بمذهب همه کفرِ طریقتست امساک
مهندسِ فلکی راهِ دیرِ شش جهتی^۵
چنان بیست که ره نیست زیرِ دیرِ مفاک
فریبِ دخترِ رز^۶ طرفه میزند ره عقل
مباد تا بقیامت خرابِ طارمِ تاک^۷
براهِ میکده حافظِ خوش از جهان رفتی
دعایِ اهلِ دلت باد مونسِ دلِ پاک^۸

وزن غزل ۲۹۹: مفاعیلن فملاطن مفاعیلن فعلان (بحر مجتث شمن مخبون اصلم مسنیغ).

۱ — معنی بیت: اگر باده بنوشی، یک جرعه (آشام) بیاد دوستان در گذشته و باران سفر کرده بر خاک

بریز که گفته‌اند: اگر گناهی و ستمی بر نفس خود روا داری که سودی از آن بدیگران عاید شود، جای نگرانی نیست، شاعر گوید:

ثَمْرِنَا وَأَهْرَقْنَا عَلَى الْأَرْضِ جُرْعَةً وَ لِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ
 که ترجمه آن بفارسی اینست: باده نوشیدیم و بر خاک جرعه‌ای افشانیدیم و زمین را از جام شراب کرام بهره‌ای است ۲ - معنی بیت: چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۲۰۳ دیوان حافظ ذکر کرده‌اند: در نسخ چاپی «مخور دروغ و بخور» بجای «بخور دروغ مخور» آمده که معنی آن روشن تر است - یعنی بر هر چه از آن تست و در اختیار داری افسوس مخور و بی مضایقه نعمتی از آن برگیر و بهره‌ای ببر، چه ایام شمشیر هلاک بکشتن تو بیمعا با بر میکشد ۳ - روز واقعه: روز مرگ - معنی بیت: ای سرو قامت بناز و کرشمه خو گرفته، من ترا ببار قنعت سوگند میدهم که روز مرگ بر سر گورم بنشین و قدم از خاک من دروغ مدار ۴ - چه... چه: حرف ربط دوگانه برای تسویه بمعنی خواه... خواه - معنی بیت: در راه و رسم هر آفریده خواه اهل دوزخ باشد یا مقیم بهشت خواه آدمیزاد یا فرشته زفتی و بغل، پوشیدن و پنهان داشتن آئین و طریقه جوانمردی است ۵ - شش جهتی: شش سویه، صفت نسبی، دیر موصوف - معنی بیت: معمار آسمانی راه صومعه شش سویه گیتی را چنان مسدود کرد که راهی از زیر این جهان خاکی بیرون نمی‌شناسیم ۶ - دختر رز: باستعاره مراد شراب ۷ - طارم تاک: بفتح راه دار بست رز - معنی بیت: باده، دختر رز رهن خرد، بشیوه‌ای نو و شگفت‌انگیزست، تا رستخیز دار بست تاک از آسیب ایمن بماناد تا ما را از بند غم رها دارد ۸ - معنی بیت: ای حافظ، از دنیا و گرفتاریهای آن نیک و اریستی و بیخانه معرفت روی آوردی، دعای خیر صاحب‌دلان همدم دل پاک و روشن تو باد.

غزل ۳۰۰

هزار دشمنم ار میکنند قصدِ هلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

مرا امیدِ وصالِ تو زنده میدارد

و گرنه هر دمم از هجرِ تست بیمِ هلاک

نفسِ نفس^۱ اگر از بباد نشنوم بسویش

زمان زمان چو گل از غم کنم گریبان چاک

رود بخواب دو چشم از خیالِ تو هیهات^۲

بود صبور دل اندر فراقِ تو حاشاک^۳

اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم

وگر تو زهر دهی به که دیگری تریاک^۱

يَضْرِبُ سَيْفَكَ قَتْلِي حَيَاتِنَا اِبْدَاً

لَاِنَّ رُوْحِيْ قَدْ طَابَ اَنْ يَكُوْنَ فِدَاكُ^۵

عنان میبچ که گر میزنی بشمشیرم

سپر کنم سرو دستت ندارم از فتراک^۶

ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند

بقدر دانش خود هرکسی کند ادراک^۷

بچشم خلق عزیز جهان شود حافظ

که بر در تو نهد روی مسکنت^۸ بر خاک

وزن غزل ۳۰۰: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلات (بحر مجتث مثنی مثنیون مقصور)

۱ - نفس نفس: هر دم یا هر نفس، قید زمان و همچنین است زمان زمان - معنی بیت: اگر هر دم از باد صبا بوی جان پرور معشوق را نشنوم، لحظه بلحظه مانند گل گریبان خود را از غم دوری میدرم ۲ - هیهات: بفتح اول و سکون دوم بعید و دور است، نیز نگاه کنید بقرن ۳۸ شماره (۵) - معنی مصراع: بعید مینماید که دیدگان من با حضور صورت خیالی تو مجال خواب یابند ۳ - حاشاک: مخفف حاشا که بمعنی هرگز و ابدأ و مباد که، نیز نگاه کنید بقرن ۷۸ شماره (۳) - معنی مصراع: آیا دل من در جدائی و فراق تو شکیبامی ماند، نه هرگز چنین مباد که صبر تواند کرد ۴ - تریاک: بفتح اول پادزهر ۵ - معنی بیت: کشتن من بزخم شمشیر تو زندگانی جاوید ماست چه روانم خوش است که برخی و فدای تو شود ۶ - فتراک: بکسر اول و سکون دوم تسمه ای که از پس و پیش زین اسب آویزند، نخجیر بند ۷ - معنی بیت: هر دیده ترا بدانگونه که توئی نمی بیند و نمی شناسد، آری دریافت هرکس بر اندازه علم و تجربه اوست ۸ - مسکنت: بفتح اول و سکون دوم فقر و حاجت یا درویشی و نیاز.

غزل ۳۰۱

ای دل ریش مرا بالِ تو حق نمک

حق نگه دار که من میروم الله معک^۱

توئی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس

ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک^۲

در خلوصِ منت ار هست شکمی، تجربه کسن

کس عیارِ زرِ خالص نشناسد چو میخک^۲

گفته بودی که شوم مست و دو پوست بدهم

وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یک

بگشا پسته خندان و شکر ریزی کن

خلق را از دهنِ خویش مینداز بشک^۴

چرخ برهم زخم، ار غیرِ مرادم گسرد

من نه آنم که ز بسونی کشم از چرخِ فلک^۵

چون برِ حسافظِ خویشش نگذاری باری

ای رقیب از بر او یکدو قدم دور ترک^۶

وزن غزل ۳۰۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنی مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: ای آنکه دل مجروح من با لب تو حق نمکخوارگی و آشنائی دارد و از بوسه شیرین

نمک تو بهره مند شده است حق مرا محفوظ بدار که من رفتم، خدا با تو باد ۲ - معنی بیت: تو آن پاک

سرشتی که در جهان پاک ملکوت یاد نیکبهای تو حاصل ذکر و ورد فرشتگان است ۳ - معنی بیت: اگر در

پاکدلی من مترددی، مرا بیازمای که هیچکس عیار زر پاک را چون سنگ آزمایش در نمی یابد ۴ - معنی بیت:

دهان خود را که مانند پسته خندان است باز کن و شکر سخن بیفشان و گرنه مردم را از تنگی دهان خویش

گرفتار شک و تردید میسازی که آیا این دهانست یا نقطه موهوم ۵ - معنی بیت: اگر گردون بخلاف اراده من

گردش کند، شوریده و بی سامانش خواهم کرد، آن نه من باشم که از چرخ آسمان عاجز آیم و بخواری تن

دردهم ۶ - معنی بیت: بهر حال ای نگاهبان، چون بار را رها نمیکنی که در کنار حافظ خود باشد، پس اندکی

از حضور دوست دورتر بایست.

غزل ۳۰۲

خوش خبر باشی، ای نسیم شمال

که بما میرسد زمانِ وصال^۱

قِصَّةُ العِشْقِ لَا أَنْفِصَامَ لَهَا

فُصِّمَتْ هَاهُنَا لِسَانُ القَالِ^۲

مَالِئَتِي وَ مَنْ يَسِي سَلْمٌ
 آيَسَنَ جِيرَانِنَا وَ كَيْفَ أَلْحَالُ^۱
 عَفَتِ الدَّارُ بَعْدَ عَافِيَةٍ
 فَاسْأَلُوا حَالَهَا عَنِ الْأَطْلَالِ^۲
 فِي جَمَالِ الْكَمَالِ نِلْتَا مُسْنِي^۳
 صَرَفَ اللهُ عَنْكَ عَيْنَ كَمَالِ^۴
 يَا بَرِيدَ الْحِمَى حَمَاكَ اللهُ
 مَرْحَبًا مَرْحَبًا تَعَالُ تَعَالُ^۵
 عَرَصَةٌ بِزَمْغَاهُ خَالِي مَانِدُ
 از حریفان و جام مالامال^۶
 سایه افکند حالیا شبِ هجر
 تا چه بازند شبِ روانِ خیال^۷
 تَرَكِي مَا سَوِي كَسِ نَسِي نَكِرْدُ
 آه ازین کبریا و جاه و جلال^۸
 حافظا عشق و صابری^۹ تا چند؟
 نساله عاشقان خوشست، بنال

وزن غزل ۳۰۲: فاعلاتن مفاعلتن فاعلات (بحر خفیف مسدس مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: ای یاد نرم و خنک شمال که همواره مزده بخش باشی و خبر خوش بیاوری، بیفین نوبت پیوستن ما بدوست نزدیک شده است ۲ - معنی بیت: دامستان عشق را هیچ گسستنی نیست (این قصه پیوسته برجاست)، در اینجا زبان گفتار بریده ماند، مولانا گوید:

گرچه تفسیر زبان روشننگرست لیک عشق بی زبان گویاترست

۳ - معنی بیت: سلمی معشوق ما را چه رسیده است و در ذی‌سلم منزلگاه یار ما کیست؟
 همسایگان ما کجا رفتند و حال چگونه است؟ ۴ - معنی بیت: خانه‌ای که درست و آباد بود ویران و ناپدید گردید، حال آن سرای از ویرانه‌های بازمانده پیرسید ۵ - معنی بیت: در برخی نسخ چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۲۰۶ دیوان حافظ ذکر کرده‌اند در برخی نسخ فی کمال الجمال بجای فی جمال الکمال آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: با داشتن کمال زیبایی و نکوئی کامروا شدی، ایزد چشم

زخم حسود را از تو دور گرداناد ۶ - معنی بیت: ای پیک جایگاه ویژه معشوق، خدا ترا نگاه دارد، خانه بر تو گشاده باد، خوش آمدی بیا و فرود آی ۷ - جام مالا مال: ساغر سرشار و پر، موصوف و صفت ۸ - معنی بیت: اکنون شب جدائی سایه گستر شد و عرصه را فرا گرفت تا بنگریم که خیالهای شب پیمای چه نقشی بازی میکنند و عاشق را تا کجا میکشند ۹ - معنی بیت: شاهد زیبای ما بکسی التفاتی ندارد، دریغ از این گردنکشی و منزلت و بزرگی ۱۰ - صابری: صبر ورزیدن.

غزل ۳۰۳

شَمَمْتُ رَوْحَ وِدَادٍ وَثَمَمْتُ بِسَرِقِ وِصَالِ

بیا که بویِ ترا میرم ای نسیمِ شمال^۱

أَحَادِيَا بِجَمَالِ الْحَبِيبِ قِفْ وَ أَنْزِلْ

که نیست صبرِ جمیلم ز اشتیاقِ جمال^۲

حکایتِ شبِ هجرانِ فرو گذاشته به

بشکر آنکه برافکند پسرده روزِ وصال^۳

بیا که پرده گلریز^۴ هفت خانه چشم

کشیده ایم بتحریرِ کارگاهِ خیال

چو یارِ سرِ صلح است و عذر میطلبد

توان گذشت ز جورِ رقیب در همه حال

بجز خیالِ دهان تو نیست در دلِ تنگ

که کس مباد چو من در پیِ خیالِ محال^۵

قتیلِ عشق^۶ تو شد حافظِ غریب ولی

بخاک ما گذری کن که خونِ ماتِ حلال

وزن غزل ۳۰۳: مفاعلن فملائن مفاعلن فعلات (بحر مجتث مشن مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: بوی خوش دوستی را شنیدم و روشنی و آذرخش وصل را نگرستم، ای باد نرم و خنک شمال که از کوی جانان برخاسته ای، بشتاب که جانم فدای بوی خوشت باد ۲ - معنی بیت: ای حادی (ای هدیه خوان یا سرود خوان) برای راندن شتران دوست درنگ کن و فرود آی که مرا از آرزومندی بیدار وی شکیب تمام (صبر جمیل) نماید ۳ - معنی بیت: بشکر آنکه مهر وصل از حجاب برآمد و آشکار شد، بهتر آنکه داستان شب جدائی را رها کنیم و باز نگوئیم ۴ - گلریز: نگارین، صفت پرده - معنی بیت: ای یار، بشتاب که

پرده نگارین هفت طبقه چشم یعنی پرده سرشک گلگون را برای نگاشتن نقش چهره تو بکارگاه خیال آورده ایم ۵ - معنی بیت: در دل غمگین بتنگ آمده جز صورت خیالی دهان تنگ تو نمی گنجد، خدا کند که هیچکس مانند من بدنبال خیال ناممکن نرود ۶ - قتیل عشق: مقتول و کشته عشق؛ قتیل بفتح اول فحیل بمعنی مفعول است - معنی بیت: حافظ آواره از وطن کشته مهر تو گشت، اما لطفی کن و قدمی بر خاک وی بنه که خون ما حلال تو باد چه بشریعت محبت از تودیه نخواهیم، سعدی گوید:
بخون سعدی اگر تشنه حلات بساد که در شریعت ما حکم نیست بر فئاتل

غزل ۳۰۴

دارای جهان^۱ نصرت^۲ دین^۳ خسرو^۴ کامل
یحیی بن مظفر^۵ ملک عالم عادل
ای درگه اسلام پناه تو گشاده
بر روی زمین روزنه جان و در^۶ دل
تعظیم تو بر جان و خرد واجب و لازم
انعام تو^۷ بر کون و مکان فایض^۸ و شامل
روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی
بر روی مه افتاد که شد حل مسائل^۹
خورشید چو آن خال سیه دید بدل گفت
ای کاج که من بودمی آن هندوی مقبل^{۱۰}
شاهای فلک از بزم تو در رقص و سماعست
دست^{۱۱} طرب از دامن این زمزمه مگسل^{۱۲}
می نوش و جهان بخش که از زلف کمندت
شد گردن بدخواه گرفتار سلاسل^{۱۳}
دور فلکی یکسره بر منهج عدلست^{۱۴}
خوش باش که ظالم نسبرد راه بمنزل
حافظ قلم شاه جهان مقسم^{۱۵} رزقست
از بهر معیشت مکن اندیشه بساطل^{۱۶}

وزن غزل ۳۰۴: مفعول مفاعیل مفاعیل فعلن (بحر هزج مثنیٰ مخفوف محذوف)

۱ - دارای جهان: مالک و دارنده ملک عالم ۲ - نصرت دین: نصرة الدین، مقصود یاریگر دین است لقب شاه بحیی ممدوح حافظ فرزند مظفرین امیر مبارزالدین محمد ممدوح حافظ که از جانب امیر تیمور در سال ۷۸۹ هجری قمری بحکومت شیراز منصوب شد. ۲ - معنی بیت: ای که آستان پناهگاه اسلام و حامی دین خداست و بر رخ زمین دریچه‌ای از صفای جان و روح باز کرده است ۳ - انعام تو: بکسر اول و سکون دوم نعمت بخشی تو، اضافه شبه فعل (مصدر) بفاعل آن (تو) ۴ - فایض: روان و جاری و فیض رسان ۵ - معنی بیت: روز نخست از خامه تو، ای معشوق بر چهره چون ماهت خالی همانند یک قطره سیاهی نهاده شد که راهنمای گشودن دشواریهای عالم عشق گشت ۶ - مقبل: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم نیکبخت، اسم فاعل از اقبال، صفت هندو (غلام) - معنی بیت: آفتاب چون آن خال مشکین را بر چهره تو دید، با خود گفت ای کاش که من غلام نیکبخت جمال تو بودم ۷ - معنی بیت: شهریارا، گردون از تأثیر محفل شادی تو پبای کوبی و ترانه خوانی برخاسته است توهم دست شادی از دامن این آوای نرم کوتاه مساز و همچنان بسطرب بپرداز ۸ - سلاسل: بفتح اول زنجیرها جمع سلسله - معنی بیت: باده بخور و جهان را بانعام بساین و آن بده که گردن دشمن بدانندیش در حلقه کمندت بسته زنجیرها ماند ۹ - منهج عدل: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم راه گشاده و روشن داد، تشبیه صریح - معنی بیت: گردش چرخ گردون بر طریقه و مدار عدل است، شادبزی که ستمگر ره بسر منزل نبرد و گمراه ماند ۱۰ - مقسم: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم جای قسمت کردن ۱۱ - معنی مصراع: برای زیستن فکر بیهوده و ناصواب بدل راه مده که روزی یقین میرسد.

غزل ۳۰۵

بوقتِ گل شدم از توبه شراب خجل

که کس مباد ز کردارِ ناصواب خجل^۱

صلاح ما همه دامِ رهست و من زین بحث

نیم ز شاهد و ساقی بهیچ باب خجل^۲

بود که یار نرنجد ز ما به خلقِ کریم

که از سؤال ملولیم و از جواب خجل^۳

ز خون که رفت شبِ دوش از سراچه چشم^۴

شدیم در نظرِ رهروانِ خوابِ خجل

رواست نرگسِ مست ارفکند سر در پیش

که شد ز شیوه آن چشم پر عتاب خجل^۵

توئی که خوبتری ز آفتاب و شکر خدا

که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل

حجابِ ظلمت از آن بست آبِ خضر که گشت

ز شعرِ حافظ و آن طبعِ همجو آبِ خجل^۶

وزن غزل ۳۰۵: مفاعلهن فاعلهن مفاعلهن فعلن (بحر مجتث منمن مخبون معذوف)

- ۱ - معنی بیت: بسبب توبه‌ای که از نوشیدن شراب در فصل گل کردم، شرمنده شدم که خدا نکند کسی از کردار نادرست خود شرمساری برد ۲ - معنی بیت: نیکوکاری و تقوای ما جز فریب و دام‌گستری نیست و من ازین باب از یار زیبا و ساقی شرمنده نیستم چه هر دو را دوست دارم و بآنان مهر می‌ورزم ۳ - معنی بیت: امید است که دوست بخوی پسندیده و بزرگوار خود از ما رنجه خاطر نشود که از بازخواست او تنگدل میشویم و چون پاسخ میخواهد، شرمسار میشویم، چه از جوابگویی عاجزیم ۴ - سراچه چشم: خانه چشم یا چشم خانه، تشبیه صریح - معنی بیت: بسبب خونابه‌ای که دیشب از چشم خانه ما روان شد در پیش لشکر خواب که چون راه پیمایانی از دیده ما میگذشتند و آرام نمیگرفتند، شرمنده ماندیم، سعدی گوید:
- سجال خواب نسیمی باشدم ز دست خیال در سرای نشاید بر آشنایان بست
- ۵ - معنی بیت: اگر نرگس مخمور در برابر دیده یار از خجالت سر بزیر افکند، سزاوارست چه از فریب و کرشمه چشم یار که ملامتگر وی است، شرمساری میبرد ۶ - معنی بیت: چشمه آب حیات که خضر از آن نوشید، بدان سبب در پرده تاریکی پنهان مانده است که از شعر جان‌بخش حافظ و روانی طبع او شرمسارست.

غزل ۳۰۶

اگر بکوی تو باشد مرا مجالِ وصول

رسد بدولتِ وصل تو کارِ من باصول^۱

قرار برده زمن آن دو نرگسِ رعنا

فراغ برده زمن آن دو جادوی مکحول^۲

چو بر در تو من بی‌سوای بی‌زروزور

بهیچ باب ندارم ره خروج و دخول

کجا روم، چکنم، چاره از کجا جویم؟

که گشته‌ام ز غم و جور روزگار ملول

من شکسته بدحال زندگی یابم

در آنزمان که بتیغِ غمت شوم مقتول^۲

خرابتر ز دل من غم تو جای نیافت

که ساخت در دل تنگم قرارگاهِ نزول^۴

دل از جواهرِ مهرت چو صیقلی^۵ دارد

بود ز زنگِ حوادثِ هرآینه مصقول^۶

چه جرم کرده‌ام، ای جان و دل بحضرت تو

که طاعتِ من بیدل نمیشود مقبول^۷

بدردِ عشق بسازو خموش کن حافظ

رموزِ عشق مکن فاش پیشِ اهلِ عقول^۸

وزن غزل ۳۰۶: مفاعِلن فَعْلَاتن مفاعِلن فَعْلَات (بحر منجث مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: اگر فرصت و اجازهٔ رسیدن بکوی ترا بیابم، کاروبارم از نعمت وصال بنیادی استوار

میرابد ۲ - مکحول: سرمه کشیده، اسم مفعول از کحل بفتح اول بمعنی سرمه کشیدن، کحل (بضم اول)

سرمه، صفت دو جادو؛ دو جادو در اینجا باستعاره مراد دو چشم سحرانگیز یار؛ همچنین است دو نرگس رعنا

که باستعاره مقصود دو دیدهٔ زیبا و خوشنمای یارست ۳ - معنی بیت: من فرسودهٔ زار و نزار حیات تازه آن

گاه بدست آورم که با شمشیر عشق کشته شوم ۴ - معنی بیت: چون گنج عشق تو سرائی ویرانتر از دل تنگ

من ندیدم، آن را اقامتگاه خود ساخت ۵ - صیقل: بفتح اول زداینده و روشنگر ۶ - مصقول: بفتح اول و

سکون دوم صیقلی و زدوده، اسم مفعول از صقل بفتح اول و سکون دوم - معنی بیت: چون دلم از فیض گوهر

عشق تو روشنگری یافته است، از زنگار رویدادهای بد زدوده خواهد ماند ۷ - معنی بیت: ای دل و جان من،

در پیشگاه تو چه گناهی کرده‌ام که فرمانبرداری من عاشق پسند تو نیست ۸ - عقول: بضم اول عقلها - معنی

بیت: ای حافظ، با رنج عاشقی سازگار شو و دهان فروبند، رازهای عشق را نزد خردمندان آشکار مکن که

در نمی‌یابند.

غزل ۳۰۷

هر نکته که گفتم در وصفِ آن شمائل^۱

هر کو شنید، گفتا: لَیْلَهُ دَرُ قَائِل

تحصیلِ عشق ورندی آسان نمود اول

آخر بسوخت جانم در کسبِ این فضائل^۱

حلاج^۲ بر سرِ دارِ این نکته خوش سراید

از شافعی^۳ نپرسند امثالِ این مسائل

گفتم که کی ببخشی بر جانِ ناتوانم

گفت: آن زمان که نبود جان در میانه حائل^۴

دل داده‌ام بیاری شوخی کشی نگاری

مرضیة السُّجایا محمودةُ الخصائل^۵

در عین گوشه‌گیری بودم چو چشم مست

واکنون شدم بمستان چون ابروی تو مائل^۶

از آب دیده صد ره طوفانِ نوح دیدم

وز لوحِ سینه نقشت هرگز نگشت زائل^۷

ای دوست، دستِ حافظ تعویذ^۸ چشم زخمست

یارب بسینم آنرا در گردنت حائل^۹

وزن غزل ۳۰۷: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بهر مضارع مثنی اخرب)

۱ - شمائل: بفتح اول در سیاق فارسی بیشتر بمعنی روی زیبا و شکل مطبوع و در عربی جمع شبیه

است بمعنی طبع و خوی و خلق - معنی بیت: هر مسأله دقیقیه که در توصیف آن شکل مطبوع و چهره زیبا بیان کردم، هر کس سخن مرا شنید گفت: گوینده را از خداوند خیر بسیار باد ۲ - معنی بیت: روز نخست

عشق ورزی و وارستگی دشوار بنظر نمی‌آمد، اما سرانجام جان من در بدست آوردن این کمالات در بوته محنت گذاخت ۳ - حلاج: حسین بن منصور حلاج از عارفان بزرگ در سال ۳۰۷ هجری بفتوای علمای دین بسخنی

کشته شد و سرش را بر جسر (پل) بغداد آویختند نیز نگاه کنید بفرز ۱۴۳ شماره (۷) ۴ - شافعی: محمد بن ادریس مطلبی شافعی فقیه نامی پیشوای مذهب شافعیه از مذاهب اهل سنت (۱۵۰-۲۰۴) - معنی بیت: حلاج

بر بالای دار این لطیفه نغز را نیک برخواند که از شافعی فقیه معروف مسائل عاشقانه را نمیتوان پرسید، چه وی از عشق خانمانسوز خبری ندارد ۵ - معنی بیت: از یار پرسیدم که چه زمان بر جان نزار من رحم خواهی

آورد. پاسخ داد آنگاه که هستی تو در میان حجاب نباشد و بفتای مطلق رسیده باشی ۶ - معنی بیت: دل بدلبری گستاخ و شیرین حرکات و زیبا سپرده‌ام که پسندیده منش و ستوده خوی است ۷ - معنی بیت: در

کمال گوشه‌نشینی مانند چشم مست تو بودم که گوشه‌گیرست و زاویه‌نشین و اینک بعاشقان سرمست تمایل

یافتم همانگونه که ابروی تو مایل بچشم مست تست، سعدی گوید:

گوشه گرفتم ز خلق و فایدتی نیست گوشه چشمت بلای گوشه نشین است
 ۸- معنی بیت: با آنکه از سیل سرشک خود صد بار طوفان نوح روان کردم، نقش جمال تو همچنان بر
 لوح سینه‌ام پاینده است ۹- تعویذ: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم حرز، آنچه از آیات قرآنی و جز آن
 نوشته جهت حصول مقصود و دفع بلاها یا خود دارند ۱۰- عمائل: بفتح اول جمع حمیله و حماله بمعنی
 علاقه و دوال و بند شمشیر و آنچه دربر آویزند و نوار ابریشمی پهن که در ازای خدمت پادشاه بخدمتگزاران
 میداد که بر پیکر خود می‌آویختند- معنی بیت: ای یار دست حافظ حرزی است برای دفع آسیب چشم بد، خدا
 کند که دستم برگردن تو حمایل‌وار آویخته شود.

غزل ۳۰۸

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل^۱

سبزیسوشانِ خطت^۲ بر گرد لب
 سلسبیلت کرده جان و دل سبیل^۳

همچو مورانند گرد سلسبیل
 ناوکِ چشمِ تو در هر گوشه^۴

همچو من افتاده دارد صد قتیل^۵
 یارب این آتش که در جان منست

سرد کن زانسان که کردی بر خلیل^۶
 من نمی‌یابم مجال، ای دوستان

گرچه دارد او جمالی بس جمیل^۷
 پای مالنگست و منزل بس دراز

دستِ ما کوتاه و خرما بر نخیل^۸
 حافظ از سرینجه عشقِ نگار

همچو مور افتاده^۹ شد در پایِ پیل
 شاهِ عالم را بقا و عزّ و ناز

باد و هر چیزی که باشد زین قبیل

وزن غزل ۳۰۸: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بهر رمل مسدس مقصور)

۱ - سلسبیل: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نام چشمه‌ایست در بهشت ۲ - سبیل کرده: وقف کرده و مباح و رایگان ساخته - معنی بیت: ای آنکه چهره‌ات چون بهشت جاودان و لب لعل قامت چشمه روح‌فزای مینوست، سلسبیل لب نوشین تو جان و دل عاشقان را بر خود وقف و مباح کرده است؛ ابتکار مضمون در این بیت از بیت ادیب صابر ترمذی است که حافظ آن را پسندیده و با تغییر وزن مطلع غزل خود قرار داده است نگاه کنید به صفحه ۵۰۵ دیوان ادیب صابر تصحیح استاد محمدعلی ناصح چاپ تهران: ای روی تو چو خلدو لبانت چو سلسبیل بر خلدو سلسبیل تو جان و دلم سبیل ۳ - سبزپوشان خط: تشبیه صریح - معنی بیت: سبزپوشانی که خط عذار تواند بر پیرامون لب‌ت مانند موران بر چشمه بهشتی صف آراسته‌اند ۴ - قتیل: بفتح اول و کسر دوم مقتول یا کشته ۵ - معنی بیت: پروردگارا، آتش سوزان عشق را که در جان من افروخته است، سرد و خوش بساز همانگونه که بر ابراهیم خلیل آتش نمرود را گلستان کردی ۶ - جمیل: بفتح اول و کسر دوم صفت مشبیه از جمال بمعنی زیبا و نیکو و بکمال - معنی بیت: اگر چه زیبائی و حسن خوی او بکمال است، ای یاران، مرا رخصت راه یافتن بکوی او نیست و من از جمال وی بسی نصیب افتاده‌ام ۷ - نخیل: بفتح اول و کسر دوم درخت خرما، نخل - معنی بیت: پای ماسل و راه بسر منزل مقصود دورودراز است، دست ما کوتاه و خرما بر بالای نخلی بلندست، این دو مصراع بصورت مثل سائر درآمده و مراد از آن بیان ناتوانی و عجز کسی در انجام دادن کاری است ۸ - افتاده: بضم اول عاجز و ناتوان - معنی بیت: حافظ از قدرت و غلبه عشق یارگوئی چون موری در زیر پای گران فیل عاجز و ناتوان شد ۹ - باد: باشد، فعل دعائی.

غزل ۳۰۹

عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام

مجلس انس و حریفِ همدم^۱ و شربِ مدام^۲

ساقی شکر دهان و مطرب شیرین سخن

همنشینی نیک کردار و ندیمی^۳ نیکنام

شاهدی از لطف و پاکی رشکِ آبِ زندگی

دلبری در حسن و خوبی غیرتِ ماهِ تمام^۴

بزمگاهی دلنشان چون قصرِ فردوسِ برین

گلشنی پیرامش چون روضه دارالسلام^۵

صف نشینان نیکخواه و پیشکاران با ادب

دوستانان صاحب اسرار و حریفان دوستکام^۶

باده گلرنگ تلخ تیز خوشخوار سبک

نقلش^۷ از لعل نگار و نقلش^۸ از یاقوت خام^۹

غمزه ساقی بیغمای خرد آهخته^{۱۰} تیغ

زلف جانان از برای صید دل گسترده دام

نکته دانی بذله گو، چون حافظ شیرین سخن

بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام^{۱۱}

هر که این عشرت نخواهد خوشدلی بروی تباہ^{۱۲}

وانکه این مجلس نجوید، زندگی بروی حرام

وزن غزل ۳۰۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثنی مفعول)

۱ - حریف همدم: هم پیاله دمساز و رازدار و هم نفس ۲ - مدام: بضم اول باده و پیوسته ۳ - ندیم:

بفتح اول حریف شراب و همنشین باده گساری ۴ - معنی بیت: زیبایی که بر پاکیزگی و لطافت او چشمه

حیات غبطه میخورد، دلستانی که در جمال و نکوتی ماه شب چهارده بر او رشک میبرد ۵ - معنی بیت: محفل

عیشی که آرام بخش دل بود مانند کاخ بهشت برین و گلزاری در پیرامون آن چون باغ مینو (روضه

دارالسلام) ۶ - دوستکام: نقیض دشمن کام، بمعنی اینکه کارهایش بر حسب مطلوب و برآمد دل دوستان

باشد و بمعنی شرابخواری با دوستان و بیاد ایشان هم هست (برهان قاطع) - معنی بیت: آنانکه در محفل

رخعت نشستن دانشند، نیک اندیش بودند و خدمتگزاران ادب آموخته و رسم دان و عاشقان رازدار،

هم پیالگان هم بیاد دوستان ساغر می گرفتند ۷ - نقل: بضم اول آنچه بر سر شراب خوردند جهت تغییر ذائقه

(منتهی الارب) ۸ - نقل: بفتح اول انتقال و از جانی بجائی بردن ۹ - یاقوت خام: یاقوت خالص - معنی

بیت: شرابی سرخی گل تلخ گونه سوزنده خوش طعم آسان گوار که مزه آن لب شیرین یار بود و گوئی یاقوت

خالص است که بصورت باده درآمده و بدین حال انتقال یافته است ۱۰ - آهخته بکسر هاء و سکون خله از

نیام برکشیده ۱۱ - حاجی قوام: وزیر شاه شیخ ابواسحاق، نگاه کنید بغزل ۱۱ شماره (۱۲) ۱۲ - تباہ:

نابود و ضایع و تیره و مکدر باد، فعل دعائی باد گاه بقرینه حالی حذف میشود.

غزل ۳۱۰

مرحبا طایر فرخ پی فرخنده پیام

خیر مقدم، چه خبر، دوست کجا، راه کدام؟^۱

یا رب این قافله را لطفِ ازل بدرقه باد

که ازو خصم بدمد آمد و معشوقه بکام^۱

ماجرای من و معشوقِ مرا پایان نیست

هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام^۲

گل ز حد برد تنعم^۳، نفسی رخ بنما

سرو می نازد و خوش نیست خدا را بخرام

زلفِ دلدار چو زنار^۴ همی فرماید

برو، ای شیخ که شد بر تنِ ما خرقه حرام

مرغِ روحم که همی زد ز سرِ سدره^۵ صغیر^۶

عاقبت دانه خال تو فکندش در دام

چشمِ بیمارِ مرا خواب نه در خور باشد

مَنْ لَهُ يَقْتُلُ دَاءُ دَنْفٍ كَيْفَ يَنَامُ^۷

تو ترحم نکنی بر منِ مخلص گفتم

ذاکِ دعوایِ وها آنت و تلکِ الایام^۸

حافظ، ار میل با بروی تو دارد، شاید

جای در گوشه محراب کنند اهل کلام^۹

وزن غزل ۳۱۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلات (بحر رمل مثنی مخبون مقصور)

- ۱ - معنی بیت: ای پرندۀ مبارک قدم و خجسته پیغام خانه بر تو گشاده باد و خوش آمدی، خیر چیست، یار کجاست و راه رسیدن باو کدام است ۲ - معنی بیت: پروردگارا، لطف دیرینه تو نگاهبان این کاروان باشد، چه از یمن بازگشت این قافله دشمن گرفتار شد و یار بمراد دل عاشق گشت و سازگاری نمود ۳ - معنی بیت: سرگذشت عشق من با خدا، محبوب ازلی پایان ناپذیرست، چه هر چیز ازلی باشد، ابدی است، مقصود آنست که حسن و لطف ایزدی بیکران است و آغاز و انجام آن در تصور نمی گنجند و عشق سلسله موجودات نسبت بموجد حقیقی پایانی ندارد ۴ - تنعم: نازپروردگی، مصدر باب تفعیل - معنی بیت: گل نازپروردگی و خودنمائی از اندازه بیش کرد، بکفص چهره عیان نما تا شرمساری برد، سرو می بالد و ناز میکند ولی پسند خاطر ما نیست، ترا بخدا بناز روان شو و قامت برافراز ۵ - زنار: بضم اول و تشدید دوم کمر بند و منطقه، رشته مانندی که ترسایان بر میان بندند (لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: چون گیسوی یار بما فرمان

میدهد که ز نار کفر بر میان ببندیم و از هر چیز بجز عشق چشم ببوشیم؛ پس ای فقیه ما را رها کن که خسران
پیشوائی دین بر پیکر کافر عشق نشاید و راست نیاید ۶ - سدره: بکسر اول و سکون دوم درخت کناری
است در آسمان هفتم که بآن سدرۃ المنتهی گویند نیز نگاه کنید غزل ۳۷ شماره (۸) ۷ - صغیر: بفتح اول آواز
- معنی بیت: طایر جان علوی من که در آسمان هفتم بر بالای شاخه سدرۃ المنتهی آواز میخواند، سرانجام
بهرای دانه خال مشکین تو ای محبوب در بند عشق گرفتار آمد و بدامگاه گیتی پای نهاد. ۸ - معنی بیت:
خواب و آسایش با دیده بیمار و خمار آلود من سازگاری ندارد، کسی که وی را دردی کشته است، چگونه دیده
بر هم تواند نهاد، سعدی گوید:

شب دراز نخسبم که دوستان گویند سرزنش عجباً لِلْمُحِبِّ كَيْفَ يَسْنَم
۹ - معنی بیت: گفتم بر من که عاشق صادق، بخشایش نمی آوری. ادعای من اینست و این توئی که
بیمهری و این روزگار من است؛ این نوع غزلها را که مصراعی یا بینی تازی با ابیات فارسی درآمیزد ملغم
گویند ۱۰ - معنی بیت: اگر حافظ گرابشی بمحراب ابروی تو دارد، شایسته است، چه اهل کلام (ادیبان و
متکلمان) در زاویه محراب مساجد معتکف شوند و بدرس و بحث پردازند؛ از اینجا روشن میشود که مسجد هم
جایگاه عبادت و هم محل تدریس بوده است.



عاشقِ رویِ جوانی خوشِ نو خاسته‌ام

وز خدا دولتِ این غم بدعا خواسته‌ام^۱
عاشق و رند^۲ و نظر بازم^۳ و میگویم فاش
تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام
شرمم از خرقه آلوده خود می‌آید^۴
که برو وصله بصد شعبده پیراسته‌ام
خوش بسوزاز غمش ای شمع که اینک من نیز
هم بدین کار کمر بسته و برخاسته‌ام^۵
با چنین حیرتسم از دست بشد صرفه کار
در غم افزوده‌ام، آنج از دل و جان کاسته‌ام^۶
همچو حافظ بخرابات روم جامه قبا^۷
بو که دربر کشد، آن دلبرِ نو خاسته‌ام

وزن غزل ۳۱۱: فاعلاتن فعلاتن فعلان (بحر رمل مثنیٰ معجون محذوف)

۱ - معنی بیت: بر چهره یاری دلپذیر و جوان و نورسیده در عالم حسن شیفته شده و از خداوند سعادت این عشق را خواستار شده‌ام ۲ - رند: بکسر اول و ارسته از قید تعلقات دنیا، پیراسته و مجرد ۳ - نظرباز: آنکه مشتاق دیدار زیباییان و خوبان است ۴ - معنی بیت: از دلق ناپاک خود شرمسارم، چه با صد نیرنگ بر آن وصله زهد ریائی زده و آنرا برنگ خرقة اهل صلاح آراسته‌ام ۵ - معنی بیت: ای شمع از عشق وی نیک بسوز و بگذار که اکنون من نیز برای مهرورزی مهیا شده و بدین کار قیام کرده‌ام ۶ - معنی بیت: با حیرت و سرگشتگی که من دارم سر رشته سود و صلاح از دست من برفت و هر چه از دل و جان خویش فرسوده و از نیرو و توان خود کاسته‌ام، صرف افزایش غم عشق کرده‌ام ۷ - جامه قبا: گریبان چاک زده، حال برای فاعل در جمله - معنی بیت: حافظ وار از سر شوق گریبان چاک زده بمیخانه خواهم رفت، شاید که آن نوباره بوستان حسن مرا دربر کشد و بنوازد.

غزل ۳۱۲

بُشْرَى إِذِ السَّلَامَةِ حَلَّتْ بِبَيْتِي سَلَمٌ

لِللَّهِ حَمْدٌ مُّعْتَرِفٌ غَايَةُ التَّعَمُّ
آن خوش خبر کجاست که این فتح مرزده داد

تَا جَانِ فَشَانَمَشِ چَسُو زُرُوسِمِ در قَدَمِ
از بازگشت شاه درین طرفه منزلست

أَهْنَكِ خِصْمِ أَوْ بَسْرَائِرِدَةٍ عَدَمِ
پیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال

إِنَّ الْعُهُودَ عِنْدَ مَلِكِ التُّهَى ذِمَمِ
می‌جست از سحابِ امل رحمتی ولی

جَزِ دِيدِهِ اش مَسَاعِينَهُ بِيْرُونَ نَدَادِنِمِ
در نیلِ غم فتاد، سپهرش بطنزه گفت

الآنَ قَدْ نَدِمْتَ وَ مَا يَنْفَعُ النَّدَمَ
ساقی چو بار مهرخ و از اهلِ راز بود

حافظ بسخورد باده و شیخ و فقیه هم

وزن غزل ۳۱۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع مشن اخرج مکفوف محذوف)

۱ - معنی بیت: مزده باد آنگاه که تندرستی و عاقبت در ذی سلم فرود آمد، خدای راست ستایش آنکه نهایت نعمتهای حق را می شناسد، شاید در این غزل حافظ بیکی از فتوحات شاه شیخ ابر اسحاق اینجو اشاره کرده باشد - ذی سلم: نام جایگاه یا شهری است و در اینجا شاید کنایه از شهر شیراز باشد ۲ - معنی بیت: آن بیک نیک مزده که این پیروزی را بشارت داد، کجا رفت تا سر و زر در قلعش نثار کنم ۳ - طرفه منزل: بضم اول و سکون دوم منزل نو و بدیع، صفت و موصوف ۴ - سر پردهٔ عدم: حجاب نیستی، تشبیه صریح ۵ - معنی بیت: عهدشکن بیقین بدحال و زار و نزار خواهد شد، همانا پیمانها نزدیک خردمندان ضمانت و امان است؛ مقصود آنکه حفظ پیمان فرض نهم است و آدمی باید از عهدهٔ عهد برآید ۶ - معنی بیت: (خصم) پیمان شکن از ابر آرزو فیض رحمت و بخشایشی میخواست، ولی تنها چیزی که آشکارا نمی بیرون داد، چشم وی بود؛ مقصود آنکه چشم عدوی پیمان شکن از حسرت اشک بارید و از فیض رحمت حق بی نصیب ماند ۷ - نیل غم: تشبیه صریح ۸ - طنز بفتح اول و سکون دوم ریشخند - معنی بیت: پیمان گسل ماتند فرعون در نیل غصه و رنج غرقه شد و آسمان آنگاه بریشخند بوی گفت: اینک پشیمان شدی و پشیمانی را سودی نیست؛ مضمون این بیت مقتبس از آیهٔ ۹۰ و ۹۱ سورهٔ یونس (۱۰) است در باب ستم فرعون و ظلم سپاهش بر بنی اسرائیل و تعقیب آنان و فرارسیدن لحظهٔ غرق فرعون در نیل و در آن حال از بیم ایمان آوردنش و خطاب حق بوی که اکنون قصد داری ایمان آوری که عذاب ما را دیدی و پیش از این در تمام ایام زندگی از تباہکاران بودی.

مرکز تحقیقات علوم و ادبیات
غزل ۳۱۳

باز آی ساقیا که هواخواه خدمتم
مشتاقِ بندگی و دعاگویِ دولتتم^۱
زانجا که فیض جام سعادت فروغ^۲ تست
بیرون شدی^۳ نمای ز ظلماتِ حیرتم
هرچند غرقِ بحر گناهم ز صد جهت
تا آشنایِ عشق شدم ز اهلِ رحمت^۴
عیب مکن برندی و بدنامی، ای حکیم
کاین بسود سرنوشت ز دیوانِ قسمت^۵
می خور که عاشقی نسه بکسبست و اختیار
ایمن موهبت رسید ز میراثِ فطرت^۶

من کز وطن سفر نگزیدم بعمر خویش
 در عشق دیدن تو هواخواه غریبم
 دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف
 ای خضرِ پی خجسته مدد کن بهمتم^۷
 دورم بصورت از در دولت سرای تو
 لیکن بجان و دل ز مقیمانِ حضرتم^۸
 حافظ به پیش چشم تو خواهد سپرد جان
 درین خیال ار بدهد عمر مهلم

وزن غزل ۳۱۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف)

۱ - معنی بیت: ای ساقی، باز گرد که دوستدار خدمتگزاری باستان تو و آرزومند چاکری و دعاگوی اقبال و نیکبختی توام ۲ - سعادت فروغ: صفت ترکیبی، جام موصوف ۳ - بیرون شد: اسم مکان، محل خروج یا راه بیرون رفتن - معنی بیت: چون جام تو فروغ و پرتو نیکبختی دارد، از تاریکیهای سرگستگی بمن راه بیرون رفتنی نشان بده ۴ - معنی بیت: اگر چه در دریای گناه از صد سو فرو رفته‌ام، آنگاه که شناسای عشق گشتم، شایسته رحمت آدم و بهشتی شدم ۵ - معنی بیت: ای خردمند بر من بسبب پای بلند نبودن بر سوم ظاهری و رسوائی در عالم عشق خرده مگیر که از دیوان تقدیر سرنوشت مرا چنین رقم زدند ۶ - معنی بیت: باده بنوش و خوش باش که عاشق شدن مولود خواهش دل و اکتساب نیست، این بخشش از میراث خلقت و فطرت است و عشق را در گل من سرشته‌اند ۷ - معنی بیت: ای خضر مبارک قدم، با عنایت و توجه باطنی خود مرا پاری کن و دستگیر، چه ناتوانی با پای مجروحم و راه از میان کوه و دریا میگذرد ۸ - معنی بیت: از درگاه تو که سرای نیکبختی و اقبال است، بتن دورم ولی جان و دلم از ملازمان و عاکفان آن آستان است.

غزل ۳۱۴

دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم
 لیکن از لطف لب صورت جان می‌بستم^۱
 عشق من با خط مشکین تو^۲ امروزی نیست
 دیرگاهست کزین جامِ هلالی مستم^۳

از ثباتِ خودم این نکته خوش آمد که بجور
 در سرِ کوی تو از پایِ طلبِ ننشستم^۴
 عافیت چشم مدار از من میخانه نشین
 که دم از خدمتِ رندان زده ام تا هستم^۵
 در ره عشق از آن سوی فنا صد خطرست
 تا نگوئی که چو عمرم بسر آمد، رستم^۶
 بعد ازینم چه غم از تیرِ کج انداز^۷ حیود
 چون بمحبوبِ کمان ابروی خود پیوستم
 بوسه بر درجِ عقیق^۸ تو حلالست مرا
 که با فسوس و جفا مهر وفا نشکستم
 صنمی لشکریم^۱ غارتِ دل کرد و برفت
 آه، اگر عاطفتِ شاه بگیرد دستم
 رتبت دانشِ حافظ بفلک پر شده بود
 کرد غمخواری شمشادِ بلندت^۱ پستم

وزن غزل ۳۱۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

- ۱ - معنی بیت: دیشب خمار آلودگی چشم تو مرا واله و شیدا کرد ولی از لطافت و شیرینی لب نوشین تو نقش جان در نظرم مصور میشد؛ مقصود آنست که چشمت بگرشمه میکشت و لب ت جان تازه می بخشید ۲ - خط مشکین تو؛ باستعاره مراد سبزه عذار تو ۳ - معنی بیت: مهر من بر سبزه لب تو که مانند خطی از مشک است، از امروز آغاز نشده است، دیرزمانی است که ازین جام دایره گون باده می نوشم و مستم ۴ - معنی بیت: این لطیفه از ثبات قدم خود را خوش داشتم و پسندیدم که با همه ستمهای عشق در راه رسیدن بکوی تو دست از طلب بر نداشتم ۵ - معنی بیت: صلاح و تقوی و ایمنی از بلا از من مخواه که تا باشم کمر بخدمتگزاری قلندران میگسار بسته ام و خواهم بست ۶ - معنی بیت: پس از مرگ که فنای صوری است باز روح در طریق عشق راه می سپارد و خطرها و دشواریها همچنان در کمین خواهد بود، زنهار مگو که چون زندگانی من در این جهان پایان یافت، رستگار شده ام ۷ - کج انداز: صفت مرکب از ماده فعل امر بمعنی مفعولی یعنی کج افکنده، تیر موصوف - معنی بیت: پس از این از تیری که حسود از کمان تهمت افکنده و بآماج نخواهد رسید، مرا اندیشه ای نخواهد بود، چه بوصول یار کمان ابروی خود رسیده ام ۸ - درج عقیق: بضم اول و سکون دوم صندوقچه خاص زر و زیور یا پیرایه دان باستعاره مراد دهان معشوق - معنی بیت: بوسیدن حقه عقیقی دهان تو

بر من رواست، چه بستم و درشتخوئی اغیار پیمان وفا را نشکستم و درج محبت من بهمان مهر و نشان است که بود، حافظ در غزل دیگر فرماید:

گوهر مخزن اسرار همانست که بود حقه مهر بندان مهر و نشانست که بود
 ۹ - صنی لشکری: بفتح اول و دوم بنی سپاهی، موصوف و صفت، باستعاره مراد زیباروئی که در دلبری دلیر بود - معنی بیت زیبایی که در دلبری چون سپاهی گستاخ و دلیر بود، دلم را بتاراج برد و رفت، دریغاً اگر مهربانی پادشاه مددگار من نشود و داد مرا از وی باز نستاند ۱۰ - شمشاد بلند: باستعاره مراد قامت افراشته و سوزون پار که در بلندی و اعتدال بشمشاد شباهت دارد - شمشاد: بکسر اول و سکون دوم درختی است بلند و چوب آن نهایت محکمی دارد (لغتمامه دهخدا) - معنی بیت: مقام علمی حافظ بفلک رسیده بود ولی چون بشمشاد قامت سرافراز تو مهر ورزید، غم عشق قدوی را خمیده و کوتاه کرد.

غزل ۳۱۵

بسیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم

بیا بگو که ز عشقت چه طرف بسر بستم^۱
 اگر چه خرمن عمرم غم تو داد بباد
 بخاک پای عزیزت که عهد نشکستم^۲
 چو ذره گر چه حقیرم، بمین بدولت عشق
 که در هوای رخت چون بمهر پیوستم^۳
 بیار باده که عمریست تا من از سر امن
 بکنج عاقبت^۴ از بهر عیش نشستم
 اگر ز مردم هشیاری، ای نصیحت گو
 سخن بخاک میفکن، چرا که من مستم^۵
 چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست
 که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم^۶
 بسوخت حافظ و آن یار دلتواز نگفت
 که مرهمی بسفرستم که خاطرش خستم^۷

- ۱ - طرف بر بستم: بفتح اول و سکون دوم بکنایه یعنی سود یافتن و بهره بردن، برای توضیح بیشتر نگاه کنید بغزل ۱۲ شماره (۴) - معنی بیت: ای دوست بیا و باز گو که من در محبت تو بجز از دست دادن سرمایه دین و دانش چه سودی بردم؛ مقصود آنست که هرگز پاندیشه سودجویی نبوده‌ام ۲ - معنی بیت: اگر چه آتش عشق تو خرمن زندگانی مرا نابود کرد، بفبار قدم گرامی تو سوگند میخورم که پیمان محبت را همچنان استوار داشتم، مصراع دوم از بیت معروف سعدی است که حافظ تضمین کرده است، سعدی گوید:
- بشاکیای عزیزت که عهد نشکستم ز من بریدی و با دیگران نیوستم
- ۳ - معنی بیت: اگر چه مانند ذره‌ای خردم، بنگر که باقبال عشق بدوستاری رویت بخورشید پیوستم و بر وصل آفتاب چهره تو رسیدم ۴ - کنج عاقبت: گوشه سرای ایمنی، استعاره مکنیه - معنی بیت: شراب بده که زمانی بدرازی یک عمر گذشت که من باسوده دلی بساط عشرت و شادی در گوشه سرای ایمنی نگسترده ۵ - معنی بیت: ای اندرزگو، اگر عاقلی گفته خود را بيقدر مکن و ابروی سخن بر خاک مریز، چه من مستم و نصیحت نمی پذیرم ۶ - معنی بیت: نمیدانم از شرمندگی چسان در پیش دوست سر بلند کنم که خدمتی شایسته نکرده‌ام ۷ - خستم: مجروح کردم.

غزل ۳۱۶

- زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
 ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم^۱
 می مخور با همه کس تا نخورم خون جگر
 سر مکش تا نکشد سر بفلک فریادم^۲
 زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم
 طره^۳ را تاب^۴ مده تا ندهی بر بادم^۵
 یار بیگانه شو تا نبری از خویشم
 غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم^۶
 رخ برافروز که فسارغ کنی از برگ گلم
 قد برافراز که از سرو کنی آزادم^۷
 شمع هر جمع شو ورنه بسوزی ما را
 یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم^۸

شهره شهر مشو تا نهنم سر در کوه

شور شیرین منما تا نکنی فرهادم^۱

رحم کن بر من مسکین و بفریادم رس

تا بخاک در آصف^۲ نرسد فریادم

حافظ از جور تو حاشا^۳ که بگرداند روی

من از آن روز که در بند توام آزادم

وزن غزل ۳۱۶: فاعلاتن فملاتن فملاتن فعلن (بحر رمل مثنی مغبون اصلم)

۱ - معنی بیت: گیسو بدست باد مسپار، تا از رشک هستی مرا بیاد فنا ندهی، کرشمه و غمزه مکن تا بیخ وجودم را بر نیفتی ۲ - معنی بیت: با هر کس ساغر بگیر تا خونین دل نشوم و از من اعراض مکن تا ناله ام با آسمان بر نشود ۳ - طره: بضم اول و تشدید دوم موی آراسته بر پیشانی ۴ - ناب: چین و شکن ۵ - معنی بیت: گیسو را حلقه در حلقه مکن تا زندان دل را استوارتر نسازی و بزلف چین و شکن مده و بیش ناز و کرشمه منما تا هستی مرا بر باد ندهی ۶ - معنی بیت: با ناآشنایان دوستی مکن تا مرا از خود بیخود نسازی، غمخوار بیگانگان مشو و با آنان غمخواری منما تا غمگین نشوم ۷ - معنی بیت: چهره لطیفتر از گل خود را عیان کن تا از گلبرگ بی نیاز شوم و قامت بلند افراشته دار تا مرا از نظاره سرو فارغ سازی ۸ - معنی بیت: در هر محفلی چون شمع رخ بر می فروز و گرنه ما را در آتش رشک خواهی سوخت، تا در یاد منی، از دیگران یاد مکن: منظور آنست که هیچگاه از یاد من نیروی، پس بدیگران پرداز ۹ - معنی بیت: خود را بسزیبائی و دلبری مشهور شهر مکن تا من از رشک دیوانه وار سر بکوه و بیابان نهنم، شورانگیزی و آتش افروزی چون شیرین مکن تا مرا بناکامی فرهاد گرفتار نسازی ۱۰ - آصف: بفتح صاد نام وزیر حضرت سلیمان و در اینجا شاید مقصود وزیر عصر خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد ۱۰ - حاشا: در سیاق فارسی بمعنی ابدأ و هرگز چنین مباد، در سیاق فارسی از اصوات است، نیز نگاه کنید بغزل ۷۸ شماره (۲) - معنی بیت: هرگز مباد که حافظ از بیداد تو روی بگرداند و رنجه شود، من از آنگاه که در کمند عشق گرفتار آمدم از تعلقات دنیوی رها گشتم: مصراع دوم از مطلع غزل معروف سعدی است که حافظ در مقطع غزل خود تضمین کرده است:

من از آن روز که در بند توام آزادم پادشاهم چو بدست تو اسیر افتادم

غزل ۳۱۷

فاش میگویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم^۱

طایر گلشنِ قدسم چه دهم شرح فسراق
 که درین دامگه حادته چون افتادم^۱
 من ملک^۲ بودم و فردوس برین^۳ جایم بسود
 آدم آورد درین دیر خراب آبام^۴
 سایه طویی^۵ و دلجوئی حور و لب حوض^۶
 بهوای سر کوی تو برفت از یسام
 نیست بر لوحِ دلم^۸ جز الف قامت^۷ دوست
 چکنم حرفِ دگر یاد نداد استادم
 کوکبِ بختِ مرا هیچ منجم نشناخت
 یارب از مادی گیتی بچه طالع^{۱۱} زادم^{۱۰}
 تا شدم حلقه بگوش در میخانه عشق
 هر دم آید غمی از نو بمبارکبدم^{۱۲}
 میخورد خونِ دلم مردمک دیده سزاست^{۱۳}
 که چرا دل بسجگر گوشه مردم دادم
 پاک کن چهره حافظ بسر زلف ز اشک
 ورنه ایسن سبیلِ دمام بسبرد بنیادم^{۱۴}

وزن غزل ۳۱۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بهر رمل مشمن مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: آشکارا این سخن را بر زبان میرانم و از گفتن آن خوشدلیم: من چاکر آستان محبتم و از قید علائق این جهان و جهان دیگر رها گشته‌ام ۲ - معنی بیت: من پرندۀ گلزار پاک بهشتم، مساجرای جدا افتادن خود را از عالم قدس و گرفتار آمدن در این خاکدان را که رویدادهای ناگوار هر دم در راه من دام میگسترند، چگونه باز گویم ۳ - ملک: بفتح اول و دوم فرشته ۴ - برین: بفتح اول اعلی و برتر، صفت فردوس ۵ - خراب آباد: باستعاره مراد دنیا است که آبادی آن هم عین ویرانی است - معنی بیت: من فرشته بودم و جایگاهم بهشت اعلی بود، آدم پدر بشر بسبب آنکه نافرمانی کرد از فردوس برین رانده شد و مرا با خود بدین ویران‌سرای دنیا آورد؛ در این بیت تلمیح دارد بوسوسه شیطان که بآدم گفت میخواستی نرسا بسدرخت جاودانگی رهبری کنم و فریفته شدن آدم و حوا و خوردن از آن درخت و نافرمانی کردن و گمراه شدن و از بهشت فرود آمدن، نگاه کنید بقرآن کریم آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳ سوره طه (۲۰) ۶ - طویی: بضم اول و الف

مقصوده در آخر نام درختی است در بهشت، مؤنث اظیب؛ در اینجا بضرورت حفظ وزن شعر الف مقصوده بصورت بیه ساکن درمیآید و حرف باء مکسور خوانده میشود و طویی بر وزن خوبی بتلفظ درمیآید ۷-
 حوض: بفتح اول و سکون دوم جایی که برای آب در زمین ساخته شود، در اینجا بصورت معرفه مقصود حوض کوثر است که از آن جمیع چشمه‌های بهشت جاری میگردد - معنی بیت: سبأ طویی درخت بهشتی و دلبری سیه‌چشمان مینوی و کنار حوض کوثر را بشوق کوی تو بفراموشی سپردم و جز عشق تو ای محبوب ازل و ابد از همه چیز گذشتم ۸- لوح دل: صفحه خاطر، تشبیه صریح ۹- الف قامت: الف قد، تشبیه صریح - معنی بیت: بر صفحه دلم غیر از الف قد دوست نقشی نباشد، چه توان کرد که استاد ازل حرفی جز الفبای عشق بمن نیاموخته است: مرحوم محمد علی بامداد در صفحه ۵۸ حافظ شناسی آورده‌اند: از آستانه حضرت احدیت در عبارات کنائی حضرات به الف تعبیر میشود که نشانه نداشتن اضافات و بساطت مطلقه و مبده وجود سایر حروف است که از آنها بالاخره کلمات مرکب شده‌اند ۱۰- طالع: بر آینده و طلوع کنند، طالع در علم احکام نجوم برجی است که هنگام زادن طفل از مشرق برآینده باشد، در لغت نامه دهخدا آمده است: جزوی است از منطقه البروج که هنگام ولادت یا وقت سوال چیزی از افق شرقی نمودار باشد و اثر هر طالع در نحوست و سعادت علیحده است ۱۱- زادم: بجهان آمدم و متولد شدم، در اینجا فعل زادن بوجه لازم بکار رفته است - معنی بیت: هیچ ستاره شناسی اختر طالع مرا رصد نکرد و از آن آگاهی نتوانست داد، پروردگارا، نمیدانم از مادر دهر بکدام طالع من پا بجهان نهادم ۱۲- مبارکباد: شاد باشی و تبریک، از لحاظ علم بیان استعاره عنادیه است یعنی مبارکباد بجای تسلیمت بکار رفته - معنی بیت: از آن زمان که بنده در گناه می‌کنده محبت و عرفان شدم، هر نفس محنتی تازه و بلائی تو بمن شاد باشی می‌گوید که گفته‌اند *اللَّيْلَةُ لِلْوَالِدِ* (دوستی و محبت را بلا و محنت است) مقصود آنست که عاشقان حق هر دم ببلائی گرفتارند ۱۳- سزاست: سزاوار است، قبل از این جمله واو حرف ربط بقرینه حالی حذف شده است - معنی بیت: مردم چشم من خون جگر می‌خورد و رنج و محنت گران میبرد و بدین مصیبت سزاوار است، چرا که دل بمهر فرزند دل‌بند کسان سپرد و خود را در بلای عشق افکند ۱۴- معنی بیت: سرشک از رخ حافظ با سر گیسوی خود بزدای و گرنه این سیل پیاپی اساس هستی مرا ویران کند و بآب دهد؛ سندی گوید:

اشک حسرت بسر انگشت فرو میگیرم که گریش راه دهم قافله در گل برود

غزل ۳۱۸

مرا می‌بینی و هر دم زیادت میکنی دردم

ترا می‌بینم و میلم زیادت میشود هر دم

بسامانم نمی‌پرسی، نمیدانم چه سرداری

بدرمانم نمی‌کوشی، نسیدانی مگر دردم؟

نه راهست این که بگذاری مرا بر خاک و بگریزی

گذاری آر و بازم پرس تا خاک رهِت گِردم^۱

ندارم دستت از دامن بجز در خاک و آندم هم

که بر خاکم روان گردی، بگیرد دامننت گِردم^۲

فرو رفت از غمِ عشقت دم، دم میدهی تا کسی؟

دمار از من بر آوردی، نمیگوئی بر آوردم^۳

شبی دل را بتاریکی ز زلفت باز می‌جستم

رخت می‌دیدم و جامی هلالی^۴ باز می‌خوردم

کشیدم در برت ناگاه و شد در تاب گیسویت

نهادم بر لب لب را و جان و دل فدا کردم

تو خوش می‌باش باحافظ، برو گو خصم جان‌میده

چو گرمی از تومی بینم، چه پاک از خصم دم‌سردم؟^۵

وزن غزل ۳۱۸: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هزج مشن سالم)

۱ - بسامانم: در نسخه بدل ز سامانم آمده که بر متن ترجیح دارد، نگاه کنید بصفحه ۲۷۰ جامع نسخ

دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد - معنی بیت: از سرو سامان و وضع و حال بمهر پریشی نمیکنی، من از

اندیشه‌ای که در سرداری آگاه نیستم، در علاج من جهدی نمیکنی، آیا درد مرا نمی‌شناسی و یقین است که

نیک میدانی ۲ - معنی بیت: درست نیست که مرا خوار و زار رها کنی و روی برتابی، بر من گذری کن و

تفقدی بنما تا خاکسار و فدای تو شوم ۳ - معنی بیت: دست از دامننت کوتاه نکنم، جز آنکه بمیرم و در آن

نفس هم که بر گورم قدم نهی، غبار پیکرم چنگ در دامن تو زند ۴ - معنی بیت: از اندوه عشق تو نفسم بند

آمد و بر نیامد، تا چند مرا فریب میدهی، هلاکم کردی و نمی‌پذیری که دمار از روزگار من بر آوردی ۵ - جامی

هلالی: ساغری هلال‌وار، موصوف و صفت نسبی - معنی بیت: یک شب بسجستجوی دل خسود در ظلمت

گیسویت پرداختم، چشم بر رخسارت دوخته بودم و از ساغری هلال‌وار باده مینوشیدم ۶ - دم سرد: بفتح اول

آنکه سخنش بی‌اثر باشد، صفت ترکیبی، خصم موصوف - معنی بیت: تو با حافظ مهربانی کن و بر قیب بگو

برو و از رشک جان بسپار، چون محبت و گرم‌خوشی ترا می‌یابم، پروائی از سخن سرد خصم نخواهم داشت چه

گفتار او گیرا و اثر بخش نیست.

غزل ۳۱۹

سالها پیرویِ مذهبِ رندان کردم
 تا بفتویِ خرد^۱ حرص بسزدان کردم^۲
 من بسر منزلِ عنقا^۳ نه بسخود بردم راه
 قطع این مرحله با مرغِ سلیمان کردم
 سایه بر دل ریشم فکن، ای گنجِ روان^۴
 که من این خانه بسودای تو ویران کردم^۵
 توبه کردم که نبوسم لبِ ساقی و کنون
 میگزیم لب^۶ که چرا گوش بنادان کردم
 در خلاف آمد^۷ عادت بطلب کام که من
 کسب جمعیت از آن زلفِ پریشان کردم
 نقشِ مستوری و مستی نه بدست من و تست
 آنچه سلطانِ ازل^۸ گفت بکن، آن کردم
 دارم از لطفِ ازل جنتِ فردوس طمع
 گرچه دربانیِ میخانه فراوان کردم^۹
 این که پیرانه سرم^{۱۰} صحبتِ یوسف بنواخت
 اجرِ صبرِ است که در کلبه احزان کردم
 صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ
 هر چه کردم همه از دولتِ قرآن کردم^{۱۱}
 گر بدیوانِ غزل^{۱۲} صدر نشینم چه عجب
 سالها بندگیِ صاحبِ دیوان کردم

وزن غزل ۳۱۹: فاعلاتن فعلاتن فعلتن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - فتوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر رای فقیه و مفتی یا حکم شرع، در اینجا چون

ضرورت قافیه نیست بهتر است بفتوای خرد نوشت و خواند و ممال کردن الف مقصوره و تشدید آن لزومی ندارد - فتوای خرد: رأی قاضی خرد استعارهٔ مکنیه ۲ - معنی بیت: سالیانی درازست که آئین و ارستگان از قید علائق را پذیرفته و بدان شیوه رفتار کرده‌ام و بحکم پیروی از این مذهب برآی داور خرد دیو آز و طمع را ببند کشیده‌ام ۳ - عنقا، بفتح اول و سکون دوم سبمرغ، در اینجا باستعاره مراد از سر منزل عنقا پیشگاه سبمرغ حقیقت و مراد از مرغ سلیمان یا هدهد باستعاره پیر دلیل مقصود است - معنی بیت: من باستان سبمرغ حقیقت بیاری خود راه نجستم، این راه دراز را بمدد هدهد بیک راهنمای سلیمان یعنی پیر دلیل پیمودم، در ضمن تلمیحی دارد بر گذشت سلیمان و خبر آوردن هدهد بآن حضرت از بلقیس ملکه سبا، نگاه کنید بقرآن مجید آیات ۱۹ بعد سورة نمل (۲۷) ۴ - گنج روان: گنج جان و روان باستعاره مراد محبوب ازلی - معنی بیت: ای گنج جان و روان ای محبوب ازلی سایهٔ لطفی بر دل مجروح من بگستر که من این سرا را بعشق تو ویران کردم تا در آن جای‌گزینی که خود فرمودی اَنَا بَعَثْتُ الْمُنْكَبِرَةَ قُلُوبُهُمْ (من در نزد شکسته دلانم) ۵ - میگزوم لب: بکتابه یعنی شبیمانم و تأسف میخورم ۶ - خلاف آمد: بکسر اول ناسازگاری و ناموافق پیش آمدن، مصدر مرخم مرکب است که صورت اسم یافته - معنی بیت: مراد خاطر خود در ناسازگاری و ناموافق پیش آمدن امور عادی بجوی، چه من آسودگی دل و خاطر مجموع را از پریشانی گیسوی یار یافتم؛ همانگونه که آدمی با زهد ورزیدن و شکیبائی که برخلاف مشتبهات نفس است بهشتی تواند شد، نیز نگاه کنید بصفحه ۵۰۳ گلستان بکوشش نگارنده ۷ - سلطان ازل: کارفرمای جاودان جهان هستی - معنی بیت: اختیار زهد و تقوی یا میگساری و رندی بمن و تو داده نشده است، هر چه کارفرمای جهان هستی مقدر فرمود همان بردست من رفت ۸ - معنی بیت: از مهر و عنایت بی پایان الهی امید رسیدن بس فردوس بسرین دارم، اگر چه سالها خدمتگزار می‌کده رندان قلندر بوده‌ام ۹ - پیرانه سر: هنگام پیری، قید زمان - معنی بیت: پاداش شکیبائی من در خانه تنگ غمهای فراق آن شد که هنگام پیری در مصاحبت یوسف یار عزیز و محبوب خود باشم و از او نوازش ببینم، نیز نگاه کنید بفرز ۲۵۵ شماره (۳) ۱۰ - معنی بیت: سحر خیزی و کامروائی و با خلق خدا در صلح و صفا بودن و هر چه از این دست مانند حافظ بر دست من رفت، یکباره از برکت و سعادت قرآن کلام ایزدی بود؛ چنانکه در این بیت دیده میشود گاه شاعر تخلص خود را بعنوان شخصیت ثانوی فرض میکند ۱۱ - دیوان غزل: در اینجا مراد محفل غزلسرائی، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر در محفل غزلسرائی در پیشگاه جای دارم شگفت نیست، چه سالیان بسیار بچاکری و خدمت صاحب دیوان یا وزیر بزرگ عصر برداختم.

غزل ۳۲۰

دیشب بسیل اشک ره خواب میزدم

نقشی بیاد خط تو بر آب میزدم

ابروی یار در نظر و خرقه سوخته

جامی بیاد گوشه محراب میزدم

هر مرغِ فکر^۳ کز سرِ شاخِ سخن^۴ بجست
 بازش ز طرّه تو بمضراب^۵ میزدم
 روی نگار در نظرم جلوه می نمود
 وز دور بوسه بر رخ مهتاب میزدم^۶
 چشم بروی ساقی و گوشم بقول چنگ
 فالی بچشم و گوش درین باب میزدم^۷
 نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم
 بر کارگاه دیده بیخواب^۸ میزدم
 ساقی بصوت این غزلم کاسه می گرفت^۹
 میگفتم این سرود و می ناپ میزدم
 خوش بود وقت حافظ و فال مراد و کام
 بر نام عمر و دولت احباب^{۱۰} میزدم

وزن غزل ۳۲۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنی اخر ب مکفوف محذوف)
 ۱ - خط تو: با استعاره مراد سبزه عذار تو - معنی بیت: شب دوشین از سیل سرشک خوابم نمیبرد و
 بیاد سبزه عذار تو نقشی بر آب می بستم که نمیگرفت و کاری بیحاصل بود ۲ - خرقة سوخته: خرقة سوختن
 ظاهراً رسمی بوده صوفیانرا که از فرط شوق یا بعلاقت شکر خرقة خود را می سوزانند (نقل از لغت نامه
 دهخدا) - معنی بیت: در آن حال که ابروی دوست در برابر چشم من نمایان بود و خرقة تن را از شدت وجد
 سوخته و ترک خودی و هستی کرده بودم، ساغری بیاد گوشه محراب ابروی یار می نوشیدم (ممکن است این
 معنی نیز مراد باشد جامی بیاد ایام زهد و گوشه نشینی در محراب عبادت می نوشیدم) ۳ - مرغ فکر: طایر
 اندیشه، تشبیه صریح ۴ - شاخ سخن: شاخه درخت سخن، استعاره مکنیه ۵ - مضراب: بکر اول و
 سکون دوم دام - معنی بیت: هر طایر اندیشه که از شاخسار کلام برمیرید و بقالب لفظ در نمی آمد، آن را با دام
 زلف تو میگرفتم و برشته سخن میکشیدم ۶ - معنی بیت: چهره زیبای یار در آینه دیده ام پیدا بود و از
 دوردست بر رخسار ماه که همانند چهره معشوق در چشم من مینمود، بوسه ای نثار میکردم ۷ - معنی بیت:
 دیده بر چهره ساقی دوخته و گوش بترانه چنگ سپرده بودم و با چشم و گوش خود درباره رسیدن بوصول یار
 تغالی میزدم و این حال را بشگون میگرفتم ۸ - کارگاه دیده، نگارخانه دیده، تشبیه صریح - معنی بیت:
 صورت خیالی چهره ترا تا بر آمدن صبح در نگارخانه چشم بیدار خود مصور مینمودم و می نگاهشتم ۹ - کاسه
 می گرفت: ظاهراً در اینجا مقصود از کاسه می گرفت یعنی پیاله شراب بر کف می گرفت و در مجلس میگرداند -

معنی بیت: ساقی مجلس بر آوای این جامه پیاله شراب بر کف میگرفت و در مجلس جام را بگردش می آورد، من نیز این ترانه را میخواندم و باده صافسی از دست ساقی مینوشیدم ۱۰ - احباب: بفتح اول و سکون دوم دوستان جمع حبیب - معنی بیت: روزگار حافظ بخوشی میگذشت و بنام زندگانی دوستان و باقبال نیکشان فالی که متضمن مراد و رسیدن آنان بکام دل باشد میگرفتم.

غزل ۳۲۱

هرچند پیر و خسته دل و ناتوان شدم

هر گه که یاد روی تو کردم، جوان شدم

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا

بر مستهای همت خود کامران شدم^۲

ای گلبن جوان،^۳ بر دولت بخور که من

در سایه تو بلبل باغ جهان شدم
اول ز تحت و فوق وجودم خبر نبود

در مکتب غم تو چنین نکته دان شدم^۴
قسمت حوالتم بخرابان میکند

هرچند کاینچنین شدم و آنچه آن شدم^۵
آن روز بر دلم در معنی گشوده شد

کز ساکنان درگه پیر مغان شدم^۶
در شاهراه دولت سرمد بتخت بخت

با جام می بکام دل دوستان شدم
از آن زمان که فتنه چشمت بمن رسید

ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم^۷
من پیر سال و ماه نیم یار بی وفاست

بر من چو عمر میگذرد پیر از آن شدم^۸
دوشم نوید داد عنایت که حافظا

باز آنکه من بعفو گناهت ضمان شدم^۹

وزن غزل ۳۲۱: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع اخرب مکفوف محذوف)

۱ - بر منتهای همت: بنهایت مقصود و کمال مطلوب ۲ - کامران شدم: دست یافتم و مسوق شدم
 ۳ - گلبن جوان: باستعاره مراد یار جوان جوانیخت - معنی بیت: ای نهال گل نوسال میوه نیکبختی و اقبال
 بچین و بکام دل نمتع و بهره از آن ببر که من در پرتو عنایت و سایه توجیه تو هزار آوای خوش نوای بوستان
 گیتی شدم ۴ - معنی بیت: در آغاز من باصطلاح عارفان از تحت وجود یعنی قوس نزولی هستی که مواید
 ثلاث (جماد و نبات و حیوان) باشد آگاهی نداشتیم و از قوس صعودی وجود که مقام والای انسانیت است نیز
 بیخبر بودم ولی از فیض بخشی مکتب عشق تو بدینگونه نکته سنج و دانا شدم ۵ - معنی بیت: تقدیر ازلی مرا
 بمیکده رندان قلندر روانه میسازد و بدانجا می سپارد، اگرچه روزگاری عابد و زمانی زاهد بودم ۶ - معنی دو
 بیت: روزی که مقیم آستان پیر عارفان شدم و باده معرفت نوشیدم، بر روی دلم باب حقیقت باز شد و در راه
 گشاده نیکبختی جاودان بر او رنگ اقبال ساغر بکف دوستکام و کامروا گشتم ۷ - معنی بیت: از آنگاه که
 بلای چشم تو مرا فرا گرفت، از آسیب فتنه آخر زمان در امان ماندم، مقصود آنکه در برابر غم عشق تو محنتهای
 روزگار در نظرم ناچیزست، سعدی گوید:

غم عشق آمد و غمهای دگر پاک بسپرد سوزنی باید کز پای برآرد خاری

۸ - معنی بیت: من نه از گذشت روزگار بلکه از بی مهری و پیمان شکنی یار فرسوده و پیر شدم، چه وی هم
 مانند روز عمر یک لحظه نزد من نمی یاید و شتابان میگذرد ۹ - ضامن: بفتح اول پایندانی و کفالت در اینجا
 بمعنی ضامن و پایندان است. از لحاظ دستوری بکار رفتن اسم (مصدر) است بجای صفت - معنی بیت: شب
 دوشین یار بمن مزده لطف و امید مرحمتی داد که ای حافظ، بازگرد و نوید مباحث که من در پیشگاه حق برای
 بخشایش گناهانت ضامن شده ام.

غزل ۳۲۲

خیال نقش تو در کسارگاه دیده کشیدم

بصورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم^۱

اگرچه در طلبت همعنان باد شمالم

بگرد سرو خرامان قامت نرسیدم^۲

امید در شب زلفت^۳ بروز عمر نبستم

طمع بدور دهانت ز کام دل بسبریدم

بشوق چشمه نوشت^۴ چه قطرها که فشاندم

ز لعل باده فروشت چه عشوها که خریدم

ز غمزه بر دلِ ریشم چه تیرها که گشادی

ز غصه بر سرِ کویت چه بارها که کشیدم^۵

ز کویِ یارِ بسیار، ای نسیمِ صبحِ غباری

که بویِ خونِ دلِ ریش از آن تراب^۶ شنیدم

گناهِ چشمِ سیاهِ تو بود و گردنِ دلخراهِ

که من چو آهویِ وحشی ز آدمی برمیدم^۷

چو غنچه بر سرم از کویِ او گذشت نسیمی

که پرده بر دلِ خونین بسبویِ او بدریدم^۸

بخاکِ پایِ تو سوگند و نور دیدهٔ حافظ

که بی رخِ تو فروغ از چراغِ دیده ندیدم^۹



وزن غزل ۳۲۲؛ مفاعلاتن مفاعلاتن (بهر مجتث مثنیٰ مخبون)

۱ - معنی بیت: صورت خیالی شمایل ترا در نگارخانهٔ چشم تصویر کردم و مانند نقش چهرهٔ تو زیبایی

ندیدم و نه باین صفت از کسی شنیدم ۲ - معنی بیت: اگر چه در جستجوی تو بهمراه باد سبک‌پوی روانم، با

اینهمه گرد سرو قد خوشخرام ترا نیز در نیافتم و بدان دستم نرسید ۳ - شب زلف: ظلمت گیسو، تشبیه صریح

- معنی بیت: در ظلمت گیسوی تو با وجود غم عشق دل از روز روشن زندگانی برداشتم و از حیات گرانمایه

نومید شدم و در روزگار فرمانروائی دهان تو رشتهٔ امیدم از رسیدن بسمراد دل گسست ۴ - چشمهٔ نموش:

باستعاره مراد دهان معشوق - معنی بیت: در آرزوی چشمهٔ نوشین دهان تو اشکها ریختم و از لعل لب میگسار

میفروش تو فریبهای بسیار خوردم ۵ - معنی بیت: بسا تیرهای ناز و کرشمه که بر دل مجروح من افکندی و

بسی بار غم که در کوی تو بدوش دل کشیدم ۶ - تراب: بضم اول خاک - معنی بیت: ای باد خوش بامدادی

از محلهٔ دوست گردی بیاور، چه از خاک آن سر کوی بوی خون دلهای افکار عاشقان بمشام میرسد ۷ -

معنی بیت: تقصیر از دیدهٔ سیاهدل تو و گردن زیبای دلپسندت بود که شیفته و مجنونم ساخت تا من از آدمیزاد

چون آهوی دشتی گریزان شدم ۸ - معنی بیت: باد نرمی از کوی دوست بر من که از فرو بستگی و دلتنگی

مانند غنچه بودم، گذر کرد و بپوی خوش یار و شوق دیدارش پرده را بر دل خون شده چاک زدم و راز عشقم را

آشکار نمودم ۹ - معنی بیت: بفبار قدم مبارک تو قسم میخورم و بفروغ چشم حافظ که آنهم خاک پای تست

که از فراق روی تو نوری در چراغ چشم من نمانده است.

غزل ۳۲۳

زدستِ کوتاهِ خود زیرِ بارم
 که از بالا بلندان شرمسارم^۱
 مگر زنجیرِ موئی^۲ گیردم دست
 وگرنه سر بشیدائی برآرم
 ز چشمِ من پرس اوضاعِ گردون
 که شب تا روز اختر می‌شمارم^۳
 بدین شکرانه^۴ می‌بوسم لبِ جام
 که کرد آگه ز رازِ روزگارم
 اگر گفتم دعایِ می‌فروشان
 چه باشد، حقِ نعمت می‌گزارم^۵
 من از بازویِ خود دارم بسی شکر
 که زورِ مردم آزاری ندارم^۶
 سری دارم چو حافظ مست لیکن
 بلطفِ آن سری امیدوارم^۷

وزن غزل ۳۲۳: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ - معنی بیت: از تهیدستی پشتم در زیر بار غم و اندوه دوتاست و بدین سبب از دلبران سهی قامت شرمنده‌ام، حافظ در غزل دیگر فرماید:

شاهدان در جلوه و مسن شرمسار کیسه‌ام ای فلک این شرمساری تا بکی باید کشید

۲ - زنجیر مو: سلسله گیسو، صفت ترکیبی جانشین موصوف (یار) - معنی بیت: جز آنکه یاری سلسله گیسو یاریم کند و مرا از آشفته‌گی حال رهائی بخشد وگرنه دیوانه خواهم شد ۳ - معنی بیت: حال و وضع فلک را از دیده من بجوی، چه هر شام تا بامداد دیده برهم نمی‌نهم و ستاره‌شماری می‌کنم ۴ - شکرانه: نذر و نثار، آنچه نذر کنند یا بفقراء دهند بر سبیل شکرگزاری (لغتنامه دهخدا) اسم مرکب از شکر و انه پسوند نسبت - معنی بیت: بر لب ساغر معرفت پیاس آنکه مرا از اسرار دهر باخبر ساخت بوسه میزنم ۵ - معنی بیت: اگر بدولت مرشد، پیر می‌کند عشق دعا کردم، کاری نکردم جز آنکه حق نعمت معرفت را که بر من ارزانی داشته،

بجا آوردم ۶ - معنی بیت: من از دست خود بسیار سپاسگزارم، چه مرا توان آزردن کسان نیست، چنانکه شادروان قزوینی در حاشیه صفحه ۲۲۱ دیوان حافظ آورده اند مصراع دوم این بیت حافظ از بیت معروف سعدی است در گلستان که حافظ تضمین کرده است:

چگونه شکر این نعمت گزارم که زور مردم آزاری ندارم
۷ - معنی بیت: من حافظ وار سرمستم ولی بعنایت آن سری (آن جهانی) امید بستم چه خداوند بخشنده بخشاینده است.

غزل ۳۲۴

گرچه افتاد ز زلفش گرهی در کارم
همچنان^۱ چشم گشاد^۲ از کرمش میدارم
بطرب حمل مکن سرخیِ رویم که چو جام
خونِ دل عکس بیرون میدهد از رخسارم^۳
پرده^۴ مطربم از دست بیرون خواهد برد
آه اگر زانکه درین پرده نباشد بارم
پاسبانِ حرمِ دل^۵ شده ام شب همه شب
تا درین پرده جز اندیشه او نگذارم
منم آن شاعرِ ساحر که بافسونِ سخن^۶
از نی کلک همه قند و شکر می بارم
دیده بخت^۷ بافسانه او شد در خواب
کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم
چون ترا در گذر^۸ ای یار نمی یارم دید
با که گویم که بگویند سخنی با یارم
دوش میگفت که حافظ همه روست و ریا^۹
بجز از خاکِ درش با که بود بازارم؟

وزن غزل ۳۲۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنی مخبون اصلم)

۱ - همچنان: هنوز، قید زمان ۲ - گشاد: گشایش و فرج و فتوح، مصدر مرخم است که بصورت اسم

بکار میرود - معنی بیت: اگر چه از کمند گیسوی وی (یار) کنار من فرو بسته مساند و دشوار گشت، هنوز از بخشش و جوانمردیش امید مشکل گشائی دارم ۳ - معنی بیت: سرخ روئی مرا بشادمانی نسبت مده که رنگ چهره من مانند ساغر می انعکاسی از دل خونین است ۴ - پرده: مجازاً بمعنی آهنگ - معنی بیت: آهنگ رامشگر مرا از خود بیخود میکند، جای دریغ و افسوس است اگر بمن اجازه حضور یافتن در این خلوت و سرا پرده داده نشود - میان پرده و پرده تجنیس تام مراعات شده است ۵ - حرم دل: تشبیه صریح - معنی بیت: هر شب تا صبح نگاهبان سرای دلم تا در این سرا پرده جز خیال وی را بار ندهم ۶ - افسون سخن: سحر کلام، تشبیه صریح ۷ - دیده بخت: چشم طالع، استعاره مکثیه - معنی بیت: چشم طالع من با قصه عشق او در خواب شیرین فرو رفت، نسیم نرم لطف و نگرش یار کجاست تا مرا از خواب برانگیزد و آگاهی بخشد، کمال اسمعیل گوید:

از کوی تو گر باد قسبولی بوزد مانده برگ گل ز شادی بپرم
 ۸ - گذر: گذرگاه و معبر، اسم مکان مشتق از ماده فعل امر ۹ - روی و ریا: ریاکاری و ظاهر سازی، اسم مرکب - معنی بیت: دیشب مدعی میگفت که حافظ کارش همه خودنمایی و ظاهر آرائی است، چنین نیست، من جز با غبار آستان دوست با کسی سرو سودائی ندارم.



گر دست دهد خاکِ کفِ پسایِ نگارم
 بر لوحِ بصرِ خطِ غباری بنگارم
 بر بویِ کنارِ تو شدم غرق و امیدست
 از موجِ سرشکم^۱ که رساند بکنارم^۲
 پروانه^۳ او گر رسدم در طلبِ جان
 چون شمع همان دم بدمی جان بسیارم
 امروز مکش سر ز وفایِ من و اندیش
 زان شب که من از غم بدعا دست برآرم^۴
 زلفین^۵ سیاه تو بدلداری عشاق
 دادند قراری و بردند قرارم
 ای باد، از آن باده نسیمی بمن آور
 کان بسوی شفا بخش بود دفعِ خارم^۶

گر قلبِ دلم^۱ را نهد دوست عیاری

من نقدِ روان^۲ در دمش از دیده شمارم

دامنِ مفشان^۳ از منِ خاکی که پس از من

زین در نتواند که برد باد غبارم

حافظ لبِ لعلش چو مرا جانِ عزیزست

عمری بود آن لحظه که جان را بلب آرم^۴

وزن غزل ۳۲۵: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (بحر هزج مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)

- ۱ - خط غبار: یا قلم غبار یکی از هفت قلم جدید است، خطی یا قلمی سخت ریز (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) در اینجا بایهام مقصود خطی است که با غبار کف پای دوست نوشته شود - معنی بیت: اگر گرد قدم یار بدستم افتد، بر صفحهٔ دیده خط غباری نقش میکنم؛ مقصود آنکه خاک پای دوست را چون سرمه در چشم میکشم
- ۲ - موج اشک: تشبیه صریح ۳ - کنار: باستعاره ساحل مراد و وصال - معنی بیت: بسآرزوی آغوش و کنار تو غرقه دریای عشق شدم و از موج سرشک خود چشم دارم که مرا بساحل مراد افکند
- ۴ - پروانه: بفتح اول و سکون دوم دو معنی دارد اول پروانه: حشره‌ای پرنده که عاشق شمع است دوم بمعنی فرمان و رخصت و دستوری در اینجا بایهام معنی دور آن که فرمان باشد مقصود است - معنی بیت: اگر فرمان او در خواستن جان من برسد، شمع سان یأسانی در همان نفس بنسیمی جان تسلیم میکنم
- ۵ - معنی بیت: از پیمان دوستی من سرپیچی مکن و از شبی که از اندوه دل دستم بدعا بلند شود، بسیم دار
- ۶ - زلفین: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم و سکون چهارم زلف یا گیسو این کلمه از اصل فارسی است - معنی بیت: گیسوان مشکین تو برای نگاهداری دلهای عاشقان رسم و آئینی نهادند و مرا از رشک بیتاب ساختند بدان سبب که بدلها همه در خم و تاب خود قراری دادند و دل مرا سرگردان و بی قرار ماندند
- ۷ - دفع خمار: دور سازندهٔ خمار آلودگی و دردسر، دفع در اینجا اسم است و بجای صفت دافع بکار رفته است
- ۸ - قلب دل: زر ناسره دل، تشبیه صریح؛ در ضمن صنعت ایهام ترجمه نیز مراعات شده؛ چه قلب عربسی بمعنی دل فارسی نیز هست
- ۹ - نقد روان: زر و سیم سره و رائج باستعاره مراد اشک پاک سیمگون - معنی بیت: اگر زر ناسرهٔ دل مرا دوست بی عیار شمارد، من سیم پاک روان سرشک را بیدرنگ از چشم نثار میکنم و می‌فشانم
- ۱۰ - دامن مفشان: بکنایه یعنی اعراض مکن و ترک وی مگو - معنی بیت: از عاشق خاکسار خود روی برمتاب و جدا شو که پس از مردنم باد هم خاک مرا از آستانت نمیتواند دور سازد
- ۱۱ - ای حافظ، چون لب نوشین لعل فامش جان گرامی منست پس آن دم که جان عزیز یعنی لب او را بر لب خود نهم یک عمر بشمار آید.

غزل ۳۲۶

در نهانخانه^۱ عشرت^۱ صنمی خوش دارم
 کز سر زلف و رخس نعل در آتش دارم^۲
 عاشق و رندم و می خواره با آواز بلند
 وین همه منصب از آن حور پری^۳ و ش دارم
 گر تو زین دست مرا بی سر و سامان داری
 من باه^۴ سحر ت زلف مشوش دارم^۴
 گر چنین چهره گشاید خط زنگاری دوست
 من رخ زرد بخونابه منقش دارم^۵
 مگر پکاشانه رندان قدمی خواهی زد
 نقل شعر شکرین و می بیغش دارم^۶
 ناوک غمزه^۷ بیار و رسن زلف که من
 جنگها با دل مسجروح بلاکش دارم
 حافظا چون غم و شادی جهان در گذرست^۸
 بهتر آنست که من خاطر خود خوش دارم

وزن غزل ۳۲۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنی مخبون اصلم)

۱ - نهانخانه عشرت: خلوت سرای عیش و خوشدلی، تشبیه صریح ۲ - نعل در آتش دارم: بکنایه یعنی پریشان و بیقرارم؛ چه هرگاه خواهند که شخصی را بخود رام کنند نام او را بر نعل اسبی بکنند و آن نعل را در آتش نهند و افسونی چند که مناسب آنست بخوانند و آن شخص مضطرب گردد و رام شود (برهان قاطع) - معنی بیت: در خلوت سرای خوشدلی و عیش بتی زیبا و دلپذیر مراست که سرگیسو و چهره وی برای بیقرار کردن من گوئی نعل در آتش نهاده اند ۳ - حور پری و ش: سیه چشم فرشته مانند. حور بضم اول جمع حوراء است یعنی زنان سیه چشم بهشت ولی در سیاق فارسی بعضی جمعهای عربی گاهی مفرد محسوب شده است، نیز نگاه کنید بصفحه ۷۴ گلستان سعدی بکوشش نگارنده - معنی بیت: من بیدلی از علائق و ارسته ام که آشکارا باده میگسارم و این مقام و مرتبه والا از عشق آن سیه چشم فرشته خوی نصیب من شده است. ۴ - معنی بیت: اگر تو بدین روش مرا آشفته حال و نابسامان کنی، من با آهی که سحرگاه بر میآورم گیسوی ترا

پریشان و شوریده خواهم کرد ۵ - معنی بیت: اگر سبزه عذار یار بدینگونه بجلوه گری رخ نماید، من از شدت شوق چهره زرد خویش را بخون دل نگار میکنم ۶ - معنی بیت: اگر بکلبه و ارستگان قلندر قدم رنجه خواهی کرد، برای پذیرائی تو نقل شعر شیرین و باده ناب فراهم دارم ۷ - ناوک غمزه: تیر کرشمه، تشبیه صریح همچنین است رسن زلف - معنی بیت: تیر کرشمه و کمند گیسوی خود را بیاور که من ستیزه‌ها با دل ریش ترک عاقبت گفته خویش دارم تا داد ازو بستانم ۸ - درگذر: ناپایدار و گذران، صفت مرکب از حرف اضافه در و اسم گذر بمعنی عبور و گذشت.

غزل ۳۲۷

مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم
 هوادارانِ کویش^۱ را چو جانِ خویشتم دارم
 صفایِ خلوتِ خاطر از آن شمع چگل^۲ جویم
 فروغِ چشم و نورِ دل از آن ماهِ ختن^۳ دارم
 بکام و آرزویِ دل چو دارم خلوتی حاصل
 چه فکر از خبث^۴ بدگویان میانِ انجمن دارم
 مرا در خانه سروی^۵ هست کاندرا سایه قدش
 فراغ از سروِ بستانی^۶ و شمشادِ چمن دارم
 گرم صد لشکر از خوبان بقصدِ دل کمین سازند
 بحمدِ الله^۷ وَالْمِنَّةِ بستی لشکرشکن دارم
 سزد کز خاتمِ لعش^۸ زنم لافِ سلیمانی
 چو اسم اعظم باشد، چه باک از اهرمن دارم
 الا ای پیرِ فرزانه مکن عییم ز مسیخانه
 که من در ترکِ پیمانانه دلی پیمان شکن دارم^۹
 خدا را ای رقیب امشب زمانی دیده بر هم نه
 که من با لعلِ خاموشش^{۱۰} نهانی صدسخن دارم
 چو در گلزارِ اقبالش خرامانم بحمدِ الله
 نه میلِ لاله و نسیرین نه برگ^{۱۱} نسترن دارم

برندی شهره شد حافظ میان همدمان لیکن

چه غم دارم که در عالم قوام الدین حسن^{۱۱} دارم

وزن غزل ۳۲۷: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثنیٰ سالم)

۱ - هواداران کویش: بفتح اول دوستان و هواخواهان و مهرورزان کوی وی - در صفحه ۳۹۲ جامع نسخ دیوان حافظ در چند نسخه هواداری بجای هواداران آمده که بر متن ترجیح دارد. هواداری بمعنی مهرورزی و دوستی و عشق ورزی و دوستداری - معنی بیت: با یار جانی خود پیمانی بسته‌ام که تا زنده باشم، عشق ورزی با کوی و دوستداری خانه‌ای را که در آن سکنی داشته مانند جان خویش گرامی میدارم؛ همچون هم بحب و دوستداری لیلی بر دیوار خانه‌اش بوسه میزد: امر علی الدیار دیسار لیلی اقبل ذالجدار و ذالجدارا و ما حب الدیار شغفن قلبی و لکن حب مسکن الدیارا ۲ - چگل: بکسر اول و دوم نام سرزمینی است حسن خیز در ترکستان - شمع چگل: شمع محفل زیبایان چگل با استعاره محبوب مراد است همچنین است ماه ختن ۳ - ختن: بضم اول و فتح دوم شهری است در ترکستان شرقی که مردم آن بزیبائی شهرت داشتند ۴ - خبث: بضم اول و سکون دوم پلیدخوئی و بد نفسی - معنی بیت: چون بسمراد خساطر خلوت سرای وصلی فراهم است، اندیشه‌ای از پلیدخوئی و بد نفسی غیبت کنندگان در میان جمع ندارم، سعدی گوید:

روی در روی دوست کسنگذار تا عدو پشت دست میخاید

۵ - سرو: با استعاره مراد یار سرو قامت - معنی بیت: سرو قامتی در خانه دارم که در سایه بالای موزون وی از سرو بوستانی و شمشاد چمن بی نیاز شده‌ام، سعدی گوید:

یکی درخت گل اندر میان خانه ماست که سروهای چمن پیش قامتش پستند

۶ - معنی بیت: اگر صد سپاه از زیبایان برای بودن دل من در نهانگاه مترصد باشند، سپاس و منت خدای را که مرا صنمی است که بحسن خود لشکر خوبان را درهم می‌شکند ۷ - خاتم لعل: انگشتری لعل فام یا مهر لعل با استعاره مراد لب لعل یار - معنی بیت: شایسته است که من با مهر لعل نوشین او ادعای سلطنت سلیمانی کنم و چون نقش لب او در حکم اسم اعظم یا نام مهین خدای نگهدار من تواند بود، پروائی از رقیبان دیوسیرت ندارم ۸ - معنی بیت: ای شیخ خردمند بر می‌کده رفتن من خرده مگیر، چه دلم در کنار گذاشتن ساغر و نوشیدن می بعهد خود وفادار نمی‌ماند و توبه می‌شکند ۹ - لعل خاموش: با استعاره مراد لب لعل فام یار که سخن نمی‌گوید - معنی بیت: ای نگهبان، امشب ترا بخدا یک لحظه چشم فرو بند و بیاسای که من با لب لعل یار که خاموشی هم عین سخن گفتن است، گفتمی بسیار دارم ۱۰ - برگ: بفتح اول و سکون دوم سرو سودا و آرزو، سنائی گوید:

برگ بی برگی ننداری لاف درویشی مزن رخ چو عیاران میارا جان چو نامردان مکن

۱۱ - قوام الدین حسن: وزیر محبوب شاه شیخ ابواسحاق، نگاه کنید بغزل ۱۱ شماره (۱۲) - معنی بیت: حافظ همیگساری و ناپرواائی در میان دوستان هم نفس نامبردار گشت ولی تشویشی از خرده گیری عیجوبیان

ندارم چه قوام‌الدین حسن پایمرد و دستگیر منست؛ صنعت التفات از غایب (شهره شد) بمنتکلم (غم دارم) در این بیت مراعات شده است.

غزل ۳۲۸

من که باشم که بر آن خاطرِ عاطر^۱ گذرم؟
 لطفها میکنی، ای خاکِ درت تاجِ سرم
 دلبر، بنده نوازیت که آموخت؟ بگو
 که من این ظنِ بمرقیبانِ تو هرگز نبرم^۲
 همتم بدرقهٔ راه کن، ای طایرِ قدس^۳
 که درازست ره مقصد و من نوسفرم
 ای نسیمِ سحری، بندگی من برسیان
 که فراموش مکن وقتِ دعایِ سحرم^۴
 خرم آن روز کزین مرحله بر بندم بار
 وز سرِ کویِ تو پرسند رفیقانِ خبرم^۵
 حافظا، شاید اگر در طلبِ گوهرِ وصل
 دیده دریا کنم از اشک و درو غوطه خورم^۶
 پایهٔ نظم بلندست و جهانگیر، بگو
 تا کند پادشهٔ بحر دهان پرگهرم^۷

وزن غزل ۳۲۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل شمن مخبون محذوف)

۱ - عاطر: بکسر سوم بوی عطر دارنده، بویا و خوشبوی، صفت خاطر - معنی بیت: من آن قدر و مقام ندارم که بر آن ضمیر پاکیزه بویا گذاری کنم و یاد من در خاطر وی آید، ای که غبار آستانت دیهیم افتخار بر تارک منست، تو مهربانیهامی ورزی و از من یاد میکنی ۲ - معنی بیت: ای دلستان، چه کسی بتو تعلیم داد که با چاکرت مهربان باشی، چه من هرگز گمان ندارم که مراقبان و نگهبانان تو بنده نوازی ترا آموخته باشند ۳ - طایر قدس: پرندهٔ بهشتی یا مرغ بهشتی باستعاره مقصود پیر دلیل یا رهنمای روحانی محبوب - معنی بیت: ای پرندهٔ بهشتی دعا و عنایت و توجه باطنی خود را بنگاهبانی من بگمار، چه راه تا منزلگه مقصود طولانی است و من رهروی سفر ناکرده و رنج راه نیازموده‌ام ۴ - معنی بیت: ای باد نرم سحر گاهی، مراتب چاکری و ارادت

مرا بر رهنمای روحانی عرضه دار و بگو که از این بنده بهنگام دعای سحر یادی بفرما. ۵- معنی بیت:
خوشا روزی که ازین منزلگاه کوچ کنم و چون دوستان پیرشش حال من آیند از سر کوی تو خبر از من گیرند
یعنی چه خوش است آنروز که بکوی وصل رسیده باشم ۶- معنی بیت: ای حافظ، مرا سزد که در جشن
مروارید وصال دوست چشم را از باران سرشک دریا سازم و در آن غوطه زنم ۷- معنی بیت: مقام و درجه
سخن منظوم من والاست و شهرت آن عالمگیر، بفرمانروای دریا (سلطان البحر) بگو که بعنوان صله دهان مرا
از مروارید انباشته سازد.

غزل ۳۲۹

جوزاً سحر نهاد حمایل^۱ برابرم
یعنی غلامِ شاهم و سوگند می خورم
ساقی بیا که از مددِ بختِ کارساز
کامی کنه خواستم ز خدا، شد میسرَم
جامی بده که باز بشادی روی شاه
پیرانه سر هوای جوانیست در سرم
راهم مزن بوصفِ زلالِ خضر که من
از جامِ شاه جرعه کشِ حوضِ کوثرم^۲
شاهها اگر بعرش رسانم سریرِ فضل
مملوک^۳ این جنابم^۴ و مسکین این درم^۵
من جرعه نوشِ بزمِ تو بودم هزار سال
کی ترکِ آبخورد^۶ کند، طبعِ خوگرم
ور باورت نمیکند^۷ از بنده این حدیث
از گفته کمال^۸ دلیلی بیاورم
گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم
منصور بن مظفر غازیست^۹ حرزمن^{۱۰}
وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم

عهد الست^{۱۲} من همه با عشق شاه بود

وز شاهراه عمر بدین عهد بگذرم

گردون چو کرد نظم ثریا^{۱۳} بنام شاه

من نظم در چرا نکم از که کمترم؟

شاهین صفت چو طعمه چشیدم زدست شاه

کی باشد التفات بصید کبوترم^{۱۴}

ای شاه شیرگیر چه کم گردد، ار شود

در سایه تو ملک فراغت^{۱۵} میسرم

شعرم بیمن مدح تو صد ملک دل گشاد

گویی که تیغ تست زبان سخورم^{۱۶}

بر گلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح

نی عشق سرو بود و نه^{۱۶} شوق صنوبرم

بوی تو می شنیدم و بسر باد روی تو

دادند ساقیان طرب یکدو ساغرم

مستی بآب یکدو عنب^{۱۷} وضع بنده نیست

من سالخورده پیر خرابات پرورم

باسیر اختر فلکم داوری^{۱۸} بسیست

انصاف شاه باد درین قصه یاورم

شکر خدا که باز درین اوج بارگاه

طاووس عرش^{۱۹} می شنود صیت شهرم

نام ز کارخانه عشاق محو باد

گر جز محبت تو بود شغل دیگرم

شبل الاسد^{۲۰} بصید دلم حمله کرد و من

گر لاغرم و گرنه شکار غضنفرم^{۲۱}

ای عاشقانِ رویِ تو از ذره بیشتر
 من کی رسمِ بوصولِ تو کز ذره کمتر^{۲۲}
 بنما بمن که منکرِ حسنِ رخِ تو کیست
 تا دیده‌اش بگزلکِ غیرت^{۲۳} برآورم
 بر من فتاد سایهٔ خورشیدِ سلطنت^{۲۴}
 و اکنون فراغتست ز خورشیدِ خاورم
 مقصود ازین معامله بازار تیزبست^{۲۵}
 نی جلوه میفروشم و نی عشوه میخرم

وزن غزل ۳۲۹: (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن) بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف)
 ۱ - جوزا: بفتح اول و سکون دوم برج دو پیکر، در عربی جوزاء بالف معدوده است ۲ - حمایل: حمائل، علاقه و بند شمشیر، نیز نگاه کنید بفرز ۳۰۷ شماره (۱۰) - معنی بیت: سحرگاه دو پیکر (برج جوزا که آن را بشکل مردی با حمایل و شمشیر تصویر میکردند و زیباترین صور فلکی بشمار میآید) علاقه و بند شمشیر خود را بنشان فرمانبرداری از شانه گشود و پیش من نهاد که بنده زر خرید پادشاهم و برین چاکری قسم یاد میکنم؛ در قدیم رسم بوده است که چون امیری بنزد شاه میرفته حمایل و شمشیر را از پیکر با احترام شاه میگشود و بنشان تسلیم و اطاعت در پیش وی می نهاد ۳ - کوثر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نام چوئی است در بهشت - معنی بیت: با بیان پاکی و صفای چشمه آب حیات که خضر نبی از آن نوشید، رهن دلم مشو و فریبش مده که من از ساغر باده در بزم شهریار جرعه نوش شراب ظهور از حوض کوثرم ۴ - مملوک: بنده زر خرید، اسم مفعول از ملک بکسر اول ۵ - جناب: بفتح اول آستان ۶ - در: درگاه و بارگاه ۷ - آبخورد: آبشخور، مشرب، اسم مکان، جایی که از آن آب نوشند - معنی بیت: من در مجلس عشرت تو سالیان بسیار باده نوشیده‌ام، سرشت من که چنین خو گرفته است، این آبشخور را رها نمیکند ۸ - باورت نمیکند: باورت نمیشود و تصدیق نمیکنی، ت ضمیر مفعولی، این حدیث مسندالیه باورت نمیکند، مسند و رابطه و ضمیر مفعولی یا متمم فعل ۹ - کمال: مقصود کمال الدین اسمعیل اصفهانی شاعر نامی (در گذشته بسال ۶۳۵) که حافظ با اندکی تغییر در قافیه یعنی «برم» بجای «کنم» بیت معروف قصیدهٔ کمال را تضمین کرده است. ۱۰ - غازی: جنگجو یا پیکارگر با دشمن دین، اسم فاعل از غزو بفتح اول و سکون دوم، لقب شاه منصور بن شرف الدین مظفر فرزند امیر مبارز الدین محمد از آل مظفر که در سال ۷۹۰ بر شیراز از مسلط شد ۱۱ - حرز: بکسر اول و سکون دوم تعویذ - معنی بیت: تعویذ و پناه استوار من منصور فرزند مظفر غازی است و بمدد این نام فرخنده بر دشمنان پیروزم ۱۲ - عهد الست: پیمان روزالست یا روز ازل یا روز نخست، نیز نگاه کنید بفرز ۲۴ شماره (۱) - معنی بیت: پیمان من از آغاز آفرینش با مهر پادشاه استوار شده است و از راه

گشاده زندگانی بر همین عهد میگذرم و میروم یعنی ارادت و محبت من بشهریار جاودانی است ۱۳ - ثریا: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم پروین - معنی بیت: چون فلک گردن بند پروین با عقد ثریا را بنام شاه برشته کشید، من چرا مروارید سخن را بنام شهریار منظوم نسازم، چه از دیگر ستایشگران درین مقام کمتر نیستم ۱۴ - معنی بیت: من که چون باز شکاری از دست شهریار نواله احسان خورده‌ام، دیگر نظر بر شکاری ضعیف چون کبوتر نکم ۱۵ - ملک فراغت: بضم اول کشور آسوده دلی، تشبیه صریح ۱۶ - معنی بیت: شعر من بمیمنت و فرخندگی ستایش تو صد کشور دل را مسخر کرد، پنداری که زبان سخندان من شمشیر کشورگشای تست - نی... و نه: حرف ربط دو گانه برای عطف در نفی ۱۷ - عنب: بکسر اول و فتح دوم انگور - معنی بیت: حال من چنان نیست که بآب یک دو دانه انگور مست شوم، من پیری کهنسال و پرورده می‌کده عشقم، شاعری گوید:

کفاف کی دهد این باده‌ها بمستی ما خم زمانه تهی شد زمی پرستی ما
 ۱۸ - داوری: شکایت و حکومت - معنی بیت: از گردش فلک بسیار شکایت دارم، داد شهریار در این عرض حال مددگار من باد ۱۹ - طاوس عرش: مراد طاوس الملائکه است که از القاب جبرئیل است ۲۰ - صبت: بکسر اول آوازه - معنی بیت: سپاس خدای را که بار دیگر در این آستان که با فلک از عظمت و رفعت پهلو میزند جبرئیل طاوس فرشتگان آسمان آواز شهر مرا می‌شنود: مقصود اینست که شهرت من در آسمان بگوش جبرئیل نیز رسیده است ۲۰ - شبلی الاسد: بجه شیر، شبلی بکسر اول و سکون دوم و اسد بفتح اول و دوم خوانده شود ۲۱ - غضنفر: بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم شیر بیشه ۲۲ - معنی بیت: ای آنکه شیفتگان جمالت از عدد ذرات افزون‌ترند، من بحضورت توانم بار یافت چه از ذره خرد هم ناچیزترم ۲۳ - گزلک غیرت: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم کارد رشگ، تشبیه صریح - معنی بیت: بمن نشان بده که زیبایی جمال ترا که تکذیب میکند، تا من چشم او را با کارد حمیت و رشگ از کاسه بیرون کشم ۲۴ - خورشید سلطنت: مهر پادشاهی، تشبیه صریح ۲۵ - بازار تیزی: بازار رونق دادن و گرم کردن - معنی بیت: مراد من از این شیوه رفتار بازار خود را رونق دادن است و گرنه ظاهر سازی و جلوه نمائی عرضه نمیکنم و خریدار نیرنگ هم نیستم.

غزل ۳۳۰

تو همچو صبحی و من شمع خلوتِ سحر

تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم^۱

چنین که در دل من داغ زلفِ سرکشِ تست

بنفشه زار شود تریتم، چو در گذرم^۲

برآستانِ مرادت^۲ گشادهام در چشم
 که یک نظر فکنی، خود فکندی از نظرم
 چه شکر گویمت، ای خیلِ غم، عفاک الله^۴
 که روزِ بیکسی آخر نیروی زسرم
 غلامِ مردمِ چشم که با سیاه دلی^۵
 هزار قطره ببارد چو دردِ دل شمرم
 بهر نظر بتِ ما جلوه میکند، لیکن
 کس این کرشمه نیبند که من همی نگرم^۶
 بخاکِ حافظ، اگر یار بگذرد چون باد
 زشوق در دل آن تنگنا^۷ کفن بدرم

وزن غزل: مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن فعلن (بحر مجتث مشن مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: تو بامداد روشنی و من شمع خلوتگاه یاسرا پرده سحرم که در واپسین دم زندگانی است، لبی
 بخنده نمکین بگشا و بنگر که چه آسان جان تسلیم میکنم ۲ - معنی بیت: اینگونه که در خاطر من سوز
 جانگدازی از درازدستی و سرپیچی گیسوی تو نهان است، پس از مرگ بسبب این داغ از خاک من بنشان
 حسرت دل بنفشه میروید ۳ - آستان مراد: استعارة مکنیه و همچنین است در چشم - معنی بیت: بر درگاه تو
 که آستان مقصودست، دیده امید دوختهام تا یکبار بچشم عنایت در من نگاه کنی ولی تو بمن بی اعتنائی کردی و
 مرا از نظر انداختی ۴ - عفاک الله: بفتح عین و کاف، جمله دعائی است خداوند ترا بسلامت دارد - معنی
 بیت: ای لشکر اندوه، خداوند ترا بسلامت دارد، من از عهده سپاسگزاری از تو بر نمی آیم، چه در روزگار
 تنهائی و فراق یاران از من جدا نمیشوی و همواره در کنار منی ۵ - سیاه دلی: بکنایه مراد بیرحمی - معنی
 بیت: چاکر مردمک دیدهام که اگر چه سیاه دل و بیرحم است، آنگاه که من غمهای دل را یکایک بر زبان میآورم،
 قطره های بیشمار سرشک روان میسازد ۶ - معنی بیت: زیبای مادر برابر هر چشمی نمایشی از حسن میدهد
 ولی هیچکس این ناز و غمزه را که من از وی می بینم نمی یابد ۷ - تنگنا: بفتح اول و سکون دوم و سوم جای
 تنگ، اسم مکان مرکب از صفت (تنگ) و پسوند اسم ساز (نا) - معنی بیت: اگر محبوب بر گور حافظ مانند
 نسیم سبک سیرگذاری آرد، من از اشتیاق دیدارش در آن جای تنگ جامه مرگ را چاک میزنم.

غزل ۳۳۱

بتیغم گر کشد دستش بگیرم
 وگر تیرم زند، منت پذیرم^۱

کمانِ ابرویت را گو بزن تیر
 که پیش دست و بازویت بمیرم^۱
 غمِ گیتی گر از پایم در آرد
 بجز ساغر که باشد دستگیرم؟
 بر آی ای آفتابِ صبحِ امید^۲
 که در دستِ شبِ هجران اسیرم
 بفریادم رس ای پیرِ خرابات
 بیک جرعه جوانم کن که بمیرم
 بگیسوی تو خوردم دوش سوگند
 که من از پای تو سر برنگیرم^۳
 بسوز این خرقة تقوی تو، حافظ^۴
 که گر آتش شوم، دروی نگیرم

وزن غزل ۱۳۱: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بهر هزج مستدس محذوف)

۱ - منت‌پذیر: سپاسگزار، صفت مرکب فاعلی، مستند ۲ - معنی بیت: فرمان بده تا کمان ابروی تو بر من تیر افکند. خدا کند که پیش مرگ و فدای دست و بازوی تو گردم ۳ - صبح امید تشبیه صریح - معنی بیت: ای چهره یار که مهر درخشنده بامداد امید منی نمایان شو که در پنجه تاریکی شب فراق گرفتار آمده‌ام ۴ - معنی بیت: دیشب بزلف تو قسم یاد کردم که سر بر قدمت نهم، همانگونه که گیسوی تو سر بر پای تو دارد ۵ - حافظ: اسم حافظ از لحاظ دستوری عطف بیان «تو» - معنی بیت: ای حافظ، تو این دل‌پرهیزگاری ریاکارانه را بآتش در افکن و نابود ساز، چه اگر من چون آتش هم گرم نفس شوم، در این خرقة تأثیری نتوانم کرد؛ صنعت التفات از مخاطب بمتکلم در این بیت مراعات شده است.

غزل ۳۳۲

مزن بر دل ز نوکِ غمزه تیرم
 که پیش چشمِ بیمارِ بمیرم^۱
 نصابِ حسن^۲ در حدِ کمالست
 زکاتم ده که مسکین و فقیرم

چو طفلان تا کسی، ای زاهد، فریبی
 بسبب بوستان و شهد و شیرم^۱
 چنان پر شد فضای سینه^۲ از دوست
 که فکر خویش گم شد از ضمیرم
 قدح پر کن که من در دولت عشق^۵
 جوانبخت جهانم، گر چه پیرم
 قراری بسته‌ام با می‌فروشان
 که روز غم بجز ساغر نگیرم
 مبادا جز حساب مطرب و می
 اگر نقشی کشد کلکِ دیرم
 درین غوغا که کس کس را نبرد
 من از پیر مغان منت پذیرم
 خوشا آندم کز استغنائی مستی^۷
 فراغت^۸ باشد از شاه و وزیرم
 من آن مرغم که هر شام و سحرگاه
 زبام عرش می‌آید صفیرم^۹
 چو حافظ گنج او^{۱۰} در سینه دارم
 اگر چه مدعی بسند، حقیرم

وزن غزل ۳۳۲: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج سدس محذوف)

۱ - معنی بیت: با پیکان تیر کرشمه و ناز دلم را هدف مساز که من خود در برابر چشم خمار آلود تو جان می‌سپارم و نیازی بتیر افکندن نیست ۲ - نصاب حسن: بکسر اول اصل و سرمایه زیبایی - معنی بیت: سرمایه زیبایی تو بدرجه و حد کامل رسیده است که زکات آن را دادن واجب است پس زکات حسن خود را باین بیدل درمانده تهیدست پرداز ۳ - معنی بیت: ای پارسا دیگر مرا چون کودکان بوعده نعمتهای بهشتی مانند سیب و عسل و شیر فریب مده که من تنها شه‌دل و سیب زنده‌دان یار را خواهانم ۴ - فضای سینه: گشادگی یا پهنة سینه، تشبیه صریح - معنی بیت: آنگونه پهنة سینه از هوای دوست پرگشت که اندیشه خودی فراموش شد و ناپدید گشت ۵ - دولت عشق: یمن و سعادت و اقبال محبت، تشبیه صریح - معنی بیت: ساغر

سرشار بده که من بسعادت عشق یاریکنا نیکبخت جهان گشتم، اگرچه پیر شده‌ام ۶ - معنی بیت: اگر خامهٔ دیران محاسب یا کرام الکاتبین در نامهٔ حساب من چیزی مینویسد، امیدوارم که تنها هزینهٔ را مشگر و باده باشد ۷ - استغنائی مستی: بی‌نیازی سرمستی و رهاش از قید خودی ۸ - فراغت: بفتح اول در سیاق فارسی بمعنی فراغ و آسوده دلی ۹ - صغیر: بفتح اول آواز - معنی بیت: من آن طایر قدسی‌ام که درین خاکدان اسیرم و هر شب و بامداد بگاه آواز جانهای پاک از فراز تختگاه آسمان مرا بسوی خود میخوانند، حافظ در غزل دیگر فرماید:

ترا ز کنگرهٔ عرش میزنند صغیر ندانمت که درین دامگه چه افتادست
 ۱۰ - گنج او: باستعاره مقصود گنج عشق یار - معنی بیت: حافظ وار گنج عشق دوست را در سینه پنهان کرده‌ام، هر چند رقیب مرا بدیدهٔ خواری بنگرد.

غزل ۳۳۳

نمازِ شامِ غریبان چو گریه آغازم

بمویهای^۱ غریبانه قصه پردازم

بیادِ یار و دیار آنچنان بگریم زار

که از جهان ره و رسم سفر براندازم^۲

من از دیارِ حبیبم نه از بلادِ غریب

مُهیمناً، برفیقانِ خود رسان بازم

خدا را مددی، ای رفیقِ ره، تا من

بکویِ میکره دیگر علم برافرازم^۳

خرد زبیریِ من کی حساب برگردد

که باز با صنیِ طفل^۴ عشق می‌بازم

بجز صبا و شمالم نمی‌شناسد کس

عزیزِ من، که بجز باد نیست دمسازم^۵

هوایِ منزلِ یار، آبِ زندگانی^۶ ماست

صبا بیار نسیمی ز خاکِ شیرازم

سرشکم آمد و عیبم بگفت روی بروی

شکایت از که کنم؟ خانگیست غمازم^۷

زچنگ زهره^۱ شنیدم که صبحدم میگفت

غلام^{۱۰} حافظ خوش لهجه خوش آوازم

وزن غزل ۳۳۳: مفاعلهن فملائن مفاعلهن فعلن (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - سرمویها: جمع مویه بمعنی گریه - معنی بیت: بهنگام نمازی که در شام غربت و دوری از دیار و یار خوانده میشود، چون گریستن گیرم بازاریهای غریب وار ماجرای خود را باز میگویم ۲ - معنی بیت: پیاد دوست و شهریار چنان سوزناک گریه خواهم کرد که از گیتی شیوه و آئین سفر را نابود سازم ۳ - مهیمن: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم نگاهبان و ایمن سازنده از ترس و بیم، از صفات خداوندست - معنی بیت: من از شهر دوست آمده‌ام نه از کشور بیگانه، ای خداوند نگاهبان مرا که آواره شدم بدیار خود بنزد یاران باز گردان ۴ - معنی بیت: ای همسفر من برای خشنودی خدا یاری فرما تا بار دیگر در کوی میفروش درفش اقامت افراشته دارم ۵ - صنمی طفل: بفتح اول و دوم بستی نوجوان، موصوف و صفت - معنی بیت: عقل کهنسال مرا پیر بحساب نمی‌آورد و جوان می‌پندارد، چه می‌بیند که با نگاری نوجوان و زیبا مهر می‌ورزم ۶ - دمساز: بفتح اول و سکون دوم همدم و هم نفس و محرم ۷ - آب زندگانی: آب حیات ۸ - غماز: بفتح اول و تشدید دوم سخن چین - معنی بیت: اشکم روان شد و عیب مرا در برابرم فاش کرد (و مرا در عشق ورزی رسوا نمود)، از کسی گله‌مند نتوانم بود، چه سخن چین من یعنی اشک دشمن خانه زاد منست نه بیگانه ناشناس ۹ - چنگ زهره: بفتح اول ساز ناهید: زهره را رامشگر فلک می‌شمرند خداوندگار طرب و موسیقی ۱۰ - غلام: بضم اول چاکر زر خرید.

غزل ۳۳۴

گر دست رسد در سر زلفین تو بازم

چون گوی چه سرها که بچوگان تو بازم^۱

زلف تو مرا عمر درازست، ولی نیست

در دست سر موئی از آن عمر درازم^۲

پروانه^۳ راحت بده ای شمع، که امشب

از آتش دل پیش تو چون شمع گدازم

آندم که بیک خنده دهم جان چو صراحی^۴

مستان تو خواهم که گزارند نمازم

چون نیست نمازِ منِ آلوده نمازی^۵

در میکده زان کم نشود سوز و گدازم

در مسجد و میخانه خیالت اگر آید

محراب و کمانچه^۶ زدو ابروی تو سازم

گر خلوتِ ما را شبی از رخ بفروزی

چون صبح بر آفاقِ جهان سربفرازم^۷

محمود بود عاقبتِ کار درین راه

گر سر برود در سرِ سودایِ ایازم^۸

حافظ، غم دل با که بگویم که درین دور

جز جام نشاید که بود محرمِ رازم

وزن غزل ۳۳۲: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن (بهر هزج مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)

۱ - معنی بیت: اگر بار دیگر در گیسوی تو چنگ در زدم، گوی سان سرها در خم چوگان عشقت خواهم

باخت یعنی جان بازیها خواهم کرد ۲ - معنی بیت: گیسوی تو نزد من در حکم رشته دراز زندگانی است اما

افسوس که یک تار از آن زلف فروهشته که رشته عمر منست در کفم نیست ۳ - پروانه: در اینجا بایهام معنی

بعید پروانه که رخصت و اجازه است منظور شده است - معنی بیت: ای شمع مجلس افروز، رخصت آسایشی

بمن بده تا امشب از سوز درون در بر تو شمع سان بسوزم و بسازم ۴ - صراحی: بضم اول مینای می - معنی

بیت: در آن نفس که بیکبار مانند مینای می خنده از گلو بر آورم و قالب تهی کنم، میخواهم که سر مستان عشق

تو بر جنازه من نماز گزارند و قدر این عاشق دلسوخته را بشناسند، شاعر گوید:

سردم زرشک چند بسینم که جام می لب بر لبست گذارد و قالب تهی کنند

۵ - نمازی: بکنایه یعنی پاکیزه، صفت نسبی از نماز - معنی بیت: چون نماز من آلوده دامن پاک و

پاکیزه نیست، در میخانه محبت پیوسته در سوختن و گداختنم تا آتش عشق آلاش مرا بزدايد و نمازی و پاکم

سازد ۶ - کمانچه: بفتح اول نام سازی است زهی - معنی بیت: اگر طلعت تو در مسجد و میکده در آینه خیال

من نمایان شود، از دو ابروی تو برای دل خود در مسجد محراب و در میخانه ساز طرب میسازم ۷ - معنی

بیت: اگر یک شب با آفتاب چهره خود خلوت سرای ما را روشن کنی، مانند بامداد تابناک بر کران تا کران

عالم سر بفخر بلند کنم ۸ - معنی بیت: اگر سر در راه عشق ایاز خود (محبوب خود) ببازم یعنی جان فدا و

برخی جانان خویش کنم، در طریق عاشقی فرجام کارم پسندیده و محمود (ستوده) خواهد بود؛ در این بیت

ضمن تلمیح بداستان عشق محمود و ایاز از کلمه محمود بایهام معنی بعید آن ستوده و پسندیده منظور شده

است.

غزل ۳۳۵

در خراباتِ مغان گسر گذر افتد بازم
 حاصلِ خرقه و سجاده روان در بازم^۱
 حلقهٔ توبه^۲ گر امروز چو زهاد زخم
 خازنِ میکه فردا نکند در بازم^۳
 ور چو پروانه دهد دست فراغِ بالی^۴
 جز بدان عارضِ شمعی^۵ نبود پروازم
 صحبتِ حور نخواهم که بود عینِ قصور
 با خیالِ تو اگر با دگری پردازم^۶
 سرِ سودایِ تو در سینه بماندی پنهان
 چشمِ نر دامن^۷ اگر فاش نکردی رازم
 مرغ سان از قفسِ خاکِ هوایی گشتم
 بهوایی که مگر صید کند شهبازم^۸
 همچو چنگ ار بکناری ندهی کامِ دلم
 از لبِ خویش چونی یک نفسی بنوازم^۹
 ماجرایِ دلِ خون گشته نگویم با کس
 زانکه جز تیغِ غمت نیست کسی دمسازم^{۱۰}
 گر بهر موی سری بر تنِ حافظ باشد
 همچو زلفت همه را در قدمت اندازم^{۱۱}

وزن غزل ۳۳۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بهر رمل منمن مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: اگر بار دیگر بمیکده معرفت (خرابات مغان) راه یابم سرمایه طاعتی را که بسادق زاهدانه و جانماز عابدانه فراهم آورده‌ام، بیدرنگ در قمار محبت خواهم باخت و صرف میگزاری خواهم کرد. خواجه حافظ باین غزل شیخ سعدی نظر داشته است:
 از تو با مصلحت خویش نمی‌پردازم همچو پروانه که میسوزم و در میسازم

۲ - حلقه توبه: حلقه در سرای بازگشت، استعاره مکنیه - معنی بیت: اگر امروز حلقه در بازگشت و توبه را بکویم و زاهد شوم و از عشق روی بتابم، فردا نگهبان میخانه در بروی من نخواهد گشود چه میخانه مقام عاشقان است نه جایگاه عاقلان ۳ - فراغ بال: بفتح اول آسودگی دل ۴ - عارض شمعی: چهره برافروخته چون شمع، موصوف و صفت نسبی از شمع - معنی بیت: اگر پروانه آسادل آسودگی و فرصتی بدست آید، جز برگرد آن چهره برافروخته چون شمع تابناک پرواز نکند ۵ - معنی بیت: با وجود چهره تو در آینه خیال اگر بکس دیگر بنگرم عین کونه فکری است و از این روست که همنشینی با سیه چشمان بهشتی را هم خواستار نیستم، سعدی گوید:

حور فردا که چنین روی بهشتی بیند گرش انصاف بسود معترف آید بقصور
۶ - چشم تر دامن: چشم گناهکار و گریان موصوف و صفت - معنی بیت: اگر دیده گریان سر عشق را آشکار نمیکرد، راز شیفنگی من بر جمال تو همچنان در فضای سینه میماند ۷ - معنی بیت: از تنگنای قفس خاک پرنده وار هواگیر شدم و پرواز آمدم و از دام تعلق رستم، در این اندیشه و خیال که شاهباز عالم قدس شاید مرا صید کند ۸ - معنی بیت: اگر مانند چنگ با یکبار در آغوش گرفتن مرا براد دل نمپرسیانی، یکدم بنوازش همچون نی لب بر لبم بنه، سعدی گوید:

همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش تو بهر ضرب که خواهی بزن و بنوازم
۹ - معنی بیت: سرگذشت دل خونین را با کسی در میان نمی نهم، چه خون گشتگی دل من بشمشیر عشق نست و جز تیغ غم مرا یاری هدم نباشد ۱۰ - در قدمت اندازم: در پای تو نثار کنم.

غزل ۳۳۶

مژده وصل تو کز سر جان برخیزم
طایر قدسم و از دام جهان برخیزم^۱
بولای^۲ تو که گر بنده خویشم خوانی
از سر خواجگی کون و مکان برخیزم
یارب از ابر هدایت^۳ برسان بارانی
پیشتر زانکه چو گردی زمین برخیزم
بر سر تربت من بسامی و مطرب بنشین
تا بسبوت زلحد رقص کنان برخیزم^۴
خیز و بالا^۵ بنما ای بست شیرین حرکات
کز سر جان و جهان دست فشان برخیزم

گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم کش
تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم
روزِ مرگم نفسی مهلت دیدار بده
تا چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم^۶

وزن غزل ۳۳۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعل لن (بهر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: نوید دیدار و خبر خوش وصال تو کجاست که من جان فدای آن کنم و بترک این نیستی هست نما گویم، من پرندۀ عرش آشیانم و با بشارت وصال تو از بند جهان خاکمی خویشتن را رها خواهم ساخت ۲ - ولا: بکسر اول دوستی محفف ولاء مصدر مفاعله (موالات) - معنی بیت: بدوستی و مهر تو سوگند میخورم که اگر مرا چاکر خودشماری از فکر سروری یافتن بر جهان آفرینش دست باز میدارم ۳ - ابر هدایت: ابر راهنمایی و کرم، تشبیه صریح - معنی بیت: پروردگارا، پیش از آنکه وجود من همچون غباری از فضای هستی بر خیزد و ناپدید گردد، از ابر کرم خود قطره آب عنایتی بر این ذره ناچیز بیفتان؛ مقصود آنست که خداوندنا پیش از آنکه مرگ فرا رسد، هدایتم فرما و رحمتی آور ۴ - معنی بیت: بر خاک من با جام باده و رامشگر گام رنجه کن و فرود آی تا من بآرزوی وصال تو از نهانگاه گور با وجد و شوق برخیزم و در بزم شریک شادی تو شوم ۵ - بالا: قد و قامت - معنی بیت: ای زیبای خوش رفتار بر پا بایست و با قامت بلند خود جلوه گری آغاز کن، تا من پای کویان و دست افشان از شور و اشتیاق دست از جان و جهان بشویم و بترک هر دو گویم ۶ - معنی بیت: هنگام مردن بمن رخصت ملاقات ارزانی دار تا حافظ وار بفرخندگی این دیدار جان فدا کنم و دست از جهان بشویم، حافظ در غزل دیگر فرماید:
این جان عاریست که بحافظ سپرد دوست روزی رخن بشویم و تسلیم وی کنم

غزل ۳۳۷

چرا نه در پی عزمِ دیارِ خود باشم
چرا نه خاکِ سرِ کویِ یارِ خود باشم؟
غمِ غریبی و غربتِ چو بر نمی‌تابم
بشهرِ خود روم و شهریارِ خود باشم^۱
زمحرمانِ سرا پرده وصال شوم
زبندگانِ خداوندگارِ خود باشم^۲

چو کارِ عمر نه پیداست باری آن اولی^۱
 که روزِ واقعه^۲ پیشِ نگارِ خود باشم
 زدستِ بختِ گرانِ خواب^۳ و کارِ بیسامان
 گرم بود گله^۴ رازدارِ خود باشم
 همیشه پیشه^۵ من عاشقی و رندی بود
 دگر^۶ بکوشم و مشغولِ کارِ خود باشم
 بود که لطفِ ازل رهنمون شود حافظ
 و گرنه تا بسابد شرمسارِ خود باشم^۷

وزن غزل ۳۳۷: مفاعلهن فاعلهن مفاعلهن فاعلهن (بحر مجتث مثنی مغبون اصلم)

۱ - معنی بیت: چون اندوه آوارگی و دور ماندن از وطن را نمیتوانم تحمل کنم و تاب آورم، بدیار خود باز میگردم تا پادشاه و صاحب اختیار خویشتم باشم ۲ - معنی بیت: در شهر خود از رازداران حرم وصل یار خواهم شد و چاکری از بندگان سرور خود خواهم گشت و سر در پیش بیگانه فرود نخواهم آورد ۳ - اولی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر سزاوارتر، افعله تفضیل یا صفت تفصیلی ۴ - واقعه: بکسر سوم مرگ - معنی بیت: چون حال زندگانی معلوم نیست، خلاصه سزاوارتر آن باشد که روز مرگ و هنگام رحیل در پیش یار خود در وطن جان بسپارم ۵ - بخت گران خواب: طالع سنگین خواب، موصوف و صفت ترکیبی - معنی بیت: اگر از ستم طالع خواب آلود و پریشان حال خویش رنجشی داشته باشم، سر بگریبان خود فرو میبرم و راز دل را فاش نمیکنم ۶ - دگر: دیگر بمعنی از این پس، قید زمان ۷ - معنی بیت: امید است که مهر بی پایان ایزدی برای بازگشت بوطن دستگیر و رهبر من شود و اگر چنین نباشد تا قسیامت شرمسند خواهم بود که چرا بترک یار و دیار خویش گفتم.

غزل ۳۳۸

من دوستدارِ زویِ خوشِ موسیِ دلکشم
 مدهوشِ چشمِ مستِ موسیِ صافِ بیفشم^۱
 گفتمی ز سرِ عهدِ ازل یک سخن بگو
 آنکه بگویمت که دو پیمانہ درکشم^۲
 من آدمِ بهشتیم اما درین سفر
 حالی اسیرِ عشقِ جوانانِ مهوشم^۳

در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز

استاده‌ام چو شمع، مترسان ز آتشم^۵

شیراز معدن لب لعلست و کان حسن

من جوهری مفلسم، ایرا^۶ مشو شم

از پس که چشم مست درین شهر دیده‌ام

حقا^۷ که می نمی خورم اکنون و سر خوشم

شهریست پر کرشمه حوران زشش جهت

چیزیم نیست و نه خریدار هر ششم^۸

بخت ارمدد دهد که کشم رخت سوی دوست

گیسوی حور گرد فشانند ز مفرشم^۹

حافظ عروس طبع^{۱۰} مرا جلوه آرزوست

ندارم، از آن آه میکشم

آئینه

وزن غزل ۳۲۸؛ مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنی اخر ب مکفوف محذوف)

۱ - مدهوش؛ بیخود و حیران، اسم مفعول از دهنش بفتح اول و دوم ۲ - بیفش؛ خالص و سره، صفت

می ۳ - معنی بیت: گفتمی از راز پیمانی که خداوند از آفریدگان بر پروردگاری خود در روز نخست گرفت تا در مقام عشق الهی استوار باشند مطلبی بر زبان آورم، من آن زمان با تو از این در سخن میگویم که دو ساغر باده بنوشم و حالی دست دهد؛ غبار همدانی گوید:

روزی که میگرفتند پیمان ز نسل آدم عشق از میان ذرات در جستجوی ما بود

۴ - معنی بیت: من انسانی از اهل بهشتم ولیکن درین سیر و سلوک اینک گرفتار عشق ماه رویان زیبا

شده‌ام تا بحکم المَجَازِ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ (مجاز بِل حقیقت است) از عشق مجازی بعشق حقیقی رسم ۵ - معنی

بیت: در آئین مهرورزی چاره‌ای جز سوختن و ساختن نیست، من شمع سان استوار بپا خاسته‌ام مرا از آتش محنت و بلای محبت بهراس میفکن که مرا بیمی از آن نباشد ۶ - ایرا: ازین رو، حرف ربط برای تعلیل -

معنی بیت: شهر حسن خیز شیراز کان لب لعل فام و مرکز زیبایی است، ولی من گوهرشناسی تهیدستم، از این

رو پریشان خاطریم که توان خرید مرا نیست ۷ - حقا: بفتح اول و تشدید دوم بمعنی بحقیقت میگویم، قسید

تأکید جانشین جمله معنی بیت: چندان دیده‌مست خمار آلوده در شیراز مشاهده کرده‌ام که براستی میگویم که

من شراب هم اکنون نمی نوشم ولی از دیدار چشمان مست زیبایان مست شده‌ام ۸ - معنی بیت: شیراز از

شش سوی پر از ناز و غمزه سیه چشمان بهشتی روی است، من سرمایه‌ای ندارم و اگر داشتم هر شش جهت شهر را که پر از کرشمه است میخریدم ۹ - بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم نهالی و توشک و شادگونه - معنی بیت: اگر طالع یاری کند که رخت سفر بکوی دوست برم، آنگاه بمیمنت و فرخندگی این توفیق سیه چشمان بهشتی با گیسوی خود غبار را از نهالی و بسترم خواهند افشاند و خدمتگزار من خواهند شد ۱۰ - عروس طبع: تشبیه صریح - معنی بیت: ای حافظ عروس آراسته قریحه من آرزومند جلوه‌گری و حسن نمائی است ولی معشوقی آینه رو ندارم تا جمال طبع و قریحه خود را بوی بنمایم، اینست که تأسف میخورم و آه بر لب دارم

غزل ۳۳۹

خیالِ رویِ تو چون بگذرد بگلشنِ چشم
 دل از پیِ نظر آید بسویِ روزنِ چشم^۱
 سزایِ تکیه‌گهت منظری نمی‌بینم
 منم زعالم و این گوشهٔ معینِ چشم^۲
 بیا که لعل و گهر در نثارِ مقدمِ تو
 ز گنجِ خانهٔ دل^۳ میکشم بروزنِ چشم^۴
 سحر سرشکِ روانم سرِ خرابیِ داشت
 گرم نه خون جگر میگرفت دامنِ چشم^۵
 نخست روز که دیدم رخِ تو دل میگفت
 اگر رسد خللی خونِ من بگردنِ چشم^۶
 بوی مسزدهٔ وصلِ تو تا سحر شبِ دوش
 براه باد نهادم چراغِ روشنِ چشم^۷
 بمردمی که دلِ دردمند حافظ را
 مزن بناوکِ دلدوزِ مردم افکنِ چشم^۸

وزن غزل ۳۳۹: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر مجتث منمن مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: چون صورت خیالی تو بر گلزار دیده گذر کند، دلم برای دیدار خیالِ روی تو از سینه بروزنه چشم می‌شتابد ۲ - معنی بیت: شایستهٔ مسند خیال تو نظر گاهی نمی‌یابم و از این رو من از همهٔ جهان ملازم زاویهٔ مخصوص چشم گشته‌ام ۳ - گنج خانهٔ دل: گنجینهٔ ضمیر، تشبیه صریح ۴ - روزن چشم: در

صفحه ۲۰۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد مخزن چشم بجای روزن چشم آمده که بر متن ترجیح دارد و علاوه بر آن قافیه هم مکرر نمیشود - معنی بیت: بشتاب که لعل و مروارید اشک را برای افشاندن در قدم تو از گنجینه دل بخزانده دیده میآورم ۵ - معنی بیت: اگر خون جگر، گوشه چشم را نمی گرفت و راه بر اشک نمی بست، سحرگاه آب روان دیده من قصد ویران کردن سرای دل داشت ۶ - معنی بیت: روز اول که دل بر چهره تو نظر کرد، گفت: اگر آسیبی بمن رسد و حالم تباہ شود، خون من بر ذمه چشم است که دید و دل را گرفتار بلای عشق کرد، بایاطاهر گوید:

زدست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بسیند، دل کنند یاد
۷ - چراغ چشم: تشبیه صریح - معنی بیت: بارزوی خبر خوش وصال دوست دوشینه تا پگاه چراغ
فروزان دیده را بر رهگذار یاد نهادم، بکنایه یعنی کاری بیهوده و بی نتیجه کردم ۸ - معنی بیت: ترا بس آدمیت و
انسانیت سوگند میدهم که خاطر رنجور حافظ را آماج تیر دلخراش مردم کش دیده خود مساز.

غزل ۳۴۰

من که از آتش دل چون خم می در جوشم

مهر بر لب زده^۱ خون میخورم و خاموشم
قصد جانست طمع در لب جانان کردن

تو مرا بین که درین کار بجان می کوشم^۲
من کی آزاد شوم از غم دل چون مردم

هندوی زلف^۳ بتی حلقه کند در گوشم
حاش الله^۴ که نسیم معتقد طاعت خویش

این قدر هست که گه گداحی می نوشم
هست امیدم که علی رغم^۵ عدو روز جزا

فیض عفوش نهد بار گنه بر دوشم
پدرم روضه رضوان^۶ بدو گندم بفروخت

من چرا ملک جهان را بجوی نفروشم
خرقه پوشی من از غایت دین داری نیست

پرده بر سر صد عیب نهان می پوشم^۷

من که خواهم که ننوشم بجز از راوقِ خم^۸
 چکتم گرسخنِ پیرِ مغانِ ننوشم
 گر از این دست زند مطربِ مجلسِ ره عشق
 شعرِ حافظِ بسبرد وقتِ سماعِ از هوشم^۹

وزن غزل ۳۴۰: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل منمن مخبون اصلم)

۱ - مهر بر لب زده: مهر خاموشی بر دهان نهاده، حال یا قید حالت - معنی بیت: من که از سوز پنهانی عشق مانند خم باده در هیجانم مهر خاموشی بر لب خون دل میخورم و سخن نمیگویم، حافظ در غزل دیگر نیز فرماید:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم واو در فغان و در غوغاست
 ۲ - معنی بیت: امید بوسه از لب یار داشتن آهنگِ هلاکِ خود کردن است، تو مرا بنگر که در کشتن خود از دل و جان سعی میکنم ۳ - هندوی زلف: تشبیه صریح، هندو: بکسر اول و سکون دوم مجازاً بمعنی سیاه از هر چیز، غلام سیاه، در اصل بمعنی هندی. - معنی بیت: من از بند اندوه خاطر رها نمیشوم، چه هر نفس گیسوی سیاه دلربای یار زیبایی مرا اسیر و حلقه بگوش خود میسازد ۴ - حاشی الله: بفتح سوم دور باد از من، از اصوات است یعنی شبه جمله ایست که در تعذیر و انکار گویند نیز نگاه کنید بغزل ۲۵۲ شماره (۳) - معنی بیت: دور باد از من که اعتقادی بعبادت و طاعت و تقوای خود داشته باشم، این قدر مسلم است که گاهگاه ساغری درمیگشتم ۵ - علی رغم: بر غم یا بر رغم، بنا خواه و بر خلاف میل، مرکب از دو جز علی (بر) و رغم بفتح اول و سکون دوم ناپسندی، نیز نگاه کنید بغزل ۲۳ شماره (۲) - معنی بیت: امیدوارم که بناخواه دشمن در روز رستخیز که هنگام پاداش نیکان و کیفر بدان است، بخشایش بیکران الهی بار گران گناه را از شانه من برگیرد ۶ - روضه رضوان: باغ بهشت که فرشته معروف برضوان نگاهبان آنست - معنی بیت: حضرت آدم پدر من (ابوالبشر) باغ بهشت را بکیفر نافرمانی یعنی خوردن دو دانه گندم واگذار کرد و از باغ مینو رانده شد، من فرزند آن پدرم شاید که سلطنت عالم فانی را بیک جو بفروشم و ملک جهان را ناچیز شمارم، تلمیحی دارد بداستان حضرت آدم نگاه کنید بقرآن کریم آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳ سوره طه نیز نگاه کنید بغزل ۳۱۷ شماره (۳) ۷ - معنی بیت: از کمال دین داری و تقوای من نیست که دلق زاهدانه میپوشم، بلکه این جامه را پرده پوش عیبهای بیشمار و پنهان خود کرده ام، در غزل دیگر حافظ فرماید:

من این مرقع پشمینه بهر آن دارم که زیر خرقه کشم می کس این گمان نسبرد
 ۸ - راوق: بضم سوم کاسه شراب صافی و باده پالوده و پالونه - معنی بیت: من که خود مایلم که جز از می صافی در خم آرمیده نخورم، فرمان پیر میبکنه معرفت را در نوشیدن باده می پسندیرم و جز این کاری نمیکنم ۹ - معنی بیت: اگر بدین گونه رامشگر بزم باستانی آهنگ عشاق را بنوازد، ترانه حافظ هنگامی که یاران بدست افشانی و پای کوبی برخیزند، هوش از سرم میرباید.

غزل ۳۴۱

گر من از سرزنشِ مدعیان اندیشم
 شیوهٔ مستی و رندی نرود از پیشم^۱
 زهدِ رندانِ نوآموخته^۲ راهی بدهیست
 من که بد نام جهانم، چه صلاح اندیشم؟
 شاهِ شوریده سرانِ خوانِ منِ بیسامان را
 زانکه در کم خردی از همه عالم بیشم^۳
 بر جبین^۴ نقش کن از خونِ دلِ منِ خسالی
 تا بدانند که قربانِ تو کافر کیشم
 اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا
 تا درین خرقه ندانی که چه نسا درویشم^۵
 شعرِ خونبارِ من، ای باد، بدان یارِ رسان
 که ز مژگانِ سیه بر رگِ جانِ زد نیشم^۶
 من اگر باده خورم ورنه چه کارم با کس
 حافظِ رازِ خود و عارفِ وقتِ خویشم^۸

وزن غزل ۳۴۱: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فع لن (بهر رمل مثنوی مضمون اصل)

۱ - معنی بیت: اگر من از ملامت آنانکه ادعای معرفت دارند، نگران شوم، راه بیخودی و وارستگی از قید تعلقات و رسوم ظاهری را نتوانم بیمود و کاری نتوانم کرد ۲ - نوآموخته: آنکه تازه چیزی را فرا گرفته باشد، صفت مرکب بمعنی فاعلی، رندان موصوف - معنی بیت: پرهیزگاری قلندرانی که تازه بآموزش زهد پرداخته‌اند و بنا نوشیدن باده تظاهر میکنند، وجهی تواند داشت و خسالی از سودی برای آنان در فریب دادن دیگران نیست ولی من که رسوای عالمی بشرابخواری شده‌ام در اندیشهٔ زهد و صلاح نیستم ۳ - معنی بیت: من خانه بدوش را سرور آشفنگان و شیدایان کوی عشق شمار، چه در نداشتن عقل مصلحت‌اندیش و سودجو از همه جهانیان گوی پیشی رنده‌ام ۴ - جبین: بفتح اول پیشانی - معنی بیت: از خون دلم بر پیشانی خود نشانی هنگام نا مردم دریا بند که من کشته دست توام که چون کافران رحمی نمی‌آوری؛ در ضمن تلمیحی دارد بیاک و متبرک بودن خون شهید عشق. ۵ - معنی بیت: ارادت و گرایش نشان بده و برای رضا خدا نزد من

درنگ مکن و بکنجکاو میگرداز که آنگاه بی میبری که تا چه اندازه از عالم درویشی و وارستگی دور و از آن بیخبرم ۶ - رگ جان: شریان و آن رگی است که بدل تعلق دارد.

ای گشته دلم بی تو چو آتشگاهی و ز هر رگ جان من بس آتش راهی

عطار، بنقل لغت‌نامهٔ دهخدا

۷ - نیش: نیشتر، تیزی سر چیز برنده ۸ - معنی بیت: من اگر شراب مینوشم یا نمی‌نوشم، بکسی

آزاری نمیرسانم من راز میگساری خود را از انظار خلق پنهان میدارم و شناسای قدر وقت خویشم و فرصت مفتنم عیش را از دست نمیدهم.

غزل ۳۴۲

حجابِ چهرهٔ جان^۱ میشود، غبارِ تنم^۲

خوشا دمی که از آن چهره پرده بر فکنم

چنین قفس نه سزایِ چو من خوش‌الجانست^۳

روم بگلشنِ رضوان که مرغِ آن چمنم

عیان نشد که چرا آمدم، کجا رفتم

چگونه طوف کنم^۵ در فضایِ عالمِ قدس

که در سراچهٔ ترکیب^۶ تخته بند^۷ تنم

اگر ز خونِ دلم بسوی شوق می‌آید

عجب مدار که هم دردِ نافهٔ ختم^۸

طرازِ پیرهنِ زر کشم^۹ مبین چون شمع

که سوزهاست نهانی درون پیرهنم

ببا و هستیِ حافظِ زبیشِ او بردار

که با وجودِ تو کس نشنود زمن که منم^{۱۱}

وزن غزل ۳۴۲: مفاعیلن مفاعیلن فعلان فعلن (بهر مجتث مثنیٰ مخبون محذوف)

۱ - چهرهٔ جان: رخسار شاهد جان، استعارهٔ مکنیه ۲ - غبارتن: بضم اول گردتن، تشبیه صریح -

معنی بیت: گرد تیرهٔ تن پردهٔ رخسار شاهد جان شده است، چه خوش باشد آن نفس که از چهرهٔ جان حجاب

جسم را بر اندازم و از بند تن آزاد بشوم و بگلشن رضوان بروم ۳ - الحان: بفتح اول و سکون دوم آوازا جمع لعن - خوش الحان: خوش آواز، صفت ترکیبی جانشین موصوف (مرغ) - معنی بیت: قالب خاکی تن و تنگنای دنیا شایسته پرنده خوش نواهی چون من نیست، بیخ بهشت باز میگردم که طایر آن گلزارم؛ مرحوم محمد علی بامداد گلشن را بر رضوان من الله اکبر یعنی مقام رضا و خشنودی خدا تفسیر کرده اند، نیز نگاه کنید بآیه ۷۲ سوره توبه (۹) و صفحه ۱۵۸ حافظ شناسی، تألیف بامداد ۴ - معنی بیت: راز آمدن بجهان فرودین (دنیا) و باز گشتنم بر من آشکار نشد. افسوس میخورم و رنج میبرم که از پایان کار خویش ناآگاهم، مولانا جلال الدین محمد فرماید:

روزها فکر من ایست و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم
از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود بکجا میروم آخر نغمائی و طنم؟

۵ - طوف کنم: بفتح اول و سکون دوم و سوم گرد چیزی گردش کنم ۶ - سراچه ترکیب: سرای کوچک مرکبات مادی و باستعاره مقصود جهان خاکی یا عالم ماده ۷ - تخته بند: بفتح اول و سکون دوم بمعنی محبوس و در بند افتاده، صفت مرکب مشتق از ماده فعل امر بمعنی مفعولی - معنی بیت: در عرصه جهان پاک برین نمیتوانم بگردش و پرواز پردازم، چه در جهان خاکی گرفتار حبس تنم و پایم در کسند و زنجیر تعلقات دنیوی بسته است ۸ - معنی بیت: اگر از خون دل من بوی خوش آرزومندی و اشتیاق بیدار یار بمشام میرسد، جای شکفتی نیست، چه من هم مانند نافه آهوی مشکین ختن سالها رنج و محنت کشیده ام ۹ - طراز: بفتح اول نقش و نگار جامه یا علم جامه ۱۰ - زرکش: زربافت و زرتار، صفت مرکب مشتق از ماده فعل امر بمعنی مفعولی، پیراهن موصوف - معنی بیت: بنقش و نگار پیراهن زربافتی که شمع سان بر تن دارم منگر که آتش پنهانی عشق از درونم افروخته است و زبانه بر میکشد، سعدی گوید:

نه هر که ز مسانه کار او در بندد فریاد و جسزاع بر آسمان سپیوندند
بسیار کسا که اندرونش چسو دهل می ناله و چسبون برق لبش می خندند

در ضمن از این بیت غزل حافظ پیدا است که برخی شمعها را از موم می ساختند که رنگ آن بزرده میزد و در عربی شمع بمعنی موم ضبط است. ۱۱ - معنی بیت: ای یار، بشتاب و خودی و انانیت حافظ را از وی دور و جدا بساز تا دیگر با حضور تو بگوش کسی دعوی هستی و خودپرستی من نرسد.

غزل ۳۴۳

چل سال بیش رفت که من لاف میزنم
کز چاکرانِ پیرِ مغان کمترین منم
هرگز بیمنِ عاطفتِ پیرِ می فروش
ساغر تهی نشد زمی صافِ روشنم

از جاءِ عشق و دولتِ رندان پاکباز

پیوسته صدرِ مصطبها^۱ بود مسکنم

در شأنِ من بدرد کشی ظنّ بد مبر

کالوده گشت جامه ولی پاک دامنم^۲

شهبازِ دستِ پادشهم^۳ این چه حالتست

کز یاد برده‌اند هوایِ نشیمنم؟

حیفست بلبلی چو من اکنون درین قفس

با این لسانِ عذب^۴ که خامش چو سوسنم

آب و هوایِ فارس عجب سفله‌پرورست

کوه‌مرهی که خیمه ازین خاک برکنم^۵

حافظ بزیر خرقه قدح تا بکی کشی

در بزمِ خواجه پرده زکارت برافکنم^۶

تورانشه خجسته^۷ که در من یزیدِ فضل

شد منتی مواهبِ او طوقِ گردنم

وزن غزل ۳۴۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)

۱ - بمن عاطفت؛ بضم اول و سکون دوم برکت و میمنت مهر و لطف ۲ - مصطبه: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم سکو و تختگاه - معنی بیت: از پرتو مقام والای عاشقی و باقبال و ارستگان پاک‌باخته که هر چه داشتند، در راه دوست در طبق اخلاص و اینار نهادند، همواره در پیشگاه سکوهای میخانه‌ها جای داشتم ۳ - معنی بیت: بسبب باده‌پیمائی دیرینه دربار من گمان بد مکن، چه جامه‌ام بشراب آغشته شد ولیکن باطنم پاک است و از آلودگیهای اخلاقی منزه‌ام؛ در این بیت خواجه خود را بصراحت از ملامت‌یان می‌شمارد ۴ - پادشاه: در اینجا باستعاره مراد سلطان عشق است - معنی بیت: من باز سپیدم که بر دست سلطان عشق جای دارم، این چه وضع نادلپسندیست که بدام دنیا گرفتار آمده‌ام و تعلقات این جهانی آرزوی آشیانهٔ قدسی را از پادم برده است ۵ - لسان عذب: بکسر لام و فتح عین و سکون ذال زبان خوش و شیرین - معنی بیت: ستمی بزرگ است که هزار آوائی مانند من اینک در قفسی تنگ با این آوای خوش و زبان شیرین گرفتار بماند و سوسن‌وار خاموشی گزیند ۶ - معنی بیت: آب‌وهوای اقلیم فارس سخت بکام دل فرومایگان است و آنها را بر میکشد، رفیقی ندارم تا بیاری او خیمهٔ اقامت از این سرزمین برچینم و کوچ کنم ۷ - معنی بیت: ای حافظ، تا چند در زیر دلق ساغر باده با خود میبری در مجلس وزیر، خواجه تورانشاه سر ترا فاش خواهد

کرد ۸ - تو را نشه خجسته: تو را نشاء مبارک پی و فرخنده، موصوف و صفت ۹ - من یزید: مخفف هل من یزید (آیا کسی هست که زیاده کند؟ جمله ایست مؤول باسم که بمعنی حراج و مزایده بکار رفته است) ۱۰ - مواهب: بفتح اول بخششها جمع موهبت - معنی بیت: خواجہ جلال الدین مبارک پی وزیر شاه شجاع که در حراج فضل کالای فضیلت را بیش از دیگران خریدارست و اظهار امتنان و شکرگزاری از کرمهایش همچون حلقهای بر گردن من است و خود را مدیون احسانهای وی میدانم.

غزل ۳۴۴

عمریست تا من در طلب هر روز گامی میزنم
 دستِ شفاعت هر زمان در نیکنامی میزنم^۱
 بی ماهِ مهر افروزِ خود تا بگذرانم روزِ خود
 دامی براهی می نهم، مرغی بسدای میزنم^۲
 اورنگ^۳ کو، گلچهر کو، نقشی وفا و مهر کو؟
 حالی من اندر عاشقی داو^۴ تمامی میزنم
 تا بو که یابم آگهی از سایه سرو سہمی^۵
 گلپانگ^۶ عشق از هر طرف بر خوشخرامی میزنم
 هر چند کبان آرام دل دانم نبخشید کام دل
 نقشی خیالی میکشم، فالِ دوامی میزنم^۷
 دانم سرآرد غصه را، رنگین برآرد قصه را
 این آه خون افشان که من هر صبح و شامی میزنم^۸
 با آنکه از وی^۹ غایبم وز می چو حافظ تاییم^{۱۰}
 در مجلسِ روحانیان گه گاه جامی میزنم

وزن غزل ۳۴۴: مستفعلمن مستفعلمن مستفعلمن (بهر رجز مثنیٰ سالم)

۱ - معنی بیت: عمری گذشت که من همه روز در سیر و سلوک عرفانی قدمی پیش می نهم و دست خواهشگری و توسل هر لحظه بسوی آنکه در ارشاد و رهبری حسن شهرت دارد دراز میکنم ۲ - معنی بیت: دور از یار ماه چهره خورشید فروغ خود برای گذران وقت خویشتن را بهر نوعی مشغول میسازم و دام طلب در هر راهی میگسترم و مرغی شکار میکنم باشد که پرندۀ مراد روزی صید من شود ۳ - اورنگ: بفتح اول و

سکون دوم و فتح سوم و سکون چهارم نام شخصی است که عاشق گلچهر نامی بوده (نقل از برهان قاطع) ۴ — داو: نوبت بازی شطرنج و ترد و غیر آن — معنی بیت: اورنگ عاشق گلچهر کجاست، نشان محبت و پیمان دوستی پدیدار نیست، اینک منم که در قمار عشق دست کاملی بازی میکنم ۵ — سهی: بفتح اول و کسر دوم راست، سرو موصوف — سرو سهی: باستعاره مراد یار سرو قامت ۶ — گلبانگ: بضم اول و سکون دوم آواز بلند — معنی بیت: تا باشد که از سایه یار سرو قامت خوشخرام خود خبری یابم، از هر سو با آواز بلند عاشقی بهر سرو خوش رفتاری ندا در میدهم ۷ — معنی بیت: اگرچه آرام بخش دل من مرا براد دل نمیرساند، باز هم من صورت خیالی وی را در آینه ضمیر رسم میکنم و فال میزنم که نظر عنایت او پیوسته و بر دوام باشد ۸ — معنی بیت: آه خونباری که من بامداد و شبانگاه از سینه بر میآورم، یقین دارم که اندوه هجران را پایان میدهد و داستان عشق مرا دلپذیر و جالب میسازد ۹ — از وی: در صفحه ۴۱۱ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند «از خود» بجای «از وی» آمده است که بر متن ترجیح دارد ۱۰ — تائب: تائب، بازگشت کننده، اسم فاعل از توبه — معنی بیت: با آنکه از خود بیخبرم و بترک خودی و هستی گفته ام و حافظ وار از میگساری توبه کرده ام، باز در بزم اهل دل گاه و بیگاه قدحی از باده معرفت مینوشم؛ سعدی گوید:

هر گز وجود حاضر غایب شنبده ای من در میان جمع و دلم جای دیگرست

ص ۳۶ غزلیات سعدی تصحیح فروغی

غزل ۳۴۵

بی تو ای سرو روان با گل و گلشن چکنم

۱ زلف سنبل چه کشم، عارض سوسن چکنم؟

آه کز طعنه بدخواه نسیدم رویت

۲ نیست چون آینه ام روی ز آهن چکنم؟

برو ای ناصح و بر در دکشان خورده مگیر

۳ کار فرمای قدر میکند این، من چکنم؟

برق غیرت چو چنین می جهد از مکن غیب

تو بفرما که من سوخته خرم چکنم؟

شاه ترکان^۵ چو پسندید و بچاهم انداخت

دستگیر ار نشود لطف تهمن، چکنم؟

مددی گر بچراغی نکند آتش^۶ طور

چاره تیره شب وادی ایمن^۷ چکنم؟

حافظا خلدِ برین خانہٴ موروٹ منست

اندرین منزلِ ویرانه نشیمن^۱ چکنم؟

وزن غزل ۳۴۵: فاعلاتن فعلان فعلان (بحر رمل مشمن مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: جدا از تو ای یار سر و قامت خوشخرام گل و گلزار مرا بچه کار آید؟ بگیسوی سنبل دست نمیزنم و برخسار سوسن کاری ندارم ۲ - درینجا که از زخم زبان و سرزنش دشمن بدانندیش چهره ترا ندیدم، من کمرویم و محروم از دیدار تو و چه توانم کرد که چون آینهٴ آهنین روی سخت‌روئی ندارم؛ آینه را در قدیم از صفحه‌های صیقلی آهن میساختند ۳ - معنی بیت: ای نصیحتگو، دور شو و می‌پرستان را عیب مکن. تقدیر الهی که کار فرماست، چنین خواسته است، من کاری نمیتوانم کرد ۴ - مکن غیب: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نهانگاه غیب، تشبیه صریح - معنی بیت: چون از نهانگاه غیب و عالم اسرار برق غیرت الهی این‌گونه جستن میکند، بیقین هستی مرا خواهد سوخت و مرا جز تسلیم و رضا گزیری نیست؛ مراد از غیرت الهی حمیت ایزدی است بر پرستیدن حق بتنهائی و کسی را شریک وی در عبادت نساختن، چنانکه در قرآن کریم آمده است، آیهٴ ۲۳ سورهٴ اسراء (۱۷) و قضی ربک الا تعبدوا الا اياه.... پروردگارت فرمان داد که جز وی کسی را نپرستند ۵ - شاه ترکان: پادشاه ترکستان و در اینجا باستعاره مراد نفس سرکش و مراد از چاه باستعاره تعلقات دنیوی و جسمانی و مراد از تهمت باستعاره پیر دلیل - معنی بیت: چون افراسیاب نفس مرا که بیژن روحم در چاه تعلقات جسمانی افکند اگر لطف و رحمت تهمت نجات بخش یا پیر دلیل دست مرا بگیرد، خود کاری نتوانم کرد و همچنان گرفتار میمانم، اشارتی دارد بدستان بیژن و منبزه و زندانی شدن بیژن در چاه بدستور افراسیاب و نجات یافتن وی بهمت رستم، نگاه کنید بشاهنامه ۶ - طور: کوه طور که جایگاه مناجات موسی کلیم الله بود ۷ - وادی ایمن: بیابانی که در آنجا ندای حق بموسی علیه السلام رسید، نیز نگاه کنید بغزل ۱۹ شمارهٴ ۲ و آیهٴ ۲۹ و ۳۰ سورهٴ قصص (۲۸) - معنی بیت: اگر فروغ آتش مقدس کوه طور چنانکه راه موسی را روشن کرد بچراغ ما نوری نبخشد و بر اهنمائی ما نپردازد، نمیتوانم برای تاریکی شب تیرهٴ وادی ایمن چاره‌ای بیندیشم ۸ - نشیمن: جا و مقام - معنی بیت: ای حافظ، بهشت جاودان عالم بالا سرای میراثی منست که از پدرم آدم ابوالبشر بمن رسیده است، در این خانهٴ خراب دنیا چرا اقامت گزینم؟

غزل ۳۴۶

من نه آن رندم که ترکِ شاهد و ساغر کنم

محتسب داند که من این کارها کمتر کنم^۱

من که عیبِ توبه‌کاران کرده باشم بارها

توبه از می وقتِ گل دیوانه باشم، گر کنم^۲

عشق در دانه‌ست و من غواص^۱ و دریا می‌کده

سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر برکنم

لاله ساغر گیر و نرگس مست و بر ما نام فسق

داوری دارم بسی یارب کرا داور کنم^۲

باز کش یکدم عنان ای ترک شهر آشوب من

تا زاشک و چهره راحت پرزر و گوهر کنم^۵

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها

کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم^۶

چون صبا مجموعه گل را بآب لطف شست

کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم^۷

عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار

عهد با پیمانان بندم، شرط^۸ با ساغر کنم

من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست

گرچه گردآلودم، شرم باد از همتم^۹

گر آب چشمه خورشید^{۱۰} دامن تر کنم

عاشقانرا گر در آتش می‌پسندد لطف دوست

تنگ چشمم، گر نظر در چشمه کوثر کنم^{۱۱}

دوش لعلش عشوه میداد حافظ را ولی

من نه آنم کز وی این افسانها باور کنم^{۱۲}

وزن غزل ۳۴۶؛ فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان (بحر رمل مثنی محذوف)

۱ - معنی بیت: من آن قلندر می‌گسار نیستم که عشق‌بازی با زیباییان و باده‌نوشی را کنار بگذارم، محتسب که نهی از منکر میکند، نیک میداند که من این‌گونه کارها یعنی ترک شاهد و ساغر نمی‌گویم ۲ - معنی بیت: من که بر توبه‌کنندگان بارها خرده گرفته‌ام، اگر از می‌گساری در فصل بهار توبه کنم، عاقبت نیاشم ۳ - غواص: بفتح اول و تشدید دوم فرورونده در دریا، صیغه مبالغه از غوص بفتح اول - معنی بیت: میخانه دریائست که من بامید صید مروارید عشق در آن غوطه می‌زنم و دست از جان می‌شویم و سر بزیر آب فرو می‌برم

و خود ندانم که در کجا سر از آب برخواهم آورد ۴ - معنی بیت: لاله باده نوش است و نرگس خممار آلود ولی
 بما نسبت کژ رفتاری و ترک فرمان خدای میدهند، پروردگارا، بسیار دادخواهی و تظلم دارم و نمیدانم چه کسی
 را در این داوری دادرسی توانم کرد ۵ - معنی بیت: ای زیبای من که بحسن خود در شهر فتنه انگیزته‌ای،
 یک نفس درنگ کن تا من مروارید اشک و زرچهره زرد تثار راحت کنم ۶ - معنی بیت: من که از پرتو
 خورشید عشق گنجهای یاقوت و لعل سرشک اندوخته‌ام، دیگر توجهی بفیض بخشی و تأثیر خورشید بلند
 آسمان ندارم، حافظ در غزل دیگر فرماید:

طالب لعل و گهر نیست و گهر نه خورشید همچنان در عمل معدن و کانست که بود

۷ - معنی بیت: چون باد بهاری دفتر گل را بآب پاک باران شستشو داد و بر صفای گلزار افزود، اگر من با
 وجود مجموعه گل چشم بر صفحه کتاب بدوزم و از سیر چمن با زمانم، بی ذوق و کج سلیقه‌ام ۸ - شرط:
 پیمان ۹ - معنی بیت: من که در عالم فقر و قناعت گسویی استغنائی پادشاهان را دارم، هرگز امید می‌دهم
 چشم‌داشتی از دور چرخ سفله نواز ندارم ۱۰ - چشمه خورشید: تشبیه صریح - معنی بیت: اگر چه غبار
 تهیدستی بر چهره من نشسته است ولی از همت بلند خود مرا شرمساری باد، اگر بخواهم بآب چشمه خورشید
 کرم و احسان بزرگان گرد فقر را پاک کنم و دامن همت بهمت کسان بیالایم ۱۱ - معنی بیت: اگر عنایت بار
 سوزوگداز عاشقان را در آتش هجران خوش میدارد، من کوتاه نظرم اگر از این پس بسآب گسوارای چشمه
 بهشتی التفات و توجهی داشته باشم ۱۲ - معنی بیت: دیشب لعل لبش حافظ را فریب میداد که بوسه خواهم
 داد ولی من ساده دل نیستم که باین حکایت نامعقول معتقد شوم.

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

غزل ۳۴۷

صنماً با غم عشق تو چه تدبیر کنم

تا یکی در غم تو ناله شبگیر^۱ کنم؟

دل دیوانه از آن شد که نصیحت شنود

مگرش هم ز سر زلف تو زنجیر کنم^۲

آنچه در مدت هجر تو کشیدم، هیهات^۳

در یکی نامه محالست که تحریر کنم

با سر زلف تو مجموع پریشانی خود

کو مجالی که سراسر همه تقریر کنم^۴

آنزمان کارزوی دیدن جانم باشد

در نظر نقش رخ خوب تو تصویر کنم^۵

گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد

دین و دل را همه دربازم و توفیر کنم^۷

دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی

من نه آنم که دگر گوش بستزور^۸ کنم

نیست امید صلاحی^۹ ز فسادِ حافظ

چونکه تقدیر چنین است، چه تدبیر کنم

وزن غزل ۳۴۷: فعلاتن فعلاتن فعلتن فعلتن (بحر رمل مشمن مخبون محذوف)

۱ - صنما: بفتح اول و دوم ای صنم یا ای بت باستعاره مقصود ای یار زیبا ۲ - ناله شبگیر: ناله و

فریاد در هنگام سحر، ناله سحری ۳ - معنی بیت: کار دل شیدا از حد اندرز نیوشیدن گذشت و چاره‌ای

نیست جز آنکه این دیوانه را با زنجیر گیسوی تو در بند کشم ۴ - هیهات: بفتح اول و سکون دوم دور

می‌نماید و بعید است از اصوات یا شبه جمله است برای استبعاد، نیز نگاه کنید بغزل ۲۸ شماره (۵) - معنی

بیت: رنجهایی که در ایام جدائی بردم دور مینماید و ناشدنی است که در یک کتاب بنگارش آید ۵ - معنی

بیت: همه آشفته‌گی حال خود را با سر گیسوی پریشان تو فرصت نیست که یکبار بر زبان آورم ۶ - معنی بیت:

آن لحظه که مایل بدیدار جان مجسم باشم، شکل چهره زیبای ترا بر صفحه دیده مینگارم ۷ - توفیر کنم: سود

برم، مصدر مرکب - توفیر: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم در عربی مصدر باب تفعیل است بمعنی افزودن

و بسیار گردانیدن از مجرد و فور بضم اول افزونی و بسیاری - معنی بیت: اگر یقین کنم که وصل تو باین حد

از خود گذشتگی حاصل میشود که دین و دل باید داد، من این هردو را در قمار عشق از دست میدهم و میدانم که

این باختن برآستی سود بردن است ۸ - تزویر: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم در سیاق فارسی بمعنی

فریب و دروغ و ریو و حيله و دورنگی، مأخوذ از تزویر عربی مصدر باب تفعیل بمعنی دروغ را آراستن ۹ -

صلاح: بفتح اول پارسائی و نیکی صد فساد بفتح اول بمعنی تباهی - معنی بیت: کار حافظ بتباهی کشیده و

امید براه راست آمدن و پارسائی ورزیدن از وی نتوان داشت، چون سرنوشت چنین بود، مرا چاره‌ای دیگر

نباشد.

غزل ۳۴۸

دیده دریا کنم و صبر بصحرا فکنم

واندرین کار دل خویش بدریا فکنم^۱

از دل تنگی گنه‌کار برآرم آهی

کاش اندر گنه آدم و حوا فکنم^۲

مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست

میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم

بگشا بند قبا، ای مه خورشید کلاه^۲

تا چو زلفت سر سودازده در پا فکنم

خورده ام تیر فلک، باده بده تا سرمست

عقده در بند کمر ترکش^۳ جوزا فکنم

جرعه جام برین سخت روان^۴ افشانم

غفلت چنگ درین گنبد مینا^۵ فکنم

حافظا، تکیه بر ایام چو سهوست و خطا

من چرا عشرت^۶ امروز بسفردا فکنم؟

وزن غزل ۳۴۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنی مثنوی محذوف)

۱ - معنی بیت: از گریه بسیار چشم را دریا میسازم و شکیانی را بدور می افکنم و در کار عشق بازی و مهرورزی از سر جان برمیخیزم و دل بدریا میزنم: مراد از این کار بکنایه عشق ورزی و شاهد بازی است، سعدی گوید:

چون من بنفس خویشان این کار میکنم بر فعل دیگران بچه انکار میکنم؟

۲ - معنی بیت: چنان برای توبه کردن از دل غمگین گناه آلود آهی سوزناک بر کشم که نه تنها گناه خود بلکه

گناه نافرمانی حضرت آدم و حوا را از فرمان پروردگار در آتش آه خود بسوزم و بخشایش و عفو الهی را سبب

شوم ۳ - خورشید کلاه: صفت ترکیبی از دو اسم، مه موصوف - معنی بیت: ای ماه رخسار که خورشید بلند

تاج تارک تست، کمر قبا را باز کن بکنایه یعنی درنگی بنما تا مانند گیسوی دراز تو که سر بر پای تو دارد، من

نیز سر بر قدمت نهم ۴ - کمر ترکش: بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم و سکون پنجم و فتح ششم،

کمر بندی است که تیردان یا ترکش را بدان می آویختند، اسم مرکب از دو اسم - معنی بیت: از کمان سپهر تیر

هاده ای بمن خورده است، اینک ساغر بده تا در سرمستی در کمر بند جوزا (دو پیکر صورت برج سوم) گرهی

اندازم و در کارش عقده ای افکنم و از شمشیر زدنش باز دارم، نیز نگاه کنید بغزل ۳۲۹ شماره (۱) ۵ - تخت

روان، موصوف و صفت، باستعاره مقصود فلک گردان ۶ - گنبد مینا: قبه نیلگون، باستعاره مراد آسمان یا

سپهر مینائی - معنی بیت: یک جرعه از ساغر خود بشیوه میگساری را مردمان آزاده بر تختگاه گردان فلک

میریزم که با همه عظمت و بلندی در مقام عشق حکم زمین را دارد و بانگ و ناله چنگ را بگنبد نیلگون آسمان

میرسانم، شیخ الرئیس قاجار گوید:

آسمان منی ما دیدد وللارض نصیب گفت: ته جرعه‌ای از جام کرامم هوسست
۷ - عشرت: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم خوشدلی و کامرانی و خوشگذرانی.

غزل ۳۴۹

دوش سودایِ رخس گفتم ز سر بیرون کنم
گفت: کوزنجیر تا تدبیر این مجنون کنم؟^۱
قامتش را سرو گفتم، سر کشید از من بخشم
دوستان، از راست میرنجد نگارم، چون کنم؟^۲
نکته ناسنجیده گفتم، دلبر، مسذور دار
عشوۀ فرمای تا من طبع را موزون کنم^۳
زردروئی میکشم زان طبع نازک بیگناه
ساقیا، جامی بده تا چهره را گلگون کنم^۴
ای نسیم منزل لیلی، خدا را تا بکی
من که ره بردم بگنج حسن بی پایان دوست
صد گدای همچو خود را بعد ازین قارون کنم^۵
ای مه صاحب قران^۶ از بنده حافظ یاد کن
تا دعای دولت آن حسن روزافزون کنم

وزن غزل ۳۴۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل منمن محذوف)

۱ - معنی بیت: دیشب بر زبانم رقت که اندیشه شیفتگی بر جمال وی را از سر بدر کنم، بار گفت که زنجیر کجاست تا این دیوانه عشق را بر پای نهم و او را براه آورم تا بیش خیال محال نکند ۲ - معنی بیت: بالای راست وی را بسرو مانند کردم، با خشم بر من اعتراض کرد، یاران، محبوب زیبای من از سخن راست آزرده خاطر میشود چه توانم کرد؟ ۳ - معنی بیت: ای دلستان، لطیفه‌ای ناسازگار بر زبان آوردم، پوزشم را بپذیر و بکرم ببخش، اینک کرشمه‌ای بنما تا قریحه مرا برانگیزد تا سخن بهنجار و سنجیده بسرایم ۴ - معنی بیت: از طبع زودرنج یار بی آنکه خطائی کرده باشم شرمنده‌ام! ای ساقی ساغری بده تا از تأثیر آن رخساره‌ام سرخ نماید و نگویند که در عشق او زردروئی میکشم و بی نصیب از لطف ویم ۵ - ربیع: بفتح اول

و سکون دوم سرای و محله ۶ - اطلال: بفتح اول و سکون دوم آثار سرای و جای ویران شده جمع طلل بفتح اول و و دوم - معنی بیت: ای باد نرم کوی لیلی من (محبوب من)، برای خدا مددی کن، تا چند کوی و سرای را آشفته و مشوش سازم و آثار بازمانده خانه معشوق را از آب دیده دریای جیحون کنم؟ چنانکه مرحوم قزوینی یادآوری فرموده‌اند حافظ درین غزل بیت معروف قصیده معزی اشارتی دارد:

ربع از دلم پر خون کنم، اطلال را جیحون کنم خاک دمن گلگون کنم، از آب چشم خویشتن

۷ - قارون: نام توانگری معروف در زمان حضرت موسی که در توانگری بوی مثل زئند - معنی بیت: من که بگنجینه جمال پایان ناپذیر دوست دست یافتم، پس از این میتوانم صد درویش مانند خود را استغنائی قارون ببخشم، بکنایه شاید مقصود این باشد که خود بمقام ارشاد و رهبری میرسم و بدستگیری سالکان میپردازم ۸ - مه صاحب قران: ماه رخسار یگانه روزگار، موصوف و صفت، نیز نگاه کنید بغزل ۲۸۶ شماره (۹) - معنی بیت: ای ماه رخسار یگانه و سرآمد روزگار بحسن و کمال، چاکر خود حافظ را بیاد آور و عنایتی فرما تا من برای سلطنت جمال فزاینده تو دعا کنم.

غزل ۳۵۰

بعزم توبه سحر گفتم استخاره کنم^۱

بهار توبه شکن میرسد، چه چاره کنم؟^۲

سخن درست بگویم؛ نمیتوانم دید^۳

که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم^۴

چو غنچه با لب خندان بیاد مجلس شاه

پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم^۵

بدور لاله دماغ مرا علاج کنید

گر از میانه بزم طرب کناره کنم^۶

ز روی دوست مرا چون گل مراد شکفت

حواله سر دشمن بسنگی خاره کنم^۷

گدای می‌کده‌ام، لیک وقت مستی بسین

که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم^۸

مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی^۹

چرا ملامت رند شرابخواره کنم^{۱۰}

بتختِ گل بنشانم بتی چو سلطانی

ز سنبل و سمنش سازِ طوق و یاره کنم

ز باده خوردنِ پنهان ملول شد حافظ

ببانگِ بربط و نی رازش آشکاره کنم^{۱۱}

وزن غزل ۳۵۰: مفاعلهن فاعلتن مفاعلهن فعلن (بهر مجتث مثنی مخبون محذوف)

۱ - استخاره: بکسر اول و سکون دوم خیر و نیکی خواستن از خدای، مصدر باب استفعال ۲ - چه چاره کنم: چاره ای نتوانم کرد، استفهام مجازاً مفید نفی ۳ - نظاره کنم: بفتح اول تعاشا کنم و بنگرم و نگاه کنم، مصدر مرکب ۴ - معنی بیت: بیاد بزم خسروانه ساغر بنوشم و غنچه سان بسا دهان خندان از اشتیاق گریبان چاک زنم و شکفته شوم ۵ - معنی بیت: اگر من در نوبت لاله و فصل بهار از مجلس عشرت کناره جویم، باید بدرمان بیماری دماغی و خلل روانی من پردازید ۶ - معنی بیت: چون از گلبن آرزوی من بدیدار یار گل مقصود شکفته شد، سر دشمن را بسنگ خارا حواله میدهم، مقصود آنکه سر خصم بسنگ خاره شکسته باد ۷ - معنی بیت: من نیازمندی جرعه نوش از میخانه عشقم و چون از باده معرفت سرمست شوم، بمقامی میرسم که بر فلک سرگرانی میکنم و ستاره را زیر فرمان خود میآورم؛ شاید در اینجا اشارتی بکارهای خارق عادت دارد که بر دست اولیای حق میرود ۸ - لقمه پرهیزی: خست و امساک، اسم مصدر مرکب از صفت (لقمه پرهیز) و پای مصدری ۹ - معنی بیت: من که از شیوه امساک و خست بیزارم بسرزتنش قلندران که با کمال نهیدستی هر چه دارند در وجه شراب میدهند، نخواهم پرداخت ۱۰ - ساز: سامان و ساختگی کار و تدارک، اسم مشتق از ماده فعل امر از مصدر ساختن به معنی بیت: من زیبا صنمی را خسروانه برآورنگ پوشیده از گل جای میدهم و از سنبل و یاسمن برای وی گردن بند و دست بند میسازم ۱۱ - معنی بیت: دل حافظ از می نوشیدن نهانی گرفت، من با خروش بربط و نوای نی سر باده خوردن پنهانی وی را فاش خواهم کرد.

غزل ۳۵۱

حاشا^۱ که من بموسمِ گل ترکِ می کنم

من لافِ عقل میزنم، ایسن کار کی کنم؟

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم

در کارِ چنگ و بربط و آوازِ نی کنم^۲

از قیل و قال^۳ مدرسه حالی^۴ دلم گرفت

یکچند نیز خدمتِ معشوق و می کنم

کی بود در زمانه وفا؟ جام می بیار
 تا من حکایتِ جسم و کاووسِ کی کنم
 از نامه سیاه نترسم که روزِ حشر^۵
 با فیضِ لطفِ او صد ازین نامه طی کنم^۶
 کو پس یک صبح تا گیلِهایِ شبِ فراق
 با آن خجسته طالعِ فرخنده پی کنم^۷
 این جانِ عاریت^۸ که بحافظ سپرد دوست
 روزی رخش بسینم و تسلیمِ وی کنم

وزن غزل ۳۵۱: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف)
 ۱ - حاشا: در سیاق فارسی از اصوات یا شبه جمله است برای تحذیر و تنزیه بمعنی دور باد و هرگز
 چنین مباد، نیز نگاه کنید بغزل ۷۸ شماره (۲) - معنی بیت: هرگز چنین مباد که در نوبت بهار من میگساری را
 رها کنم، چه مرا ادعای خردمندی است و ترک باده نوشی نمیکنم ۲ - معنی بیت: رامشگر کوتا تمامی
 حاصل پارسائی و دانش خود را در راه شنیدن نغمه چنگ و بربط و آوای نی صرف کنم ۳ - قیل: بکسر اول
 و سکون دوم گفتن، مصدر عربی است همچنین است قال که مصدریست در عربی بمعنی گفتن، در زبان فارسی
 قیل و قال اسم مرکب است بمعنی مباحثه و گفتگو و داد و فریاد ۴ - حالی: اکنون، این زمان، حالیا، قیل
 زمان ۵ - حشر: بفتح اول و سکون دوم گردآوردن مردم و روز حشر روز قیامت است ۶ - معنی بیت: از
 سیاه نامگی و گناهکاری در روز رستاخیز نگران نیستم، چه با بسیاری فضل الهی صد نامه سیاه از این گونه را
 میتوان در پیچید و مشمول بخشایش ایزدی شد ۷ - معنی بیت: قاصد بامداد وصال کی فراز میآید تا گلهها و
 رنجشهای شب جدائی را با آن یار فرخنده بخت و مبارک پی در میان نهم ۸ - جان عاریت: جان مستعار،
 موصوف و صفت - معنی بیت: این جان را که بعاریت از محبوب گرفته ام روزی که هنگام جان آهنگ من فرا
 رسد و چهره دوست در واپسین دم در نظرم نمایان شود بوی بازخواهم سپرد؛ اشارتی باین اعتقاد از این بیت
 پیداست که در هنگام مرگ شبی زیبا بر نیکوکار و صورتی زشت در برابر بدکار ظاهر میشود و جان از آنان
 میستاند.

غزل ۳۵۲

روزگاری شد که در میخانه خدمت میکنم
 در لباس فقر کارِ اهلِ دولت میکنم

تا کی اندر دام وصل آرم تذروی^۱ خوش خرام
 در کمینم و انتظارِ وقتِ فرصت میکنم
 واعظِ ما بویِ حق نشنید، بشنو کاین سخن
 در حضورش نیز میگویم نه غیبت^۲ میکنم
 با صبا افتان و خیزان^۳ میروم تا کویِ دوست
 وز رفیقانِ ره استعداد^۴ همت میکنم
 خاکِ کویت زحمتِ ما بر نتابد بیش ازین
 لطفها کردی پستا،^۵ تخفیفِ زحمت میکنم
 زلفِ دلبر دامِ راه و غمزه اش تیرِ بلاست
 یاددار ایدل که چندینت نصیحت میکنم^۶
 دیده بدبین پوشان ای کریم عیب پوش
 زین دلیرها که من در کنجِ خلوت میکنم^۷
 حافظم در مجلسی، دردی کشم^۸ در محفلی
 بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت میکنم

وزن غزل ۳۵۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان (بحر رمل مثنیٰ محذوف)

۱ - لباس فقر: جامهٔ درویشی، تشبیه صریح - معنی بیت: سالها گذشت که در میکرده معرفت خدمتگزاری و چاکری میکنم و در جامهٔ درویشی (فقر ذاتی و امکانی) کار مردمان دولتمند و نیک بسخت را انجام میدهم ۲ - تذرو: بفتح اول و دوم و سکون سوم و چهارم خروس صحرائی، ترنگ - تذروی خوش خرام، موصوف و صفت باستعاره مراد یاری زیبا که بناز و سرکشی خوش میرود - معنی بیت: نمیدانم چه وقت میسر میشود که ترنگی خرامان بدام وصال اندازم، هم اکنون در کمینگاه نشسته‌ام و چشم براه فرصت مساعدم ۳ - غیبت: بکسر اول و سکون دوم زشت یاد و بدگویی و مذمت در قفای دیگران کردن - معنی بیت: این گفتار مرا که اینک میگویم گوش کن: اندرز گوی ما اندک بهره‌ای از حق و راستی نیافته و زبانش با دل یکی نیست و بآنچه میگوید، خود عمل نمیکند و من این سخن در پیش وی نیز بر زبان میآورم تا زبان بزشت یاد نگشوده باشم ۴ - افتان و خیزان: آهسته آهسته و نرم نرم، قید حالت یا حال ۵ - استعداد: مدد و یاری خواستن، مصدر باب استفعال - معنی بیت: با نسیم بهاری آهسته آهسته و نرم نرم بکوی یار روی میآورم و از ره روان طریق حقیقت برای وصول بمقصد خواستار توجه باطنی و عنایتم ۶ - پستا: بکسر اول مخفف بهل تا بمعنی بگذار تا و رخصت بده و اجازه فرما - معنی بیت: غوغا و ازدحام ما را سر کوی تو افزون ازین تحمل

نمیکند، مهربانیها نمودی و اینک رخصت فرما تا زحمت کم کنم و در دسر پیش ندهم، خاقانی گوید:
 کوی عشق آمد شد ما بر نتابد پیش ازین دامن تر بردن آنجا، بر نتابد پیش ازین
 بر سر کویش بسوسیم آستان و بگذریم کاستان تنگت، ما را بر نتابد پیش ازین
 در غزلیات سعدی «بتا» مخفف بهل تا دیده میشود:
 بتا هلاک شود دوست در محبت دوست که زندگانی او در هلاک بودن اوست

ص ۵۰ غزلیات سعدی تصحیح فروغی

۷ - چندین نصیحت میکند: ترا بسیار اندرز میدهم، چندین قید کمیت، ت ضمیر مفعولی است که بضرورت حفظ وزن شعر بقید پیوسته است ۸ - معنی بیت: ای بخشنده خطاپوش، از دیدن معایب من چشم برهم نه و بکرم از گستاخیهای من در گوشه تنهایی اغماض فرما چه میدانم که بی پروا فرمان ترا نبردم ۹ - دردی کش: دردی آشام - دردی بضم اول لای و ته نشین شراب و جز آن از مایعات - معنی بیت: من در یک مجلس حافظ قرآن و در یک انجمن باده نوشم، بین گستاخی مرا که چگونه در پیش خلق خدا بسریاکاری و ظاهرسازی میردام.

غزل ۳۵۳

من ترکِ عشقِ شاهد^۱ و ساغر نمیکنم
 صد بار توبه کردم و دیگر نمیکنم
 باغ بهشت و سایه طوبی^۲ و قصر^۳ و خور^۴ بر روی
 با خاکِ کوی دوست برابر نمیکنم
 تلقین^۵ و درسِ اهل نظر یک اشارتست
 گفتم کنایتی و مکرر نمیکنم
 هرگز نمیشود ز سرِ خود خبر مرا
 تا در میانِ میکرده سر بر نمیکنم^۶
 ناصح بطن گفت که رو ترکِ عشق کن
 محتاجِ جنگ^۷ نیست برادر، نمیکنم
 این تقویم^۸ تمام که با شاهدانِ شهر
 ناز و کرشمه بر سرِ منبر نمیکنم
 حافظ جنابِ پیرِ مغان^۹ جای دولتست^{۱۰}
 من ترکِ خاکبوسی این در نمیکنم

وزن غزل ۳۵۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مشن اُخرب مکفوف محذوف)
 ۱- عشق شاهد: عشق ورزیدن با یار زیبا ۲- طوبی: بضم اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر
 نام درختی است در بهشت ۳- قصر: کاخ در اینجا مراد قصرهای بهشتی ۴- حور: بضم اول سیه چشمان
 بهشتی. جمع حوراء- معنی بیت: باغ مینو و سایه درخت بهشتی طوبی و کاخ جنت و سیه چشمان فردوس
 برین را با غبار آستان یار عزیز همسنگ نمی شمارم (چه عاشق صادق جز یار از یار نخواهد) ۵- تلقین:
 سخن فرا زبان کسی دادن و آموختن و فهمانیدن. مصدر باب تفعیل- معنی بیت: صاحب نظر بیک اشاره
 اجمالی معرفت می آموزد و درس عشق میدهد، من نیز بشیوه اهل دل یک سخن پوشیده گفتم و تکرار
 نمیکنم ۶- معنی بیت: تا در جمع میگساران سر بر نیفراشته و در شمار باده نوشان در نیامده ام، از راز معرفت
 آگاهی ندارم و از حال خود بیخبرم ۷- جنگ: ستیزه و جدال ۸- تقوی: بفتح اول و سکون دوم و الف
 مقصوره در آخر پرهیزگاری در اینجا بضرورت حفظ وزن شعر الف مقصوره بپا بدل شده است- معنی بیت:
 این پرهیزگاری و پارسائی مرا کفایت میکند که اهل ریا نیستم و بر بالای منبر بازیبایان شهر بغمزه و دلربائی
 نمیپردازم ۹- جناب پیر مغان: بفتح اول آستان و درگاه رهبر روحانی و پشیشوای طریق ۱۰- دولت:
 نیکبختی و ظفر و پیروزی.



بمژگانِ سیه کردی هزاران رخنه در دینم

بیا کز چشمِ بیماریت هزاران درد بسرچینم^۱
 الا ای همنشینِ دل که یارانت برفت از یاد
 مرا روزی مباد آندم که بی یاد تو بنشینم
 جهان پیرست و بی بنیاد، ازین فرهاد کش فریاد
 که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم^۲
 زتابِ آتشِ دوری شدم غرقِ عرقِ چون گل
 بیارای بادِ شبگیری، نسیمی زان عرقِ چینم^۳
 جهانِ فانی و باقی، فدایِ شاهد و ساقی
 که سلطانیِ عالم را طفیل^۴ عشقِ مسی بسینم^۵
 اگر بر جای من غیری گزیند دوست، حاکم اوست
 حرامم باد، اگر من جان بجایِ دوست بگزینم^۶

صَبَاحُ الْخَيْرِ زِدُّ^۸ بَلْبِلٌ، كَجَائِي سَاقِيَا، بِرَخِيْزِ

که غوغا میکند در سر خیال خوابِ دوشینم

شِبْرِ حِلْتِ^۹ هَمَّازِ بَسْتَرِ رُوْمِدْرِ قَصْرِ حُورِ الْعَيْنِ^{۱۰}

اگر در وقتِ جان دادن تو باشی، شمع بالینم

حَدِيثِ آرْزُوْمَنْدِيْ كِهْ دَرِ اَيْنِ نَامِهْ ثَبِتِ افْتَادِ

همانا بی غلط باشد که حافظ داد تلقینم^{۱۱}

وزن غزل ۳۵۲: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هزج مثنیٰ سالم)

۱ - معنی بیت: در بنای استوار دین من با تیر مزگان سیاهت هزارها خلل پدید آوردی، بازگرد تا من بلاگردان دیده بیمار تو شوم و دردها از آن برگیرم ۲ - الا: بفتح اول از اصوات است برای تنبیه بمعنی هان - معنی بیت: هان ای همدل من که دوستان را فراموش کردی، آن نفس که من از یاد تو غافل بحاتم نصیب و روزی من نشود (مشواد) ۳ - معنی بیت: عالم کهن و سست پایه است از ستم آن که عاشقانی پاکباز چون فرهاد را میکشد جای فریادست، چه فریب و تزویرش مرا از جهان عزیز بستوه آورد و تنگدل ساخت ۴ - عرق چین: بفتح اول و دوم و سکون سوم نوعی کلاه بی لبه که قسمتی از فرق سر را بپوشاند - معنی بیت: از گرمای آتش هجران مانند گل بهنگام گلاب گیری غرقه در عرق شدم، ای باد سحری، بونی از شب کلاه یار که با گیسوی او قرین است بیاور تا مایه تسلی دل من شود ۵ - طفیل: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم مجازاً بمعنی وابسته و تابع و وسیله و ذریعه - طفیل در اصل نام شخصی از بنی امیه که در حالت عشرت و تنگدستی بشادیهای مردم بی طلب رفتی و او را طفیل العرائس گفتندی، طفیلی منسوب بطفیل الاعراس یا طفیل العرائس یعنی طفیل بن زلال کوفی که بهمانیها ناخوانده رفتی (نقل از لغت نامه دهخدا) ۶ - معنی بیت: عالم گذران و جهان پایدار برخی یار زیبا و ساقی گلچهره باد، چه در برابر عشق یار دنیا و آخرت را قدری نباشد و سلطنت گیتی هم بتبع عشق است و خود اصالتی ندارد ۷ - معنی بیت: اگر بعوض من یار عاشقسی دیگر انتخاب فرماید، فرمان او راست ولی بر من حرام باد، اگر جان شیرین را بر دوست رجحان دهم: سعدی گوید:

تا دل از آن تو شد دیده ازو دوختیم هر چه پسند شماست، بر همه عالم حرام

۸ - صباح الخیر زد: بفتح اول صبح بخیر گفت، فعل مرکب، مأخوذ از صَبَا حُكْمٌ بِالْخَيْرِ عَرَبِيٌّ كِهْ جَمَلَهْ دَعَائِيَهْ است یعنی بامداد شما خوش باد - معنی بیت: هزار آوا صبح بخیر گفت، ای ساقی، کجائی از خواب بیدار شو و باده بیاور، چه خیالهای پریشان که در رویای شب گذشته دیده ام، در من هیجانی سخت و در سرم شوری برانگیخته است ۹ - رحلت: بکسر اول و سکون دوم کوچ کردن یا ارتحال ۱۰ - حور العين: زنان سیه چشم فراخ چشم بهشتی - حور بضم اول و سکون دوم جمع حوراء بمعنی سیاه چشم و عین بکسر اول و سکون دوم جمع عیناء بفتح اول و سکون دوم بمعنی گشاده چشم - معنی بیت - اگر هنگام جان آهنگ تو شمع سان در کنار بالین من ایستاده باشی، بفرخندگی دیدار تو، همانا در شب کوچ از جهان از بستر مرگ بکاخ

سینه چشمان فراخ چشم بهشتی میروم ۱۱ - معنی بیت: داستان اشتیاق که درین دفتر نگاشته شد، بسیقین درست است، چه حافظ این حدیث را بمن فرا گفته و آموخته است.

غزل ۳۵۵

حالیاً مصلحتِ وقت در آن می بینم
 که کشم رخت بمیخانه و خموش ببتشینم
 جامِ می گیرم و از اهلِ ریسا دور شوم
 یعنی از اهلِ جهان پاک دلی بگزینم^۲
 جز صراحی و کتابم نبود یار و ندیم
 تا حریفانِ دغا^۳ را بجهان کم بینم
 سر بازادگی از خلق برآرم چون سرو
 گر دهد دست که دامن زجهان درچینم^۴
 بس که در خرقه آلوده زدم لاف صلاح
 شرمسار از سرخِ ساقی و می رنگینم^۵
 سینه تنگ من و بار غم او هیئات^۶
 مرد این بار گران نیست دل مسکینم
 من اگر رندِ خراباتم و گر زاهد شهر
 این متاعم که همی بینی و کمتر زینم^۷
 بنده آصفِ عهدم دلم از راه مبر
 که اگر دم زنم، از چرخ بخواهد کینم^۸
 بر دلم گردِ ستمهاست خدایا پسند
 که مکدر شود آیینه مهرآیینم

وزن غزل ۳۵۵: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن (بحر رمل مشمن مخبون اصلم)

۱ - حالی: حالی، اکنون، قید زمان ۲ - معنی بیت: ساغر باده نوشم و از مردم دوری پرهیز کنم، مقصودم آنست که صحبت صافی دلی مانند جام را بر مصاحبت اهل ریسا ترجیح دهم ۳ - دغا: بفتح اول

ناراست و دغل، حریفان موصوف آن - معنی بیت: جز مینای باده و دفتر شعر دوستی و همنمی بر نمیگزینم تا همکاران فریبنده و دغل را هیچ دیدار نکم ۴ - معنی بیت: اگر ممکن شود که خویشن را از بند تعلقات دنیوی برهانم و گوشه‌ای گیرم، از میان مردم برآستی و آزادگی سروسان سر برافرازم: سعدی گوید:

گرت زدست برآید چو نخل بساش کسیرم و گر زدست نیاید چو سرو بساش آزاد

۵ - معنی بیت: از پس که با دلق آغشته همی ادعای زهد و تقوی کردم، از روی ساقی و شراب سرخ فام شرمنده‌ام، چه بمن میگویند تو که اهل عشق‌بازی و میگساری بودی، چرا لاف زهد زدی ۶ - هیهات: بفتح اول و سکون دوم بعید مینماید، شبه جمله یا از اصوات است برای استبعاد، نیز نگاه کنید بغزل ۳۸ شماره (۵) - معنی بیت: بپید مینماید که در فضای اندک سینه من بار گران غم عشق او بگنجد، دل ناتوان من توان بردن این بار سنگین را ندارد ۷ - معنی بیت: من اگر قلندر میخانه یا پارسای شهر باشم، همین کالایم که می‌نگری و کم‌ارزش‌ترم از آنچه تو گمان میبری ۸ - معنی بیت: من چاکر آصف روزگار خواجه جلال‌الدین نورانشاه وزیر ملک سلیمان، سرزمین پارسم، مرا گمراه مساز و بیراهه میر که اگر لب بشکایت بکشایم، انتقام مرا از فلک میگیرد ۹ - خدایا: در صفحه ۴۲۲ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف سعید فرزاد در دو نسخه «خدا را» بجای «خدایا» آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: غبارظلمها برآینه دلم نشسته است، برای خدا راضی مشو که آینه دل مهرروش من از ملالت تیره و تار گردد؛ ظاهر آن در این بیت مخاطب آصف عهد است و با مقایسه بیت پیش صنعت التفات از غایب بمخاطب مراعات شده است.

غزل ۳۵۶

گرم از دست بر خیزد که با دلدار بنشینم
 ز جام وصل^۱ می نوشم، ز باغ عیش گل چینم
 شراب تلخ صوفی سوز بنیادم ببخاورد برد
 لبم بر لب نه ای ساقی و بستان جان شیرینم^۳
 مگر دیوانه خواهم شد درین سودا^۲ که شب تاروز
 سخن با ماه میگویم، پری در خواب می بینم
 لب تشکر بمستان داد و چشمت می بمیخواران
 منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم^۵
 چو هر خاکی که باد آورد، فیضی برد از انعامت^۴
 ز حال بنده یاد آور که خدمتگار دیرینم

نه هر کو نقشِ نظمی^۷ زد، کلامش دلپذیر افتد
 تذرو^۸ طرفه^۹ من گیرم که چالاکست شاهینم
 اگر باور نمیداری رو از صورتگر چین پرس
 که مانی نسخه میخواهد ز نوکِ کلکِ مشکینم^{۱۰}
 وفاداری و حق گوئی نه کار هر کسی باشد
 غلامِ آصفِ ثانی جلال الحق والدینم^{۱۱}
 رموزِ مستی و رندی زمن بشنو نه از واعظ
 که با جام و قدح هر دم ندیم ماه و پروینم^{۱۲}

وزن غزل ۳۵۶؛ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هزج مثنیٰ سالم)

۱ - جام وصل: ساغر وصال، تشبیه صریح همچین است باغ عیش ۲ - می: باستعاره شراب آرزو و همچین است گل که مقصود گل مراد است ۳ - معنی بیت: باده تلخ مزه خالصی که هستی و خودی صوفی را بسوزاند، شالنده وجود مرا ویران میکند. ای ساقی، این می آنگاه بکام من میرسد که لب بر لبم نهی تا من بیهای آن جان شیرین بتو دهم ۴ - سودا: بفتح اول و سکون دوم آشفته حالی و غلبه عشق، نیز نگاه کنید بقرن ۲۶ شماره (۱) - معنی بیت: همانا ازین آشفته حالی کارم بچگون خواهد کشید، چه هر شام تا بامداد دیوانهوار با ماه آسمان گفتگو میکنم و جن و پری در رؤیا می بینم ۵ - معنی بیت: لب تو نقل و شیرینی بزمستان بساده محبت داد و دیده تو باده پایین میگساران بیمود، تنها منم که از نهایت نومیدی و بی بهرگی نه دمساز لب تو و نه قرین چشم تو باشم ۶ - انعام: بکسر اول و سکون دوم نعمت بخشی و کرم - معنی بیت: چون هر گردی که در رهگذار باد بود، از ابر کرم تو نصیبی یافت، از حال این چاکر که خاک راه تست، یادی کن که خدمتگزار قدیم ۷ - نقش نظم: طرح شعر، تشبیه صریح ۸ - تذرو: بفتح اول و دوم و سکون سوم و چهارم ترنگ یا خروس صحرائی در اینجا باستعاره مراد شعر زیبا و مرغوب؛ از شاهین نیز باستعاره قریحه مقصود است ۹ - طرفه: بضم اول و سکون دوم بدیع و نو، صفت تذرو - معنی بیت: هر کس طرح شعری افکند، سختش مقبول و مطبوع اهل ادب نیست، ترنگ زیبا و بدیع نظم را من شکار توام کرد که شاهین قریحه ام تیز پر و سبک پوی است ۱۰ - معنی بیت: اگر باور نمیداری و معتقد نیستی، از نقاشی چهره دست چینی سؤال کن تا بدانی که مانی صورتگر مشهور از نوک خامه مشکبار من سرمشق هنر می جوید ۱۱ - جلال الحق والدین: شاید مقصود جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد که حافظ از وی مکرر نام میبرد - معنی بیت: پیمان پاری نگاهداشتن و حق گفتن از هر کسی بر نمی آید، من چاکر زر خرید آصف دوم خواجه جلال الحق والدین تورانشاهم که وفادوست و حق پرست است و وفاداران را می نوازد ۱۲ - معنی بیت: اسرار مستی و قلندری را از من بنیوش نه از واعظ شهر، چه من هر شام تا بامداد پیوسته باد و هم پیاله خود ماه و پروین با جام و قدح

میگساری میکنم، بر وفق نسخه متن در این غزل حافظ از آوردن تخلص خود صرف نظر کرده است و این مستبعد نمی نماید.

غزل ۳۵۷

در خراباتِ مغان^۱ نورِ خدا می بینم
 این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم^۲
 جلوه بر من مفروش ای ملکِ الحاج^۳ که تو
 خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
 خواهم از زلفِ بتان نایه گشائی کردن
 فکرِ دورست^۴ همانا که خطا می بینم^۵
 سوزدل اشکِ روان آهِ سحر ناله شب
 این همه از نظرِ لطفِ شما می بینم^۶
 هر دم از رویِ تو نقشی ز ندیم راه خیال
 با که گویم که درین پرده چه می بینم؟^۷
 کس ندیدست ز مشکِ ختن و نایه چین
 آنچه من هر سحر از بادِ صبا می بینم^۸
 دوستانِ عیبِ نظر بازیِ حافظ مکنید
 که من او را ز محبان^۹ شما می بینم^{۱۰}

وزن غزل ۳۵۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثنی مخبون اصلم)

۱ - خرابات مغان: شرابخانه مجوسان و راهبان با استعاره مراد می کند معرفت، نیز نگاه کنید بغزل ۷۶ شماره (۳) ۲ - معنی بیت: فروغ ایزدی را در می کند عرفان می نگرم، در این کار تنگت بنگر که من چه پرتوی از کجا مشاهده میکنم، در غزل دیگر خواجه فرماید:

سر خدا که عارف سالک بکس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

۳ - ملک الحاج: بفتح اول و کسر دوم امیر حاجیان، کاروان سالار حجاج - معنی بیت: ای امیر حاجیان خود نمائی بر من مکن که تو خانه خدا را می نگری و زیارت میکنی ولی من خدا را بچشم دل می بینم و تجلی او را شاهدم، مولوی گوید:

حج زیارت کردن خانه بود حج رب الیت مردانه بود
 ۲- فکر دور: مقصود اندیشه محال و باطل است و دور بفتح اول و سکون دوم در اصطلاح فلسفه و اهل معقول عبارت از توقف دو امر است بر یکدیگر که نتیجه آن توقف شیء بر نفس است و توقف شیء بر نفس محال است (نقل باختصار از لغت نامه دهخدا) نیز نگاه کنید بغزل ۲۷۶ شماره (۸) ۴- معنی بیت: آرزو دارم که از گیسوی خوبان بند نافه‌ای بگشایم یعنی گره زلفی باز کنم ولی این اندیشه محال بنظم میرسد و ناصواب مینماید چه دست من بگیسوی بتان نمیرسد ۵- معنی بیت: آتش دل، سرشک جاری، آه معصومی، فغان شبانگاهی اینها همه از پر تو لطف و محبتی است که شما را با این عاشق است، مقصود آنکه عاشق قهر معشوق را نیز مانند لطف او خوش دارد و می‌پسندد، مولوی گوید:

عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد بلعجب من عاشق این هر دو ضد
 ۶- معنی بیت: هر نفس از تجلی جمال تو جلوه‌ای رهن خیال من میشود، با که این سخن را در میان نهم که در پرده عشق چه شگفتیها می‌نگرم ۷- معنی بیت: بوی خوشی که من از نسیم صبا که بر کوی دوست میگردد، می‌شنوم، هیچکس از مشک ختنی و نافه‌ آهوی چینی نیافته است ۸- محب: بضم اول و کسر دوم و تشدید سوم عاشق و دوستار، اسم فاعل از احباب مصدر باب افعال از مجرد حب ۹- معنی بیت: ای یاران بر عشق‌بازی و مهرورزی حافظ خرده مگیرید که من وی را از عاشقان جمال شما می‌شناسم.

غزل ۳۵۸

غم زمانه که هیچش کران نمی‌بینم

دواش جز می‌چون ارغوان نمی‌بینم^۱

بترک خدمت پیرمغان^۲ نسخواهم گفت

چرا که مصلحت خود در آن نمی‌بینم

ز آفتاب قدح^۳ ارتفاع عیش^۴ بگیر^۵

چرا که طالع وقت آن چنان نمی‌بینم

نشان اهل خدا عاشقیست با خود دار

که در مشایخ شهر^۶ این نشان نمی‌بینم^۷

بدین دو دیده حیران من هزار افسوس

که بسا دو آینه رویش عیان نمی‌بینم^۸

قد تو تا بشد از جویبار دیده^۹ من

بجای سرو جز آب روان نمی‌بینم

درین خمارکسم جرعه نمی بخشد

۱۰ بین که اهل دلی در میان نمی بینم

نشان موی میانش که دل درو بستم

۱۱ زمن می پرس که خود در میان نمی بینم

من و سفینه حافظ^{۱۲} که جز درین دریا

بضاعت سخن درفشان نمی بینم

وزن غزل ۳۵۸: مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: اندوه روزگار که بی پایان بنظر میرسد، برای درمان آن داروئی غیر از بساده سرخ نمی شناسم ۲ - پیرمغان: پیر میکند معرفت یا رهبر روحانی و پیر دلیل، نیز نگاه کنید بغزل ۱ شماره (۶) و غزل ۱۴۳ شماره (۳) - معنی بیت: من خدمتگزاری آستان پیر میکند معرفت یا رهبر روحانی را رها نخواهم کرد چه ترک این خدمت را به صلاح و خیر خود نمی شناسم ۳ - آفتاب قدح: خورشید جام، تشبیه صریح ۴ - ارتفاع عیش: مراد درجه عشرت و شادخواری - ارتفاع: بلندی؛ باصطلاح اهل تنجیم مقدار مسافت بلند شدن کوکب از افق تا سمت الرأس و غایت آن نود درجه است (نقل از لغت نامه دهخدا) ۵ - بگیر: در صفحه ۲۲۷ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند در چند نسخه «مگیر» آمده که بر متن ترجیح دارد و درست مینماید - معنی بیت: از خورشید جام یعنی باده روشن درجه عشرت و شادخواری را مسنج و اندازه مگیر چه طالع وقت (اختر طلوع کننده در این وقت) مساعد با میگساری نیست؛ مقصود اینکه این ایام مناسب باده نوشی نیست و نیز نگاه کنید بغزل ۳۱۷ شماره (۱۰) ۶ - مشایخ شهر: در اینجا مراد فقیهان و عالمان و محدثان و واعظان شهر - مشایخ: بفتح اول جمع شیخ بر خلاف قیاس مانند محاسن جمع حسن یا آنکه مشایخ جمع مشیخه است و مشیخه جمع شیخ و شیخ در لغت بمعنی پیر و دانشمند و خواجه آمده است ۷ - معنی بیت: معرف اهل حق و ارباب طریقت عشق است، پیوسته مهر پورز و از عشق پیوند مگسل چه در واعظان شهر این نشان نتوان یافت و از معرفت حق بیخبر باشند ۸ - معنی بیت: بر دو چشم سرگشته من باید هزار بار دریغ خورد، چه با آنکه مانند دو آینه است آن بخت و سعادت را ندارد که نمایانگر چهره زیبای پسر شود ۹ - جویبار دیده: جوی چشم، تشبیه صریح - معنی بیت: تا قامت سرو آسای تو از کنار جوی دیده من دور شد، جز سبیل روان اشک بجای سرو روان بالای تو چیزی در این گوشه نتوان یافت ۱۰ - معنی بیت: کسی در این خمار آلودگی و می زدگی بمن یک آشام (جرعه) باده نمی دهد، بیندیش و بسنگر چه روزگاریست که یک صاحب دل هم در آن نیایی، خواجه در غزل دیگر فرماید:

رندان تشنه لب را آبی نمیدهد کس گونی ولی شناسان رفتند ازین ولایت

۱۱ - معنی بیت: از میان موی مانند وی که دلباخته آن شدم، از من نشان آن را مجوی، چه من در عشق

وی خوشتن را فراموش کرده ام؛ یا بایهام مقصود آنست که من خود نیز از دیدن آن بسبب بساریکی نساتوان

روانه شوم ۲ - معنی بیت: اگرچه یقین دارم که آواره جایی را نمی‌شناسد و بمنزلی نتواند رسید ولی من بآرزوی دیدار آن گیسوان آشفته راه می‌میبارم. ۳ - زندان اسکندر: گویا باستعاره مراد شهر یزد است و هم‌اکنون در یزد یکی از امکنه تاریخی را زندان سکندر نام داده‌اند. ۴ - ملک سلیمان: کشور پارس چه جمشید پادشاه باستانی را برخی همان سلیمان پیامبر پنداشته‌اند. - معنی بیت: از هول و هراس حبسگاه اسکندر شهر یزد خاطر مملول شد، ساز سفر کنم و خود را بکشور سلیمان ملک پارس برسانم، در این بیت اشارتی است بسفر حافظ بشهر یزد در روزگاری که امرای آل مظفر حاکم آن سرزمین بودند، نگاه کنید بتاریخ ادبیات در ایران دکتر صفاج ۳ بخش دوم صفحه ۱۰۷۰ ۵ - معنی بیت: من نیز مانند نسیم صبا که چون بیماران افتان و خیزان راه می‌میبارد، بدوستی و مهرورزی با آن سرو نازان و خوشخرام روانه می‌شوم ۶ - معنی بیت: اگر در طریق عاشقی خامه‌سان بسر راه باید پوئید، من نیز با دل مجروح و چشم اشکبار قدم در راه می‌نهم ۷ - معنی بیت: من بمهرورزی و دوستاری یار ذره‌سان شادی کنان تا کنار چشمه آفتاب رخشنده وجود گرامی یاز خود را خواهم رساند، خواجه در غزل دیگر فرماید:

کمتر از ذره نه پست مشو مهرورز تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

۸ - تازیان: جمع تازی، صفت فاعلی از تاختن (مثل سپری از سپردن و شکاری از شکردن) یعنی تازندگان یا آنان که براسبان رهوار سوارند و می‌تازند. - معنی بیت: کسانی که براسبان رهوار سوارند و می‌تازند نگران حال آنان که در زیر بار گران حادثه پشتشان خمیده است نمی‌یاشند، ای بندگان پارسا و با تقوی حتی و عنایتی در کار من کنید تا بدعای شما بغوشی و آسانی از اینجا رخت بر بندم و بسیار و دیار خود پیوندم ۹ - معنی بیت: و اگر مانند حافظ در بیابان غرب‌بوار راه گم کنم، غم نباشد، چه همراه موکب آصف عصر وزیر ملک سلیمان (شاید مراد خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد) ره می‌سپرم و بسر منزل مقصود میرسم.

غزل ۳۶۰

گر ازین منزل ویران بسوی خانه روم

دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم

زین سفر گر سلامت بوطن باز رسم

نذر کردم که هم از راه بمیخانه روم

تا بگویم که چه کشف شد ازین سیر و سلوک

بدر صومعه با بربط و پیمان روم^۲

آشنایان ره عشق گرم خون بسخورند

ناکسم گر بشکایت سوی بیگانه روم^۳

بعد ازین دستِ من و زلفِ چو زنجیرِ نگار

چند و چند از پیِ کامِ دل دیوانه روم؟^۴

گر ببینم خمِ ابرویِ چو محرابش باز

سجدهٔ شکر کنم وز پیِ شکرانه روم^۵

خرم آندم که چو حافظِ بتولایِ وزیر

سرخوش از میکنه با دوست بکاشانه روم

وزن غزل ۳۶۰: فملا تن فملا تن فملا تن فملا تن (بهر رمل مثنیٰ مخبون معنوف)

۱ - معنی بیت: اگر ازین ویران سرا بخانهٔ خود بازگردم، از این پس که بانجا رسم دیوانگی نخواهم کرد و دیگر ترک وطن نخواهم گفت ۲ - معنی بیت: تا باز گویم که در این سیر آفاقی و رهروی در طریق عرفان چه رازی از حقیقت بر من آشکار شد، باستان عبادتگاه زاهد با ساز و ساغر میروم تا وی را باخبر سازم ۳ - معنی بیت: اگر یاران طریق محبت خون مرا بریزند، نامردم اگر باظهار گله و شکوه بنزد ناآشنایان بروم، سعدی گوید:

چو میتوان بصوری کشید جورِ عفو چرا صبور نباشم که جورِ یار کنم

۴ - معنی بیت: پس ازین دستِ توصل بسلسلهٔ گیسوی یار برای دریند کردن دل دیوانه میزنم، آخر تا کی و تا چند بدنبال هوی و هوس بشتابم ۵ - معنی بیت: اگر طاق ابروی محرابی یا هلال واری را ببینم برای سیاس سر بسجده نهم و جان را بشکرانه نثار کنم.

غزل ۳۶۱

آنکه پامال جفا کرد چو خاکِ راهم

خاک می بوسم و عنبرِ قشمش میخوام^۱

من نه آنم که ز جورِ تو بنالم حاشا^۲

بندهٔ معتقد و چاکرِ دولتخواهم

بسته ام در خمِ گیسویِ تو امیدِ دراز

آن مبادا که کند دستِ طلب کوتاهم^۳

ذرهٔ خاکم و در کویِ تو ام جایِ خوشست

ترسم، ای دوست که بادی ببرد ناگاهم^۴

پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد
 واندر آن آینه از حسن تو کرد آگام^۵
 صوفی صومعه عالم قدسم^۶ لیکن
 حالیا دیر مغانست حوالنگام
 با من راه نشین خیز و سوی میکده آی
 تا در آن حلقه بینی که چه صاحب جام^۷
 مست بگذشتی و از حافظت اندیشه نبود
 آه اگر دامن حسن^۸ تو بگیرد آم
 خوشم آمد که سحر خسرو خاور میگفت
 با همه پادشهی بپنده توران شاهم

وزن غزل ۳۶۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعل لن (بحر رمل مثنوی مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: آنکه چون غبار راه مرا پای کوب بيمهري و درشتخوئي کرد، بر خاک آستانش بوسه ميزنم و از قدم مبارکش پوزش می طلبم چه وجود من ارزش پايمال شدن را هم ندارد ۲ - حاشا: هرگز چنین مباد و دور باد، در سياق فارسی از اصوات یا شبه جمله ایست برای تحذیر و تنزیه، نگاه کنید بغزل ۷۸ شماره ۷ (۷) - معنی بیت: من آن کس نیاشم که از ستم تو فریاد کنم، هرگز چنین مباد که شکایت کنم من بخدمتگزاری باستان تو پای بند و عقیده مندم و خادمی هوادار بختانیک توام ۳ - معنی بیت: امید دور و دراز من بحلقه زلف تو بسته است هرگز چنان مباد که گیسوی بلند تو دست طلب مرا کوتاه کند و مرا از رسیدن باین آرزو باز دارد ۴ - معنی بیت: غباری ناچیزم و جای من در سر کوی تو دلپذیرست، ای دوست یقین دارم که روزی باد حادثه مرا از این جای خوش دور سازد؛ ترسم چنانکه میدانیم گاه بجای یقین دارم بکار میرود، سعدی گوید:
 ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی کاین ره که تو میروی بترکستانست
 نگاه کنید بصفحه ۱۵۳ گلستان بکوشش نگارنده ۵ - معنی بیت: پیر میکده محبت یامر شد دستگیر سحر گاه دل مرا بنور باده معرفت روشن بین کرد و صفائی بآن داد و در این آینه پاک جمال بی مانند ترا بمن نمود ۶ - صومعه عالم قدس: دیر جهان پاک، تشبیه صریح - معنی بیت: من صوفی صافی دل دیر جهان برینم ولی بحکم تقدیر اکنون مرجع و بازگشتگاه من در مراحل سیر و سلوک صومعه مغان یا میخانه اهل عرفان است ۷ - معنی بیت: برخیز و با این خاکسار بیخانه روی آور تا در آن جمع بنگری که مقامی پس والا مراست ۸ - دامن حسن: استعاره مکنیه دامن جامه جمال - معنی بیت: سرمست و بیخبر بر من گذار کردی و بحافظ خود عنایتی نفرمودی، موجب دریغ و تأسف من خواهد شد، اگر آه شرر بارم در دامن جامه حسن تو افتد و در آن آتش دوزند.

غزل ۳۶۲

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
از بخت شکر دارم و از روزگار هم
زاهد برو که طالع اگر طالع منست
جام بدست باشد و زلفِ نگار هم
ما عیبِ کس بمستی و رندی نمیکنیم
لعلِ بتان خوشبخت و می خوشگوار هم
ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند
وزمی جهان پرست و بتِ می گسار هم^۱
خاطر بدستِ تفرقه دادن نه زیر کیست
مجموعه بخواه و صراحی بیار هم^۲
بر خاکیانِ عشق فشان جرعه لبش
تا خاک لعل گون شود و مشکبار هم^۳
آن شد که چشمِ بدنگران بودی از کمین
خصم از میان برفت و سرشک از کنار هم^۴
چون کاینات جمله بپوی^۵ تو زنده اند
ای آفتاب سایه ز ما برمدار هم
چون آبِ روی لاله و گل فیضِ حسن تست
ای ابرِ لطف بر منِ خاکی ببار هم^۶
حافظ اسیرِ زلفِ تو شد از خدا بترس
وزانتصاف^۷ آصفِ جم اقتدار^۸ هم
برهانِ ملک و دین که زدستِ وزارتش
ایتم کان یمین^۹ شد و دریا یسار^{۱۰} هم

بریادِ رأیِ انور^۱ او آسمان بصبح
 جان میکند فدا و کواکب تارهم
 گوی زمین^۲ رسوده چوگانِ عدل اوست
 وین برکشیده گنبدِ نیلی حصارهم^۳
 عزمِ سبکِ عنان^۴ تو در جنبش آورد
 این پایدار مرکزِ عالی مدار هم
 تا از نتیجهٔ فلک و طورِ دورِ اوست
 تسبیلِ ماه و سال و خزان و بهارهم^۵
 خالی مباد کاخِ جلالش ز سروران
 وز ساقیانِ سروقدِ گلزارهم

وزن غزل ۳۶۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف معنوف)

۱ - معنی بیت: دلا مزده ای بتو بدهم، محاسب که باز دارنده از نواهی شرع و منکر است رفت و مرد و گینی از باده و ساقی زیبا همچنان پرگشته است ۲ - معنی بیت: دل پریشانی سپردن از هوشیاری نیست، سفینه یا جنگ غزلی بجوی و شیشه می فراهم کن ۳ - معنی بیت: بر خاکساران طریق محبت یک آشام (جرعه) از بادهٔ لعل یار را نثار کن تا خاک تیره سرخ فام و مشک افشان شود؛ در قدیم رسم بوده است که بیاد یاران رفته هنگام میگساری جرعه‌ای بر خاک می افشانند، مولوی گوید:

یا بیاد این فتادهٔ خاکبیز چونکه خوردی جرعه‌ای بر خاک ریز

۴ - معنی بیت: آن روزگار گذشت و رفت که بدخواه از کمینگاه بقصد ما چشم دوخته بود، دشمن نابود گشت و آب دیده از کنار ما دور شد ۵ - بو؛ شوق و آرزو - معنی بیت: چون همه هستی یافتگان شوق و آرزوی تو زندگی میکنند، ای مهر هستی بخش جهان سابهٔ لطف از سرما بر بگیر ۶ - معنی بیت: چون رونق و صفای چهرهٔ لاله و گل بهره‌ای از جمال تست ای ابر کرم بر من خاکسار نیز نمی بیفشان ۷ - انتصاف؛ دادستند ۸ - آصف جم اقتدار؛ موصوف و صفت؛ چنانکه مرحوم قزوینی در فهرست اسامی رجال دیوان حافظ نوشته‌اند مراد از آصف در این جا برهان الدین ابونصر فتح الدین خواجه وزیر امیر مبارزالدین محمد است وزیر سلیمان عصر که آصف ثانی است و باندازه جمشید شاه توانائی دارد ۹ - کان یمین؛ آنکه دست راستش مانند معدن زر و سیم بخشنده باشد، صفت ترکیبی مرکب از دو اسم کان (معدن) و یمین (بفتح اول و کسر دوم دست راست) ۱۰ - دریا بسار؛ آنکه چون دریا توانگرست، صفت ترکیبی - بسار بفتح اول توانگری - معنی بیت: برهان الملک والدین که از فیض مسند (دست) و زبری او روزگار دستی بخشنده مانند کان یافت و بتوانگری و غنای دریا رسید ۱۰ - انور؛ بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نورانی و درخشان -

معنی بیت: سپهر بیاد تدبیر روشن این وزیر بامدادان جان برخی (قربان) وی میسازد و سروارندهای ستارگان را در قدمش می افشاند ۱۱ - گوی زمین: کره خاک تشبیه صریح ۱۲ - گنبد نیلی حصار: گنبد بلند که باروئی نیلگون دارد، استعاره برای آسمان یا سپهر نیلگون - معنی بیت: کره خاک همچون گوی در خم چوگان دادگری وی است و این گنبد بلند آسمان که باروئی نیلگون گرداگرد آن را فرا گرفته است، نیز مستقر اوست ۱۳ - سبک عنان: سبک پوی، صفت ترکیبی، عزم موصوف - معنی بیت: توسن اراده سبک پوی تو زمین را که مرکز ثابت فلک بلند مدار و رفیع است، بحرکت درمی آورد ۱۴ - معنی دو بیت آخر: تا نوشدن فصلها و جانشین شدن سالی بسال دیگر و ماهی بهماه دیگر زاده حرکت آسمان و شیوه گردش فلک است، سرای عظمت وی از بزرگان و ساقیان (نوشگران) سرو قامت گل چهره تهی مباد؛ این دو بیت که شریطه و دعاست باصطلاح موقوف المعانی است و بیکدیگر بستگی دارد.

غزل ۳۶۳

در دم از یارست و درمان نیز هم

دل فدای او شد و جان نیز هم

این که میگویند آن خوشتر ز حسن

یار ما این دارد و آن نیز هم

یاد باد آنکو بقصد خون ما

عهد را بشکست و پیمان نیز هم

دوستان در پرده میگویم سخن

گفته خواهد شد بدستان^۱ نیز هم

چون سر آمد دولت شهبای وصل

بگذرد ایام هجران نیز هم

هر دو عالم یک فروغ روی اوست

گفتمت پیدا و پنهان نیز هم^۲

اعتمادی نیست بر کار جهان

بلکه بر گردون گردان نیز هم

عاشق از قاضی نترسدمی بیار

بلکه ازیرغوی^۳ دیوان نیز هم

محتسب داند که حافظ عاشقست

واصفِ ملکِ سلیمان^۵ نیز هم

وزن غزل ۳۶۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل سدس محذوف)

۱- معنی بیت، این مطلب که مردم اعتقاد دارند که آن یعنی لطیفه‌ای از جمال که در سافته میشود و بوصف در نمی‌آید بهتر از زیبایی ظاهری است محبوب ما این و آن را با هم دارد ۲- داستان: بفتح اول و سکون دوم افسانه - معنی بیت: یاران سخن پوشیده می‌گویم و این کلام در سرودها و افسانه‌ها نیز گفته خواهد شد ۳- معنی بیت: بتو گفتم که هر دو جهان یک پرتو از تجلیات جمال حق است و نسبز هر چه پسیدا و محسوس باشد یا معقول و نامحسوس همه از آن خداست ۴- یرغو: بفتح اول و سکون دوم کلمه مفعولی است بمعنی بازپرسی - معنی بیت: بیدل شیدا از داور شرع بیم ندارد، شراب آماده کن و بده که عاشق را از بازپرسی دیوان جزا باکی نیست ۵- آصف ملک سلیمان: وزیر کشور فارس که ملک سلیمان یا جم است؛ چنانکه گفته شد آصف بفتح صاد نام وزیر حضرت سلیمان بوده است و حافظ این نام را مکرر بر وزیران باتدبیر اقلیم فارس اطلاق میکند.



غزل ۳۶۴

مترانه کهنه در سوزی

ما بیغمانِ مستِ دل از دست داده‌ایم^۱
 همرازِ عشق و همنفسِ جامِ باده‌ایم^۱
 بر ما بسی کمانِ سلامت^۲ کشیده‌اند
 تا کارِ خود زاپرویِ جانان گشاده‌ایم
 ای گل تو دوش داغِ صبحی^۳ کشیده
 ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم
 پیرمغانِ زتوبه^۴ ما گر ملول شد
 گو باده صاف کن که بعذر ایستاده‌ایم^۲
 کار از تو میرود، مددی ای دلیلِ راه
 کسانصاف میدهیم و زراه اوفتاده‌ایم^۵
 چون لاله می‌سبین و قدح در میانِ کار
 این داغ بین که بردلِ خونین شهاده‌ایم^۶

گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست

نقشِ غلطِ مبین که همان لوحِ ساده‌ایم^۷

وزن غزل ۳۶۴: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: ما آسوده خاطران از غم دنیا و سرمستان دل‌داده‌ایم، از محرمان بارگاه عشق و همدم ساغر شرابیم ۲ - کمان ملامت: کمان سرزنتش، تشبیه صریح - با کمان طعنه و سرزنش ما را بسیار آماج خود ساخته‌اند تا آنکه پس از تحمل ملامتها گشایشی در کار ما از دیدار ابروی جانان پدید آمد و فتوحی دست داد ۳ - صبحوحی: بفتح اول نوشیدن شراب بامدادی، اسم مصدر از صبحوح باده بامدادی - معنی بیت: ای گل تو دیشب از نوشیدن باده صبحگاهی داغ ناکامی تحمل کرده‌ای ولی ما آن شقایقیم که از هنگام زادن داغ بردل بوده‌ایم ۴ - معنی بیت: اگر پیر میخانه معرفت از توبهٔ مادل آزرده شد که باده نمی‌نوشیم، بگویی پالوده کن که برای پوزش خواهی از گذشته پابرجا و ثابت قدمیم ۵ - معنی بیت: ای رهبر مرشد یاری فرما که کار بهمت تو پیش میرود و تمشیت می‌یابد، چه ما براسنی معترفیم و بحق می‌گوئیم که گمراه شده‌ایم ۶ - معنی بیت: در کار ما آنگونه که بلاله نگاه می‌کند و آن را جامی سرشار از باده می‌بینی منگر بلکه بداعی که از عشق بر دل خون شده نهاده‌ایم نیک عنایت کن ۷ - معنی بیت: گفتی که ای حافظ، این همه تعلقات گوناگون و تصورات چیست؟ این که تو ما را اسیر رنگ و خیال می‌بینی درست نیست، غلط در بینش نست، چه ما از آرایش و غش برکناریم و لوح ضمیر ما پاک و بی‌نقش است؛ شاید اشاره باین مطلب باشد که هستی یکی پیش نیست ولی مظاهر گوناگون دارد، جامی گوید:

ممكن ز تنگنای عدم نساكشیده رخت	واجب بعرضه گناه عیان نسانهاده گام
در حیرتم که اینهمه نقش بدیع چیست	برلوح صورت آمده مشهود خاص و عام
جامی معاد و مبدأ ما وحدت است و بس	ما در میانه کثرت موهوم وَالسَّلَام

غزل ۳۶۵

عمریست تا براهِ غمت رو نهاده‌ایم

روی وریایِ خلق بیکسو نهاده‌ایم^۲

طاق ورواقِ مدرسه و قال و قبیلِ علم

در راهِ جام و ساقیِ مه رو نهاده‌ایم

هم جان بدان دو نرگسِ جادو^۴ سپرده‌ایمهم دل بدان دو سنبلِ هندو^۵ نهاده‌ایم

عمری گذشت تا بسامید اشارتسی
 چشمی بدان دو گوشهٔ ابرو^۶ نهاده‌ایم
 ما ملکِ عاقبت نسه بلشکر گرفته‌ایم
 ما تختِ سلطنت نسه ببازو نهاده‌ایم^۷
 تا سحرِ چشمِ یار چه بازی کند که باز
 بنیاد بر کرشمهٔ جادو نهاده‌ایم^۸؟
 بی‌زلفِ سرکشش سرسودائی از ملال
 همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم^۹
 در گوشهٔ امید چو نظارگانِ ماه
 چشمِ طلب بر آن خمِ ابرو نهاده‌ایم^{۱۰}
 گفتمی که حافظا دلِ سرگشته‌ات کجاست؟
 در حلقه‌های آن خمِ گیسو نهاده‌ایم

وزن غزل ۳۶۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع اخرب مکفوف مقصور)

۱ - روی و ریا: تظاهر و خودنمایی - روی بمعنی نفاق و دورنگی و با ریا بصورت اتباع آید بمعنی ریا، ریا عطفی تفسیری است (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا)؛ یا آنکه میتوان گفت روی و ریا اسم مرکب است که از ترکیب عطفی ساخته شده، ریا بکسر اول مخفف ریا مصدر باب مفاعله عربی است بمعنی خود را بینیکی بخلق نمودن و خلاف اعتقاد خود را نشان دادن ۲ - معنی بیت: روزگار درازی است که ما پسران عشق تو گمنا نهاده‌ایم و خودنمایی و ظاهر سازی در برابر مردم را ترک گفته‌ایم ۳ - قال وقیل: قال و مقال، گفتگو و نزاع لفظی، اسم مرکب ساخته شده از ترکیب عطفی؛ در عربی قال و قیل و قول مصدر است بمعنی گفتن ۴ - رواق: بکسر اول پیشخانه یا پیشگاه خانه - معنی بیت: محراب و پیشخانهٔ مدرسه و گفتگوی علمی را در راه نوشتن باده معرفت و دیدار شاهد ما هر وی حقیقت از کف نهاده‌ایم ۵ - نرگس جادو: با استعاره مقصود دو چشم افسونگر یار ۵ - دو سنبل هندو: دو شاخهٔ سنبل مشکین با استعاره زلف سیاه یار، هندو مجازاً بمعنی سیاه بکار میرود صفت سنبل نیز نگاه کنید بغزل شماره (۲) ۶ - گوشهٔ ابرو: گوشهٔ کمان ابرو، استعارهٔ مکتبه ۷ - معنی بیت: ما کشور آسودگی و ایمنی را با سیاه مسخر نکرده‌ایم و اورنگ فرمانروائی ما بر دلها بقوت دست نیست، بلکه بازادگی و راجردی در عالم عشق سلطنت یافته‌ایم ۸ - معنی بیت: نمیدانیم که افسون دیدهٔ دوست چه نقشی خواهد زد و با ما چه خواهد کرد، چه ما بار دیگر اساس کسار دل را بر غمزهٔ جادویی وی نهاده‌ایم ۹ - معنی بیت: جدا از گیسوی دراز و بلند وی سر سود از ده و آشفته از عشق را بسبب

دلتنگی بنفشه‌وار بر زانوی غم گذاشته‌ایم ۱۰ - معنی بیت: در کنج خانه امید مانند تماشاگران ماه چشم بر طلوع خم ابروی هلالی بار نهاده‌ایم تا دیده بیدارش روشن شود.

غزل ۳۶۶

ما بدین درنه پیِ حشمت و جاه آمده‌ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم^۱
رهرو منزل عشقیم وز سر حدِ عدم^۲
تا باقلیم وجود^۳ این همه راه آمده‌ایم
سبزه خط^۴ تو دیدیم وزبستان بهشت
بطلب کاری این مهر گیاه^۵ آمده‌ایم
با چنین گنج که شد خازنِ او روح امین
لنگرِ حلم^۶ تو ای کشتی توفیق کجاست
آبِ رو می‌رود، ای ابرِ خطاپوش ببار
که بدیوانِ عمل نامه سیاه آمده‌ایم^۸
حافظ این خرقة پشمینه بنیداز که ما
از پیِ قافله با آتش آه آمده‌ایم^۹

وزن غزل ۳۶۶: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: ما بدین درگاه برای کسب شأن و شکوه و بزرگی و منزلت روی نیاورده‌ایم بلکه از آسیب رویدادهای ناگوار جهان باین آستان پناه آورده‌ایم ۲ - سرحد عدم: مرز نیستی، استعاره مکنیه ۳ - اقلیم وجود: جهان هستی، تشبیه صریح - اقلیم: یکسر اول و سکون دوم و کسر سوم هفت یک بهره ربع سکون کره زمین باعتبار قدامت - معنی بیت: ما سالک طریق محبتیم و از مرز نیستی و عدم تا جهان هستی و وجود راه پیموده‌ایم تا در این عالم بار امانت الهی یا تکلیف و عشق را بدوش کشیم و بس منزل مقصود برسازیم ۴ - سبزه خط: تشبیه صریح ۵ - مهر گیاه: گیاهی باشد شبیه بادعی (برهان قاطع) - معنی بیت: سبزه عذار ترا ای محبوب دیدیم و دل باختیم و از سراستان مینو بجستن این گیاه محبت بجهان خاکی روی

آوردیم؛ بکنایه مقصود آنست که فرود آمدن حضرت آدم از بهشت باین خاکدان برای مبتلا شدن بدام عشق و دست یافتن بگنج محبت بود ۶ - شاه: باستعاره مقصود فرمانروای مطلق ملک وجود - معنی بیت: با داشتن گنج عشق که گنجور آن جبرئیل روح امین است، دست توسل و نیاز بدرگاه فرمانروای جهان هستی برداشته ایم ۷ - لنگر حلم: تشبیه صریح و همچنین است کشتی توفیق و بحر کرم - معنی بیت: ای کشتی توفیق حق در دریای بخشایش الهی لنگر انداز و ما غرقگان گرداب نفس را نجات بخش ۸ - معنی بیت: ای ابرکرم که خطاها و کارهای ناصواب ما گناهکاران از دیده پنهان میداری، آب رحمتی فروبار، چه در دیوان الهی با نامه سیاه که نشان گنهکاریست، حاضر شده ایم ۹ - معنی بیت: ای حافظ این دلق پشمین تن را رها کن که ما پیروکاروان عشقیم و آهی آشناک داریم که خر قهسوز است پس زودتر خر قه تن را ترک کن و جان مجرد شو.

غزل ۳۶۷

فتویٰ پیرمغان دارم و قولیست قدیم

که حرامست می آنجا که نه یارست نسدیم

چاک خواهم زدن این دلقِ ریائی چکنم؟

روح را صحبتِ ناجنس عذابیست الیم^۲

تا مگر جرعه فشاند لبِ جانان بزمِ رسی

سالها شد که منم بر در میخانه مقیم

مگرش خدمتِ دیرین من از باد برفت

ای نسیمِ سحری یاد دهش^۳ عهدِ قدیم

بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری

سر بر آرد ز گلم رقص کنان عظمِ رمیم^۴

دلبر از ما ما بصد امید ستد اول دل

ظاهراً^۵ عهد فرامش نکند خلقِ کریم

غنچه گو تنگ دل از کار فرو بسته مسباش

کزدم صبح مدد یابی وانفاس^۶ نسیم

فکر بهبود خود ابدل زدری دیگر کن

دردِ عاشق نشود به بمداوایِ حکیم^۷

گوهر معرفت آموز^۸ که با خود بگری

که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم

دام سختست مگر یار شود لطف خدا

ورنه آدم نبرد صرفه زشیطان رجیم^۹

حافظ ارسیم وزرت نیست چه شد شاکر باش

چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم^{۱۰}

وزن غزل ۴۶۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بهر رمل مثنی مغبون مقصور)

۱ - فتوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر رای فقیه یا حکم شرع؛ در اینجا بضرورت

حفظ وزن شعر الف مقصوره بیاه بدل میشود - معنی بیت: از پیر میگذره حکم و اجازه دارم و این رای دیرینه

اوست که باده نوشی نارواست آنجا که محبوب همدم و هم بیاله نباشند ۲ - الیم: بفتح اول دردناک - معنی

بیت: خرقه ریا را پاره پاره خواهم کرد و جز این مرا چاره ای نیست، چه مصاحبت روح پاک عاشق با ریاکاری

و فریب که با آن مناسبت و سازگاری ندارد شکنجه ای دردناک است ۳ - یاددهش: بیادوی آور ۴ - عظم

رمیم: استخوان پوسیده، عظم بفتح اول و سکون دوم و رمیم بفتح اول و کسر دوم خوانده میشود - معنی بیت:

پس از یکصد سال اگر برگور من قدم رنجه فرمائی، استخوان پوسیده من با وجد و نشاط پای کویان و دست

افشان از بستر خاک سر بر میگیرد ۵ - ظاهرأ: آشکارست، قید و صف و روش - معنی بیت: دلستان با صد

نوید که برای وصال میداد، دل ما را برد، آشکارست که خوی کریمانه و آزادمنشی یار اقتضا میکند که پیمان

خود را از یاد نبرد ۶ - انفاس: بفتح اول و سکون دوم جمع نفس بمعنی دم - معنی بیت: بغنچه بگو که از

فرو بستگی کار آزرده خاطر مشو که از نفس بامداد بتو مدد میرسد و دم نسیم بهاری ترا شکفته خواهد ساخت،

در غزل دیگر خواجه فرماید:

چو غنچه گرچه فرو بستگیست کار جهان تو همچو باد بهاری گره گشامیباش

۷ - مداوای حکیم: دوا و درمان کردن پزشکی دانا - مداوا: بضم اول مخفف مداواة مصدر باب مفاعله

است، از مصادر باب مفاعله در سیاق فارسی گاه تالی آخر حذف میشود مانند مداوا بجای مداواة و محابا بجای

محاباة ۸ - آموز: در صفحه ۲۲۳ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد اندوز بجای آموز آمده است

که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: مروارید عرفان و کشف حقیقت را اندوخته ساز تا با خود بجهان دیگر

توانی برد ولی زر و سیم از تو باز میماند و چون بعد نصاب رسد، زکات آن را بحکم شرع باید پرداخت ۹ -

رجیم: بفتح اول رانده شده از درگاه حق، صفت شیطان - معنی بیت: بند ابلیس استوار و گسست ناپذیرست،

جز آنکه عنایت الهی مدد کار شود و اگر لطف نهانی خداوند یاری نکند، آدم پدر بشر هم بر شیطان رانده از

درگاه حق چیره نتواند شد و بوسوسه نفس گرفتار خواهد گشت ۱۰ - سلیم: بفتح اول درست و سالم -

معنی بیت: ای حافظ، اگر مالدار نباشی، باکی نیست. سپاسگزار یزدان باش که سرمایه سخن شیرین و لطیف و قریحه درست و مستقیم داری.

غزل ۳۶۸

خیز تا از در میخانه گشادی^۱ طلبیم
ببره دوست نشینیم و مرادی طلبیم
زادِ راهِ حرمِ وصل نداریم مگر^۲
بگدائی ز در میکرده زادی طلبیم
اشکِ آلوده ما گرچه روانست ولی
برسالت^۳ سوی او پاک نهادی طلبیم
لذتِ داغِ غمت بر دل ما باد حرام
اگر از جورِ غمِ عشقِ تو دادی طلبیم^۴
نقطه خالِ تو بر لوحِ بصر^۵ نتوان زد
مگر از مردمک دیده مدادی طلبیم
عشوه از لب شیرین تو دل خواست بجان
بشکر خنده لب گفت مزادی^۶ طلبیم
تا بود نسخه عطری دل سودا زده را
از خطِ غالیه سای تو سوادی^۷ طلبیم
چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد
ما بامیدِ غمت خاطرِ شادی طلبیم^۸
بر درِ مدرسه تا چند نشینی حافظ
خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم^۹

وزن غزل ۳۶۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن (بحر رمل مثنی مخبون مقصور)

۱ - گشاد: بضم اول گشایش و انبساط خاطر و فتوح و فرج - معنی بیت: برخیز و بیا تا از آستان

میکده دعای فرج و گشایشی بجوئیم، خاکسار راه یار شویم و حاجتی از دوست طلب کنیم ۲ - مگر: همانا، در اینجا قید تأکید است - معنی بیت: همانا توشه راه برای رسیدن بهریم وصال ما را نیست، با خواهندگی و در یوزگی از آستان میخانه محبت زاد معرفتی بکف آریم ۳ - رسالت: بکسر اول پیام بردن - معنی بیت: سرشک ما که آغشته ریاست بر رخسار ما میدود، اما آن شایستگی را ندارد که از سوی ما بنزد محبوب رود، باید برای این رسالت و پیام رسانی قاصدی پاک سرشت جز اشک بجوئیم ۴ - معنی بیت: اگر از ستم عشق تو دادخواهی کنیم، خوشی سوز غم تو بردل ما حرام و ناروا باد، سعدی گوید:

زخم شمنیر غمت را نهنم مرهم کس طشت زرینم و پیوند نگیرم بسریش

۵ - لوح بصر: صفحه دیده، تشبیه صریح - معنی بیت: بر صفحه چشم نقطه مشکین خال ترا نقش توان زد، جز آنکه از مردم دیده مداد یا سیاهی طلب کنیم؛ مقصود آنکه مرکب شایسته این صورتگری تنها مردمک دیده ماست ۶ - مزاد: بفتح اول زیاد کردن قیمت چیزی، افزون کردگی قیمت چیزی مصدر میمی - دل بیهای جان از لب نوشین تو اشاره ای خواست لب با تبسم شیرین پاسخ داد که باید قدری بر بها بیفزائی چه جان بنتهائی کفایت نکند ۷ - سواد: بفتح اول در سیاق فارسی بمعنی نسخه و رونوشت نیز بکار میرود - معنی بیت: تا آنگاه که در امراض سودائی و جنون برای درمان بیمار عطر تجویز میشود، ما نیز از سبزه عذار تو که مشک افشانست، نسخه و رونوشتی میجوئیم، از این بیت استنباط میشود که با اعتقاد پزشکان قدیم عطر در معالجه بیماران سوداوی مؤثر بوده است ۸ - معنی بیت: چون عشق تو جز دردلی که فارغ از اندیشه دنیا باشد، نمی گنجد، ما نیز بآرزوی یافتن این گنج غم دلی شاد و وارسته از قید تعلق میجوئیم ۹ - معنی بیت: ای حافظ، بیش از این بر در مدرسه که جای قبل و قال است درنگ مکن که ترا بمطلوب نمیرساند، برخیز و شتاب کن تا از آستان میخانه معرفت فتوحی بجوئیم و شادی دل بیابیم.

غزل ۳۶۹

ما زیاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم^۱
تا درخت دوستی بسر کی دهد؟
حالیاً رفتیم و نخمی کاشتیم
گفت و گو آیین درویشی نبود
ورنه با تو ماجراها^۲ داشتیم
شیوه چشمت فریب جنگ داشت
ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم^۳

گلبنِ حسنت^۵ نه خود شد دلفروز
 ما دمِ همتِ برو بگماشتیم
 نکتها رفت^۶ و شکایت کس نکرد
 جانبِ حرمتِ فرو نگذاشتیم
 گفت خود دادی بما دل حافظا
 ما محصل^۷ بر کسی نگماشتیم

وزن غزل ۳۶۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بهر رمل مدس مقصور)

۱ - معنی بیت: ما را از دوستان انتظار مدد بود، آن تصور و پندار نیکی که ما از یاری یاران داشتیم، همانا درست نبود ۲ - حالیا: حالی، اکنون، قید زمان، مأخوذ از حالیا عربی یا تشدید بباء و تنوین - معنی بیت: نمیدانم که نهال محبت چه زمان بارور خواهد شد، اکنون بامیدی گام پیش نهادیم و نسیم دوستی افشانندیم ۳ - ماجراها: جمع ماجرا بمعنی داوری و گفتگو و عرض حال و دعوی، نیز نگاه کنید به غزل ۱۷ شماره (۷) و غزل ۲۷۵ شماره (۷) - معنی بیت: جدال و قیل و قال از شیوه درویشی و وارستگی دورست و اگر چنین نبود با تو عرض حالها و داوریها داشتیم ۴ - معنی بیت: ناز و کرشمه دیده تو در نهان با ما بجنگ بود، ما باشتباه افتادیم و این شیوه را آشتی و مصالحه پنداشتیم ۵ - گلبن حسن: نهال زیبایی، تشبیه صریح - معنی بیت: نهال زیبایی تو بخود چنین زیبا و دلنواز نبود، بلکه نفس همت و دعای ما نگهبان و حافظ او شد تا بدینگونه دلفروز گشت ۶ - نکته: بضم اول در اینجا مراد سخن سر بسته و خرده و اعتراض - معنی بیت: سخنان سر بسته و خرده ها و اعتراضها پیش آمد ولی ما زبان شکایت نگنمودیم و احترام را رعایت کردیم و جانب ادب را نگاه داشتیم ۷ - محصل: حاصل کننده، اسم فاعل از تحصیل مصدر باب تفعیل از مجرد حصول، در اصطلاح دیوانی بمعنی مأموری که خراج (مالیات) یا طلبها را مطالبه کند و بستاند - معنی بیت: یار پاسخ داد که ای حافظ، تو خود دل بما سپردی و گر نه ما برای دلستانی پیش تو مأمور و گماشته ای نفرستادیم.

غزل ۳۷۰

صلاح از ما چه میجوئی که مستان را اصلاً گفتیم؟

بدو در نرگسِ مستت سلامت را دعا گفتیم

در میخانه ام بگشا که هیچ از خانقه نگشود

گرت باور بود ورنه، سخن این بود و ما گفتیم^۲

من از چشم تو ای ساقی خراب افتاده‌ام لیکن
 بلائی کز حیب آید، هزارش مرحباً^۲ گفتیم
 اگر بر من نبخشائی، پشیمانی خوری آخر
 بخاطر دار این معنی که در خدمت کجا گفتیم^۵
 قدت گفتم که شمشادست، بس خجلت بسبار آورد
 که این نسبت چرا کردیم و این بهتان^۶ چرا گفتیم
 جگر چون نافه‌ام خون گشت، کم زینم^۷ نمی‌باید
 جزای آنکه با زلفت سخن از چین خطا گفتیم^۸
 تو آتش گشتی، ای حافظ، ولی با یار در گرفت
 ز بد عهدی گل گوئی حکایت با صبا گفتیم^۹

وزن غزل ۳۷۰: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مشمن سالم مسبغ ضرب)

۱ - چه میجوی: استفهام مجازاً مفید نهی یعنی مجو^۲ - صلا: بفتح اول آواز دادن برای طعام خوراندن یا چیزی دادن بکسی (نقل از لغت‌نامه) - معنی بیت: پارسائی و زهد از ما مجوی که میگساران را بهاده نوشی خواندیم و در نوبت فریائی نرگس چشم مست تو با عاقبت بدرو کردیم و از سلامت و ایمنی چشم پوشیدیم ۳ - معنی بیت: در میکرده رندان پاکباز را بروی من باز کن که از خانقاه صوفی و دکان تصوف فتوحی دست نداد و مشکلی حل نشد، چه باور کنی و چه منکر شوی مطلب همین بود که گفته آمد ۴ - مرحباً: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم در سیاق فارسی بمعنی خوش آمدی و خبرمقدم و آفرین، از اصوات با شبه جمله است، مأخوذ از مرحب عربی بمعنی گشادی و فراخی و الف علامت نصب است چون در ترکیب مفعول مطلق بوده است - معنی بیت: ساقیا من از دیدار دیده تو مست شدم و بنای خودپرستی را ویران کردم، آزمون دشواری که از سوی دوست باشد و بلائی که یار بر ما پسندد بآن خوشآمد میگوئیم؛ در اینجا فعل گفتیم بجای میگوئیم بکار رفته است و باصطلاح مستقبل محقق الوقوع بصیغه ماضی بیان شده است ۵ - معنی بیت: اگر برین دلسوخته رحمی نیاوری، سرانجام بندامت دچار میشوی، این نکته را فراموش مکن که در حضور تو کسی و کجا بر زبان آوردیم ۶ - بهتان: بضم اول و سکون دوم دروغ بر بافتن - معنی بیت: قسامت ترا شمشاد خواندم و این سخن مایه بسیار شرمندگی شد که از چه چنین نسبتی ناروا روا داشتیم و دروغی بر بافتیم ۷ - کم زینم: کمتر از این مرا ۸ - معنی بیت: جگرم مانند نافه آهو خون شد و بکمتر از این کیفر مستحق نیستم (این کمترین مجازات من بود)، بعلت آنکه سخن از چین و نافه آهو آن چین در برابر گیسوی چین بر چین تو گفتن خطا و ناروا بود؛ در اینجا بایهام از چین معنی بعید آن کشور چین اراده شده است و با آوردن خطا با چین صنعت مراعات نظیر بذهن متبادر میشود ۹ - معنی بیت: حافظا سخنت از عشق مانند آتش سوزنده گشت،

ولی در دل یار کارگر نیفتاد و اثری نبخشید، پنداری از پیمان شکنی و سست مهری گل بیاد صبا شکایت بردیم که سودی نداشت.

غزل ۳۷۱

ما درسِ سحر در ره میخانه نهادیم
 محصولِ دعا در ره جانانه نهادیم^۱
 در خرمن صد زاهدِ عاقل زند آتش
 این داغ که ما بر دل دیوانه نهادیم^۲
 سلطانِ ازل گنجِ غمِ عشق بسما داد
 تا روی درین منزل ویرانه نهادیم^۳
 در دل ندهم ره پس از این مهر بتان را
 مهر لب او بر در این خانه نهادیم^۴
 در خرقة ازین بیش منافق نتوان بود
 بنیاد ازین شیوة رندانه نهادیم^۵
 چون میرود این کشتی سرگشته^۶ که آخر
 جان در سر آن گوهر یکدانه نهادیم
 الْعِنةُ لِلَّهِ که چو مابی دل و دین بود
 آن را که لقب عاقل و فرزانه نهادیم^۷
 قانع بخیالی ز تو بودیم چو حافظ
 یا رب چه گدا همت و بیگانه نهادیم^۸

وزن غزل ۳۷۱: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج شمن اخرب مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: ما تدریس و علم آموزی سحر گاهی را در راه وصول بمیکده عرفان رها کردیم و حاصل ورد و ذکر را که نتیجه عبادت چندین ساله ما بود، در کار عشق جانان از دست دادیم ۲ - معنی بیت: داغ عشقی که ما بر دل آشفته زدیم، در خرمن زهد صد پارسای خردمند آتش برمی افروزد و آن را میسوزاند ۳ - معنی بیت: آنگاه که بویران سرای خاک از عالم پاک آمدیم، خداوند فرمانفرمای ازل و ابد گنج غم عشق را

بما بخشید ۴ - معنی بیت: ازین پس عشق زیبایان را در خانه دل من راه نیست، چه بر در این سرای نقش و نشان لب یار را نگاشتیم و بنام و نشان وی مهر کردیم ۵ - ازین شیوه رندانه: برین راه و رسم رندان پاکباز؛ از حرف اضافه در اینجا بمعنی بر بکار رفته است - معنی بیت: در دلق پشمینه صوفیگری بیش ازین نباید دورویی نمود، ما اساس کار را بر راه و رسم رندان پاکباز استوار کردیم که دیگر منافق نبائیم ۶ - ایسن کشتی سرگشته: باستعاره مقصود کشتی حیات است و مراد از گوهر یکدانه باستعاره در یکتای مقصود - معنی بیت: کشتی زندگی (حیات) چگونه بسرگشتگی و حیرت بر دریای وجود پیش میرود که ما بفرجام جان گرامی را در راه یافتن گوهر یگانه مراد باختیم و بمقصود نرسیدیم؟ ۷ - معنی بیت: کسی را که خردمند و فیلسوف میخواندیم، سپاس خدای را که چون نیک بدیدیم، او هم مانند ما دل و دین یافته بود ۸ - معنی بیت: ما حافظ وار بخیال عشق تو خوشیم، پروردگارا چه کوتاه هست و ناآشنا با معرفتیم که خواستار وصال که کمال مطلوب عاشقان است نشدیم.

غزل ۳۷۲

بگذار تا زشارع^۱ میخانه بگذریم

کز بهر جرعه همه محتاج ایسن دریم^۲

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق

شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم^۳

جائی که تخت و مسند جسم میروود بسجاد

گر غم خوریم، خوش نبود به که می خوریم^۴

تا بو که دست در کسر او توان زدن

در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم^۵

واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما

با خاک کوی دوست بفردوس ننگریم^۶

چون صوفیان بحالت و رقصند مقتدا^۷

ما نیز هم بشعبده دستی برآوریم

از جرعه تو خاک زمین در و لعل یافت

بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم^۸

حافظ چوره بکنگره^۱ کاخ وصل نیست

با خاکِ آستانهٔ این در پسر بریم

وزن غزل ۳۷۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

۱ - شارع؛ بکسر سوم راه راست گشاده، خیابان ۲ - معنی بیت: بما رخصت (اجازه) بده تا قدم در راه راست و گشادهٔ میکدهٔ عشق بنهیم، چه همه برای نوشیدن یک آشام (جرعه) از بادهٔ معرفت نیازمند این آستانیم، عبرت نائینی گوید:

ما خمار آلودگان محتاج یک پیمانہ ایم

بهر یک پیمانہ می عمریست در میخانه ایم
 ۳ - معنی بیت: چون در روز الست که خداوند بر پرستش عاشقانهٔ خود از آفریدگان پیمان میگرفت، ما قلندروار بدعوی محبت کمر بستیم، لازمهٔ پیمان دوستی آنست که بجز طریق عشق براهی نپوشیم، نیز نگاه کنید بغزل ۲۴ شماره (۱) ۴ - معنی بیت: در گذرگاه دنیای فانی که تخت و کرسی جسم یا سلیمان پیامبر هم دستخوش نابودی میشود، اگر غصهٔ خوریم پسندیده نیست، بهتر آنست که باده نوشیم و غم نخوریم ۵ - بو که: مخفف بود که بمعنی باشد که، شبه جمله، قید تمنی بمعنی کاش، نیز نگاه کنید بغزل ۱۲ شماره (۸) ۶ - احمر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم سرخ، صفت یاقوت - معنی بیت: تا باشد که روزی دست ما بکمر بند یار برسد، مانند یاقوت سرخ غرقه در خون دل شده ایم و رنج میکنیم ۷ - معنی بیت: ای نصیحتگو بما آشفته سران دل از دست داده اندرز مده که ما با داشتن غبار کوی دوست ببهشت نسیم هم التفاتی نسیمیکنیم ۸ - مقتدا: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم پیشوا و قدوه، اسم مفعول از اقتداء - معنی بیت: اکنون که مردم در وجد و سماع صوفیان را پیشوائی خود برگزیده اند، ما هم مانند این ریاکاران صوفی نما بنیرنگ دستی بسماع از آستین بیرون میآوریم و بازار خود را گرم میکنیم ۹ - معنی بیت: از جرعهٔ جام تو خاک لعل فسام و مرواریدگون گشت (دانه‌های لعل و مرواریدگونی بدست آورد)، درمانده و محروم مائیم که پیش تو بقدر خاک راه هم ارزش نداریم ۱۰ - کنگره: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم، بلندبهای هر چیز را گویند عموماً و آنچه بر سر دیوار حصار و قلعه و دیوارهای دیگر سازند خصوصاً و آن را عربان شرفه خوانند (نقل از برهان قاطع) - معنی بیت: ای حافظ، چون راه بیالای قصر وصال بسته است، ناگزیر ما با غبار این درگاه میسازیم و بدان دل خوش کرده ایم.

غزل ۳۷۳

خیز تا خرقة صوفی بخرابات بریم

شطح^۱ و طامات^۲ ببازار خرافات بریمسوی رندان قلندر بره آورد^۳ سفردلق بسطامی^۴ و سجادهٔ طامات بریم

تا همه خلوتیان جامِ صبحی گیرند
 چنگِ صبحی^۵ بدرِ پیرِ مناجاتِ بریم
 با تو آن عهد که در وادیِ ایمن^۶ بستیم
 همچو موسی آرنی گوی^۷ بمیقات^۸ بریم
 کوسِ ناموس^۹ تو بر کنگره^{۱۰} عرشِ زنیم
 علمِ عشقِ تو بر بامِ سمواتِ بریم
 خاکِ کویِ تو بصرایِ قیامتِ فردا
 همه بر فرقِ سر از بهرِ مباحات^{۱۱} بریم
 ورنه در ره ما خیارِ ملامت^{۱۲} زاهد
 از گلستانش بزند انِ مکافاتِ بریم
 شرممان باد زِ شمینۀ آلودۀ خویش
 مگر بدین فضل و هنر نامِ کراماتِ بریم^{۱۳}
 قدرِ وقتِ ارثناسد دل و کباری نکند^{۱۴}
 فتنه می بارد ازین سقفِ مقرنس^{۱۵} برخیز
 تا بمیخانه پناه از همه آفاتِ بریم
 در بیابانِ فنا^{۱۶} گم شدنِ آخر تا کی؟
 ره پیرسیم مگر پی بهمهات^{۱۷} بریم
 حافظ آبِ رخِ خود بر درِ هر سقله^{۱۸} مریز
 حاجت آن به که بر قاضیِ حاجاتِ بریم

وزن غزل ۳۷۲: فاعلاتن فملاتن فملاتن فملات (بهر رمل مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - شطح: بفتح اول و سکون دوم کلمه ایست که بوی خودپسندی دهد... سخنانی که در حال شدت
 وجد ادا شود مانند انا الحق گفتن منصور حلاج، نیز نگاه کنید بغزل ۲۷۵ شماره (۳) ۲ - طامات: لاف و
 گزاف صوفیانه و ادعای کشف (کرامت) نیز نگاه کنید بغزل ۲۷۵ شماره (۲) - معنی بیت: برخیز و بیا تا دلق
 پشمینه پوش را بمیکده معرفت بریم و بآب می پاک بشوئیم و سخنان خلاف شرع و لاف و گزاف صوفیانه را

ببازار یاوه گوئی و خرافه پرستی بفرستیم ۳ - ره آورد: راه آورد، ارمغان یا هر چیز که کسی از جایی بیاید و برای کسی بیاورد، صفت جانشین موصوف ۴ - دلق بسطامی: خرقة منسوب بیایزید بسطامی عارف نامی؛ در صفحه ۲۴۳ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در دو نسخه دلق شطاحی بجای دلق بسطامی آمده که شاید بر متن ترجیح داشته باشد؛ شطاحی بفتح اول و تشدید دوم ادعا کردن و سخنان خودپسندانه خلاف ظاهر شرع گفتن در حال شدت و جد، نیز نگاه کنید بغزل ۲۷۵ شماره (۳) - معنی بیت: خرقة خودپسندی و ادعا و جانماز کشف و کرامت را که این صوفیان دست مایه فریب خلق خدا کرده اند، پس از سیر و سیاحتی که در خانقاهها کردیم بعنوان ارمغان سفر برای وارستگان مجرد بیاوریم. ۵ - صبحی: در صبح، بامدادان، قید زمان، مرکب از صبح + ی پسوند توفیت، نظیر سحرگاهی بمعنی در سحرگاه در این عبارت گلستان: شنیدم که سحرگاهی (در سحرگاه) با تنی چند خاصان ببالین قاضی فراز آمد، نگاه کنید بصفحه ۴۰۰ گلستان بکوشش نگارنده - معنی بیت: تا خلوت نشینان همه ساغری از باده صبحگاهی بنوشند بامدادان با چنگ بدر خانه پیر میرویم که همواره در کار ذکر و دعا و راز گفتن با خداست ۶ - وادی ایمن: بیابانی که در آن ندای حق بموسی علیه السلام رسید، نگاه کنید بغزل ۱۹ شماره (۲) ۷ - ارنی گوی: بفتح اول و کسر دوم و سوم صفت مرکب فاعلی (صفت حالیه)، در حالی که میگوئیم خود را بمن بنما و نشان بده؛ ارنی مرکب است از سه جزء فعل امر از ارائه + ن و قایه + ی ضمیر متکلم مفعولی، این جمله مقتبس است از آیه ۱۴۳ سوره اعراف (۷) وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ؛ اشارت دارد بآمدن حضرت موسی با هفتاد تن از بزرگان قوم بمیقات (وعده گاه) و سخن گفتن خدا با موسی و آنگاه درخواست موسی باصرار قوم که پروردگارا خود را بمن بنما تا ترا دیدار کنم و پاسخ خداوند که ای موسی سرا بسچشم سر هرگز نخواهی دید (لَنْ تُرَانِي) ۸ - میقات: بکسر اول و سکون دوم و وعده گاه، وقت کار و جای آن، اسم زمان و مکان - معنی بیت: بییمان مجتبی که ای محبوب با تو در وادی ایمن عشق استوار کردیم مانند موسی ارنی گویان در وعده گاه وفا کنیم و خواهان دیدار شویم ۹ - کوس ناموس: طبل شکوه و عظمت، تشبیه صریح - معنی بیت: طبل شکوه و آوازه جلال ترا بر بلندبهای تختگاه آسمان بنوا در آریم و درفش محبت ترا بر بام آسمانها برافزاریم ۱۰ - مباحات: بضم اول فخر کردن و بالبدن - معنی بیت: فردا ما همه غبار کوی عشق ترا بر تارک سر برای کسب فخر در دشت رستاخیز با خود میبریم ۱۱ - خار سلامت: تشبیه صریح و همچنین است زندان مکافات - معنی بیت: اگر پارسا خار سرزنش در راه ما افکند وی را از گلزار گیتی بچسبگاه کیفر میرانیم ۱۲ - معنی بیت: اگر این مقدار دانش و کمال را کرامت اولیاء و کار خارق عادت نام دهیم، جای آنست که از خرقة آلوده دامن خود شرم کنیم و از این ادعا چشم پوشیم ۱۳ - کاری نکند: خدمتی شایسته انجام ندهد ۱۴ - مقرنس: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم بر هیأت نردبان ساخته، مجازاً یعنی آراسته و بلند، صفت سقف - معنی بیت: بلا از بام سپهر بسیار نقش آراسته فرود میآید، بشتاب و بیات از شر این آسیبها پناهگاهی در میکده معرف بجوئیم ۱۵ - بیابان فنا: در نسخه بدل هوا بجای فنا آمده که بر متن ترجیح دارد نگاه کنید بصفحه ۲۸۵ دیوان حافظ تصحیح قزوینی ۱۶ - مسهمات: بضم اول و کسر دوم و تشدید سوم کارهای مهم جمع مهمه، صفت جانشین موصوف - معنی بیت: در وادی هواهای نفسانی تا چه زمان سرگشته و

گمراه توان بود، بکوشیم و نشان راه را بیرسیم، تا از کارهای مهم که همان عشق و معرفت حق است آگهی یابیم ۱۷ - سفله: بکسر اول و سکون دوم فرومایه - معنی بیت: ای حافظ آبروی خود را در نزد هر فرومایه مبر، شایسته آنست که نیاز خود را بر خداوند که برآورنده نیازهاست عرضه کنیم.

غزل ۳۷۴

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
 فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم^۱
 اگر غم لشکر انگیزد که خونِ عاشقان ریزد
 من و ساقی بهم تازیم^۲ و بنیادش بر اندازیم
 شرابِ ارغوانی^۳ را گلاب اندر قدح ریزیم
 نسیم^۴ عطر گردانرا شکر در مجمر^۴ اندازیم
 چو درد دستت رودی خوش^۵ بزن مطرب سرودی خوش
 که دست افشان غزل خوانیم و پا کوبان سر اندازیم
 صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب^۶ انداز
 بود کان شاه خوبانرا نظر بر منظر اندازیم
 یکی از عقل می لافد یکی طامات می یافد
 بیا کاین داوریهها را به پیش داور اندازیم^۷
 بهشتِ عدن اگر خواهی بیا با ما بمیخانه
 که از پای خمت روزی^۸ بحوضِ کوثر اندازیم
 سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز
 بیا حافظ که تا خود را بملکی دیگر اندازیم^۹

وزن غزل ۳۷۴: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هزج مثنی سالم مسبق ضرب)

۱ - معنی بیت: بیا تا گل ریزان کنیم و جشنی بیارائیم و باده در جام بریزیم، سقف سپهر را که بنیادش کج است، بدریم و شالده نوری پی افکنیم ۲ - تازیم: حمله آوریم - معنی بیت: اگر غم روزگار لشکر بکشد تا بیدلان را بکشد، من و ساقی با هم بر سپاه غم حمله آوریم و اساسش را وازگون کنیم ۳ - را: در اینجا حرف

اضافه است نشان مضاف‌الیه، شراب ارغوانی را... اندر قدح یعنی اندر قدح شراب ارغوانی ۴ - مجمر: یکسر اول و سکون دوم و فتح سوم عود سوز یا آتشدان - معنی بیت: در جام باده سرخ برای خوشبو شدن گلاب می‌افزاییم و در مجمر نسیم که عطر گوئی می‌پراگند، شکر می‌افشانیم تا بویاتر شود و رایحه‌اش بیشتر فضای بزم را فرا گیرد؛ نگارنده پیاد دارد که در کرمان سالها پیش برای خوشبو کردن هوا گاه باره قندی در آتش منقل می‌انداختند ۵ - رودی خوش؛ موصوف و صفت، رودسازی زهی بوده است - معنی بیت: ای رامشگر، چون رودی خوش نوا آماده است، سرودی دلپذیر بخوان و بنواز تا ما ترانه عاشقانه‌ای با رقص برائیم و در حال پای‌کوبی سر نثار قدم پار کنیم ۶ - عالی جناب: آستان والا، صفت و موصوف - معنی بیت: ای نسیم صبا، غبار پیکر ما را بآن آستان والا برسان تا باشد که چشم ما بر دیدار آن سرور زیسپایان افتد ۷ - معنی بیت: کسی از خرد خویش ستایش میکند، دیگری از ادعای کشف و کرامات خود پراکنده گوئی میکند، برخیز تا این دعوها را در نزد قاضی عادل جهان هستی طرح کنیم ۸ - روزی: در صفحه ۲۲۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند در چند نسخه «یکسر» بجای «روزی» آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: اگر بهشت جاویدان را خواهانی، همراه ما بمیکده عشق روی آور تا از کنار خمخانه معرفت ترا یکباره بعوض کوثر، جویدار گوارای بهشت برسانیم ۹ - معنی بیت: در سخن شناسی و نغز سرانی در شهر شیراز کوششی نمیکنند و قدر هنرمند را نمی‌شناسند، ای حافظ، بشتاب تا رخت بکشور دیگر کشیم.



مرکز تحقیقات و اسناد ملی
غزل ۳۷۵

صوفی بیا که خرقة سالوس^۱ برکشیم
وین نقشِ زرق را خطِ بطلان برکشیم
نذر و فتوح^۲ صومه در وجه می‌نهیم
دلِق ریا بسآبِ خرابات برکشیم
فردا اگر نه روضه رضوان بمادهند
غلمان^۳ زروضه حور زجنت بدر کشیم
بیرون جهیم سرخوش و از بزمِ صوفیان
غارت کنیم باده و شاهد برکشیم^۴
عشرت کنیم ورنه بحسرت کشندمان
روزی که رختِ جان بسجھانی دگر کشیم^۵

سرِ خدا که در تستقِ غیب^۶ منزویست

مستانه‌اش نقاب زرخسار برکشیم

کو جلوه زابروی او تا چو ماهِ نو

گوی سپهر در خمِ چوگانِ زر کشیم^۷

حافظ نه حدِ ماست چنین لافها زدن

پای از گلیمِ خویش چرا بیشتر کشیم^۸

وزن غزل ۳۷۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

۱ - خرقة سالوس: دلق ریا، تشبیه صریح، نیز نگاه کنید بغزل ۲ شماره (۲) - معنی بیت: ای صوفی

شتاب کن تا دلق ریا را از تن برکتیم و بر این نشان نیرنگ و فریب و ظاهر سازی خط ناپودی بکشیم و آن را

محو کنیم ۲ - فتوح: بضم اول در اصطلاح صوفیه مال و نعمتی که درویش یا پیر را بر ایگان چون نذر و مانند

آن آرند (نقل از لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: نذر و نیازی که در عبادتگاه فراهم شده است، در راه می صرف

کنیم و خرقة ریائی را بآب باده تطهیر کنیم و پاک سازیم ۳ - غلمان: بکسر اول و سکون دوم جمع غلام،

خدمتگاران بهشتی بصورت پسران ساده روی - معنی بیت: اگر فردای قیامت باغ رضوان یا بهشت را بما

نبخشند، رضوان، دربان بهشت را از باغ مینو و خدمتگاران ساده روی بهشتی را از بهشت بیرون میرانیم ۴

- معنی بیت: سرمست بیرون میدویم و از عشرتکده صوفیان شراب بتاراج میگیریم و شاهد زیبای بزم را در

آغوش میگیریم ۵ - معنی بیت: خوش بگذرانیم و اگر عشرت نکنیم، رویدادهای ناگوار جهان ما را با اندوه

و تأسف در آن روز که باید سامان و اسباب سفر جان را بآن جهان فراهم کنیم، خواهند کشت ۶ - تستق غیب:

بضم اول و دوم پرده غیب، تشبیه صریح - معنی بیت: شاهد راز الهی را که در پرده غیب نهانست، در شور

مستی روی بند از چهره اش برمیگیریم، خواجه در غزل دیگر فرماید:

راز درون پرده زرنندان مست پرسس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

۷ - معنی بیت: جلوه و کرشمه ای از ابروی دوست کجاست تا با دیدار آن هلال وار گوی فلک را در خم

چوگانی زرین بگیریم ۸ - معنی بیت: ای حافظ، این گونه گزافه گویی و خودستایی تجاوز از حد خویش

است و ما نباید از گلیم خود پا فراتر گذاریم.

غزل ۳۷۶

دوستان وقتِ گل آن به که بعشرت کوشیم

سخنِ اهلِ دلست این و بجان بنیویشیم^۱

نیست در کس کرم و وقتِ طرب میگذرد

چاره آنست که سجاده بمی بفروشیم^۲

خوش هواییست فرح بخش، خدا یا بفرست

نازنینی^۳ که برویش می گلگون نوشیم

ارغنون سازِ فلک^۴ رهنِ اهلِ هنرست

چون ازین غصه ننالیم و چرا نخروشیم؟

گل بجوش آمد و از می نزدیمش آسی

لاجرم^۶ ز آتشِ حرمان و هوس می جوشیم^۷

می کشیم از قدحِ لاله شرابی موهوم^۸

چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم^۵

حافظ این حالِ عجب^{۱۰} با که توان گفت که ما

بلبلانیم که در موسمِ گل خاموشیم

مکتبته کتبه

وزن غزل ۳۷۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن (بهر رمل مثنی مخبون اصلم مسبق)

- ۱ - معنی بیت: ای یاران در فصل گل شایسته است که بفروشی و عیش پردازیم. این گفته صاحب‌دلانست و باید آن را از دل و جان شنید و بکار بست ۲ - معنی بیت: آثار پخشندگی و رادی در کسی پدیدار نیست و فرصت شادی سپری میشود، علاج کار آنست که جانماز را بفروشیم و از وجه آن باده بخريم ۳ - نازنین: یار نازپرور و عزیز، صفت جانشین موصوف - معنی بیت: هوایی دلبزیر و شادی آورست، خداوندا، یاری نازپرور و عزیز بیزم ما روانه کن تا بر جمال فرخنده او باده سرخ درکشیم ۵ - ارغنون ساز فلک: تشبیه صریح - معنی بیت: ارغنون نوازنده سپهر دزدانه هنرمند کث است، باید از این غم نالید و فریاد کرد ۶ - لاجرم: ناگزیر و ضرورت، قید تأکید نگاه کنید بغزل ۲۱۳ شماره (۲) ۷ - معنی بیت: گل روئید و شکفت و از آب می بر آتش گل آبی نیفشاندیم و در کنار گل باده ننوشیدیم، ناگزیر از سوز محرومی و داغ خواهش دل، دیگ سینه ما میجوشد و خاطرمان مشوش است ۸ - شرابی موهوم: باده ای خیالی، موصوف و صفت ۹ - معنی بیت: باده ای خیالی از جام سرخ لاله می نوشیم، چشم حسود دور و کور باد که جدا از رامشگر و باده سرمسئیم ۱۰ - حال عجب: حال شگفت، موصوف و صفت - معنی بیت: ای حافظ، این حال شگفت را با کس باز نمیتوان گفت، چه ما عندلیبانیم که در بهاران بناخواه دل خود مهر سنگوت بر لب نهاده ایم.

غزل ۳۷۷

ما شبی دست برآریم و دعائی بکنیم
 غم هجران ترا چاره زجائی بکنیم^۱
 دل بیمار شد از دست^۲ رفیقان مددی^۳
 تا طبیبش بسر آریم و دوائی بکنیم
 آنکه بی جرم برنجید و بستیم زد و رفت
 بازش آرید خدا را که صفائی بکنیم^۴
 خشک شد بیخِ طربِ راهِ خرابات کجاست؟
 تا در آن آب و هوا نشو و نمائی بکنیم^۵
 مدد از خاطرِ رندان طلب ای دل ورنه
 کار صعبت، مبادا که خطائی بکنیم^۶
 سایه طایرِ کم حوصله کیاری نکند
 طلب از سایه میمونِ همائی بکنیم^۷
 دلم از پرده بشد حافظِ خوش گوی کجاست
 تا بقول^۸ و غزلش سازِ نسائی بکنیم

وزن غزل ۳۷۷: فاعلاتن فعاتن فعاتن فعاتن (بهر رمل مثنی مخبون مقصور)

- ۱ - معنی بیت: یکشب ما دست دعا بدرگاه خدا بلند میکنیم و اندوه جدائی را بطریقی درمان میجوئیم
- ۲ - شد از دست: از دست رفت
- ۳ - مددی: مددی کنید جمله ایست که فعل آن بقرینه حالی محذوف است
- ۴ - معنی بیت: آنکه گناه ناکرده از من آزرده خاطر شد و بتیغ جفا مراد دل بهخست و از من جدائی جست، شما را بخدا سوگند میدهم که او را بازگردانید تا بر دست یکدیگر برسم درویشان بنشان تجدید صفا و رفع کدورت بوسه دهیم
- ۵ - معنی بیت: نهال شادی پژمرد، راه میخانه را ببا نشان دهید تا در آب و هوای خوش آن پرورش یابیم و بیالیم
- ۶ - معنی بیت: دلا، از توجه باطنی و ارستگان باری بجوی و گرنه کار سخت دشوارست، نباید که براه خطا و طریق ناصواب رویم
- ۷ - معنی بیت: از سایه رهبری پرنده اندک حوصله و کم بضاعت (باستعاره مقصود سالک تازه کار و کم تجربه) در راه سلوک کاری ساخته نیست، از عنایت فرخنده همای بلند پرواز آسمان معرفت (بیر دلیل) مدد میجوئیم، خواجه در غزل دیگر فرماید

من بسر منزل عنقسانه بسخود بر مردم راه قطع این مرحله با سرخ سلیمان کردم
 ۸ - قول: بفتح اول و سکون دوم ترانه - معنی بیت: دل من آشفته و پریشان شد، حافظ نغز گفتار کجاست تا با
 ترانه و جامه او نوائی خوش ساز کنیم.

غزل ۳۷۸

ما نگوئیم بد و میل بناحق نکنیم

جامه کس سیه و دلخ خود ازرق^۱ نکنیم

عیب درویش و توانگر بکم و بیش بدست

کار بد مصلحت آنست که مطلق^۲ نکنیم

رقم مغلطه^۳ بر دفتر دانش نزنیم

سر حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم

شاه اگر جرعه رنسان نه بحرمت نوشد

التفایش بمی صاف مروق^۴ نکنیم

خوش برانیم جهان در نظر راه روان

فکر اسب سیه و زین مغرق^۵ نکنیم

آسمان کشتی ارباب هنر می شکند

تکیه آن به که برین بحر معلق^۶ نکنیم

گر بدی گفت حسودی و رفیقتی رنجید

گو تو خوش باش که ما گوش باحق نکنیم^۷

حافظ از خصم خطا گفت نگیریم برو

ور بحق گفت، جدل با سخن حق نکنیم^۸

وزن غزل ۳۷۸: فاعلاتن فملاتن فملاتن فعلات (بحر رمل مثنی مخبون مقصور)

۱ - ازرق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کیود - معنی بیت: ما بسببگوئی و نکوهش کسی

نمی پردازیم و گرایش بیاطل و ناصواب نداریم، جامه نقوای هیچکس را برنگ گناه تیره و آلوده نمی سازیم و

پشمینه خود را کیود رنگ نمی کنیم تا خود را در لباس صوفی نمایان بخلق خدا نشان دهیم ۲ - مطلق: مطلقاً

و بی قید و شرط، قید ناکید - معنی بیت: فقیر را بسبب تنگدستی مذمت کردن و غنی را بمالداری نکوهیدن ناپسند است (با آنکه عیجونی از غنی و فقیر چه کم چه بسیار خوش نیست)، صلاح آنست که کار زشت و ناروا مطلقاً از ما سر نزند ۳ - مقلطه: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کلامی که مردمان بدان در غلط و اشتباه افتند (نقل از لغت نامه دهخدا) - رقم مقلطه: تشبیه صریح و همچنین است دفتر دانش و سرحق و ورق شعبده - معنی بیت بر کتاب علم نشان غلط بودن نکشیم و سفسطه نکنیم و راز حقیقت را در ورقه‌های نیرنگ و افسون پنهان نداریم و درهم نیامیزیم ۴ - مروق: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح پالوده و مصفا، اسم مفعول از ترویق از مجرد روق بفتح اول بمعنی صفا - معنی بیت: اگر پادشاه ته جرع‌ای از جام قلندران را با احترام نوش نکند، ماهم بیاده روشن پالوده او اعتنا نمی‌کنیم ۵ - مفرق: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح بسیم آراسته و نقره کوب، صفت زین - معنی بیت: در پناه عنایت و حسن نظر سالکان راه حق زندگی جهان را دور از غم میگذرانیم و در اندیشه تجمل نیستیم و اسب گران بها و کخیاب سیاه رنگ و زین بسیم آراسته و نقره کوب نمیخواهیم ۶ - معلق: فرو آویخته و سرنگون شده، اسم مفعول از تعلیق مصدر باب تفعیل، صفت بحر - این بحر معلق استعاره از آسمان - معنی بیت: امواج فلک کشتی وجود هنرمندان را خرد میکند، مصلحت آنست که بر دریای سرنگون سپهر اعتماد نداشته باشیم ۷ - معنی بیت: اگر حسودی برفیق ما تهمت زد و خاطرش آزد، بدوست ما بگو دل خوشی دار که رفیقان تو سخن رشکناک نادان را نمی‌پذیرند و بدان گوش فرا نمی‌دهند ۸ - معنی بیت: ای حافظ، اگر دشمن غلط گفت و اعتراضی ناروا کرده، وی را مؤاخذه نمی‌کنیم و اگر راست گفت، چون جاهلان با حقیقت بستیزه و مجادله بر نمی‌خیزیم.

غزل ۳۷۹

سرم خوشست و بیانگِ بلند میگویم

که من نسیم حیات^۱ از پیاله میجویم

عبوس زهد^۲ بسوجه خبار^۳ ننشیند

مرید خرقه^۴ دردی کشان خوشخویم^۵

شدم فسانه سرگستگی و ابروی دوست

کشید در خم چوگان^۶ خویش چون گویم^۷

گرم نه پسر مغان در بسروی بگشاید

کدام در بزمن، چاره از کجا جویم^۸؟

مکن درین چمن سرزنش بسخودرونی

چنانکه پرورشم میدهند؛ میرویم^۹

تو خانقاه و خرابات در میانه مسبین
 خداگواه^۸ که هر جا که هست با اویم
 غبارِ راه طلب کیمیایِ بهروزیت
 غلامِ دواتِ آن خاکِ عنبرینِ بویم^۹
 ز شوقِ نرگسِ مستِ بلند بالائی
 چو لاله با قدح افتاده بر لبِ جویم^{۱۰}
 بیار می که بفتوایِ حافظ از دلِ پاک
 غبارِ زرق^{۱۱} بسفیضِ قدح فرو شویم

وزن غزل ۳۷۹: مفاعلتن فاعلتن مفاعلتن فاعلن فاعلن (بحر مجنت مثنی مخبون اصلم)

۱ - نسیم حیات: دم خوش گلزار زندگی، استعارهٔ مکنیه... معنی بیت: سرمستم و باوای رسا میگویم که من دم خوش بوستان زندگی را از لب ساغر طلب میکنم ۲ - عبوس زهد: بضم اول ترشروئی زهد، تشبیه صریح ۳ - وجه خمار: چهرهٔ مستی، تشبیه صریح ۴ - معنی بیت: بر چهرهٔ مستی یا چهرهٔ مستان ترشروئی زهد نمایان نمیشود و جای گزین نمیکردد، از این رو من هوادار دلق و شمار میگساران کهنه کار و گشاده رویم ۵ - معنی بیت: من باشفته سری و حیرانی مشهور شدم و ابروی چو گانی و خمیدهٔ یار این سرگشته را مانند گوی در خم خود کشید ۶ - معنی بیت: اگر پیر میکند با رهبر سالکان طریق معرفت در بروی من باز نکند، بدر دیگری جز میخانه روی نمی آورم و تدبیری جز این نمیدانم ۷ - معنی بیت: بر من خرده مگیر و ملامت مکن که گلی خود رویم و تهنیدب نایافته، چنین بیندار، من بهمان گونه که باغبان آفرینش مرا تربیت کرده است، نشو و نما میکنم، حافظ در غزل دیگر فرماید:

من اگر خارم اگر گل چمن آرائی هست که از آن دست که می پروردم مسبرویم

۸ - خداگواه: جمله ایست بحذف فعل ربطی (است) بقرینهٔ حالی - معنی بیت: باین وسائط و وسائل یعنی خانقاه صوفی و میکدهٔ مغان اعتناء مکن و آنها را در نظر مگیر، خدا شاهد است که هر جا باشم دلم با خداست و از یاد او غافل نیستم ۹ - عنبرین بو: آنچه چون عنبر بویاست، صفت ترکیبی خاک موصوف - معنی بیت: گرد طریق سلوک و طلب معرفت اکسیر نیکبختی است، چاکر بخت نیک آن تربت پاکم که چون عنبر خوشبوست ۱۰ - معنی بیت: بآرزوی دیدار نرگس چشم خمار آلود یاری سهی قامت مانند لاله با جام باده بر کنار جوی نشسته ام ۱۱ - زرق: بفتح اول و سکون دوم نیرنگ و ریا - غبار زرق: تشبیه صریح - معنی بیت: می بده که برای شرعی حافظ، بآب روان باده گرد نیرنگ و ریا را از آینهٔ دل پاک خود بزدایم.

غزل ۳۸۰

بارها گفته‌ام و بارِ دگر می‌گویم
 که من دلشده این ره نه بخود می‌سویم^۱
 در پسِ آینه طوطی صفتم داشته‌اند
 آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم^۲
 من اگر خارم و گر گل چمن‌آرایی^۳ هست
 که از آن دست که او می‌کشدم، می‌رویم
 دوستانِ عیبِ منِ بیدلِ حیران مکنید
 گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم^۴
 گرچه با دلقِ مَلَمَعِ^۵ می‌گلگون عیبت
 مکنم عیبِ کزو رنگِ ریا می‌شویم
 خنده و گریه عشاق زجائی دگرست
 مرا تخته‌تختی می‌سرایم بشب و وقتِ سحر می‌سویم^۶
 حافظم گفت که خاکِ درِ میخانه مجوی
 گو مکن عیب که من مشکِ ختن می‌سویم^۷

وزن غزل ۳۸۰: فاعلاتن فملاتن فملاتن فع لن (بهر رمل مشمن مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: چندین بار بر زبان من رفته است و بار دیگر هم می‌گویم که من بیدل راه عشق را بنیروی خود نمی‌پیمایم، بلکه کشش و جذبه‌ای از سوی یار در کارست ۲ - معنی بیت: مرا مانند طوطی در برابر آینه نگاهداشته‌اند تا سخن بیاموزم و هر چه آموزگار ازل از پس پرده غیب بمن تلقین میکند، باز می‌گویم؛ می‌گویند در قدیم چون میخواستند بطوطی سخن آموزند، آینه‌ای روی پرده می‌آویختند و طوطی را در برابر آن قرار میدادند، آنگاه کسی از پس پرده سخن میگفت، طوطی عکس خود را در آینه میدید و گمان میکرد که طوطی دیگری سخن میگوید او هم بتقلید از عکس خود سخن می‌آموخت؛ برخی نوشته‌اند که شاید تلمیحی دارد بآیه ۲۰۳ سوره اعراف (۷) قُلْ إِنَّمَا أُنبِئُ بِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنَ رَبِّيَ که پیامبر گرامی اسلام هر چه بوی وحی میشد بی کم و کاست بیان می‌فرمود ۳ - چمن‌آرا: آراینده و زینت‌بخش باغ و چمن، باغبان، صفت مرکب فاعلی - معنی بیت: من چه خار بی‌مقدار باشم، چه گل زیبا، در گلزار جهان باغبانی است که بدان شیوه که مرا

می‌پرورد، نشو و نما می‌کنم ۴ - معنی بیت: یاران بخرده گیری بر این عاشق سرگشته زبان مگشائید، چه من گوهر عشقی دارم و بجزنجوی صاحب‌دلی برخاسته‌ام که قدر آن بشناسد. ۵ - ملمع: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح رنگین، رنگارنگ، اسم مفعول از تلمیح، صفت دلق - معنی بیت: اگر چه با خرقه و صله بر و صله رنگارنگ نوشیدن باده سرخ قام زشت و ناپسندست، بر من خرده مگیر چه بآب منی آلودگی ریا و ظاهر سازی را از آن میزدایم ۶ - معنی بیت: شادی و غم عاشقان از نیک و بد رویدادهای این جهان نیست، بلکه این حالت بسط و شادی و قبض و اندوه از جهان دیگری است که بر دل عاشق بنوبت وارد میشود، این است که شامگاه شادم و سرودخوان و هنگام سحر نالان و گریان ۷ - معنی بیت: حافظ بمن گفت که خاک آستانه میکده را بو مکن، بوی بگو بر من عیب مگیر که غبار در میخانه معرفت در نظر من مشک بویای ختن است و این است که ببوئیدنش میپردازم.

غزل ۳۸۱

گرچه ما بندگانِ پادشهی
پادشاهانِ ملکِ صبح گهیم^۱
گنج در آستین و کیسه تهنی
جام گیتی نما و خاکِ رهیم^۲
هوشیارِ حضور و مستِ کویِ غرورِ سدی
بحرِ توحید و غرقه گنهم^۳
شاهدِ بخت^۴ چون کمرشده کند
ماشِ آینه رخِ چو مهیم
شاهِ بیدار بخت را هر شب
ما نگهبانِ افر و کلهم
گو غنیمت شمار صحبتِ ما
که تو در خواب و ما بیدیده گهیم^۵
شاه منصور^۶ واقفت که ما
روی همتِ بهر کجا که نهیم
دشمنانرا زخون کفن سازیم
دوستانرا قباي فتح دهیم

رنگِ تزویر پیش ما نبود
 شیرِ سرخیم و افعی^۷ سیهیم
 وامِ حافظ بگو که باز دهند
 کرده^۸ اعتراف و ما گوهیم^۹

وزن غزل ۳۸۱: فاعلاتن مفاعلتن فملات (بحر خفیف مسدس مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: اگر چه رعایای شهر پاریم ولی خود شاهان کشور سحر خیزی هستیم که ملک بی زوال عارفان و راز و نیاز کنندگان با خداوندست ۲ - معنی بیت: گنج مسرفت در آستین داریم ولی بظاهر تهیدستیم، دل ما جام جهان ناست و با این حال تحمل و تواضع خاک راه را داریم ۳ - معنی بیت: دل آگاه و مراقب در حضور دوستیم و از اینکه پیشگاه یار راه یافته‌ایم، از جام این غرور و لاف سر مست شده‌ایم، ما دریای یکتا پرستی و یکی گوئی هستیم و در همان حال خود را غوطه‌ور در گناه می‌بینیم، چه ترک اولی کرده‌ایم که برای مقربان درگاه حق گناه است و دیگر آنکه لاف در حضور دوست بودن زده‌ایم که خود گناهی دیگرست ۴ - شاهد بخت: تشبیه صریح - معنی بیت: چون عروس زیبای اقبال ناز و غمزه آغازد، رخسار چون ماهش را ما آینه داریم، مقصود آنست که رخسار شاهد بخت را در آینه دل ما توان دید ۵ - دیده‌گه: محل دیده‌بانی و مراقبت ۶ - شاه منصور فرزند شرف الدین مظفر از آل مظفر که در سال ۷۹۰ یر شیراز تسلط یافت - معنی دو بیت: شاه منصور آگاهست که ما روی عنایت و عزم بهر سو که آوریم، بدخواهان را چنان میکشیم که جامه مرگشان خونشان باشد و بدوستان و یاران خلعت پیروزی میدهم ۷ - افعی: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم مار بزرگ سنی مأخوذ از افعی عربی که در آخر آن الف مقصوره است و در سیاق فارسی بیاه بدل شده است - معنی بیت: نشان دروغ پردازی در ما نیست، در برابر خصم دلیر چون شیر سرخ و گزنده چون مار سیاهیم ۸ - گوه: بضم اول و فتح دوم مخفف گواه بمعنی شاهد، در این بیت صنعت حسن طلب مراعات شده است - معنی بیت: ای شهریار بفرما تا قرضی را که بحافظ داری پردازند، چه خود اقرار کرده‌ای و ما بر آن شاهد بوده‌ایم.

غزل ۳۸۲

فاتحه^۱ چو آمدی بر سر خسته، بسخوان
 لب بگشا که میدهد لعل لبِت بمرده جان^۲
 آنکه پیرش آمد و فاتحه خواند و می‌رود
 گو، نفسی^۳ که روح را میکنم از پیش روان

ای که طیب خسته^۲، روی زبان من بسین
 کاین دم و دود سینه‌ام، بار دلست بسر زبان
 گرچه^۴ تب استخوان من کرد ز مهر گرم و رفت
 همچو تبم نمیرود، آتش مهر^۵ از استخوان
 حال دلم^۶ ز خال تو هست در آتش وطن
 چشمم از آن دو چشم تو خسته شد دست و ناتوان
 باز نشان حرارتم ز آب دو دیده و بسین
 نبض^۷ مرا که میدهد هیچ ز زندگی نشان؟
 آنکه مدام شیشه‌ام از پی عیش داده است
 شیشه‌ام^۸ از چه میبرد پیش طیب هر زمان؟
 حافظ از آب زندگی شعر تو داد شربتم
 ترک طیب کن، بیا نسخه شربتم بسخوان^۹

وزن غزل ۳۸۲: مفتعلن مفاعلهن مفاعلهن (بهر رجز منمن مطوی مخبون مزال)

۱ - معنی بیت: چون بر بالین خسته دلی از عشق گذارت افتاد سورة الحمد یا فاتحه الکتاب را از کلام
 الله برای شفای وی بخوان و سخنی بگو که لعل نوشین لب تو برده جان تازه می‌بخشد ۲ - نفسی: نفسی
 درنگ کن، فعل جمله بقرینه حالی محذوف است - معنی بیت: بیاری که بتفقد و احوال پرسی ما قدم رنجه کرد
 والحمدی خواند و آهنگ رفتن دارد بگو که یک نفس درنگ کن تا در وقت جان دادن من شمع بالینم باثنی و
 اگر بروی روح خود را بر پی تو می‌فرستم ۳ - طیب خسته: پزشک این دلخسته، مضاف و مضاف الیه -
 معنی بیت: ای آنکه پزشک این دلخسته‌ای، بر روی زبانم نگاهی کن، چه آه و ناله سینه من که نشان غم دل
 است، آثارش بر روی زبان من پدید آمده است ۴ - چه: در صفحه ۲۵۲ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف
 مسعود فرزاد «چو» بجای «چه» در چند نسخه آمده که بر متن ترجیح دارد ۵ - آتش مهر: تشبیه صریح -
 معنی بیت: هر چند معشوق با گرمی عشق مانند تب استخوان مرا گرم کرد و سپس از من جدا شد همانگونه که
 حرارت ملازم تب است، آتش عشق هم از استخوان من بیرون نمیرود ۶ - حال دلم: در صفحه ۲۵۲ جامع
 نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد «جان و دلم» بجای «حال دلم» آمده که بر متن ترجیح دارد و در مصراع
 دوم در چند نسخه بدل «جسمم» بجای «چشمم» آمده که بر متن ترجیح دارد یا مناسب‌تر است - معنی بیت: دل و
 جان من مانند خال سیاه تو که بر آتش رخسار نهاده است، در آتش عشق میسوزد و تن من از نیر نگاه دیدگان تو
 مجروح و نزار شده است ۷ - نبض: بفتح اول و سکون دوم رگ چند در بالای مع دست که بحال بیمار از

ضربان آن بی توان برد - معنی بیت: با نتار اشک خود گرمی تب مرا بگناه و بنیض من بنگر که آیا حرکتی دارد و اثری از حیات ظاهر میسازد؟ ۸ - شیشه: مینای شراب و قاروره بیمار که بنزد پزشک برای تشخیص مرض میبردند، در اینجا در مصراع دوم بایهام معنی دوم که بعید است اراده شده - معنی بیت: کسی که همیشه شیشه شراب برای خوشی زندگی بمن داده است، چرا هر لحظه قاروره مرا بنزد حکیم میبرد مگر نمیداند که این کار سودی ندارد و «درد عاشق نشود بیدارای طیب» ۹ - معنی بیت: حافظ، کلام منظوم تو آب حیات بمن نوشاند، پزشک را رها کن و بیا نسخه داروی شفابخش مرا که شمرست برخوان.

غزل ۳۸۳

چندانکه گفتم غم با طیبیان
 درمان نکردند مسکین غریبان^۱
 آن گل که هر دم در دست بادیت^۲
 گو شرم بادش از عندلیبان
 یارب امان ده تا باز ببیند
 چشم محبان^۳ روی حیبیان^۴
 درج محبت^۵ بر مهر خود نیست
 یارب مبادا کام رقیبان
 ای منعم آخر بر خون جودت^۶
 تا چند باشیم از بی نصیبان
 حافظ نگشتی شیدای^۷ گیتی
 گر می شنیدی^۸ بند ادیبان

وزن غزل ۳۸۳: فع لن فعولن فع لن فعولن (بهر متقارب مثنی ائلم) بصورت مستفعلن فع مستفعلن فاع

نیز میتوان تقطیع کرد (بهر مجتث مثنی محجوف بسیغ)

۱ - معنی بیت: هر قدر اندوه خاطر خود را با پزشکان در میان نهادم، این بیچارگان بیگانه از عالم عشق درد مرا علاج نتوانستند کرد (یا آنکه مصراع دوم باین معنی باشد که پزشکان، آوارگان درمانده عشق را درمان نتوانند کرد) ۲ - بادی: در صفحه ۲۵۴ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاده «خاری» بجای «بادی» آمده که بر متن ترجیح دارد و مراد از خار با شماره عاشق هوس باز است - معنی بیت: بگلی زیبا که هر

نفس در دست عاشق هوس بازی است بگو: از عاشقان حقیقی که چون بلبلان شیفته جمال او باشند، حیا کند ۳ - محب: بضم اول و کسر دوم و تشدید سوم دوستار و عاشق ۴ - حبیب: بفتح اول محبوب و مضوق ۵ - درج محبت: حقه یا صندوقچه مهر، تشبیه صریح - معنی بیت: مهر حقه مهر شکسته است و بر نام و نشانی که بود نیست، پروردگارا مبادا که رقیبان سفله بسراد خود رسیده و دستبردی بساین درج زده باشند ۶ - منعم: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم توانگر و صاحب نعمت ۷ - خوان جود: سفره کرم، تشبیه صریح ۸ - شیدا: بفتح اول دیوانه ۹ - گرمی شنیدی: اگر می‌نیوشید و می‌بذیرفت، بسای آخر می‌شنیدی پای وجه شرطی است.

غزل ۳۸۴

می‌سوزم از فراق روی از جفا بگردان
 هجرانِ بلائی ما شد، یاربِ بلا بگردان^۱
 مه جلوه می‌نماید بر سبز خنکِ گردون^۲
 تا او بسر درآید، بر رخسِ پابگردان
 مرغول^۳ را بر افشان یعنی بر غمِ سنبل^۴
 گردِ چمنِ بغوری همچون صبا بگردان
 یغمای عقل و دین را بیرون خرام سرمست
 در سر کلاه بشکن، در بر قبا بگردان^۵
 ای نور چشمِ مستان در عینِ انتظارم
 چنگِ حزین و جامی بنواز یا بگردان^۶
 دوران همی نویسد بر عارضش خطی خوش
 یارب نوشته بد از یارِ ما بگردان^۸
 حافظ ز خویرویان بختت جز این قدر نیست
 گر نیستت رضائی حکم قضا بگردان^۹

وزن غزل ۳۸۴: مفعول فاعلان مفعول فاعلان (بهر مضارع مشن اُخرَب)

۱ - معنی بیت: در آتش جدائی می‌سوزم، از درشتی و ستم اعراض کن؛ فراق آسیب سخت جان ماست، پروردگارا این سختی و اندوه را از ما دور کن ۲ - سبز خنک گردون: تشبیه صریح - خنک بکسر اول و

سکون دوم اسب — معنی بیت: ماه بر اسب سبز فلک خودنمائی میکند، ای محبوب زیبا بر سمند حسن سوار شو و جلوه ای بنما تا ماه گردون از شرمساری سرنگون شود ۳ — مرغول: بفتح اول و سکون دوم زلف و گیسوی پیچان ۴ — رغم: بفتح اول و سکون دوم ناخواه و خلاف میل — معنی بیت: گیسوی پیچان را پریشان کن مقصود آنست که بناخواه سنبل، تو بر پیرامون گلزار چهره خود مانند نسیم صبا با پریشان ساختن زلف مشک افشانی کن ۵ — معنی بیت: برای تاراج خرد و دین مستانه بناز روان شو و گوشه کلاه را برزن تا چهره ات بیشتر نمایان شود و جامه را دگرگون ساز ۶ — یا: حرف ربط در اینجا بمعنی واو عطف است ۷ — معنی بیت: ای فروغ دیده عاشقان سرمست من سخت چشم براه مانده ام، چنگی با آواز حزین و سوزناک بساز و ساغری باده بگردش آور؛ در این بیت میان چشم و عین مراعات صنعت ابهام ترجمه شده است ۸ — معنی بیت: گردش روزگار سبزه عذار را که مانند خطی زیباست، بر چهره یار می نگارد، پروردگار را سرنوشت بد را از محبوب مادر بدار ۹ — معنی بیت: ای حافظ از زیباییان جز بی نصیبی ترا بهره ای نیست، اگر باین قسمت خشنود نیستی، برو فرمان قضا را دگرگون ساز.

غزل ۳۸۵

یارب آن آهوی مشکین^۱ بختن بازارسان

و آن سهی سرو خرامان بسچمن بازارسان

دل آزرده ما را بنسیمی^۲ بستانوسدی

یعنی آن جان زتن رفته بتن بازارسان^۲

ماه و خورشید بمنزل چو بامر تو رسند

یار مهروی^۳ مرا نیز بمن بازارسان^۳

دیدهها در طلب لعل یسمانی^۴ خون شد

یارب آن کوکب رخشان بیمن بازارسان

برو ای طایر میمون^۵ همایون آثار^۵

پیش عنقا^۶ سخن زاغ و زغن بازارسان

سخن اینست که ما بی تو نخواهیم حیات

بشنو ای پیک خبرگیر و سخن بازارسان^۸

آنکه بودی وطنش دیده حافظ یارب

بمرادش ز غریبی^۹ بوطن بازارسان

وزن غزل ۳۸۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بهر رمل مثنیٰ مخبون مقصور)

۱ - آهوی مشکین: باستعاره مراد یار آهوش مشکین گیسو، همچنین است سهی سرو خرامان - معنی بیت: پروردگارا، یار آهوش مشکین گیسوی مرا بختن موطن خود بازگردان و آن سرو بلند نازان را بچمن، زادگاهش بازآور ۲ - معنی بیت: خاطر ملول ما را بنسیم عنایتی نوازش کن، مرادم آنست که محبوب را که در حکم روان رفته من است بکالبد من بازگردان ۳ - معنی بیت: خدایا، همانگونه که مهر و ماه بفرمان تو در منازل آسمان سیر میکنند و بمقصد میرسند، یار ماه رخسار مرا هم بنزد من بازآور ۴ - لعل یمانی: موصوف و صفت نسبی از یمین که بداشتن لعل معروفست باستعاره مراد گوهر و جود یار - معنی بیت: چشمها در فراق و جستجوی آن لعل یمانی که معشوق منست، از گریه بسیار خونین گشت، پروردگارا آن اختر فروزان یعنی سهیل یمانی را بوطنش بازگردان ۵ - میمون: بفتح اول مبارک و فرخنده، صفت طایر، اسم مفعول از یمین ۶ - همایون آثار: خجسته اثر و فرخنده نشان، صفت ترکیبی ۷ - عنقا: بفتح اول و سکون دوم سیمرغ - معنی بیت: ای پرندۀ فرخنده که چون هما خجسته اثری بدرگاه شهریار مرغان سیمرغ روی آور و سخن و ادعای دشمنان زاغ صفت و مدعیان زغن سیرت فرومایه طبع را بازگو: شاید مراد از عنقا باستعاره شاه شیخ ابواسحاق اینجو و مقصود از زاغ و زغن دشمنان وی باشد ۸ - معنی بیت: مطلب اینست که ما جدا از تو از زندگانی سیریم، ای قاصد، این خبر را از ما بگیر و ببر و پاسخ یار را بما بازگردان ۹ - غریبی: غربت و آوارگی و دوری از وطن.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
غزل ۳۸۶

خدا را کم نشین با خرقة پوشان

رخ از رندان بی سامان پوشان^۱

درین خرقة بسی آلودگی هست

خوشا وقت قباي می فروشان^۲

درین صوفی و شان دردی ندیدم

که صافی باد عیش درد نوشان^۳

تو نازک طبعی و طاقت نیاری

گرانیهای مستی دلق پوشان^۴

چو مستم کرده مستور^۵ منشین

چو نوشم داده زهرم منوشان

بیا وز غبنِ این سالوسیان^۱ بسین

صراحی خون دل و بربط خروشان

ز دل گرمیِ حافظ برحذر باش

که دارد سینه چون دیگ جوشان^۲

وزن غزل ۳۸۶؛ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بهر هزج مسدس مقصور)

۱ - معنی بیت: ترا بخدا سوگند با مدعیانِ تصوف و پشمینه پوشان هرگز معاشرت مکن و از عاشقان وارسته و بی سروسامان روی نهان مساز؛ در مصراع اول «کم» قید است و مفید نفی مطلق است نه تقلیل، نیز نگاه کنید بغزل ۳۱ شماره (۳) ۲ - معنی بیت: در دلق صوفی نمایان ناپاکی بسیارست، حال و وقت قیامی میگساران می فروش چه خوش است، بکنایه یعنی حال می فروشان خوش باد ۳ - معنی بیت: درین گروه صوفی نمایان سوز و نیازی و حمیتی نیافتم، خدا کند که مجلس انس باده نوشان کهن همواره خوش و از آلودگی پاک ماند ۴ - معنی بیت: تو سبک طبع و لطیف خوئی و در برابر گرانجانی و خشونت طبع گروهی خرقه پوش تاب نتوانی آورد ۵ - مستور: پوشیده و پنهان اسم مفعول از ستر بفتح اول و سکون دوم - معنی بیت: اکنون که مرا سرمست ساختی، روی در پرده نهان مکن و چون باده نوشین بمن داده ای، بر پی آن شرتنگ جدائی در کامم مریز ۶ - سالوسی: ریاکار، صفت نسبی از سالوس بمعنی فریب و خدعه و ریا - معنی بیت: بشناب و زیان رسانی این ریاکاران را بنگر که از آسیب و زیان رسانی این گروه مینای می خونین دلست و بربط بفریاد و فغان ۷ - معنی بیت: از سوز دل حافظ پرهیز که در فراق تو سینه ای دارد که چون دیگ از غصه میجوشد، سعدی گوید:

دل سنگینت آگاهی ندارد که من چون دیگ روئین میزنم جوش

غزل ۳۸۷

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان

که بمزگان شکند قلب همه صف شکنان^۱

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت: ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان^۲

تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود

بنده من شو و بر خور ز همه سیم تنان

کمتر از ذره نه، پست مشو، مهر بورز

تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان^۳

بر جهان تکیه مکن و رقدحی می داری

شادی زهره جبینان خور و نازک بدان^۴

پیر پیمانہ کش من که روانش خوش باد

گفت: پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان^۵

دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل

مرد یزدان شو و فسارغ گذر از اهرمنان^۶

با صبا در چمن لاله سحر میگفتم

که شهیدان که اند این همه خونین کفنان؟^۷

گفت: حافظ من و تو محرم این راز نه اییم

از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان



وزن غزل ۳۸۷: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلات (بهر رمل مشمن مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: فرمانفرمای سهی قامتان، شهر یارنوشین لبان ملک زیبائی که با تیر مژگان خود دل همه آنان را که دلبران صف درند می شکند و عاجزشان بسازد ۲ - معنی دو بیت: معشوق سرمست بر من گذار کرد و بعنایت باین فقیر نگاهی افکند و گفت: ای فروغ دیده و روشنی بزم شاعران شهرین زبان تا چند نهید دست مانی بر خیز و بنده عشق من باش و بامن عشق بورز که گوئی از همه سیم بران بهره برده ای (که گفته اند چونکه صد آمد نودم پیش ماست) ۳ - معنی بیت: کم از ذره نیستی، از مقام خود تنزل مکن و عشق بورز تا سیرکنان و گردش کنان بسرا پرده آفتاب تابان رسی و بخورشید پیوندی ۴ - معنی بیت: بر دنیا اعتماد مکن و اگر ساغری باده داری، بشادی و سلامت آنان بنوش که لطیف اندامند و فروغ زیبائی مانند پرتو ناهید از چهره شان می درخشند ۵ - معنی بیت: مرشد و راهنمای من پیر میخانه معرفت که روان وی شاد باد. گفت: از مصاحبت عهدشکنان دوری کنید، یا آنکه مقصود دوری کردن از صحبت کسانی است که پیمان روز الست را شکستند و جز خدا را پرستیدند ۶ - معنی بیت: دست تو سل بدامن دوست بزن و از بدخواه پیوند ببر، مرد طریق حق باش و آسوده دل از گزند دیو خویان و شیطانان براه کمال پیوی ۷ - معنی دو بیت: سحرگاه بیاد صبا در باغ لاله میگفتم که این گلهای سرخ کفن های کدام شهیدان اند؟ صبا پاسخ داد، ای حافظ من و تو آگاهی از این راز نداریم پس از این سخن درگذر و از می سرخ فام و از نوشین لبان بازگویی.

غزل ۳۸۸

بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن
 بشادی رخ گل بیخ غم زد دل برکن^۱
 رسید باد صبا غنچه در هواداری
 ز خود برون شد و بر خود درسد پیراهن^۲
 طریق صدق^۳ بیاموز از آب صافی دل
 سراستی طلب آزادگی ز سرو چمن
 ز دست برد^۴ صبا گرد گل کلاله^۵ نگر
 شکنج گیسوی سنبل ببین بروی سمن
 عروسی غنچه رسید از حرم بطالع سعد
 دل و دین میبرد بوجه حسن^۸
 صغیر بلبل شوریده و نیفر هزار
 برای وصل گل آمد برون ز بیت حزن^{۱۱}
 حدیث صحبت خوبان و جام بساده بگو
 بقول حافظ و فتوی پیر^{۱۱} صاحب فن

وزن غزل ۳۸۸: مفاعن فعلا تن مفاعن فعلا ن (بحر مجتث مثنی مغبون محذوف)

۱ - معنی بیت: بهار و گل شادی افزا شد و توبه‌ای را که مستان برای نوشیدن باد کرده بودند شکست، تو هم بشادکامی چهره گل غم را از دل ریشه برکن ۲ - معنی بیت: نسیم بهاری وزید و غنچه بهوا خواهی و شوق واله و از خود بیخود گشت و جامه بر خویشتن چاک زد و شکفت، شوریده شیرازی گوید: جز گل بسره نسیدیم یک چاک پیرهن آنها ز شوق بود، اگر جامه میدرید ۳ - طریق صدق: روش و شیوه راستی، تشبیه صریح - معنی بیت: از آب پاکدل روشن راستی و صفارا فراگیر و از سرو چمن بحقیقت آزادگی و وارستگی را بجوی که با تهیدستی آزاده است و همیشه سبز و خرم باشد، حافظ در غزل دیگر فرماید:

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان غلام همت سرور که این قسم دارد
 ۴ - دست برد: هنرنمایی، اسم مرکب ۵ - کلاله: بضم اول موی پیچیده - معنی بیت: از هنرنمایی و

شیرینکاری نسیم صبا بر روی گلین، زلف افشان گل را بین و چین و شکن صوی سنبل را بر رخسار یاسمن
 تماشا کن ۶ - عروس غنچه: تشبیه صریح ۷ - بعینه: بکسر اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم و
 پنجم با اشباع کسره بمعنی «درست مانند او» مرکب از سه جزء باء حرف جر عین اسم و هاء ضمیر متصل مفرد
 مغایب - در صفحه ۲۶۰ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در دو نسخه معاینه بجای بعینه آمده که بر
 متن ترجیح دارد ۸ - وجه حسن: بفتح اول و سکون دوم طریق نیکو، موصوف و صفت - معنی بیت: غنچه
 عروس وار از سر پرده با اختر مسعود و بخت نیک بدر آمد و آشکارا دل و دین ما را با چهره زیبا بطریقی نیکو
 میریاید ۹ - نفیر: بفتح اول و کسر دوم خروش ۱۰ - بیت حزن: بیت الحزن بفتح حاء و زاء بمعنی سرای
 اندوه - معنی بیت: آوای بلبل واله و آشفته و خروش هزار آوا برای رسیدن بسوصال گل از اندوه سرای
 زمستانی برخاست ۱۱ - فتوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصور در آخر رأی فقیه، در اینجا چون
 ضرورت وزن و قافیه ایجاب نمیکند بهترست بصورت فتوای پیر نوشته و خوانده شود و معال کردن الف
 مقصوره و تشدید آن ضرورتی ندارد.

غزل ۳۸۹

چو گل هردم بسبوت جامه در تن

کنم چاک از گریبان تا بدامن^۱

تنت را دید گل گوئی، که در بیابان

چو مستان جامه را بدید بر تن^۲

من از دستِ غمت مشکل^۳ برم جان

ولی دل را تو آسان بردی از من

بسقول دشمنان برگشتی از دوست

نگردد هیچکس بسا دوست دشمن^۴

تنت در جامه چون در جام باده

دلت در سینه چون در سیم آهن^۵

بسیار ای شمع اشک از چشم خونین

که شد سوز دلت بر خلق روشن^۶

مکن کز سینه ام آه جگر سوز

برآید همچو دود از راه روزن^۷

دلَم را مَشکَن و در پا مَسینداز

که دارد در سر زلفِ تو مَسکن^۱

چو دل در زلفِ تو بستست حافظ

بدینسان کارِ او در پا میفکن^۱

وزن غزل ۳۸۹: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مدس محذوف)

۱ - معنی بیت: هر نفس مانند گل بشوق دیدار تو جامه را از گریبان تادامن بر پیکر خود بر میدرم ۲ -

معنی بیت: پنداری گل پیکر ترا در باغ دیدار کرد که از رشک مانند مردم مست جامه بر تن چاک زد ۳ -

مشکل: باشکال، قید وصف و روش همچنین است. آسان در مصراع دوم؛ از نظر صناعات ادبی میان مشکل و

آسان مراعات صنعت تضاد شده است ۴ - معنی بیت: بسخن باطل بدخواه از دوستدار خود روی برتافتی،

خدا کند که کسی با دوست خود دشمن نشود یا باین معنی است که هیچکس بدخواه دوست خود نمیشود ۵ -

معنی بیت: پیکر سیمین تو از ورای جامه مانند می در ساغر هویدا است و دل سنگین تو در سینه گوئی پاره‌ای

آهن است که در میان توده‌ای از سیم نهاده باشد؛ جمال الدین عبدالرزاق گوید:

در سینه دلش ز نازکی بتوان دیدند - مانند سنگ خاره در آب زلال

۶ - معنی بیت: ای شمع از دیده خونبار سرشک بیفشان، چه داغ دل تو بر مردم آشکار شد، مقصود آنست که

چون نتوانستی راز عشق خود را نهان داری جای آنست که بر حال خود اشک بریزی ۷ - روزن: بفتح اول

و سکون دوم و فتح سوم منفذ و روزنه ۸ - معنی بیت: دل مرا بجفا میازار و یا عمال مکن که که از مستیمان خم

گیسوی تست و درشکن زلف تو قرار دارد ۹ - کار او در پا میفکن: کاری را خوار شمار و نادیده بگیر.

غزل ۳۹۰

افسرِ سلطانِ گل^۱ پیدا شد از طرفِ چمن

مقدمش یارب مبارک بساد بسرو و سمن

خوش بجایِ خویشتن بود این نشست^۲ خسروی

تا نشیند هر کسی اکنون بجایِ خویشتن

خانمِ جم را بشارت ده بحسنِ خاتمت

کاسمِ اعظم^۳ کرد ازو کوتاه دستِ اهرمن

تا ابد معمور^۴ باد این خانه کز خاکِ درش

هر نفس با بسویِ رحمن می‌وزد بسادِ یمن

شوکت پورپشنگ^۵ و تسبیح عالمگیر^۶ او
 در همه شهنامه‌ها شد داستان انسجمن
 خنک چو گانی چرخ^۷ رام شد در زیر زین
 شهسوارا چون بمیدان آمدی گسویی بزن
 جو بیار ملک^۸ را آب روان شمشیر تست
 تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان^۹ بکن
 بعد ازین نشکفت اگر با نکبت^{۱۰} خلق خوش
 خیزد از صحرائی اینچ^{۱۱} نفاق مشک ختن
 گوشه گیران انتظار جلوه خوش میکنند
 بر شکن طرف کلاه و برقع^{۱۲} از رخ برفکن
 مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش
 ساقیا، می ده بقول مستشار مؤتمن^{۱۳}
 ای صبا بر ساقی بزم اتابک^{۱۴} عرضه دار
 تا از آن جام زرافشان^{۱۵} جرعه بخشد بمن

وزن غزل ۳۹۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بهر رمل مثنی محذوف)

۱ - سلطان گل: تشبیه صریح - معنی بیت: تاج شهریار گل از گوشه چمن باغ نمایان شد، پروردگارا
 فراز آمدن گل بر سرو و یاسمن فرخنده باد ۲ - نشست: جلوس، اسم (مصدر مرخم) - معنی بیت: ایسن
 جلوس شاهانه بسیار بجا و سزاوار بود تا هر کس حد خود بشناسد و پای از گلیم خویش فراتر ننهد و داعیه
 مجال در سر نپرورد ۳ - اسم اعظم: بزرگتر نام خداوند یا نام مهین خدای، موصوف و صفت - معنی بیت:
 بتگین سلیمانی یا انگشتری جم مزده برسان که نیک فرجام شدی، چه نام مهین خدای از تو دست دیو را دور
 ساخت و دوباره بدست حضرت سلیمان رسیدی؛ چنانکه میدانیم حضرت سلیمان که وی را با جسم یکی
 شمرده‌اند، انگشتری داشت که اسم اعظم خداوند بر آن نقش بود و بعد آن بر جن و انس حکم میراند آنگاه
 بسبب غفلتی که پیش آمد بدست دیو افتاد و خود را سلیمان خواند سرانجام آن حضرت پس از کوشش بسیار
 انگشتری خود را باز بدست آورد و بر مسند فرمانروائی نشست، نگاه کنید به صفحه ۵۸۱ تاریخ بلعمی تصحیح
 بهار ۴ - معمور: آبادان، اسم مفعول عمران - معنی بیت: این سرای تا پایان روزگار آبادان یاد که هر دم باد
 یمن از غبار آستانه‌اش بوی لطف و کرم رحمن را با خود می‌آورد؛ تلمیحی دارد بخبر نبوی که اویس قرنی
 پیامبر اسلام را ندیده ایمان آورد و آن حضرت درباره اویس فرمود نَدَانِي اَشْمُ رَاحَةُ الرَّحْمٰنِ مِنْ قَبْلِ الْيَمٰنِ (از

سوی یعنی بوی رحمن را می شنوم) ۵ - پورپشنگ: پسر پشنگ، پشنگ بفتح اول و دوم و سکون سوم پدر افراسیاب پادشاه توران - معنی بیت: شکوه و جلال افراسیاب پسر پشنگ و سرگذشت شمشیر جهانگیر او در شاهنامهها افسانه مشهور محفل گشت؛ شاید در اینجا اشارتی به خانواده شاه شیخ ابواسحاق یعنی آل اینجو دارد که گویا ترک نژاد بودند ۶ - خنگ چو گانی چرخ: توسن تندپوی فلک، تشبیه صریح - معنی بیت: توسن تندپوی فلک در زیر زین تو آمد و فرمانبردار تو گشت، ای سوار یگانه اینک که پا در میدان نهادی، گوئی بمراد دل بز ۷ - جو یبار ملک: جوی بزرگ مملکت یا ملکداری، تشبیه صریح همچنین است درخت عدل ۸ - بیخ بدخواهان: ریشه دشمنان، استعاره مکنیه - معنی بیت: تیغ رخشنده چون آب تو در حکم آب جاری جوی بزرگ مملکت است، در کنار این آب روان درخت داد بکار و ریشه دشمنان بدانندیش را برکن ۹ - نکهت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بوی خوش و بوی دهان ۱۰ - ایذج: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم نام یکی از شهرهای اهوازست (نقل از لغت نامه) - معنی بیت: پس ازین جای شگفتی نیست اگر با وجود بوی خوش خوی تو از صحرای ایذج بوی ناهه مشک ختن بچشم برسد ۱۱ - برقع: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم روپوش یا روی بند - معنی بیت: گوشه نشینان دعاگوی تو چشم برآهند که خرامیدن و نمایان شدن دلپذیر ترا بنگرند پس گوشه کلاه را خم ده و برزن و روپوش از چهره بگیر ۱۲ - مستشار مؤتمن: رای زن امین، موصوف و صفت: مستشار اسم مفعول از استشاره است بمعنی رای و مشورت خواستن از کسی - مؤتمن: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم امین گرفته یا امین شمرده، اسم مفعول از ائتمان مصدر باب افتعال، مقبوس است از حدیث معروف الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمِنٌ - معنی بیت: با خرد رای زدم پاسخ داد که ای حافظ باده بنوش پس ای ساقی بفتوای رای زن امین می بده تا بنوشم ۱۳ - اتابک: بفتح اول و چهارم و اتابک بمعنی پدر بزرگ، این لقب بر حسب معمول از طرف پادشاهان سلجوقی بفرمان ترک نژادی داده میشد که در دربار بواسطه ابراز لیاقت و کفایت بمرتبه حاجبی رسیده بودند، مرحوم قزوینی در فهرست اسامی رجال حافظ نوشته اند شاید مقصود پیر احمد بن اتابک پشنگ از اتابکان لر بزرگ باشد ۱۴ - زرافشان: زرفشان مجازاً بمعنی زرین و زرگون و تابان، صفت مرکب فاعلی، جام موصوف - معنی بیت: ای باد بهاری بساقی بزم اتابک این پیام را برسان تا از آن ساغر زرین جرعه ای بمن دهد.

غزل ۳۹۱

خوشر از فکر می و جام چه خواهد بودن؟

تا ببینم که سرانجام چه خواهد بودن؟

غم دل چند توان خورد که ایام نماند

گونه دل باش و نه ایام چه خواهد بودن؟

مرغِ کم حوصله^۳ را گو غمِ خود خور که برو
 رحم آنکس که نهد دام چه خواهد بودن^۲؟
 باده خور غمِ مسخور و پندِ مقلد^۴ منیوش
 اعتبارِ سخنِ عام چه خواهد بودن؟
 دست رنجِ تو همان به که شود صرف بکام
 دانی آخر که بناکام چه خواهد بودن^۵؟
 پیرِ میخانه همی خواند معمائی دوش
 از خطِ جام^۶ که فرجام چه خواهد بودن؟
 بردم از ره دلِ حافظ بدف و چنگ و غزل
 تا جزای منِ بدنام چه خواهد بودن^۷؟

وزن غزل ۳۹۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بهر رمل مثنی مخبون اصلم)

۱ - سرانجام: فرجام و عاقبت کار ۲ - معنی بیت: اندوه خاطر ناکی توان داشت چه عمر سپری شد، بگذار دلی نباشد و روزگار هم نماند، باکی نیست؛ استفهام مجازاً مفید نفی ۳ - حوصله: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم چینمدان یا زاغر مرغان و بکنایه بمعنی تاب و شکیب و تحمل - معنی بیت: مرغ تنگ حوصله بگو که بفکر خود باش و از دام حادثه بگریز و خود را در بند تعلقات دنیوی که مانند صیادی است میفکن چه آنکه دام میگسترده بر شکار خود رحمی نمی آورد ۴ - مقلد: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مکسور تقلید کننده و کار در عهده دیگری گذارنده، اسم فاعل از تقلید - معنی بیت: باده بنوش و اندوه مبر و باندرز آنکه خود از دیگری تقلید میکند و استقلال فکر ندارد، گوش فرامده و پذیر، چه گفتار عامه را اهمیت و اعتباری نیست؛ استفهام مجازاً مفید نفی ۵ - معنی بیت: مزد تو که حاصل کوشش تست بهتر آنست که بمراد و آرزوی تو مصرف شود، میدانی که بناخواه باید بفرجام هر چه داری بگذاری و بگیری ۶ - خط جام: یا هفت خط بمعنی خطوط جام جم است که آن خط جور و خط بغداد و خط بصره و خط ازرق و خط اشک و خط کاسه گر و خط فرودینه باشد (نقل از برهان قاطع) - معنی بیت: دیشب پیر میکند یا پیر مغان از هفت خط جام معمائی کشف کرد و سخنی پوشیده را آشکار نمود و گفت که پایان کار آدمی بناخواه وی چه خواهد بود ۷ - معنی بیت: دل حافظ را با نوای دف و چنگ و چامه عاشقانه از راه بدر بردم و بدنام کردم و خود نمیدانم که کیفر من گمراه رسوا چه خواهد بود؛ در هر دو مصراع فاعل حافظ است و چنانکه دیدیم گاه شاعر برای خود شخصیتی ثانوی فرض میکند و از زبان او سخن میگوید.

غزل ۳۹۲

دانی که چیست دولت دیدارِ یار دیدن
 در کویِ او گدائی بر خسروی گزیدن^۱
 از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن
 از دوستانِ جانی^۲ مشکل توان بریدن
 خواهم شدن بیستان چون غنچه بادلِ تنگ
 و آنجا به نیک نامی پیراهنی دریدن^۳
 که چون نسیم با گل رازِ نهفته گفتن
 که سرّ عشق‌بازی از بلبلان شنیدن^۴
 بسوئیدن لبِ یارِ اول ز دست مگذار
 کاخر ملول^۵ گردی از دست و لب گزیدن
 فرصت شمار صحبت کز این دورا راه منزل
 چگون بگذریم دیگر نستان بهم رسیدن^۶
 گوئی برفت حافظ از یادِ شاهِ یسحیی^۷
 یارب بیادش آور درویش پروریدن

وزن غزل ۳۹۲: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثنیٰ اُخرب)

۱ - معنی بیت: آیا میدانی که بخت نیک چه باشد؟ بخت نیک دیدارِ چهرهٔ دوست است و در محبت محبوب گدائی کردن را بر شاهی در دیگر جاها ترجیح دادن ۲ - دوستانِ جانی: یارانی که پیوند با جان آدمی دارند، موصوف و صفت نسبی - معنی بیت: از حیات رشتهٔ امید گسستن سهل است ولی از یاران یکدل و یکجهت که با جان ما پیوند دارند، بریدن سخت دشوار است ۳ - معنی بیت: بر آن سرم که غنچه‌سان بادلتنگی و انقباض خاطر بباغِ روم تا در آنجا انبساط خاطر و گشایش دلی دست دهد و من در عین شور مستی که موجب نیک نامی است، پیراهنی از شوق چاک بزنم ۴ - معنی بیت: گاهی نسیم آسا سرنهان عشق بر گوش گل خوانم و گاه راز مهرورزی و دلدادگی را از بلبلان عاشق بنوشم ۵ - ملول: بستوه آمده و آزرده مشتق از ملال بفتح اول ۶ - معنی بیت: مصاحبت با دوست را غنیمت شمار و این فرصت گرامی را از دست مده که چون از منزلگاه دنیا که مرز وجود و عدم است، رهسپار شویم، از این پس یکدیگر را نتوان دید و دیدار محال

است (یا باین معنی است که دیگر بار باین عالم باز نمیگردیم تا عشق بورزیم) ۷ - شاه یحیی: از نواده‌های امیر مبارزالدین محمد بن امیر شرف الدین از آل مظفر... در سال ۷۸۹ امیر تیمور فرمانداری شیراز را بشاه یحیی واگذاشت حافظ شیرازی در زمان سلطنت شاه یحیی در شیراز چهار غزل در مدح او سروده است (نقل باختصار از لغت‌نامه دهخدا)

غزل ۳۹۳

منم که شهره شهرم بعشق ورزیدن

منم که دیده نیالوده‌ام بسپد دیدن^۱

وفا کنیم و سلامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافر است رنجیدن^۲

به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات

بخوابت جام می و گفت عیب پوشیدن^۳

مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست؟

ببست مردم چشم از رخ تو گل چین

بمی پرستی از آن نقش خود زدم بر آب

که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن^۵

برحمت سر زلف تو وائقم^۶ ورنه

کشش چو نبود از آنسو چه سود گوشیدن؟

عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس

که وعظ بی‌عملان واجبست نشیندن^۷

ز خط یار^۸ بیاموز مسهر با رخ خوب

که گرد عارض خوبان خوشست گسردیدن

مبوس جز لب ساقی و جام می، حافظ

که دست زهد فروشان^۹ خطاست بوسیدن

وزن غزل ۳۹۲: مفاعن فعلا تن مفاعن فعلا ن (بهر مجتث منن مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: این من باشم که بمهرورزی در شهر بلند آوازه‌ام و این من باشم که چشم را بناپاکی

آغشته نکرده‌ام و عشق من از سر شهوت و هوای نفس نیست ۲ - معنی بیت: پیمان محبت را بسر بریم و تحمل سرزنش کنیم و با این همه شاد باشیم، چه در آئین ما از دوست رنجیدن و آزرده خاطر شدن کفر و ناسپاسی است ۳ - معنی بیت: از پیر دلیل، مرشد روشن ضمیر پرسیدم راه رستگاری کدام است، پیر ساغری باده طلب کرد و گفت: رستگاری چشم از عیب بینی فرو بستن است؛ پوریای ولی گوید:

با قوت پیل مور می‌باید بود با ملک دو کون عور می‌باید بود
این طرفه نگر که عیب هر آدمی می‌باید دید و کور می‌باید بود

۴ - بدست مردم چشم؛ یا دست مردمک دیده، استعارهٔ مکنیه - معنی بیت: مقصود دل از دیدار و نظارهٔ بوستان گیتی چیست، مراد دل آنست که با دست مردمک دیده از گلزار چهرهٔ تو گل و فانی بچیند و بهره‌ای از وصل یابد ۵ - معنی بیت: نقش هستی خود را (بشیوهٔ ملامتیان) با باده نوشی بر آب زدم تا با خدمت مخلصانه در

میخانهٔ معرفت اساس خودپرستی و انانیت را ویران کنم (در ضمن اشارتی دارد باین مطلب که نقش بر آب زدن یعنی چیزی را معو کردن و از میان بردن) ۶ - واثق: معتمد و امیدوار، اسم فاعل از وثوق - معنی بیت: بعنایت گیسوی تو امیدی استوار دارم و گرنه چون جاذبه‌ای از جانب معشوق نباشد، کوشش عاشق بیچاره برای رسیدن بوصول سودی ندهد، شاعر گوید:

تا که از جانب معشوق نباشد نظری کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

۷ - معنی بیت: از مجلس و عطف روی برمی‌تابیم و بمیخانه میرویم چه اندرز این واعظان را که بدیگران پسند میدهند و خود بدانچه میگویند عمل نمیکنند، نباید شنید ۸ - خط یار: باستعاره مراد سبزهٔ عذار محبوب -

معنی بیت: عاشق شدن بر چهرهٔ زیبا را از سبزهٔ عذار یار فراگیر، بدانگونه که این خط سبز بر گرد رخسار نیکوان دور میزند و یکدم جدا نمیشود ۹ - زهد فروش: زاهد نما و ریاکار، صفت مرکب فاعلی جانشین اسم.

غزل ۳۹۴

ای روی ماه منظرِ تو نو بهارِ حسن

خال و خطِ تو مرکزِ حسن و مدارِ حسن^۱

در چشمِ پر خمار تو پنهانِ فسونِ سحر

در زلفِ بیقرار تو پیدا قرارِ حسن^۲

ماهی نتافت همچو تو از برجِ نیکوئی^۳

سروی نخاست^۴ چون قدت از جو بیارِ حسن^۵

حرم شد از ملاحظتِ تو عهدِ دلبری

فرخ شد از لطافتِ تو روزگارِ حسن

از دام زلف و دانه خال تو در جهان

یک سرخ دل نماند نگشته شکارِ حسن^۷

دایم بلطف دایه طبع^۸ از میان جان

می‌پرورد بناز ترا در کنارِ حسن

گرد لب بنفشه^۹ از آن تازه و ترست

کاب حیات میخورد از جویبارِ حسن

حافظ طمع برید که بسیند نظیر تو

دیار^{۱۰} نیست جز رخت اندر دیارِ حسن^{۱۱}

وزن غزل ۳۹۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع مشمن اُخرِب مکفوف مقصور)

- ۱ - معنی بیت: ای که چهره تو منظره زیبای ماه را دارد و بهار آراسته جهان زیبایی است، خال سیاه رخسار تو مرکز دایره جمال و سبزه عذار تو محیط و مدار این دایره است ۲ - معنی بیت: در دیده نیم مست تو معجزه جادوگری نهان است و در گیسوی پریشان تو قرارگاه زیبایی است ۳ - برج نیکوئی: برج آسمان جمال: استعاره مکنیه - برج: بضم اول و سکون دوم یکی از دوازده بخش فلک ۴ - سخاست: سر بر نیراشت و قیام نکرد ۵ - جویبار حسن: جوی بوستان زیبایی، استعاره مکنیه ۶ - ملاحظت: بفتح اول نمک داشتن یا شیرین نمکی - معنی بیت: از شیرین نمکی یا نمک حسن داشتن تو روزگار دلستانی طراوت و تازگی یافت و از نازک اندامی تو ایام زیبایی فرخنده و مبارک گشت ۷ - معنی بیت: هر طایردلی که در عالم بود از بند گیسو و دانه خال تو ترست و صید شاهین جمال تو گشت ۸ - دایه طبع: تشبیه صریح - معنی بیت: دایه طبیعت پیوسته با مهربانی از صمیم جان ترا در آغوش زیبایی خداداد پرورش میدهد ۹ - بنفشه: با استعاره مقصود خط عذار و لب - معنی بیت: بر پیرامون لب تو بنفشه خط سبزه بدن جهت خسرم و سا طراوتست که آب نوشین بقا از جویبار بوستان حسن تو مینوشد ۱۰ - دیار: بفتح اول و تشدید ثانی باشنده و کس و ساکن دیر ۱۱ - دیار: بکسر اول جمع دار بمعنی خانه و سرای و در سیاق فارسی بمعنی شهر و کشور نیز بکار می‌رود میان دیار و دیار مراعات تجنیس ناقص شده است - معنی بیت: حافظ امید ندارد که دیگری بجمال تو بیاید، جز طلعت دلگشای تو در ملک زیبایی چهره‌ای نیست.

غزل ۳۹۵

گلبرگ^۱ راز سنبل مشکین نقاب کن

یعنی که رخ بیوش و جهانی خراب کن^۲

بفشان عرق زچهره و اطرافِ باغ را

چون شیشه‌های دیده‌ما پر گلاب کن^۳

ایامِ گل چسو عمر برفتن شتاب کرد

ساقی بدورِ باده گلگون شتاب کن^۴

بگشا بشیوه^۵ نرگسِ پر خوابِ مست^۶ را

وز رشک چشمِ نرگسِ رعنا بخواب کن^۷

بوی بنفشه بشنو و زلفِ نگار گیر

بنگر برنگ لاله و عزم شراب کن

زانجا که رسم و عادتِ عاشق کشتی^۸ تست

با دشمنان قدح کش و با ماعتاب^۹ کن

همچون حباب دیده بر روی قدح گشای

وین خانه^{۱۰} را قیاسِ اساس از حباب کن

حافظ وصال می‌طلبد از ره دعا

یارب دعای خسته‌دلان مستجاب^{۱۱} کن

وزن غزل ۳۹۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع مثنی اخری مکفوف معنوف)

- ۱ - گلبرگ: برگ گل باستعاره چهرهٔ یار و همچنین است سنبل مشکین که مراد گیسوی محبوب است
- ۲ - معنی بیت: از سنبل مشکبوی گیسو بر برگ گل چهرهٔ خود روپوشی بیفکن یعنی روی در حجاب زلف نهان کن و یک جهان دل را از دیدار نومید ساز و در آتش اشتیاق بسوز و نابود کن ۲ - معنی بیت: عرق (خوی) از گل رخسار قطره قطره بریز و پیرامون بوستان را مانند شیشه‌های چشم ما که پر از گلاب سرشک است از گلاب چهره پر ساز ۴ - معنی بیت: روزهای بهار و عمر گل مانند زندگی ما زودگذر است، پس ای ساقی (نوشگر) بشتاب و می گلفام را بگردش آور و بنوشان ۵ - شیوه: ناز و کرشمه ۶ - نرگس پر خواب: باستعاره چشم مخمور ۷ - معنی بیت: بناز و کرشمه نرگس دیده خواب‌آلود مخمور را باز کن و از حسد چشم نرگس خود نمای باغ را فرو بند (چه نرگس از رشک تپان دیدن نرگس چشم ترا ندارد) ۸ - عتاب: بکسر اول خشم گرفتن و درشتی کردن و گله نمودن، مصدر عتاب مفاعله - معنی بیت: چون شیوه و خوی تو کشتن بیدلان است، بناخواه ما با دشمنان باده بییما و با مادرشتی و گله آغاز کن ۹ - خانه: باستعاره مراد سرای فانی یا دنیا - معنی بیت: حباب‌وار چشم بر قدح بدوز (مانند حباب که بر روی باده

دیده دوخته است، تو هم چشم بر قدح بدوز) و اساس این خانه دنیا را مانند حباب (غوزه آب) سست و بی دوام بدان ۱۰ - مستجاب: پذیرفته و جواب گفته، اسم مفعول از استجابت.

غزل ۳۹۶

صبحست ساقیا قدحی پر شراب کن
 دور فلک درنگ ندارد، شتاب کن^۱
 زان پیشتر که عالم فانی شود خراب
 ما را ز جام باده گلگون خراب کن^۲
 خورشیدی^۳ ز مشرق ساغر طلوع کرد
 گر برگ عیش می طلبی، ترک خواب کن
 روزی که چرخ از گسل ما کوزها کنند
 زنهار^۴ کاسه سر ما پر شراب کن
 ما سرد زهد و توبه و طامات نیستیم
 با ما بجام باده صافی خطاب کن^۵
 کار صواب باده پرست است حافظا
 برخیز و عزم جزم بکار صواب کن

وزن غزل ۳۹۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مشمن اخرب مکفوف محذوف)

۱ - معنی بیت: ای ساقی بامداد است، ساغری از باده سرشار کن. گردش گردون ثبات و آرام ندارد و فرصت عیش را زود سپری میسازد، پس در فراهم آوردن اسباب خوشدلی بشتاب ۲ - معنی بیت: پیش از آنکه این جهان زودگذر ویران شود، با ساغر باده گلغام بنای خودپرستی ما را ویران کن و ما را از قهید ایسن نیستی هست نما و ارهان ۳ - خورشیدی: آفتاب باده، تشبیه صریح همچنین است مشرق ساغر - معنی بیت: آفتاب باده از مشرق جام برآمد، اگر ساز و سامان خوشدلی و شادی میجویی خواب را رها کن و برخیز ۴ - زنهار: از اصوات یا شبه جمله است برای تأکید و تشبیه - معنی بیت: آن روز که فلک از خاک بیکر فرسوده ما سبوسازد، هان کاسه سر ما را از باده سرشار کن ۵ - معنی بیت: ما اهل پارسائی و توبه کردن از نوشیدن می و ادعای کرامت و خودنمائی نیستیم، آنگاه که با ما آهنگ گفتگو داری نخست می بیار و پس از آن با ما سخن ساز کن.

غزل ۳۹۷

زدر درآ و شبستان^۱ ما منور کن
 هوای مجلسِ روحانیان معطر کن
 اگر فقیه نصیحت کند که عشق مبارز
 پیاله^۲ بدهش، گو دماغ را تر کن^۳
 بچشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل و جان
 بیا بیا و تماشای طاق و منظر کن^۴
 ستاره شب هجران نمی‌فشانند نور
 بیام قصر برآ و چراغ مه برکن^۵
 بگو بخازن جنت^۶ که خاک این مجلس
 بتحفه بر سوی فردوس و عود مسجمر کن
 ازین مزوجه^۷ و خرقه نیک در تنگم
 بیک کرشمه صوفی و شم^۸ قلندر کن
 چو شاهدان چمن زیر دست حسن^۹ تواند
 کرشمه بر سمن و جلوه بر صنوبر کن^{۱۰}
 فضول نفس^{۱۱} حکایت بسی کند ساقی
 تو کار خود مده از دست و می بساغر کن
 حجاب دیده ادراک شد شعاع جمال
 بیا و خرگه خورشید را منور کن^{۱۲}
 طمع بقندر وصال^{۱۳} تو حد ما نبود
 حوائتم بلب لعل همچو شکر کن
 لب پیاله بپوس آنگهی بمسنان ده
 بدین دقیقه^{۱۴} دماغ معاشران تر کن
 پس از ملازمت عیش و عشق مهرویان
 زکارها که کنی شعر حافظ از برکن

وزن غزل ۳۹۷: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر مجتث مشن مخبون اصلم)

۱ - شبستان: بفتح اول و دوم و سکون سوم اقامتگاه شبانه - معنی بیت: از در سرای بدرون خرام و اقامتگاه شبانه یا شب خانه ما را که تاریک است، بنور جمال خود روشن کن و هوای محفل اهل معنی را بقدم خود بویا ساز ۲ - معنی بیت: اگر دانای دین اندرز دهد که از عشق ورزی دست بدار، جامی بوی بده و بگو بنوش تا تردهاغ شوی و از خشکی برهی ۳ - معنی بیت: دل و جان بچشم و ابروی یار دادم، بشتاب و بیاتنا طاق و نظرگاهی زیبا نظاره کنی ۴ - معنی بیت: ستاره شبانگاه جدائی فروغ ندارد، تو بر بام کاخ بر شو و چراغ ماه رخسار خود را بر افروز و طلعت تابناکت را بشما ۵ - خازن جنت: نگاهبان بهشت یا رضوان - معنی بیت: بر رضوان نگاهبان بهشت بگو که غبار این محفل را بارمغان با خود بیاغ فردوس بر و این خاک معطر را عود مجمر بهشت ساز ۶ - مزوجه: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح، اسم مفعول از تزویج و کلاهی است که میان آن پنبه می‌آکنند (نقل از حاشیه صفحه ۲۷۲ دیوان حافظ با اهتمام شادروان محمد قزوینی) ۷ - صوفی‌وش: صوفی مانند، صفت کرشمه - معنی بیت: از این کلاه پنبه‌ای و دلق پشمینه صوفی نمایان مزور سخت بتنگ آمده‌ام، ای محبوب، با کرشمه عنایت و نگاه مهری که از آن صوفیان با صفاست مرا وارسته‌ای پاکباز بساز و از زهد فروشی و خودنمایی و ارهان ۸ - معنی بیت: چون زیباییان گلزار در جمال فرودست تو اند، پس با چهره زیبای خود بر یاسمن ناز بنما و با قامت بلند در پیش صنوبر خودنمایی کن ۹ - فضول نفس: بضم اول در اینجا بمعنی هرزه درآئی نفس - معنی بیت: هرزه‌درانی و بیهوده‌گوئی نفس داستانها میسرآید ولی تو ای ساقی بکار خود پرداز و می در جام کن تا دل ما را از غم دنیا آزاد کنی ۱۰ - معنی بیت: در پرتو زیبایی تو چشم خرد خیره شد، بر خیز و سراپرده آفتاب را بفروغ جمال خود نورانی کن ۱۱ - قند وصال: شهد وصل، تشبیه صریح - معنی بیت: امید رسیدن بشهد وصال تو از اندازه توان ما بیرون است، کار ما را بلب لعل شکرین واگذار تا مگر بیوسه‌ای دل ما را خوش سازد ۱۲ - دقیقه: بفتح اول لطیفه و شیرین کاری - معنی بیت: ای محبوب، بر لب جام برای تبرک بوسه‌ای بزن و آنگاه بدست مستان بده و با این لطیفه و شیرین کاری مصاحبان را نردماغ و سرخوش بساز.

غزل ۳۹۸

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن

چون ساغر ت پرست، بنوشان و نوش کن^۱

در راه عشق و سوسه اهرمن بسیست

پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن^۲

برگ نواته شد و ساز طرب نماند

ای چنگ ناله برکش و ای دف خروش کن^۳

تسبیح و خرقه لذتِ مستی نبخشدت

همت درین عمل، طلب از می فروش کن^۱

پیران سخن ز تجربه گویند، گفتمت

هان ای پسر که پیر شوی^۲ پسند گوش کن

بر هوشمند سلسله ننهاده دستِ عشق

خواهی که زلفِ یار کشی، ترکِ هوش کن^۳

با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست

صد جان فدایِ یارِ نصیحت نیوش کن^۴

ساقی که جامت از می صافی تهی مباد

چشمِ عنایتی بمنِ دردنوش^۵ کن

سرمست در قسبایِ زرافشان چو بگذری

یک بوسه نذرِ حافظِ پشمینه پوش کن^۶

وزن غزل ۳۹۸: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع منمن اخرج مکثوف محذوف)

۱ - معنی بیت: ای نوردیده من سخنی دارم که باید بنیوشی. اکنون که جام عیش تو سرشارست خود بنوش و بدیگران هم پیاله‌ای بده بکنایه یعنی خود از جهان کام بگیر و بدیگران هم مددی برسان ۲ - معنی بیت: در طریق عشق الهی فریب ابلیس نفس بسیارست و گاه امر بر آدمی مشتبه میشود، مردانه گام پیش نه و از شر و سوسه نفس بدفرمای خود را برهان و پیغام هاتف غیبی را بگوش جان بنیوش ۳ - معنی بیت: ساز و برگ عیش و خوشی نابود شد و سامان شادی بر جای نماند و بر باد رفت. ای چنگ از فقدان اسباب خوشی ناله بلند کن و ای دف بانگ بر آور ۴ - معنی بیت: سبزه و دلق اهل ریا خوشی سرمستی از جام معرفت و باده معنی را بتو نمیدهد، در این کار باید عنایت و توجه باطنی از پیر میکده یا سرشد صاحبدل خواست تا بشادی راستین توان رسید ۵ - پیر شوی: عمر دراز بایی و کامیاب باشی ۶ - معنی بیت: پنجه نیرومند عشق بر پای کسی که فرمانبر عقل مصلحت‌اندیش و سودجوست، زنجیر نمی‌نهد. اگر بر آن سری که دست در گیسوی یار زنی، هوش و خرد را رها کن و عشق بورز ۷ - نصیحت نیوش: اندرزپذیر، صفت مرکب فاعلی - معنی بیت: با یاران راستین در عمر و مال تنگ گرفتن و دریغ کردن روا نیست، باید نه یک جان بلکه صد جان قربان دوستی کرد که اندرزپذیرست، سعدی گوید:

زر چه باشد که نثار قدم دوست کنم سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست

۸ - دردنوش: بضم اول و سکون دوم و سوم آنکه دردی شراب نوشد بکنایه مقصود کهنه شرابخوار یا

دردآشام ۹ - معنی بیت: چون شاد و سرخوش قبای زرکش پوشیده رهسپار شوی، شکرانه را یک بوسه بحافظ درویش برسم نیاز بده.

غزل ۳۹۹

کرشمة کن و بازارِ ساحری بشکن
 بغمزه رونق و ناموسِ سامری^۱ بشکن
 بسباد ده سرو دستار^۲ عالمی یعنی
 کلاه گوشه بآیینِ سروری بشکن
 بزلف گوی که آیینِ دلبری بگذار
 بغمزه گوی که قلبِ ستمگری بشکن^۳
 برون خرام و ببر گوی خوبی از همه کس
 سزای حور بده رونقِ پری بشکن^۴
 باهوانِ نظر شیرِ آفتاب^۵ بگیر
 چو عطرسای شود زلفِ سنبل از دم باد
 تو قیمتش بسرِ زلفِ عنبری^۶ بشکن
 چو عندلیب فصاحت فروشد، ای حافظ
 تو قدرِ او بسخن گفتنِ دری بشکن^۷

وزن غزل ۳۹۹: مفاعلهن فاعلهن مفاعلهن فعلن (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - سامری: بکسر میم آن که پرستش گوساله کرد (نقل از منتهی الارب) نام ساحر معروف عصر حضرت موسی که در غیاب آن حضرت از زر و زیورها گوساله‌ای ساخت و قوم موسی را فریفت و گفت معبود شما و موسی همین گوساله است، نگاه کنید بآیات ۸۵ بعد سوره طه (۲۰) - معنی بیت: جلوه حسنی بنا و با افسون نگاه خود بازار جادوگری را از رونق بینداز و با ناز و کرشمه رونق کار و شهرت و آوازه سامری را از میان ببر ۲ - دستار: بفتح اول سربند و عمامه - معنی بیت: گوشه کلاه خود را بشیوه سروری و تاج‌داری در جهان خوبان خم بده و بر زن و بردلبری بیغزات تا سرو سربند یک عالم یا عالمیان را بیاد دهی ۳ - معنی بیت: بگیسوی پریشان خود بگو که دست از روش دل ربودن بردارد و بناز و کرشمه خود بفرما که قلب سپاه ستم را

بشکنند و بیش با تیر نگاه و کمان ابرو عاشقان را دل خسته نسازد ۴ - معنی بیت: بناز و کرشمه جلوه‌ای بنما و گوی حسن از میدان خوبان بر بای و حور بهشتی را که ادعای برابری با تو در زیبایی دارد بسزای خود برسان و بازار جمال پریان را بی رونق بساز ۵ - شیر آفتاب: شیر خورشید، تشبیه صریح، همچنین است آهوان نظر - معنی بیت: شیر خورشید را گرفتار آهوان چشم خود کن و با ابروان خمیده کمان مشتری را خرد کن ۶ - زلف عنبری: گیسوی عنبربوی، موصوف و صفت نسبی - معنی بیت: چون گیسوی سنبل با دم نسیم عطر افشانی آغازد، تو با پریشان کردن زلف عنبربوی بهای عطر سنبل را بگناه و بی قدر و قیمتش بساز ۷ - معنی بیت: چون بلبل در بازار سخن شیوانی عرضه کند تو قدر و مقام او را با سخن سرانی بزبان فارسی دری کاسته ساز و بازارش را از رونق بینداز.

غزل ۴۰۰

بالابلند^۱ عشوه گر نقش باز^۲ من
 کوتاه کرد قصه زهد^۳ دراز^۴ من
 دیدی دلا که آخر پیری و زهد^۵ و علم
 با من چه کرد دیده^۶ معشوقه باز^۷ من
 می ترسم از خرابی ایمان^۸ که می برد^۹ روی
 محراب^{۱۰} ابروی^{۱۱} تو حضور^{۱۲} نماز^{۱۳} من
 گفتم بدلق^{۱۴} زرق^{۱۵} پیوشم نشان^{۱۶} عشق
 غماز^{۱۷} بود اشک و عیان کرد راز^{۱۸} من
 مستست یار و یاد^{۱۹} حریفان^{۲۰} نس میکند
 ذکرش^{۲۱} بخیر ساقی^{۲۲} مسکین^{۲۳} نواز^{۲۴} من
 یارب کسی آن صبا^{۲۵} بوزد کز نسیم^{۲۶} آن
 گردد^{۲۷} شمامه^{۲۸} کرمش^{۲۹} کارساز^{۳۰} من
 نقشی^{۳۱} بر آب^{۳۲} میزنم از گریه^{۳۳} حالیا^{۳۴}
 تا کی^{۳۵} شود^{۳۶} قسری^{۳۷} حقیقت^{۳۸} مجاز^{۳۹} من
 بر خود^{۴۰} چو شمع^{۴۱} خنده^{۴۲} زنان^{۴۳} گریه^{۴۴} میکنم
 تا با تو^{۴۵} سنگدل^{۴۶} چه کند^{۴۷} سوز^{۴۸} و ساز^{۴۹} من^{۵۰}

زاهد چو از نماز تو کاری نمیرود

هم مستی شبانه و راز و نیاز من^۱

حافظ زگریه سوخت بگو حالش، ای صبا

بسا شاه دوست پرور دشمن گسداز^{۱۱} من

وزن غزل ۴۰۰: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع اخرب مکفوف محذوف)

- ۱ - بالا بلند: دلبر بلند قامت، صفت جانشین موصوف - معنی بیت: دلبر بلند قامت فریبا و نیرنگ باز من داستان پارسائی دیرینه مرا کوتاه کرد، بکنایه یعنی پیرانه سر عاشقی پیشه کردم و ترک زهد گفتم ۲ - معشوقه باز: شاهد باز و زیبا پرست، صفت مرکب فاعلی، دیده موصوف ۳ - محراب ابرو: طاق ابرو، تشبیه صریح - معنی بیت: از ویران شدن بنای ایمان خود نگرانم، چه طاق ابروی تو جمعیت خاطر و حضور قلب مرا در هنگام عقد نماز سلب میکند، که گفته اند لا صلوة الا بحضور القلب (هیچ نمازی جز بشرط حصول حضور قلب درست نباشد) ۴ - زرق: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بمعنی ریا و تزویر و سالوس - دلق زرق: تشبیه صریح ۵ - غماز: بفتح اول و تشدید دوم پرده در و سخن چین - معنی بیت: با خود گفتم با خرقة نیرنگ و زهدنمائی آثار عاشقی خود را پنهان سازم، در این میان آب دیده من پرده دری کرد و راز عشق مرا هویدا ساخت ۶ - معنی بیت: یار اینک از باده سرخوش است و یادی از مصاحبان خود نمیکند، یار ساقی مهربان ما خوش و نکو باد که بعاشقان درویش ناتوان لطفی داشت (مراد از ساقی باز همان یار است که پیش ازین عنایتی بهریفان داشت) ۷ - شمامه: بفتح اول بوی خوش، مأخوذ از شمامه عربی بتشدید میم - معنی بیت: پروردگارا، آن باد بهاری چه زمانی وزیدن خواهد گرفت که بوی خوش نسیم کرمش چاره ساز من بیدل شود ۸ - حالیا: اکنون، قید زمان مأخوذ از حالیا عربی بتشدید یاء و تنوین - معنی بیت: اکنون گریه من از سر ریا و تزویرست و مانند نقش بر آب زدن است که کاری بیهوده است. نمیدانم چه زمان ازین گریه مجازی دست باز خواهم داشت و از سوز دل گریه حقیقی خواهم کرد ۹ - معنی بیت: بر حال تسباه غسود شمع سان خنده ام میگیرد و اشکم روان میشود، نمیدانم که این سوز و ساز در دل سخت تو چه تأثیری خواهد کرد ۱۰ - معنی بیت: ای پارسا، چون از نماز تو کاری ساخته نیست و گریه نمیگشاید، همانا مستی شبانه و ذکر عاشقانه من بر آن برتری دارد ۱۱ - دشمن گسداز: دشمن سوز، صفت مرکب فاعلی.

غزل ۴۰۱

چون شوم خاکی رهش، دامن بیفشاند زمن^۱

ور بگویم دل بگردان، رو بگرداند زمن

روی رنگین^۱ را بهر کس می‌نماید همچو گل

ور بگویم بازپوشان^۲، باز پوشاندن زمن

چشم خود را گفتم، آخر یک نظر سیرش ببین

گفت: می‌خواهی مگر تا جوی خون راندن زمن^۳

او بخونم تشنه و من بر لبش تا چون شود

کام بستانم ازو یا داد بستاندن زمن^۴

گر چو فرهادم بتلخی جان برآید، باک نیست

بس حکایت‌های شیرین باز می‌ماند زمن^۵

گر چو شمعش پیش میرم، بر غم خندان شود

ور برنجم، خاطر نازک برنجانند زمن^۶

دوستان جان داده‌ام بهر دهانش بسنگرید

کو بچیزی مختصر^۷ چون باز میماند زمن؟

صبر کن حافظ که گرزین دست باشد درین غم

عشق در هر گوشهٔ افسانه خواند زمن^۸

وزن غزل ۴۰۱: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثنیٰ محذوف)

۱ - دامن بیفشاندن زمن: بکنایه یعنی خود را از من دور سازد و مرا ترک گوید و اعراض نماید - معنی بیت: چون غبار راه وی کردم، دامن از گرد وجود من پاک میکند و خود را از من دور می‌سازد و اگر بگویم دل از جفا بگردان و مهربان شو، روی از من می‌تابد و اعراض میکند ۲ - روی رنگین: چهرهٔ نگارین زیبا ۳ - بازپوشان: سخت نهان ساز ۴ - معنی بیت: بچشم خود سفارش کردم که باری در یک دیدار وی را نسیک بنگر. چشم پاسخ داد آیا از این کار قصد تو آنست که یار از من رود خون روانه سازد ۵ - معنی بیت: یار مشتاق بریختن خون منست و من آرزومند بوسیدن لب اویم، نمیدانم چه پیش آید، یا من مراد دل ازو میگیرم و یا وی مرا بستم میکشد و بر این جفا نام داد می‌نهد ۶ - معنی بیت: اگر فرهادوار بناکامی جسامت بسلب رسد، پروائی نیست، چه بسیار داستانهای عاشقانه خوش از من بیادگار برجای میماند یا مقصود اینست که داستانهای بسیار دلپسند از عشق من بر یار که شیرین روزگارست، بر جای خواهد ماند؛ سعدی گوید:

چو فرهاد از جهان سعدی بتلخی می‌رود اما / ولیکن شور شیرینش بماند تا جهان باشد

۷ - معنی بیت: اگر شمع سان در پیشگاه او جان بسپارم، بر آندوه من خنده میزند و اگر آزرده دل شوم، خاطر لطیف نازپرورده را یکبار از من ملول می‌سازد و میرنجد که چرا از وی رنجیده‌ام ۸ - چیزی مختصر:

چیزی اندک باستعاره مراد دهان تنگ یار — معنی بیت: ای یاران، برای گرفتن کام از دهان وی جانفشانی کرده‌ام. اینک بنگرید که یار دهان تنگ و خرد خویش را از من دریغ میدارد و مرا با یک بوسه بکام نمیرساند ۹ — معنی بیت: ای حافظ شکیبای باش که اگر درس اندوه هجران بدینگونه باشد، عشق خانمانسوز در هر جا از ناکامی من داستانها خواهد گفت.

غزل ۴۰۲

نکته دلکش بگویم، خالی آن مهر و بسین

عقل و جان را بسته زنجیر آن گیسو بسین^۱

عیب بدل کردم که وحشی وضع^۲ و هر جایی مباش

گفت چشم شیر گیر و غنچ^۳ آن آهو بسین

حلقه زلفش تعاشاخانه باد صباست

جان صد صاحب بدل آنجا بسته یک مو بسین^۴

عابدان آفتاب از دلبر ما غافلند

ای ملامت گو خدا را رو مبین آن رو بسین^۵

زلف دل دزدش^۶ صبارا بند بر گردن نهاد

با هواداران رهرو حیلۀ هندو^۷ بسین

این که من در جست و جوی او ز خود فارغ شدم

کس ندیدست و نبیند مثلش، از هر سو بسین

حافظ ار در گوشه محراب می نالد رواست

ای نصیحت گو خدا را آن خم ابرو بسین^۸

از مراد شاه منصور^۹ ای فلک سر بر متاب

تیزی شمشیر بنگر، قوت بازو بسین

وزن غزل ۴۰۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بحر رمل مثنی مقصور)

۱ — معنی بیت: لطیفه ای دلپذیر میگویم، بنقطه خال مشکین آن ماه رخسار زیبا نگاه کن و جان و خرد را در بند سلسله زلف وی بنگر ۲ — وحشی وضع: انس ناپذیر و رمنده و سرگشته، صفت ترکیبی ۳ — غنچ: بفتح اول دلالت و کرشمه و حرکت چشم و ابرو — معنی بیت: بر دل خورده گرفتم که انس ناپذیر و سرگشته

مباش، پاسخ داد که بچشم شیر شکار و کرشمه آن یار آهوش نگاهی کن تا موجب این حال را بدانی ۴ -
 معنی بیت: در چنبر گیسوی او (یار) نسیم بهاری بسیر و تفریح می‌رود و در آن حلقه زلف جان بسیاری از اهل
 دل را بیک تار مو آویخته بنگر ۵ - رومین: مرحوم قزوینی در حواشی صفحه ۲۷۸ دیوان حافظ نوشته‌اند:
 روی دیدن کنایه از جانب داری کردن و طرف‌گیری باشد، امیر خسرو گوید:

چو رویش بهر که می‌گویم روی آن دلربای می‌بیند...

بنابراین نظر معنی بیت چنین است که ای ملامت‌گو از بهر خدا جانب‌داری مکن یعنی جانب‌داری
 آفتاب را منما و آن رو بین یعنی روی دلبر ما را بین تا بدانی که هزار مرتبه از آفتاب بهتر است و در صفحه ۴۷۶
 جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در چند نسخه رو بین و رو بین آمده است و در این صورت معنی
 بیت چنین تواند بود: پرستندگان مهر از زیبایی چهره یار ما بیخبرند که بر شیفتگی ما بر جمال یار خورده
 میگیرند، ای ملامتگر تنها روی یار ما را بنگر و چه روداری و بیشرمی که در برابر چهره او سخن از روشی
 دیگر می‌گویی ۶ - دل‌دزد: رهن دل، صفت ترکیبی، زلف موصوف ۷ - هندو: باستعاره مراد هندوی زلف
 یا گیسوی سیاه - معنی بیت: گیسوی او که رهن دلهاست، گردن باد بهاری را در کسمند آورد و از وزیدن
 بازداشت تا بر حلقه‌هایش نگذرد، حبله و سیرنگ زلف سیاه وی را با صبا که از رهروان دوستار اوست
 بنگر ۸ - معنی بیت: اگر حافظ در کنج محراب عشق ناله میکند سزاوارست ای اندرزگو، ترا بخدا آن
 محراب ابرو را بنگر تا دریایی چرا ناله میکنم ۹ - شاه منصور: فرزند شرف‌الدین مظفر بن امیر مبارزالدین
 محمد از آل مظفر که در سال ۷۹۰ بر شیراز تسلط یافت.

مرکز تحقیقات و نشر علمی

غزل ۴۰۳

شراب لعل‌کش و روی مه‌چینان^۱ بین

خلاف مذهب آنان جمال ایسان بسین^۲

بزیر دلق ملامع^۳ کمندها دارند

درازدستی این کوتاه آستینان بسین

بخرمن دو جهان سر فرو نسیمی‌آرند

دماغ^۴ و کبر گدایان و خوشه‌چینان بسین

بهای نیم کرشمه هزار جان طلبند

نیاز اهل دل و ناز نازنینان بسین^۵

حقوق صحبت ما را بباد داد و برفت

وفای صحبت یاران و همنشینان بسین^۶

اسیرِ عشقِ شدن چارهٔ خلاصِ منست

ضمیرِ عاقبتِ اندیشِ پیشِ بنیانِ بسین^۷

کدورت از دلِ حافظِ ببردِ صحبتِ دوست

صفایِ همّتِ پاکان و پاک‌دینانِ بسین^۸

وزن غزل ۴۰۳: مفاعِلن فَعْلَاتن مفاعِلن فَعْلان (بحر مجتث مشمن مخبون اصلم مسبغ)

۱ - مه‌چبین: بفتح میم و جیم ماه‌پیشانی و مقصود ماه‌رخسار و زیبا، صفت ترکیبی جانشین موصوف ۲ - معنی بیت: بادهٔ لعل‌فام بنوش و بر رخسار ماه‌چهرگان نگاه کن و برغم شیوهٔ زهدنمایان و ریاکاران زیبایی نیکوان را بنگر ۳ - ملمع: رنگارنگ، اسم مفعول از تلمیح، صفت دلچ - معنی بیت: در زیر خرقهٔ رنگارنگ ربا بندهای نیرنگ پنهان کرده‌اند، تجاوز و درازدستی این بظاهر دست از دنیاشستگان را بنگر که زاهدانه جامهٔ آستین کوتاه پوشیده‌اند ۴ - دماغ: بکسر اول مجازاً بمعنی سرکشی و غرور و تفرعن - معنی بیت: سرکشی و بزرگ‌منشی فقیران کوی عشق و خوشه‌چینان خرمن معرفت را مشاهده کن که بحاصل این جهان و آن جهان التفاتی ندارند ۵ - معنی بیت: خوبان هزار جان گرامی از هواداران در بهای اندک ناز و غمزه خود میجویند، خواهندگی و فروتنی صاحب‌دلان عاشق و فخر و عزت دلبران نساظرور را بنگر ۶ - معنی بیت: پاس دوستی و مصاحبت ما را نداشت و از ما جدائی گزید، بنگر که ما یاران راستین و همشینان دیرین پیمان و فارا همچنان استوار میداریم و دست از دامن یار بر نمی‌داریم ۷ - معنی بیت: گرفتار عشق گشتن علاج رهائی از وسوسه‌های نفس است، باندیشهٔ زرف نمان ما عنایت کن که پایان کار را از پیش می‌نگریم و میدانیم که گرفتاری در دام محبت عین رهایش و خلاص است ۸ - معنی بیت: مصاحبت دوست غبار تیرگی از آینهٔ دل حافظ زدود، پاکی نیت و اثر روشن دعا و توجه پاکیزه‌دامتان و نیک‌اعتقادان را ببین که چگونه صفابخش است.

غزل ۴۰۴

می‌فکن بر صفِ رندان نظری بهتر ازین

بر درِ میکده می‌کن گذری بهتر ازین^۱

در حقِ من لبت این لطف که می‌فرماید

سخت خوبست و لیکن قدری^۲ بهتر ازین

آنکه فکرش گره از کارِ جهان بگشاید

گو درین کار بفرما نظری بهتر ازین^۳

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق؟

برو، ای خواجه عاقل، هنری بهتر ازین^۲؟

دل بسدان رود گرامی^۵ چکنم، گسرندهم؟

مادر دهر ندارد پسری بهتر ازین

من چو گویم که قدح نوش و لب ساقی بوس

بشنو از من که نگوید دگری بهتر ازین

کلک حافظ شکرین میوه^۶ نباتیست بچین

که درین باغ نبینی ثمری بهتر ازین^۷

وزن غزل ۴۰۴: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مشن مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: بر رسته و جمع وارستگان آزاده نگاهی بلطف بیش ازین بفرما و با آنان به از این باش و بر میخانه رندان با عنایت بیشتری بگذر و توجهی شاملتر بنما ۲ - قدر: بفتح اول و دوم اندازه و قدر - معنی بیت: لب تو درباره من این سخن لطیف و دلپذیر که میگوید بسیار خوش و مطبوع است، ولی شاید که مقداری بیشتر لطف و مهربانی نماید ۳ - معنی بیت: بر رشد دانا که بقدرت اندیشه گره گشای مشکلات عالم است بگو که در کار ما عنایتی بیش ازین فرماید ۴ - معنی بیت: نصیحتگو بخرده گیری گفت: عشق جز اندوه و نگرانی چه لطفی دارد؟ ای سرور که دم از عقل میزنی، چه کمالی در عشق برتر از دل شکسته میجویی! خداوند بر زبان پیامبر فرمود انا عند المنكسرة قلوبهم (من در دل شکسته دلان جای دارم) ۵ - رود: بضم اول فرزند، گرامی صفت رود - معنی بیت: اگر دل بدان فرزند عزیز نسپارم، چه توانم کرد؟ مادر روزگار فرزندی به از وی نپرورده است، در اینجا از «رود» شاید با استعاره محبوب مقصود باشد ۶ - شکرین میوه: صفت ترکیبی - نبات: بفتح اول رستنی و گیاه موصوف آن ۷ - معنی بیت: خامه حافظ نهالی است که بر سخن شیرین دارد، این میوه را بچین که در بوستان ادب به از آن نخواهی یافت.

غزل ۴۰۵

بجانِ پیر خرابات^۱ و حقی صحبت او

که نیست در سر من جز هوای خدمت^۲ او

بهشت اگر چه^۳ نه جای گناه کارانست

بیار باده که مستظهرم^۴ بسهمت^۵ او

چراغِ صاعقه^۵ آن سحاب روشن باد
 که زد بخرمن ما آتشِ محبتِ او
 بر آستانه میخانه گر سری بینی
 مزن پپای که معلوم نیست نیتِ او^۶
 بیا که دوش بمستی سروشِ عالمِ غیب
 نوید داد که عامست فیضِ رحمتِ او^۷
 مکن بچشمِ حقارت نگاه در منِ مست
 که نیست معصیت و زهد بسی مشیتِ او^۸
 نمی‌کند دلِ من میلِ زهد و توبه ولی
 بنامِ خواجه بکوشیم و فرّ دولتِ او
 مدام خرقهٔ حافظ بپاده در گسروست
 مگر ز خاکِ خرابات بود فطرتِ او^۹

وزن غزل ۴۰۵: مفاعلهن مفاعلهن فعلن (بحر مجتث مثنی مخبون محذوف)

۱ - پیر خرابات: پیرمغان یا پیر میکده معرفت و رهبر روحانی ۲ - هوای خدمت: آرزوی چاکری
 ۳ - اگرچه: حرف ربط مرکب برای استدراک یعنی رفع توهم ۴ - مستظهر: پشت گرم، اسم فاعل از
 استظهار مصدر باب استفعال از مجرد ظهارة بفتح اول قوی پشت شدن - معنی بیت: اگر چه باغ فردوس
 اقامتگاه بزهکاران نیست، می بده که بعنایت و لطف پیر خرابات و مرشد رندان پشت گرم که از این گنهکار
 شفاعت خواهد کرد ۵ - چراغ صاعقه: تشبیه صریح - معنی بیت: چراغ برقی (آذرخش) آن ابر رحمت که
 در خرمن هستی ما آتش عشق بر افروخت، هرگز خاموش مباد ۶ - معنی بیت: اگر سری را بر درگاه میخانه
 نهاده دیدی، پایمال مکن و بخواری مگر که از قصدش آگاه نیستی چه هنوز نمیدانی که «از میکده هم بسوی
 حق راهی هست» ۷ - معنی بیت: برخیز و بیا که دیشب در حال سرخوشی جبرئیل پیام آور جهان نهان معنی،
 مزده ای آورد که فیض بخشایش ایزدی فراگیر همگان است ۸ - معنی بیت: بچشم خواری در من باده پرست
 مگر، چه گناهکاری و پارسائی بندگان بخواست و علم ایزدی باز بسته است؛ در یک رباعی منسوب به خیام
 آمده است:

من می خورم و هر که چو من اهل بود می خوردن او بنزد حق سهل بود
 می خوردن من حق ز ازل میدانست گر می نسخورم علم خدا چهل بود
 و بابا افضل کاشانی در یک بیت باین رباعی پاسخ داده است که بعقیده حکیم علم ازلی علت عصیان

آدمی نیست:

علم ازلی علت عصیان بودن در نزد حکیم غایت جهل بود

۹ - فردولت: بفتح اول و تشدید دوم شکوه بخت و اقبال، اضافه تخصیصی - معنی بیت: دل من

گرایشی پیارسائی ورزیدن و توبه کردن از باده نوشی ندارد، لیکن بفرخندگی نام آن سرور بزرگ و شکوه بخت

او کوششی میکنم تا توفیق توبه دست دهد ۱۰ - فطرت: بکسر اول آفرینش و نهاد - معنی بیت: پیوسته دلق

حافظ بگروگان در نزد می فروش است، گوئی وی را از خاک میکند عشق آفریده اند که چنین گرایشی بمیخانه

دارد که گفته اند کل شیء بر جمع الی اصله (هر چیز باصل خود باز گردد)

غزل ۴۰۶

گفتا برون شدی بتماشای ماه نو

از ماه ابروان^۱ منت شرم باد، رو

عمریست تا دلت زاسیران زلف ماست

غافل زحفظ جانب یاران خود مشو^۲مفروش عطر عقل^۳ بهندوی زلف ما

کانجا هزار نافت مشکین به نیم جو

تخم وفا و مهر^۴ درین کهنه کشته زار^۵

آنگه عیان شود که بود موسم درو

ساقی بیار باده که رمزی بگویمت

از سر^۶ اختران کهن سیر و ماه نو

شکل هلال هر سرمه میدهد نشان

از افسر^۷ سیامک و ترک کلاه زو^۷حافظ جناب پیر مغان مامن و فاست^۸

درس حدیث عشق برو خوان وزو شنو

وزن غزل ۴۰۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف)

۱ - ماه ابروان: تشبیه صریح - معنی بیت: یار باعتراض گفت: برای نظاره و دیدار هلال بیرون آمدی،

از هلال ابروان من شرم کن و پی کار خود برو و از بر من دور باش ۲ - معنی بیت: یک عمر گذشت که دل تو

در چین گیسوی ما گرفتارست، تو هم از رعایت جانب یاران دیرینه کوتاهی مکن و از ما جدا مشو ۳ - عطر

عقل: تشبیه صریح و همچنین است هندوی زلف - معنی بیت: از بوی خوش خرد با گیسوی سیاه ما مگو و
تظاهر بداشتن عقل مکن، چه در پیش موی مشکین هزار نافه مشک به نیم جو می‌ارزد ۴ - تخم وفا و مهر:
تشبیه صریح ۵ - کهنه کشته‌زار: باستعاره مزرع گیتی مراد است - معنی بیت: بذریعمان دوستی و محبت در
مزرع کهنسال گیتی آنگاه حاصلش نمایان میشود که هنگام درو یعنی وقت کوچ و رحلت ازین جهان فرارسد
که گفته‌اند الدنيا مزرعة الآخرة (دنیا کشته‌زار آخرت است) ۶ - معنی بیت: ای ساقی، می بده نا رازی از
اسرار ستارگان دیرینه سیر و هلال ماه نو با تو در میان نهم که این روشنان فلکی شاهد چه حوادثی در جهان
بوده‌اند ۷ - زو: بفتح اول و سکون ثانی نام پسر طهماسب است که در ایران پنج سال پادشاهی کرد - معنی
بیت: نقش ماه نو در آغاز هر ماه نمودار تاج ماه‌نشان سپامک فرزند کیومرث و بسخشیهای کلاه‌زو فرزند
طهماسب است ۸ - مامن وفا: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم پناهگاه مهر و وفا، استعاره مکنیه - معنی
بیت: ای حافظ، آستان پیر می‌کده معرفت پناهگاه مهر و وفاست، درس داستان عشق را نزد پیر بخوان و سخن
وی را بگوش جان بنیوش.

غزل ۴۰۷

مزرع سبز فلک^۱ دیدم و داس^۲ مه ندر
بیادم از کشته خویش آمد و هنگام درو^۲
گفتم: ای بخت بختیدی^۳ و خورشید کمیدی^۳
گفت: با این همه از سابقه نومید مشو^۴
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا^۵ بفلک
از چراغ تو بسخورشید رسد صد پرتو
تکیه بر اختر شب دزد^۶ مکن کاین عیار
تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو
گوشوار زرو لعل ارچه گران دارد گوش
دور خوبی گذرانست، نصیحت بشنو^۷
چشم بد دور زخالی تو که در عرصه حسن
بیدقی^۸ راند که برد از مه و خورشید گرو
آسمان گو مفروش این عظمت کساندر عشق
خرمن مه بجوی خوشه پروین بسدو جو^۸

آتش زهد و ریاً خرمن دین خواهد سوخت

حافظ ایسن خرقه پشمینه بسینداز و برو

وزن غزل ۴۰۷: فاعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنی مخبون محذوف)

۱ - مزرع سبز فلک: تشبیه صریح همچین است داس مه نو ۲ - معنی بیت: بکشتزار سبز و خرمن گردون و داس هلال نظر افکندم، از کشته خود در مزرع دنیا و فرارسیدن هنگام درو آن که وقت رحیل و رخت بر بستن بجهان دیگرست یاد کردم ۳ - بختیدی: بخشیدی یا بخواب فرو رفتی مصدر آن خفتیدن و فعل امر آن بختت و فعل نهی آن مخفت است، سعدی گوید:

نگه کرد شوریده از خواب و گفت مرا فستنه خوانی و گونی مخفت

۴ - معنی بیت: با بخت خود گفتم بخواب غفلت فرو رفتی و بگاه برنخاستی تا آفتاب برآمد و کاروان رفت. بخت پاسخ داد: با همه این احوال از لطف پیشین خداوند مایوس مباشی که فرمود سبقت رحمتی غضبی (بخشایش من بر خشمم پیشی گرفت) ۵ - مسیحا: بفتح اول نام یا لقب حضرت عیسی، نیز نگاه کنید بغزل ۴ شماره (۱۳) - معنی بیت: اگر پاکدل و وارسته از علائق عیسی وار با آسمان بر شوی، مهر رخشنده از چراغ ضمیر تابناک تو فروغها کسب خواهد کرد ۶ - شب دزد: آنکه شب بدزدی پردازد، صفت ترکیبی اختر موصوف - معنی بیت: بر ستاره طالع که شبانگاه رهزنی میکند، اعتماد مکن که این دزد چابکدست دسپهیم کاوس و کمر بند شاهی کیخسرو را ربود و بساط پادشاهی آنان را برچید: در صفحه ۴۸۸ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در چند نسخه شبگرد بجای شب دزد آمده که ظاهراً ترجیح دارد و شبگرد بمعنی پاسبان و دزد و آنکه در شب گردش کند در فرهنگها ضبط است ۷ - معنی بیت: اگر چه گوشواره زرین لعل نشان گوش را از شنیدن پند سنگین میسازد و از اندرزپذیری باز میدارد، با اینهمه بدان که دوران حسن و روزگار ناز و نعمت پایدار نمی ماند، پس بنصیحت ما گوش فراده و لطفی کن ۸ - بیدق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم پیاده در عربی بذال معجمه است - معنی بیت: از خال مشکین تو چشم ناپاک حسود دور باد که در عرصه شطرنج زیبایی پیاده ای پیش آورد که در این مسابقه بر ماه و مهر که شهبازان عرصه آسمانند پیشی گرفت و شرط را برد ۸ - معنی بیت: بگو با آسمان که اینهمه بزرگی مفروش و خودنمایی مکن که در میزان عشق و جهان محبت هاله ماه بقدر یک جو وزن و ارزش دارد و عقدت را باندازه دو جو (دو جو بحساب ابجد معادل هیچ است یعنی هیچ ارزش و وزنی ندارد) ۹ - زهد و ریاً: در صفحه ۴۸۹ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در یک نسخه زهد ریاً آمده و در چند غزل حافظ از جمله غزل ۱۳۰ و ۱۳۳ و ۱۷۵ و ۲۳۰ چنانکه مرحوم قزوینی نوشته اند زهد ریاً آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: آتش زهدی که عین ریاست یا زهد ریاکارانه خرمن دین را میسوزد و نابود میکند، ای حافظ این دلق پشمین را که آلوده ریاست از دوش بپفکن و سبکبار و مجرد براه معرفت پیوی.

غزل ۴۰۸

ای آفتاب آینه‌دارِ جمالِ تو
 مشکِ سیاهِ مجمره گردانِ خالِ تو
 صحنِ سرای دیده^۱ بشستم ولی چه سود
 کاین گوشه نیست در خور خیل خیالِ تو
 در اوجِ ناز و نعمتی ای پادشاهِ حسن
 یارب مباد تا بقیامت زوالِ تو
 مطبوع‌تر ز نقشی تو صورت نسبت باز
 طفرانویس^۲ ابروی مشکین مثالِ تو
 در چینِ زلفش ای دل مسکین چگونه^۳
 کاشفته گفت باد صبا شرح حالِ تو^۴
 برخاست بویِ گل ز در آشتی درآی
 ای نوبهارِ مکارخِ فرخنده فالِ تو^۵
 تا آسمان زحلقه بگوشانِ ما شود
 کو عشوه ز ابروی همچون هلالِ تو^۶
 تا پیشِ بخت باز روم تهنیت کنان^۷
 کو مزده زمقدم^۸ عید وصالِ تو؟
 این نقطه سیاه که آمد مدارِ نور
 عکسبست در حدیقه^۹ بینش ز خالِ تو
 در پیشِ شاه عرضِ کدامین جفا کنم؟
 شرح نیازمندی خود یا ملالِ تو
 حافظ درین کمند^{۱۰} سرسرکشان بسیست
 سودایِ کج میز که نباشد مجالِ تو

وزن غزل ۴۰۸: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)

۱ - مجمره گردان: عود سوز گرداننده یا سپند سوز بگردش آورنده، صفت مرکب فاعلی - مجمره: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم مجمر یا عودسوز یا آتشدان - معنی بیت: ای که فروغ آفتاب انعکاسی از نور خورشید جمال تست یعنی مهر جهانتاب آینه‌دار چهره تست و مشک مجمره گردان خال مشکین تست یعنی مشک سپندسوزی میکند تا چشم بد را از خال روی تو دور سازد ۲ - سرای دیده: خانه چشم، تشبیه صریح - معنی بیت: ساخت خانه چشم را با اشک پاک ساختم، اما این کار فایده‌ای ندارد، چه کنج دیده مرا آن شبستگی نیست که سپاه خیال تو در آن جای گزیند ۳ - طغرا: بضم اول و سکون دوم نشانی که بر فرمانها و سکه‌ها نقش میکردند - طغرانویس صفت مرکب فاعلی - ابروی مشکین مثال صفت و موصوف و مجموعاً متمم مفعولی طغرانویس - معنی بیت: آنکه نشان ابروی مشکین صفت ترا نگاشت، خوشتر از نگار روی تو نقشی نیافرید، مقصود آنکه قلم صنع زیباتر از روی تو چهره‌ای نقش نیست ۴ - معنی بیت: ای دل بیچاره در شکن گیسوی او حالت چونست، چه باد بهاری حال ترا پریشان وصف کرد ۵ - معنی بیت: عطر گلهای بهاری بهمه جا رسید، ای آنکه چهره مبارک و صاحب شگون تو بهار تازه عاشقان است، با ما سازگاری و مهربانی بنما ۶ - معنی بیت: کرشمه‌ای از ابروی هلال‌وار تو کجاست که نصیب ما شود تا بسبب این عنایت آسمان چاکر زر خرید ما گردد ۷ - تهنیت کنان: شادباش گویان، قید حالت یا حال ۸ - مقدم: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم قدوم مصدر میمی بمعنی فراز آمدن ۹ - عید وصال: اضافه بیانی ۱۰ - حدیقه بینش: بفتح اول باغ بینائی، تشبیه صریح - معنی بیت: نقطه سیاه مردمک دیده که مرکز گردش نور است در باغ بینائی گوئی پرتو و تصویری از خال مشکین تست ۱۱ - این کمند: باستعاره کمند عشق مقصود است - معنی بیت: ای حافظ، سرهای بسی گردن فرازان در کمند عشق گرفتارست، خیال خام در سر مبرور که ترا این جا جای نباشد.

غزل ۴۰۹

ای خونبهای^۱ نفاه^۲ چین خاک راه تو

خورشید سایه‌پرور^۳ طرف کلاه تو^۳

نرگس کرشمه می‌برد از حد، برون خرام

ای من فدای شیوه^۴ چشم سیاه تو^۴

خونم بخور که هیچ ملک^۵ با چنان جمال

از دل نیایدش که نویسد گناه تو

آرام و خواب خلق جهان را سبب توئی

زان شد کسنا^۶ دیده و دل تکیه‌گاه تو^۶

با هر ستاره سروکارست هر شبم
 از حسرتِ فروغِ رخِ همچو ماهِ تو^۷
 یارانِ همنشین همه از هم جدا شدند
 مائیم^۸ و آستانه دولت پناه^۹ تو
 حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت
 آتش زند بخرمن غم^{۱۰} دودِ آه تو

وزن غزل ۴۰۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف)

۱ - خونبها: بهای خون یادیه، اسم مرکب ساخته شده از ترکیب اضافی مقلوب ۲ - سایه پرور: صفت مرکب از ماده فعل امر بمعنی مفعولی، سایه پرورده و تربیت شده ۳ - طرف کلاه تو: بفتح اول و سکون دوم گوشه تاج تو - طرف بفتح اول و دوم است ولی در سیاق فارسی بضرورت حفظ وزن حرف دوم آن گاه ساکن میشود - معنی بیت: ای که خاک قدمگاه تو با خونبهای نافه آهوی چینی برابری میکند یعنی خاک قدم تو بدل و عوض نافه مشک تواند بود و مهر درخشنده در سایه گوشه تاج جمال تو پرورده و ترتیب شده است.
 ۴ - معنی بیت: ای من برخی (قربان) کرشمه چشم سیاه تو، نرگس ناز و غمزه بیش از اندازه مینماید، تو بناز برون آی تا نرگس شرمسار شود و خد خو بشناسد ۵ - ملک: بفتح اول و دوم فرشته - معنی بیت: مرا بکش که هیچ فرشته ای با چنین حسنی که تو داری، راضی نمیشود که گناهی بر تو بنویسد ۶ - معنی بیت: چون وجود تو مایه آرامش و غنودن مردم جهان است، از این نظر گوشه دیده و کنج دل من مسند تست ۷ - معنی بیت: هر شامگاه از دریغ و اندوه بر محروم ماندن از پرتو ماه رخسار تو با اختران آسمان بدآوری و گفتگو میپردازم ۸ - و: حرف اضافه است در اینجا مفید معنی ملازمت، نیز نگاه کنید بغزل ۵۶ شماره (۳) ۹ - دولت پناه: آنکه بخت و پرورزی و ظفر و اقبال در پناه و حمایتش باشد، صفت آستانه ۱۰ - خرمن غم: توده اندوه، تشبیه صریح همچنین است دود آه - معنی بیت: ای حافظ، رشته امید از لطف سرمدی خداوند مگسل، چه سرانجام دود آهی که از سر صدق برمیآید، خرمن اندوه را میسوزاند (و شادی وصال را پس از غم هجران بارمغان می آورد)

غزل ۴۱۰

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو
 زینت تاج و نگین از گوهر والای تو^۱
 آفتاب فتح^۲ را هر دم طلوعی میدهد
 از کلاه خسروی، رخسار مه سیمای تو

جلوه‌گاه طایر اقبال باشد هر کجا

سایه اندازد همای چتر^۳ گردون سای تو

از رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف

نکته هرگز نشد فوت از دل دانسای تو^۲

آب حیوانش^۵ ز منقار بلاغت^۶ میچکد

طوطی خوش لهجه یعنی کلک شکر خای تو

گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالمست

روشنائی بخش چشم اوست، خاک پای تو

آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار

جرعه بود از زلال جام جان افزای تو^۷

عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست

راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو^۸

خسروا، پیرانه سر^۱ حافظ جوانی میکند

بر امید عفو جان بخش گنه فرسای تو^{۱۱}

وزن غزل ۴۱۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بهر رمل مثنی محذوف)

- ۱ - معنی بیت: ای آنکه جامه سلطنت نیک برازنده بر قامت تست، ای که گوهر سرشت عالی تو زیور دیهیم و انگشتری سلطنت است نه تاج و نگین زینت بخش تو ۲ - آفتاب فتح: تشبیه صریح - معنی بیت: چهره ماه منظر تو از زیر تاج شاهی هر نفس خورشید پیروزی و ظفر را بطلوع کردن و جلوه نمودن برمی انگیزد ۳ - همای چتر: تشبیه صریح، گردون سای صفت آن مخفف گردون ساینده - معنی بیت: چتر همایون تو که بفلک از فخر میساید، هر جا سایه گسترده پرنده نیکیبختی در آن جایگاه بجلوه گری بال گشاید ۴ - معنی بیت: از آئینهای دین و طریقه‌های فلسفی با آنکه با یکدیگر هزار گونه اختلاف دارند، هیچگاه یک مسأله دقیق از دیده خاطر آگاه تو پوشیده نماند ۵ - آب حیوان: باستعاره مراد سخن حیات بخش ۶ - منقار بلاغت: نوک بلاغت یا زبان سخندانی، تشبیه صریح - معنی بیت: خامه شکر افشان تو طوطی شیرین زبانی است که آب حیات سخن از منقار بلاغت یا سخندانش روان است ۷ - معنی بیت: آب حیات را که اسکندر میجست ولی روزگار وی را از رسیدن بآن بازداشت، یک شربت از باده صافی ساغر روان بخش تو بود ۸ - معنی بیت: نیازی نیست که در پیرامون درگاه تو حاجت خویش را عرضه دارند، چه در پرتو رای روشن تو سر

هیچکس پنهان نمی‌ماند ۹ - خسروا؛ ای شهریار، شاید این غزل در وصف شاه شجاع باشد که میگویند از ادب بهره‌ای داشته است ۱۰ - پیرانه‌سر: هنگام پیری، قید زمان ۱۱ - گنه‌فرسا: گناه زداینده و خطابخش و جرم‌پوش، صفت عفو.

غزل ۴۱۱

تابِ بنفشه میدهد طرّهٔ مشکِ ساییِ تو
 پردهٔ غنچه میدرد خندهٔ دلگشاییِ تو^۱
 ای گلِ خوش نسیم^۲ من بلبلِ خویش را مسوز
 کز سرِ صدق میکند شب همه شب دعایِ تو
 من که ملول گشتمی از نفسِ فرشتگان
 قال و مقال^۳ عالمی می‌کشم از برایِ تو
 دولتِ عشق^۴ بین که چون از سرِ فقر و افتخار
 گوشهٔ تاج سلطنت می‌شکند گداییِ تو
 خرقةٔ زهد و جامِ می گرچه نه در خور همنده
 این همه نقش میزنم از جهتِ رضاییِ تو^۵
 شورِ شرابِ عشقی^۶ تو آن نفسم رود ز سر
 کاین سرِ پر هوس شود خاکِ در سرائیِ تو
 شاه نشینِ چشمِ من تکیه گیه خیالِ تست
 جایِ دعاست شاه من، بی تو مباد جایِ تو
 خوش چمنیست عارضت خاصه که در بهارِ حسن
 حافظِ خوش کلام شد مرغِ سخن سرائیِ تو^۸

وزن غزل ۴۱۱: مفتعلن مفاعلهن مفتعلن مفاعلهن (بحر رجز مثنی مطوی مخبون)

۱ - معنی بیت: زلف مشک بیز تو بنفشه را خشمگین میسازد و رنجه میدارد و لبخند شادی بخش دهان تنگ تو غنچه را رسوا میکند ۲ - خوش نسیم: صفت ترکیبی، گل موصوف - معنی بیت: ای گل خوشبوی من بلبل نغمه‌ساز خود را در آتش جفا مگذار که هر شب تا بامداد صادقانه برای تو دست بدعا بر میدارد ۳ -

قال و مقال: قیل و قال، اسم مرکب - معنی بیت: من که از ناز کدلی از دم فرشتگان هم آزرده میشدم، اینک در راه وصل تو خرده گیری و گفتگوی جهانی را تحمل میکنم ۴ - دولت عشق: تشبیه صریح - معنی بیت: سلطنت و شکوه عشق را بنگر که چگونه گدای این آستان در عالم فقر با فخر و مباهات لبه کلاه سلطانی خود را بائین سروری خم میدهد، در غزل دیگر خواجه فرماید:

بهاد ده سرودستار عالمی یعنی کلاه گوشه بائین سروری بشکن

۵ - معنی بیت: هر چند دلق زاهدانه و ساغر باده باهم سازگاری ندارد، با اینهمه برای خشنودی تو ای محبوب من آنچه در تصور آید خواهم کرد یعنی گاه ساکن میخانه میشوم و گاه مقیم دیر ۶ - شراب عشق: باده محبت، تشبیه صریح - معنی بیت: آن زمان که جان سپرده باشم و سر پر آرزوی من خاک در گاه تو شود، شور و هیجان باده محبت تو آن دم از سرم بیرون میرود ۷ - شاه نشین چشم: غرفه والای چشم، تشبیه صریح - معنی بیت: خیال تو در غرفه والای دیده من جای گزیده است، اینک جای دعا کردن است و میگویم: جای تو هرگز از وجود گرامی تو تهی مباد، مقصود آنکه همیشه تندرست بمانی

۸ - معنی بیت: چهره تو گلزاری باصفاست، بویژه که در این بهارستان جمال، حافظ نغز گفتار بلبل خوش نغمه تو گشت.



مرا چشمیست خون افشان زدست آن کمان ابرو بروی

جهان بس فتنه خواهددید از آن چشم و از آن ابرو^۱
 غلام چشم آن ترکم^۲ که در خواب خوش مستی
 نگارین گلشنش رویست و مشکین سایبان ابرو
 هلالی^۳ شد تنم زین غم که با طغرای ابرویش^۴
 که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابرو؟
 رقیبان غافل و ما را از آن چشم و جبین هر دم
 هزاران گونه پیغامست و حاجب^۵ در میان ابرو
 روان گوشه گیران را جبینش^۶ طرفه گلزار است
 که بر طرف سمن زارش همی گردد چمان ابرو
 دگر حور و پری را کس نگوید با چنین حسنی
 که این را این چنین چشمست و آن را آنچنان ابرو^۷

تو کافر دل نمی‌بندی نقاب زلف^۸ و می‌ترسم
 که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو
 اگرچه مرغ زیرک بود حافظ در هواداری
 بتیر غمزه^۹ صیدش کرد چشم آن کمان ابرو

وزن غزل ۴۱۲: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثنیٰ سالم)

۱ - معنی بیت: از قوت پنجهٔ عشق آن یار خمیده ابرو از دینهٔ من خون میچکد، عالم از افسون چشم و ابروی وی گرفتار عذابها و آزمودهٔ محتتها خواهد شد ۲ - ترک: بضم اول و سکون دوم کنایه از یار و شاهد زیبا - معنی بیت: بندهٔ چشم آن شاهد زیبایم که در مستی چون بخواب ناز رود، چهره‌اش گلزاری پر نقش و نگارست و ابروی وی در آن گلستان سایبانی مشکفام ۳ - هلالی: هلال گونه، صفت نسبی ۴ - طفرای ابرو: بضم اول و سکون دوم نقش کمانی ابرو، تشبیه صریح - معنی بیت: پیکرم از این اندوه مانند ماه بکتابه لاغر و نزار گشت، چه با جلوهٔ نقش ابروی یار ماه آسمان را نرسد که از سقف فلک ابرو نساید و دعوی همسری کند ۵ - حاجب: پرده‌دار، اسم فاعل از حجاب - معنی بیت: نگهبانان بیخبرند و هر نفس از چشم و پیشانی یار محبوب هزارها پیام میرسد و در این میانه پرده‌دار و پیام‌رسان ابروی اوست ۶ - جبین: پیشانی - معنی بیت: پیشانی یار برای جان گوشه‌نشینان کوی محبت گلستانی تازه و نیکوست که بر کنار پاسمن زار رخسارش ابروان بناز در حر کنند ۷ - معنی بیت: کسی با جمال آنچنانی یار از آن پس نخواهد گفت که حور و پری (زنان سیاه چشم بهشتی و فرشته و پری) را چشم و ابرو زیباست ۸ - نقاب زلف: بکسر اول روی پوش گیسو، تشبیه صریح - معنی بیت: تو که چون کافران رحمی بدل نداری، روی پوش گیسو بر چهرهٔ نمی‌آوری و ابرو مینمائی، من یقین دارم که محراب ابروی دلجوی تو قبلهٔ مرا تغییر میدهد و سبب میشود که بسوی آن نماز بگزارم ۹ - تیر غمزه: ناوک ناز و کرشمه، تشبیه صریح - معنی بیت: اگرچه حافظ مرغ هوشیاری بود ولی چشم یار هلال ابرو با ناوک ناز و کرشمه بدوستداری و هواخواهی وی را شکار خود ساخت.

غزل ۴۱۳

خط عذار^۱ یسار که بگرفت ماه^۲ ازو
 خوش حلقه‌ایست لیک بدر نیست راه ازو
 ابروی دوست گوشهٔ محراب دولتست^۳
 آنجا بمال چهره و حاجت بسخواه ازو

ای جرعه نوش مجلس جم، سینه پاک‌دار

کاینه‌ایست جام جهان بین که آه ازو^۴

کردار اهل صومعه‌ام کرد مسی پرست

این دود بین که نامه من شد سیاه ازو^۵

سلطان غم هر آنچه تواند، بگو بکن

من برده‌ام بسباده فروشان پناه ازو

ساقی چراغ می^۶ بره آفتاب‌دار

گو بر فروز مشعل^۸ صبحگاه ازو

آبی بروز نامه اعمال^۹ ما فشان

باشد توان سترد حروف گناه ازو

حافظ که ساز مطرب عشاق ساز کرد

خالی مباد عرصه این بزمگاه ازو^{۱۰}

آیا درین خیال که دارد گدای شهر

مرا تخته روزی بود که یاد کند پادشاه ازو^{۱۱}؟

وزن غزل ۴۱۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنی‌اخر ب مکفوف محذوف)

۱ - خط عذار: باستعاره مراد سبزه عذار و رخسار ۲ - ماه: باستعاره رخسار زیبای دوست - معنی

بیت: ماه رخسار یار از دمیدن خط سبز عذار تیره گون گشت (یا آنکه معنی چنین است، که خط عذار یار چنان

زیباست که ماه با دیدن آن از رشک دچار خسوف و گرفتگی شد)، این خط دایره‌ای (حلقه) نیکوست ولی راه

بیرون شدن از آن نمیتوان یافت ۳ - محراب دولت: تشبیه صریح - معنی بیت: ابروی یار کنج محراب

نیکبختی است، آنجا بعجز چهره بر خاک بسای و نیاز خود را عرضه کن ۴ - معنی بیت: ای آنکه در محفل

جم یا سلیمان ملک معنی، شراب معرفت و باده عشق می نوشی، سینه از زنگار هوی و هوس پاک ساز، چه جام

جهان‌نما یعنی ضمیر مرشد آگاه دل آینه‌ای تابناک است که همه چیز را می‌بیند و شگفتا از این روشن بینی که

وصف آن بگفت در نمی‌آید ۵ - معنی بیت: عمل و رفتار اهل زهد ریا که ظاهر آراسته و باطن کاسته دارند،

مرا بخلاف آنان بمیگساری برانگیخت: این دود سیاه درون تاریک آنان را بنگر که مرا بمی خوردن و اداهت تا

نامه عملم چون شماره نامه گناهکاران سیاه گشت ۶ - سلطان غم: بایهام مراد شدت و تسلط و قدرت اندوه،

در صفحه ۴۸۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند شیطان بجای سلطان آمده که بر متن ترجیح دارد

بهر حال بهر دو صورت قابل توجیه مینماید - معنی بیت: شیطان اندوه (اهریمن غم) هر چه در توان دارد بگو

بجای آورد، من از شروی بمیکده پناه آورده‌ام که در آنجا نشانی از غم نباشد ۷- چراغ می: تشبیه صریح ۸- مشعل: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم قنديل و چراغدان بزرگ- معنی بیت: ای ساقی چراغ باده را فراراه خورشید بگذار و بگو که قنديل بامدادی یا شمع صبح را با نور باده برافروزد ۹- روزنامه اعمال: تشبیه صریح- معنی بیت: ای ساقی، برنامه سیاه کردارهای ناروای ما آب باده پیاش که بیگمان میتوان نقش گناه را با آن زدود- «باشد» در اینجا برای تحقیق و تأکید است نه برای احتمال ۱۰- معنی بیت: حافظ که ساز رامشگر عاشقان را کوک کرد و بنوا درآورد، هرگز ساحت این محفل شادی از وی تهی مباد ۱۱- در این بیت از لحاظ بدیعی صنعت حسن طلب مراعات شده است.

غزل ۴۱۴

گلبن عیش^۱ میدمد ساقی گلعدار کو
 باد بهار می‌وزد، بساده^۲ خوشگوار کو
 هر گل نوز گلرخی یاد همی کند ولی
 گوش سخن شنو کجا، دیده^۳ اعتبار^۴ کو
 مجلس بزم عیش را غالیه^۵ مراد نیست
 ای دم صبح خوش نفس نافه^۶ زلف یار کو
 حسن فروشی گلم نیست تحمل، ای صبا
 دست زدم بسخون دل، بهر خدا نگار کو^۷
 شمع سحر گهی^۸ اگر لاف ز عارض تو زد
 خصم، زبان دراز شد، خنجر آبدار کو
 گفت مگر ز لعل من^۹ بوسه نداری آرزو
 مردم ازین هوس ولی قدرت و اختیار کو
 حافظ اگر چه در سخن خازن گنج حکمتست
 از غم روزگار دون طبع سخن گزار^{۱۰} کو

وزن غزل ۴۱۴: مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفاعلهن (بحر رجز منمن مطوی مخبون)

۱- گلبن عیش: تشبیه صریح- معنی بیت: گل خوشدلی می‌روید، ساقی گلچهره کجاست، نسیم بهاری بجنبش درمی‌آید، می مطبوع نوشین کجا توان یافت؟ ۲- دیده اعتبار: استعاره مکینه- معنی بیت: هر نو گلی

تازه که می‌روید، یاد گلچهره‌ای را که در خاک خفته است، زنده می‌کند. گویی که پذیرد و چشمی که عبرت و پند گیرد، نتوان یافت، بابا فغانی گوید:

هر شاخ گل ز کج گلهی می‌دهد خبر یاران رفته را بسجھان نام تازه شد

۳- غالیه مراد: تشبیه صریح - غالیه: بوی خوشی است مرکب از مشک و عنبر و جز آن (فرهنگ معین) - معنی بیت: در مجلس جشن خوشدلی و میگساری بوی خوش مقصود بمشام نمیرسد، ای نفس صبح که دمی بویا داری، بر گو نافه گیسوی یار کجاست تا بزم را عطر آگین سازی ۴- معنی بیت: ای باد بهاری، تاب نمی‌آورم که گل زیبایی بفروشد و جلوه‌گری نماید، من از دوری یار دستم بخون دل آغشته شد برای خدا مددی کنیدی و بگوئید یار زیبای من کجاست ۵- شمع سحرگهی: باستعاره مراد مهر تابان - معنی بیت: اگر چراغ صبحگاهی یا خورشید درخشان بگوید که من نشان از چهره تو دارم، این مدعی گستاخی و زبان‌درازی کرد، تیغ آبگون کجاست تا زبانش را بیرم ۶- لعل: باستعاره مراد لب یار - معنی بیت: یار گفت: آیا از لب لعل من تمنای بوسه نداری؟ پاسخ دادم بلی در این آرزو جان دادم اما مرا توان ورخصت وصال نیست ۷- سخن گزار: سخن‌پرور، صفت مرکب فاعلی، طبع موصوف - معنی بیت: اگر چه حافظ گنجور خزانة دانش و معرفت است، از هجوم اندوه زمانه پست خو قریحه سخن پرورش از سرودن بازمانده است.

غزل ۴۱۵

ای پیک راستان^۱ خبر یار ما بگو

احوال گل به بلبل دستان سرا بگو

ما محرمان خلوت^۲ انسیم غم مخور

با یار آشنا سخن آشنا بگو^۲

بر هم چو میزد آن سر زلفین مشکبار

با ما سر چه داشت؟ زبهر خدا بگو^۳

هر کس که گفت خاک در دوست تو تیاست

گو این سخن معاینه^۴ در چشم ما بگو

آنکس که منع ما ز خرابات میکند

گو در حضور پیر من این ماجرا بگو^۵

گر دیگرت بر آن در دولت گذر بود

بعد از ادای خدمت^۶ و عرض دعا بگو

هر چند ما بدیم تو ما را بدان مگیر
 شاهانه ماجرای گناه گدا بگو
 بر این فقیر نامه آن محتشم بسخوان
 با این گدا حکایت آن پادشا بگو
 جانها زدایم زلف چو بر خاک می‌فشانند
 بر آن غریب ما چه گذشت؟ ای صبا بگو^۷
 جان‌پرورست، قصه ارباب معرفت
 رمزی برو پرس، حدیثی بیا بگو^۸
 حافظ گرت بمجلس او راه میدهند
 می‌نوش و ترک زرق^۹ زبهر خدا بگو

وزن غزل ۴۱۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف)
 ۱ - راستان صفت جانشین موصوف - معنی بیت: ای قاصد عاشقان راستین و پاکباز خبری از یار
 برای ما بیاور و از حال گل (محبوب) با بلبل عاشق نغمه‌ساز سخنی بر زبان آور ۲ - معنی بیت: ما اهل رازیم
 و همشیتان خلوت الفت و آشنائی، از ما اندیشه مکن، با دوست محرم سخن از یار آشنا یا سخن از عشق ساز
 کن ۳ - معنی بیت: ای بیک، برای خدا بازگو: آنگاه که یار گیسوی مشکین را پریشان میکرد، آیا با ما که
 دلدادۀ اوئیم، بر سر لطف بود یا نظر قهر داشت؟ ۴ - معاینه: آشکارا، در اینجا قید وصف و روش است -
 معنی بیت: بآن کسی که گفت غبار آستان دوست توتیای شفابخش چشم است، بگو که این گفتار شادی‌بخش را
 آشکارا در برابر دیده ما باز گوید: برای توضیح کلمه توتیا نگاه کنید بغزل ۶۲ شماره (۶) ۵ - معنی بیت:
 بکسی که از رفتن بیخانه معرفت ما را باز میدارد، بگو که این گله و قصه را در پیشگاه پیر مرشد بازگو تا
 بهدایت وی دست از انکار ما باز داری ۶ - ادای خدمت: رساندن سلام و بندگی - معنی دو بیت: ای بیک
 اگر بار دیگر بر آن درگاه نیکبختی بگذری، پس از سلام رساندن و تقدیم دعا بگو: اگر چه ما خطا کاریم، تو ما
 را بدان گناه مؤاخذه مکن، ای قاصد قصه گناه ما را آنگونه که بعرض شهریاران میرسانند بر بار بازگو ۷ -
 معنی بیت: ای نسیم صبا، آنگاه که یار جانهای عاشقان را از بند گیسو بر خاک می‌پراکند، بر دل آواره ما که در
 حلقه زلف وی قرار داشت، چه رفت و حالش چو نیست؟ ۸ - معنی بیت: داستان عارفان روح‌پرور و دل‌نواز
 است، برو نکته‌ای از آن پیاموز و سخنی بیا با ما بازگو ۹ - زرق: بفتح اول و سکون دوم نفاق و ریا - معنی
 بیت: ای حافظ، اگر ترا بمحفل وی رخصت آمدن میدهند، میگساری کن و برای رضای خدا ریاکاری و نفاق
 را کنار بگذار.

غزل ۴۱۶

خنک نسیم معنیر شمامه^۱ دلخواه
 که در هوای تو برخاست بامداد پگاه
 دلیل راه شو، ای طایر خجسته لقا^۲
 که دیده آب شد از شوق خاک آن درگاه
 بیاد شخص نزارم^۳ که غرق خسون دلست
 هلال را ز کنار افق کنید نگاه
 منم که بی تو نفس میکشم زهی خجلت^۴
 مگر تو عفو کنی ورنه چیست عذر گناه؟
 زدوستان تو آموخت در طریقت مهر
 سپیده دم که صبا چاک زد شمار سیاه^۵
 بعشق روی تو روزی که از جهان بروم
 ز تیرتم بددمد سرخ گل بجای گیاه
 مده بسخاطر نازک ملالت از من زود
 که حافظ تو خود این لحظه گفت پسّم الله^۶

وزن غزل ۴۱۶: مفاعلهن فعلانن مفاعلهن فعلاون (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبغ)

۱ - معنیر شمامه: عنبرین بوی، صفت ترکیبی نه نسیم موصوف - معنیر: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم عنبر آگین - شمامه: بفتح اول دستنبو مخفف شمامه بنشدید میم اول - معنی بیت: خوشا نسیم عنبرین بوی دلپذیر که صبح زود بهواداری و دوستداری تو وزیدن گرفت ۲ - خجسته لقا: فرخنده دیدار، صفت ترکیبی، طایر موصوف - معنی بیت: ای پرندۀ فرخنده دیدار راهنمای من بدرگاه پار شو که چشم در آرزوی دیدار غبار آن آستان غرق سرشک شد ۳ - نزارم: بکسر اول لاغر و ضعیف، صفت شخص - معنی بیت: بیاد پیکر لاغرم که در خون دل غوطه نورست، ماه یکشنبه را که نموداری از تن ضعیف منست، در کران آسمان بنگرید ۴ - زهی خجلت: چه شرمساری، صفت و موصوف، برای توضیح نگاه کنید بغزل ۲۹۶ شماره (۱) - معنی بیت: چه مایه شرمساری است که من جدا از تو دم برمی آورم، جز آنکه تو بر ما ببخشائی و گرنه پوزشی در برابر گناه خود ندارم ۵ - شمار سیاه: بکسر اول سرده ناریک - معنی بیت:

بدان گونه که یاران تو در طریق عشق حجاب تاریک نفس را بر دریدند و دل را بنور حق روشن کردند، صبا هم از آنان آموخت که با نور سپیده صبح پرده سیاه شب را بشکافد ۶ - بسم الله: بنام خدا، در سیاق فارسی در این مورد از اصوات یا شبه جمله است برای آغاز کردن کاری - معنی بیت: باین شتاب از من دلتنگی بخاطر لطیف راه مده و رنجه مشو که حافظ هواخواه تو همین دم دیدار ترا آغاز کرد (پس اندکی درنگ بنما)

غزل ۴۱۷

عیشم مدامست از لعل دلخواه^۱
 کارم بکامست ^۲ الْحَمْدُ لِلَّهِ
 ای بخت سرکش تنگش بسبرکش
 گه جام زرکش گه لعل دلخواه^۲
 ما را برندی افسانه کردند
 پیران جاهل شیخان گمراه^۳
 از دست زاهد کردیم توبه
 وز فعل عابد ^۴ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ
 جانا چه گویم شرح فراقتم
 چشمی و صدنم، جانی و صد آه^۵
 کافر مبیناد^۶ این غم که دیدست
 از قامت سرو، از عارضت ماه
 شوق لب برد از یاد حافظ
 درس شبانه، ورد سحرگاه

وزن غزل ۴۱۷: فعْلان فعولن فعْلان فعولن (بحر متقارب مثنیٰ انظم)

باین صورت نیز تقطیع میشود: مستفعْلان فاع مستفعْلان فاع (بحر مجتث مثنیٰ مجهوف مسبیخ)

۱ - دلخواه: دلپذیر یا مطلوب دل، صفت مرکب از ماده فعل امر بمعنی مفعولی، لعل موصوف - معنی بیت: خوشدلی و زندگی خوش من از لعل نوشین دلپذیر یار همیشگی است، سپاس خدای را که کارم موافق آرزوست (یا سروکارم با کام و دهان یارست) ۲ - معنی بیت: ای بخت سر فراز من یار را سخت در آغوش گیر گاه پیاله زرین پاده را بنوش و گاه جام لب یار را در کش یعنی بیوس؛ در جامع نسخ دیوان حافظ تألیف

مسعود فرزاد در صفحه ۴۹۰ مصراع دوم بیت در نسخه بدل چنین آمده است، که جام می کش که زلف دلخواه، یعنی گاه ساغر می بنوش و گاه چنگ در گیسوی یار بزن که بنظر میرسد بر متن ترجیح داشته باشد ۳- معنی بیت: پیران صوفی نما و شبخان راه حق نشناخته ما را بقلندری و بی اعتنائی بطواهر شرع شهره شهر ساختند تا از صوفیگری و زهد ریا روی گردان شدیم ۴- معنی بیت: از درازدستی زاهدان توبه کردیم که دیگر گرد زهد نگردیم و از کردار زشت عابد نمایان از خدا طلب آمرزش کردیم که مگر از گناهشان درگذرد ۵- معنی بیت: جان من، داستان جدائی ترا نمیتوانم بشرح باز گویم، دیده من در فراق با صد اشک و جان من با صد آه سوزان قرین و ملازمست

۶- میناد: فعل دعائی منفی، مبادا که بیند- معنی بیت: این اندوه که بدل سرو بلند از رشک قامت موزون تو و بماه از رخسار زیباییت رسیده است، مبادا که کافر ببیند (خدا کند که نبیند) تا چه رسد بدیگران.

غزل ۴۱۸

گر تیغ بارد در کوی آن ماه
گردن نهادیم، الْحُكْمُ لِلَّهِ
آیین تقوی ما نیز دانسیم
لیکن چه چاره با بخت گمراه؟
ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم
یا جام باده یا قصه کوتاه
من رند و عاشق در موسم گل
آنگاه تسویه، اسْتَغْفِرُ اللهَ
مهر تو عکسی بر ما نیفکند
آینه رویا، آه از دلت آه
الصَّبْرُ مُرٌّ وَالْعَمْرُ فَانٍ
یا لیت شعری حَتَّامٌ الْقَاهُ
حافظ چه نالی؟ گر وصل خواهی
خون بایدت خورد درگاه و بیگاه

مستفعلن فع مستفعلن فاع (بهر مجتث مشن مجعوف مسیغ)

۱ - معنی بیت: اگر شمشیر در کوی آن ماه رخسار بیارد، ما گردن تسلیم تیغ وی کردیم و بقضا راضی شدیم، فرمان خدای راست: در اینجا گردن نهادیم بجای گردن می نهیم آمده است یعنی مستقبل محقق الوقوع را بصیغه ماضی آورده است ۲ - معنی بیت: رسم و راه پرهیزگاری را ما نیک می شناسیم اما با بخت گمراه که نمیگذارد پارسائی پیشه کنیم، چه توان کرد؟ ۳ - معنی بیت: ما با شیخ ریا و زاهد مردم فریب آشنائی نداریم یا ساغر شراب بما بده تا بنوشیم یا سخن از زاهد و شیخ مگو و داستان را کوتاه کن ۴ - معنی بیت: استغفار میکنم که من با رندی و عاشقی در فصل بهار از باده نوشی توبه کنم، مقصود آنکه توبه از باده نوشی را در این ایام گناه می شمارم ۵ - معنی بیت: محبت تو بر ما پرتو لطفی نینداخت، ای زیبای آینه روی که رخسار تابان دارای پناه بر خدا از دل بی مهر تو، پناه بر خدا ۶ - حتام القاه: چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۲۸۹ دیوان حافظ توضیح داده اند باید کلام را بتقدیر نفی گرفت یعنی یالیت شعری حتام لا القاه (کاش میدانستم که تاکی او را دیدار نمیکنم) نظیر توجیه بعضی از مفسرین در آیه شریفه بین الله لکم ان تضلوا یعنی لثلاثوا آیه ۱۷۶ سوره نساء (۴) خدا برای شما حکمها را بیان میکند که گمراه نشوید - معنی بیت: صبر نسلخ است و زندگانی سپری و نیستی پذیر، کاش میدانستم تا کی او را دیدار نمیکنم.



وصال او ز عمر جاودان *تکلیف به رسدی*

خداوندا مرا آن ده که آن به^۱
 بشمشیرم زد و با کس نگفتم
 که راز دوست از دشمن نهان به^۲
 بداغ بسندگی مردن برین در
 بجان^۳ او که از ملک جهان به
 خدا را از طیب من پرسید
 که آخر کسی شود این ناتوان به
 گلی کان پایمال سرو ما گشت
 بود خاکش زخون ارغوان به^۴
 بخلدم^۵ دعوت ای زاهد، مفرما
 که این سبب زنج زان بوستان به

دلا دایم گدای کوی او باش
 بحکم آنکه^۶ دولت^۷ جاودان به
 جوانا سر متاب از پسند پیران
 که رای پیر از بخت جوان^۸ به
 شبی میگفت: چشم کس ندیدست
 ز مروارید گوشم در جهان به
 اگر چه زنده^۹ رود آب حیاتست
 ولی شیراز ما از اصفهان به
 سخن اندر دهان دوست شکر
 ولیکن گفته حافظ از آن به

وزن غزل ۴۱۹: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بهر هزج مسدس محذوف)

- ۱ - معنی بیت: وصل وی از زندگانی ابدی بهترست، ای خدا بمن آن ببخش که نکوتر باشد ۲ -
- معنی بیت: بتیغ جفا مرا خسته کرد ولی از این ستم سخنی بر زبان نراندم، چه سرّ یار از دشمن پنهان داشتن نیک است ۳ - بجان او: سوگند بجان وی میخورم ۴ - معنی بیت: گل و خاکی که محبوب سرو قامت ما بر آن قدم نهاد، غبارش بر خون ارغوان برتری دارد ۵ - خلد: بضم اول و سکون دوم بهشت جاودان - معنی بیت: ای پارسا مرا به بهشت جاوید بخوان که بچشم من سیب چانه یار از باغ رضوان هم بهترست ۶ - بحکم آنکه: شبه حرف ربط برای تعلیل معادل چه ۷ - دولت: بخت نیک، کامگاری، سعادت ۸ - بخت جوان: موصوف و صفت - معنی بیت: ای جوان، از نیشیدن اندرز پیران سرپیچی نکن که اندیشه و نظر پیر از اقبال مساعد و سازگار برترست ۹ - زنده رود: بکسر اول زاینده رود امروزی که رودخانه معروف اصفهان است ۱۰ - معنی بیت: گفتاری که از لب و دهان و دوست شنیده میشود شیرین است، اما سخن حافظ از کلام نوشین یار شیرین تر مینماید.

غزل ۴۲۰

ناگهان پرده برانداخته، یعنی چه؟
 مست از خانه برون تاخته، یعنی چه؟
 زلف در دست صبا، گوش بفرمان رقیب
 اینچنین با همه در ساخته، یعنی چه؟

شاه خوبانی و منظور گدایان شده

قدر این مرتبه نشناخته، یعنی چه؟^۱

نه سر زلف خود اول تو بدستم دادی

بازم از پای در انداخته، یعنی چه؟

سخت رمزد دهان گفت و کمر ستر میان

وز میان تیغ بما آخته، یعنی چه؟^۲

هر کس از مهره^۳ مهر تو بنقشی مشغول

عاقبت با همه کج باخته، یعنی چه؟

حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار

خانه از غیر نپرداخته، یعنی چه؟^۵

وزن غزل ۴۲۰: فاعلاتن. فاعلاتن فعلن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: ناگاه حجاب از رخسار برگرفته‌ای، از این کار چه قصد داری؟ سر مست از خانه بیرون

شناخته‌ای، مقصودت چه باشد؟ ۲ - معنی بیت: تو سرور زیباییان جهان و محبوب گدایان کوی عشقی، چرا

قدر سلطنت بر دلها را نشناختی و بدلداری نپرداختی؟ ۳ - معنی بیت: سخن گفتن تو فاش کرد که دهانی

داری و کمر بند تو را ز باریکی میان ترا آشکار نمود و از میان همه تیغ جفا بر ما کشیده‌ای، مقصودت چیست؟

سعدی گوید:

حجت آنست که گه گه سخنی میگوید ورنه معلوم نگشتی که دهانی دارد

۴ - مهره مهر: بضم اول و سکون دوم طاس محبت، تشبیه صریح - معنی بیت: هر کسی بتقسی از طاس

محبت یا کعبتین عشق تو دل پرداخته است، سرانجام تو با همه عاشقان کج قساری کرده‌ای، مراد

چیست؟ ۵ - معنی بیت: ای حافظ، اکنون که یار در دل غمگین تو جای گزیده است، چرا سرای دل را از هر

اندیشه جز اندیشه یار تهی نکردی، ندانم چه قصد داری؟

غزل ۴۲۱

در سرای مغان رفته بود و آب زده

نشسته پیر و صلاشی بشیخ و شاب^۱ زده

سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر

ولی زترک کله چتر بر حساب^۲ زده

شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده
 عذار مغیجگان^۲ راه آفتاب زده^۱
 عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز
 شکسته کسمه^۵ و بر برگ گل گلاب زده^۶
 گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت
 زجرعه بر رخ حور و پری گلاب زده^۷
 زشور و عربده شاهدان شیرین کار
 شکر شکسته، سمن ریخته، رباب^۸ زده
 سلام کردم و با من بروی خندان گفتم
 که ای خمارکش مفلس شراب زده^۹
 که این کند که تو کردی بضعف همت و رای؟
 زگنج خانه شده، خیمه بر خراب زده
 وصال دولت بیدار ترسنت ندهند
 که حقیقت تو در آغوش بخت خواب زده
 بیا بمیکند حافظ که بر تو عرضه کنم
 هزار صف زدعاهای مستجاب زده^{۱۰}
 فلک جنیه کش^{۱۱} شاه نصره الدینست
 بیا بسین ملکش^{۱۲} دست در رکاب زده
 خرد که ملهم^{۱۳} غیبست بهر کسب شرف
 زبام عرش صدش بوسه بر جناب زده

وزن غزل ۴۲۱: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر مجتث مثنی مخبون محذوف)

۱ - شاب: جوان - معنی بیت: پیشگاه خانه پیر میفروشان آب پاشیده و پاکیزه بود و مرشد کهنسال بر صدر مجلس نشسته و بدعوت پیر و جوان پرداخته بود ۲ - سحاب: بفتح اول ابر - معنی بیت: همه باده نوشان با آنکه از نظر قدر و منزلت کلاهان سایه بر ابر می افکند، بچاکری پیر میان بسته بودند ۳ - مغیجه: باستعاره مقصود شاهد و ساقی و خادم میخانه، نیز نگاه کنید بغزل ۱۷۰ شماره (۴) و نیز نگاه کنید بغزل

۹ شماره (۵) ۴ - معنی بیت: در بزم پیر مغان پرتو ساغر و جام گوئی فروغ ماه بر اطراف میپراگند و رخسار شاهدان زیبا رهن دل مهر جهان افروز بود ۵ - کسمه: بفتح اول چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۲۹۱ دیوان حافظ نوشته اند موئی باشد از زلف که سر آن را مقراض کنند و خم داده بر رخسار گذارند و آنرا پیچه نیز گویند - شکسته کسمه: صفت مرکب مفعولی، نعت سببی ۶ - معنی بیت: عروس طالع نیک یا شاهد بخت در آن خانه آراسته، زلف پیچان بر رخسار نهاده و بر چهره چون گل سرخ گلاب افشانده و با هزار ناز نشسته بود ۷ - معنی بیت: ساقی فرشته مهر و بخشایش جام خوشدلی و عیش بر دست نهاده و از اثر جرعه ای که بزبانیان سیه چشم بهستی و پریان نوشانده است، گوئی بر چهره هاشان گلاب خوی (عرق) افشانده بود ۸ - رباب: بفتح اول سازی است زهی مانند طنبور - معنی بیت: از غوغا و نتیزه جوئی زیباییان شیرین حرکات در بزم شاخ نیانها خرد شده و گلها پراکنده گشته و رباب گوشمالی سخت دیده بود ۹ - معنی سه بیت: من بر پیر مغان سلام کردم، وی با چهره ای گشاده بطنز بمن فرمود، ای خمار آلوده نهی دست و بد حال از میگساری بسیار، کدام عاقل است که آن کار که تو کرده ای بکند یعنی از گنج خانه دنیا و زر و سیم و جاه و مقام چشم پوشد و بخرابات مغان و ویران سرای عشق روی آورد، می ترسم که بوصول دولت بیدار مراد نرسی، چه ترا در کنار بخت خواب آلوده غافل وار خفته می بینم ۱۰ - زده: بفتح اول صفت مفعولی بمعنی بسته و آراسته و مرتب، صف موصوف آن، ولی بضرورت حفظ وزن و قافیه گاه در شعر متمم یا مضاف الیه را پیش از صفت آورند، سعدی گوید

پسران وزیر ناقص عقل بگدائی بروستا رفتند

- معنی بیت: ای حافظ، بمیخانه معرفت بشتاب تا هزار صف آراسته از دعاهاى باجابت رسیده رندان را بر تو نمایان سازم ۱۱ - جنبیه کش: بفتح اول و کسر دوم آنکه جنبیه یا اسب کتل (بدک) را در رکاب بزرگی ببرد، میرآخور (لغت نامه دهخدا) ۱۲ - شاه نصره الدین: چنانکه مرحوم قزوینی در اعلام دیوان حافظ نوشته اند مقصود از نصره الدین شاه یحیی است که در سال ۷۹۸ بفرمان تیمور حاکم شیراز شد، نیز نگاه کنید بغزل ۲۱۲ شماره (۱۱) ۱۲ - ملک: بفتح اول و دوم فرشته ۱۳ - ملهم: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم آموخته و در دل افکنده، اسم مفعول از الهام - معنی بیت: عقل که امور غیبی باو الهام و آموخته میشود، برای یافتن بزرگی و آبرو از فراز تختگاه آسمان آستان بوس درگاه اوست.

غزل ۴۲۲

ای که با سلسله زلف دراز آمده
فرصت باد که دیوانه نواز آمده^۱
ساعتی نیاز مفرماً^۲ و بگردان عادت
چون پرسیدن^۳ ارباب نیاز آمده

پیش بالای تو میرم چه بصلح و چه بسجنگ
 چون بهر حال برازنده ناز آمده^۲
 آب و آتش بهم آمیخته از لب لعل
 چشم بد دور که بس شعبده باز آمده^۵
 آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب
 کشته غمزه خود را بنماز آمده^۶
 زهد من با توجه سنجد^۷ که بیغمای دلم
 مست و آشفته بخلوتگه راز آمده^۸
 گفت^۹: حافظ دگرت خرقه شراب آلوده است
 مگر از مذهب این طایفه باز آمده

وزن غزل ۴۲۲: فاعلان فاعلان فعلان (بجر رمل مشمن مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: ای که بازنجیر گیسوان بلند پیش آمده‌ای، مجال و فرصت پیوسته و بردوام باد که بنوازش آشفته حالی سرگشته روی آورده‌ای ۲ - ناز مفرما: ناز مکن، برای رعایت احترام گاه فرمودن بجای برخی افعال دیگر بکار میرود ۳ - پرسیدن: تفقد و دلجوئی و احوال بر گرفتن ۴ - معنی بیت: خواه باشی آمده باشی یا بقهر و ستیز، جانم فدای قد تو باد، چه بهر گونه که باشد جامه ناز بر قامت تو زیباست ۵ - معنی بیت: لب لعل فام تو سرخی آتش و جان بخشی و صفای آب را با هم گرد آورده است، نظر ناپاک از جمال تو دور باد که در شعبده بازی و چشم‌بندی بسیار مهارت داری ۶ - معنی بیت: دل مهربان تو سزای آفرین و شایسته تحسین است، چه برای یافتن مزد و پاداش از خداوند بر جنازه من که کشته تسبیح نسا نسوام، پس نماز ایستاده‌ای ۷ - چه سنجد: چگونه پهلو زند یعنی برابری نتواند، چه قید استفهام و استفهام مجازاً مفید نفی - معنی بیت: پارسائی و تقوای من در برابر قوت عشق تو وزنی ندارد و پهلو نتواند زد، چه تو سرمست و خشمگین بخلوت سرای راز و نیاز من برای تاراج دل آمده‌ای ۸ - گفت: کسی گفت، گاه فاعل گفت را در کلام نمی‌آورند و گوینده ناشناخته است و این روش معهود است - معنی بیت: کسی گفت: ای حافظ، اکنون دل تو ترا آغشته بمی می‌بینم، گوئی از راه و رسم ریاکاران اعراض کرده‌ای و بجمع رندان میگسار پیوسته‌ای.

غزل ۴۲۳

دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده

خرقه تر دامن و سجاده شراب آلوده^۱

آمد افسوس‌کنان^۲ مغبیجهٔ بادهٔ فروش

گفت: بیدار شو، ای رهرو خواب‌آلوده

شست‌وشوشی کن و آنکه بخرابات خسرام

تا نگرده ز تو این دیرِ خراب‌آلوده

بهوای لب شیرین پسران چند کنی؟

جوهر روح^۳ بیاقوت مذاب^۴ آلوده

بطهارت گذران منزل پیری و مکن

خلعت شیب^۵ چو تشریف^۶ شباب‌آلوده

پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی

که صفائی ندهد آبِ تراب‌آلوده^۷

گفتم: ای جان جهان، دفتر گل^۸ عیبی نیست

که شود فصل بهار از می ناب‌آلوده

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق

غرقه^۹ گشتند و نگشتند بساب‌آلوده^۹

گفت: حافظ، لغز و نکته بیاران مفروش

آه ازین لطفِ بانواع عتاب‌آلوده^{۱۰}

وزن غزل ۴۲۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلان (بحر رمل منمن مغبون اصلم)

- ۱ - معنی بیت: دیشب خوابناک بدر میخانه معرفت روی آوردم، دلق من آلوده دامن بود و جانمازم آغشته بمی ۲ - افسوس‌کنان: قید حالت یا حال - معنی دو بیت: خادم می‌کند بظریف‌طبعی ولاغ و استهزا گفت که ای رهگذر غافل آگاه شو، نخست خود را از آرایش دنیا پاک ساز، آنگاه بخرابات عشق گام بنه تا از آلودگی تو این صومعه که مقام محو و فناست آلوده نگرده ۳ - جوهر روح: گوهر روان، تشبیه صریح ۴ - بیاقوت مذاب: یاقوت گداخته باستعاره مراد شراب سرخ‌فام ۵ - شیب: بفتح اول و سکون دوم پیری - خلعت شیب: تشبیه صریح ۶ - تشریف: خلعت ۷ - تراب‌آلوده: بضم اول خاک‌آلود - معنی سه بیت: خدمتگزار میخانه معرفت بمن گفت: بهواخواهی شاهدان نوشین لب تا کی گوهر روان را بیاقوت گداخته باده آغشته میسازی و بعشق مجازی میبردازی؟ مرحلهٔ پیری را بپاکدامنی سپری کن و جامهٔ کهنسالی را چون خلعت جوانی بهوای نفس آلوده مساز، از آرایشها پاک و پاکیزه شو و از چاه ظلمانی تعلقات دنیوی بیرون آی، چه

پیدا است که آب گل آلوده را روشنی و صفا نباشد ۸ - دفتر گل: تشبیه صریح ۹ - معنی دو بیت: پاسخ دادم که ای جان اهل عالم، اگر در هنگام بهار که نوبت شمادی و طرب است، ورق گل بآب باده آغشته شود (بکتابه یعنی اگر مادر کنار گل باده گساری کنیم) خرده نباید گرفت. آنان که در طریق عشق آگاهانه رهسپارند، در این دریای ژرف غرقه شدند ولی دامنه‌شان بتعلقات جهان مادی نیالود و از عشق مجازی قصد وصول بعشق حقیقی داشتند ۱۰ - معنی بیت: یار گفت: ای حافظ، نزد دوستان فضل‌نمائی مکن و نکته‌سنجی خود را برخ ما مکتس که تو هنوز بکمال معنی پی نبرده‌ای، خاموش باش. دریغ از اینهمه مهربانی و عنایت محبوب که آمیخته با ملامت و سرزنش بود.

غزل ۴۲۴

از من جدا شو که توام نور دیده
 آرام جان و مونس قلب رمیده
 از دامن تو دست ندارند عاشقان
 پیراهن صبوری^۱ ایشان دریده
 از چشم بخت^۲ خویش مبادت گزند از آنک
 منعم مکن ز عشق وی، ای مفتی^۳ زمان
 معذور دارمت که تو او را ندیده
 آن سرزنش که کرد ترا دوست، حافظا
 بیش از گلیم خویش مگر^۴ پا کشیده؟

وزن غزل ۴۲۴: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع اخرب مکفوف محذوف)

۱ - پیراهن صبوری: جامهٔ شکیب، تشبیه صریح ۲ - چشم بخت: دیدهٔ طالع، استعارهٔ مکنیه - معنی بیت: آرزو مندم که از نظر بخت و دیدهٔ طالع خویش آسیبی نبینی، چه در دلستانی و زیبایی چنان بنهایت کمال دست یافته‌ای که بخت تو نیز بر تو رشک میبرد ۳ - مفتی: بضم اول و سکون دوم قاضی شرع و فتوی‌دهنده اسم فاعل از افتاء مصدر باب افعال - معنی بیت: ای قاضی شرع مرا از مهرورزی با وی باز مدار، من عذر ترا می‌پذیرم، چه معشوق مرا ندیده‌ای و گرنه از عشق منعم نمی‌کردی ۴ - مگر: قید استفهام - معنی بیت: ای حافظ، آیا تو پای از حد خویش فراتر نهادی که بملامت یار گرفتار آندی؟

غزل ۴۲۵

دامن‌کشان همی شد در شربِ زر کشیده^۱
 صد ماه رو زرشکش جیبِ قصب^۲ دریده
 از تابِ آتشِ می بر گردِ عارضش خوی^۳
 چون قطره‌هایِ شبِ نم بر برگِ گل چکیده^۴
 لفظی فصیحِ شیرین، قدی بلندِ چابک^۵
 روئی لطیفِ زیبا، چشمی خوشِ کشیده
 یاقوتِ جان‌فزایش^۶ از آبِ لطف زاده
 شمشادِ خوش خرامش در نازِ پروریده
 آن لعلِ دلکشش بین وان خنده^۷ دل‌آشوب^۸
 وان رفتنِ خوشش بین وان گامِ آرمیده^۹
 آن آهوی سیه‌چشم^{۱۰} از دامِ ما برون شد
 بازاران چه چاره سازم با این دلِ رمیده^{۱۱}؟
 زنهار تا توانی اهلِ نظرِ میبازار
 دنیا وفا ندارد، ای نورِ هر دو دیده
 تا کی کشم عتیب^{۱۲} از چشمِ دلفریبت
 روزی کسرشمه کن ای یارِ برگزیده^{۱۳}
 گر خاطرِ شریفِ رنجیده شد زحافظ
 باز آ که توبه کردیم از گفته و شنیده^{۱۴}
 بس شکر باز گویم در بندگیِ خواجه
 گر اوفتد بدستم آن میوه رسیده^{۱۵}

وزن غزل ۴۲۵: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بهر مضارع مثنیٰ اُخرب)

۱ - شرب زر کشیده: بفتح اول و سکون دوم کتان نازک زربفت، موصوف و صفت مفعولی مرکب ۲

- جیب قصب: بفتح اول و سکون دوم گریبان جامه حریر - قصب: بفتح اول و دوم جامه ابریشمین یا کتان

نازک - معنی بیت: یار در جامه کتان نازک زربفت بناز خرامان میرفت و از رشک جمال او صد زیبای ماه رخسار گریبان جامه حریر خود را چاک زدند ۳ - خوی: با ثانی معدوله بر وزن می، عرق انسان و حیوانات دیگر باشد (نقل از برهان قاطع) ۴ - معنی بیت: از گرمی آتش باده بر پیرامون رخسارش، خوی مانند زاله که بر ورق گل افتاده باشد، نمایان بود ۵ - چابک: بضم سوم در اینجا بمعنی رعنا و ظریف ۶ - چشمی خوش کنسیده: دیده ای زیبا و گشاده ۷ - یاقوت جان فزا: باستعاره مراد لب یاقوت رنگ و شمشاد خوش خرام نیز باستعاره قامت بلند - معنی بیت: یاقوت لب روح پرورش از آب چشمه سار لطافت پدید آمده و قامت بلند خوش رفتارش بناز تربیت یافته است ۸ - دل آشوب: آشفته ساز و شور انگیز، صفت مرکب فاعلی، خنده موصوف ۹ - آرمیده: آرام و آهسته، صفت گام مشتق از ماده ماضی از مصدر لازم آرمیدن - معنی بیت: لعل دلپذیر وی را بنگر و آن نسیمی که شور انگیزست و دل را آشفته عشق میکند، آن رفتار دلپسند وی را بین و گام نهادن آرام و آهسته اش را بنگر ۱۰ - آهوی سیه چشم: غزال سیاه چشم باستعاره مراد محبوب زیبا ۱۱ - دل رمیده: دل سرکش که از بر من گریخته است، موصوف و صفت از ماده فعل ماضی بمعنی فاعلی (گریزان) ۱۲ - عتیب: بکسر اول مال عتاب بمعنی خشم و ملامت؛ برای قرینه سازی با فریب معال شده است ۱۳ - یار برگزیده: محبوب منتخب و یگانه، موصوف و صفت مفعولی - معنی بیت: تا چند از چشم فریبی تو خشم و ملامت تحمل کنم، ای دوست یگانه و نسخه یک روز هم بسناز و غمزه نگاهی جانب ما کن ۱۴ - معنی بیت: اگر دل بزرگوار تو از حافظ آزرده شد، باز گرد که از هر چه دیگران درباره ما گفته اند و تو شنیده ای یا هر چه باشد خواه درست یا نادرست توبه کردیم و پوزش می خواهیم ۱۵ - معنی بیت: در خدمت آن سرور نیک سپاس می گزارم، اگر دست من بدامن آن میوه نو باوه بکمال رسیده بوستان محبت برسد؛ چنانکه گفته شد در بسیاری موارد مراد از خواجه همان خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع است.

غزل ۴۲۶

از خونِ دل نوشتم نزدیکِ دوستِ نامه

إِنِّي رَأَيْتُ دَهْرًا مِّنْ هَجْرِكِ الْقِيَامَةِ

دارم من از فراقش در دیده صد علامت

لَيْسَتْ دُمُوعُ عَيْنِي هَذَا لَنَا الْعَلَامَةُ

هر چند کازمودم، از وی نبود سودم

مَنْ جَرَّبَ الْمُجْرِبَ حَلَّتْ بِهِ التَّدَامَةُ

پرسیدم از طیبی احوالِ دوست، گفتا:

فِي بُعْدِهَا عَذَابٌ فِي قُرْبِهَا السَّلَامَةُ

گفتم ملامت آید، گر گردِ دوستِ گِردم

وَاللّٰهُ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِلَا مَلَامَةٍ

حافظ چو طالب آمد جامی بجان شیرین

حَتَّىٰ يَذُوقَ مِنْهُ كَأْسًا مِنَ الْكِرَامَةِ

وزن غزل ۴۲۶: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بهر مضارع مثنیٰ اُخرب)

۱ - نزدیک: شبه حرف اضافه معادل «به» - معنی بیت: از غصه و اندوه درون بدوست نامه نگاشتم که همانا سختی روزگار را در هجران تو چون روز رستاخیز دیدم ۲ - معنی بیت: من از جدائی وی در چشم صد نشان دارم، آیا این اشکهای دیده من بر مهجوری ما نشان نیست؛ در صفحه ۵۰۳ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در یک نسخه هذی بجای هذا آمده که مطابق قواعد نحو صحیح مسپنماید ۳ - معنی بیت: چندانکه آزمایش کردم از وی بهره وصالی بمن نرسید که گفته اند: هر که آزموده را دوباره بسپازماید، بساو پشیمانی رسد ۴ - معنی بیت: از پزشک دل آگاهی حال عشق دوست را سؤال کردم. پاسخ داد در دوری معشوق شکنجه و عذابی نهفته است و در نزدیکی و دیدار وی ایمنی و خوشی ۵ - معنی بیت: با خود گفتم، اگر پیرامون یار برآیم، مرا سرزنش کنند و بخدا سوگند ما عشقی را بدون سرزنش ندیدیم یعنی در عشق بییقین ملامت نیز هست. مصراع دوم بهمین صورت بدون نقص است و مقول قول عاشق برای تاکید معنی مصراع اول است ۶ - معنی بیت: حافظ هوادار و خواستار شد که جان شیرین خود را در بهای جامی بدهد، تا با دادن جان ساغری از کرامت عشق بچشد؛ ظاهراً ضمیر در «منه» بمفهوم جمله سابق یعنی مصراع اول مربوط است.

غزل ۴۲۷

چراغِ رویِ ترا شمعِ گشتِ پروانه

مرا ز حالِ تو با حالِ خویشِ پروانه

خرد که قیدِ مجانبین^۱ عشق می فرمود

ببویِ سنبلِ زلفِ تو گشت دیوانه

ببویِ زلفِ تو گر جان بباد رفت چه شد؟

هزار جانِ گرامی فدایِ جانانه

منِ رهیده^۲، ز غیرتِ زیبا فتادم دوش

نگارِ خویشِ چو دیدم بدستِ بیگانه

چه نقشها که برانگیختیم و سود نداشت

فسون ما بر او گشته است افسانه^۲

بر آتش رخ^۵ زیبای او بجای سپند

بغیر خال سیاهش که دید به دانه^۶

بمژده جان بصبا داد شمع در نفسی

ز شمع روی تو اش چون رسید پروانه^۷

مرا بدور لب دوست هست پیمانی

که بر زبان نبرم جز حدیث پیمانه^۸

حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز

فتاد در سر حافظ هوای میخانه

وزن غزل ۴۲۷: مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعلان (بهر محث مثنی مخبون اصلم)

۱ - پروا: توجه و التفات؛ میان پروانه در مصراع اول و پروانه در مصراع دوم تجنیس مرکب سرعات شده است - معنی بیت: هر شمع جهان افروزی بر گرد چراغ روی تو پروانه وار بگردش درآمد تا از مهر رخسار تو کسب نور کند، من چنان بتو پرداخته‌ام که از خود بیخبرم و بحال خویشتن التفاتی نکنم ۲ - مجانبین: بفتح اول دیوانگان جمع مجنون - معنی بیت: عقل که فرمان میداد دیوانگان عشق را در بند کشند، خود بهوای سنبل گیسوی تو دیوانه گشت ۳ - رمیده: گریزان، صفت مشتق از ماده ماضی بمعنی فاعلی، من موصوف - معنی بیت: دیشب من که گریزان از مردم، چون یار زیبای خود را در کنار غیر یافتم، از رشک و حمیت از پا درآمدم و سخت ناتوان شدم ۴ - معنی بیت: نیرنگها و حيله‌ها کردیم و فایده‌ای نداد، حيله و چاره ما پیش او افسانه گشت و باطل و بی اثر شد ۵ - آتش رخ: تشبیه صریح - بهدانه: دانه نکو و زیباتر - معنی بیت: کیست که بجای سپند بر آتش چهره او بجز خال سیاهش دانه نکوتری بشناسد ۶ - پروانه: بفتح اول و سکون دوم در اینجا بابهام معنی بعید پروانه یعنی رخصت و فرمان مقصودست - معنی بیت: چون شمع از شمع رخسار تو فرمان و رخصت دیدار یافت در یک نفس جان بمژدگانی بنسیم صبا سپرد ۸ - معنی بیت: من در ایام کامروائی و دولت لب یار شرط کرده‌ام که سخن جز از ساغر و پیمانه نگویم.

غزل ۴۲۸

سحرگاهان که مخمور شبانه

گرفتم باده با چنگ و چغانه^۱

نهادم عقل را ره توشه^۲ از می
 ز شهرِ هستیش کردم روانه
 نگارِ می‌فروشم عشوه^۳ داد
 که ایمن گشتم از مکر زمانه^۴
 ز ساقیِ کمان ابرو^۵ شنیدم
 که ای تیرِ ملامت را نشانه
 نبندی^۶ زان میان طرفی کمروار
 اگر خود را بینی در میانه^۷
 برو این دام بر مرغی دگر نه
 که عنقا^۸ را بلندست آشیانه
 که بندد طرف^۹ وصل از حسن شاهی
 که با خود عشق بازد جاودانه؟
 ندیم و مطرب و ساقی همه اوست
 خیالِ آب و گل در ره بهانه^{۱۰}
 بده کشتی می تا خوش برانیم
 ازین دریای ناپیدا کرانه
 وجود ما معنائیست حافظ
 که تحقیقش فسونست و فسانه^{۱۱}

وزن غزل ۴۲۸: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بهر هزج مسدس محذوف)

- ۱ - چفانه: بفتح اول قانون، نیز نگاه کنید بفرز ۲۴۱ شماره (۳) - معنی بیت: هنگام سحر که هنوز نیم مست از باده گساری دوشین بودم، باز باهنگ چنگ و قانون ساغر گرفتم ۲ - ره توشه: زاد، توشه راه، اضافه مقلوب، اسم مرکب - معنی بیت: برای خرد زاده راه از باده ساختم و از کشور وجود خود او را بیرون راندم ۳ - معنی بیت: معشوق زیبای باده فروش من کرشمه‌ای کرد که با آن از دست تیرنگ و حیلۀ روزگار در امان ماندم ۴ - کمان ابرو: صفت ترکیبی از دو اسم، ساقی موصوف ۵ - در نسخه بدل در صفحه ۲۹۷ دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی بجای نبندی و در مصراع دوم نیننی بجای بینی آمده که بر متن ترجیح دارد ۶ - معنی دو بیت: این سخن از ساقی (نوشگر) هلال ابرو بگوئیم آمد، ای آنکه در عشق آماج

نیر سرزنشی، اگر از خود پرستی تو نشانی بر جای نباشد و هستی خود را فراموش کنی مانند کمر بند که از میان معشوق بر خوردارست، تو هم از عشق بهره و نصیبی خواهی یافت؛ برای توضیح معنی طرف نگاه کنید بغزل ۱۲ شماره (۴) ۷ - عنقا: بفتح اول و سکون دوم سیمرغ - معنی بیت: این دام را برای صید پرنده‌ای دیگر بگستر، چه سیمرغ بلند آسمانست و بدام افتادنی نباشد ۸ - بندد طرف: بهره برد و کامیاب شود، نیز نگاه کنید بغزل ۱۲ شماره (۴) - معنی بیت: هیچکس از عشق بر جمال الهی بهره یاب و کامروا نخواهد شد، چه فرمانفرمای مطلق جهان هستی بر خود همواره عشق میورزد و چنانکه گفته‌اند خدا هم عاشق خویش است و هم معشوق، پس بر چنین معشوقی که میتواند عشق بورزد و بکام رسد؟ ۹ - معنی بیت: همنشین بسزم و رامشگر و ساقی همه خداوندست با بعبارت دیگر عشق و عاشق و معشوق همه اوست و کس جز او نیستی هست نما باشد و خیال هستی و عشق ورزی این گرفتاران عالم مادی چیزی جز یک بهانه و دست‌آویز نیست و اصالت و بنیادی ندارد ۱۰ - برانیم: در صفحه ۵۰۶ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف محمود فرزاد برانیم بجای برانیم آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: ای ساقی، سفینه می را بما بسپار تا از دریای بیکران غم بسلامت بکناری رسیم و آسوده دل شویم ۱۱ - معنی بیت: ای حافظ هستی مادر این جهان سخنی پوشیده و رازی سر بسته است که پژوهشهای ما درباره آن چون گفتار افسون گران و ساحسران و عزایم خوانان و داستان گویانست و راهی بمقصود نمیرد.

غزل ۴۲۹

میرزا تقی میرزا علی

ساقی بیا که شد قدح لاله پسر ز می

طامات^۱ تا بچند و خرافات^۲ تا بکی؟

بگذر ز کبر و ناز که دیدست روزگار

چین قبای قیصر و طرف کلاه کی

هشیار شو که مرغ چمن مست گشت هان^۳

بسیار شو که خواب عدم در پیست هی

خوش نازکانه^۴ می چمی^۵، ای شاخ نسو بهار

کاشفتگی مبادت از آشوب باد دی

بر مهر چرخ و شیوه او اعتماد نیست

ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر وی

فردا شراب کوثر^۶ و حور از برای ماست

و امروز نیز ساقی مهروی و جام می

بادِ صبا ز عهدِ صبی^۷ یاد میدهد

جان داروئی که غم بسپرد در ده ای صبی^۸

حشمت مبین و سلطنتِ گل که بسپرد

فراشرِ باد هر ورقش را بزیرِ پی^۹

در ده بیاد حاتمِ طی^{۱۰} جامِ یک منی

تا نامهٔ سیاهِ بخیلان کنیم طی

زان می که داد حسن و لطافت بارغوان

بیرون فکند لطفِ مزاج از رخس بخوی^{۱۱}

مسند بباغ بر که بخدمت چو بندگان

استاده است سرو و کسر بسته است نی

حافظ حدیثِ سحر فریب^{۱۲} خوشتر رسید

تا حدِ مصر و چین و باطرافِ روم وری

وزن غزل ۴۲۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع منمن اخرج مکفوف محذوف)

۱- طامات: خودنمایی و لاف و گزاف صوفیانه نیز نگاه کنید بغزل ۲۷۲ شماره (۲) ۲- خرافات:

بضم اول داستانهای شب و سخنان نمکین و دروغ بی پایه و مایه جمع خرافه و «خرافه نام مردی پری زاده از

قبیله عذره و او آنچه از پریان میدید نقل میکرد و مردم او را بدروغ میداشتند و هر سخن او را باور نداشتند و

گفتندی هذا حدیث خرافه و هی حدیث مستملح کذب و حکایتهای شب «نقل از منتهی الارب» - معنی بیت:

ساقی بشتاب که بهار آمد و ساغر لاله از بادهٔ سرخ سرشار شد، لاف و گزاف صوفیانه پس است تا چند سخن

دروغ و باطل توان شنید. ۳- هان: بفتح اول از اصوات است برای تنبیه و همچنین است هی بفتح اول -

معنی بیت: هان باخبر باش که بلبل باغ سرمست شد تو نیز از خواب غفلت سر برگیر که خواب دراز نیستی و

مرگ بدنبال زندگانی کوتاه ماست. ۴- نازکانه: قید وصف و روش، بتازگی و خوشی ۵- می چمی: بفتح

سوم خرامان میروی و جنبشی میکنی - معنی بیت: ای شاخهٔ نارس بهاری با ناز و خوشی جنبشی می کنی از

خدا میخواهم که حال تو از غوغا و تشویش تندباد زمستانی پریشان نشود و همواره سرسبز و خرم بمانی ۶-

کوثر: بفتح اول و سکون دوم نام جوئی در بهشت ۷- صبی: بکسر اول و الف مقصوره در آخر جوانی و

عشق بازی و میل پلهو؛ میان صبی در مصراع اول و صبی در مصراع دوم جناس شبه اشتقاق است ۸-

صبی: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم کودک خردسال مصغر صبی بفتح اول و کسر دوم نقل باختصار از

حواشی دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی، در نسخ چاپی بنی آمده مصغر ابن بمعنی پسرک که بنظر میرسد

بر متن ترجیح داشته باشد ۹. معنی بیت: بشکوه و فرمانروائی سلطان گل التفات مکن که بزودی فراش باد هر برگش را در زیر پا لگدکوب خواهد کرد ۱۰. حاتم طی: بکسر سوم حاتم ابن عبدالله ابن سعد طائی مکنی به ابوسفانه مردی سخنی و جوانمرد و از قبیله طی که عرب بسخا و کرم وی مثل زند (نقل از لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: بیاد رادمرد روزگار حاتم طائی جامی که یک من باده در آن گنجد بده تا بنوشیم و نامه عمل ممسکان و زفتان را که مانند نامه گنهکاران میاهست در هم پیچیم و نامی از آنها دیگر نبریم ۱۱. - خوی: بر وزن می بمعنی عرق - معنی بیت: ای ساقی بما از آن باده بده که بر حسن و لطف چهره ارغوان می افزاید و چون دلبر جرعه‌ای از آن بنوشد، تأثیر شراب لطافت چهره وی را از عرقی که بر چهره اش می نشیند نمودار میسازد. ۱۲. حدیث سحر فریب: سخنی که مانند جادو آدمی را مسحور کند، موصوف و صفت ترکیبی از دو اسم.

غزل ۴۳۰

بصوتِ بلبل و قمری اگر ننوشی می

علاج کی کنمت؟ آخر الدواهِ الکی
ذخیره بنه از رنگ و بوی فصلِ بهار

که میرسند ز بی رهنانِ بهمن و دی
چو گل نقاب برافکند و سرخ زد هوو

منه زدست پیاله چه میکنی؟ هی، هی
شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داد؟

ز تختِ جم سخنی مانده است و افسرِ کسی
خزینه داری میراثِ خوارگان کفرست

بقولِ مطرب و ساقی بفتوی^۵ دف و نی
زمانه، هیچ نسبخشد که بازستاند

مجوز سفله مروّت که شیئه لا شر^۶
نوشته‌اند بر ایوانِ جنة المأوی^۷

که هر که عشوه دنیی^۸ خرید وای بوی
سخا نماند، سخن طی کنم، شراب کجاست؟

بده بشادی روح و روانِ خانم طی^۹

بخیل بسوی خدا نشنود، بیا حافظ
پیاله گیر و کرم ورز وَالضَّمَانُ عَلَيَّ

وزن غزل ۴۳۰: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن (بحر مجنت متمن مخبون اصلم)

۱ - قمری: بضم اول و سکون دوم فاخته - معنی بیت: اگر در بهار باوای خوش هزارستان و فاخته باده نخواهی، ترا از بیماری غم روزگار هرگز درمان نتوانم کرد که گفته‌اند واپسین دارو داغ کردن است (در قدیم زخمهایی را که بهیچ مرهم بهبود نمی‌یافت، با داغ آهنین میسوزاندند) مقصود آنست که تنها راه درمان تو همان داغ کردن خواهد بود که آخرین دواست ۲ - رهنان بهمن و دی: تشبیه صریح - معنی بیت: از لطف و صفا و آب رنگ بهاران اندوخته شادی فراهم ساز که غارتگران زمستانی از این پس فرا میرسند و دست بتاراج باغ و بوستان میبرند ۳ - هی: بفتح اول از اصوات است برای تنبیه بمعنی آگاه شو و برای تأکید لفظی دو بار تکرار شده است - معنی بیت: آنگاه که گل رو بند یکسوها دو پرنده نغمه‌خوانی آغاز کرد، ساغر از کف من، هان و هان جز باده گساری بکاری میرداز ۴ - کی: بفتح اول پادشاه پادشاهان... در قدم این چهار پادشاه را که کیکاوس و کیخسرو و کیقباد و کی لهراسب باشد کی میگفته‌اند (نقل از برهان قاطع) ۵ - فتوی: فتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر فرمان فقیه و مفتی، ولی در اینجا ضرورت حفظ وزن را الف مقصوره محال میشود - معنی بیت: باعتقاد راستگر و ساقی و فرمان مفتی دف و نی، گنجوری و نگاهبانی خواسته برای وارثان کفران نعمت و ناسپاسی است ۶ - معنی بیت: روزگار هر چه دهد بساز میگیرد، از فرومایه جوانمردی مخواه که چیزی که زمانه میدهد (جاء و مال) ناپیوست ۷ - جنة المأوی: بفتح اول و تشدید دوم بهشت که مسکن پرهیزگاران است، این ترکیب مقتبس است از آیه ۱۵ سوره نجم (۵۳) جَنَّةَا جَنَّةَا المَأْوَى ۸ - دنیی: بضم اول دنیا، در اینجا بهتر است چنانکه در صفحه ۵۲۳ جامع نسخ حافظ تألیف خود فرزاد آمده است دنیا خوانده و نوشته شود و معال کردن آن ضرورتی ندارد ۹ - معنی بیت: از بخشندگی نشانی برجای نیست، طومار سخن را در نوردم باده کو، ای ساقی بشادی و آرامش جان و روان حاتم طائی در ساغر بریز و بیا بده ۱۰ - معنی بیت: ممسک و زفت بوئی از رحمت خدا شنیده است، ای حافظ بشتاب و جام گیر و بزرگواری و رادی کن، ضمانت آن بر من که گناهی نخواهی کرد.

غزل ۴۳۱

لبش می‌بوسم و درمی‌کشم می
بآب زندگانی برده‌ام پی
نه رازش میتوانم گفت بساکس
نه کس را میتوانم دید بساوی

لبش می‌بوسد و خون می‌خورد جام
 رخش می‌ببند و گل میکند خوی^۱
 بده جام می و از جم مکن یاد
 که میداند که جم کی بود و کی، کی^۲
 بزن در پرده چنگ، ای ماهِ مطرب^۳
 رگش^۴ بخراش تا بخروشم از وی
 گل از خلوت^۵ بسباغ آورد مسند
 بساط زهد همچون غنچه کن طی
 چو چشمش مست را مخمور مگذار
 بپایر لعلش ای ساقی، بده می^۶
 نجوید جان از آن قالب جدائی
 که باشد خون جامش در رگ و پی^۷
 زیانت درکش، ای حافظ، زمانی
 حدیث بی‌زبانان بشنو از نی^۸

وزن غزل ۴۲۱: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف)

۱ - معنی بیت: بر لب یار بوسه می‌زنم و باده نوشین محبت می‌نوشم، آری بآب حیات که زندگانی جاودانی بخشد دست یافته‌ام ۲ - خوی: عرق، بر وزن می تلفظ میشود - معنی بیت: جام بر لب یار بوسه میدهد ولی از رشک بر آن چشمه نوش خونین دل است و گل چهره آن گلچهره را می‌نگرد و از شرم عرق بر رخسارش می‌نشیند ۳ - کی: چه وقت، قید استفهام - معنی بیت: ساغر بده و از جمشید سخن مگو، کسی نمیداند که جمشید چه زمان میزیست یا کیکاوس چه وقت زندگی میکرد ۴ - ماه مطرب: تشبیه صریح ۵ - رگ: باستعاره مقصود تارهای چنگ است - معنی بیت: ای رامشگر ماه‌سیما چنگ را باهنگ بنواز و تارهایش را با زخمه خارش و لرزشی بده تا بر موافقت آن خروش برآوریم ۶ - خلوت: باستعاره مقصود نهانگاه عدم - معنی بیت: گل از نهانگاه عدم کرسی در چمن باغ نهاد و بجلوه‌گری پرداخت، تو هم غنچه‌سان فرش پارسائی و زهد فروشی را درهم پیچ ۷ - معنی بیت: ای ساقی، عاشق سرمست را چون چشم خمار آلوده یار نیم‌مست رها مکن، بر یاد لعل لبش بما باده بنوشان ۸ - معنی بیت: جان از کالبدی که در رگ و عصب آن باده سرخ یعنی خون ساغر روان باشد، هرگز جدا نمیشود ۹ - معنی بیت: ای حافظ، یکدم خاموشی گزین و از آوای نی بی‌واسطه زبان و دهان سخنی بینوش

غزل ۴۳۲

مخمورِ جامِ عشقم، ساقی، بنده شرابی
 پرکن قدح که بی می مجلس ندارد آبی^۱
 وصفِ رخِ چو ماهش در پرده راست نباید
 مطرب بزن نوائی، ساقی بنده شرابی
 شد حلقه قامتِ من تا بعد ازین رقصیت
 زین در دگر نراند ما را بهیچ بایی^۲
 در انتظارِ رویت ما و امیدواری
 در عشوه وصالِ ما و خیال و خوابی
 مخمورِ آن دو چشم آیا کجاست جامی؟
 بیمارِ آن دو لعلم آخر کم از جوابی؟^۵
 حافظ چه می‌نهی دل تو در خیالِ خوبان؟
 کسی تشنه سیر گردد از لعمه سرابی؟^۶

وزن غزل ۴۳۲: مفعول فاعلان مفعول فاعلان (بهر مضارع مثنی اخرب)

۱ - آب: بایهام معنی بید آب که رونق و روشنی است در اینجا مقصود میباشد - معنی بیت: ای ساقی، از ساغر محبت نیم‌مستم، باز باده بده و جام را سرشار کن که محفل بی‌وجود می‌رونق و روشنی ندارد ۲ - معنی بیت: صفت چهره چون ماه وی در پرده سخن نمی‌گنجد. پس، ای رامشگر آهنگی بنواز و ای نوشگر باده بده تا از پرده ساز وصف رخسار او را بشنوم ۳ - باب: در - معنی بیت: قدم بر درگاه تو حلقه وار خمید تا از این پس نگهبان آستان تو مرا از این در بدر دیگر روانه نسازد ۴ - و: در اینجا حرف اضافه است مفید معنی ملازمت - معنی بیت: ما در چشم براه ماندن برای دیدار تو ملازم امید می‌باشیم یعنی همیشه امیدواریم و در عشوه و فریبی که وصل تو بماند همراه خیل خیالیم و روی ترا در رویا می‌بینیم ۵ - معنی بیت: ساغری از باده نگاه تو کجاست که مرا از خمار آلودگی رها سازد، من جدا از لب نوشین تو بیمارم، باری دست کم (کمینه) پاسخی بده تا مرا شفا بخشی ۶ - لعمه سراب: بفتح اول و سکون دوم درخش کور آب یا زمین شوره در صحرا که از دور بآب ماند - معنی بیت: ای حافظ، چرا دل بخيال دیدار زیبایان سپرده‌ای، مگر نمیدانی که تشنه‌گام از برق سراب سیر نمیشود و همچنان سوخته‌جگر میماند.

غزل ۴۳۳

ای که بر ماه^۱ از خطِ مشکین نقاب انداختی
 لطف کردی سایه بر آفتاب انداختی^۲
 تا چه خواهد کرد با ما آب و رنگِ عارضت؟
 حالیا^۳ نیرنگِ نقشی خوش بر آب انداختی
 گویِ خوبی بردی از خوبانِ خلج^۴ شاد باش
 جامِ کیخسرو طلب کسافر آسیاب انداختی
 هر کسی با شمعِ رخسارت بوجهی عشق باخت
 زان میان پروانه را در اضطراب انداختی^۵
 گنجِ عشق^۶ خود نهادی در دلِ ویران ما
 سایه دولت بر این کنجِ خراب انداختی
 زینهار از آب^۷ آن عارض که شیران را از آن
 تشنه لب کردی و گردان را در آب انداختی
 خوابِ بیداران بستی و آنکه از نقشِ خیال
 تهمتی بر شیروان^۸ خیلِ خواب انداختی
 پرده از رخ برفکنندی یک نظر در جلوه گاه
 وز حیا حور و پری را در حجاب انداختی^۹
 باده نوش از جامِ عالم بین^{۱۰} که بر اورنگ^{۱۱} جسم
 شاهدِ مقصود را از رخ نقاب انداختی
 از فریبِ نرگسِ مخمور^{۱۲} و لعلِ می پرست
 حافظِ خلوت نشین را در شراب انداختی
 وز برای صیدِ دل در گردنم زنجیرِ زلف
 چون کمندِ خسرو مالک رقاب^{۱۳} انداختی
 داورِ داراشکوه، ای آنکه تاجِ آفتاب
 از سرِ تعظیم بر خاکِ جناب^{۱۴} انداختی

نصره الدین شاه یحیی^{۱۵} آنکه خصم ملک را

از دم شمشیر چون آتش^{۱۶} در آب انداختی

وزن غزل ۴۲۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل مشمن محذوف)

- ۱ - ماه: باستعاره رخسار زیبا و همچنین است آفتاب، خط مشکین و سایه باستعاره سبزه عذار ۲ -
 معنی بیت: ای زیبایی که بر ماه رخسار از خط سبز عذار حجایی افکندی، کاری شیرین و دلپذیر کردی که بر
 خورشید چهره خود سایبانی گستردی ۳ - حالیا: اکنون، قید زمان - معنی بیت: پس از این نمیدانم که آب و
 رنگ رخسار تو با ما چه خواهد کرد، اکنون طرح نقشی دلپذیر از خط مشکین عذار بر چهره چون آب روشن
 خود انداختی و بر ملاحظت خویش افزودی ۴ - خلیخ: بفتح اول و تشدید دوم مضموم نام شهری حسن خیز در
 ترکستان - معنی بیت: شاد بمان که در مسابقه زیبایی بر نکویان شهر حسن خیز خلیخ پیشی گرفتی اکنون که
 افراسیاب، پادشاه کشور ترکان را مغلوب کردی مانند کیخسرو و جام شادی بنوش، در ضمن تسلیمی دارد
 بداستان جنگ کیخسرو و افراسیاب چنانکه در شاهنامه فردوسی آمده است ۵ - معنی بیت: هر کس بر شمع
 چهره تو بگونه ای عشق ورزید، از این میانه پروانه (باستعاره مراد حافظ دل سوخته) را بر گرد شمع رخسار
 خود پریشان و مضطرب ساختی ۶ - گنج عشق: تشبیه صریح - معنی بیت: دل شکسته ما را گنجینه گوهر
 عشق خود ساختی و سایه اقبال و سعادت بر این گوشه ویران افکندی، تسلیمی دارد بسخیر نسبی اُنسا
 عِنْدَ الْمُتَكَبِّرَةِ قُلُوبُهُمْ (من در دل شکسته دلانم) نیز نگاه کنید بغزل ۲۸ شماره (۴) ۷ - آب: بایهام معنی بعید
 آن یعنی روشنی و لطافت مقصود است - معنی بیت: از روشنی و لطافت رخسار تو باید پرهیز کرد چه
 شیردلان روزگار را تشنه آب عارض خود کردی و دلیران را غرقه در بای عشق ساختی ۸ - شبروان: بفتح
 اول و سکون دوم و فتح سوم کنایه از شب بیداران و سالکان باشد و کنایه از عس و دزد و عیار هم هست
 (برهان قاطع) - معنی بیت: راه خواب را بر شبزنده داران عاشق مسدود کردی و آنکه صورت خیال خود را
 بر شبگردان سپاه خواب نمایان داشتی و بنهت و گمان گفتی شما خیال مرا بخواب دیده اید ۹ - معنی بیت:
 باندازه یک نگاه در عرضه گاه حسن حجاب از چهره برگرفتی و حور بهشتی و فرشته و پری را از شرم جمال
 خود از نظرها پوشیده داشتی ۱۰ - عالم بین: جهان نما، جهان بین، صفت جام ۱۱ - اورنگ: بفتح اول و
 سکون دوم و فتح سوم و سکون چهارم تخت - معنی بیت: از جام جهان نما باده در کشی که بر تخت جمشید
 نشستی و چهره زیبای مقصود را بی نقاب و روپوش دیدی ۱۲ - نرگس مخمور: باستعاره چشم خمار آلود و
 لعل می پرست باستعاره لب - معنی بیت: حافظ گوشه گیر را با عشوه نرگس نیم مست و لعل باده نوش خود
 بیگساری و اداشتی ۱۳ - مالک رقاب: آنکه حکم وی بر جان و مال دیگران روان باشد، کنایه از حاکم و
 پادشاه و نیز بمعنی صاحب ده - رقاب: بکسر اول جمع رقبه بمعنی گردن و مال غیر منقول و مجازاً بمعنی بنده
 زر خرید ۱۴ - جناب: بفتح اول آستان و درگاه - معنی بیت: ای شهریار عادل و شکوهمند چون دارا که
 دیهیم زرین خورشید را از بزرگی خود بر خاک درگاه افکندی ۱۵ - نصره الدین شاه یحیی: فرزند
 شرف الدین مظفرین امیر مبارز الدین از آل مظفر که در سال ۷۹۸ هجری قمری فرمان تیمور حاکم شیراز شد و در چند غزل

حافظ وی را مدح کرده است ۱۶ - شمشیر چون آتش: شمشیر آتشین، موصوف و صفت - معنی بیت: شاه
یحیی نصرالدین آن کس است که با لبه تیغ آتشین خود دشمن را در آب فنا غرقه کرد.

غزل ۴۳۴

ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و مستی
وانگه برو که رستی^۱ از نیستی و هستی
گر^۲ جان بتن بسپینی، مشغول کار او شو
هر قبله که بسپینی بهتر ز خودپرستی
با ضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش
بیماری اندرین ره بهتر ز تن درستی^۳
در مذهب طریقت خاسمی نشان کفرست
آری طریقی دولت چالاکیست و چستی^۴
تا فضل و عقل بسپینی، بی معرفت نشینی
در آستان جانان از آسمان میندیش
کز اوج سربلندی افستی بخاک پستی^۵
خار ارچه جان بکاهد، گل عذر آن بخواهد
سهلست تسلخی می، در جنب ذوق مستی^۶
صوفی پیاله پیما، حافظ قرابه پرهیز^۷
ای کوتاه آستینان، تا کسی دراز دستی؟

وزن غزل ۴۳۴: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بهر مضارع مشمن اخر ب)

۱ - رستی: بیقین میرهی یا خواهی رست، مستقبل محقق الوقوع است که بصورت فعل ماضی گاه از آن تعبیر کنند - معنی بیت: دلا یک نفس بی عشق مباش و از بیخودی و مستی خود را فارغ ساز و آنکه پراه معرفت حق پیوی که از بند هست و نیست و تعلقات بیقین رهائی خواهی یافت ۲ - گر مخفف اگر: حرف ربط است مفید معنی جزم و تحقیق، نیز نگاه کنید بغزل ۱۲۴ شماره (۸) - معنی بیت: همانا تا جان در پیگر

ست بکار معشوق پرداز و مهر بورز، چه روی بهر جانب که آری و هر چه را پیرستی از خودپرستی نکوترست، زیرا ترا از خود میرهاند ۳ - معنی بیت: در پیمودن طریق عشق با وجود سستی و اندکی توان غمگین مباش، چه در این راه نسیم آسا بیمار و افغان و خیزان بودن به از تن پروردن است ۴ - معنی بیت: در آئین درویشی ناپختگی و سست کوشی علامت کافری و ناسپاسی است، بلی راه رسیدن به سعادت ابدی در طلب کوشیدن و جلد و چالاک بودن است ۵ - رستی: نگاه کنید شماره (۱) در همین غزل - معنی بیت: چندانکه بدانش و خرد خود بدیده تحسین بنگری، از معرفت حق دورمانی، یک سخن لطیف و سنجیده با تو در میان می‌نهم از خودبینی دست بردار تارستگار شوی ۶ - معنی بیت: در پیشگاه والای معشوق بعظمت مقام خود اگر بیلندی آسمان هم باشد، التفانی مکن، چه با این اندیشه تواند بود که از اوج سرافرازی بس خاک خواری و ذلت افتی ۷ - معنی بیت: اگر چه نیش خار جانکاه است، رنگ و بوی گل عذر درشتی خسار را خواهد خواست و بلطافت تلافی خواهد کرد، آری تحمل مزه تلخ باده در قیاس با خوشی که از مستی آن پدید می‌آید، دشوار نیست ۸ - قرابه پرهیز: بفتح اول صفت مرکب فاعلی - قرابه: شیشه بزرگ شراب - معنی بیت: صوفیان ریاکار زاهدنما باده می‌نوشند و حافظ از شیشه می‌پرهیز میکند، ای پشمینه‌پوشانی که برای طهارت ظاهر جامه آستین کوتاه می‌پوشید تا کی از حدود شرع تجاوز میکنید و بمیگساری میپردازید، در غزل دیگر حافظ فرماید:

بزیر دلق ملامت کنند ها دارند دراز دستی این کوتاه آستینان بسین

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی
غزل ۴۳۵

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی
تا بیخبر بمیرد در درد خودپرستی^۱
عاشق شو، ارنه روزی کار جهان سرآید
ناخوانده نقش مقصود^۲ از کارگاه هستی
دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس مغانم
با کافران چه کارت، گربت نمی‌پرستی؟^۳
سلطان من،^۴ خدا را زلفت شکست ما را
تا کسی کند سیاهی^۵ چندین دراز دستی؟^۶
در گوشه سلامت مستور چون توان بود؟
تا نرگس تو با ما گوید رموز مستی^۷

آن روز دیده بودم این فستنها که برخاست

کز سرکشی^۸ زمسانی^۹ بامانمی نشستی
عشقت^{۱۰} بدست طوفان خواهد سپرد حافظ^{۱۱}

چون برق از این کشاکش پنداشتی که جستی

وزن غزل ۴۳۵: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بهر مضارع مثنیٰ اخر ب)

۱ - معنی بیت: رازهای مهرورزیدن و سرمست شدن از باده محبت و از قید خودی رها گشتن را با لاابالی که ادعای معرفت دارد، در میان مگذارید تا غافل وار در بیماری خودخواهی و خودبینی جان سپارد ۲ - ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی؛ حال یا قید حالت - معنی بیت: عشق بورز و گرنه یک روز کار و فرصت تو در گیتی پایان میرسد در حالی که در کارخانه خلقت بنقشی که از آفرینش تو منظور بوده است و همانا مهرورزیدن باشد پی نبردی و تکلیف و وظیفه خویش را نیک ندانستی ۳ - معنی بیت: آن بت زیبا که معشوق منست در بزم آتش پرستان سخنی بسیار دلپذیر بمن گفت که اگر صتم پرست نیستی ترا با کافران کار نباشد؛ مقصود آنکه چون کافری، برای بت پرستی آمده‌ای، شاید مراد از بت در اینجا مظاهر الهی در عالم وجود باشد، شیخ شبستری می گوید:

اگر کافر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستیست

۴ - سلطان من: ای پادشاه کشور دل من، منادی بعطف برف ندا ۵ - سیاه: مشکفام با استعاره مراد زلف مشکین ۶ - دراز دستی کند: کنایه از ستم و جور و تطاول نماید، چندین قید کمیت بمعنی بسیار ۷ - معنی بیت: تا آنگاه که نرگس چشم تو اسرار عشق و مستی را با نگاه بما تلقین کند، در کنج سرای ایمنی پنهان نتوان ماند و از عشقبازی پرهیز میسر نباشد ۸ - سرکشی: تکبر و ناز ۹ - زمسانی: یک زمان در اینجا بمعنی یک لحظه ۱۰ - عشقت: عشق ترا، ت ضمیر مفعولی ۱۱ - حافظ: حافظا، منادی بعطف حرف ندا.

غزل ۴۳۶

آن غالبه خط^۱ گرسوی مانامه نوشتی

گردون ورقِ هستی^۲ ما در ننوشتی
هر چند که هجران ثمر وصل برآرد

دهقان جهان^۳ کاش که این تخم نکشتی
آمرزش نقدست کسی را که در اینجا

باریست چو حوری و سرائی چو بهشتی

در مصطبه عشق^۴ تنعم نتوان کرد
 چون بالش زر نیست، بسازیم بخشنی
 مفروش بباغ ارم^۵ و نخوت^۶ شداد^۷
 یک شیشه می و نوش لبی^۸ و لب کشتنی^۹
 تا کسی غم دنیای دنی^{۱۰}، ای دل دانا
 حیفت زخمویی که شود عاشق زشتی
 آلودگی خرقه خرابی جهانست
 کو راهروی اهل دلی، پاک سرشتی^{۱۱}
 از دست چرا هشت^{۱۲} سر زلف تو حافظ؟
 تقدیر چنین بود، چه کردی که^{۱۳} نهشتی؟

وزن غزل ۲۳۶: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (بهر هزج مشن اخرب مکفوف محذوف)
 ۱ - غایه خط: صفت ترکیبی جانشین موصوف (یار) ۲ - ورق هستی: طومار وجود، تشبیه صریح
 - معنی بیت: اگر آن یار که خط عذارش مشکین است، بما نامه ای می نگاشت و دل جوئی میکرد، فلک طومار
 وجود ما را در هم نمی پیچید ۳ - دهقان جهان: باغبان عالم، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر چه از نهال فراق
 میوه وصال بدست می آید، آرزویم این بود که باغبان عالم، چنین بذری در کشتزار جهان نمی افشاند ۴ -
 مصطبه عشق: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم سکوی میخانه محبت، استعاره مکنیه - معنی بیت: بر سکوی
 میخانه محبت بنواز و نعمت و فراخی و آسانی تکیه نتوان زد اینجا متکای زربفت نمیتوان یافت و باید سر بر سر
 خشت نهاد و با دشواریها ساخت، حافظ در غزل دیگر فرماید:
 سازیرورد تنعم نسبرد راه بسدوست عاشقی شیوه رندان بسلاکش بسا شد
 ۵ - ارم: بکسر اول و فتح دوم باغ عاد یا نام شهری که شداد (بفتح اول و تشدید دوم) پسر عاد بنا کرد
 (نقل از لغت نامه دهخدا) ۶ - نخوت: بفتح اول ناز و تکبر ۷ - شداد: یار نوشین لب و شیرین دهان
 صفت ترکیبی جانشین موصوف ۸ - کشت: بکسر اول کشتزار ۹ - دنی: بفتح اول و کسر دوم پست و
 فرومایه، صفت دنیا، مخفف دنی، صفت مشبهه از دنائت - معنی بیت: ای دل آگاه اندوه دنیای فرومایه پست را
 مخور، دریفت که زیبایی هوادار و خواستار زشت بدکاری شود ۱۰ - معنی بیت: اینان که در کسوت دانش
 و دین داری اند آلودگی دامنه شان سبب تباهی عالم شده است (که گفته اند إذا فسد العالمُ فسد العالمُ) چون عالم
 تباه شود جهان تباه گردد، کجاست سالکی صاحب دل پاکیزه سرشت که ما را رهبری کند ۱۱ - هشت: بکسر
 اول و سکون دوم فرو گذاشت و رها کرد ۱۲ - که: حرف ربط در اینجا بمعنی اگر - معنی بیت: حافظ سر

گیسوی ترا بوصل نارسیده چرا رها کرد، فرمان سرنوشت بدینگونه بود و اگر فرو نمیگذاشت چه میتوانست کرد؟ استفهام مجازاً مفید نفی است یعنی کاری نمیتوانست کردن.

غزل ۴۳۷

ای قصه بهشت زکویت حکایتی

شرح جمال حور زرویت روایتی^۱
 انفاس عیسی^۲ از لب لعلت لطیفه
 آب خضر^۳ ز نوش لبانت کنایتی
 هر پاره از دل من و^۴ از غصه قصه

هر سطری از خصال تو وز رحمت آیتی^۵
 کی عطرسای مجلس روحانیان شدی
 گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی^۶
 در آرزوی خاک در یار سوختیم
 یادآور ای کعبا که نکردی حمایتی^۷
 ایدل بهرهزه دانش و عمرت بباد رفت

صد مایه داشتی و نکردی کفایتی^۸
 بوی دل کباب^۹ من آفاق را گرفت
 این آتش درون بکند هم سرایتی
 در آتش از خیال رخس دست میدهد
 ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی^{۱۰}
 دانی مراد حافظ ازین درد و غصه چیست؟

از تو کر شمه و ز خسرو عنایتی

وزن غزل ۴۳۷: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع مثنیٰ احزب مکثوف محذوف)

۱ - معنی بیت: ای آنکه داستان دلکش مینو حکایتی از کوی دلفریب تست و تفصیل زیبائی سپه
 چشمان بهشتی یک سخن از حسن بی پایان تو باشد ۲ - عیسی: حضرت عیسی مسیح که از معجزاتش زنده

کردن مردگان بوده است باذن خداوند، نگاه کنید بآیه ۲۹ سوره آل عمران (۲)، بضرورت حفظ وزن شعر الف مقصوره آخر کلمه عیسی ممال میشود ۳ - خضر: بکسر اول و سکون دوم نام پیغمبر معروف (ارمیا) نقل از فرهنگ آندراج، در اینجا بضرورت حفظ وزن شعر حرف دوم مکسور خوانده میشود - معنی بیت: نفسهای جانبخش عیسی یک نکته بسیار دلپذیر از سخن جان پرور لیان لعل فام تست و از آب حیات که خضر پیامبر با نوشیدن آن زندگی جاودان یافت بکنایه لب نوشین و حیات بخش تو مقصود است ۴ - و: در اینجا حرف اضافه است مفید معنی ملازمت، نیز نگاه کنید بغزل ۵۶ شماره (۳) ۵ - معنی بیت: هر جزوی از دلم ملازم با داستانی از اندوه است و هر خطی از دفتر خصلتها و دهشهای نیک تو همراه نشانه‌ای از بخشایش ایزدی است ۶ - معنی بیت: اگر بوی خوش تو پاس خاطر گل را نمیداشت، هیچگاه گل این رتبه نمی‌یافت که در محفل اهل دل عطر افشانی کند ۷ - معنی بیت: ای صبا، در اشتیاق غباری از آستان جانان سوختیم، بیاد داشته باش که بر عایت حال ما پرداختی و گردی از آن بارگاه نیاوردی ۸ - معنی بیت: دلا، علم و زندگانی را بیهوده تباه کردی، چه سرمایه فراوانی از این دو داشتنی ولی از خسود کساردانی و هنری نشان ندادی ۹ - دل کباب: دل سوخته، موصوف و صفت - معنی بیت: بوی دل سوخته من کران تا کران جهان را فرا گرفت، آتش سوزان ضمیر من نیز از سینه زبانه میکشد و از من در میگذرد و بدیگران میرسد ۱۰ - معنی بیت: اگر در آتش سوزنده هم نقش روی او را بتوانم دید، ای ساقی، بیا تا بگویم که باین امید از آتش دوزخ هم شکوه‌ای نخواهم داشت.

غزل ۴۳۸

سَبَّتْ سَلْمِي بِصُدُغَيْهَا فَوَادِي
 وَرَوْحِي كُلُّ يَوْمٍ لِي يُنَادِي
 نگارا بر من بیدل ببخشای
 وَوَاصِلْنِي عَلِي رَغْمِ الْأَعَادِي
 حبیب، در غم سودای عشقت
 تَوَكَّلْنَا عَلِي رَبِّ الْعِبَادِ
 اَمِنْ اَنْكَرْتَنِي عَنْ عِشْقِي سَلْمِي
 تز اول آن روی نهکو بوادِ
 که همچون مُت بپوتن دل وای ره
 غَرِيقُ الْعِشْقِ فِي بَحْرِ الْوَدَادِ

بِیِ مَاجَانِ غَرَامَتِ بَسْپَرِیْمَنْ

غَرَتِ یَکِ وِی رُوشْتِیِ اَز اَمْسَادِی
 غَمِ اِیْنِ دَلِ بَوَاتتِ خُورْدِ نَاجَارِ

وِ غَرْنَه اَوْبِنِی اَنچَتِ نَشَادِی^۶
 دَلِ حَافِظِ شَدِ اَنْدَرِ چِینِ زَلْفَتِ

بَسَلِیلِ مُظْلِمِ وَاَللهُ هَادِی^۷

وزن غزل ۴۳۸: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسببس محذوف)

۱ - معنی دو بیت: سلمی بگیسوی فرو هشته بر دو سوی رخساز خود (یا بدورخ) دلم را ریود و روان من هر روز بمن آواز مبدهد که ای یار زیبا، بر این عاشق دل از دست رفته رحمتی آور و بناخواه دشمنان مرا بوصول برسان ۲ - معنی بیت: ای دوست در اندوه جنون عاشقی بر پروردگار بندگان تو کل کردیم و کار خود را بخدا واگذاریم ۳ - معنی بیت: چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۳۰۴ دیوان حافظ نوشته اند، درین غزل بعضی ایات یا مصاریح بلهجه شیرازی قدیم است و «بودی» یعنی بیاید دیدن یعنی «ای کسی که بر من انکار کردی از عشق سلمی، تو از اول آن روی نیکو را بایستی دیده باشی» ۴ - معنی بیت: مُت بضم میم بمعنی «من ترا» است و بیوتن = بیودن و «وای ره» بفتح واو و کسر الف و فتح راه بمعنی یکباره و یکبارگی است... و مضمون این بیت متمم بیت سابق است... تا همچون من ترا دل یکبارگی غریقت در بسای دوستی شود ۵ - بی ما جان: مخفف پای ماچان و پای ماچان باصطلاح صوفیان و درویشان صف نعال باشد که کفش کن است و رسم آن جماعت چنانست که اگر یکی از ایشان گناهی و تقصیری کند او را در صف نعال که مقام غرامت است بیک پای بازدارند و او هر دو گوش خود را چپ و راست بر دست گیرد یعنی گوش چپ را بدست راست و گوش راست را بدست چپ گرفته چندان بر یک پای بایستد که پیر و مرشد او را بپذیرد و از گناهِش بگذرد... خاقانی گوید:

هوا میخواست تا در صف شهوت برتری جوید گسرفتم دست و افکندم بصف پسای ماچانشر

و بسپریمن = بسپاریم و غرت = اگر تو و «وی روشتی» یعنی بی روشی یعنی گناه و تقصیری و حرکتی برخلاف آیین و رسوم و اما = ما، ودی = دیدی و بینی، یعنی «به پای ماچان غرامت خواهیم سپرد، اگر تو یک گناه یا تقصیری از ما بددی. نقل از حواشی صفحه ۳۰۵ دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی ۶ - معنی بیت: بواتت: بیاید ترا، و غرنه = و گرنه، اوبنی.. = ببینی، آنچه ترا نشادی = نشاید و شایسته نباشد یعنی ترا ناچار غم این دل بیاید خورد و گرنه خواهی دید آنچه ترا نشاید، نقل از حاشیه صفحه ۳۰۵ دیوان حافظ تصحیح قزوینی ۷ - معنی بیت: دل حافظ در شکن گیسوی تو در دل شبی تاریک نهان شد، در حالی که خداوند رهنماست.

غزل ۴۳۹

دیدم بسخوابِ دوش که ماهی برآمدی^۱
 کز عکسِ روی او شبِ هجران سرآمدی
 تعبیر رفت، یار سفر کرده میرسد
 ای کاج^۲ هر چه زودتر از در درآمدی
 ذکرش بخیر، ساقیِ فرخنده فسالِ مسن
 کز در مدام با قدح و ساغر آمدی^۳
 خوش بودی اربخوابِ بدیدی دیارِ خویش
 تا یادِ صحبتش سویِ ما رهبر آمدی^۴
 فیضِ ازل بزور و زر ارآمدی بدست
 آن عهد یاد باد که از بام و در مرا
 هر دم پیامِ یار و خستِ دلبر آمدی
 کی یافتی رقیبِ تو چندین مجالِ ظلم
 مظلومی ارشبی بدرِ داور آمدی^۵
 خامانِ ره نرفته^۶ چه دانند^۷ ذوقِ عشق؟
 دریا دلی بجوی، دلیری سرآمدی
 آنکو ترا بسنگدلی کرد رهنمون
 ای کاشکی که پاشِ سنگی برآمدی^۸
 گر دیگری بشبوه^۹ حافظ زدی رقم
 مقبولِ طبعِ شاهِ هنرپرور آمدی^{۱۰}

وزن غزل ۴۳۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع مشن اخرب مکفوف محذوف)

۱ - برآمدی: طلوع کرد، در افعالی که برای بیان رویا آورده میشود گاه بشبوه قدیمتر یائی بر آخر فعل

می افزودند، فردوسی گوید:

چنین دید گوینده یک شب بس خواب که یک جام می‌داشتی چون گلاب
 معنی بیت: شب گذشته در رؤیا دیدم که ماهی طلوع کرد که از پستو انعکاس جلوه رخسار او عیب
 تاریک فراق پایان گرفت ۲ - ای کاج: کاشکی، کلمه تمنی است که آرزو باشد (نقل از برهان قاطع)، از
 لحاظ دستوری قید تمنی است - معنی بیت: رؤیای من تعبیر و گزارش یافت، محبوب از سفر بساز میگرد
 کاشکی که هر چه زودتر از در فراز می‌آمد، یای آخر «در آمدی» یائی است که در سبک قدیم بآخر افعال انشائی
 (تمنی) افزوده میشد سعدی گوید:

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق تا دمی چند که مانده است غنیمت شعرند

۳ - معنی بیت: ساقی نکوفال و خوشبخت من یادش نیک باد که همواره جام و ساغر بر کف می‌آمد
 یای آخر آمدی در این مورد یای استمراری است ۴ - معنی بیت: اگر ساقی نکوفال من خانه و شهر خود را
 بخواب میدید، چه خوب بود تا خاطره همنشینی دیرینه‌اش او را بسوی مارهنمائی میکرد ۵ - نصیبه: بفتح
 اول و کسر دوم در سیاق فارسی بمعنی نصیب و قسمت، گاه در آخر بعضی کلمات مأخوذ از عربی در فارسی
 حرفی افزوده میشود که در معنی کلمه تغییری نمیدهد چنانکه زیادتی بجای زیادت، حافظ فرماید:

زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن صراحی می‌لعل و بتی چو مساهت پس

۶ - معنی بیت: اگر لطف و انعام جاودانی خداوند بقوت بازو و دامن سیم و زر میسر میگشت، آب
 حیات که خضر نبی نوشید و زندگی جاوید یافت، قسمت اسکندر هم میشد؛ چنانکه میدانیم اسکندر در طلب
 آب حیات رفت و پس از گذشت از ظلمات بنزدیکی چشمه بقا رسید ولی ناگاه چشمه از چشم وی نهان گشت
 و وی از نوشیدن آب زندگی محروم ماند ۷ - معنی بیت: اگر عاشقی ستم‌دیده یکشب بدادخواهی بدرگاه
 خداوند عادل دست دعا بر میداشت، پاسبان و موکل تو فرصت اینهمه ستم نمی‌یافت ۸ - خامان ره نرفته،
 موصوف و صفت ۹ - چه دانند: ندانند، استفهام مجازاً مفید نفی - معنی بیت: ناپختگان وادی طلب ناپیموده
 از لطف عشق آگاهی ندارند، این نکته را از عاشق پر حوصله و با گذشت و شجاع و کامل توان پرسید ۱۰ -
 معنی بیت: آنکه ترا بسنگین دلی و بیرحمی راه نمود، کاش خود پایش بسنگ میخورد یعنی گرفتار محنتهای
 عشق میشد، سعدی گوید:

ای عاقل اگر پای بسنگیت برآید فرهاد بدانی که چرا سنگ بریده است

۱۱ - معنی بیت: اگر شاعر دیگری بطرز حافظ سخن میسرود، گفتارش پسند قریحه شهر بار
 هنردوست می‌افتاد.

غزل ۴۴۰

سحر با بساد می‌گفتم حدیث آرزو مسندی

خطاب آمد که واثق شو بالطف خداوندی

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصودست^۲

بدین راه و روش میرو که با دلداری پیوندی

قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید بساز

ورای^۳ تقریرست شرح آرزومندی

الای یوسف مصری که کردت سلطنت مفرور

پدر را باز پرس آخر، کجا شد مهر فرزندی؟

جهان پیر رعنا^۵ را ترحم در جبلت نیست

زمهر او چه میرسی درو همت چه می بندی؟

همائی چون تو عالی قدر حرص استخوان تاکی

دریغ آن سایه همت که بسر نسا اهل افکندی^۶

درین بازار اگر سودیست با درویش خرسندیست

خدایا منعم گردان بدرویشی و خرسندی

بشعر حافظ شیرازی میرقصند و می سازند

سینه چشمان کشمیری و سرکان سمرقندی^۸

وزن غزل ۴۲۰: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج مثنیٰ سالم)

- ۱ - واتی: اعتمادکننده، اسم فاعل از وتوق ۲ - گنج مقصود: گنجینه مراد، تشبیه صریح - معنی دو بیت: سحر گاهان با باد صبا که بیک عاشقانست داستان اشتیاق خود را بیدار یار باز میگفتم. باد مرا مخاطب ساخت و گفت: که ای بیدل مشتاق بر لطفهای نهانی خداوند اعتماد کن، دعای صبحگاهی و آه شبانه در گنج مراد را بروی تو میگذاید، برین طریقه و شیوه مداومت کن که بوصول دلداری خواهی رسید ۳ - ورای حد: بفتح اول فراتر از حد، آنسوی حد و مرز - معنی بیت: خامه را آن اندازه توان گفتار نیست که راز عشق را نیک بگوید، چه بیان اشتیاق از حد تحقیق و اثبات فراترست ۴ - الا: بفتح اول هان از اصوات است برای تنبیه و آگاهی - معنی بیت: هان ای یوسف که بفرمانروائی کشور مصر فریفته شدی، از حال یعقوب پدر پیر مهجور خود بتفقد پریشانی کن آخر محبت فرزندی تو کجا رفته است؟ ۵ - رعنا: بفتح اول و سکون دوم مخفف رعنا مؤنث ارعن صفت اینجا بمعنی فریفته بخود یا فریبا، نیز نگاه کنید بغزل ۹۲ شماره (۲) - معنی بیت: عالم کهنسال فریبا را رحم و مهر در سرشت نیست، از محبت او با خود پرس و عنایت و توجه خود را بجهان مطوف مدار ۶ - معنی بیت: همائی مانند تو والارته تا چند حریص بر استخوان است بکنایه یعنی تا کی فرومایگان ناکس امید بسته ای، جای بسی افسوس است که بناشایستگان عنایت کردی که قابلیت

ندارند ۷- اگر: حرف ربط در اینجا مفید معنی جزم و تحقیق - در بازار جهان بیقین سودی توان برد و این بهره نصیب درویش قانع است. پروردگارا، بنعمت فقر و قناعت مرا توانگر ساز و از دیگران بی نیاز کن ۸- ترکان سمرقندی: بایهام مقصود معشوقان زیبای سمرقند، موصوف و صفت نسبی - مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۳۰۷ دیوان حافظ در باره این بیت نوشته اند: چنین است بیت مقطع این غزل در اکثر نسخ دیوان که بدست است. نخ (= نسخهٔ نجوانی) ور (= نسخهٔ اسمعیل مرات) بجای این بیت ذیل را دارند: بخوبان دل مده حافظ، بسین آن بسیوفائیا که با خوارزمیان کردند سرکان سمرقندی و گویا در حقیقت خواجه بیت مقطع را ابتدا بهمین نحو فرموده و بعدها بیت متن تبدیل کرده است، چه مورخ مشهور قریب العصر حافظ عبدالرزاق سمرقندی در کتاب مطلع السعدین و مجمع البحرین در ذیل حوادث سنه ۷۸۱ تصریح کرده که خواجه این غزل را با همین مقطع یعنی بخوبان دل مده الخ در اشاره بفتح خوارزم بدست امیر تیمور در اواسط سنه هفتصد و هشتاد و یک و نهب و تخریب آن بلده که در آن عصر مشهور آفاق و موطن صفا دید عالم و مسکن نحاریر بنی آدم بود، فرموده است....

غزل ۴۴۱

چه سودی اردل آن ماه مهربان بودی؟

که حال ما نه چنین بودی، ارچنان بودی^۱

بگفتمی که چه ارزد نسیم طره^۲ دوست

گرم بهر سر موئی هزار جان بودی

برات خوشدلی^۳ ما چه کم شدی یارب؟

گوش نشان امان از بد زمان بودی

گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز

سریر عزتم^۴ آن خاک آستان بودی

زیرده کاش برون آمدی چو قطره اشک

که بر دو دیده ما حکم او روان بودی^۵

اگر نه دایره عشق راه بریستی

چو نقطه حافظ^۶ سرگشته در میان بودی

وزن غزل ۴۴۱: مفاعلهن فملاطن مفاعلهن فع لن (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: اگر دل آن ماه رخسار با ما سر مهر داشت، خوب میشد و اگر مهربانی میکرد حال ما زار

بود ۲ - طره؛ بضم اول و تشدید دوم موی آراسته بر پیشایی - معنی بیت: اگر در برابر هر تار موی خود هزار جان گرامی داشتم، میگفتم که بوی خوش زلف یار چه بهائی دارد؛ مقصود آنکه قیمت نسیم گیسوی دوست از اندازه شمار بیرون است ۳ - بزات خوشدلی: بفتح اول حواله شادی و آسوده دلی، تشبیه صریح همچین است نشان امان - معنی بیت: پروردگارا، اگر حواله آسوده دلی و سعادت ما نشان ایمنی جاودان از بد حادثه داشت، از خزانه بی پایان لطف و انعام تو چیزی نمی کاست ۴ - سر بسر عزت: تسخت ارجمندی و احترام، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر روزگار مرا گرامی میداشت، تختگاه ارجمندی و عزت من زمین آستانه دوست بود ۵ - معنی بیت: کاشکی محبوب از حجاب بدانگونه که قطره سرشک از پرده چشم بیرون می آید رخ مینمود، تا فرمائش را بر دیده می نهادم و بی چون و چرا بتسلیم و رضا دل خوش میداشتم ۶ - معنی بیت: در نسخه بدل دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۳۰۸ مصراع دوم باین صورت آمده که بر متن ترجیح دارد؛ چو نقطه حافظ بیدل نه در میان بودی - در این صورت معنی بیت چنین تواند بود: اگر عشق دایره وار راه را مسدود نمی کرد، حافظ دل از دست داده مانند نقطه در میان حلقه محبت گرفتار نبود و آزاد و آسوده میزیست.

غزل ۴۴۲

بجان او که گرم دست رس بجان بودی

کمینه پیشکش بسندگانش آن بودی

بگفتمی که بسها چیست خاک پایش را

اگر حیات گرانمایه جاودان بودی^۲

به بندگی قدش سرو معترف^۳ گشتی

گرش چو سوسن آزاده ده زبان بودی

بخواب نیز نمی بینمش، چه جای وصال؟

چو این نبود و ندیدیم، باری آن بودی^۴

اگر دلم نشدی پای بند طره او

کیش قرار درین تیره خاکدان بودی^۵

برخ چو مهر فلک بی نظیر آفاقت

بدل دریغ که یک ذره مهربان بودی

درآمدی زدم کاشکی چو لعمه نور^۶

که بسر دو دینده ما حکم او روان بودی

زپرده ناله حافظ برون کی افتادی؟

اگر نه همدم مرغان صبح خوان بودی^۷

وزن غزل ۴۴۲: مفاعن فملائن مفاعن فع لن (بهر مجتث مشمن مخبون اصلم)

۱ - کمینه: بفتح اول کمترین، صفت پیشکش - معنی بیت: سوگند بجان عزیزش میخورم که اگر اختیار جان در دست من بود، آن را کمترین هدیه‌ای میسرمدم که بچاکران درگاهش تقدیم کنم ۲ - معنی بیت: اگر زندگانی عزیز ابدی بود، آنگاه بتو میگفتم که عمر جاوید بقدر غبار قدم وی ارزش دارد ۳ - معترف: مقرر یا اقرارکننده اسم فاعل از اعتراف، مصدر باب افتعال - معنی بیت: اگر مانند سوسن آزاد سرو هم ده زبان داشت، اقرار میکرد که با همه راستی بنده قامت موزون یار ماست ۴ - معنی بیت: وی را در خواب هم نمی‌بینم تا چه رسد که بوصلش توأم رسید، اکنون که وصال میسر نیست، بهر حال کاش خیالش را در رؤیا می‌دیدم ۵ - معنی بیت: اگر دل من گرفتار شکن گیسوی یار نمیشد، در جهان تاریک خاکی نمی‌ماند و به‌عالم پاک بر میشد و از بند تعلق میرست ۶ - لعمه نور: بفتح اول و سکون دوم یک درخش نور - کاش یار مانند درخش نور بنزد من باز می‌آمد، چه فرمان وی بر سر و چشم ما جاری و نافذ بود ۷ - معنی بیت: اگر حافظ با پرندگان که هر بامداد نواخوانی میکنند هم آوا نمیشد، ناله‌اش از پرده برون نمی‌افتاد و فاش نمیگشت.

غزل ۴۴۳

چو سرو اگر بخرامی دمی بگلزاری

خورد زغیرت روی تو هر گلی خاری^۱ز کفر زلف^۲ تو هر حلقه^۳ و آشوبی

ز سحر چشم تو هر گوشه و بیماری

مرو چو بخت من ای چشم مست یار بخواب

که در پیست زهر سویت آه بیداری^۴

نثار خاک رخت نقد جان من، هر چند

که نیست نقد روان را بر تو مقداری^۵

دلا همیشه مزن لاف زلف دلبدان

چو تیره رای شوی، کی گشایدت کاری^۶؟

سرم برفت و زمانی بسر نرفت این کار

دلم گرفت و نبود غم گرفتاری^۷

چو نقطه گفتمش انسدر میان دایره آی

بخنده گفت که ای حافظ این چه پرگاری؟^۱

وزن غزل ۴۴۳: مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن فع لن (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: اگر یک نفس سروآسا بگلستان بناز قدم نهی، از رشک جمال تو هر گل زیبایی تحمل مشقت کند و سختی کشد بکنایه یعنی نیکوان بر جمال تو رشک برند ۲ - کفر زلف: تشبیه صریح، پرده با سترو پوشش گیسوی سیاه - کفر: بضم اول پوشیدن و انکار کردن و ناگرویدن، در اینجا مراد از کفر زلف بایهام مقصود زلف کافر کیش و عاشق کش بار، نیز نگاه کنید بغزل ۲۱۱ شماره (۵) ۳ - و: در این جا حرف اضافه است مفید معنی ملازمت، همچنین است «و» در مصراع دوم - معنی بیت: هر شکن از گیسوی کافر کیش و عاشقکش تو با فتنه ای ملازم و همراه است و از افسون چشم فریبای نودر هر کنجی رنجور عشقی است ۴ - معنی بیت: ای دیده مخمور پار چون طالع من بگفتن شتاب مکن که آه سوزناک عاشقی شب زنده دار از هر جانب بدنبال تست و ترا میجوید ۵ - معنی بیت: اگر چه گوهر پاک جان پیش تو بهائی ندارد، با اینهمه نقد جان را بفاکپای تو می افشانم ۶ - معنی بیت: از عشق ورزی با گیسوی دلبران ملاف و خودسنائی و خودنمائی مکن که چون از این لاف و غرور تدبیرت تباه شود، کارت دشوار میگردد یا حمل بر معنی عرفانی شود و چنین معنی توان کرد که ای دل در پی تعلقات مادی و تعینات این جهانی مباش که چون در طلب این کثرتها برخاستی از وحدت جدامانی و تاریک دل میشوی و دیگر بوحدت نتوانی رسید ۷ - معنی بیت: سر باختم ولی یک لحظه کار عشق من سامانی نیافت، دلم ملول شد ولی ترا پروائی از اندوه این اسیر عشق نبود ۸ - پرگار: بفتح اول و سکون دوم سامان و حیل و چاره - معنی بیت: بیار گفتم نقطه سان بمیان دایره عشق بهرام با تبسم گفت: حافظا، این دیگر چه حیل و افسونی است! نیز نگاه کنید بغزل ۲۵۲ شماره (۴) و حاشیه صفحه ۳۰۹ دیوان حافظ تصحیح قزوینی.

گر مساعد شوم دایره چرخ کبود هم بدست آورمش باز پرگار دگر

غزل ۴۴۴

شهریست پرظریفان وزهر طرف نگاری

باران صلائی عشقت گر^۱ میکنید کاری

چشم فلک نیبند زین طرفه تر^۲ جوانی

در دست^۳ کس نیفتد زین خوبتر نگاری

هرگز که دیده باشد جسمی زجان سرگب

بر دامنش مبادا زین خاکیان غباری^۴

چون من شکسته^۵ را از پیش خود چه رانی؟

کم غایتِ توقعِ بوسیت یا کناری
می بیفش^۶ است در یاب^۷، وقتی خوشست بشتاب

سالِ دگر که دارد امسیدِ نوبهاری
در بوستانِ حریفان مانند لاله و گل

هر یک گرفته جامی بر یادِ رویِ یاری
چون این گره گشایم وین راز چون نمایم^۸؟

دردی و سختِ دردی کاری و صعب کاری
هر تارِ مویِ حافظ در دستِ زلفِ شوخی

مشکل توان نشستن در اینچنین دیاری^۹

وزن غزل ۴۴۴: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بهر مضارع مثنی اُخرب)

۱ - گر: محفف اگر، حرف ربط در اینجا مفید معنی یادآوری و تذکار - معنی بیت: شهر پر از لطیف طبعان زیرک است و از هر سو زیبایی خرامان ای دوستان بدانید که اگر آهنگ عشقبازی دارید، اکنون وقت آنست که صلا در داده‌اند و شمارا بمهرورزی میخوانند ۲ - طرفه‌تر: بضم اول و سکون دوم بدیعت و شیرین نمک‌تر، صفت جوان ۳ - نگار: بکسر اول باستعاره مراد یار زیبا ۴ - معنی بیت: تنهاوی جان مصورست و بیقین هیچگاه کس تنی که تنها از روح ترکیب شده باشد، ندیده است؛ از خدا میخواهم که بر دامن پاک وی از ساکنان خاک غباری ننشیند و آزرده خاطر نشود ۵ - شکسته: صفت مفعولی جانشین موصوف (عاشق) - معنی بیت: عاشق کوفته محنت و غم‌زده‌ای مانند مرا از برخورد دور مساز که مرا نهایت چشم داشت یک بوسه است یا یک هم آغوشی ۶ - بیفش: پاک و خالص و بی بار، صفت و مستند، می‌سندالیه ۷ - در یاب: بدست آور و بگیر ۸ - و: حرف ربط در اینجا برای استدراک است یعنی رفع نوهم معادل لیکن و اما - معنی بیت: این مشکل را چگونه حل کنم و راز عشق را چسان فاش سازم، دردی است لیکن دردی جانکاه و مشکلی است اما بسیار گران و سخت ۹ - معنی بیت: هر رشته موی حافظ در پنجه گیسوی زیبایی بی پاک و ناپروا گرفتارست در چنین شهری که از هر سو نیکوان بدلبیری پرداخته‌اند قرار و آرام محال باشد.

غزل ۴۴۵

ترا که هر چه مرادست در جهان داری

چه غم ز حالِ ضعیفانِ ناتوان دازی؟^۱

بخواه جان و دل از بنده و روان^۱ بستان
 که حکم بر سر آزادگان روان داری
 میان نسداری و دارم عجب که هر ساعت
 میان مجمع خوبان کنی میان داری^۲
 بیاض^۳ روی ترا نیست نقش در خور از آنک
 سوادى از خط مشکین^۴ بر ارغوان داری
 بنوش می که سبک روحی و لطیف مدام
 علی الخصوص در آندم که سرگران داری^۵
 مکن عتاب ازین بیش و جور بر دل ما
 مکن^۶ هر آنچه توانی که جای آن داری
 بساختیارت اگر صد هزار تیر جفاست
 بقصد جان من خسته در کمان داری
 بکش جفای رقیبان مدام و جور حسود
 که سهل باشد اگر یار مهربان داری^۷
 بوصل دوست گرت دست میدهد یکدم
 برو که هر چه مرادست در جهان داری^۸
 چو گل بدامن ازین باغ می بری حافظ
 چه غم زناله و فریاد باغبان داری؟^۹

وزن غزل ۴۴۵: مفاعلهن فاعلهن مفاعلهن فع لن (بحر مجتث منمن مخبون اصلم)

- ۱ - معنی بیت: ترا که هر کام و آرزو در عالم مسیرست، اندوهی از حال بیدلان زار و نزار نباشد ۲ -
 روان: بیدرتنگ، قید زمان - معنی بیت: از من جان و دل بطلب و بیدرتنگ بگیر، چه فرمان تو بر کشتن بیدلان
 آزاده نافذ و جاری است؛ میان روان در مصراع اول و روان در مصراع دوم صنعت تجنیس نام مراعات شده
 است ۳ - معنی بیت: چندان ظریفی که ترا گویی میان و کمر نباشد ولی من در شکفتم که پیوسته در جمع
 خوبان میان دار و سروری ۴ - بیاض: بفتح اول سپیدی ۵ - خط مشکین: خط مشکفام؛ باستعاره مقصود
 سبزه عذار و همچنین است ارغوان که باستعاره چهره یار مرادست - معنی بیت: سپیدی چهره تو بنفش و نگار
 نیازی ندارد یعنی رخسار تو خود بخود زیباست و نیازی بآرایش ندارد، چه از سبزه مشکفام بر عذار چون بزرگ

ارغوان خط سیاه زیبایی کشیده‌ای ۶ - معنی بیت: باده بخور که پیوسته ظریف طبع و چون گل لطیفی، بویزه در آن نفس که از نوشیدن می سرت سنگینی کند و بگریبان متمایل شود ۷ - مکن: در صفحه ۵۴۶ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند در چند نسخه بکن بجای مکن آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: ملامت و ستم افزون از این بر دل ما روا مدار، هر چه در توان تست بجای آر که این اختیار و مقام تراست ۸ - معنی بیت: درشتی نگهبانان و ستم حاسدان را پیوسته تحمل کن، چه اگر دوست مهربان باشد، کشیدن جور و جفا آسان است ۹ - معنی بیت: اگر یک نفس وصال دوست ترا مبسر شود بشتاب که با وصل یار، آنچه مقصود تو باشد، حاصل آمده است ۱۰ - معنی بیت: ای حافظ چون دامن گل از این گلستان می چینی، ترا پرواتی از افغان و خروش باغبان که مراقب و نگهبان باغ است نباشد؛ مقصود آنکه بشکایت رقیب اعتنائی نمیکنی و پروائی او آن نداری.

غزل ۴۴۶

صبا تو نکهت^۱ آن زلف مشکبو داری

بیادگار بمانی که بوی او داری

دل که گوهر اسرارِ حسن و عشق دروست

توان بدست تو دادن، گرش نکوداری^۲

در آن شمایل مطبوع^۳ هیچ نتوان گفت

جز این قدر که رقیبانِ تندخو داری

نوای بلبلت، ای گل، کجا پسند افتد؟

که گوش و هوش بمرغانِ هرزه گو داری^۴

بجرعه تو سرم مست گشت، نوشت باد

خود از کدام خمست اینکه در سبو داری

بسرکشی خود، ای سرو جویدار مناز

که گر بدورسی، از شرم سرفرو داری^۵

دم از ممالک خوبی^۶ چو آفتاب زدن

ترا رسد که غلامانِ ماهرو داری

قبای حسن فروشی^۷ ترا برآزد و بس

که همچو گل همه آیین رنگ و بو داری^۸

زکج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق

قدم برون نه، اگر میل جست و جو داری^۱

وزن غزل ۲۴۶: مفاعیلن فملائن مفاعیلن فع لن (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - نکته: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بوی خوش - معنی بیت: ای باد بهاری، تو بوی خوش آن گیسوی مشکین را بهمراه آورده‌ای و نزد ما ارمغانی از دوست باشی چه بوی جان بخش وی را بسا خودداری ۲ - معنی بیت: دل خود را که گنجینه رازهای زیبایی و محبت تست، بدست تو توانم سپرد، بشرط آنکه از آن نیک نگهداری کنی ۳ - شمایل مطبوع: بفتح اول روی زیبا و دلپذیر، برای توضیح در باره شمایل نگاه کنید بفرز ۳۰۷ شماره (۱) - معنی بیت: در باره روی خوش و خوی دلپذیر تو هیچ جای سخن نیست، جز آنکه باید گفت که نگهبانان و مراقبان درشتخو و جفاکارند ۴ - معنی بیت: ای گل، اگر گوش دل بخروش پرندگان یاوه سراکنی، ذوق لطیف تو تباه میشود و آنگاه آوای خوش هزارستان را خوش نیداری و پسند خاطرات نمی‌افتد. در صفحه ۵۲۷ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف فرزند گوش هوش بجای گوش و هوش آمده که صحیح بنظر میرسد ۵ - معنی بیت: ای سرو کنار جوی بسرافرازی خود فخر مفروش که اگر وی (یار) را ببینی، از خجالت سر بزیر خواهی افکند ۶ - ممالک خوبی: بفتح اول فرو شکوه فرمانروائی در عالم حسن - ممالک جمع مملکت بمعنی فرو دیدبه شاهی - معنی بیت: ادعای فبر و شکوه فرمانروائی در عالم حسن خورشیدوار زبیده تست، چه علاوه بر آنکه خود زیبایی چاکران ماه جبین نیز داری ۷ - قیای حسن فروشی: تشبیه صریح ۸ - معنی بیت: تنها جامه عرضه زیبایی و جمال بر قامت تو برارنده و شایسته است، چه مانند گل سر تا با آراسته‌ای و رنگ و بوی تو دلپذیر است ۹ - معنی بیت: ای حافظ، در زاویه دیر زاهد گوهر عشق الهی یافت نمیشود، اگر رغبت طلب تراست از صومعه گام برون بگذار و روی برتاب.

غزل ۴۴۷

بیا با ما مورز این کینه داری

که حق صحبت دیرینه داری^۱نصیحت گوش کن کاین^۲ در بسی به

از آن گوهر که در گنجینه داری

ولیکن کی نمائی رخ برندان؟

تو کز خورشید و مه آینه داری^۳

بد رندان مگو ای شیخ وهشدار

که با حکم خدائی کینه داری^۴

نمی‌ترسی ز آتشینم؟
 تو دانی خسرقة پشمینه داری^۵
 بفریادِ خمارِ مفلسان رس
 خدا را گر می‌دوشینه داری^۶
 ندیدم خوشتر از شعر تو، حافظ
 بقرانی که اندر سینه داری^۷

وزن غزل ۴۲۷: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مدس محذوف)

۱ - معنی بیت: ای بار، بیا و با ما این گونه دشمنی موز و کین توزی مکن، چه ما را با تو حق دوستی و مصاحبت دیرین است ۲ - در: بضم اول مروارید ۳ - معنی بیت: اما تو بعاشقان آزاده و از بند تعلق رسته رو نشان نمیدی، چه ماه و مهر چاکر آینه گردان چهره تواند و حسن خود را در آنها می‌نگری و بما التفاتی نداری ۴ - معنی بیت: شیخا، زبان بید گوئی و ارستگان آزاده مگشای و بدان که بد گفتن تو با قضای الهی دشمنی ورزیدن است که تقدیر چنان بود که تو شیخ صومعه‌نشین شوی و من رند خراباتی ۵ - معنی بیت: ای شیخ، با آنکه میدانی دل تو پشمین است و آتشگیر، آبا از آه سوزنده من بیم نداری و حال آنکه باید ترس داشته باشی؟ ۶ - معنی بیت: ترا بخدا سوگند، اگر از بیاده دیشب (دوشین) هنوز در شیشه باقی است، بفریاد رس این خمارآلودگان تهی دست شوو ما را از دردسر و ارهان ۷ - معنی بیت: ای حافظ سوگند بآن قرآن که از برداری، دلپذیرتر از سخن منظم تو شعری نیافتم.

غزل ۴۴۸

ای که در کوی خرابات مقامی داری

جمِ وقتِ خودی، ار دست بسجای داری^۱

ای که با زلف و رخ یارگذاری شب و روز

فرصت باد که خوش صبحی و شامی داری^۲

ای صبا سوختگان بر سر ره منتظرند

گر از آن یار سفر کرده پیامی داری^۳

خالِ سر سبز تو خوش‌دانه عیشیست ولی

بر کنار چمنش وه که چه دامی داری^۴

بوی جان از لب خندان قدح می‌شنوم
 بشنو، ای خواجه، اگر زانکه مشامی داری^۵
 چون بمهنگام وفا هیچ ثباتیت نبود
 می‌کنم شکر که بر جور دوامی داری^۶
 نام نیک از طلبد از تو غریبی، چه شود؟
 توئی امروز درین شهر که نامی داری^۷
 بس دعای سحر ت مونس جان خواهد بود
 تو که چون حافظ شبخیز^۸ غلامی داری

وزن غزل غزل ۴۴۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعل لن (بحر رمل مثنوی اصلم)

۱ - معنی بیت: ای آنکه در کوی میکده معرفت صاحب رتبه و جاهی و از قید خودپرستی رسته‌ای چون جام می معرفت بکف داری، جمشید عصر خویش یا فرمانروای روزگار خود میباشی ۲ - معنی بیت: ای آنکه با گیسو و چهره بار شب و روز را بیابان میبری، وقت تو خوش باد که صبح رخساری دلپذیر و شام زلفی خوش داری ۳ - معنی بیت: ای نسیم صبا، اگر از محبوب سفر کرده پیغامی آورده‌ای، بشتاب که عاشقان دلسوخته چشم برآهند ۴ - معنی بیت: خال دلپذیر و نیکبخت تو دانه خوشدلی است، اما پیرامون چمنش (مقصود بر کنار چهره‌ات) شگفتا چه دام زلفی گسترده‌ای که دلها را گرفتار میکند ۵ - اگر زانکه: شبه حرف ربط برای شرط بمعنی اگر - معنی بیت: ای جناب (خواجه) اگر ترا نیروی بویائی است، از لب گشاده ساغر بوی حیات بشنو، آنچنانکه من درمی‌یابم ۶ - معنی بیت: در وفاداری و پیمان بسر بردن ثبات قسم نداشتی، سپاس خدای را که در جفا و ستم استواری؛ در این بیت از لحاظ علم بدیع صفت «الذم بسمايشبه المدح» بکار رفته است ۷ - معنی بیت: اگر آواره‌ای بخواهد بدرگاه تو آید و بدولت دیدارت نیکنام شود، ترا چه زیان دارد، چه یگانه نامور در این شهر توئی و از تو کسب شهرت و بزرگی توان کرد ۸ - شبخیز: شب‌زنده‌دار، صفت مرکب فاعلی مشتق از ماده امر - معنی بیت: تو که چاکری زرخرید و شب‌زنده‌دار می‌انندی حافظ داری، دعاهای سحری وی همدم و یاور جان گرامی تو خواهد شد.

غزل ۴۴۹

ای که مهجوری^۱ عشاق روا مسیداری
 عاشقانرا ز سر خویش جدا میداری

تشنه بادیه راهم بزلالی دریاب

بامیدی که درین ره بخدا میداری^۲

دل ببردی و بحل کردم^۳، ای جان لیکن

به از این دار نگاهش که مرا میداری

ساغرِ ما که حریفانِ دگر می‌نوشند

ما تحمل نکنیم، ارتو روا میداری^۴

ای مگس، حضرتِ سیمرغ نه جولانگه تست

عرضِ خود میبری و زحمتِ ما میداری^۵

تو بتقصیرِ خود افتادی ازین در محروم

از که می‌نالی و فریاد چرا میداری^۶؟

حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند

سعی ناپرده چه امید عطا میداری^۷؟

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

وزن غزل غزل ۲۴۹: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - مهجوری: جدائی و دوری و مبتلاشدن بفراق، اسم مصدر مرکب از مهجور بمعنی جدا مانده، اسم مفعول از هجر و هجران و بای مصدری ۲ - معنی دو بیت: ای آنکه جایز می‌شماری که عاشقان بهجران مبتلا باشند و آنان را از نزد خود دور می‌سازی، تشنه کام صحرای عشق را بآب مهری و شربت لطفی دستگیر باش چه تو هم از خداوند امید عنایت داری ۳ - بحل کردم: ترا حلال کردم مصدر مرکب ساخته شده از بای حرف اضافه و حل بکسر اول بمعنی حلال و فعل کردن - معنی بیت: جاننا، دلم را ربودی و حلالیت کردم، اما بهتر از آنگونه که با من رفتار میکنی، برعایت حال دل پرداز ۴ - معنی بیت: اگر تو جایز می‌شماری ما نمی‌پذیریم و شکیبیا نتوانیم بود که از جامی که با تو می‌نوشیده‌ایم، رقیبان نیز باده بنوشند ۵ - معنی بیت: ای مگس، درگاه والای سیمرغ جای پرواز و گردش تو نیست، آبروی خود را میریزی و ما را رنجه می‌سازی (چه این کار شاهبازان بلند پرواز و رهروان گرم پوی است نه ناتوانی سست عنصر مانند تو) ۶ - معنی مصراع: از دست کس گله و ناله مکن و خاموش باش، استفهام مجازاً مفید نهی ۷ - معنی بیت: ای حافظ، با حسن خدمت از فرمانروایان مقام و رتبه می‌جویند، کوشش ناکرده امید بخشش و انعام مدار؛ سعی ناپرده از لحاظ دستوری حال است.

غزل ۴۵۰

روزگاریست کہ ما را نگران میداری
 مخلصانرا نہ بوضعِ دگران میداری^۱
 گوشهٔ چشمِ رضائی^۲ بمنت باز نشد
 اینچنین عزتِ صاحبِ نظران میداری؟
 ساعد^۳ آن بہ کہ پیوشی تو، چو از بہرِ نگار
 دست در خونِ دلِ پر ہنران میداری
 نہ گل از دستِ غمت رست و نہ^۴ بلبل در باغ
 ہمہ را نعرہ زنان، جامہ دران میداری
 ای کہ در دلقِ مملعِ طلبی نقدِ حضور^۵
 چشمِ سرتی عجب از بیخبران میداری
 چون توئی نرگسِ باغِ نظر^۶، ای چشم و چراغ
 سر چرا بر من دلخستہ گران میداری؟
 گوہرِ جامِ جم از کانِ جهانی دگرست
 تو تمنا ز گلِ کوزہ گران میداری^۷
 بدرِ تجربہ ایدل توئی آخر زچہ روی
 طمعِ مہر و وفا زین پسران میداری^۸؟
 کیسۂ سیم و زرت پاک بباید پرداخت^۹
 این طمعها کہ تو از سیمبران^{۱۰} میداری
 گر چہ رندی و خرابی گنہماست، ولی
 عاشقی گفت کہ تو بسندہ بر آن میداری^{۱۱}
 مگذران روزِ سلامت بسلامت حافظ
 چہ توقعِ زجہانِ گذران میداری^{۱۲}؟

۱ - معنی بیت: دیر زما نیست که ما را پریشان و مشوش میسازی و با بیدلان پاک ورز چون دیگران بر سر لطف نیستی ۲ - چشم رضا: دیده خشنودی، استعاره مکنیه - معنی بیت دیده خشنودی و مرحمت تو بر من گشاده نشد، آیا شیوه گرامی داشت تو نسبت به صاحب‌دلان عاشق این است؟ ۳ - ساعد: بکسر سوم پیش بازو یا ارش، قسمت مابین کف دست و آرنج - معنی بیت: اکنون که برای خضاب پنجه در خون عاشقان با هنر و صاحب کمال فرو برده‌ای، بهتر آن است که ساعد را پوشیده داری تا ندانند که تو عاشق کشی ۳ - نه... و نه: حرف ربط دو گانه برای عطف در نفی - معنی بیت: بلبل و گل از دست غم عشق تو آسوده نماندند، بلبل را بفریاد کردن و گل را بجامه چاک‌زدن و آداشتی ۲ - نقد حضور: تشبیه صریح - معنی بیت: ای آنکه در خرقه رنگارنگ صوفیان ریاکار سرمایه حضور دل و جمعیت خاطر میجوئی، شگفتا که انتظاری داری رازی از حضور قلب را ازین غافلان دریابی؛ در حاشیه ۳۱۴ دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی آمده است که در برخی نسخ چشم خیری بجای چشم سری آمده است و درین صورت معنی مصراع دوم چنین تواند بود: شگفتا که امید خیری ازین غافلان داری ۵ - باغ نظر: تشبیه صریح - معنی بیت: ای دیده روشن و ای فروغ دل، چون تو نرگس شکفته باغ تماشا و بوستان حسنی، چرا با من دل ریش سرگرانی و التفاتی نمیکنی ۶ - معنی بیت: جوهر جام جهان بین جم یعنی سرشت دل عارف مرشد از معدن جهان ماده نیست بلکه از جهان معنی است، تو از دل‌های گلین مدعیان ارشاد و صوفیان دام گستر که خود در بند تعلق گرفتارند، نمیتوانی امید روشن بینی داشته باشی ۷ - معنی بیت: دلا، تو خود چندان آزموده شدی که ترا پدر و مری هر آزمون توان دانست، باری از چیست که از جوانان کم تجربه امید مهربانی و وفادار سر میروزی ۸ - بیاید پرداخت: باید تهی کرد ۹ - سیمبران: زیباییان سیم‌تن، صفت جانشین موصوف ۱۰ - معنی بیت: هر چند وارستگی و مستی و ترک خودپرستی را جرم ماتوان شمرد، اما بیدلی میگفت که گرفتاران عشق را بر این گناه تو بر میانگیزی ۱۱ - معنی بیت: ای حافظ، روز خوشی و تندرستی را با سرزنش سپری مساز و کاری مکن که درخور ملامت باشد، باری از این جهان فانی و برگذر انتظار مدار که با تو وفاداری کند.

غزل ۴۵۱

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری

تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری^۱؟

آنکس که او فتاد، خدایش گرفت دست

گو بر تو باد تا غم افتادگان خوری^۲

در کوی عشق شوکتِ شاهی نمی‌خرند

اقرار بندگی کن و اظهار چاکری^۳

ساقی بمزْدگانیِ عیش از درم درآی
 تا یکدم از دلم غم دنیا بدر ببری^۱
 در شاهراهِ جاه و بزرگی خطر بسیست
 آن به کزین گریوه سبکبار بگذری^۲
 سلطان و فکر لشکر و سودایِ تاج و گنج
 درویش و امنِ خاطر و کنج قلندری
 یک حرفِ صوفیانه^۳ بگویم، اجازت تست
 ای نوردیده، صلح به از جنگ و داوری
 نیلِ مراد^۴ بر حسبِ فکر و همتست
 از شاه نذرِ خیر و ز توفیقِ یاوری
 حافظ، غبارِ فقر^۵ و قناعت زرخ مشوی
 کاین خاک بهتر از عملِ کیمیاگری

وزن غزل ۲۵۱: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)
 ۱ - معنی بیت: گردون روز خصومت و بیگار با خصم نیک بتو مدد کرد تا بنگریم که سپاس چگونه
 میگزاری و بشکر این پیروزی چه نیازی بدرویشان خواهی داد؟ ۲ - معنی بیت: کسی که از پای اوفتاد،
 خداوند دستگیر وی شد، پس اکنون ای افتاده که خدا دست ترا گرفت، بر تست که بر ضعیفان رحم آوری ۳
 - معنی بیت: در کوی محبت شکوه سلطنت را پیشیزی نمی‌خرند، در اینجا بعجز و عبودیت اعتراف کن و
 خدمتی بنما تا باشد که سعادت پیبری ۴ - معنی بیت: ای ساقی، مزده خوشدلی برسان و برای گرفتن
 مزدگانی از در فراز آی تا یک لحظه ازدل من اندوه دنیا را دور سازی ۵ - معنی بیت: در راه گشاده رسیدن
 بمقام و دست یافتن بشکوه و جلال، دشواری و مهلکه فراوان است؛ همان بهتر که از این گردنه مجرد و سبکبار
 بگذری و بار گران متمگری بر دوش نکشی تا گرفتار خطر نشوی ۶ - و: حرف اضافه است در اینجا مفید
 معنی ملازمت - معنی بیت: خاطر پادشاه با نگرانی از سپاه خود و با اندیشهٔ ربودن دیهیم و خزانه دیگر شاهان
 همواره ملازم و مشغول است ولی فقیر با آسوده دلی و زاویهٔ وارستگی قرین است ۷ - حرف صوفیانه:
 موصوف و صفت نسبی - معنی بیت: اگر رخصت است یک سخن بی‌ریا و درویشانه بگویم: ای فروغ دیدهٔ
 من، آشتی از ستیزه و خصومت بهتر است که گفته‌اند الصلح خیر ۸ - نیل مراد، بفتح اول و سکون دوم نائل
 شدن و رسیدن بمقصود - معنی بیت: نائل شدن بمقصود بتوجه و اراده و دعای مرشد درویشان بستگی دارد،
 بر پادشاهست که نیازی پسندیده بفقیران بدهد و بر خداست که در فراهم آوردن اسباب کار نیک بوی مدد

کند ۹ - غبار فقر؛ گرد فقر، تشبیه صریح - ای حافظ، گردد روشی و خرمندی را از چهره پاک مکن که این غبار اکسیری است که بر صنعت کیمیا فضیلت و برتری دارد.

غزل ۴۵۲

طفیل^۱ هستی عشقند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادت بیبری

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش

که بنده را نخرد کس بعیب بی هنری^۲

می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند؟

بعذر نیم شبی^۳ کوش و گریه سحری^۴

تو خود چه لعبتی، ای شهسوار شیرین کار

که در برابر چشمی و غایب از نظری^۵

هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت

که هر صباح و مسا؟ شمع مجلس دگری

زمن بحضرت آصف که می برد پیغام؟

که باد گیر دو مصرع زمن بنظم دری^۶

بیا که وضع جهان را چنانکه من دیدم

گر امتحان بکنی می خوری و غم نخوری^۸

کلاه سروریت^۷ کج مسباد بر سر حسن

که زیب بخت و سزاوار ملک و تاج سری

ببوی زلف و رخت میروند و می آیند

صبا بغالیه سائی و گل بجلوه گری^{۱۰}

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی

که جام جم نکند سود وقت بی بصری^{۱۱}

دعای گوشه‌نشینان بلا بگرداند

چرا بگوشه چشمی بما نمی‌نگری^{۱۲}

بیاو سلطنت از ما بخر بمایه حسن

وزین معامله غافل شو که حیف خوری^{۱۳}

طریق عشق طریقی عجب خطرناک است

نَعُوذُ بِاللَّهِ، اگر ره بمقصدی نبری^{۱۴}

بیمن همت حافظ امید، هست که باز

أَرَى أَسَامِرُ لَيْلَى لَيْلَةَ الْقَمَرِ^{۱۵}

وزن غزل ۴۵۲: مفاعِلن فمَلائن مفاعِلن فمَعلن (بحر مجتث مثنی مخبون محذوف)

- ۱ - طفیل: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم مجازاً بمعنی وابسته و تابع و تبع، نیز نگاه کنید بزل ۳۵۴ شماره (۵) - معنی بیت: آفرینش آدمیزاد او و فرشته تبع وجود عشق است، پس تو هم در مهرورزی اخلاصی نشان بده تا نیکبخت شوی ۲ - معنی بیت: ای سرور جهد کن و از هنر عشق بهره‌ای بدست آور تا مقبول درگاه محبوب شوی، چه برده عیبناک را کس خریدار نباشد ۳ - عذر نیم شبی: موصوف و صفت نسبی ۴ - معنی بیت: باده بامدادی نوشیدن و خواب خوش صبحگاهی پس است، برخیز و بعد از خواهی شبانه و گریستن سحرگاهی همت گمار ۵ - معنی بیت: ای سوار یگانه خوش حرکات در عرصه عشق زیبارویی شگفت کار و افسونگری، چه از دیده سر پنهان ولی در چشم دل پیدائی ۶ - مسا: بفتح اول شام - معنی بیت: از رشک آنکه هر بامداد و شامگاه محفل افروز بزم اغیاری، جانهای پاک بیدلان در آتش حسرت گداخت ۷ - نظم دری: موصوف و صفت، شعر پارسی دری یعنی منسوب بدربار یا باصطلاح امروز زبان رسمی یا زبان معیار ۸ - معنی دو بیت: کیست که از من پیامی بدرگاه آصف زمان وزیر عصر برساند که این دو مصراع از سخن مرا بشعر پارسی دری بخاطر بسیار: نهاد و حال عالم را آنگونه که من شناختم و آزمودم، اگر تو هم آزمون کنی، باده مینوشی و غصه خوردن را رها میکنی ۹ - کلاه سروری: تشبیه صریح - سر حسن: تارک جمال، استعاره مکنیه - معنی بیت: بر فرق جمال تو تاج بزرگی همواره راست و استوار بماناد، چه تو آرایش طالع و شایسته فرمانروائی و دیهیم فخر بر تارک مائی ۱۰ - معنی بیت: بآرزوی دیدار گسیو و چهره تو نسیم بهار بمشک افشانی میردازد و ماه در آسمان نمایان میشود ۱۱ - بی بصری: کوری و ناپیئایی، اسم مصدر مرکب از صفت ویای مصدری - معنی بیت: چون آمادگی و شایستگی آن نداری که دیده بیدار معشوق روشن کنی، آهنگ وصال مکن که بجام جهان نمای جم با دیده بینا نظر توان کرد ۱۲ - معنی بیت: دعای خیر گوشه‌گیران کوی محبت بلاگردان تست، پس چرا ب دیده عنایتی بعاشقان خود نگاهی نسیکنی ۱۳ - معنی بیت: بیا و با سرمایه زیبایی فرمانروائی بر دلهای ما را بدست آور و این دادوستد را فراموش مکن که دریغ

خواهی خورد ۱۴ - معنی بیت: راه عاشقی راهی بسیار دشوار و پر از مهلکه است، پناه بر خدا، اگر راه بحضور مرشدی دل آگاه نیایی تا ترا دستگیر شود و بسر منزل مقصود برساند و از گمراهی برهاند ۱۵ - معنی بیت: بفرخندگی و میمنت دعای حافظ امید میرود که بار دیگر بینم که با لیلای خود (محبوب خود) در شب مهتابی افسانه میگویم.

غزل ۴۵۳

ای که دایم بخویش مفروری
گر ترا عشق نیست معذوری^۱
گرد دیوانگان عشق مگرد
که بعقل عقیله^۲ مشهوری
مستی عشق نیست در سر تو
رو که تو مست آب انگوری^۳
روی زردست و آه دردآلود
عاشقانرا دوی رنجوری^۴
بگذر از نام و ننگ خود حافظ
ساغر می طلب که مخموری

وزن غزل ۴۵۳: فاعلاتن مفاعلهن فعلهن (بحر خفیف مسدس مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: ای آنکه پیوسته فریفته خویشی، اگر از عشق بیخبری، عذرت خواسته است، چه مفرور از عشق بویی نتواند برد، سعدی گوید:

تو در کسند نیفتاده‌ای و معذوری از آن بسقوت بازوی خویش مفروری

۲ - عقیله: بفتح اول و کسر دوم گرامی از هر چیزی، صفت عقل - معنی بیت: پیرامون آنانکه از تأثیر عشق مجنون شده‌اند مرو، چه تو بداشتن خرد گرامی و عقل رسا شهرت داری که مصلحت جوی است نه عافیت سوز ۳ - معنی بیت: تو مست باده محبت نیستی، برو که این سر مستی تو از شراب انگورست، سعدی گوید:

از شراب عشق جانان مست شو کانه عقلت میبرد و شر است و آب

۴ - معنی بیت: داروی بیماری عشق چهره زرد و آه دردناک است که سرانجام عاشقان را بوصول میرساند و در دشان را درمان میکند: در صفحه ۵۵۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند در چند نسخه گواه رنجوری بجای دوی رنجوری آمده که بر متن ترجیح دارد که معنی بیت چنین میشود: شاهد بیماری

عشاق چهره زرد و آه کشیدن از سردرد دست ۵ - نام و ننگ: شهرت و نامجوئی - معنی بیت: ای حافظ، از شهرت و نامجوئی اعراض کن و باده معرفت بجوی تا خماری جاه طلبی را از سر تو دور کند.

غزل ۴۵۴

ز کوی یار می آید نسیم بادِ نوروzy
 ازین بادار مدد خواهی، چراغِ دل^۱ برافروزی
 چو گلِ گر خرده^۲ داری، خدا را صرفِ عشرت کن
 که قارون را غلظها داد سودایِ زرانسوزی
 ز جامِ گل^۳ دگر بلبل چنان مستِ می لعلست
 که زد بر چرخِ فیروزه صفییرِ تختِ فیروزی^۴
 بصحرا رو که از دامنِ غبارِ غم^۵ بیفشانی
 بگلزارِ آی کز بلبلِ غزل گفتن بیاموزی
 چو امکانِ خلود^۶ آیدل، درین فیروزه ایوان نیست
 مجالِ عیشِ فرصت دان بفیروزی و بهروزی
 طریقِ کامبخشی چیست ترکِ کامِ خود کردن
 کلاهِ سروری آنست کز این ترک^۷ بردوزی
 سخن در پرده میگویم، چو گل از غنچه بیرون آیی
 که بیش از پنج روزی نیست حکمِ میرِ نوروzy^۸
 ندانم نوحه قمری^۹ بطرفِ جو بیاران چیست
 مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروزی؟^{۱۰}
 منی دارم چو جانِ صافی و صوفی میکند عیبش
 خدا یا هیچ عاقل را مبادا بخت بدروزی^{۱۱}
 جدا شد یار شیرینت کنون تنهانشین، ای شمع
 که حکمِ آسمان اینست، اگر سازی و گرسوزی^{۱۲}
 بعجبِ علم^{۱۳} نتوان شد ز اسبابِ طرب محروم
 بیا ساقی که جاهل راهنی تر^{۱۵} میرسد روزی^{۱۴}

می اندر مجلسِ آصف بنوروزِ جلالی^{۱۷} نوش

که بخشد جرعهٔ جامت جهان را سازِ نوروزی

نه حافظ میکند تنها دعایِ خواجه تورانشاه

زمدحِ آصفی^{۱۸} خواهد جهان عیدی^{۱۹} و نوروزی^{۲۰}

جنابش پارسا یا تراست محرابِ دل و دیده

جبینش^{۲۱} صبح خیزان تراست روزِ فتح و فیروزی

وزن غزل ۴۵۴: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هزج مثنیٰ سالم)

- ۱ - چراغ دل: تشبیه صریح - معنی بیت: از کوی دوست دم باد بهاری میرسد، از این نسیم اگر یاری بجویی شمع دلت افروخته شود ۲ - خرده: ریزهٔ هر چیز، در اینجا مراد اندکی زر و سیم - معنی بیت: ترا بخدا سوگند اگر اندکی زر و سیم داری مانند گل در راه خوشدلی صرف کن که اندیشهٔ باطل زر اندوختن قارون را دچار خطاها کرد ۳ - جام گل تشبیه صریح ۴ - تخت فیروزی: در لغت نامه دهخدا دیده نشد ظاهراً آهنگی در موسیقی بوده است - معنی بیت: بلبل از ساغر گل آنگونه سرمست بادهٔ لعل فام است که بر آسمان یا فلک نیلگون نوای معروف تخت فیروزی را طنین انداز کرد ۵ - غبار غم: تشبیه صریح - معنی بیت: بدشت سبز و خرم روی آور تا گردانده از دامن خاطر بزدائی و بگلستان روان شو تا از هزار دستان سرود عاشقانه فراگیری ۶ - خلود: بضم اول جاودانه ماندن - معنی بیت: دلا چون میسر نیست که در زیر طاق نیلگون آسمان جاودانه ماند، فرصت خوشدلی را بیروزی و سعادت غنیمت شمار و قدر وقت را بشناس ۷ - ترک: بفتح اول و سکون دوم هر یک از بخشهای کلاه و خیمه - معنی بیت: اگر میخواهی که مراد ترا بدهند، خواهشهای نفس را ترک کن، تاج بزرگی و ریاست تو آنست که از این ترکها (بخشها) دوخته شود، بکنایه مقصود آنست که هر یک از ترکهای کلاه تو باید نمودار ترک کردن خواهش نفسانی باشد ۸ - میر نوروزی: مخفف امیر نوروزی یا فرمانروای روزهای آغاز سال نو، موصوف و صفت. در قدیم رسم بوده است که برای دفع چشم زخم از سلطنت پادشاه چند روز پیش از نوروز یکی از چاکران درباری را ظاهراً شاه می خواندند و فرمان وی را تنها پنج شش روز اطاعت می کردند و پس از آن باز شاه بکار سلطنت میرداخت - معنی بیت: مطلبی سر بسته با تو در میان می نهم؛ مانند گل از حجاب غنچهٔ چهره بنما و جلوه گری آغاز کن که فرصت عیش تو نیز مانند حکمفرمایی امیر نوروزی موقت است و افزونتر از پنج شش روز نباشد ۹ - قمری: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم، پرنده ای ایست از راسته کبوتران... و بقدر و اندازهٔ یک کبوتر متوسط است (نقل از فرهنگ معین) ۱۰ - شبانوروزی: شبانه روزی، صفت نسبی، غم موصوف ۱۱ - معنی بیت: باده ای بیباکی جان مراست و صوفی بر آن عیب میگیرد، الهی هیچکس گرفتار طالع ناسازگار نشود و بکنایه مقصود آنست که با صوفی نادان قرین نگردد ۱۲ - معنی بیت: ای شمع مومین، عسل یار دلپذیرت از تو جدا گشت و اکنون سر نوشت تو تنها ماندن است، چه بشلیم و رضا بکوشی و چه بناله و افغان در آتش غم بگذاری، این

قضای آسمانی است و تغییر نمی‌پذیرد ۱۴ - عجب علم: بضم اول و سکون دوم غرور دانش ۱۵ - هنی‌تر: بفتح اول و کسر دوم آسانتر و بی‌رنج‌تر - هنی مخفف هنیء صفت مشبیه است یعنی آنچه بی‌دست‌رنج بکسی برسد و خوردنی و نوشیدنی گوارا، مشتق از مصدر هناة بفتح اول گوارنده گردیدن ۱۶ - روزی: رزق - معنی بیت: غرور دانش از موجبات خوشدلی و شادی نباید خود را بی‌بهره داشت، ای نوشگر (ساقی) بیاو باده بده، چه نادان برزق آسانتر و بی‌مشقت‌تر دست می‌یابد ۱۷ - نوروز جلالی: جشن نوروز که در زمان جلال‌الدین ملک‌شاه طبق تقویم جلالی در آغاز برج حمل تثبیت شد (نقل از لغت‌نامه دهخدا) ولی در این بیت چنانکه مرحوم علامه قزوینی در حاشیه صفحه ۳۱۸ دیوان حافظ نوشته‌اند «ایهام است بین تاریخ جلالی معروف و لقب معدوح خواجه درین غزل جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع - معنی بیت: بر وفق تاریخ جلالی می‌در بزم آصف روزگار خواجه جلال‌الدین تورانشاه بنوش، چه یک جرعه و آشام از ساغر تو بعالم ساز و برگ آراسته بهاری را اعطا میکند ۱۸ - مدح آصفی: موصوف و صفت نسبی از آصف ۱۹ - عیدی: بکسر اول آنچه در روز عید بزرگ‌تران بکوچک‌تر دهند ۲۰ - نوروزی: صفت جانشین موصوف، مرکب از نوروز و یای نسبت، هدیه‌ای که در جشن نوروز بکسی داده شود ۲۱ - جبین: بفتح اول و کسر دوم پیشانی - معنی بیت: درگاه خواجه جلال‌الدین تورانشاه محراب دل و چشم پسر هیزگاران است و پیشانی مبارکش برای سحرخیزان و شب‌زنده‌داران مایه گشایش کار و غلبه بر دشمنان.

غزل ۴۵۵

عمر بگذشت به بی‌حاصلی و بوالهوسی

۲ ای پسر جام میم ده که به پیری برسی

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده‌اند

۳ شاهبازانِ طریقتِ بمقامِ مگسی؟

دوش در خیلِ غلامانِ درش میرفتم

۴ گفت: ای عاشقِ بیچاره تو باری چه کسی؟

با دلِ خون شده چون نافه خوشش باید بود

۵ هر که مشهورِ جهان گشت بمشکینِ نفسی

لَمَعَ الْبَرْقُ مِنَ الطُّورِ وَ اَنْسَتْ بِه

۶ فَلَعَلِّي لَكَ آتٍ بِشِهَابٍ قَبَسٍ

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

۷ وه که بس بیخبر از غلغلِ چندین جرسی

بال بگشا و صغیر از شجر طوبی^۱ زن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیرِ قفسی

تا چو مجرم^۲ نفسی دامنِ جهانان گیرم

جان نهادیم بر آتش زپی خوش نفسی

چند پیوید بهوایِ توزهر سو حافظ؟

يَسْرَاللَّهُ طَرِيقًا يَكُ يَا مُلْتَمِسِي^۳

وزن غزل ۴۵۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنیٰ مخبون محذوف)

- ۱ - بوالهوسی: هوسرانی، املای صحیح این کلمه در سیاق فارسی بلهوسی است چه این ترکیبی است از پیشوند بل فارسی بمعنی پرو بسیار و هوس ویای مصدری نظیر این پیشوند در کلمه بلکامه و بلکارزار دیده میشود
- ۲ - معنی بیت: زندگانی بهوسرانی بی نتیجه سپری شد، ای فرزند، ساغر باده بیاور و بما بده که از خداوند میخواهم که زنده بمانی و پیر شوی
- ۳ - معنی بیت: در صفحه ۵۵۸ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند در یک نسخه به شکار مگسی بجای بمقام مگسی آمده که بر متن ترجیح دارد. اینک معنی بیت بهر دو وجه: نمیدانم درین شهر چه جلوه‌های فریبنده و خوشی است که سالکان شاهین پرواز طریق معرفت را از سیر در جهان برین باز داشته و بصید یک مگس قانع ساخته است (یا بمقام یک مگس خسرمنند داشته است)
- ۴ - معنی بیت: دیشب در جمع چاکران درگاه وی راه می سپردم، یار گفت: ای بیدل ناتوان تو بهر حال کسی نیستی که غلامی درگاه ما را شایسته باشی
- ۵ - معنی بیت: آنکه بصاحب نفسی و دم خوش شهره آفاق گشت، باید مانند نافه یا دل خونین بسازد و خوش نفس و شیرین سخن باشد
- ۶ - معنی بیت: برق از کوه طور درخشید و من آن را دیدم، پس شاید برای تو پاره‌ای آتش افروخته بیاورم - مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۳۱۸ دیوان حافظ نوشته‌اند: «اشاره بآیه شریفه فلما قضی موسی الاجل و سار باهله آنس من جانب الطور ناراً الخ و نیز ایل آیه: اذ قال موسی لاهله انی آنست ناراً ساتیکم منها بخبراً او آتیکم بشهاب قیس لعلکم تصطلون، و آنس از باب افعال چنانکه در دو آیه شریفه ملاحظه شد همیشه متعدی بنفس است و متعدی بباء استعمال نشده بنابراین «آنست به» در بیت خواجه از ضرورت شعر و بام زانده خواهد بود» چنانکه مشهود است تلمیحی دارد بداستان حضرت موسی در آنگاه که پیمان خدمت کردن برای حضرت شعیب را بپایان رساند و با اهل بیت خویش از حضور آنحضرت بخانه و دیار خود باز میگشت ناگهان آتشی از سوی کوه طور دید، با اهل بیت خود گفت در اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور می بینم، اینک میروم تا شاید از آن خبری آوردم یا برای گرم شدن شما پاره‌ای از آن برگیرم، چون موسی نزدیکی آتش رسید، از جانب وادی ایمن در آن بقعه مبارک از درخت مقدس ندائی شنید که ای موسی آگاه باش که من خدای یکتا پروردگار جهانپانم
- ۷ - وه: بفتح اول از اصوات یا شبه جمله است برای بیان تعجب و افسوس یعنی در شگفتیم و افسوس میخورم
- ۸ - غلغل: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم بانگ و آواز
- ۹ - جرس: بفتح اول و دوم زنگ و درای - چندین جرس:

زنگهای بسیار، صفت موصوف ۱۰ - طویی: بضم اول و الف مقصوره در آخر نام درختی است در بهشت -
 معنی بیت: پرواز کن و از سرشاخسار درخت بهشتی طویی آواز در ده، دریغم آید که تو، پسر نده خوش آوا
 گرفتار تنگنای قفس باشی ۱۱ - مجمر: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم عود سوز - معنی بیت: تا مانند
 عود سوز یک نفس دستم بدامن یار برسد جان عزیز را برای دم خوش یافتن بر آتش غم نهادیم باین امید که
 یاری بر ما گذاری آرد ۱۲ - معنی بیت: حافظ تا کی بدوستاری تو بهر سو دوان رود، ای مطلوب من،
 خداوند راه رسیدن مرا بسوی تو آسان سازد.

غزل ۴۵۶

نو بهارست در آن کوش که خوشدل باشی
 که بسی گل بدمد بازو تو در گل باشی^۱
 من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش
 که تو خود دانی، اگر زیرک و عاقل باشی
 چنگ در پرده همین میدهدت پسند ولی
 و عظمت آنگاه کند سود که قایل باشی^۲
 در چمن هر ورقی دفترِ حالی دگرست
 حیف باشد که ز کار همه غافل باشی^۳
 نقدِ عمرت^۴ ببرد غصه دنیا بگزاف
 گر شب و روز درین قصه مشکل باشی
 گر چه راهیست پر از بیم ز ما تا بر دوست
 رفتن آسان بود، ار واقف منزل باشی^۵
 حافظا گر مدد از بخت بلندت باشد
 صید آن شاهد مطبوع شمایل^۶ باشی

وزن غزل ۴۵۶: فاعلاتن فملاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثنی مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: بهاری تازه و خرم است، در کار خوشدلی و عیش جهد کن که گلهای بسیار باز خواهد
 روئید و در آن حال تو در زیر خاک خواهی بود؛ میان گل بضم اول و گل بکسر اول مراعات تجنیس ناقص
 شده است ۲ - معنی بیت: چنگ با نغمه خود بتو اندرز میدهد، اما نصیحت آن زمان سودمند می افتد که تو

پذیرای موعظه باشی ۳ - معنی بیت: هر برگي در چمن باغ دفتر و جد و سروري جداگانه است، دريغ باشد که تو از حال همه آثار صنع الهی بيخبر بمانی ۴ - نقد عمر: سرمایه زندگانی، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر پیوسته گرفتار قصه دشوار غصه خوردن باشی، اندوه این جهان سرمایه زندگانی ترا باطل و بیهوده میرباید ۵ - معنی بیت: هر چند راه ما تا پیشگاه یار بیمناکست، اگر منزل شناس باشی، سیر و سلوک هر تو دشوار نیاید ۶ - مطبوع شمایل: نکوچهره و خوش اندام، صفت ترکیبی، شاهد موصوف، سعدی گوید: شمایلی که در اوصاف حسن ترکیبش مجال نطق نباشد زبان گویا را

غزل ۴۵۷

هزار جهد بکردم^۱ که یارِ من باشی
 مراد بخش^۲ دلِ بیقرارِ من باشی
 چراغ دیده شب زنده دارِ من گردی
 انیس خاطرِ امیدوارِ من باشی^۳
 چو خسروانِ ملاحه به بندگان نازند
 تو در میانه خداوندگارِ من باشی^۴
 از آن عقیق^۵ که خونین دلم ز عشوه^۶ او
 اگر کنم گله، غمگسارِ من باشی
 در آن چمن که بتان^۷ دستِ عاشقان گیرند
 گرت زدست برآید، نگارِ من باشی
 شبی بکلبه احزان^۸ عاشقان آئی
 دمی انیس^۹ دلِ سوکوارِ من باشی
 شود غزاله خورشید^{۱۰} صید لاغر من
 گر آهونی چو تو یکدم شکار من باشی
 سه بوسه کسز دو لبه کرده وظیفه^{۱۱} من
 اگر ادا نکنی^{۱۲}، قرض دارِ من باشی
 من این مراد ببینم بخود که نیم شبی
 بجای اشکِ روان در کنارِ من باشی^{۱۳}؟

من ار چه حافظِ شهرم، جوی نمی‌ارزم

مگر تو از کرمِ خویش یارِ من باشی^{۱۲}

وزن غزل ۴۵۷: مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن فعلن (بهر مجتث مثنیٰ مخبون اصلم)

- ۱ - هزار جهد بکردم: کوشش بسیار ورزیدم، از هزار مبالغه در جهد و کوشش مقصود است نه عدد
- معین ۲ - مراد بخش: کام‌بخش یا برآورنده کام، صفت مرکب فاعلی ۳ - معنی بیت: (کوششها کردم) که فروغ چشم من شوی که در فراق تو هر شب بیدار است و همدم و مونس دل مشتاق من گردی ۴ - معنی بیت: چون شهریاران کشور حسن و شیرین نمکی بچاکران خود بیالند، تو در آن میان سرور و مولای من باشی ۵ - آن عقیق: باستعاره مقصود لب یار - معنی بیت: اگر از عقیق لب تو که من از فریبش دلم غرق خونست، شکایتی کنم، امید است که تو غم کار مرا بخوری و اندوه از خاطر من بلطف ببری ۶ - بستان: باستعاره شاهدان و محبوبان زیبا ۷ - احزان: بفتح اول و سکون دوم غمها جمع حزن - کلبه احزان: خانه غمها، تشبیه صریح ۸ - انیس: بفتح اول و کسر دوم مونس و همدم و دل‌آرام ۹ - سوکوار: ماتم‌زده و گرفتار مصیبت، صفت مرکب از سوک (اسم) + وار پسوند انصاف و داندگی، دل موصوف، من مضاف‌الیه ۱۰ - غزاله خورشید: بفتح اول آهوی مهر فروزان، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر غزالی خوشخرام مانند تو یک نفس صید من گردد، در این حال آهوی مهر فروزنده شکاری تزار و ناچیز پیش من خواهد بود ۱۱ - وظیفه: مقرری و وجه معاش و مستمری ۱۲ - ادا نکنی: بفتح اول نپردازی، ادا مخفف اداء بمعنی پرداختن و گزاردن ۱۳ - معنی بیت: آیا من باین آرزو خواهم رسید که یک نیمشب تو بجای سرشک جاری در بر من بمانی ۱۴ - معنی بیت: اگر چه من در این شهر حافظ قرانم و آن را از بر میخوانم، یک جو ارزش ندارم جز آنکه تو با بزرگواری و عنایت خود پایمرد و دستگیر من شوی.

غزل ۴۵۸

ایدل آندم که خراب از می‌گیلگون باشی

بی‌زر و گنج بصد حشمتِ قارون باشی^۱

در مقامی که صدارت^۲ بفقیران بخشند

چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی

در ره منزلِ لیلی که خطر هاست در آن

شرطِ اولِ قدم آنست که مجنون باشی^۳

نقطهٔ عشق^۱ نمودم بتو هان سهو مکن

ورنه چون بنگری، از دایره بیرون باشی^۲

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی، ره ز که پرسسی، چکنی، چون باشی^۳؟

تاجِ شاهِ طلبی، گوهرِ ذاتی بنمای

ور خود از تخمهٔ جمشید^۴ و فریدون باشی

ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک فشان

چند و چند از غم ایام جگرخون باشی^۵؟

حافظ از فقر مکن ناله که گر شعر اینست

هیچ خوشدل نپسندد که تو محزون باشی^۶

وزن غزل ۴۵۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعل لن (بحر رمل مثنیٰ معیون اصلم)

۱ - معنی بیت: دلا، در آن نفس که سرمست از بادهٔ معرفت شوی و خودی و خودپرستی را بفراموشی

سپاری، آنگاه بی‌داشتن زر و سیم صد برابر جلال و شکوه قارون توانگری و غنای دل خواهی داشت ۲ -

صدارت: بفتح اول صدرنشینی، بالانشینی - معنی بیت: آنجا که بدرویشان نیازمند درگاه الهی صدرنشینی

دیوان قرب را میدهند، امید دارم که مقام تو از همه برتر باشد ۳ - معنی بیت: در طریق وصول بکوی معشوقی

که لیلای تست، دشواریها و مهلکه‌هاست، لازمهٔ گام نخستین آنست که مجنون وار در طریق عاشقی دیوانه و

سرگشته باشی ۴ - نقطهٔ عشق: مرکز دایرهٔ عشق، استعارهٔ مکنیه - معنی بیت: مرکز دایرهٔ عشق را بتو نشان

دادم، زنهار فراموشت نشود و گرنه چون بخود آئی، خویش را از حریم عشق خارج یابی ۵ - معنی بیت:

مصراع اول این بیت در غزل ۴۵۵ بهمین صورت دیده میشود

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیشی وه که بس بیخبر از غلغل چندین جرسی

۶ - تخمهٔ جمشید: بضم اول و سکون دوم نژاد جم پادشاه باستانی ایران - معنی بیت: اگر افسر شهریاری

میجویی، جوهر فطری و استعداد ذاتی خود را نشان بده. اگر چه از نژاد جمشید و فریدون باشی، مقصود آنست

که شرف و بزرگی پدران برای تو سودی نخواهد داشت ۷ - معنی بیت: جامی بنوش و جرعه‌ای از ساغر

خود بر گردون پیاش، تا کی و تا چند از اندوه روزگار غمگین بودن و جگری بر از خون داشتن، مقصود آنکه از

غم خوردن بس کن و بشادی کوش ۸ - معنی بیت: ای حافظ، از تنگدستی و درویشی منال که اگر سخن

منظوم تو چنین ارزنده باشد، در جهان معنی دولت‌مندی و هیچ نیکدل خوش ندارد که اندوهگین بمانی.

غزل ۴۵۹

زین خوش رقم که بر گل رخسار^۱ میکشی
 خط بر صحیفه گل و گلزار میکشی
 اشک حرم نشین نهانخانه مرا
 ز آنسوی هفت پرده ببازار میکشی^۲
 کاهل روی^۳ چو باد صبارا بسوی زلف
 هر دم بقید سلسله در کار میکشی
 هر دم بیاد آن لب میگون و چشم مست
 از خلوتم بخانه خممار^۴ میکشی
 گفتم: سر تو بسته فتراک^۵ ماشود
 سهلست، اگر تو زحمت این بار میکشی
 با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم؟
 وه زین کمان که بر من بیمار میکشی^۶
 باز آکه چشم بد ز رخت دفع می کند
 ای تازه گل^۷ که دامن ازین خار میکشی
 حافظ دگر چه می طلبی از نعیم دهر^۸؟
 می میخوری و طسره دلدار^۹ میکشی

وزن غزل ۴۵۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)

- ۱ - گل رخسار: تشبیه صریح - معنی بیت: از طرح دلپذیری که با زلف خود بر رخسار رسم میکنی، قلم محو بردفتر گل و گلستان میکشی ۲ - معنی بیت: سرشکم را که در نهانخانه چشم من خلوت نشین است، از پس هفت پرده دیده بیرون میکشی و آشکار میسازی ۳ - کاهل رو: صفت مرکب فاعلی یعنی سست پو - معنی بیت: سست پوئی افتان و خیزان مانند باد صبارا بهوای بوش خوش گیسوی خویش هر نفس پای در زنجیر حرکت و جنبش و امیداری؛ مقصود آنکه عاشق ناتوان را بر عشق ورزی سخت بسر می انگیزی ۴ - خممار: بفتح اول و تشدید دوم می فروش - معنی بیت: هر نفس مرا بیاد لب لعل فام و چشم مخمور خود از خلوت خانه بسرای می فروش میبری تا مگر با نوشیدن باده از بند غم رها شوم ۵ - فتراک: بکسر اول و

سکون دوم ترک بند یاد والی باریک که در زین اسب آویزند - معنی بیت: ای محبوب، گفتمی که سر عاشق باید بر فتراک معشوق آویخته شود، اگر تورنج و زحمت این کار را تحمل کنی، از نظر مادشوار نیست و بجان و دل می‌پذیریم ۶ - معنی بیت: با وجود افسون چشم و ابروی تو نمیتوانم چاره‌ای برای دل شیدای خود کنم، شگفتا از این کمان جفا که بر من میکشی و قصد جانم میکنی ۷ - تازه گل: باستعاره یار گلندام مقصود است - معنی بیت: ای گل تازه و با طراوات که ازین خار ناچیز (باستعاره مراد عاشق خاکسار) اعراض میکنی باز گرد که خار وجود من بلاگردان چشم بد از جمال تست ۸ - نعیم دهر: بفتح اول و کسر دوم نعمت و اسباب شادکامی روزگار، اضافه تخصیصی ۱۰ - میکشی: بسوی خود میآوری و چنگ در میزنی.

غزل ۴۶۰

سَلِمِيْ مُنْدُ حَلَّتْ بِاَلْعِرَاقِ
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ
 خرد در زنده رود انداز و می‌نوش
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ
 بیا ساقی بده رطل گرانم
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ
 جوانی باز می‌آرد بیام
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ
 می باقی بده تا مست و خوشدل
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ
 درونم خون شد از نادیدن دوست
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ
 اَلَا اِي سَارَوَانُ مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِيْ

دُموعی بَعْدَکُم لَا تَحْقِرُوهَا
 فِکْمُ بَحْرٍ عَمِيقٍ مِّنْ سَوَاقِی^{۱۱}
 دمی با نیک خواهان متفق باش
 غنیمت دان امور اتفاقی^{۱۲}
 بساز ای مطرب خوش خوان خوش گو
 بشعر فارسی صوت عراقی^{۱۳}
 عروسی بس خوشی، ای دختر رز
 ولی گه گه سزاوار طلاق^{۱۴}
 مسیحای مجرد^{۱۵} را برآزد
 که با خورشید سازد هم وثاقی
 وصال دوستان روزی ما نیست
 بخوان حافظ غزلهای فراقی^{۱۶}

وزن غزل ۴۶۰: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بهر هزج مسدس محذوف)

۱ - معنی بیت: سلیمی (مراد معشوق من) از آنگاه که در عراق فرود آمد (و رحل اقامت افکند)، می بینم از درویش، آنچه می بینم (مقصود آنست که سخت گرفتار رنج و عذاب هجرانم) ۲ - ساروان: ساریبان، شتربان، اسم مرکب از سار بمعنی سر و وان پسوند نگهبانی و محافظت ۳ - معنی بیت: هان ای شتربان که بمنزل یار میروی و کجاوه دوست را میبری، آرزومندی من بسوار شدگان این کجاوه ها افزونست ۴ - معنی بیت: خرد را در رودخانه زنده رود (زاینده رود) بیفکن و با آواز هزار دستان مانند و دلپذیر جوانان عراقی بساده بخور ۵ - معنی بیت: بهار زندگی در چراگاه ویژه شماسست، ای روزگار دیدار خداوند ترا نگهداری و حمایت کند ۶ - رطل گران: بفتح اول و سکون دوم پیمانه بزرگ و گرانسنگ: موصوف و صفت - معنی بیت: ای ساقی، بشتاب و بمن پیمانه بزرگ باده بده، خدا ترا از جامی سرشار میراب کند ۷ - سماع چنگ: بفتح اول شنیدن آواز چنگ ۸ - دست افشان: دست افشانی و رقص، اسم مصدر ۹ - معنی بیت: باقیمانده باده را نیز در جام بریز و بما بده تا سرمست و شاد زندگانی جاوید را نثار یاران کنم ۱۰ - معنی بیت: دلم از دیدار ناکردن دوست غرق خونست: هان روزگار فراق ناپود باد (خداوند ناپود سازد ایام فراق را) ۱۱ - معنی بیت: اشکهای مرا که پس از شما و و دور از شما میریزد، خوار و حقیر شمارید، چه بسیار دریای ژرفی که از جویها پدید آید ۱۲ - امور اتفاقی: موصوف و صفت نسبی - معنی بیت: یک نفس با ما یاران نیک اندیش و مشفق سازگار و دمساز باش و کارهایی را که گاهی اتفاق می افتد از قبیل مصاحبت دوستان باید بسود

خود شمرده؛ یا مقصود این است که کارهای را که از روی اتفاق و یگانگی دست دهد باید غنیمت دانست ۱۳ — معنی بیت: ای رامشگر خوش آواز که ترانه‌های دلپذیر میخوانی در کالبد سخن منظوم پارسی بسا آهنگ عراقی یا در پرده عراق سرودی بساز ۱۴ — معنی بیت: ای دختر تاک ای باده، عروسی بسیار دلپذیری، اما گاه گاه شایسته آنی که از تو جدائی جویند؛ بکنایه مقصود آنکه همیشه نباید باده نوشی کرد ۵ — مسیحای مجرد؛ موصوف و صفت: شایسته حضرت مسیح که از قید علائق دنیوی رسته بود، آنست که از نظر رفعت مقام با آسمان برود و با مهر جهانتاب در فلک چهارم همخانه شود، مولوی گوید: جانهای چو عیسی بسوی چرخ برآید غم نیست اگر ره نبود لاشه خری را ۱۶ — غزلهای فراقی: موصوف و صفت نسبی — معنی بیت: وصل یاران قسمت ما نیست، ای حافظ جامه هجران را بساز و برخوان.

غزل ۴۶۱

كَتَبْتُ قِصَّةَ شَوْقِي وَمِسْمَعِي بِسَاكِي

بسا که بی تو بسجان آمدم ز غمناکی^۱

بسا که گفته‌ام از شوق باد و دیده خود

أَبَا مَنَازِلَ سَلَمِي فَايُنَ سَلْمَاكِ^۲

عجیب واقعه^۳ و غریب حادثة^۳

أَنَا أَصْطَبْرْتُ قَتِيلًا وَقَاتِلِي شَاكِي

کرارسد که کند عیب دامن پاکت

که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی

ز خاک پاک تو داد آب روی لاله و گل

چو کلک صنع رقم زد بآبی و خاکی^۴

صبا عبیرفشان گشت، ساقیا، برخیز

وَهَاتِ شَمْسَةَ كَرَمٍ مُطَيَّبِ زَاكِي^۵

دَعِ التَّكَاثُلَ تَغْنَمٌ فَقَدْ جَرَى مَثَلُ

که زادراهران چستی است و چالاکی^۶

اثر نماند زمن بی شمایت آری

أَرَى مَائِرَ مَحْيَايَ مِنْ مَحْيَاكِ^۷

زوصف حسن تو حافظ چگونه نطق زند

که همچو صنع خدائی و رای ادراکی

وزن غزل ۴۶۱: مفاعن فعلاتن مفاعن فع لن (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: داستان اشتیاقِ بیدارِ دوست را نوشتم و چشم من گریان است؛ بشتاب که جدا از تو از غمگینی جانم بلب رسید. یادآوری: برطبق قواعد صرف عربی باکی، شاکسی، زاکی را که تنوین دارد و در قافیه باید باکِ شاکِ زاکی نوشت و کسره را باشباع خواند. ۲ - معنی بیت: از اشتیاقِ بیدارِ تو بارها باد و چشم خود چنین گفته‌ام: ای منزلگاهِ سلمی (مقصود معشوق من) سلمی تو (سلمای تو) کجاست ۳ - عجیب واقعه: پیش آمدی شگفت، صفت و موصوف و همچنین است غریب حادثه - معنی بیت: پیش آمدی شگفت و رویداری کم نظیر است: من که کشته عشقم، شکیبائی ورزیدم ولی کشته من (معشوق) دادخواه و شاکسی است. ۴ - آبی و خاکی: آفریدگان بحری و بری، صفت جانشین موصوف - معنی بیت: آنگاه که خسامه آفرینش نقش آفریدگان بحری و بری را میزد، رونق و تازگی بلاله و گل از غبار قدم تو بخشید ۵ - معنی بیت: باد بهاری عطر میبیرا کند، ای ساقی، برخیز و خورشید تاک (باده ناب) را که خوشبوست و پاکیزه است، بیار و بده. ۶ - معنی بیت: تن آسانی و سست کوشی را رها کن تا سود بری؛ همانا مثلی ساینست که توشه پویندگان راه عشق چابکی و جلدی است. ۷ - معنی بیت: جدا از چهره نکو و اندام زیبا و خوی نیک تو از من نشانی نماند آثار نیک و نمایان زندگی خود را از پرتو رخسار تومی بینم و می شناسم. ۸ - معنی بیت: حافظ نمیتواند در وصف زیبایی تو سخن گوید، چه مانند کارهای خدائی برتر از حد درصافت و شناخت میباشد.

غزل ۴۶۲

يا مَسْبِماً يُحَاكِي دُرْجاً مِنَ اللَّالِي

یارب، چه در خورد آمد گردش خطِ هلالی^۱

حالی خیال و صلتِ خوش میدهد فریبم

تا خود چه نقش بازد ایسن صورتِ خیالی؟^۲

می ده که گرچه گشتم نامه سیاه^۳ عالم

نومیدکی توان بود از لطفِ لایزالی؟^۴

ساقی بیار جامی وز خلوتم برون کش

تا در بدر بگردم قلاش^۵ ولا ابالی^۶

از چارچیز مگذر، گر عاقلی و زیرک

امن و شراب بینش معشوق و جای خالی^۷

چون نیست نقش دوران در هیچ حال ثابت

حافظ مکن شکایت تاملی خوریم حالی^۸

صافیست جام خاطر در دور آصف عهد

قُمْ فَاسْقِنِي رَجِيْقًا اَصْفَى مِنَ الزَّلَالِ

اَلْمَلِكُ قَدْتَبَاهِي مِنْ جَدِّهِ وَجِدِّهِ

یارب که جاودان باد این قدر و این معالی

مسند فروز دولت کان شکوه و شوکت

بمهران ملک و دولت بونصر بوالمعالی

وزن غزل ۴۶۲: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثنیٰ اُخرب)

- ۱ - معنی بیت: ای دهانی که شباهت دارد به سندی و قچه ای از سروراریدها، شگفتا، خط هلال وار سبزه عذار بریرامون آن دهان چه برازنده و متناسب است ۲ - معنی بیت: اینک صورت خیالی وصال تو مرا نیک فریب میدهد، نمیدانم که با من این پندار تو چه خواهد کرد ۳ - نامه سیاه: سیه نامه یا گناهکار ۴ - لطف لایزالی: مهربانی و کرم جاودانی - لایزال و لایزالی بفتح باء بمعنی جاویدان و سرمد، مأخوذ از فعل مضارع مفرد مفاہیم یزال از مصدر زوال ۵ - قلاش: بفتح اول و تشدید دوم باده پسرست و خراباتی و بسی نسام و تنگ ۶ - لا ابالی: بضم سوم بی پروا و بی باک، در سیاق فارسی صفت است مأخوذ از فعل مضارع متکلم وحده از مصدر مبالاة بمعنی پروا داشتن - معنی بیت: ای ساقی، ساغر باده بده و از خلوت سرای تنهایی مرا بیرون برتا بی پروا و رندانه از این میخانه بآن میخانه بروم ۷ - جای خالی: موصوف و صفت، جای خلوت و فارغ از اغیار ۸ - معنی بیت: چون صورت حوادث روزگار بهیچ وجه بریک قرار نمی ماند، ای حافظ، شکوه را رها کن تا اکنون باده بنوشیم.

غزل ۴۶۳

سَلَامٌ اللهُ مَآكِرُ اللَّيَالِي

عَلَى وَاوِي الْأَرَآكِ وَمَنْ عَلَيْهَا

وَدَارِ بِاللَّوِي فَوْقَ الرِّمَالِ

وَالْمَثَالِي

الْمَنَانِي

وَجَاوِبِي

عَلَيْهَا

وَدَارِ

بِاللَّوِي

فَوْقَ

الرِّمَالِ

دعاگوی غریبان جهانم
 وَأَدْعُو بِالتَّوَاتُرِ وَالتَّوَالِي^۱
 بهرمنزل که رو آرد خدا را
 نگه دارش بلفظ لایزالی^۲
 منال ایدل که در زنجیر زلفش
 همه جمعیتست آشفته حالی^۳
 زخپت^۴ صدجمال دیگر افزود
 که عمرت باد صدسال جلالی
 تو می باید که باشی^۵ ورنه سهلست
 زیان مایه جاهی و مالی
 برآن نقاش قدرت آفرین باد
 که گرده کشد خط هلالی^۶
 فَحَبِّكَ رَاجِحِي فِي كُلِّ حِينٍ
 وِذِّكْرِكِي مُؤْنِسِي فِي كُلِّ حَالٍ^۷
 سویدای^۸ دل من تا قیامت
 مباد از شوق و سودای تو خالی
 کجا یابم وصال چون تو شاهی
 من بدنام رند لایبالی
 خدا داند که حافظ را غرض چیست
 وَعَلِمُ اللهُ حَسْبِي مِنْ سَوَالٍ^۹

وزن غزل ۴۶۳: مقاعیلن مقاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف) باین صورت نیز تقطیع میشود:

مفاعلتن مفاعیلن فعولن (بحر وافر مسدس معصوب مقطوف)

۱ - معنی دو بیت: تا شبها آید و باز آید و تا سیم دوم عود با سیم سوم آن هماهنگ گردد، درود خدا باد
 پروادی اراک و کسانی که در آن وادیند و بر خانه‌ای که در لوی بر بالای تپه‌های ریگ است ۲ - معنی بیت:
 برآوارگان گیتی دعا میکنم و بنوبت و یایی دعا میخوانم ۳ - لطف لایزالی: سهربانی و کسرم جاودانی،

موصوف و صفت ۴ - معنی بیت: دلا، در سلسله گیسوی او ناله و فریاد مکن که این پریشان حالی تو عین آسودگی خاطر و فراغ دل است، چه بازلف یار قرینی ۵ - خطت: باستعاره مراد خط عذار تو - معنی بیت: صدحسن دیگر بر جمال تو با روئیدن سبزه عذارت افزوده گشت، از خدا خواهانم که زندگانی تو بصدسال شمسی جلالی برسد؛ نگاه کنید بغزل ۴۵۴ شماره (۱۷) ۶ - می باید که باشی: از افعال دوگانه نایب از فعل امر مؤکد حاضر معادل همانا باش - معنی بیت: تو همانا باش و تندرست بمان و اگر تو نباشی، تحمل خسارت حاصل از سرمایه و مقام آسان است؛ مقصود آنکه ما بی تو بهیچ چیز التفاتی نداریم ۷ - معنی بیت: بر آن صورتگر توانای صنع آفرین باید گفت که پیرامون ماه رخسار تو خط منحنی سبزه عذار را ترسیم کرد ۸ - معنی بیت: هر زمان محبت تو مایه آسودگی دل منست و یادت در هر حال همدم ۹ - سویدا: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم محفف سویداء و مصفر سوداء بمعنی مرکز دل نیز نگاه کنید بغزل ۱۵۷ شماره (۲) - معنی بیت: مرکز یا میان دل من تارستخیز از اشتیاق و غلبه عشق تو تهی مباد ۱۰ - معنی بیت: خدا آگاهست که حافظ چه مقصودی دارد و علم خداوند برای دانستن خواسته و مطلوب من کفایت میکند.

غزل ۴۶۴

بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی

خوش باش زانکه نبود این هردو را زوالی^۱

دروهم می ننگجد کاندرا تصور عقل بر روی

آید بهیچ معنی زین خوبتر مثالی^۲

شد حظ^۳ عمر حاصل گرزانکه با تو مارا

هرگز بعمر روزی، روزی شود وصالی

آندم که با تو باشم یک سال هست روزی

واندم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی

چون من خیال رویت، جانا، بخواب بینم؟

کز خواب می نبیند چشمم بسجز خیالی^۴

رحم آر بر دل من کز مهر روی خوبت

شد شخص ناتوانم باریک چون هلالی^۵

حافظ مکن شکایت گروصل دوست خواهی

زین بیشتر ببايد بسر هجرت احتمالی^۶

وزن غزل ۴۶۴: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثنیٰ اخرب)

- ۱ - معنی بیت: کار زیبایی تو مانند مهرورزی من بعد کمال رسید، شاد باش، چه این هر دو را نابودی نباشد
- ۲ - معنی بیت: با خیال و پندار هم راست نمی آید که خرد بتواند بهر حال بهتر از این نمونه حسنی تصور کند
- ۳ - حظ: بفتح اول بهره - معنی بیت: اگر در همه عمر یک روز هم وصل تو قسمت ما شود بهره ما از زندگانی بدست آمده است
- ۴ - معنی بیت: من صورت خیالی چهره ترا در رؤیا نتوانم دید، چه دیده من از خفتن جز خیال چیزی نمی بیند
- ۵ - معنی بیت: بردل من مهری آور که بسبب عشق ورزی بر چهره نسکوی تو پیکرم زار و نزار مانند ماه یکشنبه است
- ۶ - معنی بیت: ای حافظ، اگر خواهان پیوستن بسیاری، شکوه مکن، تو باید بیش از این برکشیدن بار فراق بردباری نمائی.

غزل ۴۶۵

رفتم بباغ صبحدمی تا چمن گلی
 آمد بگوش ناگهیم آواز بلبل^۱
 مسکین چومن بعشق گلی گشته مبتلا
 واندر چمن فکنده زفریاد غلفی
 میگشتم اندر آن چمن و باغ دمی^۲
 میکردم اندر آن گل و بلبل تاملی
 گل یار^۳ حسن گشته و بلبل قرین عشق
 آنرا تفضلی^۴ نه و این را تبدلی^۵
 چون کرد در دلم اثر آواز عندلیب
 گشتم، چنانکه هیچ نماندم تحملی^۶
 بس گل شکفته می شود این باغ را ولی
 کس بی بلای خسارنچیدست ازو گلی^۷
 حافظ مدار امید فرج^۸ از مدار چرخ
 دارد هزار عیب و ندارد تفضلی

۱ - معنی دو بیت: بامداد پگاه بیابان روی آوردم تا گلی بچینم، ناگهان آوای هزار دستانی بگوشم رسید؛ بلبل بیچاره مانند من بلای عشق گلی گرفتار آمده و در چمن از بانگ خود غلغله و شوری پیا کرده بود ۲ - یار: دمساز و قرین ۳ - تفضل: نیکوئی کردن، مصدر باب تفضل ۴ - تبدل: دگرگون شدن، بدل گشتن، مصدر باب تفضل - معنی بیت: گل با زیبایی دمساز و هزار دستان یار عشق بود؛ گل کرم و لطفی بلبل نمیکرد و بلبل را هم حال دگرگون نمیشد تا از عاشقی دست کشد ۵ - معنی بیت: آوای هزار دستان در دل من تأثیر کرد و حال آن گونه شد که مرا شکیبایی و خودداری دیگر بر جای نماند ۶ - معنی بیت: گلهای بسیار در گلزار گیتی می شکفتند، اما کسی بی آزار و سرزنش خار گلی از گلستان جهان نچیده است؛ مقصود آنکه نوش دنیا با نیش همراه است ۷ - فرج: بفتح اول و دوم گشایش کار.

غزل ۴۶۶

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی

وین دفتر بسی معنی غرق می نساب اولی

چون عمر تبه کردم، چند آنکه نگه کردم

در کنج خراباتی افتاده خراب اولی^۲

چون مصلحت اندیشی دورست زدرویشی

هم سینه پر از آتش هم دیده پر آب اولی^۳

من حالت زاهد را با خلق نخواهم گفت

این قصه اگر گویم، با چنگ و رباب اولی^۴

تا بی سرو پا^۵ باشد اوضاع فلک زین دست

در سر هوس ساقی در دست شراب اولی

از همچو تو دلداری دل برنکنم آری

چون تاب کشم^۶، باری زان زلف بتاب^۷ اولی

چون پیر شدی حافظ، از میکه بیرون آی

رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی^۸

وزن غزل ۴۶۶: مفعول مفاعیلین مفعول مفاعیلین (بحر هزج مشمن اُخرب)

۱ - اولی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر سزاوارتر، افعال تفصیل - معنی بیت: این

دلقی که من برتن پوشیده دارم، سزاوارتر آنست که برای خرید باده بگرو گذاشته شود و دفتر دانش ما را که حقیقتی در آن نیست، بآب می خالص شستن سزاوارتر است ۲ - معنی بیت: چون زندگانی خود را ضایع کردم، هر چند نگریم، دریافتم سزاوارتر آنست که در گوشه میگذراندان مست و خراب بمانم ۳ - معنی بیت: چون باندیشه سود و صلاح خود بودن از آئین درویشی و فقر که تسلیم و رضاست دور است، پس چه بهتر که عاشق صادق همواره در سوز و گداز باشد و اشک وی روان ۴ - معنی بیت: وضع و حال پارسای ریاکار را با مردم نخواهم گفت و اگر بازگویم سزاوارتر آنست که سرگذشت وی آشکارا با نوای چنگ و رباب بگویم (تا بیش دیگران را نفریبد) ۵ - بیسر و پا: مجازاً بمعنی پریشان و نابسامان، صفت مرکب، مسند - معنی بیت: تا حال گردون بدینگونه پریشان و نابسامان باشد، سزاوارتر آنست که در دست ساغر گیری و در سر هوای دیدار ساقی داشته باشی ۶ - تاب: خشم و آزار ۷ - بتاب: تا بدار، صفت مرکب از پیشوند به + تاب (اسم)، زلف موصوف - معنی بیت: از دلبری چون تو دل بر نمیگیرم و چون مقرر شده است که خشم و آزار تحمل کنم، بهر حال سزاوارتر آنست که این محنت از آن گیسوی تا بدار بمن برسد ۸ - معنی بیت: چون کهنسال و ناتوان شدی از میخانه بیرون شو، سزاوارتر آنست که در روزگار جوانی بی قیدی و هوسبازی کنی نه هنگام پیری و ناتوانی.



غزل ۴۶۷

زان می عشق کز و پخته شود هر خامی

گرچه ماه رمضانست، بیاور جامی^۱

روزها رفت که دست من مسکین نگرفت

زلف شمشاد قدی، ساعد سیم اندامی^۲

روزه هر چند که مهمان عزیزست، ای دل

صعبتش موهبتی دان و شدن انعامی^۳

مرغ زیرک^۴ بدر خانقه اکنون نبرد

که نهادست بسهرمجلس و عطفی دامی

گله از زاهد بدخو نکنم، رسم اینست

که چو صبحی بدمد، در پیش افتد شامی^۵

یارمن چون بخرامد بتماشای چمن

برسانش زمن ای پیک صبا پیغامی

آن حریفی که شب و روز می صاف کشد

بود آیا که کند یاد ز درد آشامی؟^۶

حافظا، گر ندهد دادِ دلت آصف عهد

کام دشوار بدست آوری از خود کامی^۷



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

وزن غزل ۴۶۷: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: از آن بادهٔ محبت که هر خام طبع و نادان را آزموده و مجرب میسازد، اگر چه ماه رمضان است، ساغری بیاور و ببا بنوشان ۲ - معنی بیت: مدتها سپری شد که دستم بگیسوی شمشاد قامتی و پیازوی سیم تنی نرسید یا باین معنی باشد که مدتها گذشت که گیسوی شمشاد قامتی و بازوی سیم تنی دستگیر من در کار عشق نشد ۳ - معنی بیت: دلا، اگر چه روزه مهمانی گرامی است، مصاحبتش را عطیه‌ای بدان و رفتنش را نعمت بخشی الهی بشمار ۴ - مرغ زیرک: باستعاره مرد آگاه دل - مرد آگاه دل و هوشیار در این روزگار بدر خانقاه نمیرود، چه در هر محفل اندرزگوئی و موعظه دام فریبی گسترده است ۵ - معنی بیت: از پارسای تندخو جای گله نیست، آئین جهان چنین است که صبح و شام و نیک و بد هر دو در گیتی باشد و از پی یکدیگر آید ۶ - معنی بیت: پیغام اینست که آیا یار پیاله نوشی که شبانه روز باده صافی مینوشد، تواند بود که از باده گساری کهنه کار مانند من یادی کند ۷ - معنی بیت: ای حافظ، اگر بداد دل تو آصف روزگار وزیر عصر نرسد، از یار خود کامه حاصل تو ناکامی خواهد بود، شاید مراد از آصف عهد خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد.

غزل ۴۶۸

که برد بنزد شاهان زمن گدا پیامی
 که بکوی می فروشان دوهزار جم بجامی؟^۱
 شده‌ام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم
 که بهمت عزیزان برسم به نیک نامی^۲
 تو که کیمیا فروشی، نظری بقلب ما کن
 که بضاعتی نداریم و فکنده ایسم دامی^۳
 عجب از وفای جانان که عنایتی نفرمود
 نه بنامه پیامی نه بخامه سلامی^۴
 اگر این شراب خامست، اگر آن حریف پخته
 بهزار بار بهتر زهزار پخته خامی^۵
 زرم میفکن ای شیخ، بدانهای تسبیح
 که چو مرغ زیرک افتد، نفتد بهیچ دامی^۶
 سرخدمت تو دارم، بخرم بلطف و مفروش
 که چو بنده کمتر افتد، بمبارکی غلامی^۷
 بکجا برم شکایت، بکه گویم این حکایت؟
 که لب حیات ما بود و نداشتی دوامی^۸
 بگشای تیر مژگان و بریز خون حافظ
 که چنان کشنده را نکند کس انتقامی^۹

وزن غزل ۴۶۸: فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن (بحر رمل مثنی مشکول)

- ۱ - معنی بیت: کیست که ازین درویش نهیدست پیادشاهان پیغامی برساند که در کوی عشق و معرفت دوهزار جمشید را با همه تجمل و شکوه پادشاهی بیک ساغر باده نمیخرند، حافظ در غزل دیگر فرماید: در کوی عشق شوکت شاهی نمیخرند دعوی بسندگی کس و اقرار چاکری
- ۲ - معنی بیت: من خرابانی و رسوا گشته‌ام ولی هنوز امید آن دارم که بعنایت و توجه گرامیان و مقربان

درگاه خدا نامی نیک بیابم یا برشدی نیک برسم ۳ - معنی بیت: ای اکسیر فروش کیمیاگر، توجه و عنایتی بزرناسره ما بکن که کالائی و سرمایه‌ای نداریم و دام طمع گسترده‌ایم تا مگر بلطف شما قلب ما زر شود ۴ - معنی بیت: از وفاداری یار در شکفتم که التفاتی نکرد نه با نامه پیغامی فرستاد و نه با گردش قلمی سلامی ۵ - معنی بیت: اگر این باده هنوز پرورده و رسیده نیست و اگر آن همنشین بزم پرورده و خردمند است، باز هم هزار بار این شراب خام بر آن مدعی عقل رحجان دارد؛ در ضمن از لحاظ علم بدیع صنعت تضاد میان دو کلمه پخته و خام مراعات شده است ۶ - معنی بیت: ای شیخ ربا بادانه‌های تسبیح مرا از راه راست منحرف مکن که چون مرغ هوشیار باشد، بهیچ دامی گرفتار نمیشود، سعدی گوید:

در سر کار تو کردم دل و دین با همه دانش مرغ زیرک بحقیقت منم امروز و تو دامی

۷ - معنی بیت: اندیشه بندگی ترا در سر دارم، مرا بمهر و مدارا بخر و باز بفروش، چه مانند این بنده کمتر چاکری تواند بود که مبارک پی و فرخنده روی باشد ۸ - معنی بیت: بنزد چه کس شکوه برم و این قصه باز گویم که لب نوشینت مایه زندگی ما بود ولی تو در صحبت و یاری ما استمرار و پایداری نداشتی ۹ - معنی بیت: تیرنگاه از کمان مزگان رها کن و حافظ را بکش که از قاتلی چون تو زیبا هیچکس کسین‌توزی نخواهد کرد.



أَنْتَ رَوَائِحُ رَنْدِ الْجَمِيِّ وَرَادَ غَرَامِي رَسْمِي

فدای خاک در دوست باد جان گرامی^۱

پیام دوست شنیدن سعادتست و سلامت

مَنْ الْمُبْلَغُ عَنِّي إِلَى سَعَادَ سَلَامِي^۲

بیا بشام غریبان و آب دیده من بین

بسان باده صافی در آبگینه شامی^۳

إِذَا تَغَرَّدَ عَنْ ذِي الْأَرَاكِ طَائِرٌ خَيْرٌ

فَلَا تَفَرَّدَ عَنْ رَوْضِهَا أَنْبِيُّ حَمَامِي^۴

بسی نماند که روز فراق یار سرآید

رَأَيْتُ مِنْ هَضْبَاتِ الْجَمِيِّ قِسَابَ خِيَامِ^۵

خوشا دمی که در آنی و گویمت سلامت

قَسِدِمْتَ خَيْرٌ قَسِدُومِ نَسَزَلْتَ خَيْرٌ مَقَامِ^۶

بَعِدْتُ مِنْكَ وَقَدْ صِرْتُ ذَانِباً كَهَلال

اگر چه روی چو ماهت ندیده‌ام بتمامی^۶

وَأَنْ دُعَيْتُ بِخُلْدٍ وَصِرْتُ نَاقِضَ عَهْدِ

فَمَا تَطِيبُ نَفْسِي وَمَا اسْتَطَابَ مَنَامِي^۸

امید هست که زودت بسبخت نیک ببینم

تسو شاد گشته بفرماندهی^۱ و من بسلامی

چو سلک^۹ در خوشایست شعر نگر تو حافظ

که گاه لطف سبق میبرد ز نظم نظامی

وزن غزل ۴۶۹: مفاعلهن فملائن مفاعلهن فملائن (بحر مجنث مثنیٰ مخبون)

۱ - معنی بیت: بوی خوش عود اقامتگاه معشوق فراز آمد و بر شیفنگی من افزود، جان عزیز برخی و فدای غبار آستان دوست باد ۲ - معنی بیت: پیغام یار شنودن نیکبختی و ایمنی است، کیست که از من بسعاد (معشوق من) سلام برساند ۳ - معنی بیت: در محفل شبانه آوارگان دور از وطن گام بنه و سیل اشک مرا بین که مانند شراب پالوده در شیشه شفاف شامی است؛ شام (سوریه) بویژه شهر حلب از قدیم در ساختن شیشه معروف بوده است، نگاه کنید بصفحه ۲۷۲ گلستان بکوشش نگارنده ۴ - معنی بیت: چون مرغ سعادت از ذی الاراک نغمه سراید از باغ و مرغزار ذی الاراک (محلّی است در بعامه) ناله کبوتر دل من جدا میاد (مقصود آنکه خدا کند که کبوتر دلم با آن پرندگان هم آواز شود) ۵ - معنی بیت: بزودی ایام جدائی از دوست پایان میرسد، چه از کوهها و پشته‌های جایگاه ویژه معشوق قبه‌های خیمه‌ها را دیدم ۶ - معنی بیت: بسیار دلپذیر است آن نفس که از در درآی و من در حالی که تندرست آمده‌ای، بگویم: در آمدی بهترین در آمدن و فرود آمدی در بهتر جایگاهی ۷ - از تو دور شدم و همانا چون ماه یکشبه گداختم، اگر چه چهره چون ماه ترا بکمال ندیده‌ام ۸ - معنی بیت: و اگر خواننده شوم بهشت جاودان و در همان حال پیمان دوستی را بشکنم، جان من خوش نمیشود و خوابم گوارا نمیگردد که گفته‌اند: یارا بهشت صحبت یاران همدم است ۹ - سلک: پکر اول و سکون دوم رشته - معنی بیت: کلام منظوم تو، ای حافظ، چون رشته مروارید است که در مقام باریک اندیشی و شیرینی بر شعر حکیم نظامی گنجوی پیشی میجوید.

غزل ۴۷۰

سینه مالامال^۱ دردست، ای دریغا مرهمی

دل ز تنهایی بجان آمد خدا را همدمی

چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
 ساقیا جامی بمن ده تا بیاسایم دمی^۲
 زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت
 صعب روزی^۳ بوالعجب کاری، پریشان عالمی
 سوختم در چاه صبر از بسهر آن شمع چگل^۴
 شاه ترکان^۵ فارغست از حال ما، کورستمی؟^۶
 در طریق عشقبازی امن و آسایش بلاست
 ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی^۷
 اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
 رهروی باید جهان سوزی نه خامی بیغمی^۸
 آدمی^۹ در عالم خاکی نمی آید بدست
 عالمی دیگر ببايد ساخت و ز نو آدمی^{۱۰}
 خیز تا خاطر^{۱۱} بدان تبرک سمرقندی^{۱۲} دهیم
 کز نسیمش بوی جوی مولیان^{۱۳} آید همی
 گریه حافظ چه سنجد پیش استغنائی عشق؟
 کاندرین دریا نماید هفت دریا شبنمی^{۱۴}

وزن غزل ۴۷۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بهر رمل مثنی محذوف)

۱ - مالا مال: پر - معنی بیت: سینه پر از درد و غم است، افسوس که مرهمی باید و دریغ میخورم که مرهمی نیست؛ دلم از تنهایی بجان رسید یعنی جانم بله آمد، برای خدا بگوئید، هم نفسی کجاست ۲ - تیزرو: شتابنده، صفت مرکب فاعلی - معنی بیت: کس از گردون شتابنده امید آرامش و راحت ندارد. ای ساقی، ساغری باده بمن بنوشان تا بکنفس آسایش یابم و غم را فراموش کنم ۳ - صعب روزی: روزی سخت، صفت و موصوف همچنین است بوالعجب کاری - معنی بیت: بهوشیاری گفتم: این اوضاع را بنگر. خنده ای زد و پاسخ داد: روزگاری سخت دشوار و کاری بس شگفت و جهانی آشفته و نابسامان است ۴ - چگل: بکسر اول و دوم ناحیه ای که از طرف شرق و جنوب به خلیج و از مغرب به تخس و از شمال بناحیه قرقیز محدود است شهرهای آن ترک نشین و اهالی آن شجاع و زیبا روی اند (نقل از فرهنگ معین) - شمع چگل: چشم و چراغ نکویان چگل بانستازه مراد معشوق زیبا ۵ - شاه ترکان: باستعاره مراد خسرو خوبان یا

محبوب ۶ - رستم: باستعاره مراد نجات بخش و دستگیر - معنی بیت: در چاه شکیبائی از بهر وصال چشم و چراغ زیبایان شهر حسن خیز چگل گداختم، شاه ترکان یا خسرو خوبان از حال ما خبری نمیگیرد و تلفندی نمیکند نجات بخشی چون رستم کجاست که ما را از بند برهاند؛ در ضمن تلمیحی دارد بسرگذشت بیژن پهلوان ایرانی پسر گیو و عاشق شدن او بر منیژه دختر افراسیاب و آگاهی یافتن افراسیاب از این کار و زندانی کردن بیژن در چاه و سرانجام نجات وی بدست رستم که داستان آن بتفصیل در شاهنامه آمده است ۷ - معنی بیت: در آئین عاشقی ایمنی و آسودگی بلاکشیدن و مصیبت دیدن است، دلی که با بیماری عشق مرهم بجوید، همواره مجروح و افکار باد و بدرمان مرساد ۸ - معنی بیت: کيامجویان و نازپروردگان را بکوی و ارستگان عشق راه نمیدهند، در این راه سالکی باید که مانند آتش هستی سوز باشد نه بی‌دردی ناپخته و خام ۹ - آدمی: انسان، آدمیزاد، مرکب از آدم (حضرت آدم پدر بشر) و یای نسبت ۱۰ - آدم: نخستین انسان، ابوالبشر؛ آدمی مرکب از آدم و یای وحدت - معنی بیت: چون انسان کامل درین خاکدان نمیتوان یافت، باید جهانی دیگر بنیاد کرد و از نوگل آدم را سرشت ۱۱ - خاطر: دل ۱۲ - ترک سمرقندی: موصوف و صفت، شاهد زیبای شهر سمرقند ۱۳ - مولیان: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم تلفظ عامیانه مولیان و مولیان جمع موالی است و موالی جمع مولی بمعنی بنده، جوی مولیان اضافه تخصیصی است و نام رودخانه ایست در نزدیک بخارا که دیده‌های پیرامون آن از گردشگاههای بخارا بود امیر اسمعیل سامانی ضیاع جوی مولیان را خرید و در آنجا سراهای بوستانها ساخت و بر مولیان خود وقف کرد، هنوز هم گویا جوی باین نام در بیرون شهر بخارا هست؛ چنانکه میدانیم حافظ بقطعه معروف رودکی اشارتی کرده است که مطلع آن اینست:

بوی جوی مولیان آید مرهمی بسوی دیوار مهربان آید همی

- معنی بیت: برخیز تا دل زیبای سمرقندی بسپاریم که از باد ملایم سر کوش بوی خوش گردشگاه جوی مولیان بشام میرسد ۱۴ - معنی بیت: در بری نیازی عشق و معشوق، گریه حافظ وزنی ندارد چه در جنب دریای محبت دریا‌های هفتگانه عالم چون یک قطره زاله بنظر میرسد.

غزل ۴۷۱

زدلبرم که رساند نوازشِ قلمی؟

کجاست پیکِ صبا، گرهمی کند کرمی؟^۱

قیاس کردم و تدبیرِ عقل در ره عشق

چو شبمنی است که بر بحر میکشد رقی^۲

بیا که خرقة من گرچه رهن میکده‌هاست

زمالِ وقفِ نسینی بنام من درمی^۳

حدیثِ چون و چرا دردِ سر دهد، ای دل

پیاله گیر و بیاسا ز عمرِ خویش دمی^۱

طیبِ راه‌نشین^۵ دردِ عشق شناسد

برو بدست کن ای مرده دل، مسیح دمی

دلم گرفت ز سالوس^۶ و طبلِ زیرِ گلیم^۷

به آنکه بزدر میخانه برکشم علمی^۸

بیا که وقت شناسان دو کون^۹ بفروشدند

بیک پیاله می صاف و صحبتِ صنمی

دوامِ عیش و تنعم نه شیوه^{۱۰} عشقت

اگر معاشرمائی، بنوش نیشِ غمی^{۱۱}

نمیکنم گله^{۱۲} لیک ابرِ رحمت^{۱۳} دوست

بکشته‌زارِ جگر تشنگان نداد نمی

چرا بیک نی قندش^{۱۴} نمی‌خرند، آنکس

سزای قدر تو شاها بدستِ حافظ نیست

جزاز دعایِ شبی و نیازِ صبحدمی^{۱۵}

وزن غزل ۴۷۱: مفاعلهن فعاتلهن مفاعلهن فعلن (بحر مجتث مشمن مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: کیست که از یار نامه‌ای که در آن مرا با زبان قلم نواخته باشد، برساند؟ قاصد باد بهاری

کجاست؟ اگر لطفی کند و پیامی آورد بجاست ۲ - معنی بیت: سنجیدم و دانستم که چاره‌گری عقل در کار

عشق بی اثرست و بدان ماند که قطره‌شبنمی بر دریا نقشی زند که پیدرنگ محو میشود ۳ - معنی بیت: بیانا

بدانی که اگر چه از تنگدستی دلق من در میخانه بگرو مانده است، یک درم از مال وقف باسم من نیست ۴

- معنی بیت: دلا جستن چون و چرا درباره اوضاع و احوال روزگار سخنی ملال آورست، ساغر بگیر و یک

نفس از زندگانی را با سودگی و آرامش سپری کن ۵ - راه‌نشین، صفت مرکب فاعلی، آنکه در کنار راه

نشیند، صفت طیب: در قدیم برخی طبیبان در گذرگاهها می‌نشستند و بمداواای بیماران میپرداختند و بآنان

حکیم راه‌نشین نیز گفته میشد - معنی بیت: حکیمان رهگذر از بیماری عشق علم و آگاهی ندارند، ای افسرده

دل، برو و پزشکی روحانی و عیسوی نفس بجوی که ترا حیات تازه بخشد ۶ - سالوس: فریب و تعلق و

چرب‌زبانی ۷ - طبل زیر گلیم: کنایه از پنهان کاری؛ پنهان داشتن امری است که آن ظاهر و هویدا بود و

شهرت یافته باشد (نقل از برهان قاطع) ۸ - علم: بفتح اول و دوم درفش - معنی بیت: از ظاهر نعتی و فریبندگی و پنهان کاری ملول شدم، بهتر آنست که درفش میگزاری را بردر میکند بر افرازم و آشکارا می بنوشم، مسعود سعد گوید:

گاه طبلی ز نم بزر گلیم گاه نیفی کشم بزر سپر
 ۹ - کون: بفتح اول و سکون ثانی هستی یا جهان هستی - معنی بیت: بیا و بنگر که آنانکه قدر وقت را می شناسند و قیمت انفاس را میدانند دو جهان را یک ساغر باده روشن معرفت و مصاحبت شاهدهی دل آگاه معامله میکنند ۱۰ - معنی بیت: راه و رسم عشق آن نیست که عاشق را در ناز و نعمت و خوشی پرورد، اگر همنشین ما عاشقانی، زهر غم را چون شربت شادی نوش کن ۱۱ - ابر رحمت: تشبیه صریح - معنی بیت: شکوه ای ندارم، اما ابر مهر و لطف جانان بر مزرع دل جگر سوختگان عشق آبی نیشاند ۱۲ - نی قند: نی شکر - معنی بیت: آن را که صدبار از یک نی خامه سخنان شیرین نثار میکرد سبب چیست که اکنون گفته وی را بیک نی شکر نمی خرند و ارج نمی نهند! ۱۳ - نیاز صبحدم: راز و نیاز صبحانه.

غزل ۴۷۲



أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَى مَعْدِلَةِ السُّلْطَانِ

احمد شیخ اویس حسن ایلخانی^۱
 خان بن خان و شهنشاه شهنشاه نژاد

آنکه می زبید، اگر جان جهانش خوانی^۲
 دیده نادیده^۳ با قبال تو ایمان آورد

مرحبا ای بچنین لطف خدا ارزانی
 ماه اگر بی تو برآید بدو نیش بزنند

دولت احمدی و معجزه سبحانی^۴
 جلوه بخت تو دل میبرد از شاه و گدا

چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی^۵
 برشکن کاکل ترکانه^۶ که در طالع تست

بخشش و کوشش خاقانی و چنگز خانی
 گرچه دوریم بیاد تو قدح می گیریم

بعد منزل^۷ نبود در سفر روحانی

از گلِ پارسیم^۸ غنچه عیشی تشکفت

حبذا^۹ دجله بغداد و می ریحانی

سر عاشق که نه خاکِ درِ معشوق بود

کی خلاصش بود از محنتِ سرگردانی^{۱۰}

ای نسیمِ سحری، خاکِ درِ یارِ بیار

که کند حافظ ازو دیده دل نورانی^{۱۱}

وزن غزل ۴۷۲: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مشمن مخبون اصلم)

- ۱ - احمد شیخ اویس حسن ایلخانی (ایلکانی): مراد سلطان احمد بن شیخ اویس از آل جلایر که از ۷۴۰ تا ۸۳۶ در عراق فرمانروائی داشتند و برخی از فرمانروایان این سلسله بر آذربایجان و موصل و دیار بکر نیز حکم میراندند - معنی بیت: خدای را بر دادگری سلطان احمد شیخ اویس حسن ایلخانی سپاس میگذارم
- ۲ - معنی بیت: پادشاه فرزندان پادشاه و شاه شاهان از نسل شاه شاهان که اگر او را روح عالم بخوانی سزاوار است
- ۳ - نادیده: دیدار ناکرده، حال یا قید حالت - معنی بیت: چشم من ترا دیدار ناکرده ببخت بلند تو گوید، خوشی آمدی و خانه بر تو گشاده بساد، ای آنکه شایسته اینگونه بخشایش و عنایت خدائی
- ۴ - معنی بیت: اگر ماه بی تو طالع شود و از تو رخصت بر آمدن نخواهد، شکوه اقبال احمدی (اشاره بنام حضرت پیامبر اسلام و مدوح احمد شیخ اویس) و معجزه خداوند سبحان (پاک و منزّه) او را دونسیم خواهد کرد: تلمیحی دارد بشق القمر معجز پیامبر گرامی اسلام
- ۵ - معنی بیت: فروغ اقبال تو از خسر دو بزرگ دلربائی میکند، چشم ناپاک حسود دوریاد که تو هم جان پاکی و هم محبوب جانها
- ۶ - کاکل ترکانه: موصوف و صفت - کاکل: بضم سوم موی میان سر - ترکانه صفت نسبی یعنی بشیوه ترکان - معنی بیت: کاکل ترکانه را دوتا کن و تاب بده و فخر کن که در طلوع اختر ببخت تو بخشندگی خاقان پادشاه چین و جهانگیری و جنگ آوری چنگیز خان را طالع شناسان برای تو پیش بینی کرده اند
- ۷ - بعد منزل: بضم اول و سکون دوم دوری مکانی - معنی بیت: هر چند از تو جدائیم، با خاطره تو ساغر می نوشیم، دوری مکانی در سفر جان نیست؛ مقصود آنکه چون علاقه ما بتو پیوستگی جان با جان است، بعد مسافت را اینجا اثری نباشد
- ۸ - گل پاریسی: موصوف و صفت نسبی - م در پارسیم ضمیر متصل مفعولی
- ۹ - حبذا: بفتح اول و تشدید دوم مفتوح در سیاق فارسی بمعنی نیکا و خوشا و در عربی فعل مدح است - معنی بیت: از بوته گل سرخ سرزمین پارس غنچه خوشدلی برای من شکوفا شد، خوشا رودخانه دجله در کنار شهر بغداد و باده خوش بوی ریحانی آن سرزمین (که وطن مدوح من احمد شیخ اویس است)
- ۱۰ - معنی بیت: سر آن بیدل که خاکسار آستان محبوب نباشد، هرگز از رنج حیرت و سرگستگی رهائی نخواهد یافت
- ۱۱ - معنی بیت: ای باد نرم بامدادی غباری از درگاه دوست بیاور تا با این سرمه چشم دل را روشن بسازم.

غزل ۴۷۳

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی

حاصل از حیات، ای جان، این دمست تا دانی^۱

کام بخشی گردون عمر در عوض دارد

جهد کن که از دولت دادِ عیش بستانی^۲

باغبان، چو من زینجا بگذرم، حرابت باد

گر بجای من سروی غیر دوست بنشانی^۳

زاهد پشیمان را ذوقِ باده خواهد کشت

عاقلاً، مکن کاری کاورد پشیمانی^۴

محتسب^۵ نمیداند این قدر که صوفی را

جنسِ خانگی باشد، همچو لعلِ رمسانی

با دعایِ شبخیزان، ای شکردهان، مستیز

در پناه یک اسمست خاتمِ سلیمانی^۶

پندِ عاشقان بشنو وز در طربِ بازارِ روی

کاین همه نمی‌ارزد شغلِ عالمِ فانی^۷

یوسفِ عزیزم رفت، ای برادران، رحمی

کز غمش عجب بسینم حالِ پیرِ کنعانی^۸

پیش زاهد از رندی دم‌مزن که نتوان گفت

با طیبِ نامحرم حالِ دردِ پنهانی^۹

میروی و مژگانت خونِ خلقِ مسیریزد

تیز^{۱۰} میروی، جانا، ترسمت فرومانی

دل زناوکِ چشمت گوشِ داشتم لیکن

ابرویِ کماندارت میبرد به پیشانی^{۱۱}

جمع کن باحسانی حافظِ پریشان را

ای شکنجِ گیسویت مجمعِ پریشانی^{۱۲}

گر تمو فارغی از مای نگار سنگین دل

حال خود بخوام گفت پیش آصف ثانی^{۱۳}

وزن غزل ۴۷۳: فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن (بهر مقتضای مثنی مطوی مقلوع)

۱ - معنی بیت: وقت عزیز و عمر گر انمایه را چندانکه توانی مغتنم بشمار و آنرا بسود خود بدان، محصول زندگی تو همین یک نفس حاضر و نقدست که در دسترس تست ۲ - معنی بیت: اگر فلک ترا بکام برساند، بدل این کام بخشی نقد عمر ترا میرباید، پس بگوش از بخت مساعد حق خوشدلی و شادمانی را بگیری ۳ - معنی بیت: ای باغبان، چون من از اینجا کوچ کنم، اگر در جای من سرو قامتی جز یار جای دهی، بر تو حلال و روا مباد ۴ - معنی بیت: زهد فروشی را که پس از یک عمر ریاکاری پشیمان شده است که چرا باده ننوشیده، اکنون شوق و لذت باده گساری وی را هلاک میکند؛ ای عاقل تو بعیش و باده نوشی پرداز تا پشیمان نشوی ۵ - محاسب: بازدارنده از منکرات - معنی بیت: محاسب این مقدار آگاهی ندارد که پشمینه پوش کالائی خانگی (بکتابه شراب خانگی) دارد که از سرخی بلبل اناری میماند ۶ - معنی بیت: ای نوشین دهان، از دعای سحر خیزان خشمگین مشو و خصوصیت مورز، چنانکه انگشتری سلیمان یعنی خاتم سلطنت عالمگیرش در پناه اسم اعظم (نام مهین خدای) است، دعای عاشقان شب زنده دار هم برای حفظ مهر سلطنت حسن تو در حکم اسم اعظم است ۷ - معنی بیت: باندروز بیدلان گوش فراده و بشادی و طرب پرداز که جاه و مقام این جهان زودگذر چندان ارزشی ندارد ۸ - معنی بیت: یوسف گرامیم از بر من رفت، ای برادران بر من مهر آورید که در اندوه جدائی و گم گشتگی یوسف حال یعقوب پیر کنعان را سخت زار می یابم؛ مقصود آنکه حال من در فراق محبوب نیک بدست ۹ - معنی بیت: در نزد پارسا از وارستگی و میگساری سخن مگوی، چه با پزشکی که رازدار نباشد، درد پنهانی نشاید باز گفتن ۱۰ - تیز: شتابان، قید و صف و روش برای میروی - معنی بیت: از ما جدا میشوی و روی برمی تابی و تیر مزگانیت خون مردم را بر خاک میریزد سخت شتابان میروی، جان من، یقین دارم که بزودی خسته میشوی و از رفتن باز میمانی ۱۱ - به پیشانی: بگستاخی، متمم قیدی - معنی بیت: دل را از تیر نگاه تو حفظ کردم ولی ابروی کمانکش تو سخت روئی میکند و دلم را بگستاخی میرد؛ مرحوم قزوینی برای گوش داشتن بمعنی نگاه داشتن در حاشیه صفحه ۳۳۵ دیوان حافظ این بیت خواجه را با استشهاد آورده اند:

ای ملک العرش مرادش بده وز خطر چشم بدش دار گوش

و برای پیشانی بمعنی یشرمی و سخت روئی این بیت سعدی را ذکر کرده اند:

چو آهن تاب آتش می نیارد چرا باید که پیشانی کند موم

۱۲ - معنی بیت: ای یاری که چین زلف تو جای گرد آمدن پریشانی دلها یا مجمع دلهای پریشان

عاشقان است، با کاری نیک بحافظ آشفته حال جمعیت خاطر و فراغ دل ببخش ۱۳ - آصف ثانی: آصف

دوم وزیر سلیمان عصر و شاید مقصود خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد.

غزل ۴۷۴

هواخواه توام جانا و میدانم که میدانی
 که هم نادیده می‌بینی و هم ننوشته میخوانی^۱
 ملامت گو چه دریا بد میانِ عاشق و معشوق؟
 نبیند چشمِ نابینا خصوص^۲ اسرارِ پنهانی
 بیفشان زلف و صوفی را پیا بازی و رقص آور
 که از هر رقعۀ دلکش^۳ هزاران بت بیفشانی
 گشادِ کارِ مشتاقان در آن ابرویِ دل‌بندست
 خدا را یک نفس بنشین، گره بگشاز پیشانی^۴
 ملک در سجدهٔ آدم زمین بوس^۵ تو نیت کرد
 که در حسنِ تو لطفی دید بیش از حدِ انسانی
 چراغ افروزِ چشمِ ما نسیمِ زلفِ جانا نست
 مباد این جمع را یارب غم از بادِ پریشانی^۶
 دریفا عیشِ شبگیری که در خوابِ سحر بگذشت
 ندانی قدرِ وقت، ایدل مگر وقتی که درمانی^۷
 ملول از هم‌رهان بودن طریقِ کاردانی نیست
 بکش دشواریِ منزلِ بیادِ عهدِ آسانی^۸
 خیالِ چنبرِ زلفش فریبت میدهد، حافظ
 نگر تا حلقهٔ اقبالِ ناممکن نسج‌بانی^۹

وزن غزل ۴۷۴: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هزج شمن سالم)

- ۱ - معنی بیت: ای جان عزیز من، دوستدار توام و آگاهم که تو از هواخواهی من با خبری، چه ناپدید و نامرئی را بچشم بصیرت درمی‌یابی و عرض حال ننوشته را خود پی میبری، حافظ در غزل دیگر فرماید: جام جهان نسامست ضمیر مستبر دوست اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجتست؟
- ۲ - خصوص: بویژه و مخصوصاً، قید - معنی بیت: سرزنش کننده از آنچه در میان عاشق و معشوق

میگذرد، آگاهی ندارد، چه آنکه دیده دلش کورست، بویژه اسرار نهران دل را در نتواند یافت ۳- رقعۀ دلش؛ بضم اول و سکون دوم پاره خرقه وی - معنی بیت: گیسو پریشان کن و صوفی را بدست افشانی و پای کوی برانگیز تا از هر پاره خرقه وی هزار بت پندار و خود بینی فروریزی و معلوم شود که صوفی هنوز در بند شرک گرفتارست ۴- معنی بیت: گشایش مشکل آرزومندان در آن ابروست که دلها را بدام عشق گرفتار میکند، ترا بخدا سوگند یک دم قرار گیر و گره از جبین بگشا و لبخندی بزنی ۵- زمین بوس: زمین بوسی، اسم مصدر - معنی بیت: فرشتگان در هنگام سجده بر آدم قصدشان بوسیدن خاک درگاه تو بود، چه در جمال تو لطیفه حسنی فراتر از حد آمیزادگان دیدند؛ در ضمن تلمیحی دارد بآفرینش آدم و سجده کردن فرشتگان بر وی بدستور خداوند، نگاه کنید بقرآن کریم آیه ۳۴ سوره بقره (۲) و چند آیه دیگر ۶- معنی بیت: نسیم گیسوی یار بخلاف دیگر بادها روشنی بخش چراغ دیده ماست، پروردگارا، زلف جانان را که مجمع دلهای عاشقانست، از تندباد تفرقه و جدائی تشویشی مرساد ۷- معنی بیت: افسوس که بخواب سحری فرو رفتیم و فرصت خوشدلی و شادی پگاه را از دست دادیم. دلا، بارزش وقت آن گاه پی میبری که درمانده و مضطر شوی و نتوانی بیاز یافت آنچه از دست رفت، بپرداز. ۸- معنی بیت: تنگدل و رنجه خاطر از همسفران بودن آئین معرفت و کارشناسی نیست؛ سختی پیمودن مراحل دشوار را بیاد روزگاری که با یاران پخوشی و شادی گذراندی تحمل کن ۹- معنی بیت: ای حافظ، صورت خیالی حلقه گیسوی وی (محبوب) دلفریب است، بهوش باش تا حلقه در سرای امر محال را نکویی (بکنایه یعنی در پی کوبیدن آهن سرد نباشی) که دسترسی بگیسوی او میسر نیست؛ مصراع دوم چنانکه مرحوم فروزینی در حاشیۀ صفحه ۲۳۶ دیوان حافظ آورده اند از بیت معروف انوری تضمین شده است:

نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجبنانی سلیمان، ابلها، لابلکه محروما و مسکینا

غزل ۴۷۵

گفتند خلائق^۱ که توئی یوسفِ ثانی^۲

چون نیک بدیدم، بحقیقت به از آنی

شیرین تر از آنی بشکر خنده که گویم

ای خسرو خوبان که تو شیرینِ زمانی^۳

تشبیه دهانت نتوان کرد بغنچه

هرگز نبود غنچه بدین تنگ دهانی

صد بار بگفتی که دهم زان دهنتم کام

چون سوسن آزاده چرا جمله زبانی^۴

گوئی بدمم کامت و جانت بستانم

ترسم ندهی کامم و جانم پستانسی^۵

چشم تو خدنگ از سپر جان گذراند

بیمار که دیدست بدین سخت کمانی؟^۶

چون اشک بیندازیش از دیده مردم

آنرا که دمی از نظر خویش برانی^۷

وزن غزل ۴۷۵: مفعول مفاعیل مفاعیل فعلن (بهر هزج مثنیٰ مخفوف محذوف)

۱ - خلاق: بفتح اول آفریدگان خدای جمع خلیقه بفتح اول ۲ - یوسف ثانی: یوسف دوم، موصوف

و صفت - معنی بیت: مردم گفتند که تو در جمال یوسف دومی، چون درست نگریستم بر آستی بهتر از آنی که

گفته اند ۳ - معنی بیت: با خنده نوشتی از آن خوشتر و دلپذیرتری که ای شاه نکویان بتو بگویم که شیرین

عصر و روزگار خود میباشی ۴ - معنی بیت: بارها گفتمی که مرا از زبان خود بکام میرسانی و بوسه میدهی،

سبب چیست که مانند سوسن همه گفتار بی کرداری ۵ - معنی بیت: میگوئی که مرا بمراد دل میرسانی و آنگاه

جانم را میگیری، یقین دارم که کام نیافته جان مرا می ستانی ۶ - سخت کمان: بکنایه یعنی نیرومند، صفت

مرکب - معنی بیت: تیر نگاه دیده تو از سپر جان گذر میکند، چشم بیماری بدین نیرومندی گس ندیده

است ۷ - معنی بیت: عاشقی را که یک نفس بچشم عنایت نگری، چون قطره سرشک از دیده مردم بر خاک

اندازی و بی اعتبارش کنی؛ این غزل بیت تخلص ندارد و چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۳۳۷ دیوان

حافظ آورده اند در نسخ جدید بعد از این بیت یک بیت دیگر که ظاهراً الحاقی است و خواسته اند که بیت

تخلصی که کلمه حافظ در آن داشته باشد از آن بسازند.....:

از پیش مران حافظ غمدیده خود را کز عشق رخت داد دل و دین و جوانی

غزل ۴۷۶

نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی

گذر بکوی فلان کن، در آن زمان که تو دانی

تو پیک خلوت رازی و دیده بر سر راهت

بمردمی نه بفرمان چنان بران که تو دانی

بگو که جان عزیزم زدست رفت، خدا را

ز لعل روح فزایش ببخش آن که تو دانی^۲

من این حروف نوشتم، چنانکه غیر^۲ ندانست

تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

خیال تیغ تو با ما حدیثِ تشنه و آبست

اسیر خویش گرفتی، بکش چنانکه تو دانی^۳

امید در کمر زرکشت^۵ چگونه ببندم؟

دقیقه ایست، نگارا، در آن میان که تو دانی

یکبست ترکی و تازی درین معامله حافظ

حدیثِ عشق بیان کن، بدان زبان که تو دانی^۶

وزن غزل: مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن (بحر مجتث مشمن مخبون)

۱ - فلان: بضم اول بیشتر ضمیری است که جانشین اسم میشود خواه اسم معرفه باشد یا نکره - معنی

دو بیت: ای باد نرم بامداد نیکبختی بآن نام و نشانی که خود می شناسی در زمانی که متناسب میدانی، بگوی فلان بگذر. ای نسیم تو قاصد خلوتگاه رازی و چشم عشاق براه تو دوخته است، از روی مردمی و بزرگواری نه

بحکم اجبار آنگونه برو که خود میدانی ۲ - ای نسیم، بفلان بگو که جان گرامی من بر باد رفت، ترا بخدا سوگند، از لعل لب روان پرور خود، آنچه مصلحت میدانی، بکرم بجان من برسان ۳ - غیر: بیگانه و رقیب -

معنی بیت: ای نسیم این نامه را آنگونه حرف بحرف نوشتم که دیگری از آن آگاهی نیافت، تو نیز کربعانه آنگونه بروی بخوان که خود میدانی ۴ - معنی بیت: تصور ما درباره شمشیر تو داستان شوق تشنه با آبست

(یعنی ما تشنه آب تیغ توایم)، پس گرفتار عشق خویش را بتیغ هلاک بسیار، آنگونه که دلخواه تست ۵ - کمر زرکشت: کمر زربافت تو، موصوف و صفت، ت مضاف الیه - زرکش: صفت مرکب از ماده فعل امر بمعنی

مفعولی بمعنی زرکشیده - معنی بیت: نمیتوانم امیدوار باشم که دست من بکمر بند زربافت تو برسد، ای یار زیبا، نکته باریکی در اینجاست که خود بهتر میدانی ۶ - معنی بیت: در مسأله عشق زبان ترکی و زبان تازی

یکسان است، تو هم سخن عشق را بهر زبان که نگو میدانی بازگو.

غزل ۴۷۷

دویار زیرک و از باده کهن دومی

فراغتی و کتابی و گوشه چمنی^۱

من این مقام بدنیا و آخرت ندهم

اگرچه در پسیم افتند هر دم انجمنی

هر آنکه کنجِ قناعت^۲ بگنجِ دنیا داد

فروخت یوسفِ مصری بکمترین ثمنی^۳

بیا که رونقِ این کارخانه کم نشود

بزهد^۴ همچو توئی یا بفسقِ همچو منی^۴

ز تندبادِ حوادث^۵ نمیتوان دیدن

درین چمن که گلی بوده است یاسمنی

ببین در آینه^۶ جام^۶ نقشِ بسندیِ غیب

که کس بیاد ندارد چنین عجبِ زمانی^۷

ازین سموم^۸ که بر طرفِ بوستان بگذشت

عجب که بویِ گلی هست و رنگِ نسترنی

بصبر کوش تو، ای دل که حق را نکند

چنین عزیز نگینی بدستِ اهرمنی^۹

مزاجِ دهر تبه شد درین بلا حافظ

کس جاست فکرِ حکیمی و رایِ برهمنی^{۱۰}؟

وزن غزل ۴۷۷: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن (بحر مجتث مثنی مخبون محذوف)

۱ - معنی دو بیت: با دو دوست هوشیار و دامن شراب کهنه و آسوده دلی و دفتری شعر در کنار چمن باغی نشستن بنظر من مقامی و مرتبه ایست که آن را باین جهان و آن جهان مبادله نخواهم کرد، اگرچه گروهی هر نفس باستهزا و تکفیر من برخیزند ۲ - کنج قناعت: استعاره مکنیه، گوشه سرای خرسندی ۳ - ثمن: بفتح اول و دوم بها - معنی بیت: هر کس گوشه سرای خرسندی و آسوده دلی را با زر و خواسته دنیا مبادله کرده، گوئی یوسف را که عزیز مصر شد با همه حسن و جمال بکمترین بهائی فروخته است ۴ - معنی بیت: ای زاهد بیا و از ما اعراض مکن که رونق و جمال کارخانه هستی و شکوه دستگاه وجود بسبب پارسائی کسی مانند تو یابد کاری یکی همچون من نمی گاهد ۵ - تندباد حوادث: تشبیه صریح - معنی بیت: بسبب ورزش صرصر رویدادهای ناگوار نمیتوان نشانی از گل و یاسمن در این باغ یافت؛ مقصود آنکه تندباد حادثه همه چیز را از میان برده است ۶ - آینه جام: تشبیه صریح ۷ - زمن: بفتح اول و دوم مخفف زمان - معنی بیت: در آینه جام جهان بین دل خود صورتگری دست قدرت غیبی را بچشم باطن بنگر که پیش ازین هیچکس روزگاری چنین شگفت انگیز بغاظر ندارد ۸ - سموم: بفتح اول باد گرم مرگ آور - معنی بیت: از این باد گرم مرگ آور که بسوی باغ وزید، جای شگفتی است که هنوز بوی گلی بمشام میرسد یا رنگ گل نسترنی پیدا است، شاید

در این بیت اشارتی بحمله امیر تیمور بفارس کرده باشد ۹ - معنی بیت: دلا در شکیبائی سخت کوشش کن و پای دار که خداوند نمیگذارد که نگین پربهای شاهی بدست دیوپست خوئی افتد (همانگونه که انگشتری نیز از دست دیو بازگرفته شد و بسلیمان رسید) ۱۰ - برهن: بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم پیشوای دینی آئین برهمنی در اینجا بضرورت حفظ وزن شعر حرف دوم نیز ساکن خوانده میشود - معنی بیت: در این آزمون سخت و محنت گران سرشت و نهاد روزگار فاسد شد و اوضاع گیتی آشفته و مشوش گشت، اندیشه استوار فیلسوفی و دانائی دینی کجاست تا چاره‌ای بیندیشد.

غزل ۴۷۸

نوش کن جامِ شرابِ یک منی
تا بدان بیخِ غم از دل برکنی
دل گشاده‌دار چون جامِ شراب
سرگرفته چند چون غمِ دنی^۱
چون زجامِ بیخودی^۲ رطلی^۳ کشی
کم‌زنی از خویشتن لافِ منی
سنگ‌سان شو در قدم نی همچو آب
جمله رنگ آمیزی و تردامنی^۴
دل بمی در بند تا مردانه‌وار
گردنِ سالوس و تقوی بشکنی^۵
خیز و جهدی کن چو حافظ تا مگر
خویشتن در پایِ معشوق افکنی^۶

وزن غزل ۴۷۸: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مسدس محذوف)

۱ - دن: بفتح اول مخفف دن بشدید دوم خم قیر اندود - خم دن: اضافه بیانی (توضیحی) - معنی بیت: مانند ساغر پاده گشاده‌دل باش و هر چه در درون داری نمایان ساز و ریا مکن و سرپوشیده مانند خم بزرگ قیر اندوده شراب مباح که باطن تو ناپیدا باشد ۲ - جام بیخودی: تشبیه صریح ۳ - رطلی: بفتح اول و سکون دوم واحدی است برای وزن و آن برای دوازده اوقیه و مساوی ۸۴ مثقال است (نقل از فرهنگ معین) نیز نگاه کنید بغزل ۸۷ شماره (۹) - معنی بیت: چون از ساغر رستن از قید خودی و گذشتن از خودپرستی

پیمانهای بنوشی، هرگز ادعای خودپرستی و انانیت و هستی نخواهی کرد ۴ - معنی بیت: در مقام پایداری و استقامت مثل سنگ پابرجا باش و مانند آب ریاکاری مکن که برنگهای گوناگون درآسی و بهر چیزی آلوده شوی؛ نظامی گوید:

رهائی خواهی از سیلاب اندوه قدم بر جای بساید بود چون کوه
 ۵ - معنی بیت: پیاده تعلق خاطر و دلبستگی داشته باش تا چون مردان راه گردن اهریمن فریب و ظاهرنمائی و پارسائی آمیخته باریاکاری را خرد کنی و خویش را آزاد سازی ۶ - معنی بیت: سرخیز و حافظوار بکوش تا شاید خود را در قدم محبوب اندازی و بوصول برسی.

غزل ۴۷۹

صبحست و ژاله میچکد از ابر بهمنی
 برگ صبح ساز و بده جام یک منی^۱
 در بحر مائی و منی افتاده ام بیار
 می تا خلاص بخشدم از مائی و منی^۲
 خون پیاله خور که حالست خون او
 در کار یار باش که کاریست کردنی^۳
 ساقی بدست باش^۴ که غم در کمین ماست
 مطرب نگاه دار همین ره که میزنی
 می ده که سر بگوش من آورد چنگ و گفت
 خوش بگذران و بشنو از یسن پیر منحنی^۵
 ساقی به بی نیازی رندان که می بده
 تا بشنوی ز صوت مغنی هو القنی^۶

وزن غزل ۴۷۹: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف)

۱ - معنی بیت: ساقیا، بامداد است و از ابر بهمن ماه قطره های شبنم میبارد، ساز و برگ بزم باده نوشی صبحگاهی را آماده کن و ساغری سرشار که یک من باده گنجایش داشته باشد، برای ما بیاور ۲ - معنی بیت: من در دریای خودپرستی و لاف مستی زدن غرقه شده ام، باده معرفت بده تا مرا از قید خودی و خودپرستی برهاند ۳ - کردنی: شایسته انجام دادن، پای آخر کردنی یای لیاقت و لزوم است، صفت کار -

معنی بیت: خون جام را بنوش که خون بیاله نوشیدن رواست، عشق دوست پرداز که مهرورزی کاری شایسته انجام دادن است؛ سعدی گوید

می حلالست کسی را که بود خانه بهشت خاصه از دست حریمی که برضوان ماند

۴ - بدست باش: آگاه باش - معنی بیت: ساقیا، آگاه باش که اندوه دنیا از نسیهانگاه قصد حمله دارد و ای خنیاگر همین آهنگ که مینوازی بنواز و همین پرده را نگاهدار و باز بزن ۵ - پیر منحنی: پیر خمیده قامت، یاستعاره مراد چنگ - معنی بیت: باده بریز و بده که چنگ آهسته در گوش من چنین گفت: زندگی را بسخوشی سپری ساز و بند چنگ این پیر خمیده قامت را بنوش ۶ - ای ساقی ترا بغنای دل و ارستگان قلندر سوگند میدهم که باده چندان بما بنوشان تا از آوای سرود خوان بزم بانگ هو الفنی (خدا بی نیازست) بگوش برسد، در حاشیه صفحه ۳۴۰ دیوان حافظ تصحیح قزوینی در برخی نسخ بی نیازی بزدان بجای بی نیازی رندان آمده که بر متن ترجیح دارد.

غزل ۴۸۰

ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی

سود و سرمایه بسوزی و محاباً نکنی

دردمندان بلا زهرِ هلاهل^۳ دارند

قصد این قوم خطا باشد هان تا نکنی

رنج ما را که توان برد بیک گوشه چشم

شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی^۴

دیده ما چو بامید تو دریاست، چرا

بتفرج گذاری بنر لب دریا نکنی^۵؟

نقل هر جور که از خلق کریمت کردند

قول صاحب غرضانست تو آنها نکنی^۶

بر تو گر جلوه کند شاهد ما، ای زاهد

از خدا جز می و معشوق تمنا نکنی^۷

حافظا سجده با بروی چو محرابش بر

که دعائی ز سر صدق جز آنجا نکنی^۸

وزن غزل: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن (بهر رمل مثنیٰ مخبون محذوف)

۱ - مدارا: بضم اول نرمی کردن، مخفف مداراة مصدر باب مفاعله ۲ - محایا: بضم اول فرو گذاشت کردن مخفف محایاة مصدر باب مفاعله، در سیاق فارسی بمعنی پروا و باک و ترس بکار میرود - معنی بیت: ای آنکه در هلاک کردن ما عاشقان نرمی نمیکنی، سرمایه و سود ما را با آتش میکشی و پروا نداری ۳ - هلاهل: بفتح اول و کسر چهارم: اول گیاهی از تیره آلاها... دارای مقادیر زیادی آلکالوئیدهای ستمی و خطرناک. دوم خزنده ای موهوم و خیالی که معتقد بودند سم خطرناکی دارد (نقل از فرهنگ معین باختصار) - معنی بیت: مصیبت زدگان با خود سم خطرناک هلاهل دارند، آگاه باش که بقصد جان این گروه برنخیزی که کاری ناصوابست و کوشیدن در هلاک آنان سعی در هلاک خویشان باشد ۴ - معنی بیت: درد ما را که بگوشه چشم عنایتی میتوان از میان برد، خلاف داد و انصاف باشد که بدرمانش نکوشی ۵ - معنی بیت: چشم ما که بامید بازگشت تو دریائی از اشک شده است، سبب چیست که برای گشایش دل و دور کردن اندوه خاطر ما برکنار این دریا نمیگذری؟ ۶ - معنی بیت: هر ستمی که از خوی شریف تو باز گفتند منقولات و گفتار نادرست غرض و رزانتست، تو این کارها را نمیکنی ۷ - معنی بیت: ای پارسا، اگر محبوب زیبای ما بر تو خود را نمایان سازد، از آن پس از خداوند جز باده و شاهد چیزی نخواهی ۸ - معنی بیت: ای حافظ، در برابر ابروی محراب‌وار و هلالی وی سجده کن که دعائی از صدق دل جز آنجا نتوانی کرد.

غزل ۴۸۱

بشنو این نکته که خود راز غم آزاده کنی

- خون خوری، گر طلبِ روزی ننهاده کنی^۱
 آخر الامر گلِ کوزه‌گران خواهی شد
 حالیا فکر سبوی کن که پر از باده کنی^۲
 گر از آن آدمیانی که بهشتت هوسست
 عیش با آدمی چند پری‌زاده کنی^۳
 تکیه بر جایِ بزرگان نتوان زد بگزاف
 مگر اسبابِ بزرگی همه آماده کنی^۴
 اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهان
 گر نگاهی سوی فرهادِ دل افستاده کنی^۵
 خاطرت کی رقمِ فیضِ پذیرد هیئات^۶
 مگر از نقشِ پراکنده ورق ساده کنی^۷

کارِ خود گر بکرم بازگذاری حافظ

ای بسا عیش که با بختِ خداداده^۱ کنی

ای صبا بندگیِ خواجه جلال‌الدین^۲ کن

که جهان پرسمن و سوسنِ آزاده کنی

وزن غزل ۴۸۱: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بهر رمل مثنیٰ مخبون محنوف)

- ۱ - معنی بیت: این لطیفه را گوش کن تا خویشتن را از بند اندوه برهانی؛ اگر بچسبن رزقی که از دیوان قسمت برای تو مقرر نشده است، برخیزی، بدست تو نمیرسد و دلخون و غمگین میشوی ۲ - معنی بیت: آخر کار و سرانجام پیکر خاک شده تو گل کوزه گران خواهد گشت، اکنون در فکر یافتن کوزه ای باش تا از می پر کنی و بنوشی ۳ - معنی بیت: اگر از آن آدمزادگانی که آرزوی بهشت داری با چند آدمیزاده فرشته نژاد بعیش و نوش پرداز ۴ - معنی بیت: بر مسند بزرگان بخودستائی و لاف و گزاف تکیه زدن میسر نیست، جز آنکه همه اسباب بزرگی از فضل و علم و خوی نیک را فراهم سازی ۵ - معنی بیت: ای شهریار نوشین لبان، اگر عنایتی بفرهاد دل از دست داده عاشق خود بکنی، ثواب بسیار خواهی یافت ۶ - هیهات: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی از اصوات (شبه جمله) است برای بیان تحسر و تأسف و استبعاد، نیز نگاه کنید بغزل ۲۸ شماره (۵) ۷ - معنی بیت: نشان موهبت و فیض جمعیت خاطر دور است که بر لوح دل تو نگاشته شود (بعید است که بآرامش دل برسی)، جز آنکه از نقش افکار پریشان صفحه دل را پاک سازی ۸ - بخت خداداده: قسمت و بخش خداداد، موصوف و صفت مفعولی - معنی بیت: ای حافظ، اگر کار خود را ببخشش و لطف الهی تفویض کنی، با قسمت و بخش خداداد شادبها و خوشبها خواهی کرد ۹ - خواجه جلال‌الدین: وزیر شاه شجاع که نام او تورانشاه بوده است و حافظ در چند غزل وی را ستوده است.

غزل ۴۸۲

ایدل، بکویِ عشقِ گذاری نمیکنی

اسباب جمع داری و کاری نمیکنی

چوگانِ حکم^۱ در کف و گوئی نمیزنی

بازِ ظفر بدست و شکاری نمیکنی

این خون که موج میزند اندر جگر ترا

در کارِ رنگ و بویِ نگاری نمیکنی^۲

مشکین از آن نشد دم خلقت^۴ که چون صبا
 بر خاکِ کویِ دوست گذاری نمیکنی
 ترسم کزین چمن نبری آستین گل^۵
 کز گلشنش تحملِ خاری نمیکنی
 در آستینِ جان^۶ تو صد ناله مدرجست^۷
 وان را فدایِ طره یاری نمیکنی
 ساغر لطیف و دلکش و می افکنی بخاک
 و اندیشه از بلایِ خماری^۸ نمیکنی
 حافظ برو که بندگی پادشاه وقت^۹
 گر جمله میکنند، تو بساری نمیکنی

وزن غزل ۴۸۲: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف)
 ۱ - معنی بیت: دلا، بدیار عشق روی نمی آوری، اسباب جمعیت خاطر فراهم داری ولی هنری از خود نشان نمیدهی ۲ - چوگان حکم: چوگان فرمانروائی، تشبیه صریح و همچنین است باز ظفر - معنی بیت: چوگان فرمانروائی در پنجه تست و در عرصه عشق گوی سعادت میزنی و نمیربائی، شاهین پیروزی بر دست تو نشسته است ولی برای صید آن را پیرواز در نمی آوری ۳ - معنی بیت: دلا، این خون که در جگرت میجوشد، در کار عشق یاری زیبا صرف نمیکنی ۴ - دم خلقت: نسیم خوی تو، اضافه تخصیصی - معنی بیت: ای دل، نفس خوی تو بدان سبب مشکین نشد (یعنی از آن جهت مشکین نفس نشدی) که همچون صبا که بر کوی دوست میگذرد تو بر دیار محبوب نمیگذری ۵ - آستین گل: آستین پر از گل، مضاف و مضاف الیه، اضافه مفید تضمن و ظرفیت - معنی بیت: یقین دارم که تو از گلزار گیتی یک آستین پر از گل نصیب نمی یابی، چه از این گلستان آماده تحمل نیش خاری نیستی ۶ - آستین جان: آستین جامه جان، استعاره مکنیه ۷ - مدرج: بضم اول و سکون دوم و فتح سوم پیچیده، درج شده و در نور دیده، اسم مفعول از ادراج مصدر باب افعال - معنی بیت: ناله ها در آستین جامه جان خود پیچیده داری ولی آنها را فدای زلف سپیجان محبوبی نمیکنی ۸ - بلایِ خماری: تشبیه صریح - معنی بیت: جام سرشار از لطافت می و مطلوب دل است ولی تو آن را بر خاک می اندازی و نگران محنت خماری آلودگی نیستی ۹ - پادشاه وقت: پادشاه عهد، در صفحه ۵۹۲ جامع نسخ دیوان حافظ در متن «بارگاه دوست» بجای «پادشاه وقت آمده» است که ترجیح دارد - معنی بیت: ای حافظ از خیل عاشقان دور شو و کناره گیر، چه همه عشقبازان بیندگی آستان محبوب سر می نهند ولی تو بهر حال بخدمت این درگاه نپرداخته ای.

غزل ۴۸۳

سحرگه رهروی در سرزمینی
 همی گفت این معماً با قرینی^۱
 که ای صوفی شراب آنکه شود صاف
 که در شیشه برآرد اربعی^۲
 خدا زان خمره بیزارست صدبار
 که صد بت^۳ باشدش در آستینی
 مروّت گر چه نامی بی‌نشانست
 نیازی عرضه کن بر نازینی^۴
 ثوابت باشد ای دارایِ خرمن^۵
 اگر رحمی کنی بر خوشه‌چینی
 نمی‌بینم نشاطِ عیش در کس
 نه درمانِ دلی نه دردِ دینی^۶
 درونها تیره شد باشد که از غیب
 چراغی برکند خلوت‌نشینی
 گر انگشتِ سلیمانی نباشد
 چه خاصیت دهد نقشِ نگینی^۷
 اگرچه رسمِ خوبان تندخوئیست
 چه باشد، گر بسازد با غمینی^۸
 ره میخانه بنما تا پرسم
 مألِ خویش را از پیش‌بینی^۹
 نه حافظ را حضورِ درسِ خلوت
 نه دانشمند را علم‌الیقینی^{۱۰}

۱ - معما: بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم سخن پیچیده و مرموز، اسم مفعول از تعمیمه ۲ - قرین: بفتح اول یار و همنشین و مصاحب ۳ - اربعین: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم و کسر چهارم چله یا مدت چهل روز - معنی دو بیت: هنگام سحر سالکی در محلی این سخن سرپوشیده و مرموز را با یار خود میگفت که باده عشق در شبسه دل آنگاه صاف میشود که یک چله در آن بماند؛ در ضمن تلمیحی دارد به چله صوفیان که مدت چهل روز برای ریاضت در گوشه‌ای معتکف میشدند ۴ - بت: بضم اول صنم در اینجا با استعاره مراد پندار باطل و آثار شرک - معنی بیت: خداوند از دلق ملمع آن صوفی که در آستینش صد بت پندار باطل و شرک آمیز پنهان است، نفرت دارد ۵ - معنی بیت: اگرچه امروز از جوانمردی تنها رسمی برجای مانده است نه اثری و علامتی، با این حال حاجت خود را پیش عزیزی بازگو، باشد که مردانگی نماید ۶ - دارای خرمن: دارنده و صاحب خرمن - دارا صفت مشبهه از ماده فعل امر نظیر بینا و توانا - معنی بیت: ای صاحب خرمن اگر بر درویش خوشه‌چین مهر آوری، خداوند بتو مزد خواهد داد ۷ - معنی بیت: خوشی زندگی در کسی دیده نمیشود، آنکه بتواند دلی را بدرمان رساند یا غیرت و حمیتی برای حفظ دین بنماید، نمی‌یابم ۸ - چراغی بر کند: چراغی بر افروزد، کند از مصدر کردن است - معنی بیت: دلها مکدر و تاریک شده است، کاش که از عالم غیب (جهان نهان) صوفی پاکدلی خلوت‌گزین چراغ معرفتی بر افروزد و جانها را روشن کند ۹ - معنی بیت: انگشت حضرت سلیمان باید باشد تا نگین انگشتی که اسم اعظم بر آن نقش شده است، اثر و فایده‌ای نشان دهد و مردم را بفرمان آورد و دیو را مستخر سازد ۱۰ - معنی بیت: هر چند آئین زیبایان بدخوئی است، اگر معشوق با عاشق غمگین بسازد، چه میشود ۱۱ - معنی بیت: راه میکده معرفت را بمن نشان بده، تا پایان کار خود را از پیری مرشد که پیش‌بین است و جام جم دارد، سؤال کنم ۱۲ - معنی بیت: حافظ جمعیت خاطر و حضور قلبی برای تدریس در خلوت خانه خود ندارد و فقیه هنوز بعلم یقین دست نیافته و گرفتار شک است.

غزل ۴۸۴

تو مگر بر لبِ آبی بهوس بنشین

ورنه، هر فتنه که بینی همه از خود بینی^۱

بخدائی که توئی بنده بگزیده او

که برین چاکرِ دیرینه کسی نگزینی^۲

گر امانت سلامت بجرم، باکی نیست

بی‌دلی سهل بود، گر نبود بی‌دینی^۳

ادب و شرم ترا خسروِ مهرویان کرد

آفرین بر تو که شایسته صد چندینی^۴

عجب از لطفِ تو ای گل که نشستی با خار

ظاهرأ مصلحتِ وقت در آن می‌بینی^۵

صبر بر جورِ رقیبت چکنم گر نکنم؟

عاشقانرا نبود چاره بجز مسکینی^۶

بادِ صبحی^۷ بهوایت ز گلستان برخاست

که تو خوشتر ز گل و تازه‌تر از نسرینی

شیشه‌بازی^۸ سرشکم نگری از چپ و راست

گر بزین منظرِ بینش نفسی بنشیننی

سخنی بی‌غرض از بندهٔ مخلص بشنو

ای که منظورِ بزرگانِ حقیقت‌بینی^۹

نازینی چو تو پساکیزه دل و پاک نهاد

بهر آنست که با مردم بد نشینی

سیلِ این اشکِ روان صبر و دل حافظِ برد

بَلِّغِ الطَّاقَةَ يَامُقَلَّةَ عَيْنِي بِئِنِّي^{۱۰}

تو بدین نازکی^{۱۱} و سرکشی^{۱۲} ای شمع چگل^{۱۳}

لایقِ بندگیِ خواجه جلال‌الدینی^{۱۴}

وزن غزل ۴۸۴: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مشمن مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: مرحوم علامه قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۴۳ دیوان حافظ در توضیح «بنشیننی»

نوشته‌اند «چنین است باثبات فعل در جمیع نسخ خطی که نزد اینجانب موجود است از قدیم و جدید بدون

استثناء بعضی نسخ چاپی نشینی (با نون) و آن تعریف است ظاهراً و مقصود شعر واضح است یعنی اگر

خواهی که فتنهٔ که در جهان از برخاستن خود برپا کرده بنشیند، باید لحظهٔ بر لب آبی بهوس بنشیننی ورنه یعنی

اگر برخیزی هر فتنهٔ که بینی همه از خود بینی، و این مضمونی است بسیار شایع نزد شعرا، سعدی گوید:

بنشین یک نفس ای فتنه که برخاست قیامت فتنه نادر بنشیند چو تو در حال قیامی...

در صفحهٔ ۵۹۷ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف فرزاد در متن، «نشینی» بجای «بنشیننی» آمده که در آن صورت

معنی چنین تواند بود: تو جز آنکه خواهش دل خود بر کنار آینهٔ آبی نشینی تا مفتون جمال خود نشوی و اگر

بنشیننی بر شمایل زیبای خود عاشق میشوی آنگاه هر محنت که بینی از شیفتگی بر خود دیده باشی، سعدی گوید:

جرم بیگانه نباشد که تو خود صورت خویش گر در آئینه بسینی بسرو ددل ز برت

۲ - معنی بیت: بآن خداوند که تو پرستنده بر گزیده وی میباشی، ترا سوگند میدهم که بر خدمتگزار قدیم خود دیگری را ترجیح ندهی و اختیار نکنی ۳ - معنی بیت: اگر امانت الهی یعنی عشق را ایمن از دستبرد هوی و هوس نگاه دارم، از چیزی دیگر مرا بیمی نیست، اگر دین من که همان پیمان عهد ازل است، استوار بماند و خلافتی از من سر نزند، عاشقی آسان مینماید ۴ - معنی بیت: خوی نیک و حیا ترا در میان مه جبینان سروری بخشید، ترا تحسین باد که سزاوار بس آفرینی ۵ - معنی بیت: ای گل از نرمی و لطافت تو شگفت می آید که بار قیب خار صفت همنشین باشی، آشکارست که تو بحکم صلاح حال چنین کرده ای ۶ - معنی بیت: اگر برستم نگهبان و مراقب تو شکیبائی نکنم، چه توانم کرد، بیدلان را گزیری از ضعف و ناتوانی در محنت عشق نباشد ۷ - باد صبحی: نسیم بامدادی، موصوف و صفت نسبی - معنی بیت: نسیم بامدادی بهواداری تو گلزار را ترک کرد، زیرا تو از گل مطبو عتر و بیش از نسیرین با طمراوتی ۸ - شیشه بازی: شعبده بازی و حيله گری - معنی بیت: اگر بر روزن بینائی یا چشم من قدم نهی، شعبده بازی و رقص قطره های سرشک مرا از این سو و آن سوتوانی دید ۹ - معنی دو بیت: ای آنکه بزرگان اهل معنی بتو عنایت دارند، یک سخن نیالوده بفرض از چاکر پاک اعتقاد خود گوش کن: ناز پروردی مانند تو پاکدل و پاک سرشت باید که با بدان هم صحبتی نکند ۱۰ - معنی بیت: این سرشک که مانند سیل جاری است، شکیبائی و دل حافظ را با خود برد، تاب و طاقتم پایان رسید، ای مردمک دیده از من جدائی بجوی تا بیش نگیرم ۱۱ - نازکی: فریبی معتدل و ظرافت ۱۲ - سرکشی: گردن فرازی ۱۳ - شمع چگل: چشم و چراغ خوبان شهر حسن خیز چگل (بکسر اول و دوم) در ترکستان باستعاره مراد یار زیبا ۱۴ - خواجه جلال الدین: مراد خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع و ممدوح حافظ.

غزل ۴۸۵

ساقیا، سایه ابرست و بهار و لبِ جوی

من نگویم چه کن، اراهل دلی، خود تو بگوی^۱

بوی یک رنگی از این نقش نمی آید، خیز

دلِ آلوده صوفی بمی نساب بشوی^۲

سفله طبعست جهان، بر کرش تکیه مکن

ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مسجوی^۳

دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر

از درِ عیش درآو بسره عیب مپوی^۴

شکرِ آنرا که دگر باز رسیدی به‌بهار
 بیخِ نیکی^۵ بنشان و ره تحقیق بسجوی
 روی جانان طلبی، آینه را قابل ساز
 ورنه هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی^۶
 گوش بگشای که بلبل بلفغان میگوید
 خواجه تقصیر مفرما، گلِ توفیق^۸ بسجوی
 گفתי از حافظ ما بسوی ریامی آید
 آفرین بر نفست باد که خوش بردی بسوی^۹

وزن غزل ۴۸۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن (بحر رمل مشن مقصور)

۱ - معنی بیت: ای ساقی، ایام بهار است و سایبان ابر برکنار جویبار افراشته: من بتو نمی‌گویم که چه باید کرد، اگر تو صاحب‌دلی و کشف ضمیر میکنی، خودبازگو ۲ - معنی بیت: نشان اخلاص و یکپهچنی از دلوق رنگارنگ صوفی پدیدار نیست، برخیز و خرقة ناپاک صوفی را بمی پاک ساز تا شاید یک رنگ شود ۳ - سفله طبع: بکسر اول پست خو، صفت ترکیبی - معنی بیت: دنیا پست خوست، بردهش و بخشندگی او اعتماد مکن. ای آنکه دنیا را شناخته و آزموده‌ای، از فرومایه پایداری مخواه ۴ - معنی بیت: دو اندرز به تو میدهم، پذیر و صد گنج گوهر سود کن، بخوشدلی روزگار را سپری ساز و عیبجو مباش ۵ - بیخ نیکی: بیخ درخت نیکی، استعاره مکینه - معنی بیت: بشکرانه آنکه بار دیگر بهار عیش و کامیابی تو فراز آمد و فرصت خوشدلی یافتی، درخت احسان و کردار نیک در کشتزار گیتی بکار و براه حقیقت‌جویی برو ۶ - معنی بیت: آینه دل را از زنگار هوی پاک کن تا پذیرای نور حق شود و اگر این قابلیت و شایستگی را فراهم نسازی، مانند آنست که از آهن و روی امید محال روئیدن گل و نسرين داشته باشی ۷ - مفرما: مکن، فعل نهی از فرمودن که برای رعایت احترام بجای کردن بکار میرود ۸ - گل توفیق: تشبیه صریح معنی بیت: گوش بده که هزار داستان باوای بلند میگوید: ای بزرگ کوتاهی مکن و برآن باش که گل کامیابی را بیوشی ۹ - معنی بیت: گفתי که از زهد حافظ بوی ریاکاری و خودنمایی بمشام میرسد: بر دم گرم تو آفرین و تحسین باد که خوب پی بردی.

غزل ۴۸۶

بلبل زشاخِ سرو بگلپانگِ پهلوی
 میخواند دوشِ درسِ مقاماتِ معنوی

یعنی بیا که آتشِ موسی نمود گل
 تا از درخت نکته توحید^۲ بشنوی
 مرغانِ باغ قافیه سنجند و بذله گوی
 تا خواجه می خورد بفرزلهای پهلوی^۳
 جمشید جز حکایتِ جام از جهان نسبرد
 زندهار دل میند براسبابِ دنیوی^۴
 این قصه عجب شنو از بختِ واژگون
 ما را بکشت یار بانفاسِ عیسوی^۵
 خوش وقتِ بوریا و گدائی و خوابِ امن
 کاین عیش نیست در خورِ اورنگِ خسروی^۶
 چشمت بغمزه خانه مردم خراب کرد
 مخموریت^۷ مینباد که خوش مست میروی
 دهقانِ سالخورده چه خوش گفت با پسر
 کای نورچشمِ من بجزاز کشته^۸ ندروی^۹
 ساقی مگر وظیفه حافظ^{۱۰} زیاده داد
 کاشفته گشت طره دستارِ مولوی^{۱۱}

وزن غزل ۴۸۶: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مخدوف)
 ۱ - گلبانگ: بضم اول و سکون دوم آوای بلند و رسا و بانگ بلبل - گلبانگ پهلوی: موصوف و صفت نسبی ۲ - نکته توحید: لطیفه یگانگی خداوند، تشبیه صریح - معنی دو بیت: دیشب هزار دستان از شاخسار سرو با آوای بلند رسا باهنگ و لحن پهلوی یا پارسی شیوا درس مجالس و مقامات عرفانی و معنوی میداد باین معنی که میگفت بشتاب تا بنگری که گل آتشی را که بر موسی در وادی ایمن آشکار شد نمایان ساخت تا تو هم مانند حضرت موسی که از درخت لطیفه یگانگی خدا را شنیده است، از آتش افروخته گل همان نکته را بشنوی: شیخ شبستری می گوید:
 روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی
 سعدی گوید:
 برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفترست معرفت کردگار

نیز نگاه کنید بقرآن کریم آیه ۲۹ و ۳۰ سوره قصص ۲۸ و غزل ۱۹ شماره (۲) - مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۳۴۵ دیوان حافظ نوشته‌اند: یعنی گل نمودار آتش موسی شد یعنی آتشی که در وادی ایمن بر درخت علیق بر آن حضرت ظاهر گردید و آوازی از آن برآمد که یا موسی انی انا الله رب العالمین (موسی همانا من پروردگار جهانیانم) ۳ - معنی بیت: پرندگان بوستان ترانه‌سازی و لطیفه گوئی میکنند تا آن بزرگ با چامه‌های عاشقانه پارسى شیوا یا چامه‌هایی که بلحن فهلویات سروده شده می بنوشد: فهلویات جمع فهلویه «فهلویه معرب فهلوی... کلمه یا جمله‌ای که بزبان فهلوی باشد، شعری که بیکی از زبانهای محلی ایران بوزنی از اوزان عروضی یا هجائی سروده شده و بخشی از آنها دو بیتی است (نقل باختصار از فرهنگ معین) ۴ - معنی بیت: جم تنها افسانه جام را با خود بجهان دیگر برد، آگاه باش که بمال و جاه این جهانی تعلق خاطر نداشته باشی ۵ - انفاس عیسوی: موصوف و صفت نسبی - معنی بیت: این داستان شگفت‌انگیز را گوش کن که دوست که عیسی وار بادم جانبخش خود مرده را زنده میکرد، ما را از طالع و ارون با نفس زندگی بخش خود بقتل رساند ۶ - او رنگ خسروی: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم و سکون چهارم تخت شاهی، موصوف و صفت - معنی بیت: خوشا آنکه با فقر میسازد و خوابی آسوده بر حصر میکند، مسلم است که این خوشدلی و آسودگی با تخت شاهی سازگاری ندارد و برای فرمانروایان فراهم نمیشود ۷ - مخموری: خماری آلودگی، اسم مصدر مرکب از صفت (مخمور) + ی مصدری - معنی بیت: چشم تو بیک کرشمه خانه عاشقان را ویران کرد، تو بخوشدلی سرمست از باده حسن گشته‌ای، امید است که هرگز برنج خماری آلودگی گرفتار نشوی ۸ - کشته: بکسر اول و سکون دوم کاشته یا مزروع ۹ - ندوری: بفتح اول و سکون دوم درو نمیکنی ۱۰ - وظیفه حافظ: مقرر و مستمری حافظ ۱۱ - مولوی: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم عنوان خاص مشایخ صوفیه و رهبران روحانی، صفت نسبی از مولی - معنی بیت: همانا ساقی بحافظ بیش از اندازه مقرر باده بیمود، چنانکه طره (کناره و شکن و پیچ) عمامه مولوی (بکنایه مراد حافظ) درهم و پریشان گشت.

غزل ۴۸۷

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی
تا راهرو نباشی کی راهبر شوی^۱
در مکتب حقایق^۲ پیش ادیب عشق
هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی
دست از مس وجود^۳ چو مردانِ ره بشوی
تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی

خواب و خورت زمرتبه خویش دور کرد
 آنکه رسی بخویش که بی خواب و خور شوی^۱
 گر نورِ عشقِ حق^۵ بدل و جانت اوفتد
 بالله کسر آفتابِ فسلكِ خوبتر شوی
 یکدم غریقِ بحرِ خدا شو گمان مبر
 کز آبِ هفت بحر^۶ بیک موی تر شوی^۲
 از پای تا سرت همه نورِ خدا شود
 در راهِ ذوالجلال^۸ چوبی پا و سر^۱ شوی
 وجهِ خدا^{۱۰} اگر شودت منظرِ نظر
 زین پس شکی^{۱۱} نماند که صاحبِ نظر شوی
 بنیادِ هستی تو چو زیر و زیر شود
 در دل مدار هیچ که زیر و زیر شوی^{۱۲}
 گر در سرت هوایِ وصالست حافظا
 مرا تحقیق گویند که خاکِ در گه اهلِ هنر شوی^{۱۳}

وزن غزل ۴۸۷: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)
 ۱ - معنی بیت: ای ناآگاه از مراتب معرفت، جهدی کن تا دل آگاه شوی و بدان که اگر سالک طریق
 حق نباشی، هیچگاه بمقام ارشاد و دستگیری نخواهی رسید ۲ - مکتب حقایق: تشبیه صریح همچنین است
 ادیب عشق - معنی بیت: ای فرزند بکوش تا در دبیرستان حقیقت نزد آموزگار محبت درس آموزی تا تو هم
 روزی بمقام پدری و ولایت برسی ۳ - مس وجود: تشبیه صریح و همچنین است کیمیای عشق - معنی بیت:
 از مس ناقص وجود و نیستی هست نمای خود مانند رهروان طریقت مردانه چشم پوش و در پیراستن خود از
 صفات بهیمی بکوش تا اکسیر عشق بدست آوری و بمدد آن مس وجودت رازر پاک سازی ۴ - معنی بیت:
 پرداختن بکارهای حیوانی مانند خفتن و خوردن ترا از مرتبه و الای انسانیت جدا ساخت، آنگاه بکرامت
 انسانی تأمل میشوی که از لذات مادی اعراض کنی؛ ناصر خسرو گوید
 کسی که قصد زعالم بخواب و خور دارد اگرچه چهرش خوبست، طبع خردارد
 ۵ - نور عشق حق: تشبیه صریح - معنی بیت: اگر یرتو عشق الهی دل و جان ترا روشن کند بسخدا
 سوگند که از مهر سپهر نورورتر و باشکوه تر خواهی شد ۶ - هفت بحر: هفت دریا که عبارت بود از بحر
 اخضر، دریای عمان، دریای احمر، دریای بربر، دریای اقیانوس، بحر الروم، دریای اسود (نقل باختصار از

فرهنگ معین) ۷ - معنی بیت: اگر یکنفس غرقه دریای حق شوی و بمقام فناه فی الله رسی مرتبه بقاء با الله را خواهی یافت و هفت دریا هم یک موی ترا نتواند کرد و آسیبی بتو نخواهد رساند ۸ - ذوالجلال: بضم اول صاحب عظمت و بزرگی مطلق که خداوند است ۹ - بی‌پا و سر: خاکسار و آنکه سراز پا نشناسد - معنی بیت: سرتاسر وجودت فروغ ایزدی خواهد گشت، آنگاه که در طریق معرفت حق سراز پا نشناسی و بفنای مطلق برسی و از قید خودپرستی یکباره برهی ۱۰ - وجه خدا: بفتح اول و سکون دوم ذات حق ۱۱ - نماند: نمی‌ماند، مستقبل محقق الوقوع است که بصیغه ماضی از آن تعبیر شده است - معنی بیت: اگر تنها ذات حق نظرگاه دیده تو شود و از هر چیز جز خدا چشم پیوشی، بیگمان بینادل و روشن روان خواهی گشت ۱۲ - معنی بیت: اگر بنیان خودپرستی و انانیت تو واژگون شود، از این زیر و زبر شدن غم مدار چه کمال استقامت حال تو این است که از قید این نیستی هست نما برهی و باقی ببقای حق شوی ۱۳ - معنی بیت: اگر آرزوی دیدار و پیوستن بمحبوب ازلی در اندیشه تست، باید کمر خدمت صاحبان کمال و معرفت را بر میان بندی.

غزل ۴۸۸

سحرم هاتف میخانه بدولتخواهی

گفت: باز آی که دبیرینه^۱ این درگاهی

همچو جم جرعه ماکش که ز سر زد و جهان رسدی

پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی

بر در میکده رندان قلندر^۲ باشند

که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

خشت زیر سرو بر تارک هفت اختر پای

دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی^۳

سر ما و در میخانه که طرف بامش

بفلک برشد و دیوار بدین کوتاهی

قطع ایسن مرحله بسی همهی خضر مکن

ظلماتست بترس از خطر گمراهی^۵

اگرت سلطنت فقر ببخشند، ایسدل

کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی^۶

تو دم فقر ندانی زدن از دست مده

مسند خواجهگی و مجلس تورانشاهی^۷

حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار

عملت چیست که فردوس برین میخواهی^۸؟

وزن غزل ۴۸۸: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مثنی مخبون اصلم)

- ۱ - دیرینه: قدیم و کهن، صفت جانشین موصوف (بنده و چاکر) - معنی دو بیت: سحرگاه هاتف (سروش یا فرشته ندا دهنده) میکند معرفت که خیر و نیکیبختی مرا میخواست ندا در داد که بمیخانه بازگرد که تو چاکر قدیم این آستانی و حق خدمت دیرین داری، همچون جمشید که یک آشام (جرعه) از جام ما نوشید تو هم جرعه‌ای بنوش تا ضمیر مرشد که جام جهان نماست از رازهای دو جهان ترا با خبر سازد ۲ - قلندر: بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم درویش از قید تکلفات رسته، نگاه کنید بغزل ۷۷ شماره (۶) - قلندریه فرقه از صوفیه‌اند که از جهت افکار و عقاید با ملامتیه نزدیک‌اند و مقید باخفای حال و عمل نیستند و رندی پیشه کنند پیروان این فرقه عادات و مقررات ثابتی ندارند و کاملاً از دستورهای مذهبی و عادات اجتماعی دور هستند... (نقل باختصار از فرهنگ معین جلد ۶) ۳ - معنی دو بیت: برآستان میخانه و ارستگان مجرد باشند که میتوانند تاج شاهی از کسی بازگیرند و پکس دیگر ببخشند، بفروتنی و خاکساری سربربالش خشت می‌نهند و حال آنکه قدم آنان از نظر بلندی مقام بر فرق هفت سیاره است، نیروی توانائی و درجه بلند پایگی آنان را نیک ببین ۴ - و: حرف ربط، و او حالیه است - معنی بیت: سرما ملازم آستان میکند معرفت باد که گوشه با مش بگردون رسیده است و حال آنکه دیوارش در دیده ظاهر بین سخت کوتاه مینماید ۵ - معنی بیت: در پیمودن منازل سلوک باید از پیر دلیل یعنی خضر راه مدد جست، چه در این طریق خم اندر خم و دراز حجابها و تاریکیهاست، مبادا که در مهلکه راه گم کردگی بیفتی ۶ - معنی بیت: دلا، اگر تاج فرمانروائی ملک درویشی و خرسندی را بتو دهند، آنگاه کوچکترین قلمرو حکمرانی تو از ماه آسمان تا ماهی که زمین را بر پشت نگاه داشته خواهد بود؛ قدام معتقدند بودند که کره خاک بر شاخ گاوی نهاده است و آن گاو بر پشت ماهی است در دریائی، و از ماه تا ماهی کنایه از نهایت دوری و پهناوری است، رودکی گوید سرش رسیده بسماء بر بسبلندی و آن معادی بزرگ ماهی پنهان ۷ - معنی بیت: تو اهل درویشی و خرسندی نیستی و لاف انقطاع و تجرد نتوانی زد، پس کرسی وزارت و محفل خود را تو که خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاعی همچنان حفظ کن و بکار خود پرداز ۸ - معنی بیت: ای حافظ که آرزوهای بیهوده و باطل در سر میپروری از این سخن حیا کن، کردار نیک تو چیست که بیاداش آن خواهان بهشت شده‌ای؟

غزل ۴۸۹

ای در رخِ تو پیدا انوارِ پادشاهی
 در فکرتِ تو پنهان صد حکمتِ الهی^۱
 کلکِ تو بارکِ الله بر ملک و دین گشاده
 صد چشمه آب حیوان از قطرهٔ سیاهی^۲
 بر اهرمن نتابد انوارِ اسمِ اعظم^۳
 ملک آن تست و خاتم، فرمای هر چه خواهی
 در حکمتِ سلیمان هر کس که شک نماید
 بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی^۴
 بازارچه گاه‌گاهی بر سر نهد کلاهی
 مرغانِ قاف دانند آیینِ پادشاهی^۵
 تیفی که آسمانش از فیضِ خود دهد آب
 تنها جهان بگیرد بی‌منتِ سپاهی^۶
 کلکِ تو خوش نویسد در شانِ یسار و اغیار
 تعویذ^۷ جان‌فزائی افسونِ عمر گاهی
 ای عنصرِ تو مخلوق از کیمیایِ عزت^۸
 وی دولتِ تو ایمن از وصمتِ تباهی^۹
 ساقی بیار آبی از چشمهٔ خرابات
 تا خرقها بشوئیم از عجبِ خانقاهی^{۱۰}
 عمریست پادشاهها کز می تهیست جامم
 اینک زبنده دعوی^{۱۱} وز محتسب^{۱۲} گواهی
 گر پرتوی زتیفت بر کان و معدن افتد
 یاقوتِ سرخ‌رو را بخشند رنگِ گاهی^{۱۳}
 دانم دلت ببخشد بر عجز شب‌نشینان
 گر حالِ بنده پرسى از بسادِ صبحگاهی^{۱۴}

جائی که برقِ عصیان^{۱۵} بر آدمِ صفی^{۱۶} زد
 ما را چگونه زبید دعوی بیگناهی؟
 حافظ چو پادشاهت گه گاه مسی برد نام
 رنجش زبخت منما، باز آ بعدرخواهی^{۱۷}

وزن غزل ۴۸۹: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مثنیٰ اخرب)

۱ - حکمت الهی: دانش یزدانی، موصوف و صفت نسبی - معنی بیت: ای آنکه در چهره تو فروغ شاهی نمایان است و در اندیشه تو صدگونه حکمت و دانش یزدانی نهان ۲ - سیاهی: دوده یا مرکب - معنی بیت: خانه تو که خداوند برکتش دهد، صد منبع آب حیات از یک چکه دوده (یک قطره مرکب) بر پادشاهی و شریعت روان ساخته است؛ بکنایه مقصود آنست که خانه تو دین و شاهی را حیاتی تازه بخشیده است ۳ - اسم اعظم: نام مهین خدای یا اسم بزرگتر خداوند - معنی بیت: پرتوهای نام مهین خداوند بدشمن اسپیس خوی تو روشنی نخواهد بخشید، پادشاهی و انگشتری فرمانروائی تراست، هر چه مصلحت میدانی امر فرمای، در ضمن تلمیحی دارد بسرگذشت حضرت سلیمان و افتادن انگشتری فرمانروائی وی بدست دیوان و پس از مدتی باز بدست آن حضرت رسیدن و سلطنت خود را بر جن و انس باز یافتن، نیز نگاه کنید بغزل ۱۶۰ شماره (۲) ۴ - معنی بیت: هر که در دانش و استقامت رای حضرت سلیمان بگمان افتد، مرغ و ماهی هم با همه بیخردی بر خرد و علم او خنده خواهند زد تا چه رسد بآدمیزادگان ۵ - معنی بیت: اگر چه باز پرندۀ شکاری برخی اوقات کلاهی بر سر دارد ولی تنها پرندگان کوه قاف یا سیرغانند که از رسوم شاهی و فرمانروائی بر دیگر مرغان آگاهی دارند؛ چنانکه میدانیم برای تربیت باز کلاهی بر سرش می گذاشتند ۶ - سپاهی: لشکری و سرباز - معنی بیت: آن شمشر را که آسمان از عطا و بخشش خود آبدار سازد بی مدد لشکری جهان را تسخیر میکند ۷ - تعویذ: حرز، مصدر باب تفعیل - معنی بیت: قلم تو در کار دوستان دعایا حرز جان بخش مینویسد و درباره بیگانگان سحری مینگارد که زندگی آنان را کوتاه کند ۸ - کیمیای عزت: اکسیر بزرگی، تشبیه صریح ۹ - وصمت تباهی: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم عیب فساد، تشبیه صریح - معنی بیت: ای که اصل وجود تو آفریده از اکسیر بزرگی است و ای آنکه بخت و پادشاهی تو در آسمان از عیب و فساد نابودی است ۱۰ - عجب خانقاهی: بضم اول و سکون دوم خودبینی خانقاه نشین، موصوف و صفت - معنی بیت: ای ساقی، آبی از منبع میکده معرفت بیار تا دلها را از خودبینی و خودپسندی صوفیان خانقاه نشین پاک سازیم ۱۱ - دعوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر ادعا کردن و بخود بستن، باین معانی در سیاق فارسی بیشتر الف آخر آن معال میشود ۱۲ - مختسب: بازدارنده از منکرات، اسم فاعل از احتساب مصدر باب افتعال ۱۳ - رنگ گاهی: موصوف و صفت یعنی رنگ زرد - معنی بیت: اگر شعاعی از شمشر تو بر معادن افتد، یا قوت سرخ فام از بیم تیغ تو از ترس زردروی خواهد شد ۱۴ - معنی بیت: اگر حال زار مرا از نسیم بامدادی جو یا شوی، یقین دارم که دل تو بر ناتوانی و ضعف حال شب زنده داران عاشق رحمت

خواهد آورد ۱۵ - عصیان: بکسر اول و سکون دوم نافرمانی و گناهکاری ۱۶ - صفتی: بفتح اول و کسر دوم برگزیده، صفت آدم - معنی بیت: آنجا که آذرخش گناهکاری بحضرت آدم برگزیده خدا آسیب زد و وی را بگناه خوردن گندم گرفتار کرد تا از بهشت رانده شد ما که فرزندان آن پدریم و از طاعت و تقوای آن حضرت چندان بهره ای نداریم، چگونه میتوانیم ادعا کنیم که گناه نکرده ایم ۱۷ - معنی بیت: ای حافظ، چون شهریار گاهگاهی از تو نامی بر زبان می آورد، از طالع خویش گله مکن و عذر تقصیر خدمت را بخواه.

غزل ۴۹۰

در همه دیرِ مغان^۱ نیست چسومسن شیدائی

خرقه جانی گسرو باد و دفتر جانی

دل که آینه شاهیت، غباری دارد

از خدا می طلبم صحبتِ روشن رائی^۲

کرده ام توبه بدستِ صنمِ باده فروش

که دگر می نخورم بی رخِ بزم آرائی

نرگس از لاف زد از شیوه چشم تو، مرنج

نروند اهلِ نظر از پیِ نابینائی^۳

شرح این قصه مگر شمع برآرد بزبان

ورنه پروانه ندارد بسخن پروائی^۴

جویها بسته ام از دیده بدامان که مگر

در کنارم بنشانند سهی بالائی^۵

کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست

گشت هر گوشه چشم از غمِ دل دریائی^۶

سخنِ غیر مگو با من معشوقه پرست

کز وی و جام میم نیست بکس پروائی^۷

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت

بر درِ میکرده با دف و نی ترسائی

گر مسلعانی ازینست که حافظ دارد

آه، اگر از پیِ امروز بود فردائی^۸

وزن غزل ۴۹۰: فاعلاتن فعلاتن فع لن (بعر رمل مثنیٰ مخبون اصلم)

۱ - دیر مغان: کنایه از محفل عارفان و اولیای حق یا میکرده معرفت - دیر: بفتح اول و سکون دوم صومه و عبادتگاه - مغان: بضم اول جمع مغ بمعنی موبد و زردشتی - معنی بیت: دیوانه عشقی چون من در میکرده معرفت نتوان یافت، دلقم یکجا بگرو باده رفته است و دفتر شرم جای دیگر ۲ - معنی بیت: دل من که آینه جمال سلطان عشق است و فروغ ایزدی بر آن پرتوافکن، گردآلوده شده است، از خداوند میخواهم که مرا بهمنشینی مرشدی روشن بین برساند تا غبار تعلق را از آینه دلم بزاید ۳ - معنی بیت: اگر گل نرگس بخودستائی ادعا کرد که ناز و کرشمه چشم ترا دارد رنجه خاطر مشو که صاحب نظران دیده بینی ترا را نمیکند و بدنبال چشم نابینای نرگس نخواهند رفت ۴ - معنی بیت: داستان جانسوز عشق را شاید شمع بازبان آتشین بازگوید و گرنه پروانه جان سوخته را برگ و سامان و طاقت سخن گفتن نباشد. ۵ - سهی بالا: بفتح اول و کسر دوم راست قامت و بلند بالا، صفت ترکیبی جانشین موصوف (یار) - معنی بیت: از چشم جو بهای سرشک بسوی دامن روان کرده ام تا شاید همانگونه که سرو را در کنار جوی می نشانند سرو قامتی بلند بالا را در بر من جای دهند ۶ - کشتی باده: پیاله ای که بشکل کشتی میساختند - معنی بیت: پیاله کشتی شکل شراب را بیاور و بمن بده که در فراق روی محبوب هر کرانه چشم من از اندوه دل و سیل سرشک دریائی گشته است ۷ - معنی بیت: با من که یار را بجان دوست دارم، از دیگری سخن مگو، چه مرا رغبت و التفات بچیزی و کسی جز معشوق و باده نباشد ۸ - معنی دو بیت: این سخن مرا دلپذیر افتاد که هنگام سحر راهب ترسائی بر در میخانه بسرزنی میگفت: اگر آئین اسلام از این گونه است که حافظ اظهار میکند، افسوس افسوس ندانم، اگر فردای قیامتی باشم، پاسخ باده گساری امروز را چه خواهد داد؟

غزل ۴۹۱

بچشم کرده ام ابروی ماه سیمائی

خیال سبز خطی^۱ نقش بسته ام جائیامید هست که منشور عشق بازی^۲ مناز آن کمانچه ابرو رسد بطفرائی^۳

سرم زدست بشد، چشم از انتظار سوخت

در آرزوی سر و چشم مجلس آرائی^۴

مکدرست دل، آتش بخرقه خواهم زد

بیا بین که کرا میکند تماشائی؟^۵

بروزِ واقعه تابوتِ ما زسرو کنید

که میرویم بداغِ بلندبالائی^۶

زمامِ دل بکسی داده‌ام منی درویش

که نیستش بکس از تاج و تخت پروائی^۷

در آن مقام که خوبان زغمزه تیغ زنند

عجب مدار سری اوفتاده در پائی^۸

مرا که از رخِ او ماه در شبستانست^۹

کجا بود بفروغِ ستاره پروائی؟^۹

فراق و وصل چه باشد؟ رضایِ دوست طلب

که حیف باشد ازو غیرِ او تمنائی^{۱۰}

دُررز شوق برآرند ماهیان به نثار

اگر سفینهٔ حافظ^{۱۱} رسد بسدریائی

وزن غزل ۴۹۱: مفاعن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم)

- ۱ - سبز خط: صفت ترکیبی جانشین موصوف (یار) - معنی بیت: ابروی ماه رخساری را نشان کرده و در نظر گرفته‌ام و صورت خیالی یاری را که خط سبز بر عذار دارد در جایگاهی (بکناپه یعنی دل خود) نگاشته‌ام
- ۲ - منشور عشق‌بازی: بفتح اول و سکون دوم فرمان مهرورزی ۳ - طغرا: بضم اول و سکون دوم نشانی که بر فرمان و سکه پادشاه نقش میشد، نیز نگاه کنید بغزل ۷۱ شماره (۶) - معنی بیت: امیدوارم که فرمان مهرورزی از ابروی کمانی یار بامضائی آراسته شود یعنی او عشق مرا بپذیرد
- ۴ - معنی بیت: اختیار سرم از دست رفت و بامید دیدار سر و چشم یاری که آریندهٔ محفل است، دیدهٔ من از گریهٔ انتظار گوئی در آتش افتاده است
- ۵ - کرا میکند: بکسر اول می‌ارزد - معنی بیت: دلم گرفته است، دلق ریائی را خواهم سوخت، بیا بنگر که آیا بیک بار نظاره و تماشا می‌ارزد یا نه؟
- ۶ - معنی بیت: روز مرگ تابوت مرا از چوب سرو بسازید، چه از این جهان بسوز فراق سروقامتی سهی بالا درمیگذرم
- ۷ - معنی بیت: من تنگدست اختیار دل خود را بیاری سپرده‌ام که در ملک حسن از غرور سلطنت بهیچکس التفاتی ندارد
- ۸ - معنی بیت: آنجا که نیکوان تیغ ناز و کرشمه را آهیخته دارند، شگفت نیست که سر بیدلی پی سپر معشوقی شود
- ۹ - شبستان: شب‌خانه و حرم‌سرا و خانه‌ای که درویشان شب در آن بسر برند، اسم مرکب از شب + ستان پسوند

مکان و زمان - معنی بیت: گوئی در خانه شب من از پرتو چهره او ماهی تابان شده است و بفروغ اختران با ماه رخسار وی دیگر مرا التفاتی نیست ۱۰ - معنی بیت: هجران و وصال در برابر خشنودی بار اعتباری ندارد، چه دریغ است که از دوست جز دوست چیزی خواست ۱۱ - سفینه حافظ: جنگ یا دفتر و مجموعه شعر حافظ - معنی بیت: اگر جنگ غزل حافظ بدریانی گذر کند، ماهیان از شوق و شادی سرواریدها بر آن خواهند افشاند.

غزل ۴۹۲

سلامی چو بوی خوشِ آشنائی
بدان مردم دیده روشنائی^۱
درودی چو نورِ دلِ پارسایان
بدان شمعِ خلوتگه پارسائی^۲
نمی‌بینم از همدمان هیچ بر جای
دلِ خون شد از غصه، ساقی کجائی^۳؟
ز کویِ مغان رخ مگردان که آنجا
فروشد مفتاحِ مشکل‌گشائی^۴
عروسِ جهان^۵ گر چه در حدِ حنست
ز حد میبرد شیوه بیوفائی
دل خسته من گرش همتی هست
نخواهد ز سنگین دلان مومیائی^۶
می صوفی افکن کجا می‌فروشند
که در تابم از دست زهد ریائی^۷
رفیقان چنان عهدِ صحبت شکستند
که گوئی نبودست خود آشنائی
مرا گر تو بگذاری ای نفسِ طامع
بسی پادشائی کنم در گدائی^۸

بیاموزمت کیمیای سعادت^{۱۱}

ز همصحبت بد جدائی جدائی^{۱۲}
 مکن حافظ از جورِ دوران شکایت
 چه دانی تو ای بنده، کسارِ خدائی^{۱۳}؟

وزن غزل ۴۹۲: فعولن فعولن فعولن (بهر متقارب مثنیٰ سالم)

- ۱ - مردم دیدهٔ روشنائی: مردمک چشم روشنی، دیدهٔ روشنائی، استعارهٔ مکنیه - معنی بیت: درودی مانند عطر دلپذیر محبت بر آن یار عزیز باد که گوئی مردمک چشم روشنائی است یعنی نور نور است ۲ - نور دل: فروغ مهر خاطر، استعارهٔ مکنیه ۳ - شمع: با استعاره مقصود یار است که فروغ بخش محفل اهل دل بشمار میآید ۴ - خلوتگه پارسائی: خلوت سرای نقوی، تشبیه صریح ۵ - معنی بیت: از یاران موافق کسی نماند و همگان رخت بریستند، دلم از اندوه جدائی سخت آزرده شد، ای ساقی کجائی، مددی کن ۶ - مفتاح مشکل گشائی: بکسر اول و سکون دوم کلید قفل دشواریها و مشکلات - معنی بیت: از خرابات مغان (بکنایه محفل عارفان) روی بر مناب که در آنجا کلید حل مشکلات را بتو میفروشند و دل را با شراب معرفت از بند غم رهائی میبخشند ۷ - عروس جهان: تشبیه صریح - معنی بیت: هر چند عروس گیتی بنهایت زیبا و دلرباست، رسم پیمان شکنی را از اندازه فراتر میرد ۸ - مومیائی: بضم اول مومیاء، مادهٔ قهوه ای یا سیاه رنگ که در نتیجهٔ اکسید شدن هیدروکربورهای نفتی در شکافها و شکستهای طبقات که در مجاورت ذخایر نفتی زیرزمینی هستند پیدا میشود... ضمد آن را جهت شکستگی اعضا و بیرون رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضله در طب قدیم تجویز میکردند (نقل باختصار از فرهنگ معین) - معنی بیت: اگر دل شکسته و مجروح مرا خلوص نیت و توجهی بحق باشد، برای درست شدن شکستگی و نکو حال شدنش از سخت دلان پیرحم مومیائی طلب نمیکند ۹ - معنی بیت: پاده ای که خود پرستی و انانیت صوفی را از میان برد کجا توانم خرید، چه از غلبهٔ زهد آلوده باریا و خودنمائی پتنگ آمدم و بر خود می پیچم ۱۰ - معنی بیت: ای نفس آزمند، اگر رها کنی با وجود تنگدستی بر هواهای خود حاکم و چیره خواهی شد، ناصر خسرو گوید: چو من پادشاه تن خویش گشتم اگر چند لشکر ندارم، امیرم
- ۱۱ - کیمیای سعادت: اکسیر نیکبختی، تشبیه صریح ۱۲ - جدائی جدائی: دوری و دوری، تأکید لفظی - معنی بیت: اکسیر نیکبختی را بتو می شناسانم: از مصاحب ناجنس و یار بدخوی دوری بجوی و دور بمان ۱۳ - معنی بیت: ای حافظ، از ستم روزگار شکوه مکن، ای بندهٔ ناتوان تو از کارهای ایزدی و آنچه خداوند مصلحت میداند آگاه نیستی.

غزل ۴۹۳

ای پادشه خوبان داد^۱ از غم تنهایی
 دل بی تو بجان آمد، وقتست که باز آئی
 دایم گسل این بستان شاداب نمی ماند
 در یاب ضعیفانرا در وقت توانائی^۲
 دیشب گله زلفش با باد همی کردم
 گفتا: غلطی، بگذر زین فکرت سودائی^۳
 صد باد صبا اینجا با سلسله می رقصند
 اینست حریف ای دل، تا باد نیمائی
 مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
 کز دست بخواهد شد پایاب شکیبائی
 یارب بکه شاید گفت این نکته که در عالم
 رخساره بکس ننمود آن شاهد هرجائی^۴
 ساقی چمن گل را بی روی نورنگی نیست
 شمشاد^۵ خرامان کن تا باغ بیارائی^۶
 ای درد توام درمان در بستر ناکامی
 وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی
 در دایره قسمت^۷ ما نقطه تسلیمیم
 لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمائی
 فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
 کفرست درین مذهب، خودبینی و خودرائی^۸
 زین دایره مینا^۹ خونین جگرم می ده
 تا حل کنم این مشکل در ساغر مینائی
 حافظ شب هجران شد، بوی خوش وصل آمد
 شادیت مبارک بساد، ای عاشق شیدائی^{۱۰}

وزن غزل ۴۹۳: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن (بهر هزج منمن اخر ب)

۱ - داد: فریاد و فغان - معنی بیت: ای خسرو نکویان از اندوه جدائی جای فریاد و فغان است، کار دل بجان کندن کشید، گاه آن رسید که باز گردی ۲ - معنی بیت: همواره گل بوستان زندگی تروتازه نخواهد بود. بکنایه یعنی توانائی و دسترس و قدرت همیشگی نیست، پس اکنون که توانائی داری، درماندگان را یاری کن، سعدی گوید:

ای که دستت میرسد، کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

۳ - معنی دو بیت: دوش بنسیم شکوه بر دم که گیسوی یار در دست من نیست، باد پاسخ داد: تو در اشتباه ماندی، از این اندیشه باطل در گذر، چه وی صد نسیم بهاری را اینجا زنجیر بر پای نهاده و برقص کردن واداشته است، همکار تو در عشق چنین نیرومند است، زنهار تا سودای خام وصال در سر نپروری و کاری بیهوده نکنی ۴ - شاهد هر جانی: موصوف و صفت نسبی - معنی بیت: پروردگارا با کسی این مسأله دقیق را در میان نمیتوان نهاد که تجلی جمالی ذات مطلق یا هستی مطلق که همه جا هست، حقیقت خود را بر کس چنانکه باید آشکار نمود ۵ - شمشاد: بکسر اول و سکون دوم باستعاره مقصود قامت بلند شمشادگون - شمشاد: (۱) درختی است از راسته دو لپه بیهای جدا گلبرگ که تیره خاصی بنام شمشادها را بوجود میآورد... درخت مذکور در همه جنگلهای شمالی ایران فراوان است و بعنوان زینت هم در باغها و باغچهها کشت میشود... این شمشادست که شاعران قد معشوق را ببدان تشبیه کنند (۲) مرزنگوش: همین شمشادست که شاعران زلف و طره را بدان تشبیه کنند. (نقل باختصار از فرهنگ معین) ۶ - معنی بیت: ای ساقی، گلزار را بی گل چهره تو رونقی نیست، بالای شمشادگون را برفتار آور تا چمن باغ را آرایش دهی ۷ - دایره قسمت: تشبیه صریح و همچنین است نقطه تسلیم - معنی بیت: در دایره تقدیر و سرنوشت ما مرکز تسلیم و نقطه رضا بقضا توایم، پس آنچه تو درباره ما فکر کنی، مهر و عنایت است و آنچه فرمان دهی حکمت و مصلحت ۸ - معنی بیت: اندیشه خودپرستی و خودکامگی در جهان و ارمستگی نباشد، در این مسلک خوبستن بینی و خودخواهی کافری و حق ناشناسی است ۹ - دایره مینا: دایره کبودرنگ باستعاره مقصود سپهر نیلگون - معنی بیت: دایره کبودرنگ سپهر نیلگون جگرم را از غصه خون کرد، باده بده تا گره این مشکل را در نوشیدن جام مینارنگ بگشایم - مینا: ترکیبی است از لاجورد و طلا و غیره که در کوره میبرند و شفاف مثل شیشه کبودرنگ بیرون میآید (نقل از فرهنگ معین) ۱۰ - عاشق شیدائی: بیدل شفته یا شیدا و مجنون موصوف و صفت نسبی.

غزل ۴۹۴

ای دل گر از آن چاه زسخندان بدر آئی

هر جا که روی زود پشیمان بدر آئی^۱

هشدار که گرسوسه عقل کنی گوش
 آدم صفت از روضه رضوان بدر آئی^۱
 شاید که بآی فلکت دست نگیرد
 گر تشنه لب از چشمه حیوان بدر آئی^۲
 جان میدهم از حسرت دیدار تو چون صبح
 باشد که چو خورشید درخشان بدر آئی^۳
 چندان چو صبا بر تو گمارم دم همت
 کز غنچه چو گل خرم و خندان بدر آئی^۴
 در تیره شب هجر تو جانم بلب آمد
 وقتست که همچون مه تابان بدر آئی
 بر رهگذرت بسته‌ام از دیده دو صد جوی
 تا بو که تو چون سرو خرامان بدر آئی^۵
 حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مهر
 باز آید و از کلبه احزان بدر آئی

وزن غزل ۲۹۲: مفعول مفاعیل مفاعیل فعلن (بحر هزج مشمن اخرب مکفوف معذوف)

- ۱ - معنی بیت: دلا، اگر از چاه ذقن یار بیرون شوی، بهر جا که روی آوری، پشیمان خواهی شد ۲ - معنی بیت: دلا، بهوش باش که اگر بید اندیشی خردگوش فرادهی مانند پدر خود حضرت آدم که عقل وی بوسوسه شیطان گرفتار آمد، از باغ رضوان یا بهشت جاودان رانده میشوی ۳ - معنی بیت: اگر بچشمه آب حیات رسیدی و سیر نتوشیدی، کفران نعمت کرده‌ای و سزاوار آئی که گردون از آن پس ترا باندک آبی مدد نکند ۴ - معنی بیت: مانند صبح که چون خورشید برآید، سپری میشود، من هم در اندوه ندیدن رخسار تو همچون صبح جان می‌سپارم باین بامید که چون مهر تابان طلوع کنی و رخ بنمائی ۵ - معنی بیت: مانند نسیم بهاری آنقدر نفس خود را که همراه با دعا و توجه باطنی است بنگهبانی تو وامیدارم تا بمانند گل از حجاب غنچه تازه روی و شکوفان بیرون آئی ۶ - معنی بیت: بر گذرگاه تو از دیدگان جویهای بسیار روان کرده‌ام، بامید آنکه تو مانند سرودر کنار جوی بناز روان شوی ۷ - آن یوسف مهر: آن یوسف جمال مساه جبین باسنمازه مراد محبوب ماه رخسار - معنی بیت: ای حافظ، نگران مباش که آن یوسف جمال ماه رخسار باز گردد و تو از خانه غمها مانند حضرت یعقوب بیرون خواهی آمد و بدیدار یار شادمان خواهی شد.

غزل ۴۹۵

می خواه و گل افشان^۱ کن از دهر چه میجوئی؟
 این گفت سحر گه گل، بلبل تو چه میگوئی؟
 مسند^۲ بگلستان بر تا شاهد و ساقی را
 لب گیری و رخ بوسی، می نوشی و گل بونی
 شمشاد^۳ خرامان کن و آهنگ گلستان کس
 تا سرو پیاموزد از قد تو دلجوئی^۴
 تا غنچه خندانست^۵ دولت بکه خواهد داد
 ای شاخ گل رعنا^۶، از بهر که میروئی؟
 امروز که بازارت پر جوش^۷ خریدارست
 در باب و بسته گنجی از مایه نیکوئی
 چون شمع نکوروشی^۸ در رهگذر با دست
 طرف هنری بر بند از شمع نکوروشی
 آن طره که هر جمش صد نفاقه چین ارزد
 خوش بودی، اگر بودی بویش ز خوشخوئی^۹
 هر مرغ بدستانی^۱ در گلشن شاه آمد
 بلبل بنوا سازی، حافظ بغزل گوئی

وزن غزل ۴۹۵: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن (بهر هزج مشن اخرپ)

۱ - گل افشان: گل ریزان و نثار گل، اسم مصدر مرکب از ماده فعل امر - معنی بیت: باده بجوی و جشن گل ریزان بپا کن، بیش از این از روزگار چه میخواهی، این سخنی است که هنگام سحر گل گفت، ای بلبل تو چه میگوئی و نظرت چیست؟ ۲ - مسند: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم آنچه بر آن نشینند یا تکیه کنند، در اینجا مقصود بساط عیش ۳ - شمشاد: باستعاره مراد قامت بلند رعنا ۴ - دلجوئی: پسندیدگی و مطلوب دل بودن یا دلخواه شدن ۵ - غنچه خندان: باستعاره مراد لب و دهان یار ۶ - گل رعنا: موصوف و صفت، رعنا بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بیشتر معنی زیبا و دلفریب، نیز نگاه کنید بغزل ۴ شماره

(۱) - معنی بیت: نمیدانم غنچه شکفته لب تو سعادت بوسیدن را قسمت کدام کس خواهد کرد. ای شاخه گل دلفریب برای چه کسی سبز میشوی و آرایش محفل که خواهی شد؟ ۷ - جوش: ازدحام و گرمی - معنی بیت: امروز که بازار حسن تو از خریداران پر ازدحام و غلغله است، غنیمت شمار و ذخیره ای از سرمایه نیکوکاری فراهم کن، ناصر خسرو گوید:

تا صورتت نکو بود افعال زشت کردی پس عمل را نکو کن، اکنون که زشت گشتی

۸ - شمع نکوروثی: شمع جمال تشبیه صریح - معنی بیت: چون شمع جمال در مسیر باد فناست و زیبایی و جوانی نمی یابد، از فروغ شمع حسن خود بهره فضیلتی فراهم آور و دلی بجوی ۹ - معنی بیت: آن زلف آراسته که هر چین و شکن آن هم بهای صد نایب بویای آهوان چین است، اگر از نیکوئی اندک بهره ای داشت، خوب بود ۱۰ - دستان: بفتح اول و سکون دوم نوا و لحن و نغمه.

پایان



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرستهای ضمیمه

آیات و احادیث و اخبار

امثال و حکم

برخی از قاعده های دستوری

اسامی رجال متن

اسامی اماکن و قبایل متن

اسامی کتب متن

برخی از مأخذها

پیوست

در صفحه ۶۳۰ معنی دو بیت ۴ و ۴ در چاپ افتاده است که در این جا آورده میشود :
ساغر دل در روزگار آصف عصر (مقصود برهان الدین ابونصر فتح الله بن خواجه کمال الدین
ابوالمعالی وزیر امیر مبارزالدین محمد) از غبار اندوه پاکست ، برخیز شرابی بمن بده که
از آب روشن پاکیزه تر باشد . کشور بیخت و کوشش وی می نازد ، پروردگارا از تو میخواهم
که این بزرگی و بلندی پیوسته برقرار بماند .

فہرست آیات و احادیث و اخبار

صفحہ ۱۰	آیہ ۱۶ سورہ صافات (۳۷)
۱۶ "	آیہ ۱۷۲ سورہ اعراف (۷)
۳۰ "	آیہ ۲۹ و ۳۰ سورہ قصص (۲۸)
۳۶ "	آیہ ۱۷۲ سورہ اعراف (۷)
۳۶ "	آیہ ۷۳ سورہ احزاب (۳۳)
۵۳۱ ، ۶۹ ، ۳۶	انی اشم رائحة الرحمن من قبل الیمن
۴۲۹ ، ۳۸	البلاء للولاء
۵۸۹ ، ۵۵۰ ، ۴۳۲ ، ۷۵ ، ۴۲	انا عند المنکسرة قلوبهم
صفحہ ۶۳	نجا المعفون و هلك المثلون
۷۵ "	الفقر فخری
۸۳ "	تقالوا بالخیر تجدوه
۹۹ "	آیہ ۱۴ سورہ نجم (۵۳)
۹۹ "	آیہ ۱۱۰ سورہ مائدہ (۵)
۱۰۹ "	آیہ ۸ سورہ بینہ (۹۸)
۱۱۲ "	آیہ ۱۸ سورہ فاطر (۳۵)
۵۵۴ ، ۱۱۳	سبقت رحمتی غضبی
۱۵۹ "	آیہ ۱۸ و ۱۹ سورہ یوسف (۱۲)
۱۶۰ "	کلمہنی یا حمیراء
۱۶۱ "	ایاکم و خضراء الدمن
۱۶۵ "	الخلق عیال اللہ

۱۷۳	صنعه	آیه ۱۳۷ سوره اعراف (۷)
۱۷۴	«	آیه ۸۵ ، ۸۷ ، ۹۵ سوره طه (۲۰)
۱۷۴	«	آیه ۲۲ سوره طه (۲۰)
۱۹۴	«	آیه ۳ سوره حدید (۵۷)
۱۹۴	«	آیه ۳۱ سوره قصص (۲۸) انی انا الله
۱۹۸	«	آیه ۲۲ سوره نمل (۲۷)
۲۰۶	«	آیه ۱۶ سوره اعراف (۷)
۲۳۱	«	آیه ۱۷ ، ۱۸ سوره نمل (۲۷)
۲۳۲	«	اللهم زدنی لیک تعیراً
۲۴۹	«	ستفرق امتی علی ثلثة وسبعین...
۲۵۱	«	آیه ۲۸ سوره نساء (۴)
۲۵۴	«	نعم العبد صهیب ...
۲۶۷	«	آیه ۹۳ سوره یوسف (۱۲)
۲۶۹	«	آیه ۱۱۰ سوره بقره (۲)
۲۷۱	«	آیه ۴۴ سوره بقره (۲)
۳۲۷	«	آیه ۱۰ سوره یوسف (۱۲)
۳۳۰	«	آیه ۵۱ سوره قلم (۶۸)
۳۴۰	«	آیه ۵ سوره قدر (۹۷)
۳۵۶	«	آیه ۱۸ سوره حجر (۱۵)
۳۷۷	«	آیه ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ سوره نمل (۲۷)
۴۰۰	«	آیه ۹۹ سوره مائده (۵)
۴۲۲	«	آیه ۹۰ ، ۹۱ سوره یونس (۱۰)
۴۶۲ ، ۴۲۸	«	آیه ۱۲۰ تا ۱۲۳ سوره طه (۲۰)
۴۳۲	«	آیه ۱۹ بعد سوره نمل (۲۷)
۴۵۹	«	المجازقنطرة الحقیقة
۴۶۵	«	آیه ۷۲ سوره توبه (۹)
۴۶۴ ، ۴۶۹	«	آیه ۲۹ ، ۳۰ سوره قصص (۲۸)
۵۰۹	«	آیه ۱۴۳ سوره اعراف (۷)

صفحه ۵۱۸	آیه ۲۰۳ سورة اعراف (۷)
۵۳۲ «	المستشار مؤتمن
۵۴۳ «	آیات ۸۵ بعد سورة طه (۲۰)
۵۴۵ «	لاصلوة الا بحضور القلب
۵۵۲ «	كل قبيح يرجع الى اصله
۵۵۳ «	الدنيا مزرعة الآخرة
۵۸۴ «	آخر الدواء الكي
۵۸۵ «	آیه ۱۵ سورة نجم (۵۳)
۵۹۳ «	اذا فسد العالم فسد العالم
۵۹۵ «	آیه ۳۹ سورة آل عمران (۲)
۶۱۳ «	الصلح خير
۶۲۰ «	آیه ۳۰ سورة قصص (۲۸) فلما قضى...
۶۲۰ «	آیه ۸ سورة نمل (۲۷) اذ قال موسى...
۶۳۸ «	آیه ۳۳ سورة بقره (۲)



امثال و حکم

ابهیات در هر قافیه جداگانه و بترتیب الفبائی از سوی راست منظم است

شماره ذیل هر بیت نمودار ترتیب غزلهاست نه صفحات

- | | |
|--|--|
| عنقا شکار کس نشود دام باز چین
کانجا همیشه باد بدستت دام را
۷ | آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفت
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
۵ |
| هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
نسبت است بر جریده عالم دوام ما
۱۱ | باده در ده چند ازین باد غرور
خاک بر سر نفس نافرجام را
۸ |
| همه کارم زخود گامی ببدنامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کزوسازند محفلها
۱ | بسخلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را
۲ |
| هنگام ننگدستی در عیش گوش و مستی
کاین کیمیای هستی قارون کند گذارا
۵ | برو از خانه گردون بدر و نان مطلب
کان سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را
۸ |
| آن شد که بار منت ملاح برد می
گوهر چو دست داد بدریاچه حاجت
۳۳ | بسی سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید
که سالک پیغیر نبود ز راه و رسم منزلها
۱ |
| آنکست اهل بشارت کنه اشارت داند
نکتهها هست بسی محرم اسرار کجاست
۱۹ | ترسم که صرفه نبرد روز بازخواست
نان حلال شیخ زاب حرام ما
۱۱ |
| اریاب حاجتیم و زبان سؤال نیست
در حضرت کریم تمنا چه حاجت
۳۳ | حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو
که کس نکشود و نگشاید بحکمت این معمارا
۳ |
| از آن بدیر سخاتم عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
۲۲ | ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون
نیکی بجای یاران فرصت شمار یاران
۵ |

از زبان سوسن آزاده‌ام آمد بگوش
کاندرین دیر کهن کار سبکباران خوشت
۴۳

از گران تا بگران لشکر ظلمت ولی
از ازل تا باید فرصت درویشانت
۴۹

از ننگ چه گوئی که مرا نام ز ننگت
وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نامت
۴۶

اشک غماز من ارسخ برآمد چه عجب
خجل از کرده خود پرده دری نیست که نیست
۷۳

اگر چه دوست بچیزی نمیخورد ما را
بعالمی نفروشم موی از سر دوست
۶۱

اندر آن ساعت که بر پشت صبا بنده زین
با سلیمان چون برانم من که مورم مرکبت
۳۱

ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست
احیاب حاضرند با عدا چه حاجت
۳۳

این چه عیبت کز آن عیب خلل خواهد بود
وربود نیز چه شد مردم بی عیب کجاست
۲۰

باده نوشی که درو روی وریاتی نبود
بهر از زهد فروشی که درو روی وریاست
۲۰

باز آئی که باز آید عمر شده حافظ
هر چند که ناپد باز تیری که بشد ازشت
۲۷

ببال و پر مرواز ره که تیر پرتایی
هوا گرفت زمانی ولی پشاک نشست
۲۵

ببر زخلق و چو عنقا قیاس کار بگیر
که صیت گوشه تشبیه ز قیاف تا قیافت
۴۴

بجز آن سرگس مستانه کنه چشمش مرصاد
زیر این طارم فیروزه کسی بخوش نشست
۲۴

بچشم عقل درین رهگذار پر آشوب
جهان و کار جهان بی ثبات و بی محلیت
۴۵

بدرد و صاف تران نیست حکم خوش درکش
که هر چه ساقی ما کرد عین الطافست
۲۲

بر آستان تو مشکل توان رسید آری
عروج بر فلک سروری بشوارست
۶۶

بر برگ گل بخون شقایق نوشته‌اند
کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت
۸۷

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود
خود فروشان را بگوی می فروشان راه نیست
۲۱

بصلق کوش که غورثید زاید از نشت
که از دروغ سپروی گشت صبح نخت
۲۸

بعد ازینم نبود شایسته در جوهر فرد
که دهان تو درین نکته خوش استدلالست
۶۸

جریده رو که گذرگاه عاقبت تنگست
بیاله گیر که عمر عزیز بی بداست

۴۵

چگونه شاد شود اندرون غمگینم
باختیار که از اختیار بیرونست

۵۲

چمن حکایت اردی بهشت میگوید
نه عاقبت که نیه خرید و نقد بهشت

۷۱

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه جان من خطا اینجاست

۲۲

چون نقش غم ز دور بینی شراب خواه
تشخیص کرده ایم و مداوا مقررست

۳۹

حاشا که من از جور و جفای تو بنالم
ببداد لطیفان همه لطفست و کرامت

۸۹

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج
فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست

۱۹

حافظ این خرقه بپنداز مگر جان ببری
کاش از خرقه سالوس و کرامت برخاست

۲۱

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود
با مدعی نزاع و محاکما چه حاجتست

۳۳

حافظ چه شدار عاشق و رندست و نظر باز
بس طور عجب لازم ایام شبابت

۲۹

بمهلتی که سپهرت دهد ز راه سرو
ترا که گفت که این زال ترک دستان گفت

۸۸

بمی عمارت دل کن که این جهان خراب
بر آن سرست که از خاک ما بسازد خشت

۷۹

بنده پیر خراباتم که لطفش دائمست
ورنه لطف شیخ و زاهدگاه هست و گاه نیست

۷۱

بیا که قصر امل سخت است بنیادست
بیار باده که بنیاد عمر بر بسادست

۳۷

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت

۹۴

پنج روزی که درین مرحله مسهلت داری
خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست

۷۴

پیوند عمر بنه بموتیست هوش دار
غمغسوار غوش باش غم روزگار چیست

۶۵

تا در ره پیری بچه آئین روی ایمل
باری بخلط صرف شد ایام شبابت

۱۵

تو پنداری که بدگو رفت و جان برد
حسابش با کرام الکاتبینست

۵۵

تو وطنوی و ما و قامت یار
فکر هر کس بقدر همت اوست

۵۶

غلام همت آنم که زیر چرخ کی بود
زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست
۳۷

غم کهن بسمی سالخورده دفع کنید
که تخم خوشدلی اینست پیر دهقان گفت
۸۸

فرض ایزد بگذارسم و بکس بد نکیم
و آنچه گویند روا نیست نگوئیم رواست
۲۰

قدر مجموعه گل سرخ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست
۲۸

قبلندران حقیقت به نیم جو نخرند
قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست
۶۶

کس نیست که افتاده آن زلف دو تا نیست
در رهگذر کیست که دامی زبلا نیست
۶۹

کمر کوه کست از کمر مور اینجا
ناامید از در رحمت مشو ای باده پرست
۲۲

کنون بآب می لعل خرقه می شویم
نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت
۱۶

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست
اسیر عشق تو از هر دو عالم آزادست
۳۵

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت
در هیچ بری نیست که سوی زخدا نیست
۶۹

ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی
عیش بی‌سار مهیا نشود یار کسجاست
۱۹

سبزیست در و دشت بیا تا نذاریم
دست از سرآبی که جهان جمله سراست
۲۹

سرارادت ما و آستان حضرت دوست
که هر چه بر سر ما می‌رود ارادت اوست
۵۸

سر زمینی برنگیرد تا به صبح روز حشر
هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست
۶۲

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار
در گردشند بر حسب اختیار دوست
۶۰

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کسنان گفت
فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت
۸۸

صبرست مرا چاره هجران تو لیکن
چون صبر توان کرد که مقدر نماندست
۳۸

عاشق چه کند گر نکند بار ملامت
با هیچ دلاور سیر نیر قضا نیست
۶۹

عاشق که شد که یار به‌عالمش نظر نکرد؟
ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست
۶۳

عشق بازی را تحمل باید ای دل‌پسای دار
گر ملالی بود بود و گر غطاتی رفت رفت
۸۳

بیا که هائف میخانه دوش با من گفت
که در مقام رضا باش وز قضا مگریز
۲۶۶

بیاموزمت کیمیای سعادت
ز همصحبیت بد جدائی جدائی
۲۹۲

بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل
توان شناخت زسوزی که در سخن باند
۱۵۹

بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار
روز فراق را که نهد در شمار عمر
۲۵۳

بی ماه مهر افروز غسودتسا بگذار نسیم روز خود
دامی براهی می نهم مرغی بدامی میزنم
۳۴۴

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
ینارپ مباد کس را مسخوم بی عنایت
۹۴

پاک و صافی شو و از چاه طیعت بدر آی
که صفائی ندهد آب تراب آلوده
۴۲۳

پای ما لنگست و منزل بس دارز
دست ما کوتاه و خربما بر نخیل
۳۰۸

یدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت
من چرا ملک جهان را بسجوی نفروشم
۳۴۰

پنج روزی که درین مرحله مهلت داری
خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست
۷۴

بوصل دوست گرت دست میدهد یکدم
برو که هر چه مرا دست در جهان داری
۲۲۵

بهار عمر خواه ای دل و گرنه این چمن هر سال
چو نسین صد گل آرد بار و چون بلبل هزار آرد
۱۱۵

بهای وصل تو گر جان بود خریدارم
که جنس خوب مبهر بهر چه دید خرید
۲۳۸

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
۳۹۳

بهوش باش که هنگام باد استغنا
هزار خرمن طاعت به نسیم جو نهند
۲۰۱

بیا بمیکده و چهره ارغوانی کن
سرو بصومعه کانیجا سیاه کارانند
۱۹۵

بیا که دوش بمستی سروش عالم غیب
نوید داد که عامست فیض رحمت او
۴۰۵

بیا که رونق این کارخانه کم شود
بزهد همچو توئی یا بفسق همچو منی
۴۷۷

بیا که قصر امل سخت ست بسنیادست
بیار باده که بسنیاد عمر بر بادست
۳۷

بیا که وقت شناسان دوکون بفروشدند
بیک پیاله می صاف و صحبت صنمی
۴۷۱

تاج شاهی طلایی گوهر ذاتی بنمای
ورخود از تخمه جمشید و قریدون باشی

۴۵۸

تا در ره پسیری بسجه آسین روی ایدل
باری بغلط صرف شد ایام شبابت

۱۵

تازیان را غم احوال گرانباران نیست
پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم

۳۵۹

تا شدم حلقه بگوش در میخانه عشق
هر دم آید غمی از نو بمبارکبادم

۳۱۷

تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی
یک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی

۳۳۴

تا کسی غم دنیای دنی ایدل دانسا
حقیقت ز خوبی که شود عاشق زشتی

۴۳۶

تا نگری آشنا زین پرده رمزی شنوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

۲۸۶

تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول
آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل

۳۰۷

ترا چنانکه تسوئی هر نظر کجا بیند
بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک

۳۰۰

ترا که حسن خدا داده هست و حجله بخت
چه حاجتست که مشاطهات بیاراید؟

۲۳۰

پند حکیم محض صوابست و عین خیر
فرخنده آنکسی که بسمع رضا شنید

۲۲۳

پند عاشقان بشنو وز در طرب بازا
کاین همه نسیم ارزد شغل عالم فانی

۴۷۳

پنهان ز حاسدان بخودم خوان که منعمان
خیر نهان برای رضای خدا کنند

۱۹۶

پیام دوست شنیدن سعادتست و سلامت
من المبلغ عنی الی سعاد سلامی

۴۶۹

پیران سخن ز تجربه گویند گفتند
هان ای پسر که پیر شوی، پند گوش کن

۳۹۸

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

۱۰۵

پیر مغان ز توبه ما گر ملول شد
گو باده صاف کن که بعذر ایستاده ایم

۳۶۴

پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت
با طیب نامحرم حال درد پنهانی

۴۷۳

پیمان شکن هر آینه گسره شکسته حال
ان العهود عند ملیک النهی ذم

۳۱۲

پیوند عمر بسته بموئیت هوش دار
غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

۶۵

- تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن
 که دوست خود روش بنده پروری دانند
 ۱۷۷
- تو پنداری که بدگو رفت و جان بسرد
 حسابش با کرام الکاتبینست
 ۵۵
- تو می باید که باشی ورنه سهلست
 زبان مایه جاهی و مسالی
 ۴۶۳
- تو وطوبی و ما و قامت یار
 فکر هر کس بقدر همت اوست
 ۵۶
- ثوابت باشد ای دارای خرمین
 اگر رحمی کنی بر خوشه‌چینی
 ۴۸۳
- جام مسینائی می سد ره تنگ دلیست
 مننه از دست که سیل غمت از جا بسپرد
 ۱۲۸
- جام می و خون دل هر یک بکسی دادند
 در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
 ۱۶۱
- جای آنست که خون موج زند در دل لعل
 زین تغان که خزف میشکند بازارش
 ۲۷۷
- جایی که برق عصیان بر آدم صفتی زد
 ما را چگونه زبید دعوی بیگناهی
 ۴۸۹
- جدا شد یار شیرینت کنون تنها تشین ای شمع
 که حکم آسمان اینست اگر سازی و گرسوزی
 ۴۵۲
- ترسم کزین چمن نیری آستین گل
 کز گلشنش تحمل خاری نمیکنی
 ۲۸۲
- ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود
 نسیح شیخ و خرقة رند شراب خوار
 ۲۴۶
- ترسم که صرفه نبرد روز بازخواست
 نان حلال شیخ زآب حرام ما
 ۱۱
- تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافرست
 راهرو گر صد هنر دارد توکل بایش
 ۲۷۶
- تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگراف
 مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
 ۴۸۱
- تلقین و درس اهل نظر یک اشارتست
 گفتیم کنایتی و مکرر نمیکم
 ۳۵۳
- تنش درست و دلش شاد باد و خاطر خوش
 که دست دادش و یاری ناتوانی داد
 ۱۱۳
- تنها نه ز راز دل من پرده برافتاد
 تا بود فلک شیوه او پرده دری بود
 ۲۱۶
- توانگرا دل درویش خود بدست آور
 که مسخزن زر و گنج درم نخواهد ماند
 ۱۷۹
- تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
 که رحیم اگر نکند مدعی، خدا بکند
 ۱۸۷

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچست
هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق
۲۹۸

جهان و هر چه درو هست سهل و مختصرست
ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار
۲۴۷

چاک خواهم زدن این دلق ریائی چکنم
روح را صحبت ناجس عذابست الیم
۳۶۷

چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
۳۰۱

چشم بیمار مرا خواب نه درخور باشد
من له یقتل داء دنف کیف ینام
۳۱۰

چکند کز پی دوران نرود چون پرگار
هر که در دایره گردش ایام افتاد
۱۱۱

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست
که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم
۳۱۵

چگونه شاد شود اندرون غمگینم
باختیار که از اختیار بیرونست
۵۴

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
که در سراچه ترکیب تخته بند تنم
۳۴۲

چمن حکایت اردی بهشت میگوید
نه عاقبت کسه نسبه خرید و نقد بهشت
۷۹

جریده رو که گذرگاه عاقبت تنگست
بیاله گیر که عمر عزیز بی بدلت
۲۵

جلوه بر من مفروش ای ملک العاج که تو
خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم
۳۵۷

جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد
که جان زنده‌دلان موخت در بیابانش
۲۸۰

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زندهار دل منبند بر اسباب دنیوی
۲۸۶

جمیله‌ایست عروس جهان ولی هشدار
که این مخدّره در عقد کس نمی‌آید
۲۳۰

جناب عشق بلندست همتی حافظ
که عاشقان ره بی‌همتان بخورد نهند
۲۰۱

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
۱۸۴

جوانا سر متاب از پند پیران
که رای پیر از بخت جوان به
۴۱۹

جهان چو خلد برین شد بدور سوسن و گل
ولی چه سود که دروی نه ممکنست خلود
۲۱۹

جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی
که سلطانی عالم را طفیل عشق می‌بینم
۳۵۴

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند
گر اندکی نبه بسوق رضاست خرده بگیر
۲۵۶

چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت
ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد
۱۲۲

چو گل گر خرده داری خدا را صرف عشرت کن
که قارون را غلظها داد سودای زر اندوزی
۲۵۴

چو مستم کرده مستور مستشین
چو نوشم داده زهرم نوشان
۳۸۶

چون پیر شدی حافظ از میکرده بیرون آی
رنیدی و هوسناکی در عهد شباب اولی
۴۶۶

چون حسن عاقبت نه برندی و زاهدیست
آن به که کار خود بعنایت رها کنند
۱۹۶

چون سر آمد دولت شهبای وصل
بگذرد ایام هجران نیز هم
۳۶۳

چون شمع نکوروشی در رهگذر بادست
طرف هنری بر بند از شمع نکوروشی
۴۹۵

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست
نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود
۲۰۸

چون مصلحت اندیشی دورست ز درویشی
هم سینه پر از آتش هم دیده پر آب اولی
۴۶۶

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
غبار خاطری از رهگذار ما نرسد
۱۵۶

چنان پر شد فضای سینه از دوست
که فکر بخوش گم شد از ضمیرم
۳۳۲

چنگ خمیده قامت میخواندت بهشرت
بشنو که پند پیران هیبت زسان ندارد
۱۲۶

چو امکان خلود ایدل درین فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت دان بسفیروزی و بهروز
۴۵۴

چو بر روی زمین باشی توانائی غنیمت دان
که دوران ناتوانیها بسی زیر زمین دارد
۱۲۱

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه جان من خطا اینجاست
۲۲

چو حافظ در قناعت کوش و زدنتی دون بگذر
که یک جو منت دونان دو صدمن زر نمی ارزد
۱۵۱

چو ذره گر چه حقیرم بین بدولت عشق
که در هوای رخت چون بمهر پیوستم
۳۱۵

چو ذکر خیر طلب میکنی سخن اینست
که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار
۲۴۷

چو غنچه گر چه فرو بستگیست کار جهان
تو همچو باد بهاری گره گشا می باش
۲۷۴

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج
فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست
۱۹

حافظ از پسادشهان پایه بخدمت طلبند
سعی ناپرده چه امید عطا میداری
۴۴۹

حافظ از خصم غطا گفت نگیریم بر او
ور بحق گفت جدل با سخن حق نکنیم
۳۷۸

حافظ این خسرکه بینداز مگر جان ببری
کاش از خسرکه سالوس و کرامت برخاست
۲۱

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود
با مدعی نزاع و محاکا چه حاجتست
۳۳

حافظ چه شد از عاشق و رندست و نظر باز
بس طور عجب لازم ایام شبابست
۲۹

حافظ ز خو برویان بختت جز این قدر نیست
گر نیست رضائی حکم قضا بگردان
۳۸۴

حافظ زغم از گریه نپرداخت بخنده
ماتم زده را داعیه سور نماندست
۳۸

حافظ شکایت از غم هجران چه میکنی
در هجر وصل باشد و در ظلمتست نور
۲۵۴

حافظ غم دل با که بگیریم که درین دور
جز جام نشاید که بود محرم رازم
۳۳۴

چون نقش غم ز دور بسینی شراب خواه
تشخیص کرده ایسم و مداوا مقررست
۳۹

چون نیست نقش دوران در هیچ حال ثابت
حافظ مکن شکایت تامی غوریم حالی
۴۶۲

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بدست
چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند
۱۷۹

چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه پسری
بمذهب همه کفر طریقتست امساک
۲۹۹

چه شکر گویمت ای خیل غم عفاک الله
که روز بسیکسی آخر نمیروی ز سرم
۳۳۰

حاشا که من از جور و جفای تو بنالم
ببیداد لطیفان همه لطفست و کرامت
۸۹

حافظ ابنای زمان را غم مسکینان نیست
زین میان گر بتوان به که کناری گیرند
۱۸۵

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلست
تا نپنداری که احوال جهانداران خوشست
۴۳

حافظا تکیه بر ایام چو سهوست و غطا
من چرا عسرت امروز بفراد فکنم
۳۴۸

حافظا چون غم و شادی جهان در گذرست
بهر آنست که من خاطر خمودخوش دارم
۳۲۶

خار ارچه جهان بکاهد گل عنبران بخواهد
سهلست تلخی می در جنب ذوق مستی
۴۳۴

خامی و ساده دلی شیوه جانبازان نیست
خبری از برآن دلیر عیار بسیار
۲۴۹

خدا زان خرقه بسزارست صد بار
که صد بت باشدش در آستینی
۲۸۳

خدا را بمیم شستشوی خرقه کنید
که من نمی شنوم بوی خیر ازین اوضاع
۲۹۲

خرقه پوشی من از غایت دین داری نیست
برده بر سر صد عیب نهان می پوشم
۳۴۰

خرم آن روز کسزین منزل ویران بروم
راحت جهان طلبم وز پی جانان بروم
۳۵۹

خزینهداری میراث خوارگان کفرست
بقول مطرب و شاقی بفتوی دف و نی
۴۳۰

خلوت دل نیست جنای صحبت اضداد
دیو چو بیرون رود فرشته درآید
۲۳۲

خواهم از زلف بتان نرافه گشائی کردن
فکر دورست همانا که خطا می بینم
۳۵۷

خواهی که سخت وست جهان بر تو بگذرد
بگذر زعهد ست و سخنهاى سخت خوش
۲۹۱

حافظ نه حد ماست چنین لافها زدن
پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم
۳۷۵

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست
احرام طوف کعبه دل بی وضو بسبت
۳۰

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا
۳

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقلست
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد
۱۲۱

حسن بی پایان او چندانکه عاشق میکند
زمره دیگر بعشق از غیب سر بر میکنند
۱۹۹

حسنت باتفاق ملاحمت جهان گرفت
آری باتفاق جهان میتوان گرفت
۸۷

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند
وان یکاد بخوانید و در فراز کنید
۲۴۴

حکم مستوری و مستی همه برخاتمست
کس ندانست که آخر بچه حالت برود
۲۲۲

حلاج بر سردار این نکته خوش سراید
از شافعی نپرسند امثال این مسایل
۳۰۷

حلقه پیر مغان از ازم در گوش است
برهمانیم که بودیم و همان خواهد بود
۲۰۵

در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
۲۲

در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گر کند غبار مفیلان غم مخور
۲۵۵

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
۳۸۰

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب
یارب مباد آنکه گدا معتبر شود
۲۲۶

درخت دوستی بستشان که کام دل بهار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد
۱۱۵

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پسریشان کردم
۳۱۹

در خلوص منت ارهست شکی تجربه کن
کس عیار زر خالص نشناسد چو محک
۳۰۱

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم
لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی
۴۹۳

در دلم بود که بسی دوست نسبانم هرگز
چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
۲۰۷

دردم نهفته به زطییان مدعی
باشد که از خزانه غییم دوا کنند
۱۹۶

خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد
گر برگ عیش می‌طلبی ترک خواب کن
۳۹۶

خوش بجای خویشان بود این نشست خسروی
تا نشیند هرکسی اکنون بجای خویشان
۳۹۰

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی نمود هر که در او غش باشد
۱۵۹

خوش عروسیست جهان از ره صورت لیکن
هر که پیوست بدو عمر خودش کاوین داد
۱۱۲

خون پیاله خور که حلال است خون او
در کار یار بسا که کارست کردنی
۴۷۹

خیال چنبر زلفش فریبت میدهد حافظ
نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجبنانی
۴۷۴

خیره آن دیده که آتش نبرد گریه عشق
تیره آن دل که درو شمع محبت نبود
۲۰۸

خیز و در کاسه سرآب طربناک انداز
پیشتر زانکه شود کاسه سر خاک انداز
۲۶۴

دام سختست مگر یار شود لطف خدا
ورنه آدم نبرد صرغنه ز شیطان رجیم
۳۶۷

دایم گل این بستان شاداب نمی‌ماند
دریاب ضعیفانرا در وقت توانائی
۴۹۳

در طریق عشق بمازی امن و آسایش بلاست
ریش باد آن دل که بسا درد تسو خواهد مرهمی
۴۷۰

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست
هر جا که هست پرتو روی حبیب هست
۴۳

در کارخانه که ره عقل و فضل نیست
فهم ضعیف رای فضولی چرا کند؟
۱۸۶

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
کاین شاهد بازاری و آن پرده‌تشین باشد
۱۶۰

در مذهب طریقت خسامی نشان کفرست
آری طریق دولت چالاکیست و چستی
۴۳۴

در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر
عاقبت را با نظر بازی فراق افتاده بود
۲۱۲

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
۴۸۷

در میخانه‌ام بگشا که هیچ از خانقه نکشود
گرت باور بود ورنه سخن این بود و ما گفتیم
۳۷۰

در میخانه بستند خمدایا میسند
که در خانه تزویر و ریا بگشایسند
۲۰۲

در نمیگرد نیاز و ناز ما با حسن دوست
خرم آن کز نازنینان بسخت بر خوردار داشت
۷۷

در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست
می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت
۹۰

در راه عشق وسوسه اهرمن بسبست
پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن
۳۹۸

در ره عشق از آن سوی فنا صد خطرست
تا نگوئی که چو عمرم بر آمد رستم
۳۱۴

در ره عشق که از سیل بلا نیست گذار
کرده‌ام خاطر خود را بتمنای تو خوش
۲۸۷

در ره عشق نشد کس بیقین محرم راز
هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد
۱۲۵

در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن
شرط اول قدم آنست که مسجون باشی
۴۵۸

در شأن من بدرد کشی ظن بد میر
کالوده گشت جامه ولی پاک دامنم
۳۴۳

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسبست
آن به کزین گریوه سبکبار بگذری
۴۵۱

در طریقت رنجش خاطر نباشد می‌بیار
هر کدورت را که بینی چون صفائی رفت رفت
۸۳

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
۷۱

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند
نیاز نیمشبى دفع صد بلا بکند
۱۸۷

دلا چو غنچه شکایت زکار بسته مکن
که باد صبح نسیم گره‌گشا آورد
۱۴۵

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات
مکن بفسق مباحات وزهد هم مفروش
۲۸۳

دلا در عاشقى ثابت قدم باش
که در این ره نباشد کار بی‌اجر
۲۵۱

دلا طمع میر از لطف بی‌نهایت دوست
چو لاف عشق زدی سر بیاز چابک و چست
۲۸

دلا میاش چنین هرزه گرد و هر جاتی
که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود
۲۲۴

دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت
الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود
۲۱۱

دلبر از ما بصد امید ستد اول دل
ظاهراً عهد فرامش نکند خلق کریم
۳۶۷

دل بسی در بند تا مردانه‌وار
گردن سالوس و تسفوی بشکنی
۴۷۸

دل در جهان میند و بمستی سؤال کن
از فیض جام و قصه جیشد کسامگار
۲۴۶

در نیل غم فتاد سپهرش بطنز گفت
الآن قد ندمت و ماینفع‌الندم
۳۱۲

در هر طرف زخیل حوادث کمین گه‌یست
زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر
۲۵۳

دریفا عیش شبگیری که در خواب سحر بگذشت
ندانى قدر وقت ای‌دل مگر وقتى که درممانى
۴۷۴

درین بازار اگر سودیست با درویش خرسندست
خدایا منعم گردان بدرویشی و خرسندی
۴۴۰

درین چمن گل بیخار کس نچید آری
چراغ مصطفوی با شرار بوله‌یست
۶۴

درین غوغا که کس کس را نرسد
من از پیر مغان منت پذیرم
۳۳۲

درین مقام مجازی بجز پیاله مگیر
درین سراچه بازبچه غیر عشق مبارز
۲۵۹

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیایی وزر شوی
۴۸۷

دع التکاسل تغنم فقد جبری مثل
که زاد رهروان چستی است و چمالاکی
۴۶۱

دفتر دانش ما جمله بشوئید بسی
که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود
۲۰۳

دولت آنست که بی‌خون دل آید بکنار
ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست
۷۴

دولت پیر مغان باد که باقی سهلست
دیگری گو برو و نام من از یاد ببر
۲۵۰

دولت فقیر خدایا بمن ارزانی دار
کین کرامت سبب حشمت و تمکین منست
۵۲

دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر
از در عیش درآ و بره عیب موی
۴۸۵

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون
نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا
۵

دهقان سالخورده چه خوش گفت با سپر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی
۴۸۶

دی پیر می‌فروش که ذکرش بخیر باد
گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد
۱۰۰

دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند
دل غمدیده ما بود که هم بر غم زد
۱۵۲

ذره را تا نبود همت عالی حسافظ
طالب چشمه خورشید درخشان نشود
۲۲۷

راستی خاتم فیروزه بسواسحاقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
۲۰۷

دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشند
خواجه آنست که باشد غم خدمتگارش
۲۷۷

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
۳۵۹

دلشان شد سخنم تا تو قبولش کردی
آری آری سخن عشق نشانی دارد
۱۲۵

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
۱۵۱

دمی با نیک خواهان متفق باش
غنیمت دان امور اتفاقی
۴۶۰

دوام عیش و تنعم نه شیوه عشقت
اگر معاصر مائی بنوش نیش غمی
۴۷۱

دور است سرآب ازین بادیه هشدار
تا غول بیابان نفرید برابست
۱۵

دور فلکی یکسره بر منهج عدلست
خوش باش که ظالم نبرد راه بمنزل
۳۰۴

دور معجون گذشت و نوبت ماست
هر کسی پمنج روز نوبت اوست
۵۶

دوست گویار شو و هر دو جهان دشمن باش
بخت گو پشت مکن روی زمین لشکر گیر
۲۵۷

روی جانان‌طلبی آینه را قابل ساز
ورنه هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی
۴۸۵

روی نگار در نظرم جلوه می‌نمود
وز دور بوسه بر رخ مهتاب می‌زدم
۳۲۰

رهرو منزل عشقیم و ز سر حد عدم
تا باقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم
۳۶۶

رهزن دهر نخفتست مشو ایمن ازو
اگر امروز نپردست که فردا ببرد
۱۲۸

ز آستین طیبیان هزار خون بچکد
گرم بتجربه دستی نهند بر دل ریش
۲۹۰

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد
۱۰۱

زاهد ار راه برتلی نبرد معذورست
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد
۱۵۸

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد
دیو بگیرد از آن قوم که قران خوانند
۱۹۳

زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت
عاقلا مکن کساری کاورد پشیمانی
۲۷۳

زاهد شراب کوثر و حافظ بیاله خواست
تا در میانه خواسته کردگار چیست
۶۵

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
۱۷۹

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشادست
۳۷

رحل گرانب ده ای مرید خرابات
شادی شیخی که خانقاه ندارد
۱۲۷

رندی آموز و کسرم کن که نه چندان هنرست
هیوانی که ننوشت می و انسان نشود
۲۲۷

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار؟
کار سلاکت آنکه تدبیر و تأمل بایش
۲۷۶

رنگ تزویر پیش ما نبود
شیر سرخیم و افسی سیهیم
۳۸۱

رواق منظر چشم من آشیانه تست
کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست
۳۴

روزگاری شد که در میخانه خدمت میکنم
در لباس فقر کار اهل دولت میکنم
۳۵۲

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق
شرط آن بسود که جز ره آن شیوه نپریم
۳۷۲

روندگان طریقت ره بلا سپرند
رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز
۲۵۸

زهد رندان نوآموخته راهی بدهیست
من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم
۳۳۱

زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن
صراحی می‌لعل و بستی چو مساحت بس
۲۶۹

زیر بارند درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
۱۷۳

زین آتش نهفته که در سینه منست
خورشید شعله‌ایست که در آسمان گرفت
۸۷

ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک فشان
چند و چند از غم ایام جگر خون باشی
۲۵۸

ساقیا جام دمام ده که در سیر طریق
هر که عاشق و ش نیامد در نفاق افتاده بود
۲۱۲

ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب
نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد
۱۴۱

ساقیا در گردش ساغر تعلل تا بچند
دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایش
۲۷۶

ساقیا عشرت امروز بسفردا مکن
یا زدیوان قضا خط آسانی بمن آر
۲۴۸

ساقی بیا که از مسد بخت کارساز
کامی که خواستم زخدا، شد میسرم
۳۳۹

زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز
تا ترا خود زمین با که عنایت باشد
۱۵۸

زباده هیجت اگر نیست این نه پس که ترا
دمی ز وسوسه عقل پی‌خبر دارد
۱۱۶

ز روی دوست مرا چون گل مراد شکفت
حواله سر دشمن بسنگ خاره کنم
۳۵۰

ز سر غیب کس آگاه نیست قصه سخوان
کدام محرم دل ره درین حرم دارد
۱۱۹

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع
بحکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد
۱۷۵

زگرد سخوان نگون فلک طمع نتوان داشت
که بی‌ملامت صد غصه یک نواله برآید
۲۳۴

زمان خوشدلی دریاب و دریاب
که دایم در صدف گوهر نباشد
۱۶۲

زمانه هیچ نبخشد که باز نتانند
مجوز سفله مروت که شیبه لایمی
۴۳۰

ز مشکلات طریقت عنان مستاب ای دل
که مرد راه نپندیشد از تشیب و فراز
۲۵۹

زبهار تا توانی اهل نظر میازار
دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده
۲۲۵

سرشکم آمد و عیبم بگفت روی بروی
شکایت از که کنم خبانگیست غمّازم
۳۳۳

سر عاشق که نه خاک در معشوق بود
کی خلاصش بود از محنت سرگردانی
۳۷۲

سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود
که جام باده بیاور که جم نخواهد مساند
۱۷۹

سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری
که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد
۱۲۲

سزد کز خاتم لعلش زخم لاف سلیمانسی
چو اسم اعظم باشد چه پاک از اهرمن دارم
۳۲۷

سعی ناپرده درین راه بجائی نرسی
مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد بپر
۲۵۰

سفله طبیعت جهان بر کمرش تکیه مکن
ای جهساندیده ثبات قدم از سفله مجوی
۴۸۵

سکندر را نمی‌بخشند آبی
بزور وزر میسر نیست این کار
۲۴۵

سلطان ازل گنج غم عشق بما داد
تا روی درین منزل ویرانه نهادیم
۳۷۱

سماط دهر دون پرور ندارد شهد آسایش
مذاق حرص و آز ای دل بشو از تلخ و از شورش
۲۷۸

ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی
عیش بی‌یار مهیا نشود یار کجاست
۱۹

سالک از نور هدایت ببرد راه بدوست
که بجائی نرسد گسر بضالات برود
۲۲۲

سالها پیروی مذهب رندان کردم
تا بفتوی خرد حرص بزدان کردم
۳۱۹

سبزه‌ست در و دشت بیا تا نگذاریم
دست از سرآبی که جهان جمله سراپست
۲۹

ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق
هر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد
۱۲۳

سفن در پرده میگویم، چو گل از غنچه بیرون‌آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
۴۵۴

سرارادت ما و آستان حضرت دوست
که هر چه بر سر ما می‌رود ارادت اوست
۵۸

سر باآزادگی از خلق برآرم چون سرو
گر دهد دست که دامن زجهان درچینم
۳۵۵

سرّ خدا که عارف سالک بکس نگفت
در حیرتم که باده‌فسروش از کجا شنید
۲۳۳

سر زمستی برنگیرد تا بصبح روز حشر
هر که چون من درازل یک‌جرعه خورد از جام دوست
۶۲

شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت
چشم دریده ادب نگاه ندارد
۱۲۷

شهریست پر کوشمه خوبان ز شمش جهت
چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم
۲۳۸

شیراز معدن لب لعلست و کان حسن
من جوهری مفلسم ایسا مشوشم
۳۳۸

صالح و طالح متاع خویش نمودند
تا که قبول افتد و که در نظر آید
۲۳۲

صیحت ساقیا قدحی پر شراب کمن
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
۳۹۶

صبرست مرا چاره هجران تو لیکن
چون صبر توان کرد که مسقور نسالندست
۳۸

صحبت حور نخواهم که بسود عین قصور
با خیال تو اگر با دگری پر دازم
۳۳۵

صحبت عاقبت گر چه خوش افتاد ای دل
جانب عشق عزیزست فرو مگذارش
۲۷۷

صد ملک دل بنیم نظر میتوان خرید
خوبان درین معامله تقصیر میکنند
۲۰۰

صلاح و توبه و تقوی ز ما مجو حافظ
زرنده و عاشق و مجنون کسی نیافت صلاح
۹۸

سنگ سان شو در قدم نی همچو آب
جمله رنگ آمیزی و تردامنی
۴۷۸

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار
در گردشند بر حسب اختیار دوست
۶۰

سپل سرشک ما ز دلش کین بدر نبرد
در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد
۱۲۸

شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه ام
بار عشق و مفلسی صعب است می باید کشید
۲۴۰

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد
بنده طلعت آن باش که آنی دارد
۱۲۵

شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد
قدر یکساعته عمری که درو داد کند
۱۹۰

شکر بصبر دست دهد عاقبت ولی
بدعهدی زمانه زمانم نمیدهد
۲۲۹

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم
۳۲۱

شکوه سلطنت و حسن کسی نیانی داد
ز سخت جسم سخنی مانده است و افسرکی
۴۳۰

شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت
۸۸

طفیل هستی عشقتند آدمی و پری
ارادتى بنما تا سعادتى بسرى
۲۵۲

طسى مکان بسین و زمان در سلوک شعر
کاین طفل یکشنبه ره یکساله میرود
۲۲۵

عاشقسانرا بر سر خود حکم نیست
هر چه فرمان تو باشد آن کنند
۱۹۷

عاشقان زمره ارباب امانت باشند
لاجرم چشم گهربار همانست که بود
۲۱۳

عاشق چه کند گر نکند بار ملامت
با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست
۶۹

عاشق شو ارنه روزی کار جهان سرآید
ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
۴۳۵

عاشق که شد که بار بهعاش نظر نکرد؟
ای خواجه درد نیست وگرنه طیب هست
۶۳

عاشق و رند و نظر بازم و میگویم فاش
تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام
۳۱۱

عاقبت منزل ما وادی خساموشانست
حالیا غفله در گنبد افلاک انداز
۲۶۴

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی
عشق داند که درین دایره سرگردانند
۱۹۳

صوفى پیاله پیما حافظ قرابه پرهیز
ای کوته آستینان تا کی درازدستی؟
۴۳۴

صوفى شهر بین که چون لقمه شبهه میخورد
پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف
۲۹۶

طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم
در راه جام و ساقی مهر و نهاده‌ایم
۳۶۵

طالب لعل و گهر نیست وگرنه خورشید
همچنان در عمل معدن و کسانست که بود
۲۱۳

طیب راه‌نشین درد عشق شناسد
برو بدست کن ای سرده دل مسیح دمی
۴۷۱

طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل
بیفتد آنکه درین راه با شتاب رود
۲۲۱

طیب عشق مسیحا دست و مشفق لیک
چو درد در تو نسیند، کرا دوا بکند
۱۸۷

طیب عشق منم باده ده که این معجون
فراغت آرد و اندیشه خطا بسرد
۱۲۹

طریق صدق بیاموز ز آب صافى دل
براستى طلب آزادگى ز سرو چمن
۳۸۸

طریق کام بخشی چیست ترک کام خود کردن
کلاه سروری آنست کز این ترک پردوزی
۴۵۴

تلقین و درس اهل نظر یک اشارتست
گفتم کنایتی و مکرر نمیکتم
۳۵۳

جلوه بر من مفروش ای ملک العجاج که تو
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
۳۵۷

جهان فانی و باقی فسدای شاهد و ساقی
که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم
۳۵۴

چاک خواهم زدن این دل رسائی چکم
روح را صحبت ناجنس عذابیت الیم
۳۶۷

چشم بیمار مرا خواب نه درخور باشد
من له یقتل داء دنف کیف بنام
۳۱۰

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست
که خدعتی بسزا برنیامد از دستم
۳۱۵

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
که در سراچه ترکیب تخته بند نم
۳۴۲

چنان پر شد فضای سینه از دوست
که فکر خویش گم شد از ضمیرم
۳۳۲

چو ذره گر چه حقیرم بین بدولت عشق
که در هوای رخت چون بمهر پیوستم
۳۱۵

چون سر آمد دولت شبهای وصل
بگذرد ایام هجران نیز هم
۳۶۳

بجوی مزده وصل تو تا سحر شب دوش
براه بباد نهادم چراغ روشن چشم
۳۳۹

برو ای ناصح و بر دردگشان خرده مگیر
کارفرمای قدر میکند این من چکتم؟
۳۴۵

بظرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام
خون دل عکس برون میدهد از رخسارم
۳۲۴

بجزم تو به سحر گفتم استخاره کنم
بهار توبه شکن میرسد چه چاره کنم
۳۵۰

بی ماه مهر افروز خود تا بگذارم روز خود
دامی براهی می نهم مرغی بدامی میزنم
۳۴۴

بیدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت
من چرا ملک جهان را بجوی نفروشم
۳۴۰

بیر مغان ز توبه ما گر ملول شد
گو باده صاف کن که بسعیر ایستاده ایم
۳۶۴

بیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال
ان العهود عند ملوک النهی نم
۳۱۲

تا ندیم حلقه بگوش در میخانه عشق
هر دم آید غمی از نو بمبارکبام
۳۱۷

تازیان را غم احوال گراتباران نیست
پارسایان مدعی تا خوش و آسان بروم
۳۵۹

دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع
گرچه در بسانی میخانه فراوان کردم

۳۱۹

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

۳۱۹

در ره عشق از آن سوی فنا صد خطرست
تا نگوئی که چو عمرم بسر آمد رستم

۳۱۲

در شأن من بندد کئی ظن بد میر
کالوده گنت جامه ولی پاک دامنم

۳۲۳

در میخانه ام بگشما که هیچ از خانقه نگشود
گرت باور بود ورنه سخن این بود و ما گفتیم

۳۷۰

در نیل غم فتاد سپهرش بطنز گفت
الآن قد نعمت و مایته التئم

۳۱۲

درین غوغا که کس کس را نبرسد
من از پیر سفان منت پذیرم

۳۳۲

دلبر از ما بصد امید ستد اول دل
ظاهراً عهد فرامش نکند خلق کریم

۳۶۷

دلَم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بر بندم و تا مالک سلیمان بروم

۳۵۹

رنگ تزویر پیش ما نبود
شیر سرخیم و اقصی سیهیم

۳۸۱

چه شکر گویمت ای خیل غم عفاک الله
که روز بیکسی آخر تمبروی ز سرم

۳۳۰

حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم بر او
ور بحق گفت جدل با سخن حق نکتیم

۳۷۸

حافظ غم دل با که بگوسم که درین دور
جز جام نشاید که بود محرم رازم

۳۳۴

حافظ نه حد ماست چنین لافها زدن
پای از گلیم خوش چرا بیشتر کشیم

۳۷۵

حافظا تکیه بر ایام چو سهوست و خطا
من چرا عثرت امروز بفراد فکتم

۳۲۸

حافظا چون غم و شادی جهان در گذرست
بهر آنست که من خاطر خود خوش دارم

۳۲۶

خرقه پوشی من از غایت دین داری نیست
پردۀ بر سر صد عیب نهان مسو پوشم

۳۴۰

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم
راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

۳۵۹

خواهم از زلف بتان ناله گشائی کردن
فکر دورست همانا که خطا می بینم

۳۵۷

دام سختست مگر یار شود لطف خدا
ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

۳۶۷

- روز نسخت چون دم رندی زدیم و عشق
شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم
۳۷۲
- روزگاری شد که در میخانه خدمت میکنم
در لباس فقر کار اهل دولت میکنم
۳۵۲
- روی نگار در نظرم جلوه می نمود
وز دور بوسه بر رخ مهتاب میزد
۳۲۰
- رهرو منزل عشقیم و ز سر حد عدم
تا باقلیم وجود این همه راه آمده ایم
۳۶۶
- ز روی دوست مرا چون گل مراد شکفت
حواله سر دشمن بنگ خاره کنم
۳۵۰
- عاشق و رند و نظر یازم و میگویم فانی
تا بدانی که بچندین هنر آراسته ام
۳۱۱
- زهد رندان نوآمخته راهی بدهیست
من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم
۳۴۱
- ساقی بیا که از مدد بخت کارباز
کامی که خواستم زخدا، شد میبهرم
۳۳۹
- سالها پیروی مذهب رندان کردم
تا بفتوی نبرد عرصی پزندان کردم
۳۱۹
- سر باآزادگی از خلق برآرم چون سرو
گر دهد دیت که دامن زجهان پرچینم
۳۵۵
- مرشکم آمد و عیبم بگفت روی بروی
شکایت از که کنم خانگیست غمازم
۳۳۳
- سزد کز خاتم لعش زخم لاف سلیمانی
چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم
۳۲۷
- سلطان ازل گنج غم عشق بما داد
تا روی درین منزل ویرانه نهادیم
۳۷۱
- شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم
۳۲۱
- شهرست پر کرشمه خوبان زشش جهت
چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم
۳۳۸
- شیراز معدن لب لعلت و کان حسن
من جوهری مفلسم ایرا مشوشم
۳۳۸
- صحت حور نخواهم که بود عین قصور
با خیال تو اگر با دگری پر دازم
۳۳۵
- طاق و رواق مدرسه و قال و قبیل علم
در راه جام و ساقی مهر و نهاده ایم
۳۶۵
- عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار
عهد با پیمانه بندم شرط با ساغر کنم
۳۴۶
- عیان شد که چرا آمدم کجا رفتم؟
دریغ و درد که غافل زگار خوشتم
۳۲۲

کی بود در زمانه وفا جام می بیار
تا من حکایت جم و کاووس کی کنم
۳۵۱

گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید
گو تو خوش باش که ما گوش باحقی نکنیم
۳۷۸

گر تو زین دست مرا بسی سرو سامان داری
من بآه سعرت زلف مشوش دارم
۳۲۶

گر چه پیرم توشی تنگ در آغوشم کش
تا سحر گه زکنار تو جوان برخیزم
۳۳۶

گر چه گردآلود فخرم شرم باد از هتم
گر بآب چشمه خورشید دامن تر کنم
۳۴۶

گر قلب دلم را نهد دوست عیاری
من نقد روان دردمش از دیده شمارم
۳۲۵

گفت و گو آسین درویشی نبود
و رنه با تو ماجراها داشتیم
۳۶۹

گوهر معرفت آموز که با خود ببری
که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم
۳۶۷

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست
که درین بحر کرم غرق گناه آمده ایم
۳۶۶

ما بدین در نه بسی حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم
۳۶۶

عیب درویش و توانگر بکم و بیش بدست
کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم
۳۷۸

عیب مکن برندی و بدنامی ای حکیم
کاین بسود سرنوشت زدیوان قسمتم
۳۱۳

غبار راه طلب کیمیای سهرورزیست
غلام دولت آن خاک عنبرین بسویم
۳۷۹

غم غریبی و غربت چو بر نمی تآیم
بشهر خود روم و شهریار خود بائیم
۳۲۷

غم گیتی گر از پایم در آرد
بجز ساغر که باشد دستگیرم؟
۳۳۱

فاش میگویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
۳۱۷

فته می بارد ازین سقف مقرنس برخیز
تا بسپخانه پناه از همه آفات بریم
۳۷۳

فتوی پیر مغان دارم و قولیست قدیم
که حرامست می آنجا که نه یارست ندیم
۳۶۷

فکر بهبود خود ای دل ز دری دیگر کن
درد عاشق نشود به بمدادای حکیم
۳۶۷

قدر وقت از نشناسد دل و کاری نکند
بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم
۳۷۳

- ما درس سحر در ره میخانه نهادیم
محصول دعا در ره جانانه نهادیم
۳۷۱
- ما زیاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم
۳۶۹
- ما عیب کس بمستی و رندی نسیم
لعل بتان خوشت و می خوشگوارم
۳۶۲
- ما نگوئیم بد و میل بنا حق نکیم
جماعت کس سیه و دلق خود ازرق نکیم
۳۷۸
- ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست
هر چه آغاز ندارد نپذیرد انجام
۳۱۰
- مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست
میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم
۳۲۸
- مدد از خاطر رندان طلب ایستل و رنه
کار صعبت مجادا که خطای بکنیم
۳۷۷
- مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم
طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
۳۳۶
- مستی بآب بکدو عنب وضع بنده نیست
من سالخورده پیر خرابات پرورم
۳۲۹
- مکن درین چمنم سرزتش بخود روشی
چنانکه پرورشم میدهند میروم
۳۷۹
- من از بازوی خود دارم بسی شکر
که زور مردم آزاری ندارم
۳۲۳
- من بسر منزل عنقانه بسخود بردم راه
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
۳۱۹
- من پیر سال و ماه نیم یار بیوفاست
بر من چو عمر میگذرد پیر از آن ندم
۳۲۱
- من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد درین دیر خراب آبادم
۳۱۷
- می خور که عاشقی نه بکبت و اختیار
این موهبت رسید زمیراث فطرم
۳۱۳
- ناصح بطن گفت که رو ترک عشق کن
منحاج جنگ نیست برادر نسیمکنم
۳۵۳
- نشان اهل خدا عاشقیست بنا خوددار
که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم
۳۵۸
- نقش مستوری و مستی نه بدست من و نت
آنچه سلطان ازل گفت بکن آن کردم
۳۱۹
- نیست امید صلاحی زفساد حافظ
چونکه تقدیر چنین است چه تدبیر کنم؟
۳۲۷
- نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
چکم حرف دگر یاد نداد استادم
۳۱۷

با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست
صد جان فدای یار نصیحت نبوش کن
۳۹۸

باده خور غم مخور و پند مقلد نبوش
اعتبار سخن عام چه خواهد بودن
۳۹۹

بزیر دلق مسطع کسندها دارند
درازدمتی این کوه آستینان بین
۴۰۳

بمی‌پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
که تا خراب کنم نقش خودپرستین
۳۹۳

به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
۳۹۳

بیران سخن ز تجربه گویند گفت
هان ای پسر که پیر شوی، پند گوش کن
۳۹۸

چو مستم کرده مستور مستشین
چو نوشم داده زهرم مستوشان
۳۸۶

حافظ ز خو برویان بخت جز این قدر نیست
گر نیست رضای حکم قضا بگردان
۳۸۴

خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد
گر برگ عیش می‌طلی ترک خواب کن
۳۹۶

خوش بجای خوشتن بود این نشست خسروی
تا نشیند هر کسی آگسئون بجای خوشتن
۳۹۰

نیست در کس کرم و وقت طرب می‌گذرد
چاره آنست که سجاده بسی بفروشیم
۳۷۶

واعظ ما بسوی حق تشنید بشنو کاین سخن
در حضورش نیز می‌گویم نه غیبت می‌کنم
۳۵۲

واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما
با خاک کسوی دوست بفردوس ننگریم
۳۷۲

وفاداری و حق‌گویی نه کار هر کسی باشد
غلام آصف نانی جلال الحق والدینم
۳۵۶

هر چند پیر و خسته دل و نساتوان شدم
هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم
۳۲۱

هر چند غرق بحر گناهم ز صد جهت
نا آشنای عشق شدم ز اهل رحمت
۳۱۳

همم بدرقه راه کن ای طایر قدس
که درازست ره مقصد و من نوسفرم
۳۲۸

یارب از ابر هدایت برسان بارانی
پیشتر زانکه چو گردی زمین برخیزم
۳۳۶

یکی از عقل می‌لانند یکی طامات می‌یافت
بیا کاین داورها را به پیش داور اندازیم
۳۷۴

از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن
از دوستان جانی مشکل توان بریدن
۳۹۲

در راه عشق وسوسه اهرمن بسیت
پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن
۳۹۸

صیحت ساقیا قدحی پر شراب کن
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
۳۹۶

طریق صدق پیاموز ز آب صافسی دل
براستی طلب آزادگی ز سرو چمن
۳۸۸

عنان بمیکه خواهیم تافت زین مجلس
که وعظ بی عملان واجبست نشین
۳۹۳

فرصت شمار صحبت کز این دوراهه منزل
چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن
۳۹۲

کمتر از ذره نه پست شو مهرورز
تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان
۳۸۷

گر چو فراهم بتلخی جان برآید پاک نیست
بس حکایت‌های شیرین باز می ماند زمن
۴۰۱

سبوس جز لب ساقسی و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن
۳۹۳

مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش
ساقیا می ده بقول متشار مؤتمن
۳۹۰

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق
برو ای خواجه عاقل هنری بهتر ازین
۴۰۲

وفا کنیم و ملامت کنیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافرست رنجیدن
۳۹۳

هرچون حباب دیده بسروی قدح گشای
وین خانه را قیاس اساس از حباب کن
۳۹۵

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو
۴۰۷

بر آستانه میخانه گر سری بینی
مزن پای که معلوم نیست نیت او
۴۰۵

بیا که دوش بمستی سروش عالم غیب
نوید داد که عاست فیض رحمت او
۴۰۵

گوشوار زر و لعل ارچه گران دارد گوش
دور خوبی گذرانت نصیحت بشنو
۴۰۷

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو
۴۱۵

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خوش آمد و هنگام درو
۴۰۷

مکن بچشم حقارت نگاه در من مست
که نیست معصیت و زهد بی مشیت او
۴۰۵

هر گل نو ز گلرخی یساده می کند ولی
گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو
۴۱۴

وجود ما معنائست حافظ
که تحقیقش فسونست و فسانه
۴۲۸

وصال دولت بیدار ترست ندهند
که خفته تو در آغوش بخت خواب زده
۴۲۱

هر چند کازمودم از وی نبود سودم
من جربالمجرب حلت به الندامه
۴۲۶

آخرالامر گل کوزه گران خواهی شد
حالیا فکر سو کن که پر از بساده کنی
۴۸۱

آدمی در عالم خاکي نمی آید بدست
عالمی دیگر نباید ساخت و زنو آدمی
۴۷۰

آلودگی خرقه خرابی جهانست
کو راهروی اهل دلی پاک سرشتی
۴۳۶

آمرزشی نقدست کسی را که در اینجا
پارست چو حوری و سرائی چو بهشتی
۴۳۶

ازین سموم که برطرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترسی
۴۷۷

اگر این شراب خامست اگر آن حریف پخته
بهزار بار بهتر زهرار پخته خامی
۴۶۸

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
رهروی باید جهان سوزی نه خامی بیفمی
۴۷۰

آن سرزنی که کرد ترا دوست حافظا
بیش از گلیم خویش مگر یا کشیده
۴۲۴

الصبر مرو العمر فسان
یالیت شعری حتام القاه
۴۱۸

بجوی زلف تو گرجان بباد رفت چه شد
هزار جان گرامی فدای جانانه
۴۲۷

برو این دام بر مرغی دگر نه
که عنقارا بلندست آفتابانه
۴۲۸

بشمیرم زد و با کسی نگفتم
که راز دوست از دشمن نهان به
۴۱۹

بطهارت گذران منزل پسری و مکن
خلعت شیب چو تشریف قبله آلوده
۴۲۳

پاک و صافی تو و از چاه طبیعت بدرای
که صفائی ندهد آب تراب آلوده
۴۲۳

جوانا سر متاب از پند پیران
که رای پیر از بخت جوان به
۴۱۹

زندهار تا توانی اهل نظر میازار
دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده
۴۲۵

گفتم ملامت آید گر گرد دوست گرم
واش ما رأینا حیا بلا ملامه
۴۲۶

بس گل شکفته می‌شود این باغ را ولی
کس بی‌بلای خارنچیدست ازو گلی
۴۶۵

بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
۴۸۱

بصبر کوش تو ای‌دل که حق رها نکند
چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی
۴۷۷

بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
علاج کی کنمت، آخرالدواء الکی
۴۳۰

بمجب علم نتوان شدز اسباب طرب محروم
بیا ساقی که جاهل راهنی ترمیرسدروزی
۴۵۴

بکوش خواجه و از عشق بی‌نصیب مباش
که بنده را نخرد کس بصیب بی‌هنری
۴۵۲

بگنر ز کیر و ناز که دینست روزگار
چین قبای قیصر و طرف کلاه کی
۴۲۹

بنیاد هستی تو چو زیرو زیر شود
در دل مدار هیچ که زیروزیر شوی
۴۸۷

بوصل دوست گرت دست میدهد یکدم
برو که هر چه مرا دست در جهان داری
۴۲۵

بیا که رونق این کارخانه کم نشود
بزهده همچو توئی یا بفسق همچو منی
۴۷۷

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی
تا راهرو نباشی کسی راهبر شوی
۴۸۷

ای‌دل بهره‌داتش و عمرت بسپاد رفت
صد مایه داشتی و نکردی کفایتی
۴۳۷

ای دل مباش یکدم خالی زعشق و مستی
وآنکه برو که رستی از نیستی و هستی
۴۳۲

ای که دایم بخوش مفروری
گر ترا عشق نیست معذوری
۴۵۳

ای مگس عرصه سیرغ نه جولانگه تست
عرض خود میبری و زحمت ما میداری
۴۲۹

بخواه جان و دل از بنده و روان بستان
که حکم بر سر آزادگان روان داری
۴۲۵

بخیل بسوی خدا تشنود بیا حافظ
پیاله گیر و کرم ورز و الضمان علی
۴۳۰

بد رندان مگو ای شیخ و هشدار
که با حکم خدائی کینه داری
۴۲۷

بنده جام می و از جم مکن یاد
که میداند که جم کی بود و کی‌کسی؟
۴۳۱

بهر مهر چسرخ و شیوه او اعتماد نیست
ای وای بر کسی که شدایمن ز مکروری
۴۲۹

- تو می باید که باشی ورنه سهلت
زبان مایه جاهی و مالی
۴۶۳
- نوابت باشد ای دارای خرمن
اگر رحمی کنی بر خوشه‌پینی
۴۸۳
- جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد
ما را چگونه زبید دعوی بیگناهی
۴۸۹
- جدا شد یار شیرینت کنون تنها تنی ای شمع
که حکم آسمان اینست اگر سازی و گرسوزی
۴۵۲
- جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار دل مبتد بر اسباب دنیوی
۴۸۶
- چو امکان خلود ایدل درین فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت دان بسفیروزی و بهروز
۴۵۴
- چو گل گر خرده داری خدا را صرف عشرت کن
که قارون را غلطها داد سودای زر اندوزی
۴۵۲
- چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون آی
رنیدی و هوساکنی در عهد شباب اولی
۴۶۶
- چون شمع نکوروشی در رهگذر باندست
طرف هنری بر بند از شمع نکوروشی
۴۹۵
- چون مصلحت اندیشی دورست ز دروشی
هم سینه پر از آتش هم دیده پرآب اولی
۴۶۶
- بیا که وقتشناسان دوکون بفروشند
بیک پیاله می صاف و صحبت صنی
۴۷۱
- بیاوزمت کیمیای سعادت
ز مصحبت بد جدائی جدائی
۴۹۲
- بند عاشقان بشنو وز در طرب بازار
کاین همه نمی‌ارزد شغل عالم فانی
۴۷۳
- پیام پوست شنیدن سعادتست و سلامت
من المبلغ عنی الی سعاد سلامی
۴۶۹
- پیش زاهد از رندی دم‌مزن که نتوان گفت
با طیب نامحرم حال درد پنهانی
۴۷۳
- تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی
یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی
۴۳۴
- تا کی غم دنیای دنی ایدل دانا
حیفست زخوبی که شود عاشق زشتی
۴۳۶
- تاچ شاهی طلبی گوهر ذاتی بنمای
ورخود از تخمه جمشید و فریدون باشی
۴۵۸
- ترسم کزین چمن نبری آستین گل
کز گلشنش تحمل خاری نمیکنی
۴۸۲
- تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگراف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
۴۸۱

- چون نیست نقش دوران در هیچ حال ثابت
حافظ مکن شکایت نامی خوریم جمالی
۴۶۲
- حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند
سعی نایرده چه امید عطا میداری
۴۶۹
- خار ارچه جان بکاهد گل عنبر آن بخواهد
سهلست تلافی می در جنب فوق مستی
۴۳۴
- خدا زان خرقه بیزارست صد بار
که صد بت پائشش در آستینی
۴۸۳
- غزینمداری میراث خوارگان کفرست
بقول مطرب و ساقی بفتوی دف و نی
۴۳۰
- خون پیاله خور که حلال است خون او
در کار یار بهاش که کاریت کردنی
۴۷۹
- خیال چنبر زلفش فریبت میدهد حافظ
نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجیبانی
۴۷۲
- دایم گل این بستان شاداب نسیماند
دریاب ضیفانرا در وقت توانائی
۴۹۳
- در دایرة قسمت ما نقطه تسلیمیم
لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی
۴۹۳
- در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن
شرط اول قدم آنست که همچون بهاشی
۴۵۸
- در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسیست
آن به کزین گریوه سبکبار بگنوی
۴۵۱
- در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست
ریش باد آن دل که بادرد تو خواهد مرهمی
۴۷۰
- در مذهب طریقت خامی نشان کفرست
آری طریق دولت چسالاکیست و چستی
۴۳۲
- در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
هان ای پسر بکوش که روزی پسر شوی
۴۸۷
- دریفا عیش شبگیری که در خواب سحر بگذشت
ندانی قدر وقت ایستدل مگر وقتی که درمانی
۴۷۲
- درین بازار اگر سودیست با درویش خرمندیست
خدایا منعم گردان بدروشی و خرمندی
۴۴
- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
نا کیمیای عشق بیایی وزر شوی
۴۸۷
- دع التکامل نغم فقد جبری مثل
که زاد رهروان چستی است و چسالاکی
۴۶۱
- دل بسی در بند تا سردانهوار
گردن سالوس و تقوی بشکنی
۴۷۸
- دسی با نیک خواهان مستحق بهاش
غنچت دان امور اتفاقی
۴۶۰

دوام عیش و تنعم نه شیوه عشقت
اگر معاشر مائی بنوش نیش غمی
۲۷۱

دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر
از در عیش درآ و بسره عیب مجوی
۲۸۵

دهقان سالخورده چه خموش گفت با سپر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی
۲۸۶

روی جانان طلایی آینه را قابل ساز
ورنه هرگز گل و نرسین ندمد ز آهن و روی
۲۸۵

زان می عشق کزوپخته شود هر خامی
گر چه ماه رمضانست بیاور جامی
۲۶۷

زاهد پشیمان را فوق بساده خواهد کشت
عاقلاً مکن کاری کساورد پشیمانی
۲۷۳

ز تند باد حوادث نمی توان دیدن
درین چمن که گلی بوده است یا سمنی
۲۷۷

زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند
مجوز سفله مروت که شیبه لائی
۲۳۰

ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک فشان
چند و چند از غم ایام جگر خون باتی
۲۵۸

سغن در پرده میگویم، چو گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
۲۵۲

سر عاشق که نه خنک در مشوق بود
کی خلاصش بود از محنت سرگردانی
۲۷۲

سفله طبعت جهان بر کمرش تکیه مکن
ای جهاندیده نبات قدم از سفله مجوی
۲۸۵

سنگ سان شو در قدم نی همچو آب
جمله رنگ آمیزی و تردامنی
۲۷۸

شکوه سلطنت و حسن کی نباتی داد
ز سخت چم سخنی مانده است و افسرکی
۲۳۰

صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرهیز
ای کونه آستینان تا کی درازدستی؟
۲۳۲

طیبی راه نشین درد عشق شناسد
برو بدست کن ای مرده دل مسیح دمی
۲۷۱

طریق کام بخشی چیست ترک کام خود کردن
کلاه سروری آنست کز این ترک پردوزی
۲۵۲

طفیل هندی عشقند آمدی و پری
ارادتی بنما تا سعادت بیبری
۲۵۲

عاشق شو ارنه روزی کار جهان سرآید
ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
۲۳۵

عجب از لطف تو ای گل که نشستی بنا خار
ظاهراً مصلحت وقت در آن می بینی
۲۸۲

- کامبخشی گردون عمر در عوض دارد
جهد کن که از دولت داد عیش پستانی
۴۷۳
- که ای صوفی شراب آنکه شود صاف
که در شیشه بماند اربعینی
۴۸۳
- گر امانت سلامت بجرم پاکی نیست
بی دلی سهل بود گر نبود بی دینی
۴۸۴
- گر انگشت سلیمانی نباشد
چه خاصیت دهد نقش نگینی
۴۸۳
- گر جان بتن بینی مشغول کار او شو
هر قبله که بینی بهتر زخود پرستی
۴۳۴
- گرچه دوریم بیاد تو قدح می گیریم
بعد منزل نبود در سفر روحانی
۴۷۲
- گر چه راهیست پر از بیم زمانا بردوست
رفتن آسان بود از واقف منزل باشی
۴۵۶
- گر مسلمانی ازینست که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردائی
۴۹۰
- گر نور عشق حق بدل و جانت اوفتد
بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی
۴۸۷
- مرغ زیرک بندر خانقه اکنون نبرد
که نهادست بهر مجلس وعظی دامی
۴۶۷
- عروس جهان گرچه در حد حسنت
ز حد میبرد شیوه بیوفائی
۴۹۲
- عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی
ای سر جام میم ده که به پیری برسی
۴۵۵
- فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد ازو غیر او تمنائی
۴۹۱
- فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
کفرست درین منهد خود بینی و خود رائی
۴۹۳
- فیض ازل بزور و زور آمدی بدست
آب خضر نصیبه اسکندر آمدی
۴۳۹
- قطع این مرحله بی همی خضر مکن
ظلماتست بترس از خطر گمراهی
۴۸۸
- قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق
چو شبنمی است که بر بحر میکشدر قسمی
۴۷۱
- کار خود گر بکرم بازگذاری حافظ
ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی
۴۸۱
- کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کی روی، ره ز که پرستی، چکنی، چون باشی
۴۵۸
- کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
وه که پس بیخبر از غافل چندین چرسی
۴۵۵

- نقد عورت ببرد غصه دنیا بگراف
گر شب و روز درین قصه مشکل باشی
۴۵۶
- نقطه عشق نمودم بسترهان سهو مکن
ورنه چون بنگری، از دایره بیرون باشی
۴۵۸
- نمی‌بینم نشاط عیش در کس
نه درمان دلی نه درد دینی
۴۸۳
- نوبهارست در آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بلعد باز و تو در گل باشی
۴۵۶
- نوشته‌اند بر ایوان جنت الماوی
که هر که عشوه دنیی خرید و ای بسوی
۴۳۰
- وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی
حاصل از حیات ای جان این دست تادانی
۴۷۳
- هر آنکه کنج قناعت بکنج دنیا داد
فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی
۴۷۷
- هشدار که گر وسوسه عقل کنی گوش
آدم صفت از روضه رضوان بدرآی
۴۹۲
- هشیار شو که مرغ چمن مست گشت هان
بیدار شو که خواب عدم در پیست هی
۴۲۹
- پارپ بکه نباید گفت این نکته که در عالم
رخساره بگس ننمود آن شاهد هر جانی
۴۹۳
- سروت گر چه نامی بی‌شناست
نیازی عرضه کن، بر نازنینی
۴۸۲
- مستی عشق نسبت در سر تو
رو که تو مست آب انگوری
۴۵۳
- مفروش بباغ ارم و نخوت شداد
یک تیشه می و نوش تپی و لب کستی
۴۳۶
- مکن حافظ از جور دوران شکایت
چه دانی تپو ای بنده کار خدائی
۴۹۲
- مگنران روز سلامت بملامت حافظ
چه توقع زجهان گنران میداری
۴۵۰
- ملول از همراهان بودن طریق کاردانی نیست
بکش دشواری منزل بیاد عهد آسانی
۴۷۲
- می پیش است دریا بوقتی خوشست بشتاب
سال دگر که دارد امید نوبهاری
۴۴۲
- می ده که سر بگوش من آورد چنگ و گفت
خوش بگذران و بشنو ازین پسر منحنی
۴۷۹
- می صوفی افکن کجا می فروغند
که در تپم از دست زهد ریائی
۴۹۲
- می دارم چو جان صافی و صوفی میکند عیشی
خدایا هیچ عامل را مبادا بسخت بسروزی
۴۵۴

یکیست ترکی و تازی درین معامله حافظ
حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانسی
۳۷۶

یک حرف صوفیانه بگویم اجازتست
ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری
۳۵۱

یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر
کز آب هفت بحر بسیک سوی تر شوی
۳۸۷



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست برخی از قاعده های دستوری

بخش اول - اسم

الف - اسمهای مشتق از ماده فعل امر

- ۱- اسم مصدر : گذر ۷/۱۹۲ * گذاز ۴/۲۶۰ ساز ۱۰/۳۵۰ زمین بوس ۵/۴۷۴ گل ریزان ۱/۴۹۵
- ۲- اسم مکان : گذر ۸/۳۲۴ گذار ۵/۲۸۷ راهگذار ۸/۱۲۲ رهگذر ۴/۱۱۰

۳- اسم زمان : شبگیر ۶/۲۶۰ ، ۶/۲۶۷ ، ۲/۳۴۷

۴- اسم : ساز ۱۰/۳۵۰

ب - اسمهای مشتق از ماده فعل ماضی

- ۱- اسم مصدر : نشست ۲/۳۹۰
- ۲- اسم مکان : بیرون شد ۳/۳۱۳ آبخورد ۷/۳۲۹
- ۳- اسم : خلاف آمد ۶/۳۱۹ کشاد ۲/۳۲۳

ج - اسم مرکب

- ۱- از دو اسم : کمرترکش ۴/۳۴۸
- ۲- از دو فعل با واو عطف : هست و نیست ۹/۲۵
- ۳- از ترکیب اضافی مقلوب : خونبها ۱/۴۰۹ ره توشه ۲/۴۲۸
- ۴- اسم مکان از صفت و پسوند اسم ساز (نا) : تنگنا ۷/۲۲۶
- ۵- از اسم ویای مصدری : صبوحی ۳/۴۶۴
- ۶- از دو مصدر مرخم با واو عطف : گفت و شنفت ۵/۸۱
- ۷- از اسم + واو عطف + اسم : روی و رها ۶/۲۰۰ ، ۹/۳۲۴ ، ۹/۳۲۴ و مقال ۳/۴۱۱
- قال و قیل ۳/۳۶۵
- ۸- از اسم + پسوند نسبت : شکرانه ۴/۳۲۳
- ۹- از صفت + ی مصدری : لقمه پرهمیزی ۸/۳۵۰ بلهوسی ۱/۴۵۵
- ۱۰- از اسم + پسوند نکهبائی : ساروان ۲/۲۶۰

* رقم سمت راست نمودار شماره غزل و رقم سمت چپ شماره قاعده دستوری است .

د - جمله موزول باسم

من بزید ۵/۱۹۶ ، ۶/۳۲۳

ه - اسم بصورت عطف بیان

امام خواجه ۵/۱۳۲ تو حافظ ۵/۳۳۱

و - السام اضافه

۱ - مفید تضمین و ظرفیت : باده شبگیر ۶/۲۶ آستین گل ۵/۴۸۲

۲ - مفید تبیین جنس : شط شراب ۱/۲۶۲

۳ - مفید عطف بیان : گفته سخن ۱۵/۷۵

۴ - مفید تخصیص : بلبل صبا ۳/۳۴

۵ - اضافه شبه فعل بفاعل یا بمفعول : انعام تو ۴/۳۰ دعای دولت ۲/۲۸

۶ - اضافه بیانی (توضیحی) گلشن فردوس ۶/۳۶

۷ - گاه میان مضاف و مضاف الیه يك مضاف الیه جدائی می افکنند:

هوز سینۀ شبگیر ۵/۱۰

ز - چند یادآوری

۱ - گاه در آخر بعضی کلمات مأخوذ از عربی در فارسی حرفی افزوده میشود که

در معنی تغییری نمیدهد : نصیبه ۵/۳۳۹

۲ - گاه تصحای زبان فارسی در برخی از معادلات عربی تغییری لفظی و گاه معنوی

داده اند : تمنا ۱/۳۳ محاکا ۱۲/۳۳

۳ - گاه برخی جمعهای عربی در سباق فارسی مفرد محسوب شده است : حور

۳/۳۲۶

بخش دوم - صفت

الف - صفتهای مشتق از ماده فعل امر : شکاری ۱/۲۹۰

تازی ۸/۳۵۶ حال گردان ۱۶/۲۵۵

خوشباش ۹/۲۸۸ تخته بند ۷/۳۴۲ زرکش ۵/۴۷۶

ب - صفتهای مشتق از ماده فعل ماضی : خانه پرورد ۲/۱۳ گم گشته ۱/۲۵۵

شوریده ۴/۲۵۵ توس معتسب خورده ۵/۲۸۳

ج - صفتهای پیشوندی و پسوندی :

به بنیاد (بنیاد) ۴/۱۷۳ در گذر ۸/۳۲۶

- بتاب ۷/۴۶۶ چون آتش ۱۶/۴۳۳
 هم قران ۷/۲۹۷ کردنی ۳/۴۷۹
 صبحی ۱۷/۴۸۴ شبانروزی ۱۰/۴۵۴
 یککاعته ۷/۱۹۰ مهوش ۶/۱۴ سوکوار ۹/۴۵۷
 د - صفتهای مرکب از دو اسم :
 کان بعین ۹/۳۶۲ کمان ابرو ۴/۴۲۸
 ه - نعت سببی : شکسته کسمه ۵/۴۲۱
 و - طرز بکار بردن صفت
 ۱ - اسم بجای صفت
 رندان ربا ۷/۲۰ وقت وقت ۷/۱۳۷ جام عدل ۲/۱۸۶ ضمان شدم ۹/۳۲۱
 دفع خمار ۷/۳۲۵
 ۲ - صفت مقدم بعالت اضافه
 جمده گیسو ۱/۹۵ محض صواب ۱۲/۲۴۳
 ۳ - چه ، چنین ، چندین ، زهی گاه بصورت صفت :
 چه مزده ها ۷/۳۷ چنین موصی ۷/۱۳ چندین جرس ۹/۴۵۵ زهی طرب
 ۱/۲۹۶
 ۴ - صفت جانشین موصوف :
 سیاه ۹/۱۲۷
 ۵ - گاه میان موصوف و صفت يك مضاف الیه جدائی میافکنند :
 خاتم جمشید همایون آثار ۶/۲۲۸
 ۶ - جمع آمدن صفت برای تاکید :
 طلسمات عجایب ۳/۴۹ رندان صبوحی زدگان ۱/۲۰۲
 ۳ - حذف موصوف بقرینه :
 بهین اوضاع ۷/۲۹۳

بخش سوم - فعل

الف - ماضی مطلق

- ۱ - متضمن هر سه زمان : نبود ۳/۲۰۹

۲- بجای مستقبل معنی الوقوع شد ۱/۲۷۷ گفتیم ۴/۳۷۰ نهادیم ۱/۴۱۸

رستی ۱/۴۳۴

۳- فاعله گفت، گاه در کلام آورده نمیشود؛ گفت ۷/۱۴۳، ۸/۲۲۲

ب- ماضی بعید معلوم بجای ماضی بعید مجهول؛ دوخته بود ۲/۲۱۱

ج- فعل امر ونهی

۱- افعال دو گانه ناهب از فعل امر؛ می باید که باشی ۶/۴۶۳

۲- فعل امر «فرما» جانسوزن افعال دیگر بر عایت احترام؛ فرما (ده) ۷/۲۱۲

۳- فعل دعائی منفی؛ مکناد ۷/۱۵، ۱/۲۷۱، مرواد ۲/۱۸

د- فعل مرکب

۱- شکفته شد (= شکفت) ۱/۲۵ یاوه کرد ۷/۲۸

۲- اضافه جزء غیر صرفی فعل مرکب بمنمول؛ تعلیم سخن کرد ۸/۲۱۷

ه- چند یادآوری

۱- حذف فعل بقرینه حالی؛ نفسی (درنگ کن) ۲/۳۸۲ که (دهدی) ۲/۱۳۰

خدا را (انصاف دهید) ۱/۱۳۷ رحیمی (کن) ۶/۲۶۶

۲- «در» پیشوند فعل برای تأکید؛ درده ۱/۸

۳- «ترسم» بمعنی یقین دارم؛ ۸/۹

۴- «هوس میکنش» ۵/۲۷۲ او را هوس پند میآید

۵- حذف فعل دعائی «یاد» ۴/۳۸

۶- جمله حالیه بحذف «بود» ۴/۲۶

۷- حذف «است» بقرینه حالی ۸/۳۷۹

۸- الزودن یا در آخر افعالی که در بیان رؤیا و تمنی است؛ برآمدی ۲/۱/۴۳۹

بخش چهارم - ضمیر

اقسام ضمیر :

۱- «خود» ضمیر مشترك برای تأکید ضمیر منفصل؛ تو خود ۹/۳۴

۲- خود ضمیر برمتاخر یا اخصار قبل از ذکر مرجع؛ شیارش ۶/۴۵ گوش

۵/۱۲۳ کمش ۵/۱۳۰

۳- «ت» ضمیر متصل مضاف الیه در انتظارت ۵/۹۱

۴- «فلان ، فلانی» ضمیر مبهم که جانشین اسم میشود خواه اسم معرفه باشد
یا نکره : ۱/۱۱۳ ، ۲/۲۴۸ ، ۱/۴۷۶

بخش پنجم - قید

اقسام قید

- ۱- قید استنهام : کجا ۸/۱ مگر ۴/۴۲۴
- ۲- قید تأکید و ایجاب : لاجرم ۶/۳۷۶ مطلق ۲/۳۷۸ مگر ۴/۴ ، ۶/۱۲ ، ۸/۱۶ ، ۸/۶۳
- ۳- قید زمان : حالیا ۱/۳۵۵ ، ۸/۴۰۰ ، ۸/۱۳ دگر ۵/۱۳ ، ۶/۳۳۷ روان
۲/۴۴۵ روانی ۶/۲۴۸ محرکوی ۳/۹۱ صبعی ۵/۳۷۳ مقیم ۱۲/۳۶ ، ۴/۲۳۵
۴/۲۳۵ هم ۵/۴۶ همچنان ۱/۳۲۴
- ۴- قید شك : مگر ۷/۱۸۹
- ۵- قید شمار : دگر ۱/۹ هزاران ۲/۱۰۳
- ۶- قید کمیت : چندین ۷/۳۵۲
- ۷- قید نفی : دیگر ۷/۸ ، ۵/۱۳۰ ، ۹/۲۱۷ ، ۳/۳۱ ، ۱۰/۶۶ ، ۱/۸۱
کمتر ۱۱/۳ ، ۴/۲۳۱
- ۸- قید وصف و روش : بعدا ۷/۱۱ دانسته ۹/۱۲۸ ظاهراً ۵/۳۶۷ مشکی
۳/۳۸۹ معاینه ۴/۴۱۵
- ۹- قید تأکید و ایجاب : مخصوص ۲/۴۷۴ باشد ۹/۵۶۳ «حقاً» قید تأکید
جانشین جمله ۴/۱۸۶ ، ۷/۳۳۸ بی گفتگوی متمم قیدی ۶/۵۹
- ۱۰- قید حالت یا حال : آنان و خیزان ۴/۳۵۲ ناخوانده نقش متصود ۲/۴۳۵
نادهنده ۳/۴۷۲ تا کشوده ۴/۴۳ صمی نایرده ۷/۴۴۹
قدھی در دست ۱/۲۷
- ۱۱- قید تفضیل : ای کج ۲/۴۳۹ ای کاشکی ۱۰/۴۳۹ بو که ۸/۱۲ ، ۵/۳۷۲
- ۱۲- قید برای قید وصف : چه آسان ۴/۸۸ ، ۵/۲۵۹ چنین هائل ۷/۱

بخش ششم - حروف اضافه

- ۱- «و» برای معادله و برابری : جان من و جان شما ۹/۱۲ سر و خشت ، ۴/۸
- ۲- «و» مفید ملازمت : مرارات ما و آمتان ۱/۵۸ من و شراب ۱/۷۹

- ما و می ۵/۱۱۸ زاهد و عجب ۳/۱۵۸ درویش و امن ۶/۴۵۱
- ۳- «را» برای سوگند: خدا را ۷/۱۸۰ خدای را ۱۱/۲۳۰ ، ۵/۲۷۳
- ۴- «را» بمعنی برای : خدا را ۱۵/۱۲ ، ۴/۳۳ ، ۲/۲۵۲
- ۵- «را» حرف اضافه پس از مضارع الیه : آینه... جام را ۱/۷ ترا... کشتی بان
۱۲/۲۵۵ شراب ارغوانی را... اندر قلع ۳/۳۷۴
- ۶- «با» مفید ظرفیت : با یاد ۲/۱۷۳ با پای خم ۲/۲۸۵
- ۷- «از» بمعنی بره از این شیوه ۵/۳۷۱
- ۸- حذف حرف اضافه : خیر و سلامت (بغیر و سلامت) ۶/۸۹ غلطی خواجه
(بر غلطی خواجه) ۱۰/۶۹ این شهر (در این شهر) ۲/۲۱۶
- ۹- شبه حرف اضافه : از واسطه ۲/۱۷ بجای ۶/۵ نزدیک ۱/۴۲۶

بخش هفتم - حرف ربط

الف - اگر

- ۱- مایه جزم و تعنیق ۱۲۴ (۸) ، ۴۳۴ (۲) ، ۴۴۰ (۷)
- ۲- برای یادآوری و تذکار ۴۳۴ (۱)
- ۳- اگر... اگر برای تسویه ۹/۳ ، ۶/۱۴۶
- ۴- «اگرچه» حرف ربط مرکب برای استدرک : ۳/۴۰۵
- ۵- «اگرزانکه» شبه حرف ربط بمعنی اگر ۵/۴۴۸
- ب - «اها» برای تعلیل ۶/۳۳۸

ج- که

- ۱- بمعنی اگر : ۱۲/۴۳۶ ، ۶/۱۱۱
- ۲- برای توضیح و تفسیر ۱/۱۳۰
- ۳- بمعنی آنگاه که ۲/۱۶ ، ۸/۲۳۸
- ۴- «وعمکن آنکه» شبه حرف ربط برای تعلیل ۶/۴۱۹
- د - «نی... و نه» برای عطف در نفی : ۱۶/۳۲۹
- و - و

- ۱- برای احتدرک : ۱/۹۱ ، ۵/۱۰۹ ، ۸/۴۴۴
- ۲- بمعنی «ها» : ۱۴/۳
- ۳- برای امتداد : ۱/۱۵۸ ، ۵/۲۶۸

- ۴- برای تعجب : ۵/۶۱
 ۵- واو حالیه : ۲/۲۷ ، ۴/۴۸۸
 ۶- «و» زائده ۴/۱۲۷
 ۷- حذف «و» بقرینه حالی ۱۳/۳۱۷
 و - «هم» حرف ربط برای تأکید ۱/۱۷۹
 ز - «یا»
 ۱- مفید اباحه ۱۰/۱۸۹
 ۲- بمعنی «واو» عطف ۶/۳۸۴

بخش هشتم - اصوات

- ۱- برای آغاز کار : بسم الله ۶/۴۱۶
 ۲- برای آفرین : مرحبا ۱/۶۲
 ۳- برای استبعاد و تأسف و تعجب : هیات ۵/۳۸ ، ۳/۲۹۰ ، ۴/۳۴۷ ، ۶/۴۸۱
 ۴- برای استعاضه : آه ۵/۴۱۸ بنام ایزد ۹/۳۱ زنهار ۶/۹۴
 ۵- برای تحسین و شکفتی : زهی ۹/۶۶ ، ۱/۲۳۵ ، ۱/۲۹۶ لوحش الله ۲/۲۷۹
 ۶- تعذیر و انکار : حاشا ۲/۷۸ ، ۹/۸۹ حاشی الله ۳/۲۵۲ ، ۴/۳۴۰
 ۷- شکفتی : الله ۶/۲۱۱ بنامیزد ۹/۳۱ ، ۸/۲۸۸ تبارک الله ۳/۲۲ ، ۳/۲۸۰ و ۷/۶۸ ، ۳/۲۹۶ ، ۷/۴۵۵
 ۸- تنبیه و تأکید
 الا ۲/۳۵۴ ، ۴/۴۴۰ زنهار ۴/۳۹۶ ، ان ۳/۴۲۹ ، هی ۳/۳۳۰

پیوست

- ۱- استعاره عنادیه : مند ۷/۲۰۵ ، مبارکباد ۱۲/۳۱۷
 ۲- تسمیه شیء با اسم آلت : بند ۱۴/۲۴۳
 ۳- مجاز مرسل بملاله جزه و کل : بام ۵/۱۱۴
 ۴- تأکید لفظی ۱۲/۴۹۲ ، ۸/۱۷۱
 ۵- گاه شاعر تخلص خود را شخصیت ثانوی فرض میکند ۶/۱۰
 ۶- قاعده تسهیل (تسهیل همزه بیاء) : هایل ۷/۱

فهرست اسامی رجال متن

ارقام هندسی حواله است بشماره غزلها نه صفحات.

فهرست اسامی رجال و امکنه و قبایل و کتب در این مجموعه اقتباسی است از دیوان حافظ تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی.

ایاز ۴۰، ۲۸۵، ۳۳۴	آدم ۷، ۵۷، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۶۶، ۳۱۷، ۳۳۸، ۳۷۰
ایلمخانی ۴۷۲	۴۷۲، ۴۸۹، ۴۹۳
بهرهان‌الدین (ابونصر فتح‌الله بن خواجه	۲۸، ۲۹، ۱۷۱، ۲۱۹، ۲۷۲، ۲۸۶، ۳۱۶
کمال‌الدین ابوالمعالی وزیر امیر	۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۶۲
مبارز‌الدین محمد (۳۶۲-۴۶۲)	۴۶۷
بسطامی (بایزید) ۳۷۳	۴۸، ۳۵۶، ۴۷۳
بونظر (بن) ابوالمعالی رجوع شود به بهران‌الدین	ابواسحق رجوع شود بشاه شیخ ابواسحق
فتح‌الله	ابوالقوارس (شاه شجاع) ۱۶۷ رجوع نیز بشاه
یوالوفاء، کمال‌الدین ۱۳۰	شجاع
بهرام گور ۲۷۸	اتاپک ۳۹۰
بهمن ۱۰۱	احمد، سلطان ۴۷۲
برویز ۴۱، ۵۲	اسکندر ۲۹۰، ۴۱۰، ۴۳۶ رجوع شود نیز بسکندر
بشنگ ۳۹۰	افراسیاب ۴۳۳
توران‌شاه، خواجه جلال‌الدین (وزیر شاه شجاع)	امین‌الدین حسن ۳۲۷
۳۳۳، ۳۵۶ (جلال‌الدین فقط) ۴۸۱، ۴۸۴،	اورنگ ۳۲۴
۴۸۸	اویس، سلطان ۱۶۲
توران‌شاه ۳۶۱ (همان سابق است؟ یا تورانشاه بن	اویس، شیخ ۴۷۲

سکنر ۵، ۱۲۹، ۲۴۵، ۲۷۳، ۳۵۹	قطب‌الدین تهمتن پادشه هر سوز که از حدود
سلی ۱۹۰، ۲۶۷، ۲۸۱، ۳۰۲، ۳۲۸، ۳۶۱	(۷۴۷-۷۷۹ سلطنت نمود)
سلیمان ۲۴، ۳۱، ۵۷، ۸۸، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۵	تهمتن (رستم) ۳۴۵
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۱۹، ۲۷۸، ۳۱۹	جلال‌الدین رجوع شود بتورانشاه
۳۵۹، ۳۶۳، ۳۸۹	جلال‌الدین رجوع شود بشاه سجاق
سلیحی ۲۶۰	جسم ۱۲، ۲۸، ۲۷، ۷۸، ۸۱، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۱۹
سپاسک ۴۰۶	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۱، ۱۷۹، ۲۷۲، ۲۷۸، ۳۵۱
سپارونی ۱۰۵	۳۶۲، ۳۷۲، ۳۹۰، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۳۱
ساقی ۳۰۷	۳۳۳، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۶۸، ۴۸۸
شاه سجاق جلال‌الدین ابراهیم قراری ۲۸۳، ۲۸۴	جشنید ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۷۹، ۲۲۸، ۲۴۴
۲۹۲، ۲۹۳	۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۵۸، ۴۸۶
شاده ۴۳۶	جنگیزخانی ۳۷۲
نصیب ۱۸۸	حاتم‌طی ۳۲۹، ۴۳۰
شیخ جام ۷	حاجی قوام ۱۱، ۳۰۹
شیخ صنعان ۷۷	حافظ تقریباً در آخر هر غزل
تیرین ۵۲، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۳۱۶، ۴۰۱، ۴۷۵، ۴۸۱	حسن ایلخانی (شیخ حسن بزرگ) ۳۷۲
صاحب دیوان ۳۱۹	علاج (حسین بن منصور) ۳۰۷
صاحب عیار رجوع شود بقوام‌الدین	غسرو ۱۷۶، ۱۹۰، ۳۷۵، ۴۸۱
صهیب ۱۸۸	خضر ۳۹، ۹۷، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۶۹، ۱۹۵، ۲۷۳
عبدالصمد، فخرالدین ۱۹۱	۲۷۹، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۳۹
عمادالدین محمود (از وزرای شاه شیخ	۴۸۸
ابو اسحق) ۲۱۹	دارا ۵
عیسی ۳۶، ۵۷، ۷۰، ۸۶، ۹۳، ۱۸۶، ۲۱۹، ۳۳۷	داود ۲۱۹
غیاث‌الدین، سلطان ۲۴۵	دجال ۲۲۲
فخرالدین، عبدالصمد ۱۹۱	رستم ۳۷۰
فرخ ۹۹	رضوان ۳۹
فسرهاد ۵۲، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۹۰، ۳۱۶، ۳۵۴	زلیخا ۳
۴۰۱، ۴۸۱	زردبنتی ۲۱۹
فریدون ۴۵۸	زو ۴۰۶
فلاطون ۴۶۲	سامری ۱۲۸، ۳۹۹
قارون ۵، ۲۹، ۵۴، ۱۲۶، ۲۹۰، ۳۳۹، ۳۵۳، ۴۵۸	سعاد ۴۶۹

قباد ۱۰۱

قوام، حاجی (یعنی قوام‌الدین حسن از وزرای شاه
شیخ ابواسحق) ۱۱، ۳۰۹، ۳۲۷
قوام‌الدین خواجه (همان سابق است؟ یا قوام‌الدین
صاحب عیار) ۱۱۲
قوام‌الدین (محمد صاحب عیار، وزیر شاه شجاع)
۱۵۶

قیصر ۲۲۹

کاروس ۱۰۱، ۳۵۱، ۳۰۷

کسری ۲۱

کمال (اسمهیل) ۳۲۹

کمال‌الدین ابوالوفا ۱۳۰

کی ۱۰۱، ۴۲۹، ۴۳۰، ۳۳۱

کیخسرو ۱۲۰، ۱۴۱، ۳۰۷، ۳۳۳

گلچهر ۳۲۲

لیلی ۴۰، ۵۲، ۱۱۵، ۱۶۰، ۳۲۹، ۳۵۸

مانی ۳۵۶

مجنون ۴۰، ۵۲، ۵۶، ۱۱۵، ۱۴۰، ۳۵۸

محمدین علی، صاحب عیار رجوع شود

بقوام‌الدین

محمود رجوع شود بقوام‌الدین

محمود غزنوی ۴۰، ۳۵۸

صیغ ۱۶۵، ۳۷۱

صیحا ۴، ۱۲۲، ۱۸۷، ۳۰۷، ۳۶۰

منصور (تلاخ) ۱۹۲

منصور شاه (تجناع‌الدین پسر شرف‌الدین)

مظفرین امیر مبارز‌الدین محمد) ۱۳۷، ۱۵۳

۲۴۲، ۲۴۵، ۳۲۹، ۳۸۱، ۳۰۲

عروسی ۴، ۳۷۳، ۳۸۶

مهدی ۲۲۲

نصرت‌الدین رجوع شود به یحیی

نظامی ۳۶۹

نورود ۲۱۹

نوح ۴، ۱۸، ۲۸، ۲۴۴، ۲۵۵، ۳۰۷

یحیی شاه (نصرت‌الدین) ۲۱۲، ۳۰۲، ۳۹۲، ۳۲۹

یسویف ۴، ۲۳، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۸۰، ۳۱۹، ۳۴۰

۲۶۴، ۳۷۵، ۳۹۲



فهرست اسامی امکنه و قبایل متن

ارقام هندسی حواله است بشماره غزلها

جغرافیاد ۲۷۹	آب رکنیاد ۳، ۳۹ (آب رکنی) ۱۰۱، ۲۷۹
جوی مولیان ۳۷۰	ارس، رود ۲۶۷
جیحون ۵۲، ۳۲۹	ارم (شهر و باغ معروف شداد) ۶۵، ۲۳۶
جگل ۵۰، ۳۲۷، ۳۷۰، ۲۸۴	ارم (گویانام باغی بوده در شیراز) ۸۱
چین ۵۰، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۹۲ (ایهام) ۳۵۷، ۳۵۶	اصفهان ۲۱۹
۳۷۰ (ایهام)، ۴۰۹، ۴۲۹، ۲۹۵	الله اکبر، تنگ ۳۹
حبش ۹۷	ایذج ۳۹۰
حجاز ۱۳۳ (موسیقی)، ۲۵۹، ۲۶۰	باغ کاران ۱۰۳
خن ۱۷۶، ۱۹۲، ۲۶۵، ۳۲۷، ۳۵۷، ۳۸۰، ۳۸۵	بخارا ۳
۳۹۰	بفداد ۳۱، ۱۹۰، ۲۵۰، ۳۷۲
خجند ۱۸۰	بنگال ۲۲۵
خطا ۸۲، ۹۷، ۳۷۰ (ایهام)	بیت الحرام ۲۶۲
خلغ (قبیله از اتراک) ۳۳۳	تبریز ۳۱
خوارزم ۱۸۰	ترک ۳، ۳۷، ۸۲، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۴۵، ۲۰۵، ۲۸۲
دارالسلام (بهشت) ۷، ۳۰۹	۳۰۲، ۳۳۶، ۳۱۲
دجلة بفداد ۲۵۰، ۳۷۲	ترکان ۳، ۱۰۴، ۱۸۰، ۱۸۵، ۳۳۵، ۴۴۰، ۳۷۰
فی الاراک ۴۶۹	نمود ۲۱۹
فی سلم ۳۰۲، ۳۱۲	جام، ۷

کتعان ۸۸	رکناپاد رجوع شود باب رکناپاد
اللوئی ۲۶۳	ری ۲۲۹
ماچین ۹۷	زنداد سکندر ۳۵۹
مروه ۸۲	زندرود ۱۰۳، ۲۱۹، ۲۶۰
مصر ۹، ۹۷، ۱۹۸، ۲۳۲، ۲۲۹	زنگ ۲۶۱
مصلی ۳، ۱۰۱، ۲۷۹	سبا ۹۰، ۱۴۵، ۱۷۲
ملک سلیمان (یعنی مملکت فارس) ۳۵۹، ۲۱۹	سمرقند ۳
۲۶۳	شیراز ۳۹، ۱۳۷، ۱۹۰، ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۷۹، ۳۳۳
نیجف ۲۹۶	۳۳۸، ۳۷۲، ۴۱۹، ۴۴۰
واصی الاراک ۲۶۳	طور ۱۹، ۳۳۵، ۴۵۵
واصی ایمن ۱۸۸، ۳۳۵	عاد ۲۱۹
هند ۹۷، ۲۲۵	عنبن ۱۹۲
هندو ۸۳، ۲۱۳، ۳۰۲، ۳۴۰، ۳۶۵، ۴۰۲، ۴۰۶	عراق ۴۱، ۱۳۳ (موسیقی)، ۱۴۳ (موسیقی)، ۲۵۹
یزد ۱۲	فارس ۴۱، ۲۵۰، ۳۲۳، ۳۸۹
یمن ۳۸۵	کعبه ۳۰، ۳۶، ۴۰، ۵۲، ۲۰۸، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۸۰

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست اسامی کتب متن

ارقام هندسی حواله است بشماره غزلها

کتاب ۲۲	فهرنامه (ها) ۳۹۰
کتاب کتاب ۲۲	قران ۹، ۹۴، ۱۵۴، ۱۹۳، ۲۵۵، ۲۷۱، ۳۱۹، ۳۳۷

فهرست برخی از مأخذها

- آنندراج، تألیف محمد پادشاه، بکوفتی
 دکتر محمد دبیرسیاقتی، سال ۱۳۳۶
- المعجم فی معاییر ا شعار العجم، تألیف
 شمس الدین محمد بن قیس رازی، تصحیح
 مدرس رضوی، چاپ تهران، سال ۱۳۳۵
- برهان قاطع، تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی،
 تصحیح دکتر معین، چاپ تهران، سال ۱۳۴۲
- بوستان سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ
 تهران، سال ۱۳۱۶
- تاریخ بلخی، بتصحیح مرحوم محمدتقی بهار
 (ملک الشعرا)، بکوشش محمد پروین گنابادی،
 چاپ تهران، سال ۱۳۴۱
- ترجمه و شرح نهج البلاغه، بقلم حاج سید علینقی
 فیض الاسلام، چاپ تهران، سال ۱۳۶۵
- تفسیر ابرالفتوح رازی، تصحیح شعرانی، چاپ
 تهران سال ۱۳۸۲-۱۳۸۷ هجری قمری
- جامع نسخ حافظ، تألیف مسعود فرزاد، شیراز سال
 ۱۳۳۷
- چهارمقاله، تألیف احمد بن عربین علی نظامی
- عروضی، با تصحیح مجدد دکتر معین چاپ
 تهران، سال ۱۳۴۱
- حافظ شناسی بسا الهامات خواجه، نگارش
 محمدعلی بامداد، چاپ تهران، سال...
 دیوان اشعار حکیم ابومعین حمیدالدین ناصر بن
 خسرو قبادیانی، تصحیح حاجی سید نصرالله
 تقوی، چاپ تهران، سال ۱۳۳۹
- دیوان انوری، جلد اول قصاید، باهتمام محمدتقی
 مدرس رضوی، چاپ طهران، سال ۱۳۳۷
- دیوان انوری، جلد دوم، باهتمام محمدتقی مدرس
 رضوی، چاپ تهران، سال ۱۳۴۰
- دیوان حکیم افضل الدین محمد صرقی کاشانی،
 بابا افضل، از انتشارات اداره فرهنگ و هیز
 کاشان، سال...
- خسرو و شیرین نظامی، تصحیح وحید دستگردی،
 چاپ تهران، سال...
- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی،
 باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ
 طهران سال ۱۳۲۰ شمسی

- دیوان خواجه حافظ شیرازی، با اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ تهران، سال ۱۳۲۵
- دیوان... ستائی غزنوی، بسعی و اهتمام مدرس رضوی چاپ تهران، سال ۱۳۴۱
- دیوان ظهیر فاریابی، با اهتمام هاشم رضی، از انتشارات کاوه، چاپ تهران، سال...
- دیوان کمال الدین اسمعیل اصفهانی، با اهتمام حسین بحر العلوم، چاپ تهران، سال ۱۳۴۸
- رباعیات خیام، از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، چاپ تهران سال ۱۳۳۲
- رودکی، بکوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ تهران، سال ۱۳۴۳
- شرح سندی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده چاپ دوم تهران، سال ۱۳۴۷
- غزلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ تهران، سال ۱۳۱۸
- فرهنگ مصطلحات عرفاء و متصوفه، تألیف سیدجعفر سجادی، چاپ تهران سال ۱۳۳۹
- قران کریم، با ترجمه فارسی آقای مهدی الهی قمشهای، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، سال...
- قران مجید بخط طاهر خوشنویس، با اهتمام شعرانی، چاپ تهران، سال ۱۳۶۸ هجری قمری
- کلیات شمس یا دیوان کبیر، با نصیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ تهران ۱۳۴۶-۱۳۳۶
- کلیله و دمنه از منشآت ابوالمعالی نصرالله مشقی، تصحیح مینوی، چاپ تهران، سال ۱۳۴۳
- گلستان سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، بکوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ تهران، سال ۱۳۴۸
- لطیفه غیبی، تألیف محمدابن محمد الدارابی از انتشارات کتابفروشی احمدی شیراز
- لغت نامه، تألیف علی اکبر دهخدا، چاپ تهران ۱۳۲۵-۱۳۵۸
- مثنوی معنوی، تصنیف جلال الدین محمدبن الحسین البلخی، از روی چاپ نیکلسون، چاپ تهران، سال ۱۳۱۴
- منتهی الارب فی لغة العرب، تألیف علامه عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور، چاپ تهران، سال ۱۳۴۷

خواهشمندست این موارد را اصلاح فرمایید.

الف - در متن

رخ رنگین	بیت ۲	ص ۲۲
آینه‌دار	بیت ۱	ص ۷۹
بختِ کارساز	بیت ۴	ص ۸۴
زانچه	بیت ۵	ص ۱۸۰
هفت آسمان	بیت ۷	ص ۲۶۹
می باش	بیت ۵	ص ۳۷۱
در این خیالم	بیت ۴	ص ۴۲۳
بینداز	بیت ۷	ص ۴۹۸
ورایِ حدِّ	بیت ۲	ص ۵۹۹
ملک و ملت	بیت ۵	ص ۶۳۰

ب - در حاشیه

جزء تو از تو	سطر ۹	ص ۵۲
حافظ گوید:	سطر ۸	ص ۵۹
نمایش حسن و لغوغ	سطر ۴	ص ۱۰۸
کام و دهان	سطر ۷	ص ۱۴۲
فرهاد	سطر ۴	ص ۱۵۲
محرمانِ راز	سطر ۱۵	ص ۲۶۸
خوش معاشرت	سطر ۶	ص ۳۹۱
بفتح اول	سطر ۳	ص ۴۰۰
بامداد روضه (گلشن) رضوان را برضوان	سطر ۴	ص ۴۶۵
نپرستید	سطر ۱۱	ص ۴۶۹
ساده روی و سیه چشمانِ بهشتی	سطر ۸	ص ۵۱۲
دوریش	سطر ۳	ص ۶۲۷
در صفحه ۶۸۰ آمده است	معنی بیت ۳ و ۴	ص ۶۳۰
از دهان خورد	سطر ۵	ص ۶۴۹
ننها اسمی	سطر ۷	ص ۶۵۹
ترا تر نتواند کرد	سطر ۲	ص ۶۶۶